

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن فساد بشر را به بهترین راه هدایت میکند

# تابش از قرآن



إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن انسان را به بهترین راه هدایت میکند

# تابش از قرآن

شامل:

ترجمه‌ای ساده و روان از قرآن مجید، با ذکر  
نکات و آیات و توضیح بیانات و کلمات الهی،  
بدون آوردن خرافات و عقاید فرقه‌های مذهبی  
خالی از تعصبات مسلکی و موهومات بشری

اثر: عالم مجاهد

سید ابوالفضل علامه برقعی



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

الحمد لله الذي هدانا لهذا... ان هدانا الله پروردگار را تورا شکر و سپاس گذاریم و فقط هدایت تو را هدایت میدانیم و چنانچه خود فرموده ای: **إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى** مانیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تورا هدی للناس میدانیم و بامر تو که فرموده ای **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ** در کتابت تدبیر کرده و آنرا مبارک و بابرکت و خیر میدانیم و طبق و لیتذکر بتذکرات کتابت فکر خود را بکار میاندازیم تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطه عدم تدبیر در کتابت برای دیگران فراهم آمده بدلیل آیه **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ هَلِي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا** می شکنیم و ما قرآن تورا شفا و نور و رحمت و برهان هدایت و حکمت و پند و موعظه روشن میدانیم و بآیه **وَنُنَزِّل مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ وَآيَةٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ**

برهان من ربکم و آنز لنا الیکم نوراً مبیناً و آیه و هذا بصائر للناس و هدی و رحمة ایمان داریم و چنانچه فرموده ای **أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَفَرَّمُوهُ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ** آنرا برای راهنمایی امور دینی کافی و جامع میدانیم و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمد و یاران و اهلبیت و اتباع او که راه یافته گان راه هدایت میباشند و بعد چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی بر خود گذاشته اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی خبرند و لذا بقائد متفرقه باطله و ذلت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل بمیزانی چنک نزده اند و هر کس بدنبال هر عالم نمائی رفته و بواسطه دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی شمرد و در صدد تحقیق نمیباشد و اگر گاهی بفکر تحقیق افتاده معیاریکه حق را از ناحق جدا سازند ندارند و میتوان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه نمایان دلسوز خیر خواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند



مفیده ترجمه روانی از قرآن و توضیحاتی از نکات آن نگاشته میشود و مقدمات لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب میباشد ذیلاً ذکر میشود.

### ۱ - قرآن و توان آن از رسول خدا (ص)

دلائل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمول بین مسلمین همان قرآنی است که بر رسول خدا نازل شده و خود آنحضرت مدون آن بود و در حضور او و بدستور او جمع آوری و تنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده و اصحاب گرامش در زیر نظر او بهمین ترتیب در آورده اند و آن جناب تصویب نموده و برای امت خود گذاشته.

دلیل اول احادیث و روایات بسیاری رسیده که هر چه نازل میشد باصحاب خود قرائت مینمود و میفرمود بنویسید و از حفظ کنید و بسیاری از این روایات در کتاب **الاتقان سیوطی** و کتاب **تاریخ القرآن** زنجانی ص ۳۵ و **تفسیر مجمع البیان** و **صحیح بخاری** و **تفسیر البیان خوئی** و سایر کتب آمده از آنجمله روایت کرده اند از عبدالله بن مسعود که گفت من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خدا فرا گرفتم و نیز روایت کرده اند که ابن مسعود گفت رسول خدا در غاری بود که سوره المرسلات بر او نازل شد و من از او فرا گرفتم و نیز روایت کرده اند از ابو عبیده و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت عمر بن خطاب قرائت کرد آیه ۱۰۰ سوره توبه **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بَإِحْسَانٍ** و کلمه الانصار را برفع خواند و بدون واو قبل از کلمه **الَّذِينَ**، زید بن ثابت گفت والذین باواو است عمر گفت بروید ابی بن کعب را بیاورید، چون ابی آمد عمر از او سؤال کرد که الذین باواو است یا خیر، ابی گفت بلی رسول خدا آنرا باواو برای من قرائت کرد و وقتی که تو مشغول فروش گندم بودی، عمر قبول کرد و باز عامه و خلاصه نوشته اند و روایت کرده اند که ابی بن کعب گفت رسول خدا بمن فرمود خدا مرا امر کرده که قرآنرا بر تو قرائت نمایم و بتو یاد دهم، ابی گفت آیا خدای تعالی مرا نام برده رسول خدا فرمود بلی پروردگار جهان تورا یاد نموده، ابی از شوق چشمهایش پر از اشک شد و باز روایت کرده اند که عمر گفت رسول خدا سوره هائی از قرآن بمن آموخت و من شنیدم که هشام بن حکیم سوره فرقان را میخواند در زمان رسول خدا، من گوش دادم دیدم آنطوریکه او قرائت میکند رسول خدا بمن نیاموخته، صبر کردم تا نمازش تمام شد رداء او را گرفتم و گفتم چه کس چنین قرائت را بتو آموخته؟ گفت رسول خدا گفتم دروغ میگوئی، چون رسول خدا این سوره را بمن آموخته نه این چنین که تو میخوانی پس با او بخدمت رسول خدا رفتم من عرض کردم یا رسول الله

ندارند و غالباً دنیا طلبانی بنام دین برگردن ایشان سوار بوده اند و عالم و جاهل توجهی که شاید و باید بکتاب الهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهره شایسته از آن نبرده اند و حتی در حوزه های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست در صورتیکه خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآنرا میزان حق و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آنرا امام و حجت و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیه حقایق دین از خرافات قرآن را معرفی کرده اند، متأسفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیات دور و بی خبر داشته اند و از راهنمایی قرآن در امور دین و دنیا بی اطلاعند و بهمین جهت است که در سوره فرقان آیه ۳۰ ذکر شده که رسول خدا روز قیامت در پیشگاه عدل الهی از قوم و امت در عوض شفاعت شکایت میکند در سوره فرقان فرموده **وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا** یعنی رسول خدا گوید پروردگارا قوم من این قرآنرا متروک نمودند یکی از علل بی خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانیند که از بیداری مردم بتوسط قرآن وحشت دارند و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته اند همان گویند گانی که گاهی خود را مبلغ قرآن میدانند در صورتیکه باقرار خود قرآنرا قابل فهم نمیدانند و میگویند باید امام بیاید و آنرا بیان کند کسی نیست بآنان بگویند پس چرا رسول خدا و یازده امام بیان نکردند و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا میگویند نمی فهم خدایتعالی بامت یهود که بدروغ مدعی پیروی کتاب تورا بودند و بگفتار آن اعتنا نداشتند فرموده در سوره جمعه آیه ۵ **مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِنْسَانِ الَّذِي كُنِيَ عَلَيْهِ أَمْرٌ فَخَرَّ يَدًا** یعنی آنانکه مدعی حمل تورا شدند سپس حامل آن نشده اند بمانند خری باشند که بار آن کتاب باشد، بد است مثل آنانکه بآیات الهی تکذیب کرده اند و خدا این قوم ستمگر را هدایت نمیکند، در این آیه خدا ایشانرا خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده، در این صورت بکسانی که مدعی حمل قرآن و از آن بی خبرند چه باید گفت و آیا نباید ایشانرا ستمگر و دور از هدایت و بی سعادت دانست بهر حال ما برای وظیفه دینی و وجدانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و راهنمایی قرآن ایشانرا هشیار سازیم و با قلم ساده و روان بادلایل و برهان ب مردم خود اعلان نمائیم که این ذلت و بیچارگی و سرگردانی شما بواسطه بی اطلاعی و عدم تدبیر در آیات قرآن است و لذا با اشاره و مشورت دوستان بنوشتن کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم و امید اجر از پروردگار جهان و نازل کننده قرآن داریم شاید جوانان روشن دل حق جو بوسیله آن راهنمایی شده و بدین وسیله هریک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند در این کتاب پس از چند فصل مقدمات



این سوره فرقان را بلهجه ای میخواند که بمن نیاموخته ای حضرت فرمود او را رها کن و بهشام گفت بخوان پس او همانطوریکه من از او شنیده بودم قرائت کرد رسول خدا فرمود صحیح میخواند این چنین نازل شده پس از هشام من قرائت کردم حضرت فرمود قرائت تو نیز صحیح است قرآنیکه نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسانست بخوانید، و باز روایت کرده اند که رسول خدا برای تشویق اصحاب خود بحفظ قرآن فرمود **فَلْيُؤْمِكُمْ أَقْرَأَكُمْ** یعنی در نمازها هر کس بقرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند و باز روایت مشهور آمده که رسول خدا فرمود: **أَبَى أَقْرَأَكُمْ** و نیز عامه و خاصه روایت کرده اند که آیه ۱۲ سوره الحاقه **(وَتَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ)** نازل شد در مدح کسانی که چون قرآن نازل میشد آنرا از حفظ میکردند از این قبیل اخبار متواتر است که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا قرآنرا بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد میداده و همتی گماشته که از حفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآنرا درک میکردند و لذا با شوق و شغف زیادی بحفظ آن میکوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دل نشین بود و باز عده زیادی نوشته اند که اصحاب رسول خدا آیه ایراکه فرامیگرفتند مکررمی آمدند نزد رسول خدا میخواندند تا در حافظه ایشان بماند و عرض میکردند یا رسول الله آنطوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده ام یا خیر تا اینکه رسول خدا میفرمود بلی و حفظ ایشان را تقریر مینمود، اصحاب رسول خدا چنان بودند که امیر المؤمنین در زمان خلافت خود در خطبه ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسف میخورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و میفرمود: **أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ**، یعنی کجایند آن عده ای که باسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و قرآنرا قرائت نموده و محکم کردند: بسیاری از مورخین و محدثین روایت کرده اند از خارجه بن زید از پدر خود که گفت رسول خدا وارد مدینه شد در حالیکه من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خدا خواندم حضرت را خوش آمد و فرمود ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، ایمن نیستم زید گفت من نوشتن یهود را در نصف ماه بخوبی یاد گرفتم، و اصحاب رسول خدا را عادت چنین بود که چون قرآنرا یاد میکردند بدیگران تعلیم مینمودند با اولاد خود و بکسانی که وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و بهمه قرائت میکردند پس از یکروز و یا دوروز از نزول سوره نمیگذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه های خود حفظ کرده بودند و می آمدند نزد حضرت رسول قرائت میکردند و با ما را میخواندند و ختم میکردند، آمدی که یکی از بزرگان علماء باشد هم دیگران نقل کرده اند که قرآنهایی که در دست اصحاب رسول خدا بود بر آنحضرت عرضه و قرائت

شده بود و آخرین قرآنهایی که بر آنحضرت عرضه شد قرآن عثمان بود و نماز را طبق قرآن عثمان میخواندند تا اینکه رسول خدا وفات نمود، و نیز از عیبد بن سلامانی که از ثقات اصحاب امیر المؤمنین است روایت کرده اند که گفته، قرآنرا که امروزه مردم قرائت میکنند همان قرآنی است که بر رسول خدا عرضه شد در سالی که آنحضرت وفات نمود، و نیز روایت کرده اند از زید بن ثابت که گفت در آخرین مرتبه ای که قرآن بر رسول خدا عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استنساخ شد، و خود زید گوید من برای حضرت رسول خدا قرآنی نوشتم و بر آنحضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت قرائت میکردند تا آنکه حضرت وفات نمود، و لذا این زید مورد اعتماد خلفا و سایر مردم بود و حتی برای عثمان چنانچه خواهد آمد یکمرتبه دیگر، بتصویت امیر المؤمنین علی ع قرآنی نوشت و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت و باز روایت کرده اند که رسول خدا زمانی که مکه بود جماعتی را فرستاد بسوی مدینه تا با اهل مدینه قرآن بیاموزند از جمله کسانی وجوانانیکه فرستاد مصعب بن عمیر و عمار و بلال و ابن ابی مکتوم بود و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکه را فتح کرد معاذ بن جبل را در مکه گذاشت برای اینکه قرآن بمردم یاد دهد و هر کس بسوی مدینه هجرت میکرد رسول خدا او را یکی از حافظین قرآن می سپرد که با قرآن تعلیم دهد، مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مردوزن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز بقرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلم و یا کتابت آن مشغول بودند یکی میگفت دیگری مینوشت و درس دیگر و حدیث دیگر و عام دیگر نبود جز قرآن تا اینکه صدها هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند امیر المؤمنین علی بود که افتخار داشت بشاگردی مکتب قرآن و حتی آنحضرت قرآنرا امام خود میدانست چنانچه بنام «قرآن از نظر علی، خواهد آمد کار بجائی رسید که برای جهاد سپاهیان تشکیل میشد که تمام افراد آن سپاه حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که بنام **کتابیه القراء** بود از تمام سپاهیان کاری تر و شجاع تر بود و **کتابیه القراء** که پرچم آن کتابیه القراء بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیت داشت یکی از غزوات چنانچه تمام مورخین نوشته اند غزوه بئر معونه است که غزوه کوچکی بود: هفتاد نفر از قراء و حافظان قرآن که اصحاب رسول بودند در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند و لذا رسول خدا بسیار متأثر شد در حالیکه غزوه بئر معونه در سال چهارم هجرت بود، و در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند در این سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین يك بصد برابر زیاد شده اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک گرمی دارد و حافظه اهالی آن بسیار خوبست که بخواندن و یا بشنیدن یکمرتبه اکثراً



ابی وقاص و عامر بن فهیره و عبدالله بن رواحه و عبدالله بن سعد بن ابن السرح و ابی بن کعب و ثابت بن قیس و حنظله بن الربیع و غریحیل بن حسنة و علاء الحضرمی و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و معیقب بن ابی فاطمه الدوسی و حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری و از این جمله آنان که بیشتر ملازم رسول خدا بودند و کتابت میکردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی طالب بود البته بعداً کاتبان و قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین بقدری زیاد شد که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلم و معلم و استاد و شاگرد و نویسنده و گوینده قرآن و مانند ربیع بن خثیم چهارصد شاگرد قاری قرآن داشت چنانچه اکثر مورخین و محدثین نوشته اند.

#### ۲ - بنوشتن قرآن اهمیت میدادند

از تاریخ و روایات معلوم میشود که رسول خدا و اصحاب او و هم چنین تابعین بعدی بنوشتن قرآن اهمیت بسیار و فوق العاده میدادند و هر وقت آیه و یا سوره ای نازل میشد فوری مینوشتند چنانچه در خبر آمده که چون لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ نازل شد رسول خدا فرمود بزید بن ثابت بگوئید بیاید و کاغذ و دوا و بیاورد پس باو فرمود بنویس، رسول خدا و اصحاب او از اول بعثت در این کار سعی داشتند چنانچه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اوائل بعثت رسول خدا چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب بخانه او وارد شد دید گوشه از خانه صفحه ایست و در آن از آیات قرآن سوره حدید نوشته شده و صفحه دیگری دید که در آن سوره طه نوشته شده معلوم میشود در این کار جدیت داشتند و حتی کاتبان و قاریان باین کار افتخار میکردند هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف کوفتند و یا پوست آهو و یا برك و یا سنك صاف مینوشت. از آیه ۷ سوره انعام: وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَیْكَ كِتَابًا فِی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِیْهِمْ: معلوم میشود کاغذ در دسترس ایشان بوده چون قِرْطَاس بمعنی کاغذ است و هم چنین از آیه ۹۱ همان سوره که فرموده تَجَعَلُوهُ قِرَاطِیسَ تُبْدُوْنَهَا وَ تَخْفَوْنَ كَثِیْرًا: بهر حال آنقدر بکتابت و حفظ قرآن اهمیت میدادند تا آنجا که آقای خومی در ص ۱۶۹ تفسیر البیان مینویسد که زنان مسلمة مهریه خود را تعلیم و تعلم سوره قرآن قرار میدادند و مسلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهای خود را طبق قرآنیکه بر رسول خدا عرضه شده بود بنویسند پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه ای تا مستطیل داشت آنها مواظبت میکردند که مستطیل نوشته شود و اگر تا عمود بود مواظبت میکردند مدور نوشته شود و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می گذاشتند و بعد از واو مفرد الف نمی گذاشتند مگر جائیکه قرآن اصحاب اولیه الف داشته باشد آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد چنان سعی و

هر چیز را حفظ میکردند و خدا خواسته بود که قرآن محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد و لذا آنرا در میان مردمی قوی حافظه نازل نمود

#### کسانیکه بنام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه:

در کتب فریقین نوشته اند یکی از کسانیکه در زمان رسول خدا قرآنرا حفظ کرده بود ابو بکر بود و از جمله کسانیکه نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآنرا حفظ داشته اند از مهاجرین اصحاب رسول حضرت امیر علی بن ابیطالب و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و ابن مسعود و حذیفه بن یمان و سالم و ابو هریره و عبدالله بن السائب و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص و عثمان بن عفان و عایشه و حفصه و ام سلمه و مصعب بن عمیر و غمار و بلال و ابن ام مکتوم و اما از انصار نیز کسانیکه بنام برده اند از جمله: عباده بن الصامت و معاذ مکنی بای حلیمه و مجمع بن جاریه و فضالة بن عبید و مسلمة بن مخلد و اما کسانیکه نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند امانه تمام آن و پس از رسول خدا ص آنرا کامل نمودند از آنجمله تمیم دارمی و عقبه بن عامر را نوشته اند و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره های قرآنرا حفظ داشته و در نمازها قرائت میکردند و از جمله کسانیکه تمام قرآنرا حفظ داشتند مورخین و محدثین از او نام برده اند زنی بود بنام ام ورقه بنت عبدالله بن الحارث که رسول خدا مکرر بزیاارت او میرفته و او را شهیده میخواندند و او تمام قرآنرا جمع کرده بود در رسول خدا ص باو فرمود تا تو امانت کن برای خانواده ات و چنانچه مورخین نوشته اند آنقدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتب میشد از صفهای مجاهدین قراء که در جنك یمامة بامسلمة کذاب مقتصد نفر قاری قرآن شهید شد و عده زیادی در جنك قادسیه شهید شدند و پی در پی کتیبه هایی که مرکب از قاریان قرآن بود بطرف آذربایجان و ایران و شامات و ارمنیه و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را باوج عزت و عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

#### ۳ - کتابت قرآن در حضور رسول خدا ص

برای رسول خدا ص نویسندگان بودند که کتابت قرآن می نمودند، ابو عبدالله زنجانی در ص ۴۲ تاریخ القرآن و سیوطی در کتاب الاتقان ص ۵۷ قاص ۷۳ و جمع دیگری نوشته اند که نویسندگان و قاریان ۴۳ نفر بودند که از طرف رسول خدا مأمور بنوشتن قرآن بودند، از جمله کسانیکه نام برده اند علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و ابو بکر و عمرو ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان و زید بن ابی سفیان و سعید بن عاص و دو فرزندش ابان بن سعید و خالد بن سعید و زید بن ثابت و زبیر بن عوام و طلحة بن عبدالله و سعد بن



کوشش در ضبط کمیت و کیفیت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده چون حقتعالی وعده فرموده (إِنَّا فَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و او خواست که چنین مواظبتی از قرآن بعمل آید ، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان که میگویند این قرآنها اهمیت ندارد زیرا کاغذ و مرکب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است اینان ندانسته اند که خود رسول خدا تابع همین قرآنهای کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند خدا با و فرمود (الَّذِينَ يَمَسُّونَ الْكِتَابَ أَنَا لَفُصَّيْحُ أَجْرٍ - الْمُصْلِحِينَ) و خود رسول باید بهمین قرآن ایمان آورد تا مصداق یؤمنون بالكتاب باشد و کتاب الهی عبارتست از همین قرآنها که روی کاغذها نوشته شده همین گوینده که توهین بقرآن میکند و میگوید کاغذ و مرکب است برود در داد گستری حضور دادستان یا ستند و بگوید این کتاب قانون را دور بیندازید زیرا کاغذ و مرکب است او را زنجیری و زندانی خواهند کرد و باو میفهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتابست نه در جای دیگر و خود رسول خدا و امیر المؤمنین و سایرین این قرآن معمول را که روی کاغذ است روی سرمیگذاشتند در شب قدر و خدا را بآن قسم میدادند حال ببینید چه قدر نادانست آن گوینده دشمن علی ع که مدعی دوستی اوست و میگوید در جنگ صفین چون معاویه قرآنهارا سرنیزه کرد علی فرمود نموذ بالله این قرآنها کاغذ و مرکب است دروغ باین بزرگی را بآن امام نسبت میدهند در حالیکه تمام مورخین نوشته اند حتی در نهج البلاغه موجود است که آن امام فرمود ما سزاوارتریم که بدعوت بقرآن لبیک بگوئیم و اجابت کنیم و تمام فقها و ائمه هدی فرموده اند که هر کس بهمین قرآنهای معمول در کاغذ و مرکب توهین کند کافر و مرتد است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آنحضرت چنین توهین کرده باشد بلکه حضرت فرمود نحن احق بمطابقة القرآن و ما از این دعوت بقرآن سرپیچ نیستیم علی چنین میگوید ولی مدعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآنند چنان نسبتها باو بسته اند و ما آنحضرت را از این تهمتها پاک خواهیم کرد در ذیل عنوان (قرآن از نظر علی ع)

ه نویسنده گانیکه قرآن عهده را بر رسول خدا عرضه کردند

بسیاری از مورخین و محدثین از آنجمله ابو عبیده در کتاب القراءات و ابو عبدالله زنجانی در تاریخ القرآن و مجلسی در ج ۹۲ بحار ج ۷۷ و سیوطی در کتاب اتقان و محمد بن اسحق در فهرست خود و بخاری در صحیح خود نوشته اند که در زمان رسول خدا بعضی از اصحاب او قرآنرا در حضور او جمع کرده و بآن حضرت عرضه میداشتند از آنجمله علی بن ابیطالب و سعد بن عبید بن النعمان و ابوالدرداء و معاذ بن جبل و ابوزید ثابت بن ابی بن کعب و عبید بن معویه و زید بن ثابت ، بخاری در یکجا روایت کرده از قتاده که گفت سؤال کردم از انس بن مالک خادم رسول

خدا ص که در زمان پیغمبر چه کسی جمع کرد قرآنرا او چهار نفر را نام برد که همه از انصار بودند ، ۱ - ابی بن کعب ۲ - معاذ بن جبل ۳ - زید بن ثابت ۴ - ابوزید ، و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع کنندگان قرآن در زمان رسول خدا ص ابوالدرداء بود و در کتاب اتقان سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عده ای بودند و پنج نفر را نام برده معاذ و عباده بن الصامت و ابی بن کعب و ابوالدرداء و ابو ایوب انصاری و جای دیگری از جمع کنندگان قرآنرا در زمان رسول خدا عثمان شمرده و دیگر تمیم دارمی را نام برده ، بیهقی و ابی داود و شعبی شش نفر را نام برده اند و اضافه بر کسانی که ذکر شد مجمع بن جاریه را شمرده و خواری در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خدا ص قرآنرا جمع کردند علی بن ابی طالب ع و ابی بن کعب: بهر حال از مجموع اخبار روایات مسلم میشود که عده ای در زمان رسول خدا ص نویسنده و جمع کنندة قرآن بودند در حضور رسول خدا و حضور هزاران نفر اصحاب او و همانقرآنها بتوسط رونویس بتدریج زیاد شد که در خانه هریک از مسلمین چه اصحاب رسول و چه تابعین ، يك قرآن یا بیشتر موجود بوده تا بجائی که یکنفری مانند ربیع بن خثیم چهارصد نفر شاگرد قاری قرآن داشت و او بود که از طرف حضرت امیر مأمور سر حدقزوین شد و آنقدر نسخه های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و بهمین صورت نسخه ها رو باز دیاد بود و مسلمین از پندان خویش گرفتند و بفرزندان خود رسانیدند تا زمان ما که میلیونها قرآن نوشته شده و یا بچاپ رسیده و نشر شده و تمام مسلمین سابقین و لاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده اند از زمان ما تا زمان رسول خدا بتواند رسید و هیچ کتابی این چنین تواتری بخود ندیده ، متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآنرا بدانند و متوجه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است در عین بی خبری مانده و متوجه نشده اند تا جائیکه بعضی از ایشان خیال کرده اند این قرآن نوشته یکی از اصحاب و راوی آن عثمان میباشد غافل از آنکه عثمان مردم را بقرائت واحد دعوت کرد آنهم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و بر رسول خدا عرضه شده بود و این عمل مورد قبول اصحاب رسول ص با تأیید علی بن ابیطالب ع بوده اینکه عثمان قرآن خود را که مدون کرده بزور بر سایرین تحمیل کرده باشد خیر چنین نبوده چون پس از رسول خدا ص در کیفیت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلاً یکی مالک یوم الدین و دیگری ملک یوم الدین میخواند یکی بطهرن بتخفیف و دیگری بطهرن بتشدید طاء قرائت مینمود خایفم سوم که آنروز زماندار مسلمین بود اصحاب رسول خدا را خواست برای رفع اختلاف چنانچه ذیلایان میشود



## ۶ - عثمان برای اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب البیان ص ۱۷۱ و ابو عبد الله زنجانی در تاریخ القرآن ص ۶۵ و سیوطی در اتقان و صاحب کتاب فهرست در الفهرست و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته اند که پس از رسول خدا ص اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آنها در صدر اسلام زیاد موجب تشنگ و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مال اندیش ب فکر رفع اختلاف افتادند کار بجائی رسید که معلمین قرآن با شاگردان خود بنزاع و مشاجره پرداختند و قراء و حافظان قرآن در شام و یمن و عراق و آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و بواسطه مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات این اختلاف زیادتر میشد بطوریکه باعث تأثر یکنفر مسلمان فهمیده میشد، در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمینیه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف وجدال قراء را دیده بود چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء اعلام و اظهار وحشت کرد و فریاد زدای خلیفه رسول، امت اسلامی را در یاب پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان فرستاد نزد حفصه و قرآنیکه نزد او بود خواست سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آنجمله بود زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث و پس از آن امر کرد که قرآنرا چند نسخه موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیت نوشتن يك كلمه اختلاف کردید آنطوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن بزبان ایشان نازل شده و خود عثمان نیز نظارت میکرد و سایر اصحاب رسول خدا را نیز خواست و گفت آنچه نوشته میشود نظارت کنید و آن قرائتی که محل اتفاق و مشهور بین اصحاب و محقق باشد که همان **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مَبَاحِدَةً** می باشد درج کنید تا اینکه چهار نسخه قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند و طبق همان قرائتی که بر رسول خدا ص عرضه شده بود تهیه کردند و سپس يك نسخه بصره و یکی بکوفه و یکی بشام فرستادند و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرر شد که هر کس در هر شهری قرائت و استنساخ میکند باید مطابق همان نسخ باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد، در تاریخ القرآن زنجانی مینویسد نسخه ای که بشام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً بلنیکراد و سپس بجای دیگر نقل شد

## ۷ - عثمان کار واجبی را بتائید علی ع انجام داد

چنانچه در تاریخ القرآن زنجانی ص ۶۸ مسطور شده و ابن طائوس در کتاب سعد السعود و سیوطی در الاتقان و شهرستانی در مقدمه تفسیر خود نوشته اند عثمان برای امیر المؤمنین علی ع و بتأیید او و یا هارثه او قرآنرا جمع و نسخه های متحده مانند یکدیگر نمود. کتب مذکوره روایت کرده اند از سوی دین علامه که گفت شنیدم علی بن ابیطالب ع در خطابه و خطبه خود میفرمود **أَيُّهَا النَّاسُ اللَّهُ أَلَّهَ أَيُّهَا كُمْ وَالْغُلُو فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَقَوْلُكُمْ حَرِّقُوا الْمَصَاحِفَ فَإِنَّ اللَّهَ مَا حَرَّ قَهَا الْإِيمَنُ مَلَأَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ جَمْعًا وَقَالَ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقِرَاءَةِ الَّتِي اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا يُلْقَى الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَيَقُولُ قِرَائَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَائَتِكَ وَهَذَا يَجْرِي إِلَى الْكُفْرِ فَقُلْنَا يَا أَرَأَيْتَ إِنْ يَدَانِ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى مَضْحَفٍ وَاحِدٍ فَأَنْتُمْ إِنْ اخْتَلَفْتُمْ الْيَوْمَ كَانَ مِنْ بَعْدِكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا فَقُلْنَا نَعَمْ مَا رَأَيْتَ فَأَرْسَلَ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَقَالَ يَكُنْ أَحَدُكُمَا وَيَقْلِي الْآخَرُ فَلَمْ يَخْتَلَفَا فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي حَرْفٍ وَاحِدٍ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا (التَّابُوتِ) وَقَالَ الْآخَرُ (التَّابُوتِ) وَ اخْتَارَ قِرَاءَةَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ لِأَنَّهُ كَتَبَ الْوَحْيَ** یعنی فرمود ای مردم خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده روی در امر عثمان و بد گوئی با او خود داری کنید و از گفتن سوزاننده مصاحف با خود داری سائید زیرا بخدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر از اشاره گروهی از اصحاب رسول خدا عثمان ما را جمع کرد و گفت چه میگوئید در این قرائت که مردم در آن اختلاف کرده اند؟ این مرد آن مرد ملاقات میکند و میگوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و اینکار منجر بکفر میشود پس ما گفتیم رأی خود را بگو، گفت میخواهم مردم را جمع کنم و متحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد زیرا اگر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد، ما گفتیم این رأی خوبی است همین کار را بکن پس عثمان فرستاد زید بن ثابت و سعید بن عاص را حاضر کرد و گفت یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در يك حرف که در سورة بقره آیه ۲۴۸ می باشد پس یکی از ایشان گفت **تَابُوتِ بَتَاءِ مُسْتَطِيلٍ** و دیگری گفت **تَابُوتِ بَتَاءِ مُسْتَدِيرٍ** و قرائت زید بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خدا ص (و بتاء مستطیل نوشته شد) بنا بر آنچه ذکر شد قرآنیکه فعلاً در دسترس هشتصد ملیون مسلمین است همان قرآن رسول خدا و اصحاب اوست و قرآنی است که بنظارت امیر المؤمنین ع و تصویب و تأیید او تهیه شده و آنحضرت در خطب نهج البلاغه همین قرآن معمول را حجت بر خلق و امام همه دانسته و امر باتتفاع و اتباع از آن نموده



که اسرار و نفاق بند کائرا فاش کند و مسلمین را وادار کند که بیکدیگر فحش و سب و لعن کنند و بجان هم بیفتند پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی ع بوده در متن قرآن نبوده بلکه بعنوان توضیح بوده و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است .

## ۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر

### حضرت رسول ص

از تواریخ و روایات مسلم میشود که در زمان رسول خدا قرآن جمع و مدون شده بشکل کتابی، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا میباشد اول خبر متواتریکه فرق مسلمین از رسول خدا ص روایت کرده اند که فرمود **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِمْرَتِي** و یا **كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي** یعنی من دو چیز گران را در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا و **هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ** که آن بزرگتر است بنابراین رسول خدا کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان امت گذاشته و چنین استفاده میشود که قرآن بشکل کتابی بوده مدون نه اینکه آیات متفرقه ای در احجار و برگها و سنگها و پوستها باشد و دیگر اینکه متعدد بوده که در دست رس همه باشد والا اگر یکقرآن باشد آنهم تحت نظر وصی خود در میان صندوقی مقفل بگذارد صدق **تَارِكٌ فِيكُمْ** نمیکند.

دلیل دوم آیات خود قرآن که مکرر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر بشکل کتاب مدون نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود مثلا در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران فرموده **تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** کلاه که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدون بوده بشکل کتابی که خدا ایمان بتمام آنرا خواسته و در آیه ۷ همین سوره فرموده **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ** یعنی آنخدا خدائی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکمات است و آن ام الكتاب و اصل کتاب است و قسمت دیگر از آن متشابهات است و چنین سخنی در جائی گفته میشود که کتاب مدون مجموعی باشد دارای دو قسمت سپس بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنان است و مانند آن که در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ** میشود که در آن بیان هر چیزی میباشد و مانند آنکه در سوره آل عمران آیه ۳ فرمود **أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ** چنانچه نمیتوان گفت مقصود از تورا و انجیل کتاب مدونی نبوده بلکه پس از موسی و عیسی مدون شده همین طور نمیتوان گفت کتابی مدون نزد محمد ص نبوده بلکه پس از فوت او مدون شده اگر حضرت موسی و حضرت عیسی کتابی مدون در زمان خودشان نازل نبوده **آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ**

چنانچه خواهد آمد و اگر کم و یا زیاد شده بود بر آنحضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لا اقل گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حق و باطل بود، اضافه بر اینکه آنحضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآنرا واجب الاتباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید بآن رجوع کنید چنانچه کلمات او در فصل ۱۰ خواهد آمد بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترك تمسك بقرآن و این حجت باقیه و معجزه متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف، آقای خوئی در ص ۱۷۰ کتاب **البيان** مینویسد نسبت دادن جمع قرآن را بخلفا امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسول و اجماع امت و مخالف عقل میباشد و اگر بگوئیم جمع کننده قرآن ابوبکر بوده در ایام خلافتش چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده و شکی نیست که عثمان نیز قرآنرا جمع و مدون نموده زمان خودش امانه بمعنای اینکه آیات و سوره آنرا بسلیقه خود جمع کرده باشد خیر بلکه باین معنی که مسلمین را جمع نموده بريك قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشتت و تفرقه در قرائت جلوگیری کرده و مسلمین را از اختلافات در قرائت باز داشته و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته اند .

حادث محاسبی گفته مشهور بین مردم این است که قرآنرا عثمان جمع نموده ولی چنین نیست و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت بطریق واحد وادار کرد و آنهم با اشاره و اختیار مهاجرین و انصار، آقای خوئی مینویسد عثمان مردم را وادار کرد بقرائت واحده همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خدا گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد اما انتقادی که بر او داشتند که چرا ولایاتیرا به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت المال را حیف و میل میکنند و چرا بعضی از قرآنها را مخالف قرائت مشهور را از بین برداشت و در ص ۱۷۳ مینویسد اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق روایات آحاد نزد امیر المؤمنین بوده دلیل بر این نمیشود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد و یا توضیح مورد بوده و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آنرا مصلحت ندانسته و لذا علی ع آنرا از جامعه برکنار داشته با اضافه روش رسول خدا و حسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند و سنت خدا نیز بر این جاری نشده



خدا کتابی نبوده و پس از رسول خدایم کتابی در صندوقی مقفل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی ع پس از مدتی آمده چنین و چنان کرده و از آن طرف سنیان برای بالا بردن خلفا و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع کنند قرآن پس از رسول خدا ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی بجای آورد و آنرا از بی کتابی نجات داد و در بعضی از اخبار دیگرشان جامع قرآن خلیفه دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب **البیان والایقان** این اخبار را ذکر کرده اند ولی آقای خوئی میگوید این اخبار اخبار آحاد و تماماً بی اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده اند آقای خوئی در ص ۱۷۱ کتاب البیان میگوید نسبت دادن جمع قرآن به ریک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسول و عقل و اجماع مسلمین.

دلیل سوم فصاحت و بلاغت و شیرینی و دل نشینی قرآن محرک آن بوده که اصحاب رسول آنرا جمع کنند، عربی که اشعار و خطب فصیح جاهلیت را جمع میکرد چگونه ممکن است قرآنرا که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده بود جمع نکند و حال آنکه تمام عرب دلباخته آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضة و آوردن مثل آیاتش

دلیل چهارم - زعامت و سلطنت رسول خدا و میل و رغبت او بقرآن و حفظ و نوشتن آن، اگر سلطان قومی بچیزی متمایل شد تمام ملتش بآن رغبت پیدا میکنند خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد در این صورت مردم برای طلب دنیا و دین بقرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هر کس مورد رغبت است و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خدا ص کافی خواهد بود

دلیل پنجم - اجرا و ثوابها و بهره هائیکه برای قرآن ذکر شده رسول خدا برای قرائت و حفظ و جمع و کتابت آن چه قدر بیانات دارد، شیخ صدوق در جامع الاخبار روایت کرده از رسول خدا که فرمود:

يَا سَلْمَانَ لَيْسَ شَيْءٌ بَعْدَ تَعَلُّمِ الْعِلْمِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ نِيْزَ فَرَمُوْد: فَضِّلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضَّلَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ فَرَمُوْد: الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ وَ فَرَمُوْد: مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ قَرَأَ مِنْهُ أَحَدًا أُعْطِيَ شَيْئًا أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغُرَ عَظِيمًا وَ عَظُمَ صَغِيرًا، وَ فَرَمُوْد: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ قَلْبًا وَ عَنِ الْقُرْآنِ يَعْنِي قِرَاءَتَهُ قَرَأَ أَنْ كُنْهُدَ وَ آتَرَ نَكَبَهُ كَأَنَّهُ خُودَ قَرَأَ دَهْدِزِيرَ أَخْدَايَتَعَالَى عَذَابَ لَمْ يَكُنْ دَلِيراً كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَرَأَ أَنْ يَكُنْ

والفرقان که در سورة بقره آیه ۵۳ ذکر شده نعوذ بالله غلط است پس همانطور که نمیتوان گفت در زمان موسی کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده همین طور نسبت بقرآن نمیتوان چنین سخنی گفت و اینکه خدا در سورة انفصاح آیه ۳۸ فرموده **مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ** که الف و لام الکتاب اشاره بهمان کتاب مدونی میباشد که بدست رسول خدا بوده و همه چیز در آن ذکر شده و اگر چنین نبود مردم سؤال میکردند که قرآن کتاب و همچنین آیات دیگری که فرمود **هَذَا كِتَابٌ مُبَارَكٌ** و فرموده **وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ** و **وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ** و در سورة یونس آیه ۳۷ فرموده **مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ** که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعه مدونی بوده بشکل کتاب و الا چند آیه متفرقه میزان صحت و سقم تمام مطالب دینی نمیشود و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا نبوده و بعداً بوجود آمده یعنی پس از وفات آنحضرت بدست علی و یا بدست عثمان مدون شده تمام این آیات قرآنرا تکذیب کرده و چنین کسیرا نمیتوان مسلمان نامید آری تفرقه و نفاق ریشه اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیت مسلمین و کتاب الهی آنرا برده و خودشان بدست خود احادیث ضد قرآنی جعل کردند و گویا خواسته اند که لطمه باعتبار قرآن بزنند اگر چه خدا فرموده **(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)** ملاحظه کنید دو فرقه سنی و شیعه آمدند هر یک برای اعتبار خود و کوبیدن طرف اخباری جعل کردند ضد تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرك اسلام و سند شریعت خود قرآنرا تضعیف کردند یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خدا علی خانه نشست و قرآنرا جمع کرد و بشکل کتاب نموده و نزد خود در صندوقی مقفل گذاشت و آنرا نزد وصی خود امام حسن مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآنش محروم کرد باید گفت راوی این خبر بخدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجت و امام دانسته و در خطبه ۱۳۳ و سایر خطب خود مرد مرابان ترغیب کرده و خود از قرآن مخفی نامی نبرده باضافه حقتعالی مکرر در قرآن فرموده ای مسلمین قرآن بسوی شما و برای شما نازل شد مانند آیه ۱۷۴ سورة نساء: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** و در سورة بقره آیه ۱۳۶ فرموده: **قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا** و در آیه ۱۸۵ فرموده شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس و در سورة زمر آیه ۴۱ فرموده: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ** باید گفت نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است زیرا زمان



نموده . از خود قرآن استفاده میشود که زمان رسول خدا سوره های قرآن معین و مرتب بوده و لذا با کفار مبارزه کرده که اگر میتوانی يك سوره مانند آن بیاورید و فرمود **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ** و در سوره نور فرموده **سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا مَعْلُومٌ** میشود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین نموده و نیز روایتی نقل شده در مقدمه اول تفسیر صافی و تفسیر نور الثقلین در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران از رسول خدا ص که میفرمود **جميع سور القرآن مائة وأربع عشرة سورة وجميع آيات القرآن ستة آلاف آية ومائة آية وست وثلاثون آية**، این روایت روشن میکند که قرآن معمولی زمان ما همان قرآن زمان رسول خداست که خود رسول تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانچه فرموده **۱۱۴ عدد بوده است**، دلیل دیگر بر تنظیم سوره ها در زمان رسول خدا این است که چون رسول خدا میفرمود **شیتنی سوره هود** اکثر اصحاب میدانستند سوره هود کدام و کجای قرآنست و چون میفرمود در شب قدر سوره روم و عنکبوت بخوانید و یا سوره دخان را قرائت کنید اهل مدینه میدانستند این سوره ها کدام و کجای قرآنست و نمی پرسیدند یا رسول الله سوره روم یعنی چه

### ۱۰ - قرآن از نظر علی ع و ائمه علیهم السلام

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خدا و اصحابش میباشد که بتواتر بر ما رسیده اکنون مدارکی از نهج البلاغه و سایر سخنان ائمه علیهم السلام میآوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجه بقرآن و تعلیم و تعلم و عمل به آن کوتاهی نکنند حضرت امیر صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین امت را امام و حجت برای همه دانسته و مردم را امر باتباع آن نموده در خطبه ۱ فرموده **وَ خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا إِذْ لَمْ يَتَرَكُوهُمْ هَمَّلاً بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَ لَا عَلِيمٍ قَائِمٍ كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيَّنّاً حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ** یعنی چون خدایتعالی رسول خود را از دنیا برد گذاشت در میان شما آنچه پیغمبران در میان امم خود گذاشتند زیرا انبیاء امم خود را مهمل و بلا تکلیف نگذاشتند بدون راه روشن و نشانه برپا، گذاشت میان شما کتاب پروردگار تا نرا در حالی که حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود. از این خطبه معلوم میشود که رسول خدا قرآن را در دسترس امت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط بوسی خود سپرده باشد.

در خطبه ۲ فرموده **أَرْسَلَهُ بِالْدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ الْإِلَامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَ تَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ**، یعنی خدا فرستاده رسول خود را بدین مشهور و نشانمأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی

و فرمود روز قیامت بقاری قرآن گفته شود **إِقرء وَازقأ** یعنی از آیات قرآن بخوان و بالا برو زیرا درجات بهشت بمقدار شماره آیات قرآن است که بهر آیه درجه ای عنایت میشود و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود، آقای خوئی در ص ۱۶۵ کتاب البیان بسند صحیح نقل کرده از عبدالله بن عمر که گفت جمع کردم قرآن را و هر شب میخواندم، خبر من بر رسول خدا رسید فرمود: **قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن و برای اصحاب رسول خدا جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادتها بود چنانچه کلب اسدی گوید آنقدر صدای زمزمه و ضجه قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی میگفت طوبی لیهؤلاء یعنی خوشا بحال این قوم و رسول خدا چون کثرت ضجه قاریان را بتلاوت قرآن دید امر نمود که صداهای خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را بفلط نیفکنید.**

دلیل ششم - اجماع امت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوئیم قرآن پس از رسول خدا جمع و مدون شده بدست دو نفر، بر خلاف اجماع سخن گفته ایم و این باطل است پس چنانچه ذکر شد عده زیادی در حضور رسول خدا و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع و مدون و نشر نموده اند و در زمان رسول خدا و خلفاء پس از او هر کس قرآن را نوشته بنظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیر المومنین ع و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته اند و اکثر اصحاب حضرت امیر ع قاریان قرآن بوده اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد

### ۹ - ترتیب فعلی قرآن زیر نظر رسول خدا ص

چنانچه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا انجام شده و از فریقین بکثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره ای نازل میشد رسول خدا بکاتبان وحی میفرمود آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید مانند حدیثی که در مقدمه مجمع البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خدا فرمود: **بجای تورات سوره های طولانی که اول قرآن است بمن عطا شده و بجای زبور سوره های مثنی یعنی سوره هاییکه تقریباً دارای صد آیه میباشد که در وسط قرآن است بمن عطا شده و با سوره های مفصل برتری یافتم بر سایر انبیاء، سوره های طولانی از بقره میباشد تا سوره یونس و سوره های مفصل سوره های کوچک است و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن بنظر مردم و گذارشود هزاران قرآنهای مختلف ترتیب باختلاف ذوقها بوجود میامد و حال آنکه نیامده پس معلوم میشود بنظر مردم**



نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شبهات و حجت آوردن بآیات روشن و حذر دادن بواسطه آیات (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده)

در خطبه ۱۸ فرمود: **وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَفِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ وَذِكْرُ أَنْ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ أَعَمِّيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلُمَاتِ إِلَّا بِإِذْنِ خدای سبحانه میفرماید ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیز را و در این کتاب بیان هر چیز است و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق میکند و اختلافی در آن نیست پس خدای سبحانه فرمود و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری پیدا میکردند و بتحقیق قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است عجائب آن از بین نمیرود و مطالب بلند آن تمام نمیشود تاریکیها جز با آن برطرف نمی شود.**

در خطبه ۸۳ فرموده **وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَخَصِيمًا** یعنی و این قرآن برای حجت و بحث در مقابل دشمن کافی است.

در خطبه ۸۶ فرموده **وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَعَمْرَ فِينَكُمْ نَبِيَّهُ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَ** یعنی: خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان کننده هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد تا برای او و شما در کتابی که نازل نمود دین خود را کامل نمود.

در خطبه ۹۱ فرمود: **فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ** یعنی آنچه را که قرآن تورا راهنمایی کرده از صفت حتمالی بآن اقتدا کن و او را امام قرار ده.

در خطبه ۱۱۰ فرمود: **وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ وَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَأَسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَآخِصُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقِصَصِ** یعنی و قرآن را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید زیرا قرآن زنده کننده دلها است و بنور قرآن شفا جوئید زیرا شفاء سینهها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع ترین قصهها است.

در خطبه ۱۲۷ فرموده **فَإِنَّمَا حَكَمَ الْحَكَمَانِ لِخِيَامَا أَحْيَا الْقُرْآنَ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ أَحْيَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَإِمَاتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ** یعنی همانا دو نفر حاکم شدند (در صفین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن میرانیده بمیرانند و احیاء قرآن اجتماع بر آن

و میرانیدن قرآن جدا شدن از آنست در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند معلوم میشود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد.

در خطبه ۱۳۳ فرمود: **وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يُعْيَا لِسَانُهُ وَبَيَّتْ لَا تَهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَعِزٌّ لَا تَهْزَمُ أَعْوَانُهُ** یعنی: کتاب خدا بین شماست (نه اینکه در صندوق مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمیشود و خانه ای است که خراب نمیکرد و عزتی است که یارانش شکست نمیخورند، در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بوده توصیف میکند. در خطبه ۱۳۳ فرموده **كِتَابُ اللَّهِ تَبْصُرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيُشْهِدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ** یعنی کتاب خدا قرآنرا می بینید و بآن تکلم میکنید و بآن میشنوید و این کتاب بعضی از آن بعض دیگر گواه است در شناسانیدن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.

در خطبه ۱۳۸ فرموده: **وَيَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَظَّمُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَّمُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ** یعنی مرد عاقل دیندار، میل خود را بر هدایت میکرداند و قتی که میروند مردم بر هوی، و رأی خود را بر قرآن بر میکرداند، یعنی رأی خود را تابع قرآن میکند و قتی که دیگران قرآن را بر رأی خود بر میکردانند.

در خطبه ۱۵۶ فرمود: **وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرَّيُّ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يُغَوِّجُ فِقَامٌ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ وَلَا تَخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَكُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهَ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ** یعنی: در شما باد بکتاب خدا زیرا که آن ریسمانی است محکم و نوری است روشن و شفائی است نافع از عطش سیراب میکند برای چنگ زنده دستگیری است و نجاتی است برای دست آویز کج نشود تا آنرا راست کنند و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد به شنیدن کهنه نشود کسی که بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد و کسی که بآن عمل کند پیشی گرفته است.

در خطبه ۱۵۸ - فرمود: **فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنَ فَاسْتَنْطَقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبَرَ كَمْ عَنْهُ الْآنَ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءٌ دَائِكُمْ وَنُظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ** یعنی و پس از زمان فترت خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد آن قرآن است از او سخن بخواهید و او هر گز بآن سخن نکوید آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خیر



باشید هر زارعی مبتلا بزراعت و عاقبت عمل خود میباشد جز آنانکه دردل خود بذر قرآن کاشته باشند از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید و عقائد خود را متهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را در قرآن تصفیه کنید.

در خطبه ۱۷۶ نیز فرمود: **وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَسَبِيحَةُ الْأَمِينِ وَفِيهِ زَبِيعُ الْقُلُوبِ وَيَتَابِعُ الْعِلْمَ وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ** یعنی «خداى سبحانه محققا باحدى عطا نكرده . بمانند اين قرآن زيرا قرآن ريسمان محكم خدا و سبب و وسيله امن آور اوست و در آن زندگى دلها و چشمه هاى دانش است و براى دل جز قرآن جلايى نيست» و در صدر همین خطبه فرمود **اِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ وَاتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا أَنْصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَذَّرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلَةِ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ** یعنی «ببيان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیرید و پندهاى خدا را بپذیرید زیرا خدا راه عذرا بر شما بسته و بر شما حجت گرفته، و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آنرا حجت خواند و فرمود از آن بهره برید»

و در خطبه ۱۸۳ فرمود **الْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَأَزْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ أَتَمَّ بِهِ نُورَهُ وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَ قَبَضَ نَبِيَّهُ وَ قَدْ فَرَّغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ فَعُظِّمُوا أَمْنَهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظُمَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يُخَفِ عَنْكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْمًا بَادِيًا وَ آيَةً مُحْكَمَةً تَرْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُوا عَلَيْهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَ عَنْكُمْ شَيْئًا سَخَطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ شَيْئًا رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ**

یعنی پس قرآن امری است نهی کننده و ساکتی است گویا، حجت خدا است بر خلق او بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خود شانرا بر آن گرو گرفته است نور خود را بآن تمام و دین خود را بآن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد در حالیکه از احکام هدایت بواسطه قرآن فارغ شده بود پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید بدرستی که از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فرو گذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و یا کراهت او باشد مگر برای آن در قرآن نشانه ظاهری و آیه محکمی قرار داده تا از آن مکروه را نهی کند و بآن مورد رضایت را بخواند و بداند که خدا هرگز خوشنود نشود از شما بواسطه چیزیکه بر گذشتگان غضب نمود و غضبانك نمیشود. بر شما بواسطه چیزیکه از گذشتگان خوشنود بوده است.»

از آنچه گذشته است در اوست دواء درد شما و نظم بی سروسامانی شما مؤلف گوید خدا یتعالی نامه اعمال را ناطق خوانده در سوره جاثیه آیه ۲۹ فرمود **هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ** پس ممکن است بکنایه که مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن و حضرت امیر قرآنرا ناطق خواند در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱ و خطبه ۳۱ و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد باعتباری آنرا صامت خواند در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱

در خطبه ۱۷۶ - فرمود **وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغْشَى وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٌ مِنْ عَمِيٍّ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاةٍ وَلَا لَا حَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى أَوْائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِهِ مِثْلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَقَائِلٌ مُصَدِّقٌ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ فَإِنَّهُ يَنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ غَيْرُ حَرْثِهِ الْقُرْآنُ فَكُونُوا مِنْ حَرْثِهِ وَ اتَّبَاعِهِ وَ اسْتَدْلُوا عَلَى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصَحُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ أَرَائِكُمْ وَ اسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ** یعنی : «بدانید که این قرآن همان نصیحت گوئی است که گول نمیزند و رهنمائی است که گمراه نمیکند و گوینده ای است که دروغ نمیکوید و کسی با آن نشست مگر اینکه پس از کنار آن بزیاده و یا نقصان برخاست زیادتى در هدایت و یا نقصان از کوری و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنائی با آن احتیاجی و کمبودی نمی ماند (یعنی بهیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود) از قرآن شتابجوئید برای دردهای خود و بر سختیها بآن یاری جوئید زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است و برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا بدستور او و بادوستی قرآن و یاری او بسوی خدا توجه کنید) و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید زیرا بندگان توجه نکرده اند بسوی خدا بدستور چیزی مانند قرآن بدانید که این قرآن شافعی است مورد قبول و گوینده ایست مورد تصدیق و محققا هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود و کسیکه قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد محققا روز قیامت منادی ندا کند که آگاه



در خطبه ۱۹۸ فرمود: ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ وَمِنْهَا جَالِيضٌ نَهْجُهُ وَشِعَاءٌ لَا يُظْلَمُ ضَوْؤُهُ وَقُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بَرْهَانُهُ وَتَبَيَّنَّا لَا تَهْدِمُ أَرْكَانُهُ وَشِفَاءٌ لَا تُخْشِي أَسْقَامُهُ وَعِزًّا لَا تُهْزِمُ أَنْصَارُهُ وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ وَبِنَايِعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ وَبِرِيَاضِ الْعَدْلِ وَغَدْرَانُهُ وَأَثَابِي الْإِسْلَامِ وَبَنِيَانُهُ وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَغِيُونَ لَا يَنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمَسَافِرُونَ وَاعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَظَمَةِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَمَحَاجٍ لِّطُرُقِ الصِّلَحَاءِ وَدَوَاءً لِّسَيِّئَاتِهِ دَاءٌ وَنُورًا لِّسَيِّئَاتِهِ مَعَهُ ظِلْمَةٌ وَحَبْلًا وَثِيْقًا عُرْوَةً وَمَعْقِلًا مَنِيْعًا ذُرْوَةً وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَهَدًى لِمَنْ أَتَاهُ وَعِزًّا لِمَنْ أَتَاهُ وَبَرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ فَلَجَا لِمَنْ حَاجَ بِهِ تَاْخِر

یعنی و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نور است خاموش نشدنی و چراغی است که فروغ آن محو نمیشود و دریائی است که قعر آن ناپیداست و راهی است که رونده آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن بر طرف نشود و جدا کننده حق و باطلی است که بر هانش سست نباشد و بیانی است که ارکانش خراب نگردد و شفائی است که از امراض ترس نباشد و عزتی است که یارانش شکست نخورند و حقی است که که یاران آن منکوب نگردند پس قرآن معدن ایمان و مرکز آنست و چشمه های علم و دریاهای آنست و باغهای عدالت و منابع آنست و ریشه اسلام و بنیان آن و وادیهای حق و محل آنست و دریائی است که برندگان تمامش نکنند و چشمه هایی که نوشندگان کمش نکنند و نهلهایی است که واردین بر آن از آن نکاهند و نشانه های راهی است که سیر کنندگان گمش نمایند و تپه هایی است که قاصدین از آن نگذردند خدایتعالی قرارداد آنرا سیراب کننده برای تشنگی علما و زندگی بسرای قلوب فقها و راه گشاده برای صلحا و دوائیکه پس از آن دردی نباشد و نوریکه با آن ظلمتی نباشد و در یسمانی است که رشته آن محکم و پناهگاهی است که باروی آن بلند است و عزتی است برای دوستانش و نردبانی است برای بالاروندگان و امام هدایت است برای مأمومینش و عذر است برای چنگ زنندگان و برهانی است برای سخن گویانش و شاهد پیروزی است برای بحث کنندگان و درستکاری است برای حجت آوردن گانش تا آخر

در خطبه ۱۴۵ فرمود: فَبِعِثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ

لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْإِثْمَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ يَقْرَأُ قَدْ بَيَّنَّهَ وَأَحْكَمَهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَاوِهِ بِمَا رَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَأَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْئٌ اخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرُ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَاهُ ذَلِكَ الزَّمَانُ سَلْعَةً أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا انْفَقَ مِنْهُ إِذَا حَرَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْئٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا عَرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمْلَتَهُ وَتَنَاسَاهُ حِفْظَتَهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَاهِلٌ طَرِيدٌ مَنْفِيٌّ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْفَا لِكِتَابِ وَاهِلِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَ مَعَهُمْ لَنْ الضَّلَالَةِ لَا تَوَافِقُ الْهَدْيَ وَإِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ أَلِئْمَةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا أَسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّةَ وَزْبِرَهُ، یعنی « پس خدا محمدا را بحق فرستاد تا اینکه بندگانش را از عبادت بتها بسوی عبادت خودش و از اطاعت شیطان بطاعت خودش بکشاند بوسیله قرآنی که آن را روشن و محکم نمود پس خدایتعالی برای بندگانش در کتابش تجلی نمود بدون آنکه او را ببینند بواسطه آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد و از سطوت خود ترسانید و محققا پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی از حق مخفی تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست و چیزی از دروغ بر خدا و رسول بیشتر نباشد و متاعی نزد اهل آن زمان بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود هر گاه چنانچه شاید و باید خوانده شود و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هر گاه معنی آنرا از موضع خو تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار خوب زشت تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد پس محققا حاملین قرآن آنرا فراموش کرده اند ( یعنی مبلغین قرآن و مراجع مسلمین بکلی از آن بی خبرند آنان که مدعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و اهلش هردو مطرود و از مردم دورند و ایشان دو رفیق هم سفر در بکراهند کسی ایشانرا جاندهد. پس قرآن و اهل آن در آن زمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا که راهی با هدایت موافق نباشد اگر چه باهم در یکجا باشند پس مردم بر تفرقه اتحاده کنند و تماماً بتفرقه خوش باشند گویا ایشان امام و پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر نامش و نشانه اسند از قرآن مگر خط و حروفش» مافلا تا اینجا اکتفا میکنیم بکلمات آن حضرت خواننده عزیز ملاحظه کن مصداق این خطبه اهل زمان ما میباشند. تو اگر از مبلغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خود ترا آشنای قرآن کن فعلا در تمام منابع و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم



قرآن است و گویندگان و نویسندگان برای حفظ خرافات ضد قرآنی و ایجاد نفاق اتحاد دارند. عجب این است که علی قرآن را امام همه دانسته و امام خود ولی اینان بر عکس قرآن عمل نموده قرآن را امام خود نمیدانند. نمودن باله آنحضرت امام اعداء القرآن شده است در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر ائمه را که در حق قرآن فرموده اند ذکر خواهیم کرد و حتی حضرت امیر در صحیفه علویه قرآن را امام خود دانسته

### ۱۱- قرآن حجت کافی و معجزه باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی بعضی از بی خبران فوری او را بیهانه اینکه عمر گفته حسبنا کتاب الله میگویند و باین بهانه از سخن حق اعراض میکنند در صورتیکه خدا و رسول و ائمه هدی تماماً قرآن را برای امت اسلامی کافی شمرده و دانسته اند حال اگر عمر چنین گفته باشد چه ضرر دارد اگر عمر گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند بهر حال ما در اینجا کلمات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را میآوریم برای اتمام حجت

۱- خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی و هدایت را منحصر بآن دانسته و چیز دیگر را هادی مردم قرار نداده در سوره انعام آیه ۷۱ و سوره بقره آیه ۱۲۰ فرموده **قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ** یعنی «بگو محققاً هدایت خدا فقط هدایت است» در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است و آیه ۵۶ سوره قصص بر رسول خود فرمود **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** یعنی «محققاً تو هر کس را که بخواهی هدایت نمیکنی ولیکن خدا هدایت میکند هر که را بخواهد» و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده در سوره اسری آیه ۹ فرموده **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي وَ فِيهِ ۲۷۲ سوره بقره فرمود لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ** یعنی «هدایت مردم بر عهده تو نیست» و در سوره روم آیه ۵۳ بر رسول خود فرمود **وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ** یعنی «تو هدایت کننده گمراهان از ضلالت نبوده ای پس جائیکه پیغمبر هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم و اگر در بعضی از آیات پیغمبر را هادی دانسته فرموده تو بوسیله قرآن هدایت میکنی و وسیله هدایت خود تو و دیگران قرآنست مانند آیه ۵۲ سوره شوری **مَا كُنْتَ تَذِيرُنَا الْكِتَابَ وَلَا الْإِيمَانَ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا** یعنی تو نمیدانستی کتاب و ایمان چیست مگر آنرا نوری قرار دادیم که بسبب آن هر کس از بندگان را که بخواهیم هدایت کنیم و لذا حضرت امیر در خطب خود تذکر داده که رسول خدا بوسیله قرآن هدایت میکرده یعنی عربی که رسول خدا را قبول نداشتند بواسطه قرآن هدایت میشدند و با و ایمان میآوردند چنانچه در خطبه ۲ و خطبه

۷۶ و خطبه ۱۴۵ تذکر داده که **فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ...** بقرآن قد بینه - به فصل سابق مراجعه شود. خدایتعالی در بسیاری از آیات تذکر داده که هدایت او و هادی بودن رسول او بسبب قرآن است سوره مائده آیه ۱۶ و ۱۵ فرمود **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ يُمْنِي لَكُمْ** برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا بوسیله آن هدایت میکند و حتی قرآن را هادی برای خود محمد ص قرار داده در سوره سبا آیه ۵۰ فرموده **قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي** یعنی بگو اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم و اگر هدایت یابم پس بآن چیزی است که پروردگارم وحی میکند حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیایقیناً کافی نخواهد بود سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود

عجب این است که عده ای در زمان ما دم از اسلام میزنند و کتاب خدا را کافی نمیدانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی میدانند کتاب کلینی که صدها خرافات و ضد و نقیض و مطالب باطله دارد کافی میدانند و بدروغ جعل کردند که: **الْكَافِي كَافٍ لِشَيْعَتِنَا** بهر حال این سخنان درجائی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته در سوره عنکبوت آیه ۵۱ فرمود **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** یعنی آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا برایشان تلاوت شود پس خدا بدون قید و بطور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته اند کتاب خدا از جهت معجزه بودن کافی است زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه میخواستند نازل شده جواب این است که اولاً آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصص آیه نمیشود ثانیاً اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا نقل کرده اید آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است بقول خود عمل نکرده و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده و یا میگوید معجزات منقول دروغ است ثالثاً کنایه از جهت اعجاز کافی بوده خود میگوید من هدایتی و برای هر چیز و هر کس بیان چنان چه در سوره انعام آیه ۳۸ فرمود: **مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ** و در سوره نحل آیه ۸۹ فرمود **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ** یعنی و ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است، البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی، حال ما میپرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی قرآن جواب داده که بیان برای همه مردم از آن جمله در سوره آل عمران آیه ۱۳۸ فرمود: **هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ** پس اگر کسی



أَشْيَاءَ فِيهِ تَبَيَّنَ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنِيرَةِ وَجُمْلَةُ الْكَافِيَةِ بِعَنِي  
 كتاب خدا روشن است دلائل آن و آیاتی است که رازهای آن آشکار  
 است و برهانی است که ظواهر آن هویدا است مردم باید همواره  
 آنرا استماع کنند و پیروی آن بسوی خوشنودی خدا میکشاند  
 و پیروانش را بنجات میرساند در آنست بیان حجت های نورانی و  
 جملات کفایت کننده .

و اما امام باقر و صادق و سایر ائمه : وسائل الشیعه  
 در باب اول از ابواب قرائة القرآن از امام باقر روایت کرده  
 که فرموده روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمه عدل  
 الهی میآید و عرض میکند پروردگارا مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي وَ  
 اسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَنِي وَ أَنَا حُجَّتُكَ عَلَى خَلْقِكَ بِعَنِي  
 خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و بحق من استخفاف  
 کردند و مرا تکذیب نمودند و حال آنکه من حجت تو بر بندگانت  
 بودم .

در همان باب روایت کرده از امام صادق که فرمود يُدْعَى ابْنُ آدَمَ  
 لِلْحِسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ  
 يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَ هَذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يَتَعَبُ  
 نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي بِعَنِي روز قیامت دعوت میشود فرزند آدم برای  
 حساب پس قرآن جلو او میآید در بهترین صورتی سپس میگوید  
 پروردگارا منم قرآن و این بنده مؤمن تو است که خود را بواسطه  
 تلاوت من برنج افکنده و در باب سوم روایت کرده از امام صادق  
 که فرمود فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَةً إِلَى الْجَنَّةِ  
 یعنی بر شما باد بقرآن هر کس او را امام خود قرار دهد قرآن  
 او را بسوی بهشت سوق میدهد و ج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده  
 از امام رضا که ذکر الرضا (ع) یوماً القرآن، فَعَظَّمَ الْحُجَّةَ  
 فِيهِ وَالْآيَةُ الْمُعْجَزَةُ فِي نَظْمِهِ فَقَالَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ  
 وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى وَ طَرِيقَتُهُ الْمَثَلِي الْمُوَدِّي إِلَى الْجَنَّةِ  
 وَ الْمُنْجِي مِنَ النَّارِ لَا يَخْلُقُ مِنَ الْإِزْمَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ  
 لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ بَلْ جَعَلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةَ عَلَى  
 كُلِّ إِنْسَانٍ : یعنی روزی امام رضا یاد قرآن نمود و حجت در  
 آن و نشانه اعجازیکه در نظم آنست بزرگ شمرده و فرمود قرآن  
 ریسمانی است متین و دست آویز محکم بسوی خدا است و  
 بهترین راه او است که بسوی بهشت میبرد و از آتش دوزخ نجات  
 میدهد ، بگذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان  
 و آن زمان نیامده بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل و برهان و حجت  
 قرار داده شده .

۱۲ - قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبات رسول خدا و سایر ائمه در فصل سابق

قرآنرا بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآنرا تکذیب کرده  
 و بخدا ایمان نیاورده از ملت خود میپرسیم آیا از عقل و دیانت است  
 که کسی قرآنرا که رسول و امام و همه مسلمین باید از آن پیروی  
 کنند کافی نداند ولی کتاب یکنفر آخوند را کافی بداند آیا این  
 از انصاف و عدالت و وجدان است یعنی بگوئیم ملت اسلام و خود  
 رسول خدا کتاب کفایت کننده نداشت تا پس از سیصدسال محمد بن  
 یعقوب از کلین آمد و کتاب کافی کفایت کننده را آورد. مسلمانی که  
 چنین میگوید لابد محمد بن یعقوب را از محمد بن عبد الله ص افضل و برتر  
 میدانند حال باید دید این مسلمان تابع کیست اگر پیرو خدا و رسول  
 خدا و ائمه هدی است ایشان همه قرآن را کافی دانسته اند اما خدا که  
 کتاب و آیات مربوط بآن ذکر شد و اما رسول خدا در بسیاری از  
 اخبار وارد فرموده قرآن امام همه و حجت کافی برای همه  
 میباشد در جلد ۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرمود فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْهِمُ  
 الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ مَنْ جَعَلَهُ  
 أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ  
 یعنی هر گاه فتنه های دینی راه را مانند پاره های شب تاریک  
 بر شما مشتبه کردند بر شما باد بقرآن هر کس آنرا امام و پیشوای  
 خود قرار دهد قرآن او را به بهشت میبرد و قرآن راهنمایی است  
 برای بهترین راه و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اول

قراءة القرآن روایت کرده اند از رسول خدا که فرموده :  
 الْقُرْآنُ غِنَى لَغْنِي دُونَهُ وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ وَ نَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ  
 یعنی قرآن سبب بی نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی  
 بچیزی نیست و برای پیروان خود نجاتست و در ص ۱۳ همان  
 جلد رسول خدا فرموده : مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ  
 أَحَدًا أُعْطِيَ شَيْئًا أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا  
 وَ عَظَّمَ صَغِيرًا و در ص ۱۴ همان جلد روایت کرده از رسول خدا  
 که فرمود : مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ  
 یعنی هر کس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را بگمراهی  
 خودش واگذارد ، و اما علی بن ابیطالب ع که کلمات او در فصل  
 سابق ذکر شد و در خطبه ۸۳ و خطبه ۱۵۹ و سایر خطب قرآنرا  
 هم امام و هم حجت و کافی دانسته و در جلد ۹۲ بحار ص ۲۶ در  
 خطبه خود فرمود : فَجَعَلَ فِي اتِّبَاعِهِ كُلِّ خَيْرٍ بُرْجِي شَرَعٍ  
 فِيهِ الدِّينَ إِذَا رَأَى أَمْرَ نَفْسِهِ وَ حُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ بِعَنِي خدا  
 در پیروی قرآن هر خیریکه امید باشد قرارداد و در قرآن دین  
 را تشریع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجت را بر خلق برساند  
 و اما حضرت زهرا در خطبه خود که در ج ۹۲ بحار ص ۱۳  
 ذکر شده فرمود كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَةٌ بِصَافِيَّاتِهَا وَ آيٌ مُنْكَشَفَةٌ  
 سَرَائِرُهَا وَ بُرْهَانٌ مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ  
 اسْتِمَاعُهُ وَقَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ وَ مُؤَدِّيٌّ إِلَى النِّجَاةِ



ذکر شده که قرآن برای همه حتی برای رسول خدا و ائمه هدی امام و مقتدا و هدایت است ، اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر میشود ، در قرآن سوره هود آیه ۱۷ - تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده : **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً** یعنی آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی باو نازل شده باشد) و باضافه در پیروی قرآن شاهی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود ، خدا در اینجا تورات را امام و رحمت خوانده جائیکه تورات امام و رحمت باشد بطریق اولی قرآن امام و رحمت است خدایتعالی مکرر بر رسول خود فرمود : **وَاتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** که در سوره انعام آیه ۱۰۶ میباشد و در احزاب آیه ۲ فرمود **وَاتَّبِعْ مَا يُوْحِي إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** و در اعراف آیه ۲۰۳ فرمود **(قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحِي إِلَيَّ مِنْ رَبِّي)** یعنی بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم بمن وحی میشود پیروی میکنم و در سوره زخرف آیه ۴۳ فرمود **فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ** یعنی چنگ بزن بآنچه بتو وحی میشود ، پس چون بر رسول خدا واجب شده پیروی قرآن باشند یقیناً بحکم آیه و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة بر تمام امامان و سایر افراد امت واجب است پیروی قرآن باشند باضافه حقتعالی در سوره اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیه ۳ فرموده **(اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ)** یعنی پیروی کنید آنچه را بسوی شما از پروردگارتان نازل شده ، اگرچه در فصول سابق از کلمات علی (ع) و سایر ائمه بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده اند قرآن امام و مقتدای همه میباشد اکنون میگوئیم حضرت امیر در صحیفه علویه در دعای بعد تسلیم الصلوة عرض میکند **إِنَّ رَسُولَكَ مُحَمَّدًا صَ نَبِيِّ وَأَنَّ الدِّينَ الَّذِي شَرَعْتَ لَهُ دِينِي وَأَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْهِ إِمَامِي** یعنی خدا یا من شهادت میدهم که پیغمبرت محمد ص پیغمبر من است و محققاً آن دینی که برای او تشریع کردی دین من است و محققاً آن کتابی که باو نازل نمودی امام من است و باضافه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۱ و سایر خطب خود فرمودند که قرآن **حُجَّتُ اللَّهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ** و قرآن را برای تمام خلق حجت دانسته و خود او از این حجت پیروی کرده و در وسائل الشیعه باب سوم از ابواب القرائه روایت کرد . از آنحضرت که فرمود **أَلَا خَيْرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّامَنْ لَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ** یعنی آیا خبر دهم شما را بفقیه حقیقی آنستکه قرآنرا رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و بغیر قرآن توجه نماید پس چنانچه ذکر شد آن حضرت قرآنرا هم امام و هم حجت میداند و خود متدین بقرآن و احکام و آیات آن بوده چگونه عده ای از عوام خود را پیرو علی (ع) دانسته و از قرآن بی خبر و بلکه

بآن توهین میکنند و میگویند قرآن کافی نیست آنوقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آنحضرت کنند بقرآن چنگ میزنند و آیاتی را بمیل خود تاویل میکنند بامامت در صورتیکه تاویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست چنانچه در بحث تاویل خواهد آمد ، حال باید گفت دوست ادعائی علی که از قرآن بی خبر و بر خلاف آیات آن رفتار و عقائدی دارد قطعاً دشمن علی است و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان شده و برای رسالت من و تکالیف امتم کافی است سپس بعد از هزار سال عده ای بیایند و بگویند این کتاب برای امتش کافی نیست آیا میتوان آنرا پیرو او شمرد ؟ **لا والله** ، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز قرآن ، قرآنرا امام و حجت خدا و برای خود کافی میدانستند و بهمین جهت ترقی نموده و بر تمام جهان آنروز مسلط شدند ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز بروز در انحطاط و پستی و ذلت و خرافات فرو میروند آیا میتوان علتی پیدا کرد جز دوری از قرآن ؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقی نموده و بعزت اولیه برسند باید تماماً مراجعه بمن قرآن نمایند و الا روز بروز جهل و پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهد شد ، آیا کلمات رسول خدا که در فصل سابق فرمود **مَنْ جَعَلَهُ إِمَامًا قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ** و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست ؟ آیا خطبه ۱۴۵ و ۱۹۴ که حضرت امیر (ع) صریحاً میگوید **قُرْآنُ إِمَامٍ هِدَايَتٌ** است نباید اعتنا کرد ؟ خدا در سوره اعراف آیه ۱۷۰ فرموده **وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ** یعنی آنانکه بکتاب الهی تمسک جویند و نماز را بپا داشته اند بتحقیق ماضیای نمیکذاریم اجرا صلاح کنندگانرا ، طبق این آیه باید مسلمین بکتاب الهی تمسک جویند تا موردین و دنیاشان تنظیم شود باید همه قرآنرا امام خود بدانند و آیات آنرا بفهمند و خود را بآن مجهز سازند تا نجات یابند و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و باصلاح خود نپرداخته اند نباشند زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مرد مرا به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد و برخود اوفیز واجب است از همین قرآن پیروی کند در اینجا روایتی از حضرت عسکری وارد شده در مقدمه اول تفسیر صافی که فرمود **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّوْرُ الْمُبِينُ وَ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الدَّرَجَةُ الْعُلْيَا وَ الشَّفَاءُ الْأَشْفَى وَ الْفَضِيلَةُ الْكُبْرَى وَ السَّعَادَةُ الْعَظْمَى مَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ نَوْرَهُ اللَّهُ وَ مَنْ عَقَدَ بِهِ أُمُورَهُ عَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ أَنْقَذَهُ اللَّهُ وَ مَنْ لَمْ يَفَارِقْ أَحْكَامَهُ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ اسْتَشْفَى بِهِ شَفَاهُ اللَّهُ وَ مَنْ آثَرَ عَلَى مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللَّهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ**



جَعَلَهُ شِعَارَهُ وَدَنَاهُ اسْعَدَهُ اللَّهُ وَمَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يُقْتَدَى بِهِ مَعُوذَةٌ إِلَيْهِ يَنْتَهِي إِلَيْهِ أَدَاهُ اللَّهُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، یعنی رسول خدا فرموده محققا این قرآن همان نور روشن و ریسمان متقن و طناب محکم و درجه بالا، و شفاء بهتر و فضیلت بزرگتر و سعادت عظیم تر است کسیکه بنور او استفاده کند خدا او را حفظ کند و کسیکه بآن چنگ زند خدا نجاتش دهد آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را بالا برد و آنکه از آن شفاعت جوید خدایش شفاعت دهد و آنکه قرآن را بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند و هر کس هدایت را در غیر آن جوید خدا بگمراهیش واگذارد و کسیکه قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک بخت کند و کسیکه آنرا امام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را بسوی بهشت های نعمت خود بکشانید و حضرت امیر در خطبه ۹۷ نهج البلاغه فرموده: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَإِنْ مُحَمَّدًا عِنْدَهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْمَرْهَادِ صَادِعًا وَبِذِكْرِهِ نَاطِقًا فَادَى أَمِينًا وَمَضَى رَشِيدًا وَخَلَفَ فِيهِ رَأْيُ الْحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ بِعَنِي مِنْ كَوَاهِمٍ كَيْفَ يَرْتَدُّ عَنْهَا حَاجَتِي غَيْرَ خَدَانِيست و محمد بنده او و رسول او است او را بلمر خود فرستاد تا آشکار کند و بیاد او نطق کند پس وظیفه خود را بامانت انجام داد و در حال کمال رفت و گذاشت در میان ما پرچم حق (قرآن) را هر کس بر قرآن تقدم جوید از دین خارج شده و هر کس از آن عقب مانده لاکشده و هر کس لازم آن باشد بمقصد رسد و کتاب وسائل الشیعه باب ۲۷ قرآن القرآن روایت کرده از امام رضا (ع) که: كَانَ كَلَامُهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثُّلُهُ إِنْتِزَاعَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی عادت حضرت رضا چنین بود که سخن او و جواب او و استشهاد او در مطالب، جملاتی از قرآن بود، با اینهمه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود.

### ۱۳- قرآن رافع اختلاف و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند بعزت و برتری و دولت حقه از دست رفته خود برسند باید اختلافات خود را حل کنند و حل اختلاف ایشان ممکن نیست مگر با مراجعه بقرآن زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داده و فرق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند اگر چه بزبان باشد اگر کسی ایمان بخدا دارد باید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع بقرآن کند در سوره نحل آیه ۶۲ فرموده: وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تِبْيَانٌ لِّهِمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، یعنی ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان گنی آنچه در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم پس پیغمبر اسلام بتوسط قرآن رفع اختلاف میکرده

پس مرجع حل اختلاف قرآن است متأسفانه فرق اسلامی هر فرق بنفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف و شقاق و نفاق و عداوت را دامن میزند و زیاد میگرداند اگر کسی بگوید رسول خدا و یا امام باید رفع اختلاف کنند جواب او این است که اولاً رسول و امام هر دو تابع قرآنند و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده ثانیاً زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده، جز قرآن را در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرموده: كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ یعنی مردم يك امت بوده اند (و چنانچه در سوره یونس آیه ۱۹ فرموده پس از وحدت اختلاف کردند روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبران را برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانی که کتاب بایشان داده شده بود پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند در این آیه حقتعالی قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده زیرا ضمیر یحکم که فاعل او باشد بر میگردد بکتاب که نزدیک ترین مرجع است نسبت بآن و بانبیا بر نمیگردد زیرا انبیا جمع ولی ضمیر مفرد است و خدا در این آیه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده و کسیکه خود موجد اختلاف باشد رافع اختلاف نمیشود بدلیل اینکه فرموده: وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ پس بخود قرآن باید رجوع داده شود نه باهل آن چنانچه در ترجمه آیات بیاید. حضرت امیر المؤمنین<sup>۴</sup> نیز چنانچه در نهج البلاغه در فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر ائمه از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده اند آیا خدا در سوره روم در آیه ۳۱ فرموده: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ یعنی نباشید از مشرکین آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی بآنچه نزد ایشان است خوشند، آری این آیه معجزه است که حقتعالی بیدار باش بمسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده و ما می بینیم در زمان ماهر شیعه و هر دسته بشعائر و مطالب من در آوردی خود خوشند ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی خبرند در سوره آل عمران آیه ۱۰۵ فرموده: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ یعنی نباشید مانند آنانکه ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد پس آن چیزیزی را که خدا



ضِيَاءٍ مِنَ الْأَخْدَاتِ وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَرُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ  
وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَفِيهِ كَمَالُ  
دِينِكُمْ وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ يَعْنِي قرآن  
رهنمای از گمراهی و بیان نجات از کوری و دستگیر از لغزش و نور  
انظلمت و نگهدارنده از هلاکت و نجات از گمراهی و بیان فرار  
از فتنه‌ها و زادن و توشه‌داده آخرتست و در آن کمال دین شما است  
و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر بسوی آتش رهسپار شد،  
آیا نفاق و شقاق گمراهی و لغزش و فتنه نیست اگر هست پس باید  
بدستور رسول خدا بواسطه قرآن از اینها نجات یافت مسلماً  
دستور رسول خدا برای امت او حجت است

### ۱۴ سنت رسول خدا مبین مجملات قرآن است

قرآن که در اوتبیان هر چیزی می باشد دستور اتباع از  
سنت را نیز داده و حقتعالی برای مسلمین سنت رسول خود را حجت  
قرار داده و فرموده بآن رجوع کنید در سوره احزاب آیه ۲۱  
فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ یعنی بطور  
تحقیق بر شما لازم است که بر رسول خدا تاسی کنید تاسی نیک،  
اگر چه خدای تعالی اعمال و افعال تمام انبیاء را مورد تاسی  
مسلمین قرار داده که باید بروش آنان تاسی کرد و سنت بفارسی بمعنی  
روش است در سوره ممتحنه آیه ۲ فرموده قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ  
حَسَنَةٌ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالَّذِينَ مَعَهُ یعنی بتحقیق برای شما سزاوار  
بود که تاسی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند و در سوره  
انعام آیه ۹۰ راجع بشما انبیاء فرموده أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ  
فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِ یعنی ایشانند که خدا هدایتشان نموده پس  
بهدایت ایشان اقتدا کن بهر حال سنت رسول خدا یکی از دو  
چیزی است که در روایات و آیات بمنابست آن امر شده رسول خدا  
فرموده إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي ودر بعضی  
روایات آمده كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي وَلِي مَخْفِي نَمَانْد عِثْرَتِ رسول نیز  
تابع سنت رسول خدا بوده اند و سنت یعنی روش رسول خدا مبین  
مجملات قرآن است اگر چه مجملات قابل فهم است ولی تفصیل آن  
در سنت است یعنی اگر خدا فرموده أَقِيمُوا الصَّلَاةَ این جمله  
قابل فهم است ولی رسول خدا باید بعمل خود کیفیت و حدود  
نماز را معین کند و در خارج نشان دهد و قتی که بتصریح قرآن خدا  
بر رسول خود فرموده وَاتَّبِعْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ورسول او تابع قرآن  
است عِثْرَتِ او نیز باید تابع قرآن و راوی سنت او باشند پس ذکر  
عِثْرَتِ در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عِثْرَتِ نیست بلکه  
همان افرادیکه از قرآن و سنت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنت رسول

دافع اختلاف قرار داده قرآن است نه چیز دیگر و تا مسلمین رجوع  
بقرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهیند و لذا رسول خدا  
و ائمه فرموده اند هر مطلب دینی را باقرآن بسنجید، ما که میگوئیم  
بقرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالس قرائت و  
تجوید و یا مجالس بدعت فاتحه قرآنرا بیاورند و یا سرقبرها و یا  
در ضبط صوتها برای خوشی صوت ضبط کنند بلکه مقصود ما فهمیدن  
و عمل نمودن و با آیات آن حل اختلاف کردنست که قرآنرا  
امام خود قرار دهند امروزه اکثر ملت از اسلام بی خبر و فرقه فرقه  
از اسلام بیزارند و بکفر و بی دینی هجوم آورده اند برای اینکه  
متدینین و مقدسین ما غرق خرافات و مبلغین ما اکثرأ از قرآن  
بی خبرند مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز قرآن.  
خدایتعالی در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ فرموده وَكَيْفَ  
تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ يَعْنِي و چگونه کافر  
میشوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت میشود یعنی  
ملتی که قرآن دارد نباید کافر شود پس آیات قرآن ناجی از کفر  
و تفرقه است

### هر گمراهی از بی اطلاعی از قرآنست

حقتعالی در سوره اعراف آیه ۱۴۶ فرموده وَإِنْ يَرَوْا  
كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ  
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ  
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ یعنی و اگر هر آیه ایرا  
بینند بآن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را بینند برای  
خود آنرا راه نمیکیرند و اگر راه ضلالت را بینند آنرا برای خود  
راه میگیرند این گمراهی برای این است که بآیات ما تکذیب کرده  
و از آن غافلند پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت  
از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فرق مسلمین بنام مذهب و  
بزرگان مذهب قصه و معجزات و خوابها و کرامات تراشیده و  
معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب تر از خود دین میدانند از  
اسلام بی خبر و از بزرگان آن مداحی و نوحه سرایی میکنند اینان  
معرفت متدینین را کافی از شناخت دین میدانند و بلکه از خود  
دین بیزارند چرا اینطور شده جواب این است که از آیات قرآن  
بی خبرند اینان نمیدانند متدین شناسی غیر از دین شناسی است  
هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند اما دین و آنچه  
بوده نمیدانند باید ایشان فهمانید اظهار ارادت بمتدینین صدر اسلام  
کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت اسلام بشناخت قرآن و اطلاع  
کامل از آن است والا اثبات خلافت برای کسیکه فعلاً در دنیا نیست  
و هزار سال قبل بوده چه فائده دارد در مقدمه تفسیر صافی روایت  
کرده از رسول خدا که فرمود الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ  
تَبْيَانٌ مِنَ الْغَمِّ وَاسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثَرَةِ وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ



عمل نکنند همان طوریکه رسول خدا نمیتواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمیتواند چیزی بقرآن و سنت اضافه کنند و خود عترت در صدها روایت سنت را حجت قرار داده و خود را پیرو سنت معرفی کرده اند مادر اینجا کلمات امیرالمؤمنین را که درباره سنت در نهج البلاغه آمده میآوریم در خطبه ۱۵۸ فرموده **وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَنْوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ** یعنی اقتدا کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است و سنت و روش او عمل کنید که آن روشن ترین سنت است و در خطبه ۲۰۳ فرموده **نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَآمَرَ نَابِي الْحَكِيمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُ وَمَا اسْتَنْتِ النَّبِيَّ فَاقْتَدَيْتَهُ** یعنی نظر کردم بکتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود که بآن حکم دهیم پیروی کردم و بآن چه رسول خدا عمل نموده سنت او اقتدا کردم و در وصیت خود باین عباس فرموده **حَاجَّهِمْ بِالسُّنَّةِ إِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَجِيصًا** یعنی با خوارج احتجاج و استدلال کن بسنت رسول زیرا ایشانرا از سنت رسول چاره نیست و در خطبه ۱۶ فرموده **وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبَوَّةِ وَمِنْهَا مَنْقَذُ السُّنَّةِ** یعنی راه میانه که راه نجات باشد همان جاده ایست که تمام کتاب خدا و آثار نبوت بر آن است و روش رسول خدا از آن استخراج میشود و در خطبه ۱۰۳ فرموده **لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ إِلَّا بِلَاغٍ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءِ لِلْسُّنَّةِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا وَإِصْدَارِ الشُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا** یعنی بر عهده امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهده او آمده و آن پنج چیز است رسانیدن موعظه و در نصیحت کوشش نمودن و سنت رسول را زنده کردن و حدود را بر مستحقین جاری ساختن و سهم هر کسی را از بیت المال رسانیدن و در خطبه ۱۲۹ فرموده **لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَامَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْمَعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فِيهِ لَكَ الْأَمَةُ** یعنی سزاوار نیست که زمامدار و متولی بر فروج و دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنت رسول را تعطیل کند که امت را بهلاکت میرساند و در خطبه ۱۸۰ تاسف میخورد از فراق رسول خدا و اصحاب بزرگوار او و میفرماید **أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوُ الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ** یعنی آه از جدائی برادرانم که قرآنرا تلاوت و آنرا محکم نمودند و در واجبات تدبر و آنها را پیاداشته سنت رسول را زنده و مدعترای میرانیدند و در نهج البلاغه در وصیت خود بفرزندانش پس از ضربت ابن ملجم میفرماید **وَصَيْتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْفًا وَ مُحَمَّدًا**

**فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ** یعنی وصیت من بشما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنت و روش محمد (ص) را ضایع نکنید و در خطبه ۹۲ در تعریف رسول خدا (ص) فرموده **سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ** یعنی سیره او میانه روی و معتدل و روش او موجب ترقی و سخن او جدا کننده حق و باطل و فرمان او عدالت بود و در خطبه ۱۲۳ و قتی که در جنگ صفین قرآنرا را بر سر نیزه کردند و بنابر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در امر خلافت طبق قرآن و سنت قضاوت کنند و هر چه صلاح باشد اظهار بدارند میفرماید **وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنْ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلِيَّ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حَكَمَ بِالْصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَخُنَّ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ حَكَمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَخُنَّ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهِ** یعنی و چون این قوم لشکر معویه ما را دعوت کردند باینکه بین خودمان قرآنرا حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحان و تعالی فرموده اگر در چیزی نزاع کردید آنرا بخدا و رسول مراجعه دهید پس ارجاع بخدا و تعالی این است که کتاب او را حاکم قرار دهیم و طبق آن حکم نمائیم و ارجاع بسوی رسول اینست که سنت او را بگیریم پس چون برآستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم میباشیم بآن و قبول آن و اگر بسنت رسول خدا (ص) حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای بسنت میباشیم، خواننده عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین (ع) در قصه حکمین و هنگام قرآن سر نیزه کردن لشکر معویه چنین میگوید و خود را در قبول حکمیت قرآن پیشقدم می شمارد ولی یکمده روضه خوان بی اطلاع بی خبر از دین بالای منبر تهمت بآن حضرت زده و میگویند نعوذ بالله آنحضرت فرمود من قرآن را طعم و آن قرآن را کاغذ و مرکب نعوذ بالله نعوذ بالله قرآنرا را پاره کنید آیا هیچ دینداری چنین جسارتی بقرآن کرده و چنین کفری بامام خود نسبت داده آنوقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاصی را که باید ببرند در عوض مزد منبر میدهند و بلکه اگر روحانی نمائی در زیر منبر باشد باو طیب الله هم میگوید. و اما سایر امامان نیز خود را تابع سنت رسول دانسته و آنرا واجب الاتباع میدانند چنانچه در کتاب کافی جلد اول ص ۲۰ و هم بحار جلد دوم ص ۲۶۲ روایت کرده اند از امام صادق که فرمود **مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ فَقَدْ كَفَرَ** یعنی هر کس با کتاب خدا و سنت محمد مخالفت کند کافر است و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خدا که فرمود **مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي**



فی اختلاف امتی کان له اجر مائة شهید یعنی هر کس چنگه زند  
بست من در مورد اختلاف امت من برای او اجر صد شهید خواهد  
بود در ص ۲۶۶ روایت کرده که علی ع فرمود **السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده** یعنی سنت آنستکه رسول خدا عمل  
نموده باشد و بدعت چیز است که پس از رسول خدا پیدا شده باشد  
و از امام کاظم روایت کرده که فرمود **ثلاث مؤبقات تكسب الصفة وترك السنة وفراق الجماعة** یعنی سه چیز موجب  
هلاک و نکبت است شکستن پیمان و ترك سنت و جدا شدن از جماعت  
و فریقین از رسول خدا روایت کرده اند که فرموده **من رغب عن سنتي فليس مني** یعنی هر کس از سنت من اعراض کند از  
من نیست و در جلد اول سفینه البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام  
صاف که با صاحب خود فرمود **عليكم بآثار رسول الله وسنته**  
یعنی بر شما واجب است که بگیریید آثار رسول خدا و سنت او را و  
صدها روایت دیگر پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که در آن است  
تبیان هر چیزی این است که بطور اجمال سنت رسول را حجت  
قرار داده و در سنت رسول هزاران دستور است چون قرآن سنت رسول  
را حجت قرار داد و فرمود بآن عمل کنید بطور کلی  
این حکم شامل تمام دستورات رسول میشود و گویا تمام  
دستورات رسول خدا در قرآن است چنانچه قرآن حکم عقل  
را تصویب کرد و هر جزئی جزئی از احکام عقل حجت  
است و گویا تمام آن در قرآنست زیرا قرآن تمام را تصویب  
کرده بطور کلی پس قرآن بطور کلی هر چیزی را بیان کرده و  
تفریع جزئیات بر آن کار رسول خدا و سایر دانشمندان اسلامی  
است بنابراین اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد باید رجوع  
کرد در جزئیات و تفصیل آن بسنت رسول و کیفیت و کمیت و حدود  
آنرا باید از سنت گرفت پس در کتاب خدا آنچه محل احتیاج  
بشر بوده بیان شده بطور کلی و اجمال و دیگر ناقص نمانده تا علماء  
بشری تکمیل نمایند چنانچه روایت کرده درج ۲ بحار جدید  
ص ۱۷۰ که امام کاظم فرمود **أنا هم رسول الله بما يستغنون به في عهده وما يكتفون به من بعده** کتاب الله و سنت نبیه  
یعنی رسول خدا برای مردم آورد آنچه را که بآن بی نیاز گردند در  
زمان خودش و آنچه بآن اکتفا کنند پس از زمان خودش کتاب خدا  
و سنت رسول و خدا در سوره حجرات آیه ۱ فرمود **يا أيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله** یعنی ای مومنین از خدا  
و رسول او جلو نیفتید و در سوره نساء آیه ۸۰ فرموده **و من يطع الرسول فقد أطاع الله** یعنی هر کس رسول خدا را اطاعت  
کند پس بتحقیق خدا را اطاعت کرده و همین آیات دلیل است بر  
تصویب سنت و لزوم اتباع از آن در کافی جلد ۲ ص ۶۰۶ و مقدمه اول تفسیر  
صافی روایت کرده اند از امام باقر که رسول خدا فرمود **يا معاشر  
القرءاء اتقوا الله فيما حملكم من كتابه فإني مسئول وإنكم**

**مستولون إنني مسئول عن تبليغ الرسالة وأما أنتم  
فتستولون عما حملكم من كتاب الله وسنتي** یعنی ای گروه  
قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده ام  
از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید من مسئولم از رسانیدن  
رسالت و اما شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنت من  
فرا گرفته اید و این فرمایش رسول خدا شامل امیرالمومنین نیز  
میشود پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنت که بآن عمل  
نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند و هیچ کس غیر از رسول  
در دین اسلام سنتی ندارد و اگر روش و یا سنتی داشته باید طبق  
سنت رسول خدا باشد پس نه امیرالمومنین از خود سنتی آورد  
و نه امامان دیگر و همه تابع سنت رسول خدا بوده اند

### ۱۵ - قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب بکتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل  
و آسان باشد ما نمیگوئیم همه کس قرآنرا میفهمد البته پرواضح  
است که هر کسی خصوصاً غیر عرب قرآنرا نمیفهمد ولی هر کسی  
اگر زحمت بکشد و مقداری بزبان عرب و ادبیت عرب آشنا گردد و  
تدبر در قرآن نماید آنرا میفهمد پس هر کسی ممکن است قرآنرا  
بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد البته پس از زحمت و تعلیم و  
تعلم زیرا فرا گرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و  
یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد رسول خدا مأمور آموختن  
قرآن بمردم بوده طبق آیه ۲ سوره جمعه و اگر قرآن قابل فهم  
نباشد چگونه بمردم بیاموزد و در اینجا دلیلهای بسیار روشنی  
داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است

**دلیل اول** حسی بودن آن که حساً میبینیم اشخاصی را که  
آنرا میفهمند و از آن بهره میبرند  
**دلیل دوم** اگر قرآن قابلاً فهم نباشد بطور یقین احادیث  
مشکل تر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد  
زیرا خود ائمه فرموده اند **أحاديثنا صعبٌ مستصعبٌ**  
یعنی احادیث ما سخت و مشکل است پس بنابراین نه قرآن قابل  
فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید زیرا مدارك  
آن قابل فهم نیست ائمه احادیث را مشکل خوانده اند ولی قرآنرا  
روشن و واضح چنانچه در فصل دوم مدارك آن گذشت و خدا تعالی  
قرآنرا سهل و آسان خوانده در سوره قمر چهار مرتبه مکرر  
فرموده **و لقد يسرنا القرآن** یعنی بتحقیق ما قرآنرا آسان  
نمودیم و در سوره مریم آیه ۹۷ و سوره دخان آیه ۵۸ فرموده  
**فإنما يسرناه بلسانك لعلمهم يتدرون** یعنی ما قرآنرا آسان  
نمودیم بزبان تو (یعنی بزبان عربی) تا شاید این مردم متذکر شوند



**دلیل سوم** آیاتیکه فرموده **يَا أَيُّهَا النَّاسُ يَا هُدًى لِلنَّاسِ** و **يَا مَوْعِظَةً لِلنَّاسِ** مانند آیه ۱۸۷ و آیه ۲۲۱ سوره بقره که فرموده **يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ** و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده **وَقَرَأْنَا فَرَقَانَهُ لِنُتَقَرِّاهُ عَلَى النَّاسِ** یعنی وقرآنیکه جزء جزء فرستادیم تا بر مردم قرائت کنی و در سوره جاثیه آیه ۲۰ فرموده **هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ** یعنی این قرآن بینائی مردم است و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شد، اگر خدا چیز را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده **نَعُوذُ بِاللَّهِ** بعضی خیال کرده اند که قرآن و آیات آن معنی و رمزی است که فقط رسول خدا میفهمید و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد باضافه اگر فهم آن منحصر بر رسول و یا امام بود باید **يَا أَيُّهَا الْأِمَامُ بِكُودِيَا هُدًى لِلْإِمَامِ** و یا **يَا بَيَانَ لِلْإِمَامِ** و حال آنکه نفرموده بلکه بر رسول خود در سوره انبیا آیه ۱۰۹ دستور میدهد که **فَقُلْ أَذُنُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ** یعنی بگو که من اعلام و اخبار میکنم شما مردم را بطور یکسان و بدون فرق پس قرآن و اسلام که دین سری نیست در سوره انعام آیه ۱۹ فرموده **وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِنُنْذِرَ كُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ** یعنی بسوی من وحی شد این قرآن تا بواسطه آن بترسانم شما و هر کس را که باو برسد که معلوم میشود انداز رسول خدا باید بقرائت آیات باشد از این قبیل آیات استفاده میشود که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانچه در فصل ۲۰ بیان میشود.

**دلیل چهارم** اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح ترین سخن و قابل فهم مردم است و سری و رمزی نیست علی ع در خطبه ۱ - نهج البلاغه فرمود **خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا كِتَابَ رَبِّكُمْ مَبِينًا حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ** و هم در سایر خطب خود که در فصل ۱۰ گذشت در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از رسول خدا که فرمود **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ** من آثاره علی ما سوا هده الله یعنی محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است هر کس آنرا بر غیر آن مقدم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند و در ص ۲۷ روایت کرده از رسول خدا که فرمود **مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَهُوَ الَّذِي كُرِّهُ الْحَكِيمُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ** یعنی هر کس دانش خود را در غیر قرآن جوید خدا او را بگمراهی و اگذاارد و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است و عیاشی روایت کرده که رسول خدا فرمود **الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَتَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى** یعنی قرآن راهنمای از گمراهی و

بیان کننده از کوری است و علی (ع) در خطبه ۱۹۶ فرموده **وَنُورِ الْمِسْ مَعَهُ ظِلْمَةٌ وَهُدًى لِمَنْ أَتَمَّ بِهِ** یعنی قرآن نور است که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و بان اقتدا کند

**دلیل پنجم** خطابات آنست مکرر فرموده **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** و **يَا بَنِي آدَمَ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و مخاطب آن مردم مند و مردم باید بفهمند و اگر قابل فهم نباشد برای مخاطب پس چه کسی باید بفهمد امام صالح فرموده **إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ** یعنی همانا قرآنرا مخاطب آن میشناسد، بعضی از مردم عوام میگویند قرآنرا فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت اولاً خطاب با امام نیست ثانیاً باید امام بفهمد برای چه برای اینکه بمردم بیان کند پس رسول خدا و سایر ائمه چرا بیان نکردند آیا رسول خدا و یا زده امام بیان کردند یا خیر اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خدا و ائمه بمردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا انجام وظیفه نکردند ثالثاً شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

**دلیل ششم** تمام علماء مسلمین قرآنرا حجت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال میکنند و چگونه آنرا حجت دانسته و بان استدلال میکنند و چگونه خودشان فهمیدند.

**دلیل هفتم** - قرآن دلیل بر رسالت و حجت بر صدق نبوت است و اگر مردم دلیل و حجت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند و دلیل و حجت که بدون فهم باشد دلیل و حجت نمی شود و باعث ایمان مردم نمیکرد و اگر قرآن معما و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارز طلبیدن معنی ندارد قرآن که مکرر مبارز می طلبد و میفرماید اگر میتوانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیز را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند اگر زیدی بعمربنوید یک میلیون پول بدهید بحامل نامه و چون نامه را آورد برای عمر او نفهد و نداند چه نوشته آیا یک میلیون پول میدهد حال خدائیکه نامه ای برای بندگانش فرستاده که مال و جان و عمر خود را باید برای من بدهید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته چگونه جان و مال خود را بدهند.

**دلیل هشتم** - رسول خدا و ائمه هدی فرموده اند احادیث ما را بقرآن عرضه بدارید و بسنجید اگر موافق قرآن بود بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید پس مردم باید قرآنرا بفهمند تا بان عرضه بدارند و گرنه با چیزی که قابل فهم نباشد چگونه



**دلیل دهم -** قرآن نور مبین و در نور انیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مساوند چراغ دستی و یاشمع است نسبت بخورشید آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد بواسطه کلمه دیگران بفهمد در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است باید گفت شما میخواهید با شمع خورشید را پیدا کنید.

زهی نادان که او خورشید تابان  
بنسور شمع جوید در بیابان

**دلیل یازدهم -** برای اینکه قرآن قابل فهم است اینکه هر وقت رسول خدا و یا ائمه مطلبی را بیان میکردند برای اثبات مطلب خود آیه ای از آیات قرآن دلیل می آوردند و هر کس بایشان می گفت مدرک شما در فلان حکم چیست ایشان فوری آیه ای را نشان می دادند مانند اینکه در وسائل الشیعه در باب مسح سر در وضوء زراره شنید که امام صادق می گوید مسح را بیض سر باید کشید زراره پرسید از چه مدرک می فرمائید فرمود بدلیل باء در آیه **فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ** که برای تبیض است و مانند اینکه آن امام (ع) بمنصور دوانقی گفت بقول تمام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا** و منصور این آیه را شنید و فهمید و مانند اینکه آن امام بکسیکه در بیت الخلا می نشست برای استماع صوت زنان مغویه فرمود آیا نشنیدی که خدا در قرآن فرموده **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ** و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرد و مانند اینکه امام صادق بفرزند خود اسماعیل فرمود هر گاه مؤمنون نزد تو شهادت دادند ایشانرا تصدیق کن بدلیل اینکه خدا فرموده **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ** و مانند اینکه آن امام فرمود اگر مطلقه ثلاثه را بنده ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او بمقد جدید حلال میشود بدلیل اینکه در قرآن فرموده **حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ** و بنده هم زوج است و مانند اینکه آن امام بکسیکه زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بردست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضو چه کنم فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می شود که فرموده **وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ** و مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدمه هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر که باصحاب خود فرمود **إِذَا حَدَّثَكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْتَلَوْنِي** **إِنَّ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ** یعنی هر گاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من پرسید این حدیث از کجای قرآن استفاده شده سپس

بسنجند بعضی از روحانی نمایان قرآنرا باخبر امام می سنجند پس اگر موافق خبر امام شد می پذیرند و گرنه میگویند ما نمیفهمیم در جواب ایشان باید گفت هیچ کس نگفته قرآنرا باخبر بسنجید ولی رسول خدا و ائمه فرموده اند خبر را باقرآن بسنجند باضافه آنوقت که قرآن نازل شد خبری نبود که بآن بسنجند و باخبر عرضه نکرده فهمیدند.

**دلیل نهم -** کفار قریش قرآنرا می فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند ویرکت فهم قرآن هدایت شدند و حتی ابوجهل و ابوسفیان که بمردم می گفتند گوش بقرآن ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم میشود آن اعراب می فهمیدند آن عرب پابرهنه بی سواد قرآنرا می فهمید چگونه مدعیان دانش می گویند قرآن قابل فهم نیست و نباید مردم بآن تمسک جویند زیرا اگر مردم متوجه قرآن شوند دکان ایشان کساد خواهد شد و اگر مردم بقرآن توجه کنند دروغهای ساخته ایشان آشکار خواهد شد و لذا می گویند قابل فهم نیست و یا باید امام بیاید مثلاً کسانیکه می گویند امام و امامزاده از نور خدا خلق شده اند آیه قرآن بر ضرر ایشان خطاب بر رسول خدای فرماید **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نُطْفَةٍ** و یا می فرماید **إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ** یعنی ما انسانرا از نطفه آفریدیم پس معلوم می شود هر انسانی ولو رسول و امام از نطفه خلق شده و در غکو رسوا می شود و لذا بناچاری می گویند قرآن قابل فهم نیست ثانیاً عده ای که از روایات مجعوله زنان میخورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جمل کرده اند که باقرآن نمی سارند ناچار می گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشانرا بپذیرند و اگر قرآنرا بفهمند آن مجعولاترا دور میریرند و جاعل آنرا لعن می کنند مثلاً در تفسیر آیه **وَالْتَيْنِ** نوشته اند که تین امام حسن و زیتون امام حسین است که خدا بایشان قسم خورده در صورتیکه این سوره مکی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی مثلاً در جلد اول کافی ص ۱۹۵ نوشته اند از قول امام که مقصود از کلمه نور در هر جای قرآن الله می باشد حال اگر کسی بگوید خدا فرموده **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا بِمِزَاجِ** آیات، قرآن است که نازل شد نه امام در جواب می گویند ما قرآنرا نمی فهمیم باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب نوتو بمعنی امام باشد و یا تین بمعنی امام حسن باشد و یا لیل بمعنی عمر باشد قرآن را می فهمید و اما اگر طبق لغت و عرف عرب نور بمعنی روشنی دیاتین بمعنی انجیر و یا لیل بمعنی شب باشد قابل فهم نیست **إِنَّ هَذَا الشَّيْءَ عَجَابٌ وَإِنْ هَذَا الْأَقْوَالُ الزُّوْرُ** هر کس میداند لیل بمعنی شب است نه بمعنی خلیفه حال اگر بمعنی شب باشد قبول نیست و اگر بمعنی خلیفه باشد چگونه قبول است



فرمود رسول خدا (ص) نهی نمود از قیل و قال و فساد مال و کثرت سوال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خدا از کجای قرآن استفاده شده فرمود از آیه **لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ دُونِ الْوَحْيِ إِنَّا كُنَّا نَعْمَلُهُ بَصَافًا إِنْ كُنَّا نَعْلَمُ** (ص) آیه ۲۴ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر نمیکنید و در سوره محمد (ص) آیه ۲۴ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است و در سوره ص آیه ۲۹ فرموده **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ لِيَذَّبَ وَتَوَّابٌ** یعنی کتاب بابرکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبیر کنند در آیاتش و مانند این آیات، پس در تمام آیات الهی باید تدبیر نمود و حتی آیات متشابهش قابل تدبیر و قابل فهم است چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبیر در آیات قرآن واجب است.

### دلیل دوازدهم - خود آیات قرآن که مرد مرا امر

بتدبیر و تفکر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدایتعالی در سوره نساء آیه ۸۲ - امر به تدبیر نموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر نمیکنید و در سوره محمد (ص) آیه ۲۴ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است و در سوره ص آیه ۲۹ فرموده **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ لِيَذَّبَ وَتَوَّابٌ** یعنی کتاب بابرکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبیر کنند در آیاتش و مانند این آیات، پس در تمام آیات الهی باید تدبیر نمود و حتی آیات متشابهش قابل تدبیر و قابل فهم است چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبیر در آیات قرآن واجب است.

### دلیل سیزدهم - او امریست که در قرآن امر شده به پیروی

قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدایتعالی امر باتباع آن نموده مانند آیه ۳ سوره اعراف **اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ** یعنی پیروی کنید آنچه بسوی شما نازل شده از پروردگارتان و آیه ۱۵۷ **فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**، یعنی پس آنانکه بدین رسول ایمان آورند و او را بزدگه شمرند و یاری کنند آن نوریکه باو نازل شده ایشان رستگارند و در سوره بقره آیه ۱۷۰ فرموده **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَفْقَرُ** **عَلَيْهِ آبَاؤُنَا**، یعنی و چون بایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، و در سوره طه آیه ۱۳۴ فرموده **رَبَّنَا لَا تُزِمْ إِلَيْنَا أَسْوَابَ سَبْعِ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّا نَتَّبِعُ آبَاؤُنَا** **وَأَبَاؤُنَا كَانُوا عَلَىٰ سَبِيلِ كُفْرٍ وَفِتْنٍ** **وَمَا كُنَّا بِمُعْظِمْهُمْ فَهُمْ كَانُوا عَلَىٰ سَبِيلٍ** **لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ دُونِ الْوَحْيِ إِنَّا كُنَّا نَعْمَلُهُ بَصَافًا إِنْ كُنَّا نَعْلَمُ** (ص) آیه ۲۴ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر نمیکنید و در سوره محمد (ص) آیه ۲۴ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** **أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآن تدبیر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است و در سوره ص آیه ۲۹ فرموده **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ لِيَذَّبَ وَتَوَّابٌ** یعنی کتاب بابرکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبیر کنند در آیاتش و مانند این آیات، پس در تمام آیات الهی باید تدبیر نمود و حتی آیات متشابهش قابل تدبیر و قابل فهم است چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبیر در آیات قرآن واجب است.

بشیعه و یاسنی بگوئی بیایید پیروی قرآن کنیم ایشان مانند کفار جاهلیت میگویند پدران و علماء ما چنین و چنان گفته‌اند، پس بعد از ورود این همه آیات که امر به پیروی قرآن و تدبیر در آن شد اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز بدنبال افکار خود و یا افکار ملت خود برود از کفار جاهلیت بدتر است زیرا کفار جاهلیت قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متحد شدند و از تفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم ولی مردم ما بی‌هانه اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار بجائی رسید که شیعه از سنی و سنی از شیعه وحشت دارد و دشمن جانی یکدیگرند و یکعمده بنام روضه خوان شب و روز در گویندگی خود ماده فساد و دشمنی را زیاد میکنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را از خود خوشنود و مسرور میگردانند و منشاء تمام این بدبختیها و زیانها این است که در حوزه‌های علمیه بطلاب علوم دینی تزریق میکنند که قرآن ظنی الدلالة و حدیث قطعی الدلالة است و طلاب ساده‌خوش باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را بمیان ایشان آورده و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوئی دارد از آن جمله عدم توجه محصلین بس آیات قرآن و قطعی ندانستن مفاد آن در حالیکه دلالت آیات قرآن بر معانی آن از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است شما يك خط‌نهیج - البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب يك آیه از قرآن هر کم‌سوادی می‌فهمد که آیات قرآن از نهج البلاغه واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است آیا دلالت جمله آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و یا آیه **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** قطعی نیست اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفضیل آن در آیه ذکر نشده گوئیم باشد اخبار نیز چنین است اخبار هم مجمل دارد آیا حدیث **مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقٍ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ** مطلب آن مجمل نیست و تفضیل موارد صدق ذکر شده البته مجمل است حدیث فوق با آیه **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** هیچ فرقی ندارد بلکه آیه روشن‌تر است همانطوریکه قرآن گاهی باجمال سخن گفته و گاه بتفصیل اخبار و احادیث نیز چنین است کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصل‌تر دلالت بر معنی تفصیلی چه قرآن باشد و چه خبر عده‌ای از بی‌سوادان چون تزریقات سوء در آنان اثر کرده میگویند در جمله **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** چون شرائط و آداب و کیفیات ذکر نشده و مجمل است پس ظنی الدلالة می‌باشد در جواب او باید گفت دلالت جمله **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث



صحیح و کدام باطل است. خرائنده را سرگردان میگذارند و میروند شما بجملة و علی الذین یطیقونه که در آیه ۱۷۴ سوره بقره میباشد مراجعه کنید تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هر معنی که ظاهر تر و روشن تر است بگیرد راحت میشود. رابعاً این تفاسیری که نوشته اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده اند و اخبار غلو آمیز را در ضمن آیات آورده اند. قرآنی که مجموعه ای از حقائق است فعلاً مملو از خرافات کرده اند، مثلاً حق تعالی برای قدرت نمایی خود در سوره بقره آیه ۲۴ مثل به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پردارد برای فرار به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند بکیفیت خلقت آن پی نمی برند، آنوقت مفسرین شیعه - مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثقلین و مانند آنها بتقلید از یکدیگر - گفته اند مقصود از **بَعُوضَةٌ** «پشه» علی بن ایطالب و مقصود از ما فوقها رسول خدا است کسی نبوده بایشان بگوید مگر خدا نمیتوانست و یا میترسید نام علی را ببرد که در عرض آنحضرت را بنام بعوضه ذکر کرده اینان هر کجای قرآن نام حیوانی آمده مانند **بَعُوضَةٌ** و **ابِل** و **دَابَّة** همه را تأویل نموده اند بعلی علیه السلام برای اینکه بسایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی (ع) نازل شده و باین واسطه ندانسته بآن امام توهین و باقرآن بازی کرده و آن را موهون و مملو از خرافات نشان داده اند شما اگر تفسیری را که بنام امام حسن عسکری (ع) جعل کرده اند مطالعه نمائید تعجب میکنی و می بینید امامی که اعلم مردم میباشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی اطلاع بوده چنانچه در کتاب اخبار الدخیله بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره انسان (دهر) که در جزو ۲۹ قرآن است در شأن امیر المؤمنین و خانواده او نازل شده گفتم بلی من قبول دارم ولی شما چطور من معتقدم شما قبول ندارید بلکه آن امام را پیرو عقل و قرآن نمیدانید و قرآن را هم موهون کرده اید گفت: چگونه تهمت میزنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادعای بادلیل است. حال ثابت میکنم بطوری که خود شما آنرا قبول کنید. آیا شما قبول دارید که این سوره از اول تا به آخر آن در شأن علی (ع) نازل شده گفت بلی گفتم خیلی خوب در اول این سوره میگوید **إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** ما انسان را خلق کردیم در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی میباشد شما قبول دارید گفت بلی گفتم بسیار خوب بعد فرموده

**بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ** که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشد بهر حال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح تر و قطعی تر است پس حوزه های علمیه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و بطرف قرآن سوق دهند خواب آنانرا عمیق تر کرده اند اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابه آنرا کسی نمی فهمد جواب این است که اولاً متشابه قابل فهم است چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد ثانیاً اگر علت ظنی و قطعی الدلالة بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد باضافه بر اینکه ضد و نقیض دارد باضافه بر اینکه کم و زیاد شده در بسیاری از احادیث پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنی الدلالة نمیدانید اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانچه در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا که فرمود **إِنَّ فِي أَخْبَارِ نَامَتَشَابِهًا كَمَتَشَابَهَةِ الْقُرْآنِ وَمَحْكَمًا كَمَحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرَدَّ وَأَمْتَشَابَهَاتُهَا دُونَ مُحْكَمِهَا** یعنی محققاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن و محکم است مانند محکم قرآن پس متشابه خبر را رد کنید به محکم آن

#### ۱۶- قرآن احتیاج بتفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آنرا فهمید و از آن متأثر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت و بواسطه آن از عقائد و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و بیرکت آن بر جهان آنروز تفوق پیدا کرد اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمیشد چگونه عرب جاهل آنرا فهمید باضافه اگر قرآن محتاج بتفسیر بود خدا تعالی تفسیری برای آن نازل مینمود و یا رسول خدا تفسیری بر آن مینوشت در حالیکه ننوشته و حتی ائمه هدی که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن ننوشتند پس معلوم میشود احتیاج بتفسیری نداشته.

ثانیاً تفسیرهایی که نوشته اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن تر از کلام ایشانست حق تعالی در واضح گوئی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استاد تر است اگر کسی کلام روشن خدا را نفهد کلام مفسرین را بطریق اولی نخواهد فهمید شما بیائید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن و حساً ببینید کدام مشکل تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمیداند ترجمه قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

ثالثاً تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن تر کند تاریک تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصادقین و مجمع البیان که بهترین تفاسیر است برای يك آیه چندین احتمال میدهد و برای يك کلمه گاهی چند معنی ذکر کرده اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده اند و نفرموده اند کدام این احتمالات



که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم میشود که این هر سه با هم در یک شب آمده اند در ب خانه علی و ایشان یک شب ناهای خود را با نان داده و البته برای سحر خود نان تهیه کردند از همان دو صاع جو باقی مانده بنا بر این تفسیر سه روز بیمورد است هر کسی ممکن است يك مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد در این آیه یتیم و اسیرا با کلمه ثم نیامده تا اینکه سه روز تفسیر شود پس آنچه در تفاسیر آمده هم برخلاف قرآنست و هم برخلاف عقل و قرآنرا موهون ساخته و خانواده رسول خدا را جاهل بقرآن نشان داده .

خدا برای تجلیل کسیکه جاهل بقرآن باشد و از عقل پیروی نکنند آیه نازل نمیکند و در مدح ایشان سوره نمیآورد . عقیده ما این است قرآن مجموعه ای از حقائق است و آل رسول هم عاقل و عالم بوده اند و آنچه شیعه نوشته تهمت بایشانست تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است متأسفانه بسیاری از مفسرین نوشته اند که این سوره مکی است و در مکه نه حسنی بوده و نه حسینی و نه نذری تا خدا سوره نازل کند .

خامساً - در این تفاسیری که نوشته اند ، هر کس هر مذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده و با هر کس بد بوده آیات کفر وستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل با و نموده و با هر کس خوب بوده آیات ایمان و انفاق و نیکی را در شأن او در مدح او دانسته و قرآنرا مدح نام و یا قداح نام و یا قداح نامۀ اشخاص قرار داده . و جنک داخلی بین مسلمین شعله ور نموده اگر جبری بوده آیات قرآنرا حمل بجبر نموده و اگر اختیاری بوده حمل باختیار نموده سابقین اینکار را کرده و این خیانت را مرتکب شده اند و لاحقین ساده دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همت ایشان لمن و یا مدح نمودن از زید و عمر و است . میتوان گفت رجوع بتفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسیکه مقلد نباشد و قوه میزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآنرا حمل بر رأی ایشان نکند و دیگر اینکه انسان میتواند آیات مجمله را بوسیله آیات دیگر قرآن بفهمد زیرا القرآن یفسر بعضه بعضاً و یا از سنت رسول خدا چنانچه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد و نیز باید دانست که قرآن اگر چه بیان دوشن و واضحی است برای کسیکه بزبان عرب و ادبیات عرب آشنا می باشد ولی هر چه دانای تر باشد بیشتر از قرآن بهره میبرد عالم متبحر میتواند از تفریع قواعد و انطباق کلیات قرآن بسر جزئیات و استخراج قواعد فقهیه و عقلیه و استنباط مطالب بقدر حوصله خود و زیادی درك خود بهره برد شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درك میکند پس درك جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت بفهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات ، یا جملات قرآن توسط آیات

مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ یعنی ما او را از نطفه مخلوط آفریدیم آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی (ع) از نطفه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده ، دیدم تأمل کرد و جواب نداد و سپس گفت خیر علی (ع) از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بوده گفتیم پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی (ع) نازل شده . پس چرا اول اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته اید که این سوره در شأن او است ؟ با ضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسنین (ع) بیمار شدند برای سلامتی ایشان علی و فاطمه علیهما السلام نذر کردند سه روز ، روزه بگیرند ، و چون بیماری آنان رفع شد ، علی (ع) برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آورد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گرده نان تهیه کردند . روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گرده نان را با و دادند و خود حضرات با حسنین و کیز ایشان فضا بسلون غذا مانده با آب افطار کردند روز دوم نیز هر پنج گرده (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند . هم چنین روز سوم که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند پس این آیات و آیه یطعمون الطعام نازل گردید آیا شما این مطالب را قبول دارید گفت بلی گفتیم خوب بنا بر این اگر اینها راست باشد علی (ع) و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکرده اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده اند گفت چطور گفتیم برای اینکه اولاً مگر برای يك مسکین و یا یک نفر یتیم يك نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم میخواسته برود دکان نانوائی باز کند؟! با ضافه گویند چراغی که بخانه روا است بمسجد حرام است کسانی که خود گرسنه اند نصف یکنان را بمسکین میدادند و خود برای حفظ الصحه و سد جوع با باقی نانها افطار میکردند . اینان بفرمان خدا که فرموده **وَلَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ** عمل نکردند و به عقل هم که خدا حجت قرار داده پیروی نکردند آیا پیغمبر و امام تابع قرآن نیستند چگونه خدا بر رسول خود فرموده و اتباع ما انزل اليك از آنچه بتو نازل شده پیروی کن آیا خانواده او نباید با مر فاتب ما انزل اليك عمل کنند؟ خدا پیروی عقل را حتی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی و اهل بیت او پیروی عقل و قرآن را نکردند چگونه علی اهل بیت و اطفال خود را بضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که بوظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است با ضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده با ضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته پس از این بیان آن گوینده دینی بفکر فرود رفت و گفت راست میگوئی پس مقصود از این آیه چیست ؟ گفتیم ما امام را عالم و اعقل از تمام مردم میدانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی میکنیم چون قرآن بلفظ عرف عرب نازل شده آیه میگوید مسکینا و یتیم و اسیرا و این سه را با و او عاطفه



دیگر و کلمات مشابه آن روشن میشود مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج باینکه بنده ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده و علم آنرا از بندگان نخواست و یادرسنت رسول بیان شده است .

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده .

چنانچه در فصل تواتر قرآن تذکر دادیم قرآن متواتر است بنابراین اگر يك كلمه کم و یا زیاد میشد مسلمین مطلع میشدند و جلوگیری میکردند باضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالك دنیا نشر شد ممکن نبود کسی بتمام نسخ آن دست برد کند و اگر يك نسخه را کم یا زیاد میکرد با مطابقت با نسخ دیگر معلوم میشد و بهر حال دلیل های بسیاری از کتاب و سنت و اجماع و عقل داریم که قرآن دست نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده .

اما آیات اول سورة حجر آیه ۹- إِنْ أَفَّا فَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ، یعنی این قرآن را ما نازل کردیم و بدرستی و تحقیق خود مانگاهدارنده آن میباشیم و مقصود از ذکر قرآنست بفرینه آیه قبل که فرموده. يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ، حق تعالی در آیه ۹ وعده کرده که خود حافظ و نگهدارنده قرآن است پس اگر کسی بگوید يك كلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمیداند و یا سخن او را دروغ میداند و چنین کسی قطعاً بیدین و خداشناس و از فرق مسلمین خارج است حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظ بودن آنست از قدح و عیبجوئی مردم، جواب گوئیم این صحیح نیست زیرا در زمان خود رسول خدا، قرآن هزار عیبجو داشت و چه قدر از آن عیبجوئی کردند گاهی سحرش خواندند و گاهی شعرش گفتند ولی چون طبق انصاف نبود مؤثر نشد و فعلاً نصاری و یهود نیز از آن عیبجوئی میکنند و اگر کسی بگوید چگونه خدا قرآنرا حفظ کرد. و حال آنکه هزاران نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا بآب و آتش رفته جواب گوئیم مقصود از حفظ قرآن حفظ هر نسخه از نسخه های آن نیست زیرا وجود خارجی کاغذی دوام ندارد و پوسیده میشود اگر گفتیم فلان قصیده فلان شاعر محفوظ مانده و یا فلان کتاب محفوظ مانده مقصود این نیست که هیچ نسخه از آن پاره نشده بلکه مقصود این است که از اول تا آخر آن مانده و چیزی از آن از بین نرفته و لوائیکه از نسخه های متعدد آن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد بهر حال خدا قول داده قرآن را حفظ کنند حال تو بگو از تمام جهات حفظ کرده مانزاعی نداریم.

آیه دوم- سورة فصلت آیه ۴۱ و ۴۲ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حمید، یعنی بتحقیق این قرآن کتابی است عزیز که از جلو و عقب آن باطلی نباید از طرف خدای حکیم بی نیاز، نازل شده این آیه دلالت دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف یکی از افراد باطلی است که بر قرآن وارد نشده، اگر کسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض و کذب و یهوده در مطالب قرآن وارد نمیشود و کتابیکه قبل یا بعد از آن بیاید و آنرا باطل سازد وجود نداشته و ندارد جواب این است که کلمه باطل عام است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل میشود، چنانچه شامل تحریف نیز میشود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگر چه صریح نباشد و با اشاره دلالت کند مانند آیه ۷۷ سورة واقعه إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ، یعنی بتحقیق این کتاب قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ، یعنی در پناه قدرت حق مصون است و آیه ۲۲ سورة بروج بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ، یعنی بلکه این کتاب قرآنی است دارای مجد در لوحی مصون خواهد بود و آیه ۳۴ سورة انعام وَلَآمُتَدِلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِإِ الْمُرْسَلِينَ و آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ همین سوره وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و آیه ۲۷ سوره كهف وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا که در تمام این آیات صریحاً میگوید کلمات قرآن را کسی نمیتواند تبدیل کند و با عوض نماید .

و اما سنت ، یکی اخبار ثقلین است که رسول خدا فرموده إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَهُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَ عِترَتِي وَهُمْ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ- الْحَوْضِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا و در بعضی از روایات کتاب الله و سنتی آمده پس رسول خدا فرموده این قرآنرا میان شما میگذارم و باید تا قیامت بآن متمسك باشید و اگر تحریف در آن شده باشد قابل تمسك نخواهد بود قرآن حجتی است مستقل چنانچه مدارك آن ذکر شد و سنت نیز حجتی است مستقل و هر يك از این دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است پس قرآن و سنت دو حجت مستقل میباشد نه اینکه مجموعاً يك حجت باشند



یعنی هر يك دلالت بر مطلبی كند كافی و لازم الاخذ است و لذا ائمه كه عترت رسول خدا بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال بظاهر قرآن میکردند و گاهی نیز به سنت رسول استدلال میکردند. خصوصاً در مورد نزاع كه در كلمات حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۳ ذكر شد از این تمسك و استدلال مسلم میشود كه این حجت یعنی قرآن دست نخورده و الا از حجت ساقط میشود و باضافه كتاب مدونی بوده كه میان امت خود گذاشته .

دوم - در مقدمه چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از امیر المؤمنین سؤال کردند هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَجْهِ سِوَى الْقُرْآنِ قَالَ لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ عَبْدًا فَهَمَّا فِي كِتَابِهِ یعنی آیا نزد شما از رسول خدا غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است فرمود نه قسم بآنكه حبه را شكافت و جان را ایجاد كرد جز اینکه خدا به بنده ای فهم در كتاب خودش را بدهد ( كه بتواند از قرآن چیزی استخراج كند) از این خبر معلوم میشود غیر از قرآن معمولی بین مردم چیزی نزد آنحضرت از وحی نبوده چه بعنوان قرآن و چه بعنوان دیگر .

ادله دیگر بر نفی تحریف لفظی

۱ - قرآن میزان صحت و سقم و كم و زیادی مطالب اسلامی است اگر میزان خراب شده باشد، یا یکی از ابرار و اساس آن كم شده باشد نمیتوان با آن میزان درست سنجید پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمیشود آنرا میزان قرارداد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده كه آنرا میزان قرارداد و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ كند و این سخن كفر و زندقه است و جائز نیست .

۲ - تمام فقهای شیعه میگویند پس از سوره حمد باید در نماز يك سوره تامه از سوره قرآن خوانده شود و در صلوة آیات پس از قرائت حمد باید يك سوره تامه تقسیم بر پنج ركوع كرد و هر سوره از سوره قرآن را کافی دانسته اند پس معلوم میشود سوره های قرآن را تام و تمام میدانند و هر سوره را از كم و زیاد مصون میدانند و الا کافی نمیدانستند .

۳ - نبودن دلیلی بر تحریف خود دلیل بر عدم تحریف است زیرا آنكه مدعی تحریف است یا میگوید رسول خدا برای امت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا میگوید گذاشته ولی خلفاء پس از او و یا دیگران كم و زیاد كردند، پس اگر بگوید رسول خدا قرآنی نگذاشته كه سخن او بر خلاف اجماع است و هم بر ضد سخن خدا و رسول است و اگر میگوید گذاشته باید معلوم كند چه كس آنرا تحریف کرده در صورتیكه دلیلی بر تحریف شخص معینی نیست اگر شخص بی اطلاعی بگوید شیخین میگوئیم چگونه و برای چه قرآنی را كه تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش میکوشیدند و آنهمه برای حفظ آن همت داشته و جان فشانی میکردند

چگونه شیخین كم و زیاد كردند كه هیچ كس مطلع نشد و یا مطلع شد و اعتراضی نکرد قرآنیکه برای آن از جان میگذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرف نظر میکردند و تمام هستی خود را نثار آن مینمودند چه شد كه اعتنا به تحریف و محرف آن نکردند حتی اشخاصی مانند علی ع و ابوذر و عمار و سایر فدائیان اسلام با آن شدت ایمان بقدری كنفر از عوام زمان ما برای كتاب آسمانی خود دل سوزی نکردند پس این مطلب یقیناً باطل و گوینده آن از عقل تهی است باضافه میگوئیم در کدام يك از آیات قرآن دست بردند و یا كم و زیاد كردند؟ آیاتیکه مربوط بریاست ایشان نبوده كه قطعاً كم نکرده اند زیرا برای اینكار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادعائی نکرده و هیچ تاریخی متعرض آن نشده، حتی علی بن ابیطالب ع كه در بعضی از كلمات خود گله از خلفا داشته از چنین موضوع یاد نکرده و ادعا و اعتراض ننموده اما اگر بگوئی آیاتیکه مربوط بر عامت و حکومت بوده كم کرده اند خواهیم گفت حضرت امیر و سایر دوستان او كه در ابتدای امر خلافت پس از وفات رسول خدا در امر خلافت با شیخین سخن گفته اند چنین سخنی راجع باین موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از كم كردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع بخلافت و عامت حضرت امیر بود باید خود آنحضرت و سایر معترضین كه اعتراض داشتند تذکر دهند و برای آنجناب استدلال و استشهاد كنند و حال آنكه چنین کاری نکردند اگر چنین آیه ای بود تذکر آن بر هر سخنی مقدم بود پس در اول امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی بمیان نیامده اما زمان خلافت عثمان پس او محتاج بچنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها كه خلافت بعثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت كم یا تحریف كنند نه پس از گذشت سالها آیاتیکه برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان بطریق اولی ضرر نداشت. باضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان كم و زیاد آن امکان نداشت. باضافه اگر عثمان چنین کاری میکرد قاتلین او كه بدور خانه او اجتماع كردند برای قتل او باید احتجاج باین كار كنند و لا اقل يك مرتبه باو ایراد كنند و حال آنكه چنین ایرادی نکردند و هیچ تاریخی نشان نمیدهد كه اصحاب رسول خدا برای تحریف باواشكالی کرده باشند بلکه ایراد ایشان بعثمان راجع بحیف و میل بیت المال و نصب مأمورین نالایق بود در حالیكه امر قرآن مهمتر بود باضافه بر علی بن ابیطالب واجب بود كه اگر عثمان قرآن كم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را با صل آن برگرداند و كامل نماید و قرآن كامل را نشان دهد نه اینکه سكوت كند و لا اقل اشاره هم



نکند علی ع که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمانداد املاکی که در تصرف مأمورین عثمان بود بصاحبانش برگردانند و حتی در نهج البلاغه در خطبه ۱۵ فرموده **وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهَ النِّسَاءِ وَمَلَكَ بِهَ الْاِمْمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً** یعنی بخدا قسم اگر بیابم که بآن املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هر آینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست. کسی که برای یکوجب زمین زمین بیت المال اینهمه دل سوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونگی ممکن است ببیند قرآن کم میشود و بروی خود نیاورد و کلمه ای نگوید باضافه مردم را امر کند بر جوع بقرآن معمولی و آنرا امام و حجت بخواند پس مسلم بدست عثمان چنین عملی انجام نشده و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده زیرا آنقدر در بلاد اسلامی در مساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دست رسی بتمام آنان امکان نداشت و چنان بقرآن توجه داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خدا یکوا و درجائی از کلمات قرآن بود یا پس از او اوالفی بود همه خود را موظف میدانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآنهای بگذارند و اگر تائی مدور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه ها مدور باشد مواظبتی که در نسخه برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده پس چگونگی ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یکعده عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگوئی بفرق مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقه سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب محموله جمع آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد مگر برای کسی که از همه جایی خبر باشد ما آن اخبار را در نظر خواننده میگذاریم تا خود قضاوت کند

۴- اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف در اینجا ما کلمات بعضی را ذکر میکنیم علامه طبرسی در مجمع البیان میگوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده اما اینکه کم شده یا خیر نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی کم نشده و سید مرتضی نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم بصحت نقل قرآن از رسول خدا و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است بشهرها و مانند علم ما بوقایع تاریخی و کتب مشهوره زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده زیرا قرآن معجزه رسالت و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی بوده و علماء مسلمین بنهایت در حفظ و حراست آن کوشیده اند حتی شماره حروف و اعراب و سکونات آنرا حفظ

کرده اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده همانطوری که ما علم بدیهی داریم بکتب مصنفه مانند کتاب سیبویه و امثال آن که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی بآن بیفزاید و یا کم کند معلوم و ممیز میشود که ملحق است و یا از اصل کتاب همانطور است قرآن در حالیکه عنایت بضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده و نیز سید مینویسد قرآن در زمان رسول خدا جمع و مدون شده همانند همین قرآن که نزد ما است و مکرر بر رسول خدا عرضه شده و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده اند و اگر عده ای از حشویه و بعضی از اخباریه بر خلاف این گفته اند اعتنائی بسخنان ایشان نباید کرد: زیرا اینان بگمان خود بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده اند که علم قطعی بر خلاف آنها است، شیخ صدوق در کتاب خود فرموده اند اعتقاد ما این است این قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا بر رسول خود نازل نموده و زیاد تر از این نبوده و کسی که غیر از این بمانست دهد دروغ گفته است (چنانچه از امیر المؤمنین در نهج البلاغه بهمین مضمون نقل شد) و شیخ طوسی در تفسیر تبیان خود فرموده سخن نگفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیر لائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآنست و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده و آقای خوئی در کتاب بیان ادعای اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده اخباریکه در زیاده و نقصان وارد شده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی بصحت آنها پیدا نمیشود، و بسیاری از اعلام دیگر ادعای اجماع نموده اند بر عدم تحریف از آن جمله شیخ بهائی و محقق کلباسی و محقق بغدادی شارح وافیه و محقق کرکی و اجماع علما و فضلاء اهل سنت نیز همین را گفته اند.

۵- دلیل پنجم بر عدم تحریف این است که بسیاری از مسلمین شبهای قدر همین قرآن معمولی را بر سر گرفته و همه میگویند اللهم انی استلک بکتابک المنزل و میگویند اللهم بهذا القرآن و البته دلیلهای دیگری هست که در این مختصر نمی گنجند

### قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده اند:

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده اند که تماماً ضعیف السند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل میباشد. يك روايت كه از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می آوریم تا خواننده خود قضاوت کند. ناقل بسیاری از



کجاست؟ کفاری که خدا را قبول ندارند چگونه يك سوره درباره علی بیاورند. بقول شافعی آنی را که کسی جز امام نمیداند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیه قرآن بازی کرده است.

**روایت سوم:** در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره بقره وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. از امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرموده این آیه ائمه وسطا بوده. همچنین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ. خیر ائمه بوده و تحریف شده.

معلوم میشود راوی این روایت دین اسلام و امت اسلامی را دین معتدل و امت معتدل نمیداند و امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی داند و فقط ائمه را متصف به این صفت میدانند که باید امر بمعروف و نهی از منکر کنند. نه سایرین، که خدا این آیات را به ائمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب جَعَلْنَاكُمْ وَ كُنْتُمْ وَ تَأْمُرُونَ کدام اشخاص بوده اند. آن ائمه که هنوز دنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند، ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا مخاطب نبوده اند. خوب بود خدا بفرماید جَعَلْنَاكُمْ وَ كَانُوا وَ يَأْمُرُونَ که بر غائبین صدق کند نه بر حاضرین. آنها به صیغه استقبال نه صیغه ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه بنام امام با قرآن بازی میکنند !!!

**روایت چهارم:** مجلسی در صفحه ۶۴ جلد ۹ بحار الانوار از امام باقر (ع) روایت کرده که آیه ۸۹ سوره اسری: فَإِنِ أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا چنین بوده فَإِنِ أَكْثَرَ النَّاسِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ الْكَفُورَاءَ. باید از راوی پرسید: سوره اسری که سوره مکی است و در اوائل بعثت نازل شده. آنوقت صحبت و بحثی از خلافت و ولایت نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند. باضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر قرآن آورده اند. چگونه از حق تعالی نترسیدند.

**روایت پنجم:** در صفحه ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق (ع) که فرمود در سوره عم جمله وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا آنچه نازل شده ترا بیاً یعنی علویاً بوده است. باید گفت: این سوره مکی است - در مکه نازل شده - مردم مشرك بودند و مذهب علوی ابو ترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنا کنند و بگویند یا لیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم. کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه میگویند: ای کاش

آن روایات، احمد بن محمد السیاری است که تمام علمای رجال گفته اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی بن احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب میدانند. این روایات بر چند دسته میباشد. دسته ای از آنها میگوید: نام علی و ائمه یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غلات (غلو کنندگان) میباشد و غلات از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند. مانند محمد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

**روایت اول:** کافی از محمد بن فضیل از حضرت رضا روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب در جمیع کتب انبیا و از آن جمله در قرآن مکتوب بوده، در جمله وَلَن يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُورٍ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ وَصِيِّهِ. حال شما بروید آیه وَلَن يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا را در سوره غافر آیه ۳۴ ملاحظه کنید تا ببینید چگونه این راوی خدا شناس با آیه قرآن بازی کرده. این آیه را خدا از قول کفار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا که مؤمن آل فرعون میگوید: يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ. يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مَذْبِرَ بَنِي مَالِكٍ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ یعنی مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من میترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود. ای قوم من میترسم بر شما از روز قیامت، روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شمارا از عذاب خدا حفظ نکند. یوسف قبلاً با دلیل های روشن آمد و شما همواره در شك بودید تا وفات کرد. چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد. (لَن يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا) خدای تعالی اهل شك و اسراف را اینطور گمراه میکند.

در این آیه قوم کافر فرعون گفتند لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا. خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده. این جمله را خدا و انبیا نگفته اند و در کتب انبیا نبوده بلکه سخن کفار است. ولی راوی این قول باطل را بکتب انبیا بسته و محمد و علی را نیز ضمیمه این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده. نعوذ بالله و من بعده را حذف کرده

**روایت دوم:** کافی از امام باقر (ع) روایت کرده که جبرئیل آیه ۲۳ سوره بقره را چنین نازل کرد. إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَاذْكُرُوا سُورَةَ مِنْ مِثْلِهِ یعنی اگر شما در حق علی از آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شك و تردید هستید، سوره ای مانند آن بیاورید. خواننده با انصاف ملاحظه کن. خدا یکفاری که نه رسول خدا را قبول داشتند نه قرآن را، میگوید: درباره این قرآن اگر شك دارید، سوره ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد. باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفار خواسته مانند آن بیاورند



روایت، روایت دیگری در صفحه ۶۰ جلد ۹ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست. زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آنها را پاک کرده اند و نام ابولهب را برای اذیت رسول خدا گذاشتند. زیرا ابولهب عموی رسول خدا بود. خواننده عزیز ملاحظه نماویند اولایندو روایت دلالتی بر تحریف ندارد. زیرا ممکن است بگوئیم نام منافقین در قرآنی که علی ۴ میگوید بعنوان تفسیر یا مورد نزول یا بعنوان تأویل بوده. این چه ربطی به خود قرآن دارد. چنانچه همین مطلب را آقای خوئی در صفحه ۱۸۴ مرقوم داشته. اضافه بر این، سیره رسول خدا و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه بخوبی معاشرت میکرد و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنابوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خدا هم ستار العیوب است. بنابوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستار العیوب، اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را بجان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سب و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشتت تحریک کند. در حالی که اگر کسی واقعاً منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند. در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خدا در قرآن بود، بواسطه نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرق میشدند و دیگر از خجالت نزد رسول خدا و اصحابش نمی ماندند و بکلی از مسلمین جدا میشدند و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می دهد که خدای ستار العیوب، کشف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد اگر چنین بود پس چرا در آیه ۱۰۱ توبه به رسول خود فرموده: **وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ فَحَنُ نَعْلَمُهُمْ** یعنی بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمیشناسی ماکه خدائیم آنان را میشناسیم. در این حال چگونه رسول خدا که بقول شما نام منافقین در قرآنش بوده، آنها را نمی شناسد ولی قائلین بر تحریف پس از هزار سال آنها را میشناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا نیست. آیا نباید گفت: **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**. باید گفت قائلین بر تحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعبه دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده اند و خواسته اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی اعتبار کنند. راستی راستی باعث خجالت و شرمندگی است که چند نفر آخوندی بنام حجة الاسلام و محدث ثقه خود را عالم نامیده و بکتاب خدا بتازند و برای ابطال سند اسلام کتابی بنام فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب بنویسند و این روایات و خرافات و خزعلات را در آن جمع کنند و چاپ کرده بدست یهود و نصاری بدهند تا آنان مکرر چاپ کرده و آن را بر رخ

ماعلوی بودیم؟ آیا قائلین بر تحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوه تعقل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت میشود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق مطالب مندرجه در این روایات را تکذیب کرده و میگوید: نام علی و اولادش در قرآن نبوده چنانچه کافی بروایت صحیح از ابوبصیر روایت کرده و آقای خوئی در کتاب البیان آن را روایت کرده که ابوبصیر میگوید از امام ششم درباره آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** سؤال کردم و گفتم مردم میگویند چرا نام علی و حسن و حسین در قرآن ذکر نشده فرمود: به مردم بگوئید: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را خدا در قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی و حسن را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا بیان کند. بنابراین روایت به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که میگوید نام علی در قرآن نبوده مردود و مجعول است. اضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصه غدیر و حدیث غدیر است که رسول خدا به امر خدا علی را معرفی کرده و فرموده: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ** و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلاً معرفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرفی و اعلام نبود و آنهمه مقدمات و اجتماع در پایان لازم نبود. حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که میگوید نام علی در قرآن بود، حکم میکند. اضافه پس از وفات حضرت رسول (ص) و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود. اگر قول قائلین بر تحریف را قبول کنیم خوب بود آن آیات را تذکر میدادند و به آن استدلال میکردند. در صورتیکه چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم میشود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

**روایت ششم:** مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحه ۴۲ روایت کرده که چون رسول خدا وفات کرد علی قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد، در اولین صفحه رسوائی های خودشان را دید. عمر برخواست و گفت یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زیدین ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن می باشد. ما چنین صلاح میدانیم که قرآنی تألیف کنیم و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت. تا آخر. مانند این



مسلمین بکشند که هان ای مسلمین بتصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی اعتبار است و بقول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی جزء است) و قرآن مانند تورات و انجیل ما بی اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی میتوان گفت و کتاب دعائی که چنین اشخاصی مینویسند میتوان بدست مؤمنین داد؟ نه والله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می بینیم ناچار باید بایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شر آنها و از خواندن کتاب پرازشک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عده ای از روحانی نمایان بی خبر یا ترسو که از عوام بی اطلاع و گمراه میترسند از ترس عوام از مابد گوئی کنند. بهر حال محال است خدای تعالی مقلد شیعیان صفویه شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خدا جنک داخلی بین مسلمین ایجاد کند ولی کسی از مسلمین این آیات و اسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی اطلاع بمانند جز علی ۴ و جز حاجی نوری پس از هزار سال و علی هم کتاب خود را در صندوقی مقفل بگزارد و پنهان کند تا شیعه صفویه پس از هزار سال مطلع شوند و آن را بیان کنند.

**ثانیاً -** اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب اذیت رسول خدا بوده باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسول خدا میکرده این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثراً منافق میدانید و همت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه بریشه اسلام بزنید؟

**روایت هفتم:** تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیه ۶۹ سورة مائده روایت کرده اند: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.** در خم غدیر نازل شده و آیه چنین است **بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ** و کلمه فی علی را انداخته اند و مقصود از کلمه ناس و کلمه **الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** اصحاب رسولند که همه کافر بودند و رسول خدا از ایشان در مورد اظهار خلافت علی ۴ می ترسید و معنی آیه چنین است هان ای رسول آنچه در باره علی ع از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر اینکار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحاب) حفظ میکند. خدا قوم کفار (یعنی اصحاب) را هدایت نمیکند.

باید گفت: **اولاً:** ما قبول داریم که در غدیر خم رسول خدا نسبت به علی ع سفارش نموده ولی این روایت را که میگوید کلمه فی علی در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده اند قبول نداریم و آن

را دروغ محض میدانیم. زیرا خدا راستگوست و خدا فرموده **فَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام ششم بودن کلمه علی را در قرآن تکذیب نموده چنانچه در ذیل روایت پنجم، فرمایش او ذکر شد. **ثانیاً:** اگر مقصود از کلمه ناس و کلمه **الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** اصحاب رسول خدا باشد و بگوئیم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرند با آیات قرآن مخالفت کرده ایم. آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خود خوانده و مکرر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سورة توبه آیه ۱۰۰ فرموده: **السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** یعنی خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که بانی کار ایشان تبعیت کردند، راضی است در سورة فتح آیه ۲۹ فرموده: **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَرِ**، **رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ**.. تالهم مغفرة و اجر عظیم. یعنی محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند... آمرزش و پاداش بزرگی برای آنان هست. و در آیه ۱۸ همین سورة فتح راجع بتمام اصحاب رسول که در حدیبیه زیر درختی با آنحضرت بیعت کردند فرمود: **لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ** یعنی خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت میکنند راضی است. و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده پس آیه **بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** با این همه آیات منافات پیدا میکند. مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمر رسول همه اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار. یا باید بگوئیم خدا از باطن ایشان و عاقبت امر ایشان اطلاع نداشته. چنین سخن عین کفر و نفاق است.

**ثالثاً:** اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد و اصحاب رسول همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبروئی نمی ماند. اسلامی که تمام مطالبش از این کفار نقل شده چه اعتبار دارد. اسلامی که فقط سه یا چهار نفر راوی داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجت نیست.

و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی و مطالب نصاری و یهود میشود و از سه نفر مانند یوحنا و مرقس و لوقا نقل شده آیا میتوان گفت پیغمبر (ص) از دنیا رفت و باندازه یکی از علمای امت خود پیرو و ارادت مند نداشت و تمام اصحابش بی دین بودند؟ آیا این باور کردنی است که بگوئیم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان و ایران و مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند ولی چند نفر آخوند قائل بتحریف (که مخالف قرآنند و سعی میکنند آن را از حجت بودن بپندازند مسلمانان؟)



**رابعاً:** این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده . در آیه بعد به پیغمبر میگویند به یهود و نصاری بگو: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ** و در آخر میفرماید **فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** یعنی بگوای

اهل کتاب بر چیزی نیستید تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید... برای قوم کفار غصه ای نخور. در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را آنها را بالف و لام کافر خوانده همانطور که در آیه **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ بِالْفِ وَالْفِ وَالْفِ** خوانده و کافری با الف و لام اشاره بهمان کافرین معهود است و مقصود از ناس و قوم کافرین یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است همانطور که در آیه ۶۸ میگوید: اگر آنها تورات و انجیل و کتاب های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند... در وقتی که این سوره نازل شد رسول خدا نه اهل حجاز و حشمت داشت نه از اصحاب خود ذریه اسلام تمام حجاز را گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جانفشانی میکردند و رسول خدا جز از امپراطوری کفار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت و ما نازل الیه که در این آیات خدا فرمود آن را برسان همان آیات رد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مائده) نازل شده به قرینه آیات قبل و بعد.

**خامساً:** کسی که میگوید ما انزل الیک راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی ۴ نازل شده بوده و خدا در اینجا میفرماید آن آیات را برسان و رسول خدا آنها را رسانید آن آیات را بمانشان بدهد. این آیات کدام است در کجای قرآن است؟ در کجای سوره مائده است؟ ما که چنین آیه ای در قرآن ندیدیم. اگر کسی دیده بمانشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صلواتی هم که میگوید نام علی در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه درآید. چون چنین آیه ای در قرآن نیست پس **بَلِّغْ مَا نَزَّلَ إِلَيْكَ** هم را راجع به آن نیست .

**سادساً:** جمله ما انزل الیک در قرآن مکرراً آمده از آنجمله در اول سوره بقره - **يُؤْمِنُونَ بِمَا نَزَّلَ إِلَيْكَ** چگونه هیچکدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است؟! از کجای ما انزل معلوم میشود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصبات جاهلانه میخواهد بزور نام علی را در آیه داخل کند ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را منحرف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند. چنین کسی معلوم میشود خدا را شناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیخود برای علی سینه میزند. یقیناً علی علیه السلام که به قرآن ایمان

داشت از او و از خیانتی که بر آن میکند یزاد است علی یزاد است از آنکه بنام او قرآن را تحریف و تحریف کند و بگوید آیه **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ** بلغ ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و نعوذ بالله نامربوط گفته و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بپندارد و فصاحت آن را منکر شود.

**سابعاً:** دلیل بر رسالت و نبوت محمد (ص) همین قرآن و فصاحت و بلاغت و تناسب آیات آن است . اگر کسی قرآن را از از تناسب و فصاحت بپندارد اصل اسلام بی دلیل میماند. پس آنکه نام علی را روی تعصب جاهلانه میخواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت و بلاغت و تناسب می اندازد دوست اسلام نیست یا دوست نادان است و علی علیه السلام احتیاجی به چنین دوستانی ندارد. وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معویه و طلحه و زبیر یاری نکردند حال که علی علیه السلام از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفار سال ها بر ممالک اسلامی چیره شده اند، لازم نیست که مافقر آن و اسلام را از اعتبار بپنداریم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

**روایت هشتم:** مجلسی روایت کرده (جلد ۹۲ بحار جدید صفحه ۲۸) که راوی گفت: خدمت امام **صلوات** بودم . آن امام قرآن خود را باز کرد در آن قرآن آیه ۲۳ سوره الرحمن چنین بود: **هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ لَهَا تَكْذِبَانِ فَاصْلِيَا فِيهَا لَا تَمُوتَانِ وَلَا تَحْيَايَانِ يَغْنَى الْاَوَّلَيْنِ** . یعنی این دوزخی است که شما آن را تکذیب میکردید. پس درآید، در آن نه میبیرید و نه زنده میمانید، ای دو خلیفه. حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت آیا خدا اشتباه کرده (نعوذ بالله) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جن و انس کرده و فرموده: یا معشر الجن والانس . در صورتیکه باید گفته باشد یا ایها الشیخان که با ذیل آن جور یابد ، یا امام ششم عربی نمیدانسته و از صدر آیه (یا معشر الجن والانس) خبر نداشته ، یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده اند دشمن اسلام بوده اند، یا دو خلیفه آنقدر مهم بوده اند که خدا در عوض جن و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده اند تا آیه نازل شود.

**روایت نهم:** مجلسی در صفحه ۵ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام **صلوات** به این سنن فرمود: **يَا بَنِي سَنَانِ سُوْرَةُ الْأَحْزَابِ فَضَحَتْ نِسَاءً قَرِيْشَ مِنَ الْعَرَبِ وَ كَانَتْ أَطْوَلَ مِنْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ وَ لَكِنْ نَقَصُوْهَا وَ حَرَفُوْهَا** . یعنی «ای پسران سنن سوره احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سوره بقره طولانی تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند» از راویان چنین روایت میپرسیم: خدا چه دشمنی با زنان



قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از این کار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده ؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده ؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتد شدند جز سه نفر) چرا زنان قریش باید رسوا شوند ؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوائی زنان قریش کم و تحریف نموده ؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز این سنان ؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سروروی آن می بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و میخواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده : **نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** منکر شوند ،

**روایت دهم :** کافی از امام باقر روایت کرده که به سعدالخير نوشت : **وَ كَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ يَرَوْنَهُ وَلَا يَرَعُونَهُ وَالْجَهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ** یعنی «معنی اینکه کتاب را پشت سر انداختند این است که حروف آن را نگاشتند ( یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آنرا تحریف کردند. (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آنرا عملاً به پشت سر انداختند. پس ایشان متن کتاب را روایت میکردند ولی احکام آنرا رعایت نمیکردند) نادانها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده اند خوششان آید و علما چون طبق آن عمل نمیکند. محزون شوند. « این روایت را آقای خوئی در ص ۱۳۶ بیان آورده و میفرماید: از این روایت استفاده می شود که مقصود از ترك، ترك عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست. »

پس معلوم میشود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند. لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است .

**روایت یازدهم :** آقای خوئی در صفحه ۱۷۶ البیان روایت کرده که امام حسین (ع) روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود : **إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ وَ نَبَذَ الْكِتَابَ وَ نَفَثَ الشَّيْطَانُ وَ عَصَبَةُ الْأَثَامِ وَ مُحَرَّفِي الْكِتَابِ** ، یعنی « شما مردم کوفه از طاغوت های امت و رها کنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته شدگان شیطان و جرثومه گناهان و تحریف کنندگان کتابید. » حال میگویم این در تمام تواریخ مسلم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آنرا تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید . پس تحریف در اینجا به اتفاق اهل لغت و مفسرین بمعنی «حمل کردن معانی

قرآن است برخلاف مقصود گوینده آن و این را تحریف معنوی میگویند : مثلاً در آیات ربا حيلة شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و میشوند . خصوصاً گویندگان و عالم نمایان ما و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که میگویند قرآن را تحریف کرده اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد .

**روایت دوازدهم :** علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر از امام باقر روایت کرده که در سوره حمد « **صِرَاطَ الَّذِينَ** » نبوده بلکه « **صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ** » قرائت کرده و کلمه « **وَلَا الضَّالِّينَ** » را « **غَيْرِ الضَّالِّينَ** » خوانده است . باید گفت : اولاً روایان این روایت اکثر اجهول الحالند و ثانیاً این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن قرآن متواتر که میلیون ها مسلمان راوی آنند که تماماً از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده اند ، بطور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خدا که همه « **صِرَاطَ الَّذِينَ** » و « **لَا الضَّالِّينَ** » خوانده و نوشته اند و خواندن سوره حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر مسلم فرق مسلمین آن را خوانده و میخوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم تر نیست. اگر کسی به خبر واحد علی بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد میتواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فساد اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می شود . حاصل خواننده عزیز ، خوب تدبر کن بین ناقلین چنین اخباری خبرخواه اسلام بوده اند یا مخرب اسلام و قصدشال از ذکر چنین روایتی چه بوده است . اتفاقاً در زمان ما و در همسایگی ما عده ای ساده دل گول بخور از اسلام بیخبر پیدا شده اند و بنام همین روایت دکان تفرقه و نفاق باز کرده اند و بنام « **صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** » برای خود حزبی درست کرده و از سایر مسلمین جدا شده اند و نماز همه را جز نماز خود باطل میدانند و « **صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ** » میخوانند. يك نتیجه نوشتن تفسیر علی بن ابراهیم این است که فعلاً پس از هزار سال يك دکان بردگان های تفرقه افزوده شده است .

**روایت سیزدهم :** در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر ( جلد دوم ص ۶۳۴ ) روایت شده که امام باقر فرمود : **إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ** . یعنی «قرآنی که جبرئیل برای محمد آورد هفده هزار آیه بود . »

خواننده مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازدهم را آیه (تقریباً) از قرآن بوده شده و هیچ کس مطلع نشده. نه اصحاب



رسول و نه اعوان و نه انصار و تابعین تا زمان کلینی . و فقط او متوجه شده که دوثلث قرآن (نعوذ بالله) ربوده شده . آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمیدانم . ولی مسلم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند . ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند . چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود . و مسلمین را به چنین ذلت و روزسیاهی انداختند و ملت بیچاره ماهنوز به چنین کتب به این محدثین و مفسرین دل بسته و خیال میکنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است . عده دیگر می بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت فروشی و شفیع تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن زحمت دارد . لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده اند . همانطور که مجلسی در جلد ۲۲ بحار جدید صفحه ۳۸۵ از امام باقر روایت کرده که آن جناب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرر میگفت: هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْإِحَادِيثِ . وَجَدْتُمْ الْقُرْآنَ كِتَابًا دَقِيقًا حَوْسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى النَّقِيرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةٌ خَرْدَلٍ فَضَاقَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْإِحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ . یعنی «یعنی شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید . زیرا قرآن را کتابی یافتید که شمارا بر پوست پیزی و پوست هسته خرمائی و حبه خردلی محاسبه میکند . (مورا ازماست می کشد) . این بر شما سخت آمد . لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز میکند گریختید . » یعنی چیزی که جلوی شمارا باز نگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی بندوباری شمارا تأیید کند و بشما وعده بهشت بدهد میخواستید و دنبال احادیثی که اینکار را بکند رفتید . نویسنده گوید خدا رحمت کند سلمان را . زمان او که چنین بوده وضع زمان ماروشن است لذا می بینی گویندگان و روحانیون (روحانی نمای) زمان ما به احادیث و فضائل و قصه ها چنان رغبتی دارند که صدیک آنرا به قرآن ندارند .

### ۱۹ - متشابهات قرآن چه آیاتی است

قرآن در لغت عرب کنایه گویند که سهل القرائة و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات و لقد یسرنا القرآن و مانند آن میرساند که تمام قرآن سهل القرائة و سهل التناول است و از آیه اول سوره هود که فرموده كِتَابًا حَكِيمًا آیاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ استفاده میشود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکماست و معنی محکم فصیح المعانی میباشد و بطور مسلم تمام آیات قرآن چنین است و چنانچه ذکر شد تمام آن

قابل فهم است و در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده اللَّهُ نُزِّلَ أَحْسَنَ - الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا یعنی خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را کتابی است متشابه یعنی آیات آن شبیه یکدیگر است در زیبایی و فصاحت زیرا متشابه از باب تفاعل و متشابه تشابه طرفین است در این آیه خداتمام قرآنرا متشابه خوانده یعنی آیات آن با یکدیگر شبیه میباشند چنانچه خدایتعالی در وصف میوه های بهشت فرموده در سوره بقره آیه ۲۵ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا یعنی هر چه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند بمیوه شبیه یکدیگر (در طعم و لذت و منظره) باین معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تماشا متشابه است یعنی در زیبایی شبیه همدگر است حال باید دانست چگونه حقتقالی گاهی تمام قرآنرا محکماست و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا بمحکم و بمتشابه و در سوره آل عمران آیه ۷۷ فرموده هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِي فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا یعنی آن خدا خدائی است که نازل نموده بر تو این قرآنرا که بعضی از آن آیات محکماست است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهاتست اما آنانکه در درویشان میل بیاطل است متشابهاترا پیروی کنند برای فتنه جوئی و برای جستن تأویل آن و نمیدانند تأویل آنرا جز خدا، و ثابتن در دانش میگویند ما ایمان آورده ایم بآن ، تمام آن از نزد پروردگار ما است ، در اینجا آیات را چگونه بدو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوئیم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح الدلالة میباشد باین اعتبار تماماً محکم است و چون در فصاحت شبیه یکدیگر است تماماً متشابه است ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیت و کمیت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و میزنی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرارداد داده همین است که اگر تحقق وجود خارجی آیه ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لولاینکه معنی و ترجمه همان آیه روشن باشد مثلاً آیه ۱۸ سوره عم که فرموده يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا یعنی روزیکه دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج میآید معنی این آیه واضح است و همه کس



میفهمد ولی تحقق و وجود خارجی آنرا که در خارج بجد کیفیت است نمیداند که ماده صور چیست و عرض و طول و کیفیت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده میشود و مردم از کجای آیند و هم چنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر امور آخرت خدایتعالی هر آیه ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقق آنرا کسی نداند باین نظر متشابه خوانده زیرا تأویل بمعنی اول و برگشت از ظاهر بواقع و تحقق در خارج است چنانچه حضرت یوسف خوابدید و گفت **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** یعنی من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه سجده کردند این خواب را فهمید و هر کس بشنود میفهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمیداند و حضرت یوسف پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آنرا بیان کرد و گفت **يَا بَتِّ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ** یعنی ای پدر این است تأویل و تحقق خارجی آن خوابم و اما آیات محکمت باین نظر هر آیه ایست که وقوع و تحقق خارجی آن برای هر کس دانستی باشد مانند اقموا الصلوة که هر کس وجود خارجی نماز را درک کرده بنا بر این آیاتیکه در وقایع آخرت و در صفات الهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است چون بوجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمیداند حتی رسول خدا، آنها را متشابه باید گفت البته نظرهای دیگری درباره متشابهات ذکر شده چون با تمیزیکه حقتالی ذکر نموده موافق نیست بنظر ما صحیح نمیشد ما آنها را ذکر میکنیم تا خوانند خود قضاوت کند.

۱- متشابه آنستکه مجمل باشد یعنی يك آیه معانی متعدد داشته باشد شبیه بیکدیگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلم است، بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه در قرآن وجود ندارد باضافه چنین ممیزی برای آیات متشابه و محکم مدرك ندارد و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را بمجمل و حال آنکه در لغت متشابه بمعنی مجمل نیامده.

۲- متشابه آنستکه ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنائیکه از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلم معنایی باشد که عقلا راجح است ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.

۳- متشابه حروف هجایی حروف مقطعه اوائل سور قرآن است مانند **الحم** زیرا این حروف یهود را با شتابان ساخت و گمگمگو میکردند که این حروف اشاره بحساب ابجد و یا حساب دیگر است و میخواستند از این حروف مدت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.

۴- محکمت آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییر پذیر نباشد مانند منع ظلم و امر بعدالت و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.

۵- محکمت آیات ناسخه و متشابه آیات منسوخه  
۶- محکم آیه ایست که دلیل روشن از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج بدقت و تأمل نباشد مانند آیه **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ** و متشابه آنستکه در فهم آن احتیاج بتأمل و تدبیر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.

۷- محکم آیه ایست که علم و معرفت بآن برای غیر خدا ممکن باشد و متشابه آنستکه علم و معرفت بآن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات وقایع قیامت.

۸- هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد متشابه و اگر موافق شد محکم عده ای از کسانی که عربیت و ادبیت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده بهر آیه که رسیده اند و معنی ظاهر آنرا از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همانرا متشابه دانسته و در نظرایشان تمام قرآن متشابه است و لذا میگویند ما نمیفهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن تزییق شده بهر حال بنظر ما هیچ يك از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر میکردند و ممیزاتی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجت نیست ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را میمیزد و فارق قرار داد. همان ممیز الهی کافی است، قرآن ممیز متشابه را چنین بیان کرده که ما یعلم تأویله الا الله هر آیه که تأویل یعنی تحقق و وجود خارجی آنرا کسی جز خدا نداند متشابه است و لوائیکه معنی و مفهوم و منطوق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانچه در سورة اعراف آیه ۵۲ و ۵۳ فرموده **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ قَهْلَ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ** یعنی آیا ایشان منتظرند جز تأویل قرآن را روزیکه تأویل آن بیاید (روز قیامت) میگویند آمانکه از پیش آنرا فراموش کرده بودند بتحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند پس آیا برای ما شفیعانی میباشد، که این آیه میگوید تأویل آیات روز قیامت میآید یعنی تحقق و وجود خارجی آیات راجع بقیامت در روز قیامت میآید پس این آیه تأیید میکند نظر ما را و در سورة یونس آیه ۳۹ فرموده **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ**



**فالقرآن** یعنی محققاً ما قرآنرا آسان قرار دادیم و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز میشود زیرا آیه متشابهه نیز قرآن و سهل التناول است **و اگر آیات متشابهه آسان نبود میفرمود و لقد یسرنا بعض القرآن و حال آنکه** فرموده.

دلیل دوم آیاتیکه فرموده **فلیدبروا آیاته** این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است پس باید در آیات متشابهه نیز تدبیر کرد و فهمید.

**دلیل سوم** - آیاتیکه فرموده هدی للناس و موعظة للناس و مانند اینها و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد هدی للناس نمیشود باضافه ما میپرسم آیات متشابهه کدام است ممکن است هر آیه را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگوئید متشابهه است بنابراین تمام آیات قرآن متشابهه میشود و باید آنرا مهجور و بیفائده دانست اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد و خدا کثر عداوت با قرآن همین است بعضی از دشمنان قرآن میگویند قرآن را فقط راسخون در علم میفهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است و دلیل ایشان آیه ۷ سورة آل عمران است که ذکر شد جواب ایشان چند چیز است.

۱- خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سورة نساء آیه ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده «ولکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک» یعنی ولیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آوردگان ایشان ایمان میآورند بآنچه بتوانزل شده و بآنچه پیش از تو نازل شده پس طبق این آیه هر کس ایمان آورد و بمطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

۲- امیر المؤمنین در خطبه ۸۹ بنام خطبه اشباح فرموده راسخ در علم آنستکه اقرار بنادانی خود کند در امور غیبی و میگوید واعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغنیهم عن اقتحام السد المضروبة دون الغیوب الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالمعجز عن تناول مالم یحیطوا به علما و سمي تركهم التعمق فیما لا یكلفهم البحث عن کنهه رسو خافاقتصر علی ذلك، یعنی و بدانکه راسخون در علم آنانند که اقرار شان بجهل بآنچه نمیدانند از غیبهای مسدود، بی نیازشان کرده از ورود بدرهای بسته شده نزد غیبها و خدا مدح نموده اعتراف ایشانرا بعجز و ناتوانی بآنچه احاطه علمی ندارند و ترك تعمق ایشانرا در آنچه مکلف یبحت از کنه آن نیستند رسوخ نامیده، بنابراین هر کس که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار بعجز و جهل خود کند در مواردیکه مأمور بتحقیق نیست چنین کسی از راسخین در علم است بقول حضرت امیر ع پس چگونه مدعیان تشیع قول حضرترا ندیده بر خلاف آن امام راسخون را منحصر بدو اذده نفر

یَحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ این آیه نیز تأیید میکند نظر ما را و از خطبه ۸۹ نهج البلاغه که در فضل بعد بیان میشود که درباره راسخون در علم فرموده معلوم میشود که آیاتیکه در اوصاف حق تعالی وارد شده نیز از متشابهات است مانند آیه **يَدَانِهُ مَبْسُوطَتَا** **يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَغْتُ فِي حَنْبِ اللَّهِ** و مانند آن که تحقق و وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جز خدا، و اما قول آنکه حروف هجا و مقطع را متشابه دانسته صحیح نیست زیرا حروف مقطع مانند الف و باء و قاف و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطع معنی ندارد تا تحقق خارجی و معنی تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیه کرده اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمه اینها بیکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف و تاء و الف و با را بیکدیگر ترکیب میکنند و کلمه کتاب را میسازند و خدا تعالی آنها را در صدر بعضی از سوره ذکر کرده یعنی در سوره هائیکه خواسته عظمت قرآنرا بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجراول جملات قرآن همین حروف است، شما اگر میتوانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

#### ۲۰- متشابهات قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال میگوئیم تمام آیات متشابهات را میتوان فهمید و همه فصیح و روشن و قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست و حق تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد بعضی از مردم نادان و یا مغرض هر کس بخواهد بقرآن تمسک جوید و آیه ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را باز میدارند بیهانه اینکه قرآن متشابهه دارد و نباید بقرآن تمسک جست ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان میگوئیم اولاً متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست نه خلأ چنین فرموده و نه رسول در سورة آل عمران آیه ۷ که در فصل سابق ذکر شد فرموده تأویل متشابهه را کسی نمیداند جز خدا و فرموده ترجمه و معنی آنرا کسی نمیفهمد ما قبول داریم تأویل متشابهه را کسی نمیداند جز خدا و ما مأمور بفهم تأویل آن آیات نیستیم اما ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطق آنها را چرا ندانیم پس بآن شخص نادان و یا مغرض باید فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو میشود و خدای حکیم کار لغو نمیکند ما دلایل داریم بر اینکه آیات متشابهه قابل فهم و درک است دلیل اول - حق تعالی مکرر در سورة قمر فرموده و لقد یسر



نموده اند

۳- اینکه رسوخ در علم در لغت بمعنی استواری و محکمی در آنست و هر کس در علم خود نسبت بهر معلومی استوار و محکم باشد میتواند او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمیتوان قرآنرا میخ کوب و منحصر کنیم برای اشخاص معین و هر کجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوئیم مخصوص اشخاص معینی است کسانی که قرآنرا مداح و یا قذاح اشخاص مخصوصی شمرده اند کتاب خدا را کوچک شمرده اند و قانون الهی را از عمومیت انداخته اند و نباید آنرا عاقل نامید کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم ما یم در جواب باید گفت باشد امام از راسخون باشد ما منکر نیستیم اما فرموده کس دیگر از راسخون نیست و اگر حدیثی بگوید هیچ کس راسخ در علم نیست جز امام آن حدیث ضد قرآن و باطل است جائیکه علماء یهودا اگر ایمان بمحمد آورند خدا آنرا از راسخون شمرده باشد البته فلان امام نیز از راسخون است ولی این دلیل بر انحصار نمیشود باضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و بحديث زید و عمرو رجوع کنیم از همة اینها گذشته اگر در همین آیه ۷ سورة آل عمران تدبیر شود مطلب روشن خواهد شد زیرا خدا تاویل متشابهات را مخصوص خود نموده و فرموده راسخون در علم میداند زیرا و الراسخون و او آن استیناف است نه و او عاطفه و اگر او عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک میشود زیرا در صورت عطف معنی چنین میشود خدا و راسخون میگویند ما ایمان آوردیم تماماً از نزد پروردگار ما میباشد و این غلط است زیرا نباید گفت خدا ایمان آورده و میگوید تمام از نزد پروردگار ما است زیرا خدایتعالی پروردگاری ندارد و ایمان نمیآورد پس اگر او عاطفه باشد معطوف و معطوف علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی الله که معطوف علیه باشد و راسخون که معطوف باشد و این کفر و شرکست حال شما ملاحظه کنید بی سوادیکه آنرا و او عاطفه گرفته و میگوید راسخون عالم بتاویل متشابهه میباشد چگونه برای تعصب مذهبی در کفر افتاده بهر حال تا کسی تعصب را کنار نگذارد آیات الهی را نمیفهمد.

۴- ما از آنکه بگوید متشابهات قرآنرا کسی نمیداند جز ۱۲ نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند میسریم شما آیات متشابه را نشان دهید اگر بگوید هر آیه که معنی معینی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه گوئیم چنین آیه ای در قرآن وجود ندارد زیرا در هر آیه امکان احتمالی غیر معنی ظاهری آن داده میشود بنا بر این تمام آیات قرآن متشابهاتست و بقول او باید قرآنرا کنار گذاشت تا خوب باستعمار سواری دهند و خرافات ضد قرآنرا بپذیرند بیهانه اینکه نمیدانیم قرآن چه میگوید شیطان و استعمار را

از خود خورسند کرده اند پس اینان نرفتند آیات محکمت قرآنرا بفهمند و از متشابهات تمیز دهند و قط هم ایشان دور کردن مردم از قرآن است.

۵- ما از این مدعیان میسریم آیا این ۱۲ نفر که عالم بمتشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده اند یا خیر اگر بیان کرده اند پس قابل فهم شده و میشود فهمید پس چرا میگوئید قابل فهم نیست و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده اند میگوئیم چرا بیان نکرده اند آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر نمیدکسی نفهمد و آن ۱۲ نفر هم بکسی یاد ندهند و انحصاری کنند پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد نعوذ بالله من الجهل والتعصب.

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آنرا با آن میزان

میسنجند و معلوم میگردانند، دکان خوار و بار فروشی میزان یعنی ترازوئی دارد که کم و زیاد جنس را با آن معلوم میکنند دکان یزازی متری دارد که کم و زیاد هر پارچه ایرا با آن متر معلوم میگردانند آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده اسلامیکه باید تاقیامت بماند و کم و زیاد نشود هر کس آنرا کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند آیا خدا دستگاه تصفیه ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات و اوهان در آن تصفیه کنند اگر آب زلال صافی که مایه حیره است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند بطوریکه آب مضاف شود و در عوض اینکه مایه زندگی باشد مایه بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آبر را پس از تصفیه آشامید دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده و دست در هر منافق و کافری شده و هر کس تا توانسته بنام اسلام و یا امام و رسول بعنوان خیر خواهی مطالبی در آن وارد کرده حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضد اسلام چه بکنند آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هر چه و مرج گذاشته، باید بفهمید که خدا برای دین خود میزانی گذاشته که هر کس صحت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول خدا و ائمه اهل بیت نیز صریحاً بیان کرده اند اما آیات قرآن سورة شوری آیه ۱۷- الله الذی انزل الكتاب بالحق و المیزان یعنی خدا آنست که فرو فرستاد این قرآن و این میزان را بحق و در سورة حدید آیه ۲۶ فرموده لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط یعنی بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم بعدالت قیام کنند، پس بصریح قرآن این کتاب الهی میزانست برای



حق و باطل و در این آیات عطف میزان بر کتاب عطف خاص است بر  
 هام و حتمالی قرآن را فرقان نامیده در اول سوره فرقان و فرموده  
 تبارك الذي نزل الفرقان على عبده یعنی بابرکت است آن خدائی که  
 نازل کرده بر بنده خود فرقان را و فرقان یعنی جدا کننده حق از  
 باطل و صحیح از سقیم یعنی بواسطه آیاتش حق از ناحق جدا و  
 معلوم میگردد پس هر چه موافق قرآن باشد حق و گرنه باطل است و  
 هم چنین خدا قرآن را فصل نامیده در آیه ۱۳ سوره طارق فرموده  
 «انه لقول فصل» و فصل جدا کننده حق است از باطل

### واما روايات رسول اکرم و امام ع

بعد تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است  
 و معیار صحت و بطلان هر دعا و قصه و شعر و فضیلت و حکم و روایت و  
 هر چیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید اگر قرآن هر یک از  
 اینها را تصدیق کرد صحیح و الا باطل است ما بعضی از روایات را  
 در اینجا میآوریم :

اول - روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۸ از  
 امام جعفر صادق ع از رسول خدا که فرمود «ان علی کل حق حقیقه و  
 علی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله  
 فدعوه» یعنی محقق برای هر حقی حقیقتی و برای هر صوابی نوری  
 است پس آنچه موافق کتاب خدا شد بپذیرید و آنچه با کتاب خدا  
 مخالف شد واگذارید و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین  
 روایت را نقل کرده اند .

۲ - کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده اند از امام  
 صادق که فرمود اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله  
 او من قول رسول الله و الا فالذي جائکم به اولی به یعنی هر گاه حدیثی  
 بر شما وارد شد پس شاهی از کتاب خدا و یا از قول رسول بر آن  
 یافتید بپذیرید و الا آنکه برای شما آورده خودش سزاوارتر است  
 بآن حدیث .

۳ - کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده اند از امام  
 صادق ع که فرمود ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف یعنی  
 آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرفست .

۴ - کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام  
 صادق که میفرمود کل شیئی مردود الی الکتاب و السنه و کل حدیث لا  
 یوافق کتاب الله فهو زخرف یعنی هر چیزی باید بکتاب و سنت  
 برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرفست  
 ۵ - کافی و وسائل الشیعه همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از

همان امام که فرمود «خطب النبی بمنی فقال ایها الناس ما جائکم عنی  
 یوافق کتاب الله فاقبلوه و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم اقله» یعنی رسول  
 خدا ص در منی خطبه خواند و فرمود ای مردم آنچه از قول من برای شما  
 آمد که موافق کتاب خدا میشود پس من آنرا گفته ام و آنچه از قول

من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته ام.

۶ - کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده اند از همان  
 امام که میفرمود من خالف کتاب الله سنة نبيه قد کفر یعنی هر کس  
 مخالف کتاب خدا و سنت محمد ص بگوید کافر است .

۷ - کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از امام محمد باقر ع که  
 فرمود «اذا جائکم عن احادیث فوجدتم علیه شاهدا او شاهدين من  
 کتاب الله فخذوا به و الا فتقوا عنه» یعنی هر گاه برای شما از قول ما حدیثی  
 آمد که يك شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آنرا  
 بپذیرید و الا توقف کنید .

۸ - کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن  
 جعفر ع که فرمود «اعرضوه ما علی کتاب الله عز و جل فما وافق کتاب الله  
 فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه» یعنی دو خبر مخالف و معارض را بر  
 کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عز و جل بود  
 بپذیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عز و جل بود رد کنید .

۹ - روایت کرده وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۲ که امام رضا فرمود  
 فما ورد علیکم من خبرین مختلفین فاعرضوه ما علی کتاب الله فما کان فی  
 کتاب الله موجوداً حلالاً او حراماً فاتبعوا ما وافق الکتاب و ما لم یکن فی  
 الکتاب فاعرضوه علی سنن رسول الله ص، یعنی آنچه بر شما وارد شد  
 از دو خبر مختلف عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا  
 بود چه حلال و یا حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است  
 را آنچه در کتاب الهی نبود عرضه دارید بر سنتهای رسول خدا ص  
 ۱۰ - وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عن الصادق  
 اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوه ما علی کتاب الله فما وافق کتاب  
 الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه

۱۱ - وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق که  
 فرمود فما وافق کتاب الله فخذوه

۱۲ - شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت  
 کرده اند از امام محمد باقر ع که فرمود «انظر الامور ما جائکم عن افان  
 وجدتموه للقرآن موافقا فخذوا به و ان لم تجدوه موافقا فردوه» یعنی با هر  
 ما و آنچه از ما بشما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بپذیرید  
 و اگر موافق نیافتید آنرا رد کنید .

۱۳ - در مقدمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام  
 محمد باقر ع که باصحاب خود فرمود اذا حدثکم بشیئی فاستلونی  
 این هو من کتاب الله یعنی هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من  
 سؤال کنید این حدیث کجای کتاب خدا است .

۱۴ - روایت کرده بهج البلاغه از مکتوب امیر المؤمنین ع  
 بمالك اشتر که فرمود و اردد الی الله و رسوله ما یظلمک من الخطوب و  
 یشتبه علیک من الامور فقد قال الله سبحانه لقوم احب ارشادهم یا ایها الذین



آموا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول فالرد الی الله الاخذ بمحكم کتابه و الرد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة یعنی بخدا و رسول او برگردان آنچه وارد شود بر تو از امور مهمه و مشتبه شود بر تو بتحقیق که خدای سبحانه و تعالی بقومیکه از شاد ایشانرا دوست داشته فرموده ایمؤمنین، خدا و رسول و اولی الامر از خود را اطاعت کنید پس اگر در چیزی نزاع کردید بخدا و رسول برگردانید پس رجوع بخدا گرفتن بمحكم کتاب او است و رجوع بر رسول گرفتن بسنت جامعه او که مورد تفرقه نباشد میباشد.

۱۵- روایت کرده عیاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند لا تصدق علینا الا ما وافق کتاب الله و سنة نبیه یعنی بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنت رسول او موافق باشد.

۱۶- روایت کرده جلد اول بحار و جلد دوم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علی بن محمد العسكري ع در رساله خود باهل اهواز مرقوم فرمودند و اجتمعت الامة قاطبة لا اختلاف بینهم فی ذلك ان القرآن حق لا ریب فیه عند جمیع فرقها فهم فی حالة الاجتماع علیه مصیون و علی تصدیق ما انزل الله مهتدون و لقول النبی ص لا تجتمع امئی علی ضلالة فاخبر ان ما اجتمعت علیه الامة و لم یخالف بعضها بعضاً هو الحق فهذا معنی الحديث لا ما تأوله الجاهلون ولا ما قاله المعاندون من ابطال حکم الکتاب و اتباع حکم الاحادیث المزورة و الروایات المزخرفة فاذا شهد الکتاب بتصدیق خبر و تحقیقه فانکرت طائفة من الامة و عارضته بخدیث من هذه الاحادیث المزورة فصارت بانکارها و دفعها الکتاب کفراً اضلالاً، یعنی تمام امت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فرق اسلامی حق است پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن بصواب رفته اند و بواسطه تصدیق با آنچه خدا نازل نموده بهدایت رسیده اند و برای همین بود که رسول خدا فرموده امت من بر ضلالت اجتماع نمیکنند پس رسول خدا خبر داده که آنچه امت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند همان حق است، پس معنی این حدیث این است نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آنرا محقق شمرد سپس طائفه ای از امت آنرا انکار کنند و بحدیثی از این مجموعهات معارض قرار دهند و در نتیجه بواسطه انکار خبر موافق کتاب و ترک کتاب خدا از گمراهان و کافران گشته اند، و صدها خبر دیگر بهمین مضامین که در این مختصر نگنجد بنا بر این اخبار، قرآن میزان صحت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید ولی در

زمان ما کار بعکس شده، یعنی قرآنرا با خبر می سنجند و میگویند باید بینیم حدیث چه میگوید اگر آیه ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی پذیرند و با قرآنرا تأویل و بزور حمل بآن خبر میکنند و یا چیزی در آیه تقدیر میگیرند تا موافق خبر شود و آیه ای که موافق خبر مجعول از امامی نباشد آنرا ترك میکنند و لذا هر کس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضد قرآن اختراع کرده و آیاتیکه ضد عقائد او است تأویل میکند راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملتی با کتاب آسمانی خود نداشته ما اگر بخواهیم اسلامرا از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگیهای اسلامرا از رخ آن بشوئیم و حقائق آنرا از خرافات دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردمرا بقرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین اورا تصفیه نمائیم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیه قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم تا تیره گی از چهره حق زائل نشود بر باطلها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطلها را گرمی بازار است جوانان ما که باسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده اند هر کس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مروج و ناشر خرافات و موهوماتند و از کتاب آسمانی اسلام بی خبر و بیافته های خیالی مفرورند و عجب این است که با بیخبری از قرآن خود را مبلغ آن میدانند در حوزه های علمیه قرآن تدریس نمیشود و تدبیر در آن رسمیت ندارد و سالها است که از برنامه تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضد قرآن بطلاب تزریق میشود و بدترین دشمن قرآن مقدسین میباشند، در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است :  
 الا ای بلبلان باغ قرآن      که از آیات آن گیرید ایمان  
 شما چون طوطیان باغ و گلزار      که از هجران گل شد حالشان زار  
 اگر قرآن شماران نور بخشید      ز آیتش شما هشیار گشتید  
 شمارا اگر که قرآن رهنما شد      اسف باشد که ملت زان جدا شد  
 مرا تلزار دین خونین جگر کرد      بیاوردند هر کفری بر راحت  
 هزاران سد رهدر راه قرآن      که هر سدی شده نانی و دکان  
 مرا این غصه و غم زار کرده      که بیدین نام دین ابزار کرده  
 همه دارند با قرآن حق جنگ      یکی بالاف عرفان میزند سنگ  
 یکی با فلسفه بافد در آیات      یکی اخباری از بهر وجوهات  
 یکی با روضه های جور و اجور      کند از نقل اکبر خاق را دور  
 همه گویندگان اندر غلوند      ز قرآن دور و از دانش خلوند  
 یکی شیخی شده آورده آفات      یکی صوفی بیاورده خرافات  
 یکی مداح و بافد ضد قرآن      شده از چاپلوسی او ثناخوان



برای حیدر و اولاد پاکش شده دین گریه وزاری و افغان

بقرآن حملوا لم یحملوا خوان

که تا بینی فلان بسیار و بهمان  
برای رد اوهام و خرافات

نباشد چاره‌ای جز فهم آیات  
برای دفع شرك و دعوت ناس

بدست آرید آیاتی ز اخلاص  
بود لازم شما را حفظ آیات

سلاحی بهر دفع این خرافات  
برای مرده‌ها خوانند قرآن

نباشد مرده را تکلیف و فرمان  
برای زنده قانون است و انداز

که تا کامل کند رفتار و کردار  
از این بازی که با قرآن نمودند

باهل دین نه سرماند و نه دستار  
اگر خوانی یکی آیات توحید

همه دارند زان اعراض و انکار  
بود قرآن سند در دین اسلام

ولی توان سند را کرد اظهار  
درین شهریکه ما هستیم ساکن

مقدسه‌ش با قرآن به پیکار  
اگر چه اکثرش باشند یدین

ولی در اهل دینش نیست جز کین  
اگرامن و امان هر جا ز دین است

در اینجا موزیان هستند دیندار  
شده قرآن همی مهجور و متروک

ز جور هوچیان اهل آزار  
همه غافل ز آیات الهی

بشبهه حق پوشانند ز اخبار  
شده دین زاری و افغان و ندبه

ز قرآن بی خبر هستند بازار  
انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا

بجز چندی ز ابرار و ر اخبار  
برای نشر آیات الهی

نه باری نی طرفداری نه هشیار  
ندیدم ساعتی امن و عدالت

مگر آینده عدل آید پدیدار

بشارت بر تو پس خوشباش ای دل

برو آینده را نزدیک بشما

باین زودی شود بیدار ملت

که قرآن میکند افراد بیدار

مشو بی‌تاب از آزار جهال

که قرآن آورد دانش دیگر بار

بسوزد دل نه بتوانم مداوی

که دین بر مفتخواری گشته ابزار

بارشادش تدبیر نیست کسرا

همه محروم از این نور دادار

نداند کس دیگر آیات تنزیل

شده تعطیل این گنج گهربار

تمام حوزه‌ها خالی ز آیات

شده برنامه‌ها خالی ز انوار

نباشد در مدارس درس آیات

هدی للناس نی باشد سرکار

خدا این بنده را تأیید کن تا

کتابترا یکی باشد ز انصار

## ۴۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمه هر  
لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و  
عقائد خود را چه حق و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گرنه خیانت  
کرده. ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص  
و یا خیانت نبوده و این گناه یزدگرا اکثراً مرتکب شده‌اند باضافه  
عبارت مترجم موافقت با عبارت قرآن نمی‌کند و کم و زیاد فاحشی  
دارد مثلاً در آیه ۵ سوره بقره نوشته‌اند هم المفلحون یعنی ایشان  
رستگار عالم‌اند ما نمیدانیم کلمه عالم‌اند از کجای این آیه  
درآمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند و  
معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌اند ما برای نمونه چند جمله  
را که مترجمین برخلاف ترجمه کرده‌اند برای نمونه در اینجا  
میاوریم تا خواننده خود قضاوت کند در ترجمه آیه ۷ سوره انشراح  
**فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ** که ترجمه آن چنین است پس چون فارغ  
شدی خود را برنج افکن اما یک مترجم بی‌سواد نوشته چون از  
رسالت فارغ شدی طی (ع) را نصب کن، خیال کرده فانصب فعل امر  
از باب افعال و بکسر صا د است در حالیکه فانصب فعل امر از ثلاثی



مجرد و بفتح صاد است و آن بمعنی برنج افکن میباشد باضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکه نازل شده و آنوقت نصب علی (ع) و فراغت از رسالت موضوعیت نداشته مترجم چون تعصب داشته خواسته خلافت علی (ع) را استخراج کند و لو بر خلاف لغت و بر خلاف نزول باشد و مثلاً در ترجمه آیه ۵۵ سوره ال عمران اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك اليّ که ترجمه اش چنین است و قتیکه خدا فرمود ای عیسی بدرستی من تو را میبرانم و بسوی خود بالا میبرم، اما چون مترجم معتقد بوده که عیسی وفات نکرده عقیده خود را در ترجمه بزور داخل کرده و چنین ترجمه کرده، ای عیسی من تو را بر بایم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان بتو برسد حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست دیگری چنین ترجمه کرده ای عیسی بدرستی که من بردارنده توام و بلند کننده توام در حالیکه این ترجمه ابداً از این آیه استفاده نمیشود و مثلاً در آیه ۷ سوره الضحی و وجدك ضالاً فهدی یا سری نامی در ترجمه خود مینویسد و یافت تو را گمشده پس راه نمود و قتیکه حلیمه دایه اش آورده بود تا بجدش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازه مکه پیغمبر را گم کرده و الهی قمشهای در ترجمه آن مینویسد و تو را دریابان مکه ره گم کرده یافت پس رهنمائی کرد: باید گفت اینمطلب را از کجای آیه در آورده اند ترجمه صحیح آیه اینسکه خدا تو را گمراه یافت پس او هدایت کرد چنانچه رسول خدا مکرر خود فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** یعنی حمد خدائیرا که ما را هدایت کرد بدین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم، پس مقصود از این هدایت هدایت دینی و راهنمائی بمبدء و معاد است نه گم شدن در کوچه و یابان در حال طفولیت زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمی نیست که خدا بر رسول خود منت گذارد هر طفلی گم میشود و پیدا میشود و این اختصاص بر رسول خدا ندارد خدا در سوره سبا آیه ۵۰ بر رسول خود فرموده **قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُؤْتِيَنِ إِلَيَّ رَبِّي** یعنی بگواگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده ام و اگر هدایت یابم بواسطه چیز است که پروردگارم بمن وحی نموده، خود رسول خدا عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن براه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نمازها میگفتند **اهدنا الصراط المستقيم** و در سوره انعام آیه ۱۶۱ خدا باو میگوید **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** و لی مترجمین غلوه دارند و خیال میکنند هدایت الهی برای پیغمبر نقص است و لذا مینویسند در کوچکی از دست دایه اش گم شده بود اینان خبر ندارند که هدایت دینی الهی موجب افتخار و امتنان

هر کسی است علی (ع) در نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده **إِنَّا وَأَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لِرَبِّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنَّا أَنْفُسُنَا وَ آخِرَ جَنَامِنَا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى** یعنی من و شما بنده گانیم مملوک پروردگار بیکه جز او پروردگاری نیست او مالکست نسبت بما آنچه را که ما برای خود اختیار نداریم و در تحت ملکیت ما نیست آنخدائیکه ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورد و بسوی آنچه صلاح ما بود رهنمائی کرد و گمراهی ما را بهدایت تبدیل نمود و بینائی پس از کوری بما بخشید نویسنده گوید امام در حق خود چنین گوید و لی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیمبر خود را بپذیرند و لا اقل سخن خدا را باور کنند و او را هادی رسول خود بدانند، یاسری نامی که بقرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه ۳۳ **وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ** را که معنی آن چنین است و خدا مسخر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائماً درشتابند چنین ترجمه کرد. و قرارداد برای شما خورشید و ماه را مؤدب بر آداب و رسوم که خیال کرده دایبین از ماده ادب میباشد و متوجه نشده که داب مهموز العین است همین مترجم در ترجمه آیه ۹۶ سوره توبه در جمله **وَ تَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ** مینویسد و بزودی ببینند خدا و رسولش عمل شما را که توبه میکنید یانه، مانمی دانیم توبه میکنید یانه را از کجای آیه در آورده و الهی قمشهای نیز در ترجمه این آیه مینویسد و بزودی خدا و رسولش کردار و نفاق شمارا بدهد و آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید، مانمیدانیم جمله کردار و نفاق شمارا بدیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا **هتاك السطور** است و از ستار العیوبی دست برداشته و اشرافی نامی در ترجمه این جمله مینویسد و بزودی خدا و رسولش کردار و نفاق شمارا بدیده ها آشکار میسازد، اینان یا از یکدیگر تقلید کرده اند و یا اینکه باقر آن بازی کرده اند و نیز الهی قمشهای در ترجمه آیه ۲ سوره قدر **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ** مینویسد در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) بساذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت و نهیت است، اشرافی نیز بتقلید از او مینویسد در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل باذن خدا بر امام عصر از هر فرمان دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند، مانمیدانم این ترجمه ها را از کجای آیه در آورده اند ممکن است بگوئیم اخباری را که جعلین جعل کرده اند بحساب قرآن گذاشته اند زیرا سوره قدر صریح است که رسول خدا خود شب قدر را نمیداند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل میشوند و حتی نفرموده



بر رسول خدا نازل میشوند اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده اند که ملائکه بر او نازل میشوند در حالیکه ترجمه صحیح آیه این است فرشتگان و روح نازل میگرددانند در این شب باذن پروردگارشان از هر امری سلام و رحمت را تابصباح، اما نویسندگان ترجمه بدون مراعات آیه هر چه خواسته اند در ترجمه کم و زیاد طبق عقائد خود نوشته اند ولی انشاء الله ما پس از اتمام مقدمه بترجمه ساده روان بدون غل و غش میپردازیم و آنچه ذکر شد يك از هزار و مشتی از خروار است حال چگونه امور دین و قرآن درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی خبرند و خود را مسؤل تعلیم و تعلم قرآن نمیدانند یکی از علل بزرگ این نادانیها این است که بمردم گفته اند تقلید کفایت میکند از تعلیم کتاب و سنت حال باید دید تقلید چیست و مدارك آن کدام است.

### ۴۳- تقلید یعنی چه و چه وقت میان مسلمین آمده؟

در مجمع البحرین میگوید: التقليد فی اصطلاح اهل العلم قبول قول الغير من غیر دلیل لان المقلد يجعل ما يعتقد من قول الغير من حق او باطل قلادة فی عنقه. یعنی تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل. زیرا مقلد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده ای قرار میدهد.

آری تقلید از ماده قلاده است و حیوانی را که میخواهند بدنبال خود ببرند قلاده ای بگردن او میافکنند و همراه میبرند. صاحب کتاب کفایة الاصول که از بزرگترین مجتهدین بوده در کتاب مذکور میگوید: **التقليد هو اخذ قول الغير و رایه للعمل به فی الفرعيات اولیاً لتزام به فی الاعتقادات تعبداً بالامطالبة دلیل علی رایه.** یعنی تقلید گرفتن قول و رای غیر است برای عمل بآن در فروع و یا برای ملتزم بودن بآن در عقاید بعنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رای او. از کلام ایشان معلوم میشود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیلی میتوان تقلید کرد و این مخالف عقل و قرآن است زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه های باطله که از بزرگان خود در عقاید تقلید میکنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. ولذا مجتهدین دیگر در اول رساله خود نوشته اند که تقلید در اصول دین و عقاید جائز نیست و در میان عرف آنرا تقلید کور کورانه میگویند.

بهر حال ما هر چه تفحص کردیم در مدارك دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلید و وجوب تعلم احکام اسلام از کتاب خدا و سنت رسول، در اسلام

نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالیکه در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید میکنند. چنانچه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است میگوید: **التقليد والتقاليد عند النصارى هي ما اتصل بنامن العقائد أو أمور العبادة دون أن يسطر في الكتاب المقدس.** یعنی تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه بما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدس الهی ذکر شده باشد. میتوان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تاهزار سال یعنی ده قرن تقلید و مقلد و مقلد در میان مسلمین نبوده و شاهد بر این مطلب اینکه علماء متقدمین شیعه مانند شیخ صدوق و مفید و سید مرتضی و امثال ایشان رساله عملیه برای تقلید پیروان خود نداشتند و در یکی از کتب علماء سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانیکه صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گرنه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده یعنی یک نفر عالم نمیتوانست هزارها و صدها رساله بنویسد و در میان مردم منتشر کند و حتی خود رسول خدا و امیر المؤمنین و سایر ائمه و خلفا رساله تقلیدیه نداشتند و برای کسی رساله تقلیدیه ننوشتند، بلکه از صدر اسلام تاهزار سال بعد تعلیم و تعلم دین و احکام آن از روی کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم بکتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقلیدیه منتشر شد مردم مسلمان بکلی از کتاب خدا و سنت رسول بی خبر ماندند. اما علمای اخباریین مانند محدث فیض کاشانی و صاحب حدائق و استرآبادی و صدها نفر دیگر تقلید را حرام میدانستند.

### مضرات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانچه در جلد دوم سفینه البحار صفحه ۷۲ و جلد اول صفحه ۵۴ از رسول خدا روایت کرده اند که فرموده: **لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام.** و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: **كل مضر حرام.** تقلید در دین مضرات بسیاری دارد که میتوان گفت ضرر آن از اکثر محرمات بیشتر است ما بیرخی از آنها اشاره میکنیم:

#### اول- پیروی ظن و گمان که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد

نهی الهی است. در سورة یونس آیه ۳۶ فرموده: **وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.** یعنی و اکثر ایشان پیروی نمیکند مگر از ظن، و بهیچوجه ظن و گمان کفایت از حق نمیکند. و در سورة نجم آیه ۳۰ فرموده:



إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا. کلمه شبی نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظن در هیچ امری از امور دین کفایت نکند و انسان را بحق نرساند. در صورتیکه عموم قها و مجتهدین فتاوی خود را ظنی میدادند و در کتاب معالم و قوانین و رسائل و سایر کتب خود در باب حجیت ظن نوشته اند که اجتهاد و هو است فراغ الوسع و یا است فراغ الفقیه و سه فی تحصیل الظن. یعنی اجتهاد عبارتست از اینکه قیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظن بحکم شرعی. و باز خود قها نوشته اند حکم ظنی مجتهد برای مقلد واجب القبول میباشد و گویند هَذَا مَا أَدَّى إِلَيْهِ ظَنِّي وَ كُلُّ مَا أَدَّى إِلَيْهِ ظَنِّي فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ. (مراجعه شود بباب حجیت ظن رسائل و قوانین) یعنی این حکم چیزی است که ظن من بآن رسیده و هر چه گمان من بآن برسد حکم خداست. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظن و گمان است و حال آنکه خدا نهی نموده. در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. یعنی پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری، و نهی مفید تحریم است.

دوم- پیروی رأی اشخاص- یکی از مضرات تقلید پیروی آراء اشخاص میباشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حق صدور رأی ندارد جز خدا. البته مقصود رأی در امور دینی است و حتی خود رسول خدا (ص) حق اظهار رأی نداشت مگر طبق اراده وحی. در سوره نساء آیه ۵۸ فرموده: إِنْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِيُخْطَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ. یعنی بتحقیق ما این قرآن را بتوانزل نمودیم تا بین مردم طبق آنچه خدا بتو ارائه داده حکم کنی. و آنچه خدا ارائه داده قرآنست. در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ. یعنی حق صدور حکم نیست مگر برای خدا، و در سوره مائده آیه ۴۴ فرموده: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. یعنی هر کس بآنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است. و سائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خدا که فرموده: إِنْ أَلَّهِ قَضَى الْجِهَادَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي يُجَاهِدُونَ عَلَى الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ إِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فِي الدِّينِ وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ. یعنی بتحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شده دینی جهاد و پیکار نمایند وقتی که برای عمل کنند، و حال آنکه رأی در دین نباشد. همانا دین از پروردگار است امر و نهی آن منحصر است باو. پس مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت

تقلید را بردارند. در سوره مائده آیه ۴۷ فرموده: فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ. یعنی بآنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن. بنابراین آیات صریحه و اخبار صحیحه پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حق صدور رأی داده شده! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از وحی است پس چرا بفوت مجتهد آراء او باطل می شود و ازین می رود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا ازین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر میکند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

سوم- ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است - نتیجه تقلید چنانچه برای هر خردمندی محسوس است، بی خبری و جهل مردم مقلد، بکتاب خدا و سنت یعنی روش رسول خدا و احادیث دینی است. شما اگر یکی از این مقلدین بگوئی خدا در قرآن مکرر فرموده جز مرا بخوانید و دعا عبادتست و خواندن غیر خدا در عبادت شرکست و خدا آنرا شرک دانسته و فرموده بندگان مقرب مرا بخوانید. بعلاوه طبق آیات قرآن بندگان مقرب خدا پس از مرگ در دارالسلام بهشتند و روحشان از دنیای خبر است، شما چرا در مجلس دینی آنانرا میخوانید؟ در جواب میگوید ما مقلدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده اند. از دیگری میرسی آیا خدا که حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیز است، آیا انبیا و اولیا نیز در این صفات با خدا شریکند و این صفات را دارند؟ میگوید: بلی، میرسی بچه دلیل؟ مگر خدا فرموده لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. در جواب میگوید ما مقلدیم. بیک مرد شصت ساله گفتم یا آیات قرآن را بفهم. گفت ما مقلدیم آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هر کس بفهمد گمراه میشود. من مقلد شش نفر از علما میباشم. بنظر این بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است. چرا چون مقلد است، در صورتیکه حق تعالی در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي. یعنی بگو راه من این است که میخوانم بسوی خدا با بصیرت و بینائی، من و هر کس پیرو من است. آیا کسیکه پیرو پیغمبر اسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدا را بفهمد؟ خدا در سوره انعام آیه ۱۰۴ فرموده: قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ. یعنی این قرآن بینائیا میباشد که برای شما از پروردگار شما آمده است.

چهارم - انحطاط فکری - اکثر ملت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را بکار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند زیرا انسان هر قدر فکر خود را بکار ناندازد و عقل خود را معطل نگذارد ترقی و رشد عقلی پیدا میکند و فکر او ضعیف نمی ماند، ولی ملت و توده



وَقُلُوبِهِمْ مُظْلِمَةٌ مُنْكَدِرَةُ السَّانَةِ فِيهِمْ بَدْعَةٌ وَابْدَعَةٌ فِيهِمْ سَنَةُ الْمُؤْمِنِ نِيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَالْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوقَرٌ أَمْرُهُمْ جَائِرُونَ وَعُلَمَائُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظُّلْمَةِ سَائِرُونَ أَغْنِيَاءُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ وَأَصَاغَرَهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ لَا يَمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ وَلَا يَعْرِفُونَ الضَّانَ مِنَ الذَّنَابِ عُلَمَائُهُمْ يَشَارُ خَلْقَ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَأَيُّمُ اللَّهِ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدْوَانِ وَالتَّخَرُّفِ إِلَى آخِرِ . یعنی به زودی زمانی بر مردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دل‌هایشان تیره و تار است. سنت رسول خدا نزدشان بدعت و بدعت نزدشان سنت، مؤمن نزدایشان محقر و فاسق نزدشان موقر است، امرایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم اند. ثروتمندانشان توشه قراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدم شوند. هر نادانی نزدایشان خیر است، بین مخلص و منافق فرق نگذارند و میش را از گربه نشناسند. علماء ایشان بدترین خلق خداوند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوف و بخدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام علیه السلام.

امروزه هر دانشمند موحد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم میکنند و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرفی کند . همین فیلسوفان فلسفه مآب او را میکوبند و با تکفیر کرده و ملت بیچاره را در کفر و خرافات نگه میدارند.

### ششم - پستی و اضمحلال

تقلید مشتق از قلاده است و قلاده را بگردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلید را واجب میدانند مردم را حیوان فرض کرده و مقلدین او بچنین پستی تن میدهند و خود را از استقلال فکری بازداشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملتی است و همین را خدا مذمت کرده و لذا تمام اقسام آنرا باطل شمرده: اول - تقلید از آباء و اجداد که در سورة مائده آیه ۱۰۴ فرموده: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا أَحْسَبُنا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبائنا أُولُو كَانِ آبائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.** یعنی و چون بایشان گفته شود بیایید بسوی آنچه خدا نازل نموده و بسوی رسول او گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده باشند (بناز از آنان پیروی می‌کنند). دوم - تقلید از بزرگان و آقایان و علماء دینی خود چنانچه در سورة احزاب آیه ۶۷ فرموده: **يَوْمَ تَقْلَبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا**

ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا میگوید ما مقلدیم و این کلمه «مقلدیم» را بایشان یاد داده‌اند تا مبدا بیدار شوند و بیرکت قرآن بصیرت پیدا کنند. تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر میشود که کتاب او را نخوانید کتاب خرافات را میخوانند اما کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم - عدم تمیز حق از باطل - عدم تمیز حق از باطل محل ابتلای اکثر مردم است و لذا میبینی گوینده‌ای بر منبر میرود و بنام دین هر چه باطل است میگوید و کسی جرئت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطل‌های او مشتری بسیار دارد. او برای مردم شفیع میراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله میدهد و بنظر مردم مطالب او مطالب الهی است و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یک نفر مشتری فاضل مطالب ضد قرآنی شنیده میشود از جمله میگوید شیعه علی نه سوال دارد نه جواب نه حساب، و یکسره بهشت میرود و هیچ فرشته‌ای جرئت سوال از او ندارد.

باید گفت اینها ضد قرآنست زیرا قرآن در سورة اعراف آیه ۸ فرموده: **فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.** یعنی «البته ما از تمام امتها سوال میکنیم». چگونه از شیعه علی ع سوال نمیشود مگر شیعه از امت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت اینها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد. مقدسین ما از حق و باطل بیخبرند. چرا، برای اینکه مقلدند. يك نفر جوان فارغ التحصيل دانشگاه تهران رفته بود اروپا تا يك نفر مبلغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمیدهد اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یک نفر دانشجوی مسلمانید درباره اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان میگوید ما وجوهات خود را يك عده آخوند میدهیم تا آنها پروند تحقیق کنند و ما موظف بتحقیق نیستیم زیرا ما مقلدیم. ملاحظه فرمائید یک نفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی خبر است بعنوان اینکه مقلد است و در اثر تقلید آنچه عقائد باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیه الله که مرجع شده در اثر فعالیت تبلیغاتی، از قرآن بکلی بی اطلاع است و معلوماتش عبارتست از عقائد فلاسفه یونان و تصوف و یا کتب غلاة شیعه و در اثر مرجعیت او عقائد باطله فلاسفه یونان و کفریات غلاة و صوفیه نشر شده است ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلد است. پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانچه حضرت عسکری ع فرموده مرجع تقلید شده چنانچه در سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسکری ع که بای هاشم فرموده **سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وَ جُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ**







وایشان از او اطاعت کرده‌اند و یا خدا ایشانرا نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند و یا خدا دین ناقصی فرستاده که بکمک ایشان آنرا کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خداوند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد و یا خدای سبحان دین تام و تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده و حال آنکه خدای سبحان فرموده است ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را، و فرموده است بیان هر چیزی در این قرآن است و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعضی دیگر را تصدیق میکند و در آن اختلافی نیست. پس فرموده: و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن مییافتند. نویسنده گوید تعجب است با این کلام امام، چگونه شیعیان او برخلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمیشوند، بعضی از مردم برای عذر تراشی میگویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد و حضرت همین اختلاف در فروع را مذمت کرده زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبه امام در مذمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین و حال آنکه کسی حق صدور حکم ندارد جز خدا.

### حق صدور حکم منحصر بخداست:

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل، چنانچه در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده: **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ.** یعنی خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را. بحق پس هر مطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود اگر موافق قرآن باشد صحیح و الا باطل است، زیرا رسول خدا و یا امام و یا مجتهد حق ندارد چیزی برخلاف کلام خدا و برضد آن بگوید، قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را باز کردن آمده نه برای تقلید و با چشم بسته بدنبال این و آن رفتن. در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده: **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.** و در سوره جاثیه در وصف قرآن در آیه ۲۰ فرموده: **هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.** یعنی این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده مگر اینکه مقلد از کلمه نام و انسان خارج باشد. البته او هم انسان است، بمقلدیکه بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود باید گفت خدا در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده: **إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ.** یعنی کسی حق اظهار حکم ندارد جز خدا. و در سوره کهف آیه ۲۶ فرموده: **وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا.** یعنی خدا هیچکس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده، پس آنکه بامام میگوید **السلام عليك يا شريك القرآن.** مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید باستناد روایات مجعوله هزاران حکم و مطالب ضد قرآنی

**وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.** یعنی این پیغمبر بر میدارد از ایشان بارهای سنگین و غلهاثیکه برگرفته ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان). اسلام دینی سهل و ساده بوده ولی اینان آنقدر احوط و اقوی بر آن افزوده و آنقدر شاخ و برگ برای آن تراشیده‌اند که بکلی عوض شده.

### ضرر یازدهم - ایجاد اختلاف

یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد میگوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر میگوید واجب تخییری است، سومی میگوید حرام است، چهارمی میگوید مستحب است، پنجمی میگوید مکروه است، آن مجتهد میگوید فرورفتن در آب مبطل روزه است دیگری میگوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند و کمتر مسئله است که مورد اختلاف نباشد. شاعر و الوثقی را با حواشی آن و یا کتاب منهاج الکرامه و یا مختلف علامه را ملاحظه کنید تا با اختلاف فقها در اکثر مسائل پی ببرید، آیا خدا امر با اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا میکنند و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند. امیر المؤمنین علی (ع) در خطبه ۱۸ در ذم اختلاف علماء در فتوی فرموده: **تَرَدُّعَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنْ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْأَمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيَصُوبُ إِلَيْهِمْ جَمِيعًا وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ وَ دِينُهُمْ وَاحِدٌ أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (ص) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَاةُ اللَّهِ وَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَقَالَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا إِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا.** یعنی قضیه ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد میشود، او در آن قضیه حکم میکند برای خود، سپس همان قضیه بعینه بر دیگری وارد میشود او بخلاف قول اولی حکم میکند، سپس همه ایشان نزد آنکه بایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشانرا کرده) جمع میشوند او رأی همه را صواب میسرود و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی و دیشان یکی است، آیا خدایتعالی ایشانرا امر با اختلاف کرده است



وجود آورده اند و مردم بی خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته اند. ما می پرسیم آیا رسول خدا حق صدور رأی و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می گوید: خیر. در اول سوره تحریم فرموده: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ**. یعنی هان، ای پیغمبر، چرا حرام میکنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو. جائیکه رسول خدا حق وضع حکم ندارد چگونه دیگران دارند؟ در اینصورت چرا برای قبول و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده اند و میگویند دخول حیض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نساء حرام است. آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول خدا نازل شده و یا پس از صدها سال. پس از ساختن حرما، این احکام نازل شده. آیا زنان و کنیزان رسول خدا و ائمه علیهم السلام در خانه ایشان جنب و حائض و نفسا نمیشدند و یا فوری امر باخراج میشدند، آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است؟ و یا ساخته دیگران؟ مردم نمیدانند زیرا مقلدند. آیا آیه **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** در قرآن نیست. آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلم؟

### تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلم است. رسول خدا فرموده: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**. در آیه ۲ سوره جمعه حق تعالی فرموده: **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** یعنی خدایتعالی در میان بیسوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه شان نماید و علم و حکمت بایشان بیاموزد، طبق این آیه وظیفه رسول یاد دادن علم و حکمت است. علما نیز باید بر رسول خدا (ص) اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم علم، مردم را بتقلید وادارند. آیا اخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رأی مجتهد ظنی است و گرفتن رأی ظنی علم نیست. تعلیم و تعلم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدرک و دلیل ولی تقلید گرفتن رأی است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیت در قیامت و رفع مؤاخذه الهی یک رساله میگیرند و در منزل میگذارند تا ده سال و اصلاً نمیدانند در آن رساله چیست فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنت رسول بکلی بی خبر مانده و بآن کاری ندارد. یکمرتبه پس از ده سال خبر میرسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شد و رساله او بدرد نمیخورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده اند، امیر المؤمنین در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: **الْأَنَاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رِبَانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ**

**مُحَلِّي سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رِعَاءُ أَتْبَاعٍ كُلٌّ نَاعِقِي لَنْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَنْ يُلْجِئُوا إِلَى رِزْقٍ وَثِيقٍ** یعنی مردم سه دسته اند: عالم ربانی و متعلم یعنی دانشجویی که با کسب علم راه نجات را میجوید. دسته سوم مگس های آلوده ای که بنور علم روشن نشده و بتکیه گاه محکمی پناه نبرده اند. حال ما از مردم مقلد می پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته میباشید؟ پس چرا خود را بنور علم روشن نکرده و داخل فرقه سوم مانده اید؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟ خدا در سوره رعد آیه ۱۹ فرموده: **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى**. یعنی آیا آنکه میداند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و بآن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟

حال ای اهل تقلید شما بآیات قرآن دانا ئید یا کورید. امام صادق (ع) باصحابش فرمود: **عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا**. یعنی بر شما واجب است در دین خدا دانا و قیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هر کس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت باو نکند و عمل او را نپذیرد، و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد و در سوره طلاق آیه ۱۲ فرموده: **خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ لِيَتَعَلَّمُوا**. یعنی خدا خلق نمود هفت طبقه آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها تا دانشمند شوید. دین اسلام تعلم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده در آیه ۹۷ سوره آل عمران فرموده: **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُفَوِّتَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** کونوا ربانین بما کتبت تعلمون الكتاب و بما کتبت تدرسون. یعنی بشری که خدا باو کتاب و حکمت و نبوت داده حق ندارد بگوید بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید بواسطه یاد گرفتن و تعلم کتاب خدا و بواسطه خواندن درس آن.

### اخبار متواتره در ذم تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینه مرحوم فیض صفحه ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و کتاب معتبره جمع نموده اند در اینجا برای اتمام حجت میآوریم:

۱- امیر المؤمنین (ع) فرموده: **يَا مَعْشَرَ شِيعَتِنَا**



الْمُنْتَحِلِينَ وَلَا يَتَنَايَاكُمْ وَأَصْحَابُ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ . یعنی ای گروه شیعیان ما ومنسوب بدوستی ما پرهیزید از صاحبان رأی ، زیرا ایشان دشمنان مستهای اسلامند .

۲- در نهج البلاغه خطبه ۵۰ فرموده : **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُتْدَعُ** . یعنی آغاز فتنه ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد .

۳- امام محمد باقر فرموده : **مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَاذَ اللَّهُ** . یعنی هر کس مردم را فتوی برای خود دهد پس محققاً دین خدا را بآنچه نمی داند بدست آورده و هر کس دین خدا را بنادانی آورد با خدا ضدیت کرده است .

۴- امام صادق (ع) فرموده : **مَنْ دَانَ اللَّهُ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي أَرْتِمَاسٍ** یعنی آنکه برای خود دین داری کند همواره در ضلالت است .

۵- امام محمد باقر (ع) فرموده : **لَوْ حَدَّثَنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا** . یعنی اگر ما برای خود حدیث گوئیم گمراه میباشیم مانند گمراهی پیشینیان . خواننده عزیز جاثیکه رأی امام محمد باقر ع طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء بطریق اولی گمراهی است .

۶- امام جعفر صادق ع فرمود : **إِنَّهَاكَ عَنْ خِصْلَتَيْنِ فَيُهِمَا هَلَكَ الرَّجُلُ جَالٌ أَنَّهُ لَا دِينَ إِلَّا بِالْبَاطِلِ وَ تَفْتِي النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ** . یعنی تورا از دو خصلت نهی میکنم که در آن دو، مردان بزرگ هلاک شده اند ، تورا نهی میکنم از اینکه دین باطلی بنام دین خدا اختیار کنی و با مردم را بآنچه نمیدانی فتوی دهی .

۷- امام موسی بن جعفر ع فرموده : **مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ** . یعنی هر کس برای خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است .

۸- امام جعفر صادق ع فرموده : **كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ** . یعنی هر کس فتوی دهد ضامن فتوای خود است .

۹- امام جعفر صادق ع فرموده : **إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْنَا يَا رَبِّ أَخِذْنَا بِكِتَابِكَ وَقَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا رَأَيْنَا** . یعنی چون مادر حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب گوئیم پروردگارا ما بکتاب تو تمسک جستیم و مردم گویند برای خود عمل کردیم .

۱۰- امام جعفر صادق ع فرموده در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا**

مَرْوَا لَا يَغْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً إِلَّا إِلَهُ الْاَهُو سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ . یعنی علماء و مقدسین خود را ارباب بجز خدا ، گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جز بعبادت اله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم میشود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار دادن مانند عبادت ایشانست و شرك و كفر میباشد چون اله بمعنى ما يُقْصَدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوَائِجِ میباشد) . نیست معبودی و مقصدی جز او، منزّه است از آنچه شرك او قرار میدهند، امام فرموده در اینجا علماء و مقدسین یهود و نصاری ایشانرا بعبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت میکردند ایشان نمی پذیرفتند و لکن برای ایشان احکامی آورده اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و بشرك وارد شدند ولی متوجه نشدند، نویسنده گوید در زمان ما عده ای از نصاری بنام ارتدو کس بیدار شده اند و دیگر تقلید از کشیشان و علماء خود را روان میدانند و علیه خرافات کشیشی قیام کرده اند و میگویند ما خدا و انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم . ای کاش مسلمین نیز بیدار شوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلم آن قیام کنند و بجهاد و پیکار از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند ولی متأسفانه امت اسلام مانند یهود و نصاری اولیه دست از کتاب خدا کشیده و بتقلید بدون مدرک چسبیده اند و لذا خدا پس از آیه فوق که در کفر اهل کتابست خطاب بمسلمین نموده برای بیدار کردن آنان میفرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** . یعنی آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدسین محققاً اموال مردم را به باطل میخورند و از راه خدا باز میدارند . مؤلف گوید علمای زمان ما مال مردم را بزور و غصب و سرقت نمیخورند بلکه بعضی بنام سهم امام و سایر وجوه جعلیه شرعیه ، مال مردم را حیف و میل میکنند حال کسی که میگوید من مسلمان و یاشیعه میباشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته باز بدنبال رأی این و آن میرود و ذین خود را از کتاب خدا و سنت رسول نمیگیرد ؟ آیا نمیدانند که برای تقلید هیچ مدرکی نیست ؟

### آیا تقلید مدرکی دارد

بادلل بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است . حال باید دید که مدعیان وجوب تقلید مدرکی دارند یا خیر ؟ زیرا مدعی باید مدرک بیاورد نه منکر . ما مدرک آنان را که بخیال خود نوشته اند در اینجا میآوریم تا خواننده خود قضاوت کند :

اول- خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامه امام

زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده ولی نامه ای دیده



که در آن نوشته شده: **وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ أَحَادٍ نَحْنُ**. یعنی در پیش آمدهائی که واقع میشود بر او یان اخبار ما رجوع کنید، این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ میدهد رجوع بر او یان اخبار کنید و فرموده در احکام دین احکام دین که از حوادث نیست. احکام دین ثابت و پایرجا بوده قبل از این توقیع، و تا روز قیامت خواهد بود. ثانیاً راویان اخبار مجتهد نبوده اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد زیرا نامهای راویان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچکدام مجتهد نبودند. پس این توقیع که کاتب آن دیده نشده مربوط باجتهاد و تقلید نیست، ثالثاً در این توقیع امر شده بر او یان رجوع کنید برای تعلم و تعلیم نه برای تقلید.

دوم - خبری مجعول است که در تفسیر جمعی بنام امام حسن عسگری (ع) در ذیل آیه ۷۸ سوره بقره: **وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**. یعنی بعضی از ایشان یسوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمیدانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان. این آیه در مذمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمیدانستند جز آرزوها، و تماماً اهل گمان بودند و علمی بمطالب دین خود نداشتند مانند ملت ما، پس این آیه رد است بر اهل تقلید و مذمت میکند کسانی را که بواسطه تقلید، از کتاب آسمانی خود بی خبر بودند و دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: **فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامٍ مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِعَوَامٍ أَنْ يَقْلُدُوهُ**. یعنی هر کس از عوام مسلمین از چنین فقها تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشانرا مذمت کرده بسبب تقلید، و اما هر کس از فقها که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و بامر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. این خبر اولاً دلالت دارد بر مذمت تقلید از رأی ظنی، پس صدر حدیث رد است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر بتقلید میباشد و باید ذیل را رد کرد چون مخالف با آیه میباشد. ثانیاً تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعول است و بطور مسلم از امام عسگری (ع) نیست اگر کسی دروغها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی اطلاع بوده، در کتاب اخبار الدخیله که مؤلف

آن عالم جلیل متبحر آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری است از صفحه ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغها و جهالت های روشن و چیزهای برخلاف تواریخ آنرا نشان داده و میگوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است و از غضائری که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذاب است و این کذاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجهول و می نویسد در این تفسیر منکراتی است. از آن جمله در این تفسیر آمده که حجاج بن یوسف که حاکم از طرف عبدالملك بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را بقتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملك میآمد که او را رها کن در صورتیکه مختار در سنه ۶۷ بدست مصعب بن زبیر در زمان تسلط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود قبل از آن که نامی از حجاج باشد و حجاج چند سال بعد در سنه ۷۵ بر عراقین حکومت پیدا کرد. و میگوید چگونه امام از تاریخ بی اطلاع بوده پس ثابت کرده که این تفسیر مملو از کذب و خرافات است و شأن امام اجل است از چنین کتابی. هر که خواهد مطلع شود بکتاب اخبار الدخیله مراجعه کند. حال باید دید باروایت چنین کتابی میتوان برخلاف کتاب خدا و سنت رسول (ص) استدلال کرد و تقلیدی را که خدا نهی کرده اثبات نمود؟ البته خیر.

ثالثاً - این خبر ضد آن آیه است که در ذیل آن وارد شده: آیه میگوید بدنبال تقلید مرو، ولی این خبر میگوید تقلید روا است. اگر بخود آیه عمل کنیم بهتر است از عمل بخبر مجعولی. رابعاً - این خبر حواله بمجهول و بلکه حواله بمحال کرده زیرا مردم چه میدانند و از کجا بشناسند قبیله را که مخالف هوای نفس باشد؟ چه بسیار کسانی که ظاهراً برای ریا و گول زدن مردم زاهد شده اند.

خامساً - این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلاً اگر اوسه زن گرفت توهم سه زن بگیر یا اگر او بزراعت پرداخت توهم زراعت کن. اصلاً در چیزهایی که خدا و رسول بیان کرده اند تقلید این و آن جا ندارد و موجب پشیمانی و خلط و دوزخ است. چنانچه اهل دوزخ در آیه ۶۶ سوره احزاب آمده میگویند: **يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ**. یعنی ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بودیم و دنبال دیگران و اطاعت آنان نمیرفتیم. سادساً - صاحب کفایه الاصول میگوید این خبر دلالت بر وجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده باضافه معنی تقلید قبول احکام او نیست بلکه تقلید اینست که هر کاری او میکند دیگران نیز بکنند چنانچه ذکر شد.

سوم - اخباریست که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که



از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب میدانند معلوم میشود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلدین نوشته، حال بگوئید این ده مجتهد که غالباً در يك حوزه بوده اند چگونه خودشان ندانسته اند که اعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته اند چگونه مقلدشان بشناسد. میگویند هر کس شهریه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگوئید این ده نفر اعلم را میشناسند ولی کتمان میکنند گوئیم کسیکه حتی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مسئله محل احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم، يك مسئله را با مدرک یاد گرفتن بهتر از هزار مسئله تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنت یاد گرفته نه مبتلا بفوت مجتهد و تغییر رساله میشود نه گرفتار تغییر رأی و نه باختلاف و سرگردانی گرفتار میشود.

۴- رأی مجتهد حکم خدا نیست و لذا بمردن او حکم او ازین میروود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدمین از علماء حتی ائمه هدی رساله تقلیدیه نداشتند و مردم صدر اسلام چه کار میکردند این عوام باید همان کار را بکنند. آنان از کتاب خدا و سنت رسول یاد میگرفتند و لوا اینکه بی سواد بودند. باضافه علم دین مانند علم طب نیست که یک نفر دکترا برای محلی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محل احتیاج خود را یاد گیرد رسول خدا فرمود: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**.

۵- فتوای مجتهد ظنی است و احتمالی از اتباع ظن نهی شدید نموده، در سورة انعام آیه ۱۴۸ فرموده: **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا خُرُصُونَ**. یعنی پیروی نمیکنید جز گمان را و نیستید شما مگر اهل حدس و تخمین، و در جای دیگر فرموده: **وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ بغير علم**. و مذمت کرده از پیروی آراء ظنی، و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سورة اعراف آیه ۳۳ فرموده: **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ وَاَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ**. یعنی بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را، و حرام کرده گفتن آنچه را نمیدانید. و امیرالمؤمنین در خطبه ۱۷ و ۱۸ و ۸۵ و ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه، از اظهار رأی و پیروی آن مذمت کرده، چگونه پیروان او برخلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یکمده اظهار رأی و عده دیگر پیروی میکنند. پس عوام باید تعلم دین از کتاب و سنت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد اما کتاب احکام قرآن را برای اتمام حجت و رفع سرگردانی عوام و تعلم ایشان نوشتیم بآن مراجعه شود.

امام به ابان بن تغلب فرموده بنشین در مسجد و فتوی بده و باین خبر تخصیص داده اند حرمت پیروی ظن را، و گویند پیروی ظن حرام است جز در این مورد معلوم میشود حرمت پیروی ظن راهمه قبول دارند، جواب این خبر اینست که.

اولاً قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن، و این خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سورة نساء آیه ۱۲۷ فرموده: **يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** و در آیه ۱۷۶ فرموده: **يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ** که در این آیات از رسول خدا (ص) فتوی میخواستند خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی میدهد نه رسول او. جائیکه رسول خدا (ص) حق فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر فرموده: **مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ ضَلَّ اللَّهُ**. پس باید گفت آن خبریکه امام بفلان کس فرموده فتوی بده شاید فتوای او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلم میشود.

بهر حال این خبر نمیگوید مردم علم دین نیاموزند و بدنبال فتوی بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مضمول آیه ۳۰ سورة فرقان: **وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**، قرار گیرند.

ثانیاً امام باو گفته است فتوی بده، این تکلیف شخص او بوده بدیگران چه مربوط است: باضافه بدیگران فرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمیشود. چهارم- دلیل عقلی است که میگویند چون همه کس وقت ندارد و نمیتواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند زیرا باید دنیای خود را اداره کند و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

۱- هر کس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محل احتیاج خود را تعلم کند و از عالم بقرآن و سنت دلیل بخواهد و یا بکتابی چون احکام القرآن رجوع کند و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانچه بیان خواهد شد.

۲- مراجع تقلید میگویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست، چگونه کسی که وقت ندارد و باید دنیای خود برسد در عقائد اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفه وارد شده و هر قوی دلائل متعدده فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف نمیدهد ولی در تعلم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلم نماید.

۳- شما تقلید اعلم را واجب میدانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله ای مشکلتراست و تعلم مسئله محل احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی میباشد و هر يك مدعی اعلمیت است زیرا رساله



۶- غالب مجتهدین تغییر رأی میدهند اگر رأی اول ایشان صحیح بوده پس رأی دوم باطل است و اگر رأی دوم صحیح باشد پس رأی اول باطل بوده.

علی (ع) در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ مَا اسْتَحَلَّ عَامًّا وَأَوْلَا وَيَحْرُمُ الْعَامَّ مَا حَرَّمَ عَامًّا أَوْلَا وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**. یعنی مؤمن حلال میداند آنچه را سال اول حلال دانسته و حرام میداند آنچه را سال اول حرام دانسته، و رسول خدا فرموده: حلال محمد حلال الی یوم القیمة: آیا از کسیکه چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام میداند میتوان تقلید کرد؟ آیا تقلید از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رسالهها راحت شستن بد است؟ خدا فرموده: **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ**. آیا رساله خدا آسان نیست؟ یکصد از نصاری از حمل بار کشتیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی را قبول داریم و از دستگاه استعمار کشیشی بیزاریم آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است اصلاً احتیاج باجتهاد و تقلید ندارد. این مدعیان اجتهاد تماماً مقلد قهواء سابقند در اصل فتوی و در مقام عمل مقلد عوامند و بمیل عوام فتوی میدهند یعنی هر طوریکه عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی میدهند برای اینکه عوام را نرمانند و لذا حقائق را کتمان میکنند و مشمول آیه ۱۵۹ سوره بقره میباشند.

پنجم- ایشان بآیاتی از قرآن استدلال کرده اند که همان آیات رد است بر اهل تقلید. یکی آیه **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**. یعنی اگر نمیدانید از اهل قرآن و یا اهل تورا سؤال کنید. مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً بمعنی تعلم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایة الاصول میگوید این آیه ظاهر است در تعلم نه در تقلید. پس این آیه رد است بر قائلین بتقلید و دیگر آیه: **وَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ**. یعنی و چرا از هر گروهی عده ای برای تعلم جهاد و فرا گرفتن احکام دین کوچ نمیکند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند. این آیه صریح است در تفقه و تعلم نه در تقلید، و نفرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند. پس این آیات رد است بر اهل تقلید. چگونه بچنین آیات استدلال کرده اند بر وجوب تقلید و مدرك دیگری هم ذکر نکرده اند؟ پس مسلم میشود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند جسد و تکبر را کنار گذارند و بسخن ما گوش دهند و بیدار شوند و برکت تعلیم و تعلم کتاب خدا و سنت رسول بتوسط احادیث

صحیح به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند و از زیان تقلید دوری جویند چه نیکو گفته آنکه گفته: دم مزنی از رأی و اجتهاد

در بر آیات کفر است و عناد هانوهان ای رهبران شرع و دین هست ما را بس خطرها در کمین بس کنید این اختلاف و این نفاق در طریق حق نمائید اتفاق خلق را از راه حق آگاه کنید نی که از فتوای خود گمراه کنید شرط اصلاح جهان از این فساد اتحاد است اتحاد است مایه جمعیت ما جمعه بود خصم چون دانست آنرا در ربود حق بگفت ای مؤمنین ارجمند چون اذان جمعه صوتش شد بلند جمله بشتاید از پھر نماز بر نماز جمعه رو آرید باز لیک فتوای صد عالی جناب گشت سد بر راه قرآن و کتاب گفت پیغمبر نماز جمعه بر اهل اسلام است فرض و معتبر هر که او بنمود ترك این صلوة در حیات من و یا بعد از ممات حق پریشانش کند در روزگار تا ابد با دا ذلیل و خوار و زار نی پذیرد حق صیامش نی صلوة نی بود حش قبول و نی زکاة این پریشانی که اندر جمع ما است زاده نفرین ختم الانبیاء است جمعه در اسلام رکن اعظم است هر چه گویم از مزایایش کم است جمعه باشد از ضروریات، پس نیست جایز اندر آن تقلید کس ای مسلمانان از این خواب گران دیده بگشائید و برخیزید هان دوره تقلید و فتوی شد تمام بعد از این علم است بهر خاص و عام



سبط پیغمبر از فتوی کشته شد  
آری از فتوی بخون آغشته شد

هست این تقلید چاهی بس عمیق

چشم عقلت باز کن باز ای رفیق

گر که آید روز عرض و امتحان

بسانگ و او بلا بر آرد امتحان

کای خدا ای ملجأ هر مستعد

پیشوایان راه ملت را زدند

مجتهد کز رأی خود آرد دلیل

پیش قرآن رأی او باشد علیل

هر که را تقلیدی از ایشان بود

دائماً از باد شک لیزان بود

الحذر ای مؤمن از تقلید و ظن

نیست این جز پیروی اهرمن

باید از تقلید باشی بر حذر

الحذر ثم الحذر ثم الحذر

گر تو خواهی باشی از اهل نجات

ترك كن تقلید رأی بسی ثبات

خلق چون تقلید و نادانی گزید

گشت استعمار را قوت مزید

ایکه اندر بند تقلیدی اسیر

بند بگسل گوش کن بندی پذیر

ما بسی دیدیم قرآن و خبر

نیست در تقلید جز لعن و ضرر

جز کتاب و سنت از خود دور کن

هم رسول و آل او مسرور کن

«خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دوزخ لعنت بر این تقلید باد»

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ  
مُضِلَاتِ الْفِتَنِ وَ شُرُورِ أَهْلِ الزَّمَنِ . تاریخ ۱۳۳۳

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

امت اسلام در اثر بی خبری از قرآن بضر روزیانه‌های بسیاری  
مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را مینگاریم

۱- در ایام حج در منی مایه‌ونها گوسفند و گاو و شتر قربانی  
میشود و بدون استفاده در گودالهایی زیر خاک میکنند از ترس ماندن  
در هوای گرم و بوی تعفن آنها در حالیکه بسیاری از فقراء مسلمین

در ممالک اسلامی به دوسیر گوشت حلال محتاجند و دست رسی  
ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جائر است؟ باید  
سردخانه‌ای بسازند و جلوائن اسراف و تبذیر را بگیرند زیرا قرآن

در آیه ۲۷ سوره حج فرموده لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا

اَسْمَ اللّٰهِ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمَاتٍ عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ

الْاَنْعَامِ فَكُلُوْا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيْرَ، یعنی حاضر

شوند بحج برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روز

های معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از

حیوانات چهارپا که از آن بخورید و بسختی کشیده فقیر اطعام

کنید و در آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده قَالِیْنَ جَعَلْنَاهَا

لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ لَكُمْ فِيْهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اَسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهَا

صَوَافٍ فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوْا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا الْقَانِعَ

وَالْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ، لَنْ يَنَالَ

اللّٰهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآئُهَا وَلٰكِنْ يِّنَالُهُ التَّقْوٰی مِنْكُمْ،

یعنی حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، برای

شما در آنها خیر است پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید بر ذبح

و نحر آنها در حالیکه برپا باشند پس چون به پهلو فرو آیند از آنها

بخورید و بفقر و سائل وارد اطعام کنید، بدینگونه آنها را برای شما

مسخر کردیم تا شکر گذارید، گوشتها و خون آنها بخدا نرسد ولیکن

پرهیزکاری شما بخدا میرسد، از این آیات معلوم میشود که هدف

قرآن از قربانی حیوانات، خوردن و بفقر و سائل اطعام نمودنست

نه زیر خاک کردن اگر مسلمین از این آیات باخبر بودند چنین اسراف

حرامی را مرتکب نمی‌شدند و با قربانی خود را چون مصرف

ندارد دور و عقب می‌انداختند و اگر سردخانه‌ای فراهم میکردند از

گوشت و پوست و پشم و کرک آنها برفع فقر استفاده میکردند

۲- ضرریکه ازدادن خمس و سهم امام از مالیکه از کسب و کار

بدست آمده و مدرکی در کتاب خدا و سنت رسول برای اداء آن

نیست و دلیلی از حدیث و عقل و اجماع نیز ندارد، اما کتاب خدا-

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى فَاِذَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى

اِذَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى فَاِذَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى

اِسْفَلَ مِنْكُمْ كَمَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى فَاِذَا نَزَلَ بِكُمُ الْمَالُ مِنَ الْمَغْزٰى

شدن موحدین از مشرکین و برخورد این دو جمع بیکدیگر بدست

مسلمین آمد بعنوان غنائم باید خمس آنرا زما مدار مسلمین بین خود

و نزدیکان خود و فقرا و یتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به

بهره کسب و کار و بازاریست و باضافه رسول خدا در تمام عمرش

و هم چنین امیر المؤمنین و سایر خلفاء اسلامی در زمان خلافت خود

یکدرهم بعنوان خمس ارباب مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم هم



نداده اند و چنین موضوعی در سیره رسول خدا و خلفا مطرح نبوده و گرنه حضرت امیر و برادرش عقیل صاحب ملیونها درهم و دینار میشدند پس از يك قرن و دو قرن اخباری بنام ائمه جعل کرده اند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد اما در مقابل آن اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خمسی جز در غنائم جنگی نیست و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمه خمس را بشیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده اند که نپردازند مثلاً در جلد ششم وسائل شیعه ص ۳۷۸ بعد ۲۲ حدیث را روایت کرده که ائمه فرموده اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده ایم و در خبر ۱۶ روایت کرده از توقیع امام زمان (ع) که فرموده «و اما الخمس فقد ابيح لشيعتنا وجعلوا منه في حل» ما نمیدانیم چگونه ائمه حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آنرا برداشته و از شیعیان خود این حکم را برداشته اند این کار مشروع نیست ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خدا نبوده بدین بیفزایند بهر حال چون مردم از قرآن و سنت رسول خدایی خبر نداین زیان را متحمل شده و در دین اسلام که دین مساواتست و دین تبعیض نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده اند با اینکه رسول خدا همان خمس غنائم جنگی را بین فقرا و ایتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمد نداده زیرا در جنگ بدر ایتام و مساکین آل محمد وجود نداشته است هر کاری که رسول خدا کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید با و اقتدا کنند و امیر المؤمنین (ع) چنانچه در بحار ج ۲ ص ۲۶۶ فرموده «السنة ما سن رسول الله ص والبدعة ما احدث بعده» در کتاب خدا و سنت رسول خبری از خمس ارباح مکاسب نیست و اما عقل هیچ عاقل حکم نمیکند که هر پیره زن چرخه ریس و پیر مرد قد خمیده هر چه دارد از کسب و کار خمس آنرا بدیگری بدهد بدون امر الهی و اما اجماع پس بدانکه بیشتر فقهاء مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آنرا بدعت میدانند و فقهاء شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص امام میدانند تمام آنرا و میگویند امام هم بشیعیان بخشیده و بعضی اسلام خمس را واجب نمیدانند ما عده ای از بزرگان علماء شیعه را که خمس را واجب ندانسته اند ذکر میکنم تا معلوم شود مسئله مورد اتفاق نیست.

اول- این جنید که از بزرگان علماء شیعه بوده در زمان دیالمه بنقل علامه در کتاب مختلف ج ۴ ص ۳۱ دوم- مرحوم ابن عقیل بنقل محقق سبزواری در کتاب ذخیره العباد سوم- شیخ مفید بنقل محدث بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۳۸ چهارم- شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی در کتاب من

لا یحضر که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده و از کلام حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال در ذکر جلالت شأن زکریا بن آدم که نوشته و اهل قم اول کسانی هستند که خمس فرستادند بسوی ائمه علیهم السلام، معلوم میشود تا آن زمان خمس معمول نبوده پنجم- شیخ طوسی در کتاب تهذیب ج ۴ ص ۱۴۳ فرموده ائمه خمس متاجرا را برای ما مباح کرده اند که تصرف شیعه در آن جائز است و نیز در کتاب المبسوط ج ۱ ص ۲۶۳ و در کتاب النهایه ص ۲۰۰ چنین فرموده است.

ششم- شیخ فقیه سلارحمزه بن عبدالعزیز بنقل علامه در مختلف ج ۲ ص ۳۷۰ که فرموده راجع بخمس قد اطلونا ما نتصرف من ذلك كراماً و فضلاً

هفتم- محقق ثانی الکرکی در کتاب خراجیه ص ۲۶ فرموده خمس مناكح و متاجرو مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند

هشتم- مقدس اردبیلی در کتاب زیادة البیان ص ۲۱۰ و در شرح ارشاد ص ۲۷۷ بکلی خمس را ساقط نموده در زمان غیبت

نهم- الشیخ الجلیل ابراهیم القطیفی در خراجیه خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمه حلال و مباح نموده اند دهم- السید السند سید محمد صاحب مدارک در ذیل جملة شرائع، «الخامس ما يفضل عن مؤنة السنة» فرموده این خمس بطور مطلق عفو شده است

یازدهم- مرحوم محقق سبزواری میرزا محمد باقر خراسانی در کتاب ذخیره العباد

دوازدهم- ملا محسن القیض در کتاب وافی ج ۲ جزوه ۶ ص ۴۸ فرموده سهم امام چون دست رسی با امام نیست پس بکلی ساقط است و چنین فرموده در المفاتیح و شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حق امام را نسبت بکاشانی داده است.

۱۳- الشیخ الحر العاملی در وسائل الشیعه کتاب الخمس سهم امام را در صورت تعذر ایصال با امام برای شیعه مباح دانسته و در حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل بسقوط سهم امام است.

۱۴- صاحب الحدائق شیخ یوسف بحرانی در حدائق ج ۲ ص ۴۴۸ قائل بسقوط سهم امام است.

۱۵- صاحب جواهر در باب خمس فرموده ظاهر اخبار این



است که جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم بشعیان بخشیده اند ولی نایان ادعائی نقل کرده اند (شاه بخشیده شیخ علی - خان نمی بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴

۱۶- شیخ بزرگوار عبد الله بن الصالح البحرانی که فرموده یكون الخمس باجمعه مباحاً للشیعة وساقطاً عنهم

۱۷- بنقل علامه مجلسی در مرآت العقول ج ۱ ص ۴۴۶ که فرموده جمعی از متأخرین خمس ارباح را واجب نمیدانند باضافه اکثر علماء شیعه تألیفاتی نداشته اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنانکه قائل بخمس بوده اند عبده از ایشان گفته که باید نصف آنرا بدریابند از نذر تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد و عده ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون میریزد در زمانی که معاملات باصلوات است پس اجماعی در کار نیست

۳- زیان دیگر در زکوة آنچنانیکه منحصر به چیز کرده اند خدا زکوة را قرین نماز قرار داده و بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا با و روزی کرده اتفاق کند و منحصر به چیز نیست و جمله خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَ جَمَلَةٌ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَ جَمَلَةٌ أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حیوانات زکوة است و امام صادق نیز فرموده فِي كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ اما در اثر بی خبری از عمومات قرآن زکوة منحصر به چیز شده و آن نه چیز هم از بین رفته مثلاً درمازندان و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکوة واجب ندارد و باید فقراء آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست هر کس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکوة بدهد اما اگر صد عدد ماشین داشت زکوة ندارد و لذا فقرای مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی میکنند و از زکوة محرومند و دولتها برای اداره مملکت و نداشتن بیت المال کافی بمالیاتهای نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسک میشوند و فقرائیز در اثر نبودن بیت المال و زکوة کافی متمایل بر رژیمهای غیر اسلامی میشوند این زیانها در اثر بی خبری از قرآن است و این زیانی برای فقرا شده ببرکت فتاوی غیر قرآنی

۴- یکی دیگر از زیانهاییکه گریبان گیر مسلمین شده نذورات است مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند خدا میداند اینهمه نذورات باطله از جیب ایشان میرود، زیرا نذر بمعنی پیمان و قرارداد است باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود

تا واجب الوفا باشد چنانچه در سورة نحل آیه ۹۱ فرموده و اوفوا بعهد الله ان الله يعلم ما تفعلون یعنی وفا کنید با پیمان خدا زیرا خدا میداند چه میکنید، اما نذر و پیمان با اولیا و بندگان صالحیکه از دنیا رفته اند لغو است زیرا اولاً - خدا آنرا واجب الوفا قرار نداده و ثانیاً اولیاء خدا از قرار داد و نذر مردم اطلاعی ندارند و طبق آیه ۳۳ سورة نحل ارواح پاکان پس از وفات بدار السلام بهشت میروند و از دنیایی خبرند زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت میشوند ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطلع است و در سورة بقره آیه ۲۸۰ فرموده و ما نفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه یعنی آنچه اتفاق و یا نذر کنید خدا آنرا میداند و لذا حضرت مریم میگوید انی نذرت للرحمن صوماً، فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل میدانند اما در اثر بی خبری از قرآن همه ساله ملیونها تومان برای قبور صلحا و امام و اما مزادگان نذر میشود و از جیب مردم میرود و این کار زیانهای معنوی دارد، الف - توجه بغیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که بصریح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است. ب - نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیر خدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یکطرف آن غایب و در دست رس نیست.

ج - نذر برای غیر خدا تقویت متولیان بی خبر از دین و اکثر موقوفه خواران بی بند و بار است.

۵- یکی دیگر از زیانهای بی خبری از قرآن وقف است که بواسطه وقف املاك و اموال و مزارع، خانه ها و مدارس و کاروانسراها و باغهای موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین آنها تعمیر میکنند و نه موقوف علیهم و نه متولیان و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد، ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیا و صلحا باشد نتیجه چنین میشود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرین میشود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر میگردد چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا دهنده میدانند.

۶- دیگر از زیانهاییکه بواسطه بی خبری از قرآن نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق بین فرق اسلامی است با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبله ایشان واحد است باز اذقتل و غارت یکدیگر در بیخ ندارند و هر فرقه تکذیب و تکفیر فرقه دیگر میکند چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ بنام سنی و شیعه بجان هم افتاده و جنگها و کشت و کشارها کردند ولی اگر از آن قرآن اطلاعی داشتند میدانستند که این کارها ضد اسلام و مخالف قرآن است خدا تعالی در سورة بقره آیه ۲۸۵ فرموده وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ ، پس هر کس ایمان



بخدا و ملائکه و کتب الهی و رسولان اوداشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد بخلیفه باشد و یا نباشد چه علی (ع) را خلیفه بداند و چه ابوبکر را زیرا تمام شیعه و سنی بآیه فوق اعتقاد دارند هم مؤمن و هم مسلمانند اما متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنی از این آیه بسی خبرند و لذا بخون یکدیگر تشنه بوده و گاه گاهی بقتل و غارت یکدیگر پرداخته اند چنانکه محقق طوسی با ابن العلقمی وزیر بالشکر مغول ساختند و بقتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را بعنوان اینکه خلیفه سنی است کشتند و شاه عباس بالشکر قزل باش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالداران تبریز دولشکر اسلام بنام سنی و شیعه خون یکدیگر را ریختند و بفرق هم کوییدند و قریب بهشتاد هزار از یکدیگر کشتند، در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقه سنی و شیعه بسآزار و اذیت یکدیگر همت نگماشته باشند در حالیکه طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است قرآن دعوت با تفاق و اتحاد کرده و فرموده: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** و در سوره روم آیه ۳۱ فرموده **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلَّ جُزْءٍ مِمَّا لَدَيْهِمْ فَرِحُوا** یعنی از مشرکین مباشید آنانکه تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی بآنچه نزدشان بوده شاد شدند متأسفانه در اثر تفرقه مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند و گویندگان مذهبی هر یک از آنان شب و روز بر ضد قرآن از یکدیگر تکذیب و بدگوئی میکنند و اگر دانشمند خیرخواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا مواد نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیه الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنی و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولایت در اذانت و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است این ماده افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید در عوض اینکه امثال و اقران او، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب و مردم عوام را بر او شورانیدند.

۷- یکی از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده اند و درباره آن پولها خرج میکنند چاپ کتابهای ضد قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر و امثال آن.

ما برای نمونه این زیانها را تذکر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمیتوان شمرد، مانند مخارج عزاداریهای معموله و طبل و دهل و دسته ها و حجله ها و علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانه غیر

مشروع و مجالس دعا های غیر مشروعه ضد قرآنی شرک آور و سفره های بی بی فلان و زیانهای قمه زدن بطوریکه پوست سر را بشکافند که هر تیغی ولی طفل و یا سلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دهنده دهد و یاده اشرفی طلای ۱۸ نخودی، اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدور اسلام نبوده و رسول خدا چنین کارها نکرده تا امت او با و اقتدا کنند ولی یکعده دشمنان دین و شیادان و هوس را نان این کارها را بوجود آورده دست بردار نیستند زیرا دکانهایی است که بهره دارد افتراهایی است بدین اسلام بسته اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده و فرموده **وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ** سوره آل عمران آیه ۲۴ دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست و آتش نفاق بین سنی و شیعه را خاموش کنند و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتحاد و حسن تفاهم کنند، متأسفانه یکعده روحانی نمای نادان متصدی امور دین شده اند که هر روز معرکه نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر میکنند، مثلاً در کتاب احتیاج طبرسی خطبه ای را نقل کرده از رسول خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه او را ضعیف و جمال و غالی شمرده اند و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون و ملعون و ضعیف شمرده اند و **سالم بن عقیقه** که او را نیز کذاب و غالی شمرده و فرموده اند **اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است ما در مجله ای ذکر کردیم که این خطبه ضد قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا قرائت نکرده ولی معلوم باشد که مامکر اصل قضیه غدیر خم نشده ایم یعنی کلمات رسول خدا را که فرموده **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادِمَنْ عَادَاهُ** قبول داریم، آنوقت یکعده مغرض نفاق انداز نفهمیده و سنجد به بنا کردند بدگوئی و مردم را علیه ماتحرک نمودن و حتی وادار کردند شیخ پیرمرد محلاتی ساده ایرا که بقول خودش محدث جلیل است بر ما در بنویسد و ایشان تأمل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آبوتایی کتابی مملو از تهمت و دروغ نوشته و ما را متهم نموده بانکار اصل غدیر خم در حالیکه چنین نیست و صرف اتهام است شما ملاحظه فرمائید چگونه محدث جلیلی خبر از سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قصه غدیر خم فرقی نگذاشته آیا میتوان چنین کسی را محدث جلیل گفت آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند روحانی نمای دیگری که خود را راهنمای مردم میدانند عده ای از جهال را روز ۱۹ شهر رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک**



نداشتند چه رسد بدیگران، اما کیفیت اعجاز آن پس میگوئیم،  
اولاً لزوم معجزه برای آنستکه مقام شاه نبوت و سفارت الهی  
دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه طلبان نباشد و دزدان دین  
و راهزنان نتوانند ادعای نبوت کنند، برای کسیکه فرستاده خدا  
میباشد لازم است امری بیاورد که از عهده دیگران خارج و گواه  
راستی او باشد و اگر چنین امری بنام معجزه نباشد هر فردی از افراد  
ممکن است ادعای نبوت برخیزد و مایه تفرقه و اختلاف شود و  
بجای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد، لزوم معجزه  
امر است طبیعی و فطری و بجز معجزه مدرکی برای صحت دعوت نبوت  
در پیشگاه عقل چیزی نباشد. و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست

### معجزه بر سه قسم است

اول- امریکه برخلاف قوانین و مقررات طبیعت باشد و  
مجرای طبیعت را تغییر دهد یعنی خدائیکه خالق و موجد مجرای  
جهان است رشته این جریانرا از هم بگسلد و آنرا گواه صحت  
ادعای فرستاده خود قرار دهد مانند آنکه آبرا بشکافد و آتش را  
سرد کند.

دوم امریکه برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی  
از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آنرا درک نکرده و از نظر بشر مستور  
باشد و حقیقت آنرا درک نکند ولی ممکن باشد روزی برسد که  
در نتیجه پیشرفت علوم راز آن کشف گردد اما در انظار اهل زمان  
برخلاف طبیعت بشمار آید، معلوم نیست معجزاتی که برای پیغمبران  
اجرا شده از کدام يك این اقسام میباشد زیرا جریان قوانین عالم  
طبیعت بقدری مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف  
و با موافق طبیعت کدام است در دست نیست.

سوم- از اقسام اعجاز رسیدن بسرحد کمال در علمی است که  
بشر بعضی از مراتب آنرا میتواند برسد ولی با آخرین درجات آن  
نرسیده و خدایتعالی آخرین درجه آنرا بتوسط رسول خود اظهار  
کند.

بطوریکه خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند.  
قرآن و اعجاز آن از قسم سوم است که در آن مخالف طبیعت و ضد  
قوانین آن چیزی نیست، و بدرجه کامل قواعد فصاحت و زیبایی  
لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده  
بدرجه ای که از عهده بشر خارج است، تمام این اقسام مذکور،  
کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد بصدق رسول خود و  
گواهی خدا همان ایجاد معجزه است پس کار معجزه کار پیغمبر  
نیست طبق آیات قرآن که فرموده «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی  
ابراهیم و در قصه حضرت موسی فرموده ما جئتم به السحران الله  
سیطله و در قصه حضرت نوح فرموده انما یا تیکم به الله و در قصه

نمود که پس از نماز جماعت ما بریزند در مسجد ما و مرا بقتل  
برسانند تا هم کاری خود را با این ملجم مرادی که در کوفه این کار  
را کرد ثابت کند و با اینحال خود را دوست امام المتقین  
امیر المؤمنین علیه السلام میدانند ولی ما خدا را شاهد میگیریم که  
قصدی نداریم جز اصلاح ذات البین و رفع عداوت فریقین **إِنْ  
أَرِيدَ إِلَّا إِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ  
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ** و بهر حال در عوض یاری هزاران تهمت و  
افترا بما میزنند برای حفظ خرافات خود.

### ۲۵- جهات اعجاز قرآن و کیفیت آن

یکی از نشانه های صدق مدعی نبوت آوردن معجزه است  
پس هر کس معجزه را دید باید ایمان آورد و اگر ندیده ولی  
بتواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد، معجزات انبیاء  
زمان سابق را نه کسی می بیند و نه بتواتر میتوان ثابت نمود فقط  
پیغمبر اسلام است که معجزه او یعنی قرآن هم متواتر است و هم  
محسوس و مشاهده میشود زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود  
است معجزات سایر انبیاء ناقلانی جز خبر واحد مجهول ندارد  
مگر اینکه کسی بتوسط قرآن معجزات ایشانرا ثابت کند پس هر کس  
بخواهد معجزه یکی از انبیاء را ثابت کند باید اول بقرآن ایمان  
آورد بهر حال قرآن معجزه و سند نبوت است و باید بررسی کرد که  
چگونه معجزه است پس میگوئیم معجزه آن چیز است که بشر را  
عاجز کند یعنی علمای بشری نتوانند آنرا بیاورند در این  
قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جن و انس جمع شوند و بیاری  
یکدگر برخیزند بمانند قرآن بیاورند در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸  
فرموده: **قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ عَلٰی أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ  
هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً**  
یعنی بگو اگر جن و انس اجتماع کنند برای آنکه بمانند این قرآن  
بیاورند بمانند آن نمیآورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر  
باشند و در سوره بقره آیه ۲۳ فرموده: **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ  
مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا  
شُهَدَائِكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا  
وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ** یعنی و اگر از آنچه ما بر بنده خود  
نازل نموده ایم در شکید، يك سوره بمانند آن بیاورید و گواهان  
خود را غیر از خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست میگوئید،  
پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید،  
قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام با کمال جرئت و  
کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و  
عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان  
که کانون فصاحت بود یارای معارضه باقرآن و آوردن مانند آنرا



۴- امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوت و نبوت مدعای پیغمبر است و بین دلیل و مدعی تناسب و ارتباطی است یعنی نبوت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است بخلاف سایر معجزات که چنین تناسبی بانبوت ندارند.

۵- امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلم و سهل ترین کار بشر است با این حال اگر بشر نتواند مانند آنرا بیاورد بخوبی اعجاز آن ثابت میشود ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.

۶- امتیاز دیگر اینکه چون نبوت پیمبر اسلام دائمی و آئین او جاوید است معجزه او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات نبوت او باقی باشد بخلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید بوسیله تاریخ ثابت شود و هر کس میتواند وقوع آنها را انکار کند مخصوصاً کارهای فوق العاده و خارق العاده را زود انکار میکنند خصوصاً مردمیکه مادی باشند و بامعنویات و تأثیر عالم غیب الهی سروکاری ندارند.

۷- اعجاز قرآن و عظمت آن بواسطه ترقی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت میشود و بواسطه عجز مردم هر دوره از معارضه آن براهمیت آن افزوده میشود و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف میشود و لذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیدی یکی از وجوه اعجاز آن شمرده میشود اعجاز آن از نظر علوم فنی و طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت و نجوم و چنین شناسی و گیاه شناسی و تلقیح بادهای و کیفیت خلقت آسمان و زمین و سایر علوم امروزه که ما انشاء الله در ضمن ترجمه آیات مربوطه بیان خواهیم نمود

### اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالم بلغت عربی درک میکند اعجاز قرآن را اما برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود جواب آنستکه دیگران باید رجوع کنند باساتید این فن و یا باهل زبان و از ایشان نظر بخواهند و البته اساتید فن عربیت بقدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتابها نوشته اند و نظر داده اند مانند ابو عبدالله زنجانی و ابو عبدالله مرزبانی و رافعی مصری و علامه سیوطی و عبدالقادر جیلانی و جاحظ و باقلانی و سکاکی و واسطی و رمانی و فخرالدین رازی و ابن ابی الاصبیح و زملکانی و شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفر دیگر و فعلاً در اینجا وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر میکنیم.

حضرت صالح فرموده و آتینا ثمود الناقة و در قصه حضرت داود فرموده اناسخرنا الجبال و الناله الحديد و کنا فاعلین و راجع به قرآن فرمود. نحن نزلنا الذکر و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسول و البته حقتعالی ایجاد معجزه میکند اما با شرایطی که مادر کتاب عقل و دین ذکر نموده ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد خدایتعالی برای حضرت موسی عصا را اژدها کرد بمناسبت اینکه سحره زمان او کارهایی شبیه بآن داشتند و معجزه حضرت عیسی شفاء مرضی و احیاء اموات بود بمناسبت اینکه دکترهای زمان او در فن معالجه بدرجه عالی رسیده بودند ولی مرضهای مزمن را معالجه نکردند خدا برای صدق ادعای او چنین امراض سخت را بدعای او شفا میداد و اکمه و ابرص را باراده خود خوب میکرد زمان حضرت محمد (ص) مردم در فن خطابه و سخن پروری و زیبا گوئی استاد بودند خدا برای صدق نبوت او کتابی با و نازل کرد که از هر کلامی زیبا تر و شیرین تر و دل نشین تر باشد بطوریکه سخن رانان در مقابل آن عاجز باشند.

### امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد.

۱- در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را اژدها کردن موجب غلو مردم و اعتقاد بالوهیت آورنده آن میشود و لذا پیغمبر اسلام از معجزات خارق العاده که از او میخواهند خودداری میکرد و مردم را با اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت مینمود تا ببینند کلامیکه از حروف معمولی مرکب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحیر ساخته با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست تا بنگرند و درباره محمد غلو نکنند و لذا بیندگی همواره افتخار داشتند بکارهای خارق العاده.

۲- امتیاز دیگر آنستکه پیروان اسلام بواسطه تأمل و تفکر در آن آشنا بتدبر و تفکر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقل ایشان زیاد شود و از تقلید اجتناب کنند بخلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.

۳- آوردن معجزات خارق العاده باعث میشود که مردم درخواستهای بیخردانه کنند و مقام نبوت دستخوش اوهام این و آن گردد و در نتیجه رسول خدا را متهم بسحر و شعبده کنند و باضافه بکرشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند بخلاف قرآن که چنین نیست.



## ۲۷ - قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول - از جهت دارا بودن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل و در زمانیکه نازل شد چنین علمی در تمام روی زمین نبود و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمیدانست، از قرآن استفاده میشود که عمده اعجازش از همین جهت بوده زیرا قرآن مکرر خود را معرفی کرده بعلم و نور و هدایت و حکمت و بصیرت و غیر قرآن را گمراهی و ضلالت و ظلمات خوانده و بطور قطع قبل از نزول قرآن علماء بشری چنین علم و حکمتی نداشتند و در ظلمات اوهام و بافته های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن نیز چنین است و لذا رسول خدا مکرر فرمود مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ یعنی هر کس از غیر قرآن هدایت جوید خدا او را بگمراهی رهایش نماید امیرالمؤمنین در خطبه ۱۹۴ فرموده بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ یعنی خدا رسول خود را فرستاد و قتی که نه نشانه ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود و در خطبه ۸۷ فرموده أَرْسَلَهُ وَالْدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى ، یعنی خدا رسول خود را فرستاد در حالیکه دنیا نور هدایتی نداشت و علمی جز غرور نبود، غرور دنیا آشکار و نشانه های هدایت مندرس و علائم پستی هویدا بود، آری اگر کسی بتاریخ دنیای آنروز نظر کند مطلع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند ملل بزرگی مانند هند و ایران و روم و چین آتش پرست و بت پرست و ستاره و گاو پرست بودند یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج بهر چیزی توسل داشتند بضمیمه خرافات دیگر و فلاسفه یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی ها علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل بحق و قدم عقول عشره و مانند این خرافات در تمام روی زمین کسی نبود که بخدای حقیقی منزّه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سلیم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هیئت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی، در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید حقیقی فطری و شناخت خدای منزّه از حد و حدود و سایر صفات امکانی و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت بانضمام اخلاق و قواعد و قوانین همگانی بنام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق برخلاف تمام افکار بشر آنروزی بود آنهم بتوسط یکمرد بی سواد درس نخواانده و اگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام و خرافات درس خوانده زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود معلمی که واجد آن باشد پیدا نمیشد و لذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را باوصاف

ذیل معرفی کرده : گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده وَمَنْ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا، گاهی خود را حق و حقیقت گوید اَللّٰهُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقَّ گاهی خود را شفا و رحمت نامیده وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ.

گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده وَ اِذْ كَرَّمْنَا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ گاهی خود را راه و رابرهانو بصیرة وصف کرده، يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتَّبِعُوهُ قَرَأْنَا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ، گاهی خرد را روح و حیوة گفته اَنْزَلْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا لِنُجِيبُوا إِلَيْهِ وَلِنُرْسِلَ بِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخَيِّبُكُمْ و از این قبیل اوصاف ذکر نموده که معلوم میشود قرآن علم و نور و حکمت است اگرچه فصاحت و بلاغت و زیبایی الفاظ آن مانند لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده باشد ولی مفاخره و تحدی قرآن بفصاحت تنها نیست زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمیتی ندارد و تمام هدف قرآن این نیست بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است برای تمام اهل جهان، بزرگترین شأن رسول خاتم معارضه با اوهام و خرافات و شرك بشریست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار بر ماتیدس حکیم که ۴۰۰ سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یکجوهر اصلی و آن خدا است و یاپلوش حکیم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل بوحدت انسان باخدای حکیم بوده و مانند پورفیر حکیم که ۳۰۰ سال قبل از هجرت و قائل بوحدت وجود بوده و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بوده که تماماً اوهام گنج کننده و گمراهی بود و هنوز پس از صد سال فیلسوف نمایان اسلامی بآن معتقد و علاقه دارند و در مدارس دینی تدریس میکنند ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست بطلمیوس حکیم علم هیئت و آسمان و زمین پوست پیازی از خود تراشید که صد سال فلاسفه اسلامی آنرا تدریس میکردند و از قرآن بی خبر بودند و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام میخواند باور نمیکردند و هنوز زمان مایکعه روحانی نما و مراجع دینی که از قرآن بی خبرند آنها را علم میدهند بنابراین خدا خواست بشر را رهنمائی کند بفطرت اولیه و او را از خیال بافی های بشری برهاند و راه سهل و آسانی را باو بنمایاند و چنین کتابی بنام قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل و حکمت باشد در مقابل بافندگی و چابلوسی شعرا و هدایت باشد در مقابل ضلالت و بهمه مردم اعلان نمود که اینرا فرستادم لِیُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، پس قرآن برای



رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند میگفتند این همان خرافات سابقین است **إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** و لی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین بقرآن جز تهمت و دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

### قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث مینامد قرآن میگوید من حدیث و علم تازه حیوة بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ** یعنی خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را و فرموده **فَبِآيٍ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ** یعنی بکدام خبر تازه ای پس از خبر الهی و آیات او ایمان میآورند در سوره طور آیه ۳۴ فرموده **فَلْيَا تُوَابِحِدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ** یعنی اگر راست میگوئید حدیثی مانند آن بیاورید و در جای دیگر فرموده **قُلْ فَاتُوا بَكِتَابٍ أَهْدَى** اگر راست میگوئید کتاب بهتری که دارای هدایت بهتری باشد بیاورید، تا بحال که نیاورده اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآنست هر چه آورده یا فلسفه و بافته های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را فلاسفه یکمشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحت و سقم اقوال خود را بسنجند و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع آور نیست و اما لافهای عرفان آن نیز ضد و نقیض یکدگر و باطل است یکی لاف خدائی میزند و دیگری لاف گدائی و هردو را عرفان میدانند و کشفیاتی دارند مخالف یکدگر پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنانرا میفهمد و اگر نفهمیده باشد گول ایشانرا میخورد پس علوم و معارفی مانند وحی انبیا و قرآن کریم نیامده حال میگوئیم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را يك ملت نادان بت پرست یا يك فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

### لغت هر کس نماینده افکار اوست

لغت و الفاظ نماینده قوه متفکره افراد میباشد هر مردی پنهان است زیر زباننش و از سخن او هویت او پیدا است چنانچه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی با سرار و اخلاقی و افکار صاحبش میتوان برد از گفتار و تعبیرات هر ملتی میتوان با فکر و روحیات آن پی برد فکر هر کس را در صحیفه الفاظش باید خواند در اینمورد رافعی گوید قرآن و کلمات آن با وضع عرب دوره جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و

مطالب آنرا نماینده فکر یکعرب جاهلی بدانیم بسی خطا رفته ایم و اگر مقایسه کنیم وضع عرب آن دوره را بخوبی معلوم میشود که قرآن مولود افکار آنان نیست و اگر کسی بخواهد قرآنرا کتاب آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در منتهای درجه کمال بوده و بهره کافی از مدنیت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد زیرا این نظم و اسلوب دقیق قرآن و معانی و حکم بلند پایه آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد محال است از جمعیت بیابانی صادر شود از مردمی که فقط بابت پرستی و نزاع و جدال و غارت و عداوت و حق کشی و زور گوئی و تفاخر و تبحر و وفال و تطیر سرو کار داشته و بکلی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده صادر گردد و هر کس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آنرا ادرك کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می بیند که وضع دوره جاهلیت را نشان داده و می بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد اگر کسی با ملل امروزه که سراپا در شهوت پرستی و رذائل اخلاقی و بی ایمانی سالها فرو رفته و جرثومه امراض در آنان منتشر شده بطوریکه خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسانست رو برو شود و با آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و اردشاد کند محال است بیاناتی زیباتر و رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید بطوریکه صورت حقیقی اخلاق آنانرا مجسم و وضع نکبت بار ایشانرا بایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفاسدشانرا بگوید اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورنده آن بی خبر باشد خیال میکند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده بنا بر این کسیکه قرآنرا بخوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحانست که غالم با سرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم و کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته بمفاسد اخلاق زندگی میکرده این معنی را چون تاریخ رد میکند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

### قرآن سرچشمه علوم میباشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرد و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت عده ای متوجه بضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد دسته دیگر در اطراف اعراب و حرکاتش و تغییر و عدم تغییر کلماتش و در لازم



گفتار دیگران چنین نیست و قوای فکری را بر حمت میافکنند و برای فهم معانی انسانرا بخیالات میکشانند زیرا دائره الفاظ دیگران از دائره معانی یا تنگ تر و یا وسیع تر است، بهمین جهت برای کسیکه لغت قرآنرا بفهمد کثرت قرائت و تکرار آن ملال آور نیست بلکه نشاط آور است بخلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست و این مزایا بالاترین فصاحت است.

### وجه دوم فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره و پیچ و مشکل خالی باشد و باضافه زنده نباشد یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیت در فن فصاحت بعد اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند و الفاظیکه شایسته مقصودشان بود باسانی و زیبایی بر زبانشان جاری بود و بفصاحت افتخار میکردند و زمینه مهیا شده بود برای آمدن کلام خدا زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبرا است و فصیح تر از آن برای مخلوق امکان ندارد زیرا همانطور که در ایجاد موجودات دیگر هیچگونه عیبی نیست و بهر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجودی داشته عطا کرده و بمانند آن کسی نمیتواند ایجاد کند همانطور که کلامی را که حق تعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام حق از کلام غیر برای هر کسی آسان نیست باید اشخاصی در فصاحت ترقی کنند و سخن سنج باشند تا بر موز فصاحت و زیبایی کلام واقف باشند تا محسنات کلام خدا را بشناسند و لذا چون قرآن نازل شد در میان اعراب مهابتی بوجود آورد که خود را در مقابل قرآن باختند و همه بضیف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند و چنان مجذوب و دلپاخته آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند و فهمیدند که اگر بمعارضه با قرآن برخیزند و یا بد سائس و حیل از اهمیت آن بکاهند رسوا میشوند و لذا فصحای عرب بعجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

### در کلام فصحا، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحا تفاوت دارد و در تعبیرات ایشان نقص و سستی راه دارد و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد میباشد ممکن است دو نفر خطیب و یا دو شاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن بر آیند چنانچه زمان جاهلیت کاری بوده معمولی و هر گوینده سخن زیبای خود میباید و با دیگران معارضه میکرد اما در قرآن آنچه دقائق بیانی و لطائف و زیبایی لفظی

و متعدی و مواد کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد دسته دیگر از کیفیت کتابت و رسم الخط آن بحث کردند تا علم رسم الخط پیدا شد دسته دیگر بمعانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد دسته دیگر در قواعد عقلی و شواهد توحیدی و ذات و صفات الهی که در قرآن بود بحث نموده تا از آن علم کلام پیدا شد عده دیگر در کیفیت استخراج احکام و بحث در حقیقت و مجاز و عام و خاص و نص و ظاهر و مجمل و مبین قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد عده در فروع و افعال مکلفین و صحت و بطلان آن تفحص کردند تا علم فقه پیدا شد عده دیگر در قصص و آثار و اخبار قرآنی تجسس کردند تا علم تاریخ مرتب شد عده دیگر در مواعظ و وعده و وعید و صفات حسنه و سیئه بیان شده در قرآن تحقیق کردند تا علم اخلاق پیدا شد عده دیگر در خطابات و اقتضای مقامات بحث کردند تا علم خطابه پیدا شد عده دیگر در سهام و فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد عده دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیت ایجاد شب و روز و گردش کواکب پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد عده دیگر در اطراف سلاست و روانی الفاظ قرآن و حسن نظم و سیاق و ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان بوجود آمد و هم چنین علم زبر و بینات و سایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده اند و هر یک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریه خود استدلال و استشهاد بآیات قرآن میکردند و سپس بواسطه کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیاتی در این علوم پیدا شد ولی ساده و منشاء و سرچشمه تمام این علوم قرآن بوده، اما نباید فراموش کرد که یکفرامی بی سوادیکه میان جمعی از بی سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کنایی که ماده همه این علوم بوده بیاورد مگر آنکه از طرف خدا تعالی باو تعلیم شده باشد

### خصائص قرآن و امتیاز آن

امتیاز قرآن از سخنان دیگران این است که اگر کسانی نفروشیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته اند کلام آنان در پیرامون تخیلات و عادات و خرافات و یا شهوات و عشق و دلپاختگی و یا تقلید از دیگری و یا مدح و ثنا و تملق و اغراق بوده که دلیل بر پستی فکر است بخلاف قرآن که حقائق محض را آورده و جمله از تخیلات و خرافات و یا تقلیدیات ندارد و از عشق و رموز عشق دم نزده و پیچ و خم فکری و فلسفه بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج بمقدمات ندارد و دقت و تفکر در آن موجب خستگی و ملالت نیست و الفاظ آن با معانی آن مطابق و رسا است یعنی نه کوتاه است و نه بلند تر ولی



تصور شود موجود است و مجالی برای معارضه باقی نمیاندولذا اگر کسی يك كلمه از کلمات قرآنرا عوض کند از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمیتواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه ای بیاورد که معنی همان کلمه محذوف را بدهد و بفصاحت و تناسب کلمه قرآنی باشد ما برای نمونه يك آیه از آیات قرآنرا در اینجا میآوریم تا ببینیم آیا میشود جای يك کلمه آنرا عوض کرد و یا کلمه دیگری مانند آنرا گذاشت تا خواننده بعظمت کلام حق پی برد و بدریای حیرت فرورود، حتمالی در آخر سورة لقمان فرموده: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**، یعنی محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و اوست که نازل میکند باران را و میداند آنچه در ارحام است و کسی خود نمیداند بکدام زمین میبرد محققا خدایتعالی دانا و آگاه بظواهر و بواطن امور است در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمه مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته میشود و معنی مقصود ازین میروند در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص بخود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد و علی علیه السلام در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده علم این پنج چیز اختصاص بخدا دارد و احدی حتی انبیا و اوصیا نمیدانند حال شما در کلمات این آیه دقت کنید خدا عنده را که خبر است مقدم داشته بر علم الساعة که مبتدعا است و اگر مؤخر میداشت مفید انحصار نبود و اگر بجای تقدیم و تأخر مبتدعا و خبر کلمه «انما» میاورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر میشد باین پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیر غیب نزد خدا است، خدا است که میداند يك شن كوچك میان يك تپه بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده و کجا رفته و ذرات هر تپه شن از اول خلقت تا بحال چندین مرتبه تغییر مکان داده و هم چنین تمام ذرات آبها و بخارها و غبارها و خاکها و سایر مخلوقات را پس علم خدا منحصر باین پنج چیز نیست و لذا «انما» نیاورده بلکه بتقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای ذات خود بیان کند.

ثانیاً فرموده علم الساعة و اگر کلمه الساعة را برداریم و کلمه القيامة را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن ازین میروند چرا برای اینکه رسول خدا علم و ایمان بقیامت دارد و منحصر بخدا نیست بلکه هر بنده مؤمن باید علم و ایمان بقیامت داشته باشد و اما ساعت وقوع قیامت را احدی نمیداند جز خدا و لذا تعجیر فرموده بکلمه الساعة.

ثالثاً فرموده و ينزل الغيث و آنرا عطف کرده بجمله علم الساعة

عطف جمله فلیه با سیه که همان خبر بکه در محطوف علیه است در محطوف باید و اگر نه اختصاص افاده نمیشد و کلمه غيث را انتخاب کرده و اگر غيث را برداریم و بجای آن کلمه مطرویا و ابل و باطل و یا کلمه من السماء ماء او یا ودق و امثال این کلمات که همه بمعنی بارانست بجای غيث بگذاریم صحیح نیست و معنی مقصود و لطافت کلام ازین میروند زیرا ممکن است هر مهندس هواشناس بواسطه مقدمات علمی بداند فردا مثلاً باران میآید و خبر دهد و خبر او صدق باشد پس این علم اختصاص بخدا ندارد اما خدا کلمه غيث را آورده که بمعنی باران مفید لایضر است و هیچ مهندس نمیتواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضر پس علم نزول غيث غیر از علم نزول مطراست و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده اگر عوض شود با کلمه مشابه صحیح نیست.

رابعاً - فرموده و يعلم ما فی الارحام و معنی ما فی الارحام این است که خدا هویت تامه آنچه در رحمهای زنان است از ابتداء تکوین تا انتهای امر آنرا که بشر میشود و بسعادت میرسد و یا شقاوت صالح میشود و یا طالح دوزخی میشود و یا بهشتی تمام مراحل را میداند و اگر کلمه ما را برداریم و بجای آن کلمه «من» بگذاریم و بگوئیم من فی الارحام معنی عوض میشود چنین میشود که خدا میداند آنکه در رحمها است پسر میآید و یا دختر در این صورت اشکالی پیدا میشود که کسی بگوید هر دو کتر چنین شناسی میتواند بواسطه مقدمات علمی و یا اشعه برق بفهمد که در رحم فلان زن پسر است و یا دختر و این علم اختصاص بخدا ندارد ولی حتمالی ما فی الارحام فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً - فرموده و ماتدری نفس ما ذا تکسب غدا و فرموده ما ذا یقع غدا زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند چگونه سایر امور را میداند پس بطریق اولی از کار دیگران بی خبر است و لذا کلمه تکسب آورده و اگر آنرا برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب ازین میروند.

سادساً - فرموده و ماتدری نفس و کلمه نفس را انتخاب کرده و اگر بجای آن احدا کلمه بشرویا انسان بگذاریم صحیح نیست زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است بواسطه وحی و یا بواسطه خبر دادن رسول از وحی بداند فردا چه میکند اما هیچ کس بخودی خود و از پیش خود نمیداند و کلمه نفس که در لغت عرب بمعنی خودش میباشد این معنی را می فهماند که احدی خودش نمیداند فردا چه میکند و این علم اختصاص بخدا دارد.

سابعاً - فرموده و ماتدری نفس بای ارض تموت باز کلمه نفس را آورده که مفید این است که احدی بخودی خود نمیداند بکدام زمین میبرد اما ممکن است بتوسط وحی الهی بداند و



چهارم- گفتی و اسیافنا و آن جمع قله است و سیوفا که جمع کثره باشد، بهتر است.

پنجم- گفتی یقطرن و قطره دلالت بر کمی دارد و اگر میگفتی یجرین مناسب تر بود.

ششم- گفتی یلمعن و آن روشنی آنی است و اگر میگفتی یشرقن که روشنی بادوام تری است بهتر و مناسب تر بود.

هفتم دماً مفرد آوردی و اگر دماء جمع میآوردی بهتر بود.

هشتم- گفتی ولدنا و این افتخار باولاد است اگر ابو نا گفته

گفته بودی افتخار پیدر بهتر بود و این ایرادها که خنسا گرفته تمام فصحا پذیرفته و تحسین کردند بخلاف ایرادها ئیکه قرآن می گرفتند که هر کس اهل زبان بود آنرا بیجا میدانست، ملاحظه فرمائید کسانی که این قدر در سخن سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف بفصاحت آن کردند اما عده ای برای طمع ریاست و پیشوائی و خود نمائی مانند مسیلمه کذاب، آمدند کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آنرا از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند و لذا فصحا عرب بآنان خندیدند مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سوره کوچک و دارای سه آیه میباشد سوره ای آورد تقلیدی تو خالی و دروغ، خالی از فصاحت، و حماقت خود را ثابت کرد و گفت انا اعطیناک الجواهر فصل لربك و جواهران مبغضك رجل کافر، اول هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ جواهر و جاهر را که دلالت بر ریاست طلبی دارد آورده و کلمه شانک را برداشته و مبغضك کافر را جای آن گذشته و از لطافت انداخته زیرا جمله شانک هو الا بر خبری از آینده و معجزه است و الا بر اشاره بدشمن معینی است که بواسطه الف و لام دلالت دارد ولی مبغضك رجل کافر.

اولا خبر غیبی نیست.

ثانیاً رجل کافر مجهول و غیر معلوم و خبر از مجهول لغواست زیرا معلوم نکرده رجل کافر کیست در این اواخر یک نفر مسیحی آمده بیاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد تا معارضه با قرآن کند و کلمه جواهر را برداشته و بجای آن جواهر گذاشت و بدتر و مسخره تر شد زیرا جواهر مال دنیا پرستانست نباید پیغمبری بآن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار انبیا بجواهر نیست و خدا انبیا را بجواهر مدد نکرده این مسیحی آمده دیده ان مبغضك رجل کافر کلام خنك و مهملی است بجای آن گفته و لا تعتمد قول ساحر و خنك ترش کرده و بخیال خود خوبترش کرده زیرا هیچ رسولی بقول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد آنهم ساحر را نکرده

مقصود نقض نمیشود و اما اگر کلمه دیگری جای آن بگذاریم هدف الهی نقض میشود.

ثامناً- جمله ماتدری را مکرر کرده برای تأکید و اگر میفرمود بای ارض بعطف معمول بر معمول بدون تکرار و ماتدری مفید تأکید نبود.

تاسعاً ما ذاتکسب جمله اسمیه میباشد و اگر بنجای آن میفرمود کسب غده بطور مضاف و مضاف الیه لطافت جمله اسمیه را نداشت زیرا جمله اسمیه دلالت بر استمرار و دوام دارد و البته اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه ماتدری فرمود و لاتدری بالاء نافیہ نیاورده که نفی بکلمه مادلات بیشتری بر نفی دارد و از آن جمله ماتدری فرموده و ماتعلم نفرموده زیرا درایت علم پیدا کردن بوسیله نظر و استدلال و حيله میباشد و خدا خواسته بفرماید بهیچ حيله و نظرو وسائل کسی نمیتواند علم بمذکورات پیدا کند بنا بر آنچه ذکر شد بی جهت نیست که خدا در مقام معارضه اعلام نموده که اگر میتوانید يك سوره كوچكى مانند قرآن بیاورید با اینکه تمام فصحاى عرب دشمن او بودند اینکار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت میشد فصحا فهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است با اینکه بکلمات مخلوقی مانند خود ایرادها میکردند چنانچه خنساء که زن فصیحی بود بدو شعر حسان بن ثابت هشت ایراد کرد در حالیکه حسان اول شاعر بود چون حسان گفت.

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغَرَّى يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى

وَ اَسْيَافُنَا يَقْطُرْنَ مِنْ فَجْدَةٍ دَمًا

وَلَدْنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَ بَنِي مُحَرِّقِ

فَأَكْرَمَ بِنَا خَالًا وَ أَكْرَمَ بِنَا ابْنًا

یعنی ما را قدحهای سفید بسته که در روز نور میدهد و از شمشیرهای ما خون میچکد و پسران بزرگواری داریم، فرزند ما طائفه بنی العنقا و طائفه بنی محرقند چه دانی و پسران بزرگواری داریم حسان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت سپس بخنسا گفت این اشعار چگونه است خنسا گفت در هشت مورد آن نقض است.

اول- گفتی الجففات و آن جمع قله و دلالت بر کمی دارد و اگر جفان میگفتی که جمع کثره است بهتر بود.

دوم- گفتی الفر و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر میگفتی البیض احسن و اوسع بود.

سوم- گفتی بالضحی و آنروز است و اگر میگفتی بالعشی ابلغ و احسن بود در مدح زیرا شب بیشتر مهمان وارد میشود و احتیاج بروشنی دارد.



آورده که مهمل تر شده و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن میگذرد و دشمنان اسلام که از هر گونه عداوت و تقلب و تزویر و اذیت و آزار و خونریزی و تهمت نسبت با اسلام و مسلمین خودداری نکرده اند و هر چه توانسته در محو اسلام کوشیده اند اما نتوانسته اند يك سورة كوچكى مانند سورة قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا بتساوی آن با قرآن اعتراف کنند، از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آنرا از سایر سخنان عرب درك میکند و هر جمله از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت میدهد و مانند جواهری در میان ریگها میدرخشد این ابی العوجا که یکی از علماء مادی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم و کمال بودند همدست و همدستان شدند و در مکه با هم متعهد شدند که هر يك کتابی بقدر ربع قرآن بیاورد تا مدت یکسال و مقابل قرآن بگذارند چون سال دیگر شد در مسجد الحرام در گوشه ای جمع شدند، یکی از ایشان گفت رقما من چون آیه یا ارض ابلعی را از قرآن شنیدم دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست و لذا دست از معارضه برداشتم دیگری گفت من چون بآیه فلما استیسوا خلصوا نجبار سیدم از معارضه ناامید شدم در این گفتگو بودند که امام صادق از مقابل ایشان گذشت و از سخنان ایشان مطلع شد و فرمود **قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ**

### وجه سوم جدا بیت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذاب و مؤثر است ولی نه مانند قرآن، علت و سبب اسلام آوردن توده بی سواد مشرکین همانا قرآن و جذایت و تاثیر آن بود، بطوریکه بصرف شنیدن قرآن تسلیم میشدند و دست از عداوت برمیداشتند بلکه دست از زن و فرزند و طائفه و املاک و علائق دیگر خود برمیداشتند و پیرو قرآن میشدند و این موضوع محقق و مسلم است برای کسیکه عارف بزبان عرب باشد و لذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم بربود و حقائق قرآن آشنا نشوند و بآن نگروند و مراجع اسلامی نیز باستعمار کمک کرده و بواسطه فتوای بوجوب تقلید و اکتفاء بآن در امور اسلامی مردم را از تعلم آیات الهی بازداشتند بطوریکه اکثر از کتاب آسمانی خود بی اطلاعند و اما اعراب که لغت قرآن زبان مادر ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند، ولید بن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و بر رسول خدا استهزا میکرد طائفه قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند محمد

کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه، ولید گفت بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خدا رفت و گفت از شعرت بخوان رسول خدا فرمود شعر نیست و چند آیه از سورة حم سجده قرائت کرد بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد و برخواست و به خانه خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابو جهل رفتند و گفتند ولید بدین محمد ص میل کرده، ابو جهل نزد او آمد و گفت مادرش شکسته کردی و میل بدین محمد نمودی گفت من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را میلرزاند، ابو جهل گفت کلام او چیست شعر است یا خطابه ولید گفت خیر خطابه کلام متصلی است ولی قرآن محمد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده ام، کلام او شعر نیست بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت ان هذا الاسحر یؤثر کلامی از محمد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جن، سخن او شیرینی و حلاوتی و فوائد و نتایجی دارد که ما فوق ندارد و سخنان دیگر را درهم میشکنند، بهر حال مشرکین چو ندیدند توده شنیدن آن مجذوب میشود بر آن شدند که گوش خود و دیگران را بینند تا قرآن بگوشها نخورد مانند زمان ما آنانکه میخواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند ب مردم میگویند بمطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آنرا نمی فهمیم چنانچه در قرآن سورة بقره آیه ۱۰ آمده یجعلون اصابعهم فی آذانهم و انگشت در گوش خود فرو میبردند و گاهی پنبه در گوش خود می نهادند، قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هر کس بشنود یکنوع وجد و شعفی باورخ میدهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت، در خبر است که سه نفر از فصحاء مکه ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابو جهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود، نیمه شبی هر يك منفرداً پشت خانه پیغمبر آمدند برای شنیدن آیات قرآن و بقرائت او در نماز گوش میدادند و از همدگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند بیکدیگر رسیدند معلوم شد هر يك پنهانی برای استماع قرآن آمده بهم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار مطلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع میشوند و اینکار منجر بایمان توده بن محمد خواهد شد پس بایکدیگر تعهد کردند که دیگر اینکار را تکرار نکنند ولی چون شب دیگر شد هر کدام از ایشان پنهانی آمد و بقرآن رسول خدا گوش فراداشت و تا صبح نخواهید از کثرت اثر و جذایت، چون صبح شد بیکدیگر رسیدند و تعهد نمودند که این تکرار نشود چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت درباره سخنان محمد چه میگوئی گفت چه بگویم فرزندان، عبدالمطلب میگویند در بانی کعبه از ما است پذیرفتیم، میگویند سقایت کعبه از ما است تصدیق کردیم، گفتند حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون میگویند نبوت و رسالت در خانه ما است اینرا ما تصدیق نخواهیم کرد: از این سخن اخنس معلوم میشود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خود خواهی و تعصب قومی بوده و لذا ب مردم می گفتند باین



### وجه چهارم - معجزات علمی قرآن

ما در ترجمه آیات مربوط بآن اشاره خواهیم کرد، هر قدر مجهولات بشری کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان میشود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک بکشف حقائق قرآن و معجزات آنست هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود پس از کشف آن پی میبرند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمیشود و قدر آن شناخته گردد چنانچه در قرآن فرموده **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** گویا منظور از کشف حقائق علوم طبیعی ظهور حقائق قرآنست، یکی از جهات اعجاز قرآن که در دوره کنونی پرده از روی آن برداشته شده آنست که قرآن مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنی و طبیعی و فیزیولوژی که با آخرین اکتشافات علمی منطبق است در آن دوره که اسباب و آلات و ابزار های دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داد از اسرار زمین و آسمان و عجائب خلقت و امر کرده بتفکر در آنها مانند حقائق بیان شده هیئت و نجوم و حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و هم چنین از آثار و خواص حیوانات و نباتات و نروماده داشتن موجودات و تکامل سیر چنین و کیفیت خلق جهان

قرآن گوش ندهید و چنانچه در آیه ۲۶ سورة فصلت آمده میگفتند **لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَافِیَةِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ**، یعنی گوش باین قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و صدادر صد ایندازید تا شما غلبه کنید حتی واردین بملکه را میبردند در خانه های خود و برای آنان ساز و موسیقی بتوسط کنیزان خوش آواز فراهم میکردند و سفارش مینمودند که گوش بقرائت محمد ندهید و بدعوت پر زحمت او اعتنا نکنند و لذا آیه ۵ سورة لقمان **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ نَازِلٍ شَدَّ عَيْنًا مَّا نَدَّ زَمَانُ** که یکعده مداح و روضه خوان خوش آواز مردم را از مطالب قرآن باز داشته و مطالبی ضد قرآن تذریق میکنند اما مردم بواسطه شنیدن قرآن اسلام را پذیرفتند قرآن بود که دل آنانرا تکان میداد و میلرزانید آری دیده نشده و نخواهد شد که ملتی دارای عصیت و حمیت بسیار باشد و آنانرا دعوت کنند باینکه از زندگی و فامیل و عقائد و عادات و افکار خود دست بردارید و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق شوید نه با کراه و زور بلکه بشوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود ولی قرآن و نفوذ کلمات آن اینکار را کرد و حتی کار بجائی رسید که زیر و زبر شدند یعنی انقلاب فکری و دینی و علمی و اخلاقی و علمی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هر یک از اعراب که متهم بفساد اخلاق بود میگفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذم خود میگفت، مثلاً در جنگ یمامه بامسیله کذاب که از سخت ترین جنگهای اسلامی بود پرچم بدست سالم مولی حذیفه بود بلشکریان گفت میخواهید بگویم برای چه این پرچمرا بدست من سپرده اند برای اینکه من حامل قرآنم و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم سپس گفت بد حاملی برای قرآنم اگر تا آخر استقامت نکنم در این هنگام بر مسلمین بانك زد و همه را مضطرب کرد و گفت ای اهل قرآن زینت دهید قرآنرا بعمل سپس حمله افکند و دشمن را مغلوب ساخت، اگر کسی قصه اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکه و مسلمان شدند بیرکت شنیدن قرآن و سپس بیرکت قرائت قرآن اسلامرا در مدینه منتشر ساختند، بخواند تعجب خواهد کرد و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی باسلام شد و تمام مجلس سلطان بگریه افتادند و غلغل و ولوله پا کرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد قرآن دلها را منقلب و پوست بدنرا میلرزاند و شیرینی و جذابیت قرآن موجب رغبت مسلمین شد و آنرا با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

### اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عده ای از جوکیان هند که همه از کفار و اهل باطلند و هم عده ای از مرشدان صوفیه که اهل بدعتند خبر زغیب میدهند پس خبر از غیب دلیل بر حقانیت و صدق نبوت نمیشود و آنرا از معجزات قرآن نباید شمرد، جواب آنست که غیب بر سه قسم است غیب ماضی و غیب



تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند براحته و رفاه عمومی نائل شوند چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین قرآن را اجرا نمایند

### وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانچه در سورة نساء آیه ۸۲ فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** یعنی آیات تدبیر قرآن نمی‌کنند و اگر از نزد غیر خدا بود محققا اختلاف بسیاری در آن مییافتند، عدم اختلاف از دو جهت مییابد اول از جهت فصاحت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکی و نه ظنی که قرآن در این جهت یکتواخت مییابد و از اول تا آخر در حد اعلائی زیبایی است ولی در کتب دیگر چنین نسبت گاهی جملات فصیح زیاده دارد و گاهی غیر فصیح و غیر زیبا گاهی قطعی گاهی ظنی زیرا صاحبان آنها متغیر الاحوال والصفات مییابند اما خدایتعالی چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد دوم - عدم اختلاف یعنی عدم ضد و نقیض و عدم تنافی و تباین که در آن یافت نمیشود بخلاف کتب بشری که در هر کدام آنها مطالب مختلفه ضد یکدیگر مییابد، و اما وجه دهم از اعجاز قرآن استفاده عموم و خصوصی از آن است هر کتابی در عالم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معین مفید بوده نه برای عموم ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است و هر کس میتواند از آن بهره برد مثلاً قانون ابو علی بن سینا برای دکتران فقط مفید است و قوانین محقق قمی فقط برای اصولین مفید است اما قرآن چنین نیست منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره‌میرند در حالیکه عوام نیز از آن بهره‌میرند اهل قانون از قوانین آن اهل تاریخ از تواریخ آن فقها از فقه آن طالبین توحید از توحید آن بازاریان از معاملات آن بی سوادان از نصایح آن و و این سخن مورد تصدیق همگان مییابد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد بکتاب دیگر ما مراجعه کند.

مصطفی را وعده داد اللطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این ورق

من کتاب و معجز ترا حافظم

بیش و کم کن را از قرآن را فطم

من تو را اندر دو عالم را فطم

طاغیان را از کتابت دافطم

کس نتاند بیش و کم کردن درو

بهر از من حافظی دیگر مجو

حال و غیب استقبال، غیب ماضی و حال را ممکن است کسی بوسائلی بداند مثلاً غیب ماضی را از تاریخ و غیب حال را از وحی شیاطین چنانچه قرآن خبر داده در سورة انعام آیه ۱۲۱ - **ان الشَّاطِطِينَ لَيُؤَخِّجُونَ إِلَىٰ اُولِيَّائِهِمْ** و در سورة شعرا آیه ۲۲۱ فرموده **هَلْ اَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزِلُ الشَّاطِطِينَ تَنْزِلَ عَلَىٰ كُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيمٍ** شیاطین برای اغفال مردم دکان بعضی از ژوکیان و مرشدان را بواسطه چنین اخبار گرم میکنند تا مردم بآنان رو آورند و اما غیب استقبال را نه ژوکی میداند و نه مرشد و نه استاد ایشان شیطان و اما کسوف و خسوف و سایر اخبار جوی را بواسطه علل و معلول و وسائل عملی میتوان حساب کرد و خبر داد ما میدانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

### وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواص آیات و سور آنستکه خود فرموده **شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ** چه آثار و برکاتی دارد نوشتن و خواندن و تدبر در آن، موجب شفای قلوبست از جهل و خرافات و شفای ابدانست از امراض چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی بیرکت آن دفع شده قساوت دل و غفلت باطل بتدبیر در آن زوده گردد خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن بدرجه اجتهاد تا پس مدتی از آن غرق در خرافات و تعصبات مذهبی بودم و بیرکت تدبر در قرآن نجات یافتم، وجه دیگر از اعجاز قرآن قوانین عدالت و احکام صحیحه آن در تساوی و سیاست و تجارت و زراعت و قصاص و عبادات و معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده بطور کاملی بیان شده که بهتر از آن تصور ندارد و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند حتی بزرگان مسیحی و مادی باین مطلب اعتراف کرده‌اند عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شد یک مردامی درس نخوانده در صورتیکه عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل میکنند و پس از مدتی نقص آنرا مشاهده کرده تبدیل و یا تبصره بآن ملحق میکنند ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است چنانچه رسول خدا فرموده **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** میتوان گفت برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است متأسفانه دول استعماری و دشمنان داخلی و خارجی و حتی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمیت داده‌اند و همین سبب بیچارگی و بی بند و باری ملت اسلام شده پس نه



رونقت را روز افزون میکنم  
 نام تو بپرسم وزرها میزنم  
 در محبت حب من شد مهر تو  
 در غضب هم قهر من شد قهر تو  
 خفه میگویند نامت را بزور  
 نام تو اندر اذان آید ظهور  
 از اذانت پرکنم آفاق را  
 کور گردانم دو چشم عاق را  
 چاکرانت شهرها گیرند و جاه  
 دین تو گیرد ز ماهی تا بماه  
 هست قرآن مرتورا همچون عصا  
 کفرها را در کشد چون اژدها  
 تو اگر در زیر خاک کی خفته ای  
 چون عصایش دان تو آنچه گفته ای  
 اهل عالم از کهن و از مهن  
 از نوابغ جمله حتی مرسلین  
 گر بهم آیند و هم کاری کنند  
 بر کلامی همدگر یاری کنند  
 چون کلام حق سخن نی قادرند  
 می نه بتوانند و هرگز ناورند  
 هست قرآن سهل و آسان ای پسر  
 تا شود حجت بهر فرد بشر  
 روتو دیرنا بخوان اندر قمر  
 خوب بنما اندر آیاتش نظر  
 در خاتمه مقدمات تابشی از قرآن باید تذکردهم که بتوفیق  
 الهی شروع خواهیم نمود بخود تابشی از قرآن که ترجمه آیاتست  
 با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه و دیگر اینکه ما روزیکه قدم  
 بمیدان مبارزه با شرك و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری  
 نداشتیم و بخوش آمد و بد آمد کسان و یابد گوئی و تهمت فراوان  
 آنان اعتنا نکردیم زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر  
 جامعه امت همه نادان و متعصب و خرافی و مقلد بودند ممکن بود  
 مایوس شویم اما احساسات پاک عده ای از دانش جویان و حق  
 شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه فائده عمل و  
 کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاد است لذا  
 بدرج نامه دونفر از میان نامه بسیاری که بما نوشته اند برای نمونه  
 اقدام گردید

شافی  
 اول - نامه حجة الاسلام سید الاعلام آقای سید محمد قرشی دامت

برکاته از زمین اردبیل و هو هذا) محضر شریف حضرت آیه الله العظمی  
 آقای برقی دامت برکاته، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
 کتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) ملاحظه  
 و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم بمن اجازه نداد که در مقابل  
 آنهمه تلاش و کوشش و خدمات شایسته آنجناب نسبت باسلام و  
 سلامیان خاموش بمانم ضمن عرض تشکر و قدر دانی و دعوات  
 خیریه، قطعه شعری را که همین امروز در حق جناب عالی سروده ام بحضور  
 مبارک تقدیم میدارم

طوبی لك يا حجة الرحمان  
 يا مرشد الامة للسعادة  
 يا قالع الجهل من الصدور  
 نورت عين معشر الاسلام  
 دمرت كل بدعة ضلالة  
 كسرت ظهر معشر الجهال  
 جادلت كل من به عناد  
 اعلنت ان الافتراق شرك  
 والمسلمون كلهم اخوان  
 ابدك الله لهذا الدعوه  
 يحشرك الله مع النبي  
 باداعی الخلق الى القرآن  
 يا هادی الناس الى الجنان  
 يا جامع الحكم من الفرقان  
 بینت حكم احسن المیزان  
 احرق اصل الشرك والخسران  
 اغلقت باب اكثر الدكان  
 لا یقبل الحق من الانسان  
 لا یحسن لصاحب الايمان  
 شقاقهم كان من الشيطان  
 یجزیک عنا الله بالاحسان  
 وآله بحرمة القرآن  
 دوم - نامه جناب آقای سید احمد خدام آموزگار آموزش  
 و پرورش قوچان،

بنام خدا، تقدیم بمجاهد راه حق حضرت آیه الله العظمی  
 آقای اقا سید ابوالفضل ابن الرضا علامه برقی دامت برکاته

## بنام خدا

تقدیم ارادت بتوای عالم بیدار  
 تقدیم تحیت بتوای قاندهم بخوار  
 احسن بتو ای عالم ربانی خوشگو  
 کاین سان سخت معرکه کردست بهر کو  
 روشن نظران در پی گفتار تو هر سو  
 با غالی و مشرک ز سر جنگ کنندرو  
 تو نیز سخن پرورو، حقرا بعیان گو  
 برگو که سخن سنج بود نیک خریدار

هر خدعه و هر فلسفه شد مأمن درویش  
 هر مفلس و عامی شده بانی یکی کیش  
 هر یک بجهالت شده مغروق کم و بیش  
 بر عاقبت خلق خدا نیک بیندیش



فریاد برآور بسر صوفی و درویش  
باشد که یکپرا کنی از خواب توییدار

آن گلشن قدسی تو گلزار جنان است  
وان تابش قرآن تو پر ارج جهان است  
آن مکتب دینی تو چون داروی جان است  
آیات خدا در سخنان تو عیان است  
خلق از تو و از علم تو انگشت گزان است  
بیدار شود از سخن و پند تو هشیار

ای عالم حق گلشن دین رو بخزانند  
آیات خزان بر سر هر شاخ وزانند  
رخسار گلان پیرهن رنگرزانند  
وارد بخرافات همه پیر و جوان شد  
الله علی گشت و بشر قطب جهان شد  
بنگر بر سیده بکجا کار دغل کار

فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغضوب  
قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب  
ناشر بخرافات بود منبر مرغوب  
از بهر رضای دگران حق شده مغضوب  
جز نوحه و فریاد و فغان نی شده مطلوب  
جهال بسی ذاکر و واعظ پی دینار

افسوس خرافات شده درج روایت  
روحانی جمال بود سد هدایت  
اندر عوض عقل بود عشق کفایت  
شاعر شده هادی بره کفر و غوایت  
هر کفر بود دین و غلو گشته ولایت  
افسوس که بیگانه از دین، آمده دیندار

دیدنی که چسان بیخردان توطئه کردند  
صد حيله و تزویر پس مقنعه کردند  
گفتار تو را بهر کسان مغلطه کردند  
هنگام ادای سخت همه کردند  
در غیبت تو همه بیده کردند  
باشد که بتابد خور حق بعد شب تار

گویند چرا حق شده ظاهر زیانت  
مانند همه نی شده ای اهل خیانت  
خائن نه تویی سرور مائی بدیانت  
تو سبیل دینی و بود پاک روانت

بگذار که دشمن بزنند زخم زبانت  
تو اجر جهادت بستان از حق دادار

ذریه زهرا، مشنو قال ددانرا  
حق گو که بود حق همه جا یار، کسانرا  
برچین تو دکانداری آن پیر مغانرا  
حافظ شکنی باش، بکن کاریلانرا  
ای مرد مجاهد برهان خلق جهانرا  
از زندقه فلسفه و غالی مکار

افسوس که دونان دل و قلبت بشکستند  
صد تهمت ناحق بوجود توبه بستند  
این خلق همان کاب بجد تو پیستند  
باعترت و اولاد علی عهد پیستند  
دیدنی که چسان عهد خدا را بشکستند  
دیگر چه توقع بتو گردند مددکار

چون شمع، تو ای برقی از خویش بسوزی  
با پر تو خود راه دیانت بفروزی  
با منطق حق فام تو افواه بسدوزی  
گردند فراری همه اهریمن موزی  
باز آ و سرافراز نما تاکه بروزی  
خادم بتو گردیم و تو مخدوم باخیار

من مستمع در بیانات تو بودم  
گفتار خوشت را، زدل و جان بشنودم  
مهرتو بشد گنج دل و، نور و جوم  
چون دیگر یاران تو شعری بسرودم  
« خدامم » و من بنده درگاه و دودم  
باشد که قبول افتد و گردی تو بمایار

فصل شرح شود بر ترجمه ساده در دران قرآن مجید با ذکر نکات  
آیات و توضیح بیانات و کلمات الهی بدون آوردن خرافات  
و عقاید فرقه های مذهبی و غالی از تعصبات مسلکی و مذهب  
بشری بحول و قوه الهی  
اللهم وفقنا لآئمه  
وفشره



إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن انسان را به بهترین راه هدایت میکند

# تابش از قرآن

شامل :

ترجمه‌ای ساده و روان از قرآن مجید، با ذکر  
نکات و آیات و توضیح بیانات و کلمات الهی،  
بدون آوردن خرافات و عقاید فرقه‌های مذهبی  
خالی از تعصبات مسلکی و موهومات بشری

اثر: عالم مجاهد

سید ابوالفضل علامه برقمی







سوره حمد و یا فاتحه الكتاب . این سوره مکی و آیات آن هفت عدد است :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①

**ترجمه** بنام خدای کامل ذات و الصفات رحمان رحیم ۱

**نکات** بسم در اصل با اسم بوده باء حرف جر و اسم مجرور است و این جار و مجرور باید بفعلی تعلق گیرد و خدایتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب میدانند در نیت گیرد مثلاً "شروع بقرآن و یا کار دیگر مناسب این است که اتبرک یعنی بنام خدا برکت میجویم و یا ابتدا" یعنی ابتدا میکنم و در مسافرت اسافر یعنی مسافرت میکنم را در نیت گیرد . و حقتعالی در ابتدا " هر سوره جمله بسم الله را تکرار کرده زیرا هر سوره ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه و با اضافه در ابتدا " هر سوره این جمله را بعنوان تیتراژ آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سوره و آیات صفت رحمانیت و رحمت او است و آیات را برای لطف و رحمت نازل نموده .

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ②

**ترجمه** مدح و ثنای مخصوص برای خدائی است که پروردگار و مربی جهانیاست ۲

**نکات** حمد بمعنی مدح و ستایش و تمجید پروردگار است خواننده میتواند این آیه را به نیت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگرچه در نماز باشد و دیگر اینکه الحمد مبتدأ و خبر آن لله است و این جمله را خدایتعالی جمله اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار میکند و اگر فعلیه میآورد دلالت بر یکزمان داشت پس جمله اسمیه فصیح تر است و دیگر اینکه الحمد را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق و یا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زبیده و لائق پروردگار است و اگر الف و لام عهد باشد میفهماند که حمد مخصوصی برای خداست که آن حمد و مدح لائق مخلوق نیست و دیگر اینکه در این جمله از میان اسماء الهی الله انتخاب شده که بمعنی خدای کامل ذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است و کلمه الله برای چنین ذاتی وضع شده و ذکر این اسم دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمع جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد میباشد و علت دیگر حمد اینکه او منعم و مربی جهان و هر نعمت از او است و برای شکر چنین منعم باید



اورا حمد نمود .

### الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

**ترجمه:** خدائیکه رحمان و رحیم است ۳

**نکات:** تکرار صفت رحمان و رحیم در اینجا ممکن است برای این باشد که چون این دو صفت سبب نزول آیات الهی بوده دارای اهمیت است و رحمان صفت خاص حق تعالی و معنی آن عام ولی رحیم صفتی است غیر خاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد .

### مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ④

**ترجمه:** مالک و صاحب اختیار روز جزا (روز کیفر نیک و بد) ۴

**نکات:** در این چهار آیه اسما و صفات خدا ذکر شده برای اثبات توحید و معاد و اینکه او قادر است بر تشکیل روز کیفر ، پس از این آیات ذکر شده وظیفه بندگان و پرستش و مدد خواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده : قسمت سورة فاتحة الكتاب بینی و بین عبدی یعنی سورة فاتحة الكتاب را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم نصف آن راجع بصفات الهی و نصف آن در وظیفه بندگان است .

### إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ⑤

**ترجمه:** فقط تو را بندگی میکنم و فقط از تو یاری میجوئیم ۵

**نکات:** ایّاك ضمیر مفعول است برای فعل بعد از او که نعبد باشد و ایّاك باز مفعول است برای فعل پس از او که نستعین باشد و مفعول هر دو جا مقدم شده بر فعل برای افاده حصر یعنی بندگی و مدد خواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیر خدا و دیگر اینکه نعبد و نستعین متکلم مع الغير است زیرا نمازگذار نباید تنها خود شرا بنده و محتاج بداند بلکه تمام بندگان را محتاج بیاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد و لذا در آیه بعد اهدانا ذکر شده نه اهدنی یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی .

### اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⑥

**ترجمه:** ما را براه راست مخصوص هدایت کن ۶



﴿بَٰرِئٌ﴾ نمازگزار با اینکه هدایت یافته است باز باید خود را همواره محتاج به هدایت بداند و از خدا هدایت بجوید حتی رسول خدا خود را محتاج به هدایت الهی میدانست و این درخواست را میکرد زیرا بنده احتیاج به در و هدایت الهی دارد چه ابتدا<sup>۱</sup> و چه بقا<sup>۲</sup> و نا متکلم مع الغیر است یعنی باید بفکر اجتماع بود و برای همه هدایت را درخواست کرد .

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۵﴾

﴿بَٰرِئٌ﴾ راه آنانکه بایشان نعمت دادی ( مانند انبیاء ) نه آنانکه مورد خشم توشدند و نه گمراهان<sup>۳</sup>

﴿بَٰرِئٌ﴾ مقصود از مغضوب علیهم و ضالین هرکسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد چه کفار و چه فساق و چه ستمگران چه کافر و چه مسلمی که بنام اسلام قناعت کرده و در واقع از اسلام بی خبر است زیرا نمازگزار طبق این درخواست باید لساناً و عملاً و فکر<sup>۴</sup> راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگرانرا و دیگر اینکه در این سوره اوصاف الهی و وظائف بندگی بطور خلاصه و فشرده و مختصر بیان شده و سایر سوره قرآن شرح و تفصیل همین اجمال است . پس میتوان گفت تمام قرآن بطور اجمال و فشرده در این سوره میباشد و این سوره را فاتحه الکتاب گویند زیرا کتاب خدا بآن افتتاح شده و آنرا سبع المثانی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اول نماز باید خوانده شود و خواندن سوره دیگر کفایت از آن نمیکند و این سوره سوره بابرکتی است و قرائت آن برای تذکر مطالب آن و رفع بیماریها و گمراهیها مناسب است و تمرین آن در هر نماز برای جاگرفتن مطالب آن در قلوبست .

سورۃ بقره مدنی و آیات آن ۲۸۶ عدد میباشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾

﴿بَٰرِئٌ﴾ بنام خدای کامل الذات رحمان رحیم . الف لام میم<sup>۵</sup>  
﴿بَٰرِئٌ﴾ حروف الف و لام و میم را بعضی از فخرین برای رمز و اشاره گرفته اند و مادر مقدمه این کتاب در فصل ۱۹ و ۲۰ راجع بآن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود .



## ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

**ترجمه:** این است کتابی که در آن شک نیست و راهنمای پرهیزکاران است. ۲

**تکملة:** ذلك اسم اشاره و اشاره بقرآنست اگر کسی بگوید ذلك وضع شده برای اشاره به عهد و اینجا که قرآن نزد یکست چرا کلمه ذلك آمده ؟ گوئیم گاهی ذلك اشاره میشود به چیز بزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر بآن مشکل است مانند چیزی که نظری بآن مشکل باشد و دیگر کلمه ریب بمعنی شك و یا ظن نزدیک به گمان و شك میباشد و ریب نکره در سیاق نفی و نفید عموم است یعنی هیچگونه شك و گمانی در مطالب قرآن نیست و مطالب آن علمی و طبق دانش و بینش است پس اگر کسی شك در مطالب قرآن داشته یا دقیقاً نظر نکرده و یا بی انصاف است . نکته دیگر اگر کسی بگوید قرآن باید برای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متقین پس چرا فرموده هدی للمتقین جواب این است که در اینجا متقین بمعنی اصطلاحی آن نیست بلکه بمعنی لغوی یعنی هرکس بی بند و بار و بی پروا باشد و پرهیز از ضرر نکند و در صدر دفع زبان خود نباشد بکلام خدا گوش نمیدهد و هدایت نمیشود و هرکس پرهیز کند از ضرر احتمالی او گوش میدهد و هدایت میگردد و آن کس لغتاً پرهیزکار است پس کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرضین آنانکه کتاب خدا را قابل فهم ندانسته و بآن بی اعتنائی میکنند .

## الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

**ترجمه:** پرهیزکاران کسانی که بغيب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند. ۳

**تکملة:** غیب مقابل مشهود و محسوس است و چیزی گفته میشود که مشاهده و حسس نگردد چه دائماً مشهود نباشد مانند ذات احدیت و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان و جن و حوادث قیامت و اما آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آنرا نمیتوان مصادق غیب شمرد و لذا آنانکه بسبب عدم توجه بفاسد سخن خود گفته اند مقصود از غیب امامی است که مدتی غایب باشد صحیح نیست زیرا ؛ اولاً آن امام ممکن است مشاهده گردد پس عراز مصادیق و معانی غیب نیست . ثانیاً مطلق غیب را مقید کردن بیک چیز دلیل ندارد . ثالثاً



خود آن امام آیا از متقین است یا خیر ؟ اگر از متقین باشد بنابراین باید ایمان بغیب یعنی ایمان بخودش بیاورد او چگونه از خودش غایب است تا ایمان بخودش بیاورد . رابعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از متقین بود و ایمان او بامامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد .

نکته دیگر - متقین حتی رسول خدا مؤمن بغیب میباشند نه عالم بغیب و عالم بغیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است و فرق میان مؤمن بغیب و عالم بغیب این است که مؤمن بغیب مطابق وحی الهی و یا خبر صادق که شنیده ایمان بخبر غیبی آورده پس منشأ علم و ایمان او بغیب خبر وحی و یا خبر صادق است ولی عالم بغیب عالم به مخبر عنه است نه خبر و خود غیرا میداند و نزد او مشهود است نه بواسطه خبر دیگری و لذا صفت علم بغیب مخصوص خدا است . اگر کسی بگوید مؤمن بخبر غیبی نیز علم دارد بآن خبر نه ظن ؟ جواب گوئیم آری او عالم است بخبر غیبی و بتوسط خبر از عاقلان دارد به مخبر عنه . ولی عالم بغیب عالم است بغیب مخبر عنه بدون واسطه خبری .

نکته دیگر - جمله مآرزقناهم چون ردیف نماز آمده اتفاق واجب و زکوة است و مآرزقناهم در آن دلالت بر عموم دارد یعنی در هر چه با و روزی شده باید زکوة بدهد و منحصر به چیزیکه فقهاء گفته اند نیست چه مال التجارة باشد و چه حیوانات و چه ماشین آلات و چه پارچه و چه غیر اینها .

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾  
أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

ترجمه و آنانکه بآنچه بر تو نازل شده و بآنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به جهان دیگر (روز جزا) یقین کنند آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته و فقط ایشان رستگارند .

تفسیر ما انزل موصول و مفید عموم است یعنی پرهیزکار بتمام کتب الهی ایمان بیاورد و جمله هم بالآخره یوقنون جمله اسمیه و دلالت بر استمرار دارد یعنی یکی از صفات متقین این است که همواره صاحب یقینند و جمله علی هدی من ربهم دلالت دارد که هدایت متقین بواسطه هدایت الهی و هدایتی است که خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب خود و از کتب دیگر و گفته های دیگران هدایت را نگرفته اند زیرا هدایت غیر خدا هدایت واقعی



نیست و ضمیر هم که فاصله شده بین مبتدا و خبر در جمله اولئك هم الفلاحون دلالت بر حصر دارد یعنی هدایت الهی مخصوص بکسانی است که دارای صفات مذکوره در این آیات باشند حتماً پس از وصف رستگاران صفات زیان کاران و کافران و غیر پرهیزکاران را بیان کرده

إِنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ④ خَمَّ اللَّهُ  
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ⑤

ترجمه: محققاً برای آنانکه کافرند یکسانست چه بترسانی شان و چه نترسانی شان ایمان

نیاورند ۶ خدایتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرد فاست و برایشان عذاب بزرگی است ۷

تفصیل: طبق این آیات انذار و عدم انذار برای کفار مساوی است پس خدا برای چه

پیغمبر برای ایشان فرستاده ؟ جواب این است که مقصود از کفار بقرینه تقابل این آیات متقین کفار بی بند و باری تقوای بی پروای بیباکی است که از ضرر و زیان پرهیز ندارند و برای دفع خطر از خود گوش بسخن انبیاء نمیدهند و گرنه بسیاری از کفار طالب سعادت و قایل هدایتند . اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود پس ایشان در عدم هدایت تقصیری ندارند ؟ جواب این است که کار خدا روی جریان اسباب و مسبباتست . بنابراین بی بند و باری و عدم پرهیز و اعراض از حق سبب میباشد برای کفر و ورود هدایت و چون کفار با اختیار خود سبب را اختیار کردند مسبب که مهر برای عدم ورود هدایت است بر آن مرتب شده و چون جریان اسباب و مسببات بجعل الهی است و لذا خدا بخود نسبت داده و دیگر اینکه در این آیه سمع مقدم بر بصر آمده لشرف السمع علو البصر زیرا سمع وسیله است برای وصول بعلوم و وصول بهدایت و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع این است که سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمیشود و قلب و بصر مصدر نیست . پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران صفات منافقین که دسته سوم از قافله مکلفین باشد

ذکر شده از آیه ۸ تا ۲۰ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ①

بُخَارِ عُونَ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ



۹ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَمَّا كَانُوا  
 يَكْذِبُونَ ۱۰ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ  
 مُصْلِحُونَ ۱۱ إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۲ وَإِذَا  
 قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا أَنَّهُمْ  
 هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۳ وَإِذَا قِيلَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا  
 وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ ۱۴  
 اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۱۵ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ  
 اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ  
 ۱۶ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ  
 اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۱۷ صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ  
 فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۱۸ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ  
 وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ  
 مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ۱۹ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ  
 لَهُمْ مِشْوَاهٌ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ  
 وَأَبْصَارَهُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۰

**ترجمه:** و بعضی از مردم میگویند بخدا و روز قیامت ایمان آوردم و حال اینکه ایمان  
 آورده اند خدا و اهل ایمانرا فریب میدهند و حال آنکه در واقع فریب نمیدهند مگر  
 بدشانرا و درک نمیتکنند و دلهایشان بیمار بوده پس خدا بیماری ایشانرا زیاد کرد ( یعنی  
 پل و عناد و استکبارشان در زیادتی است و این جطه نفرین الهی است ) و برای ایشان



عذاب دردناکست بسبب آنکه دروغ میگویند ۱۰ و چون بایشان گفته شود فساد در زمین روا مدارید ، گویند همانا ما صالحیم ۱۱ آگاه باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجه نیستند ۱۲ و چون بایشان گفته شود ایمان بیاورید چنانچه مردم ایمان آورده اند ، گویند آیا ما بمانند سفیهان ایمان بیاوریم آگاه باش که خودشان سفیهند ولیکن توجه ندارند ۱۳ و چون بمؤمنین برخورد میگویند ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین خود خلوت کنند میگویند ما با شما هستیم همانا ما مؤمنانرا استهزا میکنیم ۱۴ خدا ایشانرا استهزا میکند و ایشانرا بحیرانی و سرگردانی خودشان میکشاند ۱۵ ایشانند که ضلالترا بجای هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند ۱۶ مَثَلِ ایشان مَثَلِ کسی است که در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف او را روشن سازد خدا روشنی ایشانرا ببرد و در تاریکی رهانشان سازد بطوریکه چیزی نبینند ۱۷ کران و لالان و کورانند که از ضلالت خود بر نمیگردند ۱۸ و یا مَثَلِ ایشان چون کسانی است که در بیابان تاریکی از آسمان باران تنیدی برایشان ببارد که در آن ظلمات و رعد و برقی باشد از ترس عذاب و فرار از مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان بگذارند و خدا باین کافران احاطه دارد ۱۹ نزدیک شود که برقی چشمانشانرا برباید ، هر زمانکه برای ایشان روشنی دهد بروند و چون تاریک شود بایستند (حیرت زده در ترس) و اگر خدا میخواست گوش و چشم ایشانرا برده بود ، محققاً خدا بر هر چیز توانا است ۲۰

**تَفْسِیر** در این آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و در خاتمه درد و مَثَل نشان

داده :

نشانه اول - در آیه ۹ ذکر شده اهل خدعه و نیرنگند و بفکر فریب مردمند .

نشانه دوم - در آیه ۱۰ و ۹ ذکر شده بی شعور و نادانند که آماده درک حقائق نیستند

نشانه سوم - در آیه ۱۰ و ۱۱ در دلند و مرض روانی دارند که بشنیدن آیات الهی بیماری

ایشان زیاد میگرد (حسد و عناد و نیاطلبی مرض ایشان است) .

نشانه چهارم - در آیه ۱۱ ذکر شده خودبین و خودخواهند که در عین فساد خود را اصلاح

میدانند .

نشانه پنجم - در آیه ۱۱ ذکر شده اهل فتنه و فسادند و تعامل بشر و فساد دارند .

نشانه ششم - در آیه ۱۲ بمردم خصوصاً با اهل ایمان بدبینند .

نشانه هفتم - در آیه ۱۴ دورنگی بلکه هر لحظه برنگی در آمده و خود را بهر فرقه میچسباند

نشانه هشتم - در آیه ۱۴ ذکر شده اهل تسخر و استهزا بوده و در تسخر مردم



استادند .

نشانه نهم - در آیه ۱۸ در امور دین حیران و سرگردان و در انتخاب راه ناشیند  
و لذا ضلالت را در عوض هدایت میخرند .

نشانه دهم - طالب هدایت نیستند و در امور دین بتحقیق نمی پردازند .  
نویسنده گوید اهل زمان ما غالباً دارای همین نشانه ها بوده و قطعاً منافقند . و اما آن دو  
مثل : بدانکه حتمی برای اینک امور معنوی و حالات نفسانی را مجسم و قابل درک سازد  
برای بندگان خود مثل میزند و آنها را تشبیه با امور محسوسه میکند . در آیه ۱۷ تا ۲۰ حالات  
و ملکات منافقین را راجع با امور دین و تظاهر با سلام و نتیجه بردن و در ظلمات هوی پرستی و  
کفر و صفات زایل ماندن و در دین سرگردان و کور و کرماندن ایشانرا "اولاً" تشبیه کرده  
بوضع کسیکه در شب تاری در بیابان تاریکی هیزمی جمع کند و به زحمت آنرا برافزود تا سبب  
روشنی اطرافش گردد پس ناگهان بادی بوزد و آتش او را پراکند و خاموش سازد و او را در  
تاریکی حیران گذارد ، چنانچه این کس از زحمت خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته  
بلکه در تاریکی پس از روشنائی که نسبت به باصره انسان تیره تر است مستمر مانده ، همانطور  
منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمیگیرد ، بلکه در ظلمات کفر و تردید  
سرگردان و در آخرت بظلمات عذاب دائمی گرفتار شود .

ثانیاً در آیه ۱۹ و ۲۰ وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات الهی تشبیه کرده بوضع  
کسانیکه در بیابان تاریکی متلاشوند بهاران تنیدی که بواسطه ابرها و رعد و برق هوا تاریکتر  
و هولناکتر گردد و ترس ایشانرا فراگیرد بطوریکه از ترس صدای رعد و صاعقه برق انگشتان خود  
را در گوش گذارند و از مرگ خود بیمناک شوند و گاهی بواسطه روشنی برق پراخ افتاده بدون  
فاصله بواسطه تاریکی حیران بایستند ، منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکله  
جنگ و جهاد بهراسند باضافه از بی ایمانی و رسوائی خود بترسند و گاهی بهرکت اسلام قدمی  
بردارند ولی باز از تردید توقف کنند و در ظلمت کوری حیران بمانند ، حال این تشبیهات  
را ممکن است تشبیه مرگب گوئیم و ممکن است تشبیه مفرق بنامیم . تشبیه مرگب آنستکه اوضاع  
منافقین مجموعاً تشبیه شده باشد بمجموع احوال کسانیکه در بیابان تاری آتشی برافروزند و از  
زحمت خود نتیجه نبرند و یا تشبیه بمجموع احوال کسیکه در بیابان تاری بهاران هولناکی  
گرفتار شود . و اما تشبیه مفرق آنستکه مفردات و جزئیات مثل را با مفردات و جزئیات مفصل  
فرداً تشبیه کنند . یعنی کلماتیکه در مثل آمده هر یک را جداگانه با کلمات مثل تشبیه



کنند . بنابر تشبیه مفرق تشبیه شده در آیه ۱۹ و ۲۰ دین اسلام و تکالیف آن ، بهاران شدید چنانچه زمین را بهاران احیا میکند همانطور باسلام دلها زنده میشود و شک و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده برعد و برق صاعقه و زبانه و عقابهای منافقین تشبیه شده بصاعقه آسمانی و حیرت منافقین تشبیه شده بظلمات و حیرت مردم مانده در بیابان و همچنین هر يك از افراد آتش مثل را با مثل بحسب ذوق میتوان تشبیه کرد و اما تشبیهاتی که در آیه ۱۸ آمده آنست که چون حقائق دین را منافقین توجه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشانرا بمرد می که از گوش و چشم و زبان فاقدند تشبیه کرده و گویا منافقین کرو لال و کورند و از راه خطای خود بر نمیگردند . و دیگر اینکه آیات بسیاری در ذم منافقین آمده مانند آیه ۱۶۷ سورة آل عمران و آیات ۶۱ و ۸۸ و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۵ سورة نساء و آیه ۵ سورة انفال و آیات ۶۴ و ۶۷ و ۷۳ و ۷۷ و ۹۷ و ۱۰۱ سورة توه و آیه ۱۱ سورة عنکبوت و آیات ۱ و ۱۲ و ۶۰ و ۲۴ و ۴۸ و ۷۳ سورة احزاب و آیه ۶ سورة فتح و آیه ۱۳ حدید و سرتاسر سورة منافقین و آیه ۹ سورة تحریم و غیر اینها هر که خواهد رجوع کند . يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَبْدُوا

رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝<sup>۲۱</sup> الَّذِي  
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً  
فَاخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ  
تَعْلَمُونَ ۝<sup>۲۲</sup>

**ترجمه:** ای مردم پروردگار خود را که شما و کسان پیش از شما را آفرید بپرستید تا  
پرهیزگار شوید ۲۱ آن خدائی که زمین را برایتان گسترده و آسمانرا برافراشته و از آسمان آبی  
فرو فرستاده که بآن میوه ها برای رزق شما رویانید . پس برای چنین خدا مانندی قرارند دهید  
در حالیکه میدانید او مانندی ندارد ۲۲

**تفصیل:** در آیات قبل مرد مرا بستم تقسیم قسمت کرد و بطور غیبت از ایشان ذکر نمود  
در این آیات از غیبت بخطاب منتقل شده که از جهات فصاحت است و تعامرا مخاطب نموده  
نیز در این آیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف بخطاب مرحمت آمیز بیان شده تا  
موجب رغبت مکلفین گردد و دیگر اینکه مخاطب تمام مرد مند چه مومن و چه کافر معلوم میشود  
کافر نیز مکلف بفروع و اصول است و بر هر دو مؤاخذه میشود و بعضی گفته اند هر جای قرآن



خطاب به یا ایها الناس باشد در مکه نازل شده و خطاب بهایها الذین آمنوا در مدینه نازل گردیده ولی این بیان مسلم نیست زیرا همین آیه که خطاب یا ایها الناس دارد از سورة بقره و مدنی است و دیگر اینکه این آیه دلیل است بر اینکه بندگی فقط برای خدا باید باشد بدلیل اینکه او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است و شما میتوانید از این آثار بی هموتر بهرهید . دقت نظر در موجودات و تدبیر علمی و نظم حکیمانه خالق خود را بشناسید و اگر چه درك او ذاتاً محال باشد . نظم و تدبیر واحد دلیل بر ناظم و مدبر واحد است پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید در این مراحل جائز نیست و دیگر اینکه از خطاب یا ایها الناس استفاده میشود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عده مخصوصی از انبیاء و یا اولیا . پس حدیث کسا که در میان شیعه و حدیث بثر که در میان اهل سنت جعل شده هر دو برخلاف این آیه و سایر آیات قرآن و ساحتگی است . و جمله وانتم تعلمون اشاره است بدانش فطری که هر کس بدانش فطری میداند مخلوق خالق دارد و نظم و تدبیر علمی ناظمی میخواهد . ممکن است اشاره باشد بدانش اکتسابی که مردم میدیدند بتان ایشان خالق نظام جهان نیستند و مع ذلك آنها را برای خدا مانند قرار میدادند .

وَلَا تَكُنْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ  
مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾  
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي قُودُهَا النَّاسُ  
وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

**ترجمه** و اگر شما از آنچه ما بر بنده خود نازل کردیم در شک نیستید پس سوره ای بیاورید که با آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید ( برای گواهی دادن بتساوی آنچه آوردید با قرآن ) اگر راست میگوئید ۲۳ پس اگر این کار را نکردید و نخواهید کرد ، پس بترسید از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگست در حالیکه برای کافران مهیا شده ۲۴

**تکلیفات** پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی و عبادی شده اکنون در این آیات اثبات نبوت شده با دلیل و این دلیل است بر جواز استدلال عقلی در عقائد .

در این آیات استدلال شده بر صدق نبوت محمد <sup>ص</sup> به نزول و اعجاز قرآن که سند



شریعت و معجزه باقیه است که هیچ بشری نمیتواند سوره ای بمانند آن بیاورد و این کلام را محدث ۳ با کمال اطمینان و شهادت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره ای نخواهد آورد . چون تا بحال کسی نتوانسته سوره ای بمانند آن بیاورد پس صدق نبوت او بر عقلا مسلم میگردد .

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

**ترجمه** و بآنانکه ایمان آورند و کارهای شایسته نمایند بشارت بده که برای ایشان باغها<sup>فی</sup> است که از زهر درختان آنها نهرها جاری است ، هرزمان که از میوه هائی روزی ایشان گردد گویند این همانست که از پیش روزی ما شده بود و برای ایشان میوه های شبیه بهم (در طعم و لذت و رنگ ) آورده شود و مخصوص ایشانست در آن باغها زنان پاکیزه و پاک و ایشان در آنها جاوید اند ۲۵

**تکلیف** پس از ذکر توحید و نبوت بایمان آورند مکان مژده سعادت و نعمتهای بی حد داده شده و از جمله اتوا به متشابهها معلوم میشود که میوه های بهشت در لذت و خوشی شبیه بیکدگرند و شبیه بمیوه های دنیا میباشد در کمیت و صورت . و جمله ازواج مطهره دلالت میکند که همسرهای بهشتی چرك و آلودگی بحیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي

يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَّا فَوْقَهَا مَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ  
أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ  
بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَبِهَدًى بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا  
الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾

**ترجمه** محققا خدا شرم ندارد از اینکه برای قدرت خود مثلی بزند به پشه و بالاتر از آن پس آنانکه ایمان دارند حقانیت آنها میدانند که از طرف پروردگارشان آمده و اما



کفار میگویند خدا با این مثل چه میخواهد ، باین مثل بسیارها گمراه و بسیارها هدایت میکند در صورتیکه با این مثل فقط فاسقان را گمراه میکند ۲۶

**نکات** چون در آیه قبل وعده بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرت است لذا در این آیه برای اثبات قدرت بخلقت پشه و بزرگتر از پشه مثل زده که در خلقت پشه تمام قوای ظاهری از باصره و سامعه و لاسه و ذائقه و شامه و قوای دیگرها ایجاد کرده و آنچه يك حیوان بزرگ دارد از سر و پیکر و رگ و پوست و پی و اعضا و جوارح و احشا و امعاء همه را داراست با اضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهائی دارد برای فرار از خطر و نیروی حساسی باو عطا شده که از هر طرف خطری آید درك میکند حواس او بسیار تیز و دارای تمیز است خدائیکه مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجاد میکند و لوازم زندگی آنها را عطا میکند که اگر تمام دانشمندان بشری اجتماع نمایند درك قوا و خصوصیات وجودی آنها نمیکند چنین خالق قادر است بر وفای بعهده . بعضی از مفسران خرافاتی آمده اند از قول امام نقل کرده اند که مقصود از پشه حضرت علی بن ابیطالب<sup>ع</sup> و مقصود از مافوقها حضرت محمد<sup>ص</sup> است و ما معتقدیم باین تفاسیر نباید اعتنا کرد زیرا اولاً این توهین بمقام امام است و ثانیاً کیفیت خلقت محمد و علی<sup>ع</sup> با خلقت سایر افراد بشر فرقی نراند و قدرت نما خدا در خلق مؤمن و کافر فرقی ندارد . پس مثل زدن بوجود مؤمن برای کفار لطفی ندارد عده ای که میگویند قرآنرا نمی فهمیم میگویند اگر بموضه بمعنی خودش پشه باشد نمی فهمیم ولی اگر بمعنی امام باشد چون امام گفته می فهمیم . ان هو الا قول الزور . بمقدمه ۱۶ همین کتاب مراجعه شود .

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ  
يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَئِكَ

هُمُ الْخَاسِرُونَ ۲۷

**ترجمه** آنانکه پیمان خدائی را پس از بستن آن می شکنند و آنچه خدا امر بوصل آن نموده قطع و در زمین فساد میکنند ، ایشان خود زیان کارند ۲۷

**نکات** چون در آیه سابق ذکری از فاسقین شد در این آیه صفات ایشانرا ذکر کرده اول آنکه پیمان الهی را می شکنند ، پیمان الهی همان پیمان فطری و عقلی است که خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج و بندگی و اطاعت نسبت بخالق گواهی میدهد و آنرا فاسقین



نقض کرده اند و یا پیمانی است که خدا در کتب وحی بتوسط انبیا از امتها گرفته که او را اطاعت کنند و یا پیمانی است که خدا از علماء اهل کتاب و علماء اسلام گرفته که حقائق کتب آسمانی را برای مردم بیان کنند و ایشان بآن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و بجای آن خرافات را تصویب کردند و مقصود از قطع آنچه خدا امر بوصول نموده این است که باد وستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند و مثلاً "موظف بودند بتعام کتب انبیا" ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه نکنند، اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب نموده و ایمان ببعض آورده و ببعض دیگر کافر شدند و مثلاً "مأمور شدند با والدین حقیقی و یا بارسول خدا صلّه کنند و ایشان قطع نمودند و مقصود از فساد فی الارض ضرر زدن بدیگران و راهزنی و یا ترسانیدن مردم و جنگ و جدال و دعوت بکفر و نفاق و فسق و فجور است که تماماً "فساد فی الارض" است .

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۸﴾

**ترجمه:** چگونه بخدا کافر میشوید و حال آنکه شما بهیچان نپویدید خدا شما را زنده نمود سپس شما را میمیراند سپس زنده میکند سپس بسوی او برگشت داده خواهید شد ۲۸

**تفصیل:** پس از ذکر صفات کفار و فساق در این آیه ایشانرا سرزنش میکند که با ملاحظه قدرت خدا چگونه باو کافر و یا عاصی میشوید و در اینجا برای سیرانسان در موت و وحیات ذکر کرده موت و حیات اولرا بصورت ماضی آورده یعنی موت و حیات بشما داده که از حالت جمادی خارج و بحیات دنیوی نائل شده اید و موت و حیات دیگر در مستقبل بشما عطا خواهد شد و آن مردن باجل دنیوی و حیوة اخروی است و اما اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر در این آیه مسکوت و بلکه منفی است ولی از آیه ۵۶ سوره دخان لایذوقون فیها الموت الا الموتة الاولى عدم حیات و موت در قبر استفاده میشود و همچنین از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مؤمنون .

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۹﴾



**ترجمه** او آن خدائی است که برای شما آنچه در زمین است خلق نمود ، سپس باستان پرداخت و آنرا بهفت آسمان کامل و معتدل نمود و او بهر چیزی را اناست ۲۹

**تکلیفات** خدا برای قدرت ناطق نعمت وجود آسمانها و زمین را تذکر داد و از جمله خلق لکم استفاده میشود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای هده ای از مقربین و دلالت دارد که آنچه در زمین میباشد برای بشر مباح است مگر آنچه بخصوصه نهی شده باشد و قاعده اباحه اشیا را از همین آیات استخراج کرده اند بنام اصله الاباحه و جمله ثم استوی الى السماء دلالت ندارد بر اینکه خلقت آسمانها پس از زمین بوده زیرا اولاً این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آنست بهفت طبقه . و ثانیاً در این موارد میتوان گفت ثم برای تراخی نیست بلکه برای شماره کردن نعمتها است و از جمله و هو بكل شیء علیم استفاده میشود و احواطه علم خدا بر تمام جزئیات و این مخالف عقاید فلاسفه است که خدا را عالم بکلیات میدانند زیرا صفت مشبهه دلالت بر مبالغه و دوام دارد و هر جزئی از جزئیات مشمول شیء است .

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٠ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَأِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣١ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْمُلُونَ ٣٣

**ترجمه** و چون پروردگارت بفرشتگان گفت که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد ، گفتند آیا کسی را که در آن فساد کند و خون بریزد قرار میدهی و حال آنکه ما تو را تسبیح میکنیم و بستایشت مفتخریم و تو را تقدیس مینمائیم ، خدا فرمود من چیزها میدانم که



نمیدانید ۳۰ و آموخت بآدم تمام آن نامها را سپس عرضه کرد آنها را به فرشتگان و فرمود مرا با اسماء ایشان خبر دهید اگر راست میگوئید ۳۱ گفتند تو منزهی برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموختهای تو خود دانای حکیمی ۳۲ گفت ای آدم ایشانرا بنامهای آنان خبر ده پس چون ایشانرا بنامهای آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را میدانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید میدانم ۳۳

**تَبٰرَكَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ** الف و لام الملائكة دلالت دارد بر اینکه ملائكة معینی بوده اند و لفظ كل و بعضی ذکر نشده پس قضیه مجمله و در حکم قضیه جزئیّه میباشد پس مخاطب بعضی از ملائكة بوده اند و اگر جای دیگر گفته شده فسجد الملائكة: کلمه مقصود از كل همان ملائكة مخاطبین است نه تمام ملائكة کروبیین پس مخاطب بسجده بعضی از فرشتگان بوده اند و شرافت حضرت برهما بعضی ثابت میگردد نه بر تمام و از جمله جاعل فی الارض خلیفه چند مطلب استفاده میشود اول خَلِيفَةً با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم گردد مستخلف عنه کیست و اگر خلیفتی و یا خلیفه الله میفرمود و یا خلیفه السابقین میفرمود معلوم میشد خلیفه خدا است و یا خلیفه سابقین . اگر بگوئیم خلیفه خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جاسا دارد و نه مکان تا کسی بجای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست کسی احراز کند و لذا باید گفت مقصود همان است که ملائكة مخاطبین فهمیدند که آدم باید خلیفه سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی میکردند از طایفه جن و یا نسناس و یا آدمهای دیگری که بوده و از بین رفتند و لذا گفتند : اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ . و اگر جانشینی خدا بود که فسد و سفاک نبود و از سوال ملائكة و جواب خدا معلوم میشود مقصود از خلیفه فقط تنه با آدم نبوده بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد و خونریزی میکنند و اگر مقصود خود آدم بود او که فسد و سفاک نبود و خدا در جواب میفرمود لا یفسد و لا یسفاک بلکه خدا حدس ملائكة را تصدیق کرد ولی فرمود انّی اعلم ما لا تعلمون . یعنی با اینکه این خلیفه فسد و سفاکست من در خلق او مصلحتی می بینم که شما نمیدانید و از آیات بعد معلوم میشود شرافت علم بود دیگر شرافت آدم بر سایر موجودات حتی بر ملائكة مخاطبین بعلم است و از تعلیم خدا بآدم اسماء را سر خلقت و حکمت آنرا بیان نموده است . و اسمائی را که تعلیم آدم شد چه اسمائی بوده بعضی گفته اند اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی و چه نباتی و چه حیوانی و چه ملکی . و بعضی گفته اند اسماء الله بوده ولی ظاهر اسمائهم و یا اسماء هولاء اینست که اسماء عقلاء از مخلوق بوده زیرا ضمیر هم و یا اسم اشاره هولاء نه بخدا بر میگردد و نه بموجودات



غیر زوی العقول پس مقصود اسما<sup>۱</sup> اصناف ملك و جن و بشر بوده و اگر بگوئیم ضمیر عقلا بمنوان تغلیب آمده سایر موجودات را نیز شامل است اگر بگوئیم چگونه ملائکه اسما<sup>۲</sup> اصناف خود و یا اصناف جن و بشر را نمیدانسته و اگر نمیدانسته چگونه پس از اخبار آدم فهمیده که او راست میگوید و پذیرفته ؟ جواب گوئیم چنانچه ذکر شد اینان يك صنف از ملائکه بودند و ممکنست علی سایر اصناف ملك و یا جن و بشر و خصوصیات ایشان نداشته اند و چون حضرت آدم خبر داد یا ملائکه دیگری بودند که گواه صدق او بودند و یا ملائکه از قرائن فهمیدند که او راست میگوید<sup>۳</sup>، در اینجا ملائکه گفتند نسبح بحمدك و نقدر. فرق بین تسبیح و تقدیس این است که تسبیح تنزیه از نقائص ذاتی ولی تقدیس تنزیه از قبایح افعالی است. و دیگر اینکه مقصود ملائکه از جمله أتجعل اعتراض بر افعال خدا نبود زیرا ایشان حق را تقدیس میکردند بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود و مقصود از جمله ان کتم صادقین اثبات کذب نبود بلکه مقصود اقرار بعجز و جهل بود و لذا گفتند لا علم لنا و جمله لا علم لنا دلالت دارد که ملائکه چیزها بدون تعلیم و تعلم نمیدانستند. پس آنانکه مدعی تصفیه باطن شده و گویند بر ریاضت و تصفیه میتوان علم لدنی پیدا کرد و یا بمجهولاتی پی برد و یا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبارت و عصمت چیزی جز بتعلم ندانستند. حتی مدعیان تصفیه حدیثی جعل کرده که : عیدی اطعننی حتی اجعلک مثلی و این حدیث مدعیان ندارد. و جمله ألم اقل لكم انی اعلم غیب... دلالت دارد که احدی از مخلوق حتی ملائکه بغیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیر خود آگاهی ندارند و جمله اطعم ما کتمت تکتمون اشاره بعلم حق تعالی است بمقابله اهل کفر و ایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن و مذنبی مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهد شد. پس باید هرکسی از عاقبت کار خود خائف باشد و بمعبادت خود مغرور نگردد و برحمت حق امیدوار باشد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابْتِغَاءً لِّدِينِهِ

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

و چون بملائکه گفتیم برای آدم فرودن باشید پس فروتنی کردند جز ابلیس

که او خود را ری و تکبر کرد و از کافران بود ﴿۳۴﴾

بکتابت امر اسجد و خطابست بهمان فرشتگان سابق الذکر نه بتمام ملائکه اگر

بگوئی سجده برای تعظیم عبادتست و برای غیر خدا جائز نیست ؟ جواب گوئیم سجده در



عرف مشرقه گذاشتن پیشانی بر زمین است ولی در لغت بمعنی فروتنی و نهایت کرنش است و اگر کسی بامر خدا برای کسی فروتنی کند اشکالی ندارد و این شرك در عبارت نیست و فرشته پیشانی ندارد تا بعنوان عبادت بر زمین گذارد پس سجده در اینجا مانند سجده در آیه : **وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ** میباشد که مقصود سجده انسانی و عبادت نیست پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده اند که چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیر او سجده کند و از کمال معرفت او بود بحقام حق تعالی اینها برخلاف قول خدا یافته اند زیرا خدا فرموده : **اسْتَكْبَرُوا كَانُ مِنَ الْكَافِرِينَ وَتَعَمَّدُوهُ** کان عارفاً من العاشقین و سجده نکردن او از تکبر بود که گفت : **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** و مقصود او این بود که آتش فروغی دارد که خاک ندارد و خود را برتر از آدم میدید زیرا نظر او ببدن خاکی آدم بود و متوجه جان آدم و روح او نبود که از عالم قدس و منسوب بحضرت پروردگار میباشد چنانچه سه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطانرا سلطان العارفین گفته اند میگوید :

بندہ آن باشد کہ بند خویش نیست	جز رضای خواجہ اش در پیش نیست
گر بگوید چاکر این پادشاه و آن	ہرزند از بہر خدمت او میان
ہمچو آن روحانیان کز امر رب	سجدہ کردند و نگفتند از سبب
زان میان شیطان کہ خاک بر دهن	گفت ناید سجده آدم زمین
من از آن خاکی نسب بالاتسم	او ز خاک پست و من از آذر م
من ز نارم نار نورانی بسود	او ز خاک و خاک ظلمانی بسود
خاک ہر فرق وی و ہر نور وی	ای تغو ہر او و چشم کور وی
نی ز آتش ہرچہ زاید خوش بسود	دود و دودہ زادہ آتش بسود
گر نبودی دیدہ آن کور کور	دیدہ از آدم ہمہ اشراق نور
جان آندی کہ نور مطلق است	زادہ قد سراسر و پروردہ حق است

نکۃ دیگر با اینکه شیطان ایمان بخدا داشت و سالہا او را عبادت میکرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را از کافرین خواند پس عصیان او از غفلت نبود . بدانکہ اختلافست در اینکه ملک افضل است یا بشر از بسیاری از آیات استفادہ میشود افضلیت ملک کہ در جای خود ذکر خواہیم کرد .

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ  
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ



## الظالمين ۱۵

**ترجمه** و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن باش بخورید از میوه ها و طعامهای آن بخوشی و فراوانی آنچه بخواهید و باین درخت نزدیک نشوید که از ستمگران میشود ۳۵

**تکلیف** از آیه ۲۸ تا ۳۸ نازل شده برای تذکر نعمتهای الهی یعنی ای بنی آدم فکر کن متذکر باش خالقت تو را خلیفه در زمین نمود و بفرشتگان امر کرد در پیشگاه توفروتن باشند و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود و دیگر اینکه خدا فرمود بهشت را بشما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در زمین و آبادی آن خلق کرد که او را بزحمست و امتحان مبتلا کند و تحصیل کمال نماید. در این آیات متذکر نشده از چگونگی خلقت حوا بعضی استدلال کرده بآیه اول سورة نساء بجملة : خلق منها زوجها که حوا از آدم خلق شده و بعضی از بدن او بوده طبق روایاتی . ولی جملة خلق منها دلیل نمیشود زیرا همین تعبیر برای همه افراد بشر آمده و خدا فرموده : و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً و سلم استکه همسر هرکسی از بدن او خلق نشده بنا بر این قرآن از خلقت حوا ساکت است و باید گفت اُسْكُوتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ و دیگر اینکه خدا بنهی تحریمی فرمود لا تقربا هذه الشجرة نزدیک آن درخت نروید و معین نکرده آن درخت چه بود و بر ما لازم نیست تعیین آن . اگر کسی بگوید حضرت آدم و حوا عصیان کردند و از آن درخت چشیدند و خدا بایشان فرمود : فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ و بعد هم حضرت آدم در توبه خود اقرار کرد بظلم خود و گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا پس آدم معصوم نبود ؟ جواب این استکه آری حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوت معصوم نبوده و اما پس از نبوت چه طور ؟ میگوئیم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد .

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ  
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ  
مَنَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۝ فَنَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ  
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْهُ  
فَنَبِّئَهُمْ هُدًى فَلَاحُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ وَالذِّبْنَ







تَلَوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ  
وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿۴۵﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا  
رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۴۶﴾

**ترجمه:** ای فرزندان اسرائیل ( اسرائیل حضرت یعقوب است ) بیاد آرید نعمترا که  
بشما عطا کردم و به پیمان من وفا کنید من به پیمان شما وفا میکنم و از من بترسید ۴۴ و آنچه  
نازل کرده ام در حالیکه توراۃ شما را تصدیق میکند ایمان آورید و اولین کافر بآن مباحثید و  
آیات مرا ببها اندکی نفروشید و فقط از قهر من بهره‌نیزد ۴۵ و حق را به باطل مشبه سازید  
و حق را کتمان نکنید و حال آنکه میدانید ۴۲ و نماز را بیاد آرید و زکوة بدهید و با رکوع  
کنندگان رکوع کنید ۴۳ آیا شما مرد مرا بنیکی امر میکنید و خود را فراموش مینمایید در حالیکه  
شما کتاب خدا را میخوانید آیا عقل خود را بکار نینداخته اید ۴۴ و بوسیله صبر و نماز از  
خدا یاری جوئید و محققا این بزرگست مگر بر فروتنان ۴۵ فروتنانیکه گمان ملاقات پروردگار  
خود را دارند و معتقدند که با و رجوع خواهند نمود ۴۶

**تفصیل:** حق تعالی نعمت بی شماری با و داد یعقوب عنایت کرد از آنجمله پیمبرانی  
از میان آنان برانگیخت و ایشانرا ملك و سلطنت بخشید و از شرستمگران نجاتشان داد و  
برای ایشان من و سلوی و مائده فرستاد و دریا را برای آنان شکافت و کتابهای آسمانی بآنان  
داد چون این آیات در مدینه نازل شده و در آنجا یهودیان و بنی اسرائیل زیاد بودند  
خدا اولاً نعمتهای عمومی را در آیات قبل برایشان شمرده سپس نعمت های خصوصی اسرا  
تا بآن متوجه شوند و برای شکر آن ایمان آورند و لا اقل از فساد و خدایت دست بردارند و  
و یهودیان زمان رسول خدا چون بآن نعم افتخار میکردند و انبیاء بنی اسرائیل را از خود  
میدانستند لذا خدا ایشانرا مخاطب نموده و برایشان منت نهاده و از ایشان وفای بعهد  
را میطلبد و از جمله عهود و پیمانهای توراۃ این بود که اگر خاتم الانبیاء آمد با و ایمان  
آورند و لذا یهودیان زمان رسول خدا مسؤولند که چرا پیش قدم در ایمان نشدند بلکه بعنا  
پرداخته و اول کافر بآن شدند و اما عهود و کلماتی که در توراۃ و انجیل میباشد راجع  
بمحدث ۳ پس توصیه میشود که بسفر پیدایش توراۃ باب ۱۷ شماره ۲۰ و بسفر تثنیه باب ۳۳ و



باب ۱۸ شماره ۱۷ مراجعه شود و در انجیل یوحنا باب ۱۴ و باب ۱۵ شماره ۲۶ و با انجیل برنابا بکتاب اعمال رسولان باب ۱۳ شماره ۱ تا ۴ و شماره ۴۳ و بفصل ۱۱۲ آیه ۱۳ تا ۱۸ مراجعه گردد. و در جمله آیای فارهبون کلمه آیای مقدم شده بر فارهبون و هم بر فاتقون و این دلالت دارد بر حصر یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او بترسید و کلمه صدقا حال است از ضمیر آمنوا یعنی اگر شما بتوراه و انجیل تصدیق دارید باید بمحمد<sup>ایمان</sup> آورید زیرا تکذیب او تکذیب توراه و انجیل است از جهت یکی اینکه نشانه های نبوت محمد در آند و کتاب ذکر شده و شهادت کتب انبیاء حق است دوم اینکه قرآن محمد تصدیق کرده توراه را و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق بکتب انبیاء سابق است باضافه محمد بی سواد است و توراه را نخوانده پس خبر او تصدیق او بتوراه از وحی است و ضمیر جمله اول کافره ممکن است برگردد بما انزل که قرآن باشد یعنی شما یهودیان اولیین کافر بقرآن نباشید اگر کسی بگوید چگونه ایشان اولین کافر بقرآن نباشند در صورتیکه مشرکین قریش اولین کافر بقرآن بودند ؟ جواب این است که اولیت اولیت زمانی نیست بلکه اولیت رتبی است یعنی کفر اهل کتاب بقرآن و ضرر آن شدیدتر و بالاتر است و ممکن است معنی چنین باشد شما یهودیان حاضر نسبت بیهودیان آینده اولین کافر بقرآن نباشید یعنی یهودیان بعدی اگر بشما اقتدا کنند شما مسؤولید و ممکن است ضمیر اول کافره برگردد بما موصوله در جمله ما معکم یعنی اگر ایمان بقرآن نیاورید اولین کافر بتوراه میباشید زیرا آیاتی در وصف محمد در توراه آمده پس تکذیب بتوراه کرده اید و پس از شما بشما اقتدا خواهند کرد . پس اولین کسیکه با علم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شما نیست نه اهل مکه و جمله : لا تشتروا بآیاتی ثمنًا قلیلاً دلالت دارد که عده ای از علماء یهود برای حفظ دگان و ریاست خود و برای گرفتن تحف و هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیرستان و عوام یهود میگرفتند بمحمد ایمان نیاوردند زیرا در صورت ایمان به محمد بازارشان کساد میشد و لذا آیات الهی را نپذیرفتند در مقابل بها کم دنیا و حتی آیات توراه را نیز که موجب اسلام عوام ایشان میشد بخاطر منافع دنیا عمل نکردند و آن آیات را بعوام ارائه نمیدادند عینا مانند زمان ما که علماء و رؤسای دینی همشان گرفتن وجوهات است و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان میکنند و طبق میل عوام خرافات را ترویج میکنند و مسلم است که منافع دنیا نسبت بمنافع دین بسیار ناچیز و قلیل است . حق تعالی پس از آنکه در آیه (۴) امر بایمان و ترک



کفر نموده و در آیه بعد فرموده دیگرانرا گمراه نسازید و گمراه کردن دیگران بد و طریق است  
اول اینکه در راه حق و دلائل آن ایراد و اشکال تراشی کنند و راه شک و شبهه باز کند برای  
طالبین حق . دوم - اینکه راه حق و دلائل آنرا کتمان کنند و بیان ننمایند . جمله لاتلبسوا  
الحق نهی از طریق اول و جمله لاتکتموا نهی از طریق دوم است . مانند علماء یهود کسه  
چنین میکردند و جمله و أنتم تعلمون دلالت دارد که قبح اشتباه کاری و یا کتمان برای علماء  
بدتر و بیشتر است اگرچه برای هرکسی قبح است . اما برای عالم اظهار حق واجب تر است .  
متأسفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنانکه عالمانند یا اشکال تراشی میکنند و یا کتمان  
حق و تقلید را برای جهال واجب کرده اند تا اینکه مبادا جهال بیدار شوند . و جمله  
أقموا الصلوة و آتوا الزکوة خطاب بیهود است و دلالت دارد که کفار مکلف بر فروختن و بر ترک  
فروع عقاب میشوند و جمله و ارکعوا اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت  
و ممکن است بمعنی فروتنی و خضوع در پیشگاه حق باشد و یا چون بنی اسرائیل در نماز خود  
رکوع نداشتند حقیقتاً ایشان را امر بر رکوع نموده و چون یهود بسایر مردم میگفتند بهمین  
زودی رسولی از جانب خدا مبعوث میشود و مرد مرا ترغیب بایمان بخدا و رسول میگردند . پس  
چون رسول خدا آمد خودشان ایمان نیاوردند و لذا خدا ایشانرا مذمت کرده و بنحو تعجب  
فرموده آیا شما دیگرانرا امر بنیکی میکنید و خود را فراموش نموده و این عمل قبیحی است زیرا  
آنکه امر بنیکی کند و خود بجا نیاورد گویا جمع بین خدین و نقیضین کرده با قول مرد -  
ترغیب و با فعل خود مرد مرا اعراض داده با قول خود مرد مرا از عصیان بازداشتی ولی با عمل خود  
جبرئت داده با قول مردل مردم نفوذ کرده ولی بعمل مرد مرا تنفر داده و لذا رسول خدا  
فرمود : مثل الذی یعلم الناس الخیر و لا یعمل به کالسراج یضیی للناس و یحرق نفسه . و در  
روایتی آمده که عده ای از اهل بهشت مشرف میشوند بر دوزخ و عده ای را در آتش می بینند و  
بایشان میگویند ما ببرکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم آنان گویند عادت ما این بود که امر  
بخوبی میکردیم ولی خودمان بجا نمیآوردیم ، گفته اند عمل یکمرد چنان اثری در هزاران مرد  
میگذارد که گفتار هزار مرد در یک نفر ندارد . و ضمیر آنها لکبیره ممکن است برگردد بجمع  
اوامر و خطایاتی که به بنی اسرائیل شده و ممکن است برگردد باستعانه و ممکن است برگردد  
بنماز . هر کدام باشد اشکالی ندارد و ظن در جمله الذین یظنون برخی بمعنی گمان بعضی  
بمعنی علم گرفته اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان علم باشد . و مقصود از



ملاقات رب دیدن نیست زیرا در عرف میگویند فلانی مرگ را ملاقات کرد و یا اگر کور را اجازه ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت میگویند اجازه ملاقات داشته و ملاقات کرده با اینکه شاه را ندیده بلکه مقصود ملاقات لطف و عنایت و یا عتاب و سطوت میباشد و رباً صفاً فعل است که همان لطف و رحمت و یا عتاب و سطوت باشد .

يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي  
 أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا  
 تَجِيءُ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَفَاءً وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُوْخَذُ مِنْهَا  
 عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٨﴾

**ترجمه:** ای بنی اسرائیل نعمتی را که بشما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم  
 بیاد آرید ۱۷ و بهر هیزید از روزی که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از  
 کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت پیگیری  
 نشوند ۱۸

**تفصیل:** خدا خطاب نموده به بنی اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبه شوند و مقصود  
 از فضلتکم علی العالمین این است که برای شما پیمران فرستادم و سلطنت و تمکن دادم در میان  
 جهانیان زمان خودتان یعنی هر موحدین آن زمان شما را برتری دادم نه هر مردم قبل و بعد  
 پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی اسرائیل از تمام آدم . و دیگر اینکه آیه ۱۸ صراحت  
 دارد که روز قیامت چند چیز نیست : ۱- کسی را بجرم کس دیگر جزا نمیدهند . ۲- شفا  
 از کسی پذیرفته نگردد . ۳- فدا و عوض نمی گیرند . ۴- هیچ کس بیماری کس دیگر  
 نتواند نیست . معلوم میشود در قیامت مانند دنیا پارتی بازی و رشوه و تعلق نیست و کسی  
 نمیتواند رأی خدا را برگرداند و از قوانین جزائی و کیفری که معین شده او را منصرف کند  
 اگر کسی بگوید پس آیاتیکه در اثبات شفاعت آمده چیست ؟ گوئیم آیهای در اثبات شفاعت  
 مخلوق مطلقاً نیامده و شفاعتی که بتقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد بلکه  
 در آیات قرآن بطور مطلق نفی شفاعت شده و اما از اثبات شفاعت بطور مطلق خبری و اشری



نیست . و اگر شفاعتی در قرآن اثبات شده برای امور دنیوی اثبات شده آنهم برای مؤمنین و کسانی که خدا از دین آنان و از اعمال آنان خوشنود باشد که انبیاء و یا فرشتگان برای آنان استغفار میکنند . و معنی شفاعت همان استغفار است که همین استغفار انبیاء و ملائکه برای کفار و منافقین نفی شده و اگر روایاتی در اثبات شفاعت باشد تماماً ضعیف السند و مخدوش المتن و از جعلان و کذابان و غالیان و بی دینان نقل شده و مثلاً مجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح السند تام الدلالة در آن نیست و اکثراً ضد قرآن است که باید آنرا طبق دستور رسول خدا ﷺ و ائمة هدی علیهم السلام بدیوار زد و بدور انداخت . اگرچه احادیثی <sup>بسیار</sup> در نفی شفاعت از رسول خدا و ائمة هدی<sup>۱</sup> در مقابل آن احادیث وارد شده که پاره‌ای از آنرا خواهیم تذکر داد . و انشاء الله در ذیل آیه ۲۵۴ سورة بقره یعنی همین سوره معنی شفاعت و صحت و سقم و کیفیت آنرا بیان خواهیم کرد . بهر حال کسانی که قوانین خدا را معطل گذارند و مردم مسلمان را بمعاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت و سیمی بدون قید و بند برام مردم تراشیدند و مردم را خسر الدنیا و الآخرة کردند . آیا قوانین الهی که فرموده : <sup>۲</sup> فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۷- الزلزال) - کُلُّ امْرُئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ (۲۱- الطور) - کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَ (۳۸- المدثر) - يَوْمَ الْمَجْرَمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَهْنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ وَفَضِيلَتِهِ الَّتِي تَوَوَّيْهِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۱-۱۲-۱۳-۱۴ سورة المعارج) میتوان لغو شمرد ؟ و آیا ممکن است خدائیکه قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معین بردارد ؟ و آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند ؟

ما جواب اینها را در ذیل همان آیه خواهیم داد .

وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ الْغَرَقِ أَنْ يَسُومَوكَ  
سُوءَ الْعَذَابِ يَذْبَحُونَ آيَاتُكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ  
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ④



**ترجمه** و بپار آورید هنگامیکه شما را از زهر بار سلطه فرعون که بدترین عذابها را بر شما میداد و پسران شما را میکشید و زنان را زنده میگذاشتند نجات دادیم ، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان ۴۹

**تکلیفات** مقصود از بسومونکم انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن ایشان بیکاری میکشیدند و بکارهایی وامیداشتند و بچه ها را میکشیدند و زنان را بکنیزی میبردند و از ترس از دیار جمعیت بنی اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را میکشیدند .

وَاذْفَرُّنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا  
الْفِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ۵۰ وَادْعَا عَبْدَنَا مُوسَىٰ رَبِّعَيْنِ لَيْلَةً  
ثُمَّ اتَّخَذَ الْمُجِلَّ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۵۱ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ  
بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۵۲

**ترجمه** و بپار آورید هنگامیکه برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم در حالیکه شما نظر میکردید ۵۰ و بپار آرید که موسی را چهل شب وعده کردیم پس از رفتن او شما گوساله را بخدائی گرفتید و حال آنکه ستم کردید ۵۱ سپس از شما بعد از چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکر گذار باشید ۵۲

**تکلیفات** حقیقتاً به موسی فرمود بطور پرورد حضرت موسی هارون برادرش را بجای خود گذاشت و دستورات لازم را باو داد در مدتی که حضرت موسی در طور بود سامری که نام او نیز موسی بوده و از کسانی بود که گاو را مقدس میدانستند اگرچه بظاهر مسلمان شده بود و رغیاب موسی فتنه ای برپا کرد و این فتنه امتحانی شد برای بنی اسرائیل و فتنه او این بود که چون هارون به بنی اسرائیل گفت خود را از زینت های فرعونیان پاک کنید و آنچه از طلا آلات فرعونیان دارید از خود دور کنید سامری فرصتی بدست آورد و همان زینتها و طلاها را جمع و بشکل گوساله ای ساخت و در جوف آن سوراخی تهیه کرد که از آن صدائی مانند صدای گاو خارج میشد و بمردم گفت این است خدای شما و خدای موسی . بنی اسرائیل که اکثراً نادان و طلاقست بودند بسامری اقتدا کرده و در مقابل گوساله بسجده افتادند و آنرا بخدائی بدید میرفتند مگر عده کمی از ایشان ، حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنه سامری را دید



و با خطاب قوم خود را متوجه حقه بازی سامری کرد و گوساله را ریزه ریزه و مرد مسرا ته دادر و حتمالی تهمه ایشانرا پذیرفت و گذشت نمود چنانکه تفصیل هر یک از این قضایا در سوره های بعد خواهد آمد بنی اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب شدند خدا از ایشان گذشت ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند .

## وَإِذْ أَنْبَأْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۱﴾

و بباد آرید و تئیکه بموسی کتاب و جدا کننده حق و باطل را عطا کردیم تا شما

هدایت یابید ۵۱

الف و لام الکتاب اشاره بهمان کتاب توراۃ است که آنرا قرقان نامیده زیرا جدا کننده بین حق و باطل بود مانند قرآن که فارق بین حق و باطل است . در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده میشود برای امت او توراۃ میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل چنانچه قرآن در این امت امام و میزان است .

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ الْتَوَّابُ الرَّحِيمُ

۵۲

و بباد آرید و تئیکه موسی بقوم خود گفت ای قوم من شما بخودتان محققا ستم کردید بواسطه گوساله پرستی پس بسوی خالق خود برگردید و خودتانرا بکشید این بسر شما خواست نزد خالقان که قوه شما را می پذیرد زیرا او تهمه پذیر و رحیم است ۵۲ مقصود از جمله فاقتلوا أنفسکم بحسب ظاهر کلام این است که خودتانرا بکشید حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیه ۲۹ سورة النساء که فرموده : وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ حرام است چگونه بقوم موسی امر شده خود را بکشید ؟ جواب این است که ایشان مأمور نشدند کسیه هر کس خود را بکشد بلکه مأمور شدند بقتل خود بها یعنی بقتل فامیل و هموطنان خود برای آنکه عده ای از ایشان میدانستند گوساله پرستی شرکست ولی از ترس و م نزدند حتمالی برای جبران این گناه زشت و دستور داد که این جمعیت هفتصد هزار نفری بپایند بر یکدیگر و



هرکس دیگر را بکشد و لو اینکه خودش کشته شود مانند میدان جهاد با مشرکین چگونه هرکس احتمال کشته شدن خود را میدهد ولی برای اطاعت فرمان خدا باید جهاد کنند پس برای اینکه بعد از آنهمه دلالات و معجزات واضح و بچنین ظلم و شرکی وارد شدند و سپس توبه و اظهارندامت کردند، خدا خواست ایشانرا امتحان کند که آیا در اظهارندامت صادقند یا کاذب و لذا مأمور به قتال با یکدیگر شدند و چون شروع به قتل یکدیگر نمودند تاریکی ایشانرا فرا گرفت و حضرت موسی و هارون دعا و تضرع بسوی خدا میکردند تا اینکه وحی آمد برفع قتل و قبولی توبه.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ  
الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٥٥ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ  
تَشْكُرُونَ ٥٦

**ترجمه:** و بپای آرید و حقیکه گفتید ای موسی ما ایمان بتو نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم پس شما را صاعقه مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید ۵۵ پس شما را زنده کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکر گذارید ۵۶

**تفسیر:** حق تعالی در این آیات جنایات بنی اسرائیل را از یکطرف و الطاف خود را از طرف دیگر بپای ایشان میآورد و از آنجمله چون حضرت موسی تورا را از طرف خدا آورد و گفت حق تعالی با من سخن گفته و این قوانین را بر ما فرستاده بهود گفتند ما سخن تورا تصدیق نمیکنیم تا خدا را با چشم خود ببینیم از این جمله معلوم میشود که سؤال موسی از پروردگار خود در آیه ۴۳: سورة الأعراف: رَبِّ ارْنِي انْظُر إِلَيْهِ از قول خودش نبوده بلکه از قول قومش بوده و گرنه شأن حضرت موسی بالاتر است از چنین سؤال محال جاهلانه ای و جمله بعثناکم خطابست به بنی اسرائیل که پس از درخواست دیدن خدا حق تعالی که منزّه است از دیدن شدن ایشانرا بصاعقه مرگ مبتلا کرد و سپس مقت گذاشت و ایشانرا زنده کرد تا ایمانشان زیاده گردد و شکر خدا را بجا آرند و خود حضرت موسی در آن صاعقه بیهوش گردید و چون بیهوش آید از این سؤال بیجای قوم خود که بنیان او جاری شده بود توبه کرد چنانکه در آیه ۴۳: سورة الأعراف آمده.

وَقَالُوا لَوْلَا عَلَيْنَا الْعَذَابُ وَالْقَامَرُ وَآتَيْنَا عَلَيْكُمُ الْمُنَّ وَالسَّلَاطِي



كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ  
يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

**ترجمه** و ابر را بر شما سایه بان نمودیم و هر شما من و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود  
آوردیم و گفتیم از روزیهای پاکیزه بخورید ولیکن ایشان بها ستم نکردند بخودشان ستم  
نمودند ۵۷

**تفصیل** مقصود از جمله ظَلَمْنَا آنستکه چون بیابان تیه مبتلا بافتاب شدند در مدتیکه  
مأمور برفتن بیت المقدس و جنگ باعمالقه بودند پس کوتاهی کردند و بموسی گفتند تو هر روز گارت  
بروید و قتال کنید ما اینجا می نشینیم و لذا در آن بیابان سردرگم و حیران شدند و هر قدر  
سیر میکردند بجای اول میرسیدند و مدتها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد در آنمدت  
بود که با امر حق تعالی ابر بر سر ایشان سایه می افکند و من و سلوی برایشان نازل گردید.

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ  
شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ  
خَطَايَاكُمْ وَسَتَرْنَا الْحَبِيبَ ﴿٥٨﴾

**ترجمه** و بیاد آرید و تیکه گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که  
فراوان است بخورید و از در آن با حال فروتنی وارد شوید و بگوئید خدا یا گناه را ببخش،  
گناهان شما را می بخشیم و اجر نیکوکاران را زیاده میکنیم ۵۸

**تفصیل** مقصود از قریه بیت المقدس است بدلیل آیه (۲۱) سورة المائدة که حضرت موسی  
فرموده یا قوم ادخلوا الارض المقدسة خدا ایتعالی اموال کفار آنجا را برایشان مباح کرد ولی  
بایشان دستور داد از درب قبه ایکه حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بود که  
آنها مجمع میگفتند برای اینکه در حال عبادت آنجا جمع میشدند چون وارد شدید خدا را سجده کنید  
و ریش گناهانرا بخواهید و مقصود از حطه : قولوا حطه همین استغفار است زیرا حطه از باب  
حکم و بمعنی ریش است.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ

الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَاتُّوْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وَجِزَا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا



## يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

**ترجمه:** پس آنانکه ستم کردند قولى که بايشان گفته شده بود تبديل کردند و رنتهجه بر همانان عذابي از آسمان بکيفر بد کاري و نافرمانى ايشان فرو فرستاديم ۵۹

**تکات:** گفتار که بنى اسرائيل مأمور گفتن آن بودند و تبديل کردند اين بود که در عوض حطه بطور سخره حنطه ميگفتند که بمعنى گندم است و مقصود از عذاب آسمانى مرض طاعون بود که بسبب آن ۲۴۰۰۰ نفر از بزرگانشان هلاک شدند .

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ  
الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ  
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

**ترجمه:** و بباد آرید وقتی را که موسى برای قوم خود از ما آب خواست پس ما گفتم عصای خود را بر سنگ بزن پس شکافته شد از آن دوازده چشمه و هر دسته از مردم محل آبشخور خود را دانستند و گفتم از روزی خدا بخورید و بپاشامید و در روی زمین بفساد بر مخریزید ۶۰

**تکات:** یکی دیگر از نعمتهایی که خدا برای بنی اسرائیل شماره کرده این است که در بیابان تیه محتاج آب شدند و از موسى درخواست آب کردند و حضرت او از خدا خواست خدا فرمود عصای خود را بر سنگ معینی بزن معلوم میشود سنگ بزرگی بوده که از آن دوازده چشمه ظاهر گردید چون بنی اسرائیل دوازده سبط و طایفه بودند و هر طایفه از چشمه ای

خود را سیراب میکرد وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ  
يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَ  
عَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ اتَّبِعْ لَوْنِ الَّذِي هُوَ آدَنِي بِالَّذِي هُوَ  
خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرَ فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ



وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ  
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا  
يَعْتَدُونَ ٦١

**ترجمه:** و بباد آرید وقتی را که گفتید ای موسی ما هرگز بیک طعام صبر نمیکنیم،  
پروردگارترا بخوان که بهرون آورد برای ما از روئیدنی های زمین از سبزهجات ( تره و نعنا  
و گشنیز و ریحان ) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن ، موسی گفت آیا آنچه را  
پست تر است تقاضا دارید بجای آنچه بهتر است در شهر فرود آئید که هرچه خواسته اید  
آنجا برای شما وجود دارد ، و ذلت و بیچارگی بر آنها زده شد و دچار خشم الهی شدند  
اینها بجهت کفر ایشانست بآیات خدا و بسبب اینکه پیغمبرانرا بناحق می کشتند اینها  
بسبب عصیان و عادت ایشانست بتجاوز ۱۱

**تکلیفات:** چون بنی اسرائیل را در تیه طعامی جز من و سلوی نبود و این طعام هرروز  
ایشان بود گفتند ما بیک طعام قانع نیستیم و در هر امری از امور لجاجت کرده و حتی بآیات  
خدائی کفر ورزیده و بی اعتنائی کردند و رسولان خدا را کشتند لذا مبتلا بخشم الهی و ذلت  
و مسکنته شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حد است پس انسان باید بعطای  
الهی خوشنود و قانع باشد . و مقصود از قتل انبیاء قتل حضرت زکریا و یحیی و سایرین است

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى  
الصَّابِقِينَ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٢

**ترجمه:** بتحقیق هر يك از مؤمنین و یهودیان و نصاری و صابغین که ایمان بخدا آورده  
قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند برایشان اجرشان نزد پروردگارشان محفوظ و برایشان  
نه خوفی و نه اندوهی است ۱۲

**تکلیفات:** از این آیه و آیه ۶۹ سورة مائده استغاده میشود که هر کس ایمان بخدا را و



قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات میباشد و مقصود از صائبین قومی بوده اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی بستارگان توجه و توسل نداشته اند و طایفه ای از مجوس چنین بوده اند در آیه ۱۷ سورة حج چنانچه ایشانرا مقابل موحدین آورده همانطور ایشانرا مقابل مشرکین آورده ، بنابراین اصل دین که مایه نجاتست اعتقاد بعبده و معاد است و عقاید حقه دیگر موجب فضیلت و رفع درجاتست مگر اینکه بگوئیم ایمان بخداى حقیقی و انجاء عمل صالح بدون قبول رسالت محمد <sup>ص</sup> امکان ندارد پس ایمان بر رسالت او نیز از اصول است و پس .

وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۶۳﴾ ثُمَّ قَوْلَتْ لِمَنْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ  
وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۴﴾

**ترجمه:** و بیاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه بشما داده ایم با نیرو بگیرد و آنچه بر آنست یاد آوری کنید تا شاید برهیزگار گردید <sup>۶۳</sup> سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محققاً از زیانکاران بودید <sup>۶۴</sup>

**تفسیر:** این آیات باز خطاب به بنی اسرائیل است و مقصود از پیمان پیمان تکوینی و یا تشریعی است اما پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسانرا متوجه میکند بخدا شناسی و اطاعت او دستورات کتاب او و اما پیمان تشریعی همان قرارداد و اوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده بآن عمل کنید یا دانش میدهد هم ولسی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن و اذکروا مافیه تا آخر دلالت دارد که بیاد بیطنهای الهی بودن موجب تقوی و نسیان آن موجب خسران است .

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الذِّينَ اتَّعَدُوا

مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾ فَبَعَثْنَا



## نَكَالِ الْمَآبِئِ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلتَّقِيْنَ ۝۶۰

**ترجمه:** و البته قصه یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته اید پس مابایشت  
گفتیم میمونهای رانده شده باشید ۶۰ پس آنانرا عبرت قرار دادیم برای کسانی که حضور  
داشتند و برای آنکه پس از آنان بیایند و برای پرهیزگاران پندی است ۶۱  
**تفصیل:** مقصود از جمله الذین اخطوا قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک  
دریا بود برایشان حقیقتاً مقرر کرد که روز شنبه صید ماهی نکنند و بدنبال عبادت بروند  
ایشان از حکم خدا تجاوز نموده و ماهیانرا صید کردند و با کودکان الهائی نزدیک دریا کسده  
و راهی از دریا بآن باز کردند که ماهیان را بآن کودکان الهائی کشانیده و محبوس میساختند  
تا روز یکشنبه صید کنند خدا بدین سبب بامرتکوبی بشکل میمون مسخشان نمود و پس از  
سه روز هلاک شدند .

وَإِذْ قَالَ

مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ أَن تَدْخَبُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا  
هُزُؤًا قَالِ اعْزُذْ بِاللَّهِ إِن أَرَأَيْتَ إِكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝۶۱ قَالُوا ادْعُ لَنَا  
رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا  
يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ۝۶۲ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ  
يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْ هُنَّ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوُ هَا  
تَسْرِ الثَّائِرِينَ ۝۶۳ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ  
لَشَابَهٌ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ۝۶۴ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا  
بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيبَةَ فِيهَا  
قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ قَدْ جَعَلْنَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ۝۶۵ وَإِذْ  
قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَاكُمْ فِيهَا وَاللَّهُ خَرَجَ مَا كُنتُمْ تَكْمُونَ ۝۶۶ قُلْنَا



## اَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّلُ اللَّهُ الْمَوْتَةَ وَبُرُكْمُهَا لَكُمْ تَعْفِلُونَ ﴿٧٣﴾

**ترجمه:** و بپار آرید وقتی را که موسی بقوم خود گفت براستی خدا ایتعالی شمارا بد  
گای امر میکند ، ایشان گفتند آیا ما را مسخره میکنی ، موسی گفت بخدا پناه میبرم از اینکه  
از افراد نادان باشم ۶۷ گفتند پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه  
است ، موسی گفت بتحقیق خدا میفرماید که آن گاویست نه از کار افتاده و نه جوان بکار نیامده  
حالتی بین این دو پس آنچه را مأمورید بجا آورید ۶۸ گفتند پروردگارترا برای ما بخوان که  
رنگ آن را بیان کند موسی گفت خدا میفرماید آن گاو زربنی است که رنگ آن بینندگانرا شار  
میسازد ۶۹ گفتند برای ما پروردگارترا بخوان که بیان کند چگونه آن را زهرا آن گاو بر ما  
مشتبه است و براستی اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته گانیم ۷۰ موسی گفت خدا میفرماید  
آن گاویست نه رام که زمین را شیار کند و نه بزراعت آب دهد بی عیب یکرنگی است و نقطه ای  
از آن رنگ دیگر نباشد ، گفتند اکنون حق را روشن ساختی پس همانرا کشتند در حالیکه  
بانجام دادنشان امدی نبود ۷۱ و بپار آرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن  
خود را بی گناه دانسته و از خود دفاع میکردید و خدا آنچه مخفی و کتمان میکردید آشکار  
نمود ۷۲ پس گفتیم پاره ای از اعضاء آن گاو را بآن کشته بزنید آنگاه بنگرید ، اینگونه خدا  
مردگانرا زنده میکند و آیات خود را نشان شما میدهد تا عقل خود را بکار اندازید ۷۳

**تکلیف:** خدا ایتعالی وقایع گذشته زمان حضرت موسی و فساد اخلاق و دنیا طلبی  
یهود را برای محمد<sup>ص</sup> نازل نموده تا مایه عبرت یهودیان زمان محمد<sup>ص</sup> گردد و ضمناً تسلای  
باشد برای خود رسول خدا و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیا طلب و لجوج نباشند  
از جمله قضیه این گاو است که در این سوره آمده و بهمین مناسبت این سوره را سوره بقره  
گویند و قصه آن چنین است که در بنی اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن  
مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طایفه ای از طوائف بنی اسرائیل انداختند  
و خود قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خونبهای او را نیز ببرد و کسی را  
متهم سازد و خونبها بگیرد آمد سر جنازه بناکرد ناله و فریاد کردن و بالاخره بحاکم وقت  
که حضرت موسی باشد مراجعه شد ، حضرت موسی کشف قضیه را از خدا خواست خدا فرماندا



که باید گاوپرا بکشند و از اعضاء بدن آن باین مقتول بزنند تا کشته زنده شود و قاتل خود را تعیین نماید ، حضرت موسی فرمود امر خدا چنین است ایشان امر خدا را فوری اجرا نکردند و کار خود را با سوالات بنی اسرائیلی مشکل کردند ، و اگر ابتدا گاوپرا می کشتند کافی بود ولیکن تقدیر الهی چنین بود که ایشان بواسطه سوالات از چگونگی گاو ، جوان متدین نیکوکاری بثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لهذا بواسطه سوالات مذکور در آیات گاو می منحصر بفرز معین شد و ناچار آنرا به قیمت گزافی خریدند و آن گاو که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند ، او گفت نصفروشم مگر اینکه پوست آنرا از طلا بپزینید ، رسول خدا فرمود این جوان نیکوکار بوالدین خود بود و او متاعی را خرید و آمد پول آنرا بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش میباشد و او خوابست ، نخواست او را بیدار کند پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت این گاو را بگیر و گاو را باو بخشید و این همان گاو بود که باین قیمت فروش رفت و چون گاو را خریدند آنرا ذبح کردند و دم او و پا و ران او را بمقتول زدند او زنده شد و قاتل خود را نشان داد و دو مرتبه فوت کرد . پس این آیات تاریخ است برای عبرت و هم دلیلی است بر قدرت خدا بر احوای نفوس در قیامت در مقابل انکار مشرکین قریش .

تَرَقَّتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْجَارَةِ أَوْ  
أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّنْ الْجَارَةِ لِمَا يُتَجَرَّبُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِّنْهَا  
لِمَا يُشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِّنْهَا لِمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ  
مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۷۴﴾

**ترجمه:** سپس دلهای شما قسوی شد بعد از این همه آیات که مانند سنگ و یا سخت تر شد از جهت قسوت و حقا بعضی از سنگها می شکافد و از آن آب جاری میگردد و براستی پاره ای از آنها از ترس خدا فرو می آید و خدا از کردار شما غافل نیست ۷۴

**تکلیف:** پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد در این آیه ذکر شده که آیات الهی در دلشان اثر نمیکند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فوایدی دارد و گاهی سرچشمه آبی میباشد مقصود این است که مسلمین بیدار باشند و گول ایشانرا نخورند و ضمیر



منها لعابه بط بر میگردد بقلوب و اگر برگردد بحجاره خشیت آن مجازی است .

أَفَنظَمُونَ أَنْ بُؤْمِنُوا بِالْكَرِّ وَقَدْ كُنَّا  
فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ  
يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا الْقَوَالِيزُ الْآتِيَّةُ أَمْنًا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى  
بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذَ ثَوْنُهُمْ بَيِّنَةً اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُجَازِيَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ  
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

**ترجمه** آیا طمع دارید که بدین شما بگردند در صورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آنرا پس از درک و تعقل تحریف میکنند و دانسته خیانت میکنند ۷۵ و چون با اهل ایمان ملاقات کنند میگویند ایمان آورده ایم و چون با یکدیگر خلوت کنند با هم میگویند آیا از آنچه خدا برای شما مقرر نموده بسلامتین خبر میدهند تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید ۷۶ آیا نمیدانند که خدا ایتعالی آنچه پنهان کند و آنچه آشکار نمایند میداند ۷۷

**تکلیف** کسیکه دانسته براه انحراف میرود کلام خدا را بدلتخواه خود تغییر معنی میدهد پس نباید امید به هدایت او داشت مانند اکثر دانشمندان روزگار ما و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنوی است و جمله اتحد ثوبهم و جمله افلاتعقلون دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به بیداری مردم ندارند خصوصاً کسانی که دین دارند و لذا اگر کسی حقیقی از حقائق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت میشوند و او را بی عقل میدانند و افلاتعقلون باو میگویند و چنانچه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند .

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنَّمُمُ الْإِطْنُونَ ﴿٧٨﴾

**ترجمه** و بعضی از ایشان بی سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمیدانند و فقط اهل پندار و گمانند ۷۸



**نکته** این آیه در مذمت عوام یهود است که از کتاب تورا چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمیدانستند مگر خرافات خیالی که آنرا بنام دین شنیده و باور کرده بودند و این دسته مقلد دانشمندان بوده و بجز تقلید چیزی نمیدانند متأسفانه زمان مانیز با احکام ظنی و خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب آسمانی خود بیخبرند از این آیه استفادہ میشود که تقلید و ظن با احکام مذموم است و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است رجوع شود بفصل ۲۳ مقدمه این کتاب تعجب این است که يك تفسير معمولی پیدا شده بنام امام حسن عسکری که آن امام از این تفسیر بیزار است و روح او از آن خبرند ارد در ذیل این آیه که در ذم تقلید است آمده روایتی جعل کرده اند باین عبارت که اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام ان يقلدوه . در صورتیکه زمان نزول آیات قرآن فقهای نبوده که استثنا باین آیه زده شود و مضافاً باینکه چنین فقیهی که این عبارت بیان کرده غیر از خدا هیچکس نمیتواند آنرا پیدا کند و حواله دادن بهمم است .

قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ بِشَيْءٍ وَإِيَّاهُ تَمْتَنَّا فَلْيَلِ اللَّهُ قَوْلَ الْفُلَانِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْيَهُودِ وَوَيْلٌ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْيَهُودِ ٢٩

**ترجمه** پس وای بر کسانی که کتابی بدست خود مینویسند سپس میگویند این از نزد خدا است تا بواسطه آن متاع کمی بدست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای برایشان از آنچه کسب میکنند ۲۹

**نکته** این آیه راجع بدانشمندان است که احکامی صادر میکردند بنام خدا و دین و میگفتند اینها احکام خدا است متأسفانه دو پست سال است که میان مسلمین اینگونه دانشمندان بسیار شده اند که رساله ها مینویسند و رأی خود را از خدا میدانند و بنام دین و بنام خدا مالها بدست میآورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده اند .

وَقَالُوا لَنْ نَمُنَّ الْمُنَّارِ إِلَّا أَيُّامًا مَعْدُودَةً  
قُلْ أَخَذْتُ مِيثَاقَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى



## اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝۱۰

**ترجمه** و گفتند هرگز بها آتش نرسد مگر چند روزی کم ، بگو آیا براین ادعا پیمان سو از خدا گرفته اید ؟ که خدا هرگز خلف وعده نمیکند و یا نسبت بخدا میدهید چیزها که —  
نمیدانید ۸۰۴

**تکلیف** هر ملتی که خود را سوگلی دستگاه خدا بداند و باخبار معموله مغرور شده باشد می پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا برای خاطر بزرگانشان قانون کفر خود را بهم میزند و یا ترك میکند و ایشانرا از کفر اعمالشان معاف مینماید .

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ  
فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۱۱  
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۱۲

**ترجمه** آری هرکس کارهای بدی انداخت و کردار خطای او او را احاطه کرد چنین کسان اهل دوزخ و در آنجا جاوید بمانند ۸۱ و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و در آن جاویدند ۸۲

**تکلیف** مقصود از سینه و خطیئه که احاطه آن برانسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرکست زیرا غیر این دو موجب خلود نیست آری فسق و عصیان زیاد بشر و را بکفر وارد میکند .

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ  
إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ  
آفِئُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ  
مُعْرِضُونَ ۝۱۳ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآئَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ  
أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تُشْهِدُونَ ۝۱۴ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّوَلَّوْا  
تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم



بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمُ اسْأَارِي تُفَادُوهُمْ وَهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ  
عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ تَكْفُرُونَ بَعْضُ قُلُوبِهِمْ  
مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِيَّاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ  
يُردُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ وَلِلَّهِ  
الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ  
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

**ترجمه:** و بباد آرید وقتی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که نه رستید مگر خدای  
کامل الذات را و بوالدین و خویشان و یتیمان و مساکین احسان نمائید و برای مردم سخن خوش  
بگوئید و نماز را بپا دارید و زکوة را بدهید سپس شما جز عده قلیلی روی گردانیدید و حالیکه  
اعراض داشتید ۱۳ و بباد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها را نریزید و  
خودیها را از خانه هاشان خارج نکنید سپس اقرار کردید و خود گواه شدید ۱۴ سپس شما  
همانند که خودیها را میکشید و همدیگر را از خانه های خود خارج میسازید و برگناه و تجاوز  
بشتیان بکد کردید و اگر کسانی اسیر شما شوند فدیة می طلبید و حال آنکه بیرون کردن ایشان  
بر شما حرام است آیا شما ببعضی از احکام کتاب الهی ایمان و بقسمت دیگری کافر میشوید  
پس جزای کسانی از شما که چنین کند جز خواری دنیا چیست و روز قیامت بشدیدترین عذاب  
گرفتار خواهند شد و خدا از کردار شما غافل نیست ۱۵ آنان افرادی هستند که دنیا را عوض  
آخرت خریدند پس عذاب آخرت برایشان تخفیف داده نشود و باری نگردد ۱۶

**تفصیل:** حقیقتی ظلم و جور و تعدی بهود را که موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتشان  
گردیده و تذکر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آنان نشوند متأسفیم که مسلمین نیز هر فرقه با  
فرق دیگر دشمن و از قتل و غارت و غضب خودداری نکرده اند و اکنون بذلت خود نائل شده اند  
از آیه ۱۵ معلوم میشود که انکاریکی از آیات قرآن موجب کفر است .

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ

بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ



أَفَلَا تَجَاءُؤُنَا بِذُنُوبِكُمْ لَا تَهْتَوِي أُنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقْنَا كَذِبُكُمْ  
وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا أَأَلْوَبْنَا عُلْفُ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ  
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

**ترجمه:** و تحقیق بموسی کتاب تورات را داریم و از پی او پیمران دیگر فرستادیم و عیسی بن مریم را لیلها و حجتهای روشن را داریم و او را روح القدس تأیید نمودیم آیا هر پیمری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبر میورزد پس گروهی را تکذیب میکنید و گروهی را میکشد ۸۷ و گفتند دلهای مادر پرده غفلتست و چیزی از سخن حق وارد آن نمیشود، چنین نیست بلکه خدا ایشانرا بواسطه کفرشان از رحمت دور کرده که کسی از ایشان ایمان میآورند ۸۸

**تکلیف:** از این آیه استفاده میشود که خدا رسولان خود را با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجت تمام باشد پس آیات الهی مانند قرآن فهمیدن و روشن است و الا حجت تمام نیست پس آنکه میگوید نمی فهمم چنین نیست بلکه بواسطه کفرش از رحمت دور است .

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ  
لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْخِمُونَ عَلَى الدِّينِ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ  
مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ يَسْمَا أَشْرَؤَ آيَةٍ  
أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ اللَّهُ بُعْثًا أَنْ يُنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَبْلًا وَيَعْصِبِ عَلَى الْكَافِرِينَ  
عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

**ترجمه:** و چون کتابی ( یعنی قرآن ) از نزد خدا بسوی ایشان آمد که تصدیق کتاب آنان میکند و ایشان را عذابت چنین بود که قبل از نزول قرآن بامید بعثت رسول خدا ابر کفار فتح و غلبه



می جستند پس چون آنچه می شناختند آمد بآن کافر شدند پس لعنت خدا بر کافران ۸۹ بد  
معامله ای با خود کردند که بآنچه خدا نازل نموده کافر شدند برای خداوت که چرا خدا را  
بفضل خود برای بند های از بندگانش که خواسته کتابی نازل نموده و پس بخشی علاوه بر خشم  
سابق مبتلا شدند و برای کفار عذابی است خوار کننده ۹۰

بَلَاغَةُ یهودیان منتظر بهامری منجی بودند و آنرا برای خود فتح و پیروزی میدانستند  
و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت خواهد داد و لذا  
چون از قوم عرب معوث شد انکار نموده و حسد ورزیدند .

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تِلْكَ آيَاتُ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بِنَا وَرَأَيْنَاهُ كَذِبًا  
مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۙ

بَلَاغَةُ و چون بایشان گفته شود بآنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند بآنچه بر ما  
نازل شده ایمان میآوریم و بخیبران کافر میشوند در صورتیکه آنچه نازل شده حق است و آنچه را  
با ایشان است تصدیق میکند بگو اگر ایمان بسخن خود دارید پس چرا بخیبران خدا که  
قبلاً آمدند و یهودی بودند میکشید ۹۱

بَلَاغَةُ انسان باید بآنچه از طرف خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق است و کتاب ما  
و غیر ما نگوید و بهر کس مأمور خدا است احترام گذارد ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین  
نکردند و بتعصب های قوی و محلی پرداخته و با اینکه نبی از قبل انبیاء در تورات بود باز  
ایمان بخیبران خدا را گشتند .

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ  
أَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۙ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ  
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا أَلْوَانِمْعَانَا وَعَصِينَا وَأَسْمِعُوا  
فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَيْنَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ ۙ



**ترجمه** و بتحقیق موسی با معجزاتی روشن برای شما آمد شما گوساله پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما متکبردید ۹۲ و بباد آرید که از شما ایمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما برداشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرد و بشنود ، شما بطور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم و دلهای ایشان بواسطه کفرشان بدوستی و پرستش گوساله آبپزایی شده بگو ایمانتان شما را به بد چیزی فرمان میدهد اگر ایمان داشته باشید ۹۳

**تذکره** از این آیات معلوم میگردد که هر باطلی در دل کسی جای گزین شد برطرف کردن آن بسیار مشکل است در دل یهود گوساله پرستی شده مرفوب و سراسر دلشان شده مشروب .

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ دَارُ الْآخِرَةِ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً  
 مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَنْ يَمَنَّوْهُ  
 أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾ وَلَيَجِدُنَّهُمْ  
 أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ  
 أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُمْ بِخُرُجِهِ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ  
 بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

**ترجمه** بگو اگر خانه آخرت نزد خدا بشما اختصاص داده شده سایر مردم اگر راست میگویند تمنای مرگ کنید ۹۴ و هرگز تمنای مرگ نمیکنید بواسطه کارهای زشتی که بدست خود انجام داده اید و خدا بحال ستمگران دانا است ۹۵ و محققا آنانرا حریف ترین مردم بهزندگی دنیا می بینی و از کسانی که شرک آوردند . بطوریکه هر يك از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهند و خدا بهیچا است آنچه میکنید ۹۶

**تذکره** غالبا مقدسین هر دینی ادعا میکنند که از مرگ و آخرت بیشتر و اعمه دارند و اگر واقعا دیندار می طمع بدینا میباشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند اما چون مرگ را دوست ندارند معلوم میشود ایمانشان ضعیف است .

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ



يَا ذِينَ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ①  
 مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ  
 اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ②

**ترجمه:** بگو چه کسی دشمن جبرئیل است ؟ در صورتیکه جبرئیل قرآن را بفرمان خدا  
 بر دل تو نازل کرده قرآنیکه کتابهای آسمانی قبل را تصدیق میکند و برای مؤمنین هدایت و  
 بشارتست ۹۷ هرکس عداوت ورزد با خدا و فرشتگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل  
 (او کافر است) پس براستی خدا دشمن کافران است ۹۸

**نکات:** یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت میکردند و این هم یکی از عقائد خرافی  
 ایشان بود که میگفتند جبرئیل مأمور قتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و  
 ارزانی است و عده عداوتشان برای این بود که قرآنرا بر محمد چرا نازل کرده اما متوجه  
 نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است و هرکس از مأمور خدا  
 تنقید و یا با او دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده است .

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ③

**ترجمه:** بتحقیق نازل کردیم بسوی تو آیات واضح روشن را و جز افراد فاسق بدان

کافر نمیشود ۹۹

**نکات:** این آیه مانند صد آیه دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن و هرکس  
 انکار دارد و یا میگوید مشکل و مبهم است معلوم میشود از فاسقین میباشد .

أَوْ كَلَّا غَاثًا هَدًى وَاعْهَدْنَا نَبْدَةً فَرِيقٍ  
 مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ④ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
 مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبْدَ فَرِيقٍ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ فَاِتْتَحَفَتِ  
 وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمُ لَا يَعْلَمُونَ ⑤



**تَبَيَّنَ** آیا هر عهدي که بستند گروهی از ایشان آنرا شکستند و بدور انداختند (نه تنها عهد می شکند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند ۱۰۰ و چون پیغمبری از جانب خدا برایشان آمد چه کسی که کتاب ایشانرا تصدیق کرد گروهی از آنان که بایشان کتاب داده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند گویا از آن چیزی نمیدانند ۱۰۱

**يَكْتُمُونَ** جمله: نهذ فريق من الذين أوتوا الكتاب دلالت دارد براینکه همانها که باید بکتاب خدا عمل کنند و آنانکه خود را حمله کتاب میدانند کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی<sup>علیه السلام</sup> در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه از حامطین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و میفرماید: فقد نهذ الكتاب حملته، وتناساه حفظته، فالكتاب يومئذ وأهله طريدان منفيان، وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو!! فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليسافهم! ومعهم وليسامعهم! لأن الضلالة لا توافق الهدى وإن اجتماعا تا آخر. وفعلا زمان ما آنقدر که باحادیث مجعوله پرداخته اند صد يك آن علاقه بقرآن ندارند و دانشمندان دینی بکلی از آن بیخبرند مانند همان یهودیان. و جمله کلمات و دلالت دارد که عادت یهود پیمان شکنی است چنانچه بار رسول خدا هر پیمانی بستند شکستند.

وَاتَّبِعُوا مَا نَزَّلُوا الشَّيَاطِينَ  
عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا  
يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۖ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هُوتٌ وَ  
مَارُوتٌ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ  
فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ  
بِضَارِينَ بِهِ مِنَ أَحَدٍ إِلَّا بَازِنَ اللَّهِ ۖ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ  
وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا  
بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

**تَبَيَّنَ** و یهود از آنچه شیاطین بر ملک سلیمان بسته و میخواندند پیروی کردند و حال



آنکه سلیمان کافر نشد و لیکن شیاطین کافر شدند که بمرم سحر میآموختند و آنچه بر د و ملك هاروت و ماروت در بابل نازل شد و آن د و باحدی نمیآموختند تا باو میگفتند که همانا موجب امتحان توئیم پس کافر مشو ، یهود از آن د و ملك چیزها میآموختند که با آن بتوان بین زن و شوهر حدائی افکند و بکسی ضرر نمیرسانیدند مگر اینکه خدا اراده کند و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت میآموختند و محققا میدانستند که هرکس چنین معامله ای کند در آخرت بهره ای ندارد و هرآینه اگر میدانستند ببهای بدی و به بد چیزی خود را

## فروختند ۱۰۲

**تکذبات** در این آیه چند نکته را باید در نظر داشت اول اینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیده یهود ذکر شده در این آیه یکی از صفات بد دانشمندانشان آمده که بدنبال سحر و جاد و طلسمات میرفتند و چون بعد از حضرت سلیمان مطالبی نشر شد از آنجمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود سپس بنام همان اوراق طلسمات و چیز دیگری بنام همان د فینه بهم بافتند و گفتند چون جن و شیاطین مسخر سلیمان بودند ببرکت همین طلسمات بوده و بهمین چیزها حکومت و سلطنت را بدست آورده و باین انتشارات مردم بیچاره را گول میزدند و مطالب سحری و طلسمات برای مردم آوردند که بواسطه آنها بین زن و شوهر حدائی میافکندند و یا بنام ایجاد محبت پولها از مردم میگرفتند در حالیکه سحر و جاد و را موثر دانستن برخلاف توحید و مخالف شرایع انبیاء است و حضرت سلیمان پیغمبر خدا بود و از چنین کارها منزّه بود ولی علماء یهود او را بدنام و برای خود د گانی بوجود آوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی موجود است و اینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم میشود هرکس از این کارها کند و از این راه نان بخورد کافر است. خدا در جمله: یعلمون الناس السحر از کفر شیاطین تعلیم سحر را شمرده و در آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته در سورة یونس آیه ۷۷ فرموده: ولا یفنج السّاحرون در اسلام تعلیم و تعلّم سحر جائز نیست مگر کسیکه بخواهد دفع ساحر کند از آیه فوق معلوم میشود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیاد شده بودند و باعث گمراهی مردم بودند و چیزهائی را برخلاف واقع نشان میدادند و سحر عبارتست از چیزی برخلاف واقع آوردن چنانچه خدا در سورة اعراف آیه ۱۱۶ در وصف کارهای سحره فرعون فرموده: فلما ألقوا سحروا عین الناس واسترهبوهم و بخدعه مردم را بواهمه انداختند. خدا ایتعالی برای دفع سحر و روشن کردن مردم چیزهائی را بهاروت و ماروت یاد داد که بمرم بیاموزند و این د و مأمور الهی

بهر کس چیزی یاد میدادند بلو میگفتند آنچه بتو یاد میدهم باعث سوء استفاد و گمراهی و گمراهی است که مانند ساحران بکار بندی یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی است که آیا برای دفع سحر افعال میکنی و یا برای ایجاد دگان. متأسفانه علماء یهود از آنچه شیاطین جنی و انسی از سحر و جادو عمل میکردند و از آنچه هاروت و ماروت بمردم تعلیم داده بودند چیزهایی آموخته و دگانی برای خود قرار دادند و جمله: و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله دلالت دارد که سحر و جادو موثر نیست بلکه اراده خدا در همه جا موثر است و جمله لوکانوا یعلمون دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علماء حقه باز جادوگر برای اینکه بعلم خود عمل نکردند و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندان را نخورند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ  
مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا  
رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَانْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

**ترجمه:** و محققاً اگر ایشان ایمان میآوردند و پرهیزکار بودند بطور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بود اگر میدانستند ۱۰۳ ای مؤمنین مگوئید راعنا (ما را مراعات کن) و بگوئید انظرنا (ما را نظر بدار) و بشنوید و برای کافران عذابی است دردناک ۱۰۴

**تفسیر:** پس از آنکه دنیا پرستی و دین فروشی دانشمندان را بیان کرده در این آیات تذکر داده که ایمان و تقوی مفیدتر از علم بی تقوی است و جمله راعنا دلالت دارد که اکثر مسلمین بی سواد بودند و از رسول خدا توقع داشتند که ایشانرا مراعات کند و در بیان مطالب توضیح بیشتری بدهد و لذا میگفتند راعنا یهودیان از این کلمه سوء استفاد کرده و معنای این کلمه در لغت عبرانی بمعنی بشنو نشنوی بود و این کلمه را بمعنی نزد خودشان رسول خدا میگفتند چنانکه در سورة نساء آیه ۶۶ در ذم یهود و این سخن تمسخرشان آمده که میگفتند: واسمع غیرسمع و راعنا لیا بالسنتهم و طعننا فی الدین. یعنی و ایشان میگویند بشنو در حالیکه شنوا نیستی و گویند راعنا برای بازی بازبان و تمسخر درین اما رسول خدا مقصود ایشانرا نمیدانست تا اینکه سعد بن معاذ شنید و مقصودشانرا فهمید و بایشان تفسیر کرد و فرمود ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن



شمارا میزنم و بر رسول خدا اطلاع داد پس این آیه نازل شد که دیگر کسی این کلمه را نگویید و در عوض آن نظرنا بگویند و بعضی را عنا را از ماده رعونت که بمعنی حماقت و سستی باشد گرفته اند و گفته اند مقصود یهود این معنی بوده بهر حال رسول خدا اطلاع نداشت و مقصود ایشانرا نمیدانست . معلوم میشود رسول خدا هر لغتی را نمیدانسته چه برسد با امام پس اخباریکه میگوید امام هرزبانی را میداند مجعول است مگر اینکه بعضی از زبانها را تعلیم گرفته باشد و اگر حضرت سلیمان منطق طیر را میدانسته لازم نمیآید هر پیمبری مانند او باشد زیرا هر پیمبری را خدا چیزی مرحمت کرده که بدیگران نداده است . و جمله نظرنا ممکن است از ماده نظر باشد یعنی انظر الینا بمانظری کن و ممکن است بمعنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیه فنظره الی میسره آمده یعنی بمانظرت مهلت بده و به تانی بیان کن تا بفهمیم .

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا الْمُسْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ  
مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ  
الْعَظِيمِ ١٥ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ  
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٦

**ترجمه:** کفار اهل کتاب و هم مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا بر رحمت خود اختصاص میدهد هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست ۱۵ هیچ آیه ایرا نسخ نمیکیم و باید دست فراموشی نمی سپاریم مگر اینکه آیهای بهتر از آن و یا مثل آنرا میآوریم آیا نمیدانی که خدا بر هر چیزی توانا است ۱۶

**نکات:** آیات سابق در صفات ذمیه یهود بود در این آیات فرموده یکی از صفات بد ایشان این است که خیر شما را نمیخواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت میباشند نمیدانند که خدا بهر کس بخواهد فضل خود را میرساند و از دیگری قطع میکند و کتابی را نسخ و کتاب دیگر را نازل میکند . حال باید دید کتب انبیاء سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده ؟ بنظر تحقیقی این است که متروک مانده زیرا اصول عقاید که نسخ نمیشود تمام انبیاء در عقاید و دعوت بسوی خدای واحد متحدند و اما در احکام و شرایع اگر احکام و شرایع قبلی موقت بوده تا آمدن خاتم الانبیاء قهرا بیعت او وقت آنها تمام شده و احتیاج

نسخ ندارد و اما اگر اطلاق داشته میتوان گفت بآدم قرآن نسخ شده . ظاهر احکام توراۃ و انجیل فعلی اطلاق است اگرچه میتوان گفت در توراۃ اصلی احکام موقت بوده ، بهرحال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است و الا فلا .

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

**ترجمه** آیا نمیدانی که ملك آسمانها و زمین اختصاص بخدا دارد و برای شما جز خدا نه سرپرستی و نه یابوری است ۱۰۷

**تکلیف** تقدیم کلمه له که خبر است بر مبتدا که ملك باشد مفید حصر و اختصاص است و کلمه ولی در این آیه بمعنی قیم و سرپرست میباشد و دلالت دارد که مردم دنیا و سایر موجودات قیمی جز خدا ندارند و در این آیه بطور کلی نفی ولایت و قیمومیت شده از غیر حق تعالی . ولی مشرکین زمان ما که سرپرستی و قیمومیت جهانرا نسبت به بندگان خدا میدهند گویا از کتاب آسمانی خود بیاطلاعند .

أَمْ تُرِيدُونَ

أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ  
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

**ترجمه** بلکه آیا از رسول خود سؤال میکنند چنانکه قبلاً از موسی سؤال میشد و آنکه ایمانرا بکفر تبدیل کند محققاً از راه راست گمراه است ۱۰۸

**تکلیف** مقصود از سؤال در این آیه این است که مسلمان نباید در امور دین اشکال تراشی و سؤال بهجا کند مانند سوالات یهود از حضرت موسی که سوالات بهجا و تقاضاهای بیفایده داشتند مسلم باید تسلیم امر حق باشد .

وَذَكَرُوكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

لَوْ يَرَوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا أَحَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ  
بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ



## اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

**ترجمه:** بسیاری از اهل کتاب بسبب حسادتی که دارند پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شده دوست دارند که شما را بکفر برگردانند پس شما مؤمنین گذشت کنید و نادیده بگیرید تا خدا امر خود را بیاورد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است ﴿۱۰۹﴾

**تکلیفات:** در این آیه یکی از صفات مذمومه اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین بهره‌میزند و گول ایشانرا نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار بحق و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر ایمان میشود چنانچه فعلا در میان مسلمین خصوصا میان علماء و دانشمندان رایج است . رسول خدا فرمود : **الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب** . یعنی حسد ایمانرا میخورد چنانچه آتش هیزمرا و نیز رسول خدا فرموده : **ستة يدخلون النار قبل الحساب** **الأمراء بالجور والعرب بالعصبية والهاقین بالتکبر والتجار بالخيانة واهل الرستاق بالجهالة والعلماء بالحسد** . حال میتوان گفت علماء یهود چرا میل نداشتند که مسلمین نیروئی داشته باشند و مردم باسلام اقبال کنند زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است معذلك حسد میورزیدند و میل نداشتند کسی جز ایشان ریاست داشته باشد و حقش را که خود اظهار نکرده بودند دیگری اظهار کند چنانچه زمان ما هر عالمی که یکی از حقائق را اظهار کند اکثر دانشمندان اسلامی حسد میورزند و با او دشمنی کرد محتوی فتوی بقتل او میدهند و مردم عوامرا از راهنمایی او دور میکنند و علیه او تحریک میکنند . این آیه در مدینه نازل شده اگر گوئیم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتر از مسلمین بوده پس خدا امر کرده بگذشت و بی اعتنائی تا وقتی که مسلمین قدرتی پیدا کنند و معنی حتی یأتی الله بامرهم همین است که حسد یهود را ندیده بگیرند تا نیرومند گردیده و امر چهار نازل شود آنوقت بحساب ایشان برسند . و اگر بگوئیم در آنوقت مسلمین نیرومند بودند باز میتوان گفت باید مسلمین در مقابل یهود گذشت داشته باشند تا وقتی که امر خدا بیاید یعنی آنقدر اعمال حسد و عهد شکنی کنند تا مأمور شوید باخراج آنان از مدینه .

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمِمَّا  
تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾

**ترجمه:** و نماز را بپا دارید و زکوة را بدهید و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته کنید آنرا نزد خدا میبایید زیرا خدا بآنچه میکنید بینا است ۱۱۰

**تکذبات:** پس از آنکه بمؤمنین فرمود در مقابل یهود غوغا گذشت داشته باشید اکنون فرموده هرچه میتوانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهیه کنید یعنی در تهیه اعدا قوی باشید تا در وقت حاجت بدر شما بخورد و جمله تجدوه دالت دارد که هرکس کار خیری کند همان خیر را خواهد دید . یعنی ممکن است آن خیر تبدیل بجواهر و مجسم گردد و یا بگو جزای آن مجسم گردد .

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ  
 تِلْكَ آيَاتُهَا تُقَالُ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَنْ  
 أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

**ترجمه:** و گویند هرگز داخل بهشت نگردد مگر کسیکه یهودی و یانصاری باشد این آرزوهای ایشان است بگو برهان خود را بیاورید اگر راست میگوئید ۱۱۱ آری آنکه خود را تسلیم خدا کند در صورتیکه نیکوکار باشد برای او است اجر او نزد پروردگار و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصه ای ۱۱۲

**تکذبات:** یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم روز خیند . حقیقتاً چنین عقائد را آرزوی خیالی و غرور دانسته و بهشت اختصاص باین و آن ندارد بلکه هرکس تسلیم امر خدا باشد و بوظیفه خود عمل کند باید امید پاداش داشته باشد نه صرف ادعا مانند ادعای تمام ملت ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی میدانند .

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَبْسٌ لِّنَصَارَىٰ عَلَيْهِ  
 شَيْءٌ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَبْسٌ لِّلْيَهُودِ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ  
 كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ



### الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾

**ترجمه** و یهود گفتند نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند و حال آنکه همه اهل کتاب و خواننده کتابند افراد نادان نیز همین سخن را گفته اند مانند گفته ایشان پس خدا حکم میکند بین ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف میکنند ۱۱۳

**تکلیف** اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل میداند چنانچه یهود و نصاری یکدیگر را گمراه میدانستند مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل و شیعه سنی را گمراه میداند و پیروان هر مذهبی برای خوش بینی به بزرگان خود بآنان اعتماد دارند چون بزرگانشان میگویند ما بر حقیم ایشان باور میکنند ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جز آنکه تسلیم امر خدا و بکتاب او مراجعه کنند .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ  
اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ  
أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي  
الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۴﴾

**ترجمه** و کیست ظالمتر از آنکه از ذکر خدا در مساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد بکوشد چنین گروهی جز با ترس و وحشت داخل مساجد نمیشوند برای ایشانست خاری دنیا و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت ۱۱۴

**تکلیف** این آیه شامل هرکسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا و فعلا خود مسلمین البته بعضی از ایشان و ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین نیز عام است زیرا در صدر اسلام یهود و نصاری از سيطرۀ مسلمین وحشت داشتند ولی زمان ما موحدين از حضور مساجد میترسند برای سيطرۀ خرافاتین و دگویی و طوطی گویندگان و معتقدان مساجد ، فعلا "بکشت جبهال مسودی و اهل توقع و اذیت و آزارند و میتوان گفت اکثر مساجد امروزه مسجد ضرار است .

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِثْمَ وَجْهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

**ترجمه** و از برای خدا است مشرق و مغرب پس بهر جا رو کنید آنجا محل توجّه بسوی خدا است زیرا خدا ایتعالی بهمه جا محیط و دانا است ۱۱۵  
**تکلف** لام لله لام اختصاص است و ملکیت یعنی ملك خدا و اختصاص با و دارد هر طرفی از مشرق و مغرب . و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان است زیرا اگر ديك مکان باشد از سایر مکانها غایب میماند و باضافه محتاج بمکان میشود و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی مکان است . این آیه دلالت دارد که بهر طرف در حال عبادت توجّه کنی همانجا توجّه بخدا است و این حکم برای کسی است که طرف خانه کعبه را نداند مانند آنکه در بیابانست و طرف قبله را نمیداند بهر طرف نماز کند اشکالی ندارد و همچنین برای کسیکه نماز مستحبی و یا قرآن میخواند و یا دعا بهر طرف رو کند بی اشکال است و وجه الله ذات او است زیرا وجه در فارسی بمعنی صورتست و خدا صورت ندارد و ذاتا عالم و بینا و شنوا است . انسان بتوسط چشم و گوش می بیند و می شنود و توجّه میکند ولی خدا ذاتا شنوا و بینا است پس توجّه او بذات است و وجه او ذات او است .

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا بُحَانَهُ

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانُونَ ﴿۱۱۶﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾

**ترجمه** و گفتند خدا فرزند گرفته ، او منزه است بلکه ملك او است آنچه در آسمانها و زمین است همه برای او خاضع و فرمانبردارند ۱۱۶ او بدون سلبه و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده آسمانها و زمین را و چون بخواهد چیزی ایجاد کند همانا میگوید باش آن چیز میشود ۱۱۷  
**تکلف** فاعل قالوا یهود و نصاری میباشند که یهود گفت عزیر ابن الله و نصاری گفت مسیح ابن الله . ولی خدا منزه است زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمیشود بلکه تمام موجودات باراده و بامر کن ایجاد شده و فرقی بین پیغمبر و غیر او در این جهت نیست . باضافه کسیکه فرزند دارد باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسم و ترکیب است



که حق تعالی منزّه است و کلمه بدیع دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشه قبلی بوده و جمله : و اذا قضی امرنا دلالت دارد که خلقت الهی بهزمت و مشقت و حرکت اعضا و جوارح نیست بلکه بهصرف اراده است و مقصود از جمله کن فیکون لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدمه آن .

وَقَالَ

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ  
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَاهَيْتُمْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ  
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ  
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

**ترجمه** و آنانکه نمیدانند گفتند چرا خدا ایتعالی با ما سخن نمیگوید و یا چرا برای ما نشانه ای نمیآورد آنانکه قبل از ایشان بودند همین سخن را گفتند دلها و درکشان شبهه یکدگر است بتحقیق ما آیات را برای اهل یقین بیان کردیم ۱۱۸ برآستی که ما تو را فرستادیم بحق برای بشارت و انداز و تو مسؤول اهل آتش و رخ نیستی ۱۱۹

**تفسیر** یکی از اعتراضات کفار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمیگوید و یا چرا برای ما معجزاتی نمیآورد معلوم میشود رسول خدا جز قرآن معجزه دیگری نداشته و کلمه بشیرا و نذیرا دلالت دارد که رسول خدا فقط برای بشارت و انداز آمده و متعدی کار دیگری از طرف خدا نیست و خواسته های مردم با و مربوط نیست و اگر کسی کلام خدا را نپذیرد و رسول او را همه کاره و مدیر جهان بداند رسول خدا مسؤول گمراهی او نیست .

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى  
حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَنْ أُتْبِعَ  
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ  
لَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

**ترجمه** و نصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی که پیرو ملت ایشان شوی بگو هدایت خدا فقط هدایت است و اگر پس از اینکه بتو علم دادیم پیروی میل ایشان کنی برای تو از طرف خدا سهرست و یاری نیست ۱۲۰

**تکلیف** جمله آن هدی الله هو الهدی که کلمه هو فاصله شده بین اسم و خبر دلالت بر حصر دارد یعنی هدایت الهی فقط هدایت است و اگر کسی از کلام خدا و هدایت او بهره مند نشود بکلام رسول و سایر اولیا و علما هدایت نخواهد شد و خود رسول خدا نیز بکلام خدا هدایت یافته چنانچه در قرآن آمده : و ان اهتدیت فما یوحی الی ربی . و رسول خدا مأمور است بتوسط کلام خدا دیگرانرا هدایت کند چنانچه آیات آن خواهد آمد

الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ  
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

**ترجمه** آنانکه بر ایشان کتاب فرستادیم سزاوار تلاوت بود تلاوت کردند آنان بآن ایمان میآورند و کسانی که بآن کافر شوند خود زیان کارند ۱۲۱

**تکلیف** مقصود بتلونه حق تلاوته اصحاب رسول خدایند و حق تلاوت ایناست که با تدبر و تفکر بخواند و بفهمد و بآن عمل کند در اینصورت قدرانی از قرآن کرده و الا از زیان کاران خواهد بود . علی علیه السلام فرمود اصحاب رسول خدا قرآن را خوب گرفتند و آنرا یاری نمودند ( بخطبه ۱۲۱ نهج البلاغه رجوع شود )

یا بنی

إِسْرَآئِیلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى  
الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا  
يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

**ترجمه** ای بنی اسرائیل نعمتی که بشما دادم بسیار آرید و متذکر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان ۱۲۲ و بترسید از روزیکه هیچ کس را عوض دیگری جزا نمیدهند و از کسی فدائی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره ندهد و نه ایشان یاری شوند ۱۲۳



**تَفْصِيلٌ** مقصود از عالمین اصناف مردم زمان خودشان است و یکی از آیاتی که در آن نفی شفاعت و رشوه و پارتی شده برای قیامت این آیه است اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی اسرائیل است جواب این است که اولاً آیه مطلق است ثانیاً در آیه ۲۵۴ همین سوره نسبت بمؤمنین نیز نفی شده.

وَإِذِ

اِبْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهَنْ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِیَ الظَّالِمِیْنَ ﴿۱۲۴﴾

**تَفْصِيلٌ** و چون پروردگار ابراهیم او را بفرمانها و دستوراتی آزمایش نمود و او آنها را انجام داد خدا فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم ، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز خدا فرمود عهد من بستمگران نمیرسد ۱۲۴

**تَفْصِيلٌ** فرمانهای الهی که ابراهیم بآن آزمایش شده فرمان انفاق مال و جان و اولاد بوده در راه حق : آن ابراهیم کان من الفتیان لانه سلم قلبه للایمان و لسانه للبرهان و بدنه للنهران و ولده للقربان و ماله للضیفان و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود و اضافه بر امامت او را اُسوة قرار داد برای مسلمین و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نص قرآن سورة انبیاء و این امامت یکی از فروع نبوت و از شؤون آن میباشد و مقامی بالاتر نیست چنانچه غلاة شیعه خیال کرده اند و اخباری نیز جعل نموده اند و اما امامت غیر انبیاء بجعل الهی نیست بلکه طبق آیه ۲۴ سورة فرقان هر کسی میتواند زحمت کشد و خود را به مقام امامت متقین برساند و ذرّیه ابراهیم طبق آیه ۸۴ سورة انعام حضرت داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی (میشا شد که بامامت و نبوت رسیدند .

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ مُصَلًّیً وَعَهِدْنَا اِلَیْ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِیَ لِلطَّائِفِیْنَ وَالْعَاكِفِیْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَاِزْدُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرٰتِ مَنْ اٰمَنَ مِنَّمْ بِاللهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالِ وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَتَّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَيُئْسِرُ الْمَصِيرُ ﴿١٢٥﴾ وَإِذْ بَرَّعَ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٦﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٨﴾

**ترجمه:** و بباد آور هنگامیکه ما خانه کعبه را برای بهره مردم و برای امن مرجع قرار دادیم و دستور دادیم که محل اقامه ابراهیم را جای نماز بگیرند و پیمان ما با ابراهیم و اسماعیل این بود که خانه مرا برای طسواف کنندگان و اعتکاف داران و نمازگذاران که رکوع و سجود دارند پاک نماید ۱۲۵ و چون ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را برای هرکس از اهل آن که ایمان بخدا و روز قیامت آورد محل امن قرار ده و اهل آنرا از میوه جات روزی بده خدا فرمود هرکس کافر شود او را بهره کمی میدهم سپس او را بناچار بسوی عذاب آتش میکشم و بدجائی است آتش برای ورود ۱۲۶ و یاد آر وقتی که ابراهیم و اسماعیل ستونهای کعبه را برافراشتند و گفتند پروردگارا از ما بپذیر براستیکه فقط تو شنوا و دانائی ۱۲۷ پروردگارا و ما را دونفر تسلیم شوند و مسلم برای خود قرار ده و از فرزندان ما امتی را مسلم برای خود قرار ده و راه عبادت و طاعتها را بما بنما و هر مالطف کن و توبه ما را بپذیر زیرا تو توبه پذیر و رحیم ۱۲۸ پروردگارا و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را برایشان بخواند و کتاب و حکمت بایشان بیاموزد و ایشانرا پاک سازد زیرا فقط تو عزیز حکیمی ۱۲۹

**تذکره:** در این آیات حق تعالی یادآوری کرده برای عرب که جدشان ابراهیم خدا پرست بوده بلکه برای تمام مسلمین تذکر داده که خدا را مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت کنید و مانند او تسلیم و مسلمان باشید و خدا راستایش و نیایش کنید و مقصود از جمله و اباحت فیهم رسولا بعثت خاتم الانبیاء می باشد که وظیفه اش طبق این آیات تعلیم و تعلم بود برای



امتن نه تقلید این و آن .

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ  
 اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهُ  
 فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝۱۳۰ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ اَقَالَ اسْلَمْتُ  
 لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝۱۳۱ وَوَصَّيْ بِهَا اِبْرَاهِيْمُ بَنِيْهِ وَيَعْقُوْبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ  
 اللّٰهَ اصْطَفٰ لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْنَنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ ۝۱۳۲

**ترجمه** و کیست که از ملت و آئین ابراهیم اعراض کند مگر آنکه خود سفیه باشد و هر آینه  
 ما او را در دنیا برگزیدیم و محققا او در آخرت از شایستگانست ۱۳۰ ابراهیم آنگاه برگزیده  
 شد که پروردگارش باو گفت مطیع فرمان باش ، گفت من تسلیم پروردگار جهان نیام ۱۳۱ و ابرا  
 هریم  
 فرزندان او را بآن اطاعت و تسلیم سفارش کرد و یعقوب نیز سفارش کرد که ای فرزندان من  
 خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البته نصیرید مگر آنکه در حال مرگ هم مسلمان و  
 تسلیم امر حق باشید ۱۳۲

**تکلیفات** مقصود از ملت ابراهیم که فرموده هر کس از آن اعراض کند سفیه است همان  
 آئین یکتاپرستی و تسلیم امر خدا بودن و خصال ده گانه است که از رسول خدا رسیده و  
 فرمود سنت حضرت ابراهیم ده چیز است که در شرع اسلام نیز سنت است : پنج عدد آن در  
 سر و پنج عدد آن در پیکر است آنها که در سراسر است مضغه و استنشاق و گذاشتن ریش  
 و چیدن موی شارب و مسواک است و اما آنها که در پیکر است ختنه و نوره کشیدن و ناخن  
 گرفتن و موی زیر بغل را برطرف کردن و بآب تطهیر کردن . و بعضی گفته اند بسی خصلت  
 امر شده در آئین او و جملة وصی بها دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیل اسلام  
 بوده و نیز دلالت دارد براینکه بر هر عاقلی لازم است اولاد خود را سفارش و وصیت کند  
 بحفظ دین و با همیت اسلام .

اَمْرُكُمْ

شَهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ

بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِاهُ أَبَائُكَ ابْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ  
 إِسْحَاقَ إِلَهًُا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا  
 مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾ وَ  
 قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا  
 وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾ قَوَّامًا مَثَابًا لِّلَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا  
 مَّا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَنْبِيَاءِ  
 وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ  
 بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ  
 فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَمُ اللَّهُ  
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

**ترجمه:** آيا شما حاضر بوديد هنگاميكه يعقوب را مرگ در رسيد و قتيكه بفرزند ان خود گفت پس از من چه مي پرستيد ؟ گفتند معبود تو و پدران تو ابراهيم و اسماعيل و اسحق را كه معبود واحد است ميپرستيم و ما مطيع فرمان اوئيم ۱۳۳ آنان امتي بودند كه در گذشتند هرچه كردند متعلق بخودشان است و آنچه شما ميكنيد متعلق بشما است و شما مسؤول اعمال ايشان نباشيد ۱۳۴ و گفتند يهودي و يا نصاري باشيد تا هدايت يابيد بگو بلكه ملت و آئين معتدل ابراهيم را بپرويم و او از مشركين نبود و آئين او آلوده بشرك نيست ۱۳۵ بگوئيد بخدا و آنچه به ما و آنچه به ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسي و عيسي داده شده و آنچه به پيبران از طرف پروردگارشان داده شده ايمان داريم و بين احدي از ايشان فرق نميگذاريم و ما تسليم امر خدائيم ۱۳۶ پس اگر ايشان بدانند آنچه شما بآن ايمان آورده ايد ايمان آورند پس بتحقيق هدايت يافته اند و راه صحيح را شناخته اند و اگر اعراض كردند پس همانا ايشان قصد خلاف دارند و بهمين زودي خداي تعالي تورا از شر ايشان كه ايت ميكد و او شنواي دانا است ۱۳۷



**نکات** از این آیات روشن میشود که دین تمام انبیاء اسلام بوده و جمله : و ما کان من المشرکین دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده بشرک شده و مقصود از اسباط نواره های یعقوبند که معلوم میشود بعضی از ایشان پیغمبر بوده اند و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم کتاب ایشان بوده چنانکه کتاب محمد ص کتاب امت او نیز میباشد و جمله : لا نفرق . . دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام انبیاء را بپذیرد و بهمه ایمان داشته باشد .

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً  
وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿۱۳۸﴾ قُلْ أَنَحْنُ جُؤَنَّا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ  
وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾ أَمْ تَقُولُونَ  
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا  
هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ  
شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ ذَلِكَ  
أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَنْهَا كَانُوا  
فِي يَعْلُونَ ﴿۱۴۱﴾

**ترجمه** بگوئید رنگ خدا را بریم ( فطرت ایمانی و اسلام ) و کیست نیکوتر از خدا از جهت رنگ آمیزی و ما او را بندگانیم ۱۳۸ بگو آیا با ما مجادله و مخاصمه میکنید درباره خدا ای یکتا و حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار شما است و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما و ما به خدا ایمان خالص داریم ۱۳۹ یا میگوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی و یا نصرانی بودند بگو آیا شما را ناترید یا خدا و کیست ظالم تر از آنکه شهادتیکه نزد او است از خدا ، کتمان کند و خدا غافل نیست از آنچه بکنید ۱۴۰ اینان امتی بودند که در گذشتند هرچه کردند مال خودشان است و آنچه شما میکنید متعلق بشما است و شما مسؤول اعمال آنان نیستید ۱۴۱

**نکات** این آیات دلالت دارد که افتخار بخوبی گذشتگان از اولیا و صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست و مورد نهی الهی است و همچنین بد گوئی بگذشتگان و تنقید از

اعمال ایشان عمل خوبی نیست و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه کرد برای جنگ و غوغا مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم و ستم و استعمار دشمنان دین میباشند و در عین حال پرداختند به مذاحی و یا بدگوشی مردم صدر اسلام و بهمین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزار سال نزاع در حکمرانی گذشتگان دارند ولی خود در تحت حکومت دشمنان اسلامند .

سَبَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ  
الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا فُلِلِّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى  
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ  
عَلَى النَّاسِ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴿١٤٣﴾ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ  
الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى  
عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا  
كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٤﴾

**ترجمه:** بیخردان خواهند گفت که چه باعث شده که مسلمین از قبله ای که بر آن بودند روی گردانیدند بگو مشرق و مغرب مال خدا است خدا هر کس را بخواهد براه راست هدایت میکند ۱۴۲ و بدینگونه شما را امت میانه رو قرار دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم و رسول گواه بر شما باشد ۱۴۳ و قبله ای را که تو بر آن بودی قرار دادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا سازیم کسانی که پیروی این رسول میکند از آن کسیکه بجهت خود بر میگردد و اگرچه تغییر قبله پس گران بوده جز بر کسانی که خدا هدایتشان نموده و چنین نبوده که خدا ایمان شما را ضایع گرداند بتحقیق خدا نسبت به مردم الهه رؤف و رحیم است ۱۴۴

**تذکره:** رسول خدا تا سال دوم هجرت رو به بیت المقدس نماز میخواند سال دوم پانزدهم رجب بود که آیه تغییر قبله بسوی کعبه نازل شد و سبب تغییر قبله بحسب ظاهر این بود که یهودیان میگفتند محمدؐ بر دین یهود است زیرا بقبله ایشان توجه دارد رسول خدا از خدا تعالی جواب آنانرا خواست و بی میل نبود که کعبه قبله گاه مسلمین گردد لهذا



خدا او را اجابت کرد و این تغییر باعث خوشحالی عده ای و طعن عده دیگر و عیبجوئی آنان شد و مقصود از امة وسطا امة میانه رو و معتدل میباشد که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفريط نه مانند یهودیان خریص بدنیا داری و نه مانند نصاری تارک دنیا باشند و در معبد و صومعه بعبادت و ریاضت پردازند و مقصود از جمله لتکونوا شهداء علی الناس این نیست که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای مردم حتی در خفا مطلع باشید و شهادت دهید و رسول خدا هم نسبت بشما چنین باشد چنانچه بعضی از خرمقد سین غلاة تصور کرده اند در حالیکه اطلاع و تجسس از اعمال مردم حرام است . بلکه مقصود این است که چون شما امة معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و امر بمعروف و نهی از منکر نماید تازنده و مکلفید و شهادت رسول نیز چنین است که تازنده است باید متوجه اصلاح امة باشد نه اینکه پس از وفات از اعمال خلاف مطلع گردد و همواره غصه بخورد و دار السلام عالم برزخ را دار الحسیبه نماید و خدا هم کشاف العیوب مردم شود و لذا فرموده در قرآن و کسی بربك بذنوب عباده خبیرا بصیرا . و خدا مطلع بر احوال بندگان است و کسی شریك در صفات او نیست پس کلمه شهادت در این آیه مکرر شده یکمرتبه برای مردم و یکمرتبه برای رسول و این دو شهادت بقرینه یکدگر بیک معنی است شهادت مؤمنین هرطوری باشند شهادت رسول نیز همانگونه است و یک کلمه را نمیتوان در یک آیه دو جور معنی کرد و مقصود از جمله القبلة التي کنت علیها بیت المقدس است و این تغییر موجب شک اشخاص ضعیف الایمان و منافقان گردید و گفتند اگر قبله اولیه و نمازهاییکه بطرف آن خوانده شده صحیح است پس قبله دوم صحیح نیست و اگر دوم صحیح است پس آنانکه قبل از تغییر قبله فوت کرده اند و نمازهاییکه خوانده اند چه میشود و بی اجر میگردد خدا در جواب فرمود :

و ما کان الله لیمضی ايمانکم اجر نمازهای سابق ضایع نمیگردد .

نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَاللَّهُ بَغَافِلٌ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۵﴾ وَلَنْ أَتْبَعَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ

مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ  
بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا  
لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٦﴾ الَّذِينَ اتَّبَعْنَا هُمُ الْكِتَابَ يُعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ  
أَبْنَاءَهُمْ وَإِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيْكُنْمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٧﴾ الْحَقُّ  
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٨﴾

**ترجمه:** ما توجه تورا در اطراف آسمان محققا می بینیم پس البته تورا بطرف قبله ای  
که می پسندی میگردانیم ، پس بگردان روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا باشی  
بگردانید روی خود را بجانب آن و محققا کسانی که دارای کتابند بخوبی میدانند که این تغییر  
قبله حق است و خدا از کردار ایشان غافل نیست ۱۴۵ و محقق بدان هر دلیلی و برهانی  
برای اهل کتاب بیاوری پیروی قبله تورا نکنند و تو پیروی قبله آنان نخواهی کرد و بعضی از  
ایشان تابع قبله بعض دیگر نیستند ( یهود تابع قبله نصاری نیست و نصاری تابع قبله یهود  
نیست ) و اگر پیروی آراء ایشان کنی پس از آنکه مقداری از دانش برای تو آمده محققا در  
این صورت از ستمگران خواهی بود ۱۴۶ آنانکه بایشان کتاب داده ایم می شناسند این رسول  
را چنانکه فرزندان خود را می شناسند و محقق است که گروهی از ایشان حق را کتمان میکنند  
در صورتیکه میدانند ۱۴۷ این حق از طرف پروردگار تو است ، پس البته از اهل شکی  
مباش ۱۴۸

**تکلیف:** جمله قبله ترضیها دلالت دارد که رسول خدا میل داشت قبله او خانه کعبه  
باشد زیرا محل عبادت جدش ابراهیم بوده و کلمه شطر المسجد دلالت دارد که توجه  
اشخاص در از مکه لازم نیست بعین کعبه باشد بلکه توجه بجانب طرف کعبه باشد کافی است  
ولذا در حدیث آمده که : الْكَعْبَةُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ السَّجْدِ وَالْمَسْجِدِ قِبْلَةٌ مَكَّةُ وَمَكَّةُ قِبْلَةُ الْحَرَمِ وَالْحَرَمُ قِبْلَةُ الدُّنْيَا و حرم که تقریبا چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبله اهل دنیا میباشد  
و جمله و ان اتبع اهوائهم دلالت دارد براینکه عالم نباید تابع آراء جهال باشد و هر چه  
جهال می پسندند او بسخن و یا بسکوت خود امضا کند و گرنه بصریح آیه از ستمگرا نیست  
متأسفانه علماء زمان ما چنین هستند و هر چه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل بحضور



خودشان امضاء میکنند خصوصا بدعتهاییکه بنام مذهب و دین میان عوام آمده بلکه تحسین میکنند و اگر کسی بخواهد منع کند با عوام هم سخن میشوند و او را میگویند . و کلمه : من العلم دلالت دارد که رسول خدا مقداری از دانش باو وحی شده و همه چیز را میدانند و جمله لم یکنون الحق و هم یعلمون دلالت دارد بر مذمت علمائیکه حق را کتمان میکنند برای خاطر عوام . چقدر دعاهاى شرک آمیز و مقررات کفر انگیز در میان آمده و مردم غیر خدا را حاضر و ناظر خود میدانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی الحاجات میدانند در حالیکه هرکس مختصر آشنائی با قرآن داشته باشد میداند اینها کفر و شرکست و معذک که ان شده . جمله فلاتکونن من المعتبرین دلالت دارد که اگر دیدی اکثر مردم از عالم جاهل براه باطل میروند نباید از راه حق تردید کنی و ممکن است رسول خدا که بشری بوده مانند سایر افراد بشر تردید و خلجانی در ذهنش پیدا شده که خدا او را نهی کرده است .

وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ هُومُولِيهَا  
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِنَّمَا تَكُونُوا يَاطِبُكُمْ وَاللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٤٩ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ١٥٠  
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا  
كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ  
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمْنَعِيْكُمْ  
وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٥١

**ترجمه** و برای هر امتی جهتی است که بدان توجه دارند پس شما بشتابید بخیرات که هر جا باشید خدا شما را میآورد و جمع میکند زیرا خدا بر هر چیز توانا است ۱۴۹ و از هر جا بیرون آمدی روی خود را بگردان بجانب مسجد الحرام و براستی که این حقیقتی از امر پروردگارت و خدا از آنچه میکنید غافل نیست ۱۵۰ و از هر جا بیرون آمدی پس روی خود را

بطرف مسجد الحرام كن و هرجا بوديد رو كنيد بطرف آن براي اينكه مرد مرا حجتى بر شما نباشد مگر ستمگران آنان پس از ايشان نترسيد و از من بترسيد و براي آنكه نعمت را بر شما تمام كنم و شايد شما راه يابيد ۱۵۱

**تَكْوِينَات** در اين آيات تأكيدى شده براي توجه بمسجد الحرام در حال عبادت براي اينكه مسلمين در مقابل سه دسته از شگاكين واقع شده بودند مشركين و يهوديان و منافقين كه ميگفتند محمد خود در امر دين متحير است گاهي باين سو گاهي بآن سو رو ميكند عده ميگفتند محمد ميخواهد بدين قوم خود يعني شرك برگردد و همچنين هر كس سخني ميگفت و لذا خدا براي دلداري و بستن راه ترديد بر مسلمين گاهي بامر خصوصي و گاهي بامر عمومي مسلمين را وادار کرده كه نعمت خود را بر مسلمين تمام و زبان بدگويانرا قطع كند و قبله اجدادي خود را كه موجب دل خوشي و وحدت و منافع ايشانست قطعي بدانند و بگونگوها موجب ترديدشان نگردد زيرا هر قدر دشمن بيشتراشكال تراشي كند انسان بايد براي تحكيم حق و روشني آن بيشتري مقاومت كند.

لَمَّا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ  
آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ  
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۲﴾ فَإِذْ كَرُوْنَا ذِكْرَكُمْ وَاشْكُرُوا لِي لَا تَكْفُرُوا

﴿۱۵۳﴾

**ترجمه** چنانكه نعمت را بر شما تمام و وسائل هدايت شما را فراهم كرديم هم چنان در ميان شما رسولي از خودتان فرستاديم تا آيات ما را بر شما تلاوت نمايد و شما را از آلودگي پاك كند و بشما كتاب خدا و حكمت او را بياموزد و آنچه نميدانستيد بشما ياد دهد ۱۵۲ پس مرا ياد كنيد تا شما را ياد كنم و مرا گفراي كنيد ۱۵۳

**تَكْوِينَات** نعمت الهی شامل حال مسلمين شد كه قبله ايشان در بلاد خودشان و رسولي از خودشان آمد تا آيات خدا را برايشان تلاوت كند و تعليمشان نمايد و از عقيد نجاتشان دهد . و يزيگيكم دلالت دارد كه با اخلاق حسنه ايشانرا از زائل اخلاق دور كند تا بواسطه تاسي با و پاك و پاكيژه شوند و ببركت عدالت او و اصحابش جهاني را باسلام رغبت دهند . جمله يعلمكم دليل است براي نكه كار رسول خدا تعليم علم كتاب خدا بوده پس ك



علماء آیت باید نیز چنین باشد . متأسفانه علماء آیت او در زمان ما تعلیم قرآن ننمودند بلکه مردم را از قرآن دور و هربك رساله ای از خود نوشته و کتاب خدا را مهجور کرده اند زیرا اگر مردم بکتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج برساله های ایشان نداشتند و تقلید بجای تعلیم وارد نمیشد . و مقصود از جمله يعلمکم ما لم تكونوا تعلمون این است که بواسطه وحی بشما چیزهایی یاد میدهد که خود نمیتوانستید بدرس و تحصیل بفهمید مانند تعلیم صفات و اسماء الهی و عبادت او که بشر نمیتواند درك کند مگر به وحی و لذا در جمله فانذرونی نتیجه وحی یادآور شده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ  
مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٤﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ  
أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٥﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ  
نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ﴿١٥٦﴾ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٧﴾ الَّذِينَ  
إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿١٥٨﴾ أُولَئِكَ  
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٩﴾

**ترجمه** ای مؤمنین در پیشرفت خود بصبر و نماز یاری جوئید زیرا خدا با صبرکنندگان است ۱۵۴ و بدانکه در راه خدا کشته میشوند مردگان مگوئید بلکه ایشان زنده اند ولیکن شما درك نمیکنید ۱۵۵ و البته البته شما را بمقداری از ترس و گرسنگی و کمی مالها و تلف جانها و میوه ها آزمایش میکنیم و بپاداش مرده ده صابرانرا ۱۵۶ آنانکه چون مصیبتی بایشان رسد گویند ما ملك خدائیم و محققاً بسوی او رجوع کننده ایم ۱۵۷ آنان برایشان درود ها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت یافتگانند ۱۵۸

**تذکره** چنانکه در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سورة آل عمران خواهد آمد مقصود از احیاء که در این قبیل آیات ذکر شده حیات عالم دیگرند نه زنده عالم دنیا و این شهداء و سایر یاکان زنده هستند اما نه بزندگی دنیا زیرا از بدن خارج و بعالم بقا رفته اند و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده : عند ربهم یرزقون و در آیه ۱۲۷ سورة انعام فرموده : لهم دار السلام

عند رتبه و در آیه ۴ سورة انفال فرموده : لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم و در سورة زمر آیه ۳۴ فرموده : لهم ما يشاؤون عند ربهم و در آیه ۱۹ سورة حدید مطلق مؤمنین را وعده داده و فرموده : والذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم و در سورة البقرة آیه ۸ فرموده : جزاؤهم عند ربهم جنات عدن و در آیات دیگری فرموده برای ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان لهم اجرهم عند ربهم که طبق این آیات زنده هستند و نزد رحمت خدا در دارالسلام بهشتند نه در دنیا و بگسی از دنیا بی خبرند . بعضی از گویندگان بی سواد که از این آیات بی خبرند بخلط میگویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کار ما با خبرند این سخن ایشان برخلاف آیات الهی است و شرح این مطلب در ترجمه آیه ۳۲ سورة النحل خواهد آمد . و باضافه میگوئیم زنده بودن شهدا و اولیا مستلزم علم ایشان به همه چیز و به همه جا نیست زیرا در زمان زندگی خود علم به همه چیز نداشتند . و جمله انا لله وانا اليه راجعون دلالت دارد که برگشت همه بسوی امر او است در روز جزا و کیفر نه اینکه کسی با وصل شود زیرا نفرموده انا اليه واصلون و نفرموده انا اليه متحدون . پس آنچه عرفا مدعیند جز کفر چیزی نیست .

إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرٌ فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

**ترجمه** براستی که صفا و مروه از شعائر خدا و نشانه اطاعت بندگی بندگان است پس هر کس حج خانه خدا کند و یا عمره بجا آرد بر او باکی نیست که آن دو را طواف کند و هر که کار خیری کند محققا خدا شکر گذار دانا است ۱۵۹

**تفصیل** اشعار بمعنی اعلام است و شعائر بچیزهایی گفته میشود که یکی از اوامر و حدود الهی را اعلام کند و شعائر را باید حقیقتا معلوم کند و نشانه بندگی بندگان قرار دهد بنابراین صفا و مروه و سایر مناسک حج مانند شعر الحرام و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده (والله نعلمناها لكم من شعائر الله) و اینها را شعائر الله میگویند . اما اگر مردم چیزی را بعنوان شعائر دینی یا مذهبی بوجود آورند غلط است و نمیتوان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلاً بیرق و کتل و سیاهپوشی و گنبد و گلدسته را که مردم شعائر مذهبی خود قرار داده اند در صورتیکه اسلام دستور نداده و



در سنت رسول خدا این چیزها نیست و قطعاً بدعت است . و صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه جنب مسجد الحرام و طواف آنها دور زدن نیست بلکه رفتن از صفا بمروه و برگشتن است و این را سعی بین صفا و مروه میگویند و واجب میدانند اگرچه ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده فلا جناح علیه ان یطوف بهما باکی نیست که طواف کند بآن دو و نکته ای که برای چنین تعبیر گفته اند این است که چون زمان جاهلیت حتی زمان نزول این آیه مشرکین مکه بتهای خود را در بالای صفا و مروه نصب میکردند و مردم مسلمان خیال میکردند سعی بین صفا و مروه بواسطه بودن بتها جائز نیست خدا فرموده لا جناح باکی برای سعی نیست و خدا خود را وصف کرده در این آیه بوصف شاکر و شکر در لغت بمعنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی است در جائیکه خدا امر فرموده و شکر باین معانی درباره خدا صحیح نیست و شکر خدا جزا دادن اوبه بنده است در مقابل عمل صالحی که انجام داده .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْمُونُ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِهَا  
بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ وَلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿١٥٩﴾  
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوْا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ  
الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ  
لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ  
عَنَّهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

**ترجمه:** محققاً آنانکه آیات روشن و هدایت ما را که نازل کردیم کتمان میکنند پس از ایمان ما برای مردم در این کتاب آسمانی ، ایشانرا خدا لعن میکند و لعن کنندگان نیز آنانرا لعن میکنند ۱۶۰ مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند و برای مردم بیان نمایند پس من توبه ایشانرا میپذیرم و منم توبه پذیر رحیم ۱۶۱ برآستی آنانکه کافرند و در حال کفر بمیرند مخصوصاً ایشانست لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان ۱۶۲ همواره در لعنت و دوزخند نه برآنان تخفیف عذابی است و نه برایشان نظر کنند ۱۶۳

**تذکره:** مقصود از یکمونی آن علمانی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمیگویند و یا

اگر قرائت کنند معنی آنرا کتمان میکنند و بلکه بمردم میگویند شما معانی آنرا نمی فهمید و یا کسی نمی فهمد و یا اینکه هفتاد معنی دارد در حالیکه تمام این سخنان باطل است و در حقیقت آیات الهی را بدین بهانه ها کتمان کرده و مردم را از آنها بی خبر نگاه داشته اند و اگر توهه نکنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیه ۱۵۹ خواهند شد.

وَالْهُكْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۴﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ  
اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ  
النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ  
مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ  
الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۶۵﴾ وَمِنَ النَّاسِ  
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ  
حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَذْيُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ  
جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿۱۶۶﴾ اذْذَبْتَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ  
الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۱۶۷﴾ وَ  
قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ  
يُؤْيِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ خَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۱۶۸﴾

﴿۱۶۸﴾

**ترجمه:** و معبود و اله شما یکی است نیست معبودی جز او که رحمان و رحیم است ۱۶۴ محققا در خلقت آسمانها و زمین و آمد شب و روز و کم شدن شب و روز و آن کشتی که بسود مردم در دریا جاری است و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و زمین را بهر ازموات شدنش زنده کرده و از هر جنیند مایه در آن منتشر کرده و گردش بادها و ابرهای تسخیر شده



بین آسمان و زمین محققا نشانه هائی از قدرتست برای خردمندان ۱۶۵ و بعضی از مسروران کسانیند که غیر خدا را مانند خدا گیرند و آنانرا دوست میدارند مانند دوست داشتن خدا و مؤمنان خدا را بیش از هر چیز دوست میدارند و اگرچه ستمگران هنگام دیدن عذاب می بینند که حقا قدرت و توانائی مخصوص خدا است و حقا عذاب خدا سخت است ۱۶۶ و قتیکه رؤسا و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذابرا مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع گردد ۱۶۷ و دنبال رو و پیروان گویند اگر برای ما برگشتی بود از ایشان بیزاری می جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند خدا بدینگونه اعمالشانرا بایشان می نمایاند که موجب افسوسها برایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند ۱۶۸

**تکلیف** مقصود از جمله الهکم اله واحد این است که پناه و ملجأی جز خدا نیست و در حوائج به بندگان خدا رجوع نکنند و بنده را مانند خدا ندانسته و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند که چگونه و بجه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگانرا میگردانند و انواع اشجار و ریا حین و گلهها و میوه جات میروپانند بوسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت بمخلوق دادن از سفاکت و نادانی است و مسبب الاسباب را دوست ندارند نه اسبابرا و جمله از تهره الذین اتبعوا دالالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری میجوید و آن بزرگانی که آنانرا واجب الاطاعت میدانند بدر ایشان نخورد و انداد جمعند است و ند یعنی مانند مقصود این است که در کار تکوینی و تشریعی خدا مانند ندارد .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا  
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ  
وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

**ترجمه** ای مردم از آنچه در زمین است بخورید در صورتیکه حلال و پاکیزه باشد و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکارا ۱۶۹ همانا شما را امر میکند ببدی و زشتی و شما را امر میکند که بر خدا بگوئید و نسبت دهید آنچه را نمیدانید ۱۷۰

**تکلیف** یا ایها الناس دالالت دارد که مخاطب قرآن مردمند و خطاب قرآنرا می فهمند

و جمله کلا دالت دارد بر اصاله الاباحه که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است بشرطیکه حلال و پاکیزه باشد نه مضر و کثیف و مقصود از اکل جمیع تصرفاتست و خطوات شیطان همان راه های شیطانی است . و جمله انما یا مرمک بالسوء دالت دارد که شیطان هیچوقت امر بخیر نمیکند و کار او منحصر است بسه چیز اول امر ببدی یعنی گناهان دوم امر بفحشاء یعنی کبائر سوم امر بگفتن و نسبت دادن بخدا آنچه را که نمیدانید که همان بستن بدعتها است بدین .

وَإِذَا فِیْلَهُمْ

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِیْلُ عَلَيْنَا أَوْ لَوْ  
كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧١﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ  
كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ  
عَمًی فَمَا لَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧٢﴾

**ترجمه:** و چون بایشان گفته شود آنچه را خدا نازل نموده پیروی کنید گویند خیر بلکه براهی که پدران خود را یافته ایم پیروی میکنیم آیا و اگرچه پدرانشان چیزی تعقل نکرد و هدایتی نیافته باشند ۱۷۱ حکایت کافران حکایت شخصی است که بحیوانی بانگ زند حیوانی که جز صدائی و ندائی نمیشنود کران و لالان و کورانند که تعقل ندارند ۱۷۲ **تکلیف:** جمله اتبعوا دالت دارد که پیروی قرآن واجب و پیروی غیر آن حرام است چه تقلید پدران باشد و چه تقلید دیگران و صم بکم عمی فهم لا یعقلون دالت دارد که مقلدین عقل خود را بکار نهند اخته اند و کرو کور مانده اند انسان باید از عقل خدا داده در راه دین بهره برد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ

مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِبْرَاهِيمَ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٣﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ  
عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَخُمُ الْخَمْرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لِيُغْبِرَ اللَّهُ فَمَنْ  
اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٤﴾



**تَبَرُّجٌ** ای مؤمنین بخورید از پاکیزه هائیکه روزی شما کرده ایم و برای خدا شکر کنید اگر میخواهید او را بندگی کنید ۱۷۳ همانا خدا بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و هرچه برای غیر خدا آوارده شود و بر او نام غیر خدا برده شود حرام کرده و پس هر که ناچار گردد در حالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید پس گناهی بر او نیست بتحقیق خدا آمرزنده و رحیم است ۱۷۴

**تَبْكَاتٍ** یکی از آیاتیکه قاعده اصالة الاباحه از آن استخراج شده همین آیه ۱۷۳ میباشد و مقصود از جمله ما اهل به لغير الله آن حیوانی است که وقت ذبح آن نام غیر خدا برده شود و یا برای غیر خدا ذبح گردد مانند اینکه برای حضرات ائمه و یا امام زاده و یا ورود فلان امیر و یا داماد و یا در پیشگاه علم و مانند آن ذبح شود که در تمام این موارد مشمول حرمت است گوشت آن . و از جمله فمن اضطر اثبات میشود قانون اضطرار که حکم ثانوی و رافع احکام اولیه میباشد ولی از آیه استفاده میشود که برای اضطرار و شرط است؛ اول اینکه شخص مضطر ستم نکند یعنی غذای مضطر دیگر را نگیرد و یا برای ستم مسافرت نکرده باشد و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذت حرامی را تناول ننماید دوم: تجاوز نکند یعنی از حدّیکه رفع اضطرار میشود تجاوز ننماید یعنی بقدر سست رمق و حفظ جان استفاده کند نه زیاده تر و میده شامل است حیوانی را که مرده باشد و یا خفه شده باشد و یا ذبح شرعی نشده باشد و اگر از حیوان زنده عصوی قطع شود آن عضو چون روح ندارد بحکم میت میباشد ولی پشم و کرک و موی میت پاکست چون اینها روح حیوانی نداشته .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ يُشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا  
 قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ  
 يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ  
 شَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ  
 عَلَى النَّارِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَزَلُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ  
 اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

**ترجمه:** حقیقتاً کسانی که آنچه را خدا نازل کرده از کتاب کتمان میکنند و ببها کسی میفروشند ایشان در شکم خود وارد نمیکند مگر آتش را و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید و ایشانرا پاک نگرداند و برای ایشان عذابی است در دنائت ۱۷۵ ایشان کسانی که خریده اند گمراهی را بمقابل هدایت و عذاب را بجای آمرزش پس چه چیز ایشانرا صبور و پرمطاقت کرده بر آتش و زنج این کیفر برای این است که خدا این کتابرا بحق نازل کرده (و اینان اعتنا نکردند) و محققاً آنانکه در این کتاب اختلاف کردند در راه مخالفت دور از حقیقت میباشند ۱۷۶

**تکلیفات:** مقصود از جمله یکمون این است که آیات الهی را بیان نکند و یا ضد آنرا بشنود سکوت نماید و یا اگر کسی بخواهد بفهمد نگذارد مثلاً بگوید فهمش مشکل است و یا بگوید باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی و یا طوری بیان کند که هدف آیه معلوم نشود که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است و این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب میشوند و در حقیقت کسانی که آیات الهی را کتمان میکنند برای خوشنودی مردم که مرد مرا نرمانند خدا را رزاق نمیدانند.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجْهَكُمْ  
قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ النَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي  
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي  
الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا  
عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ  
الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

**ترجمه:** نیکی این نیست که توجه خود را بطرف مشرق و مغرب بگردانند ولیکن نیکی و نیکوکار کسی است که ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران آورد و مال را بدوستی او بخویشان و یتیمان و مساکین و براه ماندگان و سوال کنندگان و در آزادی بندگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکوة را بدهد و پیمان خود گاه بپشتن بماند و فاکند و در



سختیها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند ایشانند راستگویان و ایشانند همان پرهیزگاران ۱۷۷

**نکات:** چون توجه بقبله در عبادت از اصول دینی اسلام نبوده و لذا در شرایع متعدده قابل تغییر بوده پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده شایسته نیست و آیه مانحن فیه ناظر بهمین معنی است. در این آیه آنچه در دین اسلام لازم و مقوم آن بوده شمرده از ایمان و عمل و ایمان به پنج چیز را کافی دانسته: ایمان بخدا و قیامت و ملائکه و کتب و رسل الهی پس ایمان بهمین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی است بتصدیق خدا در این آیه. و ایمان به چیزهای دیگر شرط ایمان و اسلام و مقوم آن نیست و در حالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان بامامت و رجعت و کرامات اولیا و مانند آن. و اما آنچه در کتاب خدا صریحا ذکر شده داخل همین پنج چیز میباشد مانند ایمان بعلم و قدرت و عدل و حکمت الهی و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ. و اما عمل آن نیز در این آیه شرح داده شده که چه کاری مقوم نیکی است دقت شود. حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند نظر در این آیه برای او کافی است و لازم نیست هزاران کتاب و هزاران عالم را به بیند و خود را حیران و سرگردان کند. و ضمیر علی حبه را میتوان گفت بر میگردد به الله یعنی برای دوستی خدا فقط مال را مصرف کند و میتوان گفت بر میگردد بحال یعنی با اینکه مال را دست میدارد آنرا در راه خدا انفاق میکند و امر خدا را بر مال ترجیح میدهد و میتوان گفت بر میگردد بایتناء مستفاد از اتی یعنی اعطاء و انفاق مال را دوست میدارد. و در کلمه الموفون و الصابرين اختلاف شده در اینکه چرا یکی بحالت رفعی و دیگری بحالت نصبی آمده و یا جری هر کس چیزی گفته از آن جمله ابوعلی فارسی که از بزرگان ادیبان است گفته چون صفات کثیره بی در پی برای موصوف واحدی ذکر شود بهتر آنستکه برای جلب توجه سامع اعرابهای مختلفه بآن صفات داده شود. ولی بنظر ما جهت اختلاف اعراب این است که الموفون بمعهد هم اذا عاهدوا جمله مبتدا و خبر است و عطف شده بر جمله: آمن بالله و باید مرفوع باشد ولی الصابرين جمله نیست و عطف آخر من موصوله در جمله من آمن بالله و چون من موصوله مجرور است الصابرين نیز مجرور آمده و باید مجرور باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْفِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ

الْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ  
وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ  
بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي  
الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

**ترجمہ:** ای مومنین مقرر شدہ بر شما قصاص درباره کشته شدگان، آزاد بمقابل آزاد و بنده بمقابل بنده و زن بمقابل زن پس آنکه برایش چیزی گذشت شود از طرف برادر دینی او باید پیروی عرف و معروف باشد و اداء دین باو بخوبی باشد این تخفیفی از پروردگار است و رحمتی است پس آنکه بعد از این تجاوز کند برای او عذاب است دردناک ۱۷۸ و برای شما در قصاص زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که هر هیزگار شود ۱۷۹

**تفصیلات:** جملۃ الحر بالحر دلالت دارد کہ باید بین قاتل و مقتول در قصاص تساوی را رعایت کرد مثلاً اگر مرد و عاقل و آزاد و مسلمان باشند باید قاتل قصاص شود و اگر یکی از آنان عاقل نباشد و یا مسلمان نباشد حکم قصاص رعایت نمیشود بلکه بدیه منتقل میشود و یا بطریق دیگر. و جملۃ الأنثی بالأنثی دلالت دارد کہ زنی بمقابل زن و بعوض او قصاص میکنند و اگر قاتل زنی مرد باشد دین نصف مرد است پس آن مرد باید دین بدید و یا اگر خواستند او را بکشند باید نصف دین او را باو بدهند و مقصود از جملۃ فمن عفی له همین است کہ اگر اولیاء مقتول بدین راضی شدند احسانی کرد ماند.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا ضَعِفَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ  
إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى  
الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَثَمًا آلَمَهُ عَلَى الَّذِينَ يَبْدِلُونَ  
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصِلٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَلِيغُهُمْ  
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾



**تَبَيَّنَ** مقرر شد بر شما که چون نشانه های مرکب یکی از شما رسید اگر مالی گذاشته وصیت نماید یعنی سفارش کند برای والدین و خویشاوندان بخوبی و عدالت این وصیت کار حقی است بر عهده متقین ۱۸۰ پس هرکس تبدیل دهد وصیت را پس از شنیدن آن همانا گناه تبدیل بر تبدیل دهندگانست براستی خدا شنوای دانا است ۱۸۱ پس آنکه انحرافی را از وصیت کننده و یا گناهی را از وی بترسد پس اصلاح دهد بین ایشان گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است ۱۸۲

**يَكُنْ** جمله کتب دالت دارد بر وجوب و لزوم وصیت بر کسیکه مالی دارد و جمله: للوالدین و الأقربین دالت دارد بر جواز وصیت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث میبرند مانند طبقه دوم باوجود طبقه اول پس اگر طبقه اول وجود داشت انسان میتواند برای طبقه دوم وصیت نماید. و مقصود از خیر مال است اما اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد اختلافست و نظر صحیح آنستکه عرف او را مالدار بدانند. و کلمه بالمعروف دالت دارد که وصیت باید بخیر و عدالت باشد نه اینکه بامر منکری وصیت کند و معروف بودن وصیت این است که اولاً بزیادتر از ثلث نباشد و بورثه ضرر نزند. ثانیاً اگر ورثه فقیری دارد آنانرا مقدم بدانند و برای غیر ورثه وصیت نکنند و کلمه حقاً علی المتقین دالت دارد که ترك وصیت اغنيا از بی تقوائی است. و جمله: فمن بدله دالت دارد که تغییر و تبدیل وصیت جائز نیست و جمله بعد ماسمعه دالت دارد که گناه تبدیل وقتی است که وصی مطلع باشد از متن وصیت. و اگر بی خبر باشد گناه نیست و جمله ان الله سمیع علیم تهدید شدیدی دارد. و جمله فمن خاف من موص جنفا او اثماً دالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصی له و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیت خود میل بباطل و یا افراط و تفریط و یا وصیت بگناهی کرده او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیت او موجب اصلاح بین ورثه باشد نه موجب فساد. و جمله فأصلح بینهم دالت دارد که اگر وصی متوجه فساد وصیت شد میتواند بعضی از موات آنرا تغییر و اصلاح نماید ولی فقط موات باطل را تبدیل بحق کند. و باید خدا را در نظر گیرد. و کلمه الوصیه اطلاق دارد و شامل است وصیتی را که بزیبان فصیح باشد و یا الکن و یا مجروح و یا باشاره مانند لال و یا بنوشتن که در تمام این موارد صحیح و قابل اجرا است. و کلمه الأقربین مطلق است چه خویش مسلمان باشد و چه کافر. و کلمه علیکم دالت دارد که باید وصیت کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جمله اذا حضر دالت دارد که هرکس نشانه های مرگرا

در خود دید باید هرچه زودتر وصیت بحق کند و برای اولاد و صغار خود قبیعی تعیین نماید و امانت‌های مردم را به صاحبانش برساند و اگر زکوة نداشته فوری بهر ازد و اگر دینسی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد و سفارش بدارا کند و تا میتواند خود ادا نماید و اگر مالی جانی پنهان کرده و ممکن است ضایع شود تذکر دهد و عقاید حقّه خود را اظهار کند و بازماندگان خود را بحفظ آن عقاید توصیه نماید.

بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
﴿١٨٣﴾ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ  
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ  
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ  
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ بَيِّنَاتٍ  
مِنَ الْهُدَى الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ  
مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا  
يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ  
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

**تفسیر:** ای مؤمنین مقرر شده بر شما روزه گرفتن چنانکه واجب شده بود بر کسانی که پیش از شما بودند تا شما پرهیزکار شوید ۱۸۳ چند روزی شمرده شده پس هر که از شما بیمار و یا بر سفر بود بهمان شماره از روزهای دیگر و بر آنانکه طاقت دارند بزرحت طعام مسکینی فدا دهند پس آنکه خیر را انجام دهد بهتر است و برای او خوبست و روزه گرفتن برای شما خوبست اگر بدانید ۱۸۴ ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن در حالیکه قرآن هدایت است برای مردم و آیات روشنی است از هدایت و هدایت حق است از باطل پس هر کس از شما در این ماه حاضر بود باید روزه گیرد و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد پس بهمان شماره از روزهای



دیگر خدا برای شما آسانی را خواسته و سختی را نخواست و باید این شماره را کامل گردانید و خدا را بزرگ شمارید در مقابل اینکه شما را هدایت کرده و شاید شکرگذار باشید ۱۸۵ **تَبَيَّنَاتٍ** خطاب یا ایها الذین آمنوا موجب افتخار مؤمنین و جبران زحمت مکلفین است و خطاب قبل از امر و نهی نشانه اهمیت آن امر و نهی است . و جمله الذین آمنوا دلیل است که امثال آن از علائم ایمان و ترك آن نشانه عدم ایمان است . و جمله کما کتب دلالت دارد که صوم بر اُمم سابقه و یا بر انبیاء سابقین واجب بوده و این جمله برای ترغیب بصوم است . یعنی این امر برای شما تنها نبوده بلکه عمومیت داشته و جمله لعلکم تتقون دلالت دارد که روزه موجب تحصیل تقوی میباشد بواسطه ترك لذات حیوانی و تشبه بفرشتگان . و باید دانست که صوم عبارتست از ترك اكل و شرب و جماع ولی بانهیت امثال فرمان پس اگر کسی ترك اكل و شرب و جماع نمود بدون نیت صوم فائده صومی ندارد . و جمله ایاما معدودات مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است یعنی چند روز مختصری بیش نیست . و کلمه علی سفر اشاره باین است که نیت سفر رافع تکلیف نیست بلکه باید بر راه باشد . و جمله و علی الذین یطیقونه فدیة راجع به پیران و زنان پیر و یا زنان شیرده که روزه گرفتن برایشان زحمت و مشقت باشد و اگرچه طاقت بیاورند زیرا حقهائی تکلیف را بقدر وسع خواسته نه بقدر طاقت و وسع پائین تراز طاقت است پس چنین اشخاص که طاقت روزه گرفتن دارند ولی بعدر وسعشان نیست باید فدیة دهند و اگر روزه را گرفتند کار خوبی کرده اند اما برایشان واجب نیست بدلیل فمسن تطوع خیرا . و مقصود از فدیة طعام یک مسکین است که سیر گردد اما خوبی روزه برایشان وقتی است که مضر نباشد و الا جائز نیست و جمله و ان تصوموا خیر لکم دلالت دارد که روزه مفید بحال انسان است و لذا رسول خدا فرموده : صُومُوا تَصِحُّوا . یعنی روزه بگیریید تا صحت یابید . و جمله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ دلالت دارد که هر کس این ماه را در یابد در حال عقل و بلوغ و عدم مانع باید روزه گیرد و نیز دلالت دارد که هر کس حاضر در وطن است مکلف بصوم میباشد زیرا شهود بمعنی حضور آمده . و جمله أنزل فیہ القرآن دلالت دارد که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده و این شرافت بزرگی است برای این ماه و در آیه ۳ سورة الدخان که فرموده : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكٍ آن شب مبارک شب قدر است که در سورة قدر آمده و آنهم در ماه رمضان است . پس معلوم میشود بعثت رسول خدا و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند و عبادت نمایند و سپهر روز

فطر آنرا عید قرار دهند برای همین نزول قرآن. و جمله وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نیز اشاره به همین نزول قرآن و عید گرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتن است. و کلمه هدی للناس دلالت دارد که قرآن برای مردم و هدایت ایشان نازل شده و برای مردم قابل فهم است تا از برکت آن هدایت شوند و اگر نفهمند برایشان هدایت نیست. و از کلمه فرقان استفاده میشود که قرآن فارق و ممیز بین حق و باطل است و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که بنام دین وارد اسلام شده با قرآن سنجیده شود اگر موافق قرآن نباشد باطل است چنانکه در مقدمه ۲۱ کتاب حاضر توضیح داده شد و جمله بیّنات من الهدی دلالت دارد که تمام آیات قرآن حتی متشابهاتش روشن و واضح و همه کس فهم مییابد بمقدمه ۱۹ نیز مراجعه شود. پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست و هفت بطن و هفتاد بطن ندارد فقط باید شخص رجوع کننده بزبان عرب آشنا باشد و جمله یرید الله بکم الیسر دلالت دارد که تکالیف اسلامی تماشا آسان است و اگر در قوانین آن چیزی مشکل بنظر میرسد ناقلین و پیروان قرآن آنرا مشکل کرده اند و صدر اسلام چنین نبوده از وقتی که مذاهب ایجاد شد در اطراف هر حکمی آنقدر رقتهای نیش غولی و احوطها و اقویها زیاد شد و اراده حق در اینموارد اراده قانونی و تشریعی است نه اراده تکوینی زیرا اراده تکوینی با اختیار بشر در تکالیف جمع نمیشود. پس نتیجه چنین است که خدا قانونا احکامی آسان خواسته. و جمله وَلِتُكْمَلُوا الْعِدَّةَ دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را بطور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود و لذا رسول خدا فرموده افطر للرؤية وصم للرؤية. و از جمله لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ استفاده میشود لزوم تکبیرات روز عید هم قبل از نماز و هم بعد از نماز.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلِّهِمْ

يُرْشَدُونَ ﴿۱۹۶﴾

ترجمه: و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری و نزدیکی من، پس براستی که من نزدیکم و جواب خواننده را گاهی که مرا بخواند میدهم پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند

تا برشد و تکامل برسند ۱۸۶

نکات: فانی قریب دلالت دارد که خدا بهر بندهای نزد یکست چه مومن و چه کافرو



جمله اجیب دعوی الدّاع دالت دارد که خدا میشوند از هر که باشد ولی خدا را بخوانند نه غیر او را و جمله اذا دعان در اصل اذا دعانی بوده و کسره نون دلیل بر حذف یاء است و دالت دارد که هر بنده باید فقط خدا را بخواند و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن گویا ملت نشنیده اند و لذا وقت دعا انبیاء و اولیا را میخوانند و میگویند واسطه واسطه را میخوانیم در صورتیکه خدا فرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید بلکه صریحا فرموده مرا بخوانید . و اگر کسی در دعا غیر خدا را بخواند در عبادت شرک آورده خصوصا اگر غیر خدا را حاضر و ناظر بداند و مانند خدا لا مکان و مطلع بر کل مکان بداند یقینا مشرکست . و جمله لعلمهم پرشدن دالت دارد که رشد و کمال بواسطه توجه بذات اقدس الهی است خصوصا در ماه مبارک رمضان بناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده . باید بندگان خدا بسپا خدا را بخوانند و از شرک توبه کنند .

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَابِسٌ لِهِنَّ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَحْنَتُونَ  
 أَنْفُسَكُمْ فَنَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا  
 مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ  
 مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَابْتَاسِرُوا هُنَّ  
 وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ  
 يُبَيِّنُ اللَّهُ لَالِنَاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾

**ترجمه:** در شب ماه صیام نزدیکی و دخول بزنانتان حلال شده ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید خدا دانست که شما بخود خیانت میکنید پس بر شما بخشید و از شما گذشت پس اکنون با آنان مباشرت کنید و آنچه خدا برای شما مقرر کرده بجوئید ( یعنی از رخصت او بهره برید ) و بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشته سفید روز از رشته سیاه شب سپس روزه را تا شب بپایان رسانید و بازنان مباشرت میکنید در حالیکه شما در مساجد معتکفید این است حد و دایتعالی پس نزدیک آن نشوید چنین بیان میکند خدا آیات خود را تا شاید مردم بهره‌یزند ۱۸۷

**تکلیفات** جمله احل لكم دلالت دارد که در روز ماه مبارك و شب آن چیزهایی حرام بوده و حلال شده و از آن جمله هم بستر شدن با عیال و خوردن و آشامیدن که در شب حلال شده و کله الرقت الی نسائکم دلالت دارد که مباشرت با زنان در هر ساعتی از ساعات شب جائز است . و جمله علم الله انکم کتم تختانون دلالت دارد که قبل از نزول این آیه حکم صوم مشکل تربوده و هر چه این آیه آسانتر شده چنانکه در خبر آمده که شبهای ماه مبارك اکل و شرب و جماع نداشت تا افطار دیگر پس یکی از اصحاب رسول بنام خوات بن جحیر که پیر مرد ضعیفی بود پس از فراغ از کار رفت منزل برای افطار ، عیال او در آوردن طعام کندی کرد و چون او خسته بود خوابش گرفت و دیگر غذائی نخورد طبق مقررات صوم و بدون افطار شب را بروز آورد و روز را روزه گرفت و بحفر خندق حاضر شد و بسبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاده رسول خدا بحال او رقت کرد . مسئله دیگر اینکه عده ای از جوانان مسلمین در شبهای ماه مبارك با عیال خود هم بستر میشدند حتی بعضی از ایشان خدمت رسول خدا آمده و باین عمل اقرار نموده در این حال آیه فوق نازل شد و کسانی که مرتکب خلاف مقررات شده بودند اظهاریت نمودند و خداوند امت و توبه ایشانرا پذیرفت و این آیه نازل و اجازه اکل و شرب و جماع در شبها تا ساعت فجر مجاز گردید و مقصود از خیانت مذکور همین خلافتی بود که جوانان مرتکب شده بودند و جمله اتقوا الصیام الی اللیل دلالت دارد که نهایت زمان روزه شب است پس همین که شب رسید باید افطار کند و روزه وصال که شب را نیز روزه گیرد در بعد را بروز قبل وصل نماید حرام است و از این جمله معلوم میشود که در تمام روز باید نیت صوم ادامه داشته باشد .

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم  
بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ  
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾

**ترجمه** اموال خود را بین خودتان بباطل نخورید و آنرا بسوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مرد مرا بگناه بخورید و حال آنکه شما میدانید ۱۸۸

**تکلیفات** در این آیه مقصود از اکل هر تصرفی است چه کم فروشی و چه غصب و چه رشوه و چه غیر اینها زیرا عرف میگوید مال مردم مخور و لوا اینکه خانه باشد و تصرف کرده باشد که میگویند مال مرد مرا خورده و حق تعالی طبق عرف سخن گفته است و مقصود از تدلوا بها الی الحکام



همان دادن رشوه است که بواسطه آن مال مرد مرا میخورند .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِهْلَةِ ط قُلْ  
هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ  
ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ  
اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

**ترجمه:** از تو از ماهها می پرسند بگو این ماهها برای میزان اوقاتست و برای انجام دادن حج و نیکی این نیست که از پشت خانه ها وارد شوید ولیکن نیکی آنست که شخص بهره‌یزد ( باتقوی باشد ) و خانه ها را از در پیش بیاثید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید ۱۸۹

**تفصیل:** ماه بواسطه گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده میشود و گاهی قسمتی از آن و گاهی گوشه‌ای از آن نمایان است و خدا چنین قرار داده تا بواسطه آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد و چون در زمان جاهلیت هرکس میرفت حج و موفق بانجام حج نمیشد میبایست دیگر از در خانه خود وارد نشود بلکه از پشت خانه در می باز کند و یا از دیوار وارد شود حق تعالی این کار را مذمت کرده تا مردم باین خرافات نپردازند .

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُوكُمْ  
وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ  
تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ  
الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ  
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾ فَإِنْ أَنْتَهُوا  
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ  
يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾

**ترجمه:** و کشتار نمائید در راه خدا با آنانکه با شما قتال میکنند و تجاوز میکنند زیرا

خدا تعدی کنندگان را دوست نمیدارد ۱۹۰ و هر جا ایشان را یافتید بکشیدشان و بیرونشان کنید از جهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجد الحرام با ایشان پیکار نکنید تا وقتی که ایشان در آنجا با شما پیکار کنند پس اگر ایشان با شما پیکار کردند بکشیدشان کفر کافران چنین است ۱۹۱ و اگر خودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است ۱۹۲ و با ایشان پیکار کنید تا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد پس اگر خودداری کردند جز برستمگران ستمی نیست ۱۹۳

**تَفْصِيلٌ** مقصود از فی سبیل الله این است که قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند بسوی خدا پرستی بروند و کسی ایجاد زحمت نکند و پذیرش دینی برای ترس از مخلوق نباشد و مقصود از جمله: الَّذِينَ يقاتلونكم این است که قتلون اسلام قانون آدم کشی نیست و اگر کسی اقدام بقتال نکند نباید با او قتال کرد یعنی مسلمین نباید پیش قدم در قتال بشوند و جمله الفتنه اشد من القتل دلالت دارد که با آشوب گاهی نفوس و اموالی تلف میشود که در قتل آنقدر نمیشود و با اضافه فتنه و آشوب کار جوانمردان نیست بلکه کار منافقان و ناکسان است اما قتال کار مردان کارزار است و جمله لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام دلالت دارد که مسجد الحرام محترم است و نباید در آنجا اقدام بجنگ و جدال نمود مگر اینکه کفار پیش قدم شوند و چون کفار خودداری کردند مسلمین باید بید رنگ خودداری کنند و جمله حتی لا تكون فتنه و يكون الدين لله دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زورگوئی و دفع فتنه و آشوبست که دینهای باطل را بر مردم تحمیل نکنند و هرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست پس ما دامیکه زورگویان و گمراه کنندگان وجود دارند جهاد بر مسلمین واجب و لازم است و جمله فَإِنْ اتَّبَعُوا فَلَا عُدْوَانَ دلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ مِّنْ اِعْتِدَائِي  
عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اِعْتَدَيْ عَلَيْهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

**تَفْصِيلٌ** ماه حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است پس هر کس بر شما تجاوز کند شما بر او تجاوز کنید (هرگاه بجور دست رازی کردیم شما بعدل مقابله کنید) همانند آنچه



بر شما تعدی کرده اند و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگارانست ۱۹۴  
**تذکره** ماه حرام و شهر حرام را که مکّه باشد و حال احرام را باید هرکسی مراعات  
 کند و احترام آنها را نگاهدارد ولی اگر کفار حرمت آنها را نگاه نداشته و به جنگ و آشوب  
 اقدام کردند مسلمین باید معامله به مثل کنند ولی باید خدا را در نظر گرفته و زیاده روی نکنند

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا

بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتَهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ <sup>(۱۹۵)</sup>

**ترجمه** و انفاق کنید در راه خدا (یعنی جهاد) و خود را بدست خود بهلاکت

نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکارانرا دوست میدارد ۱۹۵

**تذکره** اکثر روایاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است که بجهاد راه خدا  
 باز میشود و مقصود از لا تلقوا باید یکم الى التهلكه این است که زهر بار کفار نروید که هلاک  
 شوید بعضی خیال کرده اند که لا تلقوا کناره گیری از جنگست و تسلیم برای حفظ جان و ایمن  
 اشتباه است زهر کشته شدن در راه خدا هلاکت نیست و موجب افتخار است. وَأَتِمُّوا

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا  
 تَخْلِقُوا أَرْؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا  
 أَوْ بِهِ آذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ  
 فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ  
 فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ  
 تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِ الْمَجِدِ  
 الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ <sup>(۱۹۶)</sup> الْحَجَّ  
 أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَ  
 لَأَجِدَ الْفِتْرَةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

## الزَّادِ النَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٦﴾

**ترجمه:** و برای خدا حج و عمره را به پایان برسانید پس اگر محصور شدید و از رفتن حج منع گردیدید پس هرچه میسر باشد قربان کنید و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محل ذبح و قربانگاه برسد پس هرکه از شما بیمار بود و یا آزاری بسر داشت (بتراشد) پس از آن بعضی، روزه ای و یا صدقه ای و یا قربانی گوسفندی باید و چون امان یافتید پس هرکه پس از عمره حج پرداخت هرچه میسر شود قربان کند و هرکه قربانی نیابد سه روز در اثنای حج و هفت روز وقت برگشتن روزه گیرد این ده روز تمام است این حکم برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام (مکه) نباشد و از خدا بترسید و بدانید که عقاب خدا سخت است ۱۹۶ حج در ماه های معلومی است پس کسیکه بر او در این ماه ها حج واجب شد پس مباشرت با زن و بدکاری و جدال در حج موقوف است و هرکار خیری بجا آرید خدا آنرا میداند و توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزکاری است و از من بترسید ای خردمندان ۱۹۷

**تکلیفات:** مقصود از ماههای حرام و معلومات ذیقعد و ذیحجه میباشد که چون احرام بست برای حج باید از آنچه در آیه ذکر شده اجتناب کند پس اگر جماع کرد باید يك شتر نحر کند و اگر بوسه زد يك گاو کفاره آن است و مقصود از فسوق و جدال که در آیه ذکر شده بدگویی و فحش و دروغ و سب و لعن و غیرت است و هم مفاخره و جدال را کنار گذارد و مکرر لا والله و لی والله نگوید ، دروغ یکمرتبه يك گوسفند کفاره دارد و دومرتبه يك گاو و سیمرتبه يك شتر و احکام دیگر احرام در آیات سورة مائده آیه ۱ و ۲ و ۹۵ خواهد آمد .

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ  
 أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا  
 اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوا هَلَكَاةَ يَوْمِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ  
 مِنَ الضَّالِّينَ ﴿١٩٧﴾ ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا  
 اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٨﴾ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مِنْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ  
 لِكُلِّ كُمْ أَثَانًا وَأَشَدُّ ذِكْرًا لِلنَّاسِ مَنْ يَقُولَ رَبَّنَا آتِنَا



## فِي الدُّنْيَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ﴿۲۰۰﴾

**ترجمه:** بر شما باکی نیست که از فضل پروردگار خود بجوئید ( یعنی در ایام حج بکسب و کار پردازید ) پس چون از عرفات برگشتید نزد مشعرالحرام یاد خدا کنید و او را یاد کنید چنانکه شمار اهدایت نمود و اگرچه پیش از آن از گمراهان بودید ۱۹۸ سپس برگردید از جائیکه مردم برگشته اند و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم است ۱۹۹ پس چون مناسک خود را انجام دادید یاد خدا کنید مانند اینکه پدران خود را یاد میکنید و یا ذکر خوتری، بعضی از مردم میگویند پروردگارا در دنیا بعباده و برای او در آخرت بهرهای نیست ۲۰۰

**تکلیف:** در تمام عمر انسان اگر يك مرتبه باعمال حج موفق شود میتواند در همان ایام حج مثلاً در عرفات و منی پس از اعمال خود مشغول کسب حلال شود و از فضل خدا بجوید بدلیل جمله ان تبتغوا . . . معلوم میشود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند و خصوصاً این روزهای عزا و یا جشن که در میان مردم مرسوم شده اسلامی نیست و بدعت است و جمله فاذا افضتم . . . دلالت دارد که چون روز نهم بعرفات موفق شد پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مگه میاشد برگردد بطرف مگه و در دو فرسخی مگه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید و مقصود از جمله ثم افیضوا . . . این است که باید افاضه از عرفات باشد از همان مکان و زمانی که مردم افاضه میکنند یعنی با مردم حرکت کند نه اینکه حساب خود را جدا و از هر مکانی که خواست افاضه بکند . و جمله فاذا قضیت مناسککم فاذکروا الله همان نماز عید اضحی و تکبیرات مقصود است که کیفیت آن بیاید و باید دانست که هر کس هفتش دنیا باشد و سعی او بدنی صرف شود و از خدا دنیا بخواهد طبق جمله ماله فی الآخرة من خلاق بهرهای از آخرت ندارد و چنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت .

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا

اتِّبْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۲۰۲﴾ وَاذْكُرُوا

اللَّهُ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

**ترجمه** و بعضی از مردم میگویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار ۲۰۱ ایشانند که بر ایشان بهره‌ای است از کارشان و خدا حسابرا بسرعت میرسد ۲۰۲ و خدا را در روزهای چندی یاد کنید پس هر کس در روزی تعجیل کند گناهی بر او نیست و کسیکه تأخیر کند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید و از خدا بترسید و بدانید که شما بسوی او محشور میشوید ۲۰۳

**تفصیل** کسیکه طالب آخرتست طبق لہم نصیب مآکسبوا باید سعی و کوشش داشته باشد و مقصود از واذکروا اللہ فی ایام معدودات گفتن تکبیراتست پس از نماز عید اضحی و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح روز دهم بگوید : اللہ اکبر اللہ اکبر لا اله الا اللہ اللہ اکبر ولله الحمد اللہ اکبر علی ما هدینا والحمد لله علی ما ابلانا اللہ اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام و اگر تا روز ۱۳ ماند تا بعد از نماز صبح روز ۱۳ بگوید یعنی پس از ادا ۱۵ نماز و مقصود از جملہ فمن تعجل فی یومین این است که برای رجوع بوطن روز ۱۲ عجلہ کند و از منی خارج شود و من تأخر این است که تا روز ۱۳ بماند در منی و ایام معدودات روز عید است تا روز ۱۳.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُحِبُّكَ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِيُشْهَدَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ الَّذِي الْخَصَامُ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾



**ترجمه** و بعضی از مردم چنانست که گفتار او در زندگی دنیا تو را بمجب آورد و تو را خوش آید و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهد گیرد و حال آنکه او سخت ترین دشمن است ۲۰۴ و چون از نزد تو برود برای فساد در زمین سعی کند و زراعت و حیوانرا از بین ببرد و خدا فساد را دوست نمیدارد ۲۰۵ و چون باو گفته شود از خدا بترس او را عزت و تکبر برانگیزاند پس دوزخ او را کافی و بد آramگاهی است ۲۰۶ و بعضی از مردم چنانست که جان خود را برای جستن خوشنودی خدا میفروشد و خدا باین بندگان مهربانست ۲۰۷

**نکات** مقصود از جمله و من الناس من يعجبك قوله مردم منافق و چرب زبانند که در امور دنیا واردند ولی از امور خداشناسی و دینی بی خبرند و چون کاری بدستشان بیفتد زبان کاری و خرابکاری میکنند و اموال و جان و عرض مردم را از بین میبرند و برای يك دستمال تیمچه ایرا باتش میکشند و در مقابل اینان اشخاصی هستند که برای رضای خدا فداکاری میکنند و از جان خود میگذرند و مقصود از جمله و من الناس من يشتري . . . او است .

يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلَاحَةِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ  
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝۲۰۸ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ  
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝۲۰۹

**ترجمه** ای مؤمنین تماماً در مسالمت وارد شوید و پیروی گامهای شیطان نکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکار ۲۰۸ پس اگر لغزش کنید پس از آنکه آیات روشن برای شما آمد پس بدانید که خدا عزیز و حکیم است ۲۰۹

**نکات** مقصود از سلم مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم امر حق شوند و با یکدیگر متحد گردند و ممکن است مقصود از سلم اسلام و تسلیم دین خدا باشد بنابراین کافه حال است برای الذین آمنوا یعنی همه شما تسلیم امر حق باشید و جمله فان زللتم . . . دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است و اما اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن کسی بطرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست و لذا حقه تعالی را اینمورد تهدید شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و

حکیم است یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ  
فِي ظُلُمٍ مِنَ الْغَامِرِ وَالْمَلَائِكَةُ  
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاللَّهُ يُرْجِعُ  
الْأُمُورَ ۚ ۲۱۰ سَلِّ بَنِي إِسْرَءِيلَ  
كَمَا اتَّيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ  
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ ۲۱۱

**ترجمه:** آیا انتظار میمانند (و اسلام نمیآورند) مگر اینکه خدا با ملائکه در سایه های  
ابر بیاید و کار بگذرد و بسوی خدا است برگشت امور. ۲۱۰ از بنی اسرائیل بپرس که چقدر  
از آیات برای ایشان آمد و هر کس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محققا  
خدا شدید العقابست ۲۱۱

**تکلیف:** در جمله هل ينظرون... روی سخن با یهود است یعنی این یهود که بحضرت  
موسی ایمان نمیآوردند و میگفتند خدا را در میان ابرها با ملائکه برای ما بیاور آیا در مقابل  
پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند اگرچنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار  
بگذرد بآمدن عذاب از آیات قبل و بعد پیدا است که روی سخن با یهود است و الا خدا  
که رفت و آمد ندارد آنها میان ابرها و مقصود از جمله ومن يبدل نعمة الله تبدیل نعمت  
قرآن است که خدا وعده شدت عقاب داده است.

رُبُّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَيُنْزِلُنَّ الَّذِينَ آمَنُوا  
الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۚ ۲۱۲  
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ  
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ  
وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ اتَّقَوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ  
بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ



## يَا ذِي نُورٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

**ترجمه:** زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مومنین را مسخره میکنند و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت از ایشان برترند. و خدا هرکس را بخواهد بدون حساب روزی میدهد. ۲۱۲ مردم يك امت بودند پس خدا پيبرانرا برای انذار و تبشیر فرستاد و با ایشان کتابی بحق نازل نمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم نماید و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنانکه با ایشان داده شده بود پس از آنکه دلیلهای روشن برایشان آمد برای ستم بین خودشان پس خدا مومنین را بطرف حقیقه در آن اختلاف داشتند هدایت کرد باراده خود و خدا هرکس را بخواهد براه راست هدایت میکند ۲۱۳

**تکلیف:** جمله کان الناس امة واحدة دلالت دارد که مردم قبل از آمدن انبیاء متحد بودند در دین حق و راه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان سپس بواسطه حسد و کینه و حرص و طمع بدینا اختلافاتی بین ایشان پیدا شد و روی اغراض عده ای بدنبال باطل رفتند و پس از ایجار اختلاف خدا انبیاء را فرستاد برای دعوت باتحاد و توحید و رفع اختلافشان بر جوع بکتاب آسمانی اما اینکه گفتیم قبل از اختلاف وحدت داشتند برای اینکه امور فطری از قبیل دلالت نظم واحد بر ناظم و خالق واحد و اثر بر موثر ذاتی است و هر بشری میداند که احسان خوبست و دروغ و ظلم و تعدی بد است پس این امور ذاتی است و ذاتی مقدم بر عرضی است یعنی میل به باطل بواسطه حسد و بخل و جاه طلبی عارضی است و ما بالذات مقدم علی ما بالعرض . و اما نقلا از آیات دیگر قرآن همین معنی ظاهر میشود : در آیه ۹ (سورة یونس) فرموده : و ما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا که جمله فاختلفوا را با فا آورده یعنی پس از وحدت خودشان باختلاف پرداختند و در این آیه سوره بقره فرموده پس از اختلاف خدا پيبرانرا برای رفع اختلاف فرستاد . و در نهج البلاغه خطبه ۱ نیز همین معنی آمد در فصل چهارم آن خطبه فرموده : لما بدل اکثر خلقه عهد الله اليهم فجهلوا حقه واتخذوا الانداد معه واجتالتهم الشياطين عن معرفته واقتطعتهم عن عبادته فبعث فيهم رسلا تا آخر . پس از این آیات و دلائل کسیکه میگوید انبیاء موجب اختلاف شدند صحیح نگفته و صحیح آنستکه انبیاء برای رفع اختلاف و ایجار اتحاد آمدند . و جمله ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است زیرا ضمير ليحكم بر میگردد بکتاب نه بانبیاء زیرا ضمير مفرد است و انبیاء جمع و اگر کسی بگوید ضمير بر گردد بالله صحیح نگفته زیرا

کلمه الله أبعد و کلمه کتاب اقربست . پس فقط کتاب عاکم است در رفع اختلاف و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلافست . و جمله و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه دالت دارد که موجود اختلاف پس از آمدن انبیا و کتاب آسمانی دگانداران ظلم و حسد بود مانند چنانکه فرموده بغیا بینهم و موجد اختلاف و مقصر دانشمندانند که بکتاب خدا آشنا بوده و کتاب برایشان آمده است که روی حرص بدنیا و ریاست ایجار اختلاف میکنند چنانکه فرموده الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغیا بینهم یعنی والذين اوتوا التوراة و اوتوا الانجيل و اوتوا القرآن و آنان همین دانشمندان یهود و نصاری و مسلمین میباشند که اکثرشان باعث اختلاف در امت خود شده اند و تفرقه و شقاق و عناد را آورده اند ولی در این میان هر کس طالب حق و حقیقت باشد و در راه آن سعی کند و بکتاب آسمانی خود مراجعه کند خدا او را هدایت میکند . پس هر کس باید خود سعی کند و عقل خود را بکار اندازد و بامید دانشمند نباشد و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است :

### فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید و دعوت باتحاد میکند ولی مذاهبی که ایجاد شده موجود اختلافست و فرق بین دین و مذهب از قرار ذیل است :

- ۱- الدین من الله و المذهب من الناس دین از طرف خدا و مذهب ساخته بشر است .
- ۲- الدین يدعو الى الاتحاد و التوحيد و الوفاق و المذهب يدعو الى العناد و التفرقة و الشقاق دین دعوت باتحاد و توحید میکند ولی مذهب بدشمنی و تفرقه و اختلاف .
- ۳- دین مردم را بخدا توجه میدهد ولی مذهب مردم را به بزرگان و اولیا و احبار (بزرگان یهود)
- ۴- دین سهل و آسان است ولی مذهب سخت و مشکل فروع دین کم و فروع مذهبی زیاد است .
- ۵- دین غیر خدا را مؤثر نمیداند ولی مذهب غیر خدا را مؤثر میداند .
- ۶- دین موجب عزت و شہامت است ولی مذهب موجب ذلت و تملق است .
- ۷- در دین کسی حق جعل قانون ندارد جز خدا ولی در مذهب بزرگان آن مذهب میتوانند قواعد و قوانینی بیاورند .

أَمْ حَسِبْتُمْ

أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ



مَسْتَهُمُ الْبَاسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ  
آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾

**ترجمه:** آیا گمان دارید که بی‌بهرت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانیکه قبل از شما رفت‌اند گرفتار نشده‌اید؟ تا آنکه پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند یاری خدا کی و کجا است آگاه باش یاری خدا نزدیک است ۲۱۴

**تکلیفات:** با اینکه انبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود میشدند که در مقابل وعده‌های الهی بی‌صبری میکردند و می‌گفتند یاری خدا کجا و کی است چنانکه اصحاب رسول خدا در مکه مبتلا بحبس و شکنجه و آزار مشرکین بودند که از عداوت و فحش و سرزنش و هو کردن و مسخره و منع معاملات خودداری نمیکردند و چون بدینه آمدند باز بمحاصره اقتصادی و طرفیت یهود و مشرکین و جنگ و جدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند چنانکه خطاب بن اتر را بجرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تازنده بود خون و چرک از آن می‌آمد، گوید بر رسول خدا شکایت از آزار مشرکین کردم فرمود امم پیش از شما بانواع و اقسام بلاها صبرکردند حتی اینکه بعضی را باره دو نیمه میکردند و با شانه‌های آهنین بدن ایشانرا شانه میکردند و گوشت بدن ایشانرا از استخوان جدا میکردند و چه قدر عمار و بلال و صهیب و خبیب و ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی امتحان و ابتلاء ادعای ایمان ارزشی ندارد و بی صبری در مقابل بلاها یکی از گناهان انبیاء بوده که خدا بر رسول خود در آیات متعدد امر باستغفار کرده.

يَسْأَلُونَكَ

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الْإِنْفِقُونَ وَالْأَقْرَبِينَ وَ  
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ  
بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۱۵﴾

**ترجمه:** از تو سؤال میکنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنید پس برای

والدین و نزدیکان و یتیمان و مساکین و غرباء در راه مانده میباشد و هرکار خیری کنید باید بدانید که خدا بآن دانا است ۲۱۵

**تکلیف** در این آیه سائل سؤال کرده از اینکه چه چیز اتفاق کند ؟ خدا در جواب فرموده مصرف آنرا ملاحظه کنید یعنی هرچه اتفاق کنید کم و یا زیاد باید بمصرف آن اهمیت بدهید .

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا  
شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ  
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ  
قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ  
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ  
لَا يَزَالُونَ يَقْتَالُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ سَظَاعُوا  
وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ  
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

**ترجمه** مقرر شد بر شما جهاد و حال آنکه برای شما جهاد ناخوشآمد است و شاید چیزی را ناخوش دارید که برای شما خوب باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برای شما بد باشد و خدا میداند و شما نمیدانید ۲۱۶ از قال در ماه حرام سؤال میکنند بگو قتال در آن کار بزرگ است و صد از راه خدا و کفر با او و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلش از آن ، بزرگتر است نزد خدا ، و فتنه بزرگتر از کشتن است و ایشان همواره با شما کارزار میکنند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند و هرکس از شما از دینش برگردد سپس در حال کفر بمیرد پس این کسان اعمالشان در دنیا و آخرت ناچیز است و این کسان اهل آتشند که در آن جاوید بمانند ۲۱۷

**تکلیف** باید دانست که در این آیات از رسول خدا سوالاتی شده و چون رسول خدا



نمیدانسته خدایتعالی جواب داده و لذا فرموده و انتم لاتعلمون از آنجمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند و تمکن از جهاد نبوده و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلما نشدند حکم جهاد آمد و دیگر حکم قتال در ماه حرام مسجد الحرام است که تحریم شده و دیگر حکم مرتد است که اگر از اسلام برگردد و بانکار اصل و یا بانکاری از فروعات مسلمة بدیهی او کافر میشود و اگر بهمان حال بعید اهل دین است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

**ترجمه:** محققا آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا آنان امید دارند بر رحمت خدا و خدا نسبت با ایشان آمرزنده و رحیم است ۲۱۸

**تکلیفات:** جمله يرجون .. دلالت دارد بر هرکس متصف بصفات مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار بر رحمت حق باشد نه هرکس فاقد این اوصاف و افعال است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ قُلْ فِيهِمَا آثَرُ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تُفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْبَنَاتِ قُلْ إِصْلَاحُ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُنَّ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

**ترجمه:** از تو میپرسند از شراب و قمار بگو در این دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و گناهشان بزرگتر است از سودشان و از تو میپرسند که چه چیز انفاق کنند بگوزیاد بپسرا خدا چنین بیان میکند برای شما آیات را تا شاید فکر کنید ۲۱۹ در دنیا و آخرت و از پستی سوال میکنند بگو برای ایشان اصلاح خوبست و اگر با ایشان مخالطه کنید پس برادران شمایند و خدایتعالی مفسد را از مصلح میداند و اگر خدا خواسته بود شما را برنج افکنده بود زیرا

خدا عزیز و حکیم است ۲۲۰

**تَفْصِيْلٌ** خمر چنانکه خدا فرموده منافعی دارد، برای دفع بعضی از امراض نافع است ولی گناه آن بزرگتر و بیشتر از نفع آن می باشد در این آیه صریحا حرام نشده اما چون بنای قرآن در بیان احکام تدریجی است در اینجا اشاره شده به بزرگی گناه آن و در آیات دیگر حرام شده مانند آیه ۳۳ سورة الأعراف و آیات ۹۱ و ۹۰ سورة العائدة و جملة قل العفو دلالت دارد که هر چیزی از مخارج و مصارف انسان زیاده آمد باید انفاق کند و جملة اصلاح لهم خیر دلالت دارد که مسلمان باید باصلاح جان و مال یتیمان پردازد و ایشانرا تربیت کند و خصوصا سرپرست و ولی ایشان احتراز نکند بلکه با ایشان مخالطه کند و از تعلیم و تربیت طفل کوتاهی ننماید .

وَلَا تُنْكِرُوا الشِّرْكَاتِ حَتَّىٰ  
يُؤْمِنُوا بِالْآمَةِ مُؤْمِنَةٍ خَيْرٌ مِنْ شِرْكِكُمْ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِرُوا  
الشِّرْكَ كَيْنَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ  
أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ  
بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾

**تَفْصِيْلٌ** زنان مشرکه را نکاح نکنید تا ایمان آورند و هرآینه کنیزها ایمان از زن مشرکه بهتر است و اگرچه خوش آید شمارا ( یعنی واگرچه خوشگل باشد ) و مردان مشرک را زن مدهید تا ایمان آورند و هرآینه بنده مؤمن از مرد مشرک بهتر است و اگرچه شما را بعجب آورد ( یعنی سیمای او زیبا باشد و مقصود از بنده و کنیز اسیران جنگی از کفار می باشند ) اینان بسوی آتش میخوانند و خدا بسوی بهشت میخواند و بآمرزش خود باراده خود و آیات خود را برای مردم بیان میکند تا ایشان متذکر شوند ۲۲۱

**تَفْصِيْلٌ** نهی در این آیه برای تحریم است بنابراین عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است و جملة و لو اعجبتکم دلالت دارد که زنرا باید برای مال و جمال فقط ازدواج نکنند بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد و مشرک شامل بسیاری از مسلمین نمی شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا میدانند .



وَلَيَسَّالُوْنَكَ  
عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ  
حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ  
يُحِبُّ النَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾ نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ  
أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ  
وَلَبِشَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾

**ترجمه:** و از تو از حیض سؤال میکنند بگو آن آزاری است ، پس در وقت حیض از زنان  
کناره گیری کنید و با ایشان نزدیکی نکنید تا پاک شوند که چون تطهیر کردند نزدیک ایشان  
بیایید از آنجا که خدا امرتان کرده زیرا خدا دوست میدارد تهیه کنندگان و دوست میدارد  
تطهیر کنندگان را ۲۲۲ زنان شما کشتزار شمایند پس کشتزار خود را بیایید هر وقت که خواسته  
باشید و برای خود مقدم بدارید و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد  
و مؤمنان را ۲۲۳

**تفصیل:** حیض اسم زمان و مکان و مصدر نیز میباشد در این آیه کلمه حیض تکرار شده  
اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب تر خواهد بود پس معنی فاعتزلوا این میشود  
که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره گیری کنید نه از معاشرت . بنابراین بوسیله  
لحس با سایر اعضای زن در ایام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفار دیگر که در  
ایام حیض بکلی از معاشرت زن دوری میکنند . و جمله فأتوا حرثکم اتی شتم اشاره باین  
است که زنان محل زراعت و تخم افشانی شما و اولاد بمنزله محصول آن است پس با قُلُوبِ او که محل  
بذر است نزدیک نکنید نه با دُبرِ او . و کلمه اذی دلالت دارد که خون حیض خون فاسد  
بدهوشی است و زنا آزار میدهد و بدرنگ نیز میباشد و اینها نشانه خون حیض و امتیاز آن است  
از خون بکارت و خون استحاضه . و از سنت رسول استفاده میشود که اقل مدت حیض سه روز  
و اکثر آن ده روز است . و جمله یطهرن را بسیاری از قراء بتخفیف خوانده اند که معنی چنین  
میشود بزنان نزدیک نشوید تا پاک شوند یعنی خون حیض قطع شود چه غسل کرده باشد و چه  
غسل نکرده باشد . و اما اگر بتشدید طبق بعضی از قراء دیگر قرائت شود معنی چنین است تا

تطهیر کنند یعنی غسل نمایند بنابراین قرائت نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند . اما چون قرائت بتخفیف اولی می باشد معنی همان است که در تخفیف گفته شد زیرا قرائت بتشدید برخلاف اصل و موجب تکرار تطهیر است . و مقصود از تطهیر ، تطهیر فرج فقط نیست زیرا تطهیر مطلق است و مقید نشده بعضوی از اعضا پس شامل تمام بدن میشود که همان غسل باشد

وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا

وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾

**ترجمه** و خدا را در معرض قسمهای خود قرار ندهید که نیکی کنید و پرهیزکار باشید و اصلاح بین مردم نمائید **ترجمه** دیگر برای این آیه ، خدا را برای قسمهاییکه باو میخورید مانع از نیکی و تقوی و اصلاح بین مردم قرار ندهید و خدا شنوا و دانا است ۲۲۴

**تکلیف** این آیه ممکن است حمل شود بهیکی از دو معنی که ذکر شد : مقصود از معنی اول این میشود که باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد و بیمورد او را در معرض قسم نیاورد و این ترك قسم نیکی و تقوی است و موجب میشود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذات البین کلام او مسموع باشد . و مقصود از معنی دوم این است که قسم بخدا را بهانه ترك نیکی و تقوی قرار ندهید و نگوئید من قسم خورده ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمی کنم . یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید باین قسم اعتناء نکند و هرود انجام دهد و قسم او کفاره ندارد زیرا مورد قسم راجح نیست در حالیکه مورد قسم باید راجح باشد .

لَا يُؤْخَذُكُمْ بِاللَّهِ

بِاللَّغْوِ إِيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤْخَذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ

حَلِيمٌ ﴿۲۲۵﴾

**ترجمه** خدا شما را بواسطه لغو در قسمهایتان مؤاخذه نمیکند ولیکن شما را بآنچه دلهایتان کسب کرده مؤاخذه میکند و خدا آمرزنده و بردبار است ۲۲۵

**تکلیف** لغو در قسم دو قسم است اول بدون فکر و اراده قسم خوردن که مؤاخذه ندارد و در مقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد . دوم چیز را بعقیده خود در واقع و خارج موجود می بیند و لذا قسم می خورد سپس معلوم میشود که برخلاف واقع بوده



این قسم مؤاخذة ندارد و در مقابل آن چیزی را برخلاف واقع میداند باز برای اثبات آن قسم میخورد که این مؤاخذة دارد و مؤاخذة برای این است که قلبا میدانسته برخلافست .

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا  
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۳۶) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجیم (۲۳۶) برای آنانکه از زنانشان ایلاء میکنند ، انتظار بردن چهار ماه است پس اگر برگردند خدا آمرزنده و رحیم است ۲۳۶ و اگر قصد طلاق کنند پس محققا خدا شنوا و دانا است ۲۳۷

تکلیف ایلاء عبارتست از اینکه مردی قسم بخورد که بازن خود هم بستر نشود چه قسم او مطلق باشد و چه ابدی و چه مقید بزمان زیادتر از چهار ماه و قصد او از قسم از بیت و آزار همسر خود باشد اگر چنین قسمی خورد زن او برای حق خود میتواند مراجعه بحاکم کند تا حاکم مرد را وادار به برگشت از قسم نماید و یا طلاق دهد و اگر خود مرد برگشت از قسمی که خورده آیا کفاره دارد یا خیر مورد اختلافست و کفاره آن اطعام ده مسکین است و یا دادن لباس بده مسکین و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد و بنظر ما کفاره ندارد زیرا قسم خوردن بترك وطن و راجع و مشروع نیست و میتوان گفت قسم منعقد نمیشود .

وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا  
وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ  
وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۳۸)

ترجیم وطلاق داده شدگان سه طهر انتظار میبرند و خودداری کنند و برای ایشان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر بخدا و روز بازبین ایمان داشته باشند و شوهرانشان به باز آوردنشان در این مدت سزاوارترند اگر اراده اصلاح نمایند

و بنفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است بخوبی و برای مردان برایشان یکد رجسه برتری است و خدا عزیز و حکیم است ۲۲۸

**بَيِّنَاتٍ** مقصود از قروء که جمع قرء است طهر میباشد زیرا قرء بمعنی حیض و طهر آمده ولی اینجا چون عدد در ثلثه مؤنث است باید قرء بمعنی طهر باشد که مذکر است بقاعده فی ثلاث و سبعة بعدة ذکر آیت بعکس مآشتیراء پس چون عدد مؤنث شد تمیز مذکر است که بمعنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است . و جملہ لایحل . دلالت دارد که در سه چیز باید بقول زن مراجعه کرد و قول او معتبر است و کتمان این سه امر بر زن جائز نیست زیرا موجب ابطال حق زوج میشود و آن سه چیز طهر و حیض و حمل است . مثلاً اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق حیض بوده یا نه باید از خود او پرسید و طلاق بمعنی رها کردن و صیغه آن این است که طلاق دهنده در حضور د و عادل بگوید زوجتی فلانة طالق . و ثلثه قروء دلالت دارد که همراز وقوع طلاق زن باید سه طهر عدّه نگه دارد و مطابق و بعملتین احق . . . شوهر او میتواند رجوع کند و طلاق کان لم یکن میشود و احتیاج بعقد جدیدی ندارد . و جملہ لهنّ مثل الذی . . . دلالت دارد که هر یک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند اما حق زوجة عبارتست از مهر و نفقه و سکنی و کسوه و حق هم خوابگی و اما حق زوج عبارتست از اطاعت زوجة از او و مال و آبروی او را حفظ کردن و نطفه او را در رحم نگه داشتن و کسیرا بر فراش او نیاوردن و از خانه او چیزی بدون اذن او برندارد و از هم خوابگی جلوگیری ننماید و بدون اذن او از منزل او خارج نشود . و جملہ للرجال علیهنّ درجه دلالت دارد که حق زوج مقداری زیادتراست مثلاً زوجة بدون اذن او روزه مستحبی نگیرد و مسافرت غیر واجب نرود و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جملہ احق بردهن .

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ

تَسْرِيٍّ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا

إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُفِيَّيَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُفِيَّيَا حُدُودَ

اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ إِنَّ لَكَ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا

تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ فَالِكُ لَهُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۲۹﴾

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا حِلَّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ



طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ  
وَبِذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٢٩﴾ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ  
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّهُنَّ بِمَعْرُوفٍ  
وَلَا تُنكِسُوهُنَّ لِغُرَارِ النُّعْدِ وَأَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ  
وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ  
عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ إِلَيْكُمْ يُعْظِمُ بِهِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ  
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

**ترجمه:** طلاق دهار است پس از آن یا بخوی و خوشی نگاه داشتن و یا بخوی رها کردن و برای شما حلال نیست که از آنچه بایشان داده اید بگیرید مگر آنکه بترسند که حدود خدا را برپای ندارند پس اگر بترسید که حدود خدا را برپای ندارند باکی نیست برایشان در آنچه زن فدا دهد، این است حدود خدا از آن تجاوز نکنید و هرکس از حدود خدا تجاوز کند پس خود ایشان ستمگرند ۲۲۹ پس اگر آن زن را طلاق داد برای او پس از طلاق حلال نیست تا شوهری غیر او را بنکاح آورد پس اگر زوج ثانی او را طلاق دهد بر زوجین باکی نیست که بیکدیگر مراجعه کنند اگر گماندارند که حدود خدا را برپا میدارند و این است حدود خدا که بیان میکند برای قومیکه بدانند ۲۳۰ و چون زنان را طلاق دادید پس با آخر مدتشان رسیدند یا ایشان را بخوی و خوشی نگه دارید و یا سرد هیدشان بخوی و خوشی و برای ضرر زدن ایشانرا نگه ندارید تا اینکه تعدی کنید و هرکس این کار کند محققا بخود ستم کرده و آیات خدا را باستهزا بگیرد و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید خدا شما را پند میدهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا بهر چیزی دانا است ۲۳۱

**تذکره:** کلمه مرتان دلالت دارد که اگر در یکمرتبه دو طلاق و یا سه طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید هی طالق ثلاثا بلکه باید مرتبه بعد مرتبه آخری اجرا طلاق بکند و دیگر اینکه دلالت دارد بر امکان رجوع زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن

نیست و طلاق مطلقه تحصیل حاصل است و معنی ندارد . و جمله اساک بمعروف او تسریح باحسان این است که یا مرد رجوع کند و طبق عرف بخواهی او را نگه دارد و یا او را رها کند تا عده تمام شود و آن زن مختاره خود گردد . و جمله فان طلقها فلاتحل ... اشاره بطلاق سوم است که اگر پس از طلاق دوم رجوع کرد و طلاق دارد دیگر حق رجوع ندارد تا محلل گیرد یعنی بشوهر دیگری تزویج کند . پس شوهر دوم که ناشی محلل است اگر باختیار خود طلاقش را در عده گذشت شوهر اول میتواند بعقد جدید با او مراجعت کند آنهم بشرط اقامه حدود الهی که بد اخلاقی و شقاق ترک کند ، پس علت حرمت رجوع در طلاق سوم تأدیب زوج است . و جمله فان طلقها فلا جناح ... دلالت دارد که زوج دوم باید بعقد دائم او را در آورد تا بتواند او را طلاق دهد و الا متعه طلاق ندارد . و مقصود از جمله تنکح زوجا غیره و طسی شوهر دوم است زیرا کلمه زوج دلالت دارد براینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند و نکاح زوج همان طسی است بنابراین اگر زوج دوم طفل و یا عتن داشته باشد کافی نیست و باید عقد زوج دوم منجز باشد نه مشروط بطلاق زیرا نکاح مشروط و یا معلق صحیح نیست .

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَجَلٌ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ  
ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ لَكُمْ وَآظْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۲﴾

**ترجمه:** و چون زنان را طلاق دادید پس از آن بآخر مدت خود رسیدند منعشان مکنید از نکاح شوهرانشان و تنبیه برضای یکدیگر باشند بخواهی ، باین بند داده میشود آنکه از شما بروز بانهمین ایمان دارد این برای شما پاکیزه تر و پاکتر است و خدا میداند و شما نمیدانید

۲۳۲

**تفسیر:** در زمان جاهلیت چون زنی را طلاق میدادند مانع از شوهر کردن بدیگری بودند و این ستمی بود بر زنان مطلقه و خدا این ستم را از ایشان برداشت بواسطه نزول این آیات .



وَالْوَالِدَاتُ  
 يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ  
 وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ  
 إِلَّا وُسْعَهَا الْأَنْثَىٰ وَالْأَبَدُ يَوْلَدُهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يُولَدُهَا  
 عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ  
 تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا الْأَوْلَادَ فَلا  
 جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُم مَّا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا  
 أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

**ترجمه:** و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر میدهند این حکم برای کسی است که بخواهد شیردادن را تمام و کامل گرداند و روزی زنان شیرده و جامعه ایشان بخواهی و بطوری متعارف بر پدر است بر هیچکس تکلیفی بیش از توانائی او نمی شود. نه هیچ مادری بخاطر فرزندی زیان ببیند و نه هیچ پدری بخاطر فرزندی و مانند آن بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین و مشورت ایشان باکی نیست و اگر خواستید دایه شیردهی برای فرزندانتان بجوشید بر شما باکی نیست زمانیکه آنچه جویید داده اید تسلیم کنید و بترسید از خدا و بدانید که خدا بینا است آنچه میکنید ۲۳۳

**تفصیل:** برضعن خبر بمعنی انشاء است و دلالت بر امر دارد زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمیدهد و بر مادر این امر واجب است در جائیکه دایه شیردهی پیدا نشود و یا پدر استطاعت اجیر گرفتن را نداشته باشد و خصوصاً ارضاع لها بر مادر لازم است و لها اولین شیربست که پس از تولد طفل به پستان مادر میآید زیرا باعث حیات طفل است و در غیر اینموارد مادر اولی از دیگرانست برای شیردادن. و حولین کاملین دلالت دارد که مدت رضاع دو سال است و کاملین اشاره باین است که باید ۲۴ ماه باشد و جملہ لمن اراد... دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر میدهند و اجرت از او میگیرند زیرا من اراد پدر است و دلالت دارد که خاتمه رضاع دو سال است و لذا اگر پس از آن شیر

بدهند حکم رضاع ندارد و حولین برای مولود شش ماهه ۲۴ ماه است و برای نه ماهه ۲۱ ماه. زیرا باید اتمام حیل و رضاع مجموعاً سی ماه گردد بدلیل آیه ۱۵ سورة الاحقاف که فرموده: و حمله و فصاله ثلثون شهرا. و جملة من اراد ان يتم.. اشاره باین است که رضاع موقوف بخواست پدر است که دو سال شیر بطفل خود برساند و واجب نیست پس اگر والدین با مشورت یکدیگر خواستند میتوانند قبل از اتمام دو سال بچه را از شیر بازدارند البته مصلحت طفل را مراعات کنند. و جملة و علی المولود له... دلالت دارد که پدر باید اجرت رضاع را بدهد زیرا علی برای وجهست و خدا پدر را بعنوان مولود<sup>له</sup> ذکر کرده نه بعنوان زوج زیرا اگر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیست اما پدر هست باز باید اجرت را بپردازد. و مولود له اشاره باین است که فرزند منسوب به پدر است. و جملة رزقهن و کسوتهن بالمعروف دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد یعنی اجرة العثل بدهد نه کمتر. و جملة لاتضار اگر فعل معلوم باشد معنی چنین میشود مادر بفرزند خود ضرر نزند بترك شیر دادن چه برای لیج بازی و یا ناسازگاری با پدر طفل و همچنین پدر بطفل خود ضرر نزند که برای عناد بچه را از مادر جدا نماید زیرا مادر از هرکسی مهربانتر است. و اما اگر فعل مجهول باشد معنی چنین میشود بمادر ضرر نخورد بواسطه فرزندش باینکه پدر اجرت رضاع را بآوند بدهد و همچنین به پدر ضرر نخورد بواسطه طفل که مادر بخاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مسأله حامله شود و شیرش کم گردد. و جملة لا تکلف نفس الاوسعها قانونی است کلی که در تمام ابواب فقه جاریست یعنی هیچ کس مکلف نیست مگر بقدر وسعش و خدا زیاده تر از وسع نخواسته و وسع مقابل ضیق است یعنی خدا تکلیفی که در آن زحمت و فشار باشد نخواسته و وسع کمتر از طاقت است مثلاً بپیر که طاقت دارد روزه بگیرد ولی در زحمت و فشار واقع میشود خدا از او روزه نخواسته و فرموده: و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوتهای که زوج بمادر طفل میدهد باید طبق وسع او باشد و شیر دادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جملة و علی الوارث دلالت دارد که اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند و اگر پدر او فوت شده و طفل مالی ندارد رضاع با جد و مادر است که وارث اویند و اگر جد و مادر او نیز فوت شده اند سایر ورثه باید طفل را چنانکه گفته شد شیر او را فراهم نمایند. و جملة فان اراد ا فصلا عن تراض... دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دو سال او را شیر دهند باید بمصالح دید و مشورت و رضایت هر دو



باشد که مصلحت طفل کاملاً مراعات شود . و جمعه و آن اردتم ... دلالت دارد که پدر میتواند  
مرضعه ای غیر از مادر بگیرد بشرطیکه بفرزند لطمه وارد نشود .

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ  
أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ  
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ  
خَبِيرٌ ۝ ٢٣٤ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ  
أَكْتَنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَكُونُونَ وَلَكِنْ لَا تُؤَاخِذُوا  
سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ  
حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ  
فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ ٢٣٥

**تَرْجُمَةُ** و آنانکه از شما وفات میکنند و همسرانی میگذارند آن همسران باید انتظار  
برند و بقدر چهار ماه و ده روز خود داری کنند پس چون این مدت را به پایان رسانیدند در آنچه  
در حق خودشان بخوبی و متعارف انجام دهند بر شما باکی نیست و خدا بآنچه بکنید آگاه  
است ۲۳۴ و بر شما باکی نیست در تعرض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان  
نمودن آن ، خدا دانسته که شما بیار زنان خواهید بود لیکن وعده سری مگذارید مگر اینکه  
گفتار خوبی بگوئید و عقد نکاح را قصد نکنید تا عده لازم به پایان رسد و بدانید که خدا  
آنچه را در دلهای شما میداند از او حذر کنید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار  
است ۲۳۵

**تَفْصِيلُ** در این آیه عده و فترت چهار ماه و ده روز قرار داده سپس رجعه فلاجناح ...  
فرموده که پس از پایان عده ، زنان شوهر مرده هرکار مشروعی بکنند آزادند که شوهر برونند یا  
خیر و پس از آن فرموده اگر با آن زنان تعرض کنید اشکالی ندارد و تعرض آنستکه با آن زن بگوید  
در خدمت شما حاضر و یا من شما را دوست دارم و از این قبیل جملات که آن زن بفهمد برای

تزوج او بی میل نیست ولی مادامیکه عده تمام نشده صریحا خواستگاری نکند اگرچه در دل قصد خواستگاری داشته باشد و عده سری بکار نامشروع نیز جائز نیست چنانکه در آیه ذکر شده . و در جمله و اعلموا ان الله يعلم ... تهدید شدیدی است برای متخلفین از قانون الهی .

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ  
طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ  
عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقَرَّبِ قَدَرُهُ مَتَاعًا لِلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى  
الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۳۶﴾

**ترجمه:** بر شما باکی نیست اگر زنانرا طلاق دهید مادامیکه ایشانرا مس نکرده باشید ( یعنی جماع نکرده اید ) و مهری مقرر نکرده باشید و بهرهای بدیدشان ، بر توانگر است باندازه خود و بر تنگ دست فقیر است باندازه خود بهرهای بخواهی که سزاوار است بر نیکوکاران

۲۳۶

**تکلیف:** این آیه دلالت دارد که اگر در عقیقه مهر ذکر نشده عقد صحیح است و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد باید مرد چیزی بدهد اگر گفته شود نصف مهر المثل را بدهد اشکالی ندارد .

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ  
لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي  
بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ  
بَلِّغُوا إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرٍ حَكِيمٌ ﴿۲۳۷﴾

**ترجمه:** و اگر زنانرا طلاق دهید پیش از آنکه مس کنید ( قبل از دخول ) در حالیکه برایشان مهری مقرر کرده اید پس باید نصف آنچه معین کرده اید بپردازید مگر آنکه آنرازن ببخشد و یا آنکه عقد نکاح بدستش می باشد ببخشد و گذشت شما بهره‌یزکاری نزد یکتراست و برتری و احسان بین خودتانرا فراموش نکنید زیرا خدا با آنچه بکنید بینا است ۲۳۷

**تکلیف:** ممکن است مقصود از کلمه الذی بیده عقد النکاح زوج باشد و ممکن است



ولی زوجه باشد هر کدام گذشت کنند اشکالی ندارد .

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِبِينَ ﴿۲۳۸﴾

**ترجمه:** بر نمازها و نماز وسط تر محافظت کنید و برای خدا در حال فروتنی قیام

کنید ۲۳۸

**تکلیف:** این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیه پنج نماز است زیرا امر شده به صلوات و صلوات جمع است و جمع اطلاق میشود بر سه و بر بیشتر از آن ولی باید عددی باشد که دارای وسط تر باشد و عدد یک وسط تر داشته باشد همان پنج است و از پنج کمتر نمیشود زیرا وسطی مؤنث است مانند اکبر و کبری و اصغر و صغری و چون صلوة تأنیث لفظی دارد صفت آنرا وسطی آورده که بمعنی وسط تر است . پس مکلف باید نمازها را حفظ کند خصوصا نماز وسط تر را که وسطی باشد اما وسطی آیا ظهر است و یا صبح و یا عصر و یا مغرب و یا نماز جمعه مورد اختلاف است . در اینجا وسطی را اسم تفضیل گرفتیم و ممکن است اسم تفضیل نباشد و بمعنی میان باشد

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

فَإِذَا آمِنْتُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۹﴾

**ترجمه:** پس اگر بترسید ( حال جنگ ) در حالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجا آرید پس چون ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را بخوانید چنانکه بشما آموخته آنچه را نمیدانستید

۲۳۹

**تکلیف:** مقصود از این آیه نماز خوف در حال جنگ میباشد که هر طور امکان دارد و ایستاده یا سواره نماز بخواند و اگر طهارت ندارد تیمم کند و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است با اشاره رکوع و سجود کند و اگر تمکن از استقبال قبله ندارد به هر طرف میتواند توجه کند ولی تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگوید برای اینکه خدا در سورة تغابن آیه ۶ ( فرموده : فاتقوا الله ما استطعتم و در سورة البقرة لا یكلف الله نفسا الا وسعها . لا تکلف نفس الا وسعها .

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مِّثْلًا  
إِلَى الْكَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي

## أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤١﴾

**ترجمه:** و آنانکه از شما می میرند و همسرانی میگذارند برای همسرانشان متاعی را تا یکسال وصیت نمایند در صورتیکه زنان از منزل خارج نشوند پس اگر خارج شدند بر شما باکسی نیست آنچه در حق خود بطور معروف انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است ۲۴۰

**تفصیل:** بعضی از دانشمندان گمان کرده که وصیت تا یکسال برای زن در این آیه عده آن زن یکسال است و گفته منافات دارد با آیه ۲۳۴ که عده را چهار ماه و ده روز معین نموده پس گفته این ناسخ و یا آن ناسخ این است . ولی باید دانست که این دو آیه بهم مربوط نیست زیرا آن آیه راجع بعد از است و این آیه که ماندن یکسال باشد بعنوان وصیت است و زن میتواند قبول نکند و قبل از یکسال از منزل شوهرش خارج گردد و میتواند شوهری اختیار کند .

## وَاللِّمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ

## حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤٢﴾ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٣﴾

**ترجمه:** و برای زنان طلاق داده شده بطور معروف بهره ایست که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران ۲۴۱ خدا آیات خود را چنین بیان میکند برای شما شاید تعقل کنید ۲۴۲ **تفصیل:** مقصود از بهره مذکور در آیه ظاهراً نفقه میباشد که باید بزن مطلقه بدهند مادامیکه در عده است .

## أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٤﴾

**ترجمه:** آیا بسوی آنانکه از خانه های خود خارج شدند نظر نکردی در حالیکه هزاران نفر بودند برای فرار از مرگ پس خدا فرمود بمیرید سپس ایشانرا زنده کرد زیرا خدا حقاً صاحب فضل و تغفل است ولیکن بیشتر مردم <sup>شکرگزاری</sup> ۲۴۳ **تفصیل:** مقصود از رویت و نظر دید عقلی و علمی است و مقصود از جمله الذين خرجوا...

**تفصیل:** مقصود از رویت و نظر دید عقلی و علمی است و مقصود از جمله الذين خرجوا...



قوم حزقیل نبی است که ایشانرا بجهاد دعوت کرد و او را اجابت نکردند بلکه از جهاد اظهار کراهت کردند حقیقالی بیماریها و طاعون میانشان افکند ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند درحالیکه ده هزار و بقولی سی هزار و بقولی هفتاد هزار نفر بودند در میان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید **مُوتُوا** همه مردند و پس از مدتی بفرمان خدا ازنده شدند و استخوانهایشان جمع و گوشت بآنها روئیده شد و خدا این قضیه را ذکر نمود برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند و برای حفظ حیوة خود عصیان امر خدا ننمایند و بدانند که فرار از مرگ قاعده ندارد ، مخفی نمائد الوف که در آیه ذکر شده جمع کثره میباشد و دلالت بر ده هزار بیشتر دارد و احیاء آنان برای دعای پیغمبرشان بود کما نقل .

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَوْا أَنَّ اللَّهَ  
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ  
أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾

**ترجمه** و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست ۲۴۴ کیست آنکه بخدا قرض نیکودهد پس خدا برای او زیاده گرداند باضعاف بسیاری و خدا میگیرد و میدهد و بسوی او بازگردانیده میشود ۲۴۵

**تفصیل** با اینکه هرکس هرچه دارد از خدا است و اوصلا کرده ولی برای تشویق بندگان بانفاق از بنده قرض خواسته و مقصود از این انفاق مطلق صدقات است که آنرا قرض الحسن خوانده چون قرض واجب نیست و با اینکه انفاق در جهاد است بقرینه آیه قبل که امر بجهاد است و باید اغنیاء زاد و توشه جنگی را برای فقرا فراهم کنند تا هرکسی بتواند آماده جهاد گردد . هر کدام باشد شامل انفاق فی سبیل الله است ولی کلمه فی سبیل الله اکثر در جهاد استعمال میشود زیرا بواسطه جهاد راه خدا پرستی برای جهانیان باز میگردد و آیه بعد نیز در تشویق بقتال است .

الَّذِينَ آمَنُوا

الْمَلَأَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِلنَّبِيِّ إلهنا  
مَلِكًا نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ

الْأَنْفَالُ وَأَقَالُوا مَا لَنَا الْأَنْفَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ  
 دِيَارِنَا وَأَبْنَاءَنَا فَلَنَّا كَيْتَ عَلَيْهِمُ الْغِنَاءُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ  
 اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ  
 طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَى بِكُونٍ لَهْ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ  
 مِنْهُ وَلَمْ يَأْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ  
 زَادَهُ بِسَطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ  
 وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ النَّبُوتُ  
 فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ  
 تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٣٧﴾ فَلَمَّا  
 فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ  
 فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا  
 مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا  
 طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا  
 اللَّهِ كَرِهُوا قَلِيلًا غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ  
 الصَّابِرِينَ ﴿٣٨﴾

**ترجمه:** آیا توجه نکردی بگروهی از بنی اسرائیل پس از موسی زمانی که به پیمرشان  
 گفتند پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم ، گفت آیا ممکن است که اگر بر شما  
 قتال مقرر شود قتال نکنید ، گفتند برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم در حالیکه ما را از فرزندان  
 و خاندان بیرون کردند ، پس چون قتال برایشان مقرر شد اعراض کردند جز کسی از ایشان و



خدا بحال ستمگران دانا است ۲۴۶ و پیغمبرشان بآنان گفت که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخت ، گفتند چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه ما شاهی سزاوارتریم از او و با وسعتی از جهت مال داده نشده ، پیغمبرشان گفت خدا او را بر شما برگزید و او را زیادتى در علم و جسم داده ، و خدا ملکتش را به هر کس بخواهد می دهد و خدا گشایش دهنده دانا است ۲۴۷ و پیغمبرشان بآنان گفت : بتحقیق نشانه پادشاهی او این است که تابوتی که در آن است سکنه و کرامتی از پروردگارتان و قیسه ای از آنچه <sup>خازانه موسی</sup> <sup>و خازانه هارون</sup> <sup>می تواند گذارد</sup> نزد شما بیاید که آنرا فرشتگان حمل مینمایند . بتحقیق در آن نشانه و معجزه ایست برای شما اگر ایمان داشته باشید ۲۴۸ پس چون طالوت لشکریان را انتخاب کرد و از شهر بیرون برود ، گفت : محققا بدانید که خدا شما را بنهری امتحان میکند ، پس هر کس از آن بپاشد از من و بیرون نیست و هر کس آنرا نچسبد براستی او از من و بیرون است مگر آنکه شتی از آن آب بدست خود بردارد . پس آشامیدند از آن نهر مگر اندکی از ایشان پس چون او و آنانکه با و ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقی نیست ولی کسانی که بملاقات رحمت خدا معتقد بودند گفتند چه بسا گروه کمی که پیروزی یافته برگروه بسیاری باراده خدا و خدا با صبر کنندگانست ۲۴۹

**بَنِي إِسْرَءِیْلَ** بنی اسرائیل بواسطه عمل نکردن با و امر الهی و شیوع فحشا و منکرات اخبارشان کم شدند و اشرارشان تسلط پیدا کردند و بتدریج دولت از دستشان رفت و ایشانرا از خانه و لانه بیرون کردند تا اینکه پیغمبری بعد از حضرت موسی بنام اشموقیل میانشان مبعوث شد ایشان باو گفتند از خدا بخواه برای ما پادشاهی معین کند که بسپرستی او با کفار جهاد کنیم پیغمبرشان گفت اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید گفتند برای چه اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم کرد زیرا ما را از مال و منازل بیرون کرده اند بهر حال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد آنان میگفتند ما بهتر از طالوتیم زیرا او فقیر است و برای اداره امور مال لازم است . پیغمبرشان گفت خدا او را برگزیده بواسطه دویز یکی زیادتى دانش و دیگر نیروی جسمی او و معلوم است که اداره مملکت احتیاج بدانش و فکر و قدرت بیشتر دارد از احتیاج به مال و بدانش و فکر میتوان مال تهیه کرد پس برای اینکه : اولاً علم و قدرت از کمالات حقیقی و مال و ثروت از کمالات مجازی است . ثانیاً علم و قدرت از انسان جدا نمیشود ولی مال جدا میگردد . ثالثاً علم و قدرت را کسی نمیتواند

سزقت کند بخلاف مال . رابعا علم و سیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروتست چه بسیار ثروتمندان که اسیر دست دانشمندان و سیاستمدارانند . خامسا با علم و قدرت میتوان جبران فقر نمود ولی با ثروت نمیتوان جبران جهل نمود . و مقصود از جمله : و زاده بسطة فی العلم و الجسم مراد از جسم ممکن است زیادتی عرض و طول و خوبی قامت باشد . ولی ظاهر این است که زیادتی نیرو و قوه باشد زیرا بزرگی هیکل و خوبی جمال دفع دشمن نمیشود و خدا علم را در این آیات مقدم داشته بر نیروی بدنی زیرا علم نیروی روحی است و هو اشرف من البدن و آمدن تابوت معجزه‌ای بوده و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی که بیادگار در میان بنی اسرائیل بود و در جنگها آنها برای فتح و ظفر همراه میکردند و آن موجب قوت قلب و آرامش دلشان بود پس مخالفه و کفار بودند پیغمبرشان گفت فرشتگان با امر خدا آنها میآورند کفار بآن اهمیت نمیدادند و در جای نامناسب که محل کثافت بود میگذاشتند روزی آنها بستند بشاخ دو گاو و آنها را رها کردند گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت و مقصود از جمله آن اللّٰه متلکم بنهر این است که قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند ، طالوت بقوم خود گفت ما اگر بخواهیم بجنگ طالوت برویم باید جوانان بانشاط که زن نگرفته باشند و اشتغال بساختن منزل و تجارت نداشته باشند همراه من بیایند و لذا هشتاد هزار جوان بدو راجع شدند پس چون معروف بودند بمخالفت با انبیاء و امراء خود و برای فرار از جنگ بهانه میگرفتند لذا طالوت ایشانرا امتحان کرد و ببلشکر خود گفت از نهر آبی که بین فلسطین وارد میشود و در مسیر راه است هر کس آب بپاشد از من نیست و هر کس نجشد او از من و پیرو من است و این وسیله خوبی بود برای امتحان لشکر که در بیابان تشنه میباشند چه خودشان و چه اسبهایشان و اگر از آن آب میاشامیدند معلوم میشد مقابل دشمن مقاومت نخواهند کرد و چون طالوت فرمود : فمن شرب منه فلیس منی ممکن بود آب را بردارند میان کوزه و ظرف دیگر و سپس آنها بپاشامند و بگویند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حیل فرمود : ومن لم یطعمه فانه منی یعنی هر کس نجشد چه از نهر و چه از ظرف دیگر او از من است . بنی اسرائیل بد امتحان دادند عده ای که چهار هزار و یا سیصد و سیزده نفر بودند با برجا مانده و نجسیدند و همانان بودند که از چهار استقبال کرده و باقی عده جالوترا شکست دادند .

وَلَا يَرْزُقُ الْجَالُوتَ وَجُنُودَهُ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ

عَلَيْنَا صَبْرًا وَنَثِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥١﴾



فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ  
وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ  
لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

**ترجمه** و چون طالوت و مؤمنین رهرو شدند با جالوت و لشکریانش گفتند هرورد گارا  
صبر و شکیبائی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را برگروه کافران یاری نما. ۲۵۰ پس  
باراده خدا ایشانرا متفرق ساختند و داود جالوت را کشت و خدا او را پادشاهی و حکمت  
بدار و آنچه میخواست باو آموخت و اگر جلوگیری مردم بعضی از بعضی دیگر نبود هرآنچه  
زمین فاسد شدی ولیکن خدا بر جهانیان صاحب تفضل است ۲۵۱

**تفصیلات** سبب پیشرفت در هر امری خصوصا در مبارزه سه چیز است : اول صبر و  
شکیبائی . دوم ثبات قدم . سوم داشتن لوازم و وسائل نصرت . و این هر سه را پیروان طالوت  
خواستند بلکه داشتند و لذا پیروز شدند ، مسلمین باید از قصه های قرآن عبرت گیرند تا  
بعزت اولیسه خود برسند .

ذَلِكَ

آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾ ذَلِكَ  
الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ  
دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ  
لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ  
وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فِيهِمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا  
أَقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾

**ترجمه** این آیات خداست که آنرا بر تو براستی میتوانیم و بتحقیق و مسلم تسوا ز  
فرستادگانی ۲۵۲ این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشانرا بر بعضی از جله ایشان  
است آنکه خدا با او سخن گفت و بعضی از ایشانرا بدرجاتی بالا بردیم و بعضی بن هریم

معجزات دادیم و او را بروح القدس تأیید نمودیم و اگر خدا میخواست آنانکه پس از ایشان بودند کارزار نمیکردند پس از آنکه دلیلهای روشن برایشان آمد ولیکن اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده و بعضی از ایشان کافر شدند. و اگر خدا میخواست کارزار نمیکردند ولیکن خدا آنچه را اراده کند بجا آورد ۲۵۳

**تَفْصِيْلٌ** خدا ایتعالی پس از ذکر اخبار پیمبران برای اطمینان قلب رسول خود فرموده این اخبار آیاتی است که بتووحی شده و تو محققا پیمبری. و جمله فضلنا... دلالت دارد که پیمبران هر یک در فضیلت دارند و بعضی افضل از دیگری است ولیکن نام افضل و غیر افضل ذکر نشده و چیزی را که خدا بیان نکرده علم آنها از بندگان نخواستہ پس لازم نیست که انسان بداند کدام افضل است ولیکن مسلماً مرسلین افضلند از غیر مرسلین و تکلیف مسلمین این است که همه را محترم بدانند و بگویند لَا تَفْرِقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و مقصود از روح القدس روح بشری است که جبرئیل در رحم حضرت مریم و یا انجیل است زیرا کتاب الهی موجب حیوة است برای جامعه. چنانکه خدا راجع بقرآن فرموده: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا. و بعضی گفته اند مراد اسم اعظم الهی است که عیسیٰ آنها میخواند و مرده را زنده میکرد و بعضی گفته اند مراد جبرئیل است که بواسطه او دین الهی زندگی و نیروی قدرت و این معنی که جبرئیل باشد ظاهر تر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا  
مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ  
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

**تَفْصِيْلٌ** ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی است و کافران خود ستمگرند ۲۵۴

**تَفْصِيْلٌ** انفقوا فعل امر و دلالت بر وجوب دارد و مقصود از آن زکوة است و مآرزقناکم ما در آن ما موصوله و مفید عموم است و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکوة داد و مخصوص نه چیز نیست. و لا شفاعة نفی جنس و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست حتی برای مؤمنین زیرا خطاب صدر آیه بمؤمنین است و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و بخیال خودشان باشد. مسئله شفاعت بقول یکی از بزرگان دین بجائی رسیده که هرگویند فی سواد



بی اطلاع از حقائق دین و بی خبر از حد و مرز شرع همین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند منبر و مسند انبیا<sup>ع</sup> مرسلین را غصب کرده و بنام شفاعت مردم را گمراه کرده اند و با بافته ها و قصه های جعلی و خوابها مردم را بهرتگاه گناه جری و تشویق میکنند و یکدروازه شفاعت بگشادی زمین و آسمان برای مردم باز کرده اند که هر ناپاک و آلوده و جنایتکاری میتواند به بهشت برین رود و با انبیا<sup>ع</sup> و مرسلین هم نشین گردد و باین وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پولهای زیادی میگیرند.

متأسفانه در کتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست آویز بیدینان و یاران شیطان گشته و روایاتی ساخته اند که با آن روایات میشود ریشه قانون دین و قرآن را کند و با بی اثر نمود و با قوانین خدا مخالفت کرد مانند اینکه زنی فاحشه از زنا فرزندان میآورد و از ترس رسوایی فرزندان خود را میان آتش میسوزانید و کسی جز مادرش از این عمل خبر نداشته چون از دنیا رفت هرجا دفن کردند خاک او را بیرون میانداخت ناچار نزد امام وقت رفتند و قضیه را باو گفتند او دستور داد مقداری از تربت حسنی در قبر او بگذارند بدینصورت قبر او را پذیرفت و گناه او عفو شد. ملای دیگر نوشته که زن زناکاری خانه او مرکز فسق و فجور بود روزی برای اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند برای آتش بخانه همسایه ای که مجلس روضه بود میرود که از مطبخ او آتشی بیاورد بر آتش زیر دیگ میدمد و از دور آن چشم او تر میشود سپس آتشی فراهم کرده و میرود به مشتریان خود میرسد همین زنرا پس از مرگش خواب می بینند که در باغی زهر اشجاری با حضرت زهرا هم نشین شده از او میپرسند تو با آن اعمال زشت چگونه باین مقام رسیدی میگوید بهرکت آن تری چشم از دور مطبخ همسایه که تمام گناهانم مورد شفاعت شد و هزاران قصه مانند اینها ساخته و پرداخته اند که دیگر نه ایمانی نه عقلی لازم است و هرکس با مجالس دینی سروکار داشته باشد این کفریاترا شنیده است. در حالیکه در کتاب آسمانی ما قرآن شفاعت قیامت نفی شده بکلی و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست و قرآن مقام هرکس را در گرو اعمال و عقایدش میداند. اما هواهای نفسانی مردم آلوده از یکطرف و غلو و افراق گویندگان نسبت بامامان از طرف دیگر و ترویج دشمنان اسلام از هرچه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام که راجع بجهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف همه منسوخ شده و بجای آنها گریه و نوحه آمده و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است و آزادی در فسق و فجور رواج یافته دین اسلام نیز چنین شده که یک گریه و محبت دروغی

برای متدینین صدر اسلام از همه چیز کافی است . با اینکه آیات قرآن مردم را میترسانیده و بحساب دقیق الهی که مورا از ماست میکشد نوید میدهد ولی بواسطه بی خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده اند که میگویند : لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا آيَاتًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهم فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ . آیه ۲۴ - آل عمران

در مقابل قرآن افتراءاتی بنام دین مانند باب توسل و شفاعت آورده اند که در مقابل خدا و قرآن پناهگاهی برای مردم درست شده و از تهدیدات وحشت انگیز الهی وحشتی ندارند زیرا شفیعان میتوانند آنانرا از کیفر الهی برهانند . و اگر نماز جمعه و جهاد و امر بمعروف و جانبازی و فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات الهی رواج یابد با داشتن گریه و توسل اشکالی ندارد و همه و همه خرابی ها جبران میشود . ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری میگوید روز قیامت و روز جزای کیفر هیچکس درباره کس دیگر شفاعتی نتواند مانند آیات : ( یوم لا یغنی عن مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون - الذخا ۴۴ ) ( و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا - البقرة ۴۸ ) ( و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعه - البقرة ۲۳ ) ( یا ایها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هوجاز عن والده شیئا - لقمان ۲۳ ) ( یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الا امر یومئذ لله - الانطار ۱۹ ) ( قال یوم لا یملك بعضکم لبعض نفعا ولا ضرا - سباء ۴۲ ) ( قل انی لا املك لکم ضرا ولا رشدا - الجن ۳۱ ) ( و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون البقرة ۴۸ ) ( و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یتقون - الانعام ۵۱ ) ( و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع و ان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها - ۷۰ الانعام ) .

شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمائید . مدعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و بآیاتی استدلال میکنند که مربوط به شفاعت در دنیا است <sup>و بآیاتی</sup> مانند آیه لا یملکون الشفاعه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا . در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده زیرا میفرماید بطور انکار که میتواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند زیرا خدا با کسی پیمانی نهسته که هر قدر جنایت و گناه کند از او صرف نظر کند و شفیع بر او بتراشد بلکه این عهد و پیمان همان است که خدا بیهودیان فرموده که میگویند : لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا آيَاتًا مَعْدُودَةً میفرماید بآنان بگو قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهدا . یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نهسته تا مجبور بعد م تخلف شود و یا برای فرار از کیفر بکسی اذن دهد .



پاره ای از آیات قرآن شفاعت را موکول بآن خدا کرده البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد که مؤمنینند مانند آیات : ۲۲ و ۲۳ سبأ و ۸۴ تا ۸۶ زخرف و ۲۲ و ۲۸ انبیاء و یا آیه ۱۰۹ سورة طه که میفرماید : یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا یعنی در آن روز (قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسیکه خدا بدان دستوری قبلا داده و گفتاری را درباره او پسندیده باشد ( کلمة لا تنفع ضارع ولی اذن ماضی ) . این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردارند همان استغفار و طلب آمرزش است که با اجازه پروردگار مأمور به آنند و دارای سه اصل و شرط است : اصل یا شرط اول : اذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده ( فاعف عنهم واستغفر لهم - آل عمران ۱۵۹ ) ( و استغفر لذنبك وللمؤمنین و المؤمنات - محمد ۱۹ ) و مؤمنین مأمورند هم خود استغفار کرده و هم از رسول خدا بخواهند ( ولو انهم از ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ) ( النساء ۶۴ ) که حقیقت شفاعت همین است که دونفری ( مذنب و مستغفر ) بحضور خدا آمده و هر دو از وی طلب آمرزش نمایند و خدا منافقین را در هم اجرای این شرط ملات میکند که و اذا قیل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤسهم ( المنافقون - ۵ ) . شرط دوم - کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضی خدا و مؤمن باشند چنانکه میفرماید : ولا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا و یا لا یشفعون الا لمن ارتضى یا آیه : ما كان للنبی والذین آمنوا ان يستغفروا للمشركین . ( سوره تہ آیه ۱۱۳ )

(۱) مرحوم شیخ طوسی در تفسیر خود بنام التبیان ص ۴۴۳ ج ۱ چاپ تهران در تیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن اینست که دوازده نفر از منافقین که برامری از نفاق اجتماع و هم آهنگی داشتند که آنها را انجام دهند خدا تعالی آنها را بر رسول خود خبر داد اینان بسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند آنحضرت فرمود که دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم آهنگی و اتفاق نموده اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم ( حتی اشفع لهم ) اما هیچیک از آنان برخواستند رسول خدا چند مرتبه فرمود : آیا برنمیخیزید آنگاه حضرتش هر يك را نام برده فرمود برخیز ای فلان و تو نیز ای فلان . پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده ایم سوی خدا بازگشت مینمائیم تو نیز ( ای رسول خدا ) برای ما شفاعت کن . حضرت فرمود : یا اینک ؟ و حال آنکه من در اول امر شما بنفسم برای شفاعت خوشنود و آماده تری بود و خدای نیز برای اجابت سریعتر ( اطیب نفسا بالشفاعة ) از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند .

این قصه خود بروشنی دلیل است که شفاعت همان استغفار است و آن هم در دنیا

و در باره منافقین میفرماید : سوا علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم . و در آیه ۸۰ سورة التوبة : استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة لن یغفر الله لهم . اما مؤمنینکه قابل شفاعتند آنانرا خود قرآن با صفات مشخصه معرفی میفرماید : انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون الذین یمومون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم . خدا به پیغمبران و فرشتگان جز با استغفار مؤمنین دستور نمیدهد میفرماید : الذین یحيطون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا . و در آیه ۷ غافر میفرماید که فرشتگان بخدا عرض میکنند : یهنا وسعت کل شیء رحمة و علما فافقر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم . و خدا فقط کسانی را میآمرزد که خود میفرماید : و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی . شرط سوم : آنستکه شخص مشغول به در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشد در دنیا . و گرنه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد زیرا تمام آیات قرآن مرگ انسان را خاتمه اعمال او میداند : چنانکه میفرماید : فلم یمکن ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا (غافره ۸) ( ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان ) ( و انذرهم یوم الحسرة ان قسی الامر ) ( یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار ) ( یوم لا تطعک نفس لنفس شیئا ) ( یوم لا یمیع فیہ و لا خلف و لا شفاعة ) که تماماً دلالت دارد بر اینکه در روز قیامت شفاعتی نیست جز کسانی که در دنیا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشند . و کلمه اذن که ماضی است دلالت دارد که اذن شفاعت برای آنان قبلاً یعنی در دنیا داده شده است .

استدلال قائلین بشفاعت بآیات نفی شفاعت از کفار :

بعضی از مشتهین شفاعت در قیامت متعسک بآیاتی شده اند که در آن کفار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرنند (مانند فما لنا من شافعیین ولا صدیق ..) و میخواهند مخالف از مفهوم این آیات استناد باثبات شفاعت کنند . جواب آنستکه کفار که آرزو میکنند که کاش آنانرا شفیع یا دوست مهربانی بود این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت بدنی که بعد از آن در قیامت یافت نمیشود میباشد . مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است برای مؤمنین هست که برای کفار نیست . مگر در سورة المعارج میفرماید : یوم تکون السماء کالمهل و تکون الجبال کالعین و لا یسئل حمیم حمیماً : مگر در سورة عبس میفرماید : فاذا جاءت الصاخة یوم یفر المرء



من اخيه و آله و اهله و صاحبه و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه . که این حالات تنها برای کفار نیست بلکه برای همه است . پس در قیامت شفیع نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیه ای نیست و و . در آیه ۱۸ سورة الرعد میفرماید : **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مِثْلَ الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ .** و در آیه مورد بحث خطاب بمؤمنین میفرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا ... يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ** که آب پاک بدست همه ریخته که اصلاً در قیامت شفاعتی نیست چنانکه خلّتی هیچی نیست . و در آخر آیه میفرماید **وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ** تو گوئی آنان که ایمن معنی را باور ندارند و برای خود در قیامت شفیعانی تصوّر میکنند باین آیات کافرنند .

قرآن کوچکترین اشاره بوجود شفاعت در قیامت ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه در آنها نفی شفاعت شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست شفاعتی است که مؤمنین یا فرشتگان یا پیغمبر در دنیا بوسیله استغفار از یکدیگر میکنند و از خدا طلب رحمت و آمرزش بوسیله عبادت مینمایند . زیرا دنیا را عمل و عبادت است که **اليوم عمل ولا حساب** و خدا **الحساب ولا عمل** . و در دنیا هم باذن پروردگار که فقط در باره مؤمنین است که : **استغفر لذنبك ولنؤمنن و...** .

در خاتمه روایاتی که در آنها مطابق قرآن نفی شفاعت در قیامت گردیده میآوریم :

اول در امالی طوسی ص ۳۸۱ ج ۱ روایت کرده از حضرت باقر<sup>ع</sup> که به خیمه فرمود : **ابلیح شیعتنا انا لانغنی عنهم من الله شیئا و ابلیح شیعتنا انه لا ینال ما عند الله الا بالعمل** . یعنی به پیروان ما برسان که ما از طرف خدا هیچگونه دفاعی از ایشان نتوانیم و کاری از ما برنمیآید و نیز به پیروان ما برسان که بآنچه نزد خدا است از ثوابها و مقامها نتوان رسید جز بعمل . دوم در مشکوٰۃ الانوار طبرسی ص ۳۲ و بحار و دعائم الاسلام از امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود : **ای فضیل به پیروان ما برسان که سخن من این است لانغنی عنهم من الله شیئا الا بتوابع** . سوم : در روضه کافی ص ۲۴۲ چاپ اسلامیّه روایت کرده که امام صادق فرمود : **انه ليس يغني عنكم من الله احد من خلقه شیئا لا علك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك** . چهارم شیعه و سنی در بسیاری از کتب بیروایت صحیح آورده اند که رسول خدا مکرر بکسان خود میفرمود : **یا فاطمه بنت محمّد و یا صفیه عمّه رسول الله و یا ... اصلا لما عند الله** . فاطمی لاغنی عنکما من الله شیئا . یعنی ای فاطمه دختر محمّد و ای صفیه عمّه رسول خدا برای اجریکه نزد خداست عمل کنید زیرا که من برای شما کاری نتوانم از طرف خدا بهیچوجه . پنجم امالی طوسی ص ۳۰۲ و بحار و سایر کتب روایت کرده اند از جابر جعفی که امام باقر<sup>ع</sup> با و فرمود : **یا جابر بلغ شیعتی عنی السلام و اعلمهم انه لا قرابة بیننا و بین الله عزوجل ولا یتقرّب الی الله الا بالطاعة** . یعنی

ای جابر بهیروان ما سلام برسان و بایشان بفهمان که میان خدا و ما خویشی و قرابتی نیست و بخدا نتوان نزدیک شد جز باطاعت او. هشتم در مشکوة الانوار طبرسی ص ۶۰ چاپ نجف و بحار روایت کرده که امام باقر<sup>ع</sup> فرمود: واعلموا یا شیعة آل محمد واللّه ما بیننا و بین اللّه قرابة و لانا علی اللّه حجة و لا یتقرب الی اللّه الا بالطاعة... هفتم در مشکوة الانوار ص ۶۲ و بحار و کتب دیگر روایت آمده از امام باقر که فرمود: واللّه ما معنا من اللّه براءة و ما بیننا و بین اللّه قرابة و لانا علی اللّه حجة و لا یتقرب الی اللّه الا بالطاعة... هشتم در روضة کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: واعلموا انکم عبید اللّه و نحن معکم بحکم علینا وعلیکم سید حاکم غذا و هو یوقفکم و یسائلکم فأعدوا للجواب قبل الوقوف و المسائلة و العرض علی رب العالمین... نهم در کتاب صفات الشیعة صدوق از جمله فرمایشات رسول خدا<sup>ص</sup>: اِنّی شفیق علیکم لا تقولوا ان محمداً منّا فواللّه ما اولیائی منکم و لا من غیرکم الا العتقون فلا تعرفکم تأهونی یوم القيامة تحملون الدنیا علی رقابکم و یأتون الناس یحملون الآخرة الا وائی قد اعدت فیما بینی و بینکم و ان لی عظمی و لکم عظمی. در اینجا مناسب است فرمایش رسول خدا<sup>ص</sup> که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ص ۶۳ ج ۲ چاپ بیروت آورده که آنحضرت فرمود: ایها الناس لیس بین اللّه و بین احد نسب و لا امر یؤتی به خیراً و یصرف عنه شراً الا العمل. الا لا یدعین مدح و لا یتمنین ممدح و الذی یعثنی بالحق لا ینجی الا عمل مع رحمة و لو عصیت لهویت (این حدیث موافق قرآن است که اِنّی اخاف ان عصیت ربّی عذاب یوم عظیم) دهم در کتاب صفات الشیعة صدوق ص ۳ و مشکوة الانوار طبرسی ص ۶۰ از جابر جعفی روایت است که امام باقر<sup>ع</sup> باو فرمود: ... فاتقوا اللّه و اعلموا لما عند اللّه لیس بین اللّه و بین احد قرابة احبّ العباد الی اللّه و اکرهم علیه اتقاهم له و اعلمهم بطاعته یا جابر ما یتقرب العبد الی اللّه تبارک و تعالی الا بالطاعة ما معنا براءة من النار. و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل میتوان نجات یافت در کافی و سایر کتب موجود است. و البته احادیثی هم برای اثبات شفاعت در قیامت آمده که تماماً ضعیف السند و مخالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما بکروایت آن را برای نمونه نقل میکنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق<sup>ع</sup> که ما فارسی آنرا بطور اختصار میآوریم: که مردی بهارونه و عربان در صحرای محشر مشغور میشوند و بیه انداز ای در شدت و عرق گرفتار میشوند که میگویند ای کاش خدا حکم میکرد بین ما و لهرفتن در آتش زیرانسیبتا<sup>۱</sup> بآن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا میروند نزد محمد<sup>ص</sup> و میگویند از خدا بخواه بین ما حکم کند. میگوید بلی من همراه با شمایم پس میآید به خانه



خدای رحمان که در رب وسیع دارد و حلقه آنرا حرکت میدهد گفته میشود کیست اینکه در رب را میزند و حال آنکه خدا را انانیت بآن ؟ پس میگوید من محمدم . گفته شود برای او در رب را بازکنید چون باز شود ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد سپس بسجده روم خدا میگوید سرت را بردار قول تو مسموع است و شفاعت کن و سؤال کن تا عطا شوی پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم و او را بهتر از اول تمجید کنم سپس بسجده بیفتم تا سه مرتبه و چون مرتبه سوم سر بردارم میگویم خدا یا حکم کن بین بندگانت ولو بسوی آتش . خدا میفرماید بلی ای محمد . سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زهرجد سبز باشد تا اینکه سوار شوم تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند و پروردگارمان بر تخت بنشیند و نامه ها را بیاورند و ما علیه دشمنانمان شهادت دهیم و له دوستانمان ... . نویسنده گوید اگر کسی تدبیر کند کفر و خرافات از این روایت میبارد زهر را برای خدا خانه و تخت و حلقه در رب تراشیده و رسول خدا بخدا نظر کرده و آنقدر خدا را تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگانش و اگر تمجید او نبود شاید حکمی نمیکرد و وو . حال میشود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد . در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علام نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرموده است : چنانکه در کتاب البدایة و النہایة ابوالفدا ص ۱۰۷ (ج ۱) آمده است . . . عن حبرین محمدين حبرین مطعم عن ابيه عن جده قال : أتى رسول الله اعرابي فقال يا رسول الله جهدت الانفس و جاعت العيال و نهكت الاموال و هلكت الانعام فاستسق الله لنا فانا نستشفع بك على الله و نستشفع بالله عليك . قال رسول الله : ويحك أ تدرى ما تقول و سبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه اصحابه ثم قال ويحك انه لا يستشفع بالله على احد من خلقه شأن الله اعظم من ذلك .

و اما شفاعت از نظر عقل - اولاً " محال است خدا قائل شود برای پیغمبر و ائمه و اجداد و اجداد المعط کند و بعد بگوید هر کس عمل نکرد برود برای خود شفیع پیدا کند تا او را از کیفر هائی معافد ثانیاً " شفیع باید از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از مافوقی التعمیر و عقائد بندگان مطلع باشد در حالیکه هیچکس از حال بندگان مطلع نیست و اصلاً انبیاء و اولیاء پس از موتشان در عالم دیگر زنده اند و از حال مردم دنیا بی خبرند . حال کسیکه نمیداند زید چه کاره است چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند . اگر کسی توضیح بیشتری بخواهد بکتاب شفاعت راه نجات مراجعه نماید .

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا  
تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا  
الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ  
لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

**ترجمه:** خدای کامل ذات و الصفاتیکه معبود و ملجأ نیست جز او که زنده و برپا  
دارنده غیر است او را چرت و خواب نمیگیرد ملك او است آسمان و زمین ، کیست که شفاعت کند  
بدون اراده او او میداند آنچه در جلو ایشان و پشت ایشانست و بجیزی از دانش او احاطه  
ندارند جز آنچه او بخواهد ، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را و نگهداری آنها او را  
خسته نمیکند و اوست والا و بزرگ ۲۵۵

**تکلیف:** این آیه را آیه الكرسي مینامند چون ذکر کرسی حق تعالی و اوصاف او نازل شد  
و چون وجود و اوصاف او اجل و اکبر و اعظم موجود است پس ذکر آن و سخن آن بهترین سخن  
است و لذا این آیه را سید آیات گفته و برای قرائت آن برکاتی ذکر نموده اند . و قیوم بمعنی  
وجود قائم بالذات و بهر حال دارنده غیر است . و جمله لا تأخذه سنة و لا نوم دلالت دارد که آنی  
از مخلوقات خود غافل نیست چنانکه فرموده : و ما کنا عن الخلق غافلين . و جمله من ذا  
الذی یشفع عنده الا باذنه . مراد از اذن و شفاعت ممکن است مانند پاره ای از آیات که شفاعت  
را موکول باذن نموده و شرح آن ذیل آیه قبل بیان شد باشد که انبیاء و فرشتگان و مؤمنین  
با اجازه پروردگار مأمور به طلب آمرزش برای کسانی هستند که خود را مستحق شفاعت نموده  
و مرضی خدا بوده باشند زیرا پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد و رقیامت  
هم شفاعتی نیست . و ممکن است مربوط به همین شفاعت در امر معیشت باشد بتوضیح زیر:  
اعراب جاهلیت اعتقاد بحیات بعد از مرگ نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب  
و دخول بهشت را خواستار شوند و پیغمبر خدا را که خبر از حیاتی بی پایان پس از زندگی این  
دنیا میداد مسخره کرده میگفتند : هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مرقم کل معرق انکم لفسخ  
خلق جدید - سبأ آیه ۷ (یعنی آیا میخواهید شما را بمردی راهنمایی کنیم که شما را خبر  
میدهد که چون ریزه ریزه شوید از نو آفریده میشوید ) و میگفتند : من یحیی العظام و  
هی رمیم ( چه کسی این استخوانها را زنده میکند در حالیکه پوسیده است ؟ ) . و قالوا ...  
أذا متنا و کنا ترابا و عظاما "أنا لنعشون أ و ابأونا الاولون . اما برای امور دنیوی  
بتان خود را فقط شفعا میخواستند و میگفتند : هؤلاء شفعا ثنا عند الله



پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف بآذن خدا میداند بسیاری از آن شفاعت در امور معیشت است مانند همین آیه که میفرماید : مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ که ماقبل آن این جمله است : لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ . و همچنین در آیات : أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ الرَّحْمَنُ بَضْرًا تَغْنِ عَنِّي شَفَاعَتَهُمْ شَيْئًا وَلَا يَنْفَعُ وَن / سورة یونس ۲۳ (یعنی آیا من غیر از خدا خدا یابی را گیرم که اگر خدا ی رحمن برای من بدی بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من کفایت نکند و مرا از او نرهانند ) و سورة یونس آیه ۳ که میفرماید : إِنَّ رَبَّكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَدْبُرُ الْأُمُورَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ . و آیه : اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ و یا آیه : كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِ اللَّهِ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى . که چون خیال میکردند فرشتگان در زندگی دنیا میتوانند شفاعت کنند خدا آنها را مذمت کرده که غیر خدا را نباید شفیع گرفت زیرا ملك آسمان و زمین از آن او است و هیچ کس بدون اذن او نمیتواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید . و در سورة زمر آیه ۴ میفرماید : أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ لَا يُلْكُونَ شَيْئًا وَلَا يَحْكُمُونَ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائلند نفی کرده و شفاعت را مخصوص خدا میداند و بلافاصله میفرماید : وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ مِنْهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بِخُصْمٍ مُيَسَّرِينَ بت پرستان اصلا اعتقاد بآخرت ندارند . و شفاعت فرشتگان در تدابیر امور بآذن پروردگار است . و من استفهامیه در من ذَا الَّذِي استفهام انکاری است یعنی کسی نیست که شفاعت کند بی اذن او . و جمله وسع کرسیه السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ دلالت دارد که کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست بلکه احاطه علم و قدرت مقصود است که با آسمانها و زمین احاطه دارد . و جمله : وَلَا يَحِيطُونَ ... دلالت دارد که مخلوقات بذات او که عین علم است و بمعلومات او علمی ندارند . و مقصود از جمله الایماشاه همین مقداری است که وحی شده . و جمله ولا یوده ... دلالت دارد که حضرت او را خستگی نمیگیرد زیرا او باراده ایجاد و هر چیز را نگه میدارد و اراده را خستگی نباشد .

فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ  
بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ  
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠١ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ  
إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾

**ترجمه:** در دین اکراه و اجباری نیست بتحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متعاطی پر شده پس هر کس بطاغوت کافر و بخدا ایمان آورد پس حقیقتاً چنگ برشته محکم زده که برای آن رشته جدا شدن و گسستن نیست و خدا شنوای دانا است ۲۵۶ خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورند ، ایشانرا از تاریکیها بیرون میرد بسوی نور و آنانکه کافر شدند سرپرستشان طاغوتست که ایشانرا از نور خارج میکند بسوی ظلمات ایشانند اهل آتش و ایشان در آن جاوید همانند ۲۵۷

**تکلیف:** طاغوت مبالغه در طغیان است و مقصود از آن هر طغیانگری است اعم از اینکه بزرگی باشد که از مقام خودش بالاتر برند و یا او را اطاعت کنند و یا در عبادت بجای خدا او را بخوانند و او را رضی باشد چه شیطان و چه بشر و هر کس مدعی علم غیب و یا آورنده حکم غیر ما أنزل الله باشد . پس طاغوت زیاد است و ما در جای دیگر نیز اشاره کرده ایم و این کلمه اسمی است که بر مقرر و بر جمع نیز اطلاق میشود و در این آیه جمع است بدلیل ضمیر یخرجونهم و جملة الله ولی الذین آمنوا دلالت دارد که خدا ولی مؤمنین است در صورتیکه خدا اولی و سرپرست تمام موجوداتست . میتوان گفت خدا ولی است سرپرست تکوینی دارد نسبت به همه موجودات ولی نسبت به مؤمنین ولایت تکوینی .... و تشریحی و عنایت بیشتری دارد یعنی مؤمنین را توفیق میدهد و آنرا بعد از هدایت میکند و مقصود از ظلمات ، کفر و خرافات و اوهام است و مقصود از نور ایمان و کشف حقائق است .

الَّذِينَ

تَرَى إِلَىٰ ذَٰلِكَ حَاجًّا إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ أَبَاهُ اللَّهُ الْمَلِكَ إِذْ قَالَ  
إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ  
فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَبْطَاهُ مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ  
الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾

**ترجمه:** آنها ندیدی و نظر نکردی بآنکه در باره پروردگار ابراهیم با او محاجه میکرد برای اینکه خدا ملکش داده بود ، و قتیکه ابراهیم با او گفت پروردگار من آنستکه زنده میکند و



و میبراند او گفت من زنده میکنم و میبرانم ، ابراهیم گفت محققا خدا خورشید را از مشرق میآورد تو آنرا از مغرب بیاور پس صیحت شد آنکه کافر بود و خدا قوم ستمگرانرا هدایت

نمیکند ۲۵۸

بِسْمِ اللَّهِ خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرك و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت آمیز سخن میگوید و این بهترین طریق دعوت و هدایت است زیرا قاری و مستمع ملول نمیشود و گویا از این باغ و بهار دیگر و از این بهستان بهستان دیگر و از این غذای لذیذ به غذای لذیذ دیگر خوانده شده و استفاده میکند . در اینجا پس از آیات توحید و معارف حقّه در آیه الكرسي سه قصه برای بندگان آورده یکی درباره توحید و هاقی در معاد است . اما قصه توحید قصه ابراهیم است که در مقابل نعروء بن کنعان با استدلال و احتجاج پرداخته میفرماید خدا آنستکه زنده میکند یعنی بموجودات جهان حیوة میبخشد و میبراند و این دلیل روشنی است زیرا مشهود است که موجودی گاهی زنده و گاهی بی جانست این حیوة اگر ذاتی بود باید همواره باشد و زائل نگردد و اگر موت ذاتی موجود است باید دائما مرد باشند چون چنین نیست معلوم میشود موت و حیاة آنها عرضی است و کسی دیگر از عالم دیگر پسندون اختیار آنها عنایت میکند و حیوة و موت با اختیار آنها نیست بلکه موجد قادر و مدبر عالمی آنها را مقهور نموده و حیات بخش جهانست . در مقابل این منطق روشن ، نعروء مغلطه میکند و میگوید من نیز زنده میکنم و میبرانم و دستور میدهد و نفر زندانی را میآورند یکی را میکشد و دیگری را آزاد میکند حضرت ابراهیم برای دفع مغلطه او میگوید خدا خورشید را از مشرق میآورد و تو از مغرب بیاور نعروء از جواب عاجز میگردد و چون طالب هدایت نبود باز هدایت را نپذیرفت و لذا خدا فرموده : **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ** .

اَوْ كَالَّذِي مَرَّ

عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَّا أَنَّهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَلِمَتٌ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى جِوَارِكَ وَلِتَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهُمَا فَلَمَّا ثَبَّتْنَا لَهُ قَالَ

## أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

**ترجمه:** و یا مانند آنکه گذشت بر قریه ای در حالیکه آن قریه خرابه دیوارهایش بر سقفهای آن ریخته بود ، گفت خدا چگونه این قریه را پس از خرابی آن و پس از موت اهلیت زنده میکند ، پس خدا صد سال او را میرانید سپس او را زنده نمود و فرمود چند مدت مانده ای گفت یکروز و یا مقداری از روز مانده ام . خدا فرمود بلکه صد سال درنگ نموده ای پس بخوردنی و آشامیدنی خود نظر کن که تغییر نکرده و بدر از گوشت نظر کن و باید تو را آیتی برای مردم قرار دهیم و نظر کن باین استخوانها که چگونه آنها را بر میخیزانیم سپس آنها را بگوشت میوشتا<sup>نیم</sup> پس چون روشن شد برایش ، گفت میدانم که خدا بر هر چیزی توانا است ۲۵۹

**تفسیر:** آن قریه بیت المقدس و آنکه بر آن گذشت عزیز پیغمبر و یا ارمیا بوده بدلیل اینکه خدا در این آیه با او تکلم کرده و با او وحی نموده و او را آیتی قرار داده . قریه بیت المقدس بدست یخت النصر خراب شد و مقصود از ذکر این قصه قدرت نعمانی خدا و اثبات معاد است و سؤال این پیغمبر : انی یحیی ... از تعجب بود نه از انکار و این آیه دلیل است بر اینکه انبیاء و اولیا پس از موت از دنیا بی خبرند و حق از بدن خود خبر ندارند چه برسد باینکه از دیگران با خبر باشند . و جمله : لم یستنه دلالت دارد که طعام و شراب و تغییر نکرده و قدرت خدا آنها را بیک حال نگاه داشته بود ولی خرا و مرده و پوسیده و متفرق الاجزاء گردیده بود بدلیل ننشزها ثم نکسوها لحما .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْحَنِي  
كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ  
فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ  
مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ بِأَسْمَائِكَ سَجَّادًا وَعَلِمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾

**ترجمه:** و چون ابراهیم گفت پروردگارا بنما مرا چگونه مردگانرا زنده میکنی ؟ خدا فرمود آیا باور نداری ؟ گفت آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد ، خدا فرمود پس بهار عدد پرتده را بگیر و بطرف خود آور و پاره پاره کن سپس بر هرکوهی جزئی از آنها را رارده ، سپس بخوانشان با شتابند تو میآیند و بدانکه خدا ایتعالی عزیز و حکیم



است ۲۶۰

نیکات در سبب سوال ابراهیم و جوهی گفته اند بعضی گفته اند چون حضرت اوجسد حیوانی را در کنار دریا دید - آب دریا جزو مد پیدا میکند و در وقت بالا آمدن حیوانات دریائی از آن میخورند و هنگام پائین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان از آن میخورند حضرت ابراهیم عرض کرد پروردگارا چگونه اجزاء حیوانیکه در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا از آن خورده اند جمع میکنی و زنده میگردانی ، بعضی گفته اند چون خدا باو وحی کرده بود که من دوست خود گرفته ام یکی ازندگانم را ابراهیم عرض کرد نشانه او چیست خطاب رسید نشانه او این است که بدعای او مرده را زنده میکنم و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد و بعضی گفته اند چون در ابتدای نبوت باو وحی شد خواست بفهمد کلام الهی است و یا کلام شیطان و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت شود بداند کلام الهی است و جهات دیگری نیز گفته اند . و آن چهار پرند های راکه گرفت و ذبح نمود عبارت بود از طاووس و کبوتر و کلاغ و خروس و اینها را قطعه قطعه کرد و مخلوط نمود سپس ده قسم و یاهفت قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت ، در تفسیر ابو مسلم گفته ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که آنها را چون میخواند میآمدند و سپس آنها را بر سر چند کوه گذاشت و آنها را خواند و خدا خواست باو بفهماند که جمع اجزاء حیوان مانند خواندن تو است این پرندگانرا و لذا باو فرمود فصرهن الیک و نفرمود فاذبحهن و اقطعهن .

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ  
سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ  
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤١﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ  
لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ  
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٤٢﴾ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ  
مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٤٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِيقًا وَالنَّاسُ

وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَتَلَ كَشَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ  
فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا  
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

**ترجمه:** مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق میکنند چون مثل دانه ایستکه هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت دهنده دانا است ۲۶۱ آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق میکنند سپس از بی انفاق خود منت و آزاری نمیآورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشانست و خوف و اندوهی برای ایشان نیست ۲۶۲ گفتار خوب و گذشته بهتر از صدقه ایست که در بی آن آزاری باشد و خدا بی نیاز بر دبار است ۲۶۳ ای مؤمنین صدقات خود را به منت و آزار باطل نکنید مانند آنکه مال خود را برای دیدن مردم انفاق میکند و ایمان بخدا و روز بازبین ندارد پس مثل او چون داستان سنگ صافی است که بر او خاکی باشد که باران درشت تغدی بآو برسد و آنرا خشك و بی حاصل رها کند ، اینان بر چیزی از کسب خود توانا نیستند و خدا قوم کافرین را هدایت نمیکند ۲۶۴

**تذکرات:** چند چیز است که عمل را باطل و مانند نبود میگرداند ، منت گذاشتن بر خلق و یا برخالق و اذیت و آزار مخلوق خصوصا کسیکه فقیر مؤمنی را بیازارد و دیگر را یعنی برای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاق بکند چنانکه آیات فوق تذکر داده .

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ  
أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَيُثْبِتُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَشَلِ جَنَةٍ  
رَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْطَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا  
وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾ أَوْ دُحْدُكُ أَنْ تَكُونَ  
لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا  
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا



اِنْغَصَا فِيهِ نَارُ فَاحْرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ  
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا  
كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ  
تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْنُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
غَنِيٌّ جَمِيدٌ ﴿٢٦٦﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَبِمُرْكَبٍ مُفْتَنٍ  
اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٧﴾

**تَفَكَّرُوا** و دانستن آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشاندادن باید از  
استقامت خود میدهد ، مانند بوستانی است هر مکان بلندی که بآن باران درشتی برسد که  
ثمر خود را در چندان بهماورد پس اگر باران درشتی بآن نرسد باران ریزی برسد و خدا بهرچه  
انجام دهید بهینا است ۲۶۵ آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درخت خرما و انگور  
داشته باشد که از زیر درختان آن جویها روان باشد که از همه قسم میوه بدهد و صاحب  
باغ را پیری فرارسد و او را فرزندی ناتوان باشد پس برآن باغ گردباری که در آن آتش باشد  
بوزد و آنرا بسوزاند خدا چنین بیان میکند برای شما آیات را تا شاید بیندیشید ۲۶۶ ای مؤمنین  
از طیبات آنچه کسبه کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده ایم انفاق کنید  
و ناپاک آنرا برای انفاق در نظر نگیرید در حالیکه خودتان ناپاک را نمی گیرید و نمی پذیرید مگر  
آنکه از بدی آن چشم پوشی کنید و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است ۲۶۷ شیطان شما  
را بفقرو عده میدهد و بفحشاء امر میکند و خدا شما را بآمرزش و فضل خود نوید میدهد و خدا  
وسعت دهنده را نا است ۲۶۸

**يَكُنْ** جمله تشبیهات من انفسهم دلالت دارد که اهل ایمان بواسطه انفاق مال ایمان  
و علاقه مندی خود را به برادران مسلمان نشان میدهند که از بذل مال و جان دریغ ندارند و  
در مثال کشتل صفوان خدا تشبیه کرده انفاق مال را پیرا، بسنگ سختی که چیزی از آن نمیروید  
ولی گاهی که روی آن غبار است شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده شود اما چون باران  
درشتی بر آن میبارد و خاک آنرا برطرف کرد آشکار گردد که چیزی نمیروید چنانکه ریا کار نیز

چون کشف حقیقت شود معلوم گردد که عطش نتیجه ندارد و در مثل جنة بهره... تشبیه شده  
 انفاق مال بهایکه در زمین بلند و باران گیری باشد و باران بموقع بر آن بهار که در مقابل  
 میوه بد هد این انفاق در راه خدا نیز مانند همان باغ بهره چند مقابل دارد و مقصود از  
 جملۀ ایود احد کم... این است که شما اگر باغی تهیه کنید برای روز پیری و برای نفقه عیال  
 صغار خود آیا میل دارید آن باغ بسوزد و از بین برود همان طور باید از عمل خالص و انفاق  
 خود بفکر ذخیره برای خود باشید و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پرهشانی  
 شما بهره دهد. و جملۀ انفقوا من طیبات... تا آخر دلالت دارد که زکوة واجب در تمام  
 کسبهای حلال و در هر چه از زمین خارج شود چه زراعت و چه معادن چه جزئی و چه کلی  
 و جملۀ ولا تیمموا... میگوید اجناس فاسد و یا حیوان مرده و لاغرا نباید بعنوان زکوة بهره از  
 بلکه هر چه محبوب و مرغوبست بد هد. و ما موصوله در ما کسبتم و ما اخرجنا فید عموم است.

يُؤْتِي

الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا  
 مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ٢٤٩

ترجمه خدا بهر کس بخواهد حکمت را عطا میکند و هر که باو حکمت داده شود خوبی  
 بسیاری نصیب او شده و پند نگیرند مگر صاحبان خرد ۲۶۹  
 نکات مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا بهر کس عقل خود را بکار  
 اندازد و معرض از حق نباشد عطا میکند بقرینه و ما یذکر الا اولوا الالباب.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ  
 مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ٢٧٠ إِنَّ  
 تَبْدُ وَالصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تَخَفُوهَا وَقُوتُهَا الْفُقَرَاءُ  
 فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٧١

ترجمه و هر گونه انفاق کنید و هر چه نذر نمائید بدون گمان خدا آنرا میداند و برای



ستمگران یا ورانی نباشد ۲۷۰ اگر صدقات خود را آشکارا بدهید خوبست و اگر پنهانی آنرا بفقره برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران میکند و خدا بآنچه بکنید آگاه است ۲۷۱

**تَفَقُّتُمْ** آیه دلالت دارد که صدقه آشکار و پنهان هر دو خوبست ولی پنهانی بهتر است ولی باید سعی کند به محتاجان برساند چنانکه در جمله تَوْتُوها الفقراء اشاره شده و اگر برای ترغیب دیگران آشکارا انفاق کنند خصوصا در زکوة واجب سزاوارتر است .

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا  
مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ  
يُؤْتِ الْيَكْمُ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ ۲۷۲ ۱۷۲ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْأَلُونَ  
خَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ  
بِمَا هُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْثَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ  
بِهِ عَلِيمٌ ۱۷۳

**ترجمه** هدایت ایشان برعهده تو نیست ولیکن خدا هرکس را بخواهد هدایت میکند و آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد بسود خودتانست و نباید انفاق کنید جز برای تحصیل رضای خدا و آنچه از خیر انفاق کنید بخود شما عائد خواهد شد و بر شماست نمی نخواهد شد ۲۷۲ انفاق برای فقرائی است که در راه خدا محاصره و بازداشت شده اند و مسافرت در زمین نتوانند و مردم نادان ایشانرا از بی نیازان می شمارند ، تو ایشانرا بسیمایشان میشناسی با اصرار از مردم درخواست نمیکنند و هر خیری که انفاق کنید محققاً خدا بآنهاست ۲۷۳

**تَفَقُّتُمْ** جمله لیس علیک هدایهم دلالت دارد که هدایت مردم برعهده رسول خدا نیست و جناب او ولایت و تصرف بر قلوب ندارد و مقلب القلوب و مسیطر بر قلوب فقط خداست از این آیات باید فهمید چه قدر گمراهند کسانی که اولیاء خدا را ولی امور و هادی قلوب میدانند . و جمله ماتنفقوا من خیر دلالت دارد که انفاق منحصر بمال نیست هر کار خیری در حق محتاجان انجام شود خیر است . شاعر گوید :

تا توانی بجهان حاجت محتاجان ده بدی یا درمی یا قدمی یا قلمی  
و جمله للفقراء الذين... دلالت دارد که انسان در اتفاقات خود باید بظواهر اشخاص نظر  
نداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفت روی سؤال ندارند پس وقت اتفاق آبروی  
ایشان را نریزد. و جمله لا یسئلون الناس... دلالت دارد که خدا سؤال از مخلوق را دوست  
نمیدارد خصوصاً باصرار و خدا عفت و استغناء طبع را دوست میدارد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ  
عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٤﴾ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي  
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا  
وَإَحْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى  
فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ  
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُغْفِرُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا  
يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

**ترجمه:** آنانکه اموال خود را شب و روز به پنهانی و آشکار اتفاق میکنند برای ایشان  
مزدشان نزد پروردگارشان است و بر آنان نه خوفی باشد و نه محزون شوند ۲۷۴ رباخواران  
از جا برنخیزند جز مانند کسیکه شیطان او را دیوانه کند این برای آنستکه گفتند همانا بیع  
مانند ربا است و حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده، پس آنکه موعظه پروردگار  
باو رسید و خودداری کرد، گذشته برای او و امر او بسوی خدا است و آنانکه برگردند بهما  
رباخواری پس ایشان اهل آتشند و در آن ماندگارند ۲۷۵ خدا ربا را از بین میبرد و صدقات را  
نمومیدهد و خدا دوست نمیدارد کفران کن گنه کار را ۲۷۶

**تکلیفات:** مقصود از جمله لا یقومون الا کما یقوم الذی... این استکه رباخوار در دنیا از  
مردم وحشت دارد و قیام و رفتارشان مانند دیوانگان با حواس پرتی است و در آخرت بحال  
دیوانگان محسور گردد چون منکر حکم خدا شده اند. و جمله فمن جاءه... دلالت دارد



که اگر حکم خدا را در مورد رهاشید و خودداری کرد حق تعالی گناه گذشته او را میبخشد ولی اگر باز برگردد برپاخواری مانند منکرین حکم خدا اهل دوزخند بدوام . و جمله بمحق الله الربوا دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد و نابود میشود ولی خدا مال زکوة دارد شده را نعوید هد .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَقَامُوا  
الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ  
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ  
مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا أَذْنُؤَا جَحِيمٍ  
مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ زُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ  
وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ  
تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ  
فِيهِ إِلَى اللَّهِ تَوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

**ترجمه:** بحقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل های شایسته نموده و نماز را برپا دارند و زکوة بدهند برایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نماند و هگمین شوند ۲۷۷ ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده واگذارید ۲۷۸ پس اگر رها نکردید آماره بجنگ با خدا و رسول او باشید و اگر توبه کردید سرمایه ها شما از خودتان نه ظلم کرده اید و نه ظلمی بشما شده است ۲۷۹ و اگر بد هکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد و بخشش شما بهتر است برای شما اگر بدانید ۲۸۰ و بترسید از روزیکه در آن بسوی خدا ( و محکمه عدل او ) برمیگردید ، سپس هرکس بتعامی آنچه کرده میرسد و جزا داده میشود و برایشان ستمی نشود ۲۸۱

**تکلیف:** مقصود از مابقی من الربوا این است که شما تازه مسلمان اگر زمان جاهلیت معامله ربوی کرده اید آنچه در حال کفرتان گرفته اید غو شده ولی آنچه باقی مانده زیادت تر

از سرمایه خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید و اگر هیچ نگرفته اید دیگر نگیرید و  
جمله فلکم رهس اموالکم دلالت دارد که پس از اسلام اخذ زیاد تر از سرمایه جائز نیست چه  
صدیک باشد و چه کمتر و چه زیاد تر پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است . و ان کان  
ذو صرة... دلالت دارد که بدون سخت گیری نشود و اگر ندارد او را بحبس و زجر نکشند  
و تا وقت تمکن او را مهلت دهند .

یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى آجَلٍ مُّتَقَيٍّ فَاصْبِرُوا وَ  
لَيْسَ بَيْنَكُمْ كَايِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا  
حَلَّهٗ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ  
وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ  
ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَ  
أَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ  
وَإِمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ  
إِحْدَاهُمَا الْآخَرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا  
أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلٍ ذَلِكَ أَوْفَىٰ عِنْدَ اللَّهِ وَ  
أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً  
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا  
إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا بُضَاءَ وَلَا كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ  
فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ  
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ  
أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ



## وَلَا تَكُونُوا الشَّاهِدَ وَمَنْ يَكْمُنْهَا فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین! اگر معامله دینی کردید بواسطه تأمّنات معینی آنرا بنویسید و بایستد نویسندگی ای بین شما بعدالت بنویسند و نویسندگی خودداری نکند از آنگونه که خدا بوی آموخته پس او بنویسد و آنکه حق بر ذمه او است املا کند (یعنی او بگوید و نویسندگی طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و از خدا بترسد و چیزی از آن نگاهد پس اگر آنکه حق بر ذمه او است (وام گیرند) سفیه و یاناتوان (از نوشتن و املا) باشد باید ولی او عادلانه املا کند و در متن از مردانتان را گواه بگیرد پس اگر داور و مرد نباشد یکمرد و در وزن از آن اشخاصیکه می پسندید و گواهی ایشان را قبول دارید، که در صورت فراموشی یکی از د و گواه دیگری بپادش آورده و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند خودداری نکنند و از نوشتن آن وام تا مودش چه کوچک و چه بزرگ خسته نشوید این نزد خدا بانصاف و عدالت نزد یکمرد و برای گواهی استوارتر و از شک و شبهه دورتر است مگر در تجارت نقدیکه د اثر بین شما است که بر شما ننوشتن آن باکی نیست و چون خرید و فروش کنید گواه بگیرید و بنویسندگی و گواه ضرری نرسد و اگر چنانچه ننویسند گناهی بواسطه شما بوجود آمده و از خدا بترسید در حالیکه خدا بشما میآموزد و خدا بهر چیزی دانا است ۲۸۲ و اگر در سفری بودید و نویسندگی ای نیافتید پس گسروی بستانید پس اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین دانست و امانتی داد باید امین امانت را ادا کند و باید از پروردگار خود بترسد و گواهی را کتمان نکند و هر کس آنرا کتمان کند دل او گنه کار است و خدا بآنچه میکنید دانا است ۲۸۳

**تفصیل:** جمله اذا تداینتم ... دلالت دارد بر جواز گرفتن وام اگرچه تا ممکن است انسان نباید قرض کند زیرا دین غصه شب و ذلت روز است و رسول خدا ص فرمود: ایماکم والدین فانه غم باللیل و ذل بالنهار. ولی اجل مسقی دلالت دارد که باید در گرفتن وام تعیین مدت شود. و جمله فاكتبوه امر است بنوشتن دین تا بفراموشی مال کسی ضایع نشود و جمله ولا یأب ... دلالت دارد که اگر نویسندگی ای یافت نشود جز یک نفر کاتب عادل بر او واجب است بنویسد و اجابت کند و لا یضار ... دلالت دارد که باید بکاتب ضرر وارد نشود و پول کاغذ و لوازم آنرا مدیون و طرفین بپردازند. و جمله یعلمکم الله دلالت دارد که نوشته باید طبق قوانین الهی باشد. و جمله ولیمطل ... دلالت دارد که مدیون باید بیان

واقرار کند تا کاتب بنویسد . و جمله ولا بیخس... دلالت دارد که مدیون باید برای نوشتن چیزها از دین نگاهد و مجمل بیان نکند و رموز و دقائق دین را طبق واقع بیان کند و جمله فلیطل ولیه بالعدل دلالت دارد که اگر مدیون سفیه و با طفل و بالال است ولی او باید اقرار کند برای نویسنده . و جمله فرهان... دلالت دارد بر جواز گرو گرفتن .

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ اِنْ  
تُبَدُّوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ يَحْسِبْكُمُ اللّٰهُ فَتَغْفِرْ لِمَنْ  
يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿٢٨٤﴾ اَمِنَ الرَّسُوْلُ  
بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ اَمِنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ  
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ  
اَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ  
نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا  
تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا  
هَمَكْنَا عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَاطَاقَةٌ لَّنَا بِهِ و  
اَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ ﴿٢٨٥﴾

**ترجمه:** ملك خدا و باختیار او است آنچه در آسمانها و زمین است و اگر آنچه در دین شما است آشکار کنید و پنهان خدا بحساب آن میرسد پس هر که را بخواهد میآمرزد و هر که را بخواهد عذاب میکند و خدا بر همه چیز توانا است ۲۸۴ این پیغمبر آنچه از پروردگارش با و نازل شده ایمان دارد و مؤمنین هر یک بخدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارد ما فرقی بین هیچیک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم ، پروردگارا آمرزش تو را (میجوئیم) و بازگشت بسوی تو است ۲۸۵ خدا هیچکس را جز باندازه وسعتش تکلیف نمیکند پسورد او است آنچه را از نیکی انجام داده و بزبان او است آنچه از بدیها کسب نموده پروردگارا اگر نسبتان نمودیم و یا خطا کردیم ما را مواخذه مکن پروردگارا بار



سنگین بر ما منه چنانچه بر پیشینیان ما نهادی پروردگارا آنچه را طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما در گذر و ما را بیامرز و بما رحم کن توفی مولای ما پس ما را یاری ده هر قســ

## کافران ۲۸۶

**تَبَيَّنَاتٍ** مقصود از جمله: **وَان تَدُوا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ شَرْكَ و نِفَاق و سَوْ ظَنِّ بِاللّٰهِ** و امثال اینها است که از افعال جواح میباشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسؤولیت و محاسبه و مؤاخذه دارد زیرا نیتی که راجع باعمال جواح باشد و بعمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد و ممکن است بگوئیم مطلق است یعنی نیت هر گناهی حساب دارد ولی نیتی که راجع باعمال جواح باشد عقاب ندارد. و جمله **آمن الرسول**.. دلالت دارد که رسول خدا مانند سایرین باید ایمان داشته باشد بآنچه نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جمله **وَالْمُؤْمِنُونَ كَلَّ**.. تا آخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید بچه چیز معتقد باشد و آنچه را در آیه ذکر شده اگر بپذیرد مؤمن است و زیاده بر آن بجز دیگر لازم نیست ایمان آورد و خدا کسرا که ایمان بخدا و ملائکه و کتب آسمانی و رسولان خدا و روز قیامت داشته باشد مؤمن دانسته. با بودن چنین آیاتی در قرآن تعجب است از کسانی که مؤمن بخدا و رسول و کتب و ملائکه را مؤمن نمیدانند و میگویند مؤمن و مسلمان کسی است که ایمان بامام داشته باشد. حال باید پرسید کجای قرآن ایمان بامام را از اصول دین شمرده آیا اصول دین اسلام را خدا باید بیان کند و یازید و عمرو بنابر این آیه ایمان بآنچه ذکر شده در آیه لازم و ایمان بغير آن لازم نیست دینیکه خدا بیان کرده این است ولی باید دانست ما منکر وجود امام نیستیم. هر کس مردم را براه هدایت رهنما باشد امام است و علی<sup>ع</sup> نیز راهنمای مردم بوده و وجود امام در بیان حلال و حرام شکی نیست. اشکال در ایمان بامام است که این ایمان از کجا از اصول دین شده بنابراین چیزهایی که ایمان بآن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده و خود علی علیه السلام خود را مؤمن بآن ندانسته زمانیکه اسلام آورده. باید دید اسلام او چه بوده و چه گونه بوده آیا غیر از اسلام مذہبی داشته یا خیر. و لا یخفی ایمان بقیامت از آیات قرآن استفادہ میشود و در این آیه جمله **وَالْيَاكُ الْمَصِيرُ** اشاره بقیامت است. و جمله **وَنَّا لَا تَوَاخِذُنَا** ان نسینا تا آخر دلالت دارد که نسیان و خطا مؤاخذه اخروی ندارد و نیز دلالت دارد که رسول خدا نیز ممکن است مهتلا به نسیان و خطا گردد چه برسد بدیگران.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 ۱ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ۝۲ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ  
 بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ ۝۳ مِنْ قَبْلُ  
 هُدًى لِّلنَّاسِ وَاَنزَلَ الْفُرْقَانَ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ لَهُمْ  
 عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَّاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُوْا نِقَامٍ ۝۴

سورة آل عمران مدنی و آیات آن دو بیت عدد است

بنام خدای رحمان رحیم

**ترجمه** الف لام میم ۱ خدای کامل ذات و الصفاتیکه نیست معبودی جز او که زنده و  
 پاینده است ۲ نازل نمود بر تو این کتاب را بحق که تصدیق کننده آن چیزهست که جلو آن بوده  
 و فرو فرستاد تورا و انجیل را ۳ انبیا برای مردم و نازل نمود فرقان را بر آستی آنانکه بآیات  
 خدا کافر شدند برای ایشان عذاب سختی است و خدا صاحب عزت و صاحب انتقام است ۴  
**تکلیف** در آیه ۳ کلمه نزل بتشدید و انزل با همزه آمده و گفته شده فرق این دو این  
 است که نزل نزول دفعی است و انزل نزول تدریجی است ولی چون بموارد استعمال آنها رجوع  
 شد معلوم شد فرقی نیست . این آیه دلالت دارد که تورا و انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت  
 و برای هدایت مردم است و چنانکه تورا و انجیل زمان موسی و عیسی مدون بود قرآن نیز زمان  
 محمد ۳ و بدست آنحضرت تدوین گردیده و در زمان حیات او همین کتاب بوده است .

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰی عَلَيْهِ  
 شَيْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ ۝۵ هُوَ الَّذِیْ يُصَوِّرُكُمْ فِی الْاُحْوَاسِ کَیْفَ  
 یَشَآءُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ۝۶ هُوَ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ  
 مِنْهُ اٰیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ اُخْرٰی مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِیْنَ  
 فِی قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ فَبَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ



ثُمَّ نَأْوِيهِ وَمَا يَعْلَمُ نَأْوِيَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ  
 «إِمْثَابُهُ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْبَابِ» ⑤

**ترجمه:** محققا برخدا مخفی نیست چیزی در زمین و نه در آسمان. او است که صورت شما را در رحم ها هرگونه بخواهد میکشد، نیست معبود و ملجأ جز او که عزیز و حکیم است. او است که بر تو این کتاب را نازل نمود بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اهل این کتاب است و بعضی دیگر تشابهات، پس اما آنانکه در قلبشان میل بباطل است پیروی متشابه میکنند برای فتنه جوئی و تأویل جستن و حال آنکه تأویل آنرا جز خدا نمیداند و ثابتان در دانش میگویند ایمان آوردیم هر يك از آنها از نزد پروردگار ما است و پند نگیرند جز صاحبان خرد. **تکلیف:** تقدیم کلمه علیه بر شئ دلالت بر حصر دارد یعنی مخفی نبودن اشیا مخصوصا باو است و از آیات دیگر مانند و عنده مفاتح الغیب نیز چنین استفاده میشود و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل تشابهات را کسی نمیداند جز خدا و فرموده معنی و ترجمه تشابهات را کسی نمیداند بلکه آیات تشابهه تماما واضح المعنی و قابل فهم همه کس میباشد و مربوط بتأویل نیست. و جمله والرَّاسِخُونَ... و او آن استیفافست و اگر او عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم میآید زیرا معنی چنین میشود خدا و راسخون میگویند ایمان آوردیم بآن هر يك از آنها از نزد پروردگار ما است. بنابراین خدا هم نعوذ بالله ایمان آورده بآنچه از پروردگارش نازل شده در صورتیکه خدا پروردگار ندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد بفصل ۱۹ و ۲۰ مقدمه رجوع شود.

رَبَّنَا

لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ  
 أَنْتَ الْوَهَّابُ ⑥ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ  
 اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ⑦

**ترجمه:** پروردگارا دل های ما را بباطل مایل مکن بعد از آنکه ما را هدایت نمودی و ما را از نزد خود رحمت عطا نما زیرا تویی بخشنده. پروردگارا تو مردم را برای روزیکه در آن شکی نیست جمع میکنی محققا خدا ایتعالی خلاف نمیکند وعده گاه خویش را.

**تکلیف** دعا‌های قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعاها است که خدا بتوسط نزول آیات خود ببندگان آموخته ولی اکثر دعاها تکیه در کتب دعاها ذکر شده مطلقاً از خرافات و التو بشرک می‌باشد پس بهتر این است که انسان در موقع دعا دعا‌های قرآن را بخواند از آنجمله دو آیه فوق و همچنین در آیه آخر سوره بقره است و ما در کتابی دعا‌های قرآن را جمع و ترجمه کرده ایم هر که بخواهد مراجعه کند .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ  
وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ⑪  
كَذَابِ  
الْفِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ  
وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ⑫  
قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْرٌ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَيَبْسُ الْمِهَادُ ⑬

**ترجمه** براستی آنانکه کفر ورزیده اند نه اموالشان از خدا بی نیازشان کند و نه اولادشان به هیچ چیز وایشان خود هیمة آتش و برافروزنده آند . ۱ شیوه آنان مانند شیوه پیروان فرعون و کسانی که قبل از ایشان بودند که بآیات ما تکذیب نمودند پس خدا بسبب گناهانشان گرفتشان و عقاب خدا سخت است ۱۱ بگو بآنان که کافرند بزودی مغلوب خواهید شد و بدوزخ محسوس میگردد و دوزخ بد آرامگاهی است ۱۲

**تکلیف** این آیات درباره یهود مدینه نازل شده که باموال و اولاد و نفقات خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون . باحضرت محمد ص بخدایت و کارشکنی پرداختند خدا در اینجا تهدیدشان میکند که بزودی مغلوب مسلمین و بسوی دوزخ رهسپار خواهید گشت چنانکه مشرکین قریش در بدر مغلوب شدند .

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا  
فِئَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَآئِ  
الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي  
الْأَبْصَارِ ⑭



**ترجمه** حقا در دو گروهی که روپرو شدند (در جنگ بدر) برای شما کفار آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال میکردند و گروه دیگر کافران بودند که با چشم خود مجاهدین راه خدا را دوبرابر میدیدند و خدا هرکس را بخواهد بایاری خود تأیید میکند براستی در این قضیه برای صاحبان بینش هرآینه عبرتی است ۱۳

**تکلیفات** مقصود از آن دو گروه گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روپرو شدند پس اینکه مؤمنین فاقد اسلحه و زاد و توشه و مرکب و نفرت بودند یعنی در اقلیت بودند و بعکس مشرکین دارای اسلحه و زاد و برگ و مرکب بودند و با اینکه سه برابر مسلمین بودند خدا مسلمین رایاری کرد و بر مشرکین غالب شدند شما ببود که به ثروت و نفرت خود مغرورید باید عبرت گیرید . جمله بیرونهم ضمیر فاعل ممکن است برگردد بکفار و ممکن است برگردد بمؤمنین .

ذِينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ الْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۝۱۳  
أَوْ تَبْتَغُوا بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝۱۴  
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْتَانَا فَاعْفُ عَنَّا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝۱۵  
الضَّالِّينَ وَالضَّالِّاتِ فِي سُبُلٍ مُخْتَلِفِينَ أَلَّا يَفْقَهُوا هُدًى سَبِيلَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضَلُّونَ ۝۱۶

**ترجمه** محبت شهوات نفسانی از زنان و فرزندان و مالهای روی هم نهاده از زر و سیم و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشتزار برای مردم زینت داده شده ، این متاع زندگی دنیا است و نزد خدا بازگشت نیکو است ۱۴ بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستانها و باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداوند است و خدا به بندگان بینا است ۱۵

آن بندگانی که میگویند هرورد گارا حقیقتا ما ایمان آورده ایم پس ما را بپامرزو از عذاب آتشش نگهدارمان ۱۶ آن صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزشخواهان بسحرها ۱۷

تذکره شخص عاقل باید باین آیات تدبیر کند و گول متاع دنیا را نخورد و همت او فقط صرف زن و ملک و مال و ثروت نشود و قدری به تحصیل صفات حسنه و کمالاتی که در این آیات ذکر شده بپردازد .

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ الْمَلَأَ نَكَهَ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ  
الْحَكِيمُ ۝ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا  
الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْعِلْمُ بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ  
اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ ۱۹

ترجمه خدا گواهی داده که معبود و ملجای جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند) برای آنکه برپا دارد عدالت را و نیست معبود و ملجای جز او که عزیز و حکیم است ۱۸ بر راستی دین نزد خدا اسلام است و آنانکه بایشان کتاب داده شده اختلاف نکردند مگر پس از دانستن و اختلافشان برای ستم بین خودشان بود و هر کس بآیات خدا کافر گردد پس محققا خدا سریع الحساب است و میرسد ۱۹

تذکره در این آیات گواهی دانشمندان بر توحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش پس هر چه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته گردد . عالم گیاه شناس از دقایقی که در خلقت گیاهان است میتواند خالق آنها را بشناسد عالم ستاره شناس پس بعظمت خالق و مدبر آنها میرسد و هكذا . و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیر ما بوجود خدا و توحید اعتقاد ندارند برای این است که عالمند بخرافات نه بحقائق و یا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمندانند یعنی عالم نما . و جمله آن الدین عند الله الاسلام دلالت دارد که شخص متدین باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را از خود بردارد و گسلول مذهب سازانرا نخورد و بحمد الله رؤسای مذاهب اسلامی همه خود را مسلمان دانسته اند و



نام مذهبی نداشته اند و هرکس نام مذهبی برخورد گذارد طبق جمله ومن یکفر... درحقیقت کافر شده و متوجه نیست و اسلام بمعنی تسلیم در موارد امر و نهی الهی است .

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ  
لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ  
أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ  
بِالْعِبَادِ ⑩

**ترجمه:** پس اگر با تو محاجه کردند بگو من خود را برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هرکس پیرو من است (او نیز تسلیم شده) و بگو با اهل کتاب و سوادان که آنها شما اسلام آوردید پس اگر اسلام آورند بتحقیق هدایت یافته اند و اگر اعراض نمودند پس همانا هر تسو فقط ابلاغ است و خدا ببندگان بینا است ⑩

**تکلیف:** آیه فوق دلالت دارد که محاجه کردن با مردم کار خوبی نیست و نویسنده امتحان کرده ام مردم تابع دلیل نیستند و بعقائد قومی خود تعصب دارند و ادلیل و برهان کاری ندارند و مقصود از امین ممکن است بی سوادان اهل کتاب باشد و مقصود از اهل کتاب دانشمندان .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ  
حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ  
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ⑪ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ  
الْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ⑫ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا  
مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ  
مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ⑬ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا  
مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْسُرُونَ ⑭ فَكَفَتْ إِذَا

## جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

**ترجمه:** براستی آنانکه بآیات خدا کافرند و پیهرانرا بناحق میکشند و آمرین بعدالت از مردم را بقتل میرسانند، پس مژده بده ایشانرا بعذاب دردناک ۲۱ ایشانند آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده و یاورانی ندارند ۲۲ آیا کسانی را که بهرهای از کتاب داده شده ندیدی که بکتاب خدا دعوت میشوند تا حکم کند بین ایشان ولی گروهی از آنان رو میگردانند و اعراض دارند ۲۳ اعراضشان برای این است که گویند هرگز آتش دوزخ بما نرسد جز چند روزی و آنچه بدین خود بسته اند گولشان زده است ۲۴ پس چگونه است حالشان وقتی که خدا جمعیان کند برای روزیکه در آن شکی نیست و جزای کسب هرکس بتعام داده شود و بآنان ستم نشود ۲۵

**تفصیل:** فساد و ستم هراتی ناشی از روگردانیدن می اعتنائی بکتاب آسمانی خودشان است که مانند بعضی از یهود و مسلمانان زمان حقیقیان را آزار میرسانند و جمله حبطت اعمالهم اشاره باین است که چون از کتاب الهی اعراض کردند و بکتب و سخنان بشری چنگ زدند اعمالشان بدعت و هدر خواهد بود و اعمالیکه بدعت باشد موجب سعادت نخواهد شد بلکه موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتست چنانچه خدا فرموده فبشرهم بعذاب الیم. و جمله يدعون الی کتاب الله اشاره باین است که چون دانشمندانشانرا بکتاب خدا دعوت کنی نمی پذیرند و از حکمت کتاب خدا اعراض دارند بتولی فرق منہم و هم معرضون. نویسند و گویند زمان ما دانشمندان اسلامی اکثراً هر کتابی را قطعی الدلالت میدانند ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمیدانند و همین جهت بر جوع بقرآن و حکمت آن حاضر نیستند و تعام سعی ایشان این است که حدیثی پیدا کنند و در دین خود آن را مدرک قرار دهند و لذا کتابهایی برای خود ساخته و پرداخته اند که ملو از خرافات و منافی و معارض با آیات قرآنست و اکثراً از آیات قرآن بی اطلاعند و مانند یهود که میگفتند لن تمسنا النار... معتقدند که مسلمین صدرا سلام شفیع و دستگیر ایشانند و بهمین مفرورند. و جمله و غرهم فی دینهم.. اشاره بهمین غروری است که مقدسین دین تعالیا و عالم نمایان جاهل با احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده اند که دین یعنی همین و هر قدر هر کس خلافی مرتکب شد باخبار نوید بخشش



فرور آموزش فایده بخش، از حقائق اسلام دور شده اند و بافتراهایی که با اسلام بسته شد، کتاب خدا و سنت رسول را متروک نموده و مغرورند. زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهایی که از اسلام نبوده و در صدر اسلام کسی خبرند داشته از اصول و فروع و شعائر دین شده و آنقدر که از آنها ترویج میشود هزاره از کتاب خدا ترویج نمیشود. مثلاً روزه خوانی بنام امام با هزاران قسم آن با هزاران گوینده بی خبر از قرآن معمول شده در صورتیکه زمان رسول خدا و زمان خلفاء این کار نبوده حضرت امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> که موبو برنامه اسلام را میدانست و زمان خلافتش اجرا کرده یکروز برای وفات رسول خدا عز و تعطیل ننموده و بپروژه خوانی در تمام سخنرانی خود نپرداخته و برای تولد رسول خدا جشن نگرفته خص و سهم امام نگرفته و کسی از مسلمین یکد هم بعنوان سهم امام و خص بر رسول خدا و علی علیهما السلام نداشته. هزاران نفر در زمان ما زنجیر بر خود میکنند در حالیکه هیچکدام در آیه از کتاب آسمانی خود نمیدانند پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دگانشان آنها را تشویق و ترغیب میکنند و اگر کسی بخواهد ایشانرا بیدار کند داد و فریاد و طعن و تکفیرشان بلند میشود و غم فیه دینهم ماکانوا یفترون. و جمله و فیه کل نفس ما کسبت اشاره باین است که هر کس گروه اعمالش میباشد و کاملاً بحسنات و سیئاتش بررسی خواهد شد و فرورهای دینی بدر نمیخورد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ  
تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يُبْدِيكَ  
الْخَيْبَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥﴾ تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجَ النَّهَارُ  
فِي اللَّيْلِ وَتَخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتَخْرُجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ  
مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٦﴾

**ترجمه:** بگو ای خدای مالک ملک، ملک را به هر کس بخواهی میدهی و از هر کس بخواهی بازگیری و هر که را بخواهی عزت میدهی و هر کس را بخواهی خوار میکنی خیر بدست تو است براستی که تو بهر چیز توانائی ۲۶ در آوری شب را در روز و در آوری روز را در شب و بیرون میآوری زنده را از مرده و بیرون میآوری مرده را از زنده و به هر کس بخواهی بدون حساب روزی میدهی ۲۷

**تَفْصِيْلٌ** در این آیات فرموده ملك و یا عزت را بهرکس میخواهد میدهد اما معین نکرده بچه کسانی میدهد در آیات دیگر معین کرده که تحت قوانینی میدهد و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است چنانکه در آیه ۱۸ سورة الاسراء فرموده من کان یريد العاجلة عجلنا لـه فیها ما نشاء و در سورة نجم آیه ۳۹ فرموده : لیس للانسان الا ما سعی و در سورة رعد آیه ۱۱ فرموده : اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ . و مقصود از تخرج الحق من العبث این است که از خاک مرده و یا از حصه بیجان انسان زنده و نباتات بی شمار بیرون میآورد و از درخت زنده حصه بیجان و یا از انسان با ایمان کافر مرده دل خارج میسازد .

لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِیَآءَ مِنْ  
دُوْنِ الْمُؤْمِنِیۡنَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ فِی شَیْءٍ اِلَّا اَنْ  
تَتَّقُوا مِنْهُمۡ تُقٰیةً وَّ یَحْذَرُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِیۡرُ ﴿۲۸﴾

**ترجمه** مؤمنین نباید کافران را دوست بگیرند بجای مؤمنان و هرکس چنین کند چیزی از محبت خدا در او نیست مگر اینکه از ایشان بهره‌یزد ( تقیه کند ) و خدا شما را از خودش میترساند و بسوی خدا است بازگشت ۲۸

**تَفْصِيْلٌ** دوستی با کافران در قرآن مکرر نهی شده زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمیدارد مگر در ظاهر آنهم برای تقیه چنانکه در این آیه آمده و تقیه برای حفظ دین و جان است ولی در مورد یکه دوستی با کافر بعنوان تقیه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جائز نیست بهر حال تقیه گاهی حرام و گاهی واجب و گاهی جائز است . و جمله و یحذرکم الله نفسه دلالت بر تهدید عظیمی دارد و ما در احکام القرآن تقیه را مفصلاً نوشته ایم .

قُلْ اِنْ تَخۡفَوۡا مَا فِیۡ صُدُورِکُمۡ اَوْ تُبۡدُوۡهُ وَّ یَعۡلَمُ اللّٰهُ وَّ یَعۡلَمُ مَا فِی  
السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرۡضِ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیۡرٌ ﴿۲۹﴾

**ترجمه** بگو اگر آنچه در سینه های شما است پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آنرا میداند و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا میداند و خدا بهر چیزی توانا است

**تَفْصِيْلٌ** پس از آنکه خدا از دوستی کفار نهی نمود چون دوستی امر قلبی است در این



آیه فرموده تمام امور قلبی شما را خدا میداند چه ایمان و چه کفر و شرک و چه سایر صفات .

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ  
نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا  
وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ  
﴿٣٥﴾ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ  
ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا  
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

**ترجمه:** روزی که هر کس هر چه کرده از خیر حاضر مییابد و هر که کار بدی کرده دوست دارد که بین او آن بدی فاصله و روزیاری باشد و خدا شما را از عقاب خود بر حذر میدارد و خدا به بندگان مهربان است . ۳۵ بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بپارزد و خدا آمرزنده و رحیم است ۳۶ بگو خدا و رسول را اطاعت کنید پس اگر اعراض کردند محققا خدا کافران را دوست نمیدارد ۳۷ **تکلیفات:** جمله تجد کل نفس... دلالت بر تجسم اعمال دارد و ممکن است بگوئیم جزای عمل که سبب از عمل است حاضر مییابد و مجازا اطلاق سبب شده بر سبب و یا بگوئیم پیرونده و ضبط آنرا حاضر مییابد ولی ظاهر همان معنی اول و خدا ایتعالی بر تجسم آن توانا است . و جمله ان کتم تحبون الله... دلالت دارد که ادعای محبت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد و اطاعت رسول نشانه صدق ادعا است . و جمله فان تولوا دلالت دارد که اعراض از فرمان خدا و رسول موجب کفر است و لذا متفرع بر آن فرموده فان الله لا يحب الکافرین .

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ  
إِبْرَاهِيمَ وَالْإِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٨﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ  
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٩﴾

**ترجمه:** براستیکه خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر

**ترجمه:** و چون زن عمران گفت پروردگارا پراستی من نذر کرده ام که آنچه در شکم من است برای تو آزاد نمایم پس از من بپذیر زیرا توفیق شنوای داناتی ۳۵ پس چون بار خـسـود بگذاشت گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم و خدا داناتر است بآنچه نهاد و پسر مانند دختر نیست و من او را مرهم نامیدم و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار میدهم ۳۶ پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو و او را نموی و پرورشی نیکو داد و زکریا را سرپرست وی کرد هرگاه زکریا وارد در محراب عبادت او میشد نزد او روزی



میافت میگفت ای مریم این از کجا برای تو آمده او میگفت از جانب خدا براستی که خدا بهر کس بخواهد بدون حساب روزی میدهد ۳۷

تکذیب کننده زن عمران در حال بهری و نازاری نذر کرد که اگر خدا با و فرزندی عطا کند او را آزاد گذارد برای خدمت بیت المقدس. و از جمله ربانی نذرت لك استفاده میشود که در نظر خانواده انبیاء نذر برای خدا بوده و از آخر آیه استفاده میشود که نذر برای غیر خدا جایز نیست .

هُنَالِكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ  
 هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ③۸ فَنَادَتْهُ  
 الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بَصَدَقَةٍ  
 بِكَ لَمْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ وَصِيئَةً وَاصْصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ③۹ قَالَ  
 رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ  
 كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ④۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَةُكَ  
 أَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْرًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ  
 بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ④۱

تکذیب در آنجا زکریا پروردگار خود را خواند ، گفت پروردگارا از جانب خود فرزند با کمزرای بمن عطا کن بیگمان تو شنونده دعائی ۳۸ پس فرشتگان او را ندا کردند در حالیکه در محراب بنماز ایستاده بود که خدا بتو مژده فرزندی میدهد بنام یحیی که تصدیق کننده کلمه خدا باشد و آقائی باشد خود را از شهوات و بهمیری از شایستگان است ۳۹ زکریا گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود و حال آنکه بهری مرا رسیده و همسر من نازاد است فرمود این چنین است خدا آنچه بخواهد انجام میدهد ۴۰ زکریا گفت پروردگارا برایم نشانه ای قرار بده فرمود نشانه تو این است که سه روز با مردم جز بر مز سخن نگوئی و پروردگار ترا بسیار یاد کن و شب و روز او را بهاکی بستای و تسبیح بگو ۴۱

تکذیب جمله هنالک دعا ... دلالت دارد که چون زکریا دید میوه های زمستانی در

تابستان و تابستانی در زمستان بطور خارق العاده برای مریم آمده او نیز در لطف خدا طمع کرد و از خدا خواست بطور خارق العاده از زن نازی او فرزندی باو عطا شود . فنادته الملائكة دلاله دارد که جمعی از ملائکه او را ندا کردند ولی میتوان گفت جبرئیل او را ندا کرده زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکه دیگر بودند . و حق تعالی یحیی را بخصالی تمجید کرده : یکی آنکه صدق کلمه من الله است و کلمات الله مخلوقات خدا است و چون عیسی نیز مخلوق خدا میباشد کلمه الله است و یحیی او را تصدیق کرده و با مر و نبی تشریحی کلمات الله میگویند . در موقعی که زکریا فرزند خواست حد و یا حد و بیست سال عمر داشت و عیال او ۹۸ سال عمر کرده بود . و مقصود از جمله آیتك الا تکلم الناس... این است که هر وقت زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع بامور دنیا نتوانستی جز هر مز سخن گوئی نشانه این است که نطفه حضرت یحیی منعقد شده و این معجزه الهی بود زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بند نمی آمد ولی از تکلم بامور دنیا بند میآمد و با اشاره مطلب را بطرف میفهماند .

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ  
وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُيْ لِنَفْسِكِ  
وَأَنْبِئِي أَزْوَاجَكَ مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ  
إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ  
وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

ترجمه و چون فرشتگان گفتند ای مریم براستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهان برتری داد ۴۲ ای مریم برای پروردگارت خاضع باش و سجد کن و با فرشتگان فروتن باش ۴۳ این خبری از اخبار است که بتو وحی کردیم و تو نبودی و قتی که قلمهایشان را میانداختند که کدامشان مریم را کفالت کنند و هنگامیکه نزاع میکردند تو نبودی ۴۴

ترجمه جمله اصطفاک مکرر شده و برای تأکید نیست بلکه مقصود از اول آنست که خدا تو را برای خدمت بیت المقدس انتخاب کرد و برای تربیت تو بزرگان و علماء دین را واداشت و مقصود از دوم آنست که تو را بر زنان زمانت برتری داد و فرزندی مانند عیسی که نشانه قدرت



حق یهود بتو کرامت کرد . و ظاهر جمله علی نساء العالمین این است که حضرت مریم بر زنان تمام جهان برتری دارد نه فقط بر زنان زمان خود ش . رسول خدا <sup>ص</sup> فرموده خدا چهار زن را بر زنان دیگر برتری داده آسیه زن فرعون و حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت فاطمه <sup>ع</sup> . و مقصود از طهرک این است که خدا تورا از تهمت یهود حفظ کرد و شهادت بپاکی داد بتوسط همین آیات . و جمله ذلك من انباء الغیب ... دلالت دارد که رسول خدا از اخبار مذکور بی خبر بوده و باین امور غیبی اطلاعی نداشته و خدا ایتعالی منت گذاشته و بتوسط وحی او را اخبار نموده است . و مقصود از جمله ان یلقون اقلامهم ... این است که بزرگان بیت المقدس و متولیان آن نزاع داشتند در اینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم را برعهده گیرند زیرا بواسطه ارادتش که به پدرش عمران داشتند میخواستند علاقه خود را اظهار کنند باضافه کراماتی از خود او دیده بودند لذا قرعه کشی کردند و قلمهای قرعه که نام اشخاص را بر قلمها مینوشتند بر هر قلمی نامی و آنها را در آب میافکندند پس قلمی که روی آب میآمد نام هرکس بر آن بود او میباید تکفل کند پس قلمی که بنام حضرت زکریا بود روی آب آمد و معلوم شد که او باید تکفل کند

اِذْ قَالَتِ الْمَلَاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ  
اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بَكَلْبٍ مِّنْهُ اِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ  
كَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ اَنْتَ بَكُونُ لِي وَلَدًا وَلَمْ  
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ لَلَّهِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضَىٰ اَمْرًا فَاِنَّمَا  
يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

**ترجمه** هنگامیکه فرشتگان گفتند ای مریم براستی خدا تورا بشارت میدهد بکلمه ای از خود که نام او مسیح عیسی پسر مریم است در حالیکه در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربین است ۴۵ و در گهواره و حال نیرومندی بامردم سخن گوید و از شایستگانست ۴۶ مریم گفت پروردگارا چگونه برای من فرزندی میشود و حال آنکه مرا بشری لمس نکرده گفت خدا این چنین میآفریند آنچه بخواهد چون امری را بخواهد بآن میگوید باش موجود میشود ۴۷

**تَبَيَّنَتْ** مقصود از کلمه کلمه تکوینی است یعنی مخلوق بنام مسیح ، ظاهر قرآن این است که مسیح و عیسی دونا م است برای فرزند مریم و مقصود از جمله و يكلم الناس فی المهد و كهلا این است که در گهواره بقدرت خدا سخن میگوید سپس ساکت میشود مانند اطفال دیگر و باز در كهولت بامر خدا با مردم سخن میگوید و بارشاد میرد از .

وَيَعْلِيهِ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ وَالنُّورُ  
وَالْأَنْجِيلُ<sup>(۴۸)</sup> وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ  
أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا  
بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْكَلْبَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ  
وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً  
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>(۴۹)</sup>

**تَبَيَّنَتْ** و با و کتاب و حکمت و تورا و انجیل میآموزد ۴۸ و او را رسولی بسوی بنی اسرائیل میفرستد ( تا بگوید ) حقا من نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارتان آورده‌ام من خلق میکنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ ، پس از آن میدم در آن پس باراده خدا پرندگی ای میشود، و کور مادرزاد و پیهی را شفامیدهم و مرده را زنده میکنم باراده خدا و خبر میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه در خانه هاتان ذخیره میکنید براستیکه در این برای شما نشانه ایست اگر ایمان داشته باشید ۴۹

**تَبَيَّنَتْ** الی بنی اسرائیل دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی اسرائیل نه برای تمام جهان . و جمله بآیه من ربکم دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکر شده از معجزات همه از خدا و همه فعل خدا بوده . و جمله من الطین کهیئۃ الطیر دلالت دارد که عیسی فقط شکل مرغی را ساخته آنها را از گل نه از عدم زیرا گل آنرا خدا خلق نموده پس از آن حضرت او در گل دمیده ولی خدا آنها پرندگی نموده چنانچه فرموده فیکون طیرا باذن الله یعنی باراده خدا پرندگی میشود و خدا آن گل را تبدیل بگوشت و استخوان و پیر و منقار میکند و چون اینها کار خدا بوده فرموده فیکون طیرا باذن الله یعنی مرغ شدنش باراده خدا است



مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی درست نموده و خدا برای خاطر دعای او و تصدیق به نبوت او آن را پرندۀ حقیقی نموده بنابراین معجزه کار خدا است و تبدیل ماده گل به گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خدا است چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی دعا کرده و خدا برای شهادت نبوت او دعای او را با جابت رسانده . و همچنین است شفا دادن کسور و پیم کار خدا بوده برای شهادت نبوت او و اذن الله در آیه اراده الله می باشد . و اما خبر دادن بآنچه در خانه میخورند و یا ذخیره میکنند آن نیز بوحی الهی بوده و گرنه هیچ پیغمبری غیب نمیداند جز با خبر الهی چنانکه در ذیل تمام اینها فرموده : آنفی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین .

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ  
وَلِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا  
اللَّهَ وَأَطِيعُوا ٥١ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ  
مُسْتَقِيمٌ ٥٢ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ  
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ٥٣  
رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا آتَوْنَاكَ وَآتَيْنَاكَ الرِّسُولَ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٥٤  
وَمَكْرُؤٌ وَاوْمَرُؤُا اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٥٥

**ترجمه** و فرستاده شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه را جلو من است از توراۀ و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه حرام شده بر شما و آورده ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان پس بترسید از خدا و مرا فرمان برید . ٥١ براستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شما است او را بپرستید ، این است راه راست ٥٢ پس چون عیسی کفر ایشان را مشاهده کرد گفت یاوران من بسوی خدا کیانند ، حواریون گفتند ما یاوران خدائیم بخدا ایمان آورده ایم و گواه باش باینکه ما مسلم و فرمانبرداریم ٥٣ پروردگارا ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کرده ای و پیروی کردیم این رسول را پس ما را با گواهان بنویس ٥٤ و ایمان مکر کردند و خدا مکر نمود و خدا بهترین مکرکنندگان است ٥٥

**تکلیفات** کلمۀ رسولا در آیه ٤٩ مفعول له بود برای فعل مجهول که بعثت محذوف باشد

وهدّ قاطعاً بر رسولاً میاشد و کلام دلالت میکند بر این حذف . و مقصود از جمله و لا حلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم، آن محرّماتی است که علماء و مراجع یهود بدین حضرت موسی افزوده بودند و دیانت را بر مردم سنگین کرده بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرّمات دین خود افزوده و دین مشکل بفرنجی برای مردم بوجود آورده اند . خدا در قرآن میگوید هر قول و هر سخنی را مرد عاقل اهل هدایت باید بخواند و هر کتاب ایمان و پاکفیری را ملاحظه کند هر کدام بهتر و به هدایت نزدیک تر است آنرا انتخاب کند ولی آقایان مراجع اسلامی هر کتابی را یعنی خواندن آن را طبق میل خود حرام میکنند و یا حلال خصوصاً کتابی که مردم را بیسدار کند فتوای حرمت آن را که حرام است میدهند و آن را از کتب ضلال می‌شمرند . اگر صدر اسلام محرّمات صد عدد بوده اینان هزاران عدد کرده اند . و ممکن است مقصود از جمله و لا حلّ لکم .. آن محرّماتی باشد که خدا بر یهود حرام کرد بواسطه جنایاتی که مرتکب شدند چنانکه فرموده : فبظلم من الذین هادوا حرّمنا علیهم طیبات أحلت لهم (النساء - ۱۶۰) و آن محرّمات برای یهود باقی ماند تا اینکه حضرت عیسی آمد و آن احکام سنگین را برداشت و این منافات با تصدیق او بتوراه ندارد . و جمله ان الله ربی و ربکم .. دلالت دارد که حضرت عیسی توحید خالص برای مردم آورد و ایشان آنرا تبدیل به تثلیث کردند و دعوت بخواندن و پرستش کردن عیسی نمودند و مقصود از جمله احسن عیسی منهم الکفر، کفر یهود یانی است که در صدر قتل او شدند پس حضرت او گفت یاور من در راه خدا کیست عده ای از مردم پاکدل جامه سفید گفتند ما یاوران توثیم و لذا ایشان را حواریم گفتند و ایشان ماهی گیر و یا گازر بودند و مقصود از جمله و مکروا تا آخر این است که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد و بدین طریق که یکی از منافقین را به شکل او درآورد . پس یهود آن منافق را گرفتند و دار آویختند و حضرت عیسی براهنمائی جبرئیل از میان اصحاب خود رفت و لذا خدا فرموده : و آیدناه بروح القدس .

إِن قَالِ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ

مُتَوَفِّكَ وَرَافِعَكَ إِلَى وَمُطَهِّرَكَ مِنَ الذِّينِ كَفَرُوا وَجَاعِلِ  
الذِّينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الذِّينِ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَى مَرْجِعِكُمْ  
فَاحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥٥ فَاَمَّا الذِّينِ كَفَرُوا فَاعَذِّبْهُمْ



## عَذَابًا بِأَشَدِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

**ترجمه** و چون خدا گفت ای عیسی من تو را وفات میدهم میبرانم و تو را بسوی خودم بالا میبرم و تو را از دست کفار نجات میدهم و از نسبتهای ناروا پاک میکنم و آنان را که پیرو تو اند برتری میدهم بر منکرین تو تا روز قیامت سپس بسوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما در آنچه همواره اختلاف میکردید ۵۵ و اما آنانکه کافر شوند در دنیا و آخرت بعد از سختی عذابشان میکنم و یاورانی برایشان نباشد ۵۶

**تفصیل** جمله متوفیک و رافعک الی دلالت دارد که حضرت عیسی قبض روح شده و وفات نموده و روح او بمقام اعلی رسیده پس اخباریکه دلالت بر حیوة و عدوت او دارد کلاً مخدوش الدلاله و مخدوش السند و مجعول است. و مقصود از جمله و مطهرک... این است که تو را از نسبت های ناروای یهود و از انیت و آزار ایشان نجات داد و شهادت بپاکی مولا تو میدهم ممکن است بگوئیم این قضیه شده به نزول آیات قرآن. و جمله و جاعل الذین اتبعوک... دلالت دارد که پیروان عیسی تفوق و برتری دارند بر یهود تا قیامت و این خبر از معجزات قرآن است و برای همه محسوس است که دولتهای نصاری و مسلمین تفوق دارند بر یهودیان این بیانرا مفسرین آورده اند ولی بنظر ما صحیح نیست بلکه منظور این است که پیروان تو که حقیقتاً پیرو تو اند برتری و تفوق رتبه دارند بر منکرین و مخالفین تو هر کس باشد تا قیامت و مربوط بتفوق دولتی نیست زیرا نصاری فعلی پیرو عیسی نیستند و هداق اتبعوک نمیباشند و همچنین مسلمین نه پیرو اسلامند و نه پیرو عیسی و نه پیرو محمد بلکه پیرو هوی و هوس و خرافات و مدعتهای میباشند.

وَأَمَّا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَبُوْفِهِمْ أَجُورُهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ  
الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذَلِكَ نَبَلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾ إِنَّ  
مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ  
﴿٥٩﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ  
بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ

## لِسَانًا وَنِسَانًا لَكُمْ وَأَنْفُسًا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَيَجْعَلُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ۝

**ترجمه:** و اما کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته کنند مزد های ایشان را بتمام میدهم و خدا ستمگران را دوست نمیدارد ۵۷ این را که هر تو تلاوت میکنیم از آیات و زکریا حکمت است ۵۸ براستی مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید سپس بساو گفت باش او وجود یافت ۵۹ این قول حق از پروردگار تو است پس از شك آوران مباحث ۶۰ پس هر که با تو محاجه کند (در باره عیسی) پس از این دانشی که برای تو آمده، بگو بیائید پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و خود ما و خود شما را دعوت کنیم تا ماهله (نفرین بر یکدیگر) کنیم و قرار دهیم لعنت خدا را بر دوزخگویان ۶۱

**تکلیف:** این آیات راجع بنصاری نجران نازل شده نجران محلی است بین حجاز و شام و بین و قبه ایشان چنان است که چون دعوت اسلام منتشر شد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردند برای تحقیق در امر محمد ۳ و در میان ایشان چهار نفر یکی امیرشان عبدالمسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان بنامسید و دیگر از علماء ایشان بنام ابوحارثه و برادرش کرز بود و سلاطین رومها این عالم احترام میگذاشتند برای علمیت و خدمات دینی او اموالی باو میدادند و چون از نجران حرکت کردند قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند برادر او بنام کرز گفت اف براین مرد و مقصودش حضرت محمد بود ابوحارثه گفت چرا باو بسد میگوئی ای برادر بخدا قسم این همان پیغمبر است که مانتظرش بوده ایم کرز گفت پس چرا بساو ایمان نمیآوری اگر او را پیغمبر میدانی؟ ابوحارثه گفت برای اینکه این سلاطین اموال بسیار بها میدهند و ما را اکرام میکنند و اگر ایمان بمحمد ۳ بیاوریم هر چه بها داده قطع میکنند و پس میگیرند این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که بر رسول خدا ایمان آورد پس چون خدمت رسول خدا رسید هر سه نفر با رسول خدا صحبت کردند پس گاهی گفتند عیسی خدا بود و گاهی گفتند پسر خدا و گاهی گفتند سومی سه تا بود و دلایلها میآوردند برای گفتار خود که او مرده زند میگرد و کور و پیر را شفا میداد و از غیب خبر میداد و برای اثبات فرزند خدا بودن میگفتند چون پدر نداشت و برای اینکه سومی سه تا است میگفتند چون خدا فرموده در آیات آسمانی خود ما چنین کردیم و ما چنان نمودیم و اگر خدا یکی بود باید بگوید من چنین



کردم یعنی متکلم وحد میاورد . رسول خدا فرمود فعلا مسلمان شوید گفتند ما مسلمانیم  
حضرت فرمود این چگونه اسلامی است که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را می پرستید و گوشت  
خوک نمیخورید ایشان گفتند پس پدر عیسی که بود رسول خدا ساکت شد تا اینکه این آیات  
نازل شد و رسول خدا برایشان خواند و مناظره کرد و فرمود آیا میدانید که خدا زنده دائم  
است و نمی میرد و عیسی محل فنا و نیستی است گفتند بلی فرمود آیا نمیدانید که هر فرزندی  
باید شبیه پدرش باشد گفتند آری فرمود آیا نمیدانید که پروردگار جهان بها دارند و حافظ  
و نگهدار و روزی دهنده هر چیزی است ؟ آیا عیسی چنین صفاتی دارد ؟ گفتند نه فرمود آیا  
نمیدانید که بر خدا چیزی مخفی نیست چه در زمین و چه در آسمان آیا عیسی چنین علمی دارد ؟  
گفتند نه او نمیداند مگر آنچه خدا با او وحی کند . فرمود پروردگار ما صورت عیسی را در رحم  
بسته هر طوریکه خواسته پس آیا میدانید که خدا طعام نمیخورد و نه میاشامد و حدیثی از او  
صادر نمیشود و میدانید که عیسی را مادرش در شکم نگهداشت سپس او را وضع حمل نمود  
مانند سایر زنان و عیسی طعام خورد و آب میاشامید و حدث از او صادر میشد ؟ گفتند بلی  
فرمود پس چگونه چنین درباره او غلو میکنید . ایشان با اینکه فهمیدند با قرار حاضر نشدند و  
گفتند یا محمد آیا مگر تو نمیگویی او کلمة الله و روح الله است فرمود بلی گفتند پس همین مارا  
کافی است ( چنانچه مدعیان تشیع درباره امامان خود چنین شبیهاتی دارند و غلو میکنند )  
پس خدا آیات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه... را نازل کرد که ایشان در لغت  
مرض غلو است و بدنهال کلمات و جملات و راهیکه که دارای تأویل و موجب انحرافست میروند پس  
خدا ایتعالی امر کرد رسول خدا را بمباهلة با ایشان . رسول خدا ایشانرا دعوت کرد به  
مباهلة و ملاعنه ایشان . گفتند یا ابا القاسم ما را مهلت بده در کار خود اندیشه کنیم سپس  
آنچه باید کرد اظهار بداریم و رفتند بمنزل خود و بعضی با بعضی گفتند چه باید کرد والله  
ای گروه نصاری شما میدانید که محمد پیغمبر مرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد و فعلا  
پیشنهادی کرده اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل میشوند و شما هم که نمیخواهید جز  
دین خود را پس بیایید با او وداع کنید و ببلاذ خود برگردید سپس آمدند نزد رسول خدا  
و گفتند ما تورا بدین خودت و امید داریم و بادین خود ما برمیگردیم مردی از اصحابت راهبرست  
با ما که قضاوت کند بین ما در چیزهائی از اموال خودمان که اختلاف داریم . رسول خدا  
فرمود شب بیایید تا با شما یک نفر قاضی امین با نیروئی بفرستم ، عمر میگفت من دوست نمیداشتم  
قضاوت و امارت را مگر آنروز پس چون با رسول خدا نماز خواندیم حضرت نظری برآست و چپ

نمود تا چشم مبارکش بایو عبیده جراح افتاد او را خواند و فرمود با ایشان برود رآنچه اختلاف دارند قضاوت کن . بهر حال چون رسول خدا ماهره را پیش نهاد کرد فردای آنروز برای ماهره حاضر شدند و حضرت نیز آمد در حالیکه حسین را در بغل و دست حسن را گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی<sup>ع</sup> پشت سر ایشان بود میآمدند رسول خدا با ایشان فرمود چون من دعاکنم شما آمین بگوئید . از آنطرف اسقف که عالم نجران بود بنصاری گفت براستی من صورتهائی می بینم که اگر از خدا سوال کنند کوهی را از مکان خودش زائل میکند پس ماهره نکند که هلاک میشود و بر روی زمین یکنفر نصرانی نمیاند سپس گفتند یا ابا القاسم رأی ما این شد ماهره نکنیم ، رسول خدا فرمود پس مسلمان شوید نپذیرفتند فرمود بقتال حاضر شوید گفتند ما طاقت جنگ با عرب را نداریم ولیکن مصالحه میکنیم باینکه ما را بدین خودمان واگذاری در هر سالی دوهزار حله دریافت کنی در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی عدد زره آهنین . رسول خدا پذیرفت و فرمود قسم بآنکه جان من در دست اوست که هلاک نزدیک شده بود باهل نجران و اگر ماهره میکردند مسخ میشدند و سالی نمیگذشت مگر اینکه همه هلاک میشدند و بسیاری از اهل حدیث روایت کرده اند که در آن روز رسول خدا عباسی از پشم داشت که آنرا کسا میگویند و حضرات حسنین و فاطمه و علی<sup>ع</sup> را در زیر آن عبا گرفتند از جمله ندع اینان و بردن حسنین همراه خود معلوم میشود که دخترزاده فرزند محسوب میگردد یعنی حسنین فرزندان رسولند . عده ای از اهل غلو گفته اند که علی<sup>ع</sup> خود پیغمبر یعنی نفس رسول خدا است بدلیل کلمه انفسنا و این صحیح نیست زیرا اولاً خدا تعبیر کرده از امت او و خواو و کلمه انفسهم و فرموده : ان بعث فیهم رسولا من انفسهم و اگر این منطق صحیح باشد امت او خود او و جان اویند و این باور کردنی نیست مگر طبق قاعده باطل وحدت وجود که از هر کفری بدتر است . ثانیاً محسوس است که علی<sup>ع</sup> تابع محمد<sup>ص</sup> و پیرو او و مؤمن باو است نه خود او .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا

اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ  
بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

تفسیر : براستی این همان قصه های مطابق واقع است و نیست معبود بحق و ملجای جز

خدای کامل ذات و الصفات و براستی که خدا خودش عزیز و حکیم است ۶۲ پس اگر اعراض



کردند محققا خدا بفساد مفسدین دانا است ۶۳  
**تَنْكِات** چون قصه حضرت عیسی و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد در این آیه  
 فرموده این بیانات مطابق واقع است نه آنچه نصاری و یهود میگویند و هیچ بنده ای صفات  
 خدا را ندارد و لیاقت معبودیت و باب الحوائج را واجد نیست حال اگر پذیرفتند که خوب  
 و الا مفسدند و خدا باحوال مفسدین دانا است .

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا  
 وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا  
 بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا  
 مُسْلِمُونَ ⑥۴

**ترجمه** بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که مساوی باشیم ما و شما ( در آن کلمه )  
 که نپرستیم جز خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابی جز خدا  
 نگیرد پس اگر اعراض کردند بگوئید گواه باشید باینکه ما مسلمان و تسلیم امر خدا ایم ۶۴  
**تَنْكِات** خطاب یا اهل الکتاب خطابى است محترمانه و مخاطبرا به بهترین القاب که  
 همان اهلیت برای کتاب الهی باشد ستوده است خصوصا در این آیه که دعوتشان کرده به  
 انصاف و اتحاد و دفع شرك و جایی برای معارضه و مجادله نگذاشته در اینجا سه چیز را  
 پیشنهاد کرده : اول اینکه جز خدا را نپرستند . دوم اینکه در ذات و صفات و افعال و عبادت  
 او چیزی را شریک قرار ندهند . سوم پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیر دینی دیگر را ارباب  
 ندانند و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت و خدا فرموده اگر  
 اعراض کردند مسلمان نیستند و شما که پذیرفته اید باید بگوئید ما مسلمانیم ، متأسفانه ملت  
 ما که امروزه نام اسلام بر خود گذاشته اند هر سه آن چیزهایی را که مردود و مخالف اسلام  
 دانسته بطور کامل گرفته اند : اول فرموده غیر خدا را عبادت و پرستش نکنید اینان هر امام  
 و یا مرشد و ملائی را مورد کرنش خود قرار داده و در عبادات خود آنانرا میخوانند چنانچه  
 خدا را میخوانند بلکه بدتر امام و مرشد غیر حاضر را که هزاران سال از ایشان دورند میخوانند  
 بلکه از این هم بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلا ببلایی گردند اینها را از

جانب خدا میدانند ولی اگر شفا و یا نعمتی نصیبتشان گردد از امام و مرشد میدانند. دوم فرموده چیزی را شریک خدا قرار ندهید اینان در تمام صفات خدا امامان و مرشدان را که هر کدام بنده ضعیفی بوده اند شرکت میدهند در حضور هر مکان و عالم با سرار و قاضا حاجات و خالقیت و منعمیت و خواستن مدد و سایر اوصاف الهی بزرگان دین خود را مانند رهبان و احباریکه نصاری و یهود داشتند دخالت میدهند سوم اینکه فرموده غیر خدا را ارباب ندانید اتفاقاً گویندگان دینی خصوصاً روضه خوانها و مراجع تقلید هرامامی را ارباب خود میدانند و ثروت و جاه و مکت و فرزند و خانه خود را از برکت وجود آن اربابان میدانند و اگر کسی پیدا شود شرک این دگاندارها را بیان کند و بخواهد مسلمین را بیدار کند او را میکوبند و متهم می سازند. در تفسیر این آیه وارد شده که: <sup>انهم</sup> اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله چنانچه در سورة توبه آیه ۳۱ نیز آمده و ایشان مانند <sup>بعضی از</sup> مسلمین زمان ما از جهاتش مبتلا بشرک بودند اول در تحلیل و تحریم مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا و این اطاعت خود نوعی از شرکست. دوم برای بزرگان دین خود کرنش میکردند. سوم میگفتند هر کس ریاضت بکشد و عبادت و اطاعت کند اثر لاهوت و یا صفات خدائی باور دارد همیشه پس میتواند کار خدا کند مرده زنده نماید و بیماران را شفا دهد اگرچه خدا نیست و لیس معنی ربوبیت را دارد. چهارم در معاصی نیز مطیع بزرگان دین خود بودند. نویسنده گوید تمام این جهات شرک <sup>بعضی از</sup> در ملت ما موجود است

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحْجُونَ فِي بُرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتْ  
التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٥﴾ هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَحْجُمُونَ  
فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ  
لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ  
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٤٧﴾ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ  
لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٨﴾

**ترجمه:** ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجه میکنید و حال آنکه توره و انجیل نازل نشد مگر پس از او آیا عقل خود را بکار نمیاندازید ۶۵ هان شما با ایشان محاجه کردید



در آنچه بآن دانا بودید ، پس چرا در آنچه بآن علم ندارید ، حاجه میکنید و خدا میداند و شما نمیدانید ۶۶ . ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی و لیکن معتدل مسلمان بود و از مشرکین نبود ۶۷ . براستی سزاوارترین مردم بابراهیم کسانیند که پیروی او کنند و این بهر و آنافکه ایمان آورده اند و خدا ولی مؤمنین است ۶۸

**تکذبات** یهود و نصاری هر يك مدعی بودند که حضرت ابراهیم بدین ایشان بوده خدا میفرماید او تسلیم امر خدا بود نه خرافات یهود را داشت و نه خرافات نصاری را . و از جمله فلم تحاجون ... استفاده میشود که انسان درباره چیزی که نمیداند نباید حاجه کند و بها مردم طرف شود . و جمله اولی الناس بابراهیم ... دلالت دارد که هر کس پیروی پیغمبران و بزرگان دیگر را عملاً و فکرًا نکند نباید مدعی پیروی آنان باشد . و جمله ماکان من المشرکین دلالت دارد که یهود و نصاری بهره ای از شرک داشته اند .

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ  
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ٦٩ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ  
اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٧٠ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَقْبَلُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ  
وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٧١ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ  
آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجِئَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَكَفَرُوا بِالْآخِرَةِ  
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٧٢ وَلَا تَقُولُوا الْإِسْلَامُ دِينُنَا قُلْ إِنَّ الْإِسْلَامَ  
هُدًى لِلَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَأُتِيَهُمْ آيَاتُهُ وَجِئَهُمُ الْبَيِّنَاتُ  
قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٧٣  
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٧٤

**ترجمه** جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند و آنان جز خود را گمراه نمیکنند ولی درك نمیکنند ۶۹ ای اهل کتاب چرا بآیات خدا کافر میشوید و حال آنکه شما

گواهی میدهند ۷۰ ای اهل کتاب چرا حق را بهاطل میپوشانید و بهم میآمیزید و حق را کتمان میکنید در صورتیکه میدانید ۷۱ و جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان بیاورید بآنچه بر مؤمنان نازل شده و در آخر روز کافر شوید تا شاید آنان نیز برگردند ۷۲ و ایمان نیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند بگو بر راستی که هدایت هدایت خدا است و باورند آرید که باحادی داده شود مانند آنچه بشما داده شده و یا حاجه کنند با شما نزد پیور گارتان بگو بر راستی این تفضل بدست خدا است بهر کس بخواهد میدهد و خدا دارای وسعت رحمت و دانا است ۷۳ برحمت خود اختصاص میدهد هر کس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است

۷۴

بیهود و نصاری خصوصاً یهودیان مدینه که هم شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسول خدا و گرویدن مردم باو بسیار سعی میکردند و از توجه مردم برسول خدا خوشنود نبودند و لذا گاهی ایراد میکردند که چرا یکروز باین قبله و روز دیگر بقبله دیگر نماز خوانده و گاهی میگفتند حضرت موسی در توراها گفته دین ابدی دین توراها است . و گاهی میگفتند صفات نبوت در محمد نیست . روزی دوازده نفر از دانشمندان و علماء خبیر و قرای دیگر با هم تباہی کردند که بیایند مدینه نزد محمد و اظهار ایمان کنند و عوام مسلمین را بخود جلب نمایند و چون مسلمین خوشبین شدند سپس آخر روز از محمد برگردیم و چنین وانمود کنیم که ما از کتب و نشانه های دیگر فهمیدیم که او پیغمبر نیست و چون ما برگشتیم مسلمین بشک میافتند و میگویند اینان اهل علم و کتابند و از ما بهتر میفهمند لابد چیزی فهمیده اند که از دین محمد برگشته اند و گاهی میگفتند بعضی از گفتارهای محمد ایمان آورید و بعضی دیگر را انکار کنید که عوام مسلمین نگویند ایشان غرض دارند و اگر غرض داشتند تمام را انکار میکردند و چون بعضی از مطالب محمد را قبول کرده اند معلوم میشود اهل انصافند و این وسیله اشتباه کاری و کتمان حق میکردند و بیشتر این حیلها برای این بود که عوام یهود را نگه دارند و ایشان را باسلام و مسلمین بدبین کنند و لذا خدا برای روشن شدن مسلمین و دفع مکر یهود آیات فوق را نازل کرد . و مقصود از ختبع دینکم یهود است که دانشمندان ایشان میگفتند بهمدیگر شما معتقد نباشید مگر باتباع خود و حفظ آنان . و جملۀ آن الهدی هدی الله دلالت دارد که یهود میگفتند هدایت منحصر بدین ما است . و ضمیرهای خطاب دینکم و ما اوتینم و حاجوکم و دینکم بر میگردد بیهود بحسب ظاهر .



وَمِنْ أَهْلِ

الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ  
بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ  
قَالُوا لَنْ نَعْلَمَ فِي الْأَمْتِينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ  
هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

**ترجمه** و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر پوست گاوی پر از زربا و امانت بسیاری  
آنها بتوهر میگرداند و بعضی از ایشان کسی است که اگر دیناری با و بسیاری بتو باز ندهد مگر  
اینکه پیوسته بر سر او ایستاده باشی این برای این است که گفتند راه قدرت بر مطالبه و حجتی  
در میان بیسوادان علیه مانیت و برخدا دروغ میگویند و حال آنکه میدانند ۷۵ آری هر کس  
بعهد خود وفا کند و پرهیزکار باشد پس حقیقت این است که خدا پرهیزکارانرا دوست میدارد

۷۶

**تفصیل** از این آیات استفاده میشود که اهل کتاب مانند سایر مردم خوب و بد دارند  
برخی از ایشان امانت دار و وفاکن به پیمان است و بعضی از ایشان بعکس ولی آنانکه از اهل  
کتاب مال مردم را میخورند پس نمیدارند و بهانه دینی هم برای خود تراشیده بودند و  
میگفتند اگر ما مال مشرکین و یا مال مسلمین را بخوریم و امانت را رد نکنیم حق داریم زیرا  
مشرک مالش حلال است باضافه ما أبناء الله و دوستان خدائیم و هر کس هر چه دارد متعلق  
بما میباشد بلکه تمام مردم بنده ما میباشند پس اگر مال مردم را ندهیم ایشان حجتی نزد  
خدا و راه احقاق حق ندارند چنانکه بسیاری از مسلمین خصوصاً مقدسین و روحانی نمایان را  
معهده همین است که میتوانند مال امانت جماعتی از مردم را بعنوان ارتداد و یا کفر و یا مال  
مجهول الحال تصرف کنند و حتی بعضی از شیعیان ائمه خود را مالک تمام دنیا دانستند  
و سایر مردم را در حکم بنده و جیره خور امامان میدانند و اینها همان عقائد یهود است در  
میان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرار داده ولی رسول خدا فرموده  
امانت باید رد شود چه به نیکوکار و چه به بدکار و چه به کافر و چه به مسلمان.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا  
خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

## وَلَا يَزْكِيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

**ترجمه** برآستی کسانی که پیمان خدا و سوگند های خود را ببها کسی میفروشند ایشان را در آخرت بهره ای نباشد و روز قیامت خدا با ایشان سخن نگوید و با ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناکست ۷۷

**تکلیف** مقصود از فروختن پیمان الهی و سوگند ها این است که برای خوردن مال مردم عهد الهی را که اطاعت او باشد از دست میدهند و برای مال پست دنیا بنام او سوگند میخورند و عهد خدا با هر بنده این است که بر خدا دروغ نهند و خیانت نکند و نامهای او را عظمت دهد پس کسیکه با عهد و پیمان خدا وفا نکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط الهی است . و جمله لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ دلالت بر شدت غضب الهی است . و مقصود از جمله لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ... چون نظر متعدی الی شده بمعنی نظر لطف است . و بمعنی نظر با چشم نیست و مقصود از جمله لَا يَزْكِيهِمْ ... این است که مشمول عفو و مغفرت حق نمیشوند .

## وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ الْأَسْنَانُ بِالْكِتَابِ لِيُحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَلَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

**ترجمه** و برآستیکه بعضی از اهل کتاب زبانهای خود را بکتاب آسمانی می پیچانند تا شما آنها را از کتاب خدا خیال کنید و حال آنکه از کتاب نیست و میگویند آن از نزد خدا است و حال آنکه از نزد خدا نیست و برخدا دروغ میگویند در حالیکه میدانند ۷۸

**تکلیف** یهود برای اثبات افتراءات خود چند کلمه عبری شبیه بکلمات توراۃ یزبان میآوردند و گاهی آیات توراۃ را با سخن خود مخلوط میکردند تا مردم گمان کنند که سخنان ایشان از کتاب خدا است و حال آنکه چنین نبود مانند زمان ما هر کس بخواهد خرافات خود را بدین بچسباند چهار کلمه حدیث عربی میگوید و یا با قرآن مخلوط میکند و بدین وسیله دین خدا را عوض کرده اند مثلاً تقلیدی را که حرام است بعنوان تعلیم و تعلّم بدین بسته اند و آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون را یزبان میآورند در صورتیکه این آیه برای تعلّم است



نه تقلید و لذا فرموده در آخر آیه ان کنتم لا تعلمون .

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ  
وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ  
كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ  
﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا إِنَّكُمْ  
بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

**ترجمه:** برای بشری که خدا با او کتاب و حکم و نبوت بدهد جائز نیست که بگوید  
بندگان من باشید نه بندگان خدا بلکه باید بگوید مردان خدا و پرورش یافته او باشید  
بواسطه آموختن کتاب آسمانی و بسبب آنچه درس میگیرید ۷۹ و شما امر نمیکند که ملائکه  
و پیغمبران اربابان خود بگیرید و در حوائج بآنان رو کنید آیا شما را امر بکفر میکند پس از  
اسلام آوردن ۸۰

**تکلیف:** این آیات صراحت دارد که برای پیغمبران و بزرگان دیگر نباید کرنش عبادانه  
نمود و هیچ پیغمبری نگفته در حوائج مرا ارباب و باب الحوائج بدانید بلکه همه طبق کتاب  
آسمانی گفته اند بکتاب آسمانی عمل کنید و آن را درس بگیرید تا بشرك در عبادت نیفتید .  
تعجب این است که با این آیات روشن باز ملت ما انبیاء و اولیاء را چون خدا ارباب و باب الحوائج  
میدانند و در دعا های خود که با قرار خود عبادتست آنانرا میخوانند و این شرك بتوسط  
دگاند ارباب مذہبی اکثر عوامرا فرا گرفته با اینکه آیه فوق بصراحت میگوید ارباب دانستن غیر  
خدا کفر است حتی علنی بعضی از دگانداران مذہبی میگویند فلان امام ارباب من است و  
بعضی از ایشان برای مغلطه میگویند ما آنانرا بعنوان واسطه میخوانیم . باید گفت : اولاً  
خدا ایتعالی مطلقاً فرموده آنانرا ارباب ندانید و فرموده واسطه را بخوانید . ثانیاً بزرگان  
که از دنیا رفته اند بعالم دیگر نزد شما نیستند تا واسطه شوند . ثالثاً بزرگان دینی مطیع  
شما نیستند که داعیاً همه جا واسطه شوند . رابعاً مگر خدا از شما بی خبر است و حاجت شما  
را نمیداند و با کلام شما را نمی شنود که واسطه بیاید و با و برساند . تمام این مغلطه ها برای  
این است که میگویند پیغمبر که مانند سایر افراد بشر باشد و قاضی الحاجات همه نباشد از تکبر

چنین پیمبر را ما قبول نداریم بلکه امام و یا رسولی میخواهیم که طبق میل ما همه کاره و بهمه ناظر و صفات خدا داشته باشد مانند شیطان تکبر میکنند و زیر بار رسولی مانند خودشان نمیروند.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ  
لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا  
مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ  
إَصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ  
① فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ②

**ترجمه:** و هنگامیکه خدا از پیمبران پیمان گرفت که چون بشما کتاب و حکمت دارم سپس پیمبری آمد که آنچه با شما است تصدیق کند البته با و ایمان آورید و البته او را یاری کنید خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مرا گرفتید گفتند اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم ۱ پس کسانی که از این امر اصراف کنند آنان خود فاسقند ۲

**تفسیر:** ذکر این پیمان برای این است که مردم بدانند پیمبران خدا تسلیم امر اویند و اگر زمان آنان هر پیمبری بیاید او را یاری خواهند کرد پس امت ایشان نیز باید تسلیم امر خدا باشند و بر رسول خاتم ایمان آورند و اگر نه از معرضین و فاسقین خواهند شد

أَفْخَرُ  
دِينَ اللَّهِ يَتَعَوَّنَ لَهُ اسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَ  
كَرْهًا وَالْبِهِ يُجْمَعُونَ ③

**ترجمه:** آیا غیر دین خدا را میجوئید و حال آنکه برای خدا تسلیمند کسانی که در آسمانها و زمینند چه بمیل و چه بکراهت و بهستی خدا رجوع داده میشوند ۳

**تفسیر:** اسلام بمعنی تسلیم بامر خدا است و مقصود از له اسلم من فی السموات و الارض.. تسلیم تکوینی و تشریفی است و کلمه من موصوله دلالت دارد که در آسمانها نیز ذوی العقول وجود دارد.



قُلْ اَمَّا بَايَ اللَّهِ وَمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا  
اُنْزِلَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمَاعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ  
وَمَا اَوْتِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ  
اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا  
فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿١١٤﴾

**تفسیر** بگو ایمان آوردیم بخدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه بموسی وهیسی و بهمران از طرف پروردگارشان داده شده جدائی نمی افکنیم بین احدی از ایشان و ما برای خدا تسلیم شده و مسلمانیم **۸۴**

هر کس دینی جز اسلام بجوید از او پند گرفته نخواهد شد و او در عالم دیگر از زیانکاران است **۸۵**

**تفسیر** این آیه دلالت دارد که مسلمان باید بتعام انبیاء ایمان آورد و همه کتب آسمانی را بپذیرد و در سوره بقره اسباط را بیان کردیم.

وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ۚ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ الْمُزْهِقِينَ ۖ

كَيْفَ يَهْدِي

اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦٩﴾ أُولَٰئِكَ

جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿١٧١﴾ إِلَّا

الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٢﴾

چگونه خدا قومی را که کافر شده اند بعد از ایمان خودشان هدایت میکند و حال آنکه گواهی دادند این رسول حق است و دلیلهای روشن برایشان آمد و خدا قوم ستمگران را هدایت ننماید ۸۶ اینگونه مردم جزایشان همین است که برایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد ۸۷ در آن جاوید باشند و عذاب از ایشان تخفیف داده نشود و

ایشانرا مهلتی نباشد ۸۸ مگر کسانی که پس از این توبه کنند و اصلاح نمایند زیرا خدا آمرزنده و رحیم است ۸۹

**تَفْصِيلٌ** این آیات دلالت دارد که ایمان و توبه پس از ارتداد پذیرفته میشود . و جمله شهد و ان الرسول حق .. دلالت دارد که لغزش دانا قبیح تر از لغزش نادان است . اگر کسی بگوید چگونه تمام مردم چنین کافری را لعن میکنند و حال آنکه حسا چنین نیست و اکثر مردم خود کافرند ؟ جواب این است که مقصود از ناس مؤمنین باشد اولاً و ثانیاً کفار نیز بزبان حال و با بزبان قال شخص ناسپاس کفران کننده را بد و از غیر دور میدانند ولو متوجه نباشند و همین معنی لعن است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ تَقْبَلَ تَوْبَهُمْ  
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ⑨۰ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ  
فَلَنُيَقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ هَبَاءً لِّوَاٰفَتْدٰیۤهٖ ۙ وَأُولَٰئِكَ  
لَنُؤْتِيَنَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ⑨۱ لَنَنَالُوا بِرَحْمَتِنَا  
لَنُفَقُوا ۖ وَمَا تُفَقُّوْنَ وَمَا تُفَقُّوْنَ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِعِلْمِهِ ⑨۲

**تَفْصِيلٌ** برآستی آنانکه پس از ایمان کافر شدند سپس کفر خود را زیاد کردند توبه ایشان پذیرفته نباشد و ایشان خود گمراهند ۹۰ برآستی آنانکه کافر شده و در حال کفر مردند زمین ملو از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهد شد و اگرچه آنرا فدیة دهند ، ایشان را عذاب است دردناک و برای ایشان یاورانی است ۹۱ هرگز هینکی نائل نمیشوید تا اینکه از هرچه دوست میدارید انفاق کنید و هرچه انفاق نمائید آنچماشد محققا خدا بآن دانا است ۹۲

**تَفْصِيلٌ** مقصود از جمله لَن تَقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ این است که چون توبه ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته نشود و عدم اخلاص ایشان استفاده میشود از جمله هُمُ الضَّالُّونَ زیرا کسیکه مکرر مرتد شود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی او است و فدیة این است که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خود را بخرد . ما موصوله در جمله تنفقوا بما تحبون شامل مال و جان و ساعات عمر میشود و کلمه من در من شئ دلالت بر تبعیض دارد یعنی مقداری از آنرا انفاق کنید .



كُلُّ  
 الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَآئِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ  
 مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلَوْهَا إِنَّ كُنتُمْ  
 صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ  
 هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَآهِيمَ حَنِيفًا وَمَا  
 كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

**ترجمه:** هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام  
 کرد قبل از نزول توره بگو توره را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست میگوئید ۹۳ پس آنکه برخدا  
 دروغی را افترا بپند بعد از این آنان خود ستمگرند ۹۴ بگو خدا راست گفت پس ملت ابراهیم  
 حقرا را پیروی کنید و او از مشرکین نبود ۹۵

**تفصیل:** چون رسول خدا طبق فرموده وحی گوشت شتر را خصوصاً شتر از پنج سال بیشتر  
 را حلال کرد و چیزهای دیگری را حلال کرد که علماء یهود حرام کرده بودند و لذا با شکال  
 تراشی پرداختند از آن جمله گفتند این محرمات از زمان نوح و ابراهیم حرام بوده و تحریم که  
 ما نیست و تحلیل محمداً صحیح نیست . حقیقتاً در جواب ایشان فرموده : هر طعامی بر  
 بنی اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد آنهم بنذر و یا تعهد و یا بمنوان  
 زهد و الا قبل از او در دین ابراهیم حرام نبوده و شما یهودیان برخدا و پیمبران افترا  
 بسته اید و سخن شما در توره نیست و اگر راست میگوئید توره را بیاورید و محرمات مزبوره  
 را طبق توره ثابت کنید و چون نیاوردند و نشان ندادند صدق محمداً و معجزه او مسلم شد .

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ  
 مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَآهِيمَ  
 وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ  
 إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾

**بَيِّنَاتٍ** براستی اولین خانه‌ای که برای بهره مردم بنا نهاده شد آنستکه بیهیقه می‌باشد که بابرکت و هدایت است برای جهانیان ۹۶ در آن است آیات روشن، مقام ابراهیم و کسیکه داخل آن شود ایمن باشد و برای خدا بر مردم است حج آن خانه کسیکه بتواند بسوی آن برود و هر کس کافر شود پس محققا خدا بی نیاز از جهانیان است ۹۷

**بَيِّنَاتٍ** جمله لله علی الناس... دلالت بر وجوب حج دارد و جمله من استطاع... دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه است که اگر مانعی باشد واجب نیست. و جمله اولیبت... دلالت دارد که کعبه اولین خانه ایست که برای عبادت بندگان بنا شده بدست حضرت ابراهیم و یا حضرت آدم و ممکن است اولیبت زمانی نباشد بلکه اولیبت در شرافت و یا از هر دو جهت باشد. و کلمه هَکَیْمَه نام مگه است و مگه نامهای متعدده دارد: (البلد الامیه - النین ۳) (ام القری - الانعام ۹۲ و در سورة الشوری ۷) (و ان جعلنا البیت مثابة للناس وامنا - بقره ۱۲۵) و غیر اینها خوانده شده و آنرا بگه گفته اند که در لغت بمعنی دفع کردن و کھیدن و از ساحام آمده زیرا در مگه مردم از دام میکنند و یکدگر را با دست ها دفع میکنند و متکبران خاضع و کھیده میشوند. و کلمه هارکا دلالت دارد که مگه باعث برکت و خیر است از کثرت ثواب و حصول وحدت و اجتماع و تعاون مردم و تشکیل کنگره موحدین و برطرف شدن فقر و ازدیاد رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیر اینها. و من دخله کان آمنا دلالت دارد که مگه حرم امن الهی است و در آنجا کسی حق تعرض بانسان و حیوانی ندارد و صید در آنجا جائز نیست و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و بهرم پناهنده شود نباید تعرض او شوند تا از حرم خارج گردد ولی از معامله و همراهی او خودداری نمایند تا مجبور به خروج گردد.

قُلْ يَا أَهْلَ

الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۸﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنَ امْنٌ تَبْغُونَهَا

عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۹﴾ يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم



بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۝ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ  
آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى  
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب چرا بآیات خدا کافر میشوید و خدا گواه است بر آنچه  
میکنید ۹۸ بگو ای اهل کتاب چرا باز میدارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده و کجی راه  
خدا را میجوئید و حال آنکه شما گواهید و خدا از آنچه میکنید غافل نیست ۹۹ ای مؤمنین  
اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شمارا پس از ایمانتان بکفر برمیگردانند ۱۰۰ و چگونه  
کافر میشوید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده میشود و در میان شما است رسول او و هر کس  
بخدا چنگ زند پس حقیقتاً هدایت براه راست شده است ۱۰۱

**تکلیف:** این آیات دلالت دارد که اهل کتاب بحقیقت اسلام آگاه بودند ولی برای  
حسد و عناد و دگانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه هدایت بوجود میآوردند و  
گمراهی مردم را بر هدایت ایشان ترجیح میدادند چنانکه اکنون نیز چنین است . و آیه ۱۰۱  
دلالت دارد که اکثر مؤمنین براه کفر میروند با اینکه آیات خدا قرآن میان ایشان است باز کفر  
را انتخاب کرده اند برای بی اطلاعی از قرآن و اگر ادیان باطله براه کفر و شرک میروند عجیبی  
نیست اما مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه براه شرک میروند و در عبادت غیر خدا را  
میخوانند و در نذر و قربانی بغیر خدا توجه دارند و ملجأ غیبی غیر از خدا برای خود تراشیدند  
گو یا غیر خدا را مهربانتر و بخود نزدیکتر میدانند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا  
تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا  
تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ  
فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ  
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝

**تَفَتُّت** آهای کسانی که ایمان آورده اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید و از دنیا نروید مگر در حالیکه مسلم باشید ۱۰۲ و همه جنگ بزنید بر پیمان خدا و متفرق نشوید و نعمت خدا را برخودتان بیار آید هنگامیکه دشمن یکدگر بودید خدا میان دلهای شما الفت افکند پس بهرکت نعمت او از خواب بیدار شدید در حالیکه برادر یکدگر بودید و برکناره گور الی از آتش بودید پس شما را از آن رهانید این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان میکند تا باشد که هدایت یابید ۱۰۳

**تَفَتُّت** مقصود از حق تقاته این است که خدا را فراموش نکنید و آنی از او غافل نشوید و شرك بخود راه ندهید . رسول خدا ص فرمود : **حَقَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا** . و مقصود از جمله لا تعوتن ... این است که تا دم مردن خود را از کفر و شرك و اهو جاج حفظ کنید و مقصود از حبل الله بر پیمان خدا چه چیز است ؟ اقوالی گفته اند : بعضی گفته توحید بعضی گفته دین خدا بعضی گفته عهد و پیمان فطری الهی . و البته هر کس از جای بارك پرتگاه تاريك حرکت میکند و احتمال لغزش میدهد باید بر پیمانی محکم جنگ زند تا سقوط نکند و راه دیانت و سعادت بسیار بارك و دقیق و خطرناك است باید به چیزی جنگ زد که از سقوط در شقاوت و انحراف و کجی محفوظ ماند و دین خدا و توحید و عهد و پیمان الهی همه وسائل نجاتند بلکه همه يك چیزند . ولی باید دید خود رسول خدا و یا امیر المؤمنین چه چیز را حبل الله دانسته و معرفی کرده اند پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که حبل الله قرآن است از آن جمله : **عَلَيْكُمْ رَأْيُ رَسُولِ اللَّهِ** که فرمود : **أَمَّا أَنَا فَسَتُكُونُ فِتْنَةً قِيلَ فَمَا الْمَخْرَجُ قَالَ كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبْرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْعَتِينَ** . و ابن مسعود از رسول خدا ص روایت کرده که فرمود : **هَذَا الْقُرْآنُ حَبْلُ اللَّهِ** . و ابو سعید خدری از رسول خدا ص روایت کرده که فرمود : **أَنْتَ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي** . و اما علی ع در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه فرموده : **عَلَيْكُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ ، فَإِنَّ الْحَبْلَ الْعَتِينَ وَالنُّورَ الْعَمِيمَ ... وَدَرْخَطْبُهُ ۱۹۶** فرموده : ... و دوا<sup>۱</sup> لیس بعده دوا<sup>۲</sup> ، و نورا لیس معه ظلمه ، و حبلا و شيقا عروته و ... و در خطبه ۱۹۰ فرموده : **وَأَنْتَ لِمَنْ قَوْمٌ لَا تَأْخُذُ هُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَا تَمُوتُ سِيَمَاهُمْ سِيَمَاءُ الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عِمَارُ اللَّيْلِ وَنَارُ النَّهَارِ مَتَسَكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يَحْبُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ** . و در کتاب ۶۹ بحارث همدانی فرموده : **وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللَّهِ** . و در خطبه ۱۷۴ فرموده



وَأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْطِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ ، فَإِنَّهٗ حِبْلُ اللَّهِ الْعَتِيقِ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رَاسِمُ الْقُلُوبِ وَيُنَاصِرُ الْعِلْمَ وَمَالِلِ قَلْبِ جَلَاءٍ فِيره .

پس از تمام این کلمات مسلم میشود که حبل الله قرآن است و عقلا نیز باید قرآن باشد زیرا اگر بگوئیم دین است هر کسی مدعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل . و اگر بگوئیم توحید معلوم نیست چگونه توحیدی چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید میزند . پس باید حبل الله چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارق بین حق و باطل باشد و آن قرآن است . و چنگ زدن بآن گرفتن و فهمیدن مطالب آن است .

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَأَمْرٌ نَّ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ  
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا  
وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ  
عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ  
وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ  
﴿١٠٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

**تفسیر** و باید از شما باشد مرد میکه بسوی خیر دعوت کنند و بمعروف امر نمایند و از منکر باز دارند و ایشان خود رستگارند ۱۰۴ و نباشید مانند آنانکه متفرق شده و فرقه فرقه گردیدند و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند ، برای ایشان عذاب بزرگی است ۱۰۵ روزی که صورتی سفید و صورتی سیاه میگردد اما آنانکه صورتشان سیاه است بایشان گفته شود آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بجشد بواسطه در کفر بودتان ۱۰۶ و اما آنانکه صورتشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودا اند ۱۰۷

**تذکره** بر هر کسی که مکلف باشد دعوت بخیر و امر بمعروف واجب است . حال اگر کسی بگوید پس چرا کلمه منکم در آیه آمده ؟ جواب این است که اولاً " من برای تبیین است و مقصود این است که داعی الی الخیر باید از شما مسلمین باشد نه از کفار اگرچه بر تمام مسلمین دعوت الی الخیر و امر بمعروف واجب است اما اگر بکعبه بآن قیام نمایند بطور کفایت از دیگران ساقط

است . جمله من بعد ماجائهم البينات دلالت دارد که موجد اختلاف و تفرقه همواره علم بوده اند و آیات بینات کتاب آسمانی اقتناء نکردند و برای جاه طلبی مسلمین را بیچاره کردند و مقصود از اسوداد و ابیضا و جوه ممکن است معنی حقیقی باشد و ممکن است آبرو و جاهست و عدم آن باشد . در این آیه ابیضا را در اول و آخر آورده برای احاطه رحمت و سعه آن و لذا رحمت را نسبت بخود داده و رحمه الله فرموده و در مورد عذاب عذاب الله فرموده .

إِنَّكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا  
لِلْعَالَمِينَ ۱۰۸ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ  
الْأُمُورُ ۱۰۹ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَا  
خَيْرٌ لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۱۱۰ لَنْ يَضُرَّكُمْ  
إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يَوْلُوكُمْ إِلَّا ذُبَابٌ مَقْشُوحٌ ۱۱۱

**ترجمه** اینها آیات خداست که بر تو میخوانیم بحق و خدا برای جهانیان اراده ستم ندارد ۱۰۸ و ملك خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و امور بسوی خدا برگشت دارد . شود ۱۰۹ شما بهترین امتی بودید که برای مردم انتخاب شدید ، امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان میآورید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتر است برخی از ایشان مؤمنند ولی بیشتر ایشان فاسقند ۱۱۰ شما زبان نرسانند مگر آزارکی و اگر با شما قتال کنند شما پشت میکنند سپس یاری نشوند ۱۱۱

**تفصیل** در کجا خطاب کنیم خیر امة اخراجت للناس بمسلمین گفته میشود آیا وقت ورود بهشت بدلیل سیاق آیات و تناسب آنها ؟ و از جمله تأمر و نهی استفاده میشود که فضیلت و برتری این امت مادی است که بوظیفه امر بمعروف قیام کنند و اگر نه مانند سایر امم میباشند و باصطلاح علمی در اینجا تعلیق حکم بر وصف است . و جمله اکثرهم الفاسقون دلالت دارد که کفار نیز عادل و فاسق دارند . و بدانکه در این آیات چند خبر غیبی است که دلالت بر اعجاز و حقانیت رسول خدا دارد : اول آنکه وعده فرموده اصحاب رسول از آزار ایشان ایمن خواهند بود و همینطور



شد . دوم اینکه اگر قتال کنند پراکنده خواهند شد . سوم اینکه یهودیان مدینه بقوت و شوکتی نخواهند رسید . و همچنین شد .

ضَرَبْتُ عَنْهُمْ الذِّلَّةَ ابْنَ مَا تُفْقَوْنَ إِلَّا يَجْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَجِبِلٌ مِنَ  
الثَّامِسِ بَأَوْ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ  
كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ  
بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٣﴾ لَسَوْا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَتَى  
قَامُوا يَتْلُونِ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ  
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِأُمُورِنَا بِالْمَعْرُوفِ وَبِالنُّكْرِ  
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوا  
مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا بِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

**ترجمه:** هر جا که یافت شوند خواری برایشان مقرر است مگر آنکه پرشته ای از خدا ورشته‌ای  
از مردم جنگ زنند و بخشم خدا مبتلا شدند و درماندگی برایشان زده شد این برای پیوسته  
بودن کفر ایشان است بآیات خدا و برای بنای کشتن پیغمبران برای اینکه نافرمان بودند و از حد  
میگذشتند ۱۱۲ اهل کتاب یکسان نیستند برخی از ایشان ساعات شب ایستاده آیات خدا را تلاوت  
میکنند و حال آنکه بسجده میروند ۱۱۳ بخدا و روز دیگر ایمان میآورند و امر بمعروف و نهی  
از منکر می نمایند و در خیرات شتاب دارند و این گروه از شاهستانند ۱۱۴ و کار خیری که بجا  
آورند هرگز کفران نخواهد شد و خدا بهره‌زکاران دانا است ۱۱۵

**تفصیل:** این آیات دلالت دارد که یهود همیشه خواریند مگر اینکه بایکتاب آسمانی عمل  
کنند که حبل الهی است مگر نیکوکاران و بهره‌زکارانشان که عمل خویشان کفران نخواهد شد .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ  
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٥﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ

الذُّنْبَا كَشَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرَاصَاتٌ حَرَّتْ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ  
فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

**ترجمه:** براستی آنانکه کافرنند هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا برایشان مفید نخواهد بود و ایشان اهل آتش و در آن جاوید اند ۱۱۶ داستان آنچه در زندگی دنیا اتفاق میکنند مانند داستان بادی است که در آن سرما باشد و بکشت زار قومی برسد که بخود ستم کرده باشند و آنرا نابود کند و خدا بایشان ستم نکرده ولیکن خودشان بخود ستم کردند ۱۱۷  
**تذکره:** کفار برای تشکیل زندگی و مال و اولاد بسیار زحمت میکنند ولی مال و اولادشان موجب وزر و مال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتی است که بیک بار سوزان ازین برود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَائِنَةٍ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْتِ لَكُمْ خَبَرٌ مِنْهُمْ وَلَا يُؤْمِنُونَ  
عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَحْفِي ضِدُّهُمْ أَكْبَرُ  
قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَآ أَنتُمْ أَوْلَىٰ بِمَحَبَّتِهِمْ  
وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا الْقُوكُ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا  
إِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَهْدَكُمْ وَالْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ  
اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِنْ تَسْكُرُوا حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ  
تُصِيبُكُمْ سَيِّئَةٌ يُفَرِّحُوا بِهَا وَإِنْ تَصِيبُوا وَتَنْقُتُوا لَا يَضُرُّكُمْ  
كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین از غیر خودتان همراز نگیرید که کفار و رتبه‌های شما کوتاهی نکنند هر چه شما را برنج افکند دوست دارند بتحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیدا است و آنچه در سینه هاشان پنهان میدارند بزرگتر است بتحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر شما ببیند بشید ۱۱۸ آگاه باشید شما ایشانرا دوست میدارید و آنان شما را دوست نمیدارند و شما



بهمه کتاب ایمان میآورید و چون شما را ملاقات کنند گویند ایمان آورد مایم و چون خلوت کنند سرانگشتان را از خشم بگزند بگویم خشم خود بپذیرید زیرا خدا بآنچه در سینه ها میاشد دانا است ۱۱۹ اگر شما غمی رسد آنرا بد آید و اگر شما راهی برسد بآن خوشحال گردند و اگر شما صابر باشید و پرهیز کنید حيله ایشان بهیچوجه بشما ضرر نرساند محققاً خدا بآنچه میکنید احاطه دارد ۱۲۰

لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً دَلَّالَاتٍ ۚ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَدُنَّ الْأَوَّلِينَ مُنَافِقِينَ ۖ سَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَكُمْ ۖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۚ  
 لا بگفتار اظهار کند و در باطن نباید ایشان را دوست بدارد بلکه از ایشان بر حذر باشد و گوی خوش سخنی ایشان را نخورد . و جمله توفنون بالکتاب کله دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدون در زمان رسول خدا و مسلمین بهمه آن ایمان داشتند .

وَاذْغَدُوْثٍ مِّنْ

أَهْلِكَ تَبَوُّى الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝  
 إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِّنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ  
 فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝

و چون بصبح از خانواده ات بیرون رفتی که سنگرهایی تهیه کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و دانا است ۱۲۱ و شبکه دو طایفه از شما قصد سستی و خود داری کردند و خدا ایشان را یاری کرد و فقط برخدا باید مؤمنین توکل کنند ۱۲۲  
 این آیات بقول صحیح در جنگ احد نازل شده و سبب این جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست خورده بنگه برگشتند ابوسفیان بمردم گفت مگذارید زنانتان گریه بسر کشتگان خود کنند زیرا اشک چشم چون خارج شود فقه و عداوت و حرارت را خارج میسازد و همین بغض و عداوت وسائل فراهم کردند و ازنگه بیرون شدند در حالیکه سه هزار سواره و دو هزار پیاده بودند و زنان خود را نیز با خود آوردند که از جنگ نگریزند چون خبر رسول خدا رسید اصحاب خود را جمع و ایشانرا بر جهاد ترغیب کرد . عبد الله بن ابی سلول گفت یا رسول الله از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه و بام با ایشان جنگ میکنیم که مرد و زن و کوچک و بزرگ همه بدفاع پردازیم و هیچ قوی در میان خانه ها و قلعه های ما بر ما ظفر نیافته و همیشه ظفر با ما بوده است . سعد بن معاذ وعده دیگر گفتند یا رسول الله احدی از عربدر

ما طمع نکرده در حالیکه ما مشرک بودیم اکنون که تو در میان مائی چگونه در ما طمع خواهند کرد  
 غیر در مدینه نمی مانیم و باستقبال دشمن خارج می شویم هرکس از ما کشته شد شهید است و  
 هرکس نجات یافت جهاد در راه خدا نموده رسول خدا رأی او را پذیرفت و با عده های از اصحاب  
 خارج شد برای تعیین محل قتال چنانکه خدا فرموده: و از غدوت تا آخر پیس حضرت با لشکر  
 مجاهدین باحد تشریف برد وصف آرائی لشکر نمود و لشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفاو  
 جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن  
 خواستی کمین کردی، حضرت عبد الله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از سرور  
 دشمن باشد و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شمارا بگذاریم شما در فتح و یا  
 شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویه صفوف فارغ شد خطبه خواند و از آن طرف مشرکین  
 صفها آراستند خالد بن ولید با پانصد تن میمه را گرفت و عکرمه بن ابی جهل با پانصد تن میسر  
 را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبد الله بن ربهعه قائد تیراندازان  
 بود و ایشان صد تن تیرانداز بودند و شتری که بر آن بت هبل بود جلو لشکر بداشتند و زنانرا  
 از پیس لشکر واداشتند و پرچم جنگ را بدست طلحه بن ابی طلحه سپردند. رسول خدا پرسید  
 که پرچمدار کیست گفتند از قبیله بنی عبد الدار فرمود نحن احق بالوفاء منهم پس مصعب بن  
 عمیر را که از بنی عبد الدار بود طلبید و پرچم اسلام را باو سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو  
 حضرت ایستاد پس طلحه که کیش کتیه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را براند و همراز  
 طلبید علیؑ بسوی او تاختن کرد طلحه بر او حمله کرد و شمشیری بر او فرود آورد علیؑ با سپر  
 آنرا دفع نمود و تیغی بر فرقش کوبید که مغزش برقت و بر زمین افتاد و هورتش مکشوف شد رسول خدا  
 و مسلمین شاد شدند و تکبیر گفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست  
 علیؑ کشته شد و هرکس از بنی عبد الدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گرد  
 فلاحی از آن قبیله بنام صواب پرچم را گرفت علیؑ او را نیز ملحق با ایشان نمود. پس مسلمین  
 حمله کردند و کفار را شکست دادند و هرگز از مشرکین بطرفی گریخت و هبل از شتر در افتاد  
 و مسلمین دست به غارت بردند کمانداران که شکاف کوه را داشتند برای غارت از جای حرکت  
 کردند هرچند عبد الله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکردند عبد الله با کمتر از ده کس باقی ماند  
 خالد باتفاق عکرمه با دو پست تن از کمین درآمدند و بر عبد الله حمله کردند و او را بانفراتش  
 بقتل رسانیدند و از قای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند و علم مشرکین بر پای شد و



فراریان شرکین برگشتند و شیطان صفتی بصورت جمیل بن سراقه ند اکرد که الا قد قتل محمد و مسلمین از وحشت تیغ بر یکدگر نهادند بطوریکه پدر حذیفه را شهید کردند و رسول خدا را گذاشته و فرار کردند. رسول خدا با چند نفری رزم میداد علی<sup>۱</sup> با دو نفر دیگر از هر طرف حمله میکردند و دشمن را از رسول خدا دفع میکردند. عهد الله قمیئه که یکنفر از شرکین بود بقصد قتل رسول خدا تیغ کشید و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود قصد مصعب کرد و دست راست او را قطع کرد او پرچم بدست چپ داد او دست چپش را نیز قطع کرد و او را شهید نمود و علم بیفتاد پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول خدا پرتانید ناگاه سنگی بر پیشانی حضرت آمد و درهم شکست و حلقه های خود بر پیشانی او فرو رفت و خون جاری شد حضرت آن خون را پاک میکرد و میفرمود: کیف یفلح قوم شجوا نبیهم و هو یدعوهم الی الله تعالی. و عتبه بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان رسول خدا زد و بعضی دیگر شمشیری را بر آنجناب فرود آوردند ولی چون دوزره بر تن رسول خدا بود کارگر نشد نقل شده که هفتاد ضرب شمشیر بر رسول خدا وارد شد ولی خدایش حفظ نمود در اینموقع وحشی حربه خود را بسوی حمزه پرتاب کرد و حمزه را شهید نمود پس وحشی ببالین حمزه آمد و جگرگاه او را برآورد و نزد «هند» زوجه ابوسفیان برد و او در دهان گذاشت و نتوانست بجود و از دهان بیفکند و از این جهت بهند جگرخوار مشهور شد پس زیورهای خود را بوحشی عطا کرد آنگاه هند بمقتل حمزه آمد و گوشها و بعضی از اعضای حمزه را برید و باخود بگه برد. زنان قریش نیز بهند تاسی کردند و بر سر شهدا<sup>۱</sup> آمده و آنها را مثله کردند و ابوسفیان بر مقتل حمزه آمد و پیکان نیزه خود را بر دهان حمزه میزد و میگفت بچش ای عاق بالجملة در این جنگ هفتاد تن از مسلمین شهید شدند و اکثر ایشان زخمی و مجروح گردیدند. عمر بن الخطاب پانزده زخم خورد علی<sup>۱</sup> بسن ابیطالب<sup>۱</sup> از همه کس بیشتر زخمی گردید. مقصود از جمله اذ همت طاعتان منکم ان تفشلوا الله ولیهما و طائفه از انصار باشد بنوسلمه از خنجر صنوبر حارثه از طائفه اوس که در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور در احد را داشتند ولیکن بقصد خود عمل نکردند و از رسول خدا پیروی کردند و خدا ایشانرا حفظ نمود و لذا ولیهما فرمود و جنگ احد در روز شنبه نیمه شوال سال سوم هجرت واقع شد.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ

اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ

اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَبَا تَوْكُرُ مِنْ قُوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ  
 بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۱۲۵ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا  
 بُشْرَى لَكُمْ وَلِنُظَمِّنَنَّ قُلُوبَكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
 الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۱۲۶ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ  
 فَيَنْقَلِبُوا خَآثِرِينَ ۱۲۷

**ترجمه:** و بتحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه دلیلان بودید پس از خدا  
 بترسید تا شاید شکر گذار شوید ۱۲۳ هنگامیکه بمؤمنین میگفتی آیا شما را کفایت نکرد کسبه  
 پیروز گارتان بسه هزار فرشته فرود آمده مددتان کرد ۱۲۴ آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید  
 در حال ورود و خروج دشمن خدا شما را به پنج هزار فرشته نشانگذار مددتان میکند  
 ۱۲۵ و خدا آنها را جز بشارتی برای شما قرار نداد و تا دلهایتان مطمئن شود بآن و پیروزی  
 و نصرت جز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد ۱۲۶ تا اینکه خدا قسمی از کفار را ریشه کن کند  
 و یا آنها را خوار و زبون نماید که نا امید برگردند ۱۲۷

**تذکره:** جنگ بدر در ۱۲ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بود تا آن وقت مسلمین  
 خوار و زبون و بی اهمیت بودند چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند و لذا  
 خدا فرموده و انتم از لاف و هرملتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است  
 اما پس از جنگ بدر عرّتی پیدا کردند زیرا خدا عزّت را در جهاد قرار داده و نزول ملائکه در  
 بدر اگر برای مباشرت قتال باشد عقلاً صحیح بنظر نمیرسد زیرا ملائکه مرئی نیستند و با اضافه  
 جنگ ملک با بشر معنی ندارد ممکن است طبق جملة لتطمئن قلوبکم به بگوئیم نزول ملک همان  
 تأیید و تقویت قلوب و نزول طمأنینه و ثبات قدم باشد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ  
 أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۱۲۸ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي  
 الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۱۲۹



**ترجمه** چیزی از این فرمان بدست تو نیست خدا یا توبه ایشان را می پذیرد و یساً عذابشان میکند زیرا ایشان ستمگرند ۱۲۸ اختصاص بخدا دارد و مال او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هرگز را بخواهد میآمرزد و هرگز را بخواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و رحیم است ۱۲۹

**تکلیف** لیعلم من الأمر دلالت دارد که امر عذاب و آمرزش بدست رسول خدا نیست چون این امر بدست او نباشد بطریق اولی امور بزرگتری بدست او و مفوض با و نیست از تکوین و تشریع و دلیل آن آیه بعد است که میگوید : ولله مافی السموات و مافی الأرض تا آخر.

بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا  
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾  
وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾

**ترجمه** ای مؤمنین را چند برابر بخورید و از خدا بترسید تا شاید رستگار شوید ۱۳۰ و بهره‌یزید از آتشی که برای کافران مهیا شده ۱۳۱ و خدا و رسول او را اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید ۱۳۲

**تکلیف** در اینجا که فرموده اضعافاً مضاعفاً چند برابر را بخورید مقصود این نیست که اگر چند برابر شد بخورید و اگر کمتر شد حلال است بلکه چون در زمان جاهلیت گاهی چون بد هکار نمیتوانست بدی خود را بهر از آن رهاخواران بر مدت میافزودند و سود را نیز زیاد میکردند تا بتدریج سود معامله چندین مقابل اصل میشد حق تعالی بعنوان مذمت تذکر داده که این کار قبیح است . و اما اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام در میان آن نیست زیرا در سورة بقره فرموده فلکم رؤس أموالکم و مقصود از اطیعوا الله اطاعت فرامین قرآن و از اطاعت رسول اطاعت فرمان سنت است .

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ

مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾  
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِبِينَ الْغَبَطَاءِ  
الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا

فَاحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا إِلَيْهِ نُوبَهُمْ  
 مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ  
 يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُ وَهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتُ جَعَزٍ  
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾

**ترجمه:** و بشتابید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقین ۱۳۳ کسانی که در وسعت و سختی انفاق میکنند و خشم خود را فرو میبرند و از مردم میگذرند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را ۱۳۴ و کسانی که چون کار زشتی انجام دادند و یا بخود ستم کردند یا خدا کنند و بدون فاصله برای گناهان خود طلب آمرزش کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببامزد و اصرار نورزند بر آنچه کرده اند و حال آنکه میدانند ۱۳۵ ایشانند که پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است در آنها جاویدند و خواست اجر عمل کنندگان ۱۳۶

**تکلیف:** و سارعوا دلالت دارد بر وجوب شتاب در کارهای دینی و آنرا مقدم به دارد بر کارهای دیگر و جمله عرضها... دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتر است باندازه ای که در خبر آمده بیک مؤمن بیشتر از چند مقابل کره زمین عطا خواهد شد. و جمله الذین مکرر شده و صفت است برای متقین.

قَدْ خَلَتْ

مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ  
 عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ  
 لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

**ترجمه:** بتحقیق قبل از شما سنت هایی بوده که گذشته پس در زمین سیر کنید و ملاحظه سرانجام تکذیب کنندگان چسان بود ۱۳۷ این کتاب بیانی است برای مردم و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است ۱۳۸

**تکلیف:** خدا امر فرموده به نظر در روش گذشتگان تا بفهمند روش اسلام بهترین روش است. و جمله هذا بیان للناس دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم است برای تمام مردم



و عقلاً " نیز باید چنین باشد زیرا کسیکه نامه ای میفرستد برای کسی و در آن نامه ذکر میکند که باید مال و جان خود را در راه من بدهی و همه را در طبق اخلاص بگذاری ، آن طرف اگر نفهمد چگونه مال و جان خود را بدهد برای نامه ای که نفهمیده است .

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمْسِكُ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَلِيُخَيِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَحَقِّقَ الْكَافِرِينَ ﴿١٤١﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾ وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾

**ترجمه** و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما بهترید اگر مؤمن باشید ۱۳۹ اگر زخم و جراحتی بشما برسد پس محققاً باین قوم جراحتی مانند آن رسیده و ما این روزها را بین مردم میگردانیم و تا خدا مؤمنین را بداند و بشناسد و از شما گواهانی بگیرد و خدا دوست نمیدارد ستمگران را . ۱۴۰ و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافرانرا بفشارد ۱۴۱ آیا گمان دارید که بهشت داخل میشوید و حال آنکه خدا مجاهدین شما را از صابرين معلوم ننموده است ۱۴۲ و شما بیقین آرزوی مرگ میکردید پیش از آنکه با آن روبرو شوید پس بتحقیق آنرا دیده و تماشائی شدید ۱۴۳

**تفصیل** جمله و انتم الاعلوان . . دلالت دارد که اگر مسلمین بوظائف ایمانی عمل کنند از تمام کفار برتری پیدا میکنند و امروزه که از همه عقب افتاده و ذلیل ترند برای این است که مؤمن نیستند . و مقصود از جمله تلك الايام نداولها ... این است که سخت الهی براین جاری شده که هرکس بقواعد طبیعی سعی و کوشش عمل کند غالب میشود و هرکس تنبلی کند مغلوب ، مسلمین نیز از این قاعده خارج نیستند مثلاً در جنگ بدر همت کردند غالب شدند و در جنگ احد بطمع مال افتادند و مغلوب شدند و مقصود از جمله وليعلم الله .. و جمله لما يعلم الله .. این است که

معلوم خدا ظهور پیدا کند زیرا علم خدا ازلی است . هر چیزی را قبل از وقوع آن میدانند و این آیات اطلاق علم شده بر معلوم یعنی برای مردم و خود مکلفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست .

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ  
مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ  
فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣٤﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ  
أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَيْبًا مُوَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا  
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣٥﴾  
وَكَايْنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي  
سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٣٦﴾  
وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا  
فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٣٧﴾ قَاتِلُهُمْ  
اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٨﴾

**ترجمه** و نیست محمد مگر پیغمبری که حقا پیش از او پیغمبرانی بودند آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما برمیگردید (از اسلام) بآئین اعقاب خود و کسیکه بعقب خود برگردد بهیچوجه بخدا ضرر نرساند و بزودی خدا شاکران را پاداش میدهد ۱۴۴ و هیچ نفسی جز باراده خدا نمی میرد سرنوشتی است با وقتی معین قرار داده و هر که پاداش دنیا بخواهد از آن می دهیم او را و هر کس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد او را ، و بزودی شاکران را جزا می دهیم . ۱۴۵ و چه بسیار پیغمبری که خدا پرستان بسیاری بهمراهی او قتال کردند و برای آنچه بایشان رسید در راه خدا سست نشدند و اظهار عجز برای غیر خدا نکردند و خدا صابرین را دوست میدارد ۱۴۶ و سخنی نداشتند جز اینکه گفتند پروردگارا گناهان ما و زیاده روی ما را بیامرز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر قوم کافرین یاری نما ۱۴۷ پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را بایشان داد و خدا دوست میدارد نیکوکاران را ۱۴۸

**تکلیفات** در جنگ احد چون کشته های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند ، و



مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبد الله بن قعنه پس از هرازد  
سنگ خیال کرد رسول خدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتیم و کافر دیگری فریاد کرد : الا  
قد قتل محمد این خبر در میان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خود را باختند و گفتند ای  
کاش عبد الله بن ابی برای ما از اہوسفیان امانی بگیرد بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم  
بدین سابق خودمان بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند گفتند ای قوم اگر محمد کشته  
شد خدا ی محمد زنده است و زندگی پس از رسول خدا بچه درد میخورد جهاد کنید تا کشته  
شوید و بر دین محمد بمیرید و شمشیر کشید و حمله کرد تا شهید شد در حالیکه در خون خود  
میغلطید بیکو از مهاجرین گفت اگر محمد کشته شد دین را بشما تبلیغ نمود شما برای دین خود  
قتال کنید در آن هنگامه رسول خدا دندانش شکست و میان گودالی افتاد بعضی از اصحاب او را  
بدوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آنحضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد آهای بندگان  
خدا بسوی من آئید تا آنکه جمعی از اصحاب رسیدند حضرت ایشان را مذمت کرد بسرای  
فرارشان عرض کردند یا رسول الله آباء و امهات ما فدایت چون خبر قتل تو بما رسید ترس مارا  
گرفت ، بهر حال این عده از رسول خدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند و این جا  
خدا میفرماید : محمد مانند سایر پیغمبران می میرد و یا کشته میشود وظیفه مسلمانان این است که  
بدین خود پایدار بمانند و دفاع کنند . و مقصود از جمله : و ما کان قولہم ... این است که مسلمان  
باید مانند مردان خدا منت بر خدا و رسول نگذارند بلکه هر قدر مجاہدہ کرده باز خود را  
مقصر بدانند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم و نصرت را از خدا بخواهند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرُدُّكُمْ عَلَى  
أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ  
﴿١٥٠﴾ سَخَّلْنَاهُ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ  
بِهِ سُلْطَانًا وَمَا بِهِمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى لِلظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾ وَلَقَدْ صَدَّقَ  
اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ أَخَذُوا مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُ وَرَأَى سَفَثَهُمْ ﴿١٥٢﴾ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ  
وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ آيَاتِهِ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ

مَنْ يُرِيدِ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ  
 اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٠﴾ إِذْ تَصِيدُونَ وَلَا تُلُونَّ عَلَى  
 أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَابِكُمْ فَأَتَابَكُمْ عِمَّا بَغِمَ لَكُمْ لِيُخْرِجُوا  
 عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥١﴾

**ترجمه** ای مؤمنین اگر کفار را اطاعت کنید شما را بآئین گذشتگانتان برمیگردانند، پس از زیانکاران خواهید شد ۱۴۹ بلکه دوست و سرپرست شما خدا است و او بهترین یاری دهنده <sup>نیست</sup> ۱۵۰ بزودی ترس را در دل‌های کفار میافکنیم زیرا بدون دلیلی که خدا نازل کرده باشد شرک بخدا آورند و مأوای ایشان آتش و دوزخ و جایگاه این ستمگران بد است ۱۵۱ وحقاً خدا وعده خود را وفا کرد و قتیکه شما بفرمان او جان کفار را گرفتید تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر نزاع کردید و پس از آنکه بشما نشان داد آنچه را دوست میداشتید نافرمانی کردید پاره‌ای از شما دنیا خواه میبود و بعضی از شما آخرت جو، سپس شما را از کفار منصرف کرد تا آزمایشتان کند و بتحقیق از شما عفو نمود و خدا صاحب فضل بر مؤمنین است ۱۵۲ و قتیکه به تپه‌ها بالا میرفتید و باحادی توجه نمیکردید و این رسول شما را از دنبال میخواند پس جزای شما غصه ای بود بمقابل غصه ای که بدل رسول خدا کردید، عفو خدا برای این است که محزون نمانید بر آنچه از شما فوت شد و بر آنچه بشما رسید و خدا آگاه است بآنچه میکنید ۱۵۳

**تکلیف جملہ** : سنلقی ... دلالت دارد که خدا ایتعالی در جنگ احد ترسی در دل کفار انداخت که پس از پراکنده شدن مسلمین و استیلاء کفار باز مسلمین را رها کردند و بطرف مکه فرار نمودند کار مشرکین بجائی رسید که بت هبل را بلند کرده و دم گرفته بودند اعل هبل اعل هبل رسول خدا بمسلمین فرمود چرا ساکتید در جواب بگوئید اللہ اعلی و اجل . و مشرکین را عقیده چنین بود که بتها را خدا وسیله قرار داده و شفیع نزد اویند در آیه اشاره کرده که چنین قولی بخدا افتراء است زیرا خدا در این موضوع چیزی نازل ننموده و فرموده : اشرکوا باللہ مالم ینزّل به سلطانا . حال باید از مسلمین زمان ما تعجب کرد که با وجود این آیات در دعاها و سختیها اموات و بزرگان دین خود را میخوانند و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما انزل اللہ نیست و اولیاء خدا با این شرک مخالفند . و جملہ : ولقد صدقکم اللہ ... دلالت



دارد که چون مسلمین متحد بودند در اطاعت خدا و سعی داشتند در کار خود خدا را یارشان کرد مانند قضیه بدر، اما در رفتن باحد نزاع داشتند و در جنگ سستی کردند و برای غارت سنگر خود را از دست دادند و لذا مشمول عنایت الهی نشدند.

ثُمَّ أَنْزَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ  
قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ  
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخَفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ  
مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا  
هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى  
مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

**ترجمه:** سپس بر شما فرود آورد پس از غم آرامشی را در حال چرتیکه فراگرفت جمعی از شما را و گروهی بفکر جانهای خود بودند و بخدا گمان بناحق بردند گمان زمان جاهلیت را میکنند آیا از این کار چیزی بنفع ما خواهد شد، بگو هر امری مخصوص خدا است در نزد خود مخفی میکردند آنچه را که برای تو آشکار نمیکردند، میکنند اگر از این کار چیزی بنفع ما بود در اینجا کشته نمیشدیم، بگو اگر در خانه هایتان بودید بدون شك آنانکه قتل برایشان مقدر شده بمقتل خود میرفتند و باید خدا آنچه را در سینه هایتان است آزمایش کند و تا خالص گردد آنچه در دل هایتان است و خدا بآنچه در سینه ها باشد دانا است ۱۵۴

**تکلیف:** این آیه از آیاتی است که تمام حروف هجا از الف تا یاء در آن آمده است و مقصود از جمله: ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ... قدرت نعمانی و طرز یاری دادن خدا بر رسول و بمؤمنین است که در وسط جنگ احد عده ای از مؤمنین را چرت گرفت و بواسطه این چرت ترسشان بر طرف و خستگی ایشان رفع شد و صدماتیکه بر فقایشان وارد شده بود فراموش کرده و دو مرتبه بحمله پرداختند و عده دیگر که منافق بودند گمان ناحق بخدا بردند از قبیل اینکه گفتند نعوذ بالله

خدائی وجود ندارد و یا چرا وعده نصرتی که داده دروغ بوده و یا اینکه اگر ماحق بودیم چرا این صدمات بر ما وارد شد . البته مقداری از این خیالات را بزبان آورند و مقداری را بزبان نیاورند و لذا خدا فرموده : یخفون فی انفسهم . . وحق تعالی هر قوم را باین ابتلاء امتحان میکند .

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى  
الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا  
اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا  
كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِنَا إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا  
غُرُبَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا تَوَلَّوْا وَمَا قُلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ خَسْرًا  
فِي قُلُوبِنَا إِنَّ اللَّهَ يُخَيِّطُ بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ وَيَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٦﴾ وَلَئِنْ  
قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَحْضِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِجَالٌ خَيْرٌ مِّمَّا  
يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

**ترجمه** براستی آنانکه از شما پشت کردند روز برخورد آمد و جمع همانا شیطان بواسطه بعضی از کار و کسبشان ایشان را لغزانید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود براستیکه خدا آمرزند و بر دبار است ۱۵۵ ایمومنین' نباشید مانند آنانکه کافر شدند و ببرادران خود و قتیکه قدم بر زمین زده و یا برای جنگ آماده میشدند گفتند اگر نزد ما میماندند نمیردند و نه کشته میشدند تا خدا آن گمان را در دلهای ایشان حسرتی قرار دهد و خدا زنده میکند و میبیراند و خدا بآنچه میکنید بینا است ۱۵۶ و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع میکنید ۱۵۷ و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته بسوی خدا محشور میگردد ۱۵۸

**نکات** مقصود از جمله : إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا ... همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند ولی خدا ایشان را عفو نمود بواسطه اینکه برگشتند و بحمله پرداختند و با اضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند .



أَقْبَلِ اتَّبِعْ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَا يَنْبَغِي مِنَ اللَّهِ وَمَا وَجَّهَهُمْ وَمِنْ  
الْمَصِيرِ ۝ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝

**ترجمه** آیا کسیکه در پی خوشنودی خدا باشد مانند کسی است که بخشم خدا برگردد و جای او دوزخ باشد و دوزخ بد منزلگاهی است ۱۶۲ آنان را درجاتی است نزد خدا و آنچه میکنید بینا است ۱۶۳

**تکلیف** ضمیر هم درجات برگردد به من موصوله در جمله : افعمن اتبع .. و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای هر يك درجاتی است .

لَقَدْ

مَنْ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾

**ترجمه** محققا خدا بر مؤمنین منت گذاشته هنگامیکه در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه شان کند و کتاب و حکمت را بایشان بیاموزد و اگرچه قبلا در گمراهی آشکارا بودند ۱۶۴

**تکلیف** خدا بندگان را غرق نعمت نمود و منت نگذاشت مگر برای نعمت ارسال رسول چون نتیجه خلقت بشر هدایت و سعادت او است . و جمله یتلوا و یعلمهم .. دلالت دارد که کار رسول خدا تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده باید دانشمندان امت نیز مانند او کتاب خدا را ب مردم بیاموزند نه آراء خود را و امت نیز تعلم کنند نه تقلید .

أَوَلَمْ نَأْصَابِكُمْ مِصْرِبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّا هَذَا أَقْلُ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَفَى الْجُفَّانِ فَيَا ذُنَّ اللَّهِ وَيَعْلَمُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَيَعْلَمُ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَنَبْعَثَكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ يَا فَوَاهِيَهُمْ مَا لَبَسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْمُونُ ﴿١٦٧﴾ الَّذِينَ قَالُوا الْإِخْوَانِيَّةُ وَقَعْدُوا وَالْوَأْظَامُ مَا قِيلُوا قُلْ فَاذْرُوا عَنِ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾



**تَرْجُمَةٌ** چرا وقتی که مصیبتی بشما رسید که دو مقابل آن را بدشمن رساندید، گفتید این از کجا است؟ بگو آن از سوی خودتان است براستی خدا بهر چیزی توانا است ۱۶۵ و آنچه روز تلاقی و جمع بشما رسید باراده خدا بود و تا معلوم نماید مؤمنین را ۱۶۶ و تا معلوم نماید آنانرا که نفاق کردند و بایشان گفته شد بیایید در راه خدا قتال کنید و یا دفاع نمائید گفتند اگر ما قتال را میدانستیم از شما پیروی میکردیم ایشان در آنروز بکفر نزدیک تر بودند تا به ایمان، میگویند بد هانشان آنچه در دلهایشان نیست و خدا بآنچه کتمان میکنند دانا است. ۱۶۷ آنانکه نشستند و ببردان خود گفتند اگر آن مقتولین ما را اطاعت کرده بودند کشته نمی شدند بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست میگوئید ۱۶۸

**تَفْصِیْلٌ** مقصود از مصیبت روز احد است که بمسلمین شکستی رسید که دو مقابل آن بمشرکین در جنگ بدروار شد و یا در همان جنگ احد ظاهر آیه این است که در احد دو مقابل بمشرکین صدمه رسید و در عین حال مسلمین توقع داشتند هیچ صدمه ای بایشان نرسد و خیال کردند که چون ایمان بخدا آورده اند نباید شکست بخورند خدا میفرماید این مصیبت از ناحیه خودتان است که پست خود را از دست دادید و بد نهال غنائم رفتید و رسول خدا را تنها گذاشتید. و مقصود از فبازن الله این است که اراده خدا چنین است که هر کس عمل بوظیفه نکند پیروز نشود. و دیگر طبق لیعلم المؤمنین... باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد و معنی لیعلم این است که تا معلوم خدا ظاهر شود. و جمله لنعلم قتالا... ممکن است سه معنی در آن احتمال داد: اول اگر میدانستیم جنگی واقع میشود شما را پیروی میکردیم و برای جنگ حاضر میشدیم و این برخلاف ظاهر است. دوم جنگ را جنگ نمیدانستیم بلکه خود را بهلاکت انداختن میدانستیم که عده قلیلی مقابل کثیر باشد این نیز برخلاف ظاهر است. سوم اگر ما علم جنگ داشتیم و فنون جنگی را میدانستیم بد نهال مسلمین حاضر میشدیم و این معنی

ظاهر است. وَلَا تَحْسَبَنَّ الدِّينَ قُلُوبًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالُ بَلْ آخِيَاءُ عِنْدَ

رَبِّكُمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ

بِالدِّينِ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُكْمٌ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ

الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧٠﴾

**وَالْبَيْتَ كَمَا مَجَرَّآنَا** که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگارشان روزی داده میشوند ۱۶۹ بآنچه خدا بایشان داده از فضل خود شادمانند و نسبت بآنانکه بایشان ملحق نشده از بازماندگانشان خوشند که ترسی برایشان نیست و اندوهگین نمیشوند ۱۷۰ خوشند بنعمت و فضل از طرف خدا و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمیکند ۱۷۱ **بِکَيْفٍ** پس از جنگ احد بعضی از مردم میگفتند مؤمنین بی جهت خود را از بین میبرند و باین کلمات مسلمین را از جهاد تنفر میدادند حق تعالی برای ترغیب مؤمنین بجهاد فرمود چنین نیست که اینان میگویند زیرا آنانکه جهاد را ترک میکنند برای ماندن در دنیا ممکن است بلذائد و نعمت دنیا برسند تازه بچیز کم و حقیر فانی رسیده اند . و اما کسیکه بجهاد میرو اگر کشته شود بلذائد و حیوة و نعمتهای دانی رسیده و اگر بجهاد نصیفت بالآخره در نکبت و آفت میبرد و با کمال ترس و اندوه از دنیا میرفت . اما هر مجاهد و شهید نه ترسی است و نه حزنی و ترس از آینده ندارد که آخرت باشد و بر دنیای گذشته محزون نیست و افسوسی ندارد پس شهادت مکروه نیست بلکه رسیدن بزندگانی ابد و درجات مقربین است بولی باید دانست که عده ای از عوام و یا عالم نمایان خیال میکنند که چون خدا فرموده احیاء پس شهداء نمی میرند و از دنیا خارج نمیشوند آنوقت از آنجا که میخواهند برای خود باب الحوائج و یا شفیع بترأسند اما ما را نیز قیاس بشهداء میکنند و این منطق باطلی است زیرا شهداء از دنیا خارج میشوند و بعالم دیگری میروند طبق آیه ۳۲ سورة النحل بهشت برزخی منتقل میشوند و روزهای عالم دیگر و حیوة عالم دیگری را دارند و طبق آیات قرآن بکلی از دنیا بی خبرند زیرا حیات مستلزم علم بهمه چیز نیست و باضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا با خبر باشند از گرفتاریهای ملتها و مظالم دنیا ناراحت میشوند و فرح آنها مبدل بغم خواهد شد و در همین آیه جملاتراست که میرساند شهداء از این عالم رفته و از این عالم بی خبرند .

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ  
الْفَتْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾ الَّذِينَ قَالُوا  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَدْ جَعَلَ الْكُفْرَ فَاخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ  
لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾



## إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝۱۷۵

**ترجمه:** آنانکه خدا و رسول او را اجابت کردند پس از آنکه جراحت بایشان رسید برای نیکوکاران و پرهیزکارانشان پاداش بزرگی است ۱۷۲ آنانکه مردم بایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده اند از ایشان بترسید ، پس ایمانشان افزون شد و گفتند خدا برای ما کافی است و خدا خوب و کیلی است ۱۷۳ پس بواسطه نعمت و فضل خدا برگشتند در حالیکه چیز بدی بایشان نرسید و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگست ۱۷۴ همانا این شیطانست که دوستان خود را میترساند پس از ایشان بترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید ۱۷۵

**تفصیل:** این آیات پس از اتمام جنگ احد نازل شده و مدحی است برای مجاهدین زیرا با اینکه در احد کشته داده و زخمی شدند و بعد از پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند ولی ابوسفیان و لشکر او چون مقداری راه رفتند و به روحا رسیدند پشیمان شدند و گفتند چرا ما کار را تمام نکردیم میباید برگردیم و بگلی مسلمین را نابود کنیم این خبر بر رسول خدا رسید و خواست کفار را بترساند با اینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود باینکه مشرکین را باید تعقیب نمود و فرمود میخواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانی که در احد بوده اند پس خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت کرد تا بسه میلی مدینه بحمرا<sup>۱</sup> الأسد رسیدند ، مشرکین مطلع شدند و ترس ایشان را گرفت و فرار کردند و اصحاب رسول چنان مجروح بودند که بعضی بعضی دیگر را با دوش میبردند زیرا در احد بایشان صدماتی رسیده بود پس از آنکه مشرکین حمزه را کشته کردند قصد سایر شهدا<sup>۲</sup> را کردند بهرکت برگشت مؤمنین بدور رسول خدا<sup>۳</sup> ترس ایشان را فرا گرفت و منهزم شدند و رسول خدا<sup>۴</sup> شهدا<sup>۵</sup> را با خون خودشان دفن نمود . صفیه خواهر حمزه آمد تا کشته برادر را دیدار کند رسول خدا<sup>۶</sup> فرمود او را برگردانید تا از مُلْسه<sup>۷</sup> برادرش جزع نکند صفیه گفت من از مُلْه مطلع شده ام ولی این در جنب طاعت خدا چیز کمی است حضرت فرمود بگذارید بروید سر جنازه برادر خود پس آنخدره آمد و جزع و فزع نکرد و برای او طلب مغفرت کرد . در این هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته شده اند رو کرد بر رسول خدا<sup>۸</sup> و چون رسول خدا را زنده دید گفت تمام مصیبتها باوجود شما چیزی نیست . مخفی نماند در ذیل آیه ۱۷۳ نقل شده که این آیه بمناسبت غزوه بدر صغری نازل شده و قصه

آن چنین است که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد بسوی مکه فریاد کرد ای محمد وعده گاه ما بقتال در موسم بدر صغری خواهد بود رسول خدا ص بعمر فرمود با و بگو وعده گاه ما انشاء الله آنجا میباشد چون موسم بدر صغری رسید ابوسفیان با قوم خود تا چند فرسخی مکه مر الظهران آمد ولی خدا ترس را در دل او افکند و عازم شد برگردد در آنجا نعم بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده گفت ای نعیم ما با محمد وعده کردیم که در موسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی است و صلاح ما نیست و من میخواهم برگردم من ده شتر میدهم که بروی مدینه و محمد و افرادش را باز داری از آمدن بموسم نعیم آمد مدینه دید مسلمین مجهز شده اند ایشانرا وسوسه کرد و گفت مشرکین در دیار شما آمدند و شما را کشتند و اگر شما بسوی ایشان بروید یکنفر زنده برنگردد چون این سخنان پراکنده شد مسلمین سست شدند رسول خدا ص فرمود بخدا ای که مرا خلق کرده باید بیرون رویم بسوی ایشان و بگو اینکه تنهامن باشم پس حضرت بسا هفتاد نفر حرکت کرد چون ببدر صغری رسیدند دیدند بازار هرساله برپا شده ولی مشرکین حاضر نشده اند پس رسول خدا ص با اصحابش چیزهاییکه همراه داشتند فروختند و چیزها را خریدند و یکدرهم بدو درهم استفاده کردند و بسوی مدینه سالما غانما مراجعت کردند و این بر جرئت مسلمین و ذلت مشرکین افزوده شد و اهل مکه بابوسفیان و لشکرش میگفتند شما خارج شدید برای خوردن آرد گندم و لذا این خروج و این لشکر را جیش التویق خواندند و حقیقتاً از مسلمین مدح نموده که از مشرکین نترسیدند و چون بایشان گفته شد ان الناس قد جمعوا لکم اعتناء نکردند و گفتند حسبن الله و رفتند و با نعمت و فضل الهی برگشتند و گرفتاری سوئی بایشان نرسید و آن شیطان بود که یخوف اولیاءه .

وَلَا يَخْزِيكَ الْدِّينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنُ يُعْذِرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ لَيَجْعَلَ لَهُمْ خَطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝۱۷۹ إِنَّ الدِّينَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنُ يُعْذِرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝۱۸۰

**ترجمه** و آنانکه در راه کفر سرعت میکنند تو را محزون نکنند زیرا ایشان هیچ ضرری بخدا نرسانند خدا خواسته که برای ایشان در آخرت بهره ای قرار ندهد و برای ایشان عذاب بزرگی



است ۱۷۶ بتحقیق آنانکه کفر را در مقابل ایمان خریدند هیچ ضرری بخدا نخواهند زد و برای

ایشان عذاب دردناکی است ۱۷۷

**تَفْصِيلٌ** مقصود از جمله یسارعون فی الکفر بعضی گفته کفار قریشند که برای بهیشت کفر و محو اسلام سعی داشتند و بعضی گفته مقصود منافقین است که میگفتند اگر محمد رسول خدا بود در احد شکست نمیخورد و مردم را میترسانیدند و از اسلام منزجر میساختند و مقصود ممکنست مرتدین باشند که قیل زیرا بظاهر نزد یکست و به کافر یسارع فی الکفر نمیگویند بلکه بهر تدریج و منافق میگویند ولی میتوان گفت آیه اطلاق دارد حتی شامل آن طائفه از یهود میشود که اوصاف محمد را که در توراها بوده کتمان میکردند و مانند کعب بن اشرف با مشرکین همدست میشدند و برای غلبه کفر و محو اسلام سعی کرد و باعث حزن رسول خدا ص شد و جمله : اشترُوا الکفر بالایمان قرینه است که باید منافقین و یهود مقصود الهی باشند.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ  
كَفَرُوا أَنَّمَا يُمْلِئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِيمَانًا  
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝ ۱۷۸ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا  
أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ  
عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ  
رُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ ۱۷۹ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ  
يَبْخُلُونَ بِمَا أَنبَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ  
سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ وَلِلَّهِ يَمَّا تَعْلُونَ خَيْرٌ ۝ ۱۸۰

**ترجمه** و آنانکه کافر شدند البته گمان نبرند که مهلت دادن ما ایشان را برایشان  
خوبست ، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشانرا زیاد کنند و برای ایشان عذاب خسوار  
کننده است ۱۷۸ چنین نبوده که خدا مؤمنین را بر آنچه شما هستید رها کند تا اینکه خبیث و  
ناپاک را از پاک جدا کند و چنین نبوده که خدا شما را بر غیب آگهی دهد ولیکن خدا هر که

را بخواهد از پیمبرانش برگزیند پس ایمان بخدا و رسول او بیاورید و اگر ایمان آورید و پرهیز  
برای شما اجر بزرگی است ۱۷۹ و آنانکه بخل میورزند بآنچه خدا بایشان داده گمان ببرند که  
آن بخل برای ایشان خوست بلکه برای ایشان شر است بزودی آنچه را بآن بخل کرده اند در  
قیامت طوق گرد نشان شود و مخصوص خدا است میراث آسمانها و زمین و خدا بآنچه میکنید آگاه  
است ۱۸۰

**تَفَكَّرُوا** مردم ظاهر بین می بینند که اکثر اوقات مردم کافر و فاسق و نیرومند و در امور  
دنوی جلو رفته اند و گمان میکنند این برایشان خیر و سعادتست حقیقتا برای دفع این  
گمان فرموده چنین نیست بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن بنهایت آن است و جعله سیطوقون.  
دلالت دارد که چون زکاة مالی داده نشد آن مال مجسم گردد بشکل افعی و روز قیامت بگردن  
صاحبش به پیچد چنانکه در حدیث آمده.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا  
إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكُنُّ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْآنِبِيَاءَ  
يُغَيِّرُ حَقِّي وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۱۸۱ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْكُمْ  
وَأَنَّ اللَّهَ لَبَاسٌ ظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۸۲ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَمِدُ الْبَنَاتِ  
أَلَا تَوَدُّ مِنْ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَّا بِقُرْآنٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ  
رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمْ يَكْفُرُوا بِهِمْ إِنْ كُنْتُمْ  
صَادِقِينَ ۱۸۳ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا  
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۱۸۴ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ  
إِنَّمَا تُوَفُّونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ وَ  
أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَبُوءُ الذُّنُبَا إِلَّا مَنَاعُ الْغُرُورِ ۱۸۵

**تَفَكَّرُوا** حقا بدون گمان خدا سخن آنانرا که گفتند خدا فقیر و ما اغنیائیم شنید ، آنچه  
را گفتند خواهیم نوشت و بناحق کشتن آنان پیمبرانرا نوشته ایم و میگوئیم عذاب سوزان را بچشید  
۱۸۱ این عذاب بواسطه کارهایی است که خور کرده اید و محققا خدا نسبت به بندگان ستمگر



نیست ۱۸۲ آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که بهیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد ، بگو بتحقیق قبل از من پیغمبرانی با معجزات و با آنچه گفته اید آمدند ، پس چرا آنانرا کشتید اگر راست میگوئید ۱۸۳ پس اگر تو را تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه ها و صحیفه ها و کتاب نورد هنده آمده بودند نیز تکذیب کردند ۱۸۴ هر جانی چشنده مرگست و همانا پاداش های شما روز قیامت بتعام داده شود پس هرکس از آتش دور و داخل بهشت گردد بتحقیق کامیاب شده و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست ۱۸۵

**تَفَتَات** چون آیات زکاة نازل شد یهود و منافقین گفتند خدا فقیر است که از ما زکاة خواسته و سخن ایشان استهزا و موجب عذاب بود و جمله آن الله عهد الینا .. را که یهود میگفتند ، دروغی بود زیرا معجزه پیامبران منحصر بقربانی نبود و لذا فرموده : جاؤا بالبینات . . که جمع است و منحصر بیک نوع نبوده و مقصود از زهر کتب است زیرا جمع زبور بمعنی مزبور یعنی مکتوبست که همان صحیفه باشد و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که تورا و انجیل و قرآن باشد و از عطف زهر به بینات معلوم میشود که کتب انبیا معجزه نبوده و اعجاز منحصر به قرآن است . و جمله کل نفس . . دلالت دارد که انبیا و ملائکه نیز میمیرند . حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند جواب گوئیم قرآن کتاب تکلیف است و مقصود مرگ مکلفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلف نیستند .

لَنُبَلِّوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ <sup>(۱۸۶)</sup> وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ لَئَلَّامُكُمْ لَنْ تَكْفُرُوا فَنَبَذْنَاهُ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ <sup>(۱۸۷)</sup> لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَهُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ <sup>(۱۸۸)</sup> وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <sup>(۱۸۹)</sup>

**تَبَيَّنَ** البتة البتة شما در اموال و جانهایتان آزمایش میشود و البتة البتة از اهل کتاب که کتابشان قباله داده شده و از مشرکین از دین و آزاری بسیار می شنوید و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید محققا آن صبر و تقوی از امور لازمه است ۱۸۶ و هنگامیکه خدا از آنانکه کتاب داده شده اند پیمان گرفت که حتما برای مردم بیان کنید و آنرا کتمان منمائید پس ایشان ایمن پیمانرا پشت سر خود انداختند و آنرا بیبها کمی فروختند پس بد بود آنچه خریدند ۱۸۷ البتة گمان مهر آنانکه بکردارشان شادند و دوست میدارند که بآنچه نکرده تمجید شوند پس البتة برای ایشان رهایی از عذاب را گمان مبر و بر ایشان عذاب دردناکی است ۱۸۸ و مخصوص خدا است ملك آسمانها و زمین و خدا بر هر چیز توانا است ۱۸۹

**يَكْفُرُ** جملة لتسمعن تا آخر خبری است که خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب از دین بسیاری خواهند دید و شنید البتة صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند و بعد از چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالك اسلامی تسلط دارند و هستی و مواد اولیة مسلمین را میبرند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیت های فاسده را تقویت میکنند و هرچه اسلام شکن باشد ترویج میکنند و خرافات را بنام اسلام در میان مسلمین تقویت میکنند و بواسطه گویندگان مذهبی فرق اسلامی را بیکدگر بدبین و بدگوئی میکنند و حتی اسلام و قرآن را بدست خود مسلمین میگویند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند بدست همین مسلمین میگویند و هزاران افتراء باو میزنند . و جملة : وَاِذَا اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ . . دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنند و کتمان ننمایند بعکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی نمایان اسلامی که حقائق قرآن را کتمان کرده و ناشر خرافات ضد قرآنند .

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَإِخْلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۚ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۚ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَفْصَاٍ ۚ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا



وَتَوْفَنَّا مَعَ الْأَبْرَارِ ۝۱۹۳ رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ  
لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝۱۹۴ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ  
أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ نَسَىٰ ۖ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ  
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَانْحِلٍ مُّخْلِطُونَ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَانْحِلٍ مُّخْلِطُونَ  
وَفُتِلُوا ۖ الْكَافِرِينَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۚ وَلَا دُخْلَ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ  
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ۝۱۹۵

**ترجمه:** براستی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز محققا آیاتى است برای  
خردمندان ۱۹۰ آنانکه خدا را در حال قیام و جلوس و برپهلوهانشان یاد میکنند و در آفرینش  
آسمانها و زمین فکر میکنند که پروردگارا اینها را باطل نیافریدی تو والا و منزهی ما را از عذاب  
آتش حفظ نما ۱۹۱ پروردگارا براستی هرکس را بآتش داخل کنی حقا که خوارش کرده ای و برای  
ستمگران یاورانی نیست ۱۹۲ پروردگارا براستی ما شنیدیم ند اکندده ای بسوی ایمان ندا میکند  
که ایمان بیاورید به پروردگارتان پس ایمان آوردیم پروردگارا برای ما گناهان ما را بپامرزید بپا  
ما را جبران نما و ما را با نیکان بمیران ۱۹۳ پروردگارا آنچه بپا وعده کردی بتوسط پیمبرانت  
بپا عطا کن و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده گاهت را خلاف نمیکنى ۱۹۴ پروردگارشان  
دعای ایشان را اجابت کرد براستی من عمل هیچ عمل کننده ای را از شما مرد و یا زن ضایع  
نمیکم بعضی از شما از بعضی دیگر است پس آنانکه هجرت کرده و از خانه های خود خارج شده  
و در راه من از پست شدند و جهاد کرده و کشته شدند البته البته بدیهایشانرا جبران میکنم  
و البته البته ایشانرا بیوستانهاییکه نهرها از زیر آنها جاری است وارد میکنم برای پاداشی  
از نزد خدا و خدا پاداش نیک نزد او است ۱۹۵

**تکلیفات:** بهترین عبارات تفکر در خلقت آسمان و زمین و سایر موجوداتست که بواسطه  
تدبیر تدبیر علمی در این موجودات فهمیده میشود عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است اگر  
انسان تدبیر و تفکر در یک برگ گل کند چگونه قوه جاذبه را آن و دیعه شده که بواسطه ریشه و  
ساقه آبرو کشد با ضافه خراطی و نقاشی و رنگ ریزی که در آن بکار رفته و بداند تمام موجودات  
بهمان نحو تحت کنترل قادر حکیمی است و چنانکه در حدیث آمده رسول خدا که شب و سحر

برمیخواست نظر تدبیری بآسمان میگشود و این آیات را تلاوت مینمود و مناسب است که مسلمان در خلوت و جلوت این دعا را بخواند که بهترین دعا دعاهای قرآن است و مقصود از منادی محمد<sup>ص</sup> و ممکن است قرآن باشد.

لَا يَخْرُجُ نَفْسٌ مِّنْ دِينٍ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ<sup>(۱۹۶)</sup> مَنَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ  
جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمِهَادُ<sup>(۱۹۷)</sup> لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نَزُلَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ  
خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ<sup>(۱۹۸)</sup>

**ترجمه** رفت و آمد کافران در شهرها تو را نفرسد ۱۹۶ این گردش و رفت و آمد متاع کمی است سپس مأوای ایشان دوزخ و بد جایگاهی است ۱۹۷ لیکن کسانی که از پروردگار خود ترسند برایشان باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است در آن ماندگارند ماحضری است از نزد خدا و آنچه نزد خدا میباشد برای نیکان خوست ۱۹۸

**تکات** مقصود از تقلب رفت و آمد و نفوذ کفار است در میان بلاد و کلمه نزلا من عند الله دلالت بر اهمیت و عظمت ماحضر الهی و نزل و یا ماحضر بآنچیزی میگویند که وقت نزول میهمان مقدمه حاضر میکنند تا پس از خستگی نعمتهای بیشتری تهیه کنند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ  
إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا  
قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ<sup>(۱۹۹)</sup>  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَاصْبِرُوا وَاصْبِرُوا وَاصْبِرُوا وَاصْبِرُوا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ<sup>(۲۰۰)</sup>

**ترجمه** و بتحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که بخدا و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بایشان نازل شده ایمان دارند در حالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به بهای اندک نمیفروشند آنان اجرشان نزد پروردگارشان است براستی خدا بسرعت حساب را میرسد ۱۹۹ ای مؤمنین صبور باشید و در صبر غلبه کنید و آماده باشید و از خدا بترسید



## شاید رستگار شوید ۲۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون در این سوره مذمت بسیاری از اهل کتاب شده بود در اینجا خدا فرموده همه یکسان نیستند بلکه اهل انصاف و ایمان نیز در میان ایشان پیدا میشود. مقصود از صابروا این است که در مقابل دشمن پایداری کنید تا بر آنان بواسطه پایداری غالب آئید. و جملة رابطه دلیل است بر وجوب رابطه و آن مهیا بودن در سرحدات مملکت اسلامی است برای حفظ حدود و ثغور برای جلوگیری از کفار. و اما زمان ما مفاد صابروا این است که در مقابل سفاقت جهال و در مقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب گردید و رابطه این زمان شامل است که قوانین اسلامی و عقائد آنرا از شر اجانب حفظ کنند و نگذارند عده ای از خرافات را بنام اسلام وارد افکار جوانان اسلامی بنمایند. پس آیه آخر این سوره برای عمل و رستگاری جامع است.

سُورَةُ النِّسَاءِ مَدَنِيٌّ مَكِّيٌّ وَيَتَّبِعُونَ آيَاتَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝۱ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِأَمْوَالِكُمْ وَالْأَنْفُسِ تَتَّبِعُونَ لَوْ أَنَّ الْجَنَّةَ بِالْطَّيِّبِ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ۝۲ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْبَنَاءِ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّا مَشَىٰ وَتِلْكَ أَرْبَاعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا

۳

سورة نساء مدنی و آیات آن صد و هفتاد و شش است

بنام خدای رحمان رحیم

ترجمه ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت او را از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود و بپرهیزید از خدائی که با او و بارحام از یکدیگر

سؤال میکنید براستیکه خدا بر شما نگهبان بوده است ۱ و اموال یتیمان را بایشان بدهید و تبدیل مکنید خبیث را بجای پاکیزه و اموال ایشان را بضمیمه اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی است ۲ و اگر از بی عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دود و سه سه و چهار چهار پس اگر خوف بی عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک<sup>شده</sup> است این نزدیکتر است باینکه جور نکنید ۳

**تکایات** مقصود از خلقکم من نفس واحدة خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوئیم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی آدم را از جنس واحد آفرید تا بیکدگر مأنوس شوید و اگر از یکجنس نبودید از هم تنفر داشتید. و خلق منها زوجها نیز احتمال دو معنی را دارد. و مقصود از جمله تسائلون به والأرحام که در اصل تتسائلون بوده و برای تخفیف يك تا ساقط شده این است که معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و لطف طرف خود میگفتند: أسئلك بالله و یا بالله احلف عليك و یا بالرحم أسئلك و این معنی بنا بر این است که والأرحام عطف بها به و مجرور باشد و اما اگر عطف به الله و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهور همین است پس معنی چنین میشود بترسید از خدائی که بنام او سؤال میکنید و میگوئید أسئلك بالله و او را اطاعت کنید و بترسید ارحامرا باینکه صله کنید. و جمله: و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانكحوا ما طاب لكم من النساء... جمله شرط و جزا میباشد بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجود است زیرا در زمان جاهلیت دختران یتیم را بازواج خود در میآوردند برای مال و جمالشان بیک مهریه مختصری و کسی نبود شرآن شوهران را از سر آورد دختران کوتاه کند و مال ایشانرا از چنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده و بیعدالتی میکردند حق تعالی در این آیه میفرماید اگر خوف از بی عدالتی دارید نسبت بدختران یتیم زنان بزرگ را بازواج در آورید و از دختران یتیم صرف نظر کنید و مال ایشانرا نخورید چنانکه آیه ۱۲۷ همین سوره نیز در این موضوع نازل شده است. و از جمله فان خفتم الا تعدلوا فواحدة استفاده میشود که برای مردم معمولی جائز نیست بیش از يك زن نکاح کنند و اسلام بیش از یکزن را برای مرد جائز ندانسته.

وَاتَّقُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ

نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ④

**ترجمه** و مهریه های زنان را بطیب خاطر بدهید (بدون توقع) پس اگر بمیل خود برای



شما چیزی از آن را گذاشتند پس آنرا گوارا و سازگار بخورید ۴

**تکایه** این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقع بدهد و کم و کسر کردن از صداقیکه ضمن عقد ذکر شده جائز نیست. و جمله فان طبن لکم .. دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را بمیل خود بشوهران ببخشند اشکالی ندارد.

وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي

جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِبَالًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا

مَعْرُوفًا ۵

**ترجمه** و اموال خود را که خدا آنها را قوام کار شما قرار داده بسفهاء دهید و روزی ایشانرا که در آن اموال است بدهید و بپوشانید ایشانرا و بایشان سخن نیکو بگوئید ۵

**تکایه** آیه دلالت میکند براینکه یکی از محجورین از تصرف در اموال سفیه است. و جمله لا توتوا ... شامل تمام مکلفین میشود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته و چه غیر او اما ظهور صدر و ذیل آیه این است که مخاطب این خطاب اولیا سفیه میباشد بدلیل جمله و ارزقوهم .. که مخاطب ولی سفیه است و او باید روزی سفیه را مرتب کند. اما چرا اموالکم گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیا برای اینکه مال در تحت تصرف اولیا میباشد. و کلمه فیها در جمله و ارزقوهم فیها دلالت دارد که از اصل مال نباید بسفیه داد زیرا منها نفرموده و اگر منها بود و از اصل مال باو میدادند مال او تمام میشد پس مقصود این است که در مال او معاملاتی انجام گیرد و بقدر نفقه سفیه در آورند و باو بدهند. و ذکر سفیه در این آیه ذکر وصف و مشعر بر علیت است یعنی سفیه علت جبر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد و لو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد چه حاکم حکم بکند و چه نکند پس بمجرد ظهور سفاهت از مال خود محجور است. و کلمه اموالکم دلالت دارد بر اختصاص حکم جبر باموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنْتُمْ مِنْهُمْ

رُفْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ

يَكْبُرُوا ۚ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ۥ

**ترجمه** ویتیمان را بیازمائید تا هنگامیکه بسن زناشوئی برسند پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را بایشان بسپارید و آنرا باسراف و شتاب از بیم آنکه بزرگ شوند صرف نکنید و هرکه غنی باشد پس باید عفت جوید و هرکه فقیر است باید بطور پسندیده صرف کند پس چون اموالشان را بایشان دادید بر آنان گواه گیرید و خدا برای رسیدگی بحساب کافی است ۶

**تکلیف** جمله وابتلوا .. دلالت دارد براینکه باید یتیم را آزمایش مالی کرد زیرا این آیه راجع باموال او است پس در حضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدند ضرر و نفع معامله را درک میکند باید مال او را بدست او دهند بدلیل جمله فادفعوا الیهم .. و از مفهوم آن استفاده میشود که اگر رشد فکری نداشته نباید مال او را بدست او داد و لو اینکه پس از بلوغ باشد و مقصود از اذا بلغوا النکاح این است که قدرت بر ازدواج و نکاح پیدا کند و نشانه آن خروج منی و احتلام است و نشانه دیگر روئیدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک شدن سردماغ است اما اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال . و کلمه الیتامی اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز میشود و نشانه بلوغ او حیض و یا به نه سالگی برشد عقی برسد . و فاء فادفعوا دلالت دارد که باید بدون معطلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را باو بدهند . و لا تأکلوها اسرافا وهدارا .. دلالت دارد که بطور اسراف و عجله باید مال او را نخورند و اما بطور مخالطه که بصرفه یتیم باشد خوردن ولی مال او را اشکالی ندارد . و از جمله فاشهد واعلیهم استفاده میشود که در موقع سپردن مال او باید شاهد گرفت برای دفع تهمت از ولی که نگویند مال او را خورده و اگر طفل منکر شد احتیاج بقسم نباشد .

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرُ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ٧  
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ٨ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٩  
إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ  
نَارًا وَسَبُّوْنَ سَعِيرًا ١٠

**ترجمه** برای مردان بهره ایست از آنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان



بهره ایست از آنچه والدین و نزدیکان گذارند از آنچه کم باشد از آن و یا زیاد بهره واجب شده ۷ و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت حاضر شدند پس بایشان روزی دهید از آن و سخن پسندیده بایشان بگوئید ۸ و باید بترسند آنانکه اگر از پس خود فرزندان غایبانی بگذارند که بایشان بترسند، پس باید از خدا بترسند و سخن استوار بگویند ۹ براستی آنانکه اموال یتیمانرا بستم میخورند همانا درد رونهای خود آتش میخورند و بزودی در آتش سوزان در آیند ۱۰

**تکایات** چون در زمان جاهلیت اطفال و زنان را از ارث محروم میکردند و میگفتند آنکه میتواند در جنگ شمشیر و نیزه بکاربرد ارث میرد حق تعالی در آیه ۷ فرموده در ارث بودن زن و مرد فرقی ندارد چه کم باشد و چه زیاد و در آیه ۸ تذکر داده که اگر در وقت تقسیم ارث نزدیکان میت که از وراثت نیستند و یا یتیم و مسکین حاضر بودند آنانرا محروم نگردانید و در آیه ۹ تهدید نموده در دسته را اول آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیمی نصیب کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای غیر آنان نکنند دوم تهدید نموده قیم ها و اوصیاء و یا اولیاء صغار را که از خدا بترسند و با صغیران بظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغار خودشان چنین گرفتار و زیر دست شوند.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ  
 الْإُنْثَىٰ إِن كَانَ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ أَن تَرَكُوا  
 إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّبْهُ  
 مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلَّذَّكَرِ  
 الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ الشُّدْسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ  
 يُوصِي بِهَا أَوْ دِينُ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَلَا تَدْرُونَ أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِكُمْ  
 نَعَا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ⑩

**ترجمه** خداوند شما را سفارش میکند درباره فرزندان آنکه برای پسر مانند نصیب دو دختر است پس اگر دختران بیش از دو تن شدند برای ایشانست دثلث مائر و اگر یکی شد برای او نصف است و برای والدین میت برای هر يك سدس مائر است اگر برای میت فرزندی باشد و اگر فرزندی نداشته و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثلث است و اگر برای میت

برادرانی است برای مادر او سدس است پس از وصیتی که میت وصیت بآن میکند و یا دینی که دارد پدرانتان و یا فرزندانان نمیدانید کدام يك ایشان از جهت نفع بشما نزدیکتر است و این تقسیم واجب شده ای از جانب خدا است براستیکه خدا دانا و حکیم بوده است ۱۱

**تکالیف** در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته میشوند : دسته اول فرزندان و والدین که تا یکی از افراد این دسته باشند ارث بدو دسته دیگر نمیرسد حال در این آیه جمله للذكر مثل حظ الأنثیین میگوید اگر میتی دارای پسر و دختر است پسر و مقابل دختر ارث میرد پس اگر وارث میت منحصر بیک پسر است که تمام ماترك از اوست و اگر هم پسر دارد و هم دختر، پسر و مقابل دختر میرد که اگر يك پسر دارد و يك دختر مال سه قسم میشود یکقسم از دختر و دو قسم از پسر و اگر دو پسر دارد و یک دختر مال او پنج قسم میشود بهر پسری دو سهم و بدختر يك سهم و اگر يك پسر دارد و دو دختر مال چهار سهم میشود و سهم از پسر و سهم از دو دختر بهر دختری یکسهم و جمله فان کن نساء فوق اثنتین .. دلالت دارد که اگر وارث میت چند دختر شدند و ثلث ماترك را میرند و اگر یک دختر باشد نصف را میرد و اما اگر دو دختر باشند آنها نیز و ثلث میرند بدلیل للذكر مثل حظ الأنثیین زیرا اگر نصیب هر دختری با بودن پسر ثلث باشد پس با بودن دختری دیگر بدون پسر نیز باید ثلث باشد پس هر دختری باید سه شصت ثلث باشد و میشود دو دختر و ثلث و جمله ولأبویه لکل واحد منهما السدس ... دلالت دارد که اگر میت پدر و مادر دارد با اولاد سهم هر يك از پدر و مادر سدس میشود و جمله فان لم یکن له ولد و ورثه .. دلالت دارد که اگر میت فرزندی نداشته مادر ثلث میرد و در صورتیکه کلاله نباشد و اگر کلاله داشت باز همان سدس را میرد پس در تقسیم سهم پدر و مادر را میدهند و باقی را همانطوریکه آیه اشاره کرده با اولاد تقسیم میکنند اگر اولاد داشته باشند و جمله من بعد وصية تا آخر دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل بوصیت و پس از دادن دین میت است پس باید دین میت را بدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند اگر چیزی از ماترك مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد بعقل ناقص خود طور دیگری که خدا فرموده تقسیم کند جواب او جمله لاتدرون ایتهم اقرب لکم نفعا می باشد یعنی شما افراد بشر نمیدانید کداميك از والدین و اولاد برای شما نافع تر و یا نزدیکترند پس تسلیم سخن خدا باشید زیرا تقسیمات الهی از روی علم و حکمت است بدلیل اینکه فرموده : ان الله کان علیما حکیما .

وَلَكُمْ فِصْفُ

ماترك اذا جكم ان لم یکن له ن وَلَدُ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ



الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكُنْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ بُوصِبِينَ بِهَا أَوْ دِينَ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ  
 مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ  
 مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ  
 يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا  
 السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ  
 وَصِيَّتِ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرِ مَضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

عَلِيمٌ حَلِيمٌ ۱۲

**ترجمه:** و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته اند اگر برای زنان فرزندی نباشد پس اگر آن زنان فرزندی داشتند برای شما چهار یک مترك ايشانست پس از وصيتی كه بنمايند و يا دينی كه داشته باشند و برای زنان چار يك از مترك شما است اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان هشت يك از مترك شما است پس از وصيتی كه بآن عمل كنيد و يا دين و اگر مردی ارث برده شود از جهت كلاله و يا زنی و برای آن مرد ميت برادر و يا خواهری باشد برای هر يك از اين دو سدس است پس اگر زيادتر از اين بودند پس ايشان در ثلث شريكند پس از وصيتی كه بآن وصيت شده و يا دينی در حاليكه بآن وصيت ضرری وارد نشده باشد و اين وصيت الهی كه بشما نموده وصيتی است و خدا دانای برد بار است ۱۲

**نکات:** در اين آيه پس از تعيين سهم زوج و زوجه از مترك بيان نموده سهم طبقه دوم از ارث را كه برادر و خواهر باشند و از آيه استفاده ميشود كه زوج و زوجه با هر طبقه ای از وارث باشند ارث ميبرند و ارث از اصل مترك الميت ميباشد بدليل جمله مِمَّا تَرَكْنِمْ كه در آيه ذكر شده و اما ارث برادر و خواهر پس از آيه راجع بآنان نازل شده يکی همين آيه ۱۲ و ديگر آيه ۱۷۶ كه در همين سوره خواهد آمد . اما اين آيه كه ايشانرا كلاله خوانده كه بمعنی بستگانست زيرا خواهر و برادر از بستگان ميت ميباشد از جمله فلکّل واحد منهما السّدس استفاده ميشود كه اگر وارث ميت يك برادر امی باشد فقط و يا يك خواهر امی فقط پس يكسدس را ميبرد بالفرض يعنی طبق فریضة قرآنی و باقی مال را چون ميت وارث دیگری ندارد نیز باو میدهند بالرتّ يعنی بواسطه عدم وارث باورّ ميشود و اگر يك برادر و يا يك خواهر بيشتري

باشند طبق قانون فان كانوا اكثر... شریکند در ثلث مال بالفرض و باقی مال را نیز بایشان میدهند بالرت و بین ایشان بتساوی تقسیم میشود و چون این آیه در باره خواهر و برادر امی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر امی همین است که ذکر شد و اما خواهر و برادر امی و یا ایهی در آیه ۱۷۶ ذکر خواهد شد و باقی مسائل ارث کلاله امی رجوع شود برساله احکام القرآن.

لَمَّا كُنْتُمْ حُدُودَ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ  
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا  
فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ⑭

این است حدود خدا و مقررات او و آنکه اطاعت خدا و رسول او کند او را به بهستانهایی داخل میکند که از زیر آن نهرها جاری است در حالیکه در آن جاوید باشند و این کامیابی بزرگی است ۱۳ و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدود و مقررات او تجاوز نماید او را باطنی وارد سازد در حالیکه در آن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده ۱۴

چون قوانین ارث را ذکر نمود در این آیه تذکر داده که هرکسی از حدود و قوانین الهی تجاوز کند و طبق آن رفتار نکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب دوزخ خواهد شد آنهم عذاب دایمی و چون قوانین الهی را خوار شمرده بمعذاب خوار کننده مبتلا گردد.

وَاللَّذِينَ بَيَّانُوا الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِهِمْ  
فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ  
فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ⑮  
وَالَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ قَاذُوهُنَّ فَاِذَا بَاوَأْتُمُوهُنَّ فَأَصْلَحُوا  
عَهُمَا إِنْ كَانَتَا بَارِعَتَيْنِ ⑯

و کسانی که از زنان شما کار زشتی بیاورند پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان پس اگر گواهی دادند آن چهار نفر پس آن زنان را در خانه ها نگهدارید تا مسرور



ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد ۱۵ و آنانکه کار زشت را میآورند از شما پس بپازاریدشان پس اگر توبه کرده و اصلاح نمودند از ایشان اهرافن کنید برآستیکه خدا توبه پذیر و مهربان بوده است ۱۶

**تَبَيَّنَاتٍ** مقصود از کار زشت فاحشه میتوان گفت زنا و یا ساحقه میباشد و ساحقه مالیدن روزنست فرج خود را بیکدیگر و مقصود از کلمه من نسائکم زنان شوهردار و سلطان است که او را محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهار نفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمه منکم در اربعه منکم دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلماً باشد نه کافر. و جمله فامسکوهن.. دلالت دارد که باید چنین زنی را در خانهای حبس کرد تا فوت کند. و مقصود از جمله او یجعل الله لهن سبیلاً این است که خدا حکمی برای ایشان تعیین کند و لذا چون آیه جلد نازل شد رسول خدا ۳ فرمود این است راهی که خدا برای ایشان تعیین کرده که باید تازیانه بخورند، اما زمان ما چون حکم شرعی اجرا نمیشود میتوان گفت فامسکوهن... را باید عمل نمود. و مقصود از جمله واللذان یأتیانها.. ممکن است لواط باشد بدلیل تذکیر اللذان و ضمیر یأتیان و ضمیر منکم. بنابراین فاذوهما حدّ لواط است و ممکن است مقصود زنا باشد و تذکیر اسما برای تغلیب است. و جمله فان تابا و اصلحا... دلالت دارد که اگر زانی توبه کند پیش از مراجعه بحاکم حدّی بر او جاری نمیشود و اما پس از مراجعه بحاکم و احضار نزد او توبه رفع حدّ نمیکند بدلیل آیه ۸ سورة مؤمن: فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

يَعْلَمُونَ التَّوْبَةَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٧ وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٨

**تَرْجُمَةٌ** همانا پذیرفتن توبه برخدا است برای آنانکه کار بد میکنند بجهالت سپس بزودی توبه میکنند پس ایشانند که خدا توبه ایشانرا میپذیرد و خدا دانا و حکیم بود فاست ۱۷ و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد میکنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید بتحقیق من الآن توبه

کردم و نیستی توبه بر آنانکه میسرند و حال کفر ایشانرا برایشان مهیا کردیم عذاب در دنا ۱۸  
**تَنْكِحَاتٍ** از کلمه بجهالة استفاده میشود آنانکه بدانای کار بد میکنند توبه ایشان پذیرفته  
 نیست ولی میتوان گفت کسی که دانا باشد بحضور پروردگار و عظمت او عصیان و گناه نمیکند و  
 حق تعالی که کلمه بجهالة آورده برای این است که بپندگان خود یاد دهد که هرگاه گناه  
 کردید جهالت را اندر خود قرار دهید و توبه کنید . وقال الصادق ۴ : كل زنب علة العبد وان  
 كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصيته فقد حكى الله قول يوسف لا خوته هل علمتم  
 ما فعلتم بيوسف وأخيه إذ أنتم جاهلون . كل معصية جهالة وان كان على سبيل العمد لانه  
 يدعو إليها الجهل وينها للعبد ولانه لا يعلم كنه ما فيه من العقوبة لمخاطرتهم بانفسهم  
 في معصية الله ولانه في اختياره لذاته الدنيا على العقبى جاهل .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا  
 وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَنْدَحِبُوا بِبَعْضِ مَا اتَّبَعُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْنِيَنَّ  
 بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى  
 أَنْ تَكُونَ أَمْرًا شَرًّا وَيَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ①۹

**تَرْثَاتٍ** ای مؤمنین برای شما حلال نیست که باکراه از زنان میراث ببرید و برایشان سخت  
 بگیرید برای بردن قسمتی از آنچه بایشان داده اید مگر اینکه کار زشتی آشکارا بیاورند و بسا  
 آنان بنیکی معاشرت کنید پس اگر ایشانرا مکروه داشته باشید چه بسا چیزی را که شما کراهت  
 دارید و خدا در آن خیر بسیاری قرار میدهد ۱۹

**تَنْكِحَاتٍ** این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیت نازل شده که رسم بود اگر مردی میسر  
 زنان او نیز در عماره ارشیه او بود و پسر بزرگ یا اقوام او زنرا بارت میبردند و خصوصا پسر بزرگ  
 او میتوانست بدون صداق با زن زناشویی کند و یا آنها را به پسر دیگران در آورد و حتی قادر  
 بود آنها را از ازدواج بدیگران بازدارد و میآمد چادری بر سر او می افکند و حتی گاهی  
 ارشیه او را تصرف میکرد .

وَأِنْ أَرَدْتُمْ

اَسْتَبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَانْتَبَهْتُمْ أَحَدَهُنَّ قِطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا  
 مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهِ نَفْسًا وَانْتِمَاءً مِيبًا ②۰ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَ  
 وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَكُمْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ②۱



و اگر خواستید زنی را تعدیل کنید و بجای او زن دیگری بیاورید و بیکی از ایشان دوست گاو از زرداده باشد پس از آنکه هر دو هیچ چیز آید آنها بیعتان و گناه آشکارا میگیرند ۲۰ و چگونه آنها میگیرند و حال آنکه بعضی از شما بدیگری کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته اند ۲۱

این آیات دلالت دارد بر اینکه مهر زن هر قدر زیاد باشد اشکالی ندارد و لیس اگر بقدر مهرالسنه باشد بهتر است و نیز دلالت دارد کلمه و قد افی که بدخول صداق بر عهده زوج مستقر میشود.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ  
فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ۲۱ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ  
بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ  
الْأَخِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضَاعِ  
وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي جُورٍ كُومِنْ نِسَائِكُمْ  
الَّذِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ  
وَحَلَالٌ لَكُمْ أَنْ تَنْكِحُوا الدِّينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ يَتَخَوَّابُنِ الْأُخْتِ  
الْأُمَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۲۲ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ  
النِّسَاءِ الْأُمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ  
ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ  
بِهِ مِنْهُنَّ فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا رَاضِيْتُمْ  
بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۲۳

و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده اند مگر آنچه را که گذشته است زیرا آن کار زشت و موجب خشم بوده و بد راهی است ۲۲ بر شما حرام شده مادران و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر و مادران که شیرستان



داده اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شمایند از آن زنانیکه بایشان دخول کرده اید پس اگر دخول بایشان نکرده اید بر شما باکی نباشد و زنان پسرانتان که از نسل شمایند و حرام شده که جمع کنید بین د و خواهر مگر آنچه گذشته است بر استیکه خدا آمرزنده مهربان بوده است ۲۳ و حرام شده زنان شوهر دار مگر آنکس دست راست شما مالک آن باشد نوشته خدا است برای شما مقرر شده و برای شما حلال شده آنچه سواى اینها است که با دادن اموال خود آنها را برای حفظ عفت نه برای زنا بجوئید پس آنچه بهره برد از زنان مزد ایشان را بدهید بطور وجوب و باکی بر شما نیست در آنچه رضایت طرفین شما باشد پس از مهر واجب بد رستیکه خدا دانای حکیم است ۲۴

**بَيِّنَاتٌ** کلمه ما نکح اباؤکم شامل است جدّ ابی و جدّ امی را بنا بر این نکاح زن جدّ ابی و زن جدّ امی نیز بر نوه حرام است در آیات فوق شماره کرده زنانی را که بر مرد حرام است از جمله زنانی که بر مرد حرام است بواسطه نسب مادرانند که فرموده امهاتکم و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده و بناتکم و آن شامل است دختر و دختر او هر قدر پائین برود و دختر پسر و هر قدر پائین برود چه تولد اینها از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه بزنا زیرا بنات اطلاق دارد . و دیگر از زنان محرمه خواهر است بدلیل کلمه اخواتکم چه خواهر ایهنی و چه امی و چه امی زیرا اخوات اطلاق دارد . و دیگر عمه ها میباشند و عمه شامل است خواهر پدر و خواهر جدّ پدری و خواهر جدّ مادری پدر و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق عماتکم . و دیگر از زنان محرمه خاله میباشد و او خواهر مادر و خواهر جدّ امی و جدّ امی و هر چه بالا رود بدلیل اطلاق خالاتکم . و دیگر از زنان محرمه د دختر برادر و دختر د دختر او و یا د دختر پسر او هر چه پائین رود بدلیل اطلاق بنات الاخ . و دیگر از زنان محرمه د دختر خواهر و د دختر د دختر او و د دختر پسر او هر چه پائین رود بدلیل اطلاق بنات الاخت و دیگر از زنان محرمه که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن بر مرد حرام میشود و در این آیه ذکر شده مادر رضاعی است که شما را شیر داده اند و همچنین خواهران رضاعی شما بدلیل امهاتکم اللّاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعه . و دیگر از زنان محرمه مادر زنت بدلیل و امهات نسائکم . و دیگر د دختر زنت که در کنار انسان بزرگ میشود و لذا آنها را ریهه گویند بشرطیکه بمادر او دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد د دختر او حرام نمیشود . و دیگر از زنان محرمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسانست . و دیگر از زنانی که نکاح آنها حرام است خواهر زنت در حالیکه جمع بین د و خواهر کند بدلیل و ان تجمعوا بین الاختین . و دیگر از زنانیکه بر مرد حرام است زن شوهر دار است بدلیل جمله والمحصنات من النساء .



و جمله لا جناح علیکم فیما تراضیتُم به من بعد الفریضة دلالت دارد بر اینکه پس از تعیین مهر،  
زوجه و زوج میتوانند برضایت طرفین چیزی بر مهر بیفزایند و یا کم کنند .

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ  
مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ  
مِنْ قَتِيَّاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ  
فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ  
مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ  
فَإِنْ آتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنْ  
الْعَذَابِ لِلْكَلْبِ خِشَى الْعَنْتِ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ  
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٥ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ  
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَتَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٢٦ وَاللَّهُ يُرِيدُ  
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا  
مِيلًا عَظِيمًا ٢٧ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ  
ضَعِيفًا ٢٨

**ترجمه:** و آنکه از شما توانایی ندارد که ازدواج کند زنان آزاد مومنات را پس از واج کند  
از دختران مومناتیکه شما مالک آنها شده اید و خدا با ایمان شما را نافر است بعضی از شما از  
بعضی بگردند پس آنها را با اجازه کسانی که ازدواج کنید و مهریه آنها را بنیکی بدهید و رحا<sup>له</sup>  
همسران باشند نه در حال زنا و نه آنانکه پنهانی دوست گرفته اند پس چون بهمسرید درآمدند  
و کارزشتی کردند بر آنها نصف عذابی است که بر زنان آزاد است این برای کسی است از شما که  
از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته باشد و صبر شما بهتر است برای شما و خدا آمرزنده  
رحیم است ۲۵ خدا میخواهد برای شما بیان کند و شما را بر روش های آنانکه پیش از شما بودند  
هدایت نماید و توبه از شما پذیرد و خدا داناى حکیم است ۲۶ و خدا میخواهد برحمت

بر شما رجوع کند و آنانکه پیروی شهوات میکنند میخواهند شما منحرف شوید بانحراف عظیم ۲۷  
 خدا میخواهد تخفیف دهد از شما و بار گناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده ۲۸  
 نکات این آیات اختصاص دارد بآنوقعی که سلمین از جنگ با قار غنائم و اسیران  
 میآورند پس هرکس فقیر بود میتواندست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج  
 با آنها کمتر بود و اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنائی مرتکب شود باید بقدر نصف آزاد  
 تازیه بخورد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم  
 بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا  
 أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝۲۹ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا  
 وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّبُهَا وَأَوْكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝۳۰

ترجمه ای مؤمنین اموال خود را بین خودتان بباطل مخورید مگر اینکه تجاری باشد از  
 رضایت طرفین شما و خود کشی نکنید بدستیکه خدا بشما مهربان بوده است ۲۹ و آنکه بستم و  
 تعدی چنین کند پس بهمن زودی او را بآتش رخنه وارد میکنم و این برخدا آسان است ۳۰  
 نکات مقصود از لا تأکلوا... خوردن تنها نیست بلکه هر تصرفی باشد غیر مشروع  
 مانند : ربا و غصب و سرقت و خیانت و انکار حق زیرا بهر عنوانی باشد عرف میگوید مال مرد مرا  
 خورد و اطلاق اموالکم شامل میشود تصوف باطل در اموال خود و یا اموال غیر. پس هر  
 معامله ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و مورد نهی و آیا نهی موجب فساد است یا خیر  
 باید گفت اگر رضایت طرفین نباشد باطل است و اگر رضایت طرفین وجود داشت ولی معامله  
 صحیح نبود تصرف هر یک از طرفین در آنچه باو انتقال یافته بواسطه رضایت طرف دیگر اشکال  
 ندارد . و جمله لا تقتلوا انفسکم شامل است که انسان خود و مسلمان دیگری را نباید بکشد . زیرا  
 برادر دینی نیز خودی میباشد و هردو مورد نهی میباشد .

إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَارَ مَا تَتَّهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ  
 مُدْخَلًا كَرِيمًا ۝۳۱

ترجمه اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید ، از گناهان کوچک شما میگذریم و شما  
 را بجای ارجمند وارد میکنم ۳۱



**تکلیف** هدف دین دور کردن مردم است از گناهان بزرگ و اما گناهان جزئی اگر چه اجتناب و دوری از آنها نیز پسند خدا و دین است ولی انسان باید در جزئیات خیلی غور نکند و خود را به زحمت نیفکند و در اینکه گناهان بزرگ کدام است اختلاف نظر شده میتوان گفت آنچه در قرآن صریحا از آن نهی شده و یا وعده عذاب بآن داده شده و کفر و نبوی و اخروی دارد کبیره است ، ولی عصیان خدا اهمیت دارد در هر چه باشد .

وَلَا تَقْنَبُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ  
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ  
اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝۳۲ وَلِكُلِّ  
جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلذِّينَ عَقَدْتُمْ  
اِيْمَانَكُمْ فَاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝۳۳

**ترجمه** و آنچه را که خدا بدان برتری داده بعضی از شما را بر بعضی دیگر آرزو مکنید برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده اند و برای زنان نصیبی است در آنچه کسب کرده اند و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هر چیزی دانا بوده است ۳۲ و برای هر کس وارثانی قرار داده ایم از آنچه گذاشته ، والدین و نزدیکان و آنانکه دستهای شما با ایشان پیمان بسته پس نصیب ایشان را بدهید بر استیکه خدا به هر چیزی حاضر و گواه بوده است ۳۳

**تکلیف** زمان جاهلیت یزنان و اطفال ارث نمیدادند و مال زنها از او باز میداشتند حقیقتا بوسیله آیات فوق از این کار نهی نموده و مقصود از نهی تمنی در جمله ولا تمنوا . . . این است که اگر کسی در صفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما با وحسد نبهید و زوال آنها طالب نباشید و بخدا اعتراض نکنید بلکه از خدا بخواهید که بشما نیز عطا کند و بعطای او راضی باشید چنانکه فرموده : واسئلوا الله من فضله . و مقصود از والدان و اقربون شامل نسبی و سببی میشود مانند طبقه اول و دوم و سوم و زوج و زوجه . و مقصود از الذین عقدت . . . ضامن جریره است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که در جنگ و صلح با هم همراهی کنند و اگر هر يك را جنایتی و دینی بر عهد آمده دیگری بپردازد و صیغه آن عقد چنین است : دست توی دست یکدیگر میگذارند یکی میگوید عاهدنا ان نملك ذی و نشارك ثاری و حرك حربی و سلّمك سلمی تو رشتی و اړك و تطلب بی و اطلب بك و تعقل عنی و اعقل عنك . که در صورت

نبودن وارث نسبی و سببی او ارث میبرد .

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ  
بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالزَّالِمَاتُ فَإِنَّمَا تُحَافِظُ لِلْغَيْبِ  
بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاجْزِيُوهُنَّ  
فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا  
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ۝۳۴

**ترجمه:** مردان سرپرستند بر زنان بسبب آنچه خدا برتری داده بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر و بسبب آنچه انفاق کرده اند مردان از اموال خود پس زنان شایسته اطاعت کنند گانه کفیب مردان را حفظ کنند بآنچه خدا حفظ نموده و آن زنانیکه از سرکشی آنان خوف دارند ایشان را موعظه کنید و در خوابگاههای ایشان دوری کنید و ایشان را بزنید پس اگر از شما اطاعت کردند بهیچ طریقی بر ایشان ستم روا ندارید بد رستیکه خدا والا و بزرگست ۳۴

**تکلیف:** حقیقتی مردان را برتری داده و سرپرست زنان نموده بواسطه اینکه بمردان برتری در نیروی فکری و بدنی داده شده و بر اعمال شاقه توانائی بیشتری دارند این از نظر عقل و اما شرعا جهاد و خطبه و اذان و جمعه برایشان واجب است باضافه باید بر زنان انفاق کنند و مخارج زنانرا چه از جهت طعام و لباس و چه از جهت مسکن باید متحمل شوند و لذا خدا فرموده: بما فضل الله . و اما اگر زنان طغیان کردند باید با ایشان چنانکه آیه دستور داده رفتار کرد بشرطیکه دیه وارد نشود .

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَنِيكُمْ فَإِذَا بُعُوا  
حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدُوا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ  
بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۝۳۵

**ترجمه:** و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید پس راوری از خانواده مرد و راوری از خانواده زن بفرستید اگر آند و اراده اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاح را در میان ایشان فراهم کند زیرا خدا دانا و آگاه است ۳۵

**تکلیف:** مخاطب ان خفتم... مردم و حاکم شرع است و یا فامیل طرفین است که باید دو



نفراز کسان خود را بفرستند . و جمله فابعثوا . . اعم از این است که بحث برضایت زوجین باشد و یا خیر . و کلمه حکما " میرساند که دو نفر بعنوان حکومت وارد میشوند و زوجین باید بحکم ایشان اطاعت کنند . و جمله ان یرد اصلاحا . . دلالت دارد که حکمین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیت تفرقه نداشته باشند و یا زوجین . و اگر اصلاح نشد و بنا بر تفرقه شد باذن زوجین اگر تفرقه حاصل شود بهتر است .

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا  
بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْبَنَاتِ وَالْكَافِرِ  
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ  
السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا  
فِي خَوَارِ ۝۳۶

بیت ۳۶ و خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نکنید و بوالدین و خویشان و یتیمان و مساکین و همسایگان نزدیک و همسایه دور و یار نزدیک و راهگذرو آنکه بطولیت شما درآمده احسان کنید زیرا خدا دوست نمیدارد خود خواهیکه بخود مینازد ۳۶

تفسیر جمله لا تشركوا به شیئا اطلاق دارد که باید چیزها شریک نکرد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و نه در حکم : شریک در ذات این است که کسی بگوید در ذات در قدیم بوده و یا در وجود در قدیم بوده و اما شرک در صفات این است که بگوید غیر خدا همه جا حاضر و یا ناظر و یا مدبر و یا مدبر و یا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگر خدا را واجد است . و اما شرک در افعال این است که غیر خدا را شافی و یا کافی و یا نگهبان و یا خالق و یا رازق بداند . و شرک در عبادت این است که غیر خدا را بندگی کند و یا غیر خدا را در عبادت بخواند و یا برای غیر خدا کرنش کند مانند کرنشی که برای خدا میکند . و شرک در حکم این است که بگوید یا شریک القرآن و یا حکم کن دیگر را واجب الاطاعت بداند .

الَّذِينَ يَخْلُونُ بِأَمْوَالِ النَّاسِ بِالْجُلِّ وَيَكْمُونُ مَا  
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ۝۳۷

بیت ۳۷ آنانکه بخل میورزند و مردم را بخل امر میکنند و آنچه خدا از فضل خود بایشان

دارد کتمان میکنند و برای کافرین عذاب خوار کنند . مهیا کرده ایم ۳۷  
**تکلیفات** مقصود از بخل ، بخل در مال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و  
 بخل در اظهار حق و کتمان هرچه خدا بایشان داده و یا ایشانرا آگاه ساخته مانند یهود که  
 بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خود را که در حق محمد داشتند بمردم اظهار کنند و بدیگران  
 امر میکردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه میدانید کتمان کنید .

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ  
 الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾ وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ  
 آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ  
 عَلِيمًا ﴿٣٩﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً بُضَاعِهَا  
 وَبُؤْسٍ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ  
 وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا  
 الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

**ترجمه** و برای آنانکه اموال خود را برای دیدن مردم اتفاق میکنند و خدا و بروز دیگر  
 ایمان ندارند و کسیکه شیطان همدم او باشد پس بد همدمی است ۳۸ و چه چیز بود بر ایشان  
 (یعنی چه ضرری داشت) اگر بخدا و روز دیگر ایمان میآوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده  
 اتفاق میکردند و خدا بایشان دانا است ۳۹ محققا خدا بمقدار ذره ای ستم نمیکند و اگر کار  
 نیکی باشد آنرا میافزاید و از نزد خود اجر بزرگ میدهد ۴۰ پس چگونه باشد و حقیکه بیاوریم  
 از هر آلهی بگواهی و تو را برایشان گواه آوریم ۴۱ آنروز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند  
 دوست میدارند که کاش زمین بایشان هموار میشد ( یعنی زیر خاک میشدند ) و از خدا سخنی  
 را کتمان نمیکردند ۴۲

**تکلیفات** جمله و الذین ینفقون . عطف است بر الکافرین در آیه قبل و مقصود از قریبن  
 بودن شیطان این است که دائما ایشان را وسوسه میکند . و مقصود از لو تسوی بهم الارض اینست که  
 زیر خاک بودند و زمین را بر روی بدن ایشان هموار میکردند که دیگر از آن خارج نمیشدند  
 و مقصود از ولا یکتُمون الله حدیثا اینست که کفار کفر خود را انکار میکنند و خدا اعضا ایشانرا



بسخن میآورد سپس ایشان پشیمان میشوند و آرزو میکنند که خوب بود کتمان نمیکردیم کفر خود را و مقصود از شهادت رسول خدا شهادت او است بر اهل زمان او و اصحاب او بقرینه آیات دیگر.

بِأَنَّهُمْ

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ  
وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ  
سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا  
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۴۳﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین بنماز نزدیک نشوید در حالیکه شما مستید تا اینکه بدانید چه میگوئید و نه در حال جنابت مگر اینکه رهگذر باشید تا اینکه غسل کنید و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضاء حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی نیافتید تیمم کنید زمین پاکی را پس بمالید بصورتها و دستهای خود بد رستیکه خدا بخشنده و آمرزنده است ۴۳

**تفصیل:** مقصود از جمله لا تقربوا . . بظاهر این است که در حال مستی بنماز نزدیک نشوید و میشود بعلاقة حال و محل بگوئیم مقصود محل نماز است که مسجد باشد یعنی بمسجد نزدیک نشوید در حال مستی پس مقصود از جمله ولا جنباً الا عابری سبیل این است که شخص جنب بمسجد نرود مگر بعنوان راه گذر که از دری وارد و از در دیگر خارج شود و درنگ نکند و دیگر اینکه سکاری شامل است سکر حقیقی و سکر مجازی را یعنی اگر سکر خواب دارید بنماز نزدیک نشوید و سکر اغما نیز چنین است و سکر غفلت نیز چنین است زیرا حتی تعلموا ما تقولون در تمام اینها صدق دارد . و دیگر اینکه حتی تعلموا دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگذار باید بداند چه میگوید پس باید مقداری از لغت و زبان عرب را فرا گیرد تا بفهمد در نماز چه میگوید . و دیگر اینکه در تغسلوا چون نفرموده کجای بدن را غسل دهید اطلاق دارد و شامل تمام بدن میشود پس انسان برای نماز اگر جنب شده باید تمام بدن را غسل دهد . و در تیمم طبق قرآن باید بر صعيد تیمم کند و صعيد زمین خاکی را گویند پس باوجود خاک انسان نباید چیزی دیگر تیمم کند . و اگر صلوۀ را بمعنی حقیقی گرفتیم مقصود از جمله ولا جنباً الا عابری سبیل این است که در حالت جنابت نماز نخوانید مگر اینکه مسافر باشید و آب پیدا نکنید .



أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ  
 يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ۚ وَاللَّهُ  
 أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ۝  
 هَادُوا وَحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا  
 وَاسْمَعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسِّنِينَ وَمَطَعْنَا فِي الَّذِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ  
 قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمٌ وَلَكِنْ  
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝

**ترجمه** آیا نظر نمیکنید بسوی آنانکه بهره ای از کتاب تورا را داده شده اند گمراهی را میخرند و میخواهند که شما راه را گم کنید ۴ و خدا بدشمنان شما را تا تراست و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و پس است ۵ از جمله کسانی که یهودی شده اند تحریف میکنند کلمات را از جاهایش و میگویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو نشنوی و ما را رعایت کن درحالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه زدن در دین است و اگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و بما مهلت بده هرآینه برای ایشان بهتر و راست تر بود ولیکن خدا بسبب کفرشان لعنتشان نموده و از حق دورشان کرد پس ایمان نمیآورند مگر کمی ۶

**تکلیف** مقصود از کلمه نصیباً من الکتاب همان نیمه دانشمندی است که مقداری از کتاب آسمانی را یاد گرفته اند و باقی آنرا نمیدانند و لذا مشتری ضالقتند و اما اینکه آنان چگونه مشتری ضالالت بودند میتوان گفت باینگونه که با علم بنبوت محمد کفر باور می پسندیدند و برای تعصب خود را بگمراهی زده و میخواستند که مسلمین نیز گمراه باشند. و مقصود از بحر فون الکلم... ممکن است تحریف لفظی باشد که الفاظ تورا را عوض میکردند زیرا نسخه های تورا کم بود و صنعت چاپ بوجود نیامده بود و مردم نیز اکثر بی سواد بودند و لذا ممکن بود عبارات تورا را عوض کنند و ممکن است مقصود از تحریف تحریف معنوی باشد که عبارات آنرا معنی دیگری بدلخواه خود میکردند مثلاً رَجَمَ را بمعنی حد میگرفتند و مانند زمان ما که با قرآن بازی میکنند و معانی دلخواه خود را بقرآن نسبت میدهند آنزمان نیز با تورا چنین میکردند. و مقصودشان از سمعنا و عصینا تمسخر بود. و مقصودشان از راعنا این نبود که ما را مراعات کن بلکه باستهزا میگفتند و یا مقصودشان از آن راعینا یعنی چوپان ما بود.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
الْكِتَابَ آمِنُوا بِنِازِ لَنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطِيسَ وَجُوهًا  
فَرَدَّهَا عَلَى أَذْبَارِهَا أَوْتَلَعْنَاهُمْ كَالْعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ  
أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ  
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

**ترجمه:** ای کسانی که دارای کتابید ایمان بیاورید بآنچه نازل کرده ایم در حالیکه تصدیق  
میکند آنچه را با شما است ، پیش از آنکه صورتها را محو کنیم و به پشتها برگردانیم و با ایشان را  
لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت ( روز شنبه ) را لعن کردیم و امر خدا شدنی بوده است ۴۷  
براستی و تحقیق که خدا شرک با و را نمیآمرزد و پائین تر آنرا برای هرکس بخواهد میآمرزد و آنکه  
بخدا شرک آورد پس بتحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است ۴۸

**تفصیل:** مقصود از اصحاب سبت کسانی بوده اند که روز شنبه از ماهیگیری تعطیل نکردند  
و حیل کردند در گرفتن ماهی و خدا مسخشان کرد چنانکه در سورة اعراف آیه ۶۳ قصه ایشان  
ذکر شده . و در جمله آن الله لا یغفر ان یشرك به اشکال شده که شرک توه نمیکند تا خدا  
بیامرزد و یا نیامرزد و خدا را قبول ندارد ؟ جواب این است که مقصود از شرک در اینجا آنکسی  
است که خدا را قبول دارد بیکتائی و خالقیت مانند مشرکین مکه ولیکن غیر خدا را میخواند و  
برای خواندن خدا واسطه قائل میشود و بندگان خدا را در کارهای خدا دخالت میدهد  
و برای غیر خدا نذر و نیاز میکند و صفات خدا را ببندگان او میدهد مانند صفت لامکانی و حصول  
کل مکان را برای غیر خدا قائل میشود و یا او را سمیع کل صوت میداند و هکذا .

إِلَى الَّذِينَ يُرَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرِيكَ مِنْ يَشَاءُ وَلَا يَظْلُمُونَ  
فَنِيلاً ﴿٤٩﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى إِثْمًا  
مُبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ  
بِالْجِبِّ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى  
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ

## اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۝۲۱

**تَرْجُمَةُ** آیا نظر نکردی بسوی آنانکه خود را پاک می‌شمردند ( از خود تمجید میکنند ) بلکه خدا تمجید میکند هر کس را که بخواد و بقدر رشته هسته خرما بایشان ستم نشود ۹۹ بنگر چگونه بر خدا دروغ می‌بندند و کافی است که این گناهی آشکار باشد . ۵۰ آیا نظر نکردی بسوی آنانکه نصیبی از کتاب (توراه) دارند ، که ایمان بجبت و طاغوت می‌آورند ( جبت و طاغوت نام دهرت بود ) و بکفار میگویند ایشان ( یعنی مشرکین ) هدایت یافته ترند از مؤمنین براه ۱۰۵ ایشانند آنانکه خدا لعنشان کرده و کسیرا که خدا لعن کند برای او یآوری نخواهی یافت ۵۲

**تَفْسِیرُ** آنانکه خود را تزکیه و تعریف میکردند بیهود بودند که میگفتند ما مشرک نیستیم ، بلکه از بندگان خاص خدا و ابنا خدا و احبّا او می‌باشیم و داخل بنهشت نمیشود مگر آنکه بیهودی باشد و میگفتند پدران و اجداد ما از انبیاء بوده و روز قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد روزی عده ای از یهود اطفال خود را آوردند نزد رسول خدا ﷺ و گفتند و الله ما مانند این اطفال می‌باشیم آنچه در شب عمل کرده ایم بروز جبران و عفو میشود و آنچه در روز کرده ایم بشب جبران و عفو میشود . متأسفانه عده ای از ملت ما همان خود خواهی یهود را دارند و خود پسند می‌کنند که ما پیرو آل محمدیم و هرچه بکنیم مورد عفو خواهد بود در صورتیکه کتاب آسمانی ایشان قرآن است و قرآن تمام این اوهام را مردود ساخته است و این چیزها را افتراء بر خدا دانسته و فرموده کیف یفترون علی الله الذب . و مقصود از یؤمنون بالجبت و الطاغوت عده ای از یهود بوده مانند حو بن اخطب و کعب بن اشرف که برای خاموش کردن اسلام رفتند مکه نزد قریش و ابوسفیان و با آنان هم قسم شدند برای دفع رسول خدا ﷺ . قریش گفتند شما اهل کتابید و بمحمد نزد یکتربد و ما از مکر شما خاطر جمع نیستیم پس بیایید برای جبت و طاغوت سجده کنید تا ما خاطر جمع شویم پس برای بتها سجده کردند . ابوسفیان گفت آیا ما بهدایت نزد یکتربد یا محمد ؟ کعب گفت شما بهدایت نزد یکتربد . و آیا جبت و طاغوت منحصر به بت می‌باشد در لغت و یا بهر پرچمدار باطلی چه مدعی نبوت و چه مدعی الوهیت و چه مدعی علم غیب و چه آنکه حلال و حرام از خود بیاورد و مرد سرا بسوی خود دعوت کند که تمام اینها را جبت و طاغوت گویند در لغت عرب .

أَمْ لَمْ نَصِيبْ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا الْبُؤْسُ

النَّاسِ نَفِيرٌ ۝۲۲ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۝۲۳



فِيهِمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝  
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلْبًا نَظِجَتْ جُلُودُهُمْ  
 بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا  
 حَكِيمًا ۝

**ترجمه** آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است پس در آن هنگام نمیدهند مرد مرانقیری  
 ۳ بلکه آیا بمردم حسد میورزند بر آنچه خدا از فضل خود داده ایشانرا، پس بتحقیق بسال  
 ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را و بایشان دادیم پادشاهی عظیمی را ۴ پس بعضی از ایشان  
 بآن کتاب ایمان آورد و بعضی از ایشان بازداشتند از ایمان و دوزخ برای سوزانیدن کافس  
 است ۵ بر راستی و تحقیق آنانکه بآیات ما کافر شدند بهمین زودی وارد میکنیم ایشانرا باتشی  
 که هر قدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل میکنیم بیوستهای دیگری تا بچشند عذابرا بد رستیکه  
 خدا عزیز و حکیم بوده است ۶

**تفصیل** مردمیکه مورد حسد یهود بودند همان محمد و پیروانش بودند که حقتعالی  
 بایشان نبوت و قدرت و سلطنت بخشید و روز بروز قدرتشان زیادتیر میشد خدا میفرماید ما  
 بسال ابراهیم یعنی یعقوب و یوسف و سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوت دادیم شما چرا بآنان  
 حسد نمیورزید . و در جمله کلمات نضجت جلود هم . . اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان  
 نکرده اند چگونه عذاب میشود ؟ جواب این است که پوست از عوارض است اما جوهر آدمی و روح  
 او عوض نمیشود و اوست که معذب است و نقیر چاهك سر خرما است که منشأ روئیدن آن شده  
 است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ  
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَمْ يَفْثَا مِنْهَا وَلَا جُلُودٌ مَطْمَئِنَّةٌ  
 وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ۝

**ترجمه** و آنانکه دارای ایمان و اعمال شایسته باشند ایشانرا داخل خواهیم کرد به  
 باغهاییکه از زیر آنها نهرها جاریست تا بابد در آن بمانند برای ایشان جفتها و همسرهای  
 پاکیزه باشد و ایشان را وارد میازیم در سایه کشیده شده راحتی ۷

تَنْكِیَاتِ خلود در بهشت موكّد شده بلفظ ابد ۴ و این دلیل است بر اینکه رحمت خدا از ایشان قطع نخواهد شد .

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ  
إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ  
نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ  
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

تَنْكِیَاتِ بتحقیق خدا شما را امر میکند که امانات را باهل آن برسانید و چون بین مردم حکم کردید بعدالت حکم نمائید محققا خدا شما را خوب پند میدهد بدستیکه خدا شنوا و بینا است ۵۸ آی مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید پس اگر در چیزی نزاع کردید آنرا برگردانید بخدا و رسول اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت ۵۹

تَنْكِیَاتِ کلمه امانات جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق میشود : اما امانات خالق همان اوامر و نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید بآنها عمل شود و همچنین امانت الهی اعضا و جوارحی است که خدا دارد که باید هر يك را برخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکند بازبان غیبت و دروغ و نطامی و فحش و تهمت و افترا نیاورد و با چشم نظر بمعمرات ننماید و همچنین با سایر قوا و جوارح که قوا و حواس خود را بیهوده صرف نکند و درك و شعور و عقل خود را که هر يك امانتی از امانات الهی است صرف دنیا پرستی ننماید . و امانات مخلوق آنستکه و دافع و اسرار و امانات مردم را حفظ کند و هر امانتی را به صاحبش برساند و عیب مردم را فاش نکند . اگر انسانی از امراء است با رعیت خود بعدل رفتار کند و اگر دشمنانست مردم را بتعصبات باطله و عقاید فاسده و خرافاتی ترغیب نکند و حقائق را بیان و کتمان ننماید و زن حفظ غیاب و هسر خود کند و مرد حقوق پدری را در حق اولاد و سرپرستی و تربیت را در حق عیال مراعات نماید . و اما امانات هرکسی نسبت بخودش آنستکه برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافعتر است انتخاب کند و بجان خود خیانت نکند . و اما حکام حکومترا پس از خودشان باهلش



واگذار کنند و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهلیت را بنمایند و حکام نیز دیات و حدود الهی را که اجرای آنها بوعهده زمامدار و امام است اجرا کنند . و جمله و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل نیز اشاره بوظایف دیگر حکام و امراء و عدالتشان نسبت برهیت است و مراد از کلمه ناس عموم مردمند چه مسلمان و چه کافر . و این امور انحصار بر رسول و یا امام معینی نیست بنابراین هر امیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد و بیت المال را باهلش برساند حاکم شرعی است و اطاعت او بر همه لازم است . و حاکم و ظافعی را که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۰۳ فرموده باید عمل کند قال : انه ليس على الامام الا ما حمل من امر به : الا بلاغ في الموعظة والاجتهاد في النصيحة والاحياء للتسنية واقامة الحدود على مستحقها واصدار التهمان على اهلها . یعنی بتحقیق نیست بامر امام مگر بآنچه پروردگارش باو امر کرده (و آن پنج چیز است) رسانیدن موعظه و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن و زنده کردن سنت رسول و اجرای حدود بر مستحقین آن و سهام بیت المال را باهل آن برساند .

در آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و . . خدا را ذکر کرده و امر باطاعت او نموده مستقلاً و منفرداً سپس اطاعت رسول و اولو الامر را باهم ذکر کرده و امر باطاعت نموده و بیهک صیغه امر اطیعوا نسبت بهر دو آورده زیرا اولی آنستکه مخلوقی چون رسول را هم در ردیف خالق ذکر نگردد چنانکه روایت شده کسی آمد نزد رسول خدا ﷺ خطبه ای خواند و در آن گفت من اطاع الله و الرسول فقد رشد و من عصاهما فقد غوی رسول خدا فرمود بیس الخطیب انت یعنی تو بد خطیبی هستی چرا نگفتی من اطاع الله و اطاع الرسول و من عصی الله و عصی الرسول . و لذا حق تعالی در آیه ۶۶ سوره احزاب نقل کرده که اهل آتش برای نجات خود آرزو میکنند و میگویند یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول . بنابراین یکی از خرافات باطله در ملت ما اینستکه مینویسند : الله محمد علی فاطمه حسن و حسین . و اسما مخطوق را در ردیف اسم خالق میآورند .

نکته دیگر اینکه در این آیه امر شده باطاعت خدا و اطاعت رسول : اما اطاعت خدا اطاعت از او امر کتاب او قرآن است و اما اطاعت رسول اطاعت از سنت و روش او است .

نکته دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است بدلیل امر در این آیه و آیات دیگر و اصبراً وجهت و اطاعت رسول اطلاق دارد در قول و رفتار و تقریر او بدلیل آیه ۳۱ سوره آل عمران که فرموده : قل ان کتبت بحب الله فاتبعونی . و در سوره اعراف آیه ۸۵ و فرموده : فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه . و جمله و اتبعوه اطلاق دارد که باید پیروی

رسول کرد در گفتار و رفتار و این امر حقیقت در وجهت .

نکته دیگر اختلاف کرده اند در اولوالامر که اولوالامر کیانند عده ای گفته اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است . عده دیگر گفته اولوالامر که جمع است عبارتست از علمائی که استنباط احکام خدا میکنند از کتاب خدا و سنت رسول . عده ای دیگر گفته اند اولوالامر فرمانداران کشوری و لشگری است که از طرف رسول خدا اعزام میشدند برای مجاهدین و سایر طبقات مردم اطاعت ایشان لازم و واجب بود . عده دیگر گفته اند مقصود دوازده امام امامیه میباشد . و هر قوی برای خود دلیلهائی از کتاب خدا و با احادیث رسول و با قرائن دیگر آورده اند . ولی چون در این موضوعات تقلید روا نیست ما باید بدقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که چه بهتر و اگر حل نشد بهرد ازیم بدلیلهای دیگران .

پس میگوئیم حق تعالی در آیه قبل از این آیه فرمود : امانت یعنی حکومت را بگهلهش رز کنید و بحکام فرمود حکم بعدالت کنید . در این آیه بهمین مناسبت میفرماید از اولوالامر اطاعت کنید و اولوالامر جمع است یعنی صاحبان فرمان باید دید آنوقت که این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور باطاعت اولوالامر بودند یا خیر ؟ و اگر بودند اولوالامر ایشان که بود قرائنی که در این آیه و آیات دیگر موجود است میرساند که اولوالامر در زمان رسول خدا بود مفرمانداران لشگری و کشوری بودند که از طرف رسول خدا اعزام شده بودند بدلائل بسیاری :  
اولا : خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول را شامل گردد و در شمول ایشان حق تقدیم دارند و اگر مشمول چنین خطابی نباشند خطاب لغو است .

ثانیا : خطاب منکم مؤمنین و اولوالامر زمان رسول بودند یا غیر ایشان باید گفت قطعاً در درجه اول همانها بودند بنابراین آنان مأمور بودند که از اولوالامر که از خودشان بوده اطاعت کنند و چنین اولوالامری نمیتوان سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا ائمه معصومین آینده غیر موجود در حال خطاب باشند بدلیل خطاب منکم که اولوالامر سراز خود حاضرین بوده است . بهر حال باید در زمان نزول آیه و خطاب اولوالامری باشد آنهم از خود مؤمنین موجودین و چنین اولوالامری همان سران لشکر و با حکام مأمورین از طرف رسول خدا میباشند .

ثالثا : مخاطب بجملة فان تنازعتم .. باید در درجه اول مؤمنین و اولوالامر زمان رسول خدا باشند یعنی اولوالامر نیز داخل افراد فان تنازعتم میباشد بدلیل : فردوه الى الله والرسول . و اگر داخل فان تنازعتم نبودند باید گفته شود فردوه الى الله والرسول و اولی



الامر به که اولوالا امر را مرجع تنازع قرار دهد و چون مرجع قرار نداده معلوم میشود امام معصوم نیست بلکه از افراد متنازعین است و اگر امام معصوم باشد نباید کسی با او نزاع کند همانطوریکه رسول خدا ﷺ مرجع در تنازع است و کسی نمیتواند با او نزاع کند .

رابعاً : القرآن یفسر بعضه بعضاً خود قرآن در آیات دیگر اولوالا امر را تفسیر کرده و در آیه ۸۲ همین سورة نساء فرموده : و اذا جاءهم امر من الأمن او الخوف اذاعوا به و لو ردوه الى الرسول و الى اولی الامر منهم لعلهم الذین یتنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلاً . یعنی و چون آمد ایشانرا امری از امن و خوف نشر دادند آنرا و اگر بر رسول و اولوالا امر ارجاع میکردند هر آینه دانسته بودند آنرا آنانکه استخراج میکردند آن امر را از ایشان و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عده قلیلی ، در این آیه جاء و اذاعوا و ردوا و علم تعاماً بصیغه ماضی آمده که خدا مذمت کرده آنانکه اخبار ترس آور و یا طمأنینه و آرایش آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه با اولوالا امر کرده باشند . پس معلوم میشود در زمان رسول خدا اولوالا امری بوده و اولوالا امر زمان رسول خدا ﷺ همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند و این آیه ۸۲ راجع به غزوه مکه است که زید بن حارثه و الی بود .

خامساً : ما از مسلمانیکه بخواهد بفهمد میرسیم در نهج البلاغه در کتاب ۵۳ که امیر المؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده میفرماید : حین ولاء مصر و خطاب میکند با و مکرراً بعنوان والی یکجا میفرماید تنظر فیه من أمور الولاية قبلک و در جمله ای میفرماید و أشعر قلبک الرحمة للرفیة ، و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن علیهم سبعا ضاراً تفتنم أکلبهم . فانک فوقهم و در جمله ای میفرماید و اذا أحدث لك ما أنت فیه من سلطانک . و مردم مصر را رحمت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد اولوالا امر شمرده و با این حال با و مینویسد و ارد الى الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الامور فقد قال تعالی لقوم أحب ارشادهم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول تا آخر که در اینجا آنحضرت مالک را که از افراد اولوالا امر است هداق یا ایها الذین آمنوا . شمرده و او را موظف کرده که در امور مراجعه بخدا و رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است پس اولوالا امر فرمانداران رسول خدا و فرمانداران زمامداران مسلمین میباشند . باضافه آنحضرت در خطبه ۱۲۳ نهج البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفین خود را طرف تنازع قرار داده میفرماید ولما دعانا القوم الى ان نحکم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولی عن کتاب الله تعالی و قد قال الله سبحانه : فان تنازعتم فی شئ فردوه الى الله و الرسول فردوه الى الله أن

نحکم بکتابه و رده الی الرسول أن تأخذ بینه . بنابراین تنازعتم شامل اولوالامر نیز میشود یعنی اگر مردم با اولوالامر مجیزی نزاع کردند طرفین نزاع باید رجوع بکتاب و سنت کنند و اگر مقصود امام معصوم بود میباید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند .  
 سادس : در این آیه فرموده فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول و نفرموده فردوه الی الله و الرسول و اولی الامر و اگر مقصود از اولوالامر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع . بهر حال بسیار روشن است از کتاب الله و سنت رسول الله که اولوالامر همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خدا بوده اند .

سابع : ما از شما سؤال میکنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسول خدا واجب الطاعة بودند یا خیر و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خدا از فرمانداران خود اطاعت نمیکردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم میآمد یا خیر ؟ اگر بگوئیم واجب الطاعة بودند میگوئیم بجه عنوان جز بعنوان والی امر و اولی الامر . پس روشن و مسلم است که اولی الامر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند .

حال چگونه علماء و متدبّین ما امر باین روشنی را نفهمیده و برای تعصب حزبی و یا تعصب شیعه و سنی گری فهم خود را بکار نینداخته و رجوع بروایات جعلی طرفین کرده اند که اگر ما بنظر دقت بآن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن میشود . مثلاً روایتی از جابر بن عبد الله نقل شده رونوشت لوح سبزی از حضرت زهرا<sup>۱</sup> که در آن نام اوصیای رسول خدا بوده و آن رونوشت را هنگام احتضار حضرت باقر<sup>۲</sup> در حضور امام صادق<sup>۳</sup> آورد خدمت امام باقر<sup>۴</sup> و با نوشته ای که نزد امام باقر<sup>۵</sup> بود تطبیق کرد و مطابق دید در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر<sup>۶</sup> همین جابر رفته بزیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمیدیده و از دیدن محروم بوده حال شما ملاحظه کنید آیا با این روایات غیر صحیحه میتوان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت در حالیکه زمان وفات حضرت باقر<sup>۷</sup> و وصایت حضرت صادق<sup>۸</sup> جابر بن عبد الله نبوده و بهیچل سال قبل فوت شده . و لایحقی پس از تحقیق معلوم گردد نقی برای خلافت و امامت و اولوالامری پس از رسول خدا<sup>۹</sup> برای شخص و یا امخاص معین از خدا و رسول صادر نشده و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تما مشا از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است . رجوع شود بکتاب بررسی از نصوص امامت . بهر حال اگر اولوالامر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی با اصل اسلام و ابدی بودن آن منافی است زیرا اولاً دین اسلام که حلال محض حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة میباشد مجری و زمامدار لازم دارد در هر دوره زمانی و عمر آند و ازده نفر و یا حکومت آنان محدود بسبعصد سال است و این منافات با لزوم



زمامدار در تمام ادوار است . و ثانیا اگر اولو الامر از طرف خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد کسی دیگری حق زمامداری و سلطنت بر مردم ندارد و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را بدست گیرند و قوانین اسلامی را از اجرا ببندازند چنانکه انداخته اند . پس تمام ذلت و نکبت و بهسر و سامانی و عدم اجراء قوانین الهی از این فکر سرچشمه گرفته که تعیین اولو الامر با خدا است و اگر هزاران سال اولو الامر الهی نبود ملت اسلام پس اولو الامر است و کسی حق اولو الامری ندارد باید مسلمین دخالت نکنند و در نتیجه مملکت و ملت بدست هر کس افتاد بیفتد و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده . نعوذ بالله من غلبة المسلمين و افکار الباطله .

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَرَزُوْا  
 اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ  
 يَخْتٰكُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَقَدْ اُمِرُوْا اَنْ يَكْفُرُوْا بِهٖ وَبُرِيْدًا شَبِيْهًا  
 اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلٰلًا لّٰبَعِيْدًا ۝۶۰ وَاِذَا فِیْلٌ لَّهُمْ تَخَالَوْا اِلٰی مَا اُنْزِلَ  
 اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُوْلِ رَاٰیْتَ الْمُنٰفِقِیْنَ یَصُدُوْنَ عَنْكَ صُدُوْدًا  
 ۝۶۱ فَكَفَّ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِیْبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ  
 یَخْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسٰنًا وَتَوْفِیْقًا ۝۶۲ وَلِلّٰكَ الدِّیْنَ  
 یَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَّهُمْ فِیْ اَنْفُسِهِمْ  
 قَوْلًا بَلِیْغًا ۝۶۳

**ترجمه:** آیا نظر نمیکنی بسوی آنانکه بخیال خود ایمان آورده اند بآنچه بتو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده میخواهند داهی خود را نزد طغوت برند و حکم او را بپذیرند و حال آنکه مأمورند بطغوت کافر شوند و شیطان میخواهد ایشانرا بگمراهی دوری مبتلا سازد ۱۰ و چون بایشان گفته شود بیایید بطرف آنچه خدا نازل کرده و برسول او نازل شده دیدی که منافقین از تو روگردانند و از رجوع بتوبه سختی باز میدارند ۱۱ پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشانرا مصیبتی بواسطه آنچه خود بدست خود کرده اند سپس نزد توبه بایند و

خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی را ۶۲ ایشانند که خدا میداند آنچه در دلشانست پس از ایشان اعراض نما و بپند ده ایشانرا و بایشان درباره خودشان بگو گفتار رسائی را ۶۳

**تَفْصِيلٌ** این آیات درباره آن منافقانی از مسلمین نازل شده که با یهودیان بر سر حقی و حکمی نزاع داشتند و بقضای کعب بن اشرف یهودی راضی شدند ولی بحکم رسول خدا راضی نشدند خصوصاً آنکه اظهار ایمان بر رسول خدا ۱۳۱ میکرد زیرا کعب بن اشرف و یا کاهن و یا دیگری اهل رشوه بودند و برشوه حق را پامال میکردند ولی رسول خدا چون اهل رشوه نبود آنکه غاصب بود نصیخواست نزد او برود و بقضای او راضی شود . حق تعالی در این آیه آنکه را بخیر ما انزل الله حکم کند طافوت خوانده پس معلوم میشود طافوت منحصر به بت نیست و هر کس ادعای بیجا و حکم بخیر ما انزل الله کند طافوتست و آنکه نزد چنین طافوتی برود حکم کافر را دارد بحکم و قد امروا ان یکفروا به که در آیه ذکر شده کسانی که بحکم خدا حاضر نیستند و برای جیفه دنیا با دیگران میسازند و میگویند مقصود ما نیکی و همزیستی است و چنین عذر ها میآورند پذیرفته نیست و بحکم فاعرض عنهم باید از ایشان دوری کرد و بحکم و عظمهم و قل لهم فی انفسهم.. باید ایشانرا از عواقب کارشان و از غضب خدا و قیامت ترسانید .

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِبُطَاعٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ  
لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ  
الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى  
يُحْكَمَ لَكَ فِيهَا شَجَرَتَيْنِ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ  
يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

**تَفْصِيلٌ** و ما رسولی را نفرستادیم مگر اطاعت شود باراده خدا و اگر این منافقین در وقتیکه بخود ستم کردند ( و حکم تو راضی نشدند ) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود هر آینه خدا را توبه پذیر و مهربان یافته بودند ۶۴ پس چنان است قسم به پروردگارت ایمان نمیآوردند تا آنکه تو را در نزاع بین خود حاکم قرار دهند پس در پیش خودشان از قضای تو دل تنگ نباشند و حقیقتاً تسلیم باشند ۶۵

**تَفْصِيلٌ** چون منافقین بحکم رسول خدا راضی نبودند و نزاع خود را پیش دشمن او برده



بودند این توهین و آزاری بود نسبت برسول خدا و وظیفه ایشان این بود که بروند از رسول خدا عذرخواهی کنند تا رسول خدا از این توهین بگذرد و برای ایشان طلب آمرزش از خدا کند و خودشان نیز از طلب آمرزش از خدا خودداری نکنند و این در صورتی بود که رسول خدا بود و از دنیا نرفته بود البته وظیفه ایشان بود و اما سایر مؤمنین که گناهی بین خود و خدا مرتکب شده اند و برسول او مربوط نیست مشمول این آیه نیستند آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند و با جدی از مخلوق مراجعه نکنند مگر اینکه حق مخلوق را پامال کرده باشند و یا از بیت و آزاری نسبت بمخلوق انجام داده باشند که در این صورت باید نزد آن مخلوق رفته و عذرخواهی و طلب عفو و التماس دعا کنند پس آن کسیکه آیه فوق را دلیل میآورد برای آنکه هر مؤمنی هرکجای دنیا گناهی کرده باید متوسل برسول خدا شود و دست بدامن او بزند بسیار اشتباه کرده زیرا آیه فوق راجع بمنافقین است نه مؤمنین و راجع بازار و اذیت و توهینی است که برسول وارد کرده بودند نه سایر گناهان باضافه خدا بهمان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند و نفرموده بروید نزد رسول پس از کجای آیه توحید شرک را استخراج کرده اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده اند و در همه جا مانند مشرکین واسطه قائل میشوند.

وَلَوْ أَنَّا كَبَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا  
 مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ  
 بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝ ٦٦ وَإِذْ أَلَيْنَا لَهُمْ مِنْ لَدُنَّا جُرًا  
 عَظِيمًا وَلَمَّا يَتَذَكَّرْهُمْ أَوْتَوْا ۝ ٦٧ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ  
 فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ  
 وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ۝ ٦٨ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ  
 مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ۝ ٧٠

ترجمه: و اگر ما برآنان مقرر میداشتیم که خود را بکشید و یا از خانه هاتان خارج شوید جز اندکی از ایشان آنرا انجام نمیدادند و اگر ایشان انجام میدادند آنچه بآن پسند داده میشدند برای ایشان بهتر و استوارتر بود ۶۶ و آنگاه است که ما از جانب خود پاداش عظیم بآنان میدادیم ۶۷ و بی شک آنرا براه راست هدایت میکردیم ۶۸ و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند پس ایشان با آنانکه خدا نعمتشان داده همدم خواهند شد از پیاپیان و راستگوین

و شهیدان و شایستگان و ایشان نیکو رفیقانند ۶۹ آن فضل و برتری از خدا است و خدا  
دانای کافی است ۷۰

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَطِيعُوْا اَمْرًا مِّنْ رَّبِّكُمْ** . دلالت دارد که دین اسلام دین سهل و تکالیف آن سخت نیست حقیقتاً بقوم یهود فرماند از که خود را بکشید ولی مسلمین چنین فرمانی ندارند اگرچه بعضی از اصحاب رسول ۳ گفتند اگر حقیقتاً ما را امر کند بخودکشی و خروج از اموال اطاعت خواهیم کرد مانند ثابت بن قیس که با یک نفر یهودی مناظره کرد آن یهودی گفت حضرت موسی ما را بخودکشی کرد ما اطاعت کردیم و محمد ۳ شما را امر بجهاد میکند شمارا کراهتی است ثابت گفت اگر محمد مرا امر کند که خود را بکشم البته اطاعت خواهم کرد و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده که گفتند لو امرنا ربنا بقتل انفسنا لافعلنا و الحمد لله الذی لم یأمرنا . و جمله .. لکان خیراً لهم .. دلالت دارد که تمام اوامر و نواهی الهی برای بنده نافع است اگر اطاعت کند و جمله اشد تشبیه دلالت دارد که عمل کردن بفرمان الهی موجب ثبات قدم و ازیاد ایمان است و انجام هر عملی موجب بر اقدام عمل خیر دیگر است . و جمله و من یطع الله و الرسول .. دلالت دارد که اطاعت خدا و رسول موجب رفاقت و حشر با انبیاء و صالحین است نه صرف آرزای محبت و لذا در حدیث آمده که ثمان غلام رسول خدا، رسول خدا را بسیار دوست میداشت و از فراق حضرت محزون میشد روزی نزد حضرت آمد در حالیکه رنگ او پریده و لاغر شده و افسرده بود حضرت فرمود چگونه است حالت عرض کرد من دردی ندارم جز وحشت از دوری شما و چون یار آخرت میکنم میترسم شما را نبینم زیرا اگر از اهل جنت باشم درجه من بدرجه شما نمیرسد و شما را نمیبینم و اگر اهل بهشت نباشم که ابد ۳ شما را نخواهم دید و همچنین مدای از اصحاب از این مقوله سخن گفتند پس این آیه نازل شد که هرکسی اطاعت خدا و رسول کند حشر او با انبیاء و صالحین و .. خواهد بود و اگرچه در درجاً آنان نباشد ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدار ایشان ندارد . و از جمله من النبیین و .. استفاده میشود تقدّم انبیاء بر تمام آنچه ذکر شده در آیه و سپس صدیقین تقدّم بر دیگران دارند و سپس شهدا تقدّم رتبه دارند بر صالحین . و مقام شهدا از این جهت نیست که بدست کفار شهید شدند بلکه مقامشان از جهت این است که اینان قولا و عملا شهادت بحق دادند و دیگران قولا شهادت میدهند ولی ایشان هم با زبان شهادت دادند و هم با ضمیر و سنان . و مقصود از صدیقین کسانی است که زودتر با انبیاء تصدیق کردند و مقدای دیگران شدند و تصدیق مانند علی بن ابیطالب ۴ و ابوبکر و مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یاسین و باضافه عادتشان راستی و درستی بوده است .



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حِذْرَكُمْ  
فَإِنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوَّانِفِرُوا جَمِيعًا ۖ (۷۱) وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنُ لَبِطٌ قَاتٌ  
أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا  
(۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ  
مَوَدَّةٌ بِالْبَيِّنَاتِ كُنْتُمْ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۖ (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۖ (۷۴)

**ترجمہ:** ای مومنین سلاح خود را در برگیرید و ہر حذر باشید پس دستہ دستہ حطہ کنید  
و یا ہمگی ۷۱ و بہ تحقیق بعضی از شما کسانید کہ ہستی میکنند پس اگر ہشما مصیبتی برسید  
میگوید حقیقتاً خدا ہر من نعمت دادہ کہ با آنان حاضر تشدم ۷۲ و اگر ہشما بہرہ ای برسید  
از جانب خدا گویا بین شما و بین او دوستی نبودہ میگوید ای کاش من با ایشان بودم بہروز  
و بہرہ بزرگی نازل بودم ۷۳ پس باید کارزار کنند آنانکہ میفروشند زندگی دنیا را با آخرت و آنکہ  
قتال کند در راہ خدا پس کشتہ شود و یا بہروز گردد پس ہزودی او را اجر بزرگی خواہیم داد  
۷۴

**تفسیر:** جملہ خذوا حذرکم دلالت دارد بر اہمیت اسلحہ و حفظ آن و مسلمین باید  
ہمیشہ مسلح باشند و کسی آنانرا خلع سلاح نکند زیرا بیدار ہون و ہر حذر ہون از دشمن  
از واجبات الہی است کہ در قرآن ذکر شدہ متأسفانہ مسلمین زمان ما از دشمن اسلام ہر حذر  
نہستند ولی اگر کسی ہر خلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و ہشیار و ہر حذرند و او را  
میکہند

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ  
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَّنَا مِن  
لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ۖ (۷۵)

**تَفَرُّقِهِ** و شما را چه شده که قتال نمیکنید در راه خدا و در راه نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندانیکه میگویند پروردگارا ما را از این قریه ایکه اهلش ستمکار است خارج ساز و قرار بده برای ما از نزد خودت سهرستی و قرار بده برای ما از نزدت یاری کننده ای ۷۵

**بَيِّنَاتٍ** جمله **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ** . دلالت دارد که اگر عده ای از مسلمین در گوشه ای از دنیا ضعیف و زبردست گفارش دهند و یا بآنان ستم و از مراسم دینی ممنوع میشوند باید سایر مسلمین در راه نصرت ایشان قیام و اقدام بجهاد کنند رسول خدا فرموده من سمع رجلا يقول يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم یعنی کسیکه بشنود مردی میگوید ای مسلمین بدادم برسید پس او را اجابت نکند مسلمان نیست . و جمله **واجعل لنا من لدنك وليا** دلالت دارد که مسلمین از خودشان باید زمامدار و سهرستی داشته باشند و اگر ندارند باید در صدر تهیه سهرست بوده و از خدا بخواهند وسائل آن فراهم شود و الا اگر برای ایشان سهرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوبند .

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا  
 أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۝۷۶  
 الَّذِينَ قَبِلَ لَهُمْ كَفَرُوا أَيَّدَبِكُمْ وَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا  
 كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ  
 أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا  
 إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا  
 يُظْلَمُونَ قَلِيلًا ۝۷۷

**تَفَرُّقِهِ** آنانکه ایمان آورده اند در راه خدا قتال میکنند و آنانکه کافرند در راه طاغوت قتال میکنند پس کشتار کنید دوستان و پیروان شیطان را زیرا کید شیطان ناتوان بوده است ۷۶

آیا نظر نمیافکنی بسوی آنانکه بایشان گفته شد دست نگهدارید از دفاع و نماز را بها دارید و زکوة را بدهید پس چون قتال برایشان مقرر شد ناگاه گروهی از ایشان از مردم میترسند مانند ترس از خدا و یا ترسی شدیدتر و گفتند پروردگارا چرا بر ما قتال را مقرر کردی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی ، بگو متاع و بهره دنیا اندکست و آخرت برای پرهیزکار خوست



و بشما بقدر پوست هسته خرمائی ستم نمیشود ۷۷

**تَفَكُّتٌ** ما معنی طافوت را قبلاً در آیه ۲۵۶ سورة بقره بیان کردیم مراجعه شود . باید گفت در زمان ما اگر کسی حتی را بیان کند طرفداران باطل با او مقاتله میکنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند و با سکوت خود او را منکوب میکنند . و جمله قیل لهم کفوا اید یکم راجع بمسلمین است که در مکه از بیت و آزار شدند و هرچه اجازه میخواستند برای جهاد و دفاع بایشان اذن داده نمیشد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند ولی چون بدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عده قابل دفاع پیدا کردند بایشان اجازه داده شد بلکه واجب گردید ولى عده ای از ایشان از جهاد کراهت داشتند از ترس .

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ  
فِي رُوحٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ  
اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ٧٨ مَا أَصَابَكَ  
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ  
أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ٧٩

**تَفَكُّتٌ** هرکجا باشید مرگ شما را مییابد و بشما میرسد و اگرچه در هرجهای محکم باشید و اگر بایشان نیکی برسد میگویند این از نزد خدا است و اگر بایشان بدی برسد میگویند این از نزد تو است بگو هر يك از اینها (یعنی تماماً) از نزد خدا است پس چه شده این قوما که نزدیک نیست بفهمند حدیثی را ۷۸ آنچه برسد تو را از نیکی پس از خدا است و آنچه بتو برسد از بدی از خود تو است و ما تو را فرستادیم برای مردم پیامبری و خدا برای گواهی کافی است ۷۹

**تَفَكُّتٌ** مقصود از حسنه و نیکی فتح و پیروزی و نعمت و فراوانی و باران که اینها از نزد خدا و تقدیر است و مقصود از سیئه و بدی سختی و بلا و شکست و مصیبت و قحطی و کمی نعمت و طهیزم شدن است که اینها را از قدم محمد می دانستند یهود میگفتند از وقتی که محمد بشهر مدینه آمده گرانی و سختی و مصیبت و قتل برای ما رسیده و همچنین منافقین میگفتند شکست روز احد و کشته شدن افراد از محمد است خدا در جواب ایشان فرموده تمام اینها مقدر است از

جانب خدا بواسطه کوتاهی و تنبلی و ترس و نفاق خودتان چنانکه آیه بعد روشن تر نمود مو  
فرموده نیکی از خدا یعنی از لطف او و تفضل او است و اگر نه علت تامه برکات عمل بنده نیست و  
بدی از خود تو و تقصیر خود تو است ای انسان و از نافرمانی تو است چه قحط و غلا باشد و چه  
مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد . و مقصود از کفی بالله شهید<sup>۲</sup> این است که  
مواظب اعمال خود باشید و بخیر اقدام و از شر دوری جوئید . پس مقصود از حسنه و سیئه  
عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است .

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ۝۱۰ وَ  
يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ  
غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ  
عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۝۱۱

**ترجمه** آنکه اطاعت رسول میکند بتحقیق خدا را اطاعت کرده و آنکه روی گردانست پس  
ما تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم ۱۰ و دم از فرمانبرداری میزنند پس چون از نزد تو  
بیرون روند طائفه ای از ایشان شب تدبیر میکنند غیر آنچه را که میگوئی و خدا آنچه بشب  
تدبیر میکنند مینویسد پس از ایشان اعراض کن و بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی  
است ۱۱

**تفسیر** چون رسول خدا با امر خدا امر میکند از اینجهت اطاعت او اطاعت خدا است  
و مقصود از جمله فما ارسلناک علیهم حفیظاً این است که رسول خدا برای نظارت اعمال مردم  
و نگهبانی ایشان از معصیت نیامده پس آن کسیکه میگوید اعمال ما را بنظر رسول خدا میروانند و  
باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است منافقین خدمت رسول خدا که بودند اظهار  
اطاعت میکردند ولی شبانه دور هم می نشستند و چیزهایی را تدبیر میکردند برخلاف رسول خدا  
چون رسول خدا می خبر بود خدا در این آیات باو خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی و  
کفالت و وکالت کافی است اگر چه محمد می خبر است .

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۝۱۲

**ترجمه** آنها تدبیر در قرآن نمیکند و اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری میافتند



۸۲

**تَفْصِيلٌ** مقصود از تدبیر در قرآن تفکر کفار و مسلمین است در قرآن که بهینه‌اند در آن خلل و نقیص نیست نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی . مختصر و مفید است و معانی آن بلند و احکام آن محکم و بهکارم اخلاق و خیر و زهد و توحید دعوت کرده و از شر و فساد و کفر و نفاق و بدبختی بر حذر داشته و اگر کلام غیر خدا بود در او اختلاف بسیاری یافت میشد از جهاتی: اول - گاهی حق بود و گاهی باطل . دوم - گاهی مطالب عقلی داشت گاهی خرافی . سوم - گاهی مطالب یقینی داشت گاهی ظنی و وهمی . چهارم - گاهی بخدا دعوت میکرد گاهی بخود پنجم - گاهی اخبارش مطابق واقع بود و گاهی برخلاف واقع . ششم - گاهی کلامش فصیح بود و گاهی غیر فصیح و گاهی مطالب آن ضد و نقیض بود و گاهی موافق . بهرحال از این آیه استفاده میشود که تقلید باطل است زیرا امر بتدبیر نموده و دیگر اینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است که امر بتدبیر نموده و رد میکند قول مغرضین را که قرآنرا قابل فهم نمیدانند و دیگر اینکه اگر کلام بشر بود در آن اختلاف بسیاری بنظر میرسید و اختلاف بر سه قسم است: اختلاف تناقضی و اختلاف در تفاوت و اختلاف در تلاوت ، اما اختلاف تناقضی و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیر فصیح پس این دو در قرآن یافت نمیشود و اما اختلاف در تلاوت مانند اختلاف در قرائت آن موجود می‌اشکال است زیرا اختلاف در تلاوت موجب نقیص نیست .

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ

مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِ

الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِيَ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ الْأَفْلَاكِلَا ۝۱۳ فَقَائِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا

تُكَلِّفُ الْإِنْفُسَ وَخَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا ۝۱۴

**تَفْصِيلٌ** و چون ایشانرا امری ( یعنی خبری ) از ایمنی و یا ترس برسد نشر دهند ، و اگر آنرا بسوی پیاپی و فرمانداران خود برگردانند ( هر سول و فرمانداران مراجعه کنند ) کسانی از ایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنرا خواهند دانست و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود بی گمان بهر شیطان میشدید مگر عده کمی ۸۳ پس در راه خدا قتال کن مکلف نیستی مگر



خودت ( تکلیف غیرتو را از تو نخواهند ) و مؤمنین را برانگیز امید است که خدا آسیب کفار را باز دارد و خدا در عذاب سخت تر و در عفویت شدید تر است ۸۴

**تَفْصِيلٌ** گاهی برای لشکریان رسول خدا خبر وحشت اثر از دشمن می رسید که مثلاً لشکر بسیاری مجهز شده که صد مقابل لشکر اسلام است در فلان محل مهبای حمله می باشند و یا خبر خوبی می رسید برای لشکر اسلام که نشر این اخبار بصلاح مجاهدین و بصلاح مسلمین نبوده ولی منافقین آنها نشر میدادند حتمی دستور داده که چنین اخبار را قلاً برسول خدا و یا فرمانداران اطلاع دهند اگر نشر آن صلاح باشد نغز دهند و الا سانسور کنند ، از این آیه معلوم میشود مقصود از اولوالامر همان فرمانداران لشکری اسلامند و باتفاق توارب و مفسرین ، اولوالامر در آیه همان فرماندهان می باشند در این صورت معنی اولوالامر یک در آیه ۹ و ذکر شده چنانکه در آنجا بیان شد روشن میشود که القرآن بفسر بعضه بعضاً . و از جمله لا تکلف الا نفسک چند چیز استفاده میشود : اول اینکه رسول خدا مکلف شده بجهاد و اگر چه تنهیا باشد . دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خدا کند و مردم را نیز ترغیب کند و اما مردم عمل بکنند و یا نکنند با و مربوط نیست هرکسی مکلف بعمل خود میباشد و این آیه بعد از جنگ احد بوده که رسول خدا مأمور شده حسب الوعد ابوسفیان در بدر صفی مهبای جنگ باشد .

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً

حَسَنَةٌ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيبًا ①۵ وَإِذَا حُجِّبْتُمْ بِحِجَابٍ فَحَبُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ①۶ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْزِيََكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ①۷

**تَفْصِيلٌ** آنکه شفاعت نماید شفاعت نیکی برای او از آن نصیبی است و آنکه شفاعت کند

شفاعت بدی برای او بهره ای است از آن و خدا بر هر چیزی مقتدر است ۸۵ و هنگامیکه شما را تحیتی دادند پس شما بنیکوتر از آن تحیتی بدهید و یا همانرا رد کنید براستیکه خدا بر هر چیزی محاسب بوده است ۸۶ خدا آنیکه هیچ معبود و پناهی نیست جز او . شفا را جمع میکنند برور رستاخیزشگی در آن نیست و کیفیت راستگوتر از خدا در سخن تازه ۸۷



**نکته** چون در آیه قبل فرموده **حَرَّضَ الْعَوْنِ** مرد مرا بجهد ترفیعکن در این آیه فرموده هرکس شفاعت کند برای امرخیری بهره ای برای او است یعنی هرکس مؤمنین را بکارخیری راهنمایی و ترغیب کند و یا بیاموزد و یا وسیله شود برای او ثوابی هست و رسول خدا ص فرموده **مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا** یعنی هرکس روش نیکویی ایجاد کند هرکس بآن روش عمل کند برای او نیز اجری است. و همچنین هرکس باعث کاربدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه بدی را بمردم بیاموزد هرکس بآن عمل کند بهره ای از وزر و هال برای او نیز هست و مقصود از جمله و اذا حیثتم بتحیه . . این است که مثلاً اگر کسی بشما سلام کرد شما جواب بهتر و یا مانند همان سلام را باو برگردانی . و جمله **فَحَيَّوْا** . امر است و دلالت بر وجوب دارد که جواب سلام واجب است و جواب بهتر این است که اگر سلام کننده گفت **السَّلامُ عَلَیْکُمْ** در جواب بگو **عَلَیْکُمُ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ** و اگر او **رَحْمَةُ اللّٰهِ** را اضافه کرد شما بگوشی **وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ** . و شعار مسلمین در برخورد و ملاقات یکدیگر سلام است و سلام یکی از اسما الهی و بمعنی رحمت او و سلامتی از جانب اوست که بدینوسیله شامل حال بندگان میشود . و حتی اگر کسی وارد منزلی میشود باید سلام کند و اگر کسی در آن منزل نباشد بر خود سلام کند و بگوید **السَّلامُ عَلَیْنا** و **رَبَّنَا** . نکته دیگر جمله **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** دلالت دارد بر اینکه ملجأ و پناه و قاضی الحاجاتی جز خدا نیست چنانکه مکرر در این کتاب گوشزد شده که **إِلَهُ بِمَعْنَى مَا يَتَأَلَّاهُ الْإِلَهُ فِي الْحَوَائِجِ** میباشد و یکی از دلائل قیامت قول صدق **حَقَّ عَلَیْهِ** است که فرموده **لِيَجْمَعَنَّکُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** . و دلیل بر اینکه قرآن قدیم نیست و حادث است همین آیه است که در آن فرموده **وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا** چون حدیث بمعنی خبر تازه و نو میباشد .

قَالُوا لَمْ يَكُنْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَ

اللَّهُ أَرْكَمَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝۱۸ وَذُوالْوَلَدِ الْكَافِرُونَ كَمَا كَفَرُوا

فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ

اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا

مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝۱۹ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ

بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ

يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ  
فَإِنْ اعْتَزَلْتُمْ لَوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلْوْكُمْ وَالْقَوْلُ إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ  
لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝۹ سَيَجِدُونَ الْآخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ  
وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رَدُّوْا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعِزَّزْ لَوْكُمْ  
وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُوهُمْ وَأَقْبِلُواهُمْ حَيْثُ  
تُقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝۱۰

**ترجمه:** پس چه شده برای شما که در حق منافقین دوسته شده اید و خدا بر گردانید  
ایشانرا ( به پستی کفر) بسبب آنچه انجام دادند، آیا میخواهید هدایت کنید آنکه را خدا  
گمراه کرده و آنکه را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت ۸۸ و دوست دارند که  
کافر شوند چنانکه خودشان کافرند پس مساوی و مانند هم باشید پس از ایشان دوستی مگیر تا  
هجرت کنند در راه خدا پس اگر رو گردانیدند بگیردشان و ایشانرا بکشید هر جا یافتید و از  
ایشان دوست و یاور مگیرید ۸۹ مگر آنانکه می پیوندند بقومی که بین شما و بین ایشان پیمانی باشد  
و یا نزد شما آیند در حالیکه دشمنان را از قتال با شما و از قتال قوم خود باز داشته اند و اگر  
خدا خواسته بود ایشانرا بر شما مسلط کرده بود که با شما قتال کرده بودند پس اگر از شما  
کناره گیرند که با شما قتال نکنند و دم از تسلیم زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان  
قرار نداده است ۹۰ بزودی کسان دیگری خواهید یافت که میخواهند از شما ایمن و از قوم  
خود ایمن باشند هر زمان که بسوی فتنه کفر برگشت داده شوند در آن سقوط کنند پس اگر از شما  
کناره نگیرند و دم از تسلیم نزنند و دست از شما باز ندارند بگیرد و بکشید ایشانرا هر جا  
ایشانرا یافتید و آنانکه که تسلط آشکار شما را برایشان مقرر داشتیم ۹۱

**تفسیر:** این آیات در حق چندین طائفه نازل شده طائفه اول کسانی بودند که اظهار  
اسلام نموده پس از آن بکفر برگشتند و بهجرت در راه خدا و ثبات قدم در اسلام تن ندارند  
ولذا بعضی از مسلمین در حق ایشان دودل شده بودند حق تعالی فرمود دودل نباشید  
اینان کافرو واجب القتلند و با ایشان دوستی مکنید. طائفه دوم کفاریکه با مسلمین پیمانی  
بسته و در امانند. طائفه سوم کسانی که پیمان نبسته اند ولیکن خود را در پناه معاهد پیمان  
در آورده و با دسته دوم پیوند کرده اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند و دم از تسلیم زنند



نباید مسلمین با ایشان تعرض کنند چنانکه در آیه ۹۰ فرموده است . طائفه چهارم دستش به بی طرفی هستند که گاهی برای امنیت خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینکه از کفار در امان باشند پس اگر از مسلمین کناره گرفته و تعرض نکنند کاری با آنان نیست و اگر کناره گیری نکنند و تسلیم مسلمین نباشند باید ایشانرا بر طرف نمود خصوصاً اگر ایجاب مزاحمت کنند چنانکه آیه ۹۱ فرموده است .

وَمَا كَانَ

لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَرِیَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِیَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ④۱

**ترجمه** و برای مؤمن امکان نداشته کشتن مؤمن را مگر بخطا و کسیکه بخطا مؤمن را بکشد پس بنده مؤمن آزاد کند و دیه ای تسلیم کسان مقتول نماید مگر اینکه ایشان عفو نمایند پس اگر مقتول از قومی بود که دشمن شما نیست ( یعنی کافرند ) و او مؤمن بود پس بنده مؤمن را آزاد کند و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان بیمانی است پس دیه ای باید با اهل او داد و بنده مؤمن را آزاد کرد پس هر کس نیافت دوماه روزه بی دری این تبه ایست از دستور خدا و خدا دانا و حکیم بوده است ۹۱

**تفسیر** جمله فتحیر رقبه تا آخر دلالت دارد که قاتل در قتل خطائی باید دیه بدهد باضافه بر اینکه باید بنده ای آزاد کند و کلمه مؤمنه دلالت دارد که باید بنده مؤمن باشد و جمله دیه مسلماً الی اهل دلالت دارد که باید دیه را با اهل مقتول یعنی وارث او دهند و دیه انسانی چه در عهد و چه در خطا و چه شبهه صد هزار مثقال طلای خالص سکه دار است و انکوی است و یا هزار گوسفند و یا دوپست گاو و یا صد شعر و شرح آن در کتاب احکام القرآن مظهر است . جمله فان کان من قوم عدو لکم میگوید اگر مقتول مؤمن بود ولی قوم و بستگان او همکار کفارند در اینجا بر قاتل کفاره لازم است نه دیه زیرا کفار استحقاق دیه مسلمانی را ندارند و جملو



ان کان من قوم بینکم و بینہم میثاق . . میفرماید اگر مقتول مؤمن بود ولی قوم او از کفاری بودند که با مسلمین معاہدہ بسته اند باید قاتل باضافہ تحریر رقبہ مؤمنہ دینہ را ہم بپردازد اما بوارث سلطنت و اگر وارث سلطنت ندارد باید کترین دینہ را بپردازد .

وَمَنْ يَقْتُلْ

مُؤْمِنًا مُتَعِدًّا فَعَرَّآوَهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
لَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَأْتُمْ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَبَّسُوا وَلَا تَقُولُوا الْمَنِ أَلْقَى إِلَيْنَا السَّلَامَ لَأَن  
مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَايِرُ كَثِيرَةٌ  
كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَبَّسُوا إِنَّا اللَّهُ كَانَ  
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

**ترجمہ:** و کسیکہ مؤمنی را عمدہ بکشد پس جزای او دوزخ است و حالیکہ در آن جاوید است و خدا براو خشنماک و لعنت کردہ او را و مہیا نمودہ برای عذاب بزرگی را ۹۳ ایمومنین هنگامیکہ در راہ خدا و جہاد سفر کردید پس تحقیق کنید و ندانستہ کاری نکنید و بکسیکہ بشما سلام و اظہار اسلام کردہ نگوئید کہ تو مؤمن نیستی شما متاع زندگی بہت دنیا را میجوئید پس نزد خدا بہرہ ہای بسیاری است شما کافر بودید از پیش پس خدا متہ گذاشت بر شما و اظہار اسلام شما را پذیرفت پس جستجو و تحقیق کنید زیرا خدا بآنچہ انجام دہید ہموار آگاہ بودہ است ۹۴

**تفسیر:** آیت ۹۴ راجع است بلشکریکہ رسول خدا فرستادہ بود بر سر قومی از کفار در

اطراف فدک و در حق ایشان نازل شدہ و ریاست لشکر با خدا و یا با غالب نامی بود چون بآن محل رسیدند تمام کفار فرار کردند مگر **مرداس** نامی کہ چوہانی میکرد او بہ اعتقاد اینکہ سلطان شدہ فرار نکرد و کوفتند ان خود را در غاری از کوه جاہداد سپس چون لشکر اسلام نزدیک شدند و اللہ اکبر گفتند او نیز اللہ اکبر گفت و از کوه پائین آمد و شہادتین بر زبان جاری کرد اما لشکر اسلام اعتنا نکردند یا اینکہ شہادتین او را شنیدند اما مہین زید او را کشت و کوفتند ان او را بغنیمت راند چون رسول خدا **ص** خبر شد بسیار آشفته گردید و بپیشانی و آیت فوق بر او نازل گردید . جملہ فتبیہنوا تکرار شدہ معلوم میشود تحقیق واجب



مؤگد است و نباید بد انسته کاری کرد خصوصاً در تکفیر و قتل کسی . زمان ما بعکس این دستور روحانی نمایان بزودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب میشوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده فوری تکفیر میکنند . جمله . . . أَلْقَى إِلَيْكُم السَّلَامَ . . . دلالت دارد که هرکس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون و مال و آبروی او محترم و محفوظ است و جمله تبتغون عرض الحیوة الدنیا دلالت دارد که تکفیر کنندگان مردم سلطان و یا تفسیق کنندگان بدون تحقیق دنیا پرست بوده و فعلاً بسیاری از مراجع دینی که از قرآن و اسلام بیگانه اند و برای حسد و کینه نظری و بی خبری مردم را لعن و تکفیر و تفسیق میکنند برای طمع دنیا است .

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ  
أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ  
اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا  
وَعَدَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا  
عَظِيمًا ⑨۵ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ⑨۶

ترجمه آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد میکنند باستثناء آنانکه صاحب عذر و ضررند با آنانکه در راه خدا با اموال و جانها جهاد میکنند مساوی نیستند خدا برتری میدهد مجاهدین با اموال و جانها را بر ستقاقدین بیک درجه و هر یک را خدا وعده نیکوتر داده و برتری داده خدا مجاهدین را بر قاعدین با جر بزرگ ۹۵ و بدرجاتی از جانب خود و برتری داده ایشانرا بر کافران و رحمت و خدا همیشه آمرزنده و مهربان بوده است ۹۶

تکلیف در این آیه بیکجا درجه عذر آورده و بیکجا درجات جمع آورده و مقصود این است که خدا برتری مجاهدین را بر قاعدین با عذر بیک درجه بدلیل کلمه درجه و بر قاعدین بدون عذر بدرجاتی و عذر هم برد و قسم است : عذر بدنی مانند کور و لنگ و عذر مالی مانند فقر و کلمه غیر اولی الضرر دلالت دارد که جهاد از صاحبان عذر موجه ساقط است .

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمًا لِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا  
كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضًا لِلَّهِ وَأَسْغَى  
فَتْهَا جُرُوفُهَا فَاوَلَتْكَ مَا وَهَبْتَ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ⑨۷ لَا



الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ  
 جِلَّةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۙ ﴿٩٨﴾ فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ  
 عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۙ ﴿٩٩﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
 يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافَعًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۙ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا  
 إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۙ  
 وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۙ ﴿١٠٠﴾

**ترجمه:** براستی آنانرا که فرشتگان قبض روح میکنند در حالیکه بخود ستم کرده اند -  
 فرشتگان گویند در چه حالی بودید گویند ما در زمین ناتوان و زبون بودیم گویند آیا زمین خدا  
 وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان در دوزخ و بد بازگشتی است ۹۷ مگر  
 ناتوانان از مردان و زنان و اطفالیکه حیلای نتوانند و راهی نیابند ۹۸ پس آنانرا شاید خدا  
 مورد عفو نماید و خدا بخشنده آمرزنده است ۹۹ و هرکس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت  
 بسیار و وسعتی مییابد و آنکه از خانه خود خارج شود برای مهاجرت بسوی خدا و رسول او،  
 سپس مرگ او را در یابد پس محققا اجرا و بر خدا لازم شده و خدا آمرزنده مهربان بوده است  
 ۱۰۰

**تفصیل:** کلمه غیم کتم دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی که در بین خست و  
 ضعیفند نیز سوال و بازخواست میکنند که چرا در امر دین خود را عالم و توانا نکردید و عذر  
 ایشان پذیرفته نیست مگر کسیکه چاره ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته و  
 جملہ . . یجد فی الارض مرافعا کثیرا و سعة دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ  
 دین خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود میآورد و محل بهتری برای او پیدا میشود  
 و از سرتاسر این آیات استفاده میشود که هجرت برای حفظ دین واجب است .

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ  
 جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الدِّينُ  
 كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُرْءَادًا مُبِينًا ۙ ﴿١٠١﴾ وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ  
 فَأَقِمْ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْيَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا



أَسْلِحْتَهُمْ فَاذْأَسْجِدُوا فَلَْيُكُونُوا مِنْ ذَرَأِكُمْ وَلِتَأْتِ طَائِفَةٌ  
 أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا أَفْلِيصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحْتَهُمْ  
 وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْنِيَّتِكُمْ فَيَمِيلُونَ  
 عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ  
 أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ  
 أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۝

**ترجمه:** و چون در زمین قدم زدید (برای سفر) پس باکی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید اگر خوف دارید که گنار شما را بخطر و فتنه اندازند بر استیکه کافران برای شما دشمن آشکارند ۱۰۱ و چون در ایشان بودی پس برایشان نماز را برپا داشتی پس باید عده های از ایشان باتو بایستند و اسلحه خود را در برگیرند پس چون سجده کردند باید از عقب سر شما باشند و بپایند عده دیگری که نماز نکرده اند نماز بخوانند باتو و باید بر حذر باشند و اسلحه خود را در برگیرند ، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس بکمترتبه بر شما بتازند و بر شما باکی نیست اگر شما رنجی باشد از باران و یا بیمار باشید که اسلحه خود را فروگذارید و بر حذر باشید بر استیکه خدا مهیا کرده برای کافرین عذاب خوار کننده را ۱۰۲

**تفسیر:** جمله اذا ضربتم فی الارض . . دلالت دارد که اگر بهای خود مسافرت در زمین کردید حکم قصر میآید ولی با طیاره و یا با ماشین در هر صورت، چنین نیست . و جمله : ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا دلالت دارد که اگر در سفر خوف از خطر گنار باشد قصر است و الا خیر . آری اگر سفر با قدم باشد و خوف نیز باشد در سفر هشت فرسخی باید قصر نمود چنانکه رسول خدا ۳۱ در سفر هشت فرسخی قصر نمود . جمله و اذا کنت فیهم فاقم لهم . . . دلالت دارد که نماز جماعت را در حال جنگ نباید ترک نمود و طریقه جماعت در حال جنگ همانطور است که در آیه ذکر شده که مجاهدین دو قسمت شوند عده ای در مقابل دشمن ایستاد و عده ای میروند اقتدا با امام کرده رکعت اول را با امام میخوانند چون سجده رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلو دشمن میروند و عده دیگری که نماز نخوانده اند میروند در رکعت دوم به امام اقتدا میکنند و هر عده باقی نماز خود را در بین راه و یا در مقابل دشمن با تمام میسرانند .



جمله و لیاخذوا اسلحتهم که در آیه مکرر شده دلالت دارد بر اهمیت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفسار میشود که اسلحه پاکست پس روایت کتاب کافی (ج ۳ ص ۴۰۰) چاپ آخوندی (در باب اللباس الذی تکره الصلوة فیہ) (حدیث ۱۳) که از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: لا تجوز الصلوة فی شی من الحديد فانه نجس مسح ((یعنی نماز در هیچ چیز از آهن جائز نیست زیرا آهن نجس است و مسح شده)) مجعول میباشد. و جمله و لیاخذوا حذرهم دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار بر حذر و احتیاطات خود را از دست ندهند و مبادا غافلگیر شوند.

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ  
قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ  
الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ۝۳ وَلَا تَهِنُوا فِي بَيْغَاءِ  
الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ  
اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝۴

**ترجمه:** پس چون خواستید نماز را بجای آورید خدا را یاد کنید در حال قیام و نشسته و بر پهلوهای خود (یعنی خوابیده) پس چون مطمئن شدید اقامه همان نماز (معهود) را نمائید زیرا که نماز بر مؤمنین بوقت معین واجب شده است ۱۰۳ و سست نشوید در دنبال کردن این قوم اگر شما دردمند میشوید پس محققاً ایشان نیز دردمند میشوند چنانکه شما دردمند میشوید و شما امید دارید از خدا آنچه را ایشان امید ندارند و خدا دانای حکیم بوده است ۱۰۴

**تکلیفات:** مقصود از فاذا قضيت الصلوة و اذا اردتم فعل الصلوة فی الحرب میباشد زیرا این آیات در وظائف حال جنگ نازل شده. و رسول خدا فرموده: الصلوة لا یتروک بحال یعنی نماز را به هیچ حالی نباید ترک نمود. و جمله و ترجون من الله. دلالت دارد بر اینکه مؤمن چه در حال غالب شدن و چه در حال مغلوب شدن امید دارد بخدا ولی کافر کسی که پشت پا بدین زده در این احوال بجای امید ندارد پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید در چهار سستی کند. از آیه ۱۰۳ معنی دیگری نیز کرده اند ولی ظاهر همین است که ذکر شد.



إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِكَلِمَةٍ  
بِالْحَقِّ لَتَحْكُمَ بِهِنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ وَلَا تُكِنُّ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا  
①٥ وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ①٥ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ  
الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنْفُسُهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ مِّنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ①٥  
يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ  
مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ①٥ هَآ أَنتُمْ  
لَهُؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ أَم مَّنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ①٥

**ترجمه:** براستی که ما نازل کردیم بسوی تو این کتاب را بحق تا بین مردم آنچه خدا  
اراده داده بتو حکم کنی و برای خائنین طرفدار مباش ۱۰۵ و از خدا طلب آمرزش کن زیرا  
خدا آمرزنده مهربان بوده است ۱۰۶ و دفاع مکن از کسانی که بخود خیانت میکنند زیرا خدا  
خیانتکار گنه کار را دوست نمیدارد ۱۰۷ خیانت خود را از مردم پنهان میکنند و از خدا  
پنهان نمیکند و حال آنکه خدا با ایشان است هنگامیکه بشب بتدبیر سخنانی میگویند که  
خدا را خوش نیاید و خدا آنچه میکنند محیط است ۱۰۸ هان شما فدا آسان که از ایشان  
دفاع میکنید در زندگی دنیا پس کیست که مجادله کند با خدا از طرف ایشان در روز قیامت  
یا چه کس وکیل بر ایشان باشد ۱۰۹

**تفصیل:** جمله لَتَحْكُمَ بِهِنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ دلالت دارد که باید رسول خدا ص طبق  
وحی حکم کند و از خود نباید حکمی صادر کند و این آیه دلالت میکند که رأی طایف در دین  
حجیت ندارد مگر اینکه طبق وحی باشد . و جمله وَلَا تُكِنُّ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا دلالت دارد که  
طرفداری از خائن حرام است و نباید از خائن طرفداری کرد و نباید با او مناصب داد و نباید  
او را مدد و امور قرار داد . حال اگر کسی بگوید چگونه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین بعضی از  
خائنین را مانند زیاد بن ابیه و یا اشعث بن قیس و یا ابوموسی را مدد و امر و فرماندهی کردند  
جواب این است که رسول خدا و یا حضرت علی ص مطلع باحوال این اشخاص نبوده و از خیانت  
ایشان آگاه نبوده اند . و هم چنین هر یک از خلفا و زمانه در آن اگر فائنی را مدد کاری قرار دهند بدون علم و اطلاع از

ولی باید توجه پند که الرحمانی کردند فری مغرول تونه

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ

نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۱۰ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا

فَاِثْمًا يَكْسِبْهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۱۱۱ وَمَنْ يَكْسِبْ

خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِي بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ۱۱۲

**ترجمہ:** و آنکه عمل بدی مرتکب شود و یا بخود ستم کند سپس از خدا آمرزش طلبد ، خدا را آمرزش نامهربان میا بد ۱۱۰ و آنکه گناهی فراهم کند پس جزا از این نیست که بر ضرر خود من فراهم میکند و خدا داناى حکیم است ۱۱۱ و آنکه خطائی و یا گناهی فراهم کند سپس تهمت آنرا بپندارد بر بیگناهی پس حقیقتاً بار بهتان و گناه آشکاری را حمل نموده

است ۱۱۲

**تفصیل:** فرق بین سوء و ظلم بنفس شاید این باشد که سوء چیزی است که ضررش بغیر برسد ولی ظلم بنفس گناهی است که فقط بخود عامل زیان رساند . و مقصود از ثم يستغفر الله . . فقط گفتن استغفر الله نیست بلکه گفتن آنست با شراطش که توبه و اصلاح و جبران مافات باشد .

لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ

الْكِتَابَ الْحِكْمَةَ وَعَلَيْكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

عَظِيمًا ۱۱۳

**ترجمہ:** و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود بدون شك طائفه ای از ایشان قصد داشتند که تو را گمراه کنند و گمراه نمیکند مگر خودشان را و هیچوجه بتو زیان نمیرسانند و خدا نازل نمود بر تو کتاب و حکمت را و آموخت تا آنچه نمیدانستی و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است

۱۱۳

**تفصیل:** مقصود از فضل الله نبوت است و از رحمت سایر نعمتها میباشد . و مقصود از جملہ مان یضلوک این است که اصحاب او میآمدند سخنانی برخلاف واقع و شهادتہائی بنفع یکدیگر میدادند در مراتب در حالیکہ رسول خدا ۳۱ مأمور بظاهر بود و باطن ایشانرا نمیدانست و بدین جهت حضرت را در حکم باطل و خطا وارد میساختند ولی خدا او را آگاه میکرد . و جملہ



طَمَك ما لم تكن تعلم دلالت دارد که رسول خدا ص قبل از وحی چیزی نمدانسته و جمله و کان فضل الله عليك عظيما دلالت دارد که نبوت امری است تفعلی و برباضت و زهد و امثال اینها تحصیل نیست .

الْأَخْبَرُ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ  
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ  
نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝۱۱۴ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ  
الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ  
وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝۱۱۵

**ترجمه:** در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست مگر نجوای آنکه امر بصدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند ( یعنی نجوای ایشان راجع باین سه امر باشد ) و آنکه چنین کند برای جستن خوشنودیهای خدا پس بزودی اجر بزرگی باو میدهم ۱۱۴ و آنکه مخالفت و دشمنی کند با رسول پس از آنکه هدایت برای او روشن شده و بغیر راه مؤمنین برود ( راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد ) و اگر داریم او را بآنچه دوست دارد و بدو بخش و آوریم او را که جای بازگشت بدی است ۱۱۵

**تکلیف:** این آیات با بسیاری از آیات گذشته اگرچه عام است و شامل هر ملکی میشود تا قیامت ولی نازل شده در حق منافقین از آنجمله طعمه بن ابیرق است که زرهی از عموی خود درید و آنرا بگردن یک مرد یهودی گذاشت آن مرد یهودی نزد رسول خدا آمد و بیگناهی خود را اظهار داشت ولی قبیله طعمه نزد رسول خدا آمده و از طعمه دفاع کرده و رسول خدا را باشتباه انداختند تا اینکه آیه ۵۰ نازل شد و طعمه چون فهمید وحی طبق واقع آمده و حق بر او روشن شد با این حال از مدینه گریخت و بنگه رفت و پنهان شد روزی بخانه حجاج رفت و او را گرامی داشت زیرا طعمه مهمان او شد و در آنجا چند روزی ماند سپس خیال کرد در درون خانه زری نهفته چون شب شد آنجا را نقب زد و بدرون آن رفت در آنجا پوستهایی خام و خشک بود پایش بدانها گرفت و بزمین خورد صاحبخانه بیدار شد و او را گرفت و بیرون آورد اهل مکه گفتند او را سنگسار کنیم حجاج گفت اگرچه بد کرده اما مهمانست و مهمانوا نباید کشت پس او را بخواری از مکه بیرون کردند او بقبیله بنی سلیم که بت پرست

بودند پناه بود و مرتد گشت و در آنجا نیز دیواری رفت و مرد پس چون با اینکه فهمید و حس رسول خدا (ص) حق بوده باز پناه خلاف رفت عاقبت او دوزخ شد. و جمله من بعد ما تبين لسه الهدى دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف او را عذاب کند. و مقصود از کلمه هدی دلیل است و تبین علم بآن دلیل است. جمله من يشاقق الرسول دلالت دارد بر حرمت مخالفت رسول خدا و دیگر اینکه چون مخالفت او حرام است پس او معصوم است و دیگر اینکه دلالت بر وجوب متابعت رسول دارد. و جمله و يتبع غير سبيل المؤمنين دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جدا شود و پراهی غیر راه آنان برود و دیگر اینکه دلالت دارد بر حجیت اجماع مسلمین اگر تمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلم دانستند مخالفت آنان جافز نیست و دلالت دارد بر حرمت تفرقه و جدا ساختن خود از مؤمنین.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَخْفِرُ لِلْمُؤْمِنِينَ  
 ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝۱۱۶  
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ۝۱۱۷  
 لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَجِدَنَ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۝۱۱۸  
 لَا ضَلَمَ لَهُمْ وَلَا مَنِيْنَهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيُبَيِّنْ لَهُمْ إِنْ أَرَادَ الْأَنْعَامُ وَالْأَمْوَالُ  
 لَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيُغَيِّرْ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ  
 اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خَسْرًا مُبِينًا ۝۱۱۹ يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ  
 الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ۝۱۲۰ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا يَحِيطُ بِهِمْ  
 عَنْهَا حِصًّا ۝۱۲۱

**ترجمه:** معذرت خدا نمیآورد شرک آوردن با او را و نمیآورد پست تر از آنرا برای هرکس بخواهد و آنکه شرک برای خدا قائل شود پس بتحقیق گمراه شده گمراهی دوری ۱۱۶ نمیخوانند غیر از خدا مگر زنان و مادگانی را و نمیخوانند مگر شیطان سرکشی را ۱۱۷ خدا را و او را در رحمت کرده و گفت البته خواهم گرفت از بندگانت بهره معینی را ۱۱۸ و البته و محققاً گمراه خواهم کرد ایشانرا و آنانرا با زور میکشام و البته آنانرا امر کنم که گوشهای چهار پایشانرا بشکافند و بآنان البته فرمانم که خلق خدا را تغییر دهند و هرکس شیطان را دوست بگوید



نه خدا را پس بتحقیق زبان کرده زبان آشکاری ۱۱۹ و ده می دهد ایشانرا و بارز و میکشاند ایشانرا و شیطان و ده دهد بایشان مگر فرور و فریب ۱۲۰ ایشان ما و ایشان روخ است و از روخ گریزی نمایند ۱۲۱

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** جمله لا یغفران بشرک به دلالت دارد که شرک قابل عفو نیست و شرک بر چهار نوع است چنانچه توحید نیز بر چهار نوع است توحید ذاتی توحید صفاتی توحید افعالی و توحید عبادی و در مقابل هر یک از اینها یک نوع شرکست : اما توحید ذاتی این است که در مقابل ذات حق موجود دیگری را جز او و یا مقابل او قدیم قرار ندیم یعنی ذات او بسیط و احد قدیم است که اگر چیز دیگری را قدیم و یا جزه ذات او بدانیم شرکست . و اما توحید صفاتی این است که صفات خدا را بمخلوق او ندیم و دیگر اینکه صفات او را عین ذات او بدانیم مثلا قدرت و علم او را عین ذات او بدانیم و قدرت و علم او را برای مخلوقی قائل نشویم . و اما توحید افعالی این است که کارهای او را نسبت بمخلوقی ندیم مثلا او خالق و رازق است نه دیگری و اگر افعال او را بمخلوقی نسبت دهیم شرکست . و اما توحید عبادی این است که غیر او را عبادت و کرنش چون کرنش برای او ننمائیم و غیر او را در موقع عبادت نخواهیم و بعنوان عبادت غیر او را نخواهیم و غیر او را خیر خواست و مهربانتر از او ندانیم که در اینصورت بشرک مبتلا خواهیم شد . و جمله . . . الا انشاء دلالت دارد که مشرکین بتهای خود را بشکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را که میخواندند دختران خدا میدانستند و با اضافه چون بتها بی روح و جانند بودند و هر موجودی که بی جان باشد عرب او را مؤثت میدانند یعنی بکلمه تأنیت بآن اشاره میکند و مقصود از جمله و ان یعدون الا شیطانا این نیست که شیطان پرست بودند بلکه مقصود این است که دعوت شیطان را اجابت کرده و او را اطاعت میکردند و هر کس امر غیر خدا را مطاع بداند گویا عبادت غیر را کرده است با اضافه هر کس عبادت معبودی را کند او را در حوائج میخواند و لذا خدا فرموده ان یعدون الا انشاء . و مقصود از قول شیطان که گوید لا مشیتهم این است که بواسطه آرزوهای طولانی و حرص دنیا طلبی ایشانرا بکفر و عصیان وارد میکنم و بوده های پوچ فرور آیمز ایشانرا از دین خدا باز میدارم چنانکه خدا فرموده و ما یعد هم الشیطان الا فرورا و بامور بدعت بنام دین مغرور میکند و فرهم فی دینهم ما کانوا یفترون .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ

أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ۝ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ



مَنْ يَعْمَلْ سُوًّا يُجْزَى بِهِ وَلَا يُجَادِلُ فِي دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝  
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ  
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ۝

**ترجمه:** و آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته کنند بزودی به پادشاهانیکه از زیر آنها نهرها جاری است واردشان میکنیم که در آنها همواره تا باید بمانند و هدیه خدا ایتعالی حق است و کیست که از خدا در قول راستگوتر باشد ۱۲۲ (ثواب و عقاب) بخواسته ها و آرزوهای عموما آرزوهای اهل کتاب نیست هرکس عمل بدی کند جزا داده شود بآن و برای او غیر از خدا نه دوستی یافت شود و نه یاری ۱۲۳ و هرکه از کارهای شایسته بجا آورد از مرد و یا زن در حالیکه ایمان داشته باشد پس ایشان وارد بهشت میشوند و باندازه نقیری ستم نمیشوند ۱۲۴

**تفسیر:** حقیقتی پس از آنکه به بشر هشدار داده که گول شیطان نخورند و با ایمان و عمل صالح بهر دین و برای هر عملی پاداش و کیفری قرار داده در جملۀ این بامانیکم . . فرمود هیچ بآرزو و امید بی عمل نباید گول خورد و کسی خود را لوس نکند نه مسلمان و نه اهل کتاب یعنی یهود و نصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هرکس عمل بدی کند چه مؤمن و چه کافر کیفری دارد که باید بکیفر خود برسد و جز خدا نه دوستی و نه خیرخواهی و نه یاری برای احدی است و کسی بهتر از خدا برای بندگانش نیست و زن و مرد در این قانون فرقی ندارند طبق جملۀ .. من ذکر او انثی و نقیر نقطه سرچاهک خرما است .

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ  
وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ  
خَلِيلًا ۝ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ  
مُحِيطًا ۝

**ترجمه:** و کیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد در حالیکه نیکوکار باشد و از آئین معتدل ابراهیم پیروی کند و خدا ابراهیم را دوست گرفته است ۱۲۵ و اختصاص بخدا دارد آنچه در آسمانها و زمین است و خدا بهر چیزی محیط بوده است



۱۲۶

چون حضرت ابراهیم از هر جهت تسلیم خدا گردد خدا پیروی آئین او را بر مسلمانان لازم و آئین او را جز آئین معتدلاً قرار داده زیرا ابراهیم مَنَعَ النَّاسَ مِنْ هَادٍ الْأَثَانِ وَسَلَّمْ نَفْسَهُ لِلْإِيمَانِ وَحَضَرَ وَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ وَمَالَهُ لِلْقَبِيحَانِ وَلِذَا صَارَ خَلِيلًا لِلرَّحْمَنِ . اگر کسی بگوید چگونه بعضی از انبیاء حبیب و خلیل خدا میتوان گفت اما پسر خدا نمیتوان گفت جواب این است که حبیب و خلیل جنسیت را لازم ندارند ولی بنوع جنسیت را لازم دارد . سبحانه الله من الجنسية .

وَلَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُثَلِّ  
عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي بَيْنَايَ النِّسَاءِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَقُولْنَ لَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ  
وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُولُوا  
لِلْبَيْنَايَ بِالْفِطْرِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ①۲۷

و از تو فتوی میطلبند درباره زنان بگو خدا درباره ایشان فتوی میدهد برای شما و آنچه خوانده میشود بر شما در این کتاب درباره یتیمان زنانه که بایشان آنچه نوشته شده برای ایشان نمیدهند و رخت دارند که نکاحشان کنید و درباره عاجزان از فرزندان و درباره اینکه برای یتیمان بعد از قیام کنید و آنچه از خوبی بجا آرید محققاً خدا بآن دانا است ۱۲۷

در زمان جاهلیت بزرگان و اطفال و دختران ارث نمیدادند ارث میت از کسی بود که بتواند سوار اسب شود و بمیدان کارزار برود و دیگر اینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج میکردند و مال او را میخوردند و اگر بدگل بود از تزویج منع میشد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسول خدا درباره ایشان استفتا شد . جمله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ دالالت دارد که رسول خدا حق فتوی ندارد بلکه باید فتوی خدا را برای مردم بگوید در اینصورت چگونه در زمان ما مردم را بتقلید می که در اسلام نبوده واداشته اند و عده ای هم بنام مفتی هر چه طعن ایشان رسید فتوی میدهند . و مقصود از جمله ما یثلی علیکم . همان آیات اوائل سورة نساء است که باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون از نشان نکاح نکنند و غیر از عدالت کاری نکنند پس آیات اول سورة بهم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده .

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا



أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرْنَا الْأَنْفُسَ الشَّجْوَةً  
إِنْ تَحْسَبُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾

ترجمه: و اگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری گزیدن داشت بر زوجین باکی نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح خوبی و این صلح بهتر است و بخل بجانهای آدمی حاضری شده و اگر نیکی کنید و پرهیزگار باشید محققا خدا آگاه است بآنچه عمل میکنید ۱۲۸

تفسیر: مقصود از جمله... ان يصلح بينهما... این است که اگر زن از بی مهری و یا طلاق شوهرش بیگناهیست میتواند مقداری از مهریه خود را باو ببخشد و یا از حق همجواری و یا از نفقه صرفنظر کند تا زوج باعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بی مهری و بی ادگری مردان از بخل است که از دادن نفقه و یا حقوق دیگر بخل دارند و اگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد بیکی و پرهیزگاری و عدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهد شد.

وَلَنْ

تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ  
الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ  
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِنْ يَنْفَرَتَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعْيِهِ وَكَانَ  
اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

ترجمه: و شما میان زنان هرگز نمیتوانید عدالت کنید و اگر چه حریص باشید (باین عدالت) پس بکلی روگردان شوید که زنی را سرگردان رها کنید و اگر باصلاح و تقوی بپردازید پس محققا خدا آمرزنده و مهربان است ۱۲۹ و اگر از یکدیگر جدا شوند خدا هر یک را از سعی رحمت خود بی نیاز و غنی میگرداند و خدا گشایش دهنده و حکیم است ۱۳۰

تفسیر: در آیات اول سوره امر به عدالت کرده و در این آیه مفرماید هرگز نمیتوانید بعد از قیام کنید مقصود این است که باید بر نفقه و کسوه و سکنی عدالت کنید و اما عدالت در میل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی بآنزنی که خوشگل و خوش اخلاق میباشد بیشتر و تساوی در محبت قلبی برای آدمی ممکن نیست پس اگر انسان بیکی از زنان متعادل نباشد نباید دیگری را سرگردان بدهد کند چنانکه در آیه بیان شده. و اینکه در خاتمه تمام این آیات مکرر شده: فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا وَكَانَ اللَّهُ



غنیاً حمیداً برای این است که بپردازان بفهماند که خدا با اینکه دانا و نیاز و آگاه و صاحب اختیار بندگانش با این حال برای بندگان مهربان و آمرزنده و وسعت دهنده است پس شما که سهرست زنان و با بقیمان میباشید از قدرت خود سوء استفاده نکنید و دارای گذشت و مهربانی باشید .

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَقَدْ  
وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِبْرَاهِيمَ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ  
وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ  
غَنِيًّا حَمِيدًا ۝۱۳۱ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ كَفَىٰ بِاللَّهِ  
وَكِيلًا ۝۱۳۲ إِنْ يَشَاءْ يُدْهِبْكُمْ أَهْلَ النَّاسِ يَاتٍ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ  
اللَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ قَدِيرًا ۝۱۳۳

**ترجمه:** و اختصاص بخدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققاً (بدانید) باهل کتاب پیش از شما و بشما سفارش کردیم که از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید و اگر کافر شوید (و باکفران کنید) پس بطور تحقیق اختصاص بخدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا هم نیاز و ستایش شده و ستوده است ۱۳۱ و اختصاص بخدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است ۱۳۲ اگر بخواهد شما را میرد (فانی میکند) ای مردم و دیگران را میآورد و خدا بر این توانا است ۱۳۳

**تفسیر:** کلمه لله اختصاص در ملکیت و مالکیت و سلطنت و اختیار را میسراند که تمام جهان از جهت ملك و سلطنت و اختیار مخصوص خداست و کسی در آن اختیار و تسلط ندارد و این مطلب را در این آیات مکرر کرده تا بندگان را باین امر آشنا سازد و تا بندگان بیکدیگر متعصم نکنند .

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ  
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝۱۳۴ يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ  
أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِالْإِيمَانِ

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ  
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

**ترجمه:** هر کس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشد که) نزد خدا است پاداش دنیا و آخرت و خدا شنوا و بینا است ۱۳۴ ای مؤمنین همواره به پادارانندگان عدالت باشید برای خدا گواه رهنده باشید و اگر چه بر ضرر خودتان یا والدین و یا خویشانان باشد خواه غنی باشند یا فقیر پس خدا بآنان سزاوارتر است پس هوای نفس را پیروی نکنید که از حق عدول کنید و اگر به پیچانید (اداره شهادت خود را) و یا اعراض کنید پس محققاً خدا بآنچه میکنید آگاه است ۱۳۵

**تفسیر:** مقصود از جمله من کان یرید ثواب الدنیا . . . هشداردادن بمجاهدین است که جهادشان برای مملکت گیری و غارت و غنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشر دین او باشد و مقصود از جمله شهداء لله . . . این است که برای خدا شهادت بدهید و مراعات خویشی و نسب را نکنید و در شهادت نظر به ثروت و یا فقر طرف نداشته باشید بلکه خدا و امر او را از هر کس و از هر چیز محترم بدانید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ  
مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ  
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا  
ثُمَّ آمَنُوا لَا يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لَهُمْ سَبِيلٌ ﴿١٣٧﴾ بَشِيرُ الْمُنَافِقِينَ  
إِنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین ایمان آورید بخدا و پیغمبر او و این کتابیکه نازل نموده بر رسول خود و آن کتابیکه نازل نموده از پیش و آنکه بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز جزا کافر شود پس به تحقیق گمراه است گمراهی دوری ۱۳۶ به تحقیق آنانکه ایمان آورده سپس کافر شده سپس ایمان آورده سپس کافر شده سپس کفر خود را زیاده کردند خدا آمرزنده ایشان نیست و ایشانرا برای هدایت نمیکند ۱۳۷ منافقین را مژده ده باینکه برای ایشان عذاب دردناک



**تفسير** امر بمؤمنين بايمان حاصل است و محال و لذا در آيه يا ايها الذين آمنوا  
 آمنوا چندین وجه گفته اند بعضی گفته اند مقصود از اين خطاب اهل کتابست که ايمان بکتاب  
 و رسول خود داشته اند خدا فرموده باين کتاب و باين رسول نيز ايمان آوريد و بعضی گفته  
 مخاطب منافقين بوده که پنهان ايمان داشتند خدا فرموده بدل ايمان آوريد و بعضی گفته  
 مخاطب مسلمين بوده يعنى در ايمان ثابت قدم باشيد و بعضی وجود يگر گفته اند ولى ظاهر  
 اين است که خطاب بمؤمنين واقعى باشد و مقصود بيان اين است که بچه چيز واجب است ايمان  
 داشته باشند فرموده بخدا و رسول و بهر کتابى که نازل شده اين قرآن و آن کتب سابقه . اگر  
 کسى بگويد در اينجا امر بايمان بروز جزا فرموده در جواب گوئيم ايمان برسول و کتاب مستلزم  
 ايمان بروز جزا مىباشد . اگر کسى بگويد در امر بايمان رسول را مقدم بر کتاب داشته ولى در کفر  
 کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکته آن چيست ؟ جواب گوئيم براى اينکه طالب هد ايت تحقيق  
 میکند اگر کتاب پيغمبرى را صحيح دانست از صحت کتاب و مطالب آن بى ميرد بعدق نبوت او  
 و از صدق نبوت او ايمان مىآورد بخداى او ولى در طرف کفر چنين نيست اول کفر بخدا مىآورد  
 سپس کفر بکتاب و سپس کفر برسول . و جمله لم يكن الله ليغفر لهم . دلالت دارد بر اينکه  
 هر کس کفر و ايمانش ردى باشد يعنى بکفر و ايمان اهميت ندهد توه او حقيقت ندارد يعنى  
 راه را نرفته و لذا حقهالى فرموده : ولا يهدى بهم سبيلا . و از اين است که خدا او را نجات نرزد .

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ  
 دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أِيَلْتَعُونَ عِنْدَهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۝  
 وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا  
 وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ  
 إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ  
 جَمِيعًا ۝ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْنَةٌ مِنْ اللَّهِ قَالُوا  
 أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْكُمْ  
 وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ  
 اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ۝



**ترجمه:** آنانکه کفار را درستان خود میگیرند بجای مؤمنین آنها نزد کفار عزت میجویند پس بتحقیق عزت مخصوص خدا است بتمام آن ۱۳۹ و بتحقیق در این کتاب بر شما نازل شده که هرگاه شنیدید آیات خدا کفران و انکار و استهزا میشود پس با ایشان نشینید تا بسخنسی دیگر بپردازند و اگر نه بیتردید شما در این هنگام مانند ایشانید بر راستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع میکند ۱۴۰ کسانی که شما چشم دوخته اند پس اگر شما از خدا بهروزی رسد گویند آنها ما با شما نبودیم و اگر کافران را نصیب باشد گویند آنها ما بر شما استیلا نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین باز داشتیم پس خدا حکم میکند بین شما در روز قیامت و هرگز خدا قرار نداده برای کافران راهی بر ضرر مؤمنین ۱۴۱

**تکلیف:** چون مشرکین مکه در مجالس خود بقرآن و آیات آن استهزا میکردند حق تعالی در سورة انعام آیه ۶۸ فرمود: وَاِذَا رَأَيْتَ الَّذِي يَخُوضُ فِيْ آيَاتِنَا فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهِ سَبَّحْنٰ لَكَ يٰرَبُّنَا نِزْلَ الْاَسْمَانِ اِنْ يَهُودُ هَمِيْنَ كَارًا كَرَدُوْا وَلِذَا خَسِدَ الْاَيَاتُ فَوْقَ فَرْمُوْهُ كَ الْمُنَافِقِيْنَ لِلّٰهِ عِزُّ طَلَبِيْ بِالْهُدٰى دُوسْتِي نَكُنْدُ وَنِيْزُ فَرْمُوْهُ نَزْلَ عَلِيْكُمْ فِي الْكِتَابِ . . . که در این قرآن یعنی سورة انعام دستور نازل شد که با چنین استهزاکنندگان مجالست نکنید و الا شما و منافقین نیز مانند کفارید پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که بقرآن توهین میشود بنشیند و راضی باشد کافر است اگر مؤحدین در مکه با مشرکین مینشستند ناچار بودند اما منافقین مدینه ناچار نبودند که با یهود مجالست کنند پس چون با اختیار خود در مجلس استهزا ایشان نشستند مانند ایشان کافران یکی دیگر از صفات منافقین این است که اگر مسلمین غلبه کنند و بهروزی با ایشان باشد خود را میچسباند که ما هم با شما هستیم و اگر کفار بهره ای ببرند بکفار میگویند ما طرفدار شما بوده و شر مسلمین را از شما دور میگردیم و ما شما را از دخول در اسلام باز داشتیم برای اینکه میدانستیم که اسلام فایده ندارد . و مقصود از جمله . . . بحکم بینکم حکم خدا است بین مؤمنین و منافقین . وَجَعَلْنَا لِنِ يَجْعَلَ الْاَمْلَ الْكَافِرِيْنَ . دلالت دارد که کفار از نظر حجت و دلیل قلبه بر مسلمین ندارند که مقصود از سیلا را استیلا و حجت باشد و ممکن است بگوئیم بهیچوجه و بهیچ طریق نمیتوانند بر ضرر مسلمین اقدام کنند بشرطیکه مسلمین مسلحان باشند حقیقتاً نه اسماً .

اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُوْنَ

اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَاِذَا قَامُوْا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كَالِ الْبُرَاۗءِ

النَّاسِ لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا ۚ مَذٰبِنَ بَيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا



إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا  
 ۱۴۳ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ  
 الْمُؤْمِنِينَ أَرْيَدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝﴾  
 إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي كَذِّكَ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا  
 ۱۴۴ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ  
 فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

۱۴۵

**ترجمه:** بد رستیکه منافقین با خدا خدعه میکنند و خدا جزا دهنده آنان است و چون  
 بنماز بایستند بکسالت بایستند بمردم خود نمایی میکنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمیکند مگر  
 اندکی ۱۴۲ مردند بین کفر و ایمان نه بسوی ایشانند و نه بسوی آنان و هر که را خدا گمراه  
 کند برایش راهی نخواهی یافت ۱۴۳ ای مؤمنین کفار را دوست نگیرید بجای مؤمنین آیامیخواهید  
 برای خدا حجتی روشن بر ضرر خود قرار دهید ۱۴۴ بر رستیکه منافقین در رتبه پست ترین از ایشانند  
 و برای ایشان یابوری نخواهی یافت ۱۴۵ مگر آنانکه توبه کنند و اصلاح نمایند و بخدا چنگ  
 زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و به همین زودی خدا بمؤمنین  
 اجر بزرگی خواهد داد ۱۴۶

**تفصیل:** منافق یعنی کافر مسلمان نما و آنقدر که منافقین برسول خدا و دین خدا خیانت  
 و آزار کردند کفار نکردند گویند یکی از منافقین مزاحم رسول خدا عبد الله بن ابی بود که قبل  
 از ورود رسول خدا به مدینه به ریاست شهر مدینه کاندید شده بود و تاجی از زر سرخ برایش آماده  
 کرده بودند و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته بود اما چون پیامبر خدا وارد مدینه  
 شد و عده زیادی باو گرویدند و بیعت کردند بکارشکنی اقدام کرد چون دید نتیجه ندارد آمد  
 مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه بازی برنداشت به یهودیان مدینه و مشرکین مکه میگفت  
 بظاهر با محمد و در باطن با شمایم و حتی در بعضی از جنگها با پیغمبر میآمد ولی بتقصیف  
 قلوب و برهم زدن مسلمین میپرداخت بعدیکه در غزوه بنی النضل و مراجعت بمدینه در روشی  
 برای عایشه ساخت و با سایر منافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سوره نور است بهر حال  
 او و سایر منافقین مسجدی ساختند و خواستند رسول خدا را آنجا ببرند خطاب رسید آنجا مرو که

در آیه ۱۰۸ سوره توبه خواهد آمد و در سوره منافقین نیز ذکری از آزار منافقین شده مراجعه شود به جهت نیست که خدا فرموده **أَنَّ الْمَنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ دَرَكٌ بِمَعْنَى** درجه است اما لغت درجه برای ترقی گفته میشود و درک برای تنزل گفته میشود . و مقصود از **جَلَّةٌ وَ اخْلَصُوا دِينَهُمْ .** این است که اگر منافق واقعاً از دین و روشی دست بردارد و خالصاً دین خود را برای خدا حفظ کند توبه او قبول است و الا فلا .

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

**ترجمه** چه بکند خدا بعد از عذاب شما ( برای چه شما را عذاب کند ) اگر شکر گذارو مؤمن باشید و خدا سپاسگزار دانا است ۱۴۷ خدا دوست نعدارد بد گفتن آشکار را مگر از کسیکه باوستم حده باشد و خدا شنوای دانا است ۱۴۸ اگر کار خیری را آشکار و یا پنهان کنی و یا از بدی بگذری پس بد و ن شلک خدا عفو کننده توانا است ۱۴۹ بتحقیق آنانکه بخدا و رسولان او کافر میشوند و میخواهند بین خدا و رسولان او جدائی افکنند و میگویند بعضی ایمان میآوریم و بعضی کفر میورزیم و میخواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند ۱۵۰ آنان خود کافرنند و در حقیقت و مهیا کرده ایم برای کافران عذاب خوار کننده ای ۱۵۱ و آنانکه بخدا و رسولان او ایمان آورده و جدائی بین آنان نیفتند ایشانرا بزودی اجرشانرا خواهیم داد و خدا آمرزنده مهیا است ۱۵۲



**بَيِّنَاتٍ** کلمه ما در جمله ما بفعل الله . بعضی خیال کرده اند نافی باشد ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم . و مقصود از اینکه خدا شاکر و سپاسگزار است این است که جزای شاکران را خوب میدهد چون شاکر از صفات فعل است . نکات دیگر آنکه یهودیان خرافات و باطلیل زیادی داشتند از جمله اینکه میگفتند ما ببعض از انبیاء ایمان میآوریم و بعضی دیگر ایمان نمیآوریم و این صحیح نیست زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا میدانید باید همه ایمان بیاورید و اگر دروغگو میدانید باید هیچ کدام ایمان نیاورید . و اگر بمعجزه نبوت کسی ثابت عهد باید با و ایمان آورد و این برهانی است عقلی و اگر کسی برخلاف این بگوید خدا او را کافر حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که به بعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آنرا قبول ندارند .

يَسْأَلُكَ

أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا  
مُوسَىٰ أَكْبَرَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ  
بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا  
عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ۝١٥٣ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ  
مِيشَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا  
فِي السَّبْتِ وَآخَذْنَا مِنْهُم مِيشَاقًا غَلِيظًا ۝١٥٤

**بَيِّنَاتٍ** از تو سوال میکنند اهل کتاب که برایشان کتابی از آسمان نازل کن پس بتحقیق از موسی بزرگتر از این سوال کردند پس گفتند خدا را بما آشکارانشان ده پس صاعقه عذاب ایشانرا گرفت بواسطه ستعشان سپس گیساه را پس از آن دلیلهای روشن که برایشان آمد گرفتند پس عفو کردیم از آن و بموسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم ۱۵۳ و بالای سرشان طور را بردیم بسبب پیمانشان و گفتیم در حال تواضع وارد آن در ب شوید و گفتیم در شبیه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکم ۱۵۴

**بَيِّنَاتٍ** از جمله خرافات یهود ایراد های بنی اسرائیلی است که درخواستهای بیجا و دروغ داشتند از جمله مانند مشرکین میگفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هر یک از ما خدا کتابی بفرستد خدا میفرماید اینان از موسی باطلهای بزرگتری خواستند که گفتند خدا

را بما نشان ده که صاعقه نازل شد و همه مردند . و دیگر اینکه موسی را گذاشتند و رفتند گویا  
پرستی را اختیار کردند و دیگر اینکه به پیمانهای خود عمل نکردند تا خدا کوه طور را بالای  
سر ایشان آورد تا بترسند و به پیمان خود عمل کنند . و دیگر اینکه خدا بایشان فرمود از در رب  
که وارد میشود متواضع باشید گوش ندادند . و دیگر اینکه فرمود روز شنبه تعطیل کنید و دینال  
صداقت روید نکردند .

فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ  
كُفْرُهُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيٌ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا  
غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَ  
بِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا  
الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ  
لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا  
اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَهًا وَكَانَ اللَّهُ  
عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ فَيُظْلَمُونَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا  
عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَ  
أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ  
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

ترجمه پس بواسطه پیمان شکنی ایشان و کفرشان بآیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را  
بغیر حق و بسبب قولشان که دلهای ما در غلافست ( چیزی بآن نمیرسد ) بلکه خدا مهر زده  
بر دلهای ایشان بواسطه کفرشان پس ایمان نمیآوردند مگر اندکی ۱۵۵ و بواسطه کفرشان و  
کفارشان بر مریم تهمت بزرگرا ۱۵۶ و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پس مریم رسول خدا را و  
حال آنکه او را نکشتند و بعد از تمایز کردند ولیکن اشتباه شده برای ایشان و گفتند آنانکه در  
قل او اختلاف کردند البته از آن در شکند برای ایشان طعی بآن نیست مگر پیروی گمان و



یقیناً او را نکشتند ۱۵۷ بلکه خدا او را بالا برد بسوی خود و خدا عزیز و حکیم است ۱۵۸ و احدی نیست از اهل کتاب مگر اینکه البته با و ایمان میآورد پیش از مرگ خود و روز قیامت گواه بر ایشان میباشد ۱۵۹ پس بواسطه ستم آنانکه یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهاییکه بر ایشان حلال شده بود و بسبب بازداشتن از راه خدا مردم بسیاری را ۱۶۰ و گرفتن ایشان را و حال آنکه محققاً از آن نهی شده بودند و بسبب خوردن ایشان اموال مردم را بیاطل و مهیا کردیم عذاب دردناک برای کافران از ایشان ۱۶۱

**تَفْصِيلٌ** در این آیات حق تعالی مذمت کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهود را برای اعمال و رفتاریکه داشتند در صورتیکه همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان ما موجود است و حق تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه امت اسلامی بدانند و بسوی آنان نروند. و در این آیات بیان کرده که حضرت عیسی را یهود نکشتند و بدارتیابختند و اینکه فرموده خدا او را بالا برد بسوی خودش توهم نشود که خدا مکان دارد و عیسی را آنجا برده بلکه مقصود ارتفاع مقام او است و مقصود این است که خدا او را بجای برد یعنی به اسم آخرت که کسی را در آنجا امر و نهی نیست بلکه فقط امر او نافذ است و لذا فرموده الله چنانکه ما میگوئیم انا لله وانا اليه راجعون. و مقصود از حرمنا... این است که هم در دنیا بر ایشان سخت گرفتیم و هم در آخرت: اما در دنیا بذلت مبتلا شدند و آنچه حرام بر ایشان شده همان چیزهاییست که در آیه ۱۴۶ سورة انعام ترجمه خواهیم کرد. و مقصود از اكلهم اموال الناس بالباطل همان رشوه و وجوه شرعیه است که بنام دین میگرفتند.

لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ  
مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ  
وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ اُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

**تَفْصِيلٌ** لیکن ثابتهان و استواران در علم از ایشان و ایمان آورندگان ایشان میآورند بآنچه بسوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده و پیادارندگان این نماز و دهندگان این زکاة و ایمان آورندگان بخدا و روز دیگر بزودی ایشانرا اجر بزرگی میدهم ۱۶۲

**تَفْصِيلٌ** و سخن در علم این است که متزلزل در علم خود نباشد از این آیه معلوم و مسلم

میشود که بعضی از علماء یهود راسخ در علم بوده و میباشند پس عده ای از مسلمین که راسخ در علم را منحصر دانسته اند در رسول خدا و عده ای از علمای اهل بیت او صحیح نیست چنانکه در آیه هفتم سوره آل عمران نیز ذکر شد و راسخین در علم یهود کسانی بوده اند که ایمان به خاتم الانبیا و کتاب او آورده اند چنانکه در این آیه ذکر شد . و بکلمه المقیمین اشکال شده از نظر اعراب و بعد و وجه جواب داده اند : اول اینکه منصوب شده بتقدیر اعنی دوم مجرور شده بحطف بر ما انزل یعنی ایمان میآورند بآنچه نازل شده و ایمان میآورند بکسانی که بر پا دارند نمازند یعنی بر رسولان خدا و یا بملائکه . و مخفی نماند و المقیمون نیز قرائت شده است .

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا  
أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ  
إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَإِيُوسُفَ  
وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ ذُبُورًا ۖ ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا  
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى  
تَكْلِيمًا ۖ ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ  
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۖ ﴿١٦٥﴾

۱۶۳ بتحقیق ما وحی کردیم بسوی تو چنانکه وحی نمودیم بسوی نوح و بهایمران پس از او  
و وحی نمودیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و  
هارون و سلیمان و داود زور دادیم ۱۶۳ و رسولانیکه بتحقیق قصه ایشان را بر تو نازل  
کردیم از پیش و رسولانیکه قصه ایشانرا بر تو نازل نکردیم و خدا تکلم کرد موسی را سخن گفتنی  
۱۶۴ رسولانیکه بشارت دهند و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حاجتی  
پس از آن رسولان و خدا عزیز حکیم است ۱۶۵

**تفسیر** بسیاری از آنها حالاتشان بمقتد نازل نشده طبق این آیه و مقتد اسما و آل آنها را نمیداند بدلیل لا یعلمهم الا الله که در آیه ۹ سوره ابراهیم است . و اما اینکه وحی چیست و چگونه است باید گفت خدا میداند و در لغت بمعنی اعلام کردن چیزی است خفیه و رمزا . در این آیات ابتدا کرده در ذکر آنها بنحو زیرا او اولین پیغمبر است که برای او قانون حلال و حرام از



طرف خدا نازل شده . و جمله لَفَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ دلالت دارد براینکه مردم حجتی بر خدا دارند قبل از آمدن رسول ولی پس از آمدن رسول دیگر برای مردم حجتی باقی نماند و نمیتوانند اعتراض کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی پس بعد از آنها اتمام حجت شده و دیگر اوصیا حجت نیستند چنانکه از این آیه و آیه ۱۳۴ سورة طه : لَوْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ رَسُوْلًا فَنَتَّبِعْ اٰیٰتِكَ و آیه ۴۷ سورة قصص : لَوْ اَرْسَلْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعْ اٰیٰتِكَ و نَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ استفاده میشود که پس از آنها احتیاج بحجتی نمیشد و نیز از این آیه استفاده میشود که بنده میتواند اعتراض بر خدا کند و قول کسانی که میکنند اعتراض بر خدا نباید رد میشود منتهی این است که باید بعنوان سوال باشد نه با سوء ادب و دیگر اینکه چنانکه نیامدن رسول برای مردم عذر باشد عدم تمکین و عدم قدرت نیز عذر است .

و کافی در جلد اول و دوم و در ص ۲۵ از امام صادق که در خبر فقط حجت است پیغمبر و غیره

لَكِنَّ اللَّهَ يُشْهَدُ بِمَا

أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ لَشَهِدُونَ وَكُنِيَ بِاللَّهِ

شَهِيدًا ۱۶۶

**ترجمه** لیکن خدا گواهی میدهد بآنچه بتو نازل کرده که آنرا بعلم خود نازل کرده و

فرشتگان گواهی میدهند و خدا برای شهادت کافی است ۱۶۶

**تفسیر** عده ای از یهود گفتند که ما معتقد را رسول خدا نمیدانیم و گواهی نمیدهیم

حق تعالی در این آیه میفرماید گواهی بر رسالت او معجزه میباشد و آن کار خدا و گواهی او است و چون خدا گواهی داد فرشتگان الهی که لایسبقونه بالقول همه گواهند مثلاً وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمیتواند مانند آنرا بیاورد پس قول خدا و گواهی او است . و جمله . . انزله بعلمه دلالت دارد بر کمال و برتری و عظمت قرآن زیرا نازل کننده آن عالم بالذات است . است که بعلم خود آنرا ترکیب نموده و دیگر اینکه دلالت دارد مطالب قرآن ظنی و وهمی نیست زیرا بعلم الهی نازل شده است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا

ضَلَالًا لَّا يَجِدُوا ۱۶۷ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ

لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ۱۶۸ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ  
بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

**ترجمه:** بتحقیق آنانکه کافر شده و از راه خدا مردم را باز میدارند محققا گمراهند کما  
در وی ۱۶۷ بد رستیکه آنانکه کافر شده و ستم کردند خدا ایشان را مشمول آمرزش نکرده و نمیکند  
و ایشانرا براهی هدایت نمی نماید ۱۶۸ مگر راه دین که همیشه در آن بمانند و این بر خدا  
آسانست ۱۶۹ ای مردم بتحقیق برای شما این رسول آمد حق را از طرف پروردگار تان آورده پس  
باو ایمان آورید برای شما خیر است و اگر کافر شوید پس بتحقیق مخصوص خدا و در اختیار او است  
آنچه در آسمانها و زمین است و خدا دانای حکیم است ۱۷۰

**تفسیر:** از این آیات استفاده میشود که آنکه کافر است و باضافه از راه کتمان حقائق و یا  
از راه سکوت و یا بازگوشیهات و یا بانهی مراد اهل هدایت و یا نهی از خواندن کتب  
هدایت مردم را سرگردان نموده و از راه خدا باز میدارد از تمام کار بدتر و گمراه تر است و اینکه  
فرموده و لایمدهم طریقا خدا ایشانرا هدایت نمیکند نه برای اینکه خدا بخیر و نیکی  
دور خیر بلکه برای اصراف ایشان از حق و عناد با حق خدا هم ایشانرا مدد نمیدهد و توفیق  
را میایی را از ایشان سلب میکند .

لَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ  
رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمَتْهُ أَلْقِبَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ  
وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ إِنَّهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ  
سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ  
كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْفِكَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا  
الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْفِكَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ  
فَيَحْشُرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ



فَيُؤْتِيهِمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا  
وَأَسْتَكْبَرُوا فَبَعَثْنَا إِلَيْهِمْ عَبْدًا أَبًا إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ  
اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾

﴿تَبَارَكَ﴾ ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید (تجاوز از حد غلو است) و برخدا نگوئید جز طبق واقع همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه او است که انداخته آنرا بسوی مریم و روحی است از او پس بخدا و رسولان او ایمان آورید مگوئید سه تا، باز ایستید خجسته برای شما فقط خدا معبود یکتا منزّه است از اینکه برای او فرزندی باشد اختصاص با و دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا برای وکالت کافی است ۱۷۱ هرگز مسیح ننگ و ابا ندارد که بنده خدا باشد و فرشته های مقربین نیز ابا ندارند و هرکس از بندگی او ابا کند و خود را بزرگ شمارد پس بزودی خدا همه را بسوی خود محشور میکند ۱۷۲ پس اما آنانکه ایمان آورند و عطایای شایسته کنند پس خدا پاداش آنانرا به تمام میدهد و از فضل خود برایشان مافزاید و اما آنانکه ابا کردند و بزرگی نمودند پس ایشانرا عذاب میکند عذاب دردناکی و جز خدا برای خودشان دوست و یاری نمیابند ۱۷۳

﴿تَبَارَكَ﴾ یکی از صفات بدی که اکثر ملتها بآن گرفتارند غلو است و حتی بعضی از غلاة یهود شده اند که صفات خدا را به بندگان او میدهند فلان بنده را که جلو مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده کننده دیگران و میراننده مردگان و حاضر در هر مکان و مدبر عالم امکان و از این قبیل صفات الهی باو میدهند و خصوصاً باولیا خدا و بندگان صالح او بیشتر نسبت این کفریاترا میدهند و او را از حدّیکه داشته تجاوز میدهند او خود میگوید من بنده ضعیف فقیر بیچاره مسکینم که اختیار چیزی را ندارم و محتاجم در هر آن بعنایت و لطف و ترحم الهی لا یطک لنفسه نفعاً ولا ضرراً ولی کسانیکه اصلاً بعقائد دینی او مقلع نیستند هرچه میتوانند برخدا عقائد او را بالا میبرند و خیال میکنند کار خوبی کرده اند در حالیکه خدا تمام اهل کتاب را چه یهودی و چه نصاری و چه مسلمان نهی نموده که غلو کنند و برخدا ببندند یعنی بنام دین چنین سخنانی نیاورند و افترا بر خدا نزنند : لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْإِلَهَ الْحَقُّ وَبِئْسَ مَا تَخْلُقُونَ و در حوائج خود بآنها ملتجی نشوند و اصلاً آنها را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسول خدا است یعنی از اندازه رسالت او را بالا نبرید مانند سایر

رسولان . و کلمه خدا است یعنی خدا بدون پدر و وسائل طبیعی توالد و تناسل بکلمه کن او را ایجاد کرده و روحی است که خدا آنها را خلق نموده و اگرچه همه ارواح را خدا خلق کرده ولی حضرت عیسی روح منه فرموده برای تشریف او مانند بیت الله و شهر الله و فرموده مگوئید ثلاثه چون مسیحیان قائل بتثلیث میباشند و سه اقنوم قدیم قائلند و آن سه را آب و این و روح القدس مینامند و گاهی پسر و پدر و روح القدس میگویند و گاهی چنانکه خدا را اله گفته مسیح و مادرش را نیز د و اله میدانند و در همین حال هر سه را يك چیز میدانند و این ها شرکست و قائل شدن به سه قدیم و قائل شدن به سه اله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود شرک و کفر بالله الواحد است . مسیح و ملائکه مقربین از بندگی ابا ندارند و بلکه افتخار میکنند و خود را از عبودیت و بندگی تجاوزند آورده و تکبر نورزیده اند ولی مدعیان پیروی مسیح يك مسیح خیالی برای خود دارند که همه کاره جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند پیروان خیالی علی که يك علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر بفکر و تعقل نیستند .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ  
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ  
فَسُبِّدْ لَهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمُ إِلَيْهِ صِرَاطًا  
مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

**ترجمه** ای مردم بتحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را ۱۷۴ پس اما آنانکه بخدا ایمان آورده و باو چنگ زنند پس بزودی ایشانرا داخل میکند در رحمت و فضل خود و هدایت میکند ایشانرا بسوی خود براه راست ۱۷۵

**تکلیفات** مقصود از برهان در این آیات بقول مفسرین محمد است و بعضی گفته اند برهان قرآن است که در آن مطالب دینی مبرهن شده است . و خطاب یا ایها الناس در اینجا دلیل است براینکه مخاطب قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هر مطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا در این آیه قرآن را نور روشن خوانده و بنور هر چیزی پیدا میشود و نمیتوان نور را از چیز دیگر و بتوسط چیز دیگر پیدا کرد و همچنین مطالب دینی را باید بتوسط قرآن پیدا کرد و اما خود قرآن و معنی کلمات آنرا نمیتوان بتوسط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصود قرآنرا دانست . حال باید دانست عده ای از جهال که میگویند ما قرآنرا نمیفهمیم



جزایا کلمات رسول و امام اینان گویا کلمات بندگان را روشن تر از کلام خدا میدانند و بپنده را در آید سخن استادتر از خدا میدانند .

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جود در میان

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ  
هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا  
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشُّلْثَانِ وَإِذَا تَرَكَ  
وَهُنَّ أُخْتٌ وَرَجُلٌ وَنِسَاءٌ فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ  
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

ترجمه از توفتوی میخواستند بگو خدا شما را فتوی میدهد در کلاله (کلاله بمعنی بستگی میت است غیر از اولاد و ایهن) اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته میباشد و آن مرد از آن خواهر ارث میبرد اگر آن خواهر را فرزندی نباشد و اگر خواهران دو تا باشند پس برای ایشان دو ثلث از ماترک میباشد و اگر این اخوه برادران و خواهران باشند پس برای هر مردی دو مقابل زن میباشد خدا برای شما بیان میکند تا گمراه نشوید و خدا بهر چیزی علیم است ۱۷۶

ترجمه این آیه راجع به برادران و خواهران ایهنی و با ایهی است و آیه ۱۲ همین سوره راجع به برادران و خواهران ائی است . و تفصیل اینها در کتاب احکام القرآن است .

سورة المائدة و هی مائة وعشرون آیه  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَيْعَةُ الْأَنْعَامِ لَا  
مَأْتَلٍ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

سورة مائده مدنی و دارای ۲۰ آیه است

بنام خدای رحمان رحیم

ترجمه ای مؤمنین بعهدها وفا کنید برای شما حلال است زبان بسته چهار

پایان مگر آنچه تلاوت شود برای شما در حالیکه حلال ندانید صید را در حالیکه محرم می‌باشد بد رستیکه خدا حکم میکند بآنچه بخواهد ۱

**بَيِّنَاتٍ** عقود جمع عقد و آن بمعنی پیمان است و این عقود اطلاق دارد شامل استکسبه پیمان با خالق و با مخلوق باشد بنابراین در آیه واجب شده که بهر پیمانی وفا کنند و بنابراین عقد معاملات که در طرف با یکدیگر انجام می‌دهند واجب الوفا است یعنی طرفین باید به آن وفا داری کنند و بقول فقها عمل بآن عقد لازم است و یکی از طرفین نمیتواند آن عقد را فسخ کند مگر جائیکه حق فسخ داشته باشد . و مقصود از ما یتلى علیکم آن مقرراتی است که در آیه ۳ و ۲ ذکر شده .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ  
وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمْثِلِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَدْتَعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ  
رِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ  
صَدُّواكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَاتَّقُوا عَلَى الْبِرِّ وَالنَّقْوُ  
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ ②

**بَيِّنَاتٍ** ای مؤمنین شعائر خدا را حلال و سبک مشمرید و ماه حرام و هدی و قلائد و قاصدین بیت الحرام را که از فضل و خوشنودی پروردگار میجویند حلال مشمرید و چون از احرام خارج شدید صید کنید و شما را البته وادار نکند دشمنی قومیکه شما را از مسجد الحرام باز داشتند که تجاوز و ستم کنید و یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری و یاری نکنید برگناه و تجاوز و از خدا بترسید زیرا عِقَاب خدا سخت است ۲

**بَيِّنَاتٍ** شعائر الهی را که فرموده حلال مشمرید یعنی عظمت آنرا مراعات کنید عبارتست از اعمال حج و از نشانه های بندگی که خدا قرار داده باشد مانند واجبات و آنچه حرام کرده در حال احرام و ماه حرام همان ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است . و هدی عبارتست از شتر و یا گاو و گوسفندی که برای قربانی در حج مهیا میکنند و قلائد آن چیزهایی است که بگردن شتر قربانی می‌آویختند . و قاصدین بیت الحرام همان زوار خانه کعبه میباشند که بایست آنان را سبک نشمرد و مال و جان ایشان را حلال ندانست . و یکی از قوانین مهمه ادیان



الهی همان تعاون برای بقا است که مردم در راه بقا و همزیستی خود باید بهم کمک دهند  
برخلاف قانون مادّیین که قانون تنازع بقا را قانون خود میدانند و قانون دیگری که از این  
آیه استفاده میشود قاعده عدم خروج از عدالت و عدم تجاوز از تقوی بواسطه حب و بغض چنانکه  
از جمله و لایجرمنکم . استفاده میشود .

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اهْلَ  
لِغَيْرِ اللَّهِ مِنْ دُمٍ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيغَةُ وَمَا اكْلَ  
السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَبْتُمْ وَفِي النُّصُبِ أَنْ تَسْتَقِيمُوا بِالْأَرْحَامِ  
ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَلِيسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ  
الْيَوْمَ أَكَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ  
الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ  
غَفُورٌ رَحِيمٌ ③

**ترجمه:** بر شما حرام شد مرده و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بآن برده شود  
و حیوان خفه شده و زده شده بچوب و از بلندی پرت شده و بضرب شاخ زده شده و آنچه  
در تنده خورده مگر آنچه را که تذکیر کنید و آنچه برای بتان ذبح شده و آنچه بازلام تقسیم  
کنید اینها تباهاکاری است امروز کافران از دین شما و از دفع آن مأیوس شدند بهر از ایشان  
تقریب و از من بترسید امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و  
اسلام را برای دین شما پسندیدم پس هرکس مضطر شد در گرسنگی بدون تعایل بگناه پس  
بتحقیق خدا آمرزنده رحیم است ۳

**تکلیف:** میده مطلق است چه مردار حلال گوشت و چه حرام گوشت و حرمت آنچه ذکر  
شده در آیه اطلاق دارد چه اکل آنها و چه بیع آنها فسرقتی ندارد ولی پشم و کرک و مو  
و شاخ حیوانات مرده پاکست زیرا این چند چیز روح ندارد و حیات و معات در آنها نیست .  
جمله ما اهل لغیر الله دلالت دارد که برای هرکس غیر خدا ، حیوانی را ذبح کنند جائز نیست  
چه برای داماد و چه عروس و چه رئیس و چه آیت الله و چه حاجی و چه غیر آن و فقط حیوانی حلال  
است که برای خدا ذبح شود . و مقصود از منخنقه حیوانی است که خفه شده چه بیاد و چه بسا

طناب و چه با دست و چه غیر اینها . و مقصود از موقوفه حیوانی است که با چوب و یا با چماق و یا با سنگ و یا با آهن او را بزنند و هلاکش کنند . و مقصود از موقوفه حیوانی است که پست شود چه از کوه و چه از بالای بام و یا دیوار و یا هر نحو دیگر . و مقصود از نطیحه حیوانی است که بسبب شاخ زدن حیوان دیگر بمیرد . و مقصود از ما اکل السبع این است که درنده ای شیری یا بهری یا پلنگی او را بدرد پس اگر درنده ای حیوانی را درید و مقداری از آن را خورد باقی مانده آن اگر حیوة مستقره ندارد یعنی طوری شده که زنده نماند حرام است اما اگر دارای حیات مستقره باشد که معالجه کنند و یا غذا بآن بدهند زنده میماند در اینصورت اگر او را ذبح کنند حلال است بدلیل جمله الا ما ذکیتم که در آیه ذکر شده . امام محمد باقر فرموده اگر حیوان مزبور دست و پا و یا دم خود را حرکت میدهد و چشم خود را بر میگردد حیوة مستقره دارد و میتوان او را تذکیه نمود . و مقصود از جمله ما ذکیتم این است که شما یعنی مسلمین آن حیوان را با کارد و یا چاقوی تیز چهار رگ گردن را ببرید رو قبله و نام خدا را هم در آن حال یا قبل از شروع ببرید . و مقصود از ازام چنانکه در توارخ آمده عبارتست از عده تیرهای بدون پرو و بدون پیکان که ده عدد بوده بر یکی مینوشتند يك سهم بر دومی مینوشتند دو سهم هر سومی سه سهم و همچنین تا هفت عدد که بر هفتمی مینوشتند هفت سهم و سه عدد دیگر سهمی نداشت آنوقت يك شتری را بنام ده نفر که نامشان در آن تیرها بود نحر میکردند و آن تیرها را در صندوق قرعه کشی میانداختند پس از آن مخلوط کرده و هر تیری بنام هر کس بود يك يك بیرون میآوردند اگر دارای سهم بود همان سهم را باو میدادند و اگر تیری بیرون میآمد که سهمی ندارد صاحب آن تیر که نام او در آن تیر نوشته شده و سهمی ندارد باید قیمت شتر را بدهد و این يك نوع قناری بود پس قرعه کشی ها که مانند ازام است شتر باشد و یا ماشین و یا طلا و نقره و یا اسکناس تمام حرام است . ولی اگر کسی و یا شرکتی و یا عده ای بعنوان جائزه از مال خودشان قرعه کشی کنند و قرعه بنام کسی افتد و چیزی باو بدهند اشکالی ندارد . و مقصود از اليوم یفس الذین کفروا . . آنروزی است که سورة مائده که آخرین سورة است نازل شده و تمام حجاز در تحت سیطره اسلام درآمده میباشد که کفار یهود و نصاری از خاموش کردن دین اسلام مأیوس شده بودند و نام اسلام شرق و غرب جهان را گرفته بود پس خدا فرموده از کفار نترسید و از من بترسید . و مقصود از جمله اليوم اکملت لکم دینکم . . همان روزهاست که سورة مائده نازل شده و دین کامل گشته و خدا از چنین اسلام که دین کاملی است خشنود میباشد . بعضی گفته اند که این جملات مربوط به روز غدیر خم است و در وسط آیه نازل شده و مربوط باوّل



و آخر این آیه نیست و سخن ایشان موافق عقل و فصاحت قرآن نیست زیرا خدای مآنان آیات را که نازل نموده اول و آخر و وسط آن کاملاً باید بهم مربوط باشد و پراکنده نباشد ما نباید کلام خدا را از ارزش ببندیم و با کلام خدا نعوذ بالله بازی کنیم برای خاطر تعصب فرقه ای و یا برای روایاتی که ناقلین آنان بتقلید از یکدیگر نقل کرده اند . و از جمله فمن اضطر . قانون اضطرار استفاده میشود که قانون و حکم ثانوی است که اگر مضطر شد تمام محرمات برای او حلال میشود بشرطیکه زیاده روی نکند و بقدر اضطرار و رفع اضطرار مرتکب شود .

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ  
وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا  
مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
سَرِيعُ الْحِسَابِ ④

**ترجمه** از تو سؤال میکنند چه چیز حلال شده برای ایشان بگو برای شما حلال شده پاکیزه ها و آنچه یاد داده اید از حیوانات شکاری در حالیکه سگاترا ماهر نموده اید بسیار میدهند آنها را از آنچه خدا به شما آموخته پس بخورید از آنچه نگاهداشتند برای شما و نام خدا را بر آن یاد کنید و بترسید از خدا زیرا که خدا سریع الحساب است .

**تکلیف** جمله و ما علمتم . . دلالت دارد بر اینکه صید با حیوانات تعلیم داده شده حلال و صید با حیوانات بی تعلیم حرام است و این از برکت علم است مگر اینکه صیادی صید با حیوانات بی تعلیم را زنده بحیات مستقره ببینند و آنرا ذبح کنند و این آیه دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و صید با آنها جائز است چه سگ باشد و چه عقاب و چه باز و چه غیر اینها . و مقصود از جمله تعلمونهم . . این است که حیوان شکاری تعلیم گیرد و تعلیم آن معلوم میشود به چند چیز : اول اینکه هر وقت بفرستی برود . دوم - چون منعش کردی باز گردد . سوم از گوشت صید نخورد . چهارم همواره چنین باشد و اعتباری بیک مرتبه نیست . جمله فكلوا مما امسكن . . دلالت دارد که جواز اكل وقتی است که حیوان شکاری چیزی را نخورد بلکه برای صاحب خود نگهدارد لذا رسول خدا بعدی بن حاتم فرمود : ان اكل منه فلا تأكل لانه امسك على نفسه . و من از مما امسك عليكم اگر برای تمیض افراد باشد معنی چنین میشود

که بخورید بعضی از افراد حیوانات صید شده را نه بعضی دیگر مانند شغال صید شده و یارهاه و یا سوسمار و مانند آن . و جعله و اذکروا اسم الله علیه اگر ضمیر علیه برگردد به ما علمتم معنی چنین میشود که وقت فرستادن حیوان شکاری نام خدا ذکر کنید و الا حلال نیست و اگر برگردد به ما اسکن معنی چنین میشود که چون حیوان صید شده را در ک کورید در ذبح آن بسم الله بگوئید . و جعله احل لكم و علیکم خطاب بمسلمین است بنابراین صید کافرو مباح نیست . و جعله ما علمکم الله دلالت دارد که برای صید باید قوانین الهی را آموخت و پایه هر تعلیمی باید تعلیم الهی باشد .

الْيَوْمَ احِلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ اُوتُوا  
الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهَا وَمِنْ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ  
الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذَا اتَّيَمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ  
مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِيْ خُدَايْنِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْاِيْمَانِ  
فَقَدْ جِطَّ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝

امروز برای شما حلال شده پاکیزه ها و طعام آنانکه با ایشان کتاب داده شده  
برای شما حلال و طعام شما برای ایشان حلال است و زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن  
از آنانکه پیش از شما کتاب داده شده اند ( برای شما حلال است ) و تنگه مهریه های آنها را  
داده باشید در حالیکه پاکدامن باشید نه زنکار و رفیق دار و هر کس با ایمان کافر شود (پس از ایمان)  
کفر آرد (عمل او تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است)

جعله احل لكم الطيبات دلالت دارد که هر طعام و غذای پاکیزه حلال است  
مگر آنکه بخصوصه حرام شده پس اگر دلیلی بر حرمت نباشد اصل حلیت است . و مقصود  
از طعام اهل کتاب مطلق طعام است چه مطبوخ باشد و چه نباشد چه گوشت باشد و چه غیر  
آن ولی شرافتی از دلیل خارج دارد اول اینکه باید مشرک نباشد یعنی اهل کتاب هر دو  
قسم مشرک و غیر مشرک آنکه قاتل تثلیث باشد و یا برای خدا پسر حقیقی قاتل شود مشرکست  
دوم اینکه در وقت ذبح حیوان نام خدا برده باشد پس اگر نام خدا نبرد نمیتوان از گوشت او  
تغاول کرد . سوم اینکه گوشت خوک و شراب بهره برد و الا در این صورت ترك طعام آنان اولی است



و مقصود از جمله و المحصنات من الذین اتوا الكتاب زنان یهود و نصاری است که تزویج آنها  
برای مسلمان حلال است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ  
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَجْلِسُوا إِلَى الْكُعْبَتِينَ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْفِئُوا  
وَأِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ  
لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ  
وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ  
لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ⑥

**ترجمه** ای مؤمنین چون بنماز برخیزید بشوید صورت های خود و دست های خود را تا  
مرفقها و به سرهایتان و پاهایتان تا بکعبین مسح کنید و اگر جنب بودید پس خود را پاک کنید  
و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا بزنان نزدیکی نمودید  
پس آبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و از آن بصورت هایتان و دست هایتان بکشید خدا اراده  
نکرده بر شما سخت گیرد بلکه میخواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند باشد که  
سپاس گزارید ۱

**تفصیل** جمله اذا قمت . . دلالت دارد که هر وقت انسان برای نماز بر میخیزد باید وضو  
بگیرد و لو اینکه وضو داشته باشد ولی میتوان از جمله ببرد لیطهرکم که در ذیل آیه آمده  
دانست که هدف طهارتست اگر طهارت حاصل بود لازم نیست وضو را تجدید کند . و مقصود  
از وجوهکم همان انداز از صورتست که وقت توجه نمایانست . و کلمه الی المرافق دلالت دارد که  
انت های بد در وضو مرفق است و این دلالت دارد بر اینکه انت های مفسول مرفق است نه انت های  
فصل پس چنانکه سید مرتضی در کتاب انتشار و بسیار کسان دیگر نوشته اند وضو گیرنده مختار  
است از مرفق شروع کند و بانگشتان ختم کند و یا بالعکس ولی از مرفق شروع کند به تدریج و عرفی تر  
است در عرف ما . و مقصود از جمله ببرد لیطهرکم اراده تکوینی که موجب عصمت باشد نیست  
بلکه اراده تشریعی است که قانوناً خود مکلف باید خود را پاک کند و همچنین آیه ای که راجع

باهل بیت آمده در سورة احزاب .

وَادْكُرُوا نِعْمَةَ

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا  
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ  
عَلَى الْآلِ تَحْدِلُوا أَعِدُّوا لَهُمْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ  
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ٨ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ١٠

**ترجمه** و یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان و پیمان او را که با شما بست هنگامیکه  
گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید زیرا خدا بآنچه در سینه ها باشد داناست  
۷ ای مؤمنین قیام کنید برای خدا باشید و بعدالت گواه باشید و ادا نکنید دشمنی قومی بر  
اینکه عدالت نکنید عدالت کنید آن بهره‌یزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید زیرا خدا  
آگاه است بآنچه میکنید ۸ خدا وعده داده بآنانکه ایمان آورند و عمل شایسته کنند که پرایشان  
آمرزش و اجر بزرگ است ۹ و آنانکه کافرنند و تکذیب آیات ما کردند آنان اهل آتش و زخند ۱۰

**تفسیر** مقصود از نعمت جنس نعمت است و در اینجا اگر نعمت دین مراد باشد مناسب  
آیه ولیم نعمته می‌باشد . و مقصود از میثاق پیمان بندگی فطری و یا پیمان انصار است در عقبه  
منی . و مقصود از قوامین لله قیام در مقام ظلم است و قیام برای نشر عدالت و مراسم حق و حقیقت و  
جمله ولا یجرمکم دلالت دارد که با دشمن و با کافران نیز باید بعدالت رفتار کرد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ



## عَمَّنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝۱۱

**ترجمه:** ای مؤمنین! بپا دارید نعمت خدا را بر خودتان و تکیه قوی قصد کردند دست درازی کنند بسوی شما پس خدا دست ایشان را از شما باز داشت و از خدا بترسید و هر خدا باید توکل کنند مؤمنین ۱۱

**تفسیر:** مقصود از جمله ... هم قوم ... قوم یهودند که خواستند رسول خدا را ترور کنند و تکیه آنحضرت لشکری فرستاد بسیار معونه همه شهید شدند جزعه نفر یکی از آن سه نفر عمر بن ابیه بود در مراجعت مدینه برخورد بد و نفر از کفار بنی سلیم که امانی از رسول خدا همراه داشتند و او نمیدانست و هر دو را کشت قوم ایشان آمدند نزد رسول خدا و بخواستند رسول خدا را با ابیه و عمر و عثمان و علی حرکت کردند بطرف طائفه بنی النضیر که با رسول خدا معاهده کرده بودند که با آنجناب قتال نکنند و هر وقت احتیاجی داشت معاونت کنند حضرت قضیه را بیان کرد و برای ادای دیه از ایشان کمک خواست آنان گفتند بنشینید تا طعام میل کنید و آنچه میخواهید بدیم سپس رفتند و تصمیم بقتل رسول و همراهان او گرفتند جبرئیل با آنجناب خبر داد پس رسول خدا برخاست و فوری مراجعت کرد و از کید ایشان پرست بعضی از مورخین نوشته اند که یهودیان میخواستند سنگ آسمانی بر سر آنحضرت بیندازند و بعضی گفته اند مقصود از هم قوم آنستکه رسول خدا در جنگی از جنگها که دشمن او بقتل جبال متحصن شده بودند رسول خدا رفت کناری برای کاری و لباس او از باران تر شده بود لباس خود را روی درختی انداخت و خود زیر آن خوابید دشمن او را میدید بزرگشان در شور ناشی آمد بالای سر حضرت با شمشیر کشیده و گفت یا محمد من ینعک الیوم منی حضرت فرمود الله پس ناگهان دستی از فیب بسمه او خورد و افتاد و شمشیر از دست او خارج شد حضرت شمشیر او را بر داشت و بر سر او ایستاد و فرمود: من ینعک الیوم منی گفت لا احد و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله پس این آیه نازل شد. و ممکن است بگوئیم مشرکین بسیار سعی و کوشش کردند برای قتل حضرت و محاصره اقتصادی او و اصحابش و همه را خدا دفع کرد و آنانرا مبتلا بفقر و گرسنگی و قحطی کرد تا از خیال آنحضرت منصرف شدند و این آیه راجع به تمام اینها است.

وَلَقَدْ أَخَذَ

اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ

إِنِّي مَعَكُمْ لَأَنْ أَقْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمْ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي  
 وَعَزَّيْتُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا أَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ  
 وَلَا أَدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ  
 مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ⑫ فِيمَا نَقُصُّهُمْ مِنْ شِقَاقِهِمْ لَعْنَاهُمْ  
 وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا  
 حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ  
 فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ⑬

وَبَتَحْقِيقِ خدا بهمانی از بنی اسرائیل گرفت و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم  
 و خدا گفت البته من با شمایم اگر نماز را بنهادارید و زکوة را بدهید و بر رسولان من ایمان آورید  
 و آنانرا یاری کنید و بخدا قرض الحسن بدهید البته گناهان شما را از شما میزدایم و البته  
 شما را داخل میکنم بیوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است پس هرکس از شما بعد از این  
 کافر شود پس بیهین از راه راست گم شده است ۱۲ پس بشکستن آنان بهمان خود را لعنتان  
 کردیم و دلهاشانرا قس نمودیم کلمات را از جاهاى آن میگردانند و بهره و قسمتی از آنچه بیان  
 تذکر داده شدند فراموش کردند و همواره برخیاقتی از ایشان مکتع میکردی مگر کسی از آنان  
 پس از ایشان عفو کن و بگذر زیرا خدا دوست میدارد نیکوکاران را ۱۳

وَبَتَحْقِيقِ خدا در این آیات بهمان با بنی اسرائیل و نقض بهمان ایشانرا ذکر کرده تا مسلمین  
 تنبیه شوند و مانند یهود بهمان شکنی نکنند . و مقصود از جمله . . قلوبهم قاسیه سخت دلی و  
 بیرحمی ایشانست . و مقصود از بحرّفون الكلم عن مواضعه دو احتمال دارد یکی اینکه بعضی  
 از کلمات تورات را برداشته و عقب و جلو و یا زیاد و کم کرده باشند . احتمال دوم این است که برای  
 کلمات تورات معانی بهجا و تأویلات بهمورد بعمل خود کرده باشند چنانکه مسلمین تأویلات دل  
 بخواهی در کلمات قرآن دارند .

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا

إِنَّا نَصَارَى خَدُّنَا مِثْقَالَهُمْ فَتَنُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ  
 الْعَذَابَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا



## كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

**ترجمه:** و بعضی از آنانکه گفتند که مانعاری میاغیم پیمانشانرا گرفتیم پس بهره و قسمتی از آنچه تذکر داده شدند بآن فراموش کردند پس بین ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت انداختیم و بهمین زودی خدا خبر میدهد ایشانرا بآنچه میکنند ۱۴

**تکلیف:** پس از آنکه پیمان شکنی یهود را بیان کرد در این آیه از پیمان شکنی نصاری که مدعی نصرانیتند سخن بیان آورده و پیمانی که خدا از نصاری گرفته بود بندگی خدا و یکتا و ایمان بمحمد<sup>ص</sup> بود و ایشان هم از توحید دور شدند و هم بنیوت محمد ایمان نیاوردند . و اینکه فرموده : فافرننا بينهم العداوة والبغضاء . . . مقصود این است که بین دستجات نصاری و یا بین یهود و نصاری تا قیامت عداوت باقی است پس اینکه بعضی گفته اند مهدی موعود میآید و تمام دینها را برطرف میکند و فقط اسلام میماند این گفتار با این آیه مخالف است زیرا باید مذهب یهود و نصاری تا قیامت بماند تا بین ایشان عداوت باشد .

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ  
كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ  
اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ مُبِ  
لَ السَّالَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

**ترجمه:** ای اهل کتاب بتحقیق آمد برای شما رسول ما که بیان میکند برای شما بسیاری از آنچه مخفی میکردید از کتاب آسمانی را و عفو میکند از بسیاری ، بتحقیق آمد شمارا از خدا نور و کتاب روشن ۱۵ خدا بحسب آن کتاب هر که خشنودی او را پیروی کند براههای سلامت هدایت میکند و پیرون میآورد ایشانرا از تاریکیها بسوی نور باذن و اراده خود و هدایت میکند ایشان را براه راست ۱۶

**تکلیف:** یکی از معجزات قرآن همین است که بسیاری از چیزهایی که یهود و نصاری از کتاب آسمانی خود مخفی کرده بودند این کتاب بیان کرده با اینکه محمد شواهد داشت که کتاب

آسمانی را خوانده باشد . و مقصود از جمله و یعفوا عن کثیر این است که از بسیاری از آنچه پنهان کرده اند گذشت نموده و بیان نکرده چون هدف او رسوا کردن بهیچت نبوده . و جمله مهدی به دلالت دارد که هدایت کننده قرآن است نه رسول خدا و رسول خدا به وسیله کلمات قرآن باید هدایت مردم کند .

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ  
ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ  
ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٧

**ترجمه:** بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است بگو پس که از طرف خدا اختیاری دارد اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادر او و تمام اهل زمین را هلاک کند و مخصوص خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست هر چه بخواهد خلق میکند و خدا بر هر چیزی توانا است ۱۷

**تفسیر:** جمله کفر . دلالت دارد بر آنکه کسانی که مسیح را خدا دانسته و با صفات خدایی باور داده کافر شده اند حال اگر کسی بگوید چنین گفتار مخالف عقل را کسی ممکن نیست بگوید گوئیم ممکن است زیرا مادر زمان خود دیده ایم عده ای علی بن ابیطالب را نمسوزد بالله خدا و عده دیگر صفات خدایی باور داده اند و باین کفر افتخار میورزند اگر نصاری را هنما مانند قرآن نداشتند اینان را هنمائی مانند قرآن دارند باز باین شرک و کفر میازند اگر چه بعضی ها قائل بحلولند که میگویند خدا حلول کرده در عیسی و ناسوت او تبدیل بلامنوت و زوجینش میباشد چنانکه غلام در باره امامان خود گفته اند . نصاری فقط در حق یکتا مسیح فلو کردند ولی مسلمین در حق هزاران نفر .

قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ  
بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ  
يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ١٨

**ترجمه:** و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اوئیم بگو پس چرا بگناهاتمان



خدا عذابشان میکند بلکه شما بشری از جملة مخلوقید خدا هرکس را بخواهد میآمرزد و هرکه را بخواهد عذاب میکند و اختصاص بخدا دارد ملك آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و سوى خدا است برگشت ۱۸

**تَفْصِيلٌ** یهود و نصاری بواسطه بعضی از اخباریکه علمایشان برای ایشان جعل کرده و آنانرا مغرور میکردند که شما محبوب خدا و نوادگان پیغمبرانید و درحقیقت شما مانند پسران برای خدا میباشید و آنان بهمین جهت و باین سخنان دل خود را خوش کرده و از کتاب آسمانی خود پیغمبر بودند مانند بعضی از مدعیان اسلام در زمان ما که خود را از دوستان خدا و یار دوستان پیغمبرزادگان خود میدانند و بهمین دلخوشی از اصل دین و کتاب آسمانی خود بی خبر مانده اند و عده ای از دگانداران استفاده چی هم باین غرور دامن میزنند و خدا بواسطه این خرافات یهود را مذمت و طرود کرده مسلمین باید این آیات را بخوانند و مبتلا باین خدعه شیطانی نگردند و بدانند که خودشان و پیغمبرزاده هاشان همه بشرند مانند سایر افراد بشر.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ  
أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ  
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ①

**تَفْصِيلٌ** ای اهل کتاب بتحقیق آمد شما را رسول ما که بیان میکند برای شما بدوران نبودن پیغمبران ، تا مبادا بگوئید بغیر و نذیری برای ما نیامد پس بتحقیق بشیر و نذیری برای شما آمد ، و خدا بر هر چیزی توانا است ۱۹

**تَفْصِيلٌ** دوره فترت پس از زمان حضرت عیسی تا زمان محمد است که نزدیک به ۶۰۰ سال میشود و فترت بمعنی سستی و سردی از کار است که در این دوره جنب و جوشی از رسل نبود و اگر پیغمبری بوده بدون سیطره بوده است مانند سه نفر رسولی که در سوره پس ذکر شده و مانند خالد بن سنان العباسی .

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ  
اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا تَلْمِزُ  
يُوثِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ② يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي

كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا  
 يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنۢدُخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنۢهَا  
 فَإِن يَخْرُجُوا مِنۢهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخۢفَوۢنَ  
 أَعۡنَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادۡخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمۡ  
 غَالِبُونَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنۢتُمۡ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ  
 إِنَّا لَنَنۢدُخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذۡهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَانِلَا  
 إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمۡلِكُ إِلَّا نَفۡسِي وَآخِي  
 فَافۡرُقۡ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوۡمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُخِمرَةٌ  
 عَلَيْهِمۡ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتَيَقَّنُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأۡسَ عَلَى الْقَوۡمِ  
 الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

**ترجمه:** و چون موسی بقوم خود گفت نعمت خدا را برخودتان یاد آرید هنگامیکه میان شما  
 پیغمبرانی قرار داد و شما را سلطنت عطا کرد و شما را آنچه باحدى از جهانیان نداده ۲۰  
 ای قوم من داخل شوید بر زمین مقدسى که خدا بر شما مقرر داشت و برنگردید بر عقب خود که  
 زبانتکار خواهید شد ۲۱ گفتند ای موسی بتحقیق در آن قومی هستند سرکش و محققاً ما هرگز  
 داخل آن نمیشویم تا ایشان از آن خارج شوند پس اگر از آن خارج شدند پس ما داخل خواهیم  
 شد ۲۲ دومرد از آنانکه میترسیدند که خدا بر آنان نعمت داده بود گفتند داخل شوید بر  
 ایشان از دروازه شهر که هرگاه داخل شوید محققاً پیروز شوید و بر خدا توکل کنید اگر  
 ایمان آورده اید ۲۳ گفتند ای موسی براستیکه ما داخل نخواهیم شد مادامی که ایشان در شهر  
 پس تو و پروردگارت برو و کارزار کنید که ما اینجا نشسته ایم ۲۴ موسی گفت پروردگار ابد رستیکه  
 من مالک اختیار نیستم مگر خودم و برادرم را پس جدائی بیند از بین ما و بین این قوم نا بکار  
۲۵ خدا گفت که این زمین برایشان حرام است چهل سال، در آن حیرانند پس افسوس مغرور  
 بر این قوم نابکار ۲۶





پس از یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. او گفت البته تو را میگویم گفت همانا خدا میپذیرد از حقین ۲۷ اگر دستت را بسوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را بسوی تو دراز نکنم زیرا من میترسم از خدا اینکه پروردگار جهانیان است ۲۸ بتحقیق من میخواهم بهی گناه من و گناه خود را که از اهل آتش شوی و این است جزاء مستمکران ۲۹ پس نفس او او را بقتل برادرش میل داد پس او را گفت و از زبانکاران گردید ۳۰ پس خدا کلافی را برانگیخت که زمین را میگوید تا باو بنمایاند چگونه مستور کند جسد برادرش را گفت ای وای بر من آیا عاجزم که مانند این زاغ باشم که جسد برادرش را مستور سازم پس از پشیمانان گردید ۳۱

**تفسیر** چون حق تعالی در مقام بیان صفات ربوبه پیوسته بود و از بیت و آزار ایشان را بیان کرد نسبت بهم نوع خود ضمتا در این آیات بیان کرده که فرزندان آدم از ابتدا چنین بودند و قصه فرزندان آدم چنین است که چون حوا در هر شکم پسر و دختری میزاید در مرتبه اول قابیل و توأم او اقلیم متولد شد و در مرتبه ثانی هابیل و توأم او لویذا متولد شد چون بالغ شدند خدا امر کرد که خواهر هابیل را بقابیل بدهد و بهابیل خواهر قابیل را بدهد پس هابیل راضی شد و قابیل راضی نشد زیرا که خواهرش خوشگلتر بود و گفت خدا چنین امری نکرده ولیکن این امر از رأی تو است و لذا آدم فرمود هر يك برای خدا چیزی قربانی کنند تا معلوم شود خدا قربانی کدام را قبول میکند و دختر خوشگل برای کدام است پس هابیل که صاحب گله بود سرشیر و شیر از بهترین گوسفندانش تهیه کرد برای قربانی و قابیل که صاحب زراعت بود از بدترین گندمش تهیه کرد برای قربانی و هر دو بردند قربانی خود بالای کوه گذاشتند پس آتشی آمد و قربانی هابیل را خورد و این نشانه قبولی قربانی او بود و حضرت آدم غائب بود و رفته بود بهنگه برای زیارت خانه خدا قابیل بهابیل گفت زنده نباشی در دنیا قربانی تو قبول شده و از من قبول نشده و میخواهی خواهر خوشگل مرا بگیری و من خواهر زشت تو را پس سر او را با سنگی کوبید و او را کشت در حالیکه او خواب بود و بسبب اینکه فقیری در آن زمان نبود نشانه قبولی قربانی آمدن آتش بود پس چون هابیل (هابیل) را کشت جسد او را میان بیابان گذاشت و نمیدانست چه بکند و مورد حمله درندگان بود و لذا در میان جوالی گذاشت تا بهو گرفت و مرقان و درندگان منتظر بودند چه وقت قابیل (یا قابیل چنانکه در تورا ذکر شده) غافل گردد تا او را بخورند پس خدا او را و کلاغ را فرستاد که باید گردزد و خورد کردند و یکی دیگری را کشت و با منقار برای جسد او گودالی کند و او را مستور کرد قابیل نگاه میکرد و بار گرفت و برادرش را دفن کرد و چون آدم فهمید افسرده شد این دو شعر را انشاد کرد :



فَوَجَّهَ الْأَرْضِ مُغْبِرٌ قَبِيحٌ  
وَقَدْ بِهَا بَشَّةُ الْوَجْهِ الصَّبِيحِ

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا  
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَطَعْمٍ

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ  
نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا  
فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ  
لَاقَوْا كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لِيُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

**ترجمه:** از همین جهت است که نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که کسی را جز به نفسی یا  
فسادی که در زمین کرده بکشد پس گویا همه مردم را کشته و آنکه نفسی را زنده گذارد پس  
گویا همه مردم را زنده کرده و بتحقیق برای آنان رسولان ما آمدند با نشانه های روشن سپس  
بعد از آن محقق شد که بسیاری از ایشان در زمین اسراف کارانند ۳۲

**تفسیر:** اگر کسی بگوید چگونه کشتن یکنفر را خدا مانند کشتن همه مردم قرار داد بگوئیم  
تشبیه چیزی دیگر لازم نیست در تمام جهات باشد در بعضی از جهات باید کافی است  
در اینجا میتوان گفت تشبیه قتل یکنفر بقتل همه مردم در عظمت و اهمیت است همانطوریکه کشتن  
همه مردم گناه بزرگی است کشتن یکنفر نیز بزرگست و میتوان گفت همانطوریکه قاصد قتل جمیع  
را باید همه مانع شوند قاصد قتل یکنفر را نیز باید ممانعت کنند پس وجه تشبیه لزوم الدفع  
میشود . و ممکن است بگوئیم قاصد قتل تابع شهوت و غضب است چه قتل یکنفر باشد چه قتل همه  
مردم پس وجه تشبیه تابعیت شهوتست . و همین وجوه در طرف احیا نفس واحد و احیا نفوس  
جمع نیز میآید .

إِنَّمَا جَزَاءُ

الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا  
أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافِ  
أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ  
عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ  
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾

**ترجمه** همانا جزای کسانی که با خدا و رسول او جنگ میکنند و میکوشند که در زمین فساد کنند این است که کشته شوند و یا به دار آویخته شوند و یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شود و یا از زمین خودشان رانده شوند ( نفی بلد یعنی تبعید شوند ) این است عسواری آنان در دنیا و برای ایشانست در آخرت عذاب بزرگ ۲۳ مگر آنانکه توبه کنند پیش از آنکه بر ایشان دست یابید پس بدانید که خدا آمرزنده و رحیم است ۲۴

**تکلیف** مقصود از محاربه با خدا و رسول محاربه با مسلمین است هر کس اسلحه به دست گیرد برای ترسانیدن مسلمین در شب و یا روز چه سر راه مردم را بگیرد در بیابان و یا در شهر اجرای حد بر او بنظر حاکم است پس محارب اگر کسی را کشته باید او را به دار زنند و اگر نکشته ولی کار او ارباب و سرقت بوده دست و پایش را قطع کنند و اگر کسی را نکشته و مالی را نبرده او را تبعید کنند . و مقصود از من خلاف این است که دست راست او را اگر بریده اند پای چپ او را ببرند . جمله الا الذین تابوا . . دلالت دارد که اگر محارب پیش از دستگیر شدن توبه کرد حقوق الهی از او ساقط میشود ولی حق آدمی از قتل و جرح و بردن مال از او ساقط نمیشود و اگر بعد از قدرت بر او توبه کرد حد الهی از او ساقط نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ  
قَابِغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۲۵﴾

**ترجمه** ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید تا شاید شما رستگار شوید ۲۵

**تکلیف** خطاب در این آیه بمؤمنین است و یکی از مؤمنین رسول خدا است باید دید رسول خدا چه چیز را وسیله میدانسته رسول خدا مکرر فرموده : إِلَهِي وَسَيِّدَتِي إِلَيْكَ إِيْمَانِي بِكَ یعنی خدا یا وسیله من ایمان من است . و امیر المؤمنین علیؑ در خطبه ۱۰۹ فرموده : إِنْ أَفْضَلَ مَا يُتَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ بِالْإِيْمَانِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ . . . و امام زین العابدینؑ در دعای روز پنجشنبه بخدا عرض میکند : إِلَهِي بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ اتَّوَسَّلُ إِلَيْكَ . پس از کلمات خدا و رسول و بزرگان اسلام معلوم میشود که وسیله ایمان و اسلام و تقوی است نه اینکه اشخاص باشند زیرا خدا مانند سلاطین نیست که از حال بنده پی خبر باشد و دعای او را نشنود و از بنده خود دور باشد و محتاج بوسیله و واسطه اشخاص باشد که عرض بندگان را با او رسانند



بعضی از مردمان عوام و نفهم خیال میکنند بین خدا و بنده کسی واسطه و یا وسیله میباشد و  
 بخیال خود یکی از بندگانیکه از دنیا رفته و از دنیا اطلاق ندارند میخواند بعنوان وسیله .  
 باضافه خدا ایتعالی نفرموده وسیله را بخوانید فرموده : وابتغوا یعنی بجوئید پس وسیله جستنی  
 است نه خواندن زیرا نفرموده ادعوا الوسيلة و مردم نمیتوانند یکی از بندگان صالحین  
 که از دنیا رفته است بجویند ممکن نیست انسان فلان شخصی را که هزار سال است از دنیا  
 رفته بجوید و پیدا کند زیرا او در این عالم نیست و خواندن او شرکست زیرا خدا ایتعالی در آیات  
 قرآن خواندن غیر خدا را شرک دانسته . وسیله مقربان خدا فضائل نفسانی و اعمال صالحه است  
 چنانکه ذکر شد. (پس همانطور که انسان در امور مادی محتاج وسیله است در امور معنوی نیز چنین است)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالْوَأَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ  
 مَعَهُ لَیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابٍ یَوْمَ الْقِیَمَةِ مَا تُقْبِلُ مِنْهُمْ وَلَا تُمْ  
 عَذَابُ آلِهِمْ ۝۳۶ یُرِيدُونَ أَن یَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ  
 مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیمٌ ۝۳۷

**ترجمه** محققاً آنانکه کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و مانند آن مال ایشان باشد  
 برای اینکه فدیة دهند تا بآن فدا خود را از عذاب روز قیامت برهانند از ایشان پذیرفته  
 نشود و برای ایشان عذاب دردناکست ۳۶ میخواهند که از آتش خارج شوند و حال اینکه ایشان  
 از آن خارج نمیشوند و برای ایشان عذاب پایدار است ۳۷

**تفسیر** روز قیامت جز ایمان و عمل صالح پذیرفته نیست و لذا اگر کافر تمام روی زمین را  
 داشته باشد و بخواهد همه را بدهد در مقابل آزادی از کیفر پذیرفته نیست و دستگاه عدل  
 الهی رشوه و فدیة پذیر نیست .

أَيُّدِيهِمَا جَزَاءُ مَا كَسَبَا تَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝۳۸ فَمَنْ  
 ثَابَرَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
 رَحِيمٌ ۝۳۹ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ  
 مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۴۰

**ترجمه:** و مرد دزد و زن دزد، دستهای ایشان را بپرید بیاداش آنچه کرده اند عقوبتی است از خدا و خدا عزیز حکیم است ۳۸ پس هرکس پس از ستم خود توبه کند و اصلاح نماید پس محققاً خدا توبه او را می پذیرد بد رستیکه خدا آمرزنده رحیم است ۳۹ آیاتی را که مخصوص خدا است ملك آسمانها و زمین هرکس را بخواهد عذاب میکند و هرکس را بخواهد میآمرزد و خدا بهر چیزی توانا است ۴۰

**تکلیف:** مقصود از قطع جدا کردن و مقصود از بد انگشتان است بدلیل آیه: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُتُبَ بِأَيْدِيهِمْ . و قدر متیقن انگشت است و زیاده تر مشکوکست و نباید قطع شود و برای قطع بد سارق ۲۳ شرط ذکر کرده اند: اول آنکه چیز قابلی بدزد که از هیچ دینار کمتر نباشد. دوم پنهانی نباشد نه علنی. سوم خود سارق سرقت کرده باشد نه دیگری بامر او. چهارم اگر با شرکت غیر او بوده سهم او بحد نصاب برسد. پنجم از حرزی برده باشد نه از خیابان و بیابان بد و نحرز. ششم ثبوت حد باید با قرار داد و مرتبه سارق باشد و الا بشهادت عدلین و اگر نه حد ساقط است. هفتم سارق مکلف باشد. هشتم ناچار و مضطر نشده باشد. نهم مکره نباشد. و هكذا الى تمام الشروط. و جملة فمن تاب . . دلالت دارد که اگر توبه کند عقوبتی بر او نیست اما قبل از ثبوت نزد حاکم.

يَا أَيُّهَا

الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا  
آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا وَاسْتَمَاعُوا  
لِلْكَذِبِ سَمْعًا عَنِ الْقَوْمِ الْآخِرِينَ أَلَمْ يَأْتُوكَ يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ  
مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوا وَهَذَا لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ  
فَاخْذُوا وَمَنْ يُرِيدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا  
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ  
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ  
لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ  
عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ



إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ  
فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

**ترجمه:** ای پیغمبر محزون نکنند تورا آنانکه در کفر میشتابند از کسانیکه گفتند ایمان آورده ایم بدو هانشان و دلهاشان ایمان نیاورده و از کسانیکه یهودیند که گوش فرا ندهند میباشند برای دروغ و گوش فرا ندهند میباشند برای نفع قوم دیگرکه نزد تو نیامده اند کلمات را پس از شناخت محل آن تفسیر میدهند میگویند اگر این کلام محرف بشما داده شده بگیرد و اگر این داده نشده نگیرد و حذر نمائید و آنرا که خدا آزمایشش را بخواهد تو بنفع او از طرف خدا اختیاری نداری ایشانند آنانکه خدا نخواستہ پاکس دلشان را برای ایشان در دنیا خواری و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است ۴۱ گوش فرادهند و کذبند و خوردند رشوه پس اگر نزد تو آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن و اگر از ایشان اعراض کنی هیچگونه ضرری بتو هرگز نزنند و اگر حکم کردی پس بین ایشان بعدالت حکم کن زیرا خدا دوست میدارد مجربان عدالت را ۴۲ و چگونه تورا حاکم قرار میدهند و حال آنکه نزد ایشان تورا است که در آن حکم خدا میباشد پس رومیگردانند بعد از آن و ایشان ایمان آورنده نیستند ۴۳

**تکلیف:** این آیات راجع بصفات ردیله و بی ایمانی یهود است و موردی نازل شده که زن و مردی از اشراف یهود خیبر زنا کردند و محصن و محصنه بودند و حکم آنان در تورا رجیم بود و نمیخواستند حکم خدا را اجرا کنند و لذا نوشتند بیهود مدینه که از پیغمبر از حکم آن سؤال کنند بطمع اینکه شاید حکم رسول خدا رجیم نباشد و لذا عده ای از بزرگان یهود مدینه آمدند نزد رسول خدا و از او حکم خواستند رسول خدا فرمود آیا شما بحکم من خشنودید؟ گفتند بلی پس جبرئیل آمد و حکم رجیم را آورد ایشان نهذ برفتند جبرئیل آمد که ابن صوری را که یکی از دانشمندان یهود فدک بود حکم قرار دهند حضرت از ایشان پرسید ابن صوری را میشناسید گفتند بلی فرمود چگونه مردی است گفتند داناترین فرد یهود است هر روی زمین بآنچه خدا بر موسی نازل کرده حضرت فرمود بفرستید بدنیال او بیايد عبد الله بن صوريا آمد حضرت فرمود تورا قسم میدهم بخدائیکه لا اله الا هو الذي انزل التوراة على موسى و فلق البحر لکم و انجاکم و افرق آل فرعون و ظلل علیکم الغمام و انزل علیکم المن و السلوی آیا حکم خدا در کتاب شما راجع بزناي محصنه چیزی هست؟ ابن صوری گفت بلی قسم بآن خدائیکه ذکر نمودی اگر خوف ایمن

نبود که پیرویدگار مرا بسوزاند اعتراف نمی‌کردم ولیکن ای محمد بگو بهیمنم در کتاب تو حکم آن چیست؟ فرمود چون چهار شاهد عادل شهادت بدهند واجب است رجم این صوریها گفت در توراۃ موسی حکم همین است . رسول خدا فرمود پس چه شد که شما حکم خدا را ترک کردید گفت عادت ما چنین شد که چون شخص شریفی زنا کرد او را رها کردیم و چون مرد ضعیفی زنا کرد بر او اقامه حد نمودیم تا اینکه بجای رجم جلد آوردیم و قرار بر این شد که چون کسی زنا کرد چهل تازیانه بر او بزنیم و روی او را سیاه کرده و طرفین را بر خری سوار کنیم و روی ایشان را بطرف دم الاغ قرار دهیم و او را در میان مردم بگردانیم . یهودیان بر این صوریها اعتراض کردند که چـــــرا حقیقت را بیان کردی ؟ این صوریها گفت او مرا قسم بتوراۃ و خدای توراۃ داد و گرنه نمی‌گفتم تا اینکه این صوریها سائلی از رسول خدا سؤال کرد و فهمید او رسول خدا است براستی و صلعمانش پس این آیات نازل شد . و مقصود از سماعون للكذب این است که یهود جاسوسی میکردند و سخنان رسول خدا را می‌شنیدند برای آنکه دروغ وارد کنند . و یهود مدینه بنفع خیبر جاسوسی میکردند چنانکه در جمله سماعون لقوم آخرین اشاره کرده . و مقصود از یحرفون الکلم . . همین است که فرمان خدا را تغییر میدادند و بجای رجم جلد گذاشته بودند . و مقصود از جمله . . ان اوتیتهم هذا فخذوه . . این است که یهود خیبر گفته بودند اگر محمد برای زنانی محصنه جلد را گفت قبول کنید و اگر رجم را گفت قبول نکنید .

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ  
 أَسْلَمُوا الَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ  
 كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا  
 تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
 الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

**ترجمه** بتحقیق که ما توراۃ را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است پیامبرانی که تسلیم حکم خدا بودند بآن حکم میکردند برای یهود و خداپرستان و دانشمندان بآنچه از کتاب خدا حفظ شده بودند بآن حکم میکردند و بر آن گواهان بودند ، پس از مردم بترسید و از من بترسید و آیات مرا ببها کسی نفروشید و هر کس بآنچه خدا نازل کرده حکم نکند پس ایشان خود



## کافرنند ۴۴

**تَفْصِيلًا** حَقَّعَالی توراۃ را هدایت و نور خوانده و تمام انبیاء پس از موسی طبق آن حکم میکرده اند . . . و جمله . . . الذین اسلموا دلالت دارد که دین تمام انبیاء اسلام بوده و ممکن است بگوئیم پیغمبر اسلام نیز داخل کلمه النبیون در این آیه میباشد و بحکم توراۃ باید حکم کنند در جائیکه از طرف خدا حکم دیگری نباشد . . . و جمله . . . والاخبار بما است حفظوا من کتاب الله . . . دلالت دارد بر مدح دانشمندانیکه طبق کتاب خدا حکم میکردند و کتاب خدا را حفظ داشتند همانند زمان ما که مراجع مسلمین قرآن را رها کرده و باخباریکه گفتار بشری است چسبیده اند و حکم خدا و آیات او را برای ثمن قلبی بیان نمیکنند پس بصریح قرآن هرکس حکم غیر از آنچه خدا نازل کرده بگوید کافر است .

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ  
وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ  
قِصَاصٌ مَّنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ  
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۴۵﴾

**ترجمه** و در توراۃ برای ایشان نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها را قصاص است پس آنکه قصاص را عفو کند و بگذرد پس آن گفاره ای است برای او و آنانکه حکم نکنند بآنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود از ستمگرانند ۴۵

**تَفْصِيلًا** این حکم قصاص که در توراۃ بوده چون نسخ نشده و در اسلام تصویب شده باید اجرا شود این آیه شامل قصاص جانی و قصاص اعضائی است بطور عموم اما در سنت شرائطی برای اجرای آن ذکر شده از آنجمله باید طرفین قصاص در اسلام و ذکوریت و انوثیت مساوی باشند و هم باید محلّ جنایت و صفاتشان در قصاص ملاحظه شود مثلا چشم راست را بمحسوس چپ و گوش راست را بمحسوس چپ نمیتوان قصاص کرد دندان کرم خورده و سیاه را بمحسوس صحیح و گوشش را بمحسوس گوش کر نمیتوان قصاص کرد و همچنین در قصاص جراحات نیز شرائطی است مثلا اگر بخواهیم قصاص کنیم احتمال خطر و غرر باشد نمیتوان قصاص کرد بلکه باید دیه گرفت .

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ  
مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَإِنَّا لَهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى

وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ  
 لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ  
 يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ  
 الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ  
 فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ  
 لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَاوِزًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً  
 وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ  
 مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

**ترجمه:** و از بی درآوردیم برآثار ایشان عیسی پسر مریم را در حالیکه تصدیق میکرد آنچه در جلو او بود از تورات ، و باوانجیل را دادیم که در آن هدایت و نور بود و تصدیق میکرد آنچه در پیش دست او بود از تورات و هدایت و پندی بود برای متقین ۴۶ و باید اهل انجیل حکم کنند بآنچه خدا در آن نازل نموده و آنانکه حکم نکنند بآنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود فاسقند ۴۷ و نازل کردیم بسوی تو کتاب را براسستی و طبق واقع در حالیکه تصدیق میکند آنچه جلو او است از کتاب و نگهبانست برآن پس حکم کن بین ایشان بآنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و منحرف مشو از آنچه برای تو آمده از حق برای هر يك از شما قرار دادیم شریعتی و راهی و اگر خدا میخواست شما را يك امت قرار داده بود ولیکن برای آنکه شما را بیازماید در آنچه بشما داده پس در خیرات هر يك گوسبخت گیرید بازگشت همه شما بسوی خدا است پس آگاه میکند شما را بآنچه در آن اختلاف میکردید ۴۸

**تکلیف:** جمله مصدقاً لما بین یدیه هم در وصف انجیل آمده و هم در وصف قرآن معلوم میشود آیاتیکه در کتب آسمانی بوده مورد تأیید کتب بعدی بوده و هر يك از آنها نور و هدایت بوده و باید علماء هر دینی طبق کتاب آسمانی خود حکم کنند و الا همانطوریکه آیات فوق بیان کرده هم کافرنند و هم فاسق و هم ظالم . جمله لیبلوکم . دلالت دارد که خدا بهر کدام از پیغمبران مرسل که شریعتی داده غیر از شریعت دیگر و همه را يك شریعت ننموده پس برای



امتحان و آزمایش و وظیفه مسلمین این است که در کارهای غیر سبقت گیرند از دیگران طبق جمله  
فاستبقوا الخیرات .

وَأَنِ احْكُمْ

بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ  
عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ  
يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾  
أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

**ترجمه** و حکم کن بین ایشان بآنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان دوری کن که مباد اتورا از بعضی آنچه خدا نازل کرده بسوی تو فریبت دهند پس اگر رو برگردانند بدانکه خدا میخواهد ایشان را ببعضی از گناهانشان بگیرد و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند ۴۹ آیا پس حکم جاهلیت را میجویند ، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین . ۵۰

**تکلیف** جمله و ان احکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهوائهم دلالت دارد که تقلید کردن از آراء جائز نیست و دلالت دارد که باید از اهل بدعت و آراء حذر کرد . و مقصود از حکم جاهلیت هر حکمی غیر حکم خداست .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ  
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي  
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ  
يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا آتَاءٌ فَفَعَلَ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ وَأَمِيرٍ  
مِنْ عِنْدِهِ فَبُصِّحُوا عَلَى مَا آسَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ  
الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ  
لَمَعَكُمْ جَبِطٌ أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین یهود و نصاری را دوست و یاور نگیرید بعضی از ایشان دوست و یار بعضی دگرند و کسیکه از شما ایشان را دوست و یاور گیرد او از ایشانست براستیکه خدا هدایت نمیکند قوم ستمگران را ۱ پس میبینی آنانرا که در دلهاشان بیماری است شتاب میکنند در دوستی یهود و نصاری میگویند میترسیم حوادثی بما برسد ، پس امید است خدا فتحی بیاورد و بما امری از نزد او بیاید که آنان بر آنچه در پیش خود پنهان کرده اند پشیمان شوند ۲ و مؤمنین میگویند آیا ایشان همانانند که بسخت ترین قسمهای خود قسم خوردند که ایشان با شما نبندند ، کردارشان هدر شد و از زیانکاران شدند ۳

**تکلیف:** اکثر مردم ایمانشان متزلزل و غیر قطعی است و لذا بی تفاوتند و در مقابل مؤمن و کافر یکسانند در زمان رسول خدا که اسلام هنوز رونق نگرفته بود عده ای بودند که هم با مسلمین بودند و هم با یهود و نصاری دوستی میکردند و گاهی هم بمنفع کفار کار میکردند در این آیات حق تعالی خواسته ایشانرا تأدیب نماید که راه خود را بکسره کنید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 مَنْ بَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ  
 أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَائِمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ④ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
 الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ⑤ وَمَنْ  
 يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ  
 ⑥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا  
 لِعِبَادِمَنْ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءُ وَاتَّقُوا  
 اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ⑦

**ترجمه:** ای مؤمنین هر کس از شما از دین خود برگردد ، پس بزودی خدا قومی را بیاورد که



ایشان را دوست میدارد و ایشان او را دوست میدارند. نرم دلانند بر مؤمنین و سختند بر کافرین. در راه خدا جهاد میکنند و از سرزنش سرزنش کننده ای نمی ترسند. این است فضل خدا. به هر کس بخواهد میدهد و خدا وسعت دهنده را ناست ع همانا دوست شما خدا است و رسولش و آنکه ایمان آورده اند آنکه نماز را برپا میدارند و زکوة میدهند در حالیکه خاضعند ه و آنکه خدا و رسولش و مؤمنین را دوست بدارد پس محققاً حزب خدا خود پیروزند ه۶ ای مؤمنین کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته اند از آنکه پیش از شما کتاب داده شد و (نیز) کفار را دوستان خود بگیرید و از خدا بترسید اگر ایمان دارید ه۷

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** جمله من یرتد منکم من دینه . . دلالت دارد که هر کس : اسلام برگرداند و مرتد شود بخدا ضرر نرزد بلکه بخود ضرر رزد . و اما ارتداد باین است که خدا و رسول و یا یکی از احکام مسلم اسلام را منکر شود . جمله من یرتد . . فعل آن مستقبل است و چون سورة مائده آخرین سوره ای است که نازل شده و در این آیه خبر داده که عده ای مرتد میشوند و این خبر صحت داشت زیرا عده ای در همان سال آخر حیات رسول خدا مرتد شدند و عده ای نیز پس از وفات او : و اما آنکه در زمان حیات او مرتد شدند اسود عنسی کاهن بود که در بین اعدای نبوت کرد و بر بلاد یمن مسلط شد و عمال رسول خدا را بیرون کرد تا اینکه بدست فرزند یمنی کشته شد و خبر قتل او یکشب قبل از وفات رسول خدا بمدینه رسید و دیگر از کسانی که در آن سال مرتد شدند مسیله کذاب بود که نوشت بر رسول خدا ، مِنْ مَّسِيلَةٍ كَذَّابٍ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ . اما بعد فَإِنَّ الْأَرْضَ نَصْفُهَا لِي وَنَصْفُهَا لَكَ . پس رسول خدا در باب او نوشت : مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَّسِيلَةٍ الْكَذَّابِ . اما بعد فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ . پس از رسول خدا نیرومند شد تا اینکه ابوبکر با او جنگ کرده و بدست لشکر اسلام کشته شد و قاتل او وحشی قاتل حمزه سید الشهداء بود و لذا میگفت قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَيْرَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ . و دیگر از کسانی که مرتد شدند بنواسد قوم طلیحه بن خویلد بودند که او مدعی نبوت شد و رسول خدا خالد بن ولید را فرستاد بجنگ او و او فرار کرد پسوی شام سپس مسلمان شد و اسلام او نیکو شد ، و هفت طائفه در زمان ابوبکر مرتد شدند که خدا امر ایشان را کفایت کرد بدست ابوبکر . و مقصود از جمله فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه همان ابوبکر و لشکر اسلام است . و يك فرقه در زمان عمر مرتد شدند و آنان طائفه غسان قوم جبلة بن الأيهم بودند زیرا جبلة بدست عمر مسلمان شد و روزی مشغول طواف بود و رداً خود را بر زمین میکشید مردی از مسلمین پا گذاشت بر روی رداً او پس او غضب

کرد و يك سبلی بصورت او زد او نزد عمر شکایت کرد عمر قضاوت کرد که باید قصاص شود مگر اینکه او عفو نماید جبله گفت من قصاص او را به هزار درهم میخرم آن مرد مسلمان نهذیروفتست تا اینکه جبله حاضر شد ده هزار درهم فدیة دهد آن مرد گفت من نمیخواهم جز قصاص پس جبله مهلت خواست و سپس فرار کرد از ترس عدالت عمر و به روم پناهنده و مرتد شد . بهر حال پس از وفات رسول خدا اکثر عرب مرتد شدند و بهت و سیاست ابوبکر همه سرکوب شدند چنانکه از عایشه روایت شده که رسول خدا وفات کرد و عرب مرتد شد و نازل شد بر پدر من آنقدر گرفتاری که اگر بر کوهها نازل شده بود کوه ها را از زمین میرد . ولی بعضی از نویسندگان شیعه گویند مقصود از جمله فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه علی بن ابیطالب<sup>۱</sup> می باشد ولی طبق تاریخ این صحیح نیست زیرا مرتدین عرب در زمان حکومت ابوبکر دفع شدند نه در زمان<sup>۲</sup> امیر المؤمنین علی<sup>۳</sup> اگرچه امیر المؤمنین با منافقین زمان خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننامید باضافه آنان را ازین نبرد و لذا بسیاری از مفسرین حتی مفسرین شیعه این آیات و آیات بعد را در مدح ابوبکر میدانند و تطبیق با او کرده اند . و اگر ابوبکر صدیق یحبهم و یحبونه باشد بدگوشی اهل زمان ما باو برخلاف کتاب خدا خواهد بود . متأسفانه روحانی نمایان زمان ما مهاجرین و انصار را اشتباه با مرتدین کرده و همه را فحش میدهند در حالیکه خود از مرتدین بدترند . و کلمه اَزَلَفَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ از ماده زَلَّ بکسر زال که بمعنی لَبَن و انقیاد باشد که زَلُول نیز از همین ماده است و مشتق از زَلَّ بضم زال نیست که بمعنی زَلَّت باشد . و جمله اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ . کلمه وَلِی را بعضی بمعنی ولایت و سلطنت گرفته اند و بعضی دیگر بمعنی ولایت و محبت گرفته اند و هر کدام از قائلین روایاتی برای تأیید قول خود آورده اند ولی ما نباید تناسب آیات را نادیده بگیریم و آیات الهی را غیر مربوط بیکدیگر فرض کنیم و قرآن را از فصاحت دور کنیم پس میگوئیم : آیات قبل از این آیه راجع بنهی از دوستی با کفار یهود و نصاری است و همچنین آیات پس از این آیه راجع بنهی دوستی با منافقین و کفار است و این آیه در وسط میفرماید دوست شما و خیرخواه و یار شما خدا و رسول و مؤمنین میباشند . بنابراین بطبیعی به سلطنت و زمامداری ندارد حال اگر بمعنی سلطنت بگیریم مناسب آیات قبل میتوان زمامداری ابوبکر را اثبات کرد چنانکه عده ای برای تناسب آیات و برای روایاتی که نقل کرده اند همین کار را کرده اند ولی چنانکه عرض شد ولایت در این آیه و آیات قبل و بعد بمعنی محبت و نصرت است

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا

وَلَعِبًا ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۰﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ لَكُمْ



مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ  
 أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِبَشِيرٍ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ  
 مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ  
 وَعَبَادَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾  
 وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ  
 أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

**ترجمه** و چون ندانید بسوی نماز آنرا بااستهزا و بازی گیرند این بسبب این است که ایشان  
 مردی بی خردند ۵۹ بگو ای اهل کتاب چه عیبی از ما گرفته اید جز اینکه ما ایمان آورده ایم  
 بخدا و آنچه بها نازل شده و آنچه از پیش نازل شده و محقق است که بیشتر شما نابکارید ۶۰ بگو  
 آیا شما را خبرید هم بهاداشی بدتر از این نزد خدا (یعنی اگر شما مسلمین را بد میدانید چون  
 ایمان بمحمد ۳ آورده اند بدتر از مسلمین کسانی که مورد لعن و غضب خدا شده اند) آنکه  
 خدا او را لعن نموده و بهر او غضب کرده و بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان و بندگان طاغوت  
 قرار داده جای آنان بدتر و از راه راست دورترند ۶۰ و چون بنزد شما آیند گویند ایمان  
 آورده ایم و حال آنکه وارد کفر شده اند و با کفر بیرون شدند و خدا دانای راست بآنچه پنهان  
 میداشتند ۶۱

**تفسیر** جمله و اذا نادیتُم الی الصلوة . دلالت دارد بر ثبوت و مشروعیت اذان و چون  
 یهود و نصاری و منافقین برای اذان و نماز نفی تصور نمیکردند آنرا بااستهزا و بازیچه حمل  
 میکردند در حالیکه اذان نداء توحید و دعوت بتوحید و عبادت پروردگار است و نماز انجام  
 وظیفه بندگی و راز و نیاز با خدا و استمداد از اوست و اگر ایشان عقل خود را بکار میانداختند  
 استهزا نمیکردند و استهزا کار بی خردانست و لذا خدا فرموده بآنها قوم لایعقلون . و جمله  
 و ان اکثرکم فاسقون دلالت دارد که در میان کفار مردم صحیح العمل و غیر فاسق پیدا میشود  
 و ممکن است او و آن . . و او بمعنی مع باشد و یا او حالیه و یا او عاطفه و عطف شده باشد  
 بجملة ان آمنا . . و مقصود از جملة و جعل منهم القرده اصحاب السبب میباشد که عده ای  
 از یهود بودند و مقصود از طاغوت هر رئیس و هر پیشوایی است که بغیر ما انزل الله فتوی بدهد

و مقصود از جمله . . قالوا آمنا وقد دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به عده نفراتی است که از یهود خدمت رسول خدا میرسیدند و بنفاق اظهار ایمان میکردند ولی از دلائل رسول خدا و از آیات الهی و نصایح رسول بی اعتنا بودند و همانطور که آمده بودند خارج میشدند .

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْأَثَرِ  
وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يُنْهَاهُمُ  
الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ  
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٦٣﴾

**ترجمه** و می بینی بسیاری از ایشان شتاب میکنند در گناه و ستم و خوردن حرام البتّه بد است آنچه میکنند ۶۲ چرا ربّانیون (مقدّسین) و علماء ایشانرا از گفتار گناهشان و از خوردن حرام را نهی نمیکند البتّه بدکاری میکنند ۶۳

**تکلیف** در کار خیر تعبیر بسرعت میشود و در کار شرّ تعبیر بمجمله حال چرا در کار بد و گناه خدا ایتعالی تعبیر بسرعت نموده و بسارِعون فرموده برای اینکه یهودیان آن کارها را بد نمیدانستند و گویا آن کارها بنظرشان کار خوبی است . و جمله لولا یُنْهَاهُمُ الرّبّانیون و .. دلالت دارد بر توبیخ و سرزنش مقدّسین و علماء که از کارهای بد نهی نمیکند و لذا گفته اند این آیه سخت ترین آیه است از آیات قرآن و در این آیه مذمت علماء و مقدّسین بیشتر شده از خود مرتکبین منکرات زیرا در حق مرتکبین تعبیر شده به لبئس ماکانوا یعملون ولی از تارکین نهی از منکر تعبیر شده به لبئس ماکانوا یفْعَلُونَ و فرق میان عمل و صنعت این است که عمل گناهی است که زائل شدن آنست و هنوز رسوخ پیدا نکرده ولی صنعت تعطلی است که عادت شده و رسوخ پیدا کرده و زوال آن مشکل است و در حقیقت میتوان گفت مرض روحی ارتکاب گناه است و علاج آن علم بخدا و صفات او و احکام او است و باین علم آن مرض برطرف میشود و اما اگر علم بخدا و کتاب او پیدا کرد مانند علماء و مقدّسین و باز مرض او برطرف نشد معلوم میشود مزمن شده و زوال آن مشکل است پس اگر دانشمندان دینی مرتکب گناهی شدند معلوم میشود مرض روحیشان در نهایت شدّت و قوتست و زائل شدن آن مشکل شده .

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ



أَيَّدِيكُمْ وَاجْعَلُوا بَيْنَنَا وَلُؤْلُؤًا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ  
لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَ  
الْقَبَائِلُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا  
نَارَ الْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي  
الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

**ترجمه:** و یهود گفتند دست خدا بسته شده بسته باد دستهایشان و دور باشند بسبب آنچه گفتند بلکه دستهای او باز است بهر کیفیتی که بخواهد انفاق میکند و البته آنچه از پروردگارت بتو نازل شده طغیان و کفر بسیاری از ایشان را زیاد میکند و در بین ایشان عداوت و کینه اند اختیم تا روز قیامت ، هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند خدا آنها را خاموش کرده و در زمین برای فساد کوششی دارند و خدا دست نمیدارد فساد کنندگان را ۶۴

**تفصیل:** چون مسلمین فقیر بودند و گاهی قرض الحسن از یهود میخواستند یهود بطعن و مسخره میگفتند خدای محمّد<sup>ص</sup> دستش بسته شده یعنی نسبت با وجود و کرم ندارد و چون یهود از اکثر مردم مال و ثروتی زیادتر داشتند در زمان تسلط مسلمین امور دنیا برایشان تنگ شد و لذا ممکن است گفته باشند خدا دیگر بخشش ندارد زیرا بدیهی است که خدائیکه قادر است بر خلق جهانی از نیستی هیچ فاعلی دست او را بسته نمیداند زیرا با دست بسته چگونه جهانرا حفظ و تدبیر کند پس مقصود از این قول چه بوده ؟ ممکن است همانطوریکه ذکر شد برای تمسخر بمسلمین باشد و یا ممکن است بگوئیم تقلید از فلاسفه کرده باشند زیرا فلاسفه میگویند خدا قادر بر خلقت تمام جهان کثرات نیست بلکه او یک چیز خلق کرده که عقل اول و یا چیز دیگری باشد و مانند کسیکه دست او بسته شده اختیار ندارد بلکه او فاعل موجب است نه فاعل مختار . و حقیقتی ایشان را رد کرده و مورد لعن قرار داده بواسطه چنین گفتارها بهر حال مقصود از یہد در این آیه و غل و بسط آن عبارتست از بخل وجود و این مجازی مشهور و متعارف که میگوید فلانی دستش گشاده است یعنی بخشش دارد و یا فلانی دستش بسته و یا دست تنگست یعنی قدرت وجود ندارد . بنابراین معنی غلت ایدیه هم نفرین بایشان است از جهت فقر و عجز مجازاً و یا از جهت دست بستگی در آتش و زخ حقیقتاً . مجسمه استدلال کرده اند باین قبیل آیات که خدا دست دارد در جواب ایشان باید گفت : اولاً مقصود از غل یہد

بخل است مجازاً چنانکه ذکر شد . ثانیاً بد در لغت عرب معانی متعدده دارد یکی همان عضو بدن که معلوم است . دوم بمعنی نعمت است چنانچه میگویند لِفُلَانٍ عِنْدِي بِدٌ اَشْكُرُهُ عَلَيْهَا . سوم بمعنی قدرتست چنانچه میگویند هرچه از دستش برآمد کرد بمعنی هرچه قدرت داشت و خدا در سورة ص آیه ۵۰ فرموده : وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحٰقَ وِیَعْقُوبَ اُولٰٓئِیْدِی وِ الْاَبْصَارِ . و در سورة فتح آیه ۲۰ فرموده : وَكَفَّ اِیْدِی النَّاسِ عَنْكُمْ . و در حق خدا خود شرفرمود بیده ملکوت کل شی . بنابراین که بمعنی قدرت باشد هرکجا تشبیه و یا جمع آمده مقصود کمال قدرتست مانند آیه ۷۵ سورة ص که راجع به خلقت آدم فرموده : خَلَقْتُ بَیْدًی . و در همین آیه مَآ نَحْنُ فِیْهِ فَرْمُودَه : بِلِیْدٍ مَّسْوَطَتَانِ . بمعنی کمال جود و قدرت را دارد . و در سورة یس آیه ۷۱ فرموده : خَلَقْنَا لَهُمْ مَّا عَمِلَتْ اِیْدِیْنَا . که مقصود کمال قدرت است چنانکه در فارسی میگویند دست دولت در کار است که مقصود قدرت و نفوذ دولت است . ثالثاً باید گفت دست هر چیزی بمناسب خود آن چیز است مثلاً دست کوزه و دست فنجان و یا دست بیل و دست انسان فرق دارد دست استعمار با دست مرحمت فرق دارد دست استعمار بمعنی نفوذ آن میباشد . بید الله فوق اید بهم با دست مخلوق فرق دارد اگر صاحب دست جسم شد دست او نیز او جسم است و اگر جسم نشد دست او نیز جسم نیست پس نمیتوان گفت چون خدا بید الله فرموده جسم است نعوذ بالله .

وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ مَنُوءَا وَاتَّقَوْا لَکَثَرْنَا عَنْهُمْ  
سَبَابًا ثُمَّ وَلَاَدْخَلْنَا لَهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِیْمِ ۝۶۵ وَلَوْ اَنَّاهُمْ اَقَامُوا التَّوْرَةَ  
وَالْاِنْجِیْلَ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ لَآکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ  
اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْنَصِدَةٌ وَ کَثِیْرٌ مِنْهُمْ سَآءٌ مَا یَعْمَلُوْنَ ۝۶۶ یَا  
اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ  
رِسَالَاتَهُ وَاَللهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ لَایَهْدِی الْقَوْمَ  
الْکَافِرِیْنَ ۝۶۷

ترجمه : و اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی پیشه کنند البته گناهانها را جبران و ایشان را به بهشتیهای بر نعمت داخل خواهیم کرد ۶۵ و اگر ایشان تورا و انجیل و آنچه از پروردگارشان نازل شده بر پا داشته بودند هر آینه از بالای سرو پاهین پاهایشان (نعمتها) خورده



بودند بعضی از ایشان مردمی معتدل و بسیاری از ایشان بد میکنند ۶۶ ای پیغمبر بر مسلمان آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده ای و خدا تورا حفظ میکند از مردم زیرا خدا هدایت نمیکند قوم کافری را ۶۷

**تفصیل** این سوره و این آیات آخر عمر پیغمبر نازل شده و در آنوقت تقریباً تمام حجاز مسلمان شده بودند و اکثر این آیات برای ارشاد و هدایت یهود و نصاری است که در امرای دولت و امپراطوری بزرگی مانند روم را داشتند ولی از دین حقیقی منحرف شده بودند و لذا میفرمود اگر این اهل کتاب حقیقتاً ایمان آورند و از خدا بترسند خدا از سیئاتشان صرف نظر میکند و ایشان را بهشت خود وارد مینماید . و اگر تورا و انجیل که کتاب خالق ایشانست بها دارند یعنی بآن عمل کنند برکات الهی از آسمان و زمین برای ایشان خدا فراهم کند . مقصود از کلمه فوقهم آسمان است و مقصود از من تحت ارجلهم زمین است . رسول خدا در طوفیت با یهود و نصاری و دولتهای ایشان مقداری احتیاط میکرد زیرا ایشان هم قدرت داشتند و هم طرفدار داشتند در حجاز و ممکن بود رسول خدا را ترور کنند و لذا در آیه ۶۷ فرموده : آنچه نازل شده ( یعنی راجع به یهود و نصاری بقریه آیات قبل و بعد یک در همین معنی ردیف یکدیگر آورده ) برسان و قترس و خدا این کافران یعنی یهود و نصاری را هدایت نمیکند زیرا طالب هدایت نبوده اند . این معنی را که ما ذکر کردیم اکثر مفسرین نوشته اند ولی پس از ذکر این معنی احتمالات دیگر نیز ذکر کرده اند که آیه ظهور در هیچیک ندارد : ۱- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن کوتاهی کرده بود آیه قصاص بود . ۲- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن خودداری کرده بود عیب یهود و استهزاء ایشان بحقوق اسلام بود . ۳- آنچه نازل شده بود که رسول خدا نرسانیده بود و میترسید اختیار در طلاق زوجیه است و نگهداشتن ایشان بود . ۴- آنچه کتمان کرده بود از ابلاغ قصه زید و زینب بوده . ۵- آنچه کتمان شده بود ترفیب برجهد بود . ۶- آنچه کتمان میکرد مغایب بتها و عب آبسه مشرکین بود . ۷- حقوق مسلمین بود که بیان نکرده بود تا در حجة الوداع بیان کرد برای امر در این آیه . ۸- راجع به ترس از قتل خود رسول بود بدست نصاری و یهود . ۹- راجع به فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بوده ولی بطور مسلم میتوان گفت تمام این احتمالات برخلاف ظاهر آیات قرآنست زیرا از احتمال یک تا احتمال هفتم تمام در قرآن ذکر شده و رسول خدا ابلاغ کرده بود . و اما احتمال هشتم همانست که ما ذکر کردیم که طبق آیات قبل و بعد بقریه سیاق همان معنی مقصود است . و اما احتمال نهم صحیح نیست بچند دلیل : اول اینکه

برخلاف سیاق آیات است . دوم اینکه اگر بگوئیم آیاتی راجع بفصل آنحضرت بوده که باید برسانند و رسانیده آن آیات کدام است آیه ای که بخصوص راجع بآنحضرت باشد که پس از این خطاب با برساند کدام آیه است چنین آیه ای که نازل شده باشد که برسان و او رسانیده قبل از عدد ۲ رسانده ماند داریم . سوم همین آیه ۶۷ را اگر طبق میل بعضی از مفسرین راجع بآنحضرت بدانیم چند عدد تالی باطل دارد که نه خدا راضی است و نه رسول او و نه خود امیرالمؤمنین زیرا باید بگوئیم چنانکه گفته اند مقصود از کلمه ناس اصحاب رسول است که رسول خدا از ایشان میترسید و دیگر اینکه مقصود از قوم کافرین در این آیه اصحاب رسول است که همه کافر بودند جز سه نفر و گمان نمیکند مسلمان عاقل چنین سخنی بگوید و اسلام و قرآن را از ارزش بیستد از در راویان اسلام همان اصحابند آنانکه خدا مکرر در قرآن مدحشان کرده همان اصحابند اگر آنان همه کافر بودند پس اسلام راوی ندارد جز خبر واحد و آنهم اعتباری ندارد و باضافه تبعیدهای قرآن همه نعوذ بالله دروغ میشود آیاتی که خدا در فضل مهاجرین و انصار نازل کرده تصاممت بدون مدافعی گردیده و خدا اشتباه نموده پس تمام قرآن بی اعتبار میشود نعوذ بالله این چنین سخنان از دشمنان اسلام است و ما نمیتوانیم باور کنیم باضافه بر اینکه رسول خدا آنوقت که تنها بود در اول بهشت نرسید و آیات خدا را ابلاغ کرد چگونه سال آخر که هفتاد هزار اصحاب دارد و تمام حجاز را مسخر کرده و شرق و غرب آنجا را اسلام فرا گرفته حال میترسد آنهم از اصحاب خودش که همه جان نثار بودند و چه قدر برای فرمان او سابقه داشتند و فداکاری میکردند در اینحال آیا خدا فرموده نترس از اصحابت ان الله يعصمك من اصحابك الذ یفهم القوم الکافرون پس قطعاً این نیست بلکه در آخر عمر رسول خدا باد و لتهای بزرگ کفر و یهود و نصاری طرف بوده و هزاران احتمال خطر برای او داشت از ترور کردن و از سموم نمودن خدا فرموده آیات راجع بیهود و نصاری را برسان و از این قوم کافرین ترس . باضافه خدا قوم کافرین را مکرر نموده با الف و لام یعنی همان قوم کافرین که در آیه بعد و قبل ذکر شده و آیات قبل و بعد صریحاً بیهود و نصاری را ذکر کرده و قوم کافرین خوانده باضافه خود امیرالمؤمنین بر احتجاجاتش مقابل اصحاب رسول خدا استدلال نموده باین آیه معلوم میشود مسلم این آیه راجع بآن حضرت نبوده است . حال یکمده روایاتی که برخلاف ظاهر قرآن صحیح و یاسنی نقل کرده اند و قرآن را بی اعتبار کرده اند نباید قبول کرد خصوصاً که حتی در این آیه تحریف قائل شده اند گویا ناقلین آنها خواب بوده و یا عدالت با قرآن نداشته اند .



قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُفِهُوا التَّوْبَةَ وَ  
الْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَئِنْ كَثُرَ مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا نَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب شما بر راهی نیستید و چیزی بدست ندارید مگر اینکه تسورافو  
انجیل و آنچه را بسوی شما نازل شده از پروردگارتان بپا دارید و البته آنچه از پروردگارت  
بسوی تو نازل شده سرکشی و کفر آنان را زیاد میکند پس هر قوم کافرین افسوس مغرور ۶۸  
**تکلیف:** مفهوم آیه چنین است که اگر یهود و نصاری بهزاران صفات کمال و دانش خود را  
آراسته کنند و هزاران کتاب علمی و بشری را عمل کنند هیچ سودی برای ایشان ندارد و براه الهی  
قدم برنداشته اند مگر وقتی که بکتاب آسمانی خود عمل کنند، این سخن راجع بمسلمین صد ادا دارد  
مسلمین نیز اگر هزاران کتاب حدیث و شعر و قصه را بخوانند و عمل کنند تا بقرآن عمل نکنند و  
آنها بپا ندارند هیچ ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ  
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

**ترجمه:** محققاً آنانکه ایمان آورده و آنانکه یهودی شده اند و صابئون و نصاری هر کدام  
ایمان بخدا و روز آخرت آورد و عمل شایسته کند پس برایشان نه ترس است و نه ایشان افسرد  
شوند ۶۹

**تکلیف:** از این آیه چنین استفاده میشود که اهل ادیان گذشته و فعلی اگر واقعاً ایمان  
بخدا و قیامت داشته باشند و عمل صالح کنند بنجات و سعادت خواهند رسید پس طبق این  
آیه میتوان گفت اصول دین سه میباشد توحید و معاد و عمل و اسلام همین است و منافات  
با آیه و من یتغ فی الاسلام دینا ندارد. بآیه ۶۲ بقره مراجعه شود.

لَمَّا أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا  
لَهُمْ رَسُولُكُمْ نَحْنُ الْفَارِسِيُّ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ مِنْهُمْ قَدْ كَانُوا مِنْكُمْ  
وَحَسِبُوا إِلَّا تَكُونُ فِتْنَةً فَجَعَلُوا وَصِيوَاهُمْ ثَابِتٌ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ تَعَمُّوْا



## وَصَلُّوا كَثِيرًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِرِّهَا يَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

**ترجمه** هرآینه بتدی از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی بسوی ایشان فرستادیم هرزمانی که رسولی برخلاف میل ایشان برایشان آمد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتند ۷۰ و گمان کردند که آزمایش و عقاب (برای تکذیب و قتل انبیاء) نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه ایشانرا پذیرفت بازهم بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا بآنچه میکنند پیناست ۷۱

**تکلیف** مقصود از اخذ پیمان پیمان عقلی و فطری و شرعی بر توحید و نبوت انبیاء است و جمله . . . لاتهوی انفسهم دلالت دارد که انبیاء برای جلوگیری بشر از هوی پستی آمده اند و بقتلون دلالت دارد که عادت ایشان بر قتل انبیاء بوده باضافه مستقبل آمده برای مراعات فواید آیات . و مقصود از کوری و کوری، کوری مجازی است زیرا کسی که براه هدایت نرود و بیراهه برود مانند شخص کور است .

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا

اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ

وَمَا وَبَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا

إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْهَهُوا عَمَّا

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتَوَبُّونَ إِلَى

اللَّهِ لِيَسْتَغْفِرُوا لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

**ترجمه** هرآینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و حال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل خدائی را که پروردگار من و پروردگار شماست بندگی کنید محقق است که هرکس بخدا اشوک آورد پس بدون تردید خدا بر او بهشت را حرام کرده و جای او آتش است و برای متعمران باورانی نیست ۷۲ هرآینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا موصوفی سه تا است و نه هیچ الهی جز اله واحد و اگر از آنچه میگویند خود داری نکنند البته الهی به بکفار از ایشان عذاب دردناکی برسد ۷۳ آیا بسوی خدا بر نمیگردند و از او طلب آمرزش نمیکند و حال آنکه خدا آمرزنده رحیم است ۷۴



تَجَنَّبَ طائفه‌ای از نصاری بنام یعقوبیه گفته اند خدا همان مسیح است حال چگونه  
 باین شرک قائل شده اند ؟ آیا خدا را حلول داده اند در مسیح و یا وجود ناشستی مسیح را  
 وجود لاهوتی فرض کرده اند ؟ بهر حال از گمراهی ایشان باید تعجب کرد و تعجب بیشتر از  
 مشرکین زمان ما است که با داشتن چنین راهنمایی مثل قرآن باز علی را خدا دانسته و پیسا  
 میگویند ماعلی را خدا نمیدانیم ولی از خدا هم جدا نمیدانیم و عجبتراز تمام اینها ملتق است که  
 مدعی اسلامند و در قیام و قصد خود علی را میخوانند و او را مانند خدا حاضر و ناظر میدانند  
 باید گفت آیا توهه نمیکنید و از خدا طلب آموزش نمیکنید و آیا از شرک دست نمکشید . و مقصود  
 از ثالث ثلثه همان تثلیث است که سه قدیم و سه اقوم قائلند و آن اب و ابن و روح القدس  
 است . پس از این آیات خدا برای راهنمایی نصاری و مسلمین دلیل آورده که مسیح و مادرش  
 غذا میخوردند و لازمه غذا خوردن مستراح رفتن است پس کسیکه غذا میخورد و احتیاج بدفع  
 دارد چگونه ممکن است خدا باشد و یا صفات خدائی داشته باشد و یا شرک در کار خدا باشد  
 و عجب این است که یکی از مشرکین زمان ما که خود را آیت الله العظمی خوانده کتابی نوشته  
 بنام امراء هستی و ۱۴ نفر را مانند خدا امیر هستی دانسته .

مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ  
 قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا بَاكِلَانِ الطَّعَامِ  
 أَنْظِرْ كَيْفَ بُيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
 الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعْلَوْا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا  
 أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ  
 السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

ترجمه نیست مسیح پسر مریم مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته و مادر او زن  
 راستگویی است که هردو طعام میخورند ، بین چگونه برای ایشان آیات را بیان میکنیم باز نظر  
 کن که چگونه بافترا آلوده شده اند ۷۵ بگو آیا میپرستید غیر از خدا چیزی را که برای شما اختیار  
 ضرر و نفعی ندارد و خدا فقط شنوای دانا است ۷۶ بگو ای اهل کتاب فلو در دین خود تسان  
 نکنید بدون حق و پیروی نکنید از هوی و هوسهای قومی که قبلا گمراه شدند و بسیاری را از راه

راست گمراه کردند ۷۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَقَّقَالی بیان کرده بطور روشن که مسیح و مادرش محتاج بطعام و قوت بودند و مسیح اگر معجزه‌های داشته دلیل بر خدائی او نمیشود او مانند پیامبران قبل از خود است و اضافه مسیح برای شما اختیار نفع و ضرری ندارد و پرستش او برای شما نفعی ندارد و خواندن او برای شما مفید نیست زیرا او پس از مرگ از دنیای خیر است در این صورت که مسیح چنین باشد اوصیا انبیاء و امام و امامزادگان یقیناً چنین خواهند بود . جَعَلَهُ قُلُوبُهَا اهل الكتاب لا تغفلوا . خطاب به تمام اهل کتابست چه یهود و نصاری و مسلمان و غلو تجاوز کردن است در امور دینی مانند اینکه صفات خدا را بانبیاء بدهی و یا صفات انبیاء را باوصیاء بدهی . امام صادق فرمود احذروا علی شباہکم الغلاة لا یفسدوہم فان الغلاة اشتر من الیہود و النصارى والمجوس والذین اشركوا ، یعنی اجتناب دهید و دور کنید جوانان خود را از غلاة که ایشانرا فاسد نکنند (ہای منہر غلاة نروند و سخن ایشان را گوش ندهند و در نماز با ایشان اقتدا نکنند ) زیرا غلاة بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین . متأسفانه اکثر مسلمین مبتلابین مرفر شرک و کفر شدند و در بارہ بزرگان خود زیاد رویہائی کہ ضد قرآن است می‌شمارند و آنها را فضیلت میدانند .

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَقُولُونَ الذِّينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا هُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آنانکه از بنی اسرائیل کافر بودند لعنت شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم این کفر و لعن ایشان بواسطه این بود که عصیان کرده و تجاوز میکردند ۷۸ بگذریم از منکر که خود بجا آورده بودند نمی‌کردند محققاً بد بود آنچه میکردند ۷۹ می‌بینی بسیاری از ایشان را که گمراه را دوست میدارند بی‌تردید بد است آنچه خود برای خود پیش فرستادند که



خدا بر آنان خشم نمود و ایشان در عذاب جاویدند ۸۰ و اگر ایمان بخدا و پیامبر و آنچه

پسوی او نازل شده میداشتند ایشان را دوستان خود نمیگرفتند ولیکن بسیاری از ایشان نابکارند

۸۱ **تَنْقِیْطُ** از جمله و کانوا معتدون استغاده میشود که بنی اسرائیل برای تجاوز و غلبه و غلوهاییکه در باره بزرگان و انبیاء میداشتند مورد لعن انبیاء خود شدند و کسانیکه در باره بزرگان اسلام غلو میکنند قطعاً مورد لعن همان بزرگانند چنانکه از روایات نیز استغاد میشود.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ  
الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا  
لَنَا نَصْرٌ مِنْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْهُمْ قَتِيلِينَ وَرَهْبَانَانَا وَآبَتُهُمْ لَا  
يَسْتَكْبِرُونَ ۸۲ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ عَيْنُهُمْ تَقْفِرُ  
مِنَ الذَّمِّ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ  
۸۳ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَقَطَعُ أَنْ يَدْخُلَنَا  
رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۸۴ قَالُوا بَلْهُمْ اللَّهُ بِمَا قَالُوا أَجْنَابٌ بَحْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۸۵ وَالَّذِينَ  
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ ۸۶

۸۲ سخت ترین مردم از جهت دشمنی نسبت بمؤمنین البته یهود و مشرکین راصیابی و البته صیابی نزد بکترین ایشان بدوستی با مؤمنین آنانرا که گفتند ما نصارائیم این برای اینستکه بعضی از ایشان کشیشان و راهبانند و محقق است که ایشان تکبر نمیورزند ۸۳ و چون شنیدند آنچه پسوی این رسول نازل شده مبینی چشمهایشان از اشك جاری میشود از اثر آنچه از حق شناخته اند ، میگویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را با گواهان بنویس ۸۴ و چه شده ما را که ایمان نیاوریم بخدا و یا آنچه از حق برای ما آمده است در حالیکه طمع داریم پروردگار ما (در بهشت) داخل کند ما را با قوم شایستگان ۸۵ پس خدا با ایشان جزای خوب داد در مقابل آنچه گفتند ، بوستانهاییکه از زیر آنها نهرها جاریست و این است جزاء نیکوکاران ۸۶ و آنانکه

کافر شدند و آیات ما تکذیب کردند ایشانند اهل دوزخ ۸۶

**تکذیب** پس از آنکه حقیقی مقداری از صفات ذمیه یهود را بیان کرد و رایجاً محقق ساخته که دشمن ترین مردم نسبت باهل ایمان یهودند زیرا که یهود اهل دنیا و بدنیا حریصند و برای حب دنیا از هر جنایتی روگردان نیستند و با هر کس عناد دارند و مال همه کس را برای خود حلال میدانند حتی حقیقی ایشان را در عداوت با مؤمنین مقدم داشته بر مشرکین. اما نصاری عداوتشان نسبت بمؤمنین کمتر است بلکه بدوستی نزد یکدیگر نسبت بمؤمنین زیرا تسارک دنیا زیاد دارند و مختصر اینکه مانند یهود حریص بدنی نیستند البته نه تمام نصاری و این آیات که راجع به بعضی از نصاری میباشد از جمله ایشانند نجاشی و صاحبش و قسه ایشان چنین است که چون قریش در مکه بنا کردند بعد از اهل ایمان و کار بمؤمنین سخت شد رسول خدا ایشانرا بهجرت بسوی حبشه امر کرد و فرمود سلطان حبشه مرد صالحی است پس مسلمین پنهانی هجرت کردند بسوی حبشه و اول کسیکه هجرت کرد عثمان بن عفان بود با عیال خود رقیه بنت رسول الله با ۱۳ نفر دیگر در ماه رجب سال پنجم بعثت پس از آنان جعفر بن ابیطالب هجرت کرد و دیگران تا جمع مهاجرین حبشه بهشتاد نفر مرد رسید سوی زنان و کودکان چون قریش فهمیدند عمرو بن عاص را با عماره بن ولید باهدایا فرستادند نزد نجاشی و بزرگان حبشه که ایشان را برگردانند و عماره بن ولید جوانی بود خوشگل و عمرو بن عاص عیال خود را همراه برداشته بود چون سوار کشتی شدند و شراب نوشیدند عماره عمرو گفت بزنت بگو مرا ببوسد عمرو قبول نکرد چون عمرو مست شد عماره او را پرتاب کرد بدریا عمرو چسبید بکشتی و خود رانجات داد ولی عداوت او را بدل گرفت و خدا بین ایشان عداوت انداخت قبل از آنکه وارد شوند بنجاشی. چون وارد بنجاشی شدند عمرو عاص گفت ای پادشاه گروهی با ما مخالفت کردند و خدا ایمان ما را بدگفتند و بسوی شما آمده اند آنانرا بسوی ما برگردان نجاشی فرستاد نزد جعفر بن ابیطالب او با رفقا خود آمدند جعفر گفت ای پادشاه از اینان سؤال کن آیا ما بنده ایشانیم عمرو گفت نه بلکه ایشان احرارند گفت بهر سر آیا از ما دینی طلبکارند گفت نه گفت آیا خونی در گردن ما دارند گفت نه جعفر گفت پس چه میخواهید از ما ما را از پست کردید ما از پادشاه خارج شدیم سپس گفت : شاهان خدا پیامبری در میان ما فرستاد که ما را از شرک و بت پرستی و قمار نهی کرد و ما را بنماز و زکوة و عدل و احسان و صلوة رحم امر کرد و از فحشاء و منکر و ستم نهی نمود نجاشی گفت خدا عیسی را برای همین فرستاد پس نجاشی گفت از آنچه خدا بر او نازل کرده حفظ داری گفت بلی پس سورة مریم را خواند تا رسید بآیه : و هزی الیه



بجذع النخلة تساقط عليه رطبا جنيا این آیات در نجاشی و اهل مجلس او تأثیر کمر در بطوریکه همه گریان شدند و صدای گریه ایشان بلند شد .

قول جعفر بن عوش آمد شاه را گشت جعفر که برها سرکاه را

پس نجاشی با تمام حاضرین گریه افتادند ز آیات جنین

شد صدای گریه ایشان بلند شورش و غوغا در آن مجلس فکند

پس نجاشی گفت اهلا مرحبا بر شما و آن فرستنده شما

من گواهم او نبی صادق است بر بشارتهای عیسی طایق است

گرنید مانع مرا این سلطنت کشتن دار او بدم از مکرمیت

و بعضی گفته اند این آیات نازل شده راجع بهشتاد نفری که خدمت رسول خدا رسیدند در مدینه چهل نفر از اهل نجران و ۳۲ نفر از اهل شام و هشت نفر رومی که رسول خدا ستوره پس را برایشان خواند و ایشان سلمان شدند . جمله فاتاهم الله بما قالوا . دلالت دارد که حتمالی برای اعتقاد و گفتار ثواب میدهد و لو اینکه صاحب آن عطی نکرده باشد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تُخْرِجُوا طَيِّبَاتِ مَا آخَلَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْمُعْتَدِينَ ﴿۸۷﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي

أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ لَا يَأْخُذُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغَوِ فِي آيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ

يُؤْخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ

مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِيُونُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ

يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ آيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ

إِنَّمَا نَذَرُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾

ای مؤمنین حرام شمارید چیزهای پاکیزه ای که خدا برای شما حلال کرده و از حد

مگذرید زیرا خدا دوست ندارد از حد گذرند گائرا ۸۷ و از آنچه خدا روزی شما کرده در

حالی که حلال و پاکیزه است بخورید و از خدا نیکی با و ایمان آورده اید بترسید ۸۸ خدا شما را

بقسم های پیوسته تان مواخذه نمیکند ولیکن شما را مواخذه میکند بقسم هائیکه بسته اید پس

کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسطترین چیزیکه اطعام میکنید خانواده خودتان را و یا پوشانیدن آنان و یا آزاد کردن گردنی پس آنکه نباید روزه گرفتن سه روز این است کفاره سوگند های شما چون سوگند خوردید و سوگند های خود را مواظبت کنید خدا چنین بیان میکند برای شما آیات خود را تا شاید شما شکرگذارید ۸۹

- نکات جمله لاتحرّموا . . احتمال چند معنی را دارد : اول آنچه را خدا حلال کرده معتقد بحرمت آن نشوید . دوم بزبان نگوئید حرام است و حکم حرمت برای آن نتراشید . سوم از آن اجتناب نکنید چنانکه از حرام اجتناب میکنید این سه وجه راجع باعتقاد و قول و عمل بود . چهارم با نذر و قسم و مانند آن برخورد حرام مکنید حلال را . پنجم مخلوط بحرام مکنید که باعث حرمت تمام آن بشود و پاک را مخلوط بنجس نمائید . آیه احتمال تمام این معانی را میدهد ولی مورد نزول آن همان معنی چهارم است زیرا وارد شده در حدیث که روزی رسول خدا در خانه عثمان بن مظعون اوصاف روز قیامت را بیان میکرد و ایشان را ترسانید ایشان تصمیم گرفتند ترك دنیا کرده و چیزهای پاک و لذیذ را برخورد حرام کنند و روزها را روزه بگیرند و شبها را قائم باشند و روی فرش ن خوابند رسول خدا خبر شد و بایشان فرمود من باین کارها مأمور نشدم برای شما برخوردتان حق است روزه بگیرید و افطار هم بکنید و قائم اللیل باشید خواب هم بکنید من میایستم و میخوابم و روزه میگیرم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان نزدیکی میکنم پس هرکس از روش و سنت من اعراض کند از من نیست و لذا این آیه نازل شد . مقصود از جمله . . باللغو فی ایمانکم این است که بدون نیت و بدون اراده قسم بخورد که کفاره ندارد . و جمله واحفظوا ایمانکم دلالت دارد که انسان نباید زود بزود برای هر چیز جزئی قسم بخورد . و اما اگر با اراده و نیت قسم خورد و نقض قسم نمود باید همان کفاره ای که در آیه ذکر شده بپردازد تا گناه نقض قسم او جبران شود و باید توبه کند .

بِأَنَّهُمْ

الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ  
عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٩٠ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ  
أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ بِصَدَاقِ  
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ٩١



**ترجمه** ای مؤمنین جز این نیست که می و قمار و بت ها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس از آن اجتناب کنید شاید رستگار شوید. ۹۰ جز این نیست که شیطان میخواهد بین شما دشمنی و کینه بپفکند در می و قمار و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد پس آیا شما خود داری میکنید ۹۱

**تکلیف** در ذیل آیه ۳ همین سوره بیان شد که از لام چیست مراجعه شود. اما در این آیات حق تعالی با ده عدد تأکید حرمت خمر و قمار را تذکر داده: اول کلمه انما در صدر آیه دوم شراب و قمار را با بت پرستی ردیف آورده. سوم کلمه رجس که بمعنی پلیدی و یا نجاست است. چهارم فرموده من عمل الشیطان. پنجم فرموده فاجتنبوه که امر با اجتناب است. ششم لعلکم تفلحون که ترك را موجب رستگاری قرار داده. هفتم جمله یرید الشیطان. که این چیز را باعث عداوت و دشمنی بین افراد قرار داده. هشتم جمله ویصدکم عن ذکر الله. نهم کلمه عن الصلوة. دهم جمله فهل انتم منتهون که تهدید شدیدی است.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَوُا أُنْمَاءً عَلٰی رَسُولِنَا

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۹۱ لَبَسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ

فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا

ثُمَّ اتَّقَوْا وَاحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۹۲

**ترجمه** و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و بپرهیزید از نافرمانی پس اگر روگردان شدید بدانید که فقط بر رسول ما رسانیدن آشکارا است ۹۲ باکی نیست بر آنانکه ایمان آورده و عمل شایسته کردند در آنچه خوردند در روقیه تقوی و ایمان و عمل صالح داشته باشند باز هم تقوی و ایمان سپس تقوی و احسان پیشه خود کنند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را ۹۳

**تکلیف** جمله انما علی رسولنا البلاغ دلالت دارد که کار رسول خدا فقط ابلاغ است و اما اینکه تصرفاتی در جهان داشته باشد غیر از تصرف معمولی بشری خیر. و مقصود از نفی جناح در جمله فیما طعموا جواب است از سؤال اصحاب رسول خدا ۱۳۱ که پس از نزول تحریم خمر ابوبکر گفت یا رسول الله برادران اسلامی ما که شراب میخوردند و در راه خدا کشته شدند حالشان چگونه است خدا فرموده باکی بر آنان که ایمان و تقوی داشتند و از سایر محرمات پرهیز میکردند نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 لَبِّلُوا نَكَرُ اللَّهِ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّبْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَا حُكْمٌ لِيُعَلِّمَ  
 اللَّهُ مَنِ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
 ٩٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّبْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ  
 مِنْكُمْ مُتَعَدِّاً فَجْزاً مِثْلُ مَا قُتِلَ مِنَ النِّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ  
 مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ  
 ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفٌ وَمَنْ عَادَ  
 فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٩٥

**ترجمه:** ای مؤمنین خدا شما را به چیزی از صید که دستهای شما و نیزه های شما بـ...  
 میرسد آزمایش کند تا اینکه خدا بداند کیست آنکه بخیب خوف از خدا دارد پس هرکس  
 پس از این تجاوز کند برای او عذاب دردناک است ٩٤ ای مؤمنین صید را نکشید در حالیکه شما  
 محرمید و کسیکه آن را عداً بکشد پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته از چهارپایان، بعثت  
 آن حکم میکند و نفر عادل از شما در حالیکه آنرا هدیه و بکعبه برساند و یا آنکه بعنوان  
 کفاره مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روزه گرفتن این حکم برای این است که بچشد بدی  
 کارش را خدا عفو کرد از آنچه گذشته و کسیکه تکرار کند خدا از او انتقام کشد و خدا  
 عزیز صاحب انتقام است ٩٥

**تفصیل:** جمله لا تقتلوا الصید . دلالت دارد که کشتن صید (بری) حرام است و از جمله  
 . متعدياً فجراً مثل ما قتل من النعم استفاده میشود که اگر محرم حیوانی را عداً کشت باید  
 بمانند آن از چهارپایان هدیه کعبه نموده ذبح و یا نحر کند . مثلاً اگر شتر مرغی را کشت شتری  
 را هدیه کند و برای حمار و حی گاو هدیه کند و برای آهو گوسفندی . و جمله او کفاره طعام  
 مساکین او عدل ذلك صیاماً دلالت دارد که محرم مختیر است یا حیوانات منبوه را هدیه کند و  
 یا همان حیوانات را قیمت کند و قیمت آن را گندم بخرد و به مساکین بدهد بهر مسکینی نصف  
 صاع که دو مد میشود که تقریباً یک کیلو و نیم است و یا بقدر هر نصف صاع یکروز روزه بگیرد  
 پس اگر بقیمت شتر گندم خریده و آن گندم بشصت مسکین رسید که بسیار خوب چون کفاره از شصت



مسکین زیادتر نیست . و اگر گندم خریده شده از شصت مسکین زیادتر شد زیادتر را لازم نیست بدهد و اگر کمتر از شصت مسکین رسید همان قیمت شتر را گندم بخورد بهرچند نفر رسید بدهد و اگرچه کمتر از شصت نفر باشد . و همچنین روزه از شصت روز زیادتر نگیرد . و جملۀ حلاله اید یکم و رماحکم دلالت دارد که اگر کسی صید کرد جوجه حیوانات را بدست پس صید جوجه بدست جائز نیست و همچنین تخم آنها را نباید برداشت . و صید جوجه و تخم کفاره آن یک هزار است . و من عادفینتقم الله منه دلالت دارد که صید مکرر حرام است ولی جزا و کفاره آن انتقام الهی است و کفاره ثانی و ثالث بر او نیست در صورتیکه بعد باشد اما خطا مکرر بهر دفعه کفاره دارد .

أَهْلَ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ

طَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلنَّسَارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ

حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹۶﴾

**ترجمه** برای شما صید دریا حلال شده است و طعام آن بهره و معاشر برای شماست و برای اهل قافله و بر شما حرام شده است صید بیابان مادامیکه محرم هستید و از خدا بترسید آن خدا فیکه بسوی او محشور میشوید ۹۶

**تکلیف** آیه دلالت دارد که صید دریا حلال است برای محرم چه برای خوردن چه برای فروش مانند لؤلؤ و صدف و چه برای فروختن استخوان و دندانهایش زیرا آیه اطلاق دارد و چه برای خود صیاد و چه برای سایر اهل قافله بدلیل کلمه و للنساره . **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ**

الْمَبِیَّتَ الْحَرَامَ قِبَلًا لِلنَّاسِ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدًى وَالْقَلَائِدُ

ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَنَّ اللَّهَ

يَكُلُّ شَيْءٍ عِلْمٌ ﴿۹۷﴾ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ﴿۹۸﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا

تَكْمُونَ ﴿۹۹﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ

تَاتِقُوا اللَّهَ بِالْأُولَىٰ لَأَبْلَغَ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ ﴿۱۰۰﴾

**ترجمه** خدا قرارداد که صیاد را خانه محترم برای قوام کار مردم و ماه حرام و قربانی و گرد نهند

قربانی را (قرار داده برای قوام مردم) این برای این است که بدانید خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققاً خدا بهر چیزی دانا است ۹۷ بدانید خدا شدید العقاب و اینکه خدا آمرزنده رحیم است ۹۸ نیست بر این بیابان مگر رساندن و خدا میداند آنچه آشکارا و آنچه کتمان میکنند ۹۹ بگو خبیث و پاك يكسان نیست و اگر چه بسیاری افراد ناپاك تورا به موجب آورد پس از خدا بترسید ای صاحبان خرد ها باشد که دستگار شوید ۱۰۰

تَكُنْ مِنْكُمْ مَقْصُودٌ مِنْ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ آنکه در حرم امن الهی یعنی مکه و اطرافش که در آنجا کسی حق تعرض ندارد و این موجب قوام کار و معاش و زندگی است . همچنین ماههای حرام و قربانی ها و شترهایی که برگردن آنها قلاده میاند اختند تا نشانه قربانی باشد همه اینها برای معاش فقرا و ضعفا و زندگی آنان بود . و از کلمه کثرة الخبیث استفاده میشود که همیشه مردم پلید خبیث اکثریت داشته اند که انسان را به موجب میآور

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ

يُنْزَلُ الْقُرْآنُ يُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۱۰۱ قَدْ

سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكَ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ۱۰۲

ترجمه ای مؤمنین از چیزهایی سؤال نکنید که چون برای شما آشکار شود شمارا بد آید و اگر سؤال کنید از آنها هنگامیکه قرآن نازل میشود برای شما ظاهر شود خدا شما را از آن سؤالها عفو کرده و خدا آمرزنده و دربار است ۱۰۱ بتحقیق پیش از شما قومی از آنها سؤال کردند سپس بآن کافر شدند ۱۰۲

تکذیب روایت کرده اند که از رسول خدا سؤالاتی میکردند بهمورد روزی حضرت فرمود در منبر : از چیزی سؤال نمکنید مگر آنکه جواب میدهم عبد الله بن حذافه برخاست و گفت پدر من کیست حضرت فرمود حذافه بن قیس سراقه بن مالك برخاست و گفت هر ساله برای ما حج واجبست یا همین اسال ؟ رسول خدا از او اعراض کرد تا سه مرتبه همین سؤال را تکرار کرد حضرت فرمود چرا سؤالی نمکنید که برای شما فائده ندارد هر چه امر کردم بیاورید و هر چه نهی کردم ترك کنید . دیگری برخاست و گفت یا رسول الله پدر من کجا است فرمود در آتش است سپس رسول خدا غضبناک شد . هر چه برخاست و گفت رضینا بالله ربنا و بالاسلام دینا . پس سؤال



گاهی منجر میشود بظاهر شدن اموری که صلاح نیست و گاهی موجب تکالیف شاقه میگردد هرچه خدا بیان کرده باید فهمید و هرچه خدا بیان نکرده فهم آنرا از بنده نخواستند و لذا در این آیه آمده که سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شما را بد آید. و مقصود از عفا الله عنها این است که خدا این سوالات را از شما نخواستند. و مقصود از جعله و ان تسئلوا عنها حیسن یُنزل القرآن تبدلکم این است که وقتی آیاتی نازل میشود اگر از کیفیت و کمیت آنها سؤال کنید رسول خدا برای شما بیان میکند و اگر امور تکلیفی باشد که سؤال از آن لازم است. و مقصود از جعله قد سألها قوم... همان سوالاتی است که اقوام گذشته از انبیاء سؤال کردند و هلاکت افتادند مانند سؤال قوم صالح از ناقة سپس عقر کردند و هلاک شدند و قوم موسی گفتند اُرنا الله جهره و قوم دیگر گفتند لنبی لهم ابعت لنا ملكا نقاتل فی سبیل الله... فلما كتب عليهم القتال تولوا... وهكذا.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ

بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَثُرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝۱۰۳ وَإِذَا قِيلَ  
لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا  
وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا وَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا  
يَهْتَدُونَ ۝۱۰۴

**ترجمه:** خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حام را و لیکن آنانکه کافر شدند بر خدا دروغ بستند و بیشترشان تعقل نمیکنند ۱۰۳ و چون بایشان گفته شود بیایید بسوی آنچه خدا نازل کرده و بیایید بسوی این رسول گویند کافی است ما را آنچه بر آن پدران خود را یافتیم آیا و اگرچه پدرانشان چیزی نمیدانستند و هدایت نشده بودند

۱۰۴

**تفصیل:** در زمان جاهلیت قوانینی برای بعضی از حیوانات رائج بود از آنجمله بود بحیره یعنی ماده عشیره که پنج شکم میزاید و پنجمین بچه او نر بود گوشت آن ماده عشیر را می شکافتند و آزادش میکردند تا با اختیار خود بچرد و سوار شدن بر آن و گوشت آن را بر خود حرام میدانستند دوم سائبه که ماده عشیری را بنذر آزاد میکردند و از سواری دادن و بارکشی معاف میدانستند.

سوی صیله که ماده شتری را اگر دوشکم میزائید گوشش را بریده و آزادش میکردند و یا اینکه در یک شکم دو بچه نرو و ماده میزائید آنرا و صیله میخواندند . چهارم حامی شتری بود که برای جهانیدن بر ماده نامزد میکردند اگر دوسال این کار را میکرد سوار شدن بر آن را حرام میکردند و خدا چنین احکامی مقرر نکرده . و جمله حسنا ما وجدنا علیه آباءنا دلالت دارد که همیشه دین مردم دین تقلیدی از آباء و اجداد و محیط بوده و دین تعقل و تحقیق نبوده مانند زمان ما و چنین دینی باطل است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ  
 إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ الْكُنُفُورُ ١٠٥  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا أَحْضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ حِينَ  
 الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ إِخْرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ  
 صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَاصْبِرْ بَيْنَكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ  
 الصَّلَاةِ فَبِقِسْمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا تَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ  
 ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكُمُ شَهَادَةُ اللَّهِ إِنَّا إِذَا الْمِنَ الْأَثِمِينَ ١٠٦ فَإِنْ غُثِرَ  
 عَلَىٰ أَنْتُمَا اسْتَحَقَّا ثَمَنًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ  
 اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَبَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا  
 وَمَا عَدَدُنَا إِنَّا إِذَا الْمِنَ الظَّالِمِينَ ١٠٧ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ  
 عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ آيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ  
 اسْمِعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ١٠٨

ترجمه: ای مؤمنین بخودتان پردازید هر کس گمراه شد بشما ضرر نرساند و تکیه شما هدایت

یافته باشید بسوی خدا بازگشت همه شما است پس او خبر میدهد شما را آنچه میگرداید ۱۰۵

ای مؤمنین گواه بین شما چون مرگ شما برسد هنگام وصیت و تفرغ عادل از خود شما و یا از غیر شما

است اگر در صغری بودید که حادثه مرگ بشما رسید ، اگر در حق آن د و تفرغ بد گملق شد یکبار شما



دارید پس از نماز قسم بخورند که بگویند باین شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگرچه بسود خویشاوند باشد و کتمان شهادت الهی نمیکیم زیرا در این هنگام گنهگار خواهیم بود ۱۰۶ پس اگر اطلاع حاصل شد که شاهدان خیانتی کرده و گناهی مرتکب شده‌اند و شاهد دیگر جای آنان بایستند که شایسته تر باشند بجای آنان از کسانی که استحقاق برتری دارند و قسم می‌خورند بخدا که گواهی ما از گواهی آنان درست تر است و ما از حق تجاوز نمیکیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود ۱۰۷ این روش را آوردن شهادت بر صورت حقیقی آن نزدیک تر است و یا بترسند که پس از قسم خورد نشان قسمی را رد شود و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمیکند ۱۰۸

**تکلیف** چون لغت عرب دارای مزایا و خصوصیات است که مقاصد متکلم از آن خصوصیات بخوبی درک میشود یعنی شنونده عرب بخوبی آنرا میفهمد ولی همان جملات عربی اگر فارسی شود بآن مزایا و خصوصیات مفهوم نمیشود زیرا آن خصوصیات لغوی عربی از بین رفته . بهر حال ما این آیه را جمله بجملة تشریح میکنیم تا خواننده مقصد را بخوبی درک کند . تمیم داری که سلمان بود با دو رفیق نصرانی بشام رفتند از مدینه برای تجارت در شام تمیم بیمار شد و نامه ای نوشت و آنچه همراه داشت در آن نامه درج نمود و میان اثاثیه خود گذاشت و برفقای خود خبر داد سپس بآن دو نفر نصرانی وصیت کرد و گفت اساس مرا بخانواده ام - رسانید و فوت شد آن دو نفر اساس او را تفتیش کردند و جامی از نقره که مگال بطلا و جواهر بود و سیصد مثقال وزن داشت با گردن بندی از میان اساس او برداشتند و باقی را باهل او رسانیدند خانواده او بررسی کردند و نامه او را دیدند که آن جام طلا و گردن بند در نامه مندرج است ولی در اساسیه نیست باین دو نفر رفیق او گفتند آیا تمیم بیماری طولانی کشید که مخارج زیادی داشته باشد گفتند خیر پرسیدند آیا در این سفر دزدی باو برخورد گفتند خیر پرسیدند آیا تجارتیکه موجب ضرر باشد کرده گفتند نه گفتند پس بهترین چیزیکه با او بوده مانعی بینیم و آن جام طلا و گردن بند است گفتند آنچه بما سپرده همانست که بشمار داریم پس ورثه او نزد رسول خدا شکایت کردند رسول خدا آن دو شاهد را قسم داد بعد از نماز عصر ایشان قسم خوردند و رها شدند پس از مدتی جام و گردن بند بدست آمد و نفر آشکار شد ورثه نزد رسول خدا آمدند و گفتند مدعی ما نزد آن دو نفر پیدا شده رسول خدا منتظر وحی شد و آیات فوق نازل شد رسول خدا امر کرد دو نفر از کسان میت قسم بخورند ایشان قسم خوردند

سپس جام و گردن بند را از آنان گرفت و پورته داد چون مورد نزول بهمان شد فهموم آیه روشن میشود . جمله شهادت بهینکم . . دلالت دارد که شاهد گرفتن بروصیت کار لازم و مشروعی است تا اینکه ماترك انسان ضایع نشود . و کلمه ذواحد دلالت دارد که باید دو شاهد عادل باشند و کلمه منکم دلالت دارد که باید مسلمان باشند . و جمله اوآخرا . . دلالت دارد که اگر در سفری دو شاهد مسلمان پیدا نشد دو شاهد غیرمسلمان بگیرد که در مذهب خود عادل باشند و دروغگو و حقه باز نباشند . جمله فیقسمان دلالت دارد که در صورت شک ورثه در صدق شاهدین باید دو شاهد قسم بخورند بهمان نحویکه در آیه ذکر شده . و کلمه من بعد الصلوة دلالت دارد که قسم باید در مسجد و یا مکان مقدس پس از نماز در حضور مردم باشد که عظمت داشته باشد اگرچه بر شاهد قسم نیست ولی در این مورد شاهد بصورت منکر میباشد و الیمن علی من انکر صدق میکند . جمله فیقسمان بالله دلالت دارد که باید قسم بخدا بخورند نه بقدسات دیگر، براینکه ما کتمان شهادت و خیانت نکرده ایم .

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ

فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۰۹﴾

**ترجمه:** روزی خدا پیامبرانرا جمع میکند پس از آن میگوید چقدر اجابت شدید (امت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیبهای ۱۰۹ **نکات:** مقصود از یوم روز قیامت است و این یوم مفعول است برای اتقوا الله در آیه قبل و این آیه دلالت میکند که انبیاء پس از رفتن از دنیا به عالم دیگر از امتهای خود خبر ندارند و خصوصاً بامور غیب و پنهانی آگاه نیستند اگرچه در زمان حیاتشان بر ظواهر امور امت خود مطلع باشند . مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه نقل کرده از تفسیر حاکم ابو سعید که او نوشته این آیه دلالت دارد بر بطلان قول امامیه که ائمه علم غیب داشته باشند سپس طبرسی میگوید من میگویم این قولیکه نسبت بامامیه داده ظلم است زیرا احدی از امامیه بلکه احدی از مسلمین نگفته که یکی از افراد بشر علم غیب دارد و کسیکه مخلوقی را متصف بوصف عالم الغیب بداند از دین جدا شده و بی دین است و شیعه امامیه از چنین قولی بیزار است. نویسندگانی که آری علماء امامیه که معاصر با طبرسی و قبل از او بوده اند صفات خدا را بسامان میدادند و آنرا کفر میدانستند ولی زمان ما امام را عالم بغیب میدانند بلکه بعضی از امامزاده ها را نیز عالم بغیب میدانند و اگر بخواهی ایشان را متنبه کنی تکفیر و تفسیق میکنند گویا بقول



مرحوم طبرسی از دین و قرآن جدا شده و بتکلی اعراض دارند .

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ  
إِذْ آتَيْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ  
عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ  
تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي  
وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَ  
إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّا لَنُحِبُّ هَذَا الْإِسْحَاقَ وَمِثْلَهُ ۖ

**ترجمه** ووقتیکه خدا گفت ای عیسی پسر مریم بیاد آور نعمتم را بر تو و بر مادرت ووقتیکه تو را تأیید کردم بروح القدس با مردم سخن میگفتی در گهواره و سن کهنوت ووقتیکه بتو کتاب و حکمت و تورا و انجیل یاد دادم ووقتیکه خلق میکردی از گل مانند هیئت مرغ باذن من پس مید میدی در آن پس باذن و اراده من مرغ میشد و شفا میدادی کور مادرزاد و ابرص را باذن و اراده من ووقتیکه بیرون میآوردی مرده ها را باذن و اراده من ووقتیکه بازداشتی از تنو بنی اسرائیل را چون دلیل های روشن برای ایشان آوردی پس کفار از ایشان گفتند نیست این مکر و سحر آشکار ۱۱۰

**تذکره** در ذیل آیات ۴ تا ۹ سورة آل عمران قضایای مذکوره در این آیه ذکر شد و ما مقدار

وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ

توضیح دادیم مراجعه شود .

الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرِسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا  
مُسْلِمُونَ ۝ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ  
رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالُوا لَئِنْ كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ ۝ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْلَنَ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ  
أَنْ قَدْ صَدَّقْنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى

ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا  
عَيْدًا لِلْأَقْلَامِ وَالْغُرَبَاءِ وَأَيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ  
﴿۱۱۴﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ  
عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾

**ترجمه** و در وقتیکه وحی نمود م بحواریین و اصحاب خاص تو که ایمان آورید به من و برسول  
من گفتند ایمان آوردیم و گواه باش باینکه ما مسلمانیم ۱۱۱ و قتیکه حواریون گفتند ای عیسی  
پسر مریم آیا پروردگار تو میتواند که نازل کند بر ما سفره طعمای از آسمان گفت بترسید از  
خدا اگر ایمان دارید ۱۱۲ گفتند میخواهیم از آن بخوریم و دلهای ما آرام گیرد و بدانیم که  
تو بما راست گفته ای و بوده باشیم بر آن از گواهان ۱۱۳ عیسی بن مریم گفت خدا یا پروردگار  
بر ما نازل فرما سفره طعمای از آسمان که برای ما روز عیدی بوده باشد برای اول ما و آیندگان  
ما و معجزهای از تو باشد و ما را روزی ده و تو می بهترین روزی دهندگان ۱۱۴ خدا گفت محققا  
من آن را نازل میکنم بر شما پس هر که از شما پس از آن کافر شود البته او را عذابی کنم که احدی  
از جهانیان را چنان عذابی نکنم ۱۱۵

**تکلیفات** این سوره را سوره مائده گویند زیرا آیات مائده در این سوره نازل شد و روزیکه  
نازل شد روز یکشنبه بوده که نصاری آن را عید گرفتند و آیا مرضی و طول آن سفره و طعامیکه  
در آن بوده چه بوده مورد اختلافست بعضی گفتند نان و گوشت بوده و گوشت آن گوشت ماهی  
بوده و چون نازل شد گویا حضرت عیسی وحشت داشت و بسجده افتاد و گریه کرد و عرض کرد:  
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الشَّاكِرِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا مِثْلَهُ وَعَقُوبَةً . مردم از عیسی  
سؤال کردند که این مائده از غذای دنیا میباشد و یا از طعام آخرت فرمود هیچکدام طعامی  
است که خدا بید قدرت خود ایجاد کرده است. بهر حال هر کس بیمار بود از آن طعام خورد  
شفا یافت ولی چون تازل میشد فقرا و اغنیاء همه جمع میشدند و اغنیاء خوشند داشتند و موجب  
شک ایشان شد پس عذای مسخ شدند و مائده هم موقوف شد

وَأَزْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى  
مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ الْهَابِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ  
سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ



عَلَيْتُهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ  
 الْغُيُوبِ ۝ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مِمَّا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ  
 وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ  
 الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ عَذَابُهُمْ  
 فِيمَا هُمْ بِعِبَادِكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ قَالَ اللَّهُ هَذَا  
 يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝  
 لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

**ترجمه:** و وقتی که خدا گفت ای عیسی بن مریم آیا تو مردم گفتی مرا و مادرم را و اله (یعنی  
 در مرجع و رجوع) بگویند بجای خدا (بدون خدا) گفت منزهی تو برای من سزاوار نمیباشد  
 که بگویم آنچه برای حق من نیست اگر گفته باشم محقق تو آن را دانسته ای تو میدانی آنچه را  
 در خود من است و من نمیدانم آنچه در ذات تو است براستیکه تو خود دانای غیب هائلی  
 ۱۱۶ نگفتم برای ایشان مگر آنچه تو مرا بآن امر کردی که بندگان گفتند خدا اثیرا که پروردگار  
 من و پروردگار شما است و من گواه برایشان بودم مادر من که در میان ایشان بودم پس چون مرا  
 وفات دادی تو خود مراقب برایشان بودی و تو به هر چیزی گواهی ۱۱۷ اگر عذاب کنی ایشان  
 را که محقق ایشان بندگان تو هستند و اگر بیامری ایشان را پس بتحقیق تو خود عزیز حکیمی  
 ۱۱۸ خدا گفت این روزی است که راستگویان را راستی ایشان قطع میگردد برای ایشان است  
 بوستانهاییکه جاری است از زیر آنها نهرها همیشه در آن جاریند خدا از ایشان خشنود  
 و ایشان از خدا خشنودند این است رستگاری و بهره بزرگ ۱۱۹ مخصوص خدا است پادشاهی  
 و اختیار آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و او بر هر چیزی توانا است ۱۲۰

**تفسیر:** بعضی از نویسندگان اعتراض کرده اند که هیچکس حضرت عیسی و مادرش را خدا  
 ندانسته تا اینکه قیامت خدا عتاب کند و بگوید أَعْمَتْ عَلَى النَّاسِ اتَّخَذُونِي وَاقِيَ الْهَيْبِ مَنْ



دون الله ، این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده اند الهین بمعنی دو خدا می باشد و إله را بمعنی الله گرفته اند . البته هیچیک از نصاری عیسی را الله ندانسته و إله در لغت بمعنی الله نیست بلکه إله از ماده اله بمعنی من یقصد الیه فی الحوائج می باشد و إله بمعنی مألوه مصدر بمعنی مفعول است . در اینکه نصاری در حوائج خود توجه به خیمای خیالی خود میکنند شکی نیست . آیا ندیده ای در تمام کلیساها و در تمام بیمارستانهای امریکا و اروپا شفای امراض را از عیسی میخواهند و همین معنی است که خدا عتاب میکند به عیسی که آیا تو گفته ای در حوائج خود بتو توجه کنند و تو را إله بدانند . حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض میکند من نگفته ام و مرا این چنین کفری سزاوار نیست زیرا من از امت خود بی خبر بودم پس از رحلت از دنیا چه برسد باینکه سمیع و بصیر حوائج ایشان باشم و این معنی بخصوصی از آیات پس از این آیه روشن است . یکجا میگوید رَبِّ مِنْ رَبِّ شَئٍ یَکُونُ یعنی من رب و ارباب شما نیستم بمن رجوع نکنید . یکجا میگوید فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي کُنْتُ مِنَ الْقَرِيبِ عَلَیْهِمْ وَ انْتَعَلْتُ کُلَّ شَیْءٍ شَهِید یعنی من که عیسی باشم مراقب احوال ایشان نیستم و فقط خدا مراقب حال همه و همه جا حاضر است و ناظر نه من . متأسفانه با این آیات روغن قرآنی چگونه سلطانیها خود را بگری زده و هر بنده مقرب را إله بمعنی ملجأ در حوائج و باب الحوائج میدانند و میگویند فلا نسئ باب الحوائج الی الله است . آیا خدا باب یعنی در بدارد و یا فلان بنده صالح همه جا مراقب و شاهد و ناظر است مانند خدا ؟ آیا کسانی که چنین سخنان هرک آمیز را تزیین میکنند در مجالس و محافل بخدا و قیامت عقیده دارند نه والله . نعوذ بالله من خلات القطن .

سُورَةُ الْأَنْعَامِ مَكِّيَّةٌ مِنْ ثَلَاثِينَ آيَةً  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ① هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مُمَرَّدُونَ ② وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ③



## سورة أنعام مکی و دارای ۱۶۵ آیه می باشد

بسم خداي رحمن رحيم

﴿تَبٰرَكَ الَّذِي مَخْلُوعًا نَّسَخَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِهِ﴾ ستایش مخصوص آنست که آفرید آسمانها و زمین را و تاریکی ها و روشنایی را و آفرید شما را از گل آنانکه کافرنند دیگران را بهرورد گارشان برابر میکنند ۱ و او خدائی است که آفرید شما را از گل سپس مقدر کرد مدتی را و مدت نامبرده شده نزد او است سپس شما شک می آورید ۲ و او است خدای در آسمانها و در زمین میداند پنهانی شما و آشکار شما را و میداند آنچه کسب میکنید ۳

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا لِلَّهِ جُمْلَةَ خَيْرِهِ﴾ الحمد لله جمله خبریه است که حضرت حق حمد کرده ذات خود را و الف و لام آن برای استغراق است یعنی جمع ستایشها لائق ذات او است و چون ظلمات را جمع آورده میتوان گفت ظلمت بیش از نور است چنانچه راه باطل زیاد و راه حق یکی است . و هر چه از جمله خلقت من طین این است که شما را از نباتاتیکه از خاک ایجاد شده تبدیل بنطفه نمود و نطفه را تبدیل به بشر نمود .

وَمَا نَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۴﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿۵﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا هَلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ لَكَرُومًا وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرًا زَلِيلًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَهُمْ كَانُوا عَلَى شَكٍّ مِمَّنْ بَعَدَهُمْ قَرْنًا آخِرِينَ ﴿۶﴾

﴿تَبٰرَكَ الَّذِي مَخْلُوعًا نَّسَخَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِهِ﴾ و نیامد ایشان را نشانه ای از نشانه های پروردگارشان مگر اینکه ایشان بعات خود از آن معرفی بودند ۴ پس بتحقیق بحق شکذب کردند زمانیکه برای ایشان آمد پس بهمین زودی خواهد آمد اخبار آنچه بحسب عادت بآن استهزاء میکردند ۵ آیا ندیدند چه بسیار از امتها را که پیش از ایشان بود هلاکشان کردیم ، ایشان را تنگن داده بودیم در زمین آن مقدار که شما را تنگن نداریم و فرستادیم از آسمان برای ایشان باران بی دنی و نهرهایی را از زیر ایشان جاری قرار دادیم پس بواسطه گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از ایشان ایجاد کردیم امت دیگری را ۶

بَلَدٌ جَمْعُهُ . آیات رتبه می‌کند است آیات قرآن و تشریحی باشد و ممکن است معجزه و آیات تکوینی باشد . و مقصود از کلمه .. انباء اما کانوا نتیجه آن خبرها است که بایشان وعده داده شده که در قیامت ظاهر میشود .

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَسَوْهُ  
بِأَبْدِئِهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝۷  
قَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا  
يُنْظَرُونَ ۝۸ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلِيسُونَ  
۝۹ وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَخَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا  
بِهِ لَاسْتَهْزِئُونَ ۝۱۰

ترجمه و اگر نازل کنیم بر تو نوشته ای را در کافذ یکه بدست های خودشان لمس کنند هرآینه کافران بگویند که نیست این مگر سحر آشکار ۷ و گفتند چرا بر او ملکی نازل نشده و اگر ما ملکی نازل کرده بودیم کار گذشته بود سپس مهلت داده نمیشدند ۸ و اگر او را ملکی قرار دهیم البته او را مردی قرار دهیم و شبهه ای که می‌داشتند بر جای می‌گذاشتیم ۹ و بتحقیق به بهایمرانی پیش از تو استهزا شد پس با استهزا کنندگان ایشان وارد شد آنچه بآن استهزا می‌کردند ۱۰

ترجمه عده ای از مشرکین گفتند یا محمد ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از طرف خدا برای ما نوشته ای بیاید بهمراهی چهار فرشته که شهادت بدهند که آن نوشته از طرف خدا است و تو رسول اوئی خدا میفرماید ما اگر خواسته ایشان را انجام دهیم خواهند گفت این سحر است . عده دیگر گفتند چرا بر او فرشته ای نازل نمیشود که ما آنرا به بینیم ؟ حقیقتا فرموده اگر ملکی نازل کنیم که ایشان ببینند دیگر عذری پذیرفته نخواهد شد برای کفر ایشان و عذاب نازل خواهد شد و با اضافه ملك که جسم مرفی نیست و اگر ملکی را مجسم کنیم برایشان باز بر ضعفای خود اشتباه کاری خواهند نمود که این ملك نیست بلکه این بشری است خدا برای دل‌داری رسول خود میفرماید بسا بر انبیا نیز استهزا و اشکال تراشی می‌کردند ولی عاقبت عذاب خدائی همان مستهزئین را فرا گرفت .

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ



الْمَلَكَيْنِ ⑪ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ  
الرَّحْمَةُ أَنْ يَجْمَعَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَبَّ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ  
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ⑫ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ⑬  
قُلْ أَغْنَى اللَّهُ عَنِ النَّاسِ غِنًى وَلِيًّا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ  
قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ⑭  
قُلْ إِنِّي خَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ⑮

**ترجمه:** بگو در زمین سیر کنید سپس نظر کنید چگونه خدا عاقبت تکذیب کنندگان ⑪ بگو  
ملك چیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو ملك خدا است خدا بر خود حتم نموده رحمت  
را، البته روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع میکند کسانی که ایمان نیاورند بجان  
خودشان ضرر زده و زیان کرده اند ⑫ و ملك او و با اختیار او است آنچه در شب و روز ساکن  
است و او است شنونده دانای ⑬ بگو آیا غیر خدا را سرپرست خود بگیرم خدا ای که بدون سابقه  
ایجاد کرده آسمانها و زمین را و او است که طعام میدهد و طعام داده نمیشود بگو براستی که  
من مأمورم اول کسی که اسلام آورده باشم و البته باش از مشرکین ⑭ بگو براستی که من میترسم  
اگر عصیان پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ ⑮

**تفصیل:** پس از آنکه با دلایل در این آیات ثابت کرده قدرت خود را و اینکه مالك موجودات  
و صاحب اختیار همه چیز است و بر خود حتم نموده رحمت را و خیر بندگان را میخواهد بعد فرموده  
پس غیر او را ولی خود بدان یعنی غیر خدا را اگر ولی و صاحب اختیار و سرپرست خود بدانسی  
تکونتم مشرک خواهی بود زیرا ولایت تکوینی و سرپرست حقیقی برای کسی است که همه چیز را  
بوجود آورده و به همه طعام و روزی داده و از کسی طعام نخواهد و غیر او چنین اوصافی ندارد و  
زیننده ولایت تکوینی نیست و مقصود از اول من اسلم این است که خود محمداً اولین مسلمانست  
و خود مطیع مقررات الهی است و جمله اتی اخاف ان عصیت دلالت دارد که خود محمداً اگر  
عصیان کند از عذاب خدا میترسد. پس دیگران عصیان نکنند.

مَنْ يُصْرِفْ

عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَجِمَهُ ⑯ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ⑰ وَإِنْ يَسْأَلْكَ



اللَّهُ يُضَرِّفُ مَا كَاشَفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ إِخْفِرْ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱۷ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝۱۸ قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ أَكْبَرُ شَهَادَةٍ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُبَيِّنَ كُتُبَهُ وَمَنْ يَبْلُغْ آيَاتِكَ لَتَمُتُنَّ هَذِهِ وَإِنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِّئُ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝۱۹

ترجمه آنکه عذاب از او برگردد در آن روز پس بتحقیق خدا او را رحم کرده و این است بهره و کامیابی آشکارا ۱۷ و اگر خدا بتوضیری برساند برطرف کننده ای جز او نیست و اگر خیری بتو برساند پس او بر هر چیزی توانا است ۱۸ و او قاهر و مسلط بر بندگان خود است و او حکیم خبیر است ۱۸ بگو گواهی چه چیز بزرگتر است بگو خدا گواه است بین من و شما و بسوی من وحی آمده این قرآن برای اینکه باین قرآن بترسانم شما و کسی را که باو برسد آیا شما گواهی میدید که با خدا معبودهای دیگر و قاضی الحاجات دیگریست بگو من گواهی نمیدهم بگو جز این نیست که او ملجأ یگانه است و براستیکه من بیزارم از آنچه شرک او میکنند ۱۹

ترجمه و آن بحسبک... تا آخر دلالت دارد بر اینکه هیچ کس غیر خدا نمیتواند دفع ضرر و جلب خیر کند و یا شفا دهد و یا حاجت روا کند و یا واسطه این کارها شود و خدا بکسی چنین اموری را واگذار نکرده . و جمله هو القاهر فوق عباده دلالت دارد بر اینکه خدا بندگان خود آزادی و قدرت و اختیار داده ولی اختیار از دست خودش خارج نشده بلکه قدرت او غلبه دارد و جلو هر کسی را میتواند در هر کاری بگیرد . و جمله . لا تذرکم به و من یبلغ دلالت دارد که قرآن حجت است برای هر کس که قرآن باو برسد و لو غیر عرب باشد و رسول خدا ۱۹ بهمین قرآن و بسویله همین باید مردم را تبلیغ کند . و جمله اننی بری مما تشرون دلالت دارد که حاجت از غیر خدا خواستن و برای غیر خدا گرتش کردن شرکست .

الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ  
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝۲۰

ترجمه آنانکه کتاب برایشان آمده میشناسند این رسول را چنانکه پسران خودشان را میشناسند



آنانکه بخود زبان رسانیده اند پس ایشان ایمان نمیآوردند ۲۰  
 ﴿۲۱﴾ از این آیه مانند آیه ۴۷ (سورة بقره استفاده میشود که یهود و نصاری میشناختند  
 رسول خدا را و حقانیت او را میدانستند .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على

الله كذباً أو كذباً بائناً إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۱﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ  
 جَمِيعًا نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنُ شَرْكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرْجُونَ  
 ﴿۲۲﴾ ثُمَّ لَا تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾  
 أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾

﴿۲۱﴾ و گهست ستکارتر از آنکه بافترا بر خدا دروغ ببندد و یا بآیات او تکذیب کند  
 بر استیکه ستگران رستگار نمیشوند ۲۱ و روزیکه همه را محصور میکنیم سپس بشارکین میگوئیم  
 کجایند شریکانی که شما گمان میکردید ۲۲ سپس عذر ایشان نباشد مگر گفتن اینکه قسم بخدا  
 پروردگار ما که ما مشرک نبوده ایم ۲۳ بنگر چگونه بر خود دروغ گفتند و گم شد از ایشان آنچه  
 افترا می بستند ۲۴

﴿۲۲﴾ کفار جاهلیت و یهود بر خدا دروغ می بستند مانند اینکه خدا بتان را شفیع  
 نزد خود قرار داده و یا خدا ملائکه را دختران خود قرار داده و از قبیل اینها مانند مسلمین  
 بدتر از کفار زمان ما که هرچه بخواهند بنام دین و مقررات الهی بدروغ و افترا میگویند و کارهای  
 بدعتی خود را از دستورات خدا میدانند و خدا چنین اشخاص را از هر ظالمی ظالم تر  
 خوانده . و اما آیات ۲۳ و ۲۴ که خدا قول مشرکین را نقل کرده مفسرین قول کفار را قول  
 در آخرت ایشان دانسته اند یعنی در قیامت چنین قسم دروغ و چنین افترا میگویند و پس  
 بنظر ما این قول ایشانست در همین دنیا که در همین دنیا قسم میخورند که ما مشرک نیستیم  
 چنانکه زمان ما کسانی که در دعاها و عبارات خود غیر خدا را میخوانند و بلکه تا  
 نصف شب فریاد میکنند و با اینکار قسم میخورند که ما مشرک نیستیم و خصوصاً افعال در این  
 آیه همه ماضی است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يُلْقُونَ أَكْثَرًا أَنْ يُفْقَهُوهُ وَ  
 فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَإِنْ بِرَ كُلِّ آيَةٍ لَا يَوْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ

يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ  
وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ  
مَا يَكُفِّرُونَ ④

**ترجمه:** و از ایشانست کسیکه بتو گوش میدهد و ما بردلهاشان پرده ها قرار داده ایم که مانع باشد از اینکه بفهمند و در گوشهای ایشان سنگینی و اگر هرآیه ای را ببینند بآن ایمان نیاورند تا اینکه نزد تو آیند و با تو جدال کنند آنانکه کافرنه میگویند نیست این جـــــز افسانه های پیشینیان ۲ و ایشان مردم را از ایمان بآن باز میدارند و از آن دوری میجویند و هلاک نمیکند مگر خود را و درك نمیکند ۲۶

**تفصیل:** کسانی که از آیات الهی اعراض دارند چون پرده تعصب بر فکرشان زده شده حق را درك نمیکند زمان رسول خدا نیز چنین بودند زمان ما نیز چنین است چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته در انتخاب پرده غفلت و تعصب و اعراض از حق و پرده ای را که خود بر دل خود زده اند چون حق تعالی بخودشان واگذار کرده گویا او پرده را آویخته و گفار بهراز مجادله و دفاع از خرافات خوب چون دلیلی نداشتند می گفتند این آیات افسانه های سابقین است و خود دوری می جستند و مردم را نیز باز می داشتند .

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ ذُقُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا  
رُزِدْ وَلَا نَكْذِبُ بَابِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ⑤ بَلْ يَدْعُهُمْ  
مَا كَانُوا يَخْشَوْنَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا فُتُوا عَنْهُ وَأَهُمْ  
لَكَاذِبُونَ ⑥

**ترجمه:** و اگر ببینی وقتی که بازداشت شده اند بالای آتش روزه که گویند ای کاش ما برگردانیده می شدیم و بآیات پروردگارمان تکذیب نمیکردیم و از مؤمنین میبودیم ۲۷ بلکه ظاهر شود برایشان آنچه از پیش مخفی میکردند و اگر برگردانیده شوند محققاً بآنچه نهی شده اند برمیگردند و بتحقیق که ایشان دروغ گویند ۲۸

**تفصیل:** خدایتعالی هر چیزی و هر پیش آمدی را میداند قبل از وقوع آن چنانکه دراین



آیات خبر داده از وقایع قیامت قبل از وقوع آنها که کفار در قیامت چنین میگویند و اگر بدنیها برگردند باز بهمان گمراهی خود ادامه دهند .

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۝  
 ۲۹ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ دُقِفُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ قَالَ الْبَاسُ هَذَا بِالحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ  
 وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ۝۳۰ قَدْ خَسِرَ  
 الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْضَةً قَالُوا  
 يَا حَسْرَتُنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ  
 أَلَا سَاءَ مَا يَزِينُونَ ۝۳۱ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهَوٌ وَلِلْآخِرَةِ  
 الْخَيْرُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝۳۲

**تفسیر:** وگفتند نیست این مگر زندگی دنیا و ما برانگیخته نشویم ۲۹ و اگر به بینی وقتی را که بازداشت شده اند نزد پروردگارشان خطاب رسد آیا این بحق نیست گویند آری قسم پروردگارمان خطاب رسد پس بچشید عذاب را بسبب آنچه کفر میورزیدید ۳۰ بتحقیق زیان کردند آنانکه بملاقات خدا (ملاقات رحمت خدا در قیامت) تکذیب کردند تا وقتی که ساعت مرگ و قیامت ایشان آمد گفتند ای افسوس هر ما بر آنچه کوتاهی کردیم درباره آن و ایشان گناهان خود را بر پشت خود حمل میکنند آگاه باش بد است آنچه بردوش میکشند ۳۱ و نیست زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی و محققاً خانه آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیزکارند آیا نمی اندیشید ۳۲

**تکلیفات:** مقصود از لقاء الله: چون در قیامت حکومتی و حکمی نیست جز از خدا و قدرت و مدافعی نیست جز خدا هر چه هست از خدا است، لذا بکنایه گفته میشود لقاء الله. و اما اینکه حیات دنیا را لعب و لهو خوانده برای اینکه: اولاً انسان همانطوریکه عمر خود را صرف لهو و لعب میکند همانطور صرف دنیا میکند. ثانیاً چون از لهو و لعب فارغ شد پشیمان میشود و حسرت برای او میماند همینطور بعد از اتمام عمر انسان حسرت میبرد که ای کاش از عمرم بیشتر بهره برده بودم. ثالثاً همانطوریکه لهو و لعب دواش کم است حیات دنیا نیز چنین است. رابعاً همانطوریکه اکثر اوقات لهو و لعب بنزاع میکشد و یا بمکروهی میرسد همانطور

لذات دنیا کم و عاقبت آن درد و مرض و پشیمانی و آفات دیگر است . خاصاً همانطوریکه عقلا بیازبجه اطفال بنظر حقارت نظر میکنند نیز بآن کسیکه مشغول عیش است نظر حقارت میکنند سادستاً همانطوریکه لاهو لعب برای بچه لذت بخش است نه برای انسان کامل همانطور عیون دنیا سابعاً لذت دنیا عبارت است از شکم پرکردن و نکاح نمودن و این دو در نهایت پستی است بدلیل اینکه سایر حیوانات و بهائم در این دو کار با انسان شرکت دارند بلکه آنان قوی تر و کاملترند آیا نوری که گنجشک و خروس بیشتر جماع میکنند و گرگ درنده تر است و عقرب گزنده تر . ثامناً هرچه انسان در این دو لذت بیشتر فرو رود پست تر است هرکس بیشتر میخورد در نظر مردم پست تر است و لذا عقلا وقت جماع بجای پنهان میروند معلوم میشود پرخوری و شهوترانی شرافت نیست . تاسعاً هرگاه میخواهند بدی یکدیگر را بگویند یا فحش دهند باین کارها نسبت میدهند و الفاظ وقاح را میآورند . عاشرناً لذات دنیا دفع آلام و مغلوط بغصب حقوق است . و اما اینکه فرموده و للدار الآخرة خیر . زیرا منافع دنیا مطنون و منافع آخرت مقطوع است . منافع دنیا فانی و منافع آخرت باقی است . و چون کشف این مطالب بعقل است فرموده افلاتعقلون .

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ

الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْنُ بُؤُوكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ

يَجْحَدُونَ ۚ وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبِرْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا

وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مَبْدَلَ لِّلْكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ

مِّنْ نَّبَاِ الْمُرْسَلِينَ ۚ

**ترجمه:** محققاً میدانیم که آنچه میگویند افسرده ات میکنند زیرا ایشان تو را تکذیب نمیکند ولیکن ستمگران آیات خدا انکار دارند ۳۳ و محقق است که پیامبران پیش از تو تکذیب شدند پس صبر کردند بر آنچه تکذیب شدند و اذیت شدند تا برای ایشان یاری ما آمد و نیست تبدیل کننده ای برای کلمات خدا و محقق است که برای تو آمد ، بعضی از اخبار پیامبران ۳۴

**تکلیفات:** کفاریکه رسول خدا را تکذیب و معجزه او را سحر و آیات خدا را افسانه میخوانند در حقیقت آیات الهی بیاعتنا و بلکه انکار داشتند و لذا خدا ایتعالی بر رسول خود دلدادگی میدهد که انبیاء قبل از تو نیز مورد تکذیب بودند . و جمله لا مبدل لکلمات الله دلالت دارد که



کسی نمیتواند مقررات و آیات و کلمات الهی را تغییر و تبدیل بدهد چه کلمات تکوینی و چه کلمات تشریحی زیرا آیه اطلاق دارد . و کلمه من نبأ اگر من برای تبعیض باشد دلالت دارد بر اینکه اخبار برخی از انبیا برای رسول خدا وحی شده و از آنچه وحی نشده بی خبر است

وَإِنْ كَانَ كِبْرُ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ امْتَسَطَعَتْ  
 أَنْ تَبْلُغِي نَفَقًا فِي الْأَرْضِ وَسَلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَاتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ  
 شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا  
 يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتِ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ  
 ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى  
 أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

**ترجمه:** و اگر اعراض ایشان بر تو بزرگ و گران آمده پس اگر میتوانی سوراخی در زمین بجوئی و یا نردبانی در آسمان که بیاوری برای ایشان آیه و معجزه ای و اگر خدا خواسته باشد ایشان را جمع میکند بر هدایت پس البته مباش از نادانان ۳۵ جز این نیست که اجابت میکنند آنانکه میشوند و مرده ها را خدا بر میانگیزاند سپس بسوی او بازگشت میکنند ۳۶ و گفتند چرا نازل نشده بر او آیه و معجزه ای از پروردگارش بگو محققا خدا قادر است بر اینکه آیه ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمیدانند ۳۷

**تفصیل:** عده ای از مشرکین آمدند نزد رسول خدا و گفتند چرا معجزاتی که بسایر انبیا داده شد بشما داده نمیشود، ای محمد یک معجزه مانند معجزات سایر انبیا بیاور، تا ایمان آوریم خدا برای ایشان معجزه ای نیاورد و ایشان اعراض کردند پس این آیه نازل شد اگر میتوانی بزمین و یا بالای آسمان برو و برای ایشان معجزه ای بیاور، یعنی تو نمیتوانی اتیان معجزه کنی . و خدا اگر بخواهد میتواند ولی صلاح نیست پس بر تو گران نیاید و از جاهلین مباش . آیه ۳۷ نیز صریح و روشن است که معجزه کار خدا و مقدور او است و باختیار پیامبران نیست .

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي

الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا

## فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ تُذَكِّرُنَا إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٢٨﴾

**ترجمه** و نیست جنبنده ای در زمین و نه پرنده ای که بد و بال خود پرواز میکند مگر اینکه امتهایی مانند شمایند ما فروگذار نکردیم در این کتاب چیزی را سپس بسوی پروردگارشان محشور میشوند ۲۸

**تکلیفات** این آیه دلالت دارد که تمام حیوانات چرند و پرند و خزنده امتهایی مانند انسانند حال سؤالی پیش میآید که در چه جهت مانند انسانند ؟ میتوان گفت در تسبیح و حمد حق تعالی مانند انسانند زیرا خدا فرموده : **وَلَا تَنْسُوا أَنْ يَمْحُودَ** . و میتوان گفت بهائ اندیشه های عقلی ندارند جز در چهار مورد : در معرفه الله ، و معرفت رزق و شناخت نرو ماده و مهیا شدن هر یک برای دیگری . و میتوان گفت حیوانات امتها و جماعاتی هستند شبیه بیکدیگر که باهم انس دارند و توالد و تناسل دارند مانند انسان و میتوان گفت مانند انسانند در اینکه خدا بهمه ایشان روزی میدهد و متکفل روزی و مایحتاج ایشانست . و میتوان گفت مانند بشر رزق و عمر و عاقبت امرشان همه در علم حق تعالی معین است و همه مورد فضل و عنایت الهی بوده و هستند . و میتوان گفت صفات حیوانات مانند صفات انسانها و بشرها متفاوتست : بعضی صفت درندگی دارند مانند گرگان ، بعضی صفات تعلق و چاهلوسی دارند مانند سگ و گربه ، بعضی دزدند مانند موش ، بعضی میگزند مانند مار و عقرب ، بعضی بی غیرتند مانند خوک و خنزیر ، بعضی با حذر و احترازند مانند کلاغ ، بعضی با وفایند مانند سگان و هكذا . و مقصود از جمله **ما قرطنا فی الكتاب من شیء** ، این است که هر چه در دین لازم بوده در قرآن آمده و هر چه نیامده لازم نبوده . اگر کسی بگوید جزئیات مسائل در قرآن بیان نشده ، گوئیم چرا وقتی خدا فرمود **وَلَقَدْ كَانُوا لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** ، تمام جزئیات مسائل که در زبان رسول خدا ذکر شده و یا قولا و عملا بیان کرده قرآن همه را تشبیهت کرده و اگر در سورة نساء آیه ۱۱۵ فرموده : **وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ** تمام مسائل اتقاقی و اجماعی بین مسلمین را تشبیهت کرده ، و اگر فرمود **وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** تمام مسائل عقلی دینی را تشبیهت کرده و با اضافه قوانین کلی که در قرآن ذکر شده مانند قانون اضطرار و اکراه و عقاب بلا بیان و امثال اینها هر کدام بر هزاران مسائل جزئی تطبیق میشود . پس تمام مسائل جزئیة لازمه در قرآن ذکر شده . و جمله **الی ربهم يحشرون**



دلالت دارد که تمام حیوانات حشر و نشر دارند و آیه و اذا الوحوش حشرت نیز دلالت دارد  
اما حشر حیوانات چگونه است ؟ آیا برای تقاضی مظلوم است از ظالم و یا طور دیگری است والله  
اعلم .

وَالَّذِينَ كَذَبُوا  
بِآيَاتِنَا حُكْمٌ وَبِكُرْ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَاءُ  
يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ لَكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَتَأْتِكُمُ  
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ  
فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَتَّسُونَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

**ترجمه** و آنانکه آیات ما تکذیب کردند و گنگد رطلات هر که را خدا بخواهد  
گمراه و هر که را بخواهد او را بر راه راست قرار دهد ۳۹ بگو خبر دهید اگر عذاب خدا برای  
شما بیاید و یا ساعت قیامت شما را در یابد آیا غیر خدا را میخوانید اگر راست گوئید ۴۰ بلکه  
او را میخوانید پس او بر طرف میکند آنچه را که برای خاطر آن خدا را میخوانید اگر خدا بخواهد  
و آنچه را که شریک قرار داده اید فراموش میکنید ۴۱

**تکلیفات** کسانی که اینهمه آیات الهی را ندیده و نشنیده گرفته و یا تکذیب میکنند گویا کور  
و لال و کورند و در رطلات غفلت و تعصب گرفتارند و لذا نه حق را می بینند و نه میشنوند ، و  
خدا آنانرا کور و کور و لال خوانده است از جهت اینکه از چشم و گوش و زبان خود بهره نبرده اند  
جمله . . . غیر الله تدعون دلالت دارد که مشرکین و بت پرستان وقت سختیها و عذاب و وقت مرگ  
فقط خدا را میخواندند و غیر خدا را رها می ساختند اما مشرکین زمان ما در سختی و عذاب  
هم غیر خدا یعنی بندگان صالحین را بقول خودشان میخوانند برای واسطه و یا بهانه های  
دیگر و ایمان از مشرکین آن زمان شرکشان بیشتر است .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَا هُم بِالْبَاسَاءِ وَ  
الضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمْ وَجْهَكَ  
لِدِينِ لِكُنْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٤٣﴾ وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٤﴾  
فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَغْزٌ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ خَائِذَهُمْ أَيَّامًا يَفِرُونَ ﴿٤٥﴾





این است که اگرچه در مورد عذاب اگر کسی مستمکران همکاری نکرده باشد و کتک نداده باشد و در مقابل کار ایشان سکوت نکرده باشد خدا او را نجات میدهد و اگر تلف بشود تلف شدن او مانند هلاکت مستمکران نیست و برای او اجر بزرگست در مقابل زبان عذاب.

وَمَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بِمَتَّهِمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

**ترجمه** و فرستادیم پیامبران را مگر بشارت دهندگان و بیم دهندگان پس آنانکه ایمان آورده و اصلاح نمایند خوف و حزنی برای ایشان نیست ۴۸ و آنانکه با آیات ما تکذیب کنند ایشان را عذاب میرسد بواسطه آنچه نابکاری میکردند ۴۹

**تکلیف** از این آیات معلوم میشود که وظیفه تمام انبیاء بشارت و انداز و ابلاغ وحی بود و وظیفه دیگری و یا شأن دیگری ندارند و نباید در حق آنان غلو کرد و آنان را وزیر و امیر در کارهای الهی نمود.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَ خَزَائِنِ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

**ترجمه** بگو نمیگویم برای شما که نزد من است خزائن خدا و غیب نمیدانم و برای شما نمیگویم که من فرشته هستم پیروی نمیکتم مگر آنچه بسوی من وحی میشود بگو آیا کور و بینا مساوی و یکسان است آیا چرا فکر نمیکند . .

**تکلیف** این آیه دلالت دارد که خزائن قدرت و علم و حیات و رزق و شفا نزد رسول خدا نیست و نباید مانند نصاری در حق رسول خدا غلو کرد و نباید از او توقع امور تکوینی داشت چنانکه در سوره اسراء در آیات : وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا . . . توقع کرده بودند ، در جواب آنان خدا فرموده : قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشِيرًا رَسُولًا . و جمله لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ صراحت دارد که رسول خدا غیب نمیداند و عالم بغیب نیست . و جمله لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ دلالت دارد که مقام عظام الأنبياء با اینکه اشرف بنی آدم است از ملك پائین تر است

و ملك افضل از آنها میباشد ، و ان اطيع الا ما يوحى الى دالت دارد که رسول خدا از خود حکمی نداشته و مانند <sup>بعضی</sup> مجتهدین احکامی از خود جعل ننمود و رأی نداشته .

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ  
أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ نَارٍ لَّسَتْ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ  
وَلَا تَنْظُرْ إِلَى الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ  
وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ  
شَيْءٍ فَتَنْظُرَ هُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ٥٢

ترجمه: باین قرآن آنان را که از محسورشدن بسوی پروردگارشان میترسند ، بترسان .  
نیست برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و نه شفیع شاید ایشان بهره‌یزند (۵) و آنان را که پروردگار خود را بصبح و شب میخوانند و قصدشان رضای او است ، طهر مکن چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو برایشان نیست تا ایشانرا طرد کنی و از مستمکران باشی

۵۲

ترجمه: صد الله بن مسعود روایت کرده که اشراف قریش بر رسول خدا گذشتند در حالیکه نزد او صهیب و بلال و خباب و عمار و غیر ایشان از ضعفا مسلمین بودند و گفتند ای محمد اینان را بر قوم خود ترجیح داده‌ای آیا ما تابع اینان باشیم اینان را از نزد خود دور کن تا ما نزد تو بیاییم ، آنجناب فرمود : ما انا بطارد المؤمنین ، گفتند چون ما نزد تو بیاییم ایشانرا بگویم برخیزند تا ما با تو بنشینیم رسول خدا خواست بپذیرد درخواست ایشانرا که این آیه نازل شد رسول خدا بآن مؤمنین فرمود مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي رَبِّي فِيهِمْ وَكَتَبَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخُنْ حَتَّىٰ آمَرَنِي أَنْ أَصِيرَ نَفْسِي مَعَ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتِ .

وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ  
لِيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ  
وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَتْ  
رَبُّكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِ الرِّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ



## ثَابِتٌ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾

**ترجمه** و این چنین متلاکرم بعض را ببعض تا بگویند آیا این جماعتند که خدا بر ایشان منت گذاشته از میان ما آیا خدا دانا تر نیست بشکرگزاران ۵۳ و چون بیایند نزد تو آنانکه آیات ما ایمان میآورند پس بگو سلام بر شما هرورد کار شما بر خود لازم نموده رحمت را که هرکس از شما عمل سوفي کند بنادانی سپس بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید پس محققا او آمرزنده رحیم است ۵۴

**تفصیل** این آیات راجع بفقرا و اغنیاء میباشد که حق تعالی هر يك را باعث آزمایش و بگیری قرار داده ، از این آیات استفاده میشود که هرکس ایمان آورد و گناهی مرتکب شد خدا توبه او را می پذیرد و اگر چنین شخصی نزد رسول خدا میآید آنجناب مأمو ر بود با و سلام کند و اگرچه فقیر و بی سواد باشد . و مقصود از جمله من عمل منکم سوء بجهالة این نیست که گناهی را بخطا مرتکب شده باشد و یا ندانسته که گناه است مرتکب شده زیرا خطا و جهل بموضوع گناه نیست بلکه مقصود این است که هرکس مرتکب گناه شد کار جاهلانه کرده و لواطینکه بعدا مرتکب شود زیرا ترجیح داده لذت کم را بر لذت بسیار دانی آخرتی و او جاهل است بمقدار درجا که از دست داده و جاهل است بآثار و فاسد گناهی که مرتکب شده .

## وَكَذَلِكَ نَقْصِلُ

الْآيَاتِ وَلِتَسُبِّحَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾ قُلْ إِنِّي طُفْتُ أَنْ أَعْبُدَ  
الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ  
إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ  
مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَ  
هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾

**ترجمه** و این چنین تفصیل میدهم آیات را و برای اینکه ظاهر و روشن گردد را مجرمین ۵۵ بگو بتحقیق من نهی شده ام از اینکه عبادت کنم آن کسانی که میخوانید غیر از خدا بگو  
پهروی نمیکم هوی ها و آراء شما را که در صورت پیروی از شما گمراه شده ام و از هدایت جویمان

نیم ۵۶ بگو براستیکه من از پروردگارم با خود حجتی دارم و شما بآن تکذیب کردید نیست نزد من آنچه را بعجله میجوئید نیست فرمان مگر برای خدا اوحی را بیان میکند و او بهترین جدا کنندگان حق است از باطل ۵۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حق تعالی تعبیر کرده از بتها به الذین تدعون من دون الله با اینکه الذین اطلاق میشود بر عقلا و بتها که از ذوی العقول نمیباشند برای اینکه آن بتها مجسمه و تخالفا بود باز کسانی که آنان از ذوی العقول و از بندگان صالحین بودند ، بنابراین در حقیقت بت پرستان آن بندگان صالحین را میخواندند برای قضاء حاجت و انجام مراد و خدا همان را گمراهی شمرده و رسول خود را نهی نموده . و مقصود از جمله ماتمجلون عذاب است که کفار و مشرکین از رسول خدا میخواستند و میگفتند ان كان هذا هو الحق فاطر علینا حجارة من السماء او اقتضا بعذاب این است که رسول خدا مأمور است که بگوید عذاب نزد من و با اختیار من نیست .

قُلْ لَوْ أَن عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّعَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ۝ وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ رِزْقٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا جَبَتْ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝

ترجمه بگو اگر برآستی نزد من بود آنچه را بعجله میخواهید هر آینه کار بین من و شما انجام شده بود ( شمارا هلاک کرده بودم ) و خدا دانایتر است بستمگران ۵۸ و نزد او است کلید های غیب و خزائن آن . نمیداند آنها را جز او و میداند آنچه در خشکی و دریا است و برگی نیافتد مگر آنکه او میداند آنرا و دانه ای در تاریکی های زمین نیست و ترو خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن است ۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیه ۵۹ دلالت دارد که بتمام ذرات جهان و خزائن آن خدا دانا است و تقدیم عنده دلالت دارد بر حصر یعنی هیچکس نمیداند جز خدا و مفاتیح جمع مفتاح و مفتاح آمدن و مفتاح بکسر میم بمعنی کلید و بفتح میم بمعنی خزینه است و لذا مفاتیح را بمعنی کلید ها میتوان گرفت و بمعنی خزائن نیز میتوان گرفت . و مقصود از کتاب ، لوح محفوظ است که علم تمام جهان در آنست و ملائکه علم خود را از آن جا دریافت میکنند . و قول بایکه علم حق سبحانه بصواب نزد مکرر است و عالم



وَهُوَ الَّذِي تَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ  
ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِبُقْضَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم  
بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ  
حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ  
ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

﴿٩٠﴾ وَاوَّاسٌ خدائیکه قبض روح میکند شمارا ( و بخواب میبرد ) بشب و میداند آنچه  
کسب میکنید هر روز سپس شما را در روز بر میانگیزاند (بیدار میکند ) تا مدت معین که عمر شما تمام  
شود سپس بسوی او است برگشت شما سپس شما را خبر میدهد بآنچه میکردید ٩٠ و او است  
خدائیکه سیطره قدرتش فوق بندگان میباشد و بر شما نگهبانان میفرستد تا آنکه مرگ یکی از شما  
برسد فرستادگان ما روح او را بگیرند و آنان تقصیر نمیکنند ٩١ سپس برگردانیده شوند بسوی  
خدائیکه مولای ایشانست واقعا آگاه باش مخصوص او است حکم و فرمان و او سریعترین  
حسابگران است ٩٢

تَکْوِينٌ قاهریت پروردگار این است که قدرت او بر هستی تسلط دارد عدم را بوجود میآورد  
موجود را بعدم میبرد و هستی را از او میگیرد و برای هر چیزی ضدی آفریده و داشتن ضد  
نقص است و این دلیل است براینکه او ضدی ندارد و برای هر موجودی ضدی آفریده تا عجز  
آن موجود ظاهر گردد که ناتوانست از اعدام ضد خود ، برای فوق ضدی است بنام تحت ،  
برای ماضی ضدی است بنام مستقبل ، برای نور ضدی است بنام ظلمت ، برای حیات ضدی است  
بنام موت ، برای شب ضدی است بنام روز ، برای کربن ضدی است بنام اکسیژن ، برای حرارت  
ضدی است بنام برودت و هكذا . و او است که مقهور کرده تمام اشیا را و جمع نموده بین متضاد  
آنها . و جمعه یبرسل علیکم حفظه دلالت دارد که هر بشری از طرف خدا نگهبانهای برای او  
است که او را حفظ میکند و وقتی مرگ او رسید او را رها میکنند تا فرستادگان الهی او را قبض  
روح کنند .

قُلْ مَنْ يُنَجِّبُكُم مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ  
خُفْيَةً لَّأَنَّهُ الْجَبُّنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٩١﴾ قُلِ اللَّهُ  
يُنَجِّبُكُم مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

**ترجمه:** بگو کیست که نجات میدهد شما را از تاریکیهای صحرا و دریا او را بزاری و پنهانی  
میخوانید و میگوئید که اگر ما را از این نجات دهد البته از شکر گزاران خواهیم بود ۶۳ بگو  
خدا نجات میدهد شما را از آنها و از هر اندوهی سپرد شما شرك میآورد ۶۴

**تکلیفات:** از این آیات روشن میشود که مشرکین مگر خدا را قبول داشتند و بزاری و پنهانی  
در ظلمات صحرا و دریا و پیش آمد های هولناک وحشت آمیز او را میخواندند ولی چون از گرفتاریها  
و خوف ها خلاص میشدند باز به بتها توجه میکردند و بهمان اخلاص خود باقی نمیماندند .  
پس باید دانست مشرکین زمان ما بدترند که در پیش آمد ها و گرفتاریها بندگان مقربین او را میخوانند  
و آنانرا مهربان تر از خدا میدانند .

قُلْ هُوَ الْفَارِغُ عَلَا

أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ  
شِيْعًا وَيُدْخِلَكُمْ فِي بَعْضِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي لَا يَدْرِيونَ  
يَفْقَهُونَ ۝۶۵ وَكَذَّبَ بِآيَاتِ الْكُتُبِ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ  
بِوَكِيلٍ ۝۶۶ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝۶۷

**ترجمه:** بگو آن خدا قادر است براینکه بفرستد بر شما عذابی از بالای شما و یا از زیر  
پاهای شما و یا لباس تفرقه بشما بپوشاند و شما را شیعه شیعه کند و بجشاند ببعض شما سختی  
و سطوت بعض دیگر را بنگر چگونه بیان میکنیم آیات را تا باشد ایشان بفهمند و دانا شوند  
۶۵ و تکذیب کردند بآن قوم تو حال آنکه آن حق است بگو من بر شما وکیل نیستم ۶۶ برای  
هر خبری ، وقت وقوع و قراری است و بزودی خواهید دانست ۶۷

**تکلیفات:** مقصود از جمله .. عذابا من فوقکم عذاب آسمانی و یا از طرف بزرگتر و بالادستها  
یعنی زورمندان و امراء و من تحت ارجلکم مراد عذاب زمینی و یا عذاب از طرف زیر دستان و  
مردمان پست است . و مقصود از جمله او یلبسکم شیعا فرقه فرقه شدن و بجان یکدیگر افتادن  
و همدگر را بدگفتن و لعن کردن و یا کشتار کردن است . روایت کرده اند که چون جبرئیل  
این آیه را آورد بر رسول خدا گران آمد و افسرده شد و گفت اگر چنین شود امت من چگونه باقی  
میمانند و از خدا خواست که در حق امتش چنین مقدر نکند جبرئیل آمد که خدا ایشانرا ایمن  
کرده از د و خصلت از اینکه عذابی از آسمان بر ایشان بیاید مانند قوم نوح و لوط و از اینکه عذابی



از زهر پایشان بپاید که بزمن فرو روند مانند قارون، و اما از تفرقه و هوی و هوسهای مختلفه ایشان را پناه نمیدهد و بعضی با بعضی دیگر با شمشیر گرفتار شوند و آسیب ببینند. و مقصود از جمله کذب به تکذیب بقرآن است.

### وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾  
وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَحِبًّا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدِيلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

**ترجمه:** و چون دیدی آنان را که درباره آیات ما سخنان نامناسب گویند از ایشان اعراض کن تا بسخن دیگری غیر آن بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد پس از یادآوری با گروه مستمران منشین ۶۸ و از حساب آنان چیزی بر عهدۀ پرهیزگاران نیست ولیکن تذکری است تا شاید ایشان پرهیزند ۶۹ و رها کن آنان را که دین خود را بازی و سرگرمی گرفته و زندگودنیا ایشان را مغرور کرده و یادآوری کن باین قرآن که گرفتار و محبوس میشود انسان بآنچه کسب کرده برای او از نزد خدا سرپرست و شفیع نیست و اگر هرچه را فدا کند از او پذیرفته نشود ایشانند آنانکه محبوسند بسبب آنچه کسب کرده اند برای ایشان شرابی است از آب جوش و عذابی است دردناک بآنچه کفران میکردند ۷۰

**تکلیفات:** چون نهی آمد که با مشرکین و قتیکه کلمات نامناسب راجع بقرآن میگویند ننشینید مسلمین عرض کردند بنا براین باید ما در مسجد الحرام نرویم و طواف نکنیم زیرا کلمات زنندۀ مشرکین را خواهیم شنید آیه و ما علی الذین یتقون... نازل شد که مفهوم آن این است که مؤمنین با تقوی که بپند میدهند مشرکین را در مقابل سخنان زنندۀ مشرکین و توهین آنان

گناهی ندارند و در حساب ایشان گناه مشرکین ثبت نگردد .

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا  
يَضُرُّنَا وَتُرْذَعَالَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ  
الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَبْرَانِ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أُنَبِّئُكَ  
قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرٌ بِالْإِسْلَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

**ترجمه:** بگو آیا چیزی را که بما نفع و ضرری نرساند بخوانیم و پس از آنکه خدا ما را هدایت نموده با عقاب خود برگشت داده شده و عقب گرد کنیم مانند کسیکه شیاطین او را بسقوط در زمین دعوت کرده و گولش زده و سرگردانن کرده اند در حالیکه برای او همراهانی است که او را به هدایت دعوت میکنند و میگویند بسوی ما بیا ، بگو براستی هدایت خدا فقط هدایت است و ماوریم که تسلیم پروردگار جبهاتیان باشیم ﴿۷۱﴾

**تفصیل:** کسانی که مردم را بشرک و ضلالت دعوت میکنند طبق جمله کالذی استهوت الشیاطین کسانی را دعوت میکنند که دارای خصوصیاتى باشند که در آیه ذکر شده : اول اینکه بدنبال هوی و هوس شیطانى باشند . دوم اینکه حیران و در امور دین سرگردان باشند و دین عقلی و منطقی برای خود نداشته باشند . سوم اینکه بتوانند با او صاحبت کنند و بعنوان رفیق و یاور او را گول بزنند چنانکه فرموده له اصحاب . چهارم اینکه بعنوان دعوت بنهدایت او را گمراه میکنند مثلاً بعنوان اینکه دعا بخوانیم و با خدا راز و نیاز کنیم دعای ندبه برای او بخوانند و غیر خدا را ندا میکنند و از غیر خدا حاجت می طلبند . پنجم اینکه میگویند باو بیا بسوی ما ایستاد ، بیا تا بسپنی ولی حقتعالی فرموده اول بسپن بعد بیا .

وَأَنْ

أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي  
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ  
وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الْعُرْغَامِ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ  
الْجَبَّارُ ﴿٧٣﴾

**ترجمه:** و (بما امر شده) که نماز را بپا دارید و از خدا بترسید و او است که بسوی او



محشور میشود ۷۲ و او است آنکه آسمانها و زمین را بحق آفرید و روزیکه میگوید باش میباشد گفت او حق و مخصوص او است ملك روزیکه دیده شود در صور (شیبور) او است دانای غیب و حضور و او است حکیم آگاه ۷۳

تَکْنِيتُ مقصود از خلق آسمانها و زمین بحق این است که بهاطل و لغو نیافریده بلکه برای هدفی بوده و حساب و کتابی در کار بوده است و همچنین قول او حق است یعنی طبق واقع و مصالح است و بهبوده و کذب نیست .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ رَأَىٰ تَخَذَٰ أَصْنَامًا إِلَهَٔ ۖ إِنِّي  
 أَرَأَيْكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۖ ﴿٧٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ  
 مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۖ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ  
 اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ ۖ قَالَ لَا أُحِبُّ ٱلْأَفْلِينَ  
 ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى ٱلْقَمَرَ بَازِعًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ ۖ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي  
 رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۖ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى ٱلشَّمْسَ بَازِعَةً ۖ قَالَ  
 هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ ۖ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

(۷۸)

تَکْنِيتُ و ذکر کن وقتی که ابراهیم بعد از آنکه گفت آیا بتها را معبودها و ملجأها گرفته ای براستی که من تو و قوم تو را در ضلالت آشکار می بینم ۷۴ و بدینگونه ملکوت آسمانها و زمین را با ابراهیم نمودیم تا بنظر عقلی بنگرد و از یقین کنندگان باشد ۷۵ پس چون شب بر او تاریک شد و اخترها را دید گفت این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت دوست ندارم فروروندگانرا ۷۶ پس چون ماه را دید که برآمد گفت این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت هرآینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البته از گروه گمراهانم ۷۷ پس چون خورشید را دید که برآمده گفت این است پروردگارم این بزرگتر است پس چون فرو رفت گفت ای قوم من براستی که من بیزارم از آنچه شریک او قرار میدهد ۷۸

تَکْنِيتُ مقصود از ارائه ملکوت آسمانها و زمین بی بردن از قوانین منظم علمی و قدرت بنعاشی حق تعالی بوجود مقدس حق است . و ارائه ارائه عقلی است نه بصری زیرا استدلال ابراهیم همه عقلی است ، باضافه ارائه ببصر مدحی نمیشود و کسانی که ببصر ملکوت را ندید مانند چگونه از او

باور دارند . و حضرت ابراهیم افول و غروب را دلیل بر حدوث گرفته زیرا موجودی که آثار او کم شود و یا تغییر کند و یا دارای حرکت و سکون باشد واجب الوجود نیست و خود محتاج به موقر دیگری است و خود محرکی دارد .

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ  
مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّاهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ  
هَدَيْتُنِي وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ  
رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُكُمْ  
وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا  
فَإِنَّ الْفَرِيقَيْنِ آخِذٌ بِالْأَمْرِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

**ترجمه:** برآستی من روی خود را توجه دارم بسوی آنکه آسمانها و زمین را از نیستی بهیرون  
آورده و من از مشرکین نیستم ۷۹ و قوم او با او حاجه کردند گفت آیا درباره خدا با من حاجه  
میکنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده و نمیترسم از آنچه با او شریک قرار داده اید مگر آنکه  
بروردگار من چیزی را بخواهد بروردگارم از جهت دانش بهر چیز احاطه دارد آیا متذکر  
نمی شوید ۸۰ و چگونه از چیزی که شما شریک او قرار داده اید بترسم و حال آنکه شما نمیترسید  
از اینکه شریک برای خدا قرار داده اید چیزی را که بر شما دلیلی بر آن نازل نشده پس کدامیک  
از دو گروه سزاوارتر باینست اگر دانسته باشید ۸۱

**تفسیر:** از این آیات استفاده میشود که دین حق باید با حجت و دلیل باشد و دین  
انها از روی حجت بوده نه تقلیدی و اینکه فرموده مالم یُنزل به علیکم سلطاناً مقصود او اینست  
است که شما دلیلی از طرف خدا ندارید برای توجه بسوی بتان، که بگوئید مثلاً خدا کلامی نازل  
نموده که بتان را قبله قرار دهد و یا در پیشگاه بت خدا را بخوانید و یا بتان را واسطه قرار  
دهید مانند آیات .. هاتوا برهانکم.

الَّذِينَ آمَنُوا

وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾  
وَلِلَّهِ جَنَّاتٌ أَلْبَنَاءُهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ



اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝۸۳ وَهَبْنَا لَهُ اِسْمٰحَ وَيَحْقُوبُ كُلًّا هَدَيْنَا  
 وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمٰنَ وَاَيُّوبَ  
 وَيُوسُفَ وَمُوسٰى وَهٰرُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝۸۴ وَذَكَرْنَا  
 عِيسٰى وَعِيسٰى الْبَاسُ كُلٌّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝۸۵ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِلْيَاسَ  
 وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ ۝۸۶ وَمِنْ اٰبَائِهِمْ وَ  
 نَجِّيْنٰهُمْ وَاِخْوَانَهُمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ ۝۸۷  
 ذٰلِكَ هُدٰى لِّلّٰهِ يَهْدِيْ بِهٖ مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ اَشْرَكُوْا  
 لَجِطَّ عَنْهُمْ سُلٰكُنَا وَلَوْ اَعْمَلُوْنَ ۝۸۸

﴿۸۳﴾ آنانکه ایمان آورده و ایمانشانرا بظلم نیامیختند ایمانند که برایشان ایمانی است  
 و آنان هدایت یافتگانند ۸۲ و این است حجت ما که با ابراهیم دادیم و مقابل قوشی به ابراهیم  
 در جهات هرکس را که بخواهیم بر راستی که پروردگارت حکیم دانا است ۸۳ و بخشیدیم باو اسحاق  
 و یعقوب را هر یک را هدایت نمودیم و نوح را از پیش هدایت کردیم و از ذریه او است داود و  
 سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و این چنین جزا میدهم نیکوکارانرا ۸۴ و ذکر تاووسی  
 و عیسی و الیاس هر یک از شایستگانند ۸۵ و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را برتری  
 دادیم بر جهانیان ۸۶ و بعضی از پدرانشان و فرزندان و برادرانشان را برتری دادیم و  
 برگزیدیم ایشانرا و هدایتشان کردیم براه راست ۸۷ این است هدایت خدا را نعمانی میکند  
 بآن هرکس از بندگانش را که بخواهد و اگر شرک آورده بودند هر آینه هدر شده بود از ایشان  
 آنچه کرده بودند ۸۸

﴿۸۸﴾ مقصود از جمله و لم یلبسوا ایمانهم بظلم این است که ایمانشانرا بشرک آلوده  
 نکردند . و جمله تلك حجتنا .. دلالت دارد که استدلالات عقلی ابراهیم را خدا تصویب نموده  
 و از الهام و توفیق خود دانسته است و مردم دیگر نیز باید بواسطه عقل راه را از جاه تمیز  
 دهند .

اُولٰٓئِكَ الدِّیْنَ اَتَيْنَاهُمْ الْكِتَابَ

وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا

لَبَسُوا بِهَا بُكَافِرِينَ ۝ اُولَٰئِكَ الَّذِيْنَ هَدَىٰ اللّٰهُ فِيْ هٰذَا نَمِ اٰقْدِيْهِ  
 قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ ۝ وَمَا  
 قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى سَيِّئٍ قُلْ  
 مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ الَّذِيْ جَاىِٕ بِهٖ مُّوْسٰى نُورًا وَهَدٰى لِلنَّاسِ  
 يَجْعَلُوْنَهُ قُرْاٰنًا طَيِّسًا يُبَدَّلُ وَفَهَا وَتُخْفَوْنَ كَثِيْرًا وَعِلْمُ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا  
 اَلَيْسَ لَكُمْ اَبَاؤُكُمْ قُلْ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ ۝

**ترجمه:** ایشانند که کتاب و حکم و نبوت را در پیشان پس اگر این قوم تو بآن کافر شوند پس  
 بتحقیق گماردیم بآن قومی را که بآن کافر نشوند ۹۱ ایشانند آنان که خدا هدایتشان کرده پس  
 بهدایت ایشان اقتدا کن بگو برآن از شما اجری سؤال نمیکم نیست این قرآن مگر تذکری برای  
 جهانیان ۹۲ و نشناختند خدا را سزاوار شناختن او چون گفتند خدا چیزی بر بشری نازل ننمود  
 بگو که نازل کرده کتابی را که موسی آورده آنرا در حالیکه نور و هدایت برای مردم بود شما آنرا  
 اوراقی قرار میددید مقداری از آنرا آشکار میکنید و بسیاری از آنرا پنهان میکنید و آموخته  
 شدید چیزی را که نه شما میدانستید و نه پدرانتان بگو خدا سپس رهاکن ایشان را در  
 بیهوده گویی خود بازی کنند ۹۳

**تفسیر:** مقصود از کتاب همان کتب آسمانی و مقصود از حکم سلطنت است مانند سلطنت  
 یوسف و سلیمان و مقصود از نبوت پیامبری است . و آیه ۹۱ دلیل است بر اثبات نبوت زیرا  
 خدا اینکه جهان را بحکم آفریده و مستخر بشر نموده ، آیا بشر را بیهوده نموده سر خود و او  
 را آزاد کرده که هر جنایتی را مرتکب شود و یا خیر باید او را راهنمایی کند و اگر راهنمایی نکند  
 و او را مشمول هدایت خود ننماید باید گفت یا هادی نیست و یا از هدایت عاجز است و اگر  
 چنین گوید خدا را نشناخته .

هٰذَا الْكِتٰبُ اَنْزَلْنَاهُ مُبٰرَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ  
 اُمَّ الْفُرٰى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَهُمْ  
 عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحٰفِظُوْنَ ۝ وَمَنْ اَظْلَمُ مِنْ اٰفْرِیْ عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ قَالَ



أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ  
 اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ ذَا الظَّالِمِينَ فِي عِصْرِ اللَّيْلِ أَوِ الْيَوْمِ الْمَلَأَتْكُمُ  
 آيَاتُهُمْ أَنْخَرُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ نُجْزِي عَذَابًا لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ  
 تَقْوَاهُمْ عَلَىٰ اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

**ترجمه:** و این قرآن کتابی است که نازل کردیم آنرا کتاب با برکتی که تعدیق میکند آنچه  
 جلو او است و برای اینکه بترسانی (مردم) ام القری (مکه) را و کسانی که اطراف آن هستند و آنانکه  
 ایمان با آخرت میآورند ایمان بآن دارند و ایشان نماز خود را حفظ میکنند ۹۲ و کیست ستمکارتر  
 از آنکه بدو رخ برخدا افترا ببندد و یا بگوید وحی شده بسوی من و حال آنکه چیزی با او وحی  
 نشده باشد و آنکه گفت بزودی نازل میکنم مانند آنچه خدا نازل کرده و اگر به بینی ستمگرانرا  
 در شدا اند مرگ و فرشتگان دستهای خود را گشوده اند که بیرون کنید جانهای خود را ،  
 امروز بعد از خواری جزا داده میشود بسبب آنچه برخدا بناحق میگفتید و از آیات او سرکشی  
 و تکبر میکردید ۹۳

**تکلیف:** قرآن اوصافی دارد یکی از آنها مبارکست زیرا برکت او بسیاری از اهل عالم  
 هدایت شدند و بسیاری از خرافات را ترک کردند ، خود نویسنده پس از آنکه از علوم اسلامی  
 فارغ التحصیل شد م مانند یکموا غرق خرافات بودم و آن خرافات را بخیال حقائق دینی پذیرفته  
 بودم تا اینکه ببرکت نظر و تأمل در قرآن نجات پیدا کردم ، و اکثر همنوعان من امروز مبتلا  
 بخرافات میباشند ، و مقصود از من حولها میتوان گفت تمام جهانست و اگر مقصود اهالی حجاز  
 باشد ، الذین یؤمنون بالآخره اطلاق دارد و شامل تمام مؤمنین جهان میشود . جملة والملائكة  
 باسطوا . . دلالت دارد که برای قبض روح ستمگران و کفار فرشتگان بسیاری مأمور میشوند و سختی  
 و عذاب جان آنان را بگیرند .

وَلَقَدْ

جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُمُ مَا خَوَّلْنَاكُمْ  
 وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ  
 شُرَكَاءُ الْقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

و هر آینه بتحقیق آمدید شما نزد ما در حال تنهایی چنانکه شما را خلق کردیم در اولین دفعه و گذاشتید آنچه بشما عطا کرده بودیم پشت سرتان و نمی بینیم با شما شفیعان شما را که گمان داشتید ایشان در میان شما شریکان ما هستند هر آینه بتحقیق پیوند میان شما قطع شد و آنچه می پنداشتید از شما کم گردید ۹۴

نکته جطه و لقد جتتمونا . را خدا میفرماید و یا ملائکه هر دو احتمال روا است و فرق نمیکند ملائکه مأمورین خدایند با و میگویند همانطوریکه در اول خلقت تنها بدنی آمدی فعلا وقت مرگ نیز تنهایی ، یار و یاور و غفیمی که خیال میکردی باتو همراهی دارند و از تو دفاع میکنند با تو نیست و همگ پیوند ها قطع میشود .

إِنَّ

اللَّهُ فَالِقُ الْتَوَيْجِ نُجْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَنُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ  
 ذَلِكُمْ وَاللَّهُ فَإِنِّي تَوْفَكُونَ ⑨۵ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ  
 سَكًّا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ⑨۶ وَ  
 هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ  
 فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ⑨۷ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنْ نَفْسٍ  
 وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ⑨۸

حققتا خدا شکافنده دانه و هسته میباشد بیرون میآورد زنده را از مرده و بیرون  
 آورنده مرده است از زنده این است خدایتان پس یکجا برده میشود ۹۵ او است شکافنده صبح  
 و قرار داده شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب این است اندازه گرفتن خدای  
 عزیز دانا ۹۶ و او است خدائیکه قرار داد برای شما ستارگان را تا بواسطه آنها راه یابید در تاریکی  
 های بیابان و دریا بتحقیق تفصیل دادیم آیات را برای قومیکه بدانند ۹۷ و او است آنکه ایجاد  
 کرد شما را از یک نفر پس شما را جای قرار و جای امانتی است بتحقیق تفصیل دادیم آیات را  
 برای قومیکه بفهمند ۹۸

نکته دانه و هسته فرق دارد دانه مقصود بالاصل و خوردنی است ولی هسته مقصود  
 بالتبغ و غیر خوردنی است و حتمالی چنان حبه و هسته را میشکافد یکی از طرف بالا که منشأ



نموساقه است و یکی از طرف پائین که تئوریست است و عجب این است که دینوری متضاد در این حبه و هسته بوجود میآید یکی میل به بالا و یکی میل به پائین و اگر کسی بخواهد قدرت حق را ببیند به علم گیاه شناسی مراجعه و مطالعه کند . و مقصود از مستقر و مستودع معانی مختلفه احتمال داده شده و با احتمال قوی مستقر صلب بدو و مستودع رحم مادر است که هر بشری بدینوسیله بدینا میآید .

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنِّي يُكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

**تفسیر:** و او است آنکه نازل نمود از آسمان آب را پس بیرون آوردیم بآن رستن هر چیزی را پس خارج ساختیم از آن چیزی را که بیرون میآوریم از آن دانه برهم سوار و انباشته را و از درخت خرما از شکوفه آن خوشه های نزدیک به هم و بوستانها از انگور و زیتون و انار شبه به هم و غیر شبه به هم بنگرید بسوی میوه او چون میوه داد و برسیدنش بتحقیق در اینها هر آینه آیاتی است برای قومیکه ایمان میآورند ۹۹ و برای خدا شریکائی از جن قرار دادند در حالیکه خدا ایشان را آفریده و برای او پسرها و دخترها عراشیده اند بنادانی او خیره و برتر است از آنچه وصف میکنند ۱۰۰ بدید آورنده آسمانها و زمین است کجا برای او فرزندی میباشد در حالیکه او را همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و او بهر چیزی دانا است ۱۰۱

**تکلیف:** مقصود از جطه و جعلوا لله شرکاء الجن قوم مجوس میباشند که قائلین بالهین میباشند و آنانرا تنویه میگویند زیرا دو موثر قائلند بزدان و اهریمن ، و میگویند اهریمن دیواست

که با اصطلاح طاعت یو شیطان گفته میشود و این دیو را که از جن میباشد خالق شرور میدانند و یزدان را خالق خیرات میدانند در حالیکه بعضی از ایشان اهریمن را مخلوق یزدان میدانند و میگویند چون خدا فکر کرد در مملکت خود و بزرگی آن به عجب آمد و بواسطه خود پسندی او اهریمن بوجود آمد و بعضی گویند یزدان شک کرد در قدرت خود و از این شک شیطان، یعنی اهریمن بوجود آمد. بنابراین معلوم میشود اهریمن را حادث میدانند و چیزی که حادث نیست شرک واجب الوجود قدیم بالذات نمیشود. و مقصود از خرقوا له بنین و بنات نصاری و مشرکین عرب بودند که برای خدا ایتحالی پسر و دختر قائل بودند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا میدانستند. و بدیع که یکی از صفات الهی است به معنی خلق کردن بدون سابقه و بدون مانندی از سابق آفریدن است.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا

هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾ لَا تَدْرِكُهُ

الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۰۳﴾

این است خدا پروردگار شما نیست ملجأ و معبودی جز او آفریننده هر چیزی پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است ۱۰۲ دیده ها او را درک نمیکنند و او دیده ها را درک میکند و او است لطیف آگاه ۱۰۳

پس از آنکه حقیقتی اثبات کرد بکفائی و بدون شرک داشتن خود را در این آیه میفرماید ملجأ و معبود و قاضی الحاجاتی جز او نیست و عبادت و کرنش مخصوص آنست که خالق هر چیزی و بر هر چیزی وکیل باشد. آیه بعدش دلیل بر این است که حقیقتی دیده نمیست زیرا آنچه دیده بشود محدود و دارای مکان است و خدا از حد و مکان منزّه است.

قَدْ

جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ

مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۱۰۴﴾ وَكَذَلِكَ نَصْرِفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ

وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۵﴾ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا



## جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ١٠٧

**ترجمه:** بتحقیق آمد شما را وسایل بصیرت از جانب پروردگارتان پس آنکه بینا گردد بنفع خود او است و آنکه کور باشد پس بر ضرر او است و من بر شما نگهبان نیستم ۱۰۴ و این چنین بیان میکنیم آیات را بصورت های گوناگون (تأججت را تمام کنیم) و تا اینکه بگویند درس گرفته ای و تا بیان کنیم آنها برای قومیکه دانایند ۱۰۵ بهیروی کن آنچه بسوی تو وحی میشود از پروردگارت نیست معبود و طجای جز او و اعراض کن از مشرکین ۱۰۶ و اگر خدا میخواست شرک نمیکرفتند و تو را بر ایشان نگهبان قرار ندادیم و تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی ۱۰۷

**تفصیل:** چون هر آیه ای از آیات قرآن سبب بصیرت است بخود آیه بصیرت اطلاق شده اطلاق سبب بر سبب، بنابراین آیات قرآن وسیله بصیرت بلکه عین بصیرتست و باید ملت ما بوسیله قرآن بینا و بیدار گردند و بامور دنیا و آخرت خود بینا باشند. و مقصود از جمله: و ليقولوا درست این است که ما قرآن را بصورت های گوناگون میفرستیم برای از یاد کفر ایشان که بگویند بفکر خود و با گفتگوی با دانشمندان و با مدارست این آیات را درست کرده، و جهت دیگر برای تدریجی بودن قرآن این است که طالبین دانش خوب آن را درک کنند و برای آنان روشن گردد. و مقصود از جمله ولو شاء الله ما اشركوا این است که اگر خدا میخواست و ساطعی فراهم میکرد که مشرکین بزور و بناچارى موحد شوند، ولی خدا نخواسته اعمال قدرت کند و بندگان را مجبور سازد.

وَلَا تَسُبُّوا اللَّهَ

يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٨  
 ① وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠٩  
 ② وَتَلَبَّاهُمْ فَدَعَوْهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كُتِبَ عَلَيْهَا إِلَهُاتٌ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَوَلَّوْنَ ١١٠  
 نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ①

**ترجمه:** و دشنام مدهید آنان را که غیر خدا را میخوانند پس ایشان دشنام میدهند خدا را

را برای عداوت بدون دانش ، این چنین زینت دادیم هر آمتی عملشان را سیر بسوی  
 پروردگارشان بازگشت ایشان است پس او خبر میدهد ایشان را بآنچه میکردند ۱۰۸ و سوگند  
 بخدا یاد کردند بسوگند های سختی که اگر برای آنان آیتی بیاید البته بآن ایمان میآورند ،  
 بگو جز این نیست که آیات نزد خدا ( و قدرت اوست ) و شما چه میدانید که چون آن آیات  
 بیاید ( باز ) ایمان نمیآورند ۱۰۹ و دلها و دیده های ایشان را میگردانیم چنانکه در اولین بار  
 ایمان بآن نیاوردند و رها میکنیم ایشان را در طغیان نشستن سرگردان همانند ۱۱۰  
**تَكْفُرًا** یکی از صفات زشت ، فحاشی و دشنام دادن است ، جملهُ و لا تسبوا . تا آخر  
 دلالت دارد که دشنام بمشرکین که بدترین خلق خدایند جایز نیست چه برسد بد یگران ، حال  
 باید تعجب کرد با چنین آیه چگونه مسلمین یکدیگر را سب و لعن و دشنام میدهند ، این فرقه  
 بآن فرقه ، خصوصاً کسانی که مدعی پیروی اهل بیت رسولند ، چگونه با صاحب رسول و مسلمین  
 اولیه فحش میدهند با اینکه آنان هر چه بودند مسلمان بودند . و مقصود از جملهُ . . زیناً لکل  
 امّة عظیم این است که چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته و صفات انسانی و حیوانی و حبّ و  
 بغض را او داده و از کار زشت جلوگیری نکرده ، پس چون خدا ایشان را آزاد گذاشته و منع  
 ننموده ، گویا او زینت داده و او خواسته که مختار باشند و هرکاری میخواهند بکنند . جملهُ  
 و اقسوا بالله . . راجع به کفاری است که غیر از قرآن معجزات دیگری میخواستند و قسم میخوردند  
 که اگر آنرا بیاوری ما حتماً ایمان میآوریم ، مثلاً میخواستند که کوه صفارا طلاکن ، خدا میفرماید  
 این کارها فقط با اختیار خدا و قدرت او است ، پیغمبر این کارها را نمیتواند انجام دهد .  
 ثانیاً اگر خدا برای تصدیق او این کارها را انجام دهد ایمان نمیآورند چون کوه طلا  
 باعث فطرت و طغیان بیشتری برای ایشان است . و جملهُ نقب . . و نذرهم فی طغیانهم دلیل  
 است بر اینکه خدا کفار را بخلالت و طغیان خودشان واگذار میکند و این خذلان الهی و سلب  
 توفیق از ایشانست بواسطه طغیان و اعراض خودشان .

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ بِاللَّيْلِ  
 وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا إِلَّا  
 أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ۝ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ  
 عَدُوًّا شَبَابِطِينَ إِلَّا لِسِيْرٍ أُوْحِيَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ خُرُوفًا



الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾  
وَلِيَصْنَعِ الْيَهُودَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَضُوهُ  
لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

**ترجمه:** و اگر که ما فرشتگان را بسوی ایشان فرو فرستیم و مردگان با ایشان سخن گویند و هر چیزی را محصور کنیم برایشان رهرو و عیان ایمان نمیآوردند مگر اینکه خدا بخواهد ولیکن بیشتر ایشان نادانند ۱۱۱ و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی (از) شیاطین انس و جن که وحی میکنند برخی از ایشان به برخی گفتار باطل خوش ظاهر را برای مغرور کردن و اگر پروردگار تو خواسته بود بجا نیاورده بودند پس ایشانرا رهاکن با آنچه بافترا میگویند ۱۱۲ و تا دلهای کسانی که با آخرت ایمان نمیآوردند بآن میل کند و تا آنرا بپسندند و تا کسب کنند آنچه را کسب کنند گانند ۱۱۳

**تفصیل:** تا کسی طالب هدایت نباشد هدایت نمیشود و اگر صدها معجزه بپسند و خواسته ها و سخنان خوش ظاهری را که با رسول خدا میگویند تماشا بپسند و مقصود از شیاطین الانس همان رؤساء شرکست که حيله گروندگان را بودند و با رسول خدا بعد از هدایت میپرداختند برای حفظ دگان و حسد و خود خواهی ، و لذا بافترا میپرداختند و تهمت میزدند و دیگرانرا گول میزدند و مغرور میکردند ، چنانکه ظاهر آیات فوق صراحت دارد ، و زمان ما نیز دگان داران خرافات دینی با حقوقیان همین معامله میکنند .

أَفَعَبَّرَ اللَّهُ أِبْنِي حَكًّا وَهُوَ الَّذِي  
أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ  
مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَثَمَّتْ كُلُّكُمْ  
رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾

**ترجمه:** آیا پس غیر خدا را برای حکم کردن بجهنم و او است آنکه نازل کرده بسوی شما این کتاب را بتفصیل و آنانکه با ایشان کتاب داده ایم میدانند که این نازل شده است از پروردگار بحق پس از شک کنندگان مباحث ۱۱۴ و سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است ، هیچ تبدیل کننده برای سخنان او نیست و او است شنونده دانایان ۱۱۵

**تفصیل:** والذین آتیناهم الكتاب . . بزرگان صحابه رسولند و ممکن است بگوئیم مؤمنین

بیهود و نصاری میباشند . و مقصود از لا یتبدل لکلماته این است که هیچکس نمیتواند حکم خدا را موهف کند و آیات قرآن را تحریف و کم و زیاد کند و باینکه کلمه او را بردارد و بجای آن کلمه دیگر بگذارد ، پس قاطعین بتحریف لفظی گویا این آیات را در قرآن ندیده اند .

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ خِضَالُكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

ترجمه: و اگر از بیشتر آنانکه در زمینند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه میگرددانند پیروی نمیکند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر سازنده دروغ ۱۱۶ بد رستیکه پیرو در گارت اود انا تراست بآنکه گمراه است از راه او و اود انا تراست بهدایت یافتگان ۱۱۷

تفسیر: این آیات دلالت دارد بر بطلان اکثریت و پیروی آنان گمراهی است ، پس انسان راه حق را باید پیدا کند و لواینکه روندگان حق کم باشند . و جمله ان يتبعون الا الظن دلالت دارد بر بطلان ظن و عدم حجت آن .

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِلَايَاهُ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْبَاطِلُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثَرِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَجِرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْسِرُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَهْوُونَ إِلَى آثِلِيَّائِهِمْ لِيَجْأِدُوا لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُتَكِبِينَ ﴿١٢١﴾

ترجمه: پس از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده بخورید اگر شما بآیات او ایمان دارید ۱۱۸



و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و بتحقیق تفصیل داده شد برای شما آنچه بر شما حرام شده مگر آنچه را بآن ناجار شوید و براستیکه بسیاری (از مردم) بهوی و هوس خود ندانسته گمراه میکنند بد رستیکه پروردگارت او را ناتراست بهیستد ایت یافتگان ۱۱۹ و گناه آشکارا و پنهان را رها کنید براستی آنانکه گناه کسب میکنند بزودی جزا داده خواهند شد بآنچه کسب کرده اند ۱۲۰ و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید و براستیکه آن گناه است و براستیکه شیاطین وحی میکنند بدوستان خودشان تا با شما جدال کنند و اگر ایشان را اطاعت کنید محققاً شما مشرک خواهید بود ۱۲۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ هِيَ آيَةُ الْكُفَرِ﴾ هَذِهِ هِيَ آيَةُ الْكُفَرِ ای از کفار فرس پیغام دارند بمشرکین مگر که محض از گوشت حیوانیکه خود کشته می‌خورند و از آنچه خدا کشته یعنی مرده نمی‌خورند ، این سخن هَذِهِ هِيَ آيَةُ الْكُفَرِ را بشک انداخت که پس باید از آنچه بدست خود مان کشته شده بطریق اولی نخوریم ، ولسذا خطاب شده : و مالکم الا تاكلوا مما ذکر اسم الله علیه یعنی مناط حلیت و حرمت این است که وقت ذبح نام خدا برده شود و یانشود . و مقصود از جملۀ اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ . . ههنا مشرکین فارس میباشند و یا مقصود رؤساء همه کفار باشند .

أَوْ مِنْ كَانٍ مَبْنًى فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ  
فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ يُفَصِّلُ  
لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آكَارٍ  
مُجْرِمِينَ لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَما يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَما يَشْعُرُونَ  
﴿١٢٣﴾ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا الْاِنْشَاءُ نَوْمٍ أَوْ نَسْوٍ أَوْ هِيَ تَأْتِي بِنُفْسٍ  
مِنْ لَدُنْ اللَّهِ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَبُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا  
صَحَارُ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ لِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ هِيَ آيَةُ الْكُفَرِ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید پس او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بآن نور در میان مردم برود ، مانند کسی است که در تاریکیها مانده و از آن خارج شوند و نیست م این چنین زینت داده برای کافران آنچه عمل میکردند ۱۲۲ و این چنین قرار دادیم در هر قریه ای بزرگتران گناهکار آنها تا در آن مکر و نیرنگ زنند و مکر نمیکنند مگر بخودشان و نمیفهمند

**۱۲۳** و چون برای ایشان آیتی بیاید ، گویند هرگز ایمان نمیآوریم تا بما داده شود آنچه رسولان خدا داده شده . خدا دانا تر است کجا قرار دهد رسالت خود را بزودی برسد یا تا آنکه نافرمانی کردند از جانب خدا خواری و عذاب سختی بسبب آنچه همواره مکر میکردند

**۱۲۴**

**تِلْكَ** مقصود از جمله من کان مهتاً . . کسی است که کافر بوده خدا او را هدایت کرد باسلام مانند حمزه سید القصد . که حتمالی در این آیه تشبیه کرده کافر را بهر و مؤمن را بزنده . و اکابر مجرمها ، بزرگان هر شهر و مملکتی باشند که کارشان نیرنگ و نافرمانی و حيله گری و استعمار مردم است ، و اگر آنان براه حق بیروند مردم دیگر نیز براه هدایت میروند ، و مورد نزول ، ولید بن مغیره ، عاص بن وائل ، عدی بن قیس ، اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث بودند که رسول خدا را برنج افکند بودند و ایمان بودند که میگفتند لن نؤمن حتى نوثی مثل ما اوتی رسل الله . و معجزاتی مانند معجزات سایر پیغمبران میخواستند و همه بذلت مبتلا شدند .

فَمِنْ

يُرِي اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يُشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ  
يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ  
كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَذَا صِرَاطُ  
رَبِّكَ مُتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَهُمْ دَارُ  
السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

**ترجمه** پس آنکه خدا هدایتش را بخواهد سینه او را برای پذیرش اسلام بگشاید و آنکه خدا گمراهیش را بخواهد سینه او را تنگ و سخت قرار میدهد که گویا باستان بالا میرود این چنین خدا قرار میدهد بپیدی را بر آنانکه ایمان نمیآورند **۱۲۵** و این است راه پروردگار تو که مستقیم است . بتحقیق تفصیل دادیم این آیات را برای قومی که متذکر شوند **۱۲۶** برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان و او است یاور و سرپرستشان بسبب آنچه انجسام میدادند **۱۲۷**

**تِلْكَ** در جمله من یرد الله ان یهدیه . . و من یرد ان یضله . . حتمالی معلوم نکرده



هدایت چه کس را میخواهد و ضلالت چه کس را میخواهد اما در آیات دیگر بیان شده کس هدایت کسی را میخواهد که طالب باشد و اعراض نکند و آنکه اعراض کند از هدایت الهی ، خدا ضلالت او را با اختیار خود او خواسته است . و مقصود از جطة کائنات بقصد فی السماء این است که همانطوریکه رفتن به بالای کوه سخت و موجب نفس تنگی میشود همانطور هم بسرای کسیکه از حق اعراض دارد رفتن براه هدایت برای او مشکل است . و از جطة لهم دار السلام عند ربهم استفاده میشود که مردمان پاک با ایمان چون از دنیا بروند به دارالسلام وارد میشوند که عند ربهم آنجا است ، پس معلوم میشود آیه شهادت که خدا فرموده احیاء عند ربهم ، همان دارالسلام است نه دنیا و نه عند قبرهم .

وَيَوْمَ يُنْفَخُ

جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنسِ قَالِ أَوْلِيَاءُ هُمْ مِنَ الْإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْنِعْ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بَلَّغْنَا الدَّيَّانَ جَلَدُ لَنَا قَالِ الْتَأْتُمُونَا بِكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا أَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝۱۲۸ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝۱۲۹ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ نَارَ الْهَبْءِ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

﴿۱۲۸﴾ و روزی که همه ایشانرا محشور کند (یعنی شیاطین جن و انس و یاهمه قار را) گفته شود ای گروه جن بتحقیق بسیار گمراه گردید از آدمیانا و دوستان ایشان از آدمیان گویند هروردگارا بهره مند گردید بعضی از ما به بعضی دیگر و رسیدیم بآن مدتی که برای ما معین کرده بودی خدا گوید آتش جای شما است در آن میمانید مگر آنکه خدا خواهد براستی که هروردگار تو حکیم دانا است ۱۲۸ و این چنین بعضی از ستیزانرا متولی بعضی دیگر قرار میدهم بآنچه کسب میکردند ۱۲۹ ای گروه جن و انس آیا رسولانی از شما برای شما نیامد که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از برخورد این روزتان بترسانند گویند ما بر ضرر خسود شهادت میدهم و زندگی دنیا ایشانرا فریب داد و شهادت دهند بر ضرر خود که ایشان

کافر بوده اند ۱۳۰

بَلَاغَتِ رَبَّنَا اسْتَمَعَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ دَلَالًا وَلَئِنْ هَدَيْنَا لَشَاكِرِينَ ۱۳۰  
و اما بهره جن این است که آدمیان از ایشان اطاعت کردند و برای آدمیان فرمانفرما شدند  
و اما بهره آدمیان همان معاصی و حيله گری بوده که بامر شیاطین جنی انجام میدادند و  
جمله الم یأتکم رسل منکم .. دلالت دارد که رسولان آدمیان از جنس آدمیان بوده و رسولانسی  
از طرف خدا بر جن فرستاده شده که از خود جن بوده است .

ذَٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ  
۱۳۱ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۱۳۲ وَرَبُّكَ  
الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ  
كَمَا أَتَشَاكُرُ مِنْ دُونِ قَوْمٍ آخَرِينَ ۱۳۳ إِنْ مَا تُوعِدُونَ لِآلِ وَ مَا  
أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۱۳۴ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ  
تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۱۳۵

ترجمه این بعثت رسل برای این است که هرورد گار تو بستم قریه ها را هلاک نکرده در  
حالیکه اهل آنها غافل باشند ۱۳۱ و برای هرکس درجاتی است از اثر آنچه کرده اند و هرورد گار  
تو غافل نیست از آنچه میکنند ۱۳۲ و هرورد گار تو بی نیاز صاحب رحمت است اگر خواهد شما  
را میرد و جانشین شما میگردد پس از شما آنچه را بخواهد آنچه آنکه شما را از نسل قوم  
دیگری ایجاد کرد ۱۳۳ براستی آنچه وعده داده شده اید آمدنی است و شما عاجز کننده حق  
نیستید و گریزی ندارید ۱۳۴ بگو ای قوم من بقدر توانائی خود عمل کنید براستیکه من عمل  
کننده ام پس بزودی خواهید دانست که سرای عاقبت برای کیست بد رستیکه ستمگران رستگار  
نمیشوند ۱۳۵

بَلَاغَتِ جملہ ان لم یکن ربک مهلك .. دلالت دارد بر قبح عقاب بلبیان و بعثت رسل  
اتمام حجت شده ، دیگر پس از رسل حجتی نیست . و ربک الغنی دلالت دارد بر بی نیازی  
حق تعالی از تمام مخلوقات و از عبادت آنها . و جمله اعطوا علی مکانکم دلالت دارد که تکلیف  
بقدر تمکن است و حق تعالی بیش از تمکن تکلیف نخواستہ است .



وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ  
بِرِّعَتِهِمْ وَهَذَا لِلشُّرَكَائِثِ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ  
مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَلِكَ  
زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْذَوْهُمْ وَ  
لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ  
﴿١٣٧﴾ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعُمْنَ إِلَّا مَنْ تَشَاءُ بَرِّعَتِهِمْ  
وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا  
فِئْرَةً عَلَيْهِمْ سَيِّئَاتُهُمْ يَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

**ترجمه:** و برای خدا از آنچه ایجاد کرده از زراعت و چهارپایان بهره ای قرار دادند پس گفتند این برای خدا بگمانشان و این برای بتان ما پس آنچه برای بتانشان بود بخدا نمیرسد و آنچه برای خدا بود میرسد به بتانشان بد است آنچه حکم میکنند ۱۳۶ و اینچنین شرکا' ایشان (یعنی خدایان بتها) زینت دادند برای بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را تا هلاک کنند ایشان را تا دینشان را برایشان ملحق کنند و اگر خدا خواسته بود این کار را نمیکردند پس ایشان را رها کن با آنچه بد روغ می بندند ۱۳۷ و گفتند این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمیخورد اینها را مگر آنکه ما بخواهیم بگمانشان و چهارپایانی که پشتهایشان حرام شده و چهارپایانی که نام خدا را بر آنها نمیرند برای افترا' بر خدا بیزودی جزا میدهد ایشان را بسبب آنچه بد روغ می بستند ۱۳۸

**تفصیل:** در زمان جاهلیت قوانین و احکام غلطی بوجود آورده بودند و متولیان بتکده از آن احکام سوء استفاده میکردند و جاعل آن احکام خود متولیان بودند از آنجمله این بود که هرچه خدا بایشان داده بود از زراعت و چهارپایان مانند جو و خرما و بز و میش و گاو و شتر یک سهم و قسمتی از آنها را بنام خدا قرار میدادند و یکسهم برای بت و متولی بتکده و اگر سهم بتکده هلاک و یا فاسد میشد از آنچه سهم الله بود میزدند بحساب بتکده نمیدادند بمتولی آن ولی اگر از سهم الله فاسد میشد و از بین میرفت چیزی بجای آن نمیکشیدند و اگر

بقطع گرفتار میشدند سهم الله را تصرف میکردند ولی بسهم بتکده کاری نداشتند و اگر سهم الله نمو میکرد و یا میرانید آنها بحساب بتکده میآوردند و میگفتند این بتان خرج دارند بهر حال از سهم بتان بحساب خدا نیامد ولی از سهم خدا خرج بتکده میشد .

قسم دوم از احکام فاسده ایشان این بود که دخترهای خود را از ترس فقر و تزویج زنده زنده دفن میکردند و پسرهای خود را نذر و قربانی بت ها میکردند .  
قسم سوم از احکام باطله ایشان این بود که مقداری از چهار پایان و زراعتی که کنار میگذاشتند میگفتند این ممنوع و حرام است ، لا یطعمها الا من نشاء ، هیچکس نباید از آن بخورد جز متولیان بتکده .

قسم چهارم از احکام باطله ایشان این بود که حیواناتی را بنام بحائر و سواحب و حوامی آزاد میکرد داشتند و میگفتند بر پشت آنها سوار شدن حرام است : حرمت ظهورها .  
قسم پنجم و انعام لا یذکرون اسم الله علیها ، بر پشت حیوانات معینی حج نمیکردند و نام خدا یعنی لبیک اللهم را نمی بردند و همچنین در ذبح نام خدا را بر آنها ذکر نمیکردند ، واقصا دیگری از احکام داشتند که در آیه ذیل خواهد آمد .

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ  
هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَحَرَّمَ عَلَیَّا زَوَاجِنَا وَإِنْ یَكُنْ  
مَبْنًى فَمَا لَهُمْ فِیهِ شُرَكَاءُ سِجِّینَ ۚ وَصَفَّوْهُمُ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِیمٌ ۝ ۱۳۹ قَدْ  
خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ  
اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِینَ ۝ ۱۴۰

و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است مخصوص مردان ما و حرامست بر زنان ما و اگر آنچه در شکم مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند ، بزودی جزا دهیم ایشانرا بر سخنان براستیکه او حکیم دانا است ۱۳۹ محققا زبان کردند آنانکه اولاد خود را به بی خردی بدون دانش کشتند و حرام کردند آنچه خدا روزی ایشان نموده با افتراء بر خدا بتحقیق گمراه شدند و طالب هدایت نبودند ۱۴۰

قسم ششم از احکام فاسده ایشان این بود که هرچه در شکم حیوانات بود اگر زنده متولد میشد میگفتند این خالص برای مرده ها میباشد و بر زنان حرام است و اگر مرده متولد میشد میگفتند همه در آن شرکت دارند و این احکام را بر خدا افتراء می بستند .



وَهُوَ الَّذِي

أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ النَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا  
أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ  
إِذَا أَثْمَرَ وَاتَّقُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ  
الْمُسْرِفِينَ ﴿١٣١﴾ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُوا مِنْ ثَمَرِ مَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ  
وَلَا تَتَّبِعُوا أَخْطَايَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٣٢﴾ لَمَّا نَبَا  
أَزْوَاجٍ مِنَ الْغَنَى اثْنَيْنِ وَمِنَ الْفَقْرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ  
أَمِ الْإُنْثَيَيْنِ أَمْ أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِنَّ أَرْحَامُ الْإُنْثَيَيْنِ نَبَوْنِي بِعِلْمٍ  
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣٣﴾ وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ  
آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنْثَيَيْنِ أَمْ أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِنَّ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ  
أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَضَعَكُمُ اللَّهُ فِي أَرْحَامِ امْرَأَتَيْنِ فَتَرَى عَلَى  
اللَّهِ كَذِبًا الْبُضْلَ النَّاسُ يَغْبِرُ عَلَيْهِمْ أَنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

﴿١٣٤﴾

ترجمه و او آن خدائی است که ایجاد کرد بوستانهای با دار است و بی دار است و درخت  
خرما و کشتزار در حالیکه میوه ها و خوراکیهای آن گوناگون است و زیتون و انار شبیه بهم و غیر  
شبیه بهم بخورید از میوه آن چون میوه دار و حق آن را بدید روز درو کردن آن ( و چیدن )  
و اسراف مکنید زیرا او دوست ندارد اسراف کنندگان را ۱۴۱ و از چهار پاهایان برای بارکشی  
و فرش بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده و گامهای شیطان را پیروی مکنید زیرا او برای  
شما دشمن آشکاری است ۱۴۲ هشت جفت ، از گوسفند دوتا ، و از بز دوتا بگو آیا آن دونر  
را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحمهای آن دو ماده در بر دارد بدانش خبر دهید سرا  
اگر راست میگوئید ۱۴۳ و از شتر دوتا ، و از گاو دوتا ( آفرید ) بگو آیا آن دو نر را حرام کرده یا  
دو ماده را یا آنچه در رحم آن دو ماده در بر دارد یا اینکه شما حاضر بودید چون خدا سفارش



کرد شما را باین پس کیست ظالم تر از آنکه بدروغ بر خدا افترا ببندد تا مردم را بدون علم گمراه کند. براستیکه خدا هدایت نمیکند قوم ستکاران را ۱۴۴

**تَفْصِيلٌ** طبق این آیات حق تعالی تمام میوهجات و حیوانات را آفریده که انسان بهره برد و باید حق هر میوه را چه انار و چه زیتون و چه میوه جات دیگر و حبوبات دیگر همه را وقت درو و چیدن بدهد یعنی زکوة آن را بپردازد زیرا و اتوا حقّه امر است و امر حقیقت در وجوب است و مقصود از آیات ثمانية ازواج... تا آخر این است که اهل جاهلیت گاهی نرو گاهی ماده این حیوانات را بر خود حرام میکردند و گاهی ثوی شکمی را حرام میکردند خدا این آیات را نازل نموده برای رد حکم آنان.

قُلْ لَا آجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَائِفٍ مِّنْهُمْ إِلَّا أَنْ  
يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَيْرٍ يَّرْتَدُّ عَنْ رِجْلَيْهِ أَوْ فِئْيًا  
أَهْلٍ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ  
رَّحِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ  
الَّتِي فِيهَا مَنَاجِلٌ لِّلْكَاهِنِ أَطْهَرُ لَهَا وَأَوْحَوْلُهَا وَ  
مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَأُنَا لَهُمْ بَيْنَهُمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾ فَإِنْ  
كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ  
الْيَوْمِ الْمَجْزِيِّ ﴿١٤٧﴾

**تَفْصِيلٌ** بگو نمیباهم در آنچه بسوی من وحی شده حرام شده باشد برخوردارند که میخورند  
مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آن پلیدی است و یا حیوانیکه  
بعنوان فسق نام غیر خدا بآن پرده شده باشد پس هرکس ناچار شد بدون ستم و سرکشی و نه  
بیش از حدّ پس براستیکه پروردگار تو آمرزنده رحیم است ۱۴۵ و بر آنانکه یهودند هر جانور  
ناخن داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند بیه آنها را حرام کردیم مگر پیهی که بر سر  
پشت آنها باشد و یا روده ها و یا آنچه با استخوانی آمیخته باشد اینچنین جزا دادیم ایشان  
را بسبب ستشان و بد رستیکه ما راستگوئیم ۱۴۶ پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما



صاحب رحمت واسعه است و غضب و سطوت او از گروه گنهکاران رتّه نمیشود ۱۴۷  
 ﴿حُكِّمَ نَاجِيًّا﴾ حکم ناچاری و اضطرار که در این آیات آمده حدّ و حدود آن در سوره بقره آیه  
 ۱۷۳ بیان شد .

اسْأَلُوا الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا  
وَلَا آبَاءُؤُنَا وَلَا آخِزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى  
ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا  
الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٦﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ  
لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٧﴾

آنانکه شراب بخدا آورده خواهند گفت اگر خدا میخواست نه ما و نه پدران ما شراب  
نمیدادیم و چیزی را حرام نمیکردیم اینچنین تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند تا  
چشیدند عذاب ما را بگو آیا نزد شما دانشی است پس برای ما آنرا بیرون آورید شما پیروی  
نمیکنید مگر گمان را و نیستید جز دروغ سازان ۱۴۸ بگو پس برای خدا حجت رسا است اگر  
خواسته بود همه شما را هدایت کرده بود ۱۴۹

**تَفْصِيلُ** این آیات دلیل بر بطلان جبر است زیرا مشرکین شرک خود را بخواست خدا و اراده او میدانستند و خود را مقصر نمیدانستند ، حق تعالی ایشان را رد کرد و چنین گفتار را تکذیب خدا و رسول شمرده و آنها مستحق عذاب دانسته است .

قُلْ صَلِّ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ أَتُكْفِرُونَ أَمْ لَا يَشْهَدُونَ أَنَّ  
 اللَّهُ حَرَّمَ هَٰؤُلَاءِ فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ  
 كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرْتَابُونَ يَعْدِلُونَ  
 ١٥ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفٌّ عَنِ الْفِتَنِ مَتَّبِعُوا  
 وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ  
 نَرِزْقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ وَلَا  
 تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَبَّحَكُمْ بِهِ لَعَنَ كُفْرُكُمْ



## تَعْقِلُون ۱۵۱

﴿تَعْقِلُون﴾ بگو بیاورید گواهانتان را آنکسان را که گواهی میدهند که خدا این حرام شما را (بحیره و سائبه و انعام میرا) حرام کرده پس اگر خود گواه بر قول خود شدند تو با ایشان گواهی مده و پیروی مکن هوسهای آنانکه بآیات ما تکذیب کردند و آنانکه بآخرت ایمان نمیآورند و ایشان برای پیروکار خود شرک میگیرند ۱۵۰ بگو بیاورید بخوانم آنچه را پیروکار شما بر شما حرام کرده که باو چیزی را شرک نکنید و بوالدین احسان نطافید و اولاد خود را از جهت فقر مکشید ما شما و ایشان را روزی میدهیم و بکارهای زحمت چه آشکار آن و چه سری آن نزدیک نشوید و نفس مختصری را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق اینها است که خدا شما را بآن سفارش کرده تا شما بیندیشید ۱۵۱

﴿تَكْنُتُ﴾ جملۀ و لا تتبع أهواء... دلالت دارد که پیروی آراء مردم جاہل نیست آراء مردم غالباً با عقاید پدر و مادری است و یا چون بزرگان بنظر ایشان، گفته اند و بآن توجه دارند و یا بواسطه شبهاتی چیزی معتقد شده اند و حاضر نیستند عقل خود را بکار آندازند و عقل را قاضی کنند و یا بعتیده ای نشو و نما کرده و بآن الفت گرفته و جدا شدن از آن برای او مشکل است، و امثال اینها که تماماً بدون هدایت الهی میباشد و نباید انسان پیروی کند.

وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ  
أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّهُ لَفِضْلٌ لَا نَكْفِي نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا  
وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَالِكُمْ  
مِنْكُمْ لَا تَنْبِذُوا لِلْعَذَابِ سُبُلَ الْبَعْدِ لَكُمْ سُبُلُ الْبَعْدِ لَكُمْ سُبُلُ الْبَعْدِ  
وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِ رَبِّكُمْ وَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

## تَتَّقُونَ ۱۵۲

﴿تَتَّقُونَ﴾ و بحال بترسید مگر بوجهی که نمیکوتر باشد تا برسد خود برسد و کمال و ترازو و میزان را تمام بدهید عادلانه کسی را مکلف نمیکیم مگر بآن اندازه توانایی و چون سخن گوید بعد الت گوید و اگر چه در باره خویشان باشد و بهمان خدا وفا کنید اینها را خدا سفارش کرده بآن تا شما متذکر گردید ۱۵۲ و محققان این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا



بهری کنید و راههای دیگر را بهی می کنید که شما را از راه او جدا و پراکنده میکند این است آنچه خدا بآن سفارش کرده تا شما پرهیزگار شوید ۱۵۳

**تَفْصِيلًا** آنچه در این سه آیه امر و نهی شده مجموعه ایست از وسائل سعادت که حتمالاً آنها را راه راست خود معرفی کرده و بهی و آنرا از بندگان خواسته ، اما کسانی که قرآنرا بهیمل خود تأویل و تحریف کرده اند در زیارتی بنام زیارت عهد قدیر نوشته : و هذا صراطی در این آیه یعنی طی (ع) است ، بدون قهرنه . و مقصود از لا تتبعوا السبل همان راههای غیر قرآنی و راههای خرافاتی یعنی راه عرفان و فلسفه های بهی و مذاهبین در آورده است .

لَمْ يَأْتِ بِالْحُجُجِ الْكِبَارِ تَمَلُّماً عَلَى الَّذِينَ خَصَّنَا وَفَضَّلْنَا  
لِكُلِّ قَبِيلٍ مِّنْهُم مَّا رَزَقْنَاهُمْ لِيُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيُؤْمِنُوا بِهِمْ وَإِنَّ  
كِتَابَ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا الْعَلَامَ تُرْجَمُونَ ۝  
تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا مِنْ  
دُونِهِمْ لَغَافِلِينَ ۝  
وَتَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا  
أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ  
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ  
يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ۝

**تَفْصِيلًا** پس بهی کتاب را دریم تا نعمت را تمام کنیم بر آنکه نیکوکار است و برای هر چیزی همان باشد و برای هدایت و رحمت نیز تا باشد ایمان بملاقات پروردگارشان ایمان بیاورند ۱۵۴ و این (یعنی قرآن) کتابی است که با برکت نازل کردیم پس آنرا بهی کنید و پرهیزگار باشید تا باشد که مورد رحمت عهد ۱۵۵ تا اینکه ما را بگوید همانا کتاب پروردگارتان از ما (بهی و نصاری) نازل شد و حقیقتاً ما از خواندن ایمان خافل بودیم ۱۵۶ و ما بگوید اگر بر ما کتاب نازل شده بود البته ما از آنان بهتر هدایت میدادیم پس بتحقیق شما را از پروردگار تان دلیل روشن و هدایت و رحمتی آمد پس کیست ظالم تر از آنکه تکذیب کند آیات خدا و از آن روی بگرداند پروردی آنانرا که از آیات ما روی بگردانند جزا خواهیم داد بهی عذاب بهی

اینکه روگردانند ۱۵۲

بَلَاغَةُ آيَاتِ اسْتِفَادَه میشود که توراہ کتاب مخلصی بوده که بیان هر چیزی از امور دین بوده و اگر قوم یهود از آن پیروی میکردند بهدایت و سعادت میرسیدند . و جملہ بعد فون عن آيات تناسو العذاب دلالت دارد که عذاب دنیا و آخرت اهل کتاب و مسلمین بواسطه اعراف و خبری از کتاب آسمانی میباشد .

هَلْ

يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَفَلَا يَفْقَهُ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْظُرُوا أَنَا مُنْظَرُونَ  
 ①۵۲ إِنَّ الَّذِينَ فَتَرُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِلَّا نَمًا  
 أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ①۵۳

بَلَاغَةُ آيات منتظرند و ایمان نمیآورند مگر اینکه فرشتگان برای ایشان بیایند و یا پروردگار تو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگار تو بیاید روزی که بعضی از آیات پروردگار تو بیاید ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا با ایمان خود کار خوبی نکرده باشد فائده ندارد بگو منتظر باشید که ما منتظریم ۱۵۸ برآستی آنانکه فرقه فرقه ساختند دین خود را و شیعه شیعه شدند در هیچ مورد تو از ایشان نهایی فقط امر ایشان بسوی خدا است سپس خدا خبر میدهد ایشانرا بآنچه میکردند اند ۱۵۹

بَلَاغَةُ جملہ ان تأتیهم الملائكة... اشاره بتوقعاتی است که اصحاب موسی از موسی داشتند و اصحاب محمد نیز همین توقعات را داشتند ، گاهی میگفتند برای هر يك هر يك ما ملائکه نازل كن و گاهی میگفتند خدا را بما نشان بده و گاهی میگفتند چیزهای دیگری را که در سور بقره آیه ۲۱۰ و سوره نحل آیه ۳۳ بیان شده است . و جملہ فرقوا دینهم و كانوا شیعة .. دلالت دارد که رسول خدا و حق تعالی بیزارند از این فرقه های اسلامی بنام شیعه فلان و شیعه فلان و رسول خدا از هیچکدام ایشان نیست بلکه رسول خدا مسلمان بود و اسلام نام دین او بود نه ستی بود و نه شیعه و نه جعفری و نه حنفی و نه غیر اینها .

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ



لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا  
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ وَ  
نَسَّيْتُ وَخَيَّأْتُ وَمَنَّا بِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ  
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾

**ترجمه** کسیکه کار نیکی بیاورد جزای او ده مقابل است و کسیکه کار بد بیاورد جزا داده  
نمیشود مگر مانند آن و ایشان مورد ستم نمیشوند ۱۶۰ بگو براستیکه پروردگارم مرا هدایت کرده  
براه راست بدین استوار بیاورجا کیش ابراهیم حق جو و او از مشرکین نبود ۱۶۱ بگو که نمازم و  
آداب حجام و زندگی و معاتم برای خدای پروردگار جهانیاست ۱۶۲ نیست شریکی برای او و  
بهمن مأمورم و من اولین مسلمانم ۱۶۳

**تکلیف** مقصود از حسنه چون مطلق است باید هرکار نیکی باشد و همچنین سیه هرکار  
بدی است . از کلمه نسکی معلوم میشود که باید قربانی که یکی از مناسک حج است فقط برای  
خدا باشد . و جمله انا اول المسلمين دلالت دارد که خود رسول خدا ﷺ مأمور بوده که اسماء و  
رسمًا مسلمان و نام او مسلمان باشد .

قُلْ أَغْنِ اللَّهُ عَنْيَ رَبِّ وَهُوَ رَبُّ  
كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ  
أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

**ترجمه** بگو آما غیر خدا پروردگاری بجوم و او است پروردگار هر چیزی و هیچکس کاری نص  
کند مگر برای خودش و هیچکس بار گناه دیگری را عهده دار نیست سپس بسوی پروردگار تان  
بازگشت شما است پس او خبر میدهد شما را بآنچه در آن اختلاف میکردید ۱۶۴

**تکلیف** رب بمعنی پرورش دهنده است و ارباب از همین ماده است یعنی کسیکه پرورش  
بندگان و حوائج ایشان را اداره کند جز خدا نیست نه ملائکه و نه انبیاء و نه غیر ایشان . و لاتزر  
وازره دلالت دارد که هرکس کار بدی و یا خوبی کرده بر عهده خودش میباشد و بد دیگران مربوط  
نیست ، خصوصًا گذشتگان از این امت هرکاری کرده اند مسؤولیت برگردن خودشان است و  
آیندگان نباید کار آنانرا مورد بهانه قرار دهند و خود بکاری نپردازند جز ذکر آنان .

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَاقًا ثَلَاثًا ۖ فَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ  
دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُم فِي مَا آتَاكُم ۚ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ ۚ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

ترجمه و او خدائی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را بدرجات  
برتر از بعضی دیگر نمود تا شما را بپایزمايد در آنچه بشما داده بد رستیکه پروردگار تو سر به  
العقاب و بر استیکه او آمرزنده رحیم است ۱۶۵

تفسیر جعلکم خلافت الارض دلالت دارد که تمام این امت خلیفه هستند برای گذشتگان  
نه اینکه خلیفه خدا باشند مانند حضرت آدم که او نیز خلیفه گذشتگان بود . و جمله رفیع  
بعضکم فوق بعضی دلالت دارد که حق تعالی در عقل و مال و رزق بعضی را بر بعضی دیگر برتری  
داده اما نه بجهت عجز و یا جهل و یا بخل بلکه برای اینکه بندگان خود را باین وسائل آزمایش  
کند . دو گلشن قدس گفته ام :

همه اعمال او با چند و چونست	ولی از فهم ما وجهش بیرونست
اگر گوئی چرا عقلی که داده است	بعضی کم بآند بگر زیار است
جوابت آنکه دادش چون زداد است	چرا و چون ما جمله زیار است
خدا آنکه حکیم و اصل داد است	بهر کس هر چه قابل بوده داده است
بهر از ابتدائی هست قابل	که حق بخشد ورا یکمقل کامل
یکی حق جو شد و شد عقل کامل	بتدریجش تکامل گشت حاصل
یکی دیگر بشهوتهای تن رفت	بد نیال هوای خویشتن رفت
بخشد عقل و طبق نفس رانند	خرد مستور و اندر نفس مانند
اگر عقل همه میبود کامل	یکی بهر دگر نی بود عامل
تمام کار عالم بود تعطیل	نبودی کارها را نظم و تشکیل
نبودی کارگر نی کار فرما	نگشتی در جهان حل معقلا
اگر میشد مساوی عقل قسمت	نی شد رام حیوانی بخندست
بشر با گرگ و سگ بودند همدمش	بدی یکسان همه انسان و خرگوش
وگر درندگان با عقل بودند	ز انسان راحتی را می بودند
سلم هست غرور هر خردمند	که کس نی آگه از کار خداوند
ندانند بنده اسرار خدا را	نزدیک گفتن چون و چرا را



سورة الاعراف او مكية وهي ثمان وست ايات  
بسم الله الرحمن الرحيم

المصر ١ كتاب انزل اليك فلا يكن في صدرك حرج منه  
لئن ربه وذكري للومنين ٢ اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم  
ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون ٣

سورة اعراف مكي و دارای ۲۰ آیه میباشد

بنام خدای رحمن رحیم

ترجمه ۱\_ کتابی که به سوی تو نازل شد در سینه تو از آن فشار و تنگی نباشد تا  
بان بترسانی و برای مؤمنین تذکری باشد ۲\_ پیروی کنید آنچه را که به سوی شما نازل شده از  
پروردگارتان و غیره و اولیاء دیگری را پیروی نکنید بندگان کنند ۳\_

تذکره در اینجا چون از عظمت و خصوصیات قرآنی هادی شده باز حروف هجا آمده برای  
توجه دادن مخاطبین . جمله ولا تتبعوا من دونه دلالت دارد که از غیر قرآن نباید پیروی کرد

وكم من قرية

اهلكنا نجما لها باسنا ببائنا اوه قائلون ٤ فما كان دعوتهم  
اذ جأهم باسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين ٥ فلنستلق الذين  
ارسل اليهم ولنستلق المرسلين ٦ فلنقطن عليهم يعلم وما  
كنا غائبين ٧

ترجمه و چه بسا قریه هائیکه آنها را هلاک کردیم که عذاب ما بر آنان آمد در شب و یا  
در حالیکه ایشان در خواب نهمروز بودند ۴ پس هنگامیکه عذاب به سویشان آمد سخنی نداشتند  
جز اینکه گفتند محققا ما ستمگر بودیم ۵ پس البته ما سوال میکنیم آنان را که به سویشان رسول  
فرستاده شد و البته سوال میکنیم پیغمبران فرستاده شده را ۶ و البته سرگذشت ایشان را  
بخوانیم بر آنان و ما غائب نبوده ایم ۷

تذکره جمله فلنستلقن ... دلالت دارد که از تمام آنها و از خود پیغمبران سوال و مواخذ



خواهد شد پس کسی بخبر معمولی اعتماد نکند و نگوید شیعه فلان و پیرو فلان سوال و جواب ندارد . جطه ما کتا غابین دلالت دارد که خدا همه جا حاضر و ناظر است و از اعمال بندگ مطلع است .

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ① وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ② يَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ③

ترجمه و سنجش اعمال در آنروز حق است پس هرکس ترازوهای او سنگین درآید همانا ن رستگارند و کسیکه سبک درآید ترازوهای او ایشانند آنانکه زیان وارد کردند بخودشان بسبب آنکه آیات ما ستم میکردند ۱

تکلیف حقیقت میزان و کیفیت و کمیت آن بر ما مخفی است ولی بطور اجمال باید ایمان داشت و کلمه موازین دلالت دارد که هرکسی چندین میزان دارد ، بایکی اعمال او و بـ دیگری ایمان او با دیگر رفتار او سنجیده میشود .

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ④ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ⑤ يَكُنْ مِنَ الشَّاكِكِينَ ⑥ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ⑦ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ⑧ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ⑨ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ⑩

ترجمه و بتحقیق که ما شما را در زمین تمکن دادیم و برای شما در آن وسائل معاش قرار دادیم چه کم شکر می گزارید ۱۰ و بتحقیق ما شما را خلق کردیم آنگاه صورت بخشیدیم سپس بفرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند جز ابلیس که از سجده گنا ن نمود ۱۱ گفت چه مانع شد تو را که سجده نکردی چون امرت کردم گفت من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و او را از گل ۱۲ گفت پس فرود آی از آن مقام و درجه که تو را نرسد در آن بزرگی نمودنت پس بیرون رو که تو از خوار شدگانی ۱۳ گفت مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند ۱۴



گفت محققاً تو از مهلت یافتگانی ۱۵

بَلَدٌ جَمْعٌ مَكَانٌ ... دلالت دارد که زمین را خدا در اختیار بشر و وسائل معاش باو داده تا او زمین را آباد کند و معاش خود را اداره کند . در جمله خلقناکم ثم صورناکم چون ضمیر مخاطب جمع است دلالت دارد که مقصود خلقت فردی نیست بلکه خلقت نوعی است و ملائکه در پیشگاه نوع بشر باید متواضع باشند . مقصود از اسجدوا ، همان فروتنی برای بشر است نه سجده عبادتی و شیطان که از تکبر و کفر گفت انا خیر منه بقیاس عقلی تَعَسَّكَ جست که آتش فروغی ندارد و بهتر از خاک تیره است و بهتر برای پست تر نباید سجده کند ، ولی غافل از اینکه قیاس باطل است ، زیرا اگر قیاس صحیح بود ملائکه باید بقیاس عقلی تَعَسَّكَ جویند زیرا ملائکه از نورند و نور بطریق اولی بهتر از خاک است . و شیطان بظاهر آدم و بهدن خاکی او نظر کرد و اگر بروح او نظر میافکند چنین قیاسی نمیکرد . پس بنده حقیقی آنستکه مطیع امر پروردگار باشد و بقیاس عقلی که اول من قاس ابلیس ، تَعَسَّكَ نجوید .

جز رضای خواجه اش در پیش نیست  
هرزنده از بهر خدمت او میان  
سجده گردند و نگفتند از سبب  
گفت نباید سجده آدم ز من  
او ز خاک پست و من از آذر م  
او ز خاک و خاک ظلمانی بسود  
ای تقویر او و چشم کسور او  
دود و دوده زاده آتش بسود  
دیدنی از آدم همه اشراق نور  
زاده قدس است و پرورده حق است

بنده آن باشد که بند خویش نیست  
گر بگوید چاکر این بـاشـروان  
همچو آن روحانیان کز امـر رب  
زانمیان شیطان که خاکش بر دهن  
من از آن خاکی نسب بالاتـم  
من ز نام نار نورانی بود  
خاک بر فرق وی و بر سر نور او  
نی ز آتش هرچه زاید خوش بسود  
گر نبودی دیده آن کسور کسور  
جان آن دیدنی که نور مطلق است

مقصود از جمله فاهیه منها آیا هبوط از آسمانست و یا از مقام قرب و آیا ضمیر منها بکجا بر میگردد ذکر آسمان قیلاً نشده تا ضمیر را بآن برگردانیم ، بهر میتوان گفت مقصود از درجه قیست بقرینه مقام . جمله من المنظرین دلالت دارد که خدا اَتمَّهلت را برای شیطان معین نکرده تا اینکه خاطر جمع و مغرور بحیات خود نباشد و هر آن احتمال فناء خود را بدهد .

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ  
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُورًا لِمَنْ يَبْعَكَ  
سِنَّهُمْ لَا مُلْأَيْنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾

**ترجمه** گفت بسبب آنچه مرا گمراه کردی البته بر سر راه راست تو برای ایشان بکمی—  
می نشینم ۱۶ سپس بسوی ایشان از جلوشان و از پشت سرشان و از راست و چپ ایشان می آیم  
و اکثرشان را شکر گزار نی یابی ۱۷ گفت خارج شو از آن درجه در حال نكوهیده و رانده شده  
و محققا هرکس از ایشان تو را پیروی کند البته در روز را از همه شما پر میکنم ۱۸  
**تکلیف** شیطان در جمله افوتنی ، افوا خود را نسبت بخدا داده و جبری شده ولی  
در آیات دیگر خود را مغوی مردم دانسته گویا مذهب مستقیمی نداشته است .

وَبِأَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ  
زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا  
مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ  
عَنْهُمَا مِنْ سَوَائِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ  
تَكُونَا مَلَكَائِنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَسَمَهُمَا إِيَّيْ لِكُلٍّ لَمِنَ  
النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا  
سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا  
رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ  
لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

**ترجمه** و ای آدم سکنی گزین تو و زنت در بهشت پس از هر چه خواستید بخورید و بایست  
درخت نزدیک نشوید که از ستمگران بشوید ۱۹ پس شیطان آنان را وسوسه کرد تا ظاهر سا زد  
برایشان آنچه از ایشان از مورتها ملن ممتور بود و گفت پروردگار شما نهی نکرده شما را از این  
درخت مگر اینکه بار شما درو ملک شود و یا جاودان بمانید ۲۰ و برای آنان قسم خورد که



براستی من برای شما از خیرخواهانم ۲۱ پس آنان را بغریب بطمع و جرئت انداخت پس چون از آن درخت چشیدند عورتشان برای ایشان پید' شد و شروع کردند از برگهای بهشت بر خودشان چسبانیدن و پروردگارشان ندا کردشان آیا نهی نکردم شما را از این درختستان و نگفتم بشما که شیطان برای شما دشمنی آشکار است ۲۲

**تکذیب** ما وری عنهما من سوءاتهما دلالت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور بنور بوده و یا بچیز دیگری معلوم نیست و از این آیه معلوم میشود کشف عورت از اول خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده . و جمله .. ان تکنوا ملکین دلالت دارد که ملائکه افضل از نوع انسانست و آدم و حوا میل داشتند د و ملک باشند و اگر نه گول شیطان نمیخوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده نکردنش معلوم شد .

تکلیف ما وری عنهما من سوءاتهما دلالت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور بنور بوده و یا بچیز دیگری معلوم نیست و از این آیه معلوم میشود کشف عورت از اول خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده. و جمله .. ان تکونا ملکین دلالت دارد که ملائکه افضل از نوع انسانست و آدم و حوا میل داشتند و و ملک باشند و اگر نه گول شیطان نمیخوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده نکردنش معلوم شد.

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ  
تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ  
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْبَوْنَ وَ  
فِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

آن دو گفتند هر دو کار ما بخود ستم کردیم و اگر برای ما نیامرزی و رحم نکنی الهه  
از زناکاران خواهیم بود ۲۳ گفت پائین بروید در حالیکه بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است  
و برای شما در زمین جای برقرار و مایه زندگی است تا مدتی ۲۴ گفت در آن زندگانی میکنید و  
در آن میمیرید و از آن خارج میشوید ۲۵

و آن کلماتی که خدا بایشان یاد داده که فرموده : فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه ، همین کلمات و جملاتی است که در اینجا آمده نه آنچه در کتب حدیث ذکر شده که در قرآن نیست و احتمال جعل دارد . جمله الی حین دلالت دارد که زمین تا مدتی مورد استفاده بشر است و ممکن است از مورد استفاده خارج شود ، همینطور که انرژی گروات دیگر تمام میشود . ایهبطوا دلالت دارد که از مقام خود پایین رفتند و یا از بهشت خارج شدند ، و ظاهر این است که بهشت روی زمین بودند و از آنجا بجای دیگر منتقل شدند چنانچه خدا بیهود فرموده : ایهبطوا مصرًا .

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا  
يُؤَارِي سَؤَالَكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ  
آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٦﴾

**ترجمه:** بتحقیق ما فرستادیم بر شما لباسی که بپوشاند عورات شما را و لباس زینت و لباس

تقوی را این خوبست این از آیات خدا است تا شاید شما پند گیرید ۲۶

**تکلیفات:** جمله یواری سؤالتکم دلالت دارد که خدا ملت گذاشته و لباس ساتر برای بشر فرستاده ، پس برهنه بودن برخلاف آئین الهی است و بشر نباید برهنه زندگی کند . و اما انزلنا معنی آن چنین نیست که از آسمان لباس نازل شده باشد بلکه مقصود نزول از مقسام خالق برای مخلوق است . مانند جمله و انزل لکم من الأنعام ، پس خدا باران رحمت را فرستاد و بزمین امر کرده تا کوهها گیاه بدهد و از گیاهان انسان لباس بسازد . اما لباس زینت که ریش باشد چون ریش بمعنی پراست ، چون پرپرندگان برای آنان زینت است ، پس مقصود لباس حریر و لباس زینت است . اما لباس تقوی اگر لباس بمعنی حقیقی خود بمعنی ملبوس باشد پس ممکن است همان لباس ساتر باشد که تکرار شده برای اهمیت آن که خلع آن برخلاف تقویست و ممکن است لباس تقوی ، لباس پرهیز از دشمن باشد که در جنگ باید در بر کرد مانند زره و خود و جوشن . و ممکن است لباس پاک حلال برای عبادت باشد و ممکن است مجموع اینها باشد . اما اگر لباس بمعنی مجازی باشد پس مقصود آن صفات حسنه ای است که ساتر صفات زلیله باشد مانند ایمان و عفت و تقوی و حیا که این ها لباسهای روحی و باعث قرب الی الله است .

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ  
كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا  
إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ  
أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا  
عَلَيْهَا آيَاتِنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَٰذَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ  
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

**ترجمه:** ای فرزندان آدم شیطان شما را البته نفریبد چنانکه والدین شما را از بهشت



خارج کرد و باعث شد که بکنند از خودشان لباسشانرا تا بنمایاند عورات ایشان را بد رستیکه شیطان و قبیله او می بینند شما را از جاییکه نمی بینید ایشانرا بر رستیکه ما شیاطین را در وستان و یاوران مردم بی ایمان قرار ادیم ۲۷ و چون کار زشتی کنند گویند ما پدران خود را بر این کار یافتیم و خدا ما را بآن امر کرده بگو بر رستیکه خدا امر بزشتیها نمیکند آیا بر خدا میگویند آنچه نمیدانید ۲۸

﴿۲۸﴾ آنه بر یکم . . دلالت دارد که شیاطین انسان را میتوانند به بینند اما انسان آنان را نمی بیند زیرا انسان جسم کثیف و ایشان اجسام لطیفه میباشند . جمله ان الله لا یامر بالحقه رة است بر قول جبرئیل که کارهای زشت خود را باراده خدا و امر خدا میدانند کار کار زشت خود را مستند بد و چیز قرار میدارند : یکی تقلید از آباء و دیگر اینکه خدا ما را امر کرده ، حقه مالی جواب سخن اول ایشان را نداده زیرا تقلید واضح البطلان است و هر ملتی تقلید میکند از آباء خود و اگر چه در طریقه شد یک گز باشد ، اگر بگوئیم تقلید باطل نیست باید بگوئیم در قول متضاد هر دو صحیح است و این چیزی است که عاقل نمی پذیرد . و اما خدا جواب سخن دوم را داده که شما وحیی قائل نیستید زیرا مشرکین مکه منکر وحی بودند پس بدانید خدا امر بفحشاء نمیکند . مخفی نماید آنان کار زشت خود را زشت نمیدانستند ، بلکه بامر خدا میدانستند مانند پرهنه طواف کردن را . مانند ملت ما که زنجیر زدن و تصنیف خواندن و رقصيدن در عزا را عبادت و بامر خدا میدانند . جمله اتقولسون علی الله ما لاتعلمون دلالت دارد بر بطلان فتوای ظنی که مجتهدین ملت مفتوای ظنی خود را برای مقلد حجت میدانند و میگویند هذا ما اتی الیه ظنی و کل ما اتی الیه ظنی فهو حکم الله ، گویا از این آیه خبر ندارند که فرموده آنچه نمیدانید یعنی علم بآن ندارید بر خدا نگویند .

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ  
عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿۲۹﴾  
فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ  
أَوْلِيََاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿۳۰﴾

﴿۲۹﴾ بگو هر وقت گرام امر نموده بعد االت و باینکه روهای خود را راست بدارید در هر زمان مسجد و مکان سجده ( یعنی در زمان نماز و مکان نماز که مسجد باشد روی خود را بقبله متوجه سازید ) را ورا بخوانید در حالیکه خالص کرده باشید برای او دین را همچنانکه

شما را بوجود آورد باز میگردد ۲۹ گروهی را هدایت کرد و گروهی ثابت است بر ایشان ضلالت زیرا ایشان شیاطین را سرپرستان خود گرفتند در مقابل خدا و خیال میکنند که هدایت یافتگانند ۳۰

**تکلیف** اگر مسجد را اسم مکان بگیریم ، مقصود این است که در مساجد یعنی در هر مسجدی توجه بخدا کنید زیرا تمام مساجد از خدا است و اگر اسم زمان گرفتیم مقصود اوقات نماز است . جمله بحسبون انهم مهتدون راجع به شرکین است که کارهای شرک و زشت را عبادت و هدایت میدانستند عیناً مانند امروزه و ملت ما، که جمع میشوند بنام عبادت توجه بغیر خدا کرده و بندگان صالحین را میخوانند بنام دعای توسل و یا ند بهو مانند آن و خیال میکنند اینها هدایت است

يَا بَنِي آدَمَ

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۳۱﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطِّيبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾

**ترجمه** ای فرزندان آدم زینت خود را باخود بگیرید نزد هر مسجدی ( و یا در هر زمان سجده و نمازی ) و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را ۳۱ بگو که حرام کرده زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده ( از زمین ) و که حرام کرده رزقهای پاکیزه را بگو اینها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند در حالیکه روز قیامت خالص برای مؤمنین است این چنین بیان میکنیم آیات را برای قومیکه دانا میباشند ۳۲

**تکلیف** مردم جاهلیت برهنه حج میکردند ، خدا فرموده خدا زینتکم عند کل مسجد یعنی لباس خود را که زینت انسانست باخود بگیرید و باید گفت آیه مطلق است در هر وقت نماز و مکان نماز که مسجد باشد خود را زینت کنید یعنی لباس فاخر بپوشید و عطر بزنید .

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ

رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأُثْمُ وَالْبَغْيَ بِخَيْرِ الْحَقِّ وَأَنَّ



تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

**ترجمه** بگو جز این نیست پروردگارم حرام کرده زشتی ها را آنچه ظاهر از آنست و آنچه نهانست و گناهو گرد نکشی بناحق را و اینکه برای او شرک بیاورید آنچه را که دلیلی بآن نازل نشده و اینکه بگوئید هر خدا آنچه را نمیدانید ۳۲

**تکلیف** مقصود از فحشاء کار زشت و محرماتست چه آشکارا باشد مانند دروغ گفتن و فحاشی و چه باطنی باشد مانند زنا و سرقت . مقصود از اثم شرابست چنانکه خدا فرموده و اثمهما اکبر ، و یا مقصود هرگناهی است . مقصود از جملهُ و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ، فتواهای ظنی و گفتارها وحدیثهای مذهبی ضد قرآنی است .

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ ﴿٣٣﴾ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَتَّبِعُكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ يُقْضُونَ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا بِئْسَ الْقَائِلُ ﴿٣٤﴾ وَأَصْلَحْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

**ترجمه** و برای هر امتی مدتی معینی است پس چون اجل ایشان آمد نه ساعت و لحظه ای تأخیر کنند و نه پیش بپشتند ۳۳ ای فرزندان آدم هرگاه شما را رسولانی از خودتان برایتان آمد که بر شما آیات مرا بخوانند پس آنکه پرهیزکار باشد صلاح آید پس خوفی برایشان نیست و نه محزون شوند ۳۴ و آنانکه تکذیب کنند بآیات ما و از قبول آن تکبر ورزند ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند ۳۶

**تکلیف** این خطابات یا بنی آدم وقتی شده که ابتدا خلقت بوده چنانکه در تورات نیز چنین خطاب موجود است زیرا سخن در این سوره شروع از خلقت آدم شده و سپس هبوط بزمین و سپس خطابات و تکالیف فرزندان آدم و این آیه خطاب بر رسول خاتم و امت او تنها نیست که خدا گفته ای امت محمد اگر پس از این رسولی آمد با و ایمان آورید زیرا اگر چنین باشد خاتم بودن او معنی ندارد ، پس اگر کسی پیدا شود ادعای رسالت کند و بگوید خدا باین امت گفته اگر رسولی آمد ایمان آورید ، باید فهمید که چنین کسی معنی آیه را درک نکرده .

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذباً أو كذب بآياتنا أولئك ينالون

فَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّوْنَهُمْ قَالُوا أَهَٰئِذَا  
 كُنْتُمْ تُدْعَوْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ  
 أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ قَالَ دُخِلُوا فِي أُمِّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ الْبَنِي  
 وَالْأَنْسِ فِي النَّارِ كُلًّا دَخَلَتْ أُمَّتُهُ لَعْنَتُ خَلْقِهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا  
 فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرِبُهُمْ لِيُؤْلِيَهُمُ رَبُّنَا هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَاتِمُّهُمْ عَلَيْهَا  
 ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَقَالَتْ  
 أُولَٰئِكَ لِيُؤْخِرَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْهَا مِنْ فَضْلٍ فذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا  
 كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾

**ترجمه:** پس کیست ستمکارتر از کسیکه بد روغ برخدا افترا زند و با آیات او تکذیب کند  
 ایشانند که هرمد بخودشان نصیب ایشان از کتاب تا وقتیکه فرستادگان ما بیایند که جانشان  
 را بگیرند گویند کجا است آنچه میخواندید غیر از خدا گویند از ما گم شدند و از دست ما رفتند  
 و برخودشان گواهی دهند که ایشان کافر بوده اند ۳۷ خدا گوید داخل شوید در امتیهاییکه  
 پیش از شما گذشتند از جن و انس در آتش هرزمانیکه داخل شود امتی لعن کند همانند خود  
 را تا وقتیکه یکدیگر را درک کنند در آتش و همه جمع شوند ، پیروان نسبت به پیش قدمان خود  
 گویند هروردگارا ایشان ما را گمراه کردند پس ایشان را دوچند ان از عذاب آتش بدده خدا گوید  
 برای هرکدام دوچند ان است ولیکن نمیدانید ۳۸ و پیش قدمان به پیروان گویند شما را بر ما  
 فضیلتی نبوده ( شما بهتر از ما نبوده اید ) پس عذاب را بجشید بجزای آنچه کسب میکردید ۳۹

**تفسیر:** بد نهال اجتماع رفتن و با پیروی گذشتگان نمودن نتیجه ای ندارد جز اینکدر قیامت  
 در آتش و زخ باید با آنان شرکت کردن ، بد آنکه گمراه کردن سابقین لاحقین را و گمراه شدن  
 پیروان بواسطه پیروی باین است که آنان بباطل رفته و باطل را برای اینان زینت داده اند و  
 با دلیلهای بربطلان را پنهان کرده اند و با متأخرین آنان را بزرگ شمرد و با باطل آنرا  
 اقتدا کرده و تقلید نموده اند . بهر حال عقل خود را بکار نینداخته و بسخن خالق گوشزد اند  
 چنانکه فعلا در میان مردم ، هزاران زیارات خرافی و بدعتها بتقلید از بزرگان گذشته مانده  
 است .



إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا  
تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ  
الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ  
غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

**ترجمه:** بتحقیق آنانکه با آیات ما تکذیب کرده از قبول آیات ما تکبر ورزیدند درهای آسمان  
بر ایشان باز نگردد و داخل بهشت نشوند تا اینکه شتر داخل در سوراخ سوزن گردد و مجرمین  
را این چنین جزا میدهم. ۴۰ برای ایشان از دوزخ بستری است و از بالای ایشان پوششها  
(رواند ازهای آتشین) است و این چنین جزا میدهم ستمگران را ۴۱  
**تکلیف:** حق تعالی تشبیه کرده محالی را بمحال دیگر و میفرماید همانطوریکه محال است  
شتر بسوراخ سوزن وارد شود همانطور هم رفتن متکبرین براه باریک حق و حقیقت محال است ،  
چون در عرف عرب چیزی از شتر بزرگ تر نبوده و چیزی هم از سوراخ سوزن در نظرشان کوچکتر  
نبوده لذا خدا این مثل را زده است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ  
﴿٤٢﴾ وَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا  
اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي  
رَبَّيْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

**ترجمه:** و آنانکه ایمان آورده و عمل های شایسته کنند (بقدر توانائی خود) ما کسی را تکلیف  
نمیکنیم مگر بقدر توانائیش ایشانند اهل بهشت که در آن ماندگارند ۴۲ و بیرون آوریم آنچه  
در سینه های ایشان است از کینه ، از زیر کاخ ایشان نهرها جاری است و گویند ستایش مخصوص  
خدائی است که ما را باین هدایت کرد و ما هدایت نیافته بودیم اگر خدا ما را هدایت نمیکرد  
بتحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند و نداشوند که این است همان بهشتی که شما ارت  
دادید شدید بسبب آنچه میکردید ۴۳

نیکیت وسیع بمعنی توانائی باسانی و وسعت است نه توانائی بفشار و سختی و معنی اینکه اهل بهشت گویند اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نیافته بودیم این نیست که هدایت ما از خود ما نیست بلکه معنی آن این است که چون ما را آیات تکوینی و آیات کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد و ما خود توجه کردیم و اعراض نکردیم این است که هدایت یافتیم .

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ  
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا  
نَعَمْ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ  
يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٤٥﴾

ترجمه و اهل بهشت ندا کنند اهل آتش را که بتحقیق ما آنچه پروردگارمان وعده کرده بود حق یافتیم پس آیا شما آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید گویند آری پس اعلان کند اعلان کننده ای میان ایشان که لعنت خدا برستعگران ۴۴ آنانکه باز میداشتند از راه خدا و کجی آن را میجستند و ایشان بآخرت کافر بودند ۴۵

نیکیت فرض از این ندا توجیع اهل آتش و زیاد کردن غم آنها است و با اینکه بین بهشت و دوزخ مسافت زیادی است آنان در اعلیٰ علیین و اینان در اسفل السافلین میباشند معذک صدای یکدیگر را بقدرت حق میشنوند .

وَيَبْنِيهِمْ مَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمِهِمْ  
وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ  
وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا  
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا لَا يَعْرِفُونَهُمْ  
لِسِيمِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٧﴾  
أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا  
خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

ترجمه و بین بهشت و دوزخ پرده ایست و بر اعراف مردانی هستند که هر قوم را بسیمای



آنان می شناسند و اهل بهشت را ندانند که سلام بر شما داخل آن نشده اند و حالیکه ایشان طمع دارند ۴۶ و چون دیده های ایشان متوجه شود بطرف اهل آتش گویند پروردگارا قرازمده ما را با قوم ستمگران ۴۷ و اهل اعراف مردانی را که بسیمایشان می شناسند ندانند گویند شما را بی نیاز نکرد و کفایت از شما ننمود جمع شما و آنچه بآن تکبر میکردید ۴۸ آیات ایشانند آنانکه قسم میخورید که خدا رحمت خود را بایشان نفرستاند داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون میشوید ۴۹

﴿تِلْكَ أَعْرَافُ الْجَنَّةِ﴾ اعراف بجا های بلند و تنه ها گفته میشود از این آب استفاده میشود که به بهشت و دوزخ مکانهای بلند است که در آن مردانی بزرگ مانند انبیاء و اوصیا و شهدا و صالحین ایستاده اند و مردم بهشت و دوزخ را می شناسند و با اهل بهشت و دوزخ سخن میگویند و اینها پس از دخول اهل بهشت وارد آن میشوند زیرا چنانکه ایشان در زندگی خود ناظر احوال مردم بودند در قیامت نیز مردم را می شناسند و در همان اعراف مده او بکلیف نیز با ایشان هستند که امیدوار بر رحمت حق میباشند و مردم دنیا ایشان را قابل رحمت حق نمیدانسته اند و کسی بالاخره وارد بهشت میشوند چنانکه از جمله ادخلوا الجنة استفاده میشود.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ

الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ

اللَّهَ حَرَّمَ مَا عَلَى الْكَافِرِينَ ۝۵۰ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ هَوًا وَلِعِيَازَ

عَرَّتْهُمْ الْكِبْرُؤَةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا

وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَحْكُمُونَ ۝۵۱

﴿تِلْكَ أَعْرَافُ الْجَنَّةِ﴾ و اهل آتش اهل بهشت را ندانند که هر ما مقداری از آب و یا از آنچه خدا روزی شما کرده بریزد گویند بتحقیق خدا احرام کرده اینها را بر کافران ۵۰ آنانکه دین خود را بازچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده بود پس امروز ما فراموش میکنیم ایشانرا چنانکه ایشان ملاقات چنین روز خود را فراموش کردند و چنانچه آیات ما انکار و اعراض داشتند ۵۱

﴿تِلْكَ أَعْرَافُ الْجَنَّةِ﴾ از این آیات معلوم میشود اهل بهشت و دوزخ از روی یکدیگر را نمی بینند و ندانند میکنند . مقصود از جمله فالیوم ننسیهم این است که ماجزای نسیانکاری ایشانرا می دهیم و ایشان

را مشغول رحمت نمی کنیم و مانند فراموش شده ترکشان میکنیم و گونه خدا ایتعالی نسیان ندارد  
و مژده است از آن .

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى  
عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ  
يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا  
بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي  
كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

**تفصیل** و بتحقیق که ما بایشان کتابی دادیم که بیان کرده و تفصیل دادیم آنها برداشتن  
در حالیکه هدایت و رحمت است برای مردمیکه ایمان بیاورند ۵۲ آیا منتظرند و انتظار تأویل  
آنها میکنند روزیکه تأویل آن بیاید آنانکه از پیش آن را نسیان کرده بودند میگویند بتحقیق  
رسولان پروردگار ما بر راستی آمدند پس آیا شفیعانیکه شفاعت کنند برای ما میباشند و با برگشت  
داده میشویم که عمل کنیم غیر آنچه عمل میکردیم بتحقیق زیانکار کردند خود را و آنچه بسد روغ  
بسته بودند از ایشان نا پیدا شد ۵۳

**تکلیف** کلمه علی علم دلالت دارد که بیان قرآن بر پایه علم است نه بر شک و ظن و  
تأویل در آن بمعنی تحقق خارجی و مرجع حقیقی است که وجود خارجی و حقائق واقعی آیات  
دیده شود و آنروزیکه تحقق خارجی بوجود آید قیامت است که منکرین آیات و معترضین ، آنروز  
یکی از دو چیز را میخواهند یکی شافع و دیگری برگشت بدنیاء رجوع بمقدمه ۱ شود

إِنَّ

رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى  
عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ اللَّيْلَ يُطَلِّبُ الْحَشِيثَاتِ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ  
وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ  
الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾  
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ



ولذا برای چنین مولائی تضرع و زاری میکند زیرا او کامل و خود فاقد و ناقص است ، ولذا برای دعا آنها تأکید شده و آنها فضیلت دارد . مراد از جمله . . بعد اصلاحها ، آنستکه پس از آمدن آنها و ارشاد مردم ، شما مردم را گمراه نکنید .

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا  
بِأَن يَدْفَعَهُ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سُحَابًا فَلَأْسُقُنَّاهُ لِبَلَدٍ مَّيْمَنٍ  
فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نَخْرِجُ الْمَوْتَى  
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي  
حَبَثَ لِإِخْرَاجِ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

**ترجمه** و او آنخدائی است که بادها را بشارت دهنده جلو رحمت خود یعنی باران میفرستد تا آنکه بادها ابرهای سنگین بردارند آنها بسرزمین مرده رانندیم پس آب آنها بزمین فرو ریختیم و بان از همه گونه میوه جات بیرون آوردیم این چنین مردگانرا بیرون میآوریم تا شاید شما متذکر شوید ۵۷ و زمین پاک گیاه خود را بیرون میدهد بفرمان پروردگارش و آنکه ناپاکست گیاه آن بیرون نباید مگر آنکه بیفایده اینچنین بیان میکنیم آیات را برای قومیکه سپاسگزارند ۵۸

**تفصیلات** مقصود از مثال البلد الطیب .. این است که زمین شوره زار نفع آن کم است و رحمت برای آن زیاد ولی با این حال صاحب آن نباید مأیوس شود و خود را بهرحمت می اندازد برای نفع کم ، پس اگر کسی برای آخرت که بهره زیاد دارد خود را بهرحمت افکند جا دارد ، و ممکن است بگوئیم این چل را برای مؤمن و کافر زده است که آیات الهی بظری است بر دل مؤمن ، منافع بسیار دارد ولی در دل کافر ، نتیجه ندارد .

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ  
إِلَٰهِ غَيْرُهُ إِنِّي خَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ  
إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ  
مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ  
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ

### رَحْمَتِ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٩﴾

ترجمه: براستی پروردگار شما خدائی است که درشش روز آسمانها و زمین را آفرید سپس برسلطنت و ملک خود مستقر شد میپوشاند شب را بروز میجوید شب روز را شتابان و خورشید و ماه و ستارگان رام شده بفرمان اویند آگاه باشید که اختصاص باو دارد آفرینش و فرمان بها برکت است خدای پروردگار جهانیان ۵۹ پروردگار خود را بخوانید بزاری و درنهمان زیرا او دوست نمیدارد تجاوزگران را ۶۰ و در زمین فساد مکنید پس از اصلاح آن و بخوانید او را از ترس و از طمع براستیکه رحمت خدا نزد یکست به نیکوکاران ۶۱

تکلیف: خلقت تدبیری آسمان و زمین درشش روز بیشتر دلالت دارد بر قدرت حق ، و باضافه بطلان سخن فلاسفه که گفته اند لا یصدر من الواحد الا الواحد که میگویند از خدا يك چیز بیشتر خلق نشده و خدا خالق يك چیز است . جمله ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه دلالت دارد که در دعا دار و فریاد جائز نیست . اشکال شده بر دعاها که : اگر مطلوب از دعا معلوم الوقوع فی علم الله است پس شدنی است و دعا فائده ندارد . دوم اگر خدا در ازل اراده کرده وقوع مطلوب را واقع خواهد شد و اگر اراده نکرده تغییر در اراده و ذات خدا ممکن نیست . سوم اگر مطلوب دارای مصلحت است خدا عطا خواهد کرد چه دعا بکند و چه نکند زیرا خدا بخیل نیست . چهارم دعا مانند ارشاد کردن پروردگار و سوء ادبست . پنجم اقدام بر دعا دلیل بر عدم رضایت بقضاء الهی است زیرا آنکه راضی است بقضاء چیزی نمی طلبد . ششم اقدام بر دعا بخیال نفع طلبوست و حال آنکه گاهی مضر است . هفتم توجه دادن قلب بطلبوی غیر خدا برخلاف معرفت است . هشتم روایت است که فرموده من شغله ذکرى عن مسغلتى اعطیته افضل ما اعطى السائلین . نهم علم حق محیط بحاجت عباد است و بنده اگر خدا را عالم بحاجت خودش بداند ساکت میشود و حاجت را ذکر نمیکند ، و لذا خلیل خدا گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی .

جواب تمام این اشکالات این است که : اولاً این اشکالات در تمام عبارات وارد است زیرا اگر سعادت مند است در علم خدا دیگر احتیاج بعبادت ندارد و اگر شقی است عبارات فائده ندارد پس تمام عبارات را باید ترک کرد مانند دعا . ثانیاً اگر انسان در علم خدا گرسنه باشد پس خوردن غذا چه فائده دارد و اگر در علم خدا سیر خواهد بود پس باید غذا نخورد ، و هکذا . ثالثاً مقصود از دعا شناختن ذلت عبودیت و عزت ربوبیت و معرفت با احتیاج بطلبوست و بداند خود عاجز از تحصیل آن و خدای او قادر ، و بداند که خدا حاضر و ناظر و شنوا و قادر ، و عالم بحاجت او است . پس در حقیقت در دعا جمیع معارف و خصوصاً ذلت عباد و عزت مولا است



مِنْكُمْ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَتَّقُوا وَلِيُنقِضَ أَلْسِنَتَهُمُ الْفِتْنَةَ ۖ فَاُنْجِبْنَاهُمْ  
وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَآخِرَ قُنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا أَنَّهُمْ كَانُوا  
قَوْمًا عَيْنٌ ﴿٦٤﴾

ترجمه: بتحقیق نوح را بسوی قوش فرستادیم پس گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید برای شما الهی (ملجای) نیست غیر او براستیکه من مقررسم بر شما از عذاب روز بزرگ ۶۴ اشراف از قوم او گفتند بد رستیکه ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم ۶۵ نوح گفت ای قوم من، گمراهی با من نیست ولیکن من پیغمبری از پروردگار جهان نیام ۶۶ پیغامهای پروردگار مرا بشما می رسانم و شما را بندم و از خداوند میدانم چیزی را که نمیدانید ۶۷ و آیا عجب کرده اید که آمده است شما را تذکری و تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بتواند شما را و تا بهره یزد و تا شایسته رحم شود ۶۸ پس او را تکذیب کردند پس او را و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم و آنانرا که بآیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم زیرا ایشان قومی بودند کوران ۶۹

ترجمه: حق تعالی برای تسلی دل رسول و تقویت او و سایر مؤمنین قصه آنها گذشته را آورده . مقصود از ملا ، سادات و اشراف قوم او میباشد . از این آیات معلوم میشود که تمام آنها کارشان دعوت بتوحید بوده چنانچه نوح میگوید : اهدوا الله . . و طاعت آنرا ذکر میکند که غیر خدا ملجأ و مقصدی در حوائج شما نیست ، پس سزاوار نیست که غیر او را پرستید . جمله ذکر من ربکم ، دلالت دارد که آنها برای تذکر آمده اند و گرنه خدا شناسی فطری است .

وَالِی غَادٍ أَخَاهُ هُودٌ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ لَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذَكُرُ ۖ وَلَإِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضَلَةٌ فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

ترجمه: و فرستادیم بسوی عاد برادرشان هود را ، گفت ای قوم من عبادت خدا کنید برای

شما إلهی ( ملجأ و مقصدی در حوائج ) نیست فیرا و آیا نمی پرهیزید ۶۵ اشرافیکه کافر شدند از قوم او گفتند براستیکه ما تو را در سفاقت می بینیم و براستیکه ما تو را از دروغگویان گمان میکنیم ۶۶ گفت ای قوم من سفاقتی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهانیانم ۶۷ پیغامهای پروردگارم را بشما میرسانم و من برای شما پندگوی امینم ۶۸ و آیا عجب کرده اید که برای شما آمده تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا شما را بترساند و یاد آرید که خدا شما را جانشینان روی زمین نموده پس از قوم نوح و شما را در خلقت اندام زیادتى داد پس نصیحتهای خدا را یاد آرید شاید رستگار شوید ۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حق تعالی برای جلب توجه و پذیرش مردم عار فرموده اخلاص خود را برادرشان را فرستادیم و او گفت ای قوم من ، مقصود آنکه برادر را خیرخواه است و از خود شما است و بد شما را نصیحت خواهد ، ولی مردم را عادت چنین است که هر کس برخلاف سلیقه و برخلاف عقاید خرافاتی ایشان سخن گوید او را سفیه میخوانند و او را هوس میکنند . مقصود از زادکم فی الخلق بصلته این است که ایشان قوی هیکل و بلند بالا و پیر نیرو بودند .

قَالُوا أَجِئْنَا لَتَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتِنَا  
مَّا نَعِدُ نَأْنِ كُنْتُمْ مِنَ الضَّالِّينَ ۝ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ  
رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا تُزِيلُ  
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْظُرُوا إِلَيَّ عَاكِفِينَ مِنَ الْمُتَنَبِّئِينَ ۝ فَانْجِبْنَاهُ  
وَالَّذِينَ مَعَهُ بِحِمْلٍ مِّنَّا وَقَطَّعُوا أَلْوَادَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ  
كَأَنَّهُمْ مُّؤْمِنُونَ ۝

گفتند آیا تو یسوی ما آمده ای که ما خدای یکتا را پرستش کنیم و رها کنیم آنچه را پدران ما همواره میپرستیدند پس پیامبر برای ما آنچه ما را وعده داده ای (یعنی عذاب را) اگر از راستگويانی . خدا گفت بحقیق از پروردگار شما بر شما عذاب و غضب حتمی شده آیا با من مجادله میکنید درباره نامهایی که شما و پدرانتان نامیده اید که درباره آنها من لیلی خدا نازل نموده پس منتظر باشید براستیکه من با شما از منتظرانم ۷۱ پس نجات دادیم او و کسانی که با او بودند بر حمت خود من و بهریم ریشه آنانکه با ابا ت ما تگذیب کردند و ایمان آورنده نبودند



نکته: کفار یا ور خدا یان خود هستند . مقصود از اسما: سمیتوها نامهای بزرگی بود که پرهیزگان خود گذاشته بودند مانند إله و معبود و مانند آن ، پس مسلمین باید گوی غامبهای بزرگ را که وسیله گمراهی است نخورند ، مانند آنکه فلان آیت الله ، فلان مجتهد و یا فلان شاعر بزرگ ، فلان مطلب را گفته ، در صورتیکه همان مطلب باعث گمراهی پیروان شده است .

وَالِیْ ثَمُودَ اِذَا هُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ  
مَّا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ فَاذْكُرْ جَاءَكُمْ مِیْسَةَ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَافَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰیَةٌ  
فَذَرُوْهَا تَاْكُلْ فِیْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَبَاخَذَكُمْ عَذَابُ  
الْیَمِّ ۝ وَاذْكُرْ وَاِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِی الْاَرْضِ  
تَنْحَدِرُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَخْتَوْنَ الْجِبَالَ هُوًثًا فَادْكُرُوا الْاٰیَةَ  
اللّٰهِ وَلَا تَعْبُوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ ۝ ۷۴

ترجمه: و فرستادیم بسوی قوم ثمود برادرشان صالح را ، گفت ای قوم من بندگی خدا کنید نیست برای شما الهی (یعنی ملجأ و حوائج) غیر او بتحقیق برای شما از طرف پروردگار دلیلی روشنی آمد این است شتر خدا برای شما آتش است پس رها کنید او را بخورد در زمین خدا و او را آسبی مرسانید که عذاب در دنیاك شما را فرا گیرد ۷۳ و بپار آید که پس از قوم عاد شما را جانشینان قرار داد و در زمین جایگاه داد که در قسمت های سهل آن قصرها گرفتید و در کوهها خانه ها ساختید پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین غرابکار فسادکننده نباشید ۷۴

نکته: جمله جاتکم مینه من ربکم دلالت دارد که تقلید جائز نیست و باید دین را با دلیل روشن پذیرفت . قوم صالح پس از مدتی باو گفتند ما روز عید بیرون میرویم و پت های خود را میروشیم و ما از آله خود سوال میکنیم ، اگر اثر دعای تو ظاهر شد ما پیرو تو می شویم و اگر اثر دعای ما ظاهر شد تو پیرو ما باش ، پس حضرت صالح با ایشان بیرون رفت و در هرچه ایشان از خدا یان خود خواستند اجابت شد ، پس از صالح خواستند که برای ایشان شتر باده بزرگی از سنگ معینی بیرون آورد ، پس حضرت صالح از ایشان همان گفت که اگر بزرگترین کاری شد ایان آورند ، ایشان پیرو شدند ، پس او دو رکعت نماز خواند و گفت خیرا یا



هرکاری، برای تو آسانست و قوم من چنین خواسته اند، ناگاه آن کوه سنگ نالید مانند زنبکه میخواست و صاع حمل کند و شکافت و شتر ماده ای از وسط آن خارج شد و آب ایشان کم بود پس آب دیگر را برای شتر قرار دادند و روز دیگر را برای خودشان و آن شتر میچرید و به قدریکه برای همه کافی باشد، شیر میداد و روز دیگر که ایشان آب داشتند نزد قوم نمی آمد بلکه با کره خود میچرید، پس نه نفر از جوانان شراب خور روزی میخواستند شراب بخورند و آنرا با آب ممزوج کنند، آنروز آب نبود چون نوبت شتر بود، این برایشان سخت آمد و بیکدیگر پیش نهاد پس کردن شتر را دادند، یکی از آنان که جوانی بود حطه کرد بان شتر، آن شتر فرار کرد بهشت سنگی، پس او را دور کردند و آن جوان او را پی کرد و شتر افتاد چنانکه خدا فرموده: فنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر، که خواهد آمد. و آیه بودن این شتر از جهاتی معلوم و روشن است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مِنَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَعْلَمُونَ أَنَّ صَلَاحًا  
فُرِسَلُ مِنْ رَبِّهِمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ  
اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِينَ آمَنُوا كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ  
عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ قَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ  
الرُّسُلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٧٨﴾  
فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَفَصَحْتُ لَكُمْ  
وَلَكِنْ لَا تَحْتَسِبُونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾

اشراف از قوم صالح که تکبر میورزیدند بان مؤمنینی که بنظرشان ضعیف میآمد

گفتند آیا شما میدانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است ایشان گفتند  
براستیکه ما بآنچه با او فرستاده شده ایمان داریم ۷۵ آن متکبران گفتند بد رستیکه ما بآنچه شما  
بان ایمان آورده اید کافریم ۷۶ پس شتر را پی کردند و از امر پروردگارشان سرکشی کردند و  
گفتند برای ما بهایور آنچه را بما داده میکنی اگر تو از رسلین بوده ای ۷۷ پس زلزله شد پسیدی  
ایشان را فرا گرفت پس بوقت صبح در خانه خودشان بزانود آمدند ۷۸ پس صالح از ایشان  
روگردانید و گفت ای قوم من بتخلیق رسانیدم شما پیغام پروردگارم را و شما را نصیحت کردم  
ولیکن دوست نمیدارید نصیحت کنندگان را ۷۹







مُؤْمِنِينَ ۝ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ  
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا ۖ وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا  
فَكَفَرْتُمْ ۖ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَإِنْ كَانَتْ  
طَائِفَةٌ مِنْكُمْ أَسْوَابًا لَذُنُوبٍ رَسَلْتُ بِهِ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا  
فَأَصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝ قَالَ الْمَلَأُ  
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَهْجَتُكَ يَا شُعْبَةَ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ  
لَمِنْ قَوْمِنَا أَوَلْتَعُونَ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ۝ قَدْ أَنْفَرْنَا  
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ ذَنْبِنَا ۖ إِنَّ اللَّهَ مُنْهَاجٌ وَرَاسٌ  
يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَسَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ  
عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا أَفَتَمْنَعُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ  
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۝ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَشَأْنُ اتَّبَعْتُمْ  
شُعْبَةَ الْكُفْرِ إِذْ أَخْبَسُوا ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ  
جَاثِمِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَبُوا شُعْبَةَ كَانُوا يَخُونُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا  
شُعْبَةَ كَانُوا هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ  
رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝

و فرستادیم بسوی مدین برادرشان شعیب را ، گفت ای قوم من بندگان خدا کنید  
برای شما الهی (طبیاً و مقصدی) غیر او نیست ، بتحقیق برای شما آمد ، دلیل روشنی انور و کارها  
پس کمال و میزان را تمام بدید و چیزهای مردم را کم دهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد  
روا ندارد این عصبیت برای شما اگر ایمان داشته باشید و و بسره راه منبشید که مردم را  
بهدید کنید و از راه خدا بازدارید کسی را که ایمان آورد و بگویی راه خدا را بجوشید و مبارک



آرید که شما کم بودید خدا شما را زیاد نموده و بنگرید چگونه بود عاقبت فسادکنندگان ۸۶ و اگر طائفه ای از عبا ایمان آورده اند بآنچه من بآن فرستاده شده ام و طائفه ای ایمان نیاورده پس صبر کنید تا خدا حکم کند بین ما و او است بهترین حکم کنندگان ۸۷ گروه اشرافیکه خود را بزرگ می شمردند از قوم او گفتند ای شعبی البتّه تو را با همراهانت از شهرمان بیرون میکنیم یا اینکه برگردی در ملت ما ، شعبی گفت و آها اگرچه ما نخواستیم باشیم ۸۸ اگر برگردیم در ملت شما بتحقیق افترا و دروغ بر خدا بسته ایم پس از آنکه خدا ما را نجات داده از آن و ما را نرسد که برگردیم در ملت شما مگر خدا پروردگار ما بخواهد پروردگار ما از جهت علم فرا گرفته هر چیزی را بر خدا توکل کرده ایم پروردگار ما بین ما و بین قوم ما راهی بگشا بحق و توبهترین گشاینده گان ۸۹ و بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند البتّه اگر از شعبی پیروی کنید محققاً در این هنگام شما از زیانکارانید ۹۰ پس زلزله ایشان را فرا گرفت پس صبحگاه در خانه خودشان بر زمین افتادند ۹۱ آنانکه تکذیب شعبی کردند گویا هرگز در آنجا نبوده اند آنانکه تکذیب شعبی کردند همانان زیانکار بودند ۹۲ پس از آنان روی گردانید و گفت ای قوم من بتحقیق پهنامهای پروردگارم را بشما ابلاغ کردم و برای شما نصیحت کردم پس چگونه افسوس خورم بر قوم کافران ۹۳

ببینید قد جانتکم بینه من ربکم دلالت دارد که دلیل روشنی بتوسط شعبی برای قوش بوده و اما معجزه بوده و معجزه چه بوده معلوم نیست . هر پیغمبری که معوث میشود باید نهی کند از هر منکری ، خصوصاً منکری که میان قوم او متداول بوده ، چون در قوم شعبی کفر و شی معمول بوده و لذا او از آن بخصوص نام برده .

أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ بَنِي إِدْرِيسَ أَخَذُوا مَالَهُمْ بِالسَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ  
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ٩٤ ثُمَّ بَدَلْنَا مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ خَيْرًا لَكُمْ وَالضَّرَّاءُ خَيْرٌ مِنَ  
السَّرَّاءِ وَأَخَذُوا مَالَهُمْ بِغَتَّةٍ لَهُمْ وَلَهُمْ لَا  
يَشْعُرُونَ ٩٥ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ لَمَنِعُوا وَأَقْبَلُوا الْفِتْنَةَ لَكُنَّا لَهُمْ  
بَكَاةً ٩٦ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٧  
أَفَأَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ يَقُولُونَ آمَنُوا ٩٨  
أَمْ يَحْسِبُونَ أَنْ يُنْفَكُوا ٩٩ أَمْ يَحْسِبُونَ أَنْ يُنْفَكُوا ١٠٠ أَمْ يَحْسِبُونَ أَنْ يُنْفَكُوا ١٠١



فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ  
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ شَاءَ أَصْبَنَّا هُمْ بَيْنَ قَوْمِهِمْ وَقَطَّبَحُ  
عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ ﴿١٠٠﴾

**ترجمه:** و ما هیچ پیامبری را در هیچ شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آنرا بسختیها و رنجها دچار ساختیم تا باشد که هزاری پرازند ۹۹ سپس تبدیل کردیم بجای بدی نیکی را تا ندادند و گفتند بتحقیق پدران ما نیز بسختیها و خوشیها مبتلا شدند (و این عادت دنیا است و مربوط بخدا نیست) پس ناگهان ایشان را برگرفتیم در حالیکه نمی فهمیدند ۱۰۰ و اگر اهل شهرها و قریه ها حقیقتا ایمان آورده و تقوی بیوه کنند البته بگشاییم برایمان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تگذیب کردند پس گرفتیم ایشانرا بسبب آنچه کسب میکردند ۹۶ پس آیا اهل این قریه ها ایمنند از اینکه بیاید برای ایشان عذاب ما شبانگاه در حالیکه خفته باشند ۹۷ و آیا ایمنند اهل این قریه ها از اینکه بیاید ایشانرا عذابی در چاشت در حالیکه ایشان به بازی مشغولند ۹۸ آیا پس از مکر خدا ایمنند پس ایمن از مکر خدا نمیشود مگر مردمان ناکار ۹۹ یا برای آنکه این زیراپس از هلاک اهلش میراث برند، روشن شد که اگر نخواهیم برای گناهشان مگرفتیم و بدیشان مهر میزدیم که ایشان شنوا نباشند ۱۰۰

**تفسیر:** مقصود از جمله و ما ارسلنا فی قریه . . این است که همواره در هر زمان که خدا رسولی فرستاد ، برای اینکه مردم بخدا ایمان آورند و از گمراهی و فسق دست بردارند ایشان را بسختیها و رنجها و کم نعمتی و گرانى مبتلا کرده تا بیدار شوند و این اختصاص بزمان محدود ندارد ، چون گذار میگفتند از وقتی که محدث مدعی نبوت شده هزاران سختی و قحطی بها روی کرده . جمله اولم یهد للذین . . فاهل یهد جمله ان لو شاء اصبناهم بذنوبهم میباشد ، یعنی این خواست ما که ایشان را مبتلا میکردیم باعث هدایت ایشان نبود و چرا نباید بشود . چون استفهام استفهام توبیخی و تقریبی است . مقصود از فهم لا یسمعون گوی سر نیست بلکه گوی دل است .

گویی جز با جمله حیوان میدهد امت	گویی دل مخصوص بملک آدم است
قل تعالوا قلیتمالوا گویست رب	ای ستوران رحیمده از عذاب
گویی بعضی زن تعالوها کسراست	هرستوری را صطیل دیگر است



فَلَا الْفُرَى نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا  
وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ  
قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ١٠١ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ  
مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ١٠٢

**ترجمه:** این قره ها را بر تو میخوانیم از اخبارشان و بتحقیق بیا مبرانشان با دلایلها ی روشن بسویشان آمدند پس ایمان آوردند بسبب آنچه از پیش تکذیب کرده بودند ، این چنین خدا میزند مهر بر دلهای کافران ۱۰۱ و نیافتیم برای اکثر ایشان پیمانی و براستیکه بالغیر بیشتر ایمان را ناپاکاران ۱۰۲

**تفسیر:** مقصود از جمله . . بطاقت هوا من قبل این است که چون قبل از آمدن انبیاء خرافاتی را پذیرفته بودند و لذا بدین واسطه پس از آمدن انبیاء بتکذیب خود باقی ماندند و باقی از اینکه ابتدا با انبیاء تکذیب کردند نخواستند بطلان خود را اقرار کنند و بهمان تکذیب روی تکرر باقی ماندند . مانند زمان ما که اکثر مردم اگر عقاید خرافاتی را بفهمند باز دست بر نمیدارند . مقصود از عهد پیمان فطری است که اکثر از آن منحرف شدند .

لَمْ يَحْشُنَا مِنْ بَعْدِهِمْ

مُوسَىٰ يَا بَايِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ  
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ١٠٣ قَالُوا قَالِ فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ ١٠٤ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ  
بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَارْسِلْ مَعِيَ سُرَّتَيْلًا ١٠٥ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ  
فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠٦ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ  
مُبِينٌ ١٠٧ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ ١٠٨ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ  
فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا السَّاحِرُ عَلِيمٌ ١٠٩ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَيُّ  
تَآمُرُونَ ١١٠ قَالُوا أَرْجَاهُ وَآخَاهُ وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ١١١ هَؤُلَاءِ

## يَكُلِّ سَاحِرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٢﴾

سپس موسی را با آیات خود مان پس از انبیا گذشته فرستاد هم بسوی فرعون و کسان وی و ایشان بحسب آن آیات مردم ستم کردند (هرکس بآنها ایمان میآورد در شکنجه میگذاشتند) پس بنگر چگونه بود عاقبت فساد بن ۱۰۳ و موسی گفت ای فرعون بتحقیق من رسولی از پروردگار جهانیانم ۱۰۴ سزاوار است بر من که نگویم بر خدا مگر بحق بتحقیق آوردم برای شما دلیل روشنی از پروردگارتان پس رهاکن با من بنی اسرائیل را ۱۰۵ فرعون گفت اگر معجزهای داری بیاور آنها اگر از راستگوانی ۱۰۶ پس انداخت عصای خود را که ناگاه از هائی آشکار شد ۱۰۷ و فرعون کشید دست خود را که ناگاه دست او نورانی شد برای بینندگان ۱۰۸ اعراف قوم فرعون گفتند محققا او ساحر است دانا ۱۰۹ میخواهد شما را از زمینتان ببرد کد چه فرمان میدهد ۱۱۰ گفتند او و برادرش را مهلک ده و بفرست در شهر جارچستان ۱۱۱ که برای تو حاضر سازند هر ساحر داناتی را ۱۱۲

﴿يَكُلِّ سَاحِرٍ عَظِيمٍ﴾ جملۀ فاعلها بها را ما طبق لغت ترجمه کردیم و ممکن است چنین ترجمه نمود پس کافر شدند بآن آیات که ظلموا را بمعنی کفروا بگیریم اگرچه نتیجه دو ترجمه یکی است . حضرت موسی ابتدا دعوتی آزادی بنی اسرائیل بود از اسارت فرعونیان و لذا گفت ارسل معی بنی اسرائیل ، اما فرعون بعنوان غیرخواهی باقوم خود حقه بازی میکرد ، و لذا میخواست ببرد آن بخرجکم من ارضکم ، موسی میخواهد زمینهای شما را بگیرد از شما و مردم دنیا پرست بهمین سخنان گول میخورند .

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنِّي أَكُفِّرُ بَيْنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَن تُلْفَى وَإِنَّمَا أَن نَكُون نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا مَهَرُوا وَآغَابَنَ النَّاسُ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَخَلَبُوا هَنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ



## مُونِي هَرُونَ ⑬

و ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند آیا برای ما مزی است اگر ما غلبه کردیم  
 ۱۱۲ فرعون گفت آری و محققا شما از قرین باشید ۱۱۴ گفتند ای موسی یا تو بهفکن و یا ما  
 بیندازیم ۱۱۵ موسی گفت بهفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشانرا  
 ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند ۱۱۶ و بسوی موسی وحی کردیم که عصایت را بهفکن پس  
 ناگهان فرو برد ( بلعید ) آنچه بد روغ میساختند ۱۱۷ پس حق ثابت و آنچه میکردند باطل  
 گشت ۱۱۸ پس همانجا مغلوب شدند و بخواری برگشتند ۱۱۹ و جادوگران بسجده افتادند  
 ۱۲۰ گفتند بهروردگار جهانیان ایمان آوردیم ۱۲۱ بهروردگار موسی و هارون ۱۲۲  
 لَآ جُرَّاءَ تَطِيهِنَ تَنْكِرُ دَارِدَ که دلالت بر بزرگی اجر دارد ، ساحران میل داشتند  
 که خود اول سحر خود را بکار برند تا شاید نوبت بموسی نرسد و لذا گفتند اما ان نכון نحن  
 الطقین ، و ضمیر فصل بعد از ضمیر مستتر آوردند . ولی چون ادب کردند حق تعالی موفقتشان  
 کرد برای هدایت . جَطَةُ سَحَرُوا اَمِنَ النَّاسَ . دلالت دارد که سحرشان واقعیتی نداشت  
 و چشم مردم چنین نمودار کردند که کار مهتی کردند باصطلاح چشم بندی کردند و لذا  
 حق تعالی از عمل آنان تعبیر به یا فکون و فرموده تلفظ ما یا فکون . و استرهموهم نیز دلالت  
 دارد که عطشان حقیقتی نداشت ولی بر دل مردم رعب میافکندند که مردم خیال کنند ایشان  
 کار مهتی کرده اند ، مثلا میگفتند آهای برود عقب یا مال نعوذ .

قَالَ فِرْعَوْنُ اَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ اُذِنَ لَكُمْ اِنْ  
 هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ عُثُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَاَسَوْفَ  
 تَعْلَمُونَ ⑬ لَا قَطْعَنَ اَبْدِيكُمْ وَاَزْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ⑭ لَا صِلَابَكُمْ  
 اَجْمَعِينَ ⑭ قَالُوا اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ⑮ وَمَا تَنْفَعُ مِنَّا اِلَّا اَنْ  
 اَمْتَابَا يَا رَبَّنَا لَمَّا جَاءَتْ نَارُ رَبِّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا  
 مُسْلِبِينَ ⑯

فرعون بساحران گفت ایمان آوردید با و پیش از آنکه اذن بدهم شما را براستیکه  
 این مکر است که شما مرتکب شده اید در این شهر تا اهل آنرا از آن بیرون کنید پس بزرگی

خواهید دانست ۱۲۳) البته البته قطع میکنم دستهای شما و پاهای شما را از خلاف سپس البته شما را بدار میآوریم همگی را ۱۲۴) گفتند بتحقیق ما بسوی پروردگارمان برگشته ایم ۱۲۵) و موسی که موجب انتقام باشد از مانداری جز اینکه ایمان آورده ایم بآیات پروردگارمان زمانیکه آیات برای ما آمد پروردگارا صبر را بر ما بهرزه و ما را مسلمان بمیران ۱۲۶)

تَبَيَّنَتْ ساحران آن دشت را پر کرده بودند از چوها و طنابها و وسائل سحر و لسی بکمرته آن اژدهای عظیم الهی بجنبش آمد و هرچه بود بلغید و مردم پاهارار گذاشتند بطوریکه عدهای از وحشت و ترس مردند . مقصود از خلاف ممکن است بمعنی مخالفت باشد ، یعنی چون بامن مخالفت کردند شمارا بدار میزنم و ممکن است خلاف در قطع دست و پا باشد یعنی اگر دست راست را بریدم پای چپ را میبرم . جمله ماتنقم منا . . دلالت دارد که فرعون نتوانست عیبی و کارخلافی از ایشان پیدا کند جز اینکه ایمان بخدا آورده بودند و این اگرچه در نظر فرعون گناه بود ولی در واقع بهترین ثواب میبود . جمله توقنا مسلمین دلالت دارد که در بین حضرت موسی و پیروانش اسلام بوده است .

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُسُونَا قَوْمَهُ  
لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرُكَ وَالْهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ  
وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٥﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا  
بِاللّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ  
الْحَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٦﴾ قَالُوا أَوْ دِينًا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِهَا  
جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ بَكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَلِيُخْلِفَكُمُ فِي الْأَرْضِ  
فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

تَبَيَّنَتْ و اشراف قوم فرعون گفتند آیا موسی و قوش را رها میگذاری تا در زمین فساد کنند و تو و اله های تو را رها کنند ( بتهاییکه ملجا و مقصد در حوائج بودند ) گفت بزودی میکشیم پسران ایشانرا و زنده میگذاریم زنانشانرا و محققا ما بر آنها چیره ایم ۱۲۷) موسی بقوم خود گفت از خدا یاری بجوئید و صبر کنید که زمین از خدا است بهرکس بخواهد آنها را میدهد و عاقبت برای پرهیزکارانست ۱۲۸) اصحاب موسی گفتند ما از پست شدن قبل از آنکه بیایی نزد



ما و پس از آنکه آمدی نزد ما ، موسی گفت امید است هروردگار شما هلاک کند دشمن شما را و شما را جانشین کند در زمین تا بنگرد شما چگونه عمل میکنید ۱۲۹

**بَيِّنَاتٍ جَمْلَةٌ** . اتذر موسی . . دلالت دارد که اشراف قوم فرعون ترسیدند از ازدیاد قوم و پیروان موسی . **جَمْلَةٌ** قال موسی لقومه . . دلالت دارد که حضرت موسی پیروانی پیدا کرده بود بطوریکه مجزا شده بودند از قوم فرعون ، ابن عباس گفته چون ساحران بحضرت موسی ایمان آوردند ، ششصد هزار نفر بموسی ایمان آوردند ولی باز اکثریت ملت با فرعون بودند ، **جَمْلَةٌ** عسی ربکم ان یهلاک عدوکم و یتخلفکم ، نویدی بوده از طرف خدا که موسی بقوم خود گفته فرعونیان هلاک و شما در مصر جانشین ایشان میشوید . **کَلِمَةُ الْهَيْكَلِ** دلالت دارد که فرعون بت پرست بوده و بتان متعددی داشته .

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ  
نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٣٠﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ  
قَالُوا النَّاسُ هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا  
إِنَّمَا طَائَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَقَالُوا إِنَّمَا  
نَأْتِيَابِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتُحَرَّبَ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ فَأَرْسَلْنَا  
عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ  
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ  
الرِّجُّ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ  
عَنَّا الرِّجْـَـمَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٣٤﴾ فَلَمَّا  
كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْـَـمَ إِلَى آجَلِهِمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿١٣٥﴾

**بَيِّنَاتٍ** و بتحقیق ما گرفتار کردیم پیروان فرعون را بقحطی سالها و نقص میوه جات تا باشد ایشان پند گیرند ۱۳۰ و چون نعمت و نیکی برای ایشان آمد گفتند اینها برای خاطر ما است و اگر بدی و رنجی بایشان میرسید قال بد موسی و همراهانش میزدند آگاه باش وسائل خیر و شرشان نزد خدا است ولیکن اکثر ایشان نمیدانند ۱۳۱ و گفتند هر آیتی برای ما بیاوری تا ما را بآن جاد و کنی پس ما بتو ایمان نیاوریم ۱۳۲ پس فرستادیم برایشان طوفان و ملخ و کنه

و قویافته ها و خون، آیات جداگانه پس سرکشی کردند و قومی گنہگار بودند ۱۲۲ و چون عذاب برایشان فرود آمد گفتند ای موسی پروردگارت را برای خاطر ما بخوان (دعا کن) بآن عهد یکسے نزد تو است که اگر عذاب را از ما برطرف کنی البتہ البتہ بتو ایمان میآوریم و البتہ باتوروانسے میکنم بنی اسرائیل را (و آزاد میکنم) ۱۲۴ پس چون برطرف کردیم از ایشان عذاب را تا مدتیکه ایشان بآن رسیدند ناگهان خود بهمان شکن بودند ۱۲۵

**تَفَكُّمًا** قوم فرعون بچندین بلا گرفتار شدند تا بلکه ایمان آورند بالأخره هوی و هوس مانع ایمانشان گردید . ۱- بقطعی و گران- ۲- نقص میوه جات- ۳- طوفان- ۴- طغ- ۵- کنه- ۶- قویافه- ۷- خون. پس هر دفعه که مبتلا یکی از بلاها گرفتار میشدند میآمدند و میگفتند دعا کن از خدا بخواه این بلا برطرف گردد ما ایمان میآوریم، و چون بلا رفع میشد عهد خود را می شکستند. و تفصیل آن چنین است که چون طوفان آمد بواسطه کثرت باران و آمدن سیل آمدند که ای موسی دعا کن، چون برطرف شد باز بهمان طغیان و سرکشی خود ادامه دادند پس خدا طغ را فرستاد که تمام حبوبات و زراعتها را حتی درها و سقفهای خانه ها را خورود، باز آمدند حضرت موسی دعا کرد باز بهمان خود وفا نکردند. سپس کنه را فرستاد که رخت خواب و لباس ایشانرا فرا گرفت و خون ایشان را مکید، باز بنزد موسی آمدند، دعا کرد و باز بهمان ایمان خود وفا نکردند و گفتند بما ثابت شد که تو ساحری، خدا قویافه را برایشان فرستاد که آب ها و خانه ها و رخت خوابهای ایشان را فرا گرفت، گفتند این مرتبه دعا کن ای موسی ما توبه کردیم و دیگر بر نمیگردیم از قول خودمان. باز حضرت موسی دعا کرد خدا آنرا برطرف کرد، چون ایمان نیاوردند خدا ایتعالی خون را برای ایشان فرستاد، آبهای ایشان ملو از خون بود تا بیست سال این قبیل آیات را دیدند و ایمان نیاوردند تا خدا نابودشان کرد.

فَانْتَقَمْنَا

مِنْهُمْ فَاعْرِضْنَا لَهُمْ فِي لَيْلٍ بَاتِمُمْ كَذَّبُوا يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ  
وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَعَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ١٣٦ وَجَاءَ زُنَاجِرُ بَنِي إِسْرَءِيلَ الْخَرَفَاءُ قَاوُوا عَلَى قَوْمٍ يَغُفُّونَ



عَلَىٰ أَصْنَامِهِمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَالَّذِينَ كَانُوا  
 آبَاءَكُمْ قَوْمٌ تَبْهَلُونَ ۚ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم بِفِيهِ وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا  
 يَعْمَلُونَ ۝١٣٧ قَالَ أَغْبَرُ اللَّهُ بِغَيْبِكُمُ الْهَاءَ وَهُوَ قَضَاكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ

۱۳۷ پس از ایشان انتقام گرفتیم و ایشان را در دریا غرق ساختیم بحسب اینکه بآیات ما تکذیب کردند و از آنها غافل بودند ۱۳۶ و مشرقی های آنزمین و مغرب های آن که در آن برکت داده بودیم بارت را دریم بقومیکه ضعیف شمرده میشدند و فرمان نیک پروردگارت تمام شد و راست گردید بر بنی اسرائیل بحسب آنچه صبر کردند و زهر و رو کردیم آنچه فرعون و قوش ساخته بودند و آنچه را درست کرده بودند ۱۳۷ و گذراندیم بنی اسرائیل را از دریا پس آمدند بر سر قومیکه بر بتان خودشان معتکف و پابند بودند گفتند ای موسی برای ما الهی (ملجای در حوائج) قرار بده چنانکه برای ایشان اله هائی هست موسی گفت براستیکه شما قومی نادانید ۱۳۸ براستیکه اینان تباه است آنچه در آن هستند و آنچه میکنند باطل است ۱۳۹ گفت آیا غیر از خدا برای شما الهی بجویم و او شما را برتری داد بر جهانیان ۱۴۰

۱۴۰ مقصود از کلمه فی الیم رود نیل است که مانند دریا است . و مقصود از مشارق الأرض و مغاربها التي بارکنا فیها، زمین مصر است و فلسطین که با برکت و پراز انهار و اشجار است و همه گونه میوه در آن میرود . مقصود از ماکان یصنع فرعون و قومه همان کاخهای اداری و سلطنتی است . و چون مردم یهود و قوم موسی دینی تحقیقی و علمی نداشتند تا قومی را دیدند که بر بتان خود معتکفند و از بتان خود حاجت میطلبند و در حوائج آنها را نزد خدا وسیله میدانند ، اینان خیال کردند که خوبست برایشان نیز الهی باشد که حوائج خود را با و عرضه کنند و لذا موسی بایشان گفت شما نادانید و بایشان تغییر کرد که منحرف شدند و گرنه مشرک میشدند زیرا فرمود غیر خدا، الهی و ملجای نیست .

وَإِذْ أَخْبَرْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ مُنَكَّرٌ سَوَاءٌ الْعَدُوِّ يُقَتِّلُونَ  
 أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحِبُّونَ نِسَاءَكَ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝١٤١  
 وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَا هَٰبِعَ شَرْقِ قَتَمٍ مِّيقَاتُ رَبِّهِ  
 أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ

وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٣٦﴾ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ  
 رَبُّهُ قَالَ ارْأِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيَّ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ  
 فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرِيَّ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا  
 وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ  
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٧﴾ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي  
 وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣٨﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي  
 الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ  
 وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٣٩﴾

**ترجمہ:** و بیا آید وقتی را که شما را از آل فرعون که شما را عذاب میکردند به عذاب بدی نجات دادیم پسران شما را میکشتند و زنده می گذاشتند زنان شما را و در این برای شما بسلاہ بزرگی بود از پروردگارتان ۱۴۱ و وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا بده شب تمام و کامل نمود پس وقت مقرر پروردگارش بچهل شب تمام شد و موسی بپدرش هارون گفت جانشین من باش در قوم من و اصلاح کن و پیرو راه مفسدین مباش ۱۴۲ و چون موسی برای وقت مقرر ما آمد پروردگارش با او سخن گفت ، گفت پروردگارا بنما مرا که نظر کنم بتو گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر رجایش قرار گیرد بزودی مرا خواهی دید پس چون پروردگار او تجلی بکوه نمود آنرا ریزه ریزه کرد و موسی بیهوش افتاد پس چون بیهوش آمد گفت منزهی تو بسوی تو توبه کردم و من اولین مؤمنم ۱۴۳ خدا گفت ای موسی براستی که من تو را برگزیدم بر مردم به پیامهایم و بکلام پس آنچه بتو دادم بگیر و از شکرگزاران باش ۱۴۴ و برای او در الواح تورا نوشتیم از هرگونه پند و بیان هرچیزی پس آنرا بتصمیم جدی بگیر و قوم خود را امر کن بگیرند نیکوتر آنرا بزودی سرای فاسقان را بشما بنمایم ۱۴۵

**تکلیفات:** مقصود از جمله انظر الى الجبل این است که : کوه باین عظمت ممکن است ذره ذره شود ولی رؤیت خدا امکان ندارد . و تجلی پروردگار بکوه نشان دادن ذات و یا صورت نیست بلکه تجلی امر است . و مقصود از دار الفاسقین در دنیا است و یا در دوزخ .

سَاَصْرِفُ عَنْ الْبَاقِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ



بِرَوَاكِلِ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ  
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَبُوا  
بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ  
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُحْزَنُونَ ﴿١٤٧﴾

**ترجمه:** بزودی منصرف میکنم از آیات خود آنانکه در زمین بناحق تکبر میورزند و اگر راههای  
را ببینند بآن ایمان نمیآورند و اگر ببینند راه حق را آنرا راه نمیگیرند و اگر ببینند راه گمراهی  
را آنرا راه میگیرند این بسبب این است که ایشان تکذیب کردند بآیات ما و از آن غافل بودند ۱۴۶  
و آنانکه بآیات ما و ملاقات آخرت تکذیب کردند اعمالشان تباه (ویا هدر) است آيا جزا داده میشود  
جز بآنچه میکرده اند ۱۴۷

**تکلیف:** از این آیات معلوم میشود که گمراهی مردم همه از جهت غفلت از کتاب آسمانی است  
و چون از آیات کتاب الهی بی خبرند بموهومات و راههای کج گرفتارند و چون تکبر ورزیده و به  
کتاب خدا و فرمان او بی اعتنا شدند خدا ایشانرا بگمراهی خودشان وامیگذارد . و معنی  
ساضرف عن آیاتی ... همین است که چون اعراض و تکذیب کرده سزای او خدا ن الهی است .

وَاتَّخَذَ قَوْمُ

مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّمٍ عَجَلًا جَسَدًا آلَهُ خَوَارِ الْأَرَبِ وَآتَهُ لَا  
يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا  
سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا  
وَيَغْفِرْ لَنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

**ترجمه:** و قوم موسی پس از رفتن او از زبورهای خودشان گوساله بیجانی گرفتند (ساختند)  
که صدای گاو داشت آيا نمیدیدند که آن جسد بی جان با ایشان سخن نمیگوید و ایشانرا  
براهی هدایت نمیکند آنرا گرفتند در حالیکه ستم کردند ۱۴۸ و چون افکنده شد در دستهای  
ایشان و دیدند که محققا گمراه شده اند گفتند اگر پروردگار ما را رحم نکند البته از زیانکاران  
میشیم ۱۴۹  
**تکلیف:** بنی اسرائیل پس از غرق شدن فرعون و اتباعش زبورهای ایشانرا تصاحب کردند و  
بدست ایشان افتاد و سامری که مردی بود صنعتگر از آن زورها گوساله ای ساخت بی روح ولی

طوری ساخته بود که گاهی صدائی از اوصاد ر میشد . چون برگشتن موسی از طور بتأخیر افتاد او برای اینکه دگانی برای خود درست کند به بنی اسرائیل گفت موسی از شما بپزارشد و نیامده ولی خدای او نعوذ بالله آمده و گوساله را خدای موسی خواند و خود سجده کرد . چون او بسجده افتاد تمام مردم بسجده افتادند و گوساله را سجده کردند و سپس از وجد مشغول رقص شدند و نعوذ بالله برای دیدن خدا رقصیدند و این کار برای جهل مردم بود و توحید حقیقی و خدای منزّه از مکان و حدّ و حدود را درست درک نکرده بودند یعنی دین تحقیقی نداشتند و لذا باین شرک مبتلا شدند .

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ  
غَضِبَانَ إِسِفًا قَالِ يٰسَمَاعِلُ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْمَلْتُمْ أَمْرًا بَكِيًّا  
وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمِّ إِيْسَ  
الْقَوْمِ اسْتَصْحَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ  
لَا تُجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٥٠ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخُلْنَاهُ  
فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ١٥١

و چون موسی بسوی قوم خود برگشت در حال غضب و تأسف ، گفت بد شد جانشینی شما از من آیا تعجیل کردید در امر پروردگارتان و الواح را افکند و موی سر برادرش را گرفت و بسوی خود کشید ، برادرش گفت ای پسر مادر براستیکه این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را بشما مت من شاد مکن و مرا با گروه ستعکاران قرار ده ۱۵۰ موسی گفت پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت داخل کن و توفی رحمت کننده ترین رحم کنندگان ۱۵۱

موسی چون از طور برگشت و وضع قوم خود را دید که بشرك مبتلا شده اند در نهایت غضب شد و تأسف میخورد بطوریکه الواح تورا را انداخت و موی سر برادرش را گرفت و کشید و باو تفرقه کرد که چرا ایشان را نهی نکردی ؟ هارون گفت من در اقلیت بودم و نزدیک بود مرا بکشند چون با ایشان موافقت نکردم . در هر دوره اکثریت با جهال بوده و حقّه بازان از جهل مردم سوء استفاده کرده و مردم را بخرافات بنام خدا و دین کشیده اند .



إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ  
 سَبِيلًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ  
 نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا  
 وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٢﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى  
 الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُحُوتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ  
 بِهِ يَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ قَبِلُوا مَا آتَاهُمُ  
 الرَّحْمَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَهْلِكُهُمْ  
 فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي  
 مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٤﴾

**ترجمہ:** براستی آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند بزودی خشمی از پروردگارشان بودنتی  
 در زندگی دنیا بایشان میرسد و چنین کیفر دهم دروغ سازان را ۱۵۲ و آنانکه کارهای بد کردند  
 سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند براستی پروردگار تو پس از آن آمرزنده رحیم است  
 ۱۵۳ و چون خشم موسی فرو نشست ألواح را گرفت در حالیکه در نسخه آن هدایت و رحمت بود  
 برای آنانکه نسبت به پروردگارشان ترسان میباشند ۱۵۴ و موسی از قوم خود هفتاد مرد برای  
 هدیه گاه مقبره ما برگزید پس چون ایشان را صاعقه گرفت گفت پروردگارا اگر میخواستی ایشانرا و  
 مرا از پیش هلاک کرده بودی آیا ما را بکار سفهاء هلاک میکنی نیست این مگر امتحان تو هرکه  
 را خواهی بآن گمراه و هرکه را خواهی بآن هدایت میکنی تویی یاور و سرپرست ما پس ما را بپامرز  
 و ما را رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی ۱۵۵

**تفصیل:** مقصود از غضب من ربهم و ذلّة فی الحیوة الدنیا همین است که بخود کشی و درید  
 و اخراج از بلدشان مبتلا شدند . باضافه براینکه باید جزیه بپردازند . و اختار موسی .. تا آخر  
 دلالت دارد که حضرت موسی هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد برای اینکه با او بروند  
 در طور و کلام خدا را بشنوند و چون بطور آمدند و سخن خدا را شنیدند خواستار رؤیت خدا  
 شدند و گفتند : لن نؤمن لك حتی نری الله جہرۃ ، ما هرگز ایمان نمیآوریم تا خدا را آشکارا  
 ببینیم . پس صاعقه آمد و ایشان هلاک شدند و موسی افتاد و بیهوش شد ، چون بیهوش آمد



نهان بتضرع و زاری گشود و از سفاقت قوم خود نالید .

مَا كُنَّا فِي هَذِهِ لِنُبَاحِثَنَّهُ وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا إِنَّا كُنَّا  
عَذَابِي صِيبٌ بِهِ مِنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي سِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا اللَّهُ  
يَتَّقُونَ وَبُوتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ الَّذِينَ  
يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَتَمَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكُونًا عِنْدَهُمْ  
فِي الْوُرُودِ وَالْأَنْجِيلِ بِأَمْرِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ  
يَجْلَلُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوا رُوحَهُ وَنَصَرُوهُ  
وَاتَّبَعُوا النَّوَّالَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

**ترجمه:** و بنویس برای ما ( یعنی مقدر کن ) در این دنیا نیکی ( عافیت و زندگی پاکیزه ) و در آخرت نیکی بر استیکه ماهدایت شدیم بسوی تو، خدا گفت عذابم را میرسانم بهرکس بخواهم و رحمتم فرا گرفته هر چیزی را پس بزودی مقرر میدارم برای آنانکه پرهیزکارند و زکوة میدهند و آنانکه آیات ما ایمان میآورند ۱۵۶ آنانکه پیروی میکنند پیغامبر خبرگیریکه میبایند او را کس نوشته شده نزد ایشان در تورا و انجیل که ایشانرا بکار خوب امر و از منکر نهی میکند و حلال میکند برایشان پاکیزه ها را و حرام میگرداند برایشان خبائث را و بر میدارد از ایشان بارسنگین و بند هائیکه برایشان بود پس آنانکه باو ایمان آورند و تأییدش کنند و یاریش نمایند و نوریکه باو نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران ۱۵۷

**تفسیر:** جمله رحمتی وسعت کل شیء چون دلالت دارد براینکه رحمت حق هر چیزی را فرا گرفته ممکن است اشرار و کفار باین جمله مغرور شوند لذا پس از آن فرموده: فساكنها للذين يتقون... یعنی این رحمت واسعه اختصاص داده میشود بمتقین و برای ایشان حتی است طبق وعده الهی و برای دیگران چون حتی نیست باید مغرور نگردند. مقصود از جمله و يضع عنهم اصرهم و الأغلال التي كانت عليهم، همان تکالیف شاقه بود که بر دوش مردم سنگین میاشد و آخوند های یهود برای ایشان وضع کرده بودند مانند سوزانیدن غنائم و تحریم کسب در روز شنبه و مانند اینها و مراد از اغلال همان بند و زنجیرهای عادات و آداب و قیودی است که فعلا



نیز مانند آنها در میان مسلمین زیاد است ، هرکس بمیرد چه قیود سختی برای او گذاشته اند از ایام ثلاثه و هفته و چله بودن وجوه شرعی از قبیل قیود مختلفه که در اصل شرع نبوده و بان اضافه کرده اند و بار سنگین شده ، هرکس بخواهد در رکعت نماز بخواند باید پنجهزار مسئله را فرا گیرد . و هکذا ...

قُلْ يَا

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ  
الَّذِي آتَى الدِّينَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾  
وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

**ترجمه** بگو آهای مردم براستیکه من رسول خدایم بسوی همه شما آنخدائیکه مال و ملک او است آسمانها و زمین نیست الهی (ملجاً حوائج) جز او زنده میکند و میمیراند پس ایمان آورید بخدا و رسول او آن پیغمبری سوادیکه ایمان میآورد بخدا و کلمات او و او را پیروی کنید تا باشد هدایت یابید ۱۵۸ و از قوم موسی جماعتی هستند که براه حق هدایت میکنند و بآو توجه مینمایند ۱۵۹

**تکلیف** یا ایها الناس دلالت دارد که محققاً صحت بتعام مردم است و مقصود از جمله . . . یؤمن بالله و کلماته ، ایمان رسول خدا است بفرمانهای الهی که در کتب آسمانی میباشد و لو از پیمران قبل از خودش باشد .

وَقَطَعْنَا لَهُمْ

اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَبَهُ قَوْمُهُ  
أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَ مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عِمْنًا قَدْ عَلِمَ  
كُلُّ إِنَّاْسٍ مَشْرَعُهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَ  
السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا  
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾ وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا  
مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ

## لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَرِدُّ الْحُسَيْنِ ۝١٦١

**ترجمه:** و آت موسی را قطعه قطعه کردیم بدوازده سبط در حالیکه امتها شدند و وحی نمودیم بموسی و قتیکه قوم او از او آب خواستند که بزن عصای را بسنگ پس جاری شد از آن دوازده چشمه که هر دسته مردم دانستند محل آبخور خود را و ابر را برایشان سایبان کردیم و من و سلوی برایشان نازل نمودیم بخورید از طئیات آنچه شما را روزی دادیم و ما ستم نکردیم و لیکن ایشان بخود ستم میکردند ۱۶۰ و چون بایشان گفته شد در این قره ساکن شوید و هر چه از آن خواستید بخورید و بگوئید گناه ما را بریز و بدوازده شهر در حال فروتنی درآید ما برای شما گناهانتان را میآمرزیم و بزودی پاداش نیکوکاران را زیاد میکنیم ۱۶۱

**تکلیف:** سبط بمعنی نواده است از اولاد یعقوب دوازده جماعت بوجود آمد از نواده های او که هر يك امتی بزرگ شدند و این جماعات در بیابان از موسی آب خواستند ، خدا با و خطاب کرد عصای خود را بسنگ معینی بزن ، آن جناب عصای خود را بسنگی زد و از آن دوازده چشمه جوشید که هر يك از اسباط از چشمه ای آب برمیداشتند . وحق تعالی در آن بیابان بتوسط ابر بر آنان سایه افکند و من و سلوی برایشان نازل نمود (که مرغ بریان و ترنجبین باشد ) و خطاب رسید که باید جمیعاً وارد شهر بیت المقدس شوید در حال فروتنی و بگوئید خدایا گناه ما را بریز ، ولی بنی اسرائیل با اینهمه الطاف الهی سرکشی کردند و وقت ورود به بیت المقدس آن کلماتی را که امر شده بود بگویند تغییر دادند و در عوض حطه ( گناه ما را بریز ) بطور مسخره حنطه میگفتند ، چنانچه در آیه ذیل ذکر شده :

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا

كَانُوا يَظْلِمُونَ ۝١٦٢ وَاسْتَلَمَهُمُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْخَيْرِ

إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِينَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ

يَوْمًا لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝١٦٣

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْبُونَ قَوْمًا لَإِلَهِكُمْ أَوْ مَعَدَّةٌ مِنْهُمْ

عَذَابًا بِأَشَدِّ قَالُوا مَعَدَّةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّكُمْ يَهْتَفُونَ ۝١٦٤ فَلَمَّا

نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَآخَذْنَا الَّذِينَ



ظَلُّوا عَذَابٍ بَنِيَّ بِيَاكَا نُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَنَّا عَنْ مَا هُوَا  
عَمَّ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾

**ترجمہ:** پس آنانکہ ستم کردند از ایشان ، گفتار را بغیر از آنچه بایشان گفته شده بسود تبدیل کردند پس عذابی از آسمان بر ایشان نازل کردیم بسبب آنچه ستم میکردند ۱۶۲ و سوال کن ایشانرا از آن قریه ای که نزدیک دریا بود چون در شب تراز کرد ماهیان ایشان روز شبۀ ایشان زیاد برای ایشان میآمد و روزیکه شبۀ نبود نمیآمد این چنین آزمایش کردیم بواسطۀ اینکه نافرمانی میکردند ۱۶۳ و چون جماعتی از ایشان گفتند چرا موعظه میکنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا عذابشان کند بعد از سختی ، گفتند برای اینکه ما را نزد پروردگار عذری باشد و شاید ایشان پرهیز کنند ۱۶۴ پس چون فراموش کردند آنچه را بآن تذکر داده شده بودند آنانرا که از بدی نهی میکردند نجات دادیم و آنانرا که ستم کردند بعد از سختی بگرفتیم بسبب آنچه نافرمانی میکردند ۱۶۵ پس چون از آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند بایشان گفتیم بوزندگان دور از رحمت باشید ۱۶۶

**تفصیل:** عذای از بنی اسرائیل معروفند باصحاب سبت که ایشان نزدیک دریا منزل داشتند و کار ایشان ماهیگیری بود و ماهی فروش بودند . دستور دینشان این بود که روز شبۀ تعطیل کنند و بعبادت مشغول شوند . اتفاقاً روزهای شبۀ ماهی بیشتر میآمد از آنجائیکه خدا میخواست ایشان را امتحان کند ، ماهیان لب دریا جمع میشدند و ایشان نتوانستند صرف نظر کنند و بدنبال امر خدا بروند آمدند حیلۀ ای کردند و نزدیک دریا گودالها کنده بطوریکه آب دریا بآن گودالها جاری شود و روز شبۀ ماهیان دریا بسوی گودالها بروند و سپس راه ماهیها را بتوسط بتۀ و هیزم قطع میکردند که ماهیان در گودالها بمانند تا اینکه روز یکشنبه صید کنند و در جواب خدا بگویند ما روز شبۀ ماهی صید نکردیم حقیقتاً ایشانرا بصورت بوزینه مسخ نمود و قبل از اینکه مسخ شوند عذای از اهل ایمان ، ایشانرا از این حیلۀ نهی کردند . عذای دیگر میگفتند ایشانرا نهی نکنید که فائدۀ ندارد و خدا ایشان را عذاب خواهد کرد . حقیقتاً عذای ناهین از منکر را نجات داد و باقی را عذاب نمود پس مؤمن نباید در مقابل منکرات ساکت شود و یا اگر کسی نمی از منکر کرد او را مأیوس نماید که نهی شما چه فائدۀ دارد و یا اینکه کوشش نمیدهند خود ترا خسته مکن و از این قبیل سخنان یأس آور که در اینصورت با مجرم شرک کرد و با مجرم محسوس در عذاب خواهد شد

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ لِبَعْثٍ عَلَيْهِمْ  
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ يَوْمِهِمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ  
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَّعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِمَّا مِثْلَهُمْ الصَّالِحُونَ  
وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ  
يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ بِأَخْذٍ وَنَ عَرَضَ  
هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سُبْخَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ  
يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِثْلُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ  
إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَاللَّذَّارِ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ  
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

**ترجمہ:** و یاد آور آنگاه که پروردگارت اعلان کرد که برایشان برانگیزد تا روز قیامت کسی را که ایشان را بعد از بدی عذاب بدی عذاب کند بد رستیکه پروردگارت سریع العقاب و براستیکه او آمرزنده رحیم است ۱۶۷ و پراکندیم ایشانرا گروه گروه در زمین بعضی از ایشان شایستگان و بعضی از ایشان غیر این میباشند و آزماییم کردیم ایشانرا به نعمت ها و بلاها ( و یا بکارهای خوب و بد ) تا باشد ایشان باز گردند ۱۶۸ پس چنانچین ایشان شد بعد از ایشان جانشینانی که وارث کتاب الهی بودند متاع این دنیا را میگیرند و میگویند بزودی آمرزنده خواهیم شد و حال آنکه اگر متاعی مانند آن بایشان برسد آنها نیز میگیرند ( یعنی عادت کرده اند بخوردن مسال دنیا ) آیا در کتاب آسمانی از آنان پیمان گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند و حال آنکه آنچه در آن کتاب بود خوانده بودند سرای آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیز کنند آیات الهی اندیشید ۱۶۹

**تفسیر:** مقصود از جمله لبعثن علیهم . . این است که کسی را برایشان تسلط کند که تا قیامت ایشان را شکنجه کند چنانکه مجوس را خدا تسلط کرد بر یهود از ایشان جزیه میگرفتند و پس از مجوس مسلمین از ایشان جزیه میگرفتند . و ممکن است مقصود بخت النصر و سایر سلاطین باشد که همواره بر یهود تسلط بوده اند و خواهند بود تا قیامت . جمله قطعنا هم .. دلالت



دارد که یهود همواره پراکنده بودند در اطراف جهان و هرکوشه ای مدّای از دیگران جدا بوده اند . و مقصود از باخزون مرفوض هذا الارضی گرفتن رشوه است که از مردم میگرفتند و احکام توراّه را عوض میکردند و بخدا می بستند بناحق ، و کلمه ارضی مشتق از دنی و هست میباشد چون متاع دنیا بی وفا و هست میباشد . شاعر گوید :

چونکه دنیا مؤثّت ارضی است هرکه ارضی است طالب دنیا است .

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾ وَإِذْ نَنْقُتُ الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

**ترجمه** و آنانکه بکتاب خدا چنگ میزنند و نماز را برپا دارند بر استیکه ما ضایع نمیکیم مزد اصلاح کنندگان را ۱۷۰ و چون کوه را بالای سر ایشان بالا بردیم گویا سایهانی و گمان کردند که بر ایشان خواهد افتاد گفتیم آنچه شما را داده ایم بجدّیت بپذیرید و آنچه در آن است بیار آرید و فراموش نکنید باشد شما پرهیزکار شوید ۱۷۱

**تکلیف** جمله یمسکون بالکتاب دلالت دارد که تمسک بکتاب الهی موجب اصلاح هراتی است . جمله واذکروا مافیه دلالت دارد که هراتی باید آنچه در کتاب آسمانی ایشان میباشد بذهن خود بسپزند و از یاد ببرند ، جائیکه تمسک بتوراّه و تذکر مطالب آن موجب اصلاح و تقوی باشد تمسک بقرآن و یاد گرفتن مطالب آن بطریق اولی موجب نجات و رستگاری است .

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

**ترجمه** و چون پروردگارت از اصلا ببنی آدم ، ذرّیه ایشان را بیرون آورد و ایشانرا بر خود شان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم گفتند آری ، گواهیم ، تا ما را بکویسد

روز قیامت که ما از این رهبیت غافل بودیم ۱۷۲ و یا بگوئید همانا پدران ما از پیشی شرک آوردند و ما ذریعه پس از ایشان بودیم آیا که ما را هلاک میکنی یا آنچه اهل باطل کردند ۱۷۳

**ترجمه:** بعضی از نادانان این آیه را دلیل بر ثبوت عالم ذر و یا بقول شمرای جبریه ، عالم الست گرفته اند ، در صورتیکه این آیه دالیتی بر مطلب ایشان ندارد و صریح است بر خلاف ایشان . اینان چون دلیلی بر مطلب خود نداشته اند ، خواسته اند بتوسط این آیه مطلب موهوم خود را با مدرک نشان دهند. زیرا ایشان میگویند عالم ذر همان اجتماع ذرات نطفه ها است در پشت حضرت آدم که خدا از آن ذرات پیمان گرفته بیگانگی خود . باید گفت پیمان از ذرات بی شعور معنی ندارد . انسان تا بعد رشد و تکلیف نرسد پیمان با او اعتبار ندارد . ثانیاً پیمانی که احدی آنرا یاد ندارد ، اعتباری بآن نیست . ثالثاً عبارت آیه اجتماع ذرات در پشت آدم را نعیسند زیرا خدا تعالی فرموده : اخذ ربك من بنی آدم ، و بر ذرات صدق بنی آدم نمیکند و دیگر فرموده : من ظهورهم ، و اگر پشت آدم مقصود بود باید بگوید من ظهوره ، زیرا آدم خرد است و یک پشت دارد . بلکه مقصود از اصلا ب بنی آدم است نه صلب آدم . و ضمیر ظهورهم بر میگردد به بنی آدم و این آیه و اشهد هم تمثیل معقول است بحسوس . یعنی خدا تعالی با نصب دلیل و دادن عقل و وجدان از بنی آدم در حالیکه صفا بنی آدم برایشان بکند و هدای بنی آدم بشوند و عاقل گردند پیمان فطری و عقلی هسته است و عقل و وجدان ایشانرا بر خودشان گواه گرفته که هر مخلوقی خالق دارد و هر اختراعی مخترع دارد و هر نقشه علمی نقاشی دارد و تمام عقول بر این گواهی میدهد . و مقصود از ظهورهم از اصلا بهم میباشد و خدا از این عهد و پیمان در چند جای دیگر قرآن یادآوری کرده و یکجا فرموده : اَلَمْ اَعٰهْدَ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مِّنْ وَّانٍ اَعَدَّ وْنِي هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ وَلَقَدْ اَضَلُّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيْرًا اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ . که این از خطاب های خدا بعقل است . و لذا فرموده : اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ . پس در حال عقل پیمان بسته شده نه در حال جمادات ذرات .

وَكَذٰلِكَ نَفْصِلُ الْاٰيٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ﴿١٧٣﴾ وَاَنْتَلٰ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي  
اَتَيْنَاهُ اِيَّا نَا فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ  
﴿١٧٤﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاَتَّبَعَ سَوْبَهُ  
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحِمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ اَوْ تَتْرُكَهُ يُلْهَثُ نَذٰلِكَ



مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ  
سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

**ترجمه:** و این چنین آیات را روشن و بطور تفصیل بیان میکنیم که ایشان بازگردند ۱۷۴ و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که آیات خود را باور داریم پس از آن آیات جدا شد و سرپیچی کرد پس شیطان او را بدنبال خود برد و از گمراهان بود ۱۷۵ و اگر میخواستیم بآن آیات او را بمقام بالا میردیم ولیکن او بسوی زمین دل بست و هوای نفس خود را پیروی کرد که مثل او مانند مثل سگ شد اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و یا او را رها کنی زبان از دهان آرد این است مثل آنانکه بآیات ما تکذیب کردند پس این قصه ها را برایشان بخوان شاید که ایشان فکر کنند ۱۷۶ بد است مثل آن قومیکه بآیات ما تکذیب کردند و بجان خود ستم میکردند

۱۷۷

**تفسیر:** سه آیه اخیر راجع ببلعم باعور و کسانی است که مانند او عالم باشند با مورد بین، ولی بتوسط میل بدنیا و هوی و هوس از آیات خدا صرف نظر کنند و ملازم دنیا گردند. حقیقتی مثل ایشان را بسگ لاهت زده که متعلق ترین سگها است و عادت کرده که زبان خود را از دهان خارج کند چه در حال عطش و چه در حال سیرابی. اما حیوانات دیگر اگر تشنه شوند زبان را خارج و بدور دهان میگردانند. و وجه شبه عالم بی عمل بسگ لاهت از چند جهت است: اول از جهت تعلق که عالم بی عمل از هر کس و نا کسی تعلق میگوید برای رهیدن از دنیای او. دوم از جهت حرکت زبان، عالم بی عمل متصل بیانات علمی دارد برای جلب توجه دیگران و عادت دارد که هر کجا دم از دانش خود بزند چه سیر باشد و چه گرسنه مانند سگ لاهت که در حال عطش و غیر عطش عادت کرده پنهان حرکت دادن. سوم از جهت لغت و لیس که همواره بفکر لیسیدن شهرینی دنیا است از مردم پست. حکایت شده که طفلی بمعلمش گفت خوابی دیده ام بیان کنم گفت بگو. گفت در شب خواب دیدم که بدن من غرق نجاست است و بدن شما غرق عسل است معلم گفت خوب خوابی است. گفت صبر کنید بقیه خواب را عرض کنم، گفت بگو، گفت شما بدن مرا می لیسیدید و من از عسل شما می لیسیدم. معلم عصبانی شد و در واقع این خواب او واقعیت دارد زیرا معلم از عسل که شفا است یعنی علم معلم استفاده میکند ولی معلم از مال دنیای او که بمنزله نجاست است بهره میرد. گویند: بلعم، عالمی بود عابد، ساکن شهر شام، چون سلطان شهر شام مطلع شد که موسی بجانب شام میآید برای فتح شام، و فهمید در مقابل موسی که پیغمبر خدا است نمیتوان قد علم کرد، آمد متوسل ببلعم شد که دعا کند علیه موسی

وعدم توفیق او، او نپذیرفت . سلطان شام رشوه ای برای او و رشوه ای برای عیال او فرستاد که او را وادار کند بنقرین بر موسی . بهرحال بلعم گول مال و عیال را خورد و بدنیا مایمل شد و علیه موسی دعا کرد و زبان خود را مانند زبان سگ از دهان خارج ساخت و اگر خدا میخواست او را بواسطه علش بالا ببرد ولیکن چون بدنیا میل کرد خدا او را وا گذاشت .

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَنْ يُضِلِّ فَإِنَّهُ لَ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾  
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ  
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا  
أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

هرکس را خدا هدایت کند او راه یافته و طالب هدایت است و هرکس را گمراه کند پس ایشان همان زیانکارانند ۱۷۸ و بتحقیق بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم برای آنان دلهائی است که بآن نمیفهمند و برای ایشان دیده هائی است که بآن نمی بینند و برای ایشان گوشهائی است که بآن نمیشنوند ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه ترند ایشان همان غافلانند ۱۷۹

خدا هیچکس را بی جهت گمراه نمیکند بلکه هرکس خود گمراهی را انتخاب کند خدا او را بگمراهی خودش واگذارد ، چنانکه کلمه مهتدی درآیه دلالت دارد زیرا مهتدی بمعنی طالب هدایت است و هرکس طالب هدایت باشد ، خدا از هدایت او دریغ ندارد و اینک فرموده : وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ . برای دوزخ آفریدیم ، چون دانسته که اکثر جن و انسان از حق اعراض و بهیوی و هوس میروند و لذا اهل دوزخ میشوند و با این حال خلقتشان کرده پس برای همان هدف خودشان خلقتشان کرده و گرنه حق تعالی تمام را برای عبادت و سعادت آفریده چنانکه فرموده : مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ وَلِلَّهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الدِّينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَاءِهِ  
سَبِّحْهُ وَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ  
وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ



لَا يَعْلَمُونَ<sup>(١٨٢)</sup> وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ<sup>(١٨٣)</sup> أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا  
بَصَّاحِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ الْبَاقِي<sup>(١٨٤)</sup>

**ترجمه** و برای خدا است نامهای نیک پس خدا را بآن نامها بخوانید و رها کنید آنان را که در اسماء او انحراف میجویند بزودی جزا داده شوند بآنچه میکرده اند ۱۸۰ و بعضی از کسانی که خلق کردیم امتی هستند که بحق هدایت میکنند و باو توجه میکنند ۱۸۱ و آنانکه تکذیب کردند بآیات ما بتدریج هلاکشان میکنیم از آنجا که ندانند ۱۸۲ و ایشان را مهلت میدهم زیرا کید من متین است ۱۸۳ آیا فکر نکردند که هم نشین ایشان محمدؐ جنون ندارد نیست او مگر ترساننده آشکارا ۱۸۴

**تفصیل** یکی از شرکین شنید که یک نفر مسلمان میگوید یا الله و یا رحمان ، او گفت ایمن مسلمان را بتکرید و خدا دارد ، خدا ایتعالی در جواب او فرموده : این الله و رحمان و سایر اسماء خدا ایتعالی نامهای یکذات است که باید آن خدای یکتا را باین اسماء خواند . یعنی اگرچه الفاظ متعدد است ولی معنی یکی است باید معنی را خواند بتوسط این اسماء والحاد در اسماء خدا این است که اسماء خاصه او را بغیر اطلاق کنی و یا نامهاییکه لائق ذات خدا نیست بر آن ذات بگویی ، ولذا اسماء حق تعالی توقیفی است ، یعنی تا از وحی وارد نشود نامی بر او اطلاق نکرده و متوقف بر وحی است . مقصود از استدراج و املاء این است که خدا همه گونه نعمت میدهد و قدرت و صحت و سایر چیزهاییکه موجب غفلت از حق و توجه بدنیاست به بنده عطا میکند و او عذاب خود را زیاد میکند و خدا او را مهلت میدهد و این کید الهی است زیرا بظاهر احسان است .

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ  
اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ<sup>(١٨٥)</sup> مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا  
هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ<sup>(١٨٦)</sup> يَسْأَلُونَكَ عَنِ  
الشَّاعِرِ آيَاتِنَا مُرْسِلًا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِيِّهَا  
إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ الْأَرْضُ لَا نُنَبِّئُكُمْ إِلَّا بَعَثَ يَسْأَلُونَكَ  
كَأَنَّكَ خَفِيَ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا

## يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾

﴿ترجمه﴾ آیا نظر نکردند در فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی و در اینکه شاید اجل آنان نزدیک شده باشد پس بکدام حدیثی پس از قرآن ایمان میآورند

۱۸۵ هر که را خدا گمراه کند او را راهنمایی نیست و رها میکند ایشان را در طغیانشان سرگردان باشند ۱۸۶ از تودیه باره ساعت قیامت سؤال میکنند که چه وقت وقوع آن است بگو فقط نزد پروردگار است علم آن بوقتش آشکار نمیکند جز او سنگین است وقوع آن در آسمانها و زمین نباید شما را مگر ناگهانی از تو میپرسند گویا تو از آن جستجو کرده و مقلعی بگو فقط نزد خدا است علم آن ولیکن اکثر مردم نمیدانند ۱۸۷

﴿ترجمه﴾ جمله و پذیر هم فی طغیانهم دلالت دارد که گمراه کردن خدا باین معنی است که بنده خود سرکش میشود و راه طغیانرا پیش میگیرد خدا او را بهمان طغیانش رها میکند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ  
وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ  
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

﴿ترجمه﴾ بگو مالك نيستم براي خودم نفعی و نه ضرری را مگر آنچه خدا خواسته و اگرמיד انستم غیب را هرآنچه خیر بسیاری میاند و ختم و بدی بمن نمیرسید نیستم من جز ترساننده و بشارت دهنده برای قومیکه ایمان میآورند ۱۸۸

﴿ترجمه﴾ از این آیه و آیه قبل که تذکر داد علم ساعت قیامت را ندارم معلوم میشود حدیث انا نعلم علم ما کان و ما یكون و ما هو کائن دروغ است . قل لا املك لنفسی ... دلالت دارد که من چنان بنده ضعیفی هستم که اختیار نفع و ضرر خود را ندارم و مالك آن نیستم مگر آنچه که خدا بخواهد نفعی بمن برسد و ضرری از من دفع شود و اگر علم غیب داشتم از ضررهای بعدی اجتناب میکردم و بکروز غالب و بکروز مغلوب نمیشدم و در معاملات خود مغبون نمیشدم و هرچه نفع داشت میخریدم و نه خیره میکردم . حال با این آیات عده ای بی خبر از دین فرزندان این پیغمبر را عالم بغیب میدانند .

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ

نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا

حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ



اَنِتَّبِعَا صَالِحًا لِّتَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا اٰتٰهُمَا صَالِحًا جَلًّا  
 لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا اٰتٰهُمَا فَتَعَالٰى اِلَهُهُمَا لِشُرْكُوْنِ ﴿١٩٠﴾ اَيْشُرْكُوْنَ مَا  
 لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُوْنَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا  
 اَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُوْنَ ﴿١٩٢﴾ وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَتَّبِعُوْكُمْ سَوَاءٌ  
 عَلَيْكُمْ اَدْعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صٰمِتُوْنَ ﴿١٩٣﴾

**ترجمہ:** و او آن خدای است که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را از او قرار داد تا  
 با و آرام و انس گیرد پس چون با او در آمیخت باری صلیک برداشت و بآن بار مستم بود پس  
 چون سنگین شد پروردگارشان را خواندند که اگر فرزند صالحی بیا بدی الهی از شکرگزاران  
 خواهیم بود ۱۸۹ پس چون بایشان فرزند صالحی داد برای او شریکانی در آنچه بایشان داده  
 قرار دادند پس خدا برتر است از آنچه شریک او میکرد اند ۱۹۰ آیا شریک میکنند آنچه را که  
 چیزی خلق نمیکند و آنان مخلوقند ۱۹۱ و میتوانند ایشان را یاری کنند و نه خودشان را  
 یاری میکنند ۱۹۲ و اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید بدنیال شما نیایند مساوی است بر  
 شما چه بخوانید ایشانرا و چه ساکت باشید ۱۹۳

**تفسیر:** آیه و جمله خلقکم من نفس واحدہ ... با حضرت آدم تطبیق میشود و این آیه  
 خطاب بمشرکین قریش است . البته نوعی استعزیز را هر طایفه ای را خدا از نفس واحد آفرید و  
 با آل قصی تطبیق میشود که قصی زن قریشی گفت و آن دوازده فرزند صالحی خواستند  
 و خدا بایشان فرزندانی داد و آنها در عوض نام عبد الله نام عبد مناف و عبد العزی و عبد  
 الدار و عبد قصی بر اولاد خود گذاشتند و فرزندان خود را بندگان تنها خوانده و تنها را  
 شریک خدا قرار دادند . در صورتیکه آن بتان نه کسی را یاری میکنند و نه خود را یاورند و اگر  
 آنها را بخوانی نمیشنوند .

اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ  
 دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادُ امْثَالِکُمْ فَادْعُوْهُمْ فَلِیَسْتَجِیْبُوْا لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ  
 صٰدِقِیْنَ ﴿١٩٤﴾ اَلَمْ اَلَمْ اَرْجُلُ یَمْشُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَیْدٍ یَّبْطِشُوْنَ بِهَا  
 اَمْ لَهُمْ اَعْنٰی یَّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اِذَا نَیْمَحُوْنَ بِهَا قُلْ اَدْعُوا  
 شُرَکَآءَکُمْ کَذٰلَکُمْ کِیْدُوْنَ فَلَا تُنْظِرُوْنَ ﴿١٩٥﴾ اِنَّ وَلِیَّ اللّٰهِ الَّذِی



نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٤﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ  
لَا يَسْتَجِيبُونَ نَضْرِكُ وَلَا نَنصُرُهُمْ يُبْصَرُونَ ﴿١٩٥﴾

تفسیر: براستی کسانی را که میخوانید بجز خدا بندگان ایشان را شما ندانید پس بخوانید شما تا بشما جواب دهند اگر راستگو میباشید ۱۹۴ آیا برای ایشان قدمهایی است که بآن راه روند و یا برای ایشان دستهایی است که با آن حمله کنند و یا برای ایشان دیدگانی است که با آن ببینند و یا برای ایشان گوشهایی است که بآن بشنوند ؟ بگو بخوانید شریکان خود را سپس مگر کنید بامن و مهلت ندهید ۱۹۵ بدرستی که ولی من آن خدایی است که نازل کرده این کتاب را و او متولی امور صالحین است ۱۹۶ و آنان را که میخوانید غیر او نتوانند شما را یاری کنند و نه خودشان را یاری میکنند ۱۹۷

تذکره: این آیات دلالت دارد که خواندن غیر خدا مجاز نیست و در واقع شرکست و حتی انبیا و اولیا را نباید خواند زیرا آنان هدایای خدا میباشند و خصوصاً چون انبیا از دنیا رفته اند در دنیا نیستند و در دارالسلام بهشتند و خواندن ایشان لغو است زیرا گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند .

اگر کسی بگوید از کلمه الذین در الذین تدعون ... و هم از ضمائر جمع که اطلاق بر عقلا میشوند استفاده میشود که بت پرستان بتان را عاقل میدانستند و یا میگویند اولیا و عقلائی غیر بتان خود را میخواندند این چگونه است ؟ جواب این است که در بیشتر آیات قرآن تعبیر شده از معبود ها و مدعوهای بت پرستان بکلماتی که اطلاق بر عقلا میشود . برای اینکه بت پرستان بت را میخواندند و عبادت میکردند و از بتها حاجت میخواستند اما نه بالاستقلال بلکه مراتع و آله . یعنی بتان مجسمه های اولیا خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسمه ها را ظاهر آن اولیا و یا آن بزرگان میدانستند که در حقیقت آن بزرگان را میخواندند . مانند زمان ما که بمکمل امام و یا بقبر او توجه دارند اما نه بالاستقلال بلکه عکس و یا بقبر و یا مجسمه امام را مرآت و آله للتوجه الی الامام قرار میدهند و در حقیقت خود بت را نمیخواندند بلکه آن بزرگی را میخواندند که این بت مرآت او بود و معلوم است آن بزرگان از عقلا بودند و لذا جمیع موصول عاقل و یا غیر عاقل برای آن آورده شده .

وَات

تَدْعُوهُمْ إِلَى الْغَدِّ لَا يَتَمَعَّوْا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا  
يُبْصَرُونَ ﴿١٩٨﴾ اخذ العفو و انجاء العرف و اعرض عن الجاهلین ﴿١٩٩﴾



وَمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ  
 عَلِيمٌ ③ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ  
 تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ④ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَىِّ  
 ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ⑤

ترجمه: و اگر ایشان را بخوانی بسوی هدایت نمیشوند و می بینی که ایشان بتو می نگرند  
 و حال آنکه نمی بینند ۱۹۸ و بگردد فوراً و امر بمصرف نما و امر فرکن از نادانان ۱۹۹ و اگر  
 از شیطان وسوسه ای بتو رسید پس بخدا پناه ببر زیرا او شنوای دانا است ۲۰۰ براستی  
 آنانکه پرهیزکارند چون حالتی از شیطان بایشان برسد متذکر شوند پس ناگهان پنا گردند  
 ۲۰۱ و برادرانشان در گمراهی میکشند شان و کوتاهی نمیکند ۲۰۲

تکلیف: مقصود از جمله خذ العفو این است که با مردم سختگیری مکن . چنانکه  
 رسول خدا فرموده : یسروا ولا تعسروا یعنی از افعال و اخلاق مردم بگذر . روایت شده که  
 چون این آیه نازل شد جبرئیل آمد که یا رسول الله ان الله يأمرک ان تحل من قطعک و  
 تحلی من حرکک و تعفو عن ظلمک . جمله اما بنزدیکه ... دلالت دارد که شیطان رسول خدا  
 را نیز وسوسه میکند و رسول خدا خود دفع شر شیطان نتواند و باید بخدا پناه برد . جمله  
 اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا .. دلالت دارد که اهل تقوی و ایمان ، باید تا مبتلا  
 بیکی از حالات شیطانی میشوند فوری نهی خدا را متذکر شوند مثلاً اگر غضب کردند فوری  
 یاد غضب خدا کنند .

وَلِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ  
 إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا بُحِيَ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَافُ مَنْ رُبِّكُمْ وَهُدًى  
 وَنَجَاتٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ⑥

ترجمه: و چون نیاموری برایشان معجزه ای گویند چرا آنرا اختیار نکرد و نیامرد بگو  
 فقط پیروی میکنم آنچه بسویم از پروردگارم وحی میشود این که وحی شده بصورتها است از  
 پروردگارتان و هدایت و رحمت است برای قومیکه ایمان میآورند ۲۰۳  
 تکلیف: از رسول خدا معجزه های تکوینی میخواهند از قبیل اینکه چرا کوهر را طلائع میکنی

و چرا ایجاد باغ و بهستان در مکه نکردی ؟ حقیقتاً در جواب ایشان فرموده بگو من تابع و حیم و ایجاد معجزه با من نیست .

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا  
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ وَإِذْ كُنَّا فِي نَفْسِكَ نَضْرِبُهَا خِيفَةً وَذُنُوبَ  
الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۝ إِنَّ اللَّهَ  
عِنْدَكَ لَا يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَجِيبُ نَادِيَهُ لِيَجْزِيَ ۝

و چون قرآن قرائت شد پس گوش بدهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت گردید ۲۰۴ و پروردگار تو در قلبت حال زاری و خوف و پائین تراز گفتار آشکار بصبح ها و شب ها یاد کن و از غافلین مباش ۲۰۵ براستی آنانکه نزد پروردگارت میباشند از عبادت و بندگی او تگبر تصورزند و او را تسبیح میکنند ( منزّه میدانند از صفات نقص ) و فقط برای او سجده میکنند ۲۰۶

بگفت ظاهر امر فاستمعوا .. برای و جویست یعنی واجب است وقت قرائت قرآن انسان گوش بدهد و ساکت باشد و سخن نگوید . ولی اسلمین زمان ما از این امر الهی بی خبرند . جمله واذکر ربک فی نفسک ... دلالت دارد که باید هر دعا و تسبیح و ذکر از توجه قلب و بدون سر و صدای باشد و خصوصاً درون الجهر من القول دلالت دارد که ذکر و دعا بلند نباشد ولی طقت ما بعکس این در دعا و ذکر بصوت بلند دم میگیرند و گویا با آیات الهی و فرمان اولج بازی میکنند . و الذین عند ربک .. فرشتگانند . مقصود این است که آنان با مقام قرنی که دارند از بندگی خدا تگبر تصورزند پس بشر بطریق اولی باید تگبر نورزد . و این آیه دلالت دارد که ملائکه اشرف از انسان میباشند .

سُورَةُ الْاَنْفَالِ مَدَنِيَّةٌ فِي ثَمَانِ اَيَّامٍ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا أَمْرَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝

سوره انفال مدنی و دارای ۲۵ آیه میباشد

بنام خدای رحمان رحیم



**ترجمه** سؤالت میکنند از انفال ، بگو انفال اختصاص بخدا و رسول دارد پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید اگر ایمان دارید ۱  
**ترجمه** انفال عبارتست از هرچه از کفار حرمی گرفته شود بدون قتال و زمین هایی که اهل آن اعراس کرده اند بدون قتال و زمینهای موات باثرونی زارها و شکم وادیها و تنه ها و جنگها و قطعه هایی که مال حکام ، و مخصوص آنان بوده و مال بدون وارث که خرید و فروش آنها برای کسی جائز نیست و باید در زمان رسول خدا با اختیار او باشد و صرف منافع مسلمین نماند و پس از او بدست زمامدار مسلمین است و باید صرف منافع و مصالح مسلمین شود .

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَبَّتْ  
 عَلَيْهِمُ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ ذِكْرِِهِمْ بُنُو كَلُونَ ۝۲  
 يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝۳  
 وَلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ  
 حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝۴

**ترجمه** همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بترسد و چون آیات او برایشان خوانده شود ایمانشان زیاده گردد و فقط بر پروردگارشان توکل میکنند ۱ آنانکه نماز را به جا میدارند و از آنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق میکنند ۲ ایشانند همان مؤمنین حقیقی برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی منت ۳  
**ترجمه** وجلت قلوبهم با جملۀ تطمئن قلوبهم بذكر الله که در سورة بعد است منافع ندارد زیرا اطمینان در اثر یقین بقدرت و عظمت او است و ترس در اثر حضور و عقاب او است .  
 جملۀ زادتهم ایماناً دلالت دارد که ایمان قابل نقص و زیاده است و این آیه درباره مؤمنین کامل الايمان نازل است . مقصود از رزق کریم روزی بی منت و بهشت ابدی بدست .

کما اخْرَجَكَ

رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ۝۵  
 يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۝۶  
 وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى لَظَائِفَتَيْنِ أَهْلَ الْكَرْبِ وَتَوَدُّونَ  
 أَنْ غَبَرْتُمْ ذَايَ الشُّوْكَ لَتَكُونَ لَكُمْ وَرِيدُ اللَّهِ أَنْ يُخَيِّطَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

## وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۝ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۝

**ترجمه** چنانکه ترا پروردگارت از خانه ات بحق بیرون آورد و بتحقیق گروهی از مؤمنین کراهت داشتند ۱ با تو مجادله میکنند درباره حق پس از آنکه آشکار شد گویا بسوی مسرگ رانده میشوند درحالیکه مینگرند ۲ و چون خدا وعده میداد شما را بیکی از دو گروه که از آن شما و بنفع شما است و دوست داشتید که گروه بدون اسلحه برای شما باشد و خدا میخواست حق را با برجا کند بفرمانهایش و ریشه کافران را قطع نماید ۳ تا حق را ثابت و باطل را زایل کند و اگر چه گناهکاران خوش نداشتند ۴

**تفصیل** مقصود از اخراجك يك ، بیرون رفتن پیغمبر است از مدینه برای جنگ بدر اگر چه خود بیرون رفته ولی چون بامر خدا بوده ، خدا فرموده پروردگارت تو را بیرون آورد . بهر حال اگر بخواهیم جملات آیات فوق و آیات بعدی روشن شود باید قضیه بدر را ذکر کنیم تا خواننده آیات را باسانی درک کند . بدانکه بدر در ۱۵۰ کیلومتری مدینه میان راه مکه است و در آن جاهای آبست و آب آن فراوانست و آن جاهها را بدر نامی احداث کرده که بنام او مانده است . در سال دوم هجرت در ماه رمضان جبرئیل خبر آورد که کاروان تجارت قریش از شام بر میگردد با هزار شتر بار و هفتاد سوار بهر است ابوسفیان . رسول خدا با ۳۱۳ تن از مهاجر و انصار حرکت کرد بقصد حیر یعنی کاروان قریش ، و ندانستند که جنگی پیش میآید و لذا بدون اسلحه و وسائل ، فقط دوشتر در میان آنان بود از مقدار و مصعب بن عمیر و با همه لشکر بیست شمشیر بود و باقی با چوب و چماق بودند . رسول خدا با دو نفر قبلا بدر رفتند برای خبرگیری از قافله و معلوم شد قافله در راه است . از آنطرف منافقان مدینه قاصدی بابوسفیان فرستادند که محمد از مدینه بیرون شده با اصحاب قصد شما دارد . ابوسفیان مرد کاردانی بود ، جلوتر از قافله آمد بدر برای خبرگیری ، اهل بدرها و گفتند ما خبری نداریم جز اینک که دیروز دوشتر سوار آمدند فلان محل شتران را خوابانیده و بسوی ما آمده و از ما خبر کاروان را پرسیدند ، ابوسفیان بشکل شترها را بهم مالید اثر هسته خرما دید ، و گفت دو تن از اصحاب محمد بوده اند و فوری برگشت و قافله را از کنار دریا عبور داد ، و ضمیمه قفاری را فرستاد بهم که تا خبر کند که محمد قصد کاروان ما دارد ، ما را دریا بید .

پیش از آنکه ضمیمه بهمگ برسد عاتکه بنت عبدالمطلب خوابید سواری آمد بطرف مکه و بعد ای بلند گفت یا آل غالب اخرجوا الی معارکم ، آنگاه سنگی از کوه بکند و در مکه انداخت



و در تمام خانه های مکه از پاره آن بیفتاد آن خواب در مکه نشر شد ابو جهل با عده ای در سایه کعبه نشسته بودند ، چون عباس را دید او را صدا زد بیا باتو سخنی دارم . چون عباس آمد گفت یا آل عبد المطلب کفایت نکرد شما را که مردی از شما دعوت نبوت کرد اکنون زنی مدعی نبوت شده و چنین خواب دیده ، هلات و عزی قسم که اگر آن خواب راست نیاید خواهیم نوشت که آل عبد المطلب در فکوتین عینند . عباس گفت روز دیگر مهیا شدم که بروم جواب ابو جهل بگویم ، چون قدم بمسجد الحرام نهادم آواز ضحکم شنیدم که گوش شتر خود را بریده و جامه بدریده و وارونه بر شتر نشسته و خاک بر سر میکند و عدا میزند : یا معشر قریش المستغاث من محمد ، کاروان و تجارت قریش را در یابید . در مکه جنبشی شد و مردم بمحله جمع سلاح و مرد پرداختند تا هزار مرتبه . چون از مکه خارج شدند قاصد ابوسفیان رسید که کاروان مسلمانان رسید . لشکر گفتند بحرب بنیم ابوطالب رفتن فایده ندارد و خواستند برگردند ولی اخنس بن شریق و ابو جهل مانع شدند سرافه کنانی آمد که یا معشر قریش اکنون که بیرون آمده اید بروید شتر محمد را کفایت کنید تا بدر بروید اگر محمد را در یابید او را بقتل رسانید و اگر نه بلیه و طرب پردازید . جبرئیل رسول خدا را خبر داد که کاروان جستند و لشکر قریش پیش آمده و دل بر حرب بنه که خدا شما را یاری کند . رسول با اصحاب مشاوره کرد و فرمود کاروان گذشت و لشکر قریش آمد چه باید کرد ؟ ابوبکر گفت تن و جانم فدای تو و فرمان خدای تو ، هر چه فرمائید بجان حاضرم تا یکی از ما بماند حرب میکنیم . رسول خدا فرمود جزاک الله خیرا بنشین دو مرتبه فرمود : چه نظر دارید اشیروا علی ، عمر برخواست و گفت : یا رسول الله رأی مسا آنست که ابوبکر گفت . باز رسول خدا تکرار کرد ، سعد بن معاذ از انصار بها خاست و عرض کرد : مقصود از خطاب مائیم فرمود نعم یا سعد ، عرض کرد ما باتو عهد بسته ایم و پایداریم بخدا ای که تو را بخلق فرستاده بواسطه حضرت هذا البحر لا یمیناک و همه انصار بر قبول منند . رسول خدا شاد شد و انصار را دعا کرد . مقداد بن عمرو برخاست و گفت یا رسول الله ما مانند قوم موسی نمیگوئیم فانه انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون لیکن ما میگوئیم : سمعنا و طاعة لله و لرسوله . بهر حال چون مهتای جنگ نبودند از جنگ کراهتی داشتند . حباب بن منذر برخاست و گفت یا رسول الله حرب با ایشان بامر خدا میکنی یا برای خود ؟ فرمود بفرمان خدا . حباب گفت صواب آنست که ما برویم بدر و چاههای آب را در تصرف گیریم . رسول خدا گفت رأی ، رأی عیالست . چون بدر رسیدند ، دغلام از قریش آمده بودند ، اصحاب رسول ایشان را بگرفتند در حالیکه رسول خدا در نماز بود . بایشان گفتند لشکر قریش چند نفرند

گفتند هزار سوار ، اصحاب گفتند دروغ میگوئید میخواهید ما را بترسانید و ایشان را بزدند  
ایشان گفتند دروغ گفتیم تا دست از ایشان برداشتند . رسول خدا سلام نماز را بداد و فرمود  
واجبها تا راست گویند ایشان را میزنید و چون دروغ گویند دست بر میدارید نزد من آرید .  
پس بایشان فرمود راست بگوئید گفتند لشکر بسیار است و ما بتفصیل ندانیم و دروغ نگوئیم .  
رسول خدا گفت روزی چند شتر میکشند ؟ گفتند گاهی ده بکشند و گاهی نه شتر . رسول خدا  
فرمود : الله اکبر میان هزاره و نهصد میباشد و در واقع ۹۵۰ نفر بودند . اصحاب شیب را  
بدر ماندند ، در آنجا آب کم و رنگ نرم بسیار بود چنانچه پای بشریان فرو رفتی و در موقع  
جنگ حمله نتوانستند . خدا ایتحالی بارانی بفرستاد که در آیه ۱۱ همین سوره ذکر شده و  
بسبب آن گودالها پر آب شد و زمین زیر پای ایشان سخت گردید . مسلمین شادی کردند و  
بنصرت خدا امیدوار شدند . آنگاه لشکر مشرکین رسیدند . رسول خدا فرمود : هذه مکه قد اقلت  
افلاز کیدها . مسلمین ایشان را در برابر خود دیدند و لشکر مشرکین ایشان را اندک دیده  
و دلیرتر شدند . یکی از مشرکین بتاخت برگرد لشکر اسلام و باز دید کرد برگشت و گفت :  
هؤلاء قوم لا کمین لهم ولا مدد الا سیوفهم . عتبه گفت یا معشر قریش میدانید که من شمارا  
ناصرم ، صواب نیست که با این مرد حرب کنید ، یا نهی است ، یا سلطان و یا کذاب . اگر  
نهی است ما اولی ترین بوی هستیم و اگر سلطان باشد اگر پیشبرد ما در سایه وی بهتر باشیم و  
اگر کذاب است بیگانگان او را کفایت کنند ما اگر مغلوب وی شویم بد نام عرب گردیم و اگر فالتسبب  
شویم غلبه پریشانی برهنه و گرسنه فخری نباشد . ابوجهل گفت : قد انتفخ سحره ، شش او باد  
کرده ، یعنی ترسیده است . عتبه گفت یا مصفا سته - همانند منی چنین گوی ، بتو نشاندهم  
که مرد کیست این بگفت و مهبای حمله شد لشکر اسلام در میان آفتاب بودند برای رسول خدا  
عریشی از چهار چوب برپا کردند . رسول خدا در آنجا دعا کرد تضرع نمود و نصرت خواست  
جبرئیل رسید با سه هزار فرشته بیاری مسلمین ، و گفت : الجبار یقرطه السلام و یقول انت فی  
القل و اصحابه فی الشمس . رسول خدا آن عریش را از گون کرد . از مشرکین عتبه بن ربیع  
و جیهه قریش و برادرش شیبه و ولید بن عتبه سه تن پیر و کامل و جوان بمیدان آمده و مبارز  
خواستند . از انصار سه تن پیر و کامل و جوان بنام معوذ و معاذ و بدرشان حارث بمیدان  
آمدند . مبارزان قریش گفتند من انتم شما کیستید ؟ ما قوم خود را میخواهیم . رسول خدا گفت  
ای گروه مهاجرین جواب گوئید . ابهر برخواست برود رسول خدا او را نشانید ، عمر برخواست  
رسول او را نیز نشانید . پس حمزه و علی و عبید بن الحارث برخواستند ، حمزه در مقابل عتبه



وعلی در مقابل ولید و عبیده در مقابل شبیه آمد پیر با پیر و جوان با جوان . علی<sup>۳</sup> ولید را فرصت نداد و سرش را برانید و حمزه عتبه را درنگ نداد و عبیده با شبیه همانند و پیرکدگر حمله کرده و جولان میدادند ، آخر شبیه ضربتی زد پای عبیده را قلم کرد و عبیده ضربتی بردوش او زد که هر دو بیفتادند . حمزه و علی<sup>۳</sup> برجستند و کار شبیه را تمام کردند و عبیده را نیز رسول خدا آوردند ، رسول خدا سر او را در دامن گرفت و او بیهوش آمد و چشم باز کرد و گفت اولست علی الاسلام ؟ رسول خدا فرمود بلی و علی الشهادة عبیده دوشمیری گفت و پیرکنسار رسول خدا جان داد . رسول خدا فرمان حمله داد و ریگی برگرفت و در روی لشکر مشرکین پاشید و گفت شاهت الوجوه ، خدا ایتعالی چنان تقدیر کرد که هر یک از مشرکین را ریگی به چشم فرو رفت ، مسلمانان همی کشتند و بستند و مشرکین یا افتادند و یا کشته و یا فرار کردند . در آن چهار هفتاد نفر از مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر مجروح شدند و از مسلمین ۱۴ نفر کشته شدند و رؤسای مشرکین اکثراً کشته شدند . جمله تودون آن غیر ذات الشوکة<sup>۴</sup> تکنون لکم دلالت دارد که مسلمین میل داشتند قافله تجارت بدست ایشان بیفتد ولی خدا اراده کرده که جنگی واقع شود و مسلمین عزیز و سهلند شوند . جمله لیحق الحق و یطسل الباطل ، دلالت دارد که جنگ باعث شد بر پیروزی ابدی اسلام و شکست شرک و خلال . ولی مسلمین چون عده نداشتند در وحشت بودند .

إِذْ تَسْتَخِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ  
الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ۝ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِيُظْهِرَ لَهُ مَا فِي  
وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ إِنْ يَغْشَىٰكُمْ  
الْعُتَا أَمَنَّا مِنْهُ وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ بِهِ وَيُذْهِبَ  
عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ۝

﴿﴾ هنگامیکه شما مسلمین پروردگارتان را بفریاد رسی خواندید پس برای شما اجابت کرد که من شما را مدد میکنم بهزار فرشته ردیف یکدگر و خدا این مدد را قرار نداد جز بشارتی و برای اینکه بآن دلهای شما آرام گیرد و نصرتی جز از جانب خدا نیست براستیکه خدا عزیز حکیم است . ۱ هنگامیکه برای ایمنی جرتی شما را فرا گرفت از طرف خدا و نازل میکرد بر شما آبی از آسمان تا شما را پاک کند و آلودگی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را بهم

پیوند دهد و بسبب آن قدمهای شمارا ثابت بدارد ۱۱

تفسیر: همانوقت بود که رسول خدا نظر بملت مسلمین و کثرت مشرکین استغاثه میکرد. جمله فاستجاب لکم، همانوقت که جبرئیل آمد با سه هزار ملک. و کلامه جله، الا بشری و لتطمئن به قلوبکم دلالت دارد که ملائکه عبارت بودند از صفات حسنه مسلمین از قبیل توکل و طمأنینه و شجاعت و امن و مانند اینها. مقصود از جمله از یغشیکم القعاس المنه همان غشی است که در بدر روی شنبا بودند و پای ایشان فرو میرفت و لذا خدا باران را فرستاد زهر پای ایشان سخت و روح ایشان شاد شد و بیماری خدا دلگرم شدند زهر اشیطان و سوسه میکرد که شما آب ندارید و کافران در زمین سخت هستند و خدا باران را فرستاد و سوسه شیطان رفع شد.

لَا تُؤْجِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ إِنِّي مَعَكُمْ فَقَاتِلُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَالِفًا  
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالرُّعْبَ فَاضِرُؤْ فَوْقَ الْأَغْنَاقِ وَاضِرُؤْ  
مِنْهُمْ كُلِّ بَنَانٍ ۝۱۲ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝۱۳ ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ  
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا نَّارًا ۝۱۴

تفسیر: هنگامیکه پیروز گارتو بفرشتگان وحی میکرد که من باشمایم مؤمنین را ثابت بدارید بزودی در دلهای کفار ترس میاندازم پس بزنید بالای گردنهای را و بزنید از کفار همه سرانگشتان را ۱۲ این برای آنستکه ایشان با خدا و رسول او مخالفت کردند و هر که با خدا و رسول او مخالفت و عداوت ورزد پس محققاً خدا شدید العقابست ۱۳ این است شمارا پس بچشید آنها و محققاً برای کافران عذاب آتش است ۱۴

تفسیر: یکی از علل پیروزی مسلمین با اینکه نه عدد زیادی داشتند و نه وسائل و نه مال زیاد، همانا ایمان و ثبات قدم بود و علت دیگرش بی ایمانی و ترس کفار بود چنانکه فرموده فقاتلوا الذین آمنوا. و مقصود از جمله و اضربوا منهم کل بنان، قطع دست و پای کفار است در جنگ بدر. و مقصود از جمله ذلکم فذوقوه، یعنی این اسیری و قتل و جراحت در دنیا است آنها بچشید.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ  
كَفَرُوا زَحْزَحُوا فَمَا تَقُولُوا لَهُمْ أَلَا ذُبَارٌ ⑮ وَمَنْ يُولِمْ يَوْمَئِذٍ ذُبْرَهُ  
إِلَّا مُتَحَرِّراً لِفِتْنَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ  
مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيُسْأَلُ الْمَصِيرُ ⑯ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ  
وَمَارَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَفَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ  
بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ⑰ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَرِيمٌ  
الْكَافِرِينَ ⑱

**ترجمه:** ای مؤمنین! چون کافران را ملاقات کردید در حالیکه زیاد بودند و شما رو آورند پس  
بآنان پشت مکنید ۱۵ و هرکس در آنروز جز برای بازگشت و آماده شدن و یا برای مکان گهبری و  
ملحق شدن بگروه دیگر از مجاهدین بایشان پشت کند پس بتحقیق پذیرفته غضب خدا را و جای  
او دوزخ و بد بازگشتی است ۱۶ پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خدا ایشان را کشت و تو  
نمیداختی در وقتی که انداختی ولیکن خدا انداخت و تا اینکه مؤمنین را بیازماید از آن قتل و زوری  
ببلاء نیکو بد رستیکه خدا شنونده دانا است ۱۷ این است او خداست. کننده مکر کافران است

۱۸

**تفصیل:** حق تعالی منزّه است از کارهای بشری و کار بشری مستند باو نیست ولیکن معجزات  
و کارهای خارق العاده را نسبت بخود داده و اما معجزات پس مسلم است که کار خدا و باجاء  
او است برای تصدیق او برسالت رسولانش و اما کارهای دیگری مانند قتل عده قلیلی عده  
کثیری را بدون وسائل جنگی و یا انداختن یک مشت ریگه . و رسیدن آن ریگها بچشمان تمام  
کفار ، اینهم چون بعد ملائکه و فرشتگان مأمورین الهی بوده نسبت آنرا بخدا دادن اشکالی  
ندارد ، چون بعد او بوده است این تسفیه افقد جائزکم الفتح و ان تلتها و

فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً  
وَلَوْ كَثُرَتْ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ⑲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِّيعُوا  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّمِمْ تَتَمَعُونَ ⑳ وَلَا تَكُونُوا  
كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ㉑ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ

اللَّهُ الْعَظِيمُ الْبُكَرُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا  
لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

**ترجمه:** اگر فتح و گشایش بخواهید پس بتحقیق فتح برای شما آمد و اگر خود داری کنید پس آن بهتر است و اگر بازگردید ما باز میگردیم و شما را هرگز بی نیاز نکند گروهتان از چیزی و اگر چه بسیار باشد و بتحقیق که خدا با مؤمنین است ۱۹ ای مؤمنین خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او روگردانید و حال آنکه میشنوید ۲۰ و نباشید ما نند آنانکه گفتند شنیدیم و حال آنکه نمیشنوند ۲۱ محققاً بدترین جنندگان نزد خدا کران و لالانند که نمی اندیشند ۲۲ و اگر خدا خیری در ایشان میدانست هرآینه ایشانرا شنوایده بود و اگر بایشان میشنوایید محققاً روگردانیده بودند در حالیکه اعراض داشتند ۲۳

**تکلف:** خطاب ان تستفتحوا . . با کفار است و یا با مؤمنین ، بنظر میآید که خطاب با کفار باشد . و اگر خطاب با مؤمنین بگیریم آنهم اشکالی ندارد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ  
بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا  
تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کند بآنچه شما را زنده میکند و بدانید خدا حائل میشود بین مرد و دل او و محققاً بسوی او محشور میشوید ۲۴ و بپرهیزید از فتنه ای که بخصوص ستمگران از شما نمیرسد ( بلکه همه را فرا گیرد ) و بدانید که خدا شدید العقابست ۲۵

**تکلف:** استجیبوا دلالت دارد بر وجوب اجابت اوامر الهی زیرا امر برای وجوهست و طبق این آیه روایتی آمده که رسول خدا عبور کرد بر درب خانه ابی بن کعب و او را ندا کرد او مشغول نماز بود ، نماز خود را به عجله تمام کرد و آمد . رسول خدا فرمود چرا دیر اجابت کردی ؟ عرض کرد مشغول نماز بودم . فرمود مگر خبرنداری که خدا فرموده : استجیبوا لله و للرسول . و مقصود از جمله لما یحییکم دعوت بجهاد و یا مطلق دعوت است چه باسلام و ایمان باشد و چه با مرجع



و یا سایر خیرات که بواسطه تمام اینها دلهازنده میشود و از موت کفر نجات پیدا میکند . و مقصود از جمله آن الله بحول بین المرء و قلبه ، این است که خدا بدل انسان نزد یکتراز خودش است و از باطن و خیالات او مطلع است و معنی دیگر این است که قلب انسان باختیار خدا است بهرجا و بههرچه بخواهد متوجه میسازدش ، البته معانی دیگری نیز ذکر کرده اند .

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ  
تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَفَكُمُ النَّاسُ فَاَوْبِكُمْ وَاَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ زَرْقَكُمْ  
مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا  
اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا اِمَانًا تَكُمُ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَ اعْلَمُوا  
اَنْمَّا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

**ترجمه:** و بباد آرید و قتیکه شما کم بودید و در زمین ضعیف شمرده میشدید ترس داشتید که مردم شما را برهائند پس خدا جایتان داد و بیماری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد تا شکر گزار باشید ۲۶ ای مؤمنین خدا و رسول را خیانت مکنید و امانات خود را خیانت مکنید و حال آنکه میدانید (زشتی و هال آنرا) ۲۷ و بدانید که جز این نیست اموال شما و اولاد شما فتنه است و محققاً که نزد خدا است اجر بزرگ ۲۸

**تکلیف:** مقصود از مستضعفون این است که شما مؤمنین حجاز مغلوب و ناتوان بودید و از تمام جهان ذلیلتر و زندگانی شما سخت تر و گرسنه و برهنه بودید و اقوام شما را میخوردند پس خدا شمارا تمکن داد و بر ممالك دنیا مسلط کرد . و مقصود از فتنه سبب فتنه است و یا اینکه اموال و اولاد برای امتحان و آزمایش است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفِرْ عَنْكُمْ  
سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین اگر از خدا بترسید او قرار میدهد برای شما امتیازی و جبران میکند

از شما بدیهای شما را و برای شما میآمرزد و خدا صاحب فضل بزرگست ۲۹

**تکلیف:** فرقان نیروی است که میتواند بآن فرق بین حق و باطل بگذارد و هر کدام را امتیاز دهد و چون ملت اسلام در زمان ما از خدا نمی ترسند نیروی امتیاز بین حق و باطل

را ندارند . و روز جنگ بدر را خدا يوم الفرقان خوانده زیرا در آنروز مسلمین از مشرکین جدا شدند و در مقابل هم صف کشیدند و فرقان را میتوانیم بمعنی شرح صدر و قوه ای ذهنی بدانیم که انسان بآن قوه تمیز بین خوب و بد است . و فرقان در این آیه امتیازی است که خدا متقین را میدهد از تمام اهل زمین .

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَيْتِ وَكَأَوْفُقُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ  
اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝۳۰

**ترجمه:** و بسیار آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر میکردند تا تو را زندانی کنند و یا ترا بکشند و یا بیرون کنند و ایشان مکر میکنند و خدا مکر میکند و خدا بهترین مکرکنندگان است

۳۰

**تکلیف:** این آیه راجع به شورای دارالندوه است و دارالندوه مجلس شورای بود در مکه که برای امور خود در آن جمع میشدند برای مشورت ، پس در سال ۱۳ بعثت مشرکین مکه یعنی بزرگان قریش جمع شدند در آن برای دفع رسول خدا و پیرومردی از نجد که گویند شیطان بوده مجسم شده ، برایشان وارد شد ، پس بعضی گفتند محمّد را غل و زنجیر کنید تا مرگش برسد ، پیرومرد گفت صلاح نیست زیرا فامیل او برای او غضب میکنند تا او را نجات دهند . بعضی گفتند او را از مکه خارج کنید تا از شر او راحت شوید ، پیرومرد گفت صلاح نیست زیرا هر جا برود مرد مرا جمع میکند و در مقابل شما بجنگ میرد از . ابوجهل گفت رأی این است که از هر قبيله مردی حاضر شو و همگی با شمشیرهای خود بضربه واحد او را بکشند که خون او در میان قهائل پخش شود تا بنی هاشم نتوانند با همه طرف شوند و بگیرتن ديه راضی شوند . پیرومرد گفت رأی صواب همین است . پس خدا بر رسول خود وحی نمود که از مکه خارج و بسوی مدینه هجرت کن و در خوابگاه خود مرو و علی را بگو بخوابد بجای خودت . پس رسول خدا علی را امر فرمود که بُرد پیمانی مرا بروی خود بکشد و در جای من بخواب . از آنطرف مشرکین با شمشیرهای خود کمین کردند که شبانه بریزند میان خانه و او را بکشند . رسول خدا شبانه مشت خاکی بر هوا ریخت و خود از میان غبار بیرون رفت و با ابوبکر تشریف برد بغار ثور و پس از سه شبانه روز بطرف مدینه هجرت کرد .

وَإِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمُ الْبَاتِنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا

لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝۳۱ وَإِذْ



قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا  
جِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ آيَةٍ ۝ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ  
وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَلَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ (۳۳)

**ترجمه** و چون آیات ما برایشان قرائت شود گویند بتحقیق شنیدیم اگر بخواهیم بدانند  
آن خواهیم گفت نیست این مگر افسانه های گذشتگان ۳۲ و هنگامیکه گفتند خدا یا اگر ایمن  
قرآن حق است از نزد تو پس بباران بر ما سنگی از آسمان و یا بیاور ما را عذابی دردناک  
۳۲ و خدا چنین نبوده که ایشانرا عذاب کند در حالیکه تو در میان ایشان و خدا عذاب کند  
ایشان نبوده در حالیکه ایشان طلب آمرزش میکنند ۳۳

**تفصیل** لَوْ شَاءَ لَقُلْنَا و ان هذا الا اساطیر الاولین از سخنان نصرین حارث مشرکست  
که رفته بود در میان اهل فارس و قصه رستم و اسفندیار و کتاب کلیله و دمنه را آورده بوده و میگفت  
کلام محمد مانند همین ها است و از افسانه های مردم گذشته است و ما اگر بخواهیم مانند آن  
میگوئیم و همان بود که میگفت خدا یا بر ما سنگ بباران ولی خدا او را جواب داده که تا محمد  
میان شما است خدا کسی را عذاب نمیکند . و علی در نهج البلاغه در کلمه ۸۸ کلمات قصار  
میفرماید : کان فی الأرض أمانان من عذاب الله وقد رفع أحدهما فدونکم الآخر فتمسکوا به :  
اما الأمان الذی رفع فهو رسول الله ﷺ و اما الأمان الباقی فالاستغفار . یعنی در زمین دو امان  
از عذاب خدا بود و بتحقیق یکی از آنها برداشته شد ، پس چنگ بزنید بامان دیگر . اما امانیکه  
برداشته شد رسول خدا بود که از دنیا رفت . و اما امانیکه باقی مانده پس استغفار است سپس  
حضرت اشاره باین آیه نموده است . در اینجا باهل خرافات که دعای توسل میخوانند و  
بر رسول خدا و یا جانشینان او توسل میشوند باید گفت این بیچاره ها نمیدانند که رسول  
خدا را خدا برده است . پس باید توسل بتمه شوند .

وَمَا لَهُمْ  
أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَ  
إِنْ أَوْلِيَاءُ هَؤُلَاءِ الْمُتَقَوْنَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ (۳۴) وَمَا كَانَ  
صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ الْأَمْكَاءِ وَتَصَدِيقَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا  
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ (۳۵)

**ترجمه** و ایشانرا چه باشد که خدا عذابشان نکند در حالیکه ایشان مرد مرا از مسجد

الحرام منع میکنند و ایشان دوستان خدا نبودند دوستان خدا بجز پرهیزکاران نباشند و ولیکن اکثر ایشان نمیدانند ۳۴ و نماز ایشان نزد خانه خدا نبود جز صغیری و دست زدن پس بجشید عذاب را بسبب آنچه کافر بودید ۳۵

بِسْمِ اللَّهِ مَقْصُودُ از یصدون عن المسجد الحرام واقعهُ سال هفتم هجرت است که رسول خدا با اصحاب خود عازم حج شدند و در حدیبیه لشکر مشرکین رسیدند و سد راه رسول خدا شد و نگذاشتند مسلمین وارد مکه شوند . در جمله و ماکانوا اولیاءه اگر ضمیر او لیاءه برگردد بخدا معنی چنان میشود که ذکر شد . ولی ممکن است ضمیر را برگردانیم بمسجد ، یعنی سرپرستان و متولیان مسجد نیستند مگر پرهیزکاران . و مشرکین نباید متولی مسجد الحرام باشند چرا برای دو جهت : یکی اینکه پرهیزکار نیستند و دیگر اینکه نمازشان و عبادتشان یکنوع سفاکت است که دست زدن و سوت کشیدن باشد چنانکه رسم بود زن و مرد گاهی که لباس احرام نداشتند برهنه بدورخانه کعبه طواف میکردند و سوت میزدند .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا  
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ  
الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لَيْسَ لِلَّهِ الْخَبِيثُ مِنَ الطَّيِّبِ  
وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَبَرَكَةُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ  
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَدْنُوهُمْ يُخَفِّرْ لَهُمْ  
مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

بِسْمِ اللَّهِ براستی آنانکه کافرنه مالهای خود را انفاق میکنند تا (مردم را) از راه خدا باز دارند پس بزودی آنرا انفاق کرده سپس برایشان حسرت و افسوس خواهد شد سپس مغلوب شوند و آنانکه کافرندند بسوی دوزخ محشر گردند ۳۶ تا اینکه خدا ناپاک را از پاک جدا گرداند و خبیث را روی خبیث قرار دهد پس همه را جمع کند و در دوزخ قرار دهد ایشانند همان زناکاران ۳۷ بگو بکفار اگر خود داری کنند (از کفر و عداوت) آنچه گذشته برای ایشان آمرزیده شود و اگر بکفر و عداوت برگردند پس بتحقیق روش پیشینیان گذشت ۳۸

بِسْمِ اللَّهِ جمله الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أموالهم ... راجع باهل مکه است که اموال خود را در راه کعبه و اسلام و مسلمین خرج میکردند ولی بتجربه رسیده همواره اهل باطل برای پیشرفت



باطل خود اموال خود را انفاق میکنند ولی اهل حق چنین نیستند . در زمان ما برای نشر خرافات و موهومات و باطلهای مذهبی و بدعت ، روزی میلیونها خرج میشود ولی برای نشر توحید انفاق نمیشود حتی موحدین از انفاق مال خود دریغ دارند . جمله بغفر لهم ما قد سلف ، دلالت دارد که اگر کافری و یا مرتدی مسلمان شد خدا او را میآمرزد و میگذرد از کارهای سابق او و رسول خدا فرموده : الإسلام یجب ما قبله . و جمله فقد مضت سنت الاولین ، این است که همان معامله ای که خدا با کفار سابقین کرده با ایشان خواهد کرد چنانکه درباره آنان فرموده : کتب الله لأغلبن أنا ورسلی . و این چندنا لهم الغالبون .

و

قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْقَاتِلُ لَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۝ (۳۹) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاهُمْ أَفَلَا يَعْلَمُونَ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝ (۴۰) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ (۴۱)

**ترجمه :** و کارزار کنید با ایشان تا فتنه ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد پس اگر خود داری کردند پس محقق است که خدا بآنچه میکنند بینا است ۳۹ و اگر روگردان شدند از ایمان و توبه پس بدانید که خدا مولای شما است خوب مولا و خوب یابوری است . ۴۰ و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققاً پنجگانه آن برای خدا است و برای رسول و برای صاحب قرابت و یتیمان و مساکین و راگزدار اگر مؤمن بخدا هستید و بآنچه ما نازل کردیم پرهیزده خودمان روز جدا شدن روزیکه دو جماعت بهم رسیدند و خدا بر همه چیز توانا است ۴۱

**تکلیف :** حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله ، دلالت دارد که تا فتنه کفر در جهان هست باید جهاد باشد و مسلمین مجتهد باشند . جمله واعلموا ... عطف است به جمله قاتلوهم و دلالت دارد که مقصود از غنائم در قتال است و چون غنائم جنگی قبل از تقسیم مالک ندارد ، خدا فرموده واعلموا ( بدانید و نفرموده بدهید ) و اگر مالک داشت باید بگویند و آنرا خصه که این دلیل دیگریست بر اینکه این خص ، خص ارباح مکاسب نیست زیرا ارباح

مکاسب مالک دارد و باید بآنان اتوا گفته شود مانند اُقيموا الصلاة و اتوا الزكاة ، که در قرآن مکرر آمده پس این قرینه ایست که این خمس غنائم جنگی است فقط اولاً . و ثانیاً عطف و اعلموا بر قاتلوهم . و ثالثاً سیاق آیات که تماماً در جنگست . و رابعاً ذیل آیه صریح است در قتال و غنائم قتال که فرموده : يوم التقى الجمعان و يوم الفرقان . و خامساً آیه بعد که فرموده از انتم بالعدوة الدنيا ... که خواهد آمد . عجب است با اینهمه قرائن و سیاق و صراحت چگونه بعضی از بی اگلاهان این خمس را تعمیم داده اند در تمام ارباح مکاسب . با اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین از ارباح مکاسب خمس نگرفتند و اگر تعمیم داشت باید ایشان عمل کنند . و مخفی نماند که این خمس غنائم یکی از اقسام زکاة است و در حدیث آمده زکوة الغنائم خمسة . زیرا زکاة گاهی عشر است و گاهی نیم عشر و گاهی خمس و گاهی ربع العشر ، چنانکه در رساله احکام القرآن بتفصیل ذکر نموده ایم .

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ

الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصُوفِ وَالزَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ  
تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافٍ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ  
مَفْعُولًا ﴿٤٢﴾ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ  
وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٣﴾

ترجمه : هنگامیکه شما بکنار وادی نزدیکتر بودید و ایشان بکناره وادی دورتر و قافله پائینتر از شما بود و اگر وعده میکردید البته اختلاف میکردید در وعده گاه ولیکن خدا خواست انجام دهد آنچه شدنی است برای اینکه هلاک شود هرکس هلاک میشود از دلیل روشن و هرکس زنده شود زنده شود از دلیل روشن و براستیکه خدا البته شنوای دانا است ۴۳

ترجمه : در این آیه حق تعالی بیان میکند غنائم چه روزی را و منت بر مسلمین میگذارد و فرموده : هنگامیکه شما در وادی نزدیکتری بآب و طرف مدینه بودید ولی قنار آن طرف بدر که از مدینه دورتر است بودند . و مقصود از جمله ولو تواعدتم .. این است که مسلمین برای ضعف و قلت نفراتشان اگر برای جنگ وعده گاه قرار داده بودند خود اختلاف میکردند در تعیین روز و در اینکه حاضر شوند و یا خیر .

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ  
أَرَيْكُمُ كَثِيرًا فَذَلِكُمْ وَالْغُلَامَ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ  
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٤﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ إِذَا الْغَبْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ



قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى  
 اللَّهُ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا الْقِيَمَةُ فُتِنَتْ فَأَتْبُوا  
 وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٦﴾

**ترجمه:** هنگامیکه در خواب بخوابید ایشانشانرا بتو کم نشانند و اگر بتو ایشانشانرا زیاد نشانند آن  
 بود البته سست میشد و در کار جنگ نزاع میکرد و لیکن خدا سلامت داشت شمارا زیرا  
 بآنچه در سینه ها باشد دانا است ۴۵ و هنگامیکه ملاقات کردید ایشانشانرا در چشم شما کم  
 مینمود و شما را در چشم ایشان کم مینمود تا اینکه خدا بعمل آورد امری را که شدنی بود  
 و بسوی خدا کارها بازگردانیده میشود ۴۶ ای مؤمنین چون ملاقات کردید گروهی را ثابت باشید  
 و بسیار یاد خدا کنید تا باشد شما رستگار شوید ۴۷

**تکملة:** جمله بیهکهم الله ... دلالت دارد که خدا جمعیت کفار را در خواب بر رسول خدا  
 نشاننداده بود و بنظر رسول خود عده قلیلی آورده بود و اگر چنین نبود رسول خدا و سایر  
 مؤمنین در اقدام جنگ کوتاهی میکردند و همچنین در روز بدطبق جمله فی اعینکم قلیلاً.. لشکر  
 مسلمین، کفار را کم و نفرت قلیلی می پنداشتند و بنظر ایشان زیاد نمآید و همچنین جمعیت  
 مسلمین بنظر کفار کم آمد که طرفین بکارزار دلیر شدند. خدا طرفین را بیکدیگر کم نشاننداد  
 تا جنگ واقع شود و اطیعوا الله ورسوله و لا تأتوا عواقیق و لا تأتوا عواقیق و لا تأتوا عواقیق  
 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٧﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ  
 يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ حَظِيظٌ ﴿٤٨﴾ وَادْزِنْ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ  
 وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ إِنَّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ  
 وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَنَا الْآزِفُونَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٩﴾

**ترجمه:** و خدا و رسول او را اطاعت کنید و نزاع نکنید که سست میشود و عظمت شما میرود  
 و صبر کنید که خدا با صابرین است ۴۷ و نباشید مانند آنانکه از شهر و دیار خود خارج شدند  
 برای خوشگذرانی و سرکشی و وانمودن ب مردم و منع میکردند از راه خدا و خدا بآنچه میکنند  
 محیط است ۴۸ و هنگامیکه زینت داد برای ایشان شیطان اعمالشان را و گفت امروزه کسی از مردم  
 بر شما پیروز نشود و من محققاً پناه میدهم شما را پس چون در گروه ملاقات یکدیگر کردند به  
 عقب برگشت بر د و پاشنه خود و گفت محققاً من بیزارم از شما براستی که من میبینم چیزی را که شما

نمی بینید بر استیکه من از خدا میترسم و خدا شدید العقابست ۴۹

بَلَّغُوا لَشْرِكِ مُشْرِكِينَ بِأَمْرٍ وَدَسْتِغَاةٍ بَرَاءٍ مِنْهُ وَتَفَاخُرٍ مِنْهُ بِمِثْلِ لَشْرِكِ مُشْرِكِينَ  
اسلام اسلام برای جهاد در راه خدا . لشکر کفار از محمد وحشت داشتند با اینکه از هر جهت  
برتری داشتند چون به شرف محمد را در امور دیده بودند . و ضمناً از طایفه بنی کنانه که  
سر راهشان بود و قبلاً یک نفر از ایشانرا کشته بودند و همه داشتند ، شیطان بشکل سراقه پس  
مالك که از اشراف بنی کنانه بود بایشان رسید و گفت من شما را امان میدهم از شر طایفه خودم  
و لذا دل ایشان را از این جهت خاطر جمع نمود ولی در ضمن جنگ فرار کرد و باعث شکست  
مشرکین بدر شد و گفت من چیزی نمی بینم که شما نمی بینید .

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ  
مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهََ عَزِيزٌ حَكِيمٌ  
۵۰ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ  
وَأَذْبَابُهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْبَحْرِ يَوْمَ ۵۱ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يُدْبِكُ  
وَأَنَّ اللَّهََ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ۵۲

بَلَّغُوا هنگامیکه منافقان و آنانکه در دلهایشان مرض بود می گفتند دین ایشان ، ایشان را مغرور  
کرده و هر کس توکل بر خدا کند پس محققاً خدا عزیز حکیم است . ۵۰ و اگر ببینی هنگامیکه ملائکه  
قبض روح کفار میکنند بصورتها و پشت ایشان میزنند و گویند بچشید عذاب سوزنده را ۵۱ این  
بسبب اعمالی است که انجام داده اید و راستی که خدا ببندگان ستمگر نیست ۵۲

بَلَّغُوا منافقین و کفار جرئت مؤمنین بنی خاندانرا که در اقدام جنگ و جهاد میدیدند  
میگفتند ایمان نه بود چه دارند و نه اسلحه و نه نفرات پس ایشان مغرور شده اند و دین باعث  
غرور ایشان شده و محمد ایشانرا گول زده .

كَذَّابٍ الْفَرِغُونَ وَالَّذِينَ مِنْ  
قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهََ قَوِيٌّ  
شَدِيدُ الْعِقَابِ ۵۳ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهََ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا  
عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ أَمَامَهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَأَنَّ اللَّهََ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۵۴ كَذَّابٍ



إِلَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ  
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَاهُ الْفِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٥﴾

**ترجمه** مانند عادت آل فرعون و آنانکه پیش از ایشان بودند بآیات خدا کافر شدند پس خدا بسبب گناهانشان ایشانرا گرفت وهررا خدا نیرومند شدید العقابست ۵۳ این بسبب اینست که خدا نعمت خود را بر قومیکه بایشان داده تغییر نداده تا آنان تغییر دهند خودشانرا و براستیکه خدا شنوای رانا است ۵۴ مانند شیوه آل فرعون و آنانکه قبل از ایشان بودند بآیات پروردگارشان تکذیب کردند پس بگناهانشان هلاکشان کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و همه ستمگر بودند ۵۵

**تکذبات** حتی بغيروا ما بانفسهم دلالت دارد که مردم تا خود را تغییر ندهند خدا نعمت های خود را تغییر ندهد و تا ملتى عملا خواستگار چیزی نباشند خدا بایشان عطا نکند و قتيکه ملتى عقل و قدرت خود را صرف هوى و هوس کرد خدا ایشانرا مبتلا میکند بآثار هوى و هوس و چون صرف علم و هدايت و صنعت کرد خدا همانها را نصيبشان گرداند . جملۀ کسل کانوا ظالمين دلالت دارد که بظلم بهلاکت و نابودى رسيدند . اللهم اهلك الظالمين فقد عظمت فتنتهم و کثر شرهم ولا يقدر احد على دفعهم فادفعهم يا قهار ان شرَّ

الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٦﴾ الَّذِينَ عَاهَدُوا  
مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾ فَمَا  
تَتَّقِنَاهُمْ فِي الْحَرْبِ فَيُشَرِّدِيهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّاهُمْ يَذْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ وَإِنَّا  
تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
الْخَائِنِينَ ﴿٥٩﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِذْهُمْ لَا يُجْرُونَ

**ترجمه** براستیکه بدترین جنهنده ها نزد خدا کسانیند که کافر شدند که ایمان نیاورند ۵۶ آنانکه پیمان گرفتى از ایشان سپس پیمان خود را در هر مرتبه شکستند و ایشان پرهیزند ۵۷ پس اگر پیروز شدی در جنگ برایشان پس بسبب ایشان پراکنده ساز کسانیرا که پشت سرایشانند با عهد که ایشان پند گیرند ۵۸ و البته اگر از قومی ترس خیانتى داشتى پس

بهند از بسوی ایشان پیمان‌شان را بطور منصفانه زیرا خدا دوست نمیدارد خیانت کاران را ۵۹ و البته گمان مبرآنان که کافر شده اند از قدرت ما بدر رفته اند بد رستیکه ایشان (مارا) عاجز نمیکند (یعنی گریزی ندارند) ۶۰

تکذیب مقصود از جمله فشرده بهم .. این است که ایشانرا چنان در تحت شکنجه بگذار که کفار پس از ایشان بترسند و هوس فتنه نکنند . مقصود از تخافن .. این است که اگر علام و آشمار نفس پیمان کفار بر امام مسلمین ظاهر شد باید پیمان ایشانرا جلو ایشان بهندازد .

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ  
بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ  
يَعْلَهُمْ وَمَا يَتَّبِعُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُؤْتِ الْكُفْرَ وَأَنْتُمْ لَا  
تُظَلُّونَ ⑥

ترجمه و مهیا سازید برای کفار هرچه میتوانید از نیرو و از اسبان بسته که بترسانید بآن نیروها دشمن خدا و دشمن خود و دیگران غیر ایشان را که شما نمیدانید و نمی شناسید خدا ایشان را می شناسد و آنچه در راه خدا اتفاق کنید هرچه باشد بشمارد میشود و بر شما ستم نشود ۶۱

تکذیب مسلمین باید هرچه میتوانند بر نیروی جنگی خود بیفزایند . جمله .. لا تعلمونهم دلالت دارد که رسول خدا دشمنان دیگری داشته غیر از کفار که با او جنگ میکردند ولی او نمیدانسته پس آنانکه میگویند فلان بنده صالح از همه چیز اطلاع دارد بیايد این آیه را بخواند و ببرود از غلو خود توبه کند .

وَأِنْ جَاءَ السَّلَامُ فَاجْعَلْهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ  
الْمُبِيعُ الْعَلِيمُ ⑦ وَأِنْ بُرِدُوا أَنْ يُخَذَّ عُنُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ  
هُوَ الَّذِي يَدْعُكَ يَنْصُرُهُ وَيُؤْمِنُ بِالْمُؤْمِنِينَ وَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ  
أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ  
بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ⑧

ترجمه و اگر بمسلم و صلح میل کردند تو بآن میل کن و بر خدا توکل نما زیرا او شنوای را



است ۶۲ و اگر با تو اراده خدعه کنند پس محققاً خدا ترا کافی است او است آنخدائیکه ترا تأیید کرده بیاریش و بسبب مؤمنین و الفت انداخت بین دلهای مؤمنین اگر اتفاق کرده بسودی تمام آنچه در زمین است الفت بین دلهایشان نماید اختی ولیکن خدا بین ایشان الفت انداخت بر استیکه او عزیزی حکیم است ۶۳

**بَيِّنَاتٌ مَّا آلَفَتْ** .. دلالت دارد که رسول خدا در کائنات و تکوینات فاعلیتی ندارد و فقط

خدا مقلب القلوب و موثر و مکنون است **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ**

**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ**

**يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ**

**مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَإِنَّمَا تَأْمُرُ الْقَوْمَ لَا يَفْقَهُونَ ۖ**

**إِنَّا أَنْ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ**

**مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ**

**بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۖ**

**تَفْصِيلٌ** آهای پیغمبر خدا و کسی که از مؤمنین ترا پیروی کند کافی است ترا ۶۴ آهای پیغمبر

ترغیب کن مؤمنین را بر کارزار اگر از شما بیست نفر صابر باشد برد بیست نفر غلبه کند و اگر از شما

صد نفر باشد بر هزار نفر پیروز میگردد بواسطه اینکه این کفار قومی نفهمند ۶۵ اکنون خدا از شما

سختی را برداشت و تکلیف شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است پس اگر از شما

صد نفر باشد برد بیست نفر غلبه کند و اگر هزار نفر باشد برد و هزار غالب آید باذن خدا و خدا

با صابرين است ۶۶

**تَفْصِيلٌ** صدر اسلام در اوائل هجرت حکم الهی این بود که هر يك نفر مؤمنین در مقابل ده

نفر مقاومت کند ولی مؤمنین ضجه کردند و برایشان سنگین آمد و چون مسلمین زیاد تر شدند آن

حکم تخفیف داده شد و یک نفر مسلمان باید مقاومت کند در مقابل ده نفر و این نسخ نیست

بلکه فقدان شرط است زیرا شرط مقاومت ، صبر و دانش بود چون نداشتند باوصف عدم شرط

**مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ**

باید یک نفر در مقابل ده نفر ایستادگی کند .

**أَسْرَى حَتَّى يَبْلُغَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ**

الْآخِرَةُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا  
أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا لَّاطِيبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

**ترجمه:** هیچ پیغمبری را شاید که برای او اسیرانی باشد تا در زمین قتل بسیار کند شما  
متاع دنیا را میخواهید و خدا برای شما آخرت را میخواهد و خدا عزیزی حکیم است ۶۷ اگر  
از خدا مقرر نشده بود در پیش هر آینه در آنچه گرفتید بشما میرسید عذاب بزرگ ۶۸ پس  
بخورید از آنچه در جنگ بغنیمت گرفته اید در حالیکه حلال پاکیزه است و از خدا بترسید زیرا  
خدا آمرزنده رحیم است ۶۹

**تفسیر:** پس از آنکه سلیمان هفتاد نفر را از مشرکین در جنگ بدر اسیر گرفتند رسول خدا  
با اصحاب خود مشاوره کرد درباره اسراء، ابوبکر گفت از ایشان فدا بگیر و آزادشان کن،  
عمر گفت همه را بقتل رسان. رسول خدا پیشنهاد ابوبکر را پذیرفت و بنا شد هر کدام از اسیران  
فدائی بدهند و آزاد شوند جبرئیل این آیات را آورد. از این آیات معلوم میشود اسیر گرفتن  
و بواسطه فدا آزاد کردن باذن الهی نبوده و لذا جمله لَمَسَّكُمْ فیما اخذتم عذاب عظیم، نازل  
شده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي آيْدِيكُمْ مِّنُ  
الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا تُكَلِّمُونَ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ  
مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ  
فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

**ترجمه:** آهای پیغمبر بگو بآن کسانی که در دست شما هستند از اسیران که اگر خدا بدهد  
در دلهای شما خیر را خیری بهتر از آنچه از شما گرفته بشما میدهد و شما را میآمرزد و خدا  
آمرزنده رحیم است ۷۰ و اگر بخواهند با تو خیانت کنند پس بتحقیق قبلا با خدا خیانت کردند  
پس خدا تمکن و تسلط داد ترا بر ایشان و خدا دانای حکیم است ۷۱

**تفسیر:** چون رسول خدا در جنگ بدر از اسیران فدا گرفت حتمی برای جذب قلوب اسیران  
این آیات را نازل نمود. از جمله کسانی که اسیر شدند عباس عموی پیغمبر بود با عقیل و نوفل بن



حرث بن عبد المطلب . و چون بناشد فدیة بدهند و آزاد شوند ، عقیل و نوفل چیزی نداشتند ولی عباس داشت ، بیست و قیه طلا داشت که تقریباً صد و بیست دینار میشد که همراه خود آورده بود برای اینکه لشکر کفار را طعام بدهد و او یکی از ده نفری بود که باید هر روز نهیت خودشان بکنفر مخارج لشکر را بدهد و ده شتر قربانی کند و نهیة عباس نرسید تا اسیر شد و بول او را گرفتند و از غنائم شد . عباس خدمت رسول خدا عرض کرد من مسلمان بودم ولی کفار مرا باکراه آوردند . حضرت فرمود اگر این سخن تو راست باشد خدا تو را جزا خواهد داد اما ظاهراً علیه مابوده ای . پس عباس گفت دینارهای مرا پس بدهند . حضرت فرمود نمیشود و تو باید فدیة خودت و عقیل و حرث را بهر دازی تا هر سه آزاد شوید . عباس گفت مرا میان قریش محتاج میکنی ؟ حضرت فرمود کجا است آن طلاهاییکه بام الفضل عیالت داری و قیه که از مکه خارج میشدی و گفتم من نمیدانم از این سفر بهرمیگردم یا نه اگر حادثه ای برایم رخ داد این دینارها مال تو و عبید الله و عبد الله و فضل . عباس گفت از کجا دانستی حضرت فرمود هر روز گارم بمن خبر داد . عباس گفت پس من شهادت میدهم که تو راستگویی و شهادتین بر زبان جاری نمود و گفت غیر خدا احدی بر این مکتع نبود . زیرا من دینارها را در تاریکی شب به عیال دادم و من در رسالت تو شک داشتم پس چون چنین خبری بمن داری شک من برطرف گردید و بعد عباس ببرکت اسلام ثروت بیشتری پیدا کرد و چنانچه خدا فرموده : یؤتکم خیراً مما اخذ منکم ، گردید . مقصود از جمله و ان یریدوا خیانتکم .. این است که این اسیران که آزاد میشدند طبق رسم باید تعهد کنند که دیگر بجنگ رسول نیایند و با مشرکین معاهده علیه مسلمین نهند و اسیران تعهد میکردند در اینجا خدا میفرماید اگر عهد خود را بشکنند و وفا نکنند خدا باز رسول خود را برایشان تمکن دهد .

إِنَّ

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ  
 آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَهُمْ مِنْ وَلَا يَتِيمٌ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِذَا  
 اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ  
 مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٣﴾

بعضی برآستی آنانکه ایمان آورده و هجرت نموده و بمالها و جانهای خویش در راه خدا

جہاد کردند و آنانکہ مأویہ دادہ و مہاجرین را یاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و آنانکہ ایمان آوردہ و ہجرت نکردہ اند شمارا از دوستی ایشان بہرہ ای نیست تا ہجرت کنند و اگر از شما یاری خواستند در دین بر شما لازم است یاری ایشان مگر علیہ قومیکہ بین شما و بین ایشان بیمانی است و خدا ۱ بآنچہ میکنید بینا است ۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حق تعالی مؤمنین زمان رسول خدا را بر چہار قسم نمودہ : قسم اول آنانکہ با رسول خدا از مگہ ہجرت کردند بسوی مدینہ ، ایشان مہاجرین اولین میباشند و اینان چہار امتیاز داشتند : ۱- ایمان بخدا و ملائکہ و کتب و رسل الہی و روز قیامت و تمام تکالیف الہی را ہذا برداشتہ و تہمید نکردند ۲- از وطن و خویشان و ہمسایگان خود صرف نظر کردہ و برای رضای خدا مفارقت کردند و این کار عدل قتل نفس است زیرا خدا بیہود فرمودہ : اَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اَوْ اَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ ۳- با جان و مال جہاد کردند بہر غزوہ ای کہ میرفتند از مال خود خرج میکردند و حتی بدون وسائل جنگی مانند جنگہ بدر با مشرکین می جنگیدند ۴- سہبت در دین و در ہجرت و جہاد داشتند کہ خدا در حق ایشان فرمودہ : لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلِ الْاَوَّلِيْنَ اعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِيْنَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتِلُوا وَاَكْلًا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحَسَنِي . و در آیہ دیگر در وصفشان فرمودہ : وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ تَاْخِرَآءِہُ کہ اینان مقدسای مسلمین هستند تا قیامت .

قسم دوم انصارند کہ چون رسول خدا با اصحابش بسوی ایشان آمدند از ہذل مال و جان و مسکن مضایقہ نکردند و باصلاح مہمات مہاجرین پرداختند و اگر ایشان نبودند کار تمام نمیشد ولی مہاجرین اولین از ایشان مقدم و افضلند زیرا ایشان سابقین در ایمان و فضائلند و دیگر اینکہ روزگاری زحمت و سختی کشیدند و دیگر اینکہ از خانہ و زندگی صرف نظر کردند .

قسم سوم مؤمنین کہ ایمان آوردہ ولی ہجرت نکردند و در مگہ ماندند .

قسم چہارم آنها کہ پس از مؤمنین اولین مہاجرت کردند کہ فرمودہ : وَالَّذِيْنَ آمَنُوا مِنْ

بَعْدِ وَ هَاجَرُوا .

وَالَّذِيْنَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ

بَعْضِ الْاَوَّلِيْنَ لَا تَفْعَلُوْهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْاَرْضِ فَسَادُ كِبَرٍ ۖ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا

و هَاجَرُوا وَ اَوْجَاهُ هَدُوْا فِي سَبِيْلِ اللَّهِ وَالَّذِيْنَ اَوْوَا وَ نَصَرُوا اُولٰٓئِكَ

هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَّهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيْمٌ ۖ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْ

بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ اَوْجَاهُ هَدُوْا وَ مَعَكُمْ فَاُولٰٓئِكَ مِنْكُمْ وَاُولُوا الْاَرْحَامِ



## بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

**ترجمه:** وگفار برخی دوستان بعضی دیگرند اگر شما دوستی مؤمنین را رعایت نکنید در این زمین فتنه و فساد بزرگی خواهد بود ۷۳ و آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد در راه خدا کردند و آنکسانکه مأوی داده و یاری کردند ایشانند همان مؤمنین حقیقی و واقعی برای ایشانست آمرزش و روزی کریم ۷۴ و آنانکه ایمان آوردند پس از آنان و هجرت کرده و جهاد کردند باشما پس ایشان از شمایند و صاحبان خویشی (خویشاوندان) بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی دیگر در کتاب خدا بر استیکه خدا بهر چیزی دانا است ۷۵

**تفسیر:** اولیاء و ولایت (بفتح واو) را بمعنی دوستی گرفتیم ولی بعضی برخلاف ظاهر بمعنی سرپرستی و قیمومیت و یا بمعنی ولایت ارث گرفته اند . و مقصود از جمله الاتفعלוه ... این است که ای مؤمنین اگر بآنچه ذکر شد از هجرت و دوستی و تعاون و تبری از کفار عمل نکنید فتنه و فساد شما را دهر گیرد و بواسطه تفرقه و قلت عدد و ضعف کثرت پیدا نخواهید کرد و مورد رغبت دیگران نمیشوید و دیگران بشما ملحق نمیشوند . و مقصود از جمله والذین آمنوا من بعد و هاجروا ... کسانیند که پس از نزول این آیات هجرت کنند و با سایر مهاجرین و انصار جهاد کنند ، ایشان نیز از مهاجرین محسوب میشوند . و مقصود از جمله و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض ، این است که در ارث خویشان مقدم بر دیگرانند و خویشان از یکدگر ارث میبرند لیکن قبل از نزول این آیه ارث باخوت و برادری بوده چنانچه رسول خدا بین مؤمنین اخوت و برادری را برقرار نمود و چون عده مؤمنین قلیل بودند باخوت از یکدگر ارث میبردند ولیکن مسلمین زیاد شدند ارث برای خویشاوندان مسلمان برقرار شد .

سورة التوبة (٩) وَرَأَاهُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الدِّينِ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمَشْرِكِينَ ﴿٧٥﴾ فَسَبِّحُوا

فِي الْأَرْضِ زُبْعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٧٦﴾ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بِعَذَابِ آيَةٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ غَاهَدُوا مِنْ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا  
 شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا الْبَيْعَ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ  
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝

سورة توبه که آنرا سورة براءة نیز گویند و آن مدنی و دارای ۱۲۹ آیه میباشد و آغاز این سوره بسم الله الرحمن الرحيم دیده نمیشود که نوشته اند این سوره با سوره قبله که انفال باشد يك سوره بوده و دیگر اینکه این سوره در رفع امان و قتل مشرکین و عذاب ایشان نازل شده نه برای رحمت و این سوره بضمیمه سورة انفال از سوره های طوال است و رسول خدا دستور گذاشتن بسم الله .. در اول آن نداده .

**تفسیر** این ، بیزاری از طرف خدا و رسول او است بسوی مشرکینی که با ایشان پیمان بسته اید ۱ پس چهار ماه با آزادی در زمین سیر کنید و بدانید که شما عاجز کننده خدا نباشید و خدا خوارکننده کافران است ۲ و اعلامی است از خدا و رسول او بسوی مردم در روز حج اکبر که خدا و رسول او بیزار است از مشرکین ، پس اگر توبه کردید آن برای شما خواست و اگر اعراض کردید پس بدانید که عاجز کننده خدا نیستید و با خدا ستیزه نتوانید و کافران را بعد ابد در نار بشارت ده ۳ غیر آن مشرکینی که با ایشان پیمان بستید سپس از پیمانتان چیزی کم نکرده و علیه شما تظاهر نکرده و بیکی از دشمنان شما مدد ننمودند پس پیمان ایشانرا با تمام برسانید زیرا خدا دوست میدارد پرهیزکارانرا

**تکلیف** کلمه براءة خبر مبتدای محذوف است که هذا باشد و میتوان آنرا مبتدا گرفت و خبر آن جمله الی الذین .. باشد . بدانکه فتح مکه در سال هشت از هجرت رسول خدا بعدینه واقع یافت و رسول خدا عتاب بن اسید را فرماندار قرار داد و این سوره توبه در سال نه از هجرت نازل شد و چون این سوره نازل شد رسول خدا چهل آیه اول آنرا بای بکر داد با امارت حاج و فرمود این آیات را در موسم حج بر مردم قرائت کن ، پس از آنکه ابوبکر حرکت کرد بطرف مکه علی را مأمور نمود که برود و آن آیات را باهل موسم قرائت کند . بحضرت رسول عرض شد اگر این سوره و مأموریت ابلاغ آنرا بای بکر واگذار میکردید خوب بود ؟ فرمود این سوره را ادا نمیتکند جز کسیکه از خود من باشد . پس علی حرکت کرد و بای بکر ملحق شد . پس ابوبکر در ایام حج روز ترویه برای مردم خطبه خواند و آداب و مناسک حج را بایشان تعلیم داد زیرا او



امیرحاج بود و اما علی در روز عید قربان در منی نزدیک جمره عقبه ایستاد و این آیات را برای مردم قرائت نمود و فرمود : ایها الناس من فرستاده رسول خدا ایم گفتند. بچه چیز پس این آیات را بلند قرائت نمود و فرمود : لا یطوفن بالبیت عربان ولا یحجن البیت مشرک بعد عامهم هذا و من کانت له مده فهو الی مده و من لم یکن له مده فعدته اربعه اشهر ، چون زنان مشرکه قبل از نزول این آیات میآمدند و بهرنه طواف میکردند . و چون رسول خدا میخواست برای سال دیگر حج نماید دستور اعلان داد که بهرنه طواف نکنند و چون در سال ششم که رسول خدا با اصحاب خود بقصد عمره تا حد بیته تشریف آوردند و اهالی مکه مانع از ورود او بکعبه شدند و حضرت با ایشان پیمان بست برای عدم تعرض مشرکین بمسلمین و عدم تعرض مسلمین بمشرکین با شرایطی که در جای خود خواهد آمد ، مشرکین به پیمان خود وفا نکرده و نقض نمودند و با هم پیمانان خود از مشرکین بنی بکر بطایفه خزاعه که از هم پیمانان رسول خدا بودند حمله کردند و کسی از آنان را کشتند ، ایشان نزد رسول خدا شکایت کردند از نقض عهد مشرکین پس در سال نهم طبق سوره براهه مقرر شد که بتمام مشرکین ابلاغ شود که آنانکه نقض عهد کرده اند تا چهار ماه مهلت داده شده یا مسلمان شوند و یا تن بکشته شدن بدهند و اما آنانکه نقض عهد نکردند و عهدی با رسول خدا دارند مهلت ایشان تا وقتی است که مدت عهدشان تمام شود و پس از آن دیگر امان و علاقه ای بین ایشان و مسلمین نخواهد بود باید یا مسلمان شوند و یا مقتول گردند و معنی بیزاری خدا و رسول همین است .

فَإِذَا سَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا  
 الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ  
 كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ  
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ⑥ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرْهُ  
 حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه پس چون ماههای حرام منقضی شد بکشید مشرکین را هر جا ایشان را یافتید و ایشانرا دستگیر کنید و حبسشان نمائید و بهر رهگذری در کمین ایشان بنشینید ، پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکاة را دادند راهشانرا باز کنید و رهشان سازید زیرا خدا آمرزنده رحیم است ⑥ و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود ،

سپس او را بحمل امن خود شش برسان این برای اینست که ایشان قومی نادانند ۱

**بَيِّنَاتٍ** مقصود از ماههای حرام همان چهار ماهی است که خدا بایشان مهلت داده ، از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر ، اگر چه قول دیگری نیز گفته اند که از اول شوال باشد تا آخر محرم . ولی همین قول اول صحیح است زیرا ابتدا ۱ چهارماه باید از وقت ابلاغ حساب شود . از این آیات قبح پیمان شکنی معلوم میشود ، چون مشرکین علاوه بر شرک ، اذیت و آزار مسلمین و پیمان شکنی کردند تا خدا چنین شکنجه ای بر ایشان معین نمود ولی برای سایر کفار چنین دستوری نیامد . و از جمله حتی یسمع کلام الله ، استفاده میشود که قرآنرا میفهمیدند و برای همه قابل فهم بوده و گرنه هدایت نمیشدند . و مقصود از جمله واقعدوا لهم کل مرصد ، ایمن است که راهرا برایشان سد کنید تا در بلاد دیگر منتشر نشوند . در حدیث آمده که در صد راسلام تا وفات رسول خدا حکم مشرکین قتل و گاهی عفو و گاهی گرفتن فدا بود . مؤید این مطلب این است که مردی را با سیری نزد رسول خدا آوردند بنام امامه و اوسید و بزرگ پیامه بود ، رسول خدا با و فرمود اسلام بیاور و یا خود را خریداری کن و گرنه تو را بکشم و یا آزادت کنم . او گفت ای محمد اگر مرا بکشی مرد بزرگی را کشته ای و اگر فدا بگیری از مرد بزرگی فدا گرفته ای و اگر آزاد کنی بزرگی را آزاد کرده ای و اسلام آوردن من بعید است . رسول خدا فرمود آزادت کردم چون امامه این سخن شنید گفت : اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله . حسن خلق تو دلیل بر نبوت تو است . پس پیامه رفت و چون طعام اهل مکه از پیامه میآمد او مانع میشد و گفت نمیگذارم به مشرکین برسد تا ایمان آورند و اهل مکه آنوقت با رسول خدا در مقام محاربه بودند و ناچار و بیچاره شده و بر رسول خدا نامه نوشتند و شکایت از منع طعام امامه نمودند ، رسول خدا نامه با و نوشت که منع طعام از مکیان نکند .

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ  
عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ  
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٥ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرْ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا  
وَلَا زِمَةً يَرْضَوْنَكُمْ فَأْتُوا لَهُمْ وَتَابَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

① چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسول او پیمانی میباشد مگر آنانکه با ایشان نزد مسجد الحرام عهد بستید پس ما دامیکه بعهد خود ثابتند شما نیز ثابت بمانید برای ایشان



زیرا خدا متقین را دوست میدارد ۲ چگونه برای ایشان عهدی باشد و حال آنکه اگر هر شما ظفر بیاهند ، در حق شما خویشی و پیمانرا مراعات نکنند شما را بزبانهای خود خوشنود میکنند و دل ایشان خوشنود نیست و اکثرشان فاسقند ۳

**تَبَيَّنَ** کسیکه پیمان شکن باشد خدا پیمان او را بهیچ گیرد مگر کسیکه بعهد خود ثابت بماند . و طبق تواریخ ، آنانکه نسبت برسول خدا بعهد خود وفا کردند : طائفه خزاعه و بنی ضمره بودند . در تاریخ آمده که جمعی از خوارج براه زنی و قتل مسلمین پرداختند بعنوان اینکه مردم بحکم فیرو خدا گردن مینهند . اتفاقا ابوالهذیل علاف با کاروانی بایشان رسیدند و سخت بترسیدند و از حیات خود قطع امید کردند . ابوالهذیل گفت بترسید و کار خود را بمن واگذارید ، من ایشانرا دفع خواهم کرد . پس خوارج پرسیدند و گفتند شما چه کسانیید و از چه قومید ؟ ابوالهذیل گفت ما قومی از مشرکانیم و بتجارت میرویم و مقصود ما از این سفر این است که کلام خدا را بشنویم و در آن تأمل کنیم و اگر دیدیم خبیثت ایمان آوریم . خوارج گفتند مرحبا و آیاتی از قرآن قرائت کردند . ابوالهذیل و رفقای او گفتند آمنا و صدقنا ، خوارج گفتند در جوار ما بمانید . گفتند شما حق ما را ادا نمائید خوارج گفتند حق شما چیست ؟ ابوالهذیل گفت حق ما این است که مارا به محل امن برسانید چنانچه خدا فرموده : **وَأَن أَمِّنَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** استجاره فاجره حتی یسمع کلام الله ثم أبلغه مأمنه ، پس خوارج ایشانرا بمحل امن رسانیدند .

اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَسَدَ عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّمَا هُمْ سَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاكِفًا وَوَالَيْكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ١٠ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأَخْلَاكُمُ فِي الدِّينِ وَفَصَّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ١١ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّمَا هُمْ لَا أَيْمَانُ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ ١٢ أَلَا تَفْقَهُوا قَوْلَ مَا نَاكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهِيَ آيَةُ الْخُرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُا أَوَّلَ مَرَّةٍ اتَّخَذْتُمْ فَأَلَهُهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٣

**ترجمه** آیات خدا را بهیهای اندکی معامله کردند پس مردم را از راه خدا بازداشتند حقاً ایشان بدعملی کردند ۹ در حق هیچ مؤمنی قربابت و پیمانی را مراعات نمیکنند و ایشان همان تعدی کنندگانند ۱۰ پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکاة را بپردازند، برادران شما بندگان و ما بیمان میکنیم آیات را برای قومیکه میدانند ۱۱ و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان شکستند و در دین شما طعن زدند پس پیشوایان کفر را بکشید زیرا اینان را سوگندها نباشد تا شاید خودداری کنند ۱۲ آیا با قومیکه پیمانشانرا شکستند و به بیرون راندن رسول خدا همت گماشتند قتال نمیکند در حالیکه ایشان ابتدا کرده و از شما پیشی گرفتند آیا از ایشان میترسید پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده اید ۱۳

**تفسیر** خدا ایتعالی صفات شرکین را برای بیداری مؤمنین شمرده تا بآنان اعتماد ننمایند اول برای چند درهم دنیا آیات خدا را ندیده گرفته و چند درهم را ترجیح دادند بر عقل و علم و وحی . دوم اگر غلبه کنند سوگند و خویشی و پیمانرا مراعات نخواهند کرد . سوم عادتشان تعدی و تجاوز است . چهارم بتجربه رسیده که در موقع نیرومندی چه ستمها کردند، بر قتل رسول خدا متحد شدند و رسول خدا را فراری دادند ، چنانکه یهود چنین تصمیم گرفتند و گفتند لیخرجن الأقرض منها الأذل . جمله و هموا باخراج الرسول ، شرکین و یا هم کفار و شرکین را شامل میشود . و اینها دلیل است که کفار و شرکین تابع منطق عقل و دلیل نیستند . نویسنده گوید : عیناً مانند زمان ما که مردم متعصب خرافاتی اگر قدرتی داشته باشند بضر و قتل طرف اقدام میکنند و بعضی از مروجین مذہبی که چون قدرت ندارند بتکفیر و لعن میپردازند و هر کس حق را اظهار کند گرفتار چنین مردمی است .

قَالُوا لَهُمْ بَعْدُ يَا أَيُّهَا اللَّهُ  
يَا أَيُّهَا اللَّهُ وَيَنْصُرُهُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ  
وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ  
﴿١٤﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا أَنْ تَقُولُوا لَا يَنْصُرُنَا اللَّهُ وَلاَ رَسُولٌ  
لَهُ يَخَذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً  
اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

**ترجمه** با ایشان کارزار و بهیکار کنید ، خدا ایشانرا بدست شما عذاب میکند و خوارشان



مینماید و شما را برایشان یاری میدهد و سینه های قوم با ایمانرا شفا میبخشد ۱۴ و خشم دلهاشانرا میبرد و خدا توه هرکس را بخواهد میپذیرد و خدا دانای حکیم است ۱۵ آیها پنداشته اید که رها میشوید و هنوز خدا مجاهدین شما و آنانرا که جز خدا و رسول و مؤمنین را دوست نهانی نگرفته اند، ندانسته درحالیکه خدا بآنچه میکنید آگاه است ۱۶

**تکلیف** درصدر اسلام از کثرت اذیت و آزار کفار و مشرکین دلهای مسلمین پر از خشم بود ولی مأذون بجهاد نبودند چون عده کافی نداشتند اما چون عدد کافی تحقق پیدا کرد خدا امر بجهاد نمود و دلهای مؤمنین را ببرکت شمشیر مجاهدین شفا داد . و مقصود از جمله ولما يعلم الله .. این است که هنوز معلوم حضرت باری تحقق پیدا نکرده ، اگرچهدر ازل هرچیز را دانسته ، ولی تا فداکاری خود را بروز ندهید معلوم حق ظاهر نگردد .

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ  
شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ  
هُمْ خَالِدُونَ <sup>(۱۷)</sup> إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ  
أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ <sup>(۱۸)</sup>

**ترجمه** برای مشرکین روا نیست که مساجد خدا را آباد کنند درحالیکه بر کفر خود گواهند ایشانند که اعمالشان هدر است و ایشانند که در آتش دوزخ جاود اندند ۱۷ همانا مساجد خدا را آنکه ایمان بخدا و روز جزا دارد و نماز را بها میدارد و زکاة میدهد و جز خدا از کسی نمیترسد ، آباد میکند پس امید است که ایشان از هدایت یافتگان باشند ۱۸

**تکلیف** از این آیات استفاده میشود که متصدیان امور مساجد باید دارای ایمان و خالی از خرافات باشند و تمام اعمال کسیکه توحید صحیحی ندارد هدر و مانند نبود است و کسیکه بآبادی مسجد میرد از دایده غیر خدا نترسد و غیر او را ملاحظه نکند . متأسفانه متصدیان امور مساجد و مجالس دینی فعلی زمان ما يك مشت مردم هوی پرست میباشند و لذا تمام تبلیغات دینی آلوده بشرك و خرافاتست . و جمله لم يخش الا الله دلالت دارد که شرك بتمام اقسام آن ولو اینکه نامش مسلمان باشد حق دخالت در امور مسجد ندارد . چه على الله و چه

شیخی و چه سایر خالیان . جمله فعیس اولفک . . دلالت دارد بر اینکه مسلمان موحد جامع الشرائط نیز باید امیدوار به هدایت و رحمت حق باشد و مغرور نباشد . شاعر گوید :

مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَجِدِّ  
الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا  
يَسْتَوُنَّ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٩ الَّذِينَ آمَنُوا  
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ  
دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٢٠ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ  
مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ٢١ خَالِدِينَ فِيهَا  
أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٢

﴿٢٢﴾ آیا سیراب کردن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را مانند عمل آنکه ایمان بخدا و روز جزا دارد و در راه خدا جهاد میکند قرار داده اید نزد خدا مساوی نیستند و خدا قوم ستگران را هدایت نمیکند ١٩ آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهای خود جهاد کرده اند ، درجه ایشان بزرگتر است نزد خدا و ایشانند کامیابان و بهره برندگان ٢٠ هروردگارشان بر رحمت و رضوان خود ، ایشانرا مژده میدهد و برای ایشانست باغهاییکسه در آنها نعمتهای پاینده است ٢١ در آن باغها همیشه جاویدانند بیگمان خدا نزد او است اجر بزرگ ٢٢

﴿٢٢﴾ بعضی از اصحاب رسول که تازه مسلمان بودند با اعمال و افعال و عناوین خود افتخار میکردند . از جمله عباس عموی رسول خدا افتخار میکرد باینکه سقای حاجیان بوده و آنانرا سیراب میکرد و طلحه بن شیبه میگفت من کلید دار کعبه و تعمیرکننده مسجد الحرام و افتخارات خود را بعلنی عرضه کردند . حضرت فرمود ایمان بخدا و هجرت و جهاد در راه خدا موجب فضیلت است تا آنکه قضاوت را نزد رسول خدا بردند رسول خدا چیزی نفرمود تا این آیات نازل گردید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا

أَبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أُولَئِكَ إِنِ اسْتَجَبُوا لَكُمْ عَلَى الْإِيمَانِ وَ



مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ  
وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا  
وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ  
وِرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا  
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

**ترجمہ:** ای مؤمنین! ہدایتان و برادرانتانرا دوست نگیرید اگر گھر را بر ایمان ترجیح داند  
و ہر کس از شما با آنان دوستی کند پس همانان ستیز کنند ۲۳ بگو اگر پدران و پسران شما و  
برادران شما و زنانتان و فامیلتان و اموالیکہ کسب کردہ اید و تجارتیکہ از کسادى آن میترسید  
و مساکینکہ آنها را می پسندید نزد شما از خدا و رسول او و جہاد در راہ او محبوبتر است  
پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خدا قوم فاسقین را ہدایت نمیکند ۲۴

**تفسیر:** صدر اسلام ہر فردیکہ مسلمان میشد و خدای یکتا را میپذیرفت مانند زمان ما  
با خویشان و کسان او کہ ہمہ از قہار بودند باید قطع دوستی و ملاطفت کند . در حدیث آمده  
کہ رسول خدا فرمود : لا یجد احدکم طعم ایمان حتی یحب فی اللہ اہل الناس و یبغض فی  
اللہ اقرب الناس . یعنی کسی از شما مزہ ایمان را نمی یابد تا در راہ خدا دورترین مرد مرا  
دوست بدارد و نزدیک ترین مردم را دشمن بدارد .

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ  
يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِبْئًا وَضَاقَتْ  
عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ  
سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ الْجُنُودَ الْأَمْثَرُهَا وَ  
عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ  
بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

**ترجمہ:** محقق است کہ خدا شما را در مواقع بسیاری یاری کرد و روز جنین هنگامیکہ کثرت

نفرات شما شمارا بشکست آورده بود پس آن کثرت هیچ بهره ای بشما نداد و برای شما مفید نشد و زمین با وسعتی که داشت بر شما تنگ شد سپس بدشمن پشت گردید و رجال ادبار و پراکندگی ۲۵ سپس خدا ایتعالی آرامش دل را بر رسول خود و بر مؤمنین نازل نمود و نازل کرد لشکرها را که ندیده بودند و عذاب نمود کفار را و این است جزاء کفار ۲۶ سپس خدا بعد از آن توبه هرکس را که بخواهد میپذیرد و خدا آمرزنده رحیم است ۲۷

**تفسير** طبق این آیات ، خدا رسول خود را در مواقع بسیاری یاری کرده و روایت کرده اند که موطن کبیره که در آنها رسول خدا یاری شده هشتاد موطن بوده و مقصود از روز حنین روز جنگ حنین است و حنین زمینی است بین مکه و طائف که آنجنگ در آنجا واقع شده و قضیه چنان است که پس از فتح مکه طایفه هوازن و ثقیف که چهار هزار مرد بودند و ۲۶ هزار مرد دیگر از طوایف دیگر که با ایشان سی هزار نفر بودند بجنگ با رسول خدا آماده شدند و لشکر اسلام دوازده هزار و پانزده هزار نفر بودند و بعضی از مسلمین میگفتند لن نغلب الیوم ، یعنی ما امروز با این کثرتی که داریم مغلوب نخواهیم شد و از کثرت خود شاد بودند و لذا خدا فرموده : اصبحتکم کثرتکم . و چون دوشکر بهم آمیختند در ابتدا مسلمین ظلمه کرده و ایشانرا پراکنده کردند و مشغول گرفتن غنیمت شدند . مشرکین که زنان و حیوانات خود را همراه آورده بودند برای اینکه نگرینند همت و مصیبت ایشان بجوش آمد و یکدیگر را آواز دادند یا حماة السوء کجا میگریزند و زنان و فرزندان خود را رها کرده ایست پس باتفاق بازگشته و کمین نموده و بر مسلمین یورش آوردند . مسلمین مضطرب شده و فراری شده و شکست بزرگی بر ایشان وارد شد و با رسول خدا کسی نماند جز نه نفر از بنی هاشم و یک نفر از انصار بنام ایمن بن ام ایمن که در آن جنگ کشته شد و آن نه نفر عبارت بود از طلحه و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب و نوفل بن حارث و ربیعہ بن حارث و عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب و حبه و معتب پسران ابولهب و بقیه فرار کردند و طلت فرار این شد که چون سفیده صبح آشکار شد سپاه مسلمین از راه سرازیری بوادی حنین آمدند و چون راه عبور تنگ . لشکریان بتفاریق بطریق متعدده رهسپار بودند این هنگام مردم هوازن از کمین بیرون تاختند و مسلمین را تیرباران کردند . مقدمه لشکر که فوج خالد بن ولید بود فاقد اسلحه بودند هزیمت شد و بدنبال ایشان مشرکین قریش که تازه سلطان بودند گریختند و در این موقع سایر مسلمین نیز مضطرب شده و هزیمت شدند . رسول خدا بر قاطر سفیدی سوار بود و فرهاد میکرد الی این ایها الناس ، پس حضرت استر خود را حرکت داد و بقار حمله



نمود و با آن چند نفر قلیل بر زمی سخت اقدام کرد و جز در این جنگ رزم ندادند بود . و میفرمود :  
 انا النبی لا کذب . انا بن عبد المطلب و در این جنگ امیر المؤمنین<sup>ع</sup> بسیاری از شجاعان را کشت  
 مردی از هوازن بنام ابو جریول علم سیاهی بر سر نیزه کرده و در جلو کفار مانند شعله جلوان  
 میداد و هر مسلمانی را میکشت علم خود را حرکت میداد و کفار بدنبال وی میآمدند و رجز میخواندند  
 امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> بر او حمله کرد و او را کشت . مشرکین پس از قتل او تاب مقاومت نیاوردند و رو به  
 هزیمت شدند و عباس که مردی بلند آواز بود ندا میکرد یا اصحاب بیعة الشجرة ، تا اینکه  
 عده ای از مسلمین مجتمع شده و بحمله پرداختند . و رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> مثنی خاک بر روی مشرکین  
 انداخت و فرمود : شاهدت الوجوه . تا اینکه ظبه با مسلمین شد . و مقصود از انزال الله  
 سکینته علی رسوله و علی المؤمنین ، این است که خدا آرامش دل بر رسول خدا و مؤمنین داد و کفار  
 هجوم دشمن نترسیدند و مقاومت کردند و در مرتبه خود را بر مشرکین زدند که رسول خدا فرمود  
 الآن تنور جنگ گرم شد و رسول خدا در همان حال عرض میکرد : اللهم لك الحمد و اليك المشتكى  
 وانت المستعان . مقصود از جمله و انزل جنود<sup>۳</sup> لم تروها ، صبر و ثبات و استقامت و طمأنینه  
 و جرئت بوده که بر دل رسول و سایر مسلمین انداخته شده از طرف حق تعالی و در این جنگ  
 بسیار کس از کفار کشته شدند و شش هزار نفر از مرد و زن و فرزند ایشان اسیر گردید و ۲۴ هزار  
 شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند بدست مسلمین افتاد و چون مشرکین مغلوب  
 شدند منادی رسول خدا ندا کرد که اسیرانرا نکشید و بزرگواران<sup>۴</sup> و باقی مشرکین<sup>۵</sup> بپراکنند و اوطاس<sup>۶</sup> بپاشد  
 و رسول خدا مأمور فرستاد و ایشانرا تعقیب کردند تا اینکه مشرکین بشهر طائف رفتند و سایر  
 مشرکین بایشان پیوسته و لشکر اسلام رفتند و طائف را محاصره کردند و جنگ تا اول ذیقعد  
 طول کشید و چون ذیقعد از ماههای حرام بود جنگ تعطیل شد . و رسول خدا مراجعت  
 بجعرانه کرد و در آنجا محرم بحمره شد و غنائم حنین و اوطاس را بین لشکر تقسیم کرد . و مؤلفه  
 قلوبهم را زیادتر از دیگران بداد و مانند ابوسفیان و عکرمه<sup>۷</sup> بن ابی جهل و صفوان بن امیه و  
 حارث بن هشام و عبد الله بن امیه و معویه<sup>۸</sup> بن ابی سفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن حابس و  
 امثال ایشانرا از پنجاه شتر تا صد بایشان داد . ولی بانصار بهره ای اندک بداد یعنی کمتر از  
 مهاجرین ، انصار افسرده شده بعضی گفتند تمام غنائم را بقوم خود داد و ما را محروم کرد  
 بعضی گفتند ما تیغ زدی و غنیمت کافران بردند و بعضی گفتند فعلا چون رسول خدا نیرومند  
 شده احتیاج بماند دارد و لذا ما را بی بهره کرد . چون این کلمات بر رسول خدا رسید بفرمود :  
 تا همه انصار را جمع کردند و هر کس غیر ایشان بود ممنوع از ورود در آن مجلس نمود سپس

فرمود ای انصار از شما چیزی میبرسم مراجواب دهید گفتند بگوی یا رسول الله . فرمود شما گمراه نبودید خدا شما را بواسطه من هدایت کرد گفتند بلی **لِلّٰهِ الْيَمْنَةُ وَلِرَسُولِهِ** . فرمود شما بر کاره دوزخ نبودید حقیقتاً بواسطه من شما را برهانید ؟ گفتند بلی یا رسول الله . فرمود شما جمعی اند که نبودید حقیقتاً بواسطه من شما را بسیار توانا کرد ؟ گفتند بلی یا رسول الله **لِلّٰهِ الْيَمْنَةُ وَلِرَسُولِهِ** . فرمود شما دشمنان یکدیگر نبودید خدا ایتعالی بواسطه من دل‌های شما را الفت داد و دوست یکدیگر شدید پس لحظه ای سکوت کرد پس از آن فرمود شما اگر بخواهید میتوانید در جواب من بگوئید تو مطرود قوم خود بودی و نزد ما آمدی ما تورا منزل دادیم و تو فقیر بودی ما تورا بی نیاز کردیم و ترسناک بودی ما تورا امان دادیم و ترا بدروغ نسبت دادند ما ترا تصدیق کردیم . انصار که این کلمات را شنیدند همه بگریه افتادند و پهای‌های گریه‌ستند و برخاستند بدست و پای رسول افتاده و عرض کردند یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد هر چه داریم باختیار تو است بهر که خواهی اتفاق کن جوانان ما که سخن بی ادبانه گفتند خیال کرده بودند قلت بهره ایشان از غنائم برای بی اعتنائی شما است بقدر ایشان اکنون توبه کردند یا رسول الله برای ایشان استغفار کن . رسول خدا دست بدعا برداشت و گفت : **اَللّٰهُمَّ اَغْرِ الْاَنْصَارَ وَ اَبْنَاءَ الْاَنْصَارِ وَ اَبْنَاءَ الْاَنْصَارِ بِاَمْرِ مَعْشَرِ الْاَنْصَارِ اَمَّا تَرْضَوْنَ اَنْ يَنْصَرِفَ النَّاسُ بِالشَّاهِدَةِ وَالنِّعَمِ وَفِي سَهْمِكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ هَمَّ عَرَضَ كَرَدَ رَضِينَا بِاللّٰهِ وَ عَنْهُ وَ بِرَسُولِهِ** . پس رسول خدا فرمود انصار صاحب سیر شدند اگر مردمان براهی روند و انصار براهی من بطریق انصار سلوک کنم . بهر حال در میان اسیران قحار شیما دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی رسول خدا بود چون خود را معرفی کرد حضرت با او مهربانی کرد و ردای خود را برای او پهن نمود و با او بسیار سخن گفت و احوال‌پرسی نمود و او را مخیر کرد که با حضرت بماند یا بخانه اش برود شیما مراجعت بوطن را اختیار کرد حضرت او را کنیزکی با دو شتر و چند گوسفند عطا کرد آن دختر در باب اسیران هوازن با آن حضرت سخن گفت و شفاعت نمود حضرت فرمود من نصیب خود و فرزندان عبد المطلب را بتو بخشیدم اما از آنچه از سایر مسلمین است تو خود از ایشان شفاعت کن بحق من برایشان شاید ببخشند . پس چون حضرت نماز ظهر را خواند دختر حلیمه برخاست و سخن گفت همه از برای رعایت رسول خدا اسیران هوازن را بخشیدند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ



إِنْ خِفْتُمْ عِبْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ  
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

ترجمه: ای مؤمنین همانا مشرکین نجسند پس بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند و اگر از روی فقر میرسید پس بزودی خدا ایتعالی از فضل خود اگر بخواهد شما را بی نیاز کند بدستیکه خدا دانای حکیم است ۲۸

ترجمه: از کلمه انما استفاده میشود که فقط مشرکین نجسند و آیا نجاست ایشان ظاهری است یا باطنی؟ ظاهر قرآن مطلق است اگر قرینه فلا یقرهوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا قرینه نباشد زیرا ممکن است این جمله را قرینه بگیریم برای نجاست باطنی برای اینکه اگر نجاست ظاهری باشد باید گفته شود فَلَا يَمَسُّوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مِنْ زَمَانِ نَزُولِ الْآيَةِ، زیرا نزدیک شدن به مسجد که مسجد را نجس نمیکند قُلْ فَرَضِ نَجَاسَتِهِمْ. پس معلوم میشود مقصود دوری از مجامع مسلمین و بی اعتنائی مسلمین است نسبت بایشان و این میرساند نجاست باطنی را مسلمین آنزمان خیال میکردند که اگر مشرکین حج نمایند و بمسجد الحرام وارد نشوند موجب کسادی بازار مکه و فقر مسلمین میشود حقیقتاً در رد این گفتار و خیال فرموده خدا شما را بی نیاز خواهد کرد و همینطور شد زیرا بمن و جدّه و طائف و سایر نواحی حجاز ایمان آوردند و از اطراف مکه هر چه باید و شاید بجمع وارد میکردند از غذاها و حبوبات و لباسها. و از جمله لَا يَمَسُّوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ از باب تنقیح مناط استفاده میشود که مشرکین زمان ما حق ورود بمساجد مسلمین را ندارند و البته مشرک بت پرست کم است ولی مشرک غیر بت پرست مانند غلافو شیخیّه و کسانی که صفات خدا و یا افعال او را بهر بشری و یا بهندگان صالح خدا نسبت میدهند و ایشانرا در عبادتها میخوانند و حاضر و ناظر میداند و عموماً مشرکند باید از مجامع مسلمین دور شوند. اشکال در این است که سلمان واقعی کجا و مجامع اسلامی کجا است آیا چنین چیزی وجود خارجی دارد یا خیر؟

قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا  
يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ  
أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

ترجمه: با آنکه ایمان بخدا و روز قیامت نمیآورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده

حرام نمیدانند و دین حق را نمیپذیرند از آنانکه کتاب بایشان داده شده کارزار کنید تا وقتی که از دست خود جزیه دهند و حالیکه ایشان خواریند ۲۹

**تَبَيَّنَ** قاتلوا دلالت دارد براینکه باید مسلمین با اهل کتاب قتال کنند تا ایشان جزیه دهند بحال خواری و مادامیکه جزیه نداده اند مسلمین از قتال ایشان دست برندارند و کلمه عن ید .. چند احتمال دارد : اول- اینکه از دست خود بدهند و در دادن جزیه واسطه نگیرند زیرا هر یک از ایشان وقت اداء جزیه چون در پیشگاه امراء اسلامی حاضر شوند و زلت خود و عزت مسلمین را ببینند در هدایت ایشان مؤثر است. دوم- عن ید بمعنی عن قدره باشد یعنی هر یکی از اهل ذمه که فقیرند و استطاعت پرداخت جزیه ندارند جزیه از او ساقط است اگر کسی گوید اهل کتاب بخدا و قیامت ایمان دارند چگونه خدا فرموده ایمان نیاورده اند ؟ جواب آنستکه ایمان بخدای واقعی ندارند زیرا ایشان خدائی را قائلند که پسر دارد و تعدد قدماء قائلند خصوصاً نصاری که اقامیم ثلثه را قدیم میدانند چنانکه خواهد آمد. و همچنین بروز جزا و کفر اعمال قائل نیستند زیرا میگویند لن تمسنا النار الا آیاتاً معدودة مانند بعضی از ملت ما که خود را مسؤول اعمالشان نمیدانند و بامید شفاعت زید و عمرو دل خود را غشوش کرده اند. جمله من الذین اتوا الكتاب دلالت دارد که جزیه از اهل کتاب پذیرفته میشود بکار مشرکین که ایشان مخیرند بین اسلام و قتل. و مقدار جزیه بسته بنظر زماندار مسلمین است که باید صلاح را در نظر بگیرد و از هر نفری چه مقدار اخذ کند و چون سلمان شوند جزیه ساقط است.

قَالَتِ الْيَهُودُ عِزُّهُمْ بِيَدِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ  
اللَّهُ أَنَّى يَكُونُ ③۵ اِتَّخَذُوا آجْبَارَهُمْ وَرُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ  
دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ③۶

**تَبَيَّنَ** و یهود گفتند عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است این گفتار ایشانست بزبانشان شهادت میرسانند بگفتار آنانکه از پیش کافر شدند خدا بکشد ایشانرا بکجا منحرف میشوند ۳۰ دانشمندان دینی خود و مقدسین خود را اربابان جز خدا گرفتند و هم مسیح پسر مریم را و حال آنکه مأمور نبودند مگر اینکه عبارت بکنند يك إله را که نیست إلهی جز



او منزّه و برتر است او از آنچه شرک او میکنند ۳۱

**تَبَيَّنَ** مقصود از جمله و قالت اليهود .. بعضی از فرق یهود میباشد که عزیر را پسر خدا دانستند و جهت اینکه او را پسر خدا دانستند این شد که بخت النصر تمام یهود یا نسرا قتل عام کرد و کتابهای ایشانرا سوزانید و نابود کرد و اطفال ایشانرا اسیر نمود و از جمله اسیران عزیر بود که پس از برگشت از اسیری کشف و کراماتی از او دیدند از جمله اینکه صد سال مرد سپس زنده شد و از جمله اینکه تورات بآن بزرگی را از حفظ میخواند . یهود بیان تعجب کردند و در حق او غلو کرده و او را فرزند خدا خواندند . و اما نصاری چرا عیسی را پسر خدا خواندند با اینکه اتبیا دارای خوراک و خواب و بول و غایط میباشد و ممکن نیست خود را خدا و یا پسر خدا بدانند پس نصاری این افتراءات را چگونه بعیسی بستند ؟ جواب این است که این مزخرفات را قدیس بولس بوجود آورد . وقعه او این است که پیروان مسیح قائل بخدای واحد لا شرک له و نبوت عیسی بودند تا اینکه جنگی واقع شد بین ایشان و بین یهود و نتوانستند نصاری را مغلوب و منکوب و از بین ببرند تا اینکه یکی از شجاعان یهود بنام بولس یهودیان را جمع کرد و گفت اگر حق با عیسی باشد ماهمه کافر شده و اهل آتش دوزخ میباشیم و من نصاری را گمراه میکنم تا اینکه اگر بنا است بدوزخ برویم آنان نیز اهل دوزخ شوند سپس آمد در نزد نصاری و اسب خود را پی و اظهار ندامت کرد از جنگی که بانصاری کرده و سر خود را روی خاک گذاشت در حال گریه سپس گفت من از آسمان ندائی شنیدم که بمن گفتند توبه تو پذیرفته نیست مگر اینکه بدین نصاری وارد شوی و من توبه کردم و بدین نصاری وارد شدم . مردم نصاری خرسند شده و او را معزز داشته و به کنیسه بردند و یکسال آنجا ماند و انجیل را فرا گرفت و مورد محبت نصاری شد سپس بسبت المقدس رفت و آنجا شاگردی را تربیت کرد بنام نسطور و باو آموخت که عیسی و مریم و خدا هر سه قدیم و منشأ عالم بودند سپس به روم رفت و عالم لا هوت و ناسوت را بایشان یاد داد که عیسی دارای دو جنبه بوده که عیسی هم انسان بوده و هم خدا و مرد دیگری را آموخت که عیسی ازلی وابدی است و بهر یک از شاگردان خود گفت تو خلیفه و جانشین منی و تو مردم را دعوت کن بآنچه بتو آموخته ایم و من عیسی را در خواب دیده ام و او اظهار رضایت کرده از من و من خود را فردا ازین میبرم برای خشنودی عیسی سپس خود را هلاک کرد و این شاگردان هر کدام پرداختند بدعوت مردم بسوی تثلیث و همان خرافاتی که قدیس بولس بایشان آموخته بود و نصاری نیز از غلو در حق عیسی خوششان آمد و لذا این عقاید همه را فرا گرفت . جمله ذلك قولهم بأفواههم دلالت دارد که

نصاری و یهود قلباً و عقلاً نمیفهمند چه میگویند ولی بزبان این گفتارها را رواج میدهند .  
احتجاج طهرسی روایت کرده که روزی نصاری و یهود و دهریه و مشرکین جمع شدند نزد رسول  
خدا ، یهودیان گفتند ما برای مناظره آمدیم و میگوئیم عزیر پسر خدا است اگر تو پیروی ما کنی  
ما افضل و اسبق از توئیم و نصاری گفتند ما میگوئیم مسیح پسر خدا است . حضرت یهو فرمود  
فرمود آیا آمدید تا قول شما را بدون دلیل بپذیریم ؟ گفتند خیر . حضرت فرمود برای چه  
عزیر را پسر خدا میدانید ؟ گفتند برای اینکه تورا را پس از فقدان آورد و این کار او دلیل  
بر پسر بودن او است برای خدا . حضرت فرمود چگونه موسی را که ابتدا تورا را آورد با آنهمه  
معجزات پسر خدا نمیدانید موسی که کرامت بیشتری داشت و اگر میگوئید خدا مانند پدران  
شما میباشد که از زنان فرزند میآورند پس حقیقتاً کافر شده اید و او را شبیه بمخلوق نمود ماید  
و صفات حادثه برای او قائل شده اید ؟ گفتند خیر ما چنین نمیگوئیم بلکه میگوئیم عزیر  
پسر خدا است باین معنی که او گرامی است نزد خدا چنانکه گاهی بعضی از علماء ما بکسی که  
نزد او محترم و گرامی است میگویند ای پسر من نه بعنوان اینکه فرزند ولادت من باشد . رسول  
خدا فرمود بنابراین حضرت موسی نیز گرامی بود نزد خدا پس باید او نیز پسر خدا باشد و  
بنابراین دلیل شما که یک نفر از بزرگان شما بکسی که اجنبی از اوست میگوید پسر بدیگری نیز  
میگوید برادر و یا پدر و یا سیدی بعنوان اکرام . پس بنابراین باید نزد شما جائز باشد که  
موسی برادر و یا پدر و یا شیخ و سید باشد برای خدا بعنوان اکرام . آیا جائز است چنین  
سخنی درباره خدا و موسی ؟ یهودیان در جواب مبهوت و عاجز شدند و گفتند باید برویم  
فکر و نظر کنیم . حضرت فرمود بروید بانصاف نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند . سپس  
توجه کرد بنصاری و فرمود : شما میگوئید خدای قدیم عزوجل با مسیح پسرش یکی شده از این  
گفتار چه اراده کرده اید آیا میگوئید عیسی که حادثست بقدیم پروردگار قدیم شده است و یا  
میگوئید بنده گرامی است و مخصوص بکرامت خداوندی است . اگر میگوئید عیسی قدیم پسود و  
حادث شده پس وجود خدای قدیم را حادث و باطل گردانیده اید و اگر بگوئید خدا متحد  
شده با او و هر دو حادثند پس خدا را حادث قرار داده اید نصاری گفتند چون خدا بر دست  
عیسی چیزهای عجیب و غریبی اظهار کرده پس او را فرزند خود قرار داده بعنوان کرامت .  
فرمود : جواب شما همان است که یهود گفتم که اگر بعنوان کرامت باشد بسیاری از بزرگان  
بمخصوصین خود پدر و برادر و عمو میگویند آیا جائز است که بعیسی حق تعالی بگوید پدر و  
برادر و عمو تا آخر حدیث که طولانی است تا آخر آمدند بیست و پنج نفر از آنان مسلمان شدند



در مجمع البیان روایت کرده از عتی بن حاتم که نزد رسول خدا رفتیم در حالیکه در گردنم صلیب بود فرمود ای عتی این بت را از گردن بت بپنداز. عتی گفت انداختم و خدمت حضرت رفتیم دیدم این آیه را میخواند : اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا ... و این جمله دلالت دارد که مسلمان نباید پیامبران و اوصیاء و دیگران را ارباب خود بداند . در اصول کافی روایت کرده از ابو بصیر که سؤال کردم از امام صادق از این آیه اتخذوا احبارهم ... فرمود : علما و بزرگان ایشان دعوت نکردند ایشانرا بعبادت خود و اگر دعوت میکردند اجابت نمیکردند و لکن حرامی را برای ایشان حلال کردند و خلالتی را حرام کردند و ایشان پذیرفتند پس همین عبادت کردنست آنان را پس ایشان را اربابی جز خدا گرفتند ولیکن بدون اینکه بفهمند . و امام باقر فرموده در تفسیر این آیه : بزرگانشان هرچه گفتند ایشان پذیرفتند و امر خدا و کتب الهی را پشت سر انداختند و همین عبادت است برای ایشان احبار و رهبان را در حالیکه مأمور نشدند مگر بعبادت اله واحدیکه لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون . رسول خدا فرموده اطاعت بزرگان دین ایشان بدون درک همان عبادت ایشان میباشد . نویسنده گوید همانطوریکه بعضی از علماء اسلام نوشته اند ، بسیاری از مقلدین علماء را می بینیم که اگر آیات بسیاری از کتاب خدا را برای ایشان بخوانی نمی پذیرند و بنظر تعجب بانسان نظر میکنند و میگویند چگونه ممکن است ما باین آیات الهی عمل کنیم با اینکه احادیث و اقوال علماء ما برخلاف این آیاتست و بهمین بهانه ها بسیاری از سلطان ها از اسلام خارج و بگروارد شده اند . حتی بعضی از علماء و مرشدین را سجده میکنند و سخن ایشانرا از کلمات خدا بهتر میپذیرند .

يُپِدُونُ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ

اللَّهِ يَا فَوَاهِيْمُ وَيَا بِيَّ اللّٰهُ اِلَّا أَنْ يُتِمَّ نَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

هُوَ الَّذِي ارْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٨﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اراده میکنند که نور خدا را بد هانشان خاموش کنند و خدا ابا دارد و نمیخواهد مگر اینکه نور خود را تمام کند و اگرچه کافران کراهت دارند ۳۷ آن خدا همانستکه فرستاد رسول خود را به هدایت و دین حق تا اینکه آنها را بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین

**تَنْكِیَاتِ** مقصود از نورالله دین و کتاب الهی است که بواسطه گفتارهای خیالی بشری جلو آنها گرفته اند و با سخنان واهی خود از نشر کلمات حق مانع میتراشند یکی با فلسفه و یکی با اشعار و یکی با عرفان و یکی مانند یهود با تأویلات و لبخواهی خود چنانکه یهود کلماتیکه در توراۃ راجع به محمد<sup>ص</sup> بود تأویل میکردند و حقائق توراۃ را بیان نمیکردند و نمسی گذاشتند عوام عقل خود را بکار اندازد و ایشان را بتقلید عادت داده بودند و حاصل آنکه همگرو خدعه از بیداری مردم و نشر کلمات الهی جلوگیری میکردند . و کمال هر دینی همه چیز است : اول دلائل و برهان زیاد که موجب هدایت افکار و بیداری افراد گردد . و مقصود بجمعه ارسال رسوله بالهدی همین است . دوم مشتمل بودن دین بر قواعد حکمت و صلاح و موافقت عقاید و قواعد آن ، با عقل سالم و توجه دادن مردم بخدا پرستی و دور کردن ایشان از هوی پرستی و مقصود از دین الحق همین است . سوم بر تکیه داشتن و غلبه نمودن بر سایر ادیان و مقصود از لفظ بهره همین است و بنابراین اسلام چون واجد هر سه جهت است اکمل ادیان میباشد . و مقصود از غلبه ، غلبه قهر و سلطه و یا غلبه برهان و دلیل است و اسلام هر دو را واجد است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ  
الرُّهْبَانِ لَيَا كُلُونِ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ  
اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْزُرُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٣٤ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا  
جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣٥  
كُنْتُمْ تَكْزُرُونَ ٣٥

**تَنْكِیَاتِ** ای مؤمنین براستی که بسیاری از عطا و مقدسین میخورند اموال مردم را باطل و باز میدارند از راه خدا و آنانکه طلا و نقره را جمع و نهفته می کنند و آنها را در راه خدا انفاق نمیکنند پس ایشانرا به عذاب دردناک بشارت ده ۳۴ روزیکه در آتش و زخ گرم و برافروخته شود بر آن گنج پس پیشانیها و پهلوها و پشتهایشان بآن داغ کرده شود و گفته شود این است آنچه نهفتید برای خودتان پس بجشید آنچه را که می نهادید ۳۵

**تَنْكِیَاتِ** گویند این آیات در مذمت یهود است ولی چنین نیست چون خدا خطاب



بمؤمنین کرده باید راجع بخود مؤمنین و مسلمین باشد باضافه چیزی که برای یهود بد بسوده برای مسلمین نیز بد است و آیه نیز اطلاق دارد و مورد نزول مخصیص نمیشود و مقصود از جمله لیاکلون اموال الناس بالباطل، این نیست که مال مردم را بزور و جبر میگرفتند بلکه بعنوان دینی و وجوه دینی مال مردم را میگرفتند چنانکه زمان ما بعضی از علماء و مقدّسین مال مردم را بعنوان وجوه شریعه میگیرند و از نام دین نان میخورند و سهم امام و خمس که اصلاً در دین اسلام، نبوده از ارکان دین نموده اند و زکاتیکه مکرر خدا در قرآن دستور داده بکلی متروک شده، چرا؟ زیرا زکاة اختصاصی بعلماء و مقدّسین ندارد و مصرف آن فقرا و ساکین و مصالح عمومی مسلمین است. اینان زکاة را ندیده گرفته و وجوهاتی که مخصوص خودشان باشد بوجود آورده اند و اکثر مسلمین حسن تحقیق ندارند زیرا تقلید را بایشان تزریق کرده اند

مقصود از جمله یصدّون عن سبیل الله، این است که مردم را از راه خدا باز میدارند اگر کسی بگوید چگونه بعضی از مقدّسین مردم را از راه خدا باز میدارند؟ جواب گوئیم اینسان علناً نمیتوانند بگویند براه خدا نروید زیرا از این راه باصطلاح تبلیغ و ترویج دین میخواهند معاش خود را ادامه دهند، ولی راه خدا یعنی دین او را متروک کرده و مردم را از راه حق دور میکنند و چیزهایی بنام دین میآورند و نمیگذارند مردم بدین حق آشنا گردند و براه خدا سیر کنند. مثلاً دین اسلام که دین تحقیق است اینان تحقیق را برای مردم روا نمیدانند و تقلید را بمردم ارائه میدهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و دم گرفتن را بمردم آموختانند و در عوض نماز جمعه و اجتماع در آن، تکیه و حسینیّه و خانقاه و خواندن ندبه و اشعار بمردم آموخته اند. و در عوض توحید و توجه بخدای یکتا توجه بانبیا و صالحین را بعنوان توسّل بمردم یاد داده اند و یا بمردم تمرین تملّق و چاپلوسی از اولیاء خدا که از این دنیا رفته اند میدهند. و همچنین... آنچه در اسلام نبوده زمان ما از مقررات اسلامی شده و آنچه اسلام مخالف با آن بوده جای اسلام را گرفته و تمام اینها از علماء و مقدّسینی است که یصدّون عن سبیل الله میباشند.

مقصود از جمله والذین یکنزون... این است که مالها را جمع و ذخیره میکنند و بمصارف خیر و مصالح مسلمین نمیرسانند و پول زیاد و اسکناس و سایر اوراق بهادار نیز حکم طلا و نقره داشته و مشمول زکاة و نیز این آیه است. چنانکه از روایات و احادیث نیز استفاده میشود. رسول خدا فرمود: کُلُّ مالٍ لَمْ تَوَرَّ زَکَاةً فَهُوَ کَنْزٌ وَاِنْ کَانَ ظَاهِرًا وَکُلُّ مالٍ اَدَّیْتَ زَکَاةً فَلَيْسَ بِکَنْزٍ. یعنی هر مالی که زکاة آنرا نداده باشی آن گنج است و اگرچه پیدا باشد و هر مالی که

زکاة آنها را داده باشی آن گنج نیست یعنی مشمول آیه فوق نیست .

روایت شده چون این آیه نازل شده رسول خدا . سه مرتبه فرمود : تَبَّ لِلَّذِ هَبَ وَالْفَهْهُ  
یعنی ناهود شود طلا و نقره . اصحاب عرض کردند یا رسول الله چه مالی را بگرمیم برای خود  
فرمود : لِسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا شَاكِرًا وَزَوْجَةً مُؤْمِنَةً تَعِينُ أَحَدَكُمْ عَلَى رِيئِهِ . یعنی برای خود  
تهیه کنید زبان ذاکر و قلب شاکر و زنی مؤمنه که شما را یاری کند بر دین خودتان و قال رسول  
الله مَنْ تَرَكَ كَثْرًا جَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ لَهُ زَيْبَتَانِ يَتَّبِعُهُ يَقُولُ هَلْكَ مَا أَنْتَ فَيَقُولُ  
أَنَا كَنْزُكَ الَّذِي تَرَكْتَ بَعْدَكَ فَلَا يَزَالُ يَتَّبِعُهُ حَتَّى يُلْقِيَهُ يَدُهُ فَيَقْضِيهَا ثُمَّ يَتَّبِعُهُ سَائِرُ جَسَدِهِ .

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ  
اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ  
الْقَائِمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا  
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٣٦

**تَرْجُمَةٌ** بتحقیق که شماره ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزیکه آسمانها  
و زمین را آفرید چهار ماه از آنها ماه حرام است این است دین بایدار پس در این چهار ماه  
برخویشتن ستم مکنید و با همه مشرکین قتال کنید چنانکه ایشان با همه شما قتال میکنند و  
بدانید خدا با پرهیزکارانست ۳۶

**تَفْصِيلٌ** مقصود از ماهها ماه های قمری است که در عرب معمول بوده و حقیقتاً از ابتدای  
خلقت چنین مقرر داشته که هر ماه بتغییر شکل ماه و طلوع و غروب آن ، اول و وسط و آخر ماه  
معلوم شود و برای عالم و جاهل فرقی ندارد و هر کس با آسمان نظر کند و شکل ماه را ببیند  
میفهمد اوائل ماه است و یا اواخر آن و این طلوع و غروب را خدا چنین قرار داده و اما ماههای  
شمسی که در سایر ملل مرسوم است نشانه کیهانی که عموم مردم حساب آنها را داشته باشند ندارد  
اما مشرکین عرب دیدند اگر ماههای قمری را رعایت کنند گاهی حج بتابستان میافتد و گاهی  
بزمستان و بر مسافری حج مشکل میگردد آمدند ماه ها را طبق ماههای شمسی قرار دادند و  
چون ماههای شمسی سالی ده روز زیادتر میشود بر ماههای قمری آمدند کبیسه قرار دادند و  
کبیسه این است که هر سه سال یکمرتبه یکماه بر دوازده ماه افزوده و ماههای قمری را سیزده ماه  
میگردانند و ماه حج را گاهی بتأخیر میانداختند بماده دیگر تا طبق ماههای شمسی بشود حقیقتاً



این کار را مذمت کرده و فرموده ماه ها طبق خلقت روزه ماه است : محرم و صفر و ربيع الاول و ربيع الثاني و جمادی الاول و جمادی الثاني و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذی قعدة و ذیحجه . و چهار ماه از این ۱۲ ماه را حرام قرار داده یعنی جنگ و جدال در این چهار ماه جایز نیست چون در زمان جاهلیت این تحریم متعارف بود حقیقتاً مقرر داشت که در اسلام نیز همان تحریم باشد و کسی ابتداً بقتل و جدال در این چهار ماه نکند . اما اگر مشرکین و کفار ابتدا کردند بجنگ ، باید با ایشان معامله بمثل کرد چنانکه در سورة بقره شرح آن گذشت . نکته دیگر این است که کافه را میتوان حال گرفت برای فاعل قاتلوا و میتوان حال گرفت برای مفعول قاتلوا و ما در ترجمه آنها حال گرفتیم برای مفعول و اگر برای فاعل بگیریم معنی چنین میشود : قتال کنید همگی متفقاً بحال اتفاق با مشرکین یعنی شما با هم متفق باشید چنانکه مشرکین متفقند در قتال با شما . و عجب این است که بعضی از امامیه در کتب خود ۲۹ روایت نقل کرده اند که مقصود از روزه ماه همین ماههای قمری است طبق صریح آیه قرآن ولی بکروایت که راوی آن از غلاة است گفته این روزه ماه روزه امام است . آنوقت گویند گان بی سواد تمام آن ۲۹ روایت ائمه خود را صرف نظر کرده و همان بکروایت را در مناظر برخ مردم میکشند یعنی با قرآن کلام خدا بازی کرده اند . باید از ایشان ضمانت سؤال نمود منها اربعة حرم یعنی

چه ؟

إِنَّمَا النَّسِيءُ بِأَدْوٍ

فِي الْكَفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّئَلَّا تُتَىٰ  
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا  
يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

**ترجمه** همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام زیاد نمودن در کفر است گمراه میشود بان کسانی که کافر شدند سالی آنها حلال و سالی آنها حرام میشوند تا با شماره ماهها فیکه خدا حرام کرده موافق نمایند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده اعمال بدشان بر آنان زینت داده شده و خدا قوم کافرین را هدایت نمیکند ۳۷

**تکلیف نسیء** بمعنی تأخیر انداختن است و چنانکه در ذیل آیه قبل بیان شد اعراب زمان جاهلیت ماه های حرام را گاهی عقب میانداختند مثلاً اعلان میکردند که سال دیگر ماه حج در ماه محرم باشد و محرم بجای ذیحجه و ماه صفر را بجای محرم از ماههای حرام می

شمرند پس یکماه را گاهی ماه حرام و گاهی ماه حلال میکردند و تغییر میدادند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ  
انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمْ إِلَى الْأَرْضِ وَرَضِيتُمْ بِالْحَبْوَةِ الدُّنْيَا مِنَ  
الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَبْوَةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ۝٣٨ إِلَّا تَتَفَرَّغُوا  
يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا  
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٣٩

**ترجمه:** ای مؤمنین چه شده شما را که چون بشما گفته شد کوچ کنید در راه خدا سنگین  
میشوید و میل بزمین دارید آیا بزندگی دنیا بدل از آخرت راضی شده اید پس نیست متاع  
زندگی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی ۳۸ اگر کوچ نکنید خدا شما را عذاب میکند بمعذاب  
در دنیا و شما را با قوم دیگری تبدیل مینماید و شما بهیچوجه ضرر نمی زنید و خدا بر هر چیزی  
توانا است ۳۹

**تکلیف:** این آیات راجع بعده ای از مسلمانان است که چون برای جنگ تبوک دعوت شدند  
کندی کرده و در چارتردد شدند چون رسول خدا پس از جنگ حنین و طائف بمدینه مراجعت  
کردند و مأمور بجهاد با روم شد و این وقتی بود هوا در شدت گرما بود و میوه های مدینه  
رسیده بود و از جهاتی مردم بی رغبت بجهاد بودند یکی از جهت گرما و قحطی دوم از جهت  
دوری راه و احتیاج بزد و توشه و استعداد قوای زیادتر از سایر جنگها . سوم از جهت رسیدن  
و بدست آمدن میوه ها . چهارم از جهت عظمت امپراطوری روم و کثرت قشون او . ولی با تمام  
اینها در مقابل امر الهی و منافع بزرگی که در جهاد بود نباید کندی کنند و ملتی که در جهاد  
کندی کند سرنوشت او نیستی و یا ذلت است و لذا بهمین نیستی در جمله و یستبدل قومًا  
غیرکم اشاره شده است و عذاب الیم اشاره بذلت دنیا و گرفتاریها و عذاب آخرت است .

إِلَّا تَضُرُّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا خَرَجَهُ  
الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا  
تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودِهِ



## تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

**ترجمہ:** اگر اورا ( یعنی پیغمبر را ) یاری نکنید بتحقیق خدا اورا یاری کرد و قتیکه کفار اورا از مگہ خارج کردند و در حالیکہ دُومِی دوتا بود و قتیکہ آن دو در غار بودند و قتیکہ بیمار خود میگفت محزون مباش زیرا خدا با ما است پس خدا آراش خود را بر او نازل نمود و اورا بملشکر یانیکہ ندیده اید یاری کرد و قرارداد گرفتار کفار را فروتر و گفتار خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است ۴۰

**تفصیلات:** این آیه راجع به هجرت رسول از مگہ است کہ چون دعوت رسول خدا منتشر و مردم مدینہ آمدند و در مگہ و در عقبہ منی با رسول خدا بیعت کردند کفار مگہ بر عداوت افزودند و در دار الندوة کہ محل شورای ایشان بود چهل نفر از دانا یان مجرب ایشان جمع شدند و پس از تبادل افکار، رأی ایشان بر آن قرار گرفت کہ از ہر قبیلہ مرد دلاوری انتخاب گردد و چهل مرد با شمشیر برندہ بر آنجناب بتازند و خونش بریزند تا خون او در میان قبائل پهن شود و عشیرہ او نیروی مقاومت با جمیع قبائل ندارند و لابد دہ مطالبہ کنند . پس ہمہ مہتای این کار شدند و آن اشخاصیکہ ساختہ این کار شدند در شب اول ماہ ربیع الاول در اطراف خانہ آنجناب کمین نہادند کہ چون برخت خواب رود بر سرش ریزند و خونش بریزند . حقتعالی اورا از این قصہ آگاہ کرد و آیہ وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... کہ آیہ ۳۰ سورہ انفال است نازل نمود و مأمور شد کہ علی را بجای خود بخواہاند و از مگہ بیرون شود . پس فرمود با علی امشب قریش قصد من دارند و خدا مرا امر کردہ بغار ثور روم و ترا در جای خود بگذارم تا آنکہ ایشان از خروج من مطلع نشوند توجہ میگوئی ؟ عرض کرد یا رسول اللہ آیا تو بسلامت خواہی ماند فرمود ہلی . پس علی خوشحال شد و سجدہ شکر گزارد . پس حضرت رسول اورا بخدا سپرد و خود از خانہ بیرون رفت و آیہ : وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا ۚ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا ۚ فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ را قرائت کرد و کف خاکی بر روی ایشان پاشید و فرمود شَاهَتِ الْوُجُوهُ وَبَغَار ثور کہ در بالای کوه ثور در یکفرسخی مگہ میباشد رفت . البتہ از خانہ ابوبکر برفاقت او حرکت کردند . و چون بغار رفتند شب را در آنجا ماندند . شب در آنجا درخت مغیلان بر در غار رویانیدہ شد و جفتی کبوتر بر در غار آشیانہ گرفتند و عنکبوتی بر در غار تابانید و چون روز شد کفار بطلب رسول خدا از مگہ بیرون شدہ و سراقۃ بن مالک کہ در علم پی گیری قدم مہارتی داشت با

خود بردند و سراقه بی آنحضرت را گرفت تا در غار رسیدند و ابوبکر که عالم باین علم بود گفت وَاللّٰهِ این اثر قدم محمد و این دیگر اثر قدم ابوبکر و یا پسر او است تا اینجا آمده اند و از اینجا یا با آسمان رفته اند و یا بزمین پس شخصی در غار پیدا شد و گفت محمد را در کمرهای این کوه بطلبید که در این غار نیست زیرا تا رعنکبوت نرسیده نشده و لذا کفار در طلب رسول خدا متفرق شدند . بهر حال مقصود این است که این آیه قبل از جنگ تبوک نازل شده که مسلمین در اعزام بجنگ گندی میکردند خدا فرموده اگر شما محمد را یاری نمیکند خدا آنوقت که یکفریاد بیشترند اشت او را یاری کرد یعنی شب هجرت که کفار او را از مکه بیرون کردند و آن شب فقط ، ابوبکر با او بود و برای ابوبکر گوسفندانی بود چون بعد از نماز شام میشد عامر بن فهیره میآورد در غار و رسول خدا و ابوبکر را از آن شیر میداد . پس سه شب در غار ماندند و پس از سه شب بطرف مدینه هجرت کردند و چون ابوبکر با رسول خدا در غار بودند رسول خدا باو فرمود لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا . بعضی از مردم بی اطلاع از قرآن این جمله را برای ابوبکر ایراد دانسته اند که چرا محزون شد تا رسول خدا باو بگوید لَا تَحْزَنْ ؟ جواب این است که حزن ابوبکر برای او نقص نیست زیرا خود رسول خدا مکرر محزون شده و خدا او را نهی کرده : در سورة حجر آیه ٨٨ فرموده وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ در نحل آیه ١٢٧ فرموده وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِی ضَیْقٍ وَ در سورة عنکبوت است که ملائکه بحضرت لوط گفتند لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ اِنَّا مُنَجِّوْکَ وَ خدا بتمام مؤمنین در سورة آل عمران آیه ٣٩ فرموده لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَاَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ بنابراین بعضی از مردم خرافی که گفته اند نهی لَا تَحْزَنْ نسبت بای بکردار نیست هر اینکه حزن ابوبکر کار بدی بوده که نهی شده درست نیست چنانکه در آیات فوق ذکر شد که این نهی نسبت بخود رسول خدا و سایر انبیاء نیز آمده . ثانیاً این کلمه برای دلداداری ابوبکر است چنانکه خدا دلداداری بر رسول خود داده در آیات لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و امثال آن پس این قبیل مناهی نهی تحریمی نیست . و ثالثاً حزن بمعنی غم و اندوه است رسول خدا با ابوبکر فرموده از عمل کفار و هجرت و بی یابوری ما محزون مباش خدا با ما است چنانکه هر مؤمنی در این موارد محزون میشود و این صفت خوبی است پس حزن ابوبکر خوب بوده و نهی رسول نهی دلداداری بوده و رابعاً حزن بمعنی خوف نیست و کسانی که میگویند ابوبکر ترسید و آنرا دلیل بر ذم ابوبکر دانسته اند صحیح نیست زیرا حزن بمعنی خوف نیست ، خوف بمعنی ترس و وحشت ولی حزن بمعنی غم و اندوه است نه بمعنی وحشت . بنابراین اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا دلالت بر همان دلداداری دارد . مطلب دیگری که باید دانسته شود آنستکه کلمه مَعَنَا بمعنی معیت تکوینی



نیست بلکه بمعنی مَعِيت تأییدی است زیرا مَعِيتِ تَکْوِینی حق با همه کس است و اختصاصی  
بر رسول و صاحبش ندارد پس معنی معنا این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد  
و من و تو را تأیید میکند پس هر کس این آیه را قرائت میکند از طرفی قرائت قرآن و عبادت نمود  
و از طرفی تا قیامت تأیید خدا را برای ایهو بکر نموده که این تأیید برای او ثوابست اگر چه  
قاری آگاه نباشد که آیه تأیید و تمجید ایهو بکر است مانند آیه ای که خدا بحضرت موسی و هارون  
فرموده لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (آیه ٦٦ سورة طه) .

چون از اول هجرت مؤحدین نیرومند شدند و کلمه توحید و دعوت اسلام قوی شد  
خدا فرموده وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ لَوْ كَانَ  
عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّفَاةُ  
وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا خَرْجَنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ  
اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى  
يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾ لَا يَسْتَأْذِنُكَ  
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَوْ أَرَادُوا  
الْخُرُوجَ لَاَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ  
اعْبُدُوا مَعَ الْفَاعِلِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَوْ  
لَا وَضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ  
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

ترجمه کوچ کنید سبکبار و گرانبار و بطالهای خود و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید

این برای شما بهتر است اگر بدانید ۱ اگر متاع و بهره نزدیکی و سفری آسان باشد ترا پیروی کنند و لیکن این راه برای شما دور شده و بزودی سوگوید بخدا خورند که اگر توانا بودیم شما بیرون میآمدیم ، باین قسم خود را هلاک میکنند و خدا میداند که ایشان دروغگویند ۲ خدا از تو بگذرد چرا اذن توقف بایشان داری (خوب بود اذن نمیداری) تا برای تو راستگویمان روشن گردد و دروغگویمانرا بدانی ۳ آنانکه بخدا و روز قیامت ایمان دارند برای چهار بهمانها و جانبهایشان از تو اذن نمیگیرند و خدا بحال پرهیزکاران دانا است ۴ فقط آنانکه ایمان بخدا و روز قیامت ندارند از تو اذن میطلبند و دلهایشان در شک است پس ایشان در شک خود سرگردانند ۵ و اگر اراده خروج داشتند هرآینه برای آن ساز و برگی آماده میکردند و لیکن خدا حرکت ایشانرا نخواست و ایشانرا باز داشت و گفته شد بانشستگان بنشینید ۶ و اگر در میان شما بیرون میآمدند جز فساد و مکر برای شما نمی افزودند و هرآینه در میان شما شتاب میکردند که برایتان فتنه بجویند و در میان شما بنفع ایشان جاسوسانی است و خدا بحال ستمگران دانا است ۷

**تَبَيَّنَاتِ حَقِّعَالِي تَحْرِيسِ نَمُودَه دَر اَيْن آيَاتِ بَرای جِهَاد وَلِيَكُنْ چُون تَعَامِ اصْحَابِ**  
 اهل یقین و ایمان نبودند و راه تبوک دور بود و جنگ با دولت روم کار مشکلی بود و لذا استی میگردند و بعضی از منافقین که میل نداشتند میآمدند نزد رسول خدا و معتذر به عذرهای میشدند برای بیرون رفتن و برای شانه خالی کردن و رسول خدا بدون تحقیق و بدون اینکه بداند راستگوی ایشان کدام و دروغگویشان کدام است بایشان اذن میداد و لذا از طرف حق تعالی باو خطاب شد که چرا ندانسته بایشان اذن قعود داری ؟ پس معلوم میشود رسول خدا علم باحوال ایشان نداشته و ندانسته کاری کرده و برای او سزاوار نبوده و معلوم باشد که حرکت منافقین با مجاهدین نفی نمیداشت زیرا کسی که ایمان بجهاد و شهادت ندارد در میدان مبارزه کاری صورت نمیدهد بلکه سخنانی فتنه انگیز و شک آمیز و زحمت آور و کارهای ناشایسته از ایشان صادر میشود چنانکه خدا در همین آیات بنیان کرده ولی در عین حال نباید رسول خدا بدون تحقیق ایشانرا از جنگ و جهاد معذور بدارد و اذن قعود بدهد بلکه آنان خودشان بدون اذن از سفر جهاد خودداری میکردند و عذری نداشتند و اذن رسول خدا را بهانه نمیکردند و نفاقشان ظاهر میگشت زیرا بدون اذن قعود ، مؤمنین بحال ایشان آگاه میشدند و معنی سَمَاعُونَ لَهُمْ در وجه است یکی همان معنی که ذکر شد و معنی دوم که احتمال میرود این است که بعضی از مؤمنین بسخن ایشان گوش میدادند و گول سخنان ایشان را میخوردند



و سست میشدند .

لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ  
جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ④۸  
لِي لَا تَقْنِئْتُ إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنْ جَهَنَّمُ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ  
④۹ إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَوَهُمُ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ  
أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ⑤۰ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا  
إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا سَوْفَ لَنَا عَلَى اللَّهِ فُلْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ⑤۱ قُلْ  
هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ  
يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدٍ بِنَا فَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ  
مُتَرَبِّصُونَ ⑤۲

**ترجمه** و بتحقیق از پیش فتنه جوئی میکردند و طالب فتنه بودند و امور را برای تو در  
گون میساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند  
④۸ و بعضی از منافقین آنانند که میگویند که بمن اذن بده و مرا بفتنه میفکن آگاه باش که  
آنان در فتنه افتاده اند و محققاً روز محیط بکافری است ④۹ و اگر نیکی بتو رسد ایشان  
را خوش نیاید و اگر بتو مصیبتی برسد میگویند ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (که در خانه ها  
نشستیم) و رومگردانند در حالیکه خوشحالند ⑤۰ بگو بما نصیرد مگر آنچه خدا برای ما نوشته  
( و مقدّر کرده ) اوست مولای ما و برخدا باید توکل کنند مؤمنان ⑤۱ بگو آیا برای ما جز نیکی  
از روی نیکی را انتظار میبرید ( یا شهادت و یا پیروزی ) و برای شما ما انتظار داریم که خدا  
از جانب خودش و یا بدست ما عذابی بشما برساند پس منتظر باشید که ما نیز با شما از

منتظرانیم ⑤۲

**تکلیفات** پیامبر اسلام همواره مبتلا بود بیک عده مخالفین از مشرکین و یا منافقین و هر کس  
نیز در دنیا خواسته مردم را بیدار کند و بسعادت برساند مبتلا بوده بهمین کسان و مقصود  
از فتنه اِذْنٌ لِي وَلَا تَقْنِئْتُ ، ممکن است بگوئیم زحمت است یعنی مرا مبتلا بزحمت سفرینند

و ممکن است بگوئیم مقصود از فتنه ، عصیانست یعنی اگر از آن ندهی من نخواهم آمد و بکھرو  
عصیان مبتلا میشوم و مقصود از احدی<sup>۵۳</sup> احدی الحسینین این است که مؤمن در جهاد منتظر  
یکی از دو نیکی است یا کشته شدن در راه خدا و یا غنیمت بردن و بهروز شدن .

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝۵۳ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ  
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا  
يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۝۵۴ فَلَا تَجْبِكْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ  
هُمْ كَافِرُونَ ۝۵۵ وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَكُمْ لِنُكْرٍ وَمَا لَهُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ  
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ۝۵۶ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَخَارِجًا أَوْ مَدَّةً خَلًّا لَوَلَّوْا  
الْبَاءَ وَهُمْ يَجْحَدُونَ ۝۵۷

تَبَارَكَ الَّذِي يَنْزِلُ فِي السَّحَابِ الْمُبَارَكِ ۝۵۳ بگو چه برغبت و چه بکراهت انفاق کنید از شما پذیرفته نمیشود زیرا شما قومی  
تباهاکار و عصیانکارید ۵۳ و چیزی مانع قبولی نفقات ایشان نیست جز اینکه ایشان بخدا و رسول  
او کافر شدند و جز در حال کسالت نماز را بها نمیدارند و انفاق نمیکند جز در حال کراهت ۵۴  
پس اموال و اولادشان ترا بهعجب نیاورد جز این نیست که خدا میخواهد ایشانرا در زندگی  
دنیا ببال و اولاد عذاب کند و جانهایشان از دنیا برود در حالیکه کافرند ۵۵ و قسم میخورند  
بخدا که ایشان از شما نیستند و حال آنکه از شما نیستند ولیکن ایشان قومی ترسو میباشند ۵۶ اگر  
پناهگاه یا غارها و پاسوراخی مییافتند هرآینه بسوی آن متوجه شده در حالیکه شتاب میکردند  
۵۷

تَبَارَكَ الَّذِي يَنْزِلُ فِي السَّحَابِ الْمُبَارَكِ ۝۵۷ از این آیات روشن است که عمل خیر فاسق و کافر را خدا نمی پذیرد یعنی  
در مقابل آن ثواب نمیدهد ولی مخفی نماند اگر عمل خیری اثر طبیعی در نبوی داشته باشد  
اثر خود را میکند و اگر چه اجر آخرتی نداشته باشد و همچنین عمل منافق نیز پذیرفته نمیشود  
زیرا او عقیده ندارد و اگر عطا کند طبق قرآن با از روی کراهت یا بی رغبتی است زیرا عقیدهای



بروز جزا ندارد و عبارات او بکسالت بوده یعنی آن عمل را برخود تحمیل دانسته و لذا احقنقا نمیپذیرد . جمله لاتعجبك .. دلالت دارد که اموال و اولاد داشتن هرکسی بنفع او تمام نمیشود و بسا میشود مانند منافقین عمر خود را صرف تحصیل اموال و اولاد کرده و از خدا و دین خود بی خبر مانده و عمری بهزحمت و مشقت برای بدست آوردن مال و از آن سخت تر حفظ مال از آفات و حوادث دنیوی صرف کرده و آخر الامر چون عقیده پاهرجائی بخدا و قیامت نداشته از مال و اولاد سودی نبرده جز تحمل مشقات و این عذاب دنیوی آن و امار آخرت فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلِرُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا  
مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ  
رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ  
فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسانیند که درباره صدقات از تو عیبجویی میکنند پس اگر از صدقات داده شوند خشنودند و اگر داده نشوند ناگاه ایشان خشمناک میشوند ۵۸ و اگر بآنچه خدا و رسول او بایشان داده خشنود گردند و بگویند خدا ما را کافی است بزودی خدا ایتعالی از فضل خود و رسول او ما را عطا کند براستیکه ما بسوی خدا رغبت داریم ۵۹

**تکذبات:** معلوم میشود عده بسیاری از مردم دین لقلقه زبانی دارند و برای دنیا مدعی دین میباشند اگر از صدقات و وجوهات دینی بایشان برسد از دین و خدا خشنودند و اگر نه خیر، چنانکه این آیات در روز جنگ حنین نازل شده که رسول خدا غنائم هوازن را بسلامین میداد بکفر بنام حرقوس بن زهیر که عاقبت در زمان خلافت علی سرخوار شد بر رسول خدا گفت اعدل یا رسول الله، عدالت کن . حضرت فرمود و بلك ان لم اعدل فمن يعدل ، وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس که عدالت میکند و این شخص مقدس مآب بوده حضرت باصحاب خود فرمود اَحْذَرُوا هَذَا وَاصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ مُنَافِقُونَ .

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ

وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَ  
الْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

## عَلَيْمٌ حَكِيمٌ

ترجمه جز این نیست که صدقات برای فقرا و مساکین و کارمندان برآن و آنانکه در راه خدا  
الفت داده شد و برای آزاد کردن بندگان و بدعکاران و در راه خدا و راه ماندگان است ،  
فریضه ای است از خدا و خدا دانای حکیم است ۶۰

تکلیف مقصود از این صدقات زکاة است زیرا در آخر فرموده فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ یعنی واجبی  
است که خدا معین نموده و این زکاة چنانکه آیه فرموده در هشت طائفه و مورد میتوان مصرف  
کرد : ۱- فقرا ۲- مساکین ۳- کارکنان دولت اسلامی ۴- مؤلفه قلوبهم ۵- آزاد کردن بندگان  
۶- بدعکاران ۷- در راه جهاد و تبلیغات دینی ۸- در راه ماندگان ، و در صدر اسلام تمام  
بودجه مملکت اسلامی از هر جهت و تمام احتیاجات آن از صدقات و خراجات اداره میشده زیرا  
در همه چیز زکاة بوده و هر کس درآمد سالیانه اش بقدر مخارج سالیانه اش نباشد او از فقرا  
و مساکین محسوب است و حق تعالی زکاة را واجب بر اغنیاء کرده تا اینکه بواسطه عمل بآن ثابت  
کنند که علاقه ایشان بخدا و اسلام بیشتر از علاقه باموال است و دیگر اینکه مفاسد اجتماعی  
برطرف شود اگر حق فقرا داده نشود باحزاب خارج از اسلام ملحق میشوند و دیگر اینکه اگر  
زکاة مشروع داده نشود اداره مملکت از طرق نامشروع اداره خواهد شد . بهر حال برای سر  
هر يك از چهار صنف اول لام حرف جر و در سر چهار قسم دیگر کلمه فی آمده ، برای اینکه هر يك  
از چهار صنف اول حق تملك دارند و بهر مصرف که بخواهند میتوانند برسانند ولی چهار  
صنف دیگر نمیتوانند بهر مصرف دلخواهی خود برسانند بلکه در همان وصفی که مجرور بهی  
شده صرف کنند یعنی غارمین در غرامت و دین خود و فی سبیل الله در جهاد و یا آنچه راه  
خدا را باز کند نه در جای دیگر و این السبیل در مورد يكه او را بشهرش برساند نه زیاده تر .  
از آیه استفاده میشود که زکاة واجبه را در مصارف واجبه باید مصرف کرد و در مصارف  
مستحبه مانند مسجد ساختن و یا پل بنال کردن نمیتوان صرف نمود . و دیگر اینکه يك سهم  
از زکاة اختصاص دارد بکارکنان عاملین حال آیا میتوان امام و زمامداران اسلام را از عاملین  
محسوب نمود یا خیر ؟ اینجا مورد اختلاف است و حق این است که میتوان او را داخل عاملین  
نمود و دیگر اینکه عامل باید بقدر عمل خود از زکاة بهره دارد نه زیاده تر . و کلمه عاملین علیها  
دلالت دارد که زمامداران مسلمین باید مأمور بفرستند برای گرفتن زکاة و واگذار بخود مردم  
نکنند و در زمان ما که دولتها بوظایف اسلامی خود عمل نمیکند مردم باید زکاة را بدست خود  
بدهند به پنج طائفه زیرا فعلا رقاب و عاملین و مؤلفه قلوبهم وجود ندارد و باید آن پنج



طاغفه دیگر موصوف بوصف اسلام باشند یعنی بفقیر کافر زکاة نمیرسد و کلمه فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ ، دالالت دارد که خدا ایتعالی خود متعدی تقسیم و تعیین اصناف شده و بر رسول خود و دیگری واگذار نکرده چنانکه روایت شده که رسول خدا ۳۱ فرمود : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ بِقِسْمَةِ الزَّكَاةِ أَنْ يَتَوَلَّاهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ حَتَّى تَوَلَّى قِسْمَتَهَا بِنَفْسِهِ .

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنُ قُلٍّ  
أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَهُوَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦١

**ترجمه** و بعضی از ایشان آنهاست که این پیغمبر را آزار میکنند و میگویند او گوش است ، بگو، گوش خوبی برای شما است بخدا ایمان میآورید و مؤمنین ایمان میآورند و برای آنانکه از شما ایمان آورده اند رحمت است و آنانکه رسول خدا را آزار میکنند برایشان عذاب دردناک است ۶۱ **تکذیب** بعضی از منافقین بهم میگویند در غیاب محمد ۳ چیزی نگویید ممکن است با و برسد دیگری جواب میداد اگر او خبر شد ما میرویم قسم میخوریم که ما چیزی نگفته ایم او قبول میکند و غرض ایشان این بود که محمد هوش و ذکاوت و بررسی ندارد او سلیم القلب و زود باور است هر کس هر چه گفت میپذیرد و برای همه گوش است خدا در مقابل ایشان فرموده او ایمان بخدا دارد یعنی از خوف خدا شما را از پستی نمیکند و دیگر اینکه یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی قول مؤمنین را می پذیرد یعنی اگر سلیم است برای مؤمنین سلیم است و نفرموده یُؤْمِنُ بِالْمُؤْمِنِينَ بلکه فرموده لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی ایمان او بخدا بنفع مؤمنین است و دیگر فرموده وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا یعنی امر شما را بر ظاهر حمل میکند و تفتیش نمیکند و باعث رحمت بر شما است پس گوش بودن او برای شما خیر است .

يَخْلَفُونَ

بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٦٢

**ترجمه** برای شما قسم بخدا میخورند برای اینکه شما را خشنود کنند و خدا و رسول او را سزاوارتر است که خوشنود کنند اگر ایمان آورده اند ۶۲ **تکذیب** صفات منافقین را در آیات قبل شماره کرد در این آیه فرموده یکی از صفات ایشان این است که قسم دروغ میخورند برای خشنود کردن و گول زدن مؤمنین و حال آنکه اگر ایمان

داشتند باید خدا و رسول را از خود محسوب کنند و ضمیر برضوه را مفرد آورده زیرا رضای خدا عده و بهامت رضای رسول میشود و رسول از خود رأیی ندارد و لذا یکی از کفار صدای خود را بلند کرد و گفت اِنِّیْ لَتُوبُ اِلَى اللّٰهِ وَلَا اَتُوبُ اِلٰی مُحَمَّدٍ رسول خدا شنید و فرمود : سخن حقى در باره حقى گفتى .

اَلَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ اِنَّهُ مِنْ یَحَادِیْدِ اللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ فَاَنْ لَّهُمْ اَرْجَاهُمْ خَالِدًا  
فِیْهَا ذٰلِكَ الْخِزْیُ الْعَظِیْمُ ﴿٦٣﴾ یَحْذَرُ الْمُنَافِقُوْنَ اَنْ تُنْزَلَ عَلَیْهِمْ  
سُوْرَةٌ تُنَبِّیْهِمْ بِمَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ قُلْ اسْتَهْزِؤْا اِنَّ اللّٰهَ یُخْرِجُ مَا تَحْذَرُوْنَ  
﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیْقُوْلُنَّ اِنَّمَا کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ اَبِیْنَاللهِ وَ  
اَبِیْنِیْهِ وَرَسُوْلِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوْا قَدْ کَفَرْتُمْ لَعَلَّكُمْ  
اٰیْمَانُكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طَآئِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِآَنِهِمْ کَانُوْا  
مُجْرِمِیْنَ ﴿٦٦﴾

**ترجمه:** آیا ندانستند که هرکس مخالفت خدا و رسول او کند پس محققاً برای او آتش روز  
است که در آن جاوید بماند این است خواری بزرگ ۶۳ منافقان حذر دارند از اینکه علیه  
ایشان سوره ای نازل گردد که ایشانرا خبر دهد بآنچه در دلشانست بگو استهزا کنید زیرا خدا  
آنچه را حذر میکنید فاش میکند ۶۴ و اگر از ایشان بپرسی و مواخذه کنی البته گویند که صحبت  
میکردیم و شوخی داشتیم بگو آیا بخدا و آیات او و رسول او استهزا میکردید ۶۵ حذر نیاورید  
بتحقیق شما پس از ایمانتان کافر شدید اگر طائفه ای از شما را ببخشیم طائفه ای را عذاب میکنیم  
بسبب اینکه مجرم بوده اند ۶۶

**تفسیر:** مقصود از یحادی بالله مخالفت با خدا است از روی عناد زیرا یحادی بمعنی یعادند  
نیز آمده و گرنه هرکس یکی از اوامر الهی را مخالفت کند جهلاً و یا بدون عناد که در روز  
جاوید نیست . اگر کسی گوید منافقین که اعتقاد بخدا و رسول و وحی ندارند چگونه از نزول  
سوره ای که خبر از دلهایشان باشد میترسیدند و حذر میکردند ؟ جواب این است که اولاً این اظهار  
حذرشان اعتقادی نبود بلکه باستهزا بود . ثانیاً ایشان اگرچه منکر رسالت او بودند اما مشاهد  
کرده و تجربه کرده بودند که بسیاری از اوقات خبری داده و طبق واقع شده و سرگشائی ظاهر



شده بود . ثالثاً میگوئیم ایشان رسالت رسول خدا را میدانستند ولی از حسد و عناد انکار داشتند زیرا بتجربه رسیده حسود منکر حقائق محسوسه میشود و در زمان ما که ما مقداری از حقایق را بیان کرده ایم بسیاری از مخالفین ما میدانند حق با ما است ولی برای حسد دست از مخالفت برنمیدارند و منافقان برای حسدشان وارد گهر شدند چنانکه در آیه ذکر شده است و لذا پس از مراجعت از جنگ تبوک عده ای از منافقین خواستند در یکی از گردنه ها شتر پیامبر را رم بدهند و آنجناب را از بین ببرند خدا رسول خود را خبر داد و او حذیفه و عمار را مأمور حفاظت شتر خود گردانید و در آنجا برقی زده شد و حذیفه منافقان را شناخت ولی مأمور اظهار نبود برای انکار ایشان و شاید بعضی از اوقات اظهار کرد مباد و از این آیات میتوان استفاده کرد که استهزا بخدا و رسول و قوانین خدا موجب گهر میشود .

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ  
بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ  
فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَا اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ  
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ  
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثْرَ  
أَمْوَالٍ وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخُلُقِهِمْ فَأَسْتَمْتَعْتُمْ بِخُلُقِكُمْ كَمَا  
اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخُلُقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ  
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

**ترجمه:** مردان منافق و زنان منافق ، بعضی از بعضی دیگرند بعضی را امر میکنند و از معصی

نهی میکنند و دستهای خود را از انفاق می بندند خدا را فراموش کردند پس خدا ایشان را فراموش کرد بتحقیق منافقین همان فاسقانند ۶۷ خدا وعده کرده مردان و زنان منافق و کفار را آتش دوزخ که در آن بمانند آن دوزخ ایشانرا کافی است و خدا لعن نموده ایشانرا و برای ایشان عذاب همیشگی است ۶۸ مانند آنانکه پیش از شما بودند که به نیرو از شما سخت تر و با مال و اولاد از شما بیشتر بودند پس بنصیب خود بهره مند شدند پس شما بنصیب خود بهره مند شدید چنانکه آنانکه پیش از شما بودند بنصیب خود بهره مند شدند و شما در سخن فرورفتید

مانند آنانکه در سخن فرو رفتند آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شد و آنان خسرو نهانکارانند ٦٩

**تَفَكُّاتٌ** یقیناً آید بهم دلالت دارد براینکه خود داری از انفاق در راه دین دلیل بر بی ایمانی و کفر و نفاق است زیرا اگر کسی چیزی معتقد باشد و بآن اهمیت بدهد از مال برای آن دریغ ندارد و مقصود از جمله فَتَنَسِبَهُمْ با اینکه خدا منزّه و مبرا از نسیان است باید این باشد که خدا توفیقات و لطف و رحمت خود را شامل حال ایشان نمیکند مانند آن که کسی را نسیان کرده باشد .

الْم  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قِيلَ لَكُمْ قَوْمٌ نَّوْحٌ وَغَارٌ وَثَمُودٌ وَقَوْمٌ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ  
مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَمُّ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ  
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧٠

**تَفَكُّاتٌ** آیا نرسیده بایشان خبر آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح و غار و ثمود و قوم ابراهیم و اسحاق مدین و شهرهای واژگون شده بهایمان ایشان بادلیل های روشن برایشان آمدند پس خدا بایشان ستم نکرده است ولیکن خودشان بخود ستم میکردند ٧٠

**تَفَكُّاتٌ** حق تعالی شش طافه از کسانی که هلاک شدند در این آیه تذکر داده برای اینکه این شش طافه ساکنین نزد یک حجاز بود و آثار بلاد ایشان مورد مشاهده بوده و مقصود از مُؤْتَفِكَات شهرهای واژگون شده لوط است .

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ  
أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ  
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ  
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٧١ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ  
رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٧٢

**تَفَكُّاتٌ** و مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی از ایشان درستان بعضی دیگرند بمعروف



امرو از منکر نهی میکنند و نماز را برها میدارند و زکاة میدهند و خدا و رسول او را اطاعت میکنند آن گروه است که خدا بزودی رحمتشان میکند براستیکه خدا عزیز حکیم است ۷۱ خدا مؤمنین و مؤمنات را بهیوستانهاییکه از زهر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و مسکنهای پاکیزه در باغهای عدن (که معدن هر خیر است) وعده داده و خوشنودی از خدا بزرگتر است این است کامیابی بزرگ ۷۲

**تَبٰرَكَ الَّذِي جَمَلَهُ وَرِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** دلالت دارد براینکه بالاتر از لذت‌های جسمی لذت‌های معنوی و نشاط روحی است و رضوان همان خوشنودی پروردگار است از بنده و چقدر برای بشر لذتبخش است که حق تعالی از او خوشنود باشد .

**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**

جَاهِدِ الْكَافِرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۷۳ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلْبَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِالْمِنَّا وَالْوَمَانَ قِئَ إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا بَلَّغْ خَبْرَهُمْ وَإِنْ يَتُوبُوا بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ اللَّهُ عَذَابُ آبَائِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ

**لَا نَصِيرَ** ۷۴

**تَبٰرَكَ** ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان درشتی نما و جایگاه ایشان در روز و بد جایگاهی است ۷۳ قسم بخدا میخورند که نگفتند و محققاً کلمه کفر گفتند و پس از ایمانشان کافر شدند و قصد کردند بچیزیکه بدان نرسیدند و کینه ورزی ایشان نبود مگر اینکه خدا و رسول او ایشانرا از فضل خود بی نیاز کرد پس اگر توبه کنند برای ایشان بهتر و اگر روگردان شوند خدا ایشانرا عذاب میکند بعد از دزدنای در دنیا و آخرت و نیست برای ایشان در زمین دوستی و نه یآوری ۷۴

**تَبٰرَكَ** جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست . جهاد با منافقین با آوردن دلیل و بحث و موعظه و تخویف است و رسول خدا فرمود : إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عَلَيْهِ وَالْإِغْلَظْ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ . یعنی چون بدعتها ظاهر شد بر عالم واجب است علم خود را آشکارا کند و با بدعتها بیکار کند و گرنه خدا و ملائکه او را لعن میکنند . و مسلمان باید با کافرو

منافق بد رشتی و خلطت رفتار کند و روی خوش بایشان نشان ندهد . و اهل بدعت جمله ای از منافقین میباشند . با اینکه منافقین همه اظهار اسلام میکردند و نماز و روزه را انجام میدادند ولی چون کلماتی برای تحقیر پیغمبر یا انکار بریکی از دستورات او گفته بودند خدا ایشانرا کافر خوانده و مقصود از جمله هَمَّوْا بِمَا لَمْ يَنْتَالُوا هَمَّان اصحاب عقبه میباشند که بر سر راه رسول خدا در برگشتن بسوی مدینه د ریکی از گردنه ها کمین کردند که شتر رسول خدا را رم بدهند و او را بقتل برسانند ولی موفق نشدند و ضمیر من فضله مفرود آمده و بر میگردد بالله برای دفع توهم بعضی از اهل بهان که خیال نکنند رسول خدا نیز مانند خدا کسی را غنی میکند زیرا هر کس غنی شود از فضل خدا است و پیغمبر صفت خدا را ندارد و اگر از غنائم جنگی بایشان داده بامر خدا بوده و از خود چیزی نداشته بکسی بدهد و لذا وقتی که رسول خدا از خطیبی شنید که مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى فرمود بِمَثَلِ الْخَطِيبِ أَنْتَ . بد خطیبی بود مای چرا ضمیر تشبیه آوردی .

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ لِلَّهِ لَنْ لَا اتَّبِعْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ  
وَلَنَكُونَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا  
وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا  
آخَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾

ترجمه و بعضی از ایشان کسی است که با خدا پیمان بسته که اگر خدا ما را از فضل خود بدهد محققاً صدقه دهیم و البته از شایستگان باشیم ۷۵ پس چون خدا از فضل خود بایشان بداد بخل بآن کردند و در حال اعراض روگردان شدند ۷۶ پس تا روزیکه او را ملاقات کنند در دلهای ایشان در اثر بخل نفاق آورد . بسبب آنچه خلف وعده خدا را نمودند و بسبب آنچه عادت بد روغ داشتند ۷۷ آیا ندانستند که خدا پنهان و آشکار ایشان را میداند و اینکه خدا دانای غیبها است ۷۸

تکلیف انسان باید بهر چه دارد قانع و از خالق خود راضی باشد و افزونی را باصرار نطلبد رسول خدا فرمود عاقبت ثروت در مظان خطر است چنانکه در ذیل آیات فوق روایت شد



که این آیات در حق ثعلبه نازل شده و او بزه و عبادت مانوس بود روزی خدمت رسول خدا از فقر خود شکایت کرد و التماس کرد که دعا کنید خدا مرا توانگر کند رسول خدا او را پند داد که عاقبت توانگر در خطر است کسی که شکر آن گنی بهتر است از بسیاری که شکر آن بجا نیآوری و من پهنم که عاقبت فقر بخیر و عاقبت غنا در مظنه شر است و تو بر رسول خدا اقتدا کن. مواظب حضرتش مفید نشد و باز آمد و استدعی دعا شد و عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که اگر توانگر شوم حقوق مستحقین بدهم و صله رحم کنم و اصرار زیاد کرد رسول خدا دعا کرد که خدا یا طبق دلخواه او مالی بآورد و دعاى رسول خدا مستجاب شد گوسفند گم او برکت کرد و زیاد شد و نتوانست پنج وقت نماز با رسول خدا حاضر شود و بصبح و شام اکتفا کرد تا کار او بالا گرفت و در حوالی مدینه گوسفندان او را جانی نماند و رو به بادیه آورد و بسبب بُعد مسافت بجز نماز جمعه حاضر نمیشد تا آنکه از مدینه دورتر شد و از نماز جمعه محروم گردید روزی رسول خدا پرسید ثعلبه را چه شده که بنماز حاضر نمیشود گفتند یا رسول الله چند آن گوسفند دارد که در وادی مدینه نمی گنجد و لذا هوادی دوری رفته . رسول خدا فرمود سه مرتبه : يَا وَجَّ ثَعْلِبَهْ و چون آیه زکاة نازل شد رسول خدا مرد جهنی را با یکی از بنی سلیم نزد ثعلبه فرستاد برای اخذ زکاة و نامه ای که متضمن شرائط و قواعد زکاة بود برای او فرستاد ایشان نزد او آمدند و نامه رسول را بخواندند و از او زکاة خواستند محبت مال او را وادار کرد که از فرمان رسول خدا سرکشی کرد و گفت محمد از ماجزیه می طلبد و زکاة ندارد و گفت بجای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم ایشان نزد مرد سلیمی رفتند و آیه و نامه زکاة را بر او خواندند گفت سَمِعْتُ وَ طَاعَةُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمِ رَسُولِهِ پس در میان شتران خود برفت و آنچه بهتر و خوبتر بود جدا کرد و گفت این را نزد رسول خدا ببرید ایشان گفتند رسول خدا فرمود که بهترین مال بستانیم ، او گفت حاشا که من جز مال خوبتر را بخدا و رسول بدهم ایشان گرفتند و باز نزد ثعلبه آمدند و همان گفتار او را شنیدند ایشان نزد رسول خدا آمدند و صورتحال را بعرض رسانیدند رسول خدا فرمود : يَا وَجَّ ثَعْلِبَهْ ، سلیمی را دعاى خیر کرد پس این آیات نازل شد . یکی از خویشان ثعلبه شنید و نزد او رفت و گفت وَحَكَ يَا ثَعْلِبَهْ در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر خلف عهد و بخل تو و نفاق تو میکند ثعلبه برخاست و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بهر طوریکه بفرمائی من صدقه نزد تو حاضر کنم رسول خدا فرمود چون تو زکاة را جزیه خواندی از تو قبول نکم او برخاست و فریاد کرد رسول خدا فرمود هر چند با تو گفتم در فقر شکبیا باش و طلب ثروت مکن قبول نکردی ناچار باین قصه مبتلا شدی پس ثعلبه

مأیوس بجای خود برگشت چون رسول خدا از دنیا رفت نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند ابوبکر نپذیرفت و گفت چون رسول خدا نپذیرفته من نپذیرم و چون عمر بخلافت رسید او نیز نپذیرفت تا اینکه ثقلیه از دنیا رفت .

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ

الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا  
جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩ ﴿٧٩﴾ اِسْتَغْفِرُ  
لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ  
لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِإِلَهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

﴿٨٠﴾

**تَفْسِیر** آنانکه مؤمنین راغب بخیر را که بحمل خود صدقات زهد تری داده اند عیبجویند و عیب میکنند آنانرا که بجز طاعتها نعی نمایند پس از ایشان مسخره و استهزا میکنند خدا ایشان را استهزا کند و برای ایشان عذاب دردناکست ٧٩ چه آموزش بطلیب برای ایشان و چه آموزش نطلیب اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آموزش بطلیب هرگز خدا ایشانرا نیامرززد این بسبب این است که ایشان بخدا و رسول او کافر شدند و خدا هدایت نمیکند قوم فاسقانرا

خ

**تَفْصِیْل** یکی از گناهان بزرگ عیبجویی است آنهم عیبجویی از کسانی که بظاهر کار خوبی کرده اند در عوف تشکر و ترغیب و تشویق . در ذیل این آیات روایت شده که چون رسول خدا مردم را ترغیب کرد برای تجهیز و مهیا شدن و حرکت بسوی جنگ تبوک ، عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم نصف آنرا برای عیال گذاشته نصف آنرا آوردم رسول خدا فرمود بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيمَا أُعْطِيتَ وَفِيمَا أَسْكُتَ . و عمر نیز بهمان مقدار آورد و عاصم بن عدی انصاری هفتاد وسق از خرما آورد و عثمان نیز صدقه بزرگی آورد ولی ابوعقیل که مرد فقیری بود يك صاع خرما آورد و گفت شب گذشته اجیر شدم و باغی را از چاه آب یاری کردم پس دو صاع خرما بهم دادند يك صاع برای عیالم نهادم و یکی را برای پروردگارم . رسول خدا امر نمود آنرا روی صدقات گذاشتند . منافقان همه را طعن زدند اغنیاء را پیرها و سَمْعَه طعن زدند و ابوعقیل را بخود نشان دادند بر رسول و گفتند رها کرده و خدا بی نیاز است از صاع او پس خدا این آیات را نازل نمود . و از آیه ٨٠ استغفار



میشود که هر کس اگر مغفرت الهی بخواهد و حاجتی داشته باشد باید حقیقتاً خود بتوبه  
بپردازد و از کفر و فسق خود برگردد و الا وساطت رسول بدون توبه فایده ندارد و دیگر  
اینکه معلوم میشود دعای رسول خدا در همه جا مستجاب نمیکرد و البته حق تعالی که تابع  
رسول خود نیست .

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا  
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ  
جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ۝۸۱ فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيُكُونُوا  
كَثِيرًا جَرَاءً بِمَا كَانُوا يَكْبُونَ ۝۸۲ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ  
مِنْهُمْ فَانْتَاذَرْتَهُمْ لِلْحُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا  
مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ۝۸۳  
وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا  
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ۝۸۴

**ترجمه:** واماندگان از چهار بجلوسشان برخلاف رسول خدا شادند و نخواستند که  
بمال و جانشان در راه خدا چهار کنند و گفتند درگرمای کوچ نکنید بگو آتش و رخ حرارتش  
سخت تر است اگر بفهمند ۸۱ پس باید کم بخندند و زیاده گریه کنند بجزای آنچه کسب میکردند  
۸۲ پس اگر خدا شما بسوی گروهی از ایشان برگرداند و از تو اجازه برای خروج بسوی  
چهار خواستند بگو هرگز و ابداً با من خارج نخواهید شد و به همراه من با دشمن قتال  
نخواهید کرد زیرا شما بار اول به نشستن خشنود بودید پس بنشینید با تخلف کنندگان  
۸۳ و ابداً ۳ نماز بخوان بر یکی از ایشان که مرده است و بر قبر او مایست زیرا ایشان بخدا و  
رسول او کافر شدند و مردند در حالیکه ناپاک بودند ۸۴

**تذکره:** مقصود از مُخَلَّفُونَ، مُخَلِّفِينَ میباشد و باعتبار اینکه خود رسول ایشانرا  
رها کرده و نخواست به چهار حاضر شوند برای اینکه اگر حاضر میشدند فتنه و فساد میکردند  
ولذا ایشانرا مخلفون خوانده اند . جمله لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا، یکی

از اخبار غیب است زیرا پس از غزوه تبوک دیگر رسول خدا به غزوه ای نرفته و وفات او رسیده و منافقین موفق نشدند که با آنحضرت به جهاد شرکت کنند . جمله لَا تَصْلَحُ عَلٰی أَحَدٍ ... دلالت دارد بر نماز میت که بر جنازه کفار نباید خواند و مفهوم آن این است که بر جنازه مسلمان باید خوانده شود و جمله لَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهِ مفهوم دلالت دارد که بر سر قبر مسلمان توقف و دعا اشکالی ندارد .

وَلَا تَحْبِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَ بِهِمُ بِمَا فِي لُدُنِهِمْ وَأَتَرَهُمْ أَهْلَهُمْ وَهُمْ  
كَافِرُونَ ٨٥ وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ  
اسْتَأْذِنَكَ أُولُو الطَّلُوعِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْفَاعِلِينَ ٨٦ وَضُ  
بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٨٧ لَكِنَّ  
الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ  
أُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٨٨ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٨٩  
وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا  
اللهَ وَرَسُولَهُ سَبُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٩٠ لَيْسَ  
عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ  
خَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْحَسِينِ مِنْ سَبِيلٍ وَاللهُ  
غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩١ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لَيْلُهُمْ قُلْتَ لَا أَبْجُ  
دُ مَا أَهْلَكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْبَتُمْ تَفِضُّنَ مِنَ الدِّمَعِ حَزَنًا أَلْيَدُهَا  
مَا يُنْفِقُونَ ٩٢

و اموال و اولاد منافقین تو را به عیب نیاورد همانا خدا خواسته که در دنیا بآن



عذابشان کند و درحالیکه کافرند جان ایشان بدرود ۸۵ و چون سوره ای نازل شود گفایمان بخدا بیاورید و بارسول او جهاد کنید ثروتمندان ایشان از تو اجازه میخواهند و گویند ما را واگذار بانشستگان باشیم ۸۶ خشنودند که با ماندگان ( زنان و پیران و اطفال ) باشند و مهر زده شده بر دل‌هایشان پس آنان نمی فهمند ۸۷ لیکن این پیغمبر و آنانکه باو ایمان آورده اند باموال و جان‌شان جهاد کردند و آنانند که دارای خیراتند و ایشانند که خود رستگارند ۸۸ خدا برای ایشان بوستانهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها جاری است در آن ماندگارند و این است کامیابی بزرگ ۸۹ و عذرآوران از اعراب آمدند برای اینکه بایشان اجازه داده شود و آنانکه خدا و رسول او را تکذیب کردند نشستند بزودی بکافران ایشان عذاب دردناکی خواهد رسید ۹۰ بر ناتوانان و بیماران و فاقدان بودجه جهاد خرج و گناهی نیست ( اگر بجهاد حاضر نشوند ) و قتیکه برای خدا و رسول او خیرخواه باشند راهی ( عتاب و سرزنشی ) بر نیکوکاران نیست و خدا آمرزنده رحیم است ۹۱ و باکی نیست بر آنانکه چون نزد تو آمدند برای آنکه سوارشان کنی گفتی نمی‌بایم چیزی را که شما را بر آن حمل کنم برگشتند و درحالیکه چشمانشان از اشک جاری بود از غصه اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند ۹۲

**تَكُنْ لَهُ مَقْصُودٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ** این است که تشر را جیف نکنند و سعی کنند در خیر مجاهدین و بهانه و مسکن مجاهدین رسیدگی کنند و باصلاح مهمات مجاهدین بپردازند و از کارهایی مانند اینها که خیرخواهی است مضایقه نفرمایند . مقصود از جمله .. ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ کسانی است که در سفر دور و دراز تبوک مرکب ندارند و بدون مرکب نیروی پیاده رفتن ندارند اگرچه فقیر بودند یعنی بقدر مخارج یومیه خود نداشتند و لوازم جطهٔ إِلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ استفاده میشود که مورد نزول فقرائی میباشند که مخارج یومیه را نیز نداشتند .

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ غَنِيَاءُ إِلَى  
رَضَوَا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ  
④ يَعْذِرُونَ إِلَهُكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْلَمُونَ دُؤْلَانِ تَوْنِ  
لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَئِرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ  
تُردُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ الشَّهَادَةِ فَبُيِّنْكُمْ لَكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ④

**تَرْجُحُهُ** همانا راه ( مواخذه در امر جهاد ) بر کسانی است که از تو اجازه میخواهند و درحالیکه

توانگرند خشنود شده اند که با بازماندگان باشند و خدا بر دل‌های ایشان مهر زده پس ایشان نصدانند ۹۳ عذرخواهی میکنند بسوی شما و قتیکه بسوی ایشان برگشتید (از سفر چهار) بگو عذرخواهی نکنید که هرگز برای شما ایمان نمی‌آوریم بتحقیق خدا از اخبار شما ما را خبر داده و بزودی خدا و رسول او عمل شما را خواهد دید سپس برگردانیده میشود بسوی رانای غیب و شهادت پس شما را خبر میدهد بآنچه عمل میکردید ۹۴

تَنْكِحَتِ چون اعلان جهاد شد بر تمام مسلمین واجب است حضور یابند و عازم حرکت شوند مگر کسانی که در آیات قبل استثنا شده اند ولی عده ای از کسانی که توانگر بودند و نیروی چهار داشتند چون منافق بودند و عقیده‌ای بجهاد اسلامی نداشتند از حرکت بجهاد تخلف کردند خداوند در مذمت ایشان این آیات را نازل فرموده و چون رسول خدا با مجاهدین از تبوک سالماً فانماً برگشتند در حالیکه منافقین باور نمیکردند لشکر اسلام از جنگ رومیان سالم برگردند این بود که آمدند زبانه عذرخواهی گشودند در حالیکه در دل عقیده نداشتند خدا در این آیات بر رسول خود فرموده بایشان بگو عذرخواهی نکنید خدا اخبار شما را بما رسانیده ما شما را شناختیم و بزودی در آتیه در جنگ‌های بعد عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید که شما بجهاد حاضر خواهید شد یا خیر؟ پس این خطابات متعدده اخبارکم لکم و عظمکم تماماً راجع بمنافقین است نه بمؤمنین و نه بسایر مسلمین زمانهای پس از وفات رسول خدا متأسفانه عده ای از مردم بی سواد و محدثین ساده دل و یا مغرض آمده اند باقرآن بازی کرده و خطابات این آیه را راجع بتمام مسلمین گرفته و احادیثی جعل کرده اند که رسول خدا از اعمال تمام مسلمین خبر دارد و تمام اخبار مسلمین بر رسول خدا میرسد و این کار را برای این کرده اند که همین مقام جعلی را برای امام پس از رسول ثابت کنند و امامی که با خبر از کارهای معمولی مردم باشد درست کنند در حالیکه این آیه مربوط باین سخنان نیست بلکه مخاطب منافقین بوده و خدا فرموده از عمل شما در غزوات بعدی من و رسولم مطلع خواهیم شد. گویا غلامی در بازی کردن با قرآن و تفسیر و تأویل بیجا افراط زیاد و مهارت داشته اند و همچنین بازی کرده اند با آیه ۱۰۵ همین سوره که خواهد آمد.

سَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُغْضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَا وَبَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ⑨  
يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنْ



الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٩٦ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَغْلُوا  
 حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٩٧ وَمِنَ الْأَعْرَابِ  
 مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ  
 وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٩٨ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
 يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَانًا بِيَدِ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ  
 لَهُمْ سَبِّحُوا اللَّهَ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩٩

**ترجمه:** بزودی برای شما بخدا سوگند میخورند وقتی بسوی ایشان برگشتید تا از ایشان  
 صرفنظر کنید و از ملامتشان اعراض نمائید پس از ایشان روی بگردانید زیرا ایشان پلیدند و  
 جایگاهشان دوزخ است بجزای آنچه کسب میکرده اند ۹۵ سوگند برای شما میخورند تا از ایشان  
 خشنود شوید پس اگر از ایشان خوشنود شوید محققاً خدا خوشنود نمیشود از این قوم فاسقان  
 ۹۶ اعراب بادیه، در کفر و نفاق سخت ترند و سزاوارتر است که حدود آنچه را خدا بر رسول  
 خود نازل کرده ندانند و خدا داناتر از حکیم است ۹۷ و بعضی از اعراب کسی است که آنچه  
 را انفاق میکند غرامت می شمارد و برای شما انتظار پیش آمده های بد دارد برایشان پیش آمد بد  
 باد و خدا شنوای دانا است ۹۸ و بعضی از اعراب کسی است که بخدا و روز دیگر ایمان  
 می آورد و آنچه انفاق میکند سبب تقرب نزد خدا و سبب دعا های رسول می شمارد، آگاه باش  
 آنها سبب تقرب برای ایشان است بزودی خدا ایشانرا داخل در رحمت خود میکند براستیکه  
 خدا آمرزنده رحیم است ۹۹

**تفصیل:** اعراب و اعرابی بکسی اطلاق میشود که بیابان نشین و بیابانگرد باشد ولی عرب  
 بکسی میگویند که شهر نشین است و چون بکسی از عرب یا عربی بگوئی شاد میشود ولی اگر یا  
 اعرابی بگوئی خشمناک میشود. رسول خدا فرموده حُبُّ الْعَرَبِ مِنَ الْإِيمَانِ و دوست داشتن  
 عرب برای آنست که کلام خدا طبق زبان ایشان نازل شده و باید زبان بین الطلحین مسلمین گردد  
 و عرب را عرب گویند برای اینکه زبان ایشان مُعَرَّب است (بتشدید و فتح را) و با اضافه مُعَرَّب است  
 (بتخفیف را) و کسر آن) یعنی آنچه در ضمیر انسانست آشکار میشود بواسطه آن زبان زیرالسان  
 عرب فصیح است و تمام نکاتی که متکلم در نظر دارد میتواند بواسطه آن زبان آشکار نماید.

وَالسَّابِقُونَ

الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا  
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ①

**ترجمہ:** و پیش آہنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه بنیکی پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و خدا برای ایشان بوستانهایی که نہرها از نہر آنها جاری است مہیا نموده در آن ہمیشہ جاودانند این است کامیابی بزرگ ۱۰۰

**تفصیل:** نخستین پیشاہنگان در ایمان و ہجرت و نصرت رسول گسائیند کہ بحبشہ ہجرت کردند و یا بعدینہ ہجرت نمودند و افرادیکہ در ہد رحاضر شدند و مقصود از انصار مسردم مدینہ میباشند همانان کہ در عقبہ منی با رسول خدا پیماں بستہ و او را دعوت بعدینہ نمودند و همچنین کسانیکہ در مدینہ ساکن بودند و رسول خدا و سایر مسلمین را نصرت دادہ و منزل و مأوی دادند و از ایمان و نصرت مسلمین خود داری نکردند . خدا ایتعالی در این آیہ صریحا از ایشان تمجید کردہ و بہتمام ایشان وعدہ بہشت دادہ و ایشانرا مشمول رضایت خود قرار دادہ بناہراین ہر مسلمین سب و بدگوئی ایشان جائز نیست و اگر کارہدی از ایشان صادر شدہ باشد حسابشان با خدا است و ہر مسلمین بعدی مہبوط نیست . متأسفانہ عدہ ای از افراد زمان ما کہ بمقررات اسلام آگہی نہ دارند کارشان و ورد زبانشان در محافل و مجالسشان بدگوئی از مهاجرین اولین و انصار رسول خدا میباشد ہر مسلمین لازم است بیدار شوند و طبق میل استعماریان رفتار نکنند و از این کار جلوگیری کنند و بارزترین افرادیکہ از مهاجرین و انصارند و از سابقین اولین میباشند همانا خلفاء اربعہ بودہ و میباشند و اگر اختلاف جزئی بین ایشان باشد اگرچہ بقیہ اختلافی نہ داشتہ اند خودشان میدانند با خدا و حسابشان باہروردگار است فقط وظیفہ مسلمین آنستکہ خدا در سورہ حشر آیہ . (باہشان دستور دادہ کہ بگویند : رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ .

وَمِنْ حَوْلِكَ

مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى الْإِتِّفَاقِ



لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّةً تَبَيَّنَ لَكَ بِرَبِّكَ إِلَى عَذَابٍ  
عَظِيمٍ ۝۱۰۱ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآثَرَ  
سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ أَنَا اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝۱۰۲

**ترجمہ** و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدینہ  
بر نفاق خو کرده اند تو نمیدانی و ایشانرا نمیشناسی ما ایشانرا میشناسیم بزودی و مرتبه ایشان  
را عذاب خواهیم کرد سپس بسوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد ۱۰۱ و عده دیگری که  
اعتراف بگناہان خود نمودند و عمل صالح را با عمل بد دیگر آمیختند امید است خدا توبہ آنانرا  
بپذیرد بر راستیکه خدا آمرزنده رحیم است ۱۰۲

**تفسیر** طوائف جہینہ و اسلم و اشجع و غفار و مزینہ اطراف مدینہ بودند و بسیاری از ایشان  
اہل نفاق بودند و همچنین ساکنین مدینہ بسیاری از اہل نفاق بودند ولی رسول خدا طبق  
این آیه نمیدانست پس کسانی کہ میگویند ہمہ کس و ہمہ چیز را میداند باطل گفته اند و مقصود  
از جمله سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ این است کہ همانطوریکہ مهاجرین و فدائیان پیش قدم و پیش آہنگ  
اجرشان زیاد است همانطور آنانکہ در نفاق پیش قدم بودند عذابشان باید زیاد باشد کہ  
مرتین را بمعنی دو مقابل بگیریم یعنی در برابر و یا اینکه بگوئیم خدا ایشانرا در دنیا مبتلا بمرض  
میکند و مرض او موجب کفران او میشود و همچنین او را رسوا میکند و از ایشان تکلیف میخواهد  
باید نماز کنند و زکاة بدهند در صورتیکہ ثوابی ندارند و وقت رفتن از دنیا نیز معددند اَلْعَلَّاکَ  
يُضْرِبُونَ وُجُوْهُهُمْ وَاْدْبَارَهُمْ و پس از ہمہ اینها بعذاب بزرگ آخرت رهسپار خواهند شد و باید  
دانست کہ منافقین نشانه هائی دارند کہ ایشانرا از مهاجرین و انصار جدا میکند و علامات  
منافقین در همین سوره ذکر شده .

خُذْ مِنْ

أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ  
سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝۱۰۳ لَمْ يَجْلُؤْا أَنْ اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ  
عَنْ عِبَادِهِ وَبِأَخْذِ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْقَابِلُ لِلتَّوْبَةِ ۝۱۰۴

**ترجمہ** بگیر از اموالشان صدقہ ای را کہ بآن پاک و پاکیزہ گردانی ایشانرا و ایشانرا دعا کن

زیرا دعای تو آرامشی برای دل ایشانست و خدا شنوای دانا است ۱۰۳ آیا ندانستند که خدا خود توبه را از بندگانش میپذیرد و صدقات را میگیرد و اینکه خدا خود توبه پذیر رحیم است ۱۰۴

**تِبْكَاتٍ** مقصود از این صدقه مورد اختلافست ولی ظاهر حمل بر زکاة واجب نمودن است. و جمله خُذْ دَلَالَت دارد که زمامدار مسلمین باید مأمور بفرستد و زکاة را دریافت کند و کلمه من أموالهم دَلَالَت دارد که باید بعضی از اموال ایشانرا دریافت کند و آن بعضی همانست که رسول خدا دریافت میکرد از عَشْرٍ و یا خُمْسٍ و یا نِصْفُ الْعَشْرِ و یا رُبْعُ الْعَشْرِ باختلاف متابعها و دیگر اینکه ظهیر دارد که از خود اموال باید دریافت کند نه از قیمت آنها و أموالهم دَلَالَت دارد که مال مال خود زکاة دهند است نه اینکه جزء مال زکاة گیرند یعنی فقیر باشد و دیگر اینکه دَلَالَت دارد زکاة بر ذمه مالکست پس اگر قدر نصاب را بتفریط تلف نمود بر ذمه او برقرار است باید عوض آنرا بدهد و دیگر اینکه دَلَالَت دارد که مالک باید زکاة مال خود را بدهد و لواینکه خود مدیون غیر باشد چون فعلا مال مال او است و لواینکه قرض کرد میباشد و دیگر اینکه دَلَالَت دارد بر اینکه زکاة در تمام اموال است زیرا أموالهم جمع مضاف و مفید عموم است و منحصر به چیزی که فقها گفته اند نیست. تَطْهَرُهُمْ دَلَالَت دارد که مالک باید بالغ و عاقل باشد تا او را از آلودگی پاک کند و گرنه طفل و یا مجنون که تَطْهَرُهُمْ عَنِ الْآثَامِ بر آنان صدق نمیکند و مقصود از تزکیهم غیر از تطهرهم میباشد زیرا معطوف غیر از معطوف علیه میباشد، تَطْهَرُهُمْ تطهیر ایشانست از حَبِّ مال و بخل از انفاق و تزکیهم پاکیزه کردن مال است بنوعی کردن و زیاده شدن و رفع درجات و حسنات. جمله وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ دَلَالَت دارد که گیرنده زکاة باید دعا کند مثلا بگوید آجَرَكَ اللَّهُ فِيمَا أَعْطَيْتَ وَ بَارَكَ لَكَ فِيمَا أَبْقَيْتَ و از این جمله استفاده میشود که صلاه بر مؤمنین جائز است. و جمله .. وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ دَلَالَت دارد بر اینکه گیرنده زکاة و صدقات خدا میباشد و متقی برفقیر و یا عامل نیست و اگرچه رسول خدا و یا دیگری میگیرد چون بامر خدا و حضور او است پس در حقیقت گیرنده خدا و دیگران مباشرنده.

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَبَّحُوا لِلَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسِرَدُونَ  
إِلَىٰ عَالِ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ فَبَيْنَكُمْ يَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

**ترجمه** و بگو عمل کنید که عمل شمارا بزودی خدا و رسول او و مؤمنین خواهند دید و



بزودی بسوی دانای نهان و آشکار برگردانیده میشود پس شما را بآنچه کرده اید خبردار میکند ۱۰۵

بَيِّنَاتٍ جَمْلُهُ وَقُلْ اَعْمَلُوا .. تا آخر بهترین کلام جامع ترغیب و تخویف است بر مطیعین و عاصین که خدا تمام کردار و رفتار شما را می بیند و همچنین رسول او و مؤمنین و مقصود دیدن در حال عمل نیست که کسی بگوید چگونه مؤمنین و یا رسول خدا عمل مردم را می بینند با اینکه بر رسول خدا و مؤمنین دیدن بسیاری از اعمال مردم حرام است پس مقصود بررسی خدا و دادن جزا اعمال است و نسبت بر رسول و مؤمنین رسیدن خبرهایشان است چنانکه رسول خدا فرموده : لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمِلَ عَمَلًا فِي صَخْرَةٍ لَا بَابَ لَهَا وَلَا كُوَّةَ لَخَرَجَ عَمَلُهُ إِلَى النَّاسِ كَأَنَّهُ مَكَانٌ پس اگر کسی عملی را قریه<sup>۱</sup> إلى الله انجام دهد ولو مخفی باشد خدا آنرا آشکار میکند و دلیل ما براین ترجمه کلمه سین سیری<sup>۲</sup> الله است که برای استقبال میباشد و اگر مقصود دیدن حال عمل بود دیگر سین نمیخواست و اگر کسی بگوید بنا براین که خدا بررسی میکند و درآینده جزا میدهد دیگر اخبار بر رسول و مؤمنین چه فایده دارد ؟ جواب او این است که : اولاً عمل کننده چون بداند رسول خدا و مؤمنین از عمل او خبر میشوند و عمل او را عظمت میدهند شوق و فرح و رغبت او بعمل خیر بیشتر میگردد . ثانیاً گویا بعمل کننده در این آیه اشاره شده که تو اگر اهل یقینی و خدا را مستحق اطاعت میدانی برای او عمل کن و اگر دارای شک و ضعف یقین هستی برای مدح و ثناء رسول و مؤمنین عمل کن . ثالثاً چون رسول و مؤمنین از اعمال صالحه خبر شوند شهادت میدهند طبق آیه فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بك علی هؤلا<sup>۳</sup> شهید پس اگر کسی بداند روز قیامت اولین و آخرین از اعمال او مطلع میشوند بیشتر بعمل خیر میکوشد و از عمل شر اجتناب میکند . از این بیان معلوم شد که مؤمنین در حال عمل عمل مردم را نمی بینند و همچنین رسول خدا پس روایات مجعوله که میگوید مقصود از مؤمنین ائمه میباشد که هرکسی را در حال عمل می بینند گفتار باطل و ضد عقل و قرآن است زیرا در قرآن خدا نهی کرده از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر و کفی بربک بذنوب عبار<sup>۴</sup> و خیراً بصیراً و اما عقلاً ممکن نیست يك بنده در دوجا باشد و ناظر بدو عمل باشد چه برسد بمکانهای بی شمار باضافه رسولان و اولیاء الهی از دنیا رفته و در عالم دیگری هستند و از این عالم بی خبرند . و اگر از اعمال مردم خبر شوند فسرده خواهند شد و در السلام دار الغصه<sup>۵</sup> و اخرون

مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۰۶

**ترجمه** وعده دیگر از متخلفین با مرخصی اموکول شد مانند بایعده ایشان میکند و یا توبه ایشانرا می پذیرد و خدا را نای حکیم است ۱۰۶

**تکلیفات** بدانکه متخلفین از جنگ سه دسته اند یک دسته منافقین که خو برنفاق کرده و بانفاق مردند . دسته دوم آنانکه توبه کردند که در آیه و آخرون احترفوا بذنوبهم ذکر شد . دسته سوم آنانکه سرعت بتوبه نکردند ولی پشیمان و بلامتکلیف بودند که این آیه در شأن ایشان نازل شد . رسول خدا با ایشان بی اعتنائی کرد و مردم را از مجالست ایشان نهی کرد و امر فرمود که زنانشان از ایشان کناره گیری کنند پس از آن زن هلال نامی که بسیار پیر بود آمد اذن گرفت که بشوهر پیرش طعام بدهد یا خیر ؟ رسول خدا آن یکتفر را اذن داد و حتی مشرکین ببعضی از این مردان پیغام دادند که بیایید با ما ملحق شوید و بعضی از این مردان آنقدر گریه کردند که چشمانشان معیوب شد و بکلی مردم با ایشان فاصله گرفتند و حضرت رؤی خوش بایشان نشان نداد تا اینکه زمین برایشان تنگ شد و پس از پنجاه روز توبه ایشان مقبول شد و یکی از علامات نفاق همین تخلف از جنگ بود که در مهاجرین و انصار این صفت نبود .

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ  
وَارْضَاءَ الْمَنَ حَارِبِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا  
إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدُ  
أُسَيْسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ  
يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنْ أَشَسَّ بُنْيَانَهُ  
عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمَنْ أَشَسَّ بُنْيَانَهُ عَلَى تَفَا  
جُوفٍ هَارٍ فَانْهَارٍ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ  
﴿١٠٩﴾ لَا يَرْزَأُ الْبُنْيَانُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ  
قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

**ترجمه** و آنانکه مسجدی ساختند برای ضررزدن و کفر و تفرقه بین مؤمنین و برای کین



کردن آنانکه از پیش با خدا و رسول او جنگ کردند و البته سوگند میخورند که ما جز نیکویی نمیخواستیم و خدا گواهی میدهد که محققاً ایشان را روغوبند ۱۰۷ هرگز در آن مایست مسلم مسجد بکه بر تقوی از روز اول تأسیس شده سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مردانی باشند که پاک شدن خود را دوست میدارند و خدا پاکان را دوست میدارد ۱۰۸ آیا آنکه بنای خود را بر پرهیزگاری از خدا و خوشنودی او بنا کرده بهتر است و یا آنکه بنای خود را بر کنار رود خالی شده شکست خورد و مشرف بر سقوط بنا کرده که ساقط شود در آتش و زخ و خدا گروه ستمگران را هدایت نمیکند ۱۰۹ همواره بنیانی که ایشان بنا کردند شکی شده در دلهاشان مگر اینکه دلهاشان پاره پاره شود و خدا داناتی حکیم است ۱۱۰

**تَفْصِيلُ** مسجد برای جمع شدن مردم برای عبادت است بنابراین محلّیکه مسجدی ساخته شده اگر مسجد دیگری بسازند موجب تفرقه بین مسلمین خواهد شد. خصوصاً در شهریکه رسول خدا باشد که باید تمام مسلمین در مسجد رسول و محضر او جمع شوند. در زمان رسول خدا منافقین بسیار اخلاص میکردند از آنجمله دوازده نفر بهبهانه اینکه خانه ما بمسجد الرسول در راست و شب تاریکست و یا بعضی از شبها باران است خواستند مسجدی بسازند و آنجا را برای خود پایگاه نفاق و تفرقه قرار دهند از آنجمله ابوعبید راهب که خود را از راهبان کرده و خود را نصرانی را انشجو میدانست با رسول خدا عداوت داشت چون باعث بر سلب ریاست او بود و میگفت هر کس با محمد جنگ کند من یاور او میباشم و تا روز جنگ چنین با رسول خدا مقاتله کرد و چون طاقه هوازن و ثقیف شکست خوردند او فرار کرد بسوی شام و بمنافقین مدینه پیغام داد که شما هر قدر میتوانید قوا و اسلحه تهیه کنید و برای مسن مسجدی بسازید که من میروم نزد قیصر و بالشکری از نزد او بجانب شما میآیم تا محمد را از مدینه خارج سازیم منافقین مسجدی ساختند و برسول خدا پیشنهاد کردند که بیاید برای افتتاح آن نمازی بخواند رسول خدا عازم حرکت به تبوک بود و فرمود در مراجعت. و چون بمدینه مراجعت کرد و خواست در آن مسجد بیرون خطاب رسید لَاتَقُمْ فِيهِ أَبَدًا و خدا آن مسجد را بچهار صفت معرفی کرده: ۱ اول ضرار که باعث ضرر زن به مسلمین است. دوم کفر که موجب تقویت کفر است. ۳ سوم تفریقاً بین المؤمنین که تفرقه بین مسلمین میاندازد. چهارم اِرْصَارٌ .. که کمینگاهی و سنگری خواهد شد برای دشمنان، اتفاقاً در زمان ما اکثر مساجد موجب تفرقه و ترویج کفر و شرک و نشر مطالب ضد قرآنی است و سنگری شده برای منافقین مانند خانقاه ها که غیر خدا را میخوانند و آنرا دگانی برای حزبی قرار داده اند.

مقصود از **لَسَجِدُ اسْمَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ** ، مسجد قبا و یا مسجد رسول خدا در مدینه است و ممکن است هر دو باشد و خوبی آن مسجد را بدو چیز بیان کرده : اول اینکه بنای آن بتقوی و برای ترس از خدا و رضای او و از مال حلال بنا شده . دوم بواسطه بودن مردانی در آن ، که طالب طهارت بدنی و روحی میباشند که محبوب خدا آیند . و یکی از نشانه های رفاهت و خشنودى مسجد را بر آنکه مهاجرین و انصار از این عمر بری بودند

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ  
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ  
يُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى  
بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ  
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ① التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ  
الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ②

**ترجمه** محققا خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشانرا خریده بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد کارزار میکنند در راه خدا پس میکشند و کشته میشوند و عده ای است ثابت بر او : در تورا و انجیل و قرآن و کیست نسبت بعهد خود باو خاتر از خدا پس شاد باشید به داد و ستدی که آنها انجام داده اید و این است همان کامیابی بزرگ ① مؤمنان توبه کنند و بندگی کن ستایش کنند و روزه گیر رکوع کن سجده کنند و امر بمعروف و نهی کنند گان از منکر که نگهدارند حد و دین خدا آیند و بشارت بده چنین مؤمنین را ②

**تکلیفات** جمله **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...** دلالت دارد که چهار معامله با خدا است و این معامله را حق تعالی ثبت نموده در کتب آسمانی مشتری خدا و فروشنده مؤمن و دلال رسول خدا ، متاع جان و مال ، ثمن بهشت غیر سرشت . جمله **فَيُقْتَلُونَ وَ يُقَاتِلُونَ** دلالت دارد که در جهاد ، مؤمنین گاهی غالب و گاهی مغلوبند و اگر غالب شدند مغرور نشوند و اگر مغلوب شدند مأیوس نگردند و اوصاف **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ** ... دلالت دارد که اسلام کسانی را اهل جهاد میداند که دارای صفات و کمالات مذکوره در آیه باشند و مانند دولتهای کفر نیست که هر کس بی احترامی



و بی ایمان تر باشد اعزام بمیدان جنگ نمایند زیرا جهاد اسلامی برای امر بمعروف و نهی از منکر و ایجاد عدالت و ایمانست و رجامعه و مقصود کشورگیری و استعمار نیست . مقصود از سائِحُونَ چنانکه ذکر شد روزه داران میباشد طبق لغتی . و میتوان گفت از ماده سیاحت است یعنی کسانی که برای طلب علم و جهاد و نظردر مخلوقات الهی در زمین مسافرت میکنند .

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ  
أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝۱۱۳ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ  
مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّءَ مِنْهُ ۖ إِنَّ  
إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ۝۱۱۴ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ  
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۖ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝۱۱۵

**ترجمه:** برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (واجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین و اگرچه نزد یکانشان باشند پس از آنکه برای ایشان بیان شد که آنان اهل آتشند ۱۱۳ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر از وعده ای که او را داده بود پس چون برای او آشکار شد که او دشمن خدا است از او بهیزی جست بد رستیکه ابراهیم دلسوز و بردبار بود ۱۱۴ و خدا چنین نبوده که گروهی را پس از آنکه آنانرا راهنمایی نموده گمراه کند تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را اجتناب کنند زیرا خدا بهر چیزی دانا است

۱۱۵

**نکات:** جمله وَمَا كَانَ لِلنَّبِيِّ ... دلالت دارد که رسول خدا نباید برای مشرکین طلب آمرزش کند زیرا وعد و وعید حق تعالی بد رخواست هیچکس حتی بد رخواست پیامبران تغییر نمیکند و حق تعالی از قول خود تخلف نمیکند . بعضی از مفسرین گفته اند مقصود از مشرکین در این آیه والدین و اعمام رسولند ولی باید گفت اولاً مشرکین عام و مطلق است و ثانیاً از کجا محقق شده که والدین و یا اعمام رسول مشرک بوده اند اصلاً ذکر کسان رسول سزاوار نیست . چنین مفسران طالب غوغا و ایجاد عداوت و تجدید نفاق میان مسلمین شده اند . جمله حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ دلالت دارد براینکه خدا پس از بیان عقاب میکند و مواخضه میفرماید و چیزی را که بیان نکرد مازمحرمات ، ترك آنها را نخواست مگر اینکه از مستقلات عقلیه

از واضحات عقول باشد . و هم چنین است عمده

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ

الْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ  
وَلَا نَصِيرٍ ۝۱۱۶ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ  
اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ  
ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ۝۱۱۷ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا  
هُنَّ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ  
أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝۱۱۸

**ترجمه:** براستی که خدا ایتعالی باو اختصاص دارد ملك آسمانها و زمین زنده میکند و  
میراند و پس از خدا برای شما نه سرپرستی هست و نه یاورى ۱۱۶ بیقین خدا پذیرفت  
توبه این پیغمبر و این مهاجرین و انصار را که پیروی او کردند در ساعت سختی پس از آنکه نزدیک  
بود دلهاى گروهى از ایشان بگردد سپس توبه ایشانرا پذیرفت زیرا او بایشان مهربان و  
رحیم است ۱۱۷ و پذیرفت توبه سه نفر که بازماندند (از چهار) تا آنکه زمین برایشان با آن  
وسعتی که داشت تنگ شد و جانیشان برایشان تنگ آمد و گمان کردند که پناهی از خدا نیست  
مگر پناه بردن بسوی خودشان سپس توبه ایشانرا پذیرفت تا توبه کنند بیقین خدا توبه پذیرد  
رحیم است ۱۱۸

**تکلیفات:** جمله تَابَ اللَّهُ ... دلالت دارد که خدا توبه رسول خود را پذیرفت در ساعت  
صورت . در اینجا اشکال شده که رسول خدا چه گناهی داشت که خدا بیامرزد ؟ جواب این  
است که خدا فرموده گناه مهاجرین و انصار را نیز بخشید و توبه ایشانرا پذیرفت با اینکه  
مهاجرین و انصار گناهی نداشتند جز عده ای از ایشان که دلشان تنگ شد و حوصله شان  
سراپد و از رفتن بجهاد پشیمان شده و خواستند برگردند اما همه که گناهی نداشتند  
ممکن است رسول خدا و تمام مهاجرین و انصار که در جنگ تبوک حاضر شده بودند و بسختی  
افتادند هر يك مقداری بی صبری کرده باشند و سختی جنگ تبوک از سه جهت بود از جهت  
دوری راه خصوصاً برای پیادگان و از جهت بی آبی و از جهت تمام شدن آذوقه . کار بجائی



رسیده شد که یکعدد خرما را ده نفر می مکید برای آنکه جانسان تلف نشود و دیگر از جهت گرمی هوا و مقصود از سه نفر که از رفتن به تبوک سستی کردند و بعد پشیمان شدند که سبب بین مالک و مراره بن ربيع و هلال بن امیه می باشد که مدینه برایشان تنگ شد و رفتند بکوهستانها و کسانی که برای ایشان طعام میبردند با ایشان سخن نمیگفتند پس خودشان بیکدیگر گفتند حال که مردم با ما سخن نمیگویند بیایید ما هم از یکدیگر جدا شویم و بایکدیگر سخن نگوئیم تا خدا توبه ما را بپذیرد و تا پنجاه روز ماندند تا آیه توبه ایشان نازل شد و طعام اکثر مجاهدین تبوک چیزی نبود جز آرد جو سبوس دار و خرما و گرمی و روغن گاو متغیر شده و لذا ایشانرا جَمِشُ الْعُسْرَةِ گفتند و با وجود کمی مرکب گاهی شتری را میکشیدند و از تشنگی بر طوطی احشای شکم او را هانرا تر میکردند . یکی از مجاهدین بنام ابُوخَيْثَمَه از همراهی رسول خدا تخلف کرد تا ده روز گذشت تا روزی وارد شد بر دوزن خود که هر يك سایهائی تهیه کرده بودند بسا طعام و آب سرد پس برخاست و گفت سبحان الله رسول خدا که خدا گناه او را آمرزیده در سرما و گرما اسلحه بردوش باشد و ابُوخَيْثَمَه در سایه سرد و طعام مهیا و دوزن نیکو . این از انصاف نیست سپس گفت والله با شما زنان سخن نگویم و داخل سایه بان نشوم تا ملحق برسول خدا شوم پس سوار بر شتر آب کش خود شد و زاد و توشه برداشت و به سرعت حرکت کرد و هر چه زنهای او سخن گفتند جواب نداد پس سیر کرد تا وارد بتبوک شد . مردم گفتند سواری از دور میآید رسول خدا فرمود باید ابُوخَيْثَمَه باشد پس وارد شد و سلام بر رسول خدا کرد و قصه خود را بیان کرد رسول خدا در حق او دعا کرد و همچنین است حال ابوزر که عقب ماند و تشنه شد و در بین راه آبی میان گودالی پیدا کرد ولی ننوشید و گفت این آب را برای رسول خدا ببرم که تشنه نماند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و با راستگويان باشید ۱۱۹

**تکلیف:** در این آیه امر شده که هر مؤمنی با راستگويان باشد یعنی موافق و صاحب ایشان باشد . عده ای از شیعه گفته اند که مقصود از صادقین ۱۲ نفر امام اثنی عشریه می باشد . ولی تخصیص بدو ازده نفر دلیلی ندارد زیرا خدا در سورة بقره آیه ۱۷۷ فرموده :  
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ

اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالْفُرَاقِ وَجِنَ الْبَاسِ اُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا و این آیه عام است و شامل میشود هر کس را که دارای صفات مذکوره در آیه باشد و در سورة حجرات آیه ۱۵ فرموده : اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ و در سورة حشر آیه ۸ فقراء مهاجرین را که یاری خدا و رسول کرده اند فرموده اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ . پس صادقین منحصر بد وازده نفر نمیباشد و ضمناً آیه دلالت بر عظمت و کمال صدق و صادقین دارد .

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ  
أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ  
بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْصَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا  
يَبْطُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَبْلاً إِلَّا كُتِبَ  
لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١٢٠ وَلَا يَتَفَقَّحُونَ  
نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِحَجَّتِهِمْ  
اللَّهُ أَحْسَنُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢١

**ترجمه** و برای اهل مدینه و کسانی که اطراف ایشانند از اعراب جائز نیست که تخلف از رسول خدا کنند و بواسطه جان خود از حفظ جان او دریغ نمایند این حکم بسبب این است که عطش و رنج و گرسنگی در راه خدا بایشان نمیرسد و قدمی بمحلی که کفار را بغضب بیاورد نمیگذارند و چیزی از دشمن تصرف نمیکند مگر اینکه عمل صالحی بایشان نوشته شود بد رستی که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند ۱۲۰ و چیز کوچک و بزرگی را انفاق نمیکند و راهی را نمی پیمایند مگر اینکه برای ایشان نوشته شود برای اینکه خدا ایشانرا بنیکوتر از آنچه عمل میکردند جزا دهد ۱۲۱

**تکلیف** جمله وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ دلالت دارد که مسلمین باید در راه دین از مال و جان مضایقه نکنند و جمله لَا يُصِيبُهُمْ ... تا آخر دلالت دارد که برای هر رنج و زحمتی و هر قدم و خرجی اجر بسیاری است چه قتال واقع بشود و چه نشود . و جمله وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِياً ... دلالت دارد که مجاهدین باید تا میتوانند پیشروی کنند و از زمین و آبادی کفار تصرف کنند



بهر حال استفاده نیز میشود که مقدمات جهاد دارای اجر مستقلى است .

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً  
 فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا  
 قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 فَأَمِلُوا الدِّينَ بَلْوًا نَّكُم مِّنَ الْكَفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا  
 أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

**ترجمه** و مؤمنین را توانائی نبوده که همگی کوچ کنند (در راه جهاد و طلب علم) پس چرا از هر گروهی از ایشان عده ای کوچ نکردند تا فقه در دین بیاموزند و تا قوم خود را بترسانند و تنبیه بسوی ایشان برگشتند شاید ایشان حذر نمایند ۱۲۲ ای مؤمنین با کسانی که از کفار بشما نزدیکند کارزار کنید و باید در شما شدتی بیابند و بدانید که محققاً خدا با متقین است

۱۲۳

**تکلیف** فَلَوْلَا نَفَرَ... دلالت دارد که باید برای جهاد و طلب علم دین عده ای از مسلمین همواره مشغول باشند و آداب جهاد و فقه دین را بیاموزند و سپس بدیگران بیاموزند . بعضی از مجتهدین این آیه را دلیل بر وجوب تقلید آورده اند در صورتیکه این آیه دلیل و تأکید بر وجوب تفقه و تعلّم است و هیچ دلالتی بر تقلید ندارد . بعضی از مردم گمراه نیز میگویند چنانکه در کارها و در هر صنعتی باید رجوع به متخصص نمود در دین نیز باید رجوع بمجتهد شود که او متخصص در دین است . جواب این است که اولاً بعضی متخصص در دین نیستند خصوصاً در اسلام و لذا اصول و فروع اسلام را کم و زیاد کرده اند و تغییر داده اند و اضافه بر ضدّ یکدیگر فتوی میدهند . ثانیاً متخصص در هر کار و صنعتی باید جواز و تصدیق از دانشکده مناسب آن داشته باشد ولی برخی از ایشان از طرف خدا جواز فتوی که ندارند هیچ بلکه از طرف خدا مورد نهی نیز میباشند! در حالیکه در امور دین دخالت کردن احتیاج باذن خدا میباشد و خدا بایشان اذن و اجازه نداده . ثالثاً در مسائل صنعتی و طبّی آثار تخصصی متخصصین را میتوان فهمید که فلان متخصص راست میگوید یا خیر مثلاً طبیبی دارو و آمپول میدهد اگر بیمار بهبود یافت تخصص او معلوم میشود و اما اگر بیمار بدتر شود عدم تخصص او ظاهر میشود ولی آثار تخصص و علمی مدعیان تخصص در دین را در دنیا نمیتوان درک کرد

زیرا دین را باید تحقیق نمود که از امور معنوی است و نتیجه و آثار آن در آخرت معلوم شود و برای توضیح بیشتر بفصل ۲۳ مقدمه رجوع فرمائید . جملۀ قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ ... دلالت دارد که مسلمین باید ابتدا کنند بجهاد با کفاریکه با ایشان نزدیک میباشند سپس بدورتر بپردازند اَلْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ مگر اینکه با کفار نزدیک خود معاهده ای بسته باشند .

وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ  
 أَتَكْفُرُ بَدِينِهِ هَٰذَا غِثًا وَمَآ الْذِّينَ آمَنُوا فَرَادَتُهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ  
 يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَآمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتُهُمْ رِجْسًا إِلَى  
 رِجْسِهِمْ وَمَا تَوَّأَوْهُمْ كَاِفِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ  
 عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَنْتَوُونَ وَلَا لَهُمْ يَذَكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ  
 سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ  
 اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

**ترجمه** و چون سوره ای نازل شود بعضی از ایشان میگویند این سوره کدامتان را ایمانی افزود پس اما آنانکه ایمان آورده اند ایمانشان افزود و آنان شادمانند ۱۲۴ و اما آنانکه در دیشان مرض است ناپاکی بر ناپاکی ایشان افزود و بهیرند در حالیکه کافرنند ۱۲۵ آیا نمی بینند که ایشان در هر سالی یکبار و یا در هر آرموده میشوند سپس توبه نمیکنند و نه ایشان متذکر میگرددند ۱۲۶ و چون سوره ای نازل شود بعضی به بعضی دیگر نظر کنند و گویند آیا کسی شما را می بیند سپس برگردند خدا دلشانرا برگرداند برای اینکه ایشان قومی هستند نفهم

۱۲۷

**نکات آیات** و سور قرآن را هر مومنی که بخواند و بفهمد در حقیقت چیزی با ایمانش افزوده شده چون علم و ایمان انسان ببرکت آیات قرآن باید کامل گردد این افزونی و تکامل برای اهل ایمانست چنانکه در آیات فوق صریحاً بیان شده و اما منافقین و کسانی که بقرآن و اسلام علاقه ندارند از شنیدن آیات قرآن پلیدی ایشان زیادتیر میگردد زیرا بواسطه بی اعتنائی بکلام خدا توفیق هدایت از ایشان سلب میشود و بگمراهی خودشان واگذار شوند و مواخذۀ ایشان زیادتیر گردد چنانکه منافقین زمان رسول هروقت سوره ای نازل میشد بیکدیگر نگاه



میکردند و بطوری احتیاطی برمیخواستند و میرفتند .  
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا  
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

**ترجمه** مسلم و محقق آنستکه برای شما از خود شما رسولی آمد که سخت است بر او آنچه را برنج افکند حریص است بر (ایمان) شما ، بمؤمنین مهربان و رحیم است ۱۲۸ پس اگر اعراض کردند بگو خدا مرا کافی است نیست مقصدی جز او بر او توکل کرده ام و او است پروردگار عرش بزرگ ۱۲۹

**تَفْصِيْلٌ** کلمه من أنفسکم دلالت دارد که محققاً از خود عرب و از جنس مردم است و خدا این موضوع را مکرر تذکر داده تا بدانند که پیغمبریکه میان خودشان بزرگ شده و بزرگ و کوچک او را دیده اند و راستی و درستی و امانت او را مشاهده کرده اند و نقص و درخشی ندیده اند بهتر قدر او را بدانند خصوصاً که این رسول خوش ندارد رنج و عذاب مردم را و خیرخواه ایشانست و بایمان ایشان حریص و بخودشان مهربانست رأفت زیادتر از رحمت است باید گفت بمؤمنین رأفت و رحمت دارد و بمعاصین رحمت . و همچنین از من أنفسکم استفاده میشود که در حق رسول نباید غلو نمود چنانکه روایت شده : عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ . فَقَالُوا لَهُ مَرَحَبًا بِسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا . فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ غَضَبًا شَدِيدًا ، ثُمَّ قَالَ لَا تَقُولُوا هَكَذَا وَلَكِنْ قُولُوا مَرَحَبًا بِنَبِيِّنَا وَرَسُولِ رَبِّنَا ، قُولُوا السِّدَارَ مِنَ الْقَوْلِ وَلَا تَغْلُوا فِي الْقَوْلِ فَتَمَرَّقُوا . یعنی علیؑ فرموده : روزی رسول اکرم بر جمعی از اصحاب خود وارد شد . آنان بخاطر حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند . رسول خدا سخت غضبناک شد سپس فرمود اینطور سخن نگوئید و مرا سید و مولا نخوانید بلکه بگوئید پیغمبر و رسول خدا ای ما . سخن بر راستی و حقیقت بگوئید و در گفتار تان غلو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد . جمله حَسْبِيَ اللَّهُ ... دلالت دارد که تکیه گاه رسول بخدا بوده نه بمردم بهمان خدائیکه پروردگار عرش بزرگست . جائیکه عرش بزرگ را نگه میدارد رسول خود را بطریق اولی نگه میدارد و مقصود از عرش سلطنت بر تمام جهان است .

سورة یونس مکیه فی ثانی و تسع آیات  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ① أَكَا نَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا  
 إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ  
 عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا السَّاحِرُ مُبِينٌ ② إِنَّ رَبَّكَ اللَّهُ  
 الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ  
 يُدِيرُ الْأُمُورَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ  
 أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ③

سورة یونس مکی و دارای ۱۰ آیه می باشد

بنام خدای کامل ذات رحمان رحیم

**ترجمه** **الر** این است آیات کتاب حکیم ۱ آیا برای مردم تعجب است که بسوی مردی  
 از ایشان وحی کردیم که مردم را بترسان و بآنانکه ایمان آورده اند مژده بده که برای ایشان  
 است قدم راستی نزد پروردگارشان کافران گفتند بر راستی که این مرد ساحری است آشکار ۲  
 بر راستی پروردگارتان خدائی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت هستی  
 نافذ شد امر هستی را تدبیر مینماید نیست شفیع جز پس از اذن او این است خدا  
 پروردگارتان پس او را عبادت کنید آیا متذکر نمیشوید ۳

**تکلیف** مردم مگر تعجب میکردند که مردی که از هر جهت مانند خودشان است باضافه  
 یتیم و فقیر و بی سواد هم بوده و مزیتی برایشان نداشته چگونه پیغمبر شده و لذا قبول نمیکردند  
 مانند زمان ما که میگویند اگر پیغمبر علم غیب نداند و خلقتش از نور نباشد و از جلو و عقب  
 نبیند و چنین و چنان نباشد ما رسالت او را قبول نداریم . معلوم میشود زمان ما بدتر از  
 زمان جاهلیت شده و تکبر مردم اجازه نمیدهد که مطیع رسولیکه از هر جهت مانند خودشان  
 است بشوند . اما خدا جواب داده که ما همین مرد را که مانند خودتانست رسول قرار  
 داده ایم و هر کس تکبر را کنار گذارد و باو ایمان آورد قدمی در راه راست برداشته و راستی



جلورفته و مقصود از عرش تمام جهان خلقت است که حق تعالی بر آن نافذ و مستولی است جمله ما مِنْ شَفِيع .. دلالت دارد که هیچ شفیع و شفاعت دنیوی نیست جز پس از تعیین و اجازه او و البته در آخرت شفاعتی نیست چنانکه در آیه ۲۵ سورة بقره روشن شد

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو  
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

(۴)

**ترجمه:** بازگشت همه شما بسوی او است و همه خدا حق است بر راستی او آفرینش را ابتدا میکند سپس آنها را باز میگرداند تا آنها را که ایمان آورده و عمل صالح کردند جزا دهد بعدالت و آنانکه کافرنند برای ایشانست شرابی از آب جوشان و عذاب دردناک بسبب اینکه بکفر خود برقرار بودند ۴

**تکلیف:** چون خدا حکیم است کار بهیوده نمیکند و از خلقت جهان هدفی دارد آن هدف را در این آیه تعیین کرده که او ابتدا خلق را از نیستی آورده و سپس اعاده میدهد بقیامت برای اینکه هر فردی را جزا بدهد بعدالت پس هدف خلقت آوردن قیامت است .

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا  
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ  
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ⑤ إِنَّ فِي خِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقُونَ ⑥ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ  
لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِالْهِيَآءِ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ  
آيَاتِنَا غَافِلُونَ ⑦ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ⑧

**ترجمه:** او آن خدایی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منازل باندازه معین کرد تا بدانید عدد و شماره سالها و حساب را خدا آنها را جز بحق نیافرید ما آیات را فصل فصل بیان میکنیم برای گروهی که میدانند بدستیکه درآمد و رفت و کم و زیاد

شدن شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای گروهی که بهره‌مند  
 ۱ برآستی آنانکه امید بملاقات ما ندارند و بزندگی دنیا خوشنودند و بآن اطمینان یافته‌اند  
 و آنانکه از آیات ما غافلند ۲ آنان ما و ایشان آتش و روز است بسبب آنچه کسب میکردند ۳  
 نِکات خورشید ضیا است یعنی نوربخش است و تابش دارد ولی ماه نور است یعنی  
 روشنی خورشید ذاتی و روشنی ماه عرضی است . و قدّره منازل دلالت دارد بر تدبیر و علم و  
 حکمت مُوجد آنها زیرا ترتیب بُرجهای قمر و سیر آن بطور منظم و کم و زیاد شدن نور سطح  
 آن در تقابل با خورشید بطور دقیق دلیل بر علم و حکمت مدبر آن است و منازل آن هر شبی  
 نامی دارد و برجهای آن ۱۲ میباشد و باندازه گیری که حق تعالی نموده شناخته میشود  
 فصول اربعه و اوّل و آخر هر ماه . و جمله لتعلموا عدد السنین و الحساب دلالت دارد که  
 حق تعالی ماه قمری را از اوّل خلقت برای حساب شب و روز قرار داده است .

إِنَّ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ  
 تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ④ دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ  
 تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ⑤ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ⑥

ترجمه برآستی آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته کنند پروردگارشان ببرکت ایمانشان  
 هدایتشان میکند جاری میشود از زیر کاخهای ایشان نهرها در باغهای پر نعمت ۴ خواندن  
 ایشان در آن باغها ( چنین است ) خدا یا تو منزهی و تحیت ایشان ( بر یکدیگر ) در آن باغها  
 سلام است و پایان دعای ایشان این است که الحمد لله رب العالمین . ۵

نِکات یهدیهم ربهم بایمانهم دلالت دارد که خدا بشر را ببرکت ایمان بصفات حسنه  
 و راه سعادت و صراط مستقیم هدایت میکند و اگر ایمان نباشد اخلاق و صفات حسنه اثری  
 نمیکند یعنی مرد عادل که رشوه نمیگیرد اگر ایمان نداشته در مرتبه دوم باز مبتلا بر رشوه میشود  
 و همچنین کسی که ظلم نمیکند و ایمان ندارد بالاخره گول هوی و هوس را میخورد و مرتبه  
 دوم بستم مبتلا میشود . جمله تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ دلالت دارد که اهل بهشت بر یکدیگر  
 سلام میکنند یعنی طلب رحمت از خدا میکنند و باید مردم اهل بهشت گفتند و سلام  
 کنند و آخر هر مجلس و یا غذا الحمد لله رب العالمین بگویند .



وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ  
فَنَذَرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾ وَإِذْ أُلْمَسَ  
الْإِنْسَانُ الضُّرَّ دَعَانَا لِجَبْئِيلٍ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ  
ضُرَّهُ مَرَّ كَانُ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضَرِّمَتِهِ كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْسُفِيِّينَ مَا  
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

**ترجمه** و اگر خدا بشتاب و عجله برای مردم شر را بیاورد مانند اینکه ایشان بشتاب  
خیر را می طلبند اجل و هلاکشان برایشان در رسد پس رها میکنیم آنانرا که امید بملاقات  
ما ندارند در طغیانشان سرگردان باشند ۱۱ و چون بانسان ضری رسد ما را بخواند در  
حالیکه بهیله و خفته و یا نشسته و یا ایستاده پس چون ضرر او را از او برطرف کردیم بگذرد و  
بی اعتنا شود گویا ما را بکشف ضرریکه باورسیده نخوانده این چنین زینت داده شد برای  
اسراف کنندگان آنچه را مدا م عمل میکند ۱۲

**نکات** وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ... دلالت دارد که حقیقتی بد درخواست شرعی مرد مرا  
فوری اجابت نمیکند و الا باید همه را هلاک کند ، روزچند بار مادر در حق فرزند ، زبردست  
برای بالادست ، مأمور برای آمرخود ، کارگر برای کافرما و مستاجر برای اجیر نفرین میکنند  
و همچنین اهل خرافات دأئما برای مرد محقق نفرین میکنند اگر بنا باشد خدا اجابت  
کند همه هلاک میشوند . جمله فَنَذَرَ الَّذِينَ... دلالت بر نفی جبر میکند که خدا منکرین  
معاد را در طغیان خودشان رها کرده و آزاد گذاشته در آن .

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَآجَأْتَهُمْ  
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾  
ثُمَّ جَعَلْنَا كُرْسِيَّكَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾  
وَإِذْ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْبُيِّنَاتُ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انِ  
يَقْرَأْ اِنْ غَيْرَ هَذَا اَوْ يَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَ لَهُ مِنْ لِقَاءِ رَبِّي

عظیم (۱۵)

**نکات:** کفار که می‌گفتند قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن ممکن است مسخره می‌کردند و ممکن است از جدّ می‌گفتند و می‌خواستند ببینند آیا او می‌تواند کلامی بمانند قرآن بیاورد یا خیر؟ که اگر بیاورد بفهمند از خودش بوده و کذاب است و یا مقصودشان این بوده کلامی بیاورد که زَمّ خدا یا نشان نباشد. حقّ تعالی در این آیه جوابشان می‌دهد که محمد ص



چهل سال میان شما بود و شما باحوال او خبر بودید که نه کتابی خوانده و نه استادی دیده و اگر خواست و گفتار خدا نباشد او نمیتواند کتابی باین عظمت که دارای دقائق علم توحید و احکام و لطائف اخلاق و اسرار قصص است بیاورد و شما که تکذیب میکنید ستمکارترین مردم میباشید .

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

قُلْ أَلْتَدِينُونَ بِاللَّهِ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ①

**ترجمه** و میپرستند بغیر از خدا چیزهایی را که نه ضرر بایشان دارد و نه نفع برایشان و میگویند اینها شفیعان مایند نزد خدا بگو آیا خبر میدهید خدا را بآنچه را در آسمانها و زمین نمیداند منزّه و برتر است او از آنچه شرک او قرار میدهید ۱

**تکلیف** بدانکه کفار میگفتند چون ما قابل نیستیم با خدا سخن گوئیم و یا خجالت میکشیم از این جهت باین چیزهای غیر خدا کرنش و عبادت میکنیم و معتقد بودند که متولّی هر اقلیمی از اقالیم را روح معینی است که آنها را اداره میکند و بتها را مظاهر آن ارواح می دانستند و بعضی معتقد بودند که کواکب موثر در این عالمند و بتها را مظاهر کواکب میدانستند و چون کواکب غروب میکند مظهری دارد که غروب نمیکند و آن بت است و بعضی معتقد بودند که مجسمه های بتها بشکل انبیا و بزرگان گذشته میباشند و بواسطه اشتغال بعبادت این بتها آن بزرگان در این دنیا نزد خدا شفاعت میکنند چنانکه در زمان ماعقیده عوام این است که هر کس تعظیم قبور انبیا و اولیا را بنماید ایشان نزد خدا از او شفاعت میکنند . و بعضی دیگر معتقد بودند خدای بزرگ نور بزرگی است و ملائکه انواری میباشند سپس آمدند برای خدای بزرگ صورتی بنام بت بزرگ و برای ملائکه صورتهای دیگری که بت های دیگر باشند قرار دادند . خدا برای اینکه تمام این خرافات را باطل سازد فرموده خدا چنین چیزهایی در آسمانها و زمین نمیداند و چیزی که خدا نداند پس اصل وجودی نداشته و باطل است حال آيا شما میخواهید خدا را خبر دهید بآنچه نمیداند . تعجب این است که پس از این بیانات قرآن باز این افکار خرافی در زمان ما در میان ملت ما بعنوان دین موجود است .

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْلَفُوا  
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ①۹

**ترجمه** و مردم جز امت واحد نبودند پس اختلاف کردند و اگر فرمان سابقه و رفتۀ پروردگار نبود البته بین ایشان در آنچه در آن اختلاف میکردند قضاوت و حکم شده بود ۱۹

**تکلیف** مردم امت واحدی بودند یعنی همه بدین فطری الهی و اسلام بودند پس بواسطه هوی و هوس ایجاب اختلاف شد و اگر فرمان پروردگار با آزادی بشر نبود همه را ناچار برفع اختلاف میکرد ولیکن بواسطه فرمودۀ خدا که فرموده سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي حَقَّعَالِي تعجیل در عقاب نکرده است و کلمه الهی فرمان او است باختیار و آزادی بشر. رجوع شود بآیه ۲۱۳ بقره

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغِيبُ لِلَّهِ  
فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ②۰ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً  
مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ②۱

**ترجمه** و میگویند چرا براین رسول آیت و معجزه ای از پروردگارش نازل نشده و نمی شود پس بگو جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خدا است پس شما منتظر باشید و براستیکه من با شما از انتظار کشندگانم ۲۰ و چون مردم را رحمتی بچشانیم پس از سختیها که بایشان رسیده ناگهان برای ایشان نیرنگی در آیات ما است بگو خدا مکرش سریعتر است محققاً ما موری که آنچه مکر میکنید مینویسند ۲۱

**تکلیف** جمله آیه مِنْ رَبِّهِ دلالت دارد که معجزه کار رسول نیست و امر غیبی است و رسول خدا حتی از آمدن و وقت ایجابش خبر ندارد. و جمله إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ دَلَالَت دارد که بناء مشرکین بر عناد و لجاج بود و حاضر برای قبول حق نبودند و اگرچه معجزات بسیاری برای ایشان بیاید زیرا معجزه خواستن ایشان جز برای بهانه و عناد نبود چنانکه هفت سال در مکه قحطی شد از بی بارانی و چون باران آمد گفتند از برکت بتها باران آمده.



هُوَ الَّذِي يُسِيرُ كُرِّيَ الْبَرِّ  
 الْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَّبَنَ بِهَيْمٍ رِيحٌ طَيِّبَةٌ وَفَرَّجُوا بِهَا  
 جَانَّتَهُمْ رِيحٌ غَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَلَّهُمْ أُحِيطَ  
 بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَأَنَّا نُخِيتَنَّا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ  
 الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّا أَتَيْنَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ بِأَنَّهُمْ  
 النَّاسُ إِنَّمَا بَغِبُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا  
 مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

**ترجمہ:** او آن خدائی است که شما را در خشکی و دریا سیر میدهد تا چون در کشتی  
 باشید و ایشانرا بباد ملایمی جریان دهد که ببرکت آن خوشحال شوند (ناگهان) بباد  
 تندی بیاید و موج از هر طرف ایشان برخیزد و گمان کنند که بلاها بایشان احاطه شده  
 خدا را بخلوص دین او بخوانند که اگر ما را از این نجات دهی البتہ از شکر گزاران ما شیم  
 ۲۲ پس چون ایشان را نجات دهد ناگهان ایشان در زمین بسرکشی ناحق پردازند آهای  
 مردم همانا ستم شما بر ضرر خودتان است متاع دنیا را میخواهید سپس بسوی ما بازگشت  
 شما است پس شما را بآنچه میکردید خبر میدهم ۲۳

**تفصیل:** از این آیات استفاده میشود که مشرکین در وقت هولناک دریا فقط بخلوص خدا  
 را میخوانند ولی چون نجات پیدا میکنند بستم بت پرستی برمیگشتند ولی در عین حال  
 از ملت ما بهتر بودند زیرا ملت ما وقت گرفتاری و هول خدا را نمیخوانند بلکه با توسل امام  
 و امامزاده را میخوانند پس شرک ایشان رائم است ۱۰ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ

أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا بِأَكْلِ النَّاسُ وَ  
 الْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا  
 أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرًا لَبَلًا أَوْفَتْهَا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا  
 كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

تَبَارَكَ همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما از آسمان نازل کرده باشیم پس بآن مخلوط گردد روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان میخورد تا هنگامیکه زمین زینت خود را بگیرد ( سبز و خرم شود ) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانائی دارند امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را در رو کند که گویا در یروز چیزی نداشته اینچنین آیات را بیان میکنیم برای مرد میکه فکر میکنند ۲۴

تَبَارَكَ حَقَّعَالی حیات دنیا را تشبیه کرده بسبزه هائی که آب باران بر آن بیسار و خوش و خرم شود سپس بلائی برسد و آنرا نابود کند و وجه تشبیه این مثل در رجا و بیأس است همانطوریکه صاحب بستان بآن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت بیأس میرسد همین طو دنیا طلبان حوادث بیماری و مرگ ایشان را بیأس میرساند . و ممکن است وجه تشبیه عاقبت غیر محمود باشد همانطوریکه عاقبت بهار پائیز است همانطور عاقبت دنیا . و ممکن است وجه تشبیه سعی بیپوده باشد همانطوریکه سعی صاحب بستان بیپوده شده وقت آمدن بلا همانطور سعی اهل دنیا بیپوده خواهد شد برای دنیا و ممکن است وجه تشبیه حسرات و فُصْح باشد که صاحب بستان و اهل دنیا هر دو متحمل میشوند و ممکن است وجه تشبیه عود کماکان باشد همانطوریکه بستان همه ساله تباہ میشود باز سال دیگر زینت آن عود میکند همانطور دنیای ما فوت و در آخرت عود میکند .

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مِّنْ يَّسَارٍ مُّتَشَفِّمٍ  
 ۲۵) لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا  
 ذِلَّةٌ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ ۲۶) وَالَّذِيْنَ كَسَبُوا  
 السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللّٰهِ مِنْ  
 غَاصِمٍ كَاٰثِمًا اُغْشِيَتْ وُجُوْهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّبْلِ مُظْلِمًا ۲۷) اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ  
 النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ ۲۷)

تَبَارَكَ و خدا دعوت میکند بسوی دار سلامتی ( یعنی بهشت ) و هدایت میکند هر که را بخواهد بسوی راه راست ۲۵ برای آنانکه نیکی کردند مزد نیکوتر و زیادتش است و صورتها ی ایشانرا نه غباری و نه ذلتی میگیرد ایشانند اهالی بهشت خود در آن جاودان و ماندگارند



۲۶. وَاَنَّا زَاكَّةٌ يُدْفَعُ سَاحِلُهَا بِسَاحِلٍ وَمُكَرَّمَةٌ مَّقْدُورَةٌ  
ایشان از طرف خدا پناهی نیست گویا صورتهایشان بهاره هائی از شب تاریک پوشیده شده  
ایشانند اهالی آتش ، خود در آن ماندگارند ۲۷

تَبٰرَكَ الَّذِیْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَوْتِ ۚ وَیُعِیْدهُ لَیْسَ فِیْهِ لَکُمْ اِلٰهٌ اِلَّا هُوَ ۚ سَیَرْجِعُ الْبَیِّنٰتِ  
آفاتست و ارواح صالحین را بعد از السلام میبرد . متأسفانه مرد میکه آلوده به هزاران آفت خدعه  
و کبر و بدخواهی و بغض و مانند اینها باشند لیاقت دعوت خدا را ندارند مگر اینکه خود  
را از این آفات دور کنند .

وَبَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِیْنَ  
اَشْرَكُوْا اَمْکَانَکُمْ اَنْتُمْ وَشُرَکَآؤُکُمْ فَرَزَیْنَا بَیْنَهُمْ وَقَالَ شُرَکَآؤُهُمْ  
مَا کُنْتُمْ اِیَّانَا تَعْبُدُوْنَ ۝۲۸ فَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ اِنْ کُنَّا  
عَنْ عِبَادَتِکُمْ لَغَافِلِیْنَ ۝۲۹ هٰذَا لَکَ تَبٰلُوْا کُلُّ نَفْسٍ مَّا اَسْلَفَتْ وَرُوْا  
اِلٰی اللّٰهِ مَوٰلِیَهُمْ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ۝۳۰

ترجمه و روزیکه همه ایشانرا محشور سازیم سپس بکسانیکه مشرک شدند میگوئیم شما و  
شریکانی که قائل شدید برجای خود باشید پس میان ایشان جدائی میافکنیم و شریکان  
ایشان گویند شما ما را نمی پرستید ۲۸ و خدا بین ما و بین شما برای شهادت کافی است  
براستی که ما از عبادت شما غافل بودیم ۲۹ آنجاست که هرکس مبتلاست بآنچه از پیش فرستاده  
و بسوی خدائیکه بحق مولای ایشانست رَدّ شوند و گم شود از ایشان آنچه افترا می بستند

۳۰ تَبٰرَكَ الَّذِیْ جَعَلَ مَکَانَکُمْ اَنْتُمْ وَشُرَکَآؤُکُمْ دَلٰلَتٌ لِّدَارٍ کَیْدٍ وَفِیْهَا  
مَعْبُودٌ ۚ رَاٰی بَیْکُمْ اَحْضَارَ مِیْکُنَدٍ وَاَزْهَمَ جَدَّ اَشَانِ مِیْکُنَدٍ سَیْسَ مَعْبُودٍ بِعَابِدٍ خُودِ مِیْکُوْبِدِ  
تو مرا عبادت نمیکردی بلکه معبود خیالی داشتی زیرا عابد و معبود هر دو در احتیاج و نقص  
مساویند و تمام ممکنات در احتیاج به واجب مساویند ولی عابد خیال میکرده معبودش صفات  
خدائی دارد و بخیال خود معبودیکه طبق واقع نبوده عبادت کرده فلذا معبود او میگوید  
اشتباه کردی آن معبود خیالی تو من نبودم مثلاً کسانیکه امام را صدا میزنند و برای او کرنش  
میکند بخیال آنکه امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجاتست و یک امام خیالی درست کرده اند

امام در قیامت با و خواهد گفت آنچه تو خیال کردی من نبودم و از او تبری میجوید و خدا را شاهد میگیرد که کُفّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ما خبر از عبادت شما نداشتیم . جملهُ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ .. این است که بسوی حکم خدا رَدّ میشوند و خدایان خیالی ایشان مانند گم شده میشوند حال اگر کسی بگوید چگونه بتها روز قیامت سخن میگویند ؟ جواب این است که معبود بت پرستان بعنوان استقلال نبوده بلکه بت مجسمه و تمثال بزرگانی بوده بعنوان آلی و آن بزرگان معبود استقلالی بودند و در قیامت سخن میگویند .

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ  
مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْرِىُ الْغُيُوبَ فَسَبِّحُوا لِلَّهِ  
فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝۳۱ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ  
إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ۝۳۲ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى  
الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝۳۳

ترجمه بگو از آسمان و زمین چه کسی شما را روزی میدهد آیا کیست مالک گوش و دیدگان و کیست که زنده را از مرده بیرون میآورد و مرده را از زنده خارج میسازد و کیست امر خلقت را تدبیر میکند پس خواهند گفت : خدا پس بگو آیا پرهیز نمیکند ۳۱ پس آن خدا پروردگار شما است بحق و پس از چیست جز گمراهی پس بکجا برده میشود ۳۲ این چنین ثابت شده فرمان پروردگار بر نابکاران که ایشان ایمان نمیآوردند ۳۳

تکذبات در این آیات و آیات بعد حَقَّعَالی سؤال از مشرکین کرده که مالک آسمان و زمین و مدبر خلقت کیست ؟ مشرکین اقرار کرده اند که خدا است پس معلوم میشود که مشرکین خالق و مدبری غیر از خدا قائل نبودند ولی در حوائج خود رجوع به بت ها میکردند و برای آنان کرنش میکردند مانند بسیاری از مسلمین که خدا را قائلند ولی بنده صالحی را در حوائج میخوانند و برای او کرنش میکنند ولی این افراد بدتر از بت پرستانند زیرا گاهی این بندگان صالح را شریک و یارست اندر کار خلقت نیز میدانند . جملهُ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ دلالت دارد که حق یکی و باقی غیر آن هرچه هست باطل است .



قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوُ  
 الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَإِنَّ تَوَفُّكُونَ ۝۳۴  
 قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي  
 إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَأَلَكُمُ الْكَيْفُ  
 تَحْكُمُونَ ۝۳۵

**ترجمه:** بگو آیا کسی از شریمان شما هست که خلق را از نیستی بیافریند سپس آنرا باز گرداند بگو خدا بآفرینش ابتدا میکند سپس آنرا باز میگرداند پس یکجا رجوع داده می شود ۳۴ بگو آیا از شریمان شما کسی هست که بسوی حق هدایت کند بگو خدا هدایت بسوی حق میکند آیا آنکه بسوی حق هدایت میکند سزاوارتر است که پیروی شود و یا کسی که راه نمی باید مگر آنکه هدایت شود پس شما را چه شده چگونه حکم میکنید ۳۵

**تکلیف:** تمام مخلوقات در احتیاج بهیستی و هدایت در عرض یکدگرند و همه حتی انبیا به هدایت الهی محتاج میباشند بنابراین توجه بمخلوق و خواندن چیزی که خود محتاج به هدایت است از کفر و حماقت است . و حقیقتی در این آیات برای بیداری مکلفین و قضاوت ایشان استفهام توبیخی مفرماید .

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا  
 إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۝۳۶

**ترجمه:** و اکثر ایشان جز گمان را پیروی نمیکنند براستی که ظن و گمان بهیچوجه کفایت از حق نکند و انسانرا بی نیاز نکند براستی که خدا بآنچه بجا میآورند دانا است ۳۶

**تکلیف:** حقیقتی عقل و علم را حجت قرار داده و ظن و گمان را معتبر ندانسته و فرموده در هیچ کجا بدنبال ظن نروید . بنابراین هر مکلفی باید با اصول و فروع خود علم داشته باشد و تقلید از احکام ظنیّه جائز نیست و تمام مجتهدین اقرار دارند که فتاوی ایشان ظنی است و پیروی از فتاوی ظنی باطل است .

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ  
 دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ  
 فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ  
 وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ بَلْ كَذَّبُوا  
 بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَكِنَّا يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَذَّبَتْ ذُنُوبُ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ  
 قَبْلَهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

ترجمه و این قرآن ساخته افتراقی غیر خدا نبوده ولیکن تصدیق آنچیزی است که جلو  
 او بوده و یا میباشد و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد از هروردگار جهانمیان  
 است ۳۷ آیا میگویند بافترا یافته بگو پس سوره ای مانند آن بیاورید و هرکس غیر خدا را میتوان  
 بکمال بخوانید اگر راست میگویند ۳۸ بلکه تکذیب کردند چیزی که احاطه ای بعلم آنها ندارند  
 و هنوز تاویل آن برای ایشان نیامده این چنین آنانکه پیش از ایشان بودند تکذیب کردند  
 پس بنگر که عاقبت ستمگران چگونه است ۳۹

ترجمه محمد ۳ با کمال اطمینان این آیات را بر مردم خواند که اگر قرآنا ساخته  
 محمد میدانید و میگویند افترا بخدا زده یک سوره مانند آن بیاورید و هر دانشمند پسرا  
 بکمال بخوانید . و اگر میتوانستند یک سوره بیاورند . تا زمان ما که هزار و چهارصد سال  
 از نزول قرآن میگذرد یک سوره نیاورده اند پس معلوم میشود ساخته غیر خدا نیست و بشر  
 نمیتواند بمانند آن بیاورد .

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ  
 وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ  
 فَقُلْ لِي عَمَلٌ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ  
 ﴿٤١﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَهَكَ أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا  
 يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا  
 لَا يَبْصُرُونَ ﴿٤٣﴾



**تَبٰرَکَ الَّذِیْ** و بعضی از ایشان باین قرآن ایمان میآورد و بعضی از ایشان بآن ایمان نمیآورد و پروردگارت را ناتراست بخشد آن ۴۱ و اگر ترا تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما برای شما شما از آنچه من میگویم بیزارید و من از آنچه شما میگوید بیزارم ۴۲ و بعضی از ایشان کسی است که بسوی تو گوش میدهد آیا پس تو میتوانی کرانرا و اگر چه درك عقلی نداشته باشند ۴۳ و بعضی از ایشان کسی است که بسوی تو مینگرد آیا پس تو هدایت میکنی کورانرا و اگر چه نبینند ۴۴

**تَبٰرَکَ الَّذِیْ** هرکس از خطر پرهیز کند و بی بند و بار نباشد بخدا و کتابا و ایمان آورد ولی مردم فاسق بی بند و بار در هر زمانی باشند بخدا و کتابا و ایمان ندارند و اگر گوش بدهند برای فهم نیست و لذا فایده ندارد .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ  
يَظْلِمُونَ <sup>۴۵</sup> وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ  
بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا مُهْتَدِينَ <sup>۴۶</sup>

**تَبٰرَکَ الَّذِیْ** راستیکه خدا در هیچ چیز مردم ستم نمیکند ولیکن مردم بخودشان ستم میکنند ۴۵ و روزیکه ایشان را محشر میکنیم گویا نمانده اند مگر ساعتی آشنائی میدهند بین خودشان بتحقیق زبان کردند آنانکه بطلاقات خدا تکذیب کردند و هدایت یافته نبودند ۴۶ **تَبٰرَکَ الَّذِیْ** یوم نحشرهم دالالت دارد که وقت حشر متوجه میشوند که در برزخ و یار دنیا يك لحظه بیشتر نبوده اند و ظاهرا این است که در عالم برزخ بذات آن متوجه نشده اند و عالم برزخ برای کار عالم بی ادراکی و بیهوشی است چنانکه در روایات نیز آمده است .

وَأَمَّا

رَبِّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ وَأَتَوْقِفُكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ  
شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ <sup>۴۷</sup> وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ  
بَيْنَهُمْ بِالْفُسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ <sup>۴۸</sup> وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ  
صَادِقِينَ <sup>۴۹</sup> قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ

أَمْ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَتَأَخَّرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ ﴿٤٩﴾

**ترجمه:** و اگر بنمایانیم بتو بعضی از آنچه ایشانرا وعده داده ایم و یا تو را بهیرانیم پس بازگشت ایشان بسوی ما است سپس خدا گواه است برآنچه بجا میآورند ۴۶ و برای هر امتی رسولی است پس چون رسول ایشان آمد بین ایشان حکم بعدالت شود و برایشان ستم نشود ۴۷ و میگویند چه وقت است این وعده اگر راست گویانید ۴۸ بگو برای خودم مالک ضرر و نفعی نیستم مگر آنچه خدا خواسته است برای هر امتی مدتی است چون اجل ایشان رسد پس لحظه ای تأخیر نکنند و نه پیشی گیرند ۴۹

**تکلیف:** جمله وَاَمَّا تُرِيتُكَ .. دلالت دارد که بعضی از ذلت و خواریها که خدا بهتبار وعده داده بتوسط رسول خود در همین دنیا در زمان رسول خدا واقع شده . از آیاتی که دلالت دارد براینکه رسول خدا برای خودش و برای دیگران متعدی نفع و ضرری نیست و غیب نمیداند همین آیات است .

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتٍ أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَجِیْلُ مِنْهُ  
الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَجِیْلُونَ  
﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا  
كُنْتُمْ تُكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

**ترجمه:** بگو آیا فکر کرده و به چشم دل دیده اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روزی باید چه چیز را مجرمون از آن بشتاب میخواهند . ۵۰ آیا پس از آنکه عذاب واقع شود ایمان بآن می آورید و حال آنکه بآن عجله میکردید ۵۱ سپس بستمگران گفته شود عذاب جاوید را بهجشید آیا بجز آنچه کسب میکردید جزا داده میشود ۵۲

**تکلیف:** مقصود در آیه جواب گفتار است که عجله میکردند و میگفتند پس چرا عذاب خدا نیامد پس کی میآید خدا میفرماید اگر عذاب خدا ناکهانی بیاید مجرمین با این عجله از آن چه میخواهند در حالیکه نه ایمان از ایشان پذیرفته میشود و نه میتوانند عذاب را دفع کنند .

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ  
مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ



بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ  
 هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ إِلَّا أَنْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 اللَّهُ حَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ  
 تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

**ترجمه:** و از تو خبرگیری میکنند که آیا آن عذاب حق است بگو آری قسم بهروردگارم  
 که آن حق است و شما جلوگیر آن نیستید ۵۴ و اگر برای هر که ستم کرده ملک روی زمین باشد  
 آنرا فدا کند فایده ندارد و زمانی که عذاب را دیدند در دل پشیمانی کنند و بین ایشان بعداً  
 حکم شود و بایشان ستم نشود ۵۵ آگاه باشید که محققاً ملک خدا است آنچه در آسمانها و  
 زمین است آگاه باشید که محققاً وعده خدا حق است ولیکن اکثر ایشان نمیدانند ۵۵ اوزنده  
 میکند و میهراند و بسوی او برگشت داده میشود ۵۶

**تکلیف:** روز قیامت چون عذاب خدا را ببینند خود را بهازند و اگر شخص جهنمی تمام  
 دنیا را بدهد بعنوان بازخرید و فدا از عذاب، برای او فایده ندارد اگرچه واضح است که  
 روز قیامت هیچکس چیزی ندارد . کلمه اسروا را ممکن است بمعنی پنهان کنند گرفت و ممکن  
 است بمعنی اظهار کنند چون بهرورد و معنی آمده است .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَنكِمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ  
 لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ  
 بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا  
 أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَزِنُ  
 لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ  
 يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

**ترجمه:** آهای مردم بتحقیق برای شما ، موعظه ای از بهروردگارتان آمد و برای آنچه  
 در سینه ها است شفا و هدایت و رحمت است برای مؤمنین ۵۷ بگو بفضل خدا و برحمت  
 است

او باید شاد شوند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند ۵۸ بگو آيا بنظر عاقلی دیده اید آنچه از رزق خدا برای شما نازل کرده پس شما بعضی از آنرا حرام و بعضی را حلال قرار دادید بگو آيا خدا شما اذن داده و یا برخدا افترا می بندید ۵۹ و چیست گمان کسانی که برخدا افترا می بندند بدروغ در روز قیامت براستی که خدا بر مردم تغفل دارد ولیکن اکثر ایشان شکر نمیکنند ۶۰

**تَنْكِاتٍ** قرآن موعظه است برای اینکه از معاصی و از فاسد اخلاق منع میکند . و شفاء است از عقاید مهلکه و اخلاق پست . و هدایت است برای راه یافتن به سعادت . جمله علی الله تفترون دلالت بر حرمت فتوی دادن بحلال و حرام چیزی بدون سند از وحی است مانند زمان جاهلیت و زمان ریاست علماء بنی اسرائیل که هر چه خواستند بنام خدا حلال و حرام آوردند

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ  
إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ  
مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا  
أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ <sup>(۶۱)</sup> لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْ أُولِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا  
هُمْ يَحْزَنُونَ <sup>(۶۲)</sup> الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ <sup>(۶۳)</sup> لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

**تَنْكِاتٍ** و تودر هیچ کاری اقدام نمیکنی و از قرآن تلاوتی نمیکنی و عاقلی را انجام نمید هید مگر اینکه ما بر شما گواهییم در وقتیکه در آن شروع میکنید و از پروردگارت پنهان نیست هموزن ذره ای در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه در کتابی روشن است ۶۱ آگاه باش که محققا در وستان خدا نه برایشان ترسی است و نه اندوهگین میشوند ۶۲ آنانکه ایمان آوردند و پرهیزکار بودند ۶۳ برای ایشان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است برای کلمات خدا تبدیلی نیست این است همان کامیابی بزرگ ۶۴

**تَنْكِاتٍ** و مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ خطاب بر رسول خدا است ولیکن در این جهت رسول خدا با دیگران فرقی ندارد که خدا در همه حالات گواه تمام افراد انسان است و بطعام کارهسا و



خیالات نفسانی ایشان مطلع است و مشال بمعنی ما یوزن به است یعنی چیزیکه هموزن زره باشد از علم خدا پنهان نیست و بشارتی که برای دوستان خدا است بعضی گفته عبارتست از رویای صالحه در دنیا و در آخرت بهشت بعضی گفته بشارت دنیا محبت اهل ایمان است و او را بعضی گفته اند بشارت در نبوی نزول ملائکه رحمت است وقت احتضار مسرگ و در قیامت سلام پروردگار . ولی باید دانست که بشارت مطلقه شامل تمام اینها و زیادتر میباشد .

وَلَا يَخْرُجُ نَفْسٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ  
دانا است ۶۵ آگاه باش عقلای آسمانها و عقلای زمین و شریکانی که ایشان آنانرا پیروی کرده و میخوانند ملک خدایند و ایشان جز گمانرا پیروی نمیکند و نباشند جز دروغگویان ۶۶

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ  
این آیات دلالت دارد که انسان نباید از قول مردم محزون شود و از کثرت نفرات و اموال مردم وحشت کند بلکه تمام ایشان در قبضه قدرت خدایند و عزت و ذلت باراده او است . کَلِمَةُ مَا فِي رِجْلِهِ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ ... ممکنست نافیه و یا اینکه موصوله باشد چنانکه ما معنی کردیم و میتوان ما ، ما استفهامیه باشد یعنی چه چیزی را جزو هم و خیال ایشان پیروی میکنند .

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ انْ عِنْدَ مَنْ سُلْطَانٌ بِهَذَا اتَّقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ قُلْ إِنْ لِلَّهِ يَفْزُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَنَاعٌ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّا لَنَنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْزِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

**ترجمه** او آن خدائی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن براستیکه در این آیاتی است برای گروهی که میشوند ۶۷ گفتند خدا فرزندى گرفت منزه است او اوی نیاز است از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است نزد شما دلیلی باین گفتار نیست آیا میگوئید و بخدا نسبت میدهید چیزی را که نمیدانید ۶۸ بگو براستی آنانکه افترا بدو بر خدا می بندند رستگار نمیشوند ۶۹ بهره و متاعی در دنیا دارند سپس بازگشت ایشان بسوی ما است سپس ایشانرا میچشانیم عذاب سخت بسبب آنچه کافر میشدند ۷۰

**تفصیل** این آیات رد است بر قول آنانکه فرزندى برای خدای سبحان قائل شدند بچند برهان که در آیه اشاره شده اول منزّه بودن او از صفات بشری دوم بی نیاز بودن او از صاحب و فرزند سوم نداشتن ایشان دلیلی و حجتی بر قول خود .

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِیْہٖ اِنِّیْ اَنْذَرْتُکُمْ لَمَقَامٍ تَذٰکِرٍۭ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ فَعَلِی اللّٰہِ تَوَكَّلْتُ فَاَجْمِعُوْا اَمْرَکُمْ وَ شُرَکَآئِکُمْ ثُمَّ لَا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غَمَةً ثُمَّ اَفْضُوْا اِلَیَّ وَ لَا تَنْظُرُوْا

**ترجمه** و خبر نوح را برایشان بخوان و قتیکه بقوم خود گفت ای قوم من اگر بر شما گران و بزرگ میآید بودن من و یاد کردن من آیات خدا را ، پس بدانید بر خدا من توکل کرده ام پس شما فکر و همت و شریکان خود را جمع کنید سپس کار شما بر شما پوشیده نماند سپس بر حسن حکم کنید و مهلت ندهید ۷۱

**تفصیل** حقیقتی برای اینکه خواننده ملول نشود از مواضع و بیان دلائل ، گاهی بقصه میبرد از تا خواننده با وجد و نشاط قرائت کند و با اضافه تسلیت و عبرتی برای رسول خدا و امتش باشد . در اینجا نوح پس از آنکه نزدیک به هزار سال میان قومش بود میفرماید اگر بودن من میان شما و سخنان من بر شما گران آمده و خسته شده اید چند کار بکنید : ۱- هر چه میتوانید از مکر و کید خود و وسائل پیروزی خود را فراهم کنید ۲- شریکان و هم سلکان خود را بیماری خود بخوانید ۳- هدف و مقصد خود را برای خودتان روشن سازید ۴- هر حکمی خواستید بر من برانید ۵- مهلت ندهید . ولی بدانید توکل من بر خدا است و من از هدف خود بر نمیگردم .



فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَ لَكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَامْرَأَتُ  
 أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾ فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ  
 وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ  
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ  
 فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ  
 نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾

**ترجمہ:** پس اگر روگردانید من از شما اجری نخواهم نیست اجر من مگر بر خدا و مأمورم  
 که از مسلمین بوده باشم ۷۲ پس او را تکذیب کردند پس او و کسانی که با او بودند در کشتی  
 نجات دادیم و ایشانرا جانشینان غرق شدگان قرار دادیم و آنانرا که آیات ما تکذیب کردند  
 فرق نمودیم پس بنگر چگونه بود عاقبت بیم داده شدگان ۷۳ سپس بعد از او رسولانی بسوی قوم  
 خودشان فرستادیم که با حجتهای روشن بسوی آنها آمدند و ایشان ایمان آورنده نبودند  
 بواسطه آنچه از پیش تکذیب بآن کرده اند این چنین بر دلهای تعدی کنندگان مهر زدیم ۷۴  
**تکلیف:** جمله إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ دلالت دارد که رهبر دینی باید برای کار خود اجر  
 نخواهد. جمله جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ دلالت دارد براینکه هر کجا لفظ خلیفه در قرآن استعمال  
 شده بمعنی جانشین گذشتگان است نه خلافت الهی. جمله فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَبُوا بِهِ  
 مِنْ قَبْلُ، دلالت دارد که هر قومی چون براه خطا رفتند و بعقیده ای مبتلا شدند آن ابتلا  
 مانع از هدایت ایمان میشود و باز اگر چه بفهمند حاضر به برگشت نیستند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَهَارُونَ  
 إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾  
 فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَيَسْرِ مِيقًا ﴿٧٦﴾ قَالَ  
 مُوسَىٰ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ الشَّاعِرُونَ  
 ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا

## الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ مَا نَحْنُ لَكُم مِّن مِّنِينَ ﴿٧٨﴾

**ترجمه:** سپس بعد از ایشان موسی و هارون را بسوی فرعون و گروهش با آیات خود مان مبعوث نمودیم پس تکبر ورزیدند و قومی گنهگار بودند ۷۵ پس چون برایشان حق از جانب ما آمد گفتند نیست این مگر جادویی آشکار ۷۶ موسی گفت آیا حق را چون برای شما آمده میگوئید این سحر است در حالیکه ساحران رستگار نمیشوند ۷۷ گفتند آیا آمده ای تا ما را بگردانی از توجه بآنچه پدرانمانرا بر آن یافتیم و بزرگواری روی زمین برای شما دو نفر باشد و ما بشما ایمان آورنده نیستیم ۷۸

**تکلیف:** این آیات دلالت دارد که مانع از ایمان مردم بموسی چهار چیز بوده : اول تکبر . دوم شبهه کاری . سوم دین تقلیدی . چهارم ترس از کسر شدن امور دنیا .

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي

بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَى الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا الْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَبَّطَهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾ وَيُحَقِّقُ اللَّهُ الْحَقَّ يَكْلِيَانِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْجَاهِلُونَ ﴿٨٢﴾

**ترجمه:** و فرعون گفت بیاورید نزد من هر ساحر دانائی را ۷۹ پس چون ساحران آمدند موسی بایشان گفت بپندانید آنچه شما می افکنید ۸۰ پس زمانیکه افکندند موسی گفت آنچه آنها آوردید سحر است حقیقتاً خدا آنها باطل خواهد کرد زیرا خدا اصلاح نمیکند عمل مفسدین را ۸۱ و خدا با کلمات خود حق را ثابت میکند و اگرچه مجرمین نخواستند باشند ۸۲

**تکلیف:** بطله ان الله سببطه دلالت دارد که معجزه موسی کار او نبود بلکه کار خدا بوده زیرا موسی میگوید خدا آنها باطل خواهد کرد و نمیگوید من باطل خواهم کرد و نیز جمله و يحقق الله الحق دلالت میکند که اثبات حقانیت موسی بفرمان خدا بوده است .

فَمَا مِّن لِّمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ



سِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْتُمُ أَنْ يَفْنِيَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ  
وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝۱۳ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ  
تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ۝۱۴ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا  
فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝۱۵ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝۱۶

**ترجمه:** پس ایمان بموسی نیاوردند مگر فرزندان او برای ترس از فرعون و سران قومش که مباد ایشان را عقوبت کنند و براستی که فرعون برتری جوی در زمین بود و بدستیکه او از سرفین بود ۸۳ و موسی گفت ای قوم من اگر شما بخدا ایمان آورده باشید پس براو توکل کنید اگر تسلیم اوئید ۸۴ پس گفتند برخدا فقط توکل کرده ایم پروردگارا ما را فتنه برای قوم ستمگران قرار نده ۸۵ و نجات بده ما را برحمت خود از قوم کافران ۸۶

**تفصیل:** جمله **الآ ذَرِّیَّةُ مِنْ قَوْمِهِ** دلالت دارد که جوانان قومش ایمان آوردند زیرا امتحان شده که جوانان رقیب القلب تر و روشنتر از پیران هستند و زودتر حق را قبول و بهتر دلیل و برهان را میپذیرند و سریعتر بهر خیر و صلاحی می گرایند . فتنه بمعنی امتحان و آزمایش است

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَخِيهِ أَنْ تَبَوِّءَ الْقَوْمَ مَكًّا بِمِصْرَ بُوْتًا وَاجْعَلُوا  
بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۷ وَقَالَ مُوسَىٰ  
رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ  
قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝۱۸ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ  
دَعْوَتُكُمْ فَأَنْتَقِمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝۱۹

**ترجمه:** و وحی کردیم بسوی موسی و برادرش که شما برای قوم خود بمصر خانه ها بسازید و بگردان های خود را قبله قرار دهید و نماز را بها دارید و بشارت بده مؤمنین را ۸۷ و موسی گفت پروردگارا بیگمان تو فرعون و سران و اشراف قوم او را زینت و مالها در زندگانی دنیا دادی پروردگارا تا از راحت گمراه کنند پروردگارا اموالشان را نابود کن و دلهاشان را سخت

گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند ۸۸ خدا گفت بتحقیق دعای شما در متن  
اجابت شد پس استقامت کنید و پیروی مکنید راه آنانکه نمیدانند ۸۹  
**يَكْنُتُ** جمله **وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ...** دلالت دارد که در دین موسی نماز خواندن بوده و  
قبله ایشان خانه های خودشان بوده .

و  
جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا  
حَتَّى إِذَا آذَرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ  
بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ <sup>۹۰</sup> الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ  
كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ <sup>۹۱</sup> فَالْيَوْمَ نَجْعَلُ بَدَنَكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ  
آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ <sup>۹۲</sup>

**تَفْسِيرُ** و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش برای ستم و عداوت  
ایشانرا دنبال کردند تا اینکه چون غرق او را دریافت گفت ایمان آوردم که براستی نیست  
الهی جز آنخدائیکه بنوااسرائیل باو ایمان آوردند و من از مسلمینم ۹۰ اکنون (ایمان آوردم)  
درحالیکه قبلا عصیان کردم و از مفسدین بودی ۹۱ پس امروز بدن تو را نجات میدهم تا  
برای کسانیکه پس از تو میباشند آیتی باشد و براستیکه بسیاری از مردم از آیات ما غافلند ۹۲  
**يَكْنُتُ** انسان تا قبل از دیدن نشانه های مرگ میتواند ایمان آورد و از عصیان توبه  
کند اما چون علائم مرگ آمد توبه پذیرفته نشود مانند فرعون که درحال فرق شدن گفت ایمان  
آوردم خدا باو فرموده اکنون ایمان آوردی درحالیکه قبلا سرکش بودی و مابدن تو را از آب  
بالا میآوریم تا مردم بدن طافی دروغگوی حقّه باز را ببینند . گویند در این زمان بدن فرعون در  
موزه لندن موجود است . برای عبرت اهل دنیا .

وَلَقَدْ يَوَّنَا

بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّءَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَا لَهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا  
حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَا كَانُوا  
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ <sup>۹۳</sup> فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ



الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا  
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُنْزِينَ<sup>۹۴</sup> وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا يَاسَاطِ اللَّهِ  
فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ<sup>۹۵</sup>

**ترجمہ** وبتحقیق بنی اسرائیل را بجای درست و راستی جای دادیم و از چیزهای ہاکیڑ  
بایشان روزی دادیم پس اختلاف نکردند تا دانش برایشان آمد بدستیکہ پروردگارت در روز  
قیامت بین ایشان حکم میکند در آنچه در آن اختلاف میکردند ۹۳ پس اگر تو در شکی از آنچه  
ما بسوی تو نازل کردہ ایم پس پیرس از آنانکہ کتاب را پیش از تو میخوانند بتحقیق حق برای  
تو از پروردگارت آمدہ پس نہاش از شک آوران ۹۴ و نہاش البتہ از آنانکہ بآیات خدا تکذیب  
کردند کہ میاشی از زیانکاران ۹۵

**تکذبات** فما اختلفوا حتى جائهم العلم دلالت دارد براینکہ اختلاف دینی در بعثت  
انبیا نبودہ تا وقتیکہ مردم عالم شدند و دانستہ و عن علم برای ریاست طلبی و حسد و تفوق  
خواہی دانشمندانشان ایجاد اختلاف کردند مثلاً یہود اختلاف نہ داشتند دراینکہ رسولی  
بنام محمدؐ خواہد آمد و حتی یہود قریظہ و بنی النظیر و بنو قینقاع خبر میدادند بہ بحث  
محمدؐ ولی چون قرآن کہ علم است نازل شد ایشان برای حفظ ریاست بحث او را انکار کردند  
مثلاً در زمان پیغمبر اختلاف سنی و شیعہ و سایر فرق اسلامی نبود پس از آنکہ دانشمندان  
زیاد شدند و ہرکس برای ریاست خود دگانی باز کرد و ناچار شد برای جمع کردن مرید  
از دیگران مذمت کند و در اثر ذم این و آن لعن و سب و شتم و بغض و عداوت زیاد شد تا  
اینکہ پس از ہزار سال روضہ خوانہا لعن و شتم و بغض و عداوت سایر فرق اسلامی را شواب  
میدانند .

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا

يُؤْمِنُونَ<sup>۹۶</sup> وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ<sup>۹۷</sup>

**ترجمہ** برآستی آنانکہ فرمان پروردگارت برایشان تحقق یافتہ (یعنی فرمان عذاب) ایمان  
نمیاورند ۹۶ و اگرچہ برای ایشان ہر دلیل و معجزہ ای بیاید ، تا آنکہ عذاب دردناک  
را ببینند ۹۷  
**تکذبات** تحقق فرمان پروردگار بعد از اب برای سوہ اختیار بندہ است پس چون خدا  
دانست کہ بندہ کفر و نفاق و عصیانرا انتخاب میکند طبق قانونی کہ گذاشتہ او را مشمول خذلان

فَلَا

كَانَتْ قُرْبَةً<sup>٩٨</sup> أَمِنَتْ فَتَنَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَفَتْنَا  
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحُبُورِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ<sup>٩٨</sup>

بہرہ و ادب ۹۸

**نیکیات لولا**

روایت شده از رسول خدا که فرمود : جبرئیل مرا خبر داد که یونس معوث بر قوم خود در سن سی سالگی شد . پس سی و سه سال در میان قباخود ماند و بتوحید و نبوت خود خواند و با و ایمان نیاورد مگر دود مرد یکی رهیل که از خانواده علم و نبوت و حکمت بود و قبل از نبوت یونس با او رفیق بود و دیگر تنوخوا که عابد زاهدی بود ولی از علم و حکمت خالی بود . رهیل گوسفند میچرانید و بآن معاش میکرد و تنوخوا هیزم کن بود و از آن معاش مینمود . چون یونس دید که قومش ایمان نمیآوردند دلتنگ شد و بی صبری کرد و بخدا شکایت نمود و عرض کرد خدایا ۳۳ سال ایشانرا ترسانیدم از عذاب و غضب تو ، مرا تکذیب و استخفاف و تهدید کردند و میترسم مرا بکشند پس عذاب کن ایشانرا زیرا ایمان نمیآوردند خطاب رسید که در میان ایشان زنان حامله و اطفال نابالغ و ضعیفان کم عقل هستند و منم خدای حکیم عادل سَبَقْتُ رَحْمَتُ فَضْلُی . عذاب نمیکم خرد انرا بگناه بزرگان . ای یونس قوم تو بنده و مخلوق منند و روزی مرا میخورند و با ایشان مدارا میکنم و تو مدارا کن بر آفت بیماری و بپردیهای ایشان صبر کن مانند طبیب مداوا کننده داناتی نسبت به بیمار . پس توتندی کردی و مدارا نکردی . یونس عرض کرد خدایا من غضب نکردم مگر برای اینکه مخالفت تو میکنند و نفرین نکردم مگر وقتی که عصیان تو کردند پس عذاب خود را بفرست که ایشان ایمان نمیآوردند . خطاب آمد ای یونس ایشان بیش از صد هزار نفرند و آباد میکنند شهرهای مرا و بندگان من از ایشان بهم



میرسد و من دوست دارم با ایشان مدارا کنی . ای یونس من عالم بغیب و باطن امورم و تو بظاهر احوال علم داری و از باطن و آخر کار خبر نداری . ای یونس من دعای ترا مستجاب کردم ولی این باعث زیادتى بهره تو نخواهد شد و درجه قرب تو افزون نخواهد شد . عذاب من روز چهارشنبه نیمه شوال پس از طلوع آفتاب نازل خواهد شد ایشانرا اعلام کن . پس یونس شاد شد و بنزد تنوخا آمد و او را از عذاب خبر داد و گفت بیا تا برویم ایشانرا خبر کنیم تنوخا گفت چرا خبر کنی بگذار در کفر و عصیان بمانند تا هلاک شوند . فرمود برویم نزد رهیل و با او مشورت کنیم زیرا او مرد عالمی است . چون نزد رهیل رفتند و او را خبر دادند و گفت چه مصلحت میدانی بروم ایشانرا خبر کنم رهیل گفت برگرد بسوی خدا و شفاعت کن برای ایشان مانند رسول حلیم صاحب کرمی ، که خدا عذاب را از ایشان بگرداند زیرا خدا بی نیاز است از عذاب ایشان و نرمی و مدارا را دوست میدارد و شفاعت تو نافع تر و سبب قرب تو میگردد و شاید قوم ایمان بیاورند پس صبر و مدارا کن . تنوخا گفت وای پرتو این چه مصلحت باشد برای یونس که شفاعت کند از ایشان پس از کفر و انکارشان نبوت او را و او را از خانه بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند . رهیل گفت ساکت باش که مرد عابد نادانی و باز توجه یونس شد و گفت بگو اگر عذاب خدا برسد همه هلاک میشوند یا بعضی ؟ گفت همه . رهیل گفت شاید چون عذاب نازل شد و مشاهده کردند توه کنند و خدا عذاب را از ایشان بگرداند و پس از آن تو را دروغگو دانند . تنوخا گفت وای پرتو پیغمبر خدا تو را خبر میدهد و تو چنین میگوئی رد قول خدا نموده و شک کردی برو که عمل تو حبط است . رهیل گفت رأی تو ضعیف است و بیونس گفت اگر عذاب بیاید صد هزار نفر بدست تو هلاک شده . پس یونس باهل شهر خبر داد . و او را تکذیب نموده و از شهر بیرون کردند و او با تنوخا رفتند بانتظار عذاب . ولی رهیل در میان شهر ماند . چون اول ماه شوال شد برجای بلندی رفت و گفت منم رهیل مهربانم بر شما اینک ماه شوال است و خدا بیونس وحی کرد که روز چهارشنبه نیمه ماه پس از طلوع آفتاب عذاب نازل کند و خدا هدیه خود را خلاف نمیکند . پس فکر کنید چه خواهید کرد ؟ سخن او اثر کرد و ترسیدند و بسوی رهیل توجه کردند و گفتند توجه مصلحت میدانی برای ما ، و تو دانا و مهربان بودی و شنیدیم که بسیار نزد یونس شفاعت کردی ؟ رهیل گفت قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه زنان و اطفال شیرخوار و غیر شیرخواره را از یکدیگر جدا کنید . زنان را در دامنه کوه و اطفال را در میان دره ها و راه سیلاب بیندازید و حیوانات را از اطفال جدا کنید . پس چون دیدید باد زردی از جانب مشرق میآید خرد و بزرگ صدا

بگریه و ناله و استغاثه بلند کنید و بگوئید : رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَكَذَّبْنَا رَسُولَكَ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ إِرْحَمْنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . و استغفار و تضرع کنید و ناله کنید تا آفتاب غروب کند و یا عذاب هرطرف شود . پس رأی همه متفق شد که بآنچه رهیل گفته عمل کنند . و روایتی روز قبل از چهارشنبه صورتهای ایشان زرد و روز چهارشنبه سیاه شد . پس روز موعود همه از شهر خارج گشته و ناله ایشان بلند شد بطوریکه رهیل در بلندی صدای ایشانرا میشنید و چون آفتاب طلوع کرد باد زرد تیره بسیار تنیدی که صدای عظیمی داشت ، وزیدن گرفت . چون آن باد را دیدند همه بیکبار صدا بگریه و ناله بلند کردند و اطفال بطلب مادران شیون میکردند و یونس و تنوخا می شنیدند و نفرین میکردند ولی رهیل دعا میکرد . چون اول وقت ظهر شد درهای رحمت گشوده شد و غضب حق برایشان تبدیل بترحم شد . و خدا توبه ایشان را قبول کرد و وحی شد باسرافیل برو بسوی قوم یونس ، من ایشانرا ترحم کردم و توبه ایشانرا قبول کردم و من مهربانم بر بندگانم . یونس عذاب از من خواست بر قوم خود فرستادم پس برو بزمین و عذاب را از ایشان بگردان . اسرافیل عرض کرد خدایا عذاب تو بدوش های ایشان رسیده تا برسم هلاک شده اند . خطاب رسید من ملائکه را امر کردم بازدارند عذاب را بالای سر ایشان تا امر بآنها برسد پس ای اسرافیل برو و عذاب را برگردان بسوی کوهها تا آهن شوند پس اسرافیل آن عذاب برگردانید از نینوا بکوههای موصل . چون قوم یونس مطلع شدند از سرکوهها بزمیر آمده برگشتند بخانه ها و حمد خدا را بجا آوردند و باقی این قصه را در جای دیگر ضمن آیات متناسبه ذکر خواهیم کرد .

وَلَوْ شَاءَ

رَبُّكَ لَا أَمِنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى  
يَكُونُوا مَوْمِنِينَ<sup>۹۹</sup> وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَوْفِيقَ اللَّهِ يَجْعَلَ  
الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ<sup>۱۰۰</sup>

ترجمه و اگر هرورد گارت میخواست البته تمام کسانی که در زمینند ایمان میآورند آیا تو مردم را اکراه میکنی تا مؤمن شوند ۹۹ و کسی نبوده که ایمان بیاورد مگر باذن خدا و خدا پلیدی را قرار میدهد بر آنانکه پیروی عقل نمیکند ۱۰۰

تکلیف از این آیات استفاده میشود که در دین الهی آزادی و خود مختاری است و



اکراه و اجبار نیست . وَلَوْ شَاءَ ... دلالت دارد که اگر خدا میخواست میتواندست مرد را با فطرتاً و اجبار وادار میکرد . جَعَلَهُ يَجْعَلُ الرَّجُلَ ... دلالت دارد که هر ممتی دنبال عقل نرسود و استقلال فکری نداشته باشد و پیرو دیگران باشد بهلیدی و نکبت سزاوار است .

قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝۱۰۱ فَهَلْ  
يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِلَيَّ  
مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝۱۰۲ ثُمَّ بَنَيْ دُوسَلْنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا  
عَلَيْنَا بَنَى الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۰۳

تَرْجُمَه بگو نظر کنید که در آسمانها و زمین چیست ولی آیات و دلائل و اندازها قومی را که ایمان نیاورند قائده ندهد ۱۰۱ پس آیا بجز مانند روزهای اشخاص گذشتگان انتظار میبرند بگو پس انتظار ببرد که من با شما از انتظار برند گانم ۱۰۲ سپس رسولان خود و آنانکه ایمان آورده اند از عذاب میرهانیم این چنین برما سزاوار است نجات دهیم مؤمنین را ۱۰۳ تَفَكَّرُوا دین قرآن دین نظر و دقت و استدلال است بدلیل جَعَلَهُ أَنْظُرُوا .. و جَعَلَهُ مَا تُغْنِي که میتوان ما آنرا استفهام گرفت ولی بهتر آنست که نافی به بگیریم . بهرحال رسول خدا فرموده : تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ . انسان میتواند در خلق نظر کند و از آثار علم و حکمت و قدرت الهی خدا را بشناسد .

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ  
دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ  
اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۰۴ وَأَنْ أَقِمْ  
وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝۱۰۵ وَلَا تَدْعُ مِنْ  
دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ  
الظَّالِمِينَ ۝۱۰۶

**ترجمه:** بگو آهای مردم اگر شما را در دین من شکی باشد پس آنرا که شماغیر از خدا می پرستید من نمیپرستم ولیکن میپرستم خدائی را که میپرانند شما را و مأمورم که از مؤمنین باشم ۱۰۴ و مأمورم که روی خود را بسوی دین حنیف بدارم و البته مباش از مشرکین ۱۰۵ و بخوان غیر از خدا چیزی را که نه بتو نفع بخشد و نه ضرر پس اگر این کار را کردی ( یعنی غیر خدا را خواندی ) پس محققاً تو در این هنگام از ستمگرانی ۱۰۶

**تفسیر:** در این آیات رسول خدا دین خود را بامر خدا معرفی کرده: ۱- اینکه آنچه را مردم میپرستند غیر خدا، من نمی پرستم ۲- فقط خدائی را باید پرستید که مرگ شما بدست او است ۳- من فردی از مؤمنین میباشم ۴- مأموریم این است که توجه خود را خالص کنم بدین حنیف ۵- از مشرکین بانواع و اقسام ایشان نباشم ۶- آنچه ضرر و نفع ندارد یعنی مخلوقات را بخوانم و گرنه از ستمگرانم و سپس در آیه بعد نیز همین مطالب را تأیید میکند. بنابراین پیروان را نباید خواند زیرا ایشان مانند موجودات دیگر نفع و ضرری ندارند.

وَإِنْ يَسْأَلُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ①۰۷ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَنفَعُ نَفْسَهُ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ①۰۸ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ①۰۹

**ترجمه:** و اگر خدا ضرری بتو برساند برطرف کننده ای نیست برای آن جز او و اگر خدا اراده خیری برای تو کند هیچ رَد کننده ای برای فضل او نیست آنرا بهر کس بخواهد از بندگان خود میسراند و او است آمرزنده رحیم ۱۰۷ بگو آهای مردم به تحقیق این حق ( کتاب رهنما ) از طرف پروردگارتان برای شما آمد پس هر کس هدایت یافت پس همانا بنفع خود هدایت یافته و هر که گمراه شد پس همانا بر ضرر خود گمراه میشود و من وکیل بر شما نیستم ۱۰۸ و پیروی کن آنچه وحی میشود و صبر نما تا خدا حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است ۱۰۹

**تفسیر:** کاشف ضرر و دفع آن و هم مُعْطِی خیری جز خدا نیست حتی انبیا و حتی خود خاتم الانبیا برای خودش نمیتواند جلب خیر و یا دفع ضرری کند مگر بقدر سایر افراد بشر.



در این صورت ملت اسلام ازندگان صالحی که دافع ضرر و کاشف سوتی نیستند چه میخواهند و چرا بقرآن مراجعه نمیکند و خدا طبق این آیات رسول خود را وکیل و نماینده مردم قسرار نداده چه برسد بدیگر کارها . جملۀ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ دلالت دارد که رسول خدا نمیتواند تخلف از دستور وحی بنماید . تمام شد سورة یونس ۴ .

سُورَةُ هُودٍ مَكِّيَّةٌ فِي ثَلَاثٍ عَشْرِينَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمٰنُ كِتَابٌ اُحْكِمَتْ اَيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ۝۱

سورة هود مکی و دارای ۱۲۳ آیه می باشد

بنام خدای رحمان رحیم

ترجمه الف لام را . کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده از

جانب حکیم خبری ۱

تکلیف چنانکه در سابق ذکر کردیم این سوره نیز چون ابتدا بتعجید و ذکر عظمت قرآن کرده لذا ابتدای سوره الر آمده که قرآن مرگب از همین حروفست اگر بشر میدانند مانند آنها بیاورد . از این آیه ظاهر میشود که تمام قرآن محکماست یعنی تعامش فصیح اللفظ و صحیح المعنی می باشد . جملۀ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ، دلالت بر صحت مطالب و اتقان آن دارد .

الَّا

تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ۝۲ وَإِنْ اسْتَغْفِرُوا  
رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ  
كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي خَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ  
كَبِيرٍ ۝۳ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۴ إِلَّا أَنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ  
صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ الْأَحْيَاءُ يَسْتَخْفُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ  
مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝۵

**ترجمه:** که نهرستید جز خدای کامل الذات را براستیکه من از جانب او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده میباشم ۲ و اینکه از پروردگار خودتان طلب آموزش کنید سپس بسوی او توبه کنید تا شما را بهره دهد بهره نیکی تا زمان معینی و بهره صاحب فضل برتری و درجه او را میدهد و اگر روگردانید پس محققاً من بر شما میترسم از عذاب روز بزرگی ۳ بسوی خدا است بازگشت شما و او بر هر چیزی توانا است ۴ آگاه باشید که ایشان سینه های خود را خم و تا میکنند تا از او پنهان دارند آگاه باش هنگامیکه جامه های خود را بر سر میکشند خدا میداند آنچه پنهان میدارند و آنچه آشکار میکنند زیرا او بآنچه در سینه ها است دانسا میاشد ۵

**تکلیف:** جمله **الَّا تَعْبُدُ** و **وَأَسْتَغْفِرُكَ** له است برای فصلت یعنی فصول این قرآن از توحید و احکام و قصص همه برای این است که غیر خدا را نهرستید . و نذیر و بشیر دالت دارد که شأن رسول خدا همین است فقط که بترساند هرکس را که ترك عبادت و بندگی میکند و بشارت دهد هرکس را که اطاعت کرده است و کار دیگری بر عهده و وظیفه او نیست . جمله **يَتَعَبَّكُمْ** .. دالت دارد که توبه و استغفار از گنجهای و انحرافات فائده دنیوی نیز دارد . و **يُؤْتِي كُلَّ شَيْءٍ فَضْلًا** دالت دارد که هرکس هرچه لائق باشد خدا باو عطا میکند و مقصود از جمله **يُشْنُونَ صُدُورَهُمْ** .. آگاه کردن و تنبیه منافقین است که هرگاه رسول خدا را میدیدند پشت می کردند و میگفتند در پشت پرده و لباس کسی از کار ما مطلع نیست میفرماید خدا مطلع است .  
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ

فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا  
كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ⑥ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ  
أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ  
قُلْتُمْ إِنَّا كَافِرُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا  
إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ⑦ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ  
لَيَقُولَنَّ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ إِلَّا يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ وَمِمَّا كَانُوا عَلَى  
مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ⑧



**تَبَارَكَ** و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر بر خدا است روزی او و خدا میداند قرارگاه او و جای عاریتی او را هر یک در کتابی است آشکارا ۶ و او آن خدایی است که خلق نمود آسمانها و زمین را در شش روز و نفوذ او بر آب بود این خلقت برای این است که بپایزاید شمارا که کدامیک شما از جهت عمل نیکوتر است و اگر بگوئی پس از مرگ برانگیخته خواهید شد البته البته آنانکه کافر شده اند میگویند نیست این مگر سحر آشکار ۷ و اگر عذاب را از ایشان تا مدتی معین بتأخیر افکنیم البته میگویند چه چیز آنها نگه داشته آگاه باش روزیکه عذابشان بیاید از ایشان برگشت نشود و ایشان را فرا گیرد آنچه بآن استهزا میکردند

**تَبَارَكَ** راه شامل تمام چرندگان و خزندگان و پرندگان میشود و شماره آنها را کسی نمیداند جز خالق آنها که میداند طبیعت آنها و اعضا و جوارح و غذاها و مسکن آنها را و میداند احتیاجات و اراده و مقاصد و درد و دوی آنها را و از هر جهت ایشانرا گسایت و رهبری میکند . جَعَلَهُ كَانِ قَرُشُهُ عَلَى الْعَاءِ دلالت دارد که قبل از خلقت آسمان و زمین آب خلقت شده و مقصود از عرش نفوذ و سلطنت حق تعالی میباشد . و مقصود از اَمَلًا مَعْدُودَةً زمان اَمَلًا مَعْدُودَةً ، میباشد . مقصود از کتاب همان است که در آیه ۹۸ اَنَامَ ذَكَرَهُد .

وَلَنْ أَذُقْنَا الْإِنْسَانَ مِثْلَ خَمَةٍ ثُمَّ  
نَرْجِعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَبَئِيسٌ كَفُورٌ ۹ وَلَنْ أَذُقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ  
مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ۱۰ إِلَّا الَّذِينَ  
صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۱۱

**تَبَارَكَ** و اگر انسان را رحمتی از خود مان بچشانیم سپس آنها از وی باز داریم ، محققا اونا امید و کفران گر شود ۹ و اگر او را پس از رنجها و سختیهای که باورسیده ، نعمتهایی بچشانیم ، البته میگوید بدیها از من برفت . براستیکه او شادمان شود و بنازد ۱۰ مگر آنانکه صبر کرده و عملهای صالح کرده باشند آنان برایشان آمرزش و اجر بزرگست ۱۱

**تَبَارَكَ** چون زحمت و نعمت دنیا موقت و آنی و زود گذراست از آنها بچشیدن تعبیر شده زیرا کم و قلیل است و با این حال انسان طاقت آنها ندارد در حال چشیدن رنج حال پاسبان دارد و در حال چشیدن نعمت ، تکبره

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ ضَائِقٌ بِإِصْدَارِكَ أَنْ  
يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ  
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۝۱۲ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ  
مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ ۝۱۳ وَإِذَا دُعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْ كُنْتُمْ ضَالِّينَ ۝۱۴

**ترجمه:** پس شاید تو ترك كنى بعضى از آنچه بسويت وحى ميشود و سينه ات بان تنگ شده كه ميگويند چرا براو كنج نازل نشده و يا با او فرشته اى نيامده . همانا تو ترساننده خدا و خدا بر هر چيز كارگزار و وكيل است ۱۲ بلكه ميگويند اين قرآن را بدروغ بز خدا بسته ، بگو پس ده سوره مانند آنها بياوريد و هر كه را غير از خدا ميتوانيد ( براى كلك ) بخوانيد اگر راستگويد ۱۳

**تفسير:** در اينكه رسول خدا نبايد وحى را ترك كند شكى نيست زيرا ترك وحى منجر بمصيبت و شك در صحت شريعت خواهد شد . پس مقصود از جمله لعلك تارك... تهديد رسول خدا است كه در مقابل تحسخر مردم مقاومت كند و بواسطه سفاكت مردم كوتاهى در ابلاغ رسالت نكند و بازيهت و آزار مردم بسازد . و بدانكه اين سوره مكي است و در اينجا فرموده منكرين قرآن اگر آنها كلام خدا نميدانند ده سوره مانند آن بياورند . ولى در سوره هاى مدنى تحدى را شديد تر نموده و فرموده اگر ده سوره نياورند يك سوره بمانند آن بياورند .

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝۱۴ مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْخَيْرَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا  
نُوفِ إِلَهُمُ الْعَمَلُ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ ۝۱۵ وَلِلَّهِ الدِّينُ  
لَبْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ ۝۱۶

**ترجمه:** پس اگر براى شما اجابت نكردند بدانيد كه همانا قرآن بعلم خدا نازل شده و الهى جز او نيست . پس آنها شما مسلمند ۱۴ كسيكه همواره دنيا و زينت آنها ميخواهد جزاى



اعمالشان را در دنیا تمام بدیم و بآنان در دنیا کم داده نشود ۱۵ آنان کسانیست که در آخرت جز آتش برایشان نیست و آنچه کرده اند تباه گردد و آنچه میکرده اند باطل باشد ۱۶

**تَبٰیۡنَاتِ** مقصود از جمله اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ ، این است که طعنه بشری مانند قرآن نیاورند باید دانست که قرآن از علم بشری نیست بلکه از علم الهی است . و مقصود از جمله مَنْ كَانَ يُرِیدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ، آن کسانیست که تمام همشان دنیا است و برای آخرت فکری نمیکنند .

اَمْ مَنْ كَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَیُلُوْهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ  
مِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسٰی اِمَّا وَرَحْمَةً اَوْ لَکَ بُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَمَنْ یَّکْفُرْ  
بِهٖ مِنَ الْاَحْزَابِ فَالِنَّآ اِذْ مَوْعِدُهُ فَلَا لَکَ فِیْ مِرْبَکٍ مِنْهُ اِنَّهٗ الْحَقُّ  
مِنْ رَبِّکَ وَلٰکِنْ اَکْثَرُ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۱۷

**تَبٰیۡنَاتِ** آیا آنانکه بر دلیل و برهانی از پروردگار خود بوده در حالیکه شاهدی از پروردگار بر بدنبال آن آید و در حالیکه از پیش کتاب موسی امام و رحمتی برایشان باشد (مانند دیگرانند که دلیلی ندارند) آنانند که بآن ایمان میآورند و هرکسی از احزاب بآن کافر گردد پس آتش وعده گاه او است پس در شک مباح از آن ، زیرا آن حق است از جانب پروردگارت ولیکن بیشتر مردمان ایمان نیاورند ۱۷

**تَبٰیۡنَاتِ** سه چیز دلیل بر صحت دین اسلام است که در این آیه آن سه را بیان کرده :  
اول عقل و دلائل عقلی . دوم شهادت قرآن . سوم شهادت توراۃ . جمله علی بینه من ربّه همان دلائل عقلی است و بتلوه شاهد منه ، شهادت قرآن است . و جمله و من قبله کتاب موسی امام و رحمة همان شهادت توراۃ است . در این آیه احتمالات دیگری نیز دارد مانند ولی ظاهر آیه همین معنی است که ما ذکر کردیم زیرا این آیه تصدیق کرده ایمان مؤمنین بقرآن را بجملة اُولَئِکَ یُؤْمِنُوْنَ بِهِ ، بدلائل سه گانه زیرا مطالب پر و قسم است یا بدیهی و یا نظری است . و نظری تشبیه آن با حجت و برهان عقلی است و یا بوحی و الهام الهی است . پس اگر در اثبات مطلبی این دو قسم دلائل عقلی و شرعی جمع شد یعنی هم عقل شهادت بصدق آن دارد و هم وحی بدون شک حقانیت آن محرز است . این آیه میگوید کسانی که اسلام آورده و قرآن را حق میدانند پس دلیل فوق ایمانشان ایمان است . و جمله کتاب موسی امام و رحمة ، دلالت دارد که کتاب هم امام است و میتوان بکتاب امام گفت و

لذا علی بن ابیطالب در دعای خود در صحیفه علویه میگوید : أَشْهَدُ أَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ إِمَامِي . ولذا حقیقتاً در سورة هود آیه ۱۲ پیرونده اعمال را امام خوانده است پس امام هر مسلمانی قرآنست .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۝۱۸ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۝۱۹ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۝۲۰ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْزَرُونَ ۝۲۱ لَا جُرْمَ أُنْثَاهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِرُونَ ۝۲۲

**ترجمه** و کیست ظالم تر از آنکه بد روغ افترا برخدا بزند؟ ایشان بر پروردگارشان عرضه شوند ، و گواهان گویند ایشانند آنانکه دروغ بستند بر پروردگارشان . آگاه باش لعنت خدا برستمگران ۱۸ آنانکه باز میدارند از راه خدا و کجی در آن میجویند و آنان باخسرت کافرند ۱۹ آنان در زمین عاجزکننده ( قدرت حق ) نبوده و جز خدا سرپرستانی ندارند برای ایشان شکنجه دو مقابل میشود آنان توانائی شنیدن نداشته و نمیدیدند ۲۰ ایشان آنهایند که زبان بخود وارد کردند و از نظرشان گم شد آنچه افترا می بستند ۲۱ ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکار ترند ۲۲

**تکلیف** مقصود از جمله وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى... همان مجتهدان و دانشمندانند که رأی و فتوای خود را حکم خدا دانسته و بخدا نسبت میدهند و هم مرشدان و سایر بزرگان اهل بدعت که بدعتهای خود را از دین خدا دانسته و در محکمه الهی مانند مقصران رفتار کنند و گواهان ، گواهی دهند بر فتاوی و بدعتها و کجی های ایشان . وایشانند که مردم را از راه حقیقی الهی باز داشته و فریب داده و در راه راست کجی بوجود آورده اند و گواهان قیامت عبارتند از فرشتگان و مردمان زمان ایشان . وایشانند که ولی و یا اولیائی برای مردم ساخته



و دم از ولایت ایشان میزنند و بنام آن اولیا، خود از مردم سواری میگیرند در حالیکه خدا صریحاً در این آیات فرموده : **وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ** . پس ایمان که راه خدا را خراب کرده زیانکارترین مردم و بدترین و ستمکارترین اهل جهانند ، ولی متأسفانه مقلدین و پیروانشان خبر ندارند .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ  
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ  
فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَغْصَى الْأَخْصِي وَالْبَصِيرِ  
السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

**ترجمه** بر راستی آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته نموده و نسبت به پروردگارشان فروتن و متواضعند ایشانند اهل بهشت خود در آن ماندگارند ۲۳ مثل این دو گروه مانند کور و کر و بینا و شنوا است . آیا این دو در مثل یکسانند ؟ آیا متذکر نمیشوید ۲۴  
**تکلیف** چون حتمی اصناف کفار و منافقین و بدعت گزاران را ذکر کرد در این آیات اهل ایمان و عمل و فروتنان را در مقابل آنان ذکر کرده و دو گروه مقابل یکدیگر آورده ، انسان باید سعی کند و خود را از گروه مؤمنین بگرداند . و پس از ذکر حقائق و کفر و ایمان ، بذکر قصه نوح پرداخته تا خواننده خسته و ملول نگردد ، و فرموده :

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا  
إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي  
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ  
قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ  
أَرَادُوا لَنَا بَادِيًا أَوْ زَائِدِينَ ﴿٢٧﴾

**ترجمه** و بتحقیق نوح را بسوی قومش فرستادیم که بگوید بتحقیق من برای شما بیم دهنده آشکارم ۲۵ که نهرستید جز الله را براستی که من میترسم بر شما از عذاب روز دردناک ۲۶ پس آن گروه اشرافیکه کافر بودند از قوم او ، گفتند : ما تو را مگر بشری مانند خودمان نمی بینیم ، و

**ترجمه** گفت ای قوم من آیا دیده اید بدیده بصیرت که اگر من بر دلیل و برهانی از پروردگار<sup>م</sup> باشم و او مرا رحمتی داده باشد از نزد خود که بر شما پوشیده باشد ، آیا ما شما را بقبولی آن ملزم و مجبور ساخته ایم در حالیکه شما نمیخواهید ۲۸ و ای قوم من از شما پرسالت مالی را درخواست نمیکنم مزد من جز بر خدا نیست و من طرد نمیکنم آنانرا که ایمان آورده اند براستی که ایشان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد لیکن من شما را قومی نادان می بینم ۲۹ و ای قوم من که مرا یاری میکند از جانب خدا اگر ایشانرا طرد کنم آیا متذکر نمیشوید ۳۰

**تکلیف** پس از آنکه قوم نوح چهار دلیل بر ردّ نوح آوردند : اول اینکه تو بشری مانندی ما . دوم اینکه پیروان تو از مردم پست<sup>۱</sup> بی فکرند . سوم اینکه شما برتری ندارید بر ما . چهارم اینکه ما گمان دروغ بر شما داریم . در جواب ایشان حضرت نوح میگوید شما بدیده بصیرت



خود را بکار اندازید اگر من حجتی از پروردگارم داشته باشم ، در مقابل حجت سخنان شما ارزشی ندارد . زیرا من مدعی نیستم که موجودی غیر بشرو یا بشری غیر شما هستم و شما اگر تکبر را کنار گذارید و سخن بشری مانند خود را بپذیرید خوست . و اما اینکه گفتید پیروان من چنین و چنانند چه ربطی بدعوت من دارد یعنی اگر بگوئید فقیرند که من اجر نمیخواهم چه فقیر باشند و چه غنی . و اگر میگوئید منافقند جواب شما این است که ایشان ملاقات پروردگار خواهند کرد و خدا باطن ایشان را میداند . و اما اینکه گفتید برتری ندارید ، ما که مدعی برتری نیستیم . و اما اینکه گفتید ما گمان دروغ بر شما داریم ، گمان که دلیل نمیشود . پس فکر کنید و از من دلیل بخواهید و احتمال دهید که شاید من مشمول رحمت خدا باشم و بر شما پوشیده باشد . باضافه ما که شما را مجبور بحتابت خود نکرده ایم . **وَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ، دَلَالَت دارد که مبلغ توحید نباید اجر بگیرد .**

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ  
إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا  
اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾

**ترجمه** و برای شما نمیگویم که خزینه های خدا نزد من است ، و غیب نمیدانم و نمیگویم که من فرشته ام و برای کسانی که چشمتان ایشانرا کوچک شمرده نمیگویم خدا بایشان خیر نخواهد داد ، خدا دانایتر است بآنچه در جان ایشانست . بد رستیکه در اینصورت من ازستمگرانم ۳۱  
**تکلیف** جمله لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ دلالته دارد که انبیا مأمور رزق و حیات و قدرت و شفا نیستند و این جملات جواب است برای قوم . زیرا قوم خیال میکردند فرستاده خدا و اتباع او باید دارای خزائن الهی باشند نه فقیر و پست . و جمله لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ دلیل است براینکه انبیا غیب نمیدانند و این جواب در مقابل قوم است که میگفتند پیروان تو مردم منافق و رذل میباشند . نوح میگوید من علم به باطن ایشان که غیب است ندارم . وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ دلیل است براینکه انبیا از ملك مقامشان پائین تر و قدرت ملك را ندارند . و این نیز جوابست در مقابل قوم که میگفتند پیروان تو زشتکارند نوح میگوید من ملك نیستم که بامر خدا اعمال زشت ایشانرا ثبت کنم .

قَالُوا يَا نُوحُ

قَدْ جَاءَ لَنَا فَاكْثَرَتْ جِدَالُنَا فَأَيْنَا بِنَا تَعِدُ نَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

﴿۳۲﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ  
فُضْحِي أَنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ  
رَبُّكُمْ وَالْإِلَهَ تَرْجِعُونَ ﴿۳۴﴾

**ترجمه** گفتند ای نوح با ما مجادله کردی و جدال ما را بسیار نمودی پس بیاور برای ما آنچه بخواهد و عده کرده ای اگر از راست گویانی ۳۲ نوح گفت همانا خدا میآورد آنرا اگر بخواهد و شما عاجز کننده خدا و مانع او نیستید ۳۳ و نصیحت من شما را بهره ندهد اگر من خواسته باشم شما را نصیحت کنم اگر خدا گمراهی شما را خواسته باشد ، او است پروردگار شما . و بسوی او برگشت داده میشود ۳۴

**تکلیف** جمله جادلنا دلالت دارد که انبیا اهل بحث و جدالند و دین ایشان تحقیقی است . و جمله اکثر جادلنا دلالت دارد که حضرت نوح مدتها با قوم خود جدال کرده ، و مقصود از جمله فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا عذاب است . و جمله إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ دلالت دارد که آوردن عذاب و اعجاز کار خدا است نه کار انبیا . و مقصود از جمله إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ این است که از کثرت طغیان و سرکشی و اعراض ممکن است خدا شامل حال شما شود و شما را بخلالت خودتان واگذارد آنوقت نصیحت من نفی ندهد .

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَى  
إِجْرَائِي أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ﴿۳۵﴾ وَأَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ  
قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۶﴾ وَأَصْنَعِ  
الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

﴿۳۷﴾

**ترجمه** بلکه میگویند رسالت را افترا بسته بگو اگر افترا بسته باشم مال گناه من بر من است و من بهزارم از گناهی که مرتکب میشوید ۳۵ و وحی شد بسوی نوح که محققا ایمان نخواهد آورد از قوم تو مگر آنکه ایمان آورده پس افسرده باش تا آنچه میکنند ۳۶ و بساز کشتی را بواسطه دیده بان های ما و وحی ما و دربارہ آنکسان که ستم کردند بامن سخن مگوی بیگمان آنان



فرق خواهند شد ۳۷

**تَبَيَّنَتْ** چون نوح افسرده بود از ایمان نیاوردن و اعمال زشت قومش و امید وار بود بلکه ایمان آورند ، حَقَّعَالی باو وحی نمود که ایشان ایمان نخواهند آورد و توهم از عذاب ایشان و اعمال ایشان افسرده مباش و کشتی را بساز برای نجات خود و پیروانت . و مقصود از کلمه **بِأَمْرِنَا وَوَحْيِنَا** این است که در زیر نظر ما و فرشتگان ما و بدستور ما کشتی را بساز .

وَيَصْنَعُ الْفُلَ وَكَلَّمَا مَرْعَاهُ مَلَأَهُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ  
قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۳۸ فَتَوَفَّ تَعْلَمُونَ  
مَنْ بِأَيْدِي عَذَابٍ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۳۹ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ  
أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَئِينَ وَاَهْلَكَ  
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۴۰

**تَبَيَّنَتْ** و کشتی را میساخت و هر زمان که گروهی از قومش بر او میگذشتند او را مسخره میکردند نوح گفت اگر شما از ما مسخره میکنید پس محققاً ما از شما استهزا کنیم چنانکه شما استهزا میکنید ۳۸ پس بزودی خواهید دانست برای که عذاب خوار کننده بیاید و براه عذاب دائمی فرود آید ۳۹ تا وقتی فرمان ما آمد و تنور فوران کرد گفتیم از هر جفتی (از حیوانات) دو تن بکشتی حمل کن و بکشتی آور کسانت را مگر آنکه سخن در باره او گذشت و هر کس را که ایمان آورده بکشتی آور و ایمان نیاورد با او مگر کمی ۴۰

**تَبَيَّنَتْ** کشتی نوح بسیار بزرگ بوده و مدت زیادی طول کشید تا ساخته شد و آنرا در میان بیابان میساخت مردم که عبور میکردند یکی میگفت خانه میسازد دیگری باستهزا میگفت دیوانه است که کشتی در بیابان میسازد دیگری باستهزا میگفت انبار میسازد دیگری میگفت از ترس سرما میسازد تا فرمان الهی رسید و آب از زمین جوشیدن کرد حَقَّعَالی باو وحی کرد از هر حیوانی یک جفت نر و ماده و خانواده خود و مؤمنین را حمل بر کشتی کن . و مقصود از **إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ** زن نوح و فرزندان کنعان بود ولی سه پسر دیگرش سام و حام و یافث با زنانشان بر کشتی حمل شدند .

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرُهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَأُوْى إِلَى الْجِبَلِ لِيَصِفَنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

**ترجمه:** و گفت در آن سوار شوید . بنام خدا است روان شدنش و ایستادنش . بر استی که پروردگار من حتماً آمرزنده رحیم است ( ۴۱ ) و آن کشتی ایشانرا در میان موجی مانند کوهها میبرد ، و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد : ای پسر من با ما سوار شو و با کافران مباش ( ۴۲ ) گفت بزودی بکوهی که مرا از آب حفظ کند پناه میبرم و جای میگیرم . ( نوح ) گفت امروز از فرمان خدا نگهدارند فای نیست مگر آنکه خدا با و رحم کند . و موج میان ایشان حائل شد پس از غرق شدگان گردید ( ۴۳ )

**تفصیل:** مَجْرَى و مَرْسَى هر دو مصدرند مانند کلمه منزل در جمله انزلنی منزلاً مبارکاً . بنا براین ممکن است بسم الله خبر مقدم باشد مجری و مرسى مبتدا شود و بعضی مجرى و مرسى را بوزن اسم فاعل خوانده و آنها را اسم فاعل و صفت الله گرفته اند و ممکن است جمله و قال اركبوا فيها بسم الله مجریها و مرسىها کلام واحد باشد و ممکن است بسم الله مجریها کلام مستقل باشد . و مقصود از این جمله این است که ساکنین کشتی بدانند کشتی نجات دهنده نیست بلکه خدای مجری و مرسى نجات دهنده میباشد پس بکشتی اعتماد نکنند بلکه بفضل خدا اعتماد کنند . و بدانکه انسان در مطالب توحیدی و معرفه الله چون در کشتی فکر نشست ، امواج خیالات و گمراهیها او را احاطه میکند ، پس چون شخصی بفکر وارد شد باید بخدا و هدایت او توکل و اعتماد کند تا کشتی فکرش غرق نشود .

وَقِيلَ يَا أَرْضُ

ابْلَعِي مَائِكَ وَبِاسْمَاءِ أَقْلَعِي وَغِيصَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ



فَقَالَ رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ  
 الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ  
 فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ وَإِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ  
 الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي  
 بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

**ترجمه** و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان بازدار و آب فروشد و فرمان  
 انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری باد برای قوم ستگران ۴۴ و نوح  
 پروردگار خود را ندا کرد پس گفت : پروردگارا براستی پسر من از اهل من است و بد رستیکه  
 وعده تو حق است و تو بهترین حکم کننده گانی ۴۵ گفت ای نوح براستیکه او از اهل تو نیست  
 زیرا او عمل ناصالح است پس آنچه را که برای تو علمی بآن نیست از من سؤال مکن براستیکه  
 من تو را پند میدهم تا مبارک از جاهلین باشی ۴۶ گفت پروردگارا براستیکه من پناه میبرم  
 بتو از اینکه سؤال کنم آنچه را بآن علمی ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران میباشم  
 ۴۷

**تکلیفات** مقصود از جملۀ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ این است که او ایمان ندارد بدلیل جملۀ قَمَسِ  
 اتَّبَعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي . وَإِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ برای تأکید است مانند زهد عدل و یا بتقدیر مضافست  
 یعنی ذو عمل غیر صالح . و درخواست نوح راجع بفرزندش چون بدون علم صادر شده و قول  
 بلا علم گناهست و لذا مورد عتاب شده و سپس استغفار و عذرخواهی نموده و پناه بخدا  
 برده که در آتیه چنین نکند و عرض کرده : رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ...

قِيلَ يَا نُوحُ

اِهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمُّ  
 سَمْتِهِمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾ نِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ  
 إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ  
 الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

**ترجمه** گفته شد ای نوح فرود آی بسلامت از ما ، و برکاتی بر تو و بر امتیائی که با تواند

و امتها نیکه بزودی بهره دهم ایشان را سپس بایشان از جانب ما عذایی در دنیا که برسد ۴۸ اینها از اخبار غیب است و حق میکنم آنها را بسوی تو نه تو میدانستی آنها را و نه قوم تو پیش از اینکه بتو وحی شود. پس صبر کن. براستی که عاقبت برای متقین است ۴۹

**تَبٰیٰنَاتٍ** چون کشتی بر کوه جودی که در اطراف موصل است فرود آمد حضرت نوح وحشت داشت و نمیدانست پیاده شود یا خیر، خطاب رسید بسلامت پیاده شو. نوح دانست که دیگر آسیبی نیست و از جهات معاش هم خدا وعده برکات با او و همراهانش داد. و جمله **وَأُمُّمٌ مِّنْ مَّعْلُومٍ أُمٌّ سَنَقَعَهُمُ** دلالت دارد که از او و از همراهانش امتهایی بوجود آمدند و بشر فعلی از همان امتها میباشد و چون دنیا متاع پستی است، حق تعالی راجع بمؤمنین فرموده **سَنَقَعَهُمُ**، بلکه راجع بکفار فرموده **سَنَقَعَهُمُ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ** و جمله **مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا**، دلالت دارد که رسول خدا این مطالب غیبی و قصص قرآنی را نمیدانسته قبل از وحی، نه خودش میدانسته و نه قومش، پس بطلان روایات غالبان ظاهر میشود که میگویند او و جانشینانش همه چیز را میدانسته اند، و پسر عویش طوی قبل از رسالت او بدینا آمد و تمام کتب آسمانی را خواند، که اینها کفر و تعامد بر حد قرآن است.

وَالِی غَادِ آخَاهُمْ هُوْدٌ اَقَالَ یَا قَوْمِ اِعْبُدُوا  
اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرُهُ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْرَوْنَ ۝۵ یَا قَوْمِ لَا اَسْأَلُکُمْ  
عَلَّیْهِ اَجْرًا اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی الَّذِیْ فَطَرَنِیْ اَفَلَا تَحْضِلُوْنَ ۝۶ وَبَا  
قَوْمِ اسْتَغْفِرُ اَرْبَکُمْ ثُمَّ تَوْبُوا اِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّمَاءُ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا  
وَبَرْدًا کَرُّ قُوَّةٍ اِلَی قُوَّتِکُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا الْفَجْرِ مٰیۤیۡنَ ۝۷

**تَبٰیٰنَاتٍ** و فرستادیم بسوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت ای قوم من خدا را بپرستید برای شما الهی ( مقصد در حوائج ) نیست غیر او. نیستید شما مگر افترا زنندگان ۵ ای قوم من درخواست اجری بر این رسالت نمیکم. نیست اجر من مگر بر آنکه مرا بوجود آورده آیا عقل خود را بکار نمیاندازید ۶ و ای قوم من از پروردگارتان طلب آموزش کنید سپس بسوی او بازگشت کنید. (او) از آسمان برای شما باران بی در پی بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیافزاید و اعراض نکنید در حال گنه کاری ۷



**تکلیف** قصه حضرت هود و قوم او عاد در سورة احقاف آیه ۲۱ بهمد و سورة فجر آیات ۶ تا ۸ و سورة اعراف آیات ۶۵ تا ۷۲ و سورة شعراء آیات ۱۲۳ بهمد و سورة الحاقه آیات ۶ تا ۸ ذکر شده . و قوم عاد بین یمن و عمان و حضرموت مسکن داشته اند و ایشان سه بت داشتند که از سه بنده صالح تعال بود : بنام صداء و صمود و هباء و ایشان را شفیع نزد خدا میدانستند و در حوائج دنیوی خود آنان را میخواندند و لذا حضرت هود ایشانرا نهی میکند که شفاعت ایشان در روز است و ایشان مستحق گرفتن نیستند ولیکن ایشان هود را حقیر شمردند و شأن او را کوچک دانستند و او را بسفاهت و کذب نسبت دادند تا اینکه سه سال باران رحمت برایشان نبارید . هود در دعوت خود ، ثبات قدم بخرج داد و گفت اگر بهدایت الهی برگردید خدا باران رحمت بی دریغ بر شما بباراند و قوی و نعمت خود را بر شما بیفزاید . و حضرت هود از نواده های حضرت نوح و مدتی پس از نوح مبعوث شده در سن چهل سالگی . و هفتصد و شصت سال قوم خود را دعوت بتوحید کرد و ایشان ایمان نیاوردند . و کار حضرت هود زراعت و تجارت بود .

قَالُوا يَا هُودُ مَا  
جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِبَارِكِي الْهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ  
بِمُؤْمِنِينَ ۝۵۳ اِنْ نَقُولُ اِلَّا اَعْرَبْنَاكَ بِعَصِ الْهِنَا يَسُوءُ قَالَ اِنِّي  
اَشْهَدُ بِاللّٰهِ وَاشْهَدُ وَاِنِّي بَرِيٌّ مِّمَّا تَشْرِكُونَ ۝۵۴ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدٌ لِّ  
جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ ۝۵۵ اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ  
دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اخَذُ بِهَا صَبِيحَتُهَا اِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝۵۶ فَاِنْ  
تَوَلَّوْا فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ اِلَيْكُمْ وَلِيَتَخَلِفُ رَبِّي قَوْمًا  
غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا اِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۝۵۷

**ترجمه** گفتند ای هود برای ما معجزهای نیاوردی و ما إله های خود را از قول تو ترک  
نکنیم . و ما برای تو ایمان آورنده نیستیم ۵۳ ما چیزی در حق تو نمیگوئیم جز اینکه بعضی  
از إله های ما بتو آسیبی رسانده ، هود گفت من خدا را گواه میگیرم و گواه باشید که من

بَنَاتِ قَوْمٍ هُوَ دُرِّبَتْ پَرَسْتی خُود اَصْرَار و رَزِیدَند و مَقْصُودِ شَان از جُمْلَهٗ: اَحْزَابُکَ . . .  
 این بود که بعضی از پتهای ما تو را دیوانه کرده اند . و مَقْصُودِ از جُمْلَهٗ: اِلَّا هُوَ اَحْزَابُکَ  
 بِنَاصِیْتِهَا این است که تمام جنبنندگان مقهور قدرت اویند زیرا هرکس موی پهباشی کسیرا  
 بگیرد میتواند بروی غلبه کند . و مَقْصُودِ از جُمْلَهٗ: یَسْتَخْلِیْفُ رِیْقِ قَوْمَا غَمْرُکُم این است که  
 یَهْلِیْکُم بِغَمْرِکُم وَ یَسْتَبْدِلُ بِکُم غَمْرُکُم کَمَا اَهْلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ . شَاءَ اَبْسَ کُفْرَانِ هَلَاکِ میکند و دیگران را بجای  
 شَاءَ اَبْسَ کُفْرَانِ هَلَاکِ میکند و دیگران را بجای  
 وَلَمَّا جَاءَ

أَمْرًا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ  
غَلِيظٍ ٥٨) وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُزِّلُهَا عَلَيْكَ يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ  
أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ٥٩) وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا أَمْرَ الْغَيْبَةِ  
إِلَّا أَنْ يَأْمُرَ بِكَ الْكُفْرُ وَارْتِمَاءُ النَّفْسِ إِلَى الْبُعْدِ الْعَادِ قَوْمِ هُودٍ ٦٠)

نیکبخت بالاخره قوم عار برای تعصب دین آباء و اجدادی و تقلید از بزرگان شان ایمان  
نیاورند و شفعا و باب الحوائجی که خود نام گذاری کرده بودند از دست ندادند تا  
فرمان خدا در رسید و با هفت شبانه روز برایشان تسلط گردید و باره باره شان کرد و هود  
و مؤمنین را از رسیدن و تسلط بار حفظ نمود . مدت قلیل عصیان کردند و تاقیامت مبتلا شدند.



وَالِی  
ثُمَّ دَاخَلَهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ  
الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ  
إِنَّ ذَٰلِكُمْ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿٦١﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ  
هَذَا أَتَنهَنَّا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا  
إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٦٢﴾

**ترجمه:** و فرستادیم بسوی قوم ثمود برادرشان صالح را ، گفت ای قوم من عبادت کنید  
خدا را ، نیست برای شما الهی ( مقصد در حوائج ) غیر او او شما را از زمین ایجاد کرد  
و در آن شما را زندگی داد . پس از او طلب آمرزش کنید سپس بسوی اله از گشت کنید براستی که  
پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است ۶۱ گفتند ای صالح بتحقیق تو مایه امید در میان  
ما بودی انبیا ، آیا نهی میکنی ما را که عبادت کنیم آنچه را پدران ما می پرستیدند و راستی  
که ما از آنچه ما را بسوی آن میخوانی در شکیم و گمان بد ۶۲

**تفصیل:** قوم ثمود کوه نشین و در پناه کوهستان مسکن داشتند و رسول خدا در جنگ تبوک  
بمساکن ایشان برخورد کرد و ایشان بتنهائی داشتند که تعال چند نفر از بزرگان صالحین  
بود چون آن بندگان صالح از دنیا رفتند اینان مجسمه های ایشانرا برای تسلی خود برداشتند  
و بآنها در حوائج توسل میجستند بعنوان شفاعت در درگاه خدا و بتان ایشان عبادت بود  
از ود و جد و شمس و ماه و منافع و اللات و در قرآن در سورة شعراء آیه ۱۴۱ تا ۱۵۸ و سورة  
اعراف آیه ۷۲ تا ۷۹ و نمل آیه ۲۵ تا ۵۲ و سورة های دیگر زکری از ایشان شده است و حضرت  
صالح از سن ۱۶ سالگی مأمور رسالت شد و تا صد و بیست سال از عمر خود دعوت کرد و بسی  
فائده بخشید .

قَالَ يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَإِنَّ  
مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرًا  
تَخْفِيرًا ﴿٦٣﴾ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ  
وَلَا تَمْسُوهُابِئْسَ مَا يَخُذُكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهُهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا

## فِي اَرْكَمُ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَدُ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾

**ترجمه** گفت ای قوم من آیا بدیده بصیرت دیده اید اگر من برحمتی از پروردگارم باشم و او از رحمت خود بمن عطا کرده باشد، پس کیست مرا از جانب خدا یاری کند اگر او را عصیان کنم ، پس شما برای من جز زبان نپزائید ۶۳ و ای قوم من این است شتر خدا برای شما آبتی است پس رها کنید آنها بخورد در زمین خدا و بدی با و نرسانید که عذاب نزدیک شما را بگیرد ۶۴ پس بی کردند آنها پس گفت بهره برید در خانه خودتان سه روز این وعده ایست دروغ نشدنی ۶۵

**تکلیفات** تعصب دینی مانع از تفکر قوم صالح شد و با اینکه از او معجزه خواستند و خدا از سنگ شتری برای ایشان بهیرون آورد بدعای حضرت صالح ، باز روی عداوت آن را بی کردند و مقصود از جمله قَدْ رَوْهَا تَأْكُلُ فِي اَرْضِ اللّٰهِ ، این است که مخارجی ندارد بگذارید در زمین خدا بچرد ولی وجود او برای معجزه است از جهاتی : ۱- از سنگ خلق شده . ۲- در جوف کوه خدا او را بهچنین صورتی درآورده ۳- بدون تناسل با نر حامله شده ۴- بدون تولد و تناسل باین صورت درآمده ۵- يك روز آب میاشامد و روز دیگر همه شما را از شیر خود سیراب میکند و خدا سه روز بایشان مهلت داد بلکه توهه کنند ، ولی بزرگان ایشان بسا وسوسه مانع از توهه ایشان شدند ، با اینکه حضرت صالح بایشان گفت روز اول صورتشان زرد خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه و چون این احوال را دیدند و یقین بعذاب پیدا کردند ولی عناد و تعصب مانع از توهه ایشان شد و همه مهتای عذاب شدند .

فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا  
نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ اٰمَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيٍ يُّوْمَئِذٍ  
اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيْزُ ﴿٦٦﴾ وَاَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصَّيْحَةَ فَاصْبُرْ  
فِيْ دِيَارِهِمْ جَاثِمِيْنَ ﴿٦٧﴾ كَاَن لَّزَيْغُوْا فِيْهَا اِلَّا اَنْ تَمُوْدَ كَفَرًا وَاَنْتُمْ  
اِلَّا بُعْدُ اِلْتِمُوْدُ ﴿٦٨﴾

**ترجمه** پس چون فرمان ما آمد صالح را نجات دادیم با آنانکه ایمان آورده بودند با او برحمتی از جانب ما و نجات بخشیدیم از خواری آنروز براستی که پروردگار تو نیرومند عزیز است



۶۶ و آنان را که ستم کرده بودند صبحه گرفت پس در خانه های خود پرو افتادند ۶۷ گویا اقامت نکرده بودند در آن آگاه باش که قوم ثمود کافر بهروردگار خود شدند آگاه باش برای قوم ثمود دورباش است ۶۸

تَفْصِيلٌ مقصود از صبحه ، صدا و صاعقه آسمانی است که در اثر آن زمین لرزد و گوشها پاره شد و دلها طپید و جانها از بدنها خارج و بهر زمین خوردند و مقصود از دورباش دوری از رحمت است .

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا  
سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَالَتْ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ خَبِيرٍ ۖ قَالُوا لَا تَنْصِلُ  
إِلَّا الْبَهْمَ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا  
إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ ۖ وَأَمْرٌ أَنَّهُ فَاتِمَةٌ فَضِيكَ فَبَشِّرْهُ بِأَيِّ سَخِقٍ وَمِنْ  
وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ۖ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلٌ  
شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۖ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَحَسَبُ اللَّهِ  
وَكَاةً عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ۖ

تَفْصِيلٌ و بتحقیق فرستادگان ما نزد ابراهیم با بشارت آمدند و گفتند سلام (بر تو) ، گفت سلام ( بر شما ) پس درنگ نکرد که گوساله برپایی آورد ۶۹ پس چون دید دستهای ایشان بآن گوشت نمیرسد ( و از آن گوشت نمیخوردند ) ایشان را شناخت ، و در دل ترسی از ایشان گرفت ، گفتند مترس براستیکه ما بسوی قوم لوط فرستاده شده ایم ۷۰ و زن او ایستاده بسود که خندید پس او را با اسحاق مزده دادیم و از نسل اسحق یعقوب را ۷۱ گفت ای وای مرا آیا فرزند آورم و حال آنکه من پیره زنم و این شوهرم پیر مرد است براستیکه این البته چیهیزی عجیب است ۷۲ گفتند آیا تعجب میکنی از فرمان خدا ؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده بد رستیکه او ستوده بزرگوار است ۷۳

تَفْصِيلٌ حَقِّعَالی پس از ذکر قصه حضرت نوح و هود و صالح بیان قصه ابراهیم و لوط را کرده که چون مأمورین الهی یعنی فرشتگان آمدند نزد ابراهیم برای بشارت دادن او را به فرزند و برای خبر دادن او را به هلاکت قوم لوط ، حضرت ابراهیم که بسیار مهمان دوست بود ، فوری گوساله ای برپا کرد و برای ایشان حاضر نمود ولی دید ایشان دست بسوی غذا راز نمیکنند

چون هرگاه دشمنی بکسی وارد میشد از غذای او نمیخورد ، ابراهیم ملائکه را نمیشناخت و خیال میکرد اینان که غذا نمیخورند قصد عداوتی دارند این است که او را ترس گرفت و این قصه دلالت دارد که آنها از امور غیبی و تکوینی بی خبرند . و جمله رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، با اینکه خطاب بزن ابراهیم حضرت ساره است مذکر آمده برای تغلیب ، یعنی خانواده ایرا بخطاب مذکر خطاب میکنند باعتبار مدیر ایشان که مرد است . بنابراین در آیه ۳۳ سورة احزاب اگر بگوئیم يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ، خطاب بزنان رسول خدا است اشکالی ندارد .

فَلَا تَذْهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ

الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ حَكِيمًا  
أَوَاهُ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْعِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ  
وَإِنَّهُمْ لَأَبْهَمُوا عَذَابُ غَمٍّ هَرَدُودٍ ﴿٧٦﴾

ترجمه پس چون دلهره از ابراهیم برطرف شد و او را بشارت بفرزند آمد مجادله میکرد با ما درباره قوم لوط ۷۴ بدستیکه ابراهیم محققاً بردهای دلسوز بازگشت کننده بود ۷۵ ای ابراهیم از این اعراض کن حقیقت این است که فرمان پروردگارت آمده و براستیکه عذاب ایشانرا خواهد آمد که برگشت ندارد ۷۶

تفسیر مجادله حضرت ابراهیم چون با مأمورین الهی بوده خدا فرموده با ما مجادله میکرد و این مجادله برای عدم رضا بفرمان الهی نبود و لذا خدا او را تمجید کرده که او را دلسوز بود . معلوم میشود که مجادله حضرت ابراهیم از دلسوزی برای قوم لوط بوده تا شاید خدا بایشان رحم کند و عذابشان نکند و لذا چون ملائکه گفتند : إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ابراهیم گفت اگر پنجاه مرد مؤمن در آن باشد آیا هلاکشان میکنید گفتند نه . گفت اگر چهل نفر باشد ، گفتند نه . گفت سی نفر باشد چطور گفتند نه تا بده نفر رسید گفتند نه ، گفت اگر در آن قریه یکمرد مسلمان باشد آنها هلاک میکنند ؟ گفتند نه . گفت بدستیکه لوط در آن قریه است گفتند ما دانائیم و او را نجات میدهم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقًا

بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَتْهُ قَوْمُهُ  
بُهِرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ قُوتُوا



بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَعْفِي النَّسْرِ مِنْكُمْ  
 رَجُلٌ رَشِيدٌ ٧٨ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ  
 لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ٧٩ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ  
 ٨٠ قَالُوا يَا لَوُطَ إِنَّا نُرْسِلُ رَبَّكَ لَنُصَلِّبَنَّكَ فَاسْرِيَا هَلَاكَ  
 بِفِطْطٍ مِنَ اللَّبْلِ وَلَا يَلْنَفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا نَكُفُّ عَنْهُ إِنَّهُ مُصِيبُهَا  
 مَا أَصَابَهَا ثُمَّ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ النَّسْرِ الصُّبْحُ يَقْرِبُ ٨١ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا  
 جَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ ٨٢  
 مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَبَاهِي مِنَ الظَّالِمِينَ يَبْعِدُ ٨٣

**ترجمه:** و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند بد حال شد بواسطه ایشان و حوصله اش  
 تنگ شد و گفت این روز سختی است ٧٧ و قوم لوط آمدند بسوی او در حالیکه شتاب میکردند  
 و از قبل کارهای بد میکردند . گفت : ای قوم من اینان دختران منند برای شما پاکترند  
 پس از خدا بترسید و مرا در باره مهمانم رسوا سازید آیا در شما مرد رشیدی نیست ٧٨  
 گفتند بطور تحقیق میدانی که ما را در دختران تو حقیقی نیست و براستیکه تو میدانی چه  
 میخواهیم ٧٩ گفت اگر برای من نیروئی بود نسبت بشما شمارا دفع میکردم و یا پناه میدادم  
 به پناهگاه محکم ٨٠ فرشتگان گفتند ای لوط براستیکه ما فرستادگان پروردگار توئیم اینان  
 بتو هرگز نمیرسند ، پس خانواده ات را سیربده در پاره‌ای از شب . و یکی از شما توجسه  
 بعقب نکند ، مگر زنت ، زیرا باو میرسد آنچه بایشان میرسد براستیکه وعده گاه ایشان صبح  
 است آیا صبح نزدیک نیست ٨١ پس چون فرمان ما آمد آن شهر را سرنگون و زیر آنرا رو  
 آوردیم و بارانیم بر آن سنگی از سنگ گل مهیا شده بی دربی ٨٢ (سنگهایی) نشان شده  
 نزد پروردگار و نیست این عذاب بدور از ستمگران ٨٣

**تفصیل:** چون فرشته اگر مجسم شود بشکل انسان بهترین شکلی درآید و لذا حضرت  
 لوط بد حال شد که اگر مهمان نوازی نکند برخلاف انسانیت است و اگر فرشتگان را بمنزل بشر  
 ممکن است مورد سوء نظر همشهریانش بشوند این بود که گفت روز سختی برایم پیش آمده و قوم

او از بی حیائی هجوم کردند بدرب منزل او، حضرت لوط گفت دخترانم برای شما پاکیزه ترند و مقصود از دختران او همان زنان قوم بود زیرا او پدر امت است و زنان امت حکم دختران او را دارند. یعنی باز دواج زنان قناعت کنید و مرا رسوا سازید . ولی چون قوم بی شرمی کردند بقدرت خدا و با اشاره فرشتگان کور شدند در حالیکه حضرت لوط تمنای نیروی برای دفع ایشان داشت فرشتگان باو گفتند ما مأمورین خدائیم یعنی بهترین نیرو برای دفع ستمکارانیم .

وَالِی مَدَیْنٍ  
 أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَنقُصُوا  
 لِلْكَثَالِ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيكُمْ نَبْذِيرًا إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ  
 مُحِيطٍ ۝۱۴ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ  
 أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝۱۵ بَقِيتُ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن  
 كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۝۱۶

**ترجمه** و بسوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم . گفت ای قوم من خدا را بندگی کنید برای شما الهی (طلبای در حوائج) غیر او نیست و پیمان و ترازو را کم نکنید براستی که من شما را بخیر می بینم و براستی من بر شما از عذاب روزیکه بشما احاطه کند میترسم ۱۴ و ای قوم من تمام دهید پیمان و میزان را بعدالت ، و چیزهای مردم را کم نکنید و در زمین خراب کاری نکنید در حالیکه فسادگر بد ۱۵ باقی گذاشته خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من بر شما نگهبان نیستم ۱۶

**تکلیف** مقصود از الی مدین ، الی اهل مدین میباشد که شهری است بین شام و حجاز و چون هر پیمانی پس از دعوت بتوحید میرد از بدفع میی که بین مردم شایعتر است و در قوم شعیب کم فروشی و نقص و کم گذاشتن و کم کشیدن ضاع مردم ، شیوع پیدا کرده بود ، ولذا اولین سخن شعیب پس از توحید نهی از این کار است و میزان بهر چیزی گفته شود که بآن اشیاء را می سنجند. چه ترازو باشد و چه قیاس و چه چیز دیگر که در تمام اینها باید اهل کسب و تجارت مواظبت کنند ، کم نکنند و کم ندهند و بملاوه طبق جمله اوفوا ... تمام بدهند . و مقصود از جمله لا تبخسوا الناس اشیاءهم تکرار و لا تنقصوا نیست . بلکه اشیاء



عام است وکیل و میزان خاص . در تمام چیزها باید حق مردم را مراعات کرد و کم حقوق نگذاشت . و مقصود از جمله : بقیة الله خیر لکم ، همان بقیة کاسبی و بهره ایست که میماند که باید کاسب بآن اکتفا کند و حرص نزند . هذه ای از کسانی که قرآن را بعیل خود تفسیر برای کرده اند ، گفته : مقصود از بقیة الله امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری است . کسی نبوده بایشان بگوید چگونه حقیقی نامربوط نمود با الله بقوم شعبی گفته باشد : امام دوازدهم برای شما بهتر است . زمان شعبی که امام و مأموی نبوده جز انبیا و پیروانشان .

قَالُوا يَا شُعْبَبُ أَصَلُّونَكَ  
ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَحَدٌ يَذْكُرُكَ إِلَّا نَاسٌ مِّنْ  
أَهْلِ الْيَمَنِ الْأُولَىٰ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ  
مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكمُ إِلَىٰ مَا  
أُتِيكُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي  
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝۸۸ وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ  
شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ بِمَا كَفَرُوا  
صَالِحٌ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُمْ يُبْعِدُونَ ۝۸۹ وَاسْتَغْفِرُوا لِزَنبِكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا  
إِلَى اللَّهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ۝۹۰

**ترجمه** گفتند : ای شعبی آیا نمازت امر میکند تو را که آنچه بد ران ما میپرستیدند ، رها کنیم ، یا در اموالمان هر فعلی بخواهیم بکنیم . براستیکه تو حلیم و رشیدی ۸۷ گفت ای قوم من بپسینید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او مرا رزق نیکو داده باشد . و نمیخواهم با شما مخالفت کنم نسبت بآنچه شما را از آن نهی میکنم ، تا میتوانم نمیخواهم مگر اصلاح را و نیست توفیق من جز بخدا . براو توکل دارم و بسوی او باز میگردم ۸۸ و ای قوم من مخالفت بامن ، شما را وادار نکند که برسد بشما مانند آنچه رسید بقوم نوح و یا قوم هود و یا قوم صالح و قوم لوط از شما دور نیست ۸۹ و طلب آمرزش کنید از پروردگارتان ، سپس بسوی او

برگردد بر استیکه پروردگارم رحیم و دود است ۹۰

بگفتند حضرت شعیب را ای ثروت و گله و زراعت بوده و نماز بسیار میخوانده و لذا باو گفتند: آیا نماز تو، تورا وادار کرده که ما را بسوی توحید و ترك كم فروشی امر بکنی. و ایمن کلام را، از روی تمسخر و استهزا باو میگفتند. و همچنین جمله لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ را نیز از تمسخر گفتند. آری قوم مغرور نادان چنین سخن میگویند. ولی حضرت شعیب در مقابل استهزا ایشان میگوید مقصود من اصلاح است و عداوت شما با من باعث نکرد که متلاعنوا الهی شوید مانند اقوام گذشته. و از جمله و ما قوم لوط منكم بهیچید معلوم میشود بلاد قوم لوط بمدین نزدیک بوده است و ممکن است بگوئیم زمان هلاکت قوم لوط نزدیک زمان حضرت شعیب بوده. و جمله: أَرَأَيْتُمْ ... استغهام تقریری است یعنی ببینید و تأمل کنید.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَ كَثِيرًا مِمَّا  
تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا  
أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۙ ۹۱ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ  
اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۙ ۹۲ وَيَا قَوْمِ  
اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ  
يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَارِيٌ وَأَرْتَفِعُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۙ ۹۳ وَلَمَّا جَاءَ  
أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَلِلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَآخَذْنَا الَّذِينَ  
ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۙ ۹۴ كَانُوا لَیْغُوا فِيهَا  
الْأَبْعَدَ الْمَدِينِ لَمَّا بَعْدَتْ ثَمُودُ ۙ ۹۵

بگفتند ای شعیب بسیاری از آنچه تو میگویی ما نمی فهمیم و بر استیکه ما تورا در بین خود ناتوان می بینیم و اگر قبله ات نبود تورا سنگسار میکردیم و تو برای ما گرامی نیستی ۹۱ گفت ای قوم من آیا قبله من برای شما از خدا گرامیترند که او را پشت سر خود انداخته و فراموش کرده اید بر استیکه پروردگارم بآنچه میکنید احاطه دارد ۹۲ و ای قوم من آنچه تمکن دارید بکنید بد رستیکه من نیز عطل میکنم بزودی میدانید عذاب خوار کننده برای که خواهد



آمد و دروغگو کیست . و منتظر باشید که من با شما منتظرم ۹۳ و چون فرمان ما آمد شعیب را با آنانکه با او بودند نجات دادیم برحمت خودمان و صیحه گشت آنانرا که ستم کرده بودند پس صبح کردند در حالیکه در خانه های خود افتاده بودند ۹۴ گویا در آنجا نبودند ، آگاه باش در بار است برای اهل مدین چنانکه در رشد قوم نمود ۹۵

**تَنْكِت** مردم همواره چنین بوده و خواهند بود که احترام قبیله و فامیل و بالاخره احترام بندگان خدا را بیش از خدا منظور دارند چنانکه قوم شعیب میگویند اگر فامیل تو نبود سنگسار میکردیم . و صیحه همان صدای آسمانی بود که همه از ترس مردند و روی زمین افتادند . و جمله : يَا قَوْمِ اعْلَمُوا . تهدید است . و جمله كَانْ لَمْ يَخْنَوْا فِيهَا برای عبرتست یعنی آیندگان عبرت گیرند و بنگرند که اُم گذشته گویا در این دنیا نبوده اند و سرنوشت شما نیز مانند آنان است .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا  
وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ٩٦ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ  
وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ٩٧ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْفِتْنَةِ فَأَوْرَدَهُمُ  
النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ٩٨ وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْفِتْنَةِ  
بِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ٩٩ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرْقَانِ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا  
قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ١٠٠

**تَنْكِت** و بتحقیق موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم ۹۶ بسوی قوم فرعون و گروه اشراف قوم او ، پس ایشان فرمان فرعون را پیروی کردند و حال آنکه فرمان فرعون صواب نبود ۹۷ او روز قیامت پیشقدم قوم خود باشد پس ایشانرا با آتش وارد سازد و بد است ورود در آن جایگاه ۹۸ و پس ایشان لعنتی آورده شد در دنیا و در روز قیامت . بد است عطای داده شده ۹۹ این از اخبار قریه ها است که بر تو میخوانیم بعضی از آنها برها است و بعضی از آنها در رو و ویران شده است . . . ۱۰۰

**تَنْكِت** هرکس پیروی امر کسی را کور کورانه کرد با او محشور خواهد شد و او در قیامت امام و پیشوای او است . و محشور شدن ملت فرعون با او و امامت او در قرآن مکرر بیان شده . و خدا قصه این قریه ها را پس از دلائل عقلی بیان کرده تا بهتر در نشین برای عموم مردم گردد .

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ  
عَنْهُمْ إِلَهُتَهُمْ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ  
رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝۱۰۱ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ  
الْقُرْآنَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝۱۰۲ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً  
لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ  
مَشْهُودٌ ۝۱۰۳ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدٍّ ۝۱۰۴

**ترجمه** و ما بایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بخودشان ستم کردند پس خدا یان و آن چیزها تیسرا که غیر از خدا میخواندند بحال ایشان مفید واقع نشد زمانیکه فرمان پروردگار آمد . و آن معبود ها زیاد نکردند برای ایشان جز زیان و هلاکت را ۱۰۱ و این چنین است گرفتن پروردگار چون بگیرد اهل قریه ها را در حالیکه ستمگرند ، براستیکه گرفتن اود در ناله شدید است ۱۰۲ براستیکه در این گرفتن آیتی است برای آنکه بترسد از عذاب آخرت ، این عذاب روزی است که مردم برای آن جمع خواهند شد و این روزی است که مشهود گردد ۱۰۳ و ما بتأخیر نمیاندازیم آنها مگر برای مدت معینی ۱۰۴

**تکلیف** هدف حقیقی از بیان این قصص ذکر توحید و رد شرکست و معبود مشرکین علاوه بر اینکه بایشان نفعی ندارد موجب خسارت و ضرر ایشان است چنانکه در جمله : مَا أَفْنَتْ عَنْهُمْ تا آخر بیان شده است . و روز قیامت را یوم مجموع له الناس و یوم مشهود خوانده اند زیرا در آنجا همه جمع شوند و همه از اعمال یکدیگر با خبر خواهند شد . نعوذ بالله .

يَوْمَ بَايَ لَا تَكَلَّمُوا

نَفْسُ الْإِنْسَانِ بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ۝۱۰۵ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي  
النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زُفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۝۱۰۶ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ  
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ۝۱۰۷ وَأَمَّا  
الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ



## إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْذُونٍ ﴿۱۰﴾

**تَرْجُمَةُ** روزی بیايد که هیچکس جز باذن او سخن نگوید پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعیدند ۱۰ . و اما آنانکه شقی شدند پس در آتشند ایشانرا است در آن فریاد سخت و ناله زار ۱۰۶ . همانند در آن مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه پروردگار خواسته باشد براستیکه پروردگار بجا آورنده است آنچه بخواهد ۱۰۷ . و اما آنانکه سعید و خوشبخت شده اند در بهشتند در حالیکه در آن ماندنی باشند مادامیکه آسمانها و زمین باشد . مگر آنچه پروردگار خواسته باشد عطائی است قطع نشدنی ۱۰۸ .

**تَفْسِیرُ** جمله شقوا و سعدوا دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت عارضی است نه ذاتی . و اما خلود در جهنم و یا بهشت مورد اشکال شده که : چگونه کسیکه مثلاً هفتاد سال باقی و یا عاصی بوده باید دائم در آتش بسوزد ؟ از این اشکال جوابها داده اند که خالص از ایراد نبوده است . میتوان گفت اولاً طبق این آیه که خدا فرموده **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** ، برای اهل دوزخ حَقِّمَالِی خلود ایشانرا استثنا زده به **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** ، که خدا حق و تو دارد زیرا فرموده : **إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ** . و میتواند از اهل دوزخ عفو کند و خلف دهد اگر قبیح باشد خلف دهد در مورد عفو قبیح نیست . و اما اهل بهشت اگر دائم در آن بمانند بفضل الهی ، عقلاً اشکالی ندارد . و میتوان گفت بهمین مناسبت در آخر حَقِّمَالِی فرموده : **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْذُونٍ** . یعنی اگرچه خدا حق و تو دارد و میتواند بهشت را خاتمه دهد و نابود کند ، ولی بفضل و عطاء خود آنها قطع نمیکند . و میتوان گفت اهل توحید عذاب دائم ندارند زیرا رسول خدا فرمود : **التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ** . و بالاخره موحد بهشت میروی یعنی هر کفری موجب خلود نیست و شرک موجب خلود است . آنها برای اینکه شرک حَقِّق بی نهایت را که حق خالق باشد انکار کرده و باید بی نهایت عذاب شود . و همچنین است کافریکه منکر وجود خدا باشد . ولذا در سورة بقره آیه ۶۲ فرموده : **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَفَعِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** که طبق این آیه تمام این کفار اگر خدا و قیامت را بپذیرند نزد خدا مأجور و خوف و حزن مهتی برایشان نیست و اگر معذب شوند موقت است . (برای توضیح بیشتر بآیه مذکور مراجعه شود )

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ

بَعْدُ هُوَ الَّذِي يَعْزُدُكَ إِلَّا كَمَا يَعْزُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا

لَوْ فَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ۝۹۹ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلْيُخْلِفْ  
فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتُمْ لِنَهُمْ وَأَنْتُمْ أَعْيُنُكُمْ  
مِنْهُ مُرِيبٌ ۝۱۰۰ وَإِنْ كُنَّا لَبَاقِعُهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ  
خَبِيرٌ ۝۱۰۱ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا  
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝۱۰۲

**ترجمه:** پس در شك مباح از آنچه ایمان میبرستند ، نمی پرستند مگر چنانکه پدرانشان  
از پیش می پرستیدند و محققا ما بهره ایشانرا بتمام بدون کمی خواهیم داد ۱۰۹ و بتحقیق  
موسی را کتاب دادیم پس در آن اختلاف شد و اگر نبود سخنی که پیشی یافته از پروردگارت  
محققا قضاوتی شده بود بین ایشان . و براستیکه در هنگام از این قرآن شکی که موجب بد  
گمانی است ۱۱۰ و براستیکه کارهای هر يك را البته البته پروردگارت جزای تمام میدهد زیرا او  
بآنچه میکنند آگاه است ۱۱۱ پس استقامت کن و ثابت باش چنانکه بد آن امر شده ای و کسیکه  
با توتوه کرد و طغیان نکند زیرا او بآنچه میکنید بینا است ۱۱۲

**تَفْسِیر:** فَلَا تَكُنْ ... دلالت دارد که دین مشرکین تحقیقی نیست بلکه تقلیدی از پدرانست  
و چنین عقاید را نباید توجه کرد و اعتماد نمود و برای کسی نباید موجب تردید گردد . و  
خصوصا برای مانند تویی که مأمور خدائی . وَجَعَلَهُ فَاَسْتَقِمْ ... خطاب بر رسول و هر کسی است  
که ایمان دارد که باید در راه خدا ثبات قدم داشته باشد و نلغزد ، چنانچه انسان در خطی  
راه رود که آن خط فاصله بین نور و سایه باشد مشکل است پیدا کردن عین خط چه برسد  
بفاصله بین تشبیه و تعطیل در توحید و فاصله بین افراط و تفریط و فاصله بین قوه عاقلیه و  
غضبه و بین غضبه و شهویه و هکذا . پس باقی ماندن بحد وسط و عمل بآن کار مشکلی است  
چنانکه رسول خدا فرمود : شَهِتَنِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخَوَاتُهَا . کسی آنحضرت را در خواب دید و  
عرض کرد از شما روایت شده : شَهِتَنِي سُورَةُ هُودٍ ، فرمود بلی . عرض کردند بکدام آیه اش؟  
فرمود : بِقَوْلِهِ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ .

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا  
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ۝۱۰۳ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ



ظَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ  
 ذَلِكَ ذِكْرُ لِلَّذِينَ أَكْرَبْنَهُ ۖ ۝۱۱۴ وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ  
 ۝۱۱۵ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكَ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ  
 الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا  
 مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ۝۱۱۶

**ترجمه:** و اعتماد مکنید بسوی آنانکه ستمگرند که شمارا آتش میرسد . و شما را جز خدا  
 یاورانی نیست سپس باری نصیبید ۱۱۴ و بهادار نماز را در و طرف روز و ساعات کمی از شب  
 بد رستیکه نیکبها بد بیا را میرند این تذکری است برای پند گیرندگان ۱۱۵ و صبر کن که محققا  
 خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند ۱۱۵ پس چرا از مردمان قرون قبل از شما صاحبان خیری  
 پیدا نشدند که نهی از فساد در زمین کنند مگر عده کمی از کسانیکه نجاتشان دادیم . و  
 آنانکه ستم کردند پیرو لذتهای خود شدند و مجرم بودند ۱۱۶

**تفصیل:** اعتماد بظالم موجب دخول در آتش است ولی برای رفع ظلم و استیفاء حق رجوع  
 کردن بظالم اشکالی ندارد . و جمله : أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ دلالت دارد بر وجوب نماز  
 صبح و عصر که در و طرف روز است مانند آیه دیگر که فرموده : وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ  
 الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا . و مقصود از جمله : فَلَوْلَا كَانَ ... تسلیت رسول خدا و تقویت قلب او است  
 که افسوس گذشته نیز اهل خیر و پیرو عقل کم بودند و آنانکه بد نهال وسعت و نعمت دنیا رفتند  
 غالباً ستمگر بودند .

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ  
 بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۝۱۱۷ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً  
 وَاحِدَةً وَلَا يَرِ الْأُنَاسُ مِنْ خَلْقٍ مُخْتَلِفِينَ ۝۱۱۸ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ  
 خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْبَشَرِ وَالنَّاسِ  
 أَجْمَعِينَ ۝۱۱۹

**ترجمه:** و پروردگار تو چنین نبوده که قریه ها را بستم هلاک کند در حالیکه اهل آنها را

باصلاح پرداخته اند ۱۱۷ و اگر پروردگارت خواسته باشد البته مردم را يك امت قرار میدهد و همواره اختلاف دارند ۱۱۸ مگر آنانکه پروردگارت (بایشان) رحم کند و برای این رحم ایشانرا خلق کرده و سخن پروردگارت تمام شد که البته هر میکنم دوزخ را از جَنّان و آدمیان ۱۱۹

**تَكُنَّ جُمْلَةُ مَا كَانَ رَبُّكَ** تا آخر دلالت دارد که حق تعالی قومی را هلاک نمیکند بواسطه کفر و شرک و ظلم، در صورتیکه باصلاح پرداخته باشند. و مقصود از جمله: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ.. اراده جبری است و لو برای امتناع است، یعنی خدا نخواسته مردم را مجبور به هدایت کند. و مقصود از جمله: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ کسانی است که بواسطه تحقیق و طلب و کوشش خود مشمول رحمت پروردگارند که ایشان برای رحمت خلق شده اند و مقصود از جمله: وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ همین است.

وَكَلَّا نَفُصِّلُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَنْشِئُ بِقُرْآنِكَ  
وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَقُلْ لِلَّذِينَ  
لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ

**ترجمه** و هر يك از اخبار این پیامبرانرا که برای تو ذکر کردیم چیزی است که بواسطه آن دل تو را ثابت میداریم و تو را در این اخبار حق و موعظه ای آمده و تذکری است برای مؤمنین ۱۲۰ و بگو بآنانکه ایمان نمیآورند روی تمکن خود عمل کنید که ما نیز عمل میکنیم ۱۲۱ و منتظر باشید که ما نیز منتظریم ۱۲۲

**تکلیف** جمله ما نَنْشِئُ بِهِ.. دلالت دارد که حق تعالی برای محقق قسه های انبیاء گذشته را بیان کرده که دل او آرام گردد و بداند رسولان الهی همه در سختی و مبتلا بسرکشایی قوم خود بودند. و همه صبر بر اذیت و آزار قوم خود کردند تا اینکه محقق خسته نگردد. و البته برای مؤمنین نیز این قسه ها مفید است چنانکه فرموده وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. و مقصود از جمله: اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ، عتاب عقاب آموختن و تشر و تهدید است که هر کار میتوانید بکنید حق تعالی در کمین است چنانکه در آیه بعد فرموده.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَیَّامِ كُلِّهَا فَاعْبُدْهُ  
وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

**ترجمه** و مخصوص خدا است غیب آسمانها و زمین و بسوی او تمام امور باز گردد. پس او



را عبارت نما و بر او توکل کن و پروردگار تو از آنچه میکنید غافل نیست ۱۲۳

**نکته** غیب بر سه قسم است :

غیب ماضی ، غیب حال و غیب استقبال . و انسان محتاج است بشناخت این

سه غیب : اول آنکه قبل از او بوده است

دوم غیب حال را که عبارتست از دانستن آنچه مفید و موجب کمال است در زمان حیات .

سوم غیب استقبال عبارتست از آینده و آینده بشر از عالم آخرت . که علم به تمام این اقسام

غیب مخصوص خدا است . و باید بشر بواسطه وحی انبیا از حق تعالی خبرگیری کند .

سُورَةُ يُوسُفَ مَكِّيَّةٌ وَمِنْ آيَاتِهَا آيَةُ الْاِنْفِاقِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الرَّفِيقِ ۝ اِيَّاكَ اِيَّاكَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا  
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝

سوره یوسف مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد.

بنام خدای کامل ذات رحمان رحیم

ترجمه الف لام را . اینها آیات کتابی است روشن ۱ ما آنرا قرآن عربی نازل

کردیم تا باشد شما تعقل کنید ۲

تِلْكَ تِلْكَ اسم اشاره و مبتدا و مؤنث آمده به مناسبت خبر آن که جمع است آیات  
 خبر آن اضافه شده بکتاب . و الف و لام کتاب برای عهد است یعنی همین کتاب . و همین اسم  
 فاعل اجوف از باب افعال و صفت کتابست . اِنَّ از حروف مشبّهة بالفعل ضمیر نا اسم آن و  
 جمله اَنْزَلْنَاهُ فعل و فاعل و مفعول خبر آن می باشد . قرآن منصوب است بعنوان حال ضمیر  
 مفعول . عربی صفت قرآن . لعل از حروف مشبّهة ، کم اسم آن ، جمله تَعْقِلُونَ که جمیع  
 مخاطب از فعل مستقل است خبر آن .

تِلْكَ آیات الْكِتَابِ الْمُبِينِ ، دلالت دارد که تمام آیات قرآن روشن و بیان واضح است .  
 و اَنْزَلْنَاهُ دلالت دارد که از مقام بالاتری این قرآن فرود آمده و مقام بالاتر همان مقام عظمت  
 پروردگار است . و ممکن است بگوئیم چون ملائکه فرود آورده اند و مکان و مقام ملائکه در آسمان  
 است بدین جهت تعبیر به نزول شده . قرآن که مصدر باشد و یا صفت مشبّهة به چیزی  
 گفته میشود که قابل قرائت و سهل القرائة باشد و قرائت آن موجب نشاط گردد . چون این کتاب  
 آسمانی دارای این مزایا می باشد بدین جهت بآن قرآن گفته شده . و کلمه عربی دلالت  
 دارد که معانی مقصود را آشکار می سازد . چون عرب و اعراب از یکماده است و اعراب بمعنی



اظهار المعنى است . و مقصود از عربى بودن قرآن اين است كه مقاصد آن روشن است و هر كس بآن نزديك شود و خصوصاً اگر به زبان عرب آشنا باشد ، لياقت استفاده از آن را دارد . و ميتواند مفاهيم آنرا درك كند زيرا مطالب آن طبق فطرتست و احساسات پاك و عقلايت پاك زود آنرا مى فهمد . و اينكه بلفظ عربى نازل شده براى اين است كه لغت عرب از جهت فصاحت و روانى و فهمانيدن مقاصدش بتوسط اعرابست و ديگر اينكه از جهات نكات ادبى و كثرت تصاريف و مشتقات بر ساير لغات امتياز روشنى دارد و از نظر جمله بندى و تركيب مفردات و از جهت تقديم و تاخير و حذف و ذكر و وصل و فصل و مجاز و كنايه و استعاره و ضرب امثال بر تمام زبانهاى زنده دنيا مزيتى دارد و زبان عرب يك زبان ادبى كامل وى نظير است . و در هيچ زباني اين امتيازات جمع نشده . و قرآن از جهت جمال لفظى و شيرينى و دلنشينى و زيبائى بيان ، باعتبار عربى بودن و شيوائى و فنون بلاغت تا بحد اعجاز رسيده و مظهر كامل آن لغت عربست نه لغات ديگر . و بتجربه رسيده كه نكات و ريزه كارى ها كه بواسطه عربى بودنش ادا كرده بلفات ديگر و زبانهاى ديگر نميتوان ادا كرد . و هر قدر ترجمه روان براى آن بياورند باز همانند عربى آن نميشود . و مفاهيم آنرا نميرساند . و البته جمال معنوى قرآن كه همان علوم و احكام و استحكام مائى تشريضى آن باشد بهتر مىرود اهميت است . ولى بلفظ عربى آمده كه بهتر از ساير لغات قابل درك باشد . و لذا فرموده :  
قُرْآنًا قَرِيبًا لِّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِمْ بِمَا أَوْحَيْنَا  
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنُ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝

ترجمه ما بهترين داستانها را باوحى كردن اين قرآن بر تو ميخوانيم و حتماً و حقيقتاً تو پيش از وحى از مردم بى اطلاع بودى ۲

ترجمه حَقَّعَالِي اين سوره و داستان يوسف را بعنوان يك قصه شيرين و بهترين داستانها احسن القصص معرفى كرده ، اگرچه قصص قرآن بطور كلى بهتر از قصص ساير كتب است ، از جهاتى : اول - از جهت اينكه از داستان انبيا و مردمان صحيح العمل الهى بيان كرده نه از سلاطين و پهلوانان وى بندگان و نه از شرور و منافقان وى اعتبار و نه از قصص عشقى و شهوت انگيز و هوى و هوس فساد و فجار . دوم اينكه در قصص قرآن مقصود تعليم و

تعلّم و پند و موعظه و ارشاد است ، نه صرف صرف وقت و دانستن مطالب بیهوده .  
 سوم آنچه قرآن گفته طبق واقع بوده و گوینده آن خدای خبیر و بصیر است نه خیالات و  
 حدسیات بافندگان . و این مزایا در هیچ کتابی جمع نشده است و لذا فردوسی که شصت  
 هزار شعر در مدح شاهان سروده ، در اول کتاب یوسف و زلیخای خود چنین گوید :

نگویم دگر داستان ملوک	دلم سیر شد ز استان ملوک
که آن داستانها دروغست پساک	دو صد زان نیززد بیکمشت خاک
دلم گشت سیر و گرفتم ملال	هم از گیو و طوس و هم از پور زال
بنظم آوریدم بسی داستان	ز افسانه و گفته باستان
ز هر گونه نظم آراستم	بگفتم در او آنچه خود خواستم
کنون گر مرا روز چندی بقاست	دگر نسپرم جز همه راه راست
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستیشان نهد بیخ و بن
بیا قصه از قول دادار خوان	که بپذیرد آن مرد بسیار دان
الف لام را تلك آيات را	بخوان تا بدانی حکایات را
حکایات این داستان بس خوش است	سخنهای جان پرور دلکش است

حق تعالی این قصه را احسن القصص نامیده زیرا در این قصه عقائد و اخلاق و اوضاع  
 و تقدیرات الهی بطور عجیبی مقل شده است و برای جوانان امروزه که غرق شهوات و مادیاتند  
 بسیار مفید میباشد .

در این جا ذکر پیغمبران و پیمبرزادگان و فرشتگان و آدمیان و چهار پایان و پرندگان  
 و روش پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر  
 زنان و حسد حاسدان و شیفتگی عاشقان و عفت جوانمردان و ناله محنت زدگان ، و علم توحید  
 و فقه و علم تعبیر ، و علم فراست و سیاست و کیاست و معاشرت و تدبیر معیشت ، قصه نیکوئی  
 است از خوی نیکو از روی نیکو .

جمله : **إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ** دلالت دارد که پیغمبر اسلام این قصص را قبل  
 از وحی نمیدانسته و این دلیل واضحی است بر ردّ خرافتیین که میگویند پیغمبر و امام همه چیز  
 میدانسته اند . و نیز دلیل روشنی است بر ردّ معترضین مسیحی و سایر معاندین که میگویند



پیغمبر اسلام مضمین قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود یاد گرفته و با افکار خود بهم آمیخته و بصورت قرآن اظهار داشته . ولی طبق این آیه رسول خدا اصلاً اطلاع نداشت و با اهل کتاب ارتباطی نداشت . و آنچه در قرآنست همان وحی الهی و الهام او بود و از هر جهت رسول خدا پایند و حق بوده . باضافه آنچه در توراۀ ذکر شده با قرآن تفاوت بسیاری دارد و قصه های توراۀ مخلوط باوهام است . و اگر پیغمبر اسلام از آنها گرفته بود باید بی تفاوت باشد و حال آنکه چنین نیست و قصه قرآنی خرافات و اوهام ندارد .

إِذْ

قَالَ يَوْسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ  
وَالْقَمَرَ رَايَهُمْ لِي سَاجِدِينَ ④

**ترجمه** و تئیه یوسف بپدرش گفت : ای پدر من بتحقیق من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجدہ کردند ع

**تفسیر** در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانہ زمین خوش آب و هوایی بنام فلسطین وجود دارد کہ برای کشاورزی و دامپروری بسیار مستعد است . این سرزمین دارای تپہ های کم ارتفاع و درہ های کم ژرفست و نسیمهای مفید مدیترانہ را بعد کامل مورد استفادہ قرار میدہد . کنعانیان در اینجا ساکن بودند و باین مناسبت آنجا را کنعان میگویند . چون حضرت ابراهیم در بلاد کلدہ بدعت توحید قیام کرد و خدایان دروغین را بباد توهین گرفت و ادگاہ بساہل او را محکوم باعدام کرد و او را بآتش افکندند و پس از آنکہ خدا او را نجات داد ، محکوم بہ تبعید شد و در نتیجہ محاکمہ دیگری اموال خود را از توقیف حکومت بابل خارج کرد و با زوجہ خود سارہ و خدم و حشم خود از سرزمین بین النہرین بحوران شام کوچ کرد و پس از مدتی کہ بزرگواری او نزد اهالی حوران مسلم شد ، بطرف فلسطین . مهاجرت کرد و پادشاہ آن حدود سرزمین فلسطین را باو واگذار کرد . و در این سرزمین برنعت و برکت حشم و خدم او بسیار شد . نوشته اند : چهار ہزار سگ گله داشت و بہمین نسبت چوبان و خدم و مویشی دیگر داشت . و تا سن ہشتاد و شش سالگی فرزند ی خدا باو نداد سپس خدا از ہاجر گنیزیکہ سارہ باو بخشیدہ بود اسماعیل را بوی داد کہ ملت بزرگ عرب و اجداد پیغمبر

اسلام از او بوجود آمدند . حمل این کنیز بساره بسیار ناگوار آمد زیرا فهمید علت بی فرزندی او بوده نه شوهرش . و از طرفی دید که وارث خاندان ابراهیم فرزند کنیز او خواهد شد و اموال و چشم او را ضبط خواهد کرد و این زندگی مجلل منتقل بفرزند هووی او میشود . این تصورات او را بسختگیری با حضرت ابراهیم واداشت ، بطوریکه حضرت ابراهیم مجبور شد هاجر را بسا فرزندش بیک بیابان خشک و بی آب و علفی که همین مگه باشد ، ببرد . ولی احتمال داده اند که هاجر از عریشهای جرهم بود که در حدود مگه اقامت داشتند . و ابراهیم هاجر را بمگه برد تا بقبیله اش بسپرد و او را پرستاری کنند ولی باز خاطر ساره تسکین نیافت تا خدا در سن هشتاد سالگی اسحق را باو داد در حالیکه ابراهیم صد سال داشت و چشم ساره روشن شد . ولی با وجود اسحق که خانم زاده بوده حضرت اسماعیل بکلی از خاندان و اموال پدر محروم گردید و در حجاز ماند و جانشین رسمی ابراهیم اسحاق شد . چون سن او بچهل رسید حضرت ابراهیم دختر برادر خود را از بین النهرین که وطن اصلی او بود بتوسط خادمی برای او خواستگاری کرد و این دختر بنام رفقه را باو تزویج کرد و پس از زمانی دو پسر توأم برای اسحق آورد یکی یعقوب و دیگری عیسو . یعقوب جانشین نبوت و روحانیت او شد و عیسو مردی پهلوان و صحرا گرد و سیاست مدار گردید . چون خدا وعده کرده بود بساره فرزندی با برکت و پدر ملت بزرگی باو عطا کند در یعقوب این وعده عطا شد . یعقوب زنان متعدد گرفت و از هر زنی دو پسر آورد که بزودی يك فامیل بزرگی شدند و در میان فرزندان یعقوب يك پسر بسیار زیبا و شیرین و دارای روح بزرگ و مستعد نبوت وجود داشت بنام يوسف و از همه برادران کوچکتر بود . برادرانش همه بزرگ شده و بدنبال کار و شکار و گله داری و خرید و فروش بودند . یعقوب پیرمردی سالخورده شده بود و در خانه نشسته و زمام امور را بدست فرزندان رشید خود سپرد و بزرگترین لذت و خوشی او این با این کودک زیبا و شیرین بود با اضافه بر محبت پدری ، چون نمایش روح بزرگ نبوت را در او احساس میکرد بیشتر باو علاقه داشت . يوسف روز بروز بطور کامل دل و توجه پدر را میبرد و بخود اختصاص میداد . در حالیکه ده سال بیشترنداشت . در جمال و ادب و روحانیت نمایش يك جوان لایق را داشت . يوسف يك برادری از مادر خود راحیل بنام بنیامین داشت و ده برادر دیگر از زنان دیگر داشت . يوسف که کودکی نورس بود ، همواره در دامان پدری مانند یعقوب پیغمبر جای داشت . و با فطرت نبوت و تربیت پاکی و عصمت و هوش سرشار ، آماده استفادہ از مقام پدر بود . افکار بلند



پدر و شور و محبت مفرطی که باین طفل داشت در وجود صفای این پسر منعکس میشد . و افکار بزرگی در مغز او در میزد و او را برای رتبه بلند نبوت و زمامداری ملتی مهیا میساخت . پرتو نور نبوت پدر همیشه شعور باطنی او را تحریک و ترقی میداد . و لذا شبی خوابی دید :

### رویا ی ملکوتی

قرآن سرگذشت یوسف را از این جلوه معنوی و رویای ملکوتی آغاز کرده ، در حقیقت رویا سخنان بسیاری است که تمام دانشمندان را حیران نموده . بعضی گفته اند ، رویا عبارتست از القاءات فرشته و یا شیطان ، خوابهای راستی که مطابق واقع باشد و تعبیر صحیحی داشته باشد از القاءات فرشته است که در حال خواب بگوش انسان میرساند . و در صورتیکه اوهام و خیالات با آن مخلوط نشود واقعیتی دارد . و اگر مخلوط با اوهام شد صورت دیگری دارد . و خوابهای پریشان از القاءات شیطان است که واقعیتی ندارند . بعضی گفته اند خواب همان خیالات و افکار خود انسان است که قوه تخیله انسان کار میکند ، و باموری پیش بینی میکند . گاهی درست درمیآید ، و گاهی نادرست ، چنانکه گفته اند شتر در خواب بیند پنبه دانه ، گهی شمشیر خورد که دانه دانه . هرکس هر شغلی دارد بفکر همان شغل است و در خواب نیز متناسب آن خواب میبیند . عالم خواب کتابخانه می بیند . حلاج خواب دگان حلاجی ، زید پدر خود را در خواب بیند و عمرو پدر خود را . ولی چون انبیا و اولیا ، خصوصاً طفل معصومی مانند یوسف روح پاک و بی آلاچی دارد ، و قوه عاقله اش بر قوه واهمه تسلط دارد ، خواب ایشان پریشان نیست بلکه درک واقعیتی است . چنانکه در خبر آمده رویا جزئی از نبوت است روح با صفای یوسف نورانی ، در آن عالم پاکی و جهان وسیع ملکوتی می بیند ، یازده ستاره و ماه و خورشید با احترام وی تواضع کردند . این رویای لذت بخش او را شاد میگرداند . و این نقشه آسمانی او را حیران میکند . کودک روشن دل خوش ذوق که در بیت نبوت پاکیزه و بدون غل و غش رشد کرده در خواب خود تعجب دارد که این خواب و این منظره چه تعبیر دارد . تواضع کرات بالا برای من چه معنی دارد ؟ آیا آینده درخشانی را بمن نوید میدهد و موفقیت بزرگی نصیب من خواهد شد . بالاخره به پدر خیرخواه خود که طهارت و پاکیزگی را از او ارث برده اظهار میکند . پدر بزرگوارش که با عالموحی ارتباط دارد و از رجال آسمانی است متوجه شد که این خواب کشف از آینده خوبی دارد . رویای الهی و ملکوتی و از طفل معصومی است . آینده درخشانی را نوید میدهد . از این جهت بفرزند نورس شیرین زبان

خود سفارش میکند :

قَالَ يَا بَنِيَ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى  
إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ⑤

**ترجمه** ای پسر جانم خوابت را برای برادرانت مگو که نیرنگی سخت برای تو بکار میبرند بدون تردید شیطان برای انسان دشمنی است آشکارا ۵

**تکلیف** با اینکه يك خانواده از يك درخت و ریشه تشکیل شده باز تنافر و نزاحم و خصومت میانشان بیشتر از اجانب است . بجبهاتی :

- ۱- در منافع باهم مزاحمند و بر سر يك سفره و يك نقطه همه طمع دارند .
- ۲- کثرت معاشرت آنانرا از يك دگر ملول و آزرده میکند . گوئی این تنافر و نزاحم در میان شاخه های درختان و گیاهان نیز موجود است . شاخه های يك درخت و رشته های يك گیاه که از يك تنه میباشند هرچه امتداد پیدا میکنند از هم دورتر میشوند . در برادران و خواهرانی که از پدر و مادر ثروتمند و بزرگ بوجود آمده باشند ، بیشتر در منافع باهم نزاحم دارند . ولی اولاد يك فقیر گمنام چنین نیستند . فرزندان يك ثروتمند و یا يك حاکم غالباً باهم نزاع دارند ، و گاهی جنگهای خونینی بر سر ریاست پدر و ثروت او پیدا میشود . حضرت یعقوب پیغمبر است بزرگ صاحب ریاست روحانی و شیخ عسیره و وارث حضرت ابراهیم . سرمایه وحشم فراوان دارد و فرزندان او همه امید جانشینی او را دارند و همه سعادت و وضع زندگی خود را رهین توجه پدر میدانند . اکنون می بینند این پدر دل بکودك زیبای شیرین خود يوسف داده ، و شب و روز با او انس گرفته ، مبادا ریاست روحانی و وراثت ابراهیمی باو منتقل شود . مبادا جانشین پدر گردد در میان قبیله ، هر هفته که آثار نبوغ و عظمت و زیبایی جمال يوسف بیشتر میگردد برای برادران احتمال خطر بیشتری است . باضافه يوسف فرزند مادر ایشان نیست ، و مادر وی هَووی مادر ایشانست و رشك و حسادتى که میان هَووها میباشد بفرزندانشان منتقل میگردد . این برادران نمیتوانند الفت پدر را با برادر نامادری خود هموار کنند باضافه رنج کار صحرا و گله و حشم و داد و ستد همه بر عهده ایشان است . ولی برادر نامادری ایشان در دامن پدر ، در ناز و نعمت ، طبعاً حسد میبرند و گوشه میزنند . یعقوب هم که مرد عالم و پیغمبری با تجربه میباشد ، بدبینی آنانرا حس میکرد . اگرچه پدر بزرگوار باید محبت



خود را نسبت به همه یکسان بکاربرد و یقیناً همین کار را میکرده ، ولی طبعاً باید بطفـل بیشتر برسد . بهر حال برکت دادن و قانون وصایت و تعیین جانشین روحانی نیز اهمیت دارد و محل طمع همه برادرانست . پس چه حالی خواهند داشت فرزندان یعقوب هرگاه برکت و وصایت خود را در حق یوسف اجرا کند . و آن مردان رشید زحمتکش را محروم کند . این پدر باید کاری کند که حس برادران تحریک نشود ، و بزرگترین محرک برادران همین خوابست که اگر منتشر شود باعث عداوت برادران خواهد شد . لذا فوری فرمود : ای فرزند عزیزم ، صاب و خواب خود را برای برادران بگوئی و باین سبب در حق تو فکر بدی کنند و تورا گرفتار کنند ، خصوصاً که شیطان نیز وسوسه میکند و فتنه را دامن میزند .

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ  
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥

**ترجمه** و این چنین پروردگارت تو را برمیگزیند و از حقائق مشکلات بتو میآموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام میکند چنانکه پیش از این بر دو جدت ابراهیم و اسحاق تمام کرد . براستیکه پروردگارت تو را دانا و حکیم است .  
**تکلیف** معلم و مربی طفل باید در پرورش و تربیت او ، او را متوجه افکار بلند کند و افکار بلند بیکه در مغز طفل پدید میآید تقویت نماید . بهترین وسیله ترقی ، افکار و مقاصد بلند است . همت بلند دارد که مردان روزگار ، از همت بلند بجائی رسیده اند . کسیکه فکر بلند و هدف عالی دارد بمقامات بلند میرسد . علل عقبماندگی و بی توفیقی اکثر مردم کوتاه نظری و کوتاهی فکری است . در این آیه چون یعقوب خواب فرزند خود را شنید ، متوجه شد که فکر بلند و معنویت بزرگی در مغز این کودک زیبای شکر لب دور میزند که چنین خوابی دیده و باید آنرا تقویت کند و او را امید و ار سازد . و چند نکته را باو خاطر نشان ساخت :

۱- **يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ** . فکر طفل معصوم را متوجه پروردگارش نمود که پروردگارتو منشأ و مبدأ هر خیر و سعادتست برای تو ، باید فکر کودک را متوجه نمود که در هر قدمی ، اساس پیشرفت و ترقی ، توکل و اعتماد بر عنایت پروردگار است . اگر کودکی فهمید که خیری نیست جز از طرف پروردگارش ، بزرگترین درهای خوشبختی برای او باز شده و این فکر ، تمام حرکات او را از

انحراف حفظ میکند و تمام مشکلات را برای او آسان میکند ، و يك چشمه سرشاری از معنویت و اخلاق و اعمال نیک در دل او وارد میشود که روز بروز رفتار او زیباتر میشود . این است که یعقوب او را امیدوار بهر در گارش کرده و میگوید : خدا تو را برمیگزیند ، یعنی مقام نبوت بتو عطا میکند .

۲- او را با اهمیت علم و دانش متوجه میسازد ، وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ، یعنی از این خواب تو چنین می فهمم که مشکلات و گرفتاریهای سیاسی و غیر سیاسی بدست و فکر تو حل میشود . علاج قحطی و گرفتاری ملت گرسنه و آبرو دادن بفامیل و قضایای عجیب را تو با علم خود کشف میکنی . از این بیان معلوم میشود که پس از توحید و خدا شناسی که باید در فکر طفل پرورید و تقویت کرد فکر دانش و علم است . بعضی تأویل الاحادیث را بمعنی تعبیر خوابها گرفته اند . و این اشتباه است زیرا احادیث جمع اُحْدُوْثَه میباشد و آن بمعنی عجیب و مُشْكَل و اَعْجَبَه است . و تأویل هم بمعنی کشف واقعیات است از ماده اَوَّل یعنی برگشت ، از ظاهر کلام بحقیقت و کیفیت آن . و اگر احادیث جمع حدیث باشد معنی چنین میشود : خدا مال و واقع اخبار را بتو یاد میدهد .

۳- يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ، یوسف عزیز را متوجه میکند که خدا از چیزی در حق تو دریغ ندارد و نعمت کامل و فیض خود را از کمال و جمال و ملك و مال و مقام بتو عنایت میکند . اگر چه نعمت کامل ، همان دین حق و علم و دانش است و بلکه در این آیه نبوت است .

۴- كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ .. چیزیکه بسیار اهمیت دارد ، توجه دادن طفل است بعظمت و بزرگی آباء و اجدادش است ، یعنی پدران تو مقام ارجمند روحانی و عظمت نبوت را داشته اند تو باید بکوشی و چراغ این دودمان باشی و موجب سربلندی پدران گرامی گردی . یکی از فصول برنامه تربیت و ترقی نهادگان ، توجه دادن ایشانست بعظمت و بزرگی اجداد و نیاکانشان قهراً يك نشاط و همتی در نفس اطفال پیدا میشود و او را برای احراز مقام خانوادگی بکوشش وامیدارد ، در این آیه اگر چه پدر بزرگوار ، خواب یوسف عزیزش را تعبیر نکرده ، اما پس او فهمانیده که خواب او آثار زیادی دارد . حضرت یوسف در سن ۷ سالگی خوابدید که عصای زبرجدی باو داده شد و آن عصا را او بزمین فروبرد و هريك از برادرانش نیز عصاهای خود را در اطراف آن ب خاک فروبردند . ولی عصای او مانند درخت تنومندی شاخ و برگ بسیار برآورد ، و عصاهای برادرانش بهمان حالیکه بودند در سایه آن قرار گرفتند . این خواب



بگوش برادرانش رسید و از همان وقت نسبت با و بدبین شدند و با خود گفتند این کودک از هم اکنون در فکر ریاست بر ما است . و در مقام آزار او بودند ولی یعقوب که علاقه مفراطی باین طفل شیرین داشت در حفظ او میکوشید و بخود نزدیک و از برادران دور میداشت و اوقات خود را با او میگذرانید چون در سیمای اولیاقت نبوت میدید . و چون بسن ۹ یا دوازده رسید ، خواب سجدۀ آفتاب و ماه را دید و پدرش سفارش اکید کرد که مبادا برادرانش از خواب او مطلع شوند و بر او حسد برند . و در مقام ازیت او برآیند . البته یعقوب نیز در اخفاء آن کوشید . ولی برخلاف انتظار این راز از پرده برون افتاد و بگوش برادران رسید . آنها خود یعقوب که بآینده درخشان طفل معصوم امیدوار بود و از فرط نشاطیکه در دلش موج میزد خواست بکاهد و خاطر خود را سبک کند با همسر خود که محرم رازش بود اظهار کرد و او را بکتمان سفارش نمود . ولی خود یعقوب که نتوانست این سر را نگهدارد از دیگری چسه توقع . و چون برادرانش از خواب دوم خبر شدند یکباره آتش حسد در درونشان مشتعل شد و با سابقه بدبینی دیگر نتوانستند خودداری کنند . و این خواب را بخودشان تعبیر کردند و گفتند یازده ستاره مائیم . و ممکن است در آینده بر ما ریاست کند و بجائی برسد که پدر و مادرش نیز در مقابل او تواضع کنند . این موضوع بر ایشان قابل تحمل نبود و در مقام برآمدند که علاج واقعه قبل از وقوع نموده و خود را خلاص کنند .

## لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ ⑦

**ترجمه** بیقین در زندگی یوسف و برادرانش نشانه هائی است ( عبرت انگیز ) برای

جویا شونده و سؤال کنندگان ۲

**تکلیف** برادران یوسف همه بزرگ و در زندگی مستقل شده اند چنانکه خود گفتند : وَنَحْنُ غَصَبٌ وَلِیْ فَرَامُوشْ كَرْدِه اَند که در کودکی تا چه حدّ مورد لطف پدر بوده و از عواطف او بهره برده اند . و الآن هم توجه ندارند که پدر بزرگوار تا چه حدّ نسبت بآنان عدالت را مراعات میکند . ولی فقط این را می بینند که یوسف خردسال مورد الطاف پدر است . یوسف طفلی بود که از کودکی آثار نبوغ و عظمت از هر جهت در او هویدا بود ، حسن صورت جمال سیرت قد و قامت رعنا روی زیبایش مورد تعجب هر پیر و پیرنا بطوری خداوند قدرت نمائی کرده و عالم حسن و زیبائی را در قالب او ریخته که نقش زیباتر از آن تصور نمیشد . اصلاً حسن

و رعنائی از موضوعاتی است که کسی قدرت اندازه گیری آنها ندارد فقط میشود فهمید ، ولی نمیشود وصف و بیان نمود ، يُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ است . در خبر از رسول خدا آمده که در شب معراج یوسف را در جمع انبیا دیدم بمانند ماه شب چهارده بود . نوشته اند که بلندبالا ، بازو و ساق سطیر ، لطافت و صفای جسدش باندازه ای بود که همه را بتعجب وامیداشت . و نیز در خبر آمده که خدا نیمی از حسن را بیوسف داد و نیمی دیگر را میان همه افراد بشر تقسیم کرد . در زیبایی بمانند و قهرمان جمال و ضرب المثل زیبایی بوده و علل حسن اظهار از چند جهت بود :

۱- از جهت وراثت زیرا جدش اسحاق از زیبایی و جمال فوق العاده برخوردار بود . جدش ساره مادر اسحاق عیال حضرت ابراهیم موقعیت تاریخی دارد که در تورات راجع به جمال او حکایاتی آمده ، باندازه ای که حضرت ابراهیم در مهاجرت و مسافرت خود تا جائیکه امکان داشت او را از انظار پنهان نگاه میداشت که مبادا مورد نظر و طمع کسی بشود .

۲- از جهت توالد ، زیرا بتجربه رسیده که اولاد پدر پیر زیاتر میشود . خصوصاً اگر مادر نیز جمیل و زیبا باشد . والبتّه مادر یوسف راحیل چنین بوده .

۳- آب و هوای دلکش معتدل فلسطین ، ساحل دریا که طبیعتاً حسن پرور و دارای نسیم روح افزا و تپّه های معطر پر گل و ریحان که معروفست بسرزمین شیر و عسل .

۴- پدر قدرت الهی بخیل نیست و بهر کس حسن و زیبایی میبخشد . منتهی وسائل زندگی و تربیت و حفظ الصحّه اگر همواره باشد . حسن خدادادی را که فرموده : وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ را پدر و مادری میتوانند حفظ کنند و پدر و مادر دیگر بواسطه فقر و جهل نمیتوانند . یوسف در دامن پدری پیغمبر دنیا آمده که باوضاح تربیت و محاسن طبیعت دانا است . ثروت هنگفت حضرت ابراهیم و اسحق بدست او است . از جهت مادی و معنوی وسائل تربیت کودک شیرین خود را دارد . از نظر غذا و لباس و پاکیزگی . تمام این علل دست بهم داده زیباترین فرد را در میان بشر بوجود آورده که محلّ حیرت و یکی از آیات قدرت و قلم صنع پروردگار است . ولی متأسفانه این نعمت مایه ناراحتی صاحبش و حسد برادرانش گردید . که لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَظَاهِرِينَ . در دنیا هیچ نوشی

بی نیش و هیچ خوشی بدون غم نبوده و هر نعمتی مقرون بنقصی بوده . برادران یوسف از نعمت سرشار حسن و کمال و جمال و آثار نبوغ و عظمت و قریحه سرشار او توجه پدر بهرحمت حسد افتادند ، و مایه غم و اندوه ایشان شد . و این درد دوائی نداشت . حسد بکمرض عجیبی



است که بضر و زیان و هلاکت حاسد و گاهی محسوس نینبایان میرسد . رسول خدا فرمود : الحسد یأكلُ ایمانَ کما تأکلُ النارُ الحطبَ ، حسد آتشی است ایمان سوز . بدبینی برادران یوسف روز بروز زیاد میشد و از درون شعله می کشید . در آفاق آتشی زیر خاکستر بود و در دل هر يك پنهان بود و خجالت میکشیدند بیکدیگر اظهار کنند و بآنها برمیخورد که با آنها نهی با يك کودکی رقابت کنند . ولی چون خواب منتشر شد و جلوه جمالش در اثر استكمال قوای تن پرتو افکن گردید ، این حسد درونی شعله ور شد و به زبان رسید تا اینکه دور هم نشستند و درد اندرونی خود را برای هم گفتند ، و از جمال و کمال یوسف و شدت علاقه پدر نسبت با و اظهار بدبینی کردند ، تا در نتیجه يك پیمان اتحادی علیه این طفل کوچک و این پدر پیر بستند . در حقیقت خانواده بزرگ یعقوب مقدمات يك جبهه خونینی را فراهم کردند که برادران قوی و مقتدر در يك طرف و پدر پیر و طفل زیبا در طرف دیگر بود و دست بدست هم دادند تا برادر کوچک و پدر پیر را غافل گیر کنند و آنانرا از پای در آورند و از پای هم در آورند و فکر هلاکت یوسف خردسال و دافدار کردن پدر افتادند . طفلی که گناهی نداشت جز جمال خدائی و استعداد سرشار . این یکی از آیات عجبه خانواده یعقوبست . حسد چنان شراره کشید که تصمیم هلاکت و اعدام برادر شیرین بیگناه را گرفتند . شاعر گوید :

دیربست که تا جهان چنین است	بی نیش مگس کم انگیزن است
یوسف که ز ماه عقده می بست	از حق برادران نمیرست
احمد که سرآمد عسرب بود	هم حسته خوار بولهب بود
خاموش دلا ز تیره گوئی	میخورتو جگر بتازه روشی

نکته دیگر — آیاتُ للسَّائِلِینَ ، دلالت دارد که قصه یوسف و جورِ اخوان او ، آیاتِ عبرتی است برای حق جوینان که سائل را بمعنی پرسش کنندگان حقیقت بدانیم . حتی برای رسول خدا نیز تسلیم و عبرتست . رسول خدا از قبیله قریش ساکن مکه ، حرم محترم خدا و معبد عمومی عرب همه ساله عشائر عرب و ایلهای چادر نشین از جنگ و خونریزی دست میکشند و برای سبک کردن بار گناه پناهنده بحرم امن الهی میشدند و بنظر قدس و پاکی باین خانه و اهلش نگاه میکردند از اهل مکه توقع انصاف و عدالت و اخلاق داشتند ، خدا پیغمبری برایشان مبعوث کرد ، امین راستگو ، خیرخواه ، چون قیام بارشاد نمود و آنانرا از بت پرستی و فحشاء و منکرات نهی نمود باهم اتحاد کردند علیه او و بقتل و غارت او و یارانش کمر بستند . با اینکه میدانستند بسیاری

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ  
عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَكَبِّرِينَ  
عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ  
ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ  
أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱) وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲)  
يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا تَأْثِيمٌ (۲۳)

ترجمه: محققا پرهیزکاران در باغها و در نعمتند (۱۷) خوش و بانشاطند  
بآنچه پروردگارشان بایشان داده و پروردگارشان از عذابدوزخ حفظشان  
نموده (۱۸) بخورید و بیاشامید گوارا باد مقابل آنچه عمل می‌کردید  
(۱۹) بر تختهای عزت که ردیف شده تکیه زده‌اند و ایشان را با حورالعین  
همسر گردانیده‌ایم (۲۰) و آنانکه ایمان آورده و فرزندانشان بسبب  
ایمان از ایشان پیروی کرده باشند فرزندانشان را ملحق بایشان گردانیم  
و از عمل ایشان چیزی نکاسته‌ایم هرکس گرو اعمال خویش است که کرده  
است (۲۱) و بمیوه و گوشت از آنچه میل میدارند مددشان داده و برای  
ایشان افزوده‌ایم (۲۲) در آنجا جام (شراب را) از دست یکدگر بگیرند  
که در آنها نه لغوی باشد و نه گناهی (۲۳)

نکات: جمله: و اتبعتم ذریعتهم بایمان... دلالت دارد براینکه فرزندان  
اهل تقوی در بهشت ملحق بپدرانند اگرچه در درجه‌ایشان نباشند، ولی  
بواسطه ایمانیکه داشته‌اند در مجمع ایشان حاضر شوند تا چشم ایشان  
روشن باشد و از دوری فرزندان در غم و اندوه نباشند و این خود باعث  
مزید خوشی متقین است. و مقصود از جمله: یتنازعون... این است که  
بسرعت با یکدگر جام شراب را رد و بدل میکنند.

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ  
بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنْ آلَهُ  
عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ  
الرَّحِيمُ (۲۸) فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ (۲۹)

ترجمه: و غلامان نشان که گویا مروارید مستورند بر دور ایشان میگردند  
(۲۴) و برخی از ایشان رو به برخی دیگر کنند و احوال بررسی کنند (۲۵)  
گویند که ما سابقا در میان کسانمان هراسان بودیم (۲۶) پس خدا بر ما  
منت گذاشت و ما را از عذاب سموم نگهداشت (۲۷) زیرا که ما او را از



پیش میخواندیم حقا که او نیکوکار رحیم است (۲۸) پس تذکر بده که تو ببرکت نعمت پروردگار ت نه کاهنی و نه دیوانه (۲۹)

نکات : مقصود از جمله : کنا فی أهلنا مشفقین، ممکن است این باشد که ما در دار دنیا دلسوزی میکردیم در میان خانواده خود، و این دلسوزی سبب نجات ما از عذاب و سبب لطف الهی شده، و ممکن است مقصود این باشد که ما سابقا از خدا هراسان بودیم و یا از فوت دنیا و فراق دوستان هراسناک بودیم و فعلا معلوم شد که اشفاق ما بیجا بوده است. و بیا بنعمت ربک بآء سبیه می باشد.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَرِبِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا مَادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵)

ترجمه : بلکه میگویند شاعریست که انتظار مرگ او و انتظار حوادث هلاک آوری برای او داریم (۳۰) بگو انتظار برید که من نیز با شما از منتظرینم (۳۱) آیا عقلهاشان باین گفتار امرشان میکند و یا که ایشان قومی سرکشند (۳۲) یا میگویند آنرا ساخته و بسته (نه) بلکه ایمان نمی آورند (۳۳) اگر راست گویند پس سخن تازه ای مانند آن بیاورند (۳۴) آیا بدون هدف (و یا بدون سببی) خلق شده اند یا اینکه خودشان خالق بودند (۳۵)

نکات : در این آیات حق تعالی تمام گفتار و شبهه های پوچ کفار را نقل کرده بطور استفهام توبیخی و تقریعی. و ریب المنون حوادث بدی است که باعث مرگ کسی بشود که مشرکین برای رسول خدا چنین انتظاری داشتند و جمله : خلقوا من غیر شیء سه احتمال صحیح دارد : ۱- من غیر سبب و بدون علت یعنی باللفو و بالباطل . ۲- من غیر هدف یعنی خلقوا بالعبث ۳- من غیر خالق او من غیر ماده من المواد.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُضْطَرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (۴۱)

گوید : قیل و کان سبب ابتلائی است که کان له بقرة لها عجول فذبح عجولها بین یدئها و هی تخور فلم یرحمها فابتلی بفقر اعز ولده عنده . وقیل ذبح شاه فقام بیایه منکین فلم یطعمه . و بعضی نوشته اند : سبب ابتلا فروختن کنیز زاده خود بشیر بود که او را از مادر جدا و او نفرین کرد ، که در اواخر قصه وقت آوردن پیراهن یوسف از مصر خواهد آمد .

إِذْ قَالُوا الْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا  
أَبْدَيْنَا مِثْلًا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ⑤  
يُوسُفَ وَأَوَاطِرَ حُوءِ أَرْضٍ بَايَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ  
قَوْمًا صَالِحِينَ ⑥

**ترجمه** آنگاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوبترند با اینکه ما جماعتی نیرومندیم و حتما پدر ما در گمراهی آشکاری است ۵ یوسف را بکشید و یا در یک سرزمینی نامعلوم بدور افکنید تا توجه پدر یکجا بسوی شما باشد و پس از آن جمعی شایسته شوید ۶

**تکلیف** برادران یوسف در مقام چاره جویی برای دفع یوسف آمدند و کنفرانسی برای اظهار درد خود دادند و ایشان عبارت بودند از : رحیل ، شمعون ، لوی ، یهوذا ، یساکار ، زبولون ، دان ، نفتالی ، جاد ، آشیر ، ولی بنیامین که برادر مادری او و کوچک بود حتما در این کنفرانس نبوده ، اینان باند پشه خام و خیال فلفله که مادر یوسف بر تمام ما ریاست کند و نبوت باو منتقل شود و برکت را از پدر بگیرد باعث شدند که خطاهای دیگری کردند و حوادث ناگواری را بوجود آوردند . حضرت یعقوب بدبینی برادران را حس کرده بود و لذا یوسف را با خود نگه میداشت . رقابت طبیعی که میان برادران است خصوصا برادرانیکه از زنان و مادران دیگرند که همه پیرشده و پامرده اند و مهر و رابطه آنان از بین رفته و فعلا علاقه پدر منحصر شده بزن جوان ، و همین جهت روز بروز حسد و بدبینی برادران نسبت بیوسف بیشتر شده تا جائیکه نتوانستند از اظهار آن خودداری کنند و انجمن کرده و در دل خود را با یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش که کاری از آنها ساخته نیست پیش پدر محبوبتر از مايند . پدر ما از دسترچ ما که مردان نیرومند کارکن هستیم وسائل آسایش آنانرا فراهم میکند ، ما باید زحمت بکشیم و پدرمان با فرزندان کوچکش و راحیل مادرشان ہمیش و خوشگذرانی



بهردازد ، و قدر زحمات ما را نماید و قدرت و قوت ما را هیچ حساب میکند . پدر ما گمراه شده یعنی فریفته راحیل گردیده ، برادران یوسف توجیهی بمقامات معنوی یوسف و نبوغ او نداشتند . ولی یعقوب روح نبوت و استعداد الهی در او مشاهده میکرد و شاید از جانب خدا مأمور محافظت یوسف بود و بطور کامل میخواست او را تربیت کند تا نبوت از خانه او قطع نشود . ولی ظهور هرگونه موهبت و عظمت معنوی ، در چشم حسود مایه مزید کینه و عداوتست . حسد دشمن حق و ضد عدالت و انصافست . حسود حاضر نیست بلیاقت و حقوق محسوس اعتراف کند . برادران حسود یوسف حتی پدر خود بدگوئی و انتقاد کردند و او را گمراه خواندند . لابد مقصودشان گمراهی در دین نبوده و الا کافر میشدند با اینکه در میان آنان لای جد موسی بن عمران بوده ، پس مقصودشان از ضلالت ، گمراهی عرفی بوده . یعنی از روی منطق و عقل کار نمیکند ، بلکه مغلوب محبت یوسف و مادرش شده . بهرحال برای اینکه آسوده خاطر شوند در انجمن شده و مشورت کردند که چه کار کنند و سه رأی دادند : اول کشتن طفل بیگناه . دوم تبعید بجاییکه روی پدر نبیند . سوم انداختن میان چاهیکه در مسیر قافله است که او را اسیر کرده و بقید بندگی درآورند . و یوسف همیشه اسیر و بند ، باشد . نتیجه مشترک این آراء همان مفارقت ابدی میان پدر و پسر کوچک بود . ولی رأی اول که قتل یوسف باشد از همه بدتر و صاحبانش به بیباکی و سخت دلی متصف بودند و اکثریت این رأی را دادند . ولی رأی دوم و سوم سهلتر بود ، ولی ، حق زندگی و آزادی را از یوسف سلب میکرد . این نظرها مجازات بدترین جنایتکاران جهان است ، درحالیکه کودک معصوم گناهی نداشت و نسبت بآنان سوء قصدی نکرده بود و خلاصی مرتکب نشده بود . فقط جنبش حسد باین ستمکاری و قساوت وادار نمود ، چنانکه بیشتر جنگها و خونریزها و قساوتهای خانمان سوز دنیا از اثر همین حسد بوده است .

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوَّةَ فِي غَيْبَاتِهِ

الْحُبُّ يَلْفِظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ①

سخنگویی از آنان گفت یوسف را نکشید و او را در چاهی سر راه بیندازید تا برخی از کاروانان او را بربایند اگر کاری خواهید کرد . ۱۰

بگفت در انجمنی که ملو از شعله حسد بود با تصویب اکثریت یوسف را محکوم باعد ام

کردند که اگر این نظر اجرا میشد لگه ننگی بود در خانواده یعقوب . ولی يك تن که شاید لای پسر خاله یوسف بوده و مهربانتر نسبت با و بوده قیام کرد و رأی اعدام را نقض نمود . و نظریه ای داد که همه قبول کردند و برای یوسف تضمین حیاتی بود غیرآزاد . گفت او را در چاهیکه سر راه کاروانها واقع شده ببند ازید که بدست آنها بیفتد و چون کودک زیبایی است او را بعنوان بنده همراه میبرند و جمال و کمال او همه جا دستگیر او است . مقصود برادران با این رأی عطفی میشد ، ولی مشکل بود که چگونه او را از دامن پدر بیرون کشند ، یوسفیکه شب و روز مونس پدر پیر خود است و ساعتی بدون او آرام ندارد . و از طرف دیگر با پشیمانید گمان شده ، بچه وسیله او را سه فرسخ ببرند و در چاه بیفکنند . این طفلی که صحرا نرفته و جهانی نکرده ، بهانه ای برای بردن او نیست . در اینجا شور دیگری کردند و رأیشان چنین شد که در آیه ذیل بیاید :

قَالُوا يَا أَبَانَا

مَا لَكَ لَا تَأْمُرُنَا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ⑪  
غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ⑫

**ترجمه** گفتند ای پدر جان چه شده که ما را درباره یوسف امین نمیدانی با اینکه مامحققا خیرخواه اوئیم ⑪ فردا او را با ما بفرست تا گردش کند و بازی نماید و محققا ما او را حفظ خواهیم کرد ⑫

**تکلیف** یکی از حربه های دشمن تظاهر بدوستی است . برادران حسود این حربه خیرخواهی و دوستی یوسف را وسیله قرار دادند که پدر جان فصل بهار است ، طبیعت زندگی را نو کرده ، چمنها سبز و خرم پراز گل و لاله و پرندگان بنغمه سرائی و نواهای دلکش مشغولند که ها در میان این دره ها در گردش و چرا هستند . هرکس برای نشاط خود ، رو به صحرا میآورد . شما یوسف را در خانه حبس کرده ای ، نباید پیریکه بمنظر طبیعی اعتنا دارد و مکرر دیده ، با کودک نورس خود بماند و از لذت گردش و تفریح طفل مانع شود . پدر بزرگوار صبح تا شب میخواهد بطفل عزیزش اسرار نبوت و علوم ربانی را بیاموزد ولی جوانان دیگر حوصله ماندن خانه را ندارند و با تیر و کمان بشکار میروند و با شبانان خود بسر میبرند ، این جوانان بمنظر تعجب باین پیر و کودک می نگرند که چرا از مناظر صحرا خود را برکنار داشته اند. پس



برادران همین را وسیله کرده و جمعاً بحضور پدر آمدند که این کودک را در گوشه منزل نگاه داشته ای ، صحت او دستخوش آفت میشود و نشاطش مبدل بکسالت میگردد . اکنون که چمن از سبزی آراسته و انواع مناظر روح افزا بوجود آمده ، یوسف را با ما بفرست تا در صحرا گردش کند و در کنار چشمه های روان و دامن تپه ها بازی کند . این کودک باید برای آتیه مردی اجتماعی و صحرا نورد گردد . أرسله معنا غداً . . هرچه زودتر او را با ما روانه کن .

قَالَ إِنِّي لَخَزِئُتِي أَنُ

تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۝۱۳

قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۝۱۴

**ترجمه** یعقوب گفت محققاً من از بردن شما یوسف را غمگین میشوم و میترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید ۱۳ گفتند اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما جمعی نیرومندیم محققاً ما از زیانکاران خواهیم بود ۱۴

**تکلیف** حضرت یعقوب به این پیشنهاد بردن یوسف نظر خوبی نداشت و اطمینانسی بفرزندان خود نمیکرد . اما چه کند باید بیدبینی خود سرپوش بگذارد و طوری سخن گوید که باین جوانان خودخواه نیرومند برخورد نکند و بدتر لجبازی و اظهار عداوت نکنند ، دعوای آورد : اول آنکه شما میدانید که من زمین گیرم و در این گوشه منزل انیسی جز این کودک ندارم و سبب نشاط من این طفل است و اگر او را ببرید من تنها میمانم و اندوهگین میگردم .

دوم یوسف کودکی است نارس و بیابان مأوای درندگانست و یوسف قادر بدفاع نیست ، میترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بدرد . بهترین است که شما بروید و او را بمن گذارید فرزند ان یعقوب عذر او را نپذیرفتند و از غم و اندوه او اندیشه نکردند . گفتند : چگونه ممکن است ما عده ای از جوانان نیرومند با یوسف باشیم و گرگ او را بخورد ؟ حضرت یعقوب در خواب دیده بود که یوسف گرفتار جنگال گرگان بیابان شده ( در تاریخ آمده : أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ لِأَنَّهُ كَانَ رَأَى فِي مَنَاحِيهِ كَانَ يُوسُفُ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَكَانَ عَشْرَةٌ مِنْ الذِّئَابِ قَدْ شَدُّوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ وَإِذَا ذِئْبٌ مِنْهَا يَحْمِي عَنْهُ وَكَأَنَّ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ فَذَهَبَ فِيهَا فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ) و بهمین جهت رفتن یوسف را خطرناك میدید و شاید مقصودش از گرگان همین برادران حسود بود و شاید بیابان فلسطین گرگ زیادی داشته ، اگر

چه بدترین گرگ درنده مردم حسودند که از هیچ جنایتی دریغ ندارند . بهر حال برادران قبول نکردند و گفتند خاک بر سر ما ، اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد ، چه زبانی از این بدتر و رسواتر . بالاخره پدر را قانع کردند . و مقصود از لَخَاسِرُونَ ، لَهَا الْكَوْنُ و یا لَمَّا جَزُون و یا غَيْرُ فَائِزِينَ است . بعضی نوشته اند برادران یوسف چون دیدند پدر را نمیتوان قانع کنند و حس بدبینی در او دیدند ، خود یوسف را دیدند که تو از پدر خود درخواست کن که روزی با ما بیایی بگردش . یوسف پاك طینت با ذهن صاف خود چه میدانست که برادران او دشمن جان اویند و لذا از پدر خود درخواست کرد تا پدر او اذن بیرون رفتن داد تا از مناظر صحرا استفاده کند . بهر صورت قضا و قدر کار خود را کرد و خواهی نخواهی اجازه بردن یوسف را گرفتند و آماده فردا شدند .

حضرت یعقوب جز صبر چاره نداشت زیرا اگر مانع از رفتن یوسف میشد ممکن بود برادر را عداوت خود را علنی کنند و در همان میان خانه زد و خورد کنند و این جوانان مغرور در همان خانه خونریزی و رسوائی را زیاده تر و آبروی چندین ساله خانواده نبوت را ببرند . و همچنین چون یوسف را بردند بچاه انداختند او نمیتوانست در صد تحقیق بیشتری برآید ، یا بدن نیمخورد یوسف را که گرگ ریوده از ایشان بخواهد زیرا ممکن بود آنان لج بازی کرده و برون یوسف را در همان چاه بکشند .

برادران یوسف چون اذن بردن صحرا را گرفتند شبانه با خاطر جمع نقشه انداختن او را در چاه کشیدند و تا صبح بخود دلداری داده و جرأت این جنایت را بخود تلقین کردند که یوسف را میکشیم و یا از پدر دور میکنیم و محبت او را بخود اختصاص میدهم سپس بتوبه میگردانیم . چنانکه تمام جنایتکاران همین افکار را در خیال میپرورانند و این خود بزرگترین دام شیطان است . نقشه شیطان این است که بشر را بگناه و امید دارد بامید توبه ای که شاید هرگز موفق نشوند .

فَلَمَّا زَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غُبَابٍ فَخَبَا  
إِلَيْهِ لِنُبَيِّنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ①۵

ترجمه پس چون او را بردند و اتفاق کردند که او را در مخفیگاه آن چاه قرار دهند  
بصورتی که او وحی کردیم که البته از این کارشان خبر خواهی داد و حال آنکه ایشان درک نمیکند ۱۵



بَكَيْتَ چون صبح شد از خواب برخاستند و هنگام اجراء نقشه رسید . پس از تهییج مسائل ، یوسف را با مهربانی از دامن پدر و مادر جدا کردند و تا مسافتی پدر و مادر مهرباناً او یوسف عزیز خود را مشایعت کردند و او را نوازش داده جامه نو پوشانیده و سفارشش را بهر يك از برادرانش نمودند . ایشان تا جائیکه برای پدر و مادر نمایان بود و دل بمقرب از مفارقت یوسف می طپید عده میدادند که شب نزد یکست و عمر سفر کوتاه چند ساعت دیگر یوسف خود را در آغوش خود خواهد دید . تا زمانی که برادران در چشمش بمقرب و راحیل بودند نوازش های گرم مینمودند و او را از بغل و دوش یکدگر میبردند و نمی گذاشتند پیاده برود و خسته شود . ولی چون از منظر خانواده دور شدند و تپه های بیابان فلسطین فاصله شد ، آغاز بد رفتاری با این کودک بی گناه نموده او را از دوش بزمین افکند و با سبلی او را در بیابان روانیدند و او بهر کدام پناه میرد سبلی و کتک میخورد و تا چاهیکه سر راه کاروانها بود یعنی سه فرسخ با سرعت طفل راه نرفته راه روانیده و یا کشان کشان بردند . از فحواي آیه استفاده میشود که در سر چاه باز اختلاف کردند . بعضی میخواستند او را بکشند و یا نابود کنند و یا در میان چاه پرتاب کنند . در روایات آمده که او را پرتاب کردند ولی ظاهر آیه این است که نظر اکثر و یا تمام ایشان این شد که او را ته چاه بگذارند با ریمان ، و یا بهر طریق دیگر . این چاه در سر راه کاروانهای مصر بود ولی عمیق و مهیب بود . و اطراف آن ناهموار و بی ساختمان و دارای تاریکیهای بوده که بِقِيَابَتِ الْجُبِّ تعبیر شده . ممکنست در شکم چاه رخنه هایی بوده دارای ظلمت . کودکی که تا چند ساعت قبل در دامن بزرگ بنی اسرائیل و رئیس خانواده و در آغوش پدر و مادری پرستار داشته ، اکنون او را با سبلی ولگد و فحش و کتک و طمانچه ستم میخواستند در چاه عمیقی سرازیرش کنند . چاهیکه از حبس تاریک و وحشتناکتر و نمناکتر بوده ، حبس تاریک مکانی است تنگ و تاریک و از نور آفتاب محروم ولی در محل امن و زیر نظر پاسبانها میباشد . اما این چاه که پائین آن ملو از آب و تیرس افتادن و سقوط میرود و سر راه مار و مور و حشرات و موفیات بیابان است . آیا بر این طفل نورس در این اول منزل تبعید و مرحله بلا چه گذشته و اندازه فشار اندوه او چقدر بود نمیتوان تصور کرد . قبل از آنکه او را سرازیر چاه کنند بدن او را برهنه کردند و پیراهن او را از بدنش بیرون آوردند برای اینکه خونین کنند . و عنوان اینکه گرگ او را ربوده برای پدر مهربان ببرند . آیا یوسف با چشم گریان چه درخواستی از ایشان کرد ؟ آیا گفت یکدکی من ترحم

کنید و یا پدر پیر خود ترحم کنید و او را از غصه جدائی من نسوزانید و یا بدن مرا برهنه نکنید . هرچه بود او را در چاهیکه امید بیرون آمدن نداشت گذاشتند ، چاهیکه دستگیره و جای پادیهوارهای آن وجود ندارد و اطراف آن سنگ چین نیست و طفل كوچك قد مشش باین طرف و آن طرف نمیرسد . نوشته اند در کنار آب سنگی بود که یوسف پس از افتادن در آب ، روی آن سنگ خود را نگه داشت . پس او را صدا زدند او جواب داد ، فهمیدند او زنده است ، خواستند سنگ بر سر او بزنند بیهودا مانع شد . سکوت مرگبار فضای چاه را گرفته فقط گاهی ناله او سکوت را می شکند ، امواج غم و غصه در دلش میخروشد . قیافه زندگانی در نظرش زشت و چهره عالم يك چهره اهریمنی شده ، آیا من در این چاه زنده میمانم و آیا چند روز و شب در این چاه مانند نیم و یا از گرسنگی و تشنگی می میرم و یا از اثرگزند حیوانات موزیات دور از آفتوش پدر می میرم . وسیله نجات و روزنه امید بر او سدود و از همه جا نا امید است .

عنایت الهی و نوید غیبی : تا کسی نا مهربانی و آزار مردم ، خصوصاً کسان و خویشان خود را نبیند متوجه خدای مهربان نمیشود و قدر الطاف خدای متان را نمیداند . یوسف خرد سال که در چاه بلا مانده و شاید نابود گردد و یا از غصه سکه کند و حلقه های بلا روی قلب نازکش سنگینی و در قعر چاه از وحشت بمیرد ، در این جا استعداد سرشاریکه در نهاد او بود گفت : یا شاهد غیر غائب و یا قریب غیر غایب و یا غالی غیر مغلوب اجعل لی من امری فرجاً و مخرجاً ، و توجه او بخدا او را مدد کرد و خدای مهربان که از حال بندگان مطلع و نگهبان است او را مورد عنایت خود قرار داد و همانجا نبوت او شروع گردید و ناگهان نور حیاتبخشی بدش باز و وحی الهی در این مکان غربت انیس او شد . در این پرتگاه خطر او را بدامن لطف و آرامش خود حفظ کرد ، و اوحینا الیه .. یوسفا غم مخور که پایان شب سیه ، سپید است و در نا امیدی بسی امید است . انسان تا از وسائل مادی قطع نشود و نظر از غیر خدا نبندد ، ارتباط با حق میسر نشود . قدمیکه روی آمال و آرزو گذاشتی تو را بحد هه آرزوها و امیدها نزد يك میکند . يك طفل دوازده یا نه ساله از خانمان و زندگی بریده شده و در ته چاهی در بیابان وحشتناکی سقوط کرده ، علاوه بر اینکه مشمول لطف الهی شد ، با و وحشی شد و غصه او تبدیل بشادی گردید و جبرئیل نزد او آمد که اندوهگین باش ، آینده خوب و سعادت مندی داری و از قعر چاه باج ماه خواهی رسید و برادرانت را از این محل وحشیانه



خبرخواهی داد درحالیکه ایشان شرمسارند و تو را نمی شناسند درحالیکه الآن شعور خود را از دست داده اند و برادرانت بنده وار در پیش تخت عظمت تو بزانود آیند و از تو طلب عفو کنند . آنها در آنروز براین برادران چه خواهد گذشت ، ولی اکنون حجاب جهل و حسد مانع از فهم ایشانست . وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ - شعور همان روشنی ضمیر انسان و آشنائی او بوظایف است . تا وقتی نور عقل و ایمان در دل انسان میتابد و چراغ هدایت باطنی خاموش نشده ، ممکن نیست مرتکب جنایت و گناهی شود ، همانطوریکه تا انسان بیدار است روح در تمام اعضا و جوارح فرمان میدهد ، گوش می شنود ، چشم می بیند و هر عضوی بوظایف خود آشناست ، همینطور تا حس عقل و ایمان بیدار است شعور انسان کار میکند و ممکن نیست آدم خردمند دیندار خلاف وظیفه کند . آنوقتیکه انسان دست به جنایت میزند و بسوی صهیان میرود و قتیستکه حس عقل و ایمان او بمیرد و بی عقل و ایمان شود و یا بگوپی شعور شود . چنانکه رسول خدا فرموده : لَا يَشْرِبُ الْخَارِبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَزِنُ الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ . انسان چون از خواب غفلت بیدار شد و شعور باطنی او هشیار گردید اگر گناهی کرده پشیمان میشود و اگر پشیمان نشد بی ایمان است و باید خود را معالجه کند .

وَجَاؤُا آبَاهُمْ

عِشَاءً يَبْكُونَ ⑩ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَتَّبِعُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ  
عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ  
⑪ وَجَاؤُ عَلَى قَبْرِهِ يَدْعُ بِهِ كَذَّبُوا قَالُ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمُ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً  
فَصَبِرْ وَجَيْلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ⑫

ترجمه و هنگام شب فرزندان یعقوب گریه کنان نزد پدر آمدند ۱۶ گفتند ای پدر ما ، برآستی ما رفتیم برای سابقه و یوسف را در پیش متاع خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد ، و تو ایمان و اعتقاد بهماننداری و سخن ما را باور نمی کنی و اگرچه راستگویم باشیم ۱۷ و پیراهن او را که بخون درونی آلوده بود آوردند یعقوب گفت نفس شما کارها نزد شما خوشنما کرده من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم و خدا براین صیفتی که توصیف میکنید برای من مددکار است ۱۸

نکته یکی از کارهای بشر نیرنگ و خدعه است . برادران یوسف پس از قرار دادن او در چاه توقف کردند و مراجعت را به شب انداختند که پدر احتمال واقعه ای را بدهد و در موقع گزارش خبر دروغ ، چشم پدر روی ایشانرا نهند زیرا صورتهای شرمسار خیانتکار گواهی بر دروغ ایشان است . ولی سیاهی شب پرده ای است . اگر هوا روشن و چشم پدر میان چشم ایشان بود شاید نمیتوانستند چنین تصنع شجاعانه و دروغ بزرگی را اظهار کنند و فاش بگویند که ما سابقه رفتیم و یوسف را گرگ خورد ، با اینکه قهلاخود گفته بودند ما جمعی نیرومند میباشیم این خبر را شبانه آوردند که راه تفتیش بر یعقوب بسته باشد زیرا در روز ممکن بود هرود محل حادثه را ملاحظه کند . اما شب نمیتواند و لذا خود ایشان میدانستند چنین دروغی به سهولت باورکردنی نیست برای همین جهت پیراهن را خونین آوردند و باز گفتند : وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا . بهر حال چون مشمول خذلان بودند پیراهن را پاره نکرده بودند و پیراهن پاره نشده را که بخون آلوده کرده بودند آوردند و لذا چون یعقوب مشاهده کرد دانست که دروغ میگویند و لذا فرمود : إِنْ هَذَا الذِّئْبُ كَانَ رَحِيمًا ، كَيْفَ أَكَلَهُ وَلَمْ يَخْرِقْ قَمِيصَهُ . (اگرچه ممکن است حضرت یعقوب از وحی میدانسته که یوسفش زنده است) و لذا گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ . فخر رازی نوشته کانَ يَعْقُوبُ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ وَ كَانَ يَرَفَعُهُمَا بِخِرْقَةٍ فَقِيلَ لَهُ مَا هَذَا فَقَالَ طُولُ الزَّمَانِ وَ كَثْرَةُ الْأَحْزَانِ . فَأَوْحَى إِلَيْهِ بِمَا يَعْقُوبُ أَ تَشْكُونِ ؟ فَقَالَ يَا رَبِّ خَطِيئَتُهُ أَخْطَأْتُهَا فَافْغِرْهَا لِي .

پیرمرد خانه نشین در این موقع شب چاره ای در مقابل اجماع فرزندان جز رضا و شکیبایی ندارد و نمیتواند برای کشف واقع اقداسی کند و یا فرزندان خود را شدیداً توبیخ نماید زیرا بدشمنی او برمیخاستند و احترامیکه داشت از بین میرفت و نتیجه ای جز ویرانی زندگی و رفتن آبرو و حیثیت نمیکرفت . و لذا غائله را خاتمه داد . ولی آیا این پدر بزرگوار بعداً بتحقیق و تفحص پرداخت و از شبانان و رهگذران سراغ گمگشته خود را گرفت یا خیر بتقدیر وا گذاشت و بانتظار وقایع بعدی بود ، تاریخ چیزی بدست نداده . و مقصودشان از کلمه نَسْتَبِقُ مسابقه و تیراندازی و اسب دوانی است که در دین آنها کار خوبی بوده است . جمله یُكُونُونَ دلالت بر آن دارد که اگر مدعی نزد حاکم گریه کرد ، حاکم نباید اعتنا کند زیرا ممکنست مانع برادران یوسف باشد .

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ

فَارْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّهُ

بِضَاعَةٍ وَاللَّهُ عَالِمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ①۹



**تَبَيَّنَ** و کاروانی آمد پس مأمور خود را برای آب سرچاه فرستادند چون دلور را بچاه انداخت گفت : مرده این غلامی است و او را بعنوان کالا پنهان کردند و خدا بکردارشان

دانا بود ۱۹

**تَبَيَّنَ** شبهای تلخ و تنهایی یوسف در تاریکی چاه اگرچه بوحی آسمانی دلگرم شده و تحمل میکند ولی باز ناگوار است . آه چقدر تاریکست ، هیچ صدائی از هیچ طرفی بگوش او نمیرسد . آیا این شبهای غم انگیز کی به پایان میرسد ؟ آیا چند شب و روز باید در قعر چاه باشد سه روز تا هفت روز نوشته اند . دادرسی جز فضل الهی ندارد . نوشته اند که یهودا یکی از برادرانش هر روز خود را بسر چاه میرسانید و مقداری قوت در چاه بسرایی او میانداخت . و مواظب بودند که اگر کاروانی از آن چاه بگذرد و یوسف را بیرون برد کاری کنند که یوسف دیگر بد امان پدر نرسد و نتواند خود را نجات دهد و از آن طرف ، قافله هائی برای تجارت از کنعان و فلسطین و مدین بمصر میرفتند و قافله سالاری بنام مالك بن زعر بسیار از این راه عبور میکرد و خوابی دیده بود که از سرزمین کنعان متاعی بدستش میآید که سود فراوان برایش دارد . در این زمان کاروان مالك آمد و آبکش خود را فرستاد تا برای آنان آب بیاورد . چون دلو بته چاه رسید ، یوسف خود را در میان دلو انداخت و بطناب چسبید و از چاه مانند قرص قمری که طلوع میکند بیرون آمد . چشم مرد آبکش که بجمال طفل رها افتاد شاد گردید و فریاد زد : یا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ . در همانجا نقشه بندگی یوسف آزاد و آقا زاده محترم را در دل خود کشیدند و بفکر اینکه متاع خوبی است برای تجارت در بازار مصر افتادند بهمین مناسبت او را پنهان کردند که دیگران در او طمع نکنند و مدعی آقائی پیدا نکنند . معلوم میشود برده گیری و بنده فروشی يك كسب رائجی بوده و افراد بشر را مانند حیوانات در تحت نفوذ جباران دیگر قرار میدادند . بهمین مناسبت برای یوسف جز بندگی در نظر این کاروان نیامد و فکر نکردند که این فرزند عزیز است که از پدر و مادر جدا شده و مفقود گردیده او را بوالدینش برگردانند . اگر میخواستند قضیه را بدانند باید بحکم عقل و انصاف تحقیق کنند باید از خود طفل سؤال کنند : تو کیستی ؟ چرا در چاه زندانی شده ای و سبب اصلی آن چیست ؟ سلماً او جواب میداد که فرزند یعقوب ، از نواده ابراهیم خلیل هستم . برادرانم بنام تفریح و گردش مرا بباغ و صحرا بردند و باصرار از پدرم جدا کردند . و با ظلم و ستم مرا برهنه کرده و باین چاه پنهان کردند . آیا یوسف گرفتار از این قافله رخواسنی کرد که بخاطر انصاف و انسانیت و جوانمردی مرا به پدرم برسانید که از محل و مأوای من

خبرندارد ، در تاریخ چیزی ذکر نشده ، آنچه مسلم است کاروانیان سود پرست به عنوان سرما تجارتیکه مفت بدست آورده اند باو نگاه کردند . ولی خدا یوسف را مشمول عنایت خود نموده و این بندگی او را مقدمه سلطنت و سعادت و نجات بنی اسرائیل قرار داده . بهر حال یهودا بعد از هر روز بهر سرچاه آمد و از یوسف جستجو کرد و او را نیافت ، ولی کاروانی را در کنار چاه دید ، بسوی کاروان شتافت و از یوسف جستجو کرد و او را دریافت ، و خبر برادران خو برد که اکنون تبعید یوسف و سائل آن فراهم شده و خود را بکاروان رسانیده ، اظهار داشتند: این طفل گریزها ، فلان مزاده ما است و بد اخلاق و فراری است ، از دست ما گریخته و در چاه پنهان شده و ما حاضریم او را بهر قیمتی باشد بفروشیم . برادران ترسیده بودند که مادر یوسف خود را معرفی کند و مالك او را به در بازگرداند و اینان رسوا و روسیاه شوند . بهمین جهت مراقبت کردند چون یوسف بدست کاروان افتاد خود را بکاروان رسانیدند و با سابقه ای که فرزندان یعقوب در این سرزمین داشتند ، کسی احتمال دروغ آنانرا نمیداد ، و بهمین خیالاتی متهم نمیکرد . ولذا اینان آمدند تا اگر یوسف اظهار کند اینان دستجمعی تکذیب کنند ، و بهر وضعی شده او را به عنوان بندگی بفروشند . و شاید قبل او را تهدید کرده اند که مادر او را معرفی کنی و گرنه تو را می کشیم . یوسف هم در سال در مقابل این مردان بزرگ چکند . خصوصاً که گفتار برادرانش بسود کاروان بود . این کاروان متاع زیبایی را میخواهد گران بفروشد و لذا چون بزرگان این سرزمین او را بنده خود معرفی کردند ، دیگر کسی گوش بحرف یوسف نمیداد . حال آنکه یوسف از خود دفاعی کرده و با میتوانسته دفاعی کند ، چیزی در آیه نیست . ولی مفسرین نوشته اند که برادران قبل باو سفارش کردند که تو باید اعتراف ببندی بنمائی . یوسف که هنوز صورت او از پنجه ستم سرخ است و دیده که می خواهند او را بکشند ، چگونه میتواند سرپیچی کند زیرا مسلماً اگر با کاروان نصیفت او را می کشتند . ولذا با این مقدمات اعتراف یوسف ببندی حتمی بود . برادران یوسف میخواستند او را به عنوان بندگی از کنعان دور کنند که دیگر کسی نتواند از او خبری بگیرد ، و پدرش را خبر کند . و بهمین مناسبت یوسف را بقیمت ارزانی بیچند درهم که در خبر آمده ۲۰ درهم فروختند . برادرها او را تحقیر کردند که کاروان سخن او را مورد اعتنا قرار ندهد و پس از مفارقت ، مقصود آنان عطفی شود .

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّالِمِينَ ﴿۲۰﴾

و او را به بهای کمی بیچند درهمی فروختند ، و درباره او بی رغبت می اعتنا نمودند .



**تَفَكُّمًا** شروه بمعنی فروختند آمده و بمعنی خریدند نیز آمده ، آیا این ضمیر جمع بکجا برمیگردد اگر برادران یوسف برگردد بمعنی فروختند میشود و اگر بکاروان برگردد به معنی خریدند میشود . یکی از دانشمندان معاصر ضمیر را بکاروان برگردانیده و بمعنی فروختند گرفته ، یعنی کاروان او را بقیمت کمی در مصر فروختند و این برخلاف طمع کاروانیان است . کاروانیکه او را متاع خوب پرفایده ای دیده و او را پنهان کرده که صادا کسی آنرا از چنگ درآورد ، حال چه شد که او را بثمان بخش فروخته . دلیل فاضل معاصر این است که :  
اولا برادران یوسف گفتند *يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ* دیگر معنی ندارد که خود آنان بیایند و او را از چاه بیرون آورده بفروشند . جواب این است که برادران او را از چاه بیرون نیاوردند ولی پس از آنکه دیدند کاروان او را از چاه بیرون آورده برای اینکه صادا یوسف سخنی بگوید و آزاد شود ، آمدند او را بعنوان بنده گریز با فروختند . ثانیاً میگوید او را پنهانش کردند (و اُسروه ) و برادران یوسف پنهان شده را چگونه فروختند ؟ جواب این است که برادران او قوی پنجه بودند و میدانستند که کاروان او را پنهان کرده ، آمدند طبق میل کاروان او را بثمان فروختند و کاروانیکه او را از ترس پنهان کرده بود با خرید یوسف از ترس نجات پیدا کرد و علناً او را متاع و کالای خویش کرد . ثالثاً میگوید ضمیرهای جمع و اُسروه ، فأرسلوا و شروه همه برمیگردد بکاروان . جواب این است که ما قبول میکنیم که ضمیرها همه برمیگردد بکاروان ولی شروه را بمعنی خریدند میگیریم یعنی کاروان او را بثمان بخش خریدند . پس این دلائل منافات ندارد با اینکه برادران یوسف او را فروخته باشند . خصوصاً که باتوراه موافق باشد اشکالی ندارد . زیرا توره نیز گفته که او را برادرانش فروختند و تمام مطالب توره که باطل نیست . پس نتیجه اینکه برادرانش از حسد و برای تحقیر او برای اینکه او را از وطن دور کنند بثمان بخش فروختند . ولی کاروان او را در مصر بقیمت گران فروخته و حضرت یوسف دو مرتبه مورد معامله شده نه بمرتبه .

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ

لِمِثْرَانِهِ أَكْرِمِي مِثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ

مَكَانَ يَوْسُفَ فِي الْأَرْضِ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ

غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾

**ترجمه** و آنکه در شهر مصر یوسف را خرید بزنش گفت مقدم او را گرامی دار و پذیرائی

کن . امید است ما را نفعی دهد یا او را فرزند خود قرار دهیم و بدینگونه ما یوسف را در زمین  
تنگن دادیم و برای اینکه پیاموزیم او را تحقق و حل مشکلات را و خدا بر امر خود مسلط است  
و لیکن بیشتر مردم نمیدانند ۲۱

**تَفَكُّمٌ** چند روزیست که یعقوب پدر دلباخته که تمام لذتهای زندگی را از سخن شیرین  
یوسف عزیزش دریافت میکرد و ضعف پیری را بمشاهده جمال او جبران میکرد ، هر روز صبح  
ستاره سحری او یوسف بود و چشم او را روشن میکرد ، اکنون در میان غم و اندوهی فرو رفته ،  
آن شیرین زبانیهای یوسف دیگر پرده گوش او را مشتتج نمیکند ، و آن گرمی که از نشستن یوسف  
در دامنه بر دل سردش میرسد و حرارت باو میبخشد از او روده شده ، دیگر نه دامنه گرم  
و نه دلش خوش و نه جوش و خروش زندگی دارد . این روزها که کاروان مصر براه میافتد و مایه  
امید او را با وضع قساوت و جفا میرد . طفل نورس او را بالای شتری کت بسته از او دور میکنند .  
طنابهای امید یعقوب کشت بیشتری برداشته و دل آگاه او هراس بیشتری دارد .

هرچند بیابان سر راه یوسف وسیعتر میشود برای او زندگی تاریکتر میگردد زیرا شخص غریب  
و گرفتار میان بیابان خود را میازد و دست و پای او میلرزد . بدستور برادرانش کت او را بسته  
اند . طفلیکه بیابان ندیده و راهی نرفته بهستن دست او احتیاجی نبود ولی محض سفارش  
برادرانش این کار را نموده اند . از کنعان تا مصر دوازده روز راه است . آیا در این مدت  
باین طفل چه گذشته ؟ از برگشت بافوش پدر مأیوس . بسرنوشت آینده خویش فکر میکند . و  
خاطرات ناراحت کننده ای دارد . آیا عاقبت این سفر اجباری چه خواهد شد ؟ آیا من طاقت  
بندگی مخلوق را دارم آیا بسرنوشتی بدتر از چاه نشینی دچار خواهم شد ؟ آیا ممکن است  
بیک وسیله ای پدرم را خبر کنم ؟ آیا دیگر امکان دارد روی پدر را به بینم و چند قطره اشک  
نظار قدش کنم ؟ . کاروان جز فروش دوباره یوسف نظری ندارد . برده فروشی که یکی از تجارتها  
شوم بوده ، در هر شهری بازار مخصوص داشته که بندگان و اسیران را در آنجا بمعرض فروش  
میگذاشتند . یوسف چون کودک زیبا و قابل توجهی بوده ، او را در آن بازار برسم مزائده حراج  
نمودند . بدیهی است که یوسف قدرت دفاع ندارد که بگوید من بنده نیستم . پس اجباراً  
باید تسلیم شود . خانواده های اشراف و بزرگان بنده های خوش صورت را برای خدمت خانه  
میخرند و اگر طفل باشد بهتر می پسندند . برای آنکه بذوق خود او را تربیت کنند . مشتریان  
بسیاری برای یوسف پیدا شد . مردم چه میدانند که این طفل نمکین را هاله غم و اندوه برای  
چه گرفته ، چه تلخیها و زحمات باور رسیده . طفلیکه از آزادی کامل بهره مند بوده ، اکنون  
گرفتار مردم پول پرست شده و مانند بندگان او را در معرض فروش آورده اند . خزانساز



پادشاه مصر که نام او قطفیر و یا ارفخیر بود ، در فکر غلام لائق بود . بوی اطلاع دادند که غلام خوش سیمائی در معرض فروش است . خزینه دار که لقبش عزیز بود ، دید که غلام کتفائی بالباس نا مطلوب و غبار آلوده و نامرتب اما بسیار زیبا و مانند قرص قمر ، توجه او را جلب نموده . او را بچهل لیره طلا و دو جامه مصری و هموزنش پول نقره خرید . سپس بخانه برد و به عسرش سپرد عزیز مصر مردیست عنین و از عمل جنسی محروم ، ولی زیباترین زنان مصر را که نام او راعیل و بزلخا ملقب است بازدواج درآورده . شوهریکه از انجام تقاضاهای جنسی عاجز است در برابر زوجه اش سرشکسته و ذلیل است ، و بهر وسیله میخواهد رضایت او را بدست آورد . آنها هم مصری مانند زلیخا . ولذا این کودک که بنظر او بسیار زیبا و نجیب آمد با هر قیمتی خرید تا در خانه اسباب انس و الفت و سرگرمی زلیخا باشد . چون او را بخانه آورد وعده خوشی نیز بزلخا داد که ما ممکن است او را فرزند خود بگیریم و آرزوی فرزند خواهی را بوجود او تأمین کنیم ولذا گفت : اَکْرِمِی مَـثَـوَّاهُ عَسَى اَنْ یَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا . ممکن است در صورت لیاقت و شایستگی او را بفرزندی قبول کنیم و دودمان خود را بواسطه او پا برجا کنیم . و مقصود از جمله : عَسَى اَنْ یَنْفَعَنَا ، این بود که این کودک زیبای لائق را به پادشاه مصر معرفی و هدیه کند و مقامی کسب نماید .

تحوّلات سریع - در جمله : وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰی اَمْرِہٖ ، ضمیر امره ممکن است برگردد بـالله و ممکنست برگردد بیوسف ، زیرا انسان گرچه موجود آزاد خود مختار است ، اما در عین حال چنان روزگار با او بازی میکند و دست تقدیر او را زیر و رو میکند که گویا مجبور است و بدون اینکه بخواهد یا نخواهد ، ناگزیر است بناتوانی خود اعتراف کند . اگر انسان وسائل زندگیش فراهم شود و استقلال بیشتری پیدا کند ، غفلت بر او مستولی میشود و برای خود شخصیتی توهم میکند و در یک پرتگاه اخلاقی واقع میشود . ولذا خدا مقدرات را طوری میگرداند که گاه گاهی بزانودرآید و بناتوانی خود اعتراف کند و از کبر پیاده شود . یوسف آواره و اسیر که در چاه بدون پیراهن بسربرد و در پایتخت مصر در ردیف بردگان آمد ، اکنون در بهترین کاخهای مصر و در نرم ترین لباس و ظریفترین بسترو عالیترین غذاها وارد شده ، او مانند سایر غلامان که از خواب و خوراک بهره غلامانه داشته باشد نیست ، زیرا صاحب کاخ بفرست آثار نجات و بزرگی در یوسف دیده و مجذوب وی شده و ببانوی حرم سفارش آکید کرده که او را گرامی بدارد ، اَکْرِمِی مَـثَـوَّاهُ تا فرزند ما و وارث ثروت ما گردد . آلاں یوسف مانند یکی از وزیران مصری از زندگی برخوردار است . برادران یوسف با همه سعی و نیرو او را بچاه سرازیر کرده و بند و زنجیر بندگی بر او نهاده اند . از مهد عزت او را سرنگون کردند . ولسی

همین سقوط و انحطاط نردبان عزت و اعتبار او شد . روزیکه کاروان مدین او را بآن خواری پر شتر حمل میدادند گویا بسوی حجله سعادت و عزت میبرد و برادران او ، او را پرتاب کردند بسوی عزت و سلطنت ، وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ، هداق پیدا کرد . خدا ایتعالی چاه تاریک را گویا مقدمه گلستان / پراز روح و ریحان / کرد و زنجیر عبودیت او را تبدیل بتاج و تخت فرمانروائی نمود ، و قوم بنی اسرائیل را از بیابانگردی و چادر نشینی نجات و شهرنشینی نمود . هر فشار و بلائی خیر و سعادت در دنبال دارد ، وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ . یوسف اکنون وارد پایتخت کشور باستانی مصر شده و در یک خانواده معروف بزرگی که متعلق بر رئیس داری و خازن ملک مصر و یا رئیس افواج سلطنتی است منزل کرده ، و عزیز مصرها دلی پر از مهر و امید ، بوی علاقمند شده . مصر و دست ملاطفت و محبت عزیز و زلیخا بهترین وسیله ای شده برای اینکه استعداد یوسف بظهور برسد . یوسف اگر در میان ایل خود بزرگ میشد ، سرما و گرمای بیابان ملاحی و حسن طلعت او را از بین میبرد و شاید عاقبت پریاست یکمده بیابانگرد صد نفری نائل میشد . اما بشهری آمده که او را در تاریخ بشریت جا بجا کند ، و دلها را شیفته او کند ، و قهرمان مسلم عالم در حسن و زیبایی بشمار رود و فکری بخند ، او را باعث سلطنت و نبوت کند . فرزند یعقوب نه تنها دل عزیز را تصرف نموده ، بلکه با آن حسن و ملاحی و نجابت ، قلب مصر او را نیز مجذوب کرده . روزیکه یوسف قدم در خانه عزیز گذاشت زلیخا او را بادیده پرمهر و فرزندی و محبت ساده بی آرایش مانند نظریه شوریک مادر مهربان بفرزند خود دارد نگاه میکند . زیرا یوسف سنش از هفت کتر و از دوازده سال بیشتر نبوده و مسلم بحد بلوغ نرسیده بود . کودکی و زیبایی و غربت دست بهم داده و زلیخا طبعاً بکودک زیبا و بغریب مهربانند زیرا با احساسات رقت آمیز زنانه موافق است و عواطف سرشار زنان سرا بحد کامل تهییج میکند . خصوصاً زنیکه فرزند ندارد ، بوجود این طفل زیبا نومید بشمارد و آن و کسالتش بنشاط مبدل میگردد . روزهای اول بلکه تا چند سال زلیخا با چشم پاک و معصوم بیوسف نگاه میکرد . مناعت طبع یک خانم محترمی چون زلیخا مانع است که نسبت به بنده زر خرید ، نظر شهوترانی داشته باشد . یوسف با دست ملاطفت و توجه کامل عزیز غبار بزمردگی و کدورت از او برطرف شد و با کمک آبوهوای مصر قیافه زیبای نورانی و چشمان درخشان و جمال گیرنده قشنگ و نیرو و طراوت جوانی ، او را مانند یک فرشته ملکوتی جلوه میداد . و باید گفت یوسف شاه شمشاد قدان و خسرو شیرین دهنان شد . اما بحکم وراثت و اصالت و پاکی روح و تربیت صحیح پدر و معرفت بخدا و تمالک نفس ، در تمام دوران زندگی خود یک قدم بطرف آلودگی برنداشت . بلکه هرچه برشد بدنی او افزوده میشد قدرت روحی و بلند بی نظیر او زیاد



میشد و با همان خلوص و مجاهدت نفس ادامه میداد و مثل اعلای پاکدامنی و قدس و نیکوکاری بود . جوانی که بحسب ظاهر تمام وسائل عیش و نوش برایش فراهم است و در اوج قدرت و نشاط زندگی است ، از فکر دینی و حدود مقررات خارج نگردد و بانفس بدکیش خود همواره در مبارزه باشد که نبرد در جبهه جنگ خونین بسی آسانتر است . جلوگیری نفس از شهوات و تقاضاهای دوره جوانی بسیار مشکل است چنانکه رسول خدا بجوانان مجاهد فرمود : قَدْ رَجَعْتُمْ مِنْ جِهَارِ الْأَصْفَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَارِ الْأَكْبَرِ . یوسف در محیطی است که ممکن است هر پهلوانی را آلوده کند ولی در عین حال خود را حفظ کرد . تردیدی نیست بحکم عدالت الهی باید یوسف به بهترین پاداش نائل گردد و لذا حق تعالی در وصف او گفته :

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۲﴾

**ترجمه** و چون یوسف بسن رشد و کمال رسید ، حکمت و علم باو آموختیم . و بدینگونه

نیکوکارانرا جزا میدهم ۲۲

**تفصیل** یوسف در اثر پاکدامنی و طهارت ، خدا باو علم و حکمت داد که دقیقترین مطالب را درك میکرد و پیچیده ترین مشکل را حل مینمود . و گره های سیاسی را با تدبیر خود میگشود . یوسفیکه بنشاط جوانی رسیده و نگاههای زلیخا نسبت باو کم کم عوض شده و عاشق دلباخته او گردیده و مانند اسیر فانی در جمال معشوق گردیده . اگر اول با او آمرانه رفتار میکرد ، اکنون با نظر عاجزانه به مرکز آمال نظر میکند . نظریکه سراسر تضرع و التماس است . یوسف مانند گل معطر و خرم آثار جوانی در او پدید آگریده و مصر باستان که بهره وافی از تمدن دارد ، جمال یوسف را از زهر پره بهیرون آورده و لیاقت کم نظیری که خدا در وجود او نهاده خود نمائی کرده . این جوانی و این جمال و آن ناز و نعمت خانه عزیز و آن صورت زیبای زلیخا تقاضا داشت که یوسف از حد اعتدال و تقوی و رسوم خدا پرستی منحرف گردد . زهر هر يك از این امور برای انسان بزرگترین فتنه و آزمایش است ، چنانکه شاعر گوید : **إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجِدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ آيُ مَفْسَدَةٍ** . یوسف در زندگی با آزمایش بزرگی مبتلا شد . گرفتاریهایی که زندگی معنوی و روحی او را در پرتگاه خطر انداخته برای چنین جوانی که در اوج قدرت ، تمام وسائل عیش و اسباب شهوترانی برایش مهیا است از آن طرف زلیخا قهرمان جمال بد و در او میچرخد و هرساعت حاضر است خود را قربان او کند در هر نشست و برخاست و رفت و آمد ، در برابر همه ملاطفتها و خدمتها ، توقع يك نگاه

مهر آمیز و يك تبسم روح بخش دارد . ولی عفت طبیعی و حیا که خاصیت طبع سارده و نورس و نجیب یوسف است يك مناعت و خود داری باو بخشیده که هرساعت از بی اعتنائی عاشق خود را میکشد . و در مقابل عاشق دلباخته خود مقاومت بخرج میدهد . شعله های عشق زلیخا چنان پرهیجان بود که همه این موانع را میسخت و همه این پرده ها را کنار میزد و این سد های محکم را میشکست . در اینجا خدایتعالی دوست بزرگی میان عاشق و معشوق گذاشت : یکی سد حکمت و درستی و درست فهمی و دیگری سد دانش و معرفت ( آتیناه حکما و علما ) . اگرچه یوسف بنده زرخیز بود و زلیخا نسبت باو بانوی حرم و نفوذ کاملی داشت ولی نور نبوت و هیبت دین ، او را در نظر زلیخا بزرگ جلوه میداد . و زلیخا با همه حشمت و جاه در تحت نفوذ معنوی یوسف قرار گرفته و نمیتوانست برخلاف رضای او بر او تحلی کند . عشق زلیخا طوفانهای خطرناکی در او ایجاد کرده . اگرچه برای یوسف عیب نیست که زنی عاشق او بشود و فدای او گردد . تمام زنان اقبا باید پیغمبر خود را دوست بدارند و جان فدای او کنند ولی زلیخا و عشق او شهوانی بود نه دینی . و چون میدید یوسف در اوج عفت است و يك نظر و نگاه جانبخش از آن چشمان فتانش باو نمیکند ، ناچار شد بهیروضعی شده او را بفریبد ، تا از او کامیاب شود . ولی یوسفیکه دلش از نور حکمت و دانش پرو پابند مقررات دینی است ، جلوه های زلیخا و مکر او در او اثر نمیکرد . وقتی روح بزرگ شد انسان میتواند خود را از خطر احساسات شهوانی نجات دهد .

وَرَاوَدَتْهُ الِی

هُوَ فِی بَدَنِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْبُؤَابَ وَقَالَ لَكَ هَبْتُ لَكَ قَالَ

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾

**ترجمه** همانزنی که یوسف در خانه وی بود او را بخوش دعوت کرد ، و درها را محکم بست و گفت من برای تو آماده ام ، یوسف گفت پناه برخدا ( من بسرپرست خود خیانت نمیکم ) زیرا او حق تربیت بگردن من دارد و مقام مرا نیک نمود ، براستیکه ستمکاران رستگار نمیشوند ۲۳

**تکلیفات** زلیخا با اینکه يك خانم محترم و آبرومند مصر بود ، شعله عشق او را گرفتار و هستی او را گرفت . آنهمه حیا و عفت که حقتعالی در نهاد زن آفریده در شراره های عشق ناپسود گردید . زلیخا ابتدا بزبان يك عاشق دلباخته با او وارد گفتگو شده و مقصود خود را با کتایه و اشاره اظهار میداشت ، تا بلکه شراره عشق او در یوسف اثر کند . برای عاشق دل سوخته



بهترین وسیله و برنده ترين سلاح اين است که شور عشق در مغز معشوق توليد کند تا متقابلاً شراره های عشق یکدیگر را طوفانی کنند . ولی هرکس فهميد معشوق شده متکبر ميشود و بعاشق گرفتار اعتنا نمیکند . پس باید عاشق عشق خود را پنهان کند تا بتواند جلب توجه معشوق کند و اين هم بسيار مشکل است . اگر گويم دهان و لب بسوزد ، و گسر پنهان کنم جانم بسوزد . برای عاشق آنگاه بدبختی عجيب فراهم ميشود که معشوق اعتنا نکند و کناره گیری کند و هيچان افکار سوزنده عاشق را با افکار خود پیوند ندهد و برابر دیده های پراز امید عاشق تبسمی نکند . در اين صورت شعله سوزنده عشق دوباره بدر و ن دل عاشق بر میگردد و او را آتش ميزند . زلیخا بجهت عشق یوسف ، بسيار بیچاره بود بخت شد ، زهر هفت و ضاعت اين جوان زیبای عبرانی که او را سرد و کناره گیر و بی اعتنا جلوه میداد و امواج خروشان عشق زلیخا را که بسنگهای ساحلی وجودش برخورد میکرد ، دوباره برگشت میداد و او را زهر تلاطم موجهای خود فرق نا امیدی میکرد . فشار عشق زلیخا ، او را داشت تا تمام حجابهای اخلاقی و معنوی که میان او و يوسف بود درید : اول مناعت طبع زن . دوم بزرگی او که بانوی حرم بود سوم زیبایی . چهارم حسن مادری . پنجم ترس از شوهر . ششم خوف از بدنامی . هفتم ترس از بی اعتنائی يوسف . ولی زلیخا گمان نمیکرد که با چنین زیبایی ، يوسف که در حال جوانی و قوت نیروی شهوانی است باز از او خسود داری کند ، و خیال کرد شاید يوسف از فاش شدن قضیه خجالت میکشد و کناره گیری يوسف را حمل بر بی کاری و یا ظاهر سازی و یا خوف میکند زهر جوانان اکثراً چنین اند . و خصوصاً هر زنی که زیبا است گمان نمیکند مردی او را دوست نمیدارد . زلیخا باور نمیکرد يوسف قلباً ضعیف و در خلوت هم جواب منفی خواهد داد . اين بود که برای رفع نگرانی يوسف ، یک عمارت مخصوص و معینی ساخت و فکر او را از اين جهت راحت کرد و در اين عمارت نقشه های مختلفی در اثر عشق کشيد . اما يوسف از وقتی فهميد که زلیخا عاشق او است و با نظر آلوده و غیر ضعیف باو نگاه میکند ، در برابر او همواره سر بریز بود و باو نگاه نمیکرد تا نگاه فتان او شراره عشق او را شعله ور نکند . اگر چه يوسف سر تا قدم مثال اتم زیبایی بود و از هر بن موی خود ، شراره عشق بر زلیخا میداد ، ولی چشمان محبوب و نگاه گرم او اثر دیگری دارد . چشم جادوگر زیبا ، با زهر و بالاشدن مژگان ، دل عاشق را زهر و رو میکند . و او را بهیجان میآورد و او را میریاید . گردش چشمان معشوق آتش افکن در دل عاشق است . جنبش مژگان معشوق بیان سحر آمیزی میخواهد که بزرگترین ناطق از بیان آن عاجز است و قلم تواناترین نویسندگان در برابر آن سرشکست و ناچیز است . بنابراین يوسف باید بر زلیخا

ترحم کند و سر بهر افکند تا آرزوهای خود را در چشم یوسف ملاحظه نکند و هم یوسف التماس های عاشقانه او را نپسندد. زلیخا شاید گمان میکرد چون یوسف جمال زیبایی او را ندیده، بی احتیاطی میکند. ولذا در آن ساختمان نقشه هایی از زیبایی و دل فریبی و حالت نیم عریانی خود کشید تا بتواند یوسف را متوجه خود کند. و بعضی گفته اند کف عمارت و سقف و دیوارهای آنرا آئینه کاری کرد، بطوریکه یوسف هر طرف نظر کند زلیخا را ببیند و با توجه کند و تقاضای او را جواب دهد. نوشته اند زلیخا عمارتی بنا کرد که با هر گشت بلور و رکن در بگشت زمرد و رکن سوسن نقره و رکن چهارش عقیق و تمام دیوارها را جواهر نشان و زرنگار و مجسمه های پرندگان و سایر حیوانات نصب کرده بود. و درختهایی از طلا و نقره ساخته بودند که بار آنها جواهر و چمن و چنان بود و اندرون آن اطاق بلوری ساخته بود کتعام دیوارها و سقف و کف آن آئینه بود. پس از آن خود را آرایش کرد و باقسام زینتها خود را زینت داد. سپس یوسف را بان اطاق دعوت کرد. آن حضرت تا نظری بر این اوضاع افتاد عرض کرد: خدا یا بمعصیت خود مرا نگاهدار. اکنون محفلی تشکیل شده از پادشاه جمال و ملکه زیبایی و عشق و باید اسرار محبت و رازهای عشق در اینجا بازگو شود:

راز و نیاز زلیخا با یوسف: هیچ قلم توانا و بیان شیوا نمیتواند اسرار و راز و نیاز این محفل عشق را گما هو حقه ادا کند. در محفل زلیخا که با تشریفات و مقدماتی بوجود آمده، عاشق دلباخته در برابر معشوق سرسنگین، جز با زاری و تضرع و صدای لرزان چه بگوید. ناطق این بزم پر آشوب چشم است اگر تاب دیدن داشته باشد و دل است اگر همچنان نباشد. خدا حال زلیخا را بکلمه: قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا بیان نموده. ما یک پرده از این مذاکرات را چنانکه نوشته اند بیان میکنیم:

زلیخا- اید دست عزیزای نور چشم من، ای آرایش دلم این عمارت مجلل با شکوه را برای تو ساخته ام

یوسف- خدایتعالی در بهشت برای بندگان خود عمارتی ساخته که از این مجلل تر و با شکوه تر است، این ویران میشود ولی ویرانی در آن راه ندارد.

زلیخا- ای یوسف عزیز. خواهش میکنم بتقاضای من جواب مثبت بده و خود را یک لحظه در اختیار من بگذار.

یوسف- مبرسم خدایتعالی مرا با این عمارت بزمین فرو برد.

زلیخا- ای یوسف عزیز چقدر بوی خوش جان مرا معطر نموده.

یوسف- کاش پس از سه روز از مردن من بر بالین من میآمدی و از بوی نفرت آمیز میسن



گریزان میشدی .

زلیخا - ای یوسف عزیز چشمان زیبایت چه قدر قشنگه .

یوسف - این چشمان من پس از قرار گرفتن سه روز در قبر گندابی شود و برگونه های پی نور  
به زمره ام جاری گردد .

زلیخا - ای یوسف عزیز این بویهای سیاه و برآبی تو چقدر قشنگ است .

یوسف - اول چیزیکه در گور از دستم میرود و روی خاک میریزد ، همین مویم است .  
زلیخا - ای یوسف عزیز روی زیبای تو چقدر قشنگ است .

یوسف - خدایی که این صورت را بمن عطا نموده بهتر و جمیلتر است .

زلیخا - ای یوسف عزیز قامت رضای تو چقدر زیبا است .

یوسف - خدای بزرگ این قامت را بمن عطا کرده .

زلیخا - ای عزیز دلم چرا اینقدر خونسر و سنگدلی و در برابر این سوز و نواز مسن

بی احتیائی ؟

یوسف - برای آنکه رضای خدا را میجویم .

زلیخا - ای یوسف عزیز همه کنیزان و گنجهای خود را در راه خدا میدهم تا از ما

خشنود گردد .

یوسف - پروردگار من رحمه نمیدهد .

زلیخا - من شنیده ام خدا ایتعالی یک ذره ناقابل را قبول میکند و ثواب جزیل میدهد ؟

یوسف - خدا از پرهیزگاران و بندگان شایسته میپذیرد نه از دیگران .

زلیخا - اگر مفرمائید من اسلام آورده ، دست از دین خود بردارم ؟

یوسف - این موضوع باراده و مشیت خدا است و تو مختاری .

قرآن ، اظهارات عاشقانه زلیخا را با یک کلمه مختصر که یک دفتر معنی دارد ، تعبیر کرده

به : **هَيْتَ لَكَ** . ولی یوسف در برابر این اظهارات عاشقانه ، سه جمله میگوید که جواب کامل

و عذری موجه است : **جمله ۱** **مَعَاذَ اللَّهِ** ، در این جمله کار زلیخا را از نظر خدا سنجیده و او

خود را در پناه خدا قرار داده و میخواهد بگوید این کار برخلاف رضای خدا است . زن و

مرد اجنبی در لذتهای جنسی آزاد نیستند . خصوصاً زنیکه شوهر دارد . ثانیاً از جهت

دین هم اعتقاد نیستیم . ثالثاً تو ای زلیخا ، فانی در احساسات شهوانی شده ای ، و من

فانی در محبت و اطاعت خدا ، تو در پستترین درجه شهوات و من در بلندترین درجه

عبودیت و و این کار خدنی است . **جمله ۲** **إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَوْلَى** ، چون زلیخا معتقد بتوحید

و عقاید دینی نیست ، باو میگوید حق شوهرت را باید حفظ کنی و من باید حق پذیرائی و نمک را حفظ کنم و احسان او را ندیده نگیرم . من دست پرورده نعمت اویم و باید شکرگزار او باشم نه خیانتکار باو ، هر حیوانی نسبت بمنعم خود وفادار است . جمله ۳ إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ ، که خاتمه آن معلوم است .

لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾

تَرْجُمَه و بطور محقق زلیخا قصد بدی بیوسف کرد و بیوسف قصد زلیخا کرد ، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود ، بدینگونه تادی و زشتی را از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود ۲۴

تَفْصِیْل جمله هَمَّتْ بِهٍ ، بمعنی این است که زلیخا نسبت بیوسف قصدی کرد اما متعلق قصد ذکر نشده و همچنین جمله هَمَّ بِهَا ، یوسف قصدی نسبت بزلیخا کرد که ذکر نشده چه قصد کرد . اما از سیاق عبارت معلوم است که قصد ایشان شهوترانی نبود زیرا صریحاً یوسف پیشنهاد او را رد کرد و زلیخا نیز که آخرین نقشه های خود را برای وصال و کامیابی بکار بست ، از ساختن عمارت و نمایشات دلفریب و وسائل آسودگی خاطر یوسف و رفع نگرانی او ، ولی در برابر همه این مساعی جز سردی و بی اعتنائی از یوسف چیزی ندید . یوسف از این پرتگاه خطر ، با فکر بلند و قدرت فوق العاده ، خود را رها کرد و بجای آنکه خود را بهیازد و دل از کف بدهد و تسلیم هوی و هوس بشود ، عذرهای موجهی اظهار داشت . و در تاریخ عفت و مردانگی او یک نمایش معجز آسائی دارد . و از خود شجاعتی اظهار داشت که از شجاعت های پهلوانان جهان در نبرد های خونین شکست انگیزتر است تا جائیکه برای زلیخا نصیحت نمود . همانطوریکه ناز و غمزه و دلربائی زلیخا در یوسف اثر نکرد ، همانطور پند یوسف در زلیخا اثر ننمود . در این میدان مبارزه نبرد مهیب وحشتناکی در عین خلوتی انجام شد . در این عمارتیکه به نیروی عشق ساخته شده و از در و دیوار آن جمال مینبارد ، از یکطرف آواز حزین دلخراش زلیخا سکوت عمارت را برهم میزد و از طرف دیگر منطق و برهان یوسف . در این فضای آرام و دلشکر نیرومند مشغول مبارزه بودند : در یک جبهه امواج مهیب عشق و در جبهه دیگر سپاه عفت و عصمت و نیروی مردانگی و عبودیت جای گرفته . میدان بر زلیخا تنگ آمد و دانست که برضا و رغبت ، حریف تسلیم نمیشود و ممکن است همیشه در



سوز عشق بسوزد و دستش بدامن يوسف نرسد و در حقیقت شکست خورد و خواست تلافی کند و معشوق سنگدل خود را از میان بردارد و جان خود را خلاص کند . مختصر اینکه یوسف را بکشد و یا کاری کند که او را رسوا کند ، بکک کاری و یا مکرد یگری چنگ زند . يوسف پاک نیز چون حرف را شکست خورده و در تغییر حال و احتمال حمله و خطر دید ، فکر کرد که مقاومت با او موجب رسوائی و خطر دیگری میباشد و بواسطه برهان پروردگار که الهام باشد فهمید که باید میدان را خالی و فرار کند . این برهان پروردگار راهنمائی الهی بود که او را از خطر نجات داد . بعضی نوشته اند که میخواست دامن خود را ملوث کند ، دید زلیخا برای خاطر عمل زشت ، پرده ای روی بت خود انداخت يوسف از عمل او متنبه شد و راه عذر بدستش آمد و گفت تو از بت بی شعوری خجالت میکنی ، من چگونه از خدای حاضر و ناظر حیا نکنم . ولی بنظر ما چنین چیزی درست نیست زیرا " هَمْ بِهَا " در لغت عرب بمعنی قصد بدکردنست که کک کاری و مقاومت در مقابل حمله باشد و همچنین - هَمَّتْ بِه - پس سعی در شهوترانی نبوده زیرا زلیخا سعی خود را کرده بود برای شهوت و نتیجه نگرفته بود دیگر هَمَّتْ به معنی نداشت جز تلافی شکست و حمله برای قتل و ضرب . و البته در تفاسیر چیزهائی نوشته اند که برخلاف تمجید الهی و تقوای يوسف و برخلاف ظاهر قرآنست . مقصود از هَمَّتْ به این است که پس از ناامیدی از وصال عشق او تبدیل بیک کینه و عداوت شدیدی شد و قصد کرد يوسف را بکشد و از رنج عشق او خلاص گردد . بنا بر این قصد هر زگی و بی عفتی نبوده و لذا لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ آمده که مقصود از سوء همان قتل و ضرب باشد و مقصود از فحشاء همان عفت و پاکدامنی باشد . و اگر هَمَّتْ به قصد قتل و عداوت نباشد سوء و فحشاء بیک معنی میشود و برخلاف عطف است . و ظاهر عطف اثنینیت را میرساند . و لذا باید گفت ابداً يوسف قصد زنانکرد و فقط قصد حمله متقابل کرد و از آن فوری منصرف شد برای فرار ، بالهام پروردگار و برهان کردگار ، و لذا حَقَّعَالی فرموده : إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ . که اگر قصد همخوابی کرده بود از مخلصین خارج بود و برهان در اینجا وحی جدیدی بود .

پس وقتی خدا و زلیخا و عزیز و زنان مصر و يوسف همه شهادت بپاکی و عصمت يوسف دادند . دیگر هیچ مفسری حق ندارد هَمْ بِهَا را بمعنی قصد شهوت بگیرد : اما يوسف گوید : هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ رَبِّ الشَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ . و اما زلیخا میگوید : وَلَقَدْ رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ الْآنَ خَصَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ . و اما خدا فرموده : كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

الْمُخْلِصِينَ . وَأَمَّا شَيْطَانٌ مَّكِيدٌ : فَهِيَ تَكْ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ .  
وَأَنَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُخْلِصِينَ . و نیز خدا فرموده : فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ . و نیز خدا او را از محسنین  
شمرده در جمله : وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ . و او را از متقین شمرده در جمله : وَلَا أَجْرُ  
الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ . و اما زنان مصر گفتند : حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ  
معلوم میشود که این دانشمندان روی دست شیطان زده اند زیرا بشهادت شیطان  
یوسف بی گناه است . و لذا خوارزمی گفته :

وَكُنْتُ امْرَأًا مِنْ جُنْدِ إِبْلِيسَ فَأَرْتَقِي      بِي اللَّذَّةَ حَتَّى صَارَ إِبْلِيسُ مِنْ جُنْدِي  
فَلَوْ مَا تَقَبَّلَنِي كُنْتُ أَحْسَنُ بَعْدَهُ      طَرِيقَ فَيْتِي لَيْسَ بِحَسَنِهَا بَعْدِي

مخفی نماند که جمله : لَوْلَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ دالالت دارد که یوسف دارای غضب و  
سایر صفات بشری بوده و قدرت بر ضرب و شتم داشته ولیکن وحی الهی او را بازداشتهاست .  
باضافه هم بها معنی ندارد مگر اینکه مضافی مقدر باشد عده ای گفتند هم بزنها ، ولی دلیلی  
ندارند . ولی ما دلیلی داریم که مقدر هم بزجرها و یا ضربها و یا منعها لَوْلَا أَن رَأَى بُرْهَانَ  
رَبِّهِ . که یوسف اراده دفع و ضرب کرد و برهان پروردگار او را منع کرد و باو گفت صلاح نیست ،  
زیرا منجر بقتل یوسف و یا پاره شدن پیراهنش از جلو میشد و این صلاح نبود . و خدا او را  
اعلام کرد که فرار کند تا پیراهن تنفس یابد و مُزَّقَ از خلف باشد . وَ يَصِيرُ دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ هِيَ  
الْخَائِنَةُ . و اگر هم قبول کنیم هم بها ، هم بجماعها باشد ، باز هم دلیل بر پاکی یوسف است  
زیرا معلوم میشود میل بشری داشته ، منتهی برهان رَبِّ وَنَهَى الهی او را با زداشته و صرف  
میل بشری گناه واقع نمیشود . بلکه بمقتضای دین خود جلو میل نفس را گرفته است .

وَأَسْبَقًا

الْبَابُ وَقَدْ تَقَبَّلَتْ قَبِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَبَّاسُ تَدَاهَا لَدَى الْبَابِ  
قَالَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُجْزَى أَوْ عَذَابٌ  
أَلِيمٌ ۚ قَالَ هِيَ رَأَوْدَتِي عَنْ نَفْسِي شَهِيدًا هَدًى مِنْ أَهْلِهَا إِنْ  
كَانَ قَبِيصُهُ قَدْ مَنَ قَبْلَ فَصْدَقْتُ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۚ وَإِنْ  
كَانَ قَبِيصُهُ قَدْ مَنَ دُبُرٍ فَكَذَبْتُ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۚ فَلَمَّا  
رَأَى قَبِيصَهُ قَدْ مَنَ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كِبْدٍ كُنَّ كِبْدُ كُنَّ عَظِيمٌ



## ﴿يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ ٢٩

**ترجمه:** یوسف و زلیخا (برای رسیدن) به در (به هم) پیشی گرفتند و زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید و هردو نزد در آقای زلیخارا (شوهر او را) یافتند. زلیخا گفت پاداش کسیکه سوء قصد بخانواده تو کرده چیست؟ جز زندانی شود و یا شکنجه سختی کشیدن ۲۵ یوسف گفت این خانم مرا بخوبی خوانده و شاهدی از بستگان زلیخا حاضر بود گفت اگر پیراهن یوسف از پیش رو دریده زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغگویانست ۲۶ و اگر پیراهن او از پشت سر سرتاسر دریده شده زلیخا دروغ میگوید و یوسف از راستگویانست ۲۷ پس چون آقای او دید پیراهنش از پشت دریده گفت بر راستی این کار از مکر شما زنانست زیرا مکر شما بزرگست ۲۸ ای یوسف از این اعراض کن و گذر و ای زلیخا از گناه خود استغفار کن بر راستی که تو از خطا کاران بوده ای ۲۹

**تفصیل:** زلیخا در این بزم محرمانه هرچه سعی کرد یوسف را شکار کند، نتوانست. افکار پریشانی باو هجوم آورد که نمیفهمید چه میکند. یوسف تمام پیشنه‌ها را از او رد کرده و چون تقاضای او را اجابت نکرد يك آتش کینه و اندیشه انتقامی در دل او بوجود آمد و خواست موجودی که او را بیچاره کرده یکبارہ خورد و نابود کند. چون عشق با ناامیدی توأم شود يك حس انتقام و کینه شدیدی تولید میکند. عشق از شدت هوای نفس و مخالف عقل استوار کارهای عاشق عقلانی نیست. بعکس آن عفت از جنود عقل و کار او طبق دستور عقل است. و لذا زلیخا قصد حمله ب یوسف کرد و یوسف بالهام الهی و امر عقل بد حمله کار خوبی نیست. و باعث رسوائی است. و لذا فرار کرد بطرف در. آیه میگوید هردو بطور مسابقه و پیشدستی ب سمت درب دویدند. مسلم است که قصد یوسف گریز بوده که از این بزم جنون آمیز عشق و پرتگاه مهیب فرار کند. حال زلیخا برای چه بطرف در میدود. مسلم است که چون یوسف فهمید زلیخا قصد ازیت دارد از پیش روی او دوید و زلیخا بد نبال او که مانع فرار او شود. و یا زودتر خود را بخارج درب برساند و فریاد تهمت خود را درباره یوسف بلند کند. و بدینوسیله از او انتقام کشد. این بود که یقه او را از پشت سر گرفت و کشید که خود را زودتر از او بدر برساند و یا او را بداخل بکشد و آزار کند و یا زودتر بخارج رود و جنجال برپا کند. تهمت ناروا - زلیخا که تا دقیقه پیش خود و هرچه را داشت نثار قدم یوسف میکرد، اکنون بادیده پر از خشم و کینه باو نگاه میکند. نقشه افترا و تهمت باو را کشید، تهمت بسی

ناموسی . یوسف جوانی است در سن هیجان شهوت ، زلیخا هم خانمی است بسیار زیبا ، این جوان متعایل شده بخانم خود ، و این تهمت چیز است که مردم بزودی باور میکنند ، یوسف هم که در اینجا فریب و بعنوان بنده زرخیر است ، نه شیرهای دارد که از او دفاع کند و نه استقلال ، و فقط در اثر امانت و درستکاری مورد توجه گردیده . اکنون این تهمت بکلی او را نابود میکند ، زیرا بولی نعمت خود خیانت ناموسی کرده که هیچگونه قابل عفو و اغماض نیست . وقتی دم در هر دو نفر با وضع پریشان و نامناسب و نفس زنان رسیدند ناگهان تصادف عجیب این بود که عزیز مصر رسید و با او روبرو شدند . زلیخا بی معطلی فریاد زد : **مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا** . عزیز از این منظره و اقرار زلیخا هزار گونه اندیشه بهلر در دل خود راه می دهد . شوهریکه حق دارد کاملاً بررسی کند و شدیداً یوسف را مجازات کند . و ممکن است بگوئیم زلیخا این نقشه تهمت را کشید برای رام کردن یوسف زیرا زلیخا تسلط کامل بر شوهر خود عزیز مصر داشت ، و این قبیل رؤسا زنانشان برایشان تسلط دارند ، و میخواست و تمیکه عزیز تصمیم سوئی و مجازات شدیدی برای یوسف در نظر بگیرد و با او مشورت میکند ، او واسطه شود ، بشرطیکه یوسف از او اطاعت کند و کام او را برآورد و خصوصاً در زمان و مکانیکه رابطه با اجنبی این قدرها ریشه نباشد و مانند بعضی از مردمان امروزه مطیع خانم زیبای خود باشند .

**تبرئه یوسف -** یوسف و زلیخا با رنگ پریده و پیراهن دریده دم در با عزیز مصر تصادف کردند . مگر زلیخا ملاحظه فرصت را نکرده بود ، مگر نگهبانی دم در ب نگذاشته بود ؟ مگر این عشق بازی در منزل خصوصی خود که محل رفت و آمد عزیز نباشد ، شروع نشده بود ؟ چگونه این تصادف عجیب رخ داد ؟ عزیز با این وضعیت کاملاً بدگمان و نگران شد . زلیخا با کمال بی حیائی پیشدستی کرد و نسبت به یوسف اعلام جرم کرد . یوسف که از حیا و شرم طبیعی نمیخواست او را رسوا کند ساکت بود ولی زلیخا يك زندان و عذاب سختی برای یوسف در خواست کرد . یوسف ناچار شد از خود دفاع کند و لذا گفت **هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي** . من تقصیری ندارم ، زلیخا مرا بخود دعوت کرد . عزیز که مدت ها یوسف را آزموده و پاکی فطرت و بلندبندی نظر و مقام و صحت عمل او را سنجیده ، چندان سوء نظری با او پیدا نخواهد کرد . ولی روی موازین محاکمه باید عمل کند . در اینجا باید تحقیق کند و یوسف هم که در مجلس محرمانه و در همین مجلس محاکمه شاهی ندارد ، باید خدا کمکش کند . برای صدق او در این حال شاهی از غیب رسید . یکی از بستگان زلیخا گفتگوی مؤثری کرد و آثار جرم را معین نمود . آیا این گواه که بود و از کجا وارد شد ؟ بعضی گویند اعجاز یوسف بوده و کودک سه ماهه میمان



گهواره چنین گواهی داده ، این طفل پسرخواهر زلیخا بوده . بنابراین ممکن است این طفل در همان محفل سَری زلیخا بوده . بعضی گفته اند این گواه، مرد بزرگوار حکیمی بوده و از خارج منزل به همراه عزیز آمد ، و این درست تر بنظر میرسد زیرا شهادت طفل سه ماهه دلیل قطعی نیست دیگر ذکر قرائن لازم نبود . شهادتی که این مرد ادا نموده ، یکدستور کشف حقیقت بوده که بعزیز داده که در محاکمات بیان امارات و دلائل کشف جرم بسیار اهمیت دارد ، که اگر پیراهن یوسف که در این بزم سَری دریده شده ، اگر یوسف مهاجم و زلیخا مدافع باشد باید بقیه از جلو دریده شود و اگر زلیخا مهاجم و یوسف گریزان و زلیخا او را تعقیب کرده ، بقیه او را از پشت سر گرفته و پیراهن از پشت دریده شده ، بنابراین حال که از پشت دریده شده دلیل محکمی است برای قطع محاکمه . اگرچه در اینجا قرائن دیگر نیز بوده : ۱- یوسف بظاهر امر عبد است و عبد چنین تسلطی ندارد ۲- دویدن تند یوسف و نفس نفس زدن او برای خروج ۳- زینت زلیخا و نبودن زینت در یوسف ۴- ساختمان خلوت از طرف زلیخا . ۵- عینین بودن شوهر زلیخا ۶- زیبایی یوسف ۷- عدم تصریح زلیخا بجنایت . و جمله شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا ، کَلِمَةٌ مِّنْ أَهْلِهَا دلالت دارد که با بودن شاهد از اقربا زلیخا ، علیه زلیخا شهادت داده ، پس یوسف صادق است . در اینجا عزیز فهمید و فوراً یوسف را تبرئه کرد و زلیخا را مجرم تشخیص داد و مجازاتی درباره یوسف قائل نشد . فقط سفارش کرد از این قضیه صرف نظر کن و ندیده بگیر ، و زلیخا سفارش کرد توبه کن . بنابراین در محاکمه زلیخا شکست خورد و پاکی یوسف ثابت گشت و زلیخا نتوانست با تهدید و تهمت یوسف را رام خود کند و عزیز مصر هم نخواست در اندرون خانه ی خود گش مکش باشد و باعث اوقات تلخی و ناراحتی بگو مگو فراهم شود . ولذا سفارش بیوسف کرد که این را ندیده بگیر . چگونه عزیز بفکر نیفتاد که در این موضوع چاره ای کند یا یوسف را از منزل خارج کند و بمنزل دیگر ببرد و فکر نکرد بودن یوسف و زلیخا در میان آتش سوزان شهوت مفاسدی دارد ، معلوم میشود در مصر باستان خیلی اهمیت بمسئله ناموس نمیدادند و زنان تسلط کاملی بر مردان داشته اند . یوسف میتواند پس از تبرئه خود بر ضد خانم آلوده عیاش تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و انتقام خود را از او بگیرد و البته خانم هم در صدور تلافی و عداوت بر میآید آنوقت زندگی بر صاحبکاخ تلخ میشد . ولی چون عزیز گفت یُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا . یوسف هم دیگر در صدور تلافی بر نیامد و زندگی داخل کاخ بحالهای برگشت . ولی خانم افسوسگسیخته چنانکه آینده نشان میدهد برای کام گرفتن خود باز در صدور توطئه و تهدید برآمد

ولی سرانجام موفق نشد .

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا  
عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ  
مَكْرَهُنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ  
مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ  
أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

**ترجمه** و جمعی از زنان در شهر گفتند : زن عزیز باغلام خود مراد و کامرانی میکند این جوان دل او را از محبت خود شکافته و او را شیفته نموده . برآستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم . پس چون زلیخا مکر و بدگوئی آنانرا شنید بسوی ایشان فرستاد ایشانرا دعوت کرد و پستی برای آنان آماده ساخت (پس از آوردن وچیدن اقسام میوه ها ) و بدست هریک آنها کاری داد و بیوسف گفت بیرون بیا بسوی ایشان . پس چون او را دیدند او را بزرگ شمردند و (دل از کف داده و بجای میوه ) دستهای خود را بریدند و گفتند : حاشا لله این بشر نیست . نیست این مگر فرشته کریمی ﴿۳۱﴾

**تکلیف** آوازه جمال یوسف و عشق زلیخا در میان زنان مصر منتشر شد . عشق با اینکه مرموز و اسرار آمیز است ولی شعله های سوزانی دارد که با همه احتیاطکاری عاشق ، باز از پرده بیرون میافتد . چون شوهر و فامیل زلیخا بواسطه پاره شدن پیرهن یوسف قضیه را کشف کردند ، کم کم این راز درونی بگوشه زنان مصر رسید . طبع زن در این قضایا مو شکافست . خصوصاً زنان رؤسا که پول زیاد در تحت اختیارشان میاشد و همواره بفکر زینت و عیش و نوش و آرایش و ذکر جمال و خوشگلی این و آن میباشند . زلیخا که زنی با جمال و قهرمان زیبایی بود ، در میان زنان اعیان مورد حسد بود و در اینجا زمینه های بوجود آمدن که از او عیبجویی کنند و او را بیاد مسخره گیرند . این موضوع تازه و شیرین جوان زیبای عبرانی نقل مجالس ایشان شد . زلیخای بیچاره که هنوز از درد عشق میسوخت ، هدف ملامت و سرزنش زنان مصر گردید ، وای چه زن بوالهوسی است ، عاشق بنده و خد متکار خود شده ، او شوهر باین خوبی دارد چرا دلباخته يك جوان غریبی شده ؟ معلوم میشود او بوالهوس و گمراه است . اول این قضایا وارد زبان اشراف بود مانند زن سفره دار و زن میر آخور و زن شرابدار و زن رئیس زندان و



کم کم زنان دیگری نیز آگاه شدند . زلیخا در مقام جواب برآمده ، چهل تن از زنان مصر را دعوت کرد .

پاسخ زلیخا بزنان مصری — زلیخا برای اینکه بزنان مصر بفهماند من در دلباختگی خود به یوسف حق دارم و از ملامت ملامت کنندگان هراسی ندارم ، زیرا اگر شما بودید بدتر از من و بهچاره تر از من میشدید .

هر که تماشای روی چون قمرت کرد سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

با اینکه ملامت و سرزنش تلخ است و روح انسانرا معذب میکند ، اما در برابر عشق در عین تلخی لذتبخش است . شاعر گوید :

أَجِدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكَ لَذِيذَةً      حُبًّا لِّذِكْرِكَ قَلِيلَتِي الْوَسْوَسُ

زلیخا در نظر گرفت بزنان مصر و ملامت ایشان جواب دهد ولی باچه زبانی میتواندست عذر و موجهی بیاورد ، خواست برای آنان بیان کند که شما حق دارید مرا ملامت کنید زیرا هنوز روی زیبای یوسف را ندیده اید و بهترین جوابی که بنظر او آمد این بود که ایشانرا دعوت کند و بکمرته یوسف را بآنان نشان دهد و جواب ایشانرا کف مشتشان بگذارد و لذا در وقت غیبت عزیز ، چهل نفر از زنان مصر را دعوت کرد و يك خوان ملوکانه گسترده و میوه های رنگارنگ در آن چید و برای هر خانم يك پشتی گذاشت پس از آنکه حاضر شدند و خیلی میل دارند این جوانك زیبا را که شنیده اند به بینند و بلکه متعایل بخود کنند و هر يك بخیال خود در صد آنست یوسف را شکار کنند و لذا با تمام آرایش در آن مجلس ، مہبای دیدن رخساره یوسفند . زلیخا بدست هر يك کاردی داد که با آن میوه مصرف کند . چون کاردها را بدستی و میوه را بدست دیگر گرفتند در این حال به یوسف گفت رخ بنماید و جمال دل آرای خود را در میان مجلس تابان کند . تا یوسف با آن چهره زیبا وارد شد و چشم زنان مصری باو افتاد همه خود را باختند و همه از کف دل دادند و از کثرت جذبه یوسف همه مجذوب شدند و از خود بیخود و بجای میوه دستهای خود را بریدند و بلکه حالشان حال وجد و شعفی شد که همه حیض شدند . با دست و دامن خونین همه بستایش او زبانه بکشودند و حاشا لله ما هذا بشر گفتند .

گوش بهیمنی و دست از ترنج بهشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را .

تو بدین جمال و خوبی اگر زرد را می آرنی بگویند آن کس که بگفت لَنْ تَرَانِي

در تفسیر آیه اُكْرَهَ . . نوشته اند که زنان مصری بدین یوسف حیض گردیدند . آری

مشاهده جمال یوسف در زن تحريك شهوت میکند و در اثر آن ممکنست چنین شود زیرا نشاط شدید برای او فراهم میشود . گویند امام محمد جواد وارد حجله ام الفضل شد ، شب عروسی ام الفضل از کثرت خوشی و نشاط حیض گردید . بهر حال چون زنان مصری بخود آمدند ،

دستهارا بریده و مجروح ، دل را از دست داده ، خود را باخته و لباسهای شیک زونگار را کثیف و خون آلود دیدند . محشری برپا گردید .

نتیجه مجلس و نقشه زلیخا — مجلس زنان مصری همه از شاهزادگان و طبقه اول و خانمها رؤسا بودند . این وضعی که بخود گرفتند قابل پرده پوشی نبود . فامیلهای و رفقای ایشان پرسش میکردند خانم چرا دست شما مجروح شده این چه وضع سرولباسی است ؟ يك هياهو و جنجالی در شهر مصر برپا شد . و مقصود زلیخا از دعوت و این مجلس چیزها بود :

۱- رفع تهمت از خود و خود را مظلوم و حق بجانب نمودن .

۲- بفساد کشیدن یوسف و آشنا کردن او به عشق بازی و بازکردن روی او . زیرا حیا و عفت در هر فردی يك غریزه و فطرت الهی است که او را از فساد و شهوات حفظ میکند . بزرگترین وسیله برای بیحیا و بی آبرو کردن افراد ، محیط فاسد و معاشرتست . آن مرز طبیعی که بین مرد و زن است با تشکیل مجالس مختلط ، فساد انگیز شکسته میشود . بی پروائی و فساد موجب آلودگی مختلط و رقص های مزدوج ، از بین بردن و شکستن يك سدّ طبیعی و غرق الهی است . رواج هر جامعه میباشد ۱۰

اینها انسانرا از قلعه امن و آسایش عفت و حیا خارج میکند و بمیدان هرزگی و فساد و رنج وارد میسازد . انسانیکه خدا با او جامعه حیا و عفت داده و هرنوع پوشاکی که او را بپوشاند برایش فراهم ساخته نباید لخت و عریان میان خیابان سرگردان شود . نباید جوانان و دوشیزگان در اثر اختلاط بی عفت و بی حیا شوند در نتیجه بفساد مبتلا شوند . زلیخا در بزم محرمانه خود همه موانع را برداشت و بی پرده خود را در دام یوسف انداخت و گت هیت لک . و جز سکوت و تنفر و حیا و عفت ، چیزی از یوسف ندید . زلیخا خیال کرد که یوسف جوان محجوسی است که مجلس های طرب و عشقی رانده و لذت مستی را نچشیده . از این جهت حیا و عفت بخرج داد . حال با اینگونه مجلس زنانه کم کم یوسف را عادت دهد و بدام بکشد و او را به بی عفتی وادار کند .

لوح پسر چون رخ او ساده بود      منصرف از میل بت و بادیه بود

لذت مستی نچشیده هنوز      کش مکش عشق ندیده هنوز

لا جرم از حجب جوابی ندارد      یافت خطابی و خطابی ندارد

ولذا زیباترین زنان مصر را دعوت و بزم عیش فراهم نمود و یوسف را در آن شرکت داد ، زلیخا که میخواست بتنهائی از جمال یوسف بهره برد و از آفتاب و ماه آسمان هم دریغ داشت که چهره نازنین یوسف را در آغوش کشند ، ولی دید این نعمت را بتنهائی نمیشود مصرف کرد و بازوی وی را چیدن میوه از این درخت ندارد . در فکر افتاد جمعی را با خود شریک کند



مسلك اشتراكي از همین جا سرچشمه گرفته . اشخاصيكه بلذت دنیا طمع و حرصمند و تپسروی رسیدن بآنها بطور اختصاص ندارند با همدستی عموم میخواهند اسب شهوات خود را برانند . ولی زلیخا نتیجه نگرفت و باز یوسف وقت بخرج داد .

۳- تهدید یوسف که بعزیز و سایر رؤسا بفهماند وجود یوسف موجب فتنه و فساد و جنجال است . کاری کند و او را متهم سازد و بزند ان افکند و حاصل آنکه با ازیت و آزار بحال یوسف برسد چنانکه از آیه ذیل استفاده میشود .

قَالَ فَذَلِكَ الَّذِي بَنَيْتَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمُ  
وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَبِئْسَ جَانٌّ وَلِبِئْسَ نَاصِيحٌ مِنَ الضَّالِّينَ ۝۳۲ قَالَ رَبِّ  
الْبَيْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ  
أَصْبُ الْيَهُنَّ ۝۳۳ وَأَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝۳۴ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ  
عَنَّهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝۳۵ ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا  
الْآيَاتِ لَبِئْسَ لَبِئْسَ جَانٌّ حَتَّى جَانٌّ ۝۳۶

ترجمه زلیخا بزنان مصری گفت : این است آنکس که درباره او مرا سرزنش میکردید بمقین من بجهت کام از نفس او با او مراوده کردم او بعفت و عصمت چنگ زد و البته اگر دستور مرا بجا نیاورد باید زندانی گردد و بخواری و ذلت پیفتد ۳۲ یوسف گفت : پروردگارا زندان نزد من محبوبتر است از آن چیزیکه این زنان میخواهند و اگر کید و دام اینان را از من نگردانسی بدانها شیفته گردم و از نادانان گردم ۳۳ پس پروردگارا او را اجابت کرد و کید و مکر زنان را از او گردانید زیرا او شنوا و داناست ۳۴ و پس از این آیاتیکه دیدند در فکرشان آمد که او را تا مدتی زندانی کنند ۳۵

ترجمه چون زنان مصری خود را باختند از جهت دیدن جمال یوسف ، و خود را خراب کردند ، فوری زلیخا جواب ملاشهای مکر ایشانرا بیک جملہ بیان کرد که این همان فرشته زیبائی است که مرا ملالت میکردید . همه زنان ملاشهای او را پس گرفتند و باو حق دادند و بطوری تسلیم او شدند که او را زدل خود را فاش کرد و آشکارا گفت که من او را بخود دعوت کردم و او وقت ورزید . و اگر یوسف دعوت مرا انجام ندهد او را بخواری زندانی خواهم کرد .

البته این سخن را بزنان گفت تا یوسف بشنود و بترسد و در مقابل او رام شود . آیا ایمن  
اعتراف او باین کار زشت را در مقابل این همه زنان مصری بچه باید حمل کرد ؟ آیا عزیز مصر  
چرا جلوگیری نکرده و چرا زن خود را این طور آزاد گذاشته ؟ معلوم میشود رؤساء آنروز خیلی  
در بند عفت زنان خود نبوده اند .

اظهار علاقه زنان مصر به یوسف در اثر جشن زلیخا علاقمندان و دلباختگان یوسف زیاد  
شد و خطر شهوترانی در اطراف یوسف بوجود آمد و همه زنان اعیان خواستار او شدند زلیخا  
که در آن مجلس علناً اظهار کرد اگر خواسته مرا اجابت نکند زندانی میشود و زنان مصری سخن  
او را بد ندانستند ، زیرا فهمیدند هر که یوسف را ببیند بی طاقت میگردد و صبر و آرامش از  
کفش خارج میشود . زنان مصری با همدستی زلیخا و با زیر پرده شروع کردند بنامه نویسی و  
اظهار عشق به یوسف و ملاقات او را خواستن . و هر يك نامه محرمانه باو نوشته و آرزوی وصال  
کردند . زلیخا از مهمانان خود تقاضا کرد که هر يك یوسف را ملاقات کنند و از او  
درخواست کنند که حاجت زلیخا را برآورد ولی آنان هر کدام او را ملاقات کردند ، صحبت  
خود را بعیان آوردند و یوسف را بخویش دعوت کردند . یوسف در میان يك گرد باری از شهوت  
زنان مصری اقتدار و پرتگاه خطری در برابر خود دید و لذا از صمیم دل بخدا پناه برد و  
بدرگاه خدا نالید و درخواست زندان کرد و گفت : رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ .

دید کزین بوسه فنا میشود بوالهوس و دل بهوا میشود

دید اگر لطف الهی از او دست نگیرد بخطا میشود

عظمت مقام یوسف و نیروی عقل او از اینجا معلوم میشود که چنان مستحکم بود که شکست  
در اراده عقلانی و عفت ورزی او وارد نیامد . عشق نیروی است شهوانی نفسانی و چنانکه در  
کتاب عشق و عاشقی تشریح کرده ام عشق شدت میل نفس است . و حکما گفته اند : الْعِشْقُ  
مِنْ فِعْلِ النَّفْسِ . افلاطون گفته : الْعِشْقُ قُوَّةُ فَرِيزَةٍ مُتَوَلِّدَةٍ مِنْ وَسَائِرِ الطَّبَعِ وَأَشْبَاهِ التَّخِيلِ  
علی علیه السلام در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه فرموده : مَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَفْشَى بَصَرُهُ  
وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ  
عَقْلَهُ . از این بیانات معلوم میشود که عشق ضد عقل و منافی با او است و لذا شعرا بین عشق  
و عقل جنگ انداخته و آنرا ضد این میدانند . مولوی در مثنوی میگوید :

عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او به چهاره شد

از در دل چونکه عشق آید درون عقل رخت خویش اندازد بیرون

عاشق از حق چون غذا یابد رقیق عقل آنجا گم شود گم ایرقیق



کارهای عاشقانه نیست . میخواهد خود را فانی کند و خود را بسوزاند و هرچه دارد نثار قدم معشوق نماید . ولی عقل این کارها را روا نمیداند و هر نیروی که در انسان است اگر مطیع عقل نباشد انسانرا بفساد و هلاکت میکشاند . بهر حال یوسف و عظمت نفس او مورد اعجاب تمام عقلا شده و یکی از معجزات است . و میتوان دلیل بر نبوت او باشد . بعضی گفته اند نتیجه ای که باید یوسف از این عفت و خودداری شد این است که علم تأویل الأحادیث باو عنایت شد . ولی این سخن بنظر ما صحیح نیست زیرا ما میگوئیم چون عقل یوسف کامل بود میتوانست احادیث یعنی مشکلات را حل کند و تحقق یعنی تأویل مشکلات را در خارج بجهه کیفیت پیش بینی کند . و اینکه تأویل الأحادیث را بمعنی تعبیر خواب گرفته اند آن نیز صحیح نیست زیرا تعبیر صحیح از خواب نمودن باز دلیل عقل کامل است و عفت یوسف نتیجه عقل کامل و معرفت او بود . پس تمام این نتائج از عقل است . یوسف از شراره آتش شهوت زنان مصری و خانمهای اعیان هراسید ، زیرا دانست اساس سعادت او را نابود میکند و خدا نالید و زندان تاریک را برخوشگذرانی و شهوترانی ترجیح داد . و خدا خواست که او را حفظ کند . ولذا زمامداران مصر را متوجه کرد که زنان و دخترانشان بیوسف علاقمند شده اند و جنجال شهوت را باید خاموش کرد . ولذا تصمیم گرفتند او را مدتی زندانی کنند . یوسف عفت ورزید و موقتاً بزندان رفت . ولی اگر شهوترانی کرده بود چند روزی در بهترین پارکها بعیش و عشرت میگذرانید و مانند سایر اهل عیش و نوش و حکام بود . و فرضاً اگر يك جوان هوا پرست بود از روز اول که وارد منزل عزیز مصر شده بود بنظر شهوت بخانم او زلیخا نگاه میکرد و همان دفعه اول که زلیخا میفهمید که یوسف او را دوست دارد ، ناز میکرد و اظهار تنفر مینمود و بعزیز دستور میداد او را بیرون کند . و اگر پس از مدتی ماندن زلیخا نسبت باو اظهار عشق میکرد و او خود را تسلیم شهوت زلیخا میکرد ، در نتیجه چندی با این خانم بمیاشی میگذرانید و تا چند یک آب و رنگ جوانی داشت آلت اطفال شهوت خانم بود و سپس از او سیر میشد . و یوسف يك پیره غلام ننگین خائن دست خورده منزل خانم مصری میشد و چه عاقبت بدی در دنیا و آخرت داشت . ولی عفت ورزید و در نتیجه زندان موقت بهرهائی برد :

۱- خوش نامی ، ولذا در جهان قهرمان عفت و عهت شد و هر کس بافتخار نام او کتابی نوشت و از همه بهتر که خدا بنام او سوره ای بر رسول خود نازل کرد و یوسف را مقتدای او نمود . و فرمود : **يَهْدِيهِمْ أَقْبَرَهُ** .

۲- حَقَّعَالِي قَصَهُ او را أَحْسَنُ الْقَصَصِ خواند و قصه او را حَبْرَةُ لِأُولِي الْأَلْبَابِ قرار داد .

۳- ریاست و زمامداری مصر و کشور با عظمت باستانی نصیب او شد .

۴- ملت مصر را از خطر قحطی و فنا نجات داد .

۵- خانواده و فامیل خود را از زحمت و سختی گرسنگی و بیابانگردی نجات داد و آنانرا در تمدن و شهر نشینی وارد نمود .

۶- افتخار تاریخی برای بنی اسرائیل گشت و خانواده یعقوب را در جهان سر بلند نمود .

۷- سر مشق و حجت برای جوانان بشری و انسانی گردید که نتوانند عذری بیاورند و بگویند ما چون در محیط فاسد بودیم بناچار فاسد شدیم . بایشان گفته میشود مگر یوسف گرفتار محیط فاسد نشد پس چرا توانست خود را حفظ کند ؟ مگر او بشر و جوان نبود که عفت او آوازه جهانی پیدا کرد .

۸- مورد سیاست و عذاب و شکنجه عزیز مصر نشد .

۹- از غضب حق و آتش دوزخ خود را حفظ کرد و بدرجات صدیقین و انبیاء مرسلین نائل شد .

۱۰- علم حل مشکلات و تعبیر خواب و تحقق دادن واقعیات نصیب او شد .

اگرچه آن اندازه از عفت ورزی در خور قدرت مردم عادی نیست ولی بطور یقین همیشه عفت ورزی و پاکدامنی نتیجه های خوب دارد ولی بی بند و باری و شهوترانی بعکس نتیجه های بد دارد .

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَبَانٍ قَالَ  
أَحَدُهَا إِنِّي آدِنِي عُصْرُ خَمْرٍ أَوْ قَالَ الْآخِرُ إِنِّي آدِنِي آخِلٌ فَوْقَ رَأْسِي  
خُبْرًا أَنَا كُلُّ الظَّهْرِ مِنْهُ نَبْتُنَا بِنَا وَإِلَيْهِ إِنَّا نَرْبُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ  
لَا يَأْتِيكُمْ طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَاتُنَا بِنَا وَإِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ ذَلِكَ  
مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ  
كَافِرُونَ ٣٦ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ  
لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ  
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٣٧

تعبیر : و با یوسف دو جوان وارد زندان شدند ، یکی از آن دو گفت : من در خواب دیده ام

خود را که برای شراب انگور می فشارم ، و دیگری گفت : من در خواب دیده ام بر سر خود نان حمل میکنم و پرنده گان از آن میخورند ( ای یوسف ) تعبیر و حقیقت خواب ما را بگو زیرا ما تسو



را از نیکوکاران می بینیم ۳۶ یوسف گفت طعامی بر شما نباید که با آن ارتزاق کنید مگر اینکه قبل از آمدنش شما را بحقیقت آن با خبر کنم. اینها از چیزهایی است که خدا بمن آموخته زیرا من رها کردم ممتی را که ایمان بخدا ندارند و با آخرت کافرند ۳۷ و پیروی کردم ملت و دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب را. برای ما روا نباشد که چیزی را شریک خدا قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولیکن بیشتر مردم شکر نمی گزارند ۳۸

**تکلیفات** چون خبر مجلس عشق بازی پر شور زنان مصری بوسیله آنان که شرکت داشتند و بوسیله خدمتگزاران قصر خارج و در پایتخت منتشر شد، در محافل سیاسی و غیرسیاسی بعنوان مهمترین خبر روز گفتگو میشد. و لابد مخالفین عزیز و بلکه مخالفین دولت برای انتقاد و کوبیدن و حداکثر استفاده از آن، یک کلاغ را چهل کلاغ میکردند و مشکل عجیبی برای عزیز بوجود آمد و زلیخا نیز سرافکنده و شکست خورده از کار درآمد و برای خود و عزیز مصر آبروش نگذاشت. قهراً عزیز با عده ای مشورت کرد چه بکند که آبروی دولت نرود و دیگر چنین قضایا تکرار نشود و سه راه برای جلوگیری از رسوائی بنظر میآید:

- ۱- مجازات بانوی شهوتران خود خواه که این سروصدا را ایجاد کرده یعنی زلیخا.
- ۲- کنترل مجالس و محافل و قدغن اکید که چنین سخن زکر نشود و این کار ممکن بود بعکس نتیجه دهد.
- ۳- زندان کردن غلام کنعانی طبق عدالت باید راه اول را انجام دهند ولی چون عزیز و سایر رجال دولت تحت تسلط بانوهای خود بودند عطفی نشد. و راه سوم که همواره در دنیا مظلوم کشی رواج بود سهلتر بنظرشان آمد و از آنجائیکه باید دای یوسف اجابت شود زندان کردن او عطفی شد. تقصیر او چه بود جز پاکی و عفت؟ شاعر گوید:

بی گناهی، کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاهای خود بزند آن رفتا<sup>ست</sup>

- گناهان یوسف از این قرار است: ۱- غریب و بی یاور است ۲- سالها با کمال درستی و نجابت کارهای داخلی عزیز مصر را انجام داده است ۳- بانوی کاخ به چشم خیانت نظر نکرده ۴- به پسرانی های خانم کاخ جواب منفی داده ۵- چون بانو باو بی پرده گفت: هَيْتَ لَكَ بصاحبخانه خیانت نکرده ۶- چون بانوی حرم عصبانی شد با او زد و خورد نکرده ۷- سفارش عزیز مصر را عمل نمود و از گناه بانوی خطاکار صرف نظر کرد.
- ۸- تهدید بانو در روی اثری نکرد ۹- تن بشهوترانی با خانمهای مصری نداده ۱۰- علم و تقوی داشته.

آری. پس از اینهمه نشانه های تقوی و نجابت، باز مصلحت دانستند او را زندانی

کنند . یوسف در نتیجه اراده جابرانه عزیز مصر و فشار زلیخا زندانی شد . معلوم نیست مجلس محاکمه ای و قانونی آیا در کار بوده و لو ظاهر سازی یا خیر ؟ از آیه استفاده میشود که نظر همه رؤسا زندان کردن او بوده اگرچه زلیخا وعده داد . و ممکن است او فشار آورده و محرک باشد .

زندانی کردن یوسف کار بسیار زشتی بوده . زندان یوسف محلی بوده که خائنین بدولت را بازداشت میکردند و لذا در و نفر جوانانیکه شرابدار و سفره دار پادشاه بودند با یوسف در آنجا بازداشت شدند . شرابدار پس از تحقیق تبرئه شد و سفره دار محکوم باعدام .

حادثه زندان حضرت یوسف — زلیخا زنان اعیان مصر را که دعوت کرده بود پسرا را اتمام مجلس عیش و نوش از ایشان خواست کرد که شما مرا یاری کنید و یوسف را راضی کنید که با من مهربانی و مرا اطاعت کند و گرنه او را تهدید بزند ان کنید .

چنین گفت کی بانوان جهان  
ز جان برتن من گرامی ترید  
شنید اینهمه داستان گوشتان  
که گردد مرا پرده راز چاک  
پدید آمد انجام و آغاز من  
چو گل بهش چشم من اکنون چه خار  
که بد خواه جان و روان گشتم  
چه کشتی بد ریای موج ، افتاد  
بگیتی چو او سنگدل کس ندید  
همی هر زمان رنجه باید شدن  
از او صحبت جستن کام من  
شود خرم از آبروی شما  
د هیدش بشارت بزند ان و بند  
که آن بیکر پاک بهجان کنم  
برو خواری آرم فزون از شمار

شدند آن زنان پیش او تن بستن  
دلش روز و شب خواستار تو است  
بدست تو داد است سامان خویش  
میان زن و مرد رسوا شد فاست

زلیخا زن نو برگشادی زبان  
شما تن بتن مرا خواهرید  
راز من آگاه شد هوششان  
شب و روز ترسم از این بود و باک  
کنون چاک شد پرده راز من  
چو شد راز من نزدتان آشکار  
که در عشق یوسف چنان گشتم  
تن و جانم از عشق آن حور زار  
نکرد او رمی مهربانی بدید  
کنون از شما هر یکی تن بستن  
بنزد یک یوسف به پیغام من  
مگر بشنود گفتگوی شما  
و گر نشنود هیچ اندرز و پند  
که در بند و زندانش چند این کنم  
برهزم گل حسن ویرا ز شمار

پس آنکه بنوبت از آن انجمن  
که بانو بهجان دوستدار تو است  
ز بهرتو خواهد همه جان خویش  
ز عشق تو در مصرشید اشد فاست



تو را نیست با وی دل سازگار  
 زلیخا شکر بار از گفتگویی  
 همه نیکوان خاک پای وینند  
 نباید همی کردنت سرکشی  
 و گردل بتاهی ز گفتار ار  
 ازوبند و زندانت خواهد رسید  
 همی گفت یوسف، که زندان رواست  
 اگر با زلیخا شوم ساخته  
 بگو هرچه خواهی بکن گر رواست  
 زنان چون شنیدند گفتار او  
 ندیدند با او دل مهریگان  
 دلش سوی جز او گراید همی  
 بدین ظن زنان جمله دیدند فرض  
 جدا هر یکی گفت خواهی مرا  
 همی گفت یوسف مرا هیچکس  
 کسی کو گریزد ز خورشید و ماه  
 بگفت این و سرکرد بر آسمان  
 گوا باش بر من که زندان و بند  
 مرا خوشتر آید بزندان درون  
 زنان باز گشتند از او نا امید  
 بنزد زلیخای فسخ شدند  
 بگفتند دل زو بهر از پناک  
 که او را سر مهر و پیوند نیست  
 سخن از خدا نیست و بیم از خدای  
 همی بند و زندان کند آرزو  
 بزندان و را چند که باز دار  
 چو یکچند ماند بزندان درون  
 فراوان شفاعت فرستد تورا  
 زلیخا چو بشنید گفتارشان  
 چنین گفت پس ای شفیقان من  
 یکی چاره خواهم کس من ساختن  
 چو خواهم شما را بنزد عزیز  
 بگفتار من برگواهی دهید

نخواهی که باشد زلیخات یار  
 گهر یار از وی که جستجوی  
 فرمان و پیوند و رأی وینند  
 که از سرکشی کس نبیند خوشی  
 نگردی بگفتار او پیوار او  
 بلای فراوانت خواهد رسید  
 دلم سوی بند و بزندان هواست  
 زیزدان شوم پاک پرداخته  
 که یزدان من، بر من و تو گواست  
 ندیدند شایسته رفتار او  
 بدیشان چنین آمد از او گمان  
 بمهر زلیخا نشاید همی  
 بدو خویشتن جمله کردند عری  
 که معشوقه و دوست باشم تورا  
 نشاید بجز مهر دادار و پس  
 چگونه کند سوی اختر نگاه  
 چنین گفت کای گردگار جهان  
 گزیدم بر این کار ناسودمند  
 بزیر زنج دست کردن ستون  
 شده رویشان چون گل شنبلیله  
 ز یوسف همه داستانها زدند  
 مکن خویشتن را بعشقی هلاک  
 وزین داستان بر دلش بند نیست  
 ندارد روانش سوی عشق رای  
 بس آشفته رایست و شوریده خو  
 که فرجام، نرش کند روزگار  
 کند سختی و بی کسی آزمون  
 بمهر و دل و جان پرستد تورا  
 پسندید گفتار و کردارشان  
 بسختی و غصه رفیقان من  
 یکی کید و نیرنگ پرداختن  
 ندارید خوارم. کنیدم عزیز  
 وزین غم دلم را رهائی دهید

خروش عظیم از گلو برکشید	زلیخا سپس جامه بر تن درید
غریبید بسیار از درد خویش	طیآنچه همی گفت بر روی خویش
دلش را نه هوش ماند و نه حال نیز	خبر یافت زان بانگ و زاری عزیز
بهرسید از او گفت برگو چه بود	بنزد زلیخا شتابید زو
مرا از تورنجست و تیمار و درد	زلیخا چنین گفت کی خیره مرد
مبادا کسی کو چنین پرورد	خریدی غلامی چنین بی خرد
از او لاجرم روز من گشت شب	نکردی مرا این بی خرد را ادب
مرا تیره شد جان و بخت و روان	دگو باره امروز از این بد نشان
مرا و را بزدان ظلمت برنید	بفرمای تا خوار و زار و نـژند
بماند دژم سال چند اند ران	ببندند وی را به بند گـران
نهادند بر پای او زود بنید	ببردند او را بزدان نـژند
دل اندر نهاند ارادار بست	عبادتگهی ساخت و آنجا نشست
سپاس جهان آفرین کرد یسار	رخ و دیده بر خاک تیره نهاد
بچنگال ابلیس نگذاشتش	کز اهریمن بد نگه داشتش

یوسف بجرم پاکدامنی زندانی شد و معلوم شد سرنوشت مردم مصر بسته برآی و هوس خانمهای هوسناکست ، و گناه کار بر بی گناه چیره شد ، و یوسف عزیز زندانی گردید و روزگار دون پرور ، مجرم را در ناز و نعمت و سرکشی رها کرد .

یوسف با دوتن از اعضاء مقصد رها ر زندانی شد . ملاحظت و زیبایی یوسف زندانیان را سرگرم نمود . زندان بوجود یوسف گلستان گردید . روی زیبای او با اخلاق نیکوی او باعث شد که هرکس وارد زندان شود بگوید : آنجا که تویی عذاب نبود ، آنجا نیکوکاری یوسف را هر که میدید باو علاقمند میشد . آثار زهد و روحانیت نیز از او دیدار میشد و لذا د و نفر مأمور دربار که تحصیل کرده بودند ، بهتر مقام یوسف را میشناختند . این د و نفر فعلا متهم بخیانت و در خطر اعدام واقع شده و افکارشان مغشوش و در خواب و بیداری راحت نیستند ، و میخواستند عاقبت کار خود را بدانند و لذا خوابی که دیده بودند با این جوان روحانی در میان گذاشتند . یکی ساقی شاه بوده و خواب دیده انگور میفشارد که شراب کند و دیگری سفره دار شاه خواب دیده که طبق نانی بر سر حمل میدهد و پرندگان از سراو میخورند .

چون خواب خود را بیان کردند حضرت یوسف در ضمنی که خواب ایشانرا تعبیر کند بناکرد ایشانرا تبلیغ بتوحید نمود ؛ اولاً برای اینکه درست بوی اعتقاد پیدا کنند يك معجزه ای که نشان نبوت بود بآنان نشان داد و گفت هر طعامیکه برای شما بیاورند پیش از آنکه بدست شما برسد از خصوصیات آن شما را خبر میدهم ، ( لَا يَأْتِيَكُمُ طَعَامٌ تَرْزُقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ



قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ) بنا براینکه ضمیر بتأویل برگردد بطعام . اگرچه احتمال می رود برگردد به رؤیا ، ولی چون طعام اقربست بآن برگردانیم . آن دو نفر تعجب کردند که از یک نفر زندانی غیب بشنوند ، ولی چون حضرت یوسف از خصوصیات آن طعام خبر داد و پس از آوردن طعام دیدند او راست گفته ، علاقه شان به یوسف چند برابر شد . چون توجه ایشان جلب شد گفت زَالِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي . این از علومی است که پروردگار بمن آموخته . و روحانی باید در مقام تبلیغ سه چیز را مراعات کند : اول خوبست تصدیق نامه داشته باشد تا مورد اطمینان گردد . اگرچه معجزه حضرت یوسف تصدیق خدائی بوده و ارتباطی باتصدیق نامه های دیگر ندارد . دوم باید معتقد بگفته های خود باشد و از روی عقیده تبلیغ کند نه برای پول . کسیکه برای پول اسلام را ترویج میکند ممکنست دین دیگری بیشتر باو پول دهند و او فردا مبلغ دین دیگر شود ، ولذا قرآن میگوید : اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ . یعنی پیروی کنید آنکه از شما اجر نمیخواهد و چنین اشخاصی هدایت یافتگانند . مفهوم آیسه این است که آنانکه مزد میخواهند هدایتی نیافته اند تا دیگرانرا هدایت کنند . باضافه آنکه پول میخواهد ناچار بمیل مستمعین تبلیغ میکند و سخن میگوید ، و چون اگر مردم و مستمعین از حق گریزانند او حق را نمیگوید . بنا براین اجرت در مقابل منبر اگر مطالب دینی گفته شود حرام است ، و اگر طالب غیر دینی باشد بنام دین ، آن بمنزله کفر است و حرمت آن شدیدتر است . حضرت یوسف برای اینکه حسن عقیده خود را بیان کند گفت اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ ، با اینکه ملت مصر و خصوصاً این دو نفر بت پرستند ، و از ملت بی ایمانند می بینند او صریح میگوید من از ملت خداشناس بیزارم . این دو رفیق که سالها در محیط بت پرستی بودند قهراً در عقیده خود متزلزل میشوند و تا تردید و تزلزل پیدا نکنند بدنبال تحقیق و جستجو نمیروند . سوم مروج دین باید حسن سابقه و حسب و نسب پاکی داشته باشد زیرا روحیه مروج دینی باید سرچشمه آن خون نژادی و رحم پاکیزه و شیر حلال باشد . ولذا حضرت یوسف گفت : وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ . و چون شرائط مبلغی مراعات نشده بعضی از مردم بی خبر از اسلام و قرآن ، مبلغ شده و عوام بیچاره را بخرافات و موهومات عقائد سوق داده اند ، و کار بجائی رسیده اگر یکی از حقائق اسلامی را انبیان بیان کند مردم او را کافر می شمردند . تا اینجا حضرت یوسف دو رفیقش را متوجه کرد که مرام توحیدی در دنیا موجود است ، ولی هیچگونه انتقادی نکرد برای آنکه ذهن آنانرا متوجه کند و پس از این شروع کرد بمقایسه بین توحید و شرک .

يَا صَاحِبِي التَّجْنِ أَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْتُكَ  
 خَيْرَ أَمْرِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝۳۹ مَا تَتَّخِذُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ  
 تَتَّبِعُهُمْ فِيهَا أَنْثَىٰ وَابْنٌ ۚ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ  
 إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ  
 النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝۴۰

**ترجمه:** ای دوست و رفیق زندانی آیا چند ارباب جدا جدا بهتر است و یا خدای یگانه  
 قهار ۳۹ شما نمی پرستید و نمیخوانید غیر خدا را مگر نامهایی که خودتان و پدرانانتان نام  
 گذاری کرده اید ، خدا دلیلی بر آنها نفرستاده . حکمی نیست مگر برای خدائیکه دستور  
 داده جز او را نه پرستید . دین پا برجا و راست همین است . ولیکن اکثر مردم نمیدانند . ۴۰  
**تکلیفات:** حضرت یوسف فقط با اثبات توحید پرداخت که اصل و پایه تمام عقاید حق همین  
 یکی است . و در دلیل برای آن ذکر کرد :

۱- اینکه عقیده صحیح باید رهبر باتحاد و یگانگی باشد نه موجب تفرقه و جدائی .  
 شما که غیر خدا را میپرستید و یا میخوانید و باب الحوائج ها و معبود های متعدد دارید  
 سبب تفرقه و نفاق جامعه میشوید . شما ارباب متعدد قائل شده اید . و ارباب جمع رب است  
 و ارباب متعدد غلط است . آیا ارباب متعدد بهتر است و یا خدای واحد قهار که خالق  
 تمام این اربابها است . ءَأَرْبَابٌ مَّفْرَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ ؟

۲- معبود ها و باب الحوائج ها و ملجأ های شما مخلوقند و شما نام معبود و اِلَهِ  
 روی آنان گذاشته اید و شما این عناوین را خود برای آنان قائل شده اید . شما و پدرانانتان  
 این نامها و عناوین را تراشیده اند و از طرف خدا و عقل دلیلی ندارد . ولی بیشتر مردم  
 نمیدانند . یوسف مقایسه کرد بین شرك و توحید با منطق صحیح و دلائل عقلی . زیرا  
 عقیده را نمیتوان بکسی تحمیل کرد زیرا عقیده تحمیلی و یا تقلیدی ارزشی ندارد . آیها  
 سزاوار است انسان برای مخلوقی مانند خود کرنش و او را عبادت کند و از مخلوقی تملّس  
 گوید ؟ البته خیر . پس از دعوت بتوحید خوابهای ایشانرا تعبیر کرد .

از سخن گفتن حضرت یوسف با آن دو نفر معلوم میشود ، آن دو نفر در عین حال که بت  
 پرست بودند خدا را قبول داشته اند ، زیرا بایشان گفت : ءَأَرْبَابٌ مَّفْرَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ



الوَاحِدُ الْقَهَّارُ. آری تمام کسانی که در عبادات و حوائج خود توجه بغیر خدا دارند ، چه بت پرست و چه آدمپرست ، همه خدای قهار را قبول دارند ولی تَعَالٰی بِكَ پیغمبر و یا امامی و یا بنده صالحی را محترم می‌شمارند ، و تا سرحد عبادت از او تقدیس کرده و وجود او را موثر در سعادت و خیرات خود میدانند مانند بت پرستان که می‌گفتند: هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ، و خدای قهار را قبول داشتند . ولی یوسف پس از اثبات بطلان این کارها و عقائد بایشان فهمانید که فقط خدای واحد قهار فرمانروای هستی است و دیگری اثری ندارد نه در تکوین و نه در تشریع ، و فرمود : **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ** . و فرمود همان خدای واحد **أَمَرَ الْأَتَّعِبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** ، او خود امر نموده که در نزد غیر او کرنش نکنید . و دین پاهرجا و منطقی همین است که فرمود : **ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** ، ولیکن دگانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند . این است که **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** .

يَا صَاحِبِي لِتَجِدَنَّ آمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا  
وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَنَآكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي  
فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ  
رَبِّكَ فَأَنَسِيهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

﴿۴۱﴾ ای دو رفیق زندانی یکی از شما برت خود یعنی بسرپرست خود شراب مینوشاند ، و اما دیگری پس بدار آویخته شود و پرندگان از سر او می‌خورند حقیقت امری که در آن فتویٰ خواستید چنین مقدر شده ۴۱ و بآنکه گمان نجات درباره خود داشت سفارش کرد که مرا نزد سرپرست و پروردگارت یاد آوری کن ، پس شیطان یاد آوری نزد پروردگارش را از یاد او برد پس یوسف چند سالی در زندان ماند ۴۲

تَفْسِیر حضرت یوسف پس از تبلیغ توحید ، پرداخت بت‌عبود خواب و گفت یکی از شهادت و نفر ساقی پادشاه میشود و باو شراب مینوشاند و دیگری محکوم باعدام میشود و بردار میرود . ولی تصریح نکرد که آنکه بردار میرود کدام یکی از ایشانست ، و اعدام را موخر انداخت در تعبیر برای اینکه ایشان افسرده نشوند . ولی ساقی بگمان خود درک کرد که او ناجی است . پس یوسف همانوقت تعبیر و یا وقت بیرون رفتن از زندان باو گفت مرا در پیش پادشاه یاد کن ، و بی تقصیری مرا تذکر ده ، تا وسیله نجات من از زندان فراهم شود . و ضمیر ظنَّ أَنَّهُ نَاجٍ ،

برمیگردد بخود ساقی . یعنی خود ساقی گمان کرد که او نجات خواهد یافت . بعضی از مفسرین که ضمیر را بیوسف برگردانیده اند و ظن را بمعنی علم گرفته برخلاف ظاهر است .

یوسف بوسیله ساقی خواست نجات خود را از زندان فراهم کند و این اشکالی ندارد .

بعضی ها خیال کرده اند این کار برخلاف خداشناسی و برخلاف توکل است ، و روایاتی که ابوهریره و کعب الاحبارها نقل کرده اند ، سند قرار داده اند . و بنظر ما آن اخبار تمام مجعول است . مثلاً از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود از برادر یوسف عجب دارم که چگونه بمخلوقی استغاثه کرد ، اگر این سخن را باو نگفته بود و از او درخواست کمک نمیکرد ، چند سالی در زندان نمی ماند . و بعضی روایت کرده اند که جبرئیل بیوسف نازل شد <sup>و گفت</sup> : یوسف ! کی تورا زینا و خوشگل ترین مردم خلق کرده ؟ یوسف گفت پروردگارم ، کی تورا از میان برادران عزیز پدرت کرد ؟ پروردگارم . کی تورا بتوسط کاروان نجات داد ؟ پروردگارم . کی تورا از سنگ پرتاب شده در چاه حفظ کرد ؟ پروردگارم . کی تورا از مکر زنان مصری نگاهداشت ؟ پروردگارم . گفت خدا میفرماید چه باعث شده که بمخلوقی عرضه داشتی حاجت خود را و فقط بمن اظهار نکردی ؟ اکنون برای این کلمه سالها در زندان بهمان . پس یوسف در اثر این عتاب شروع بگریه و ناله کرد و در دیوار زندان با او هم ناله شدند ، تا زندانیان از گریه او پرهیزان شدند و با او قرار کردند بگروز بگریه و بگروز ساکت باشد . در آنروز که ساکت بود چنان درد در دلش می پیچید که از روز گریه بر او سخت تر بود . و عجب این است که بعضی از مفسرین گول این روایات را خورده و به بزرگان خود بسته اند . این سخن یوسف بی اشکال است زیرا توسل باسباب ظاهری ممنوع نیست و برخلاف توکل نمیباشد . موحد کسی است که باسباب ظاهری چنگ بزند ولی مسبب الأسباب یعنی خدا را مؤثر بداند زیرا خدا اینهمه اسباب و وسائل برای بشر فراهم کرده ما اگر خرمن خود را بگذاریم میان آفتاب خشک شود آیا اشکالی دارد ؟ و اگر برای بیمار خود دکتر بیاوریم برخلاف توحید است ؟ طبق آیات *تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى* ، افراد بشر باید در رفع گرفتاری یکدیگر ، تعاون کنند . میتوان گفت وظیفه بی گناهی که بزندان رفته این است که با *تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى* باسباب ظاهری بی تقصیری خود را ثابت کند . یکی از وسائل ظاهری ، گرفتن وکیل و یا تدبیر مردم خیرخواه است . حال یوسف هر خلاف کاری نکرده تا مورد عتاب و خطاب الهی شود . مثلاً اگر کاروانان مصر دلی در چاه انداختند برای بیرون آوردن آب ، حضرت یوسف بآن چنگ بزند آیا برخلاف توحید است ؟ و یا اگر رسول خدا بیمار شد بدکتر مراجعه بکند ، برخلاف توحید است ؟ گمان این است که روایات



مجموعه را کسانی جعل کرده اند برای روضه خوانی و مجلس گرم کردن . توسل بوسائل گاهی واجب میشود ، منتهی این است که مردم موحد اسباب عادی را آلات و ابزار از فیض الهی میدانند . ولی مؤثر در هر حال و هر چیز را اراده الهی میدانند . ساقی پس از بیرون رفتن از زندان یوسف را فراموش کرد ، قرآن گوید : فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ . خدا ایتعالی بانسان قواشی داده و در باطن او گذاشته که دانشمندان بزرگ را متحیر نموده ، از آنجمله قوه حافظه و ضد آن نسیمان را قرار داده . قوه حفظ خاطرات که هر کس باندازه ای در باطن خود کتابخانه ای از یادداشتها و خاطرات خود دارد و بوسعت معلوماتش اطاقها و قفسه ها در ذهن خود دارد که در موقع حاجت اوراق و صفحات آنرا احضار میکند ، هر صفحه و سطر معلومی را ، نظر میاندازد . ممکن است در این کتابخانه قرآن مجید و صد ها کتب دیگر باشد . یک دست نامرئی بر صفحه خاطرات هر کس سلط است که بهتضای اوصاف باطن و فطرت او متصل مشغول نقاشی و نوشتن است و نمایش از پرده های مختلف زندگی در آنجا مینگارد . آیا این کتابخانه نامرئی کجا است ؟ و کارکنان او کیانند که در موقع حاجت در پیروی انسان میکشایند ، و آنچه بخواهد جلو او میگذارند . این را قوه حافظه میگویند و بسیاری از آنچه در کتابخانه بوده در اثر عدم توجه بکلی ناپود و فراموش میشود . این کتابخانه نامرئی باطن انسان دزدی دارد که گاهی کتابی و یا چیزی را میدزد و میبرد . در اینجا خدا دزد این کتابخانه را شیطان نامیده و فرموده : فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرِي . یعنی بآن ساقی شیطان فراموشی داد که بفرست خود بی تقصیری یوسف را بگوید ، پس ضمیر أَنْسِيَهُ و رِيّه بر میگردد بساقی . ولی بعضی طبق روایات مجموعه ضمیر ها را بیوسف برگردانیده اند ، یعنی یوسف خدا را فراموش کرد و شیطان از ذهن او برد و در نتیجه در زندان چند سالی بهماند . ولی حضرت یوسف از این نسبت مبرا و مقام شاخ حضرت یوسف عالی تر از این است . و دلیل بر اینکه ضمیر بر میگردد بساقی یعنی بِالَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ ، این است که در چند آیه بعد فرموده : وَادَّكَرَ بَعْدَ أَمْرِ ... یعنی آنکه نجات پیدا کرده بود پس از مدتی یادش آمد ، بهبادشاه گفت مرا بفرستید نزد یوسف تا خبر تأویل خواب شاه را از یوسف بگیرم و بگویم . پس آنکه فراموش کرد همان است که پس از مدتی یادش آمده . پس ساقی بیوفائی کرد چون بی تقصیری یوسف را نزد سرپرست خود ذکر نکرد و فراموش نمود یادآوری کند و نکرد .

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ  
وَسَبْعُ سُبُلَاتٍ خُضِرٍ وَأُخْرًا بَيَاضٌ بِأَيِّهَا الْمَلَأَ أَفْئُونِي فِي

رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا  
نَحْنُ بِبَنَاءِ وِيلٍ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ  
بَعْدَ امْتَلَإِنَا أَنْتُمْ كُرْبًا وِيلَهُ فَارْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

**ترجمه:** و پادشاه گفت محققاً در خواب می بینم هفت گاو فره را که آنها را هفت گاو لاغر میخورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشک می بینم ای بزرگان دربار اگر تعبیر خوابم را میدانید در باره این خواب نظر دهید ۴۳ گفتند خوابهای پریشانست و ما بسرانجام خوابهای پریشان دانا نیستیم ۴۴ و یکی از آن دو نفریکه از زندان نجات یافته بود و پسر از مدتی بیاد یوسف افتاد گفت من شما را بتأویل این خواب آگاه میکنم مرا بفرستید ۴۵

**تفسیر:** پادشاهان مصر در زمان حضرت یوسف مرد می بودند دلیر و چادر نشین کسه مصر را تصرف کرده و سلطنت میکردند و لذا اهل مصر ایشانرا طمعون و زورگو میدانستند ، و چون منفور بودند و معلوماتی نداشتند ، خیالات خود را که در خواب میدیدند اهمیت میدادند و پاره ای از امور در خواب برایشان مکشوف میشد . پادشاهی که فکرش اداره مملکت است ، گرانی و فراوانی در نظر دارد زیرا صلاح مردم مربوط بهمین دو چیز است . و چاق و لاغری گاوها و یا سبز و خرمی خوشه ها مؤثر در گرانی و ارزانی و قحطی و عدم قحطی میباشد . در تورات سفر پیدایش باب ۱ خوابی که شاه دیده چنین میگوید : و واقع شد چون دو سال سپری شد فرعون خوابی دید که اینك بر کنار نهر ایستاده که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت فرهه گوشت برآمد بر مرغزار میچریدند و اینك هفت گاو دیگر بد صورت و لاغر گوشت در عقب آنها از نهر برآمد بهیلوی آن گاوان اول بکنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت آن هفت گاو خوب صورت و فرهه را فرو بردند و فرعون بیدار شد باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینك هفت سنبله پر و نیكو بر يك ساق بر میآید و اینك هفت سنبله لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها میروید سنبلهای لاغر آن هفت سنبله فرهه را فرو بردند و فرعون بیدار شد که اینك خوابست ، اما قرآن در يك عبارت کوتاه تمام آنچه در تورات طول داده بیان کرده . ظاهر عبارت اِتی اری میفهماند که شاه مصر مکرر این خواب را دیده زیرا یکمرتبه را رأیست میکنند . چون مکرر دیده اهمیت داده و در مقام استفتای از تعبیر آمده زیرا خواب مکرر موجب وحشت و اضطراب او شده بود .

در آن زمان مصریان بت پرست بودند و دانشمندان مروج بت پرستی دو دسته بودند :



یکی حکما و فلاسفه و دیگر ساحران و جادوگران و اشراف و بزرگان دربار از این ها انتخاب میشد و لذا شاه بایشان میگوید : يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَتُونِي فَيُرَوُّ بَايَ . روحانیت آنزمان که بدست ایشان اداره میشده مرموز بوده و یکی از وظائف ایشان تعبیر خواب بوده ، با اضافه بر عملیات سحر . و مردم بواسطه تعبیر ، ایشان را مربوط به عالم غیب میدانستند ، و بواسطه سحر قدرت فوق العاده قائل بودند یعنی معجزه . و لذا در زمان ما نیز چنین میباشد ، تا میگوئی رسول و یا امام ، اینان کسیرا در نظر میگیرند که غیب بدانند و معجزه بکنند . و بهمین وسیله مردم را اغفال میکردند و مردم را مسخر خود میکردند و کسی نمیتوانست بکتابها و بدرسه ایشان دست پیدا کند . و مبنای کار ایشان حقه بازی و چشم بندی و پاره های از خواص فیزیکی و بدست آوردن گیاهان که دارای خواصی باشد ، و تا هنوز هم وقت و پول مردم را میگیرند . اینگونه امور در ضمن مطالب خرافی و کرامت دروغ وسیله تسخیر مردم بود و حتی بمردم خدا پرست تأثیر کرده و همان خرافات پس از نشر اسلام بصورت های علمی باقی مانده .

فرعون یوسف مانند زمان موسی ، در این وقت فرستاد بدنبال همین دانشمندان درباری و خوابهای خود را بایشان گفت . در جواب گفتند اینها خواب پریشان است و ما نمیدانیم . ساقی شاه در این موقع بیاد یوسف رفیق زندانی خود و استاد ی او در تعبیر خواب افتاد و فرعون گفت امروز بخاطر آمد که شاه آنگاه که بر من غضب نمود و مرا با رئیس خبازان در زندان افواج خاصه حبس نمود . و من و او در يك شب خواب دیدیم و غلام عبرانی در آنجا بود من و غلام سردار افواج خاصه خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او برای ما تعبیر کرد و بعینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد . مرا بفرستید تا یوسف را بیاورم خواب شما را تعبیر کند . لذا او را فرستادند نزد یوسف و مقدمات آزادی یوسف فراهم شد . و فرعون که از خواب خود در وحشت بود و از دانشمندان درباری مأیوس بود ، ساقی و قسرا غنیمت شمرد و با لحن قاطع گفت : أَنَا أَنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ، و شاه از این پیشنهاد خرسند شد و هرچه زودتر فرمان داد ساقی برود بزندان . از جوانمردی و بلند نظری یوسف همین بس که چون : این رفیق فراموشکار احتیاج پیدا کرد و عاجزانه بوی مراجعت کرد ، یوسف بدون آنکه روتش کند و از بی مبری او و دستگاه شکایت کند ، با کمال خوشرویی بسخنان او گوش داد و گفت علمای دربار از تعبیر آن اظهار عجز کرده و فرعون را مأیوس کرده اند . و من بیاد شما افتادم و شاهرا از وجود شما و علم شما آگاه نمودم مرا برای حلّ این مشکل فرستاده است ، و اینک منتظر بازگشت من است .

يُوسُفُ أَتَىٰ الصِّدِّيقَ

أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ  
خُضِرٍ وَأُخْرَىٰ يَأْتِيَنَّ لَكَ لَعَلَّكَ تَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالَ  
تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا  
قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ بَاءْنِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا  
قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ بَاءْنِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَا  
فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ فِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾

**ترجمه** یوسف ای بسیار راستگو ما را نظر بده در باره هفت گاو فرسوده که  
هفت گاو لاغر آنها را میخورند و هفت خوشه سبزه و دیگر هفت خوشه خشک،  
باشد که من بسوی مردم برگردم شاید ایشان بدانند د ۴۶ یوسف  
گفت هفت سال بی دربی زراعت میکنند پس آنچه را درو کردند در  
خوشه هایش واگذارید بجز کمی از آنچه میخورید د ۴۷ آنگاه  
بعد از آن هفت سال سخت میاید که آنچه را از پیش برای آن اندوختید بخورند  
مگر اندکی از آنچه که نگاه میدارید د ۴۸ سپس بعد از آن  
سالی میاید که مردم در آن بسیاران داده شوند و در آن ( میوه جات  
و غیره ) می فشارند د ۴۹

**تکلیف** با آنکه يك فرد زندانی هر چه بيشتر بآزادی خود علاقه  
دارد که هر چه زودتر از قفس ای تنگ و خفه کننده زندان خلاص شود و از مجاورت



جنايتكاران رها شود و از آزادي و فضای وسیع استفاده کند ، حال برای يوسف گرفتار  
بهترین فرصت پیش آمده ، با این حال سخنی نگفت . زیرا او میداند خیر از خودش کسی از  
عهد تعبیر این خواب برنمیآید و فرعون با کمال بی صبری منتظر تعبیر خوابست و اگر میگفت  
مرا آزاد کنید تا تعبیر کنم مسلماً آزاد میشد ، ولی این شرط را نکرد . زیرا او لا اطمینان  
داشت که چون مشکل فرعون حل شود بطلاقات او نائل خواهد شد و مقدمه آزادی او فراهم  
خواهد شد . ثانیاً او نمیخواهد آزاد شود مگر پس از ثبوت بی گناهی خود . ولذا بعد  
خواهد آمد که چون شاه او را برای ملاقات خواست ، او گفت اول تحقیق کنید از زنان و بیگناهی  
من ثابت شود ، سپس خدمت میرسم . ولذا تعبیر را در گرو آزادی خود نگذاشت . روایت  
از رسول خدا شده که فرمود : من تعجب دارم از يوسف و صبر و کرمش ، خدا او را بیامرزد  
چون راجع بتعبیر خواب از او پرسشی کردند ، بی مضایقه پاسخ درست داد و اگر بجای او  
من بودم خبر بآنان نمیدادم تا شرط کنم مرا از زندان خارج کنند . يوسف خیرخواه گفت :  
تعبیر خواب این است که هفت سال فراوانی در پیش دارید که زراعت نیکو میآید ، سپس  
هفت سال دیگر قحطی و خشکسالی شود که محصول و اندوخته های این هفت سال را تباه  
کند و بصرف آورد و پس از چهارده سال محصول بحال عادی برگردد . و پس از تعبیر خواب  
دستور داد که باید در این هفت سال فراوانی، زراعت بسیار کنید و آنرا در غلاف خوصه انبار  
کنید تا فاسد نشود و در سالهای قحطی آنرا مصرف کنید تا بفراوانی برسید و اگر بخواهید  
مردم مصر در سالهای قحطی تلف نشوند باید این کار را بکنید .

فرق پیشوایان دین با زعمای دیگر - پیامبران و هادیان دینی در مقابل اشراف و  
خیرخواهی ، مزد و اجرتی نخواهند و محض رضای خدا و علاقه باصلاح عمومی مردم ، به  
راهنمایی میپردازند و میگویند : مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ . اکنون حضرت يوسف هفت سال  
است در زندان بحال غربت مانده و فعلاً محل احتیاج و طرف مشورت شده . بی مضایقه و  
بدون اینکه از او عذرخواهی کنند و از ستمهایی که با او شده جلوگیری کنند ، تعبیر خواهر  
گفت . و بعلاوه آنرا از خطر قحطی آینده مطلع نمود و راه جلوگیری از این خطر را بآنان  
یاد داد و دستور نگاهداری حبوبات را برای مدت قحطی توضیح داد . در صورتیکه اینها  
کار وزیرداری و کارشناسان عالی رتبه میباشد که در برابر حقوق هنگفت و مواجب زیادی  
که دارند باید این فکرها را بکنند . ولی يوسف در اینجا مجانباً بطور فداکاری برای  
جامعه بشریت ، بمنظور انجام وظیفه و خدمت بنوع از معلومات سیاسی و الهی خود در پیغ

نکرد ، ولی خود بخود این عمل نیک و ارشاد با اخلاص اثر بخشید و بزودی شاه تشنه ملاقات او شد . این اثر اخلاص است .

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بهابانت دهد باز . اگر حضرت یوسف از اول چیزی درخواست میکرد ، ممکن بود نتیجه معکوس شود چنانکه در موضوع تذکر ساقی تجربه کرده بود . و موضوع نگهداری غله در هفت سال یکی از موضوعات علمی بسیار مهم است که در دنیای امروز برای این کار مؤسسات بزرگی بوجود آمده از قبیل اداره سیلو . ولی در آنروز که علم ساختمان باین اندازه پیش نرفته بود ، بهترین وسیله همان انبار کردن در خوشه بود که دستور داد . در ضمن یک تجارت مهمی نیز برای کشور مصر پیش بینی کرد که محصول هفت سال فراوانی را بقدری فراهم کنید تا در سالهای بعدش تمام کشور و مجاورین آن که محتاج خواهند شد و بیبهای زیادی خریداری میکنند ، در انبار موجود باشد و خاطر نشان کرد که باید مقداری از این حبوبات را برای بذر پس از خشکسالی نیز نگاهدارید ، **إِلَّا قَلِيلًا مَّا تُحَصِّنُونَ** . این تدبیر برای جلوگیری از نابودی ملت مصر منحصر بفرد بود و اگر چنین پیشنهادی را نمیگفت مگر پس از خلاصی خود و بزدان افکیر عزیز و زلیخا ، میتوانست و ممکن بود . بدیهی است قدرت سیاسی و اقتصادی فرعون آنقدر نبود که چنین تدبیر عالمانه را استنباط و عملی کند . حضرت یوسف چرا حبوبات را مورد توجه نظر قرار داد ، زیرا حبوبات ارزاق عمومی است و میوه های اشجار حفظ حیات را برای عموم نمیکند و از میان حبوبات گندم و برنج است که غلافی دارد و قابل ذخیره است و با بودن در غلاف فاسد نمیشود . این طور استنباط هرکس نبود . فرستاده شاه از این تعبیر روشن ، بسیار خرم و خوشحال شد و بالحنی گرم با یوسف خدا حافظی کرد و یوسف از او درخواست کاری نکرد که بگوش شاه برساند . ولی شاه پس از شنیدن تعبیر ، بسیار بملاقات چنین دانشمندی که از علماء درباری عاقلتر است شوق پیدا کرد ، و دانشمندان دیگر که از تعبیر عاجز بودند چون شنیدند چنین شخص دانشمندی ناشناس و در زندان بسر میبرد برای شخصیت این نابغه بزرگ شائق شدند . بدیهی است فرعونی که وحشت دارد از آنچه در خواب دیده و بحال انتظار بسر میبرد از دیدن ساقی که شاد و خرم برگشته امیدوار شد . و با تمام بی صبری شرح دیدار او را با یوسف خواست . او تعبیر را موبمعرض رسانید . وقتی شاه بشنود هفت سال بی دریبی در مصر قحطی خواهد شد هشت او خواهد لرزید و بفکر چاره خواهد شد . آری مقام مسوولیکه حفظ مملکت و نگهداری ملت با او است حق دارد از چنین خبری وحشت کند . ولی وقتی که تدبیر حکیمانه یوسف را شنید ، جانی در کالبدش دمید شد .



ولی تعجب او را فرا گرفت که این زندانی کیست که از تمام علمای مملکت عالمتر است ؟ آیا چنین دانشمندی در مملکت من باید بزدان سر بهرد ؟ آیا این نابغه بزرگ چه تقصیری کرده و چه گنہ باعث شده که سالها در زندان دولت من بماند ؟ چون از ساقی شنید که چندین سال قبل او را در زندان دیده است خیلی عجیب بنظرش آمد که چرا چنین فردی در زندان مانده است ؟ . این مرد فوق العاده و بزرگ را باید ببینم و بوضع او رسیدگی کنم و از فکر دور اندیش و علم سرشار وی استفادہ کنم و چرا تا بحال از وجود چنین شخصی بنفع ملک و ملت استفادہ نشده ؟ و معلوم است که سایر علماء درباری که چنین تعبیر قاطع و سیاست بلندی را شنیدند همه تشنه زیارت او شدند . اینان پیش از فرعون بعظمتاوی بر بردند و در محافل علمی همه جا سخن از تعبیر خواب فرعون و معبر زندانی است . و این تعبیر اعجاب انگیز بزرگترین خبر روز شده همه منتظرند که وسیله ملاقات این عالم ناشناس فراهم شود ، تا از علم او استفادہ کنند ، این است که شاه بدنبال حضرتش فرستاد .

وَقَالَ الْمَلِكُ اَتُونِي بِهٖ فَلَمَّا  
جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلٰی رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بِالْاُنْسِوَةِ الْاِلٰلٰہِ  
قَطَعْنَ اَبْدِیْہُنَّ اِنَّ رَبِّیْ یَبْکِدُ مِنْ عَلَیْمٍ ﴿۵۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُکُمْ اِذَا  
رَاَوْدُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِہٖ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰہِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْہِ مِنْ  
سُوٍّ قَالَتْ مَرَّآتُ الْعَزِیْزِ الْاَنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاَوْدُہُ عَنْ نَفْسِہٖ  
وَ اِنَّہٗ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۵۲﴾ ذٰلَکَ لِیَعْلَمَ اَنِّیْ لَمْ اَخْنٰہُ بِالْغِیْبِ اِنَّ اللّٰہَ  
لَیَبْہِکَ کِبَدَ الْخَآئِیْنِ ﴿۵۳﴾ وَمَا اَبْرٰی نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَآثٰرُہٗ بِالْاَسْوِ  
اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ اِنَّ رَبِّیْ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۵۴﴾

ترجمہ : و پادشاہ گفت او را نزد من آرید چون فرستادہ شاه نزد یوسف آمد کہ او را همراه برد ، یوسف گفت اکنون پیش شاه و سرپرست خود برگرد و از او بہرہ آنزنانیکہ دستشان را بریدند چہ باکشان بود ؟ ہرآستی ہروردگار من بہکرایشان دانا است . ہ پادشاہ مصر ہزنان گفت چہ مقصودی داشتید کہ یوسف را بخویش خواندید . گفتند بخدا پناہ مہریم ما ہمدی و

سو نظری در او ندانستیم زن عزیز مصر گفت اکنون حق آشکار شد من بودم که بخود دعوت نمودم او را (و از نفس او کام خواستم) و بیگمان او از راستگویمانست ۵۱ این اظهار برای این است که یوسف بداند که من در غیبت او خیانت باو نورزیدم و خدا خیانت کاران را به هدف نمیرساند ۵۲ و من خود را از گناه تبرئه نمیکنم زیرا هر نفسی سرکش و امر بسیار ببدی میکند مگر اینکه پروردگارم ترحم کند و حفظ نماید زیرا پروردگار من آمرزنده رحیم است ۵۳

**تفصیل** چون تعبیر حضرت یوسف و دفاع از خطر قحطی بگوش پادشاه رسید هوش از سرش پرید و از همین جمله های مختصر بی عظمت او برد و دانست که وجود او برای حفظ کشور لازم است ، و لیاقت او از کاهنان و جادوگران بالاتر است و باید از معلومات او استفاده کرد. فوراً دستور داد این شخص زندانی را نزد من آرید . فرعون می بیند یکفرزندانی ناشناسی که جیره خوار دیار نیست ، بدون هیچگونه توقعی با سرینجه علم مشکلات او را حل کرده و نمیتواند از ملاقات او چشم پوشی کند ، ولی رفتن شاه بزیارت او مناسب مقام سلطنت نیست. این است که با پیام محبت آمیزی توسط نماینده مخصوص برای یوسف فرستاد و ضمناً او را بملاقات خود دعوت میکند . فرستاده فرعون با قیافه خرم حضرت را ملاقات کرده و اشتیاق شاه را باو اعلام میکند که بمن فرمان داده علاقه وی را بشما ابلاغ کنم و برای رهنمائی در ملازمت رکاب حاضر باشم . البته برای افرادی اظهار علاقه شاه بی اندازه سرت بخش است . مردم عادی که برای نزدیک شدن بصاحبان مقامات بهزار گونه نیرنگ متشبث میشوند ، اینگونه پیس آمده ها را افتخار بزرگی میدانند و برای حضور دست از پاهای نمی شناسند . ولی حضرت یوسف برای عظمت نفس و بلندی فکر از پیام فرعون و علاقه او بخونسردی تشکر کرد ، و از رفتن امتناع نمود و هرچه فرستاده مخصوص و سایر زندانیان اصرار کردند ، نتیجه نگرفتند . حضرت یوسف دور بین و نظر بلند است. و خود داری او از ملاقات پیش از ثبوت بی گناهی او، او را سر بلند کرد بین زندانیان ، و احترام او چندین مقابل شد . صحیح است که زندانی بیگناه بزنندگان رفته و بازاد شدن علاقه دارد ، ولی بشرافت و شخصیت خود بیشتر علاقه دارد . او چندین سال بی گناه و بلا تکلیف در زندان مانده و بعنوان یکفرد متهم معرفی شده . نمیخواهد پیش از رفع اتهام و روشن شدن پاکدامنی خود از زندان خارج شود . او میل ندارد با قیافه متهمانه با شاه<sup>×</sup> و علماء<sup>×</sup> روبرو شود ، بلکه میخواهد برای شاه و افراد زنده ملت روشن گردد که او بجرم پاکی بزدان رفته و پس از ثبوت بی گناهی ، محترم تر و سر بلند تر از زندان خارج شود و با چهره معصومانه پادشاه<sup>×</sup> را ملاقات کند . و علاوه بفرعون بفهماند در کشور او حقوق



اشخاص پامال میشود و عمال حکومتی با میل و اراده خود و هوس خانمهای خود حق و عدالت را می کشند و ظلم و ستم روا میدارند . در مملکت او بی گناهان در زندان و آلودگان در کاخها و بوستانها میباشند . بدین سبب بفرستاده مخصوصی گفت من قبل از روشن شدن حقیقت امر ، از زندان خارج نمیشوم . اگر فرعون نسبت بمن و ملاقات من علاقه دارد ، برای کشف حقیقت از بانوانی که در آن جلسه پرهیجان دستهای خود را بر میدهند باز جویی کندتا از کار من واقف شد . قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسَلَّهُ مَا بِاَلِ النَّسُوفِ اللّٰتِیْ قُلْنَ اَنْدْرِیْهِنَّ . در قرآن ذکر نشده که یوسف نامی از هوسر عزیز و شکایتی از او کرده باشد . با اینکه مایه فتنه و اصل فساد بوده . شاید در اینجا نیز ادب و جوانمردی نموده و نخواسته بمرپرست خود اظهار کنسد و رسوائی او را برساند .

فرعون متوجه شد که علت زندانی شدن این دانشمند ، قضیه ای عشقی بوده . در حدود تحقیق بیشتری برآمد و دستور داد جلسه محاکمه تشکیل شود و بانوان مصری را احضار کنند ، خصوصاً آن زنیکه منشأ این قضایا بوده . هوسر عزیز دید یوسف را زندان کرده که سر و صداها بخوابد و از سرزبانها بیفتد اکنون بدتر شده . حتی شاه هم خیر شده و بجاهای بالاتری رسیده . بسیار ناراحت شد . اما چاره ای ندارد . اکنون که بمحاکمه احضار شده ترس او را فرا میگیرد . زیرا تصمیم مقام بالاتری براین است که قضایا را کشف کند . آیا اگر فرعون آگاه شود چه تصمیمی در حق او خواهد گرفت و مقام شوهرش نیز ازین میروود و یکباره از عرش عظمت ساقط میگردد . البته در تمام ساعات محاکمه عزیز مصر نیز ناراحت است و قدرتی ندارند تا شاه را منصرف کنند . معلوم نیست در جلسه محاکمه خود شاه حاضر شده یا مأمورین عالی رتبه کشور را مأمور نموده ؟ قرآن میگوید شاه گفت : مَا خَطْبُکُمْ اِذْ رَاَوْدُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ . قدر مسلم این است که جلسه در غیاب یوسف بوده و اگر جلسه بنفع او تمام شود ، پاکی او مسلم میشود . از زنان تحقیق بعمل آمد فرد ۱ فرد ۲ بطور دستمجمعی این بانوان ، از ترس فرعون و با از ترس بروز فرد ۳ بگراز خودشان ، صاف و راست ، بدون اختلاف با اتفاق گفتند ما تقصیری در یوسف سراغ نداریم و او مجسمه تقوی و پاکی است و ما بودیم که دلباخته او شدیم و او کائن فرشته آسمانی است . و شاید هم این اقرار برای این بود که واقعاً دلباخته او بودند و بآزار او خوشنود نبودند . در اینجا زن عزیز ناچار شد که باآلودگی خود اقرار کند و بگوید گناه از من است و یوسف معصوم است که گفت : اَنَا رَاَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ . و شاید این اقرار از روی تعلق خاطری که بیوسف داشته بوده زیرا قیافه ملکوتی زیبای یوسف از نظر او محو نشده و برای اقرار خود و علتی ذکر کرد :

اول اینکه یوسف بداند که من او را دوست دارم و در غیاب او خیانت باو نکردم . بلکه

بیای او عبادت دادم . ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ . و شاید خواسته عاطفه یوسف را برانگیزد که یوسف تقاضای مجازات برای او نسکند .

علت دهم اینکه افراد خائن به نتیجه کار خود نمیروند زیرا من خواستم خیانت خود را ببوشانم زیرا او را زندانی کردم . و الآن می بینم خیانت نتیجه ندارد و همین خیانت باعث رسوائی من شد . و من که میخواستم مکتوم بماند ، نشد . لذا با کمال ذلت اقرار میکنم : إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْغَائِبِينَ . در اینجا زلیخا برای اینکه شکست خود را جبران کند و از نگرانی

شاه و دیگران بکاهد و کاری کند که روح قاضی متأثر شود و از دستور مجازات صرف نظر کند گفت : وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ . پس معلوم شد جمله ذلِكَ لِيَعْلَمَ ... تا إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ... کلام زلیخا است نه کلام یوسف . زیرا از سیاق آیه چنین استفاده میشود که این سخنان از زلیخا است و یوسف در جلسه نبوده که چنین اظهاراتی بکند . باضافه برای

چه یوسف چنین کلماتی بگوید . بگوید لَمْ أَخُنْهُ ... بعزیز خیانت نکردم . این لازم نبوده ، زیرا خود عزیز میدانسته که یوسف خائن نیست و شکایتی نداشته و برای چه بگوید : إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْغَائِبِينَ . او که خود خیانت نکرده و کسی را هم تهمت بخیانیت نزده . و باضافه : ایمن جملة مبالا فاصله پس از اقرار خانم بجملة الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ ... ذکر شده و باقی کلام او است و مربوط به یوسف و کلامی از او نیست . و یوسف حاضر نبوده تا چنین بگوید . و تعجب این است که مفسرین حساب نکرده این سخنان را نسبت به یوسف داده اند . و شاید اعتماد به روایات مجعوله مخالف قرآن کرده باشند . و باضافه یوسف تقاضای تبرئه خود را در زندان کرده ، دیگر نمیاید اثبات کند و بگوید : وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ، و خود را گناهکار معرفی کند .

روشن شدن حق در محاکمه در جلسه محاکمه پاکدامنی یوسف بر همه ثابت گردید و شاه دانست که در کشور او ، کاخ نشینان چه جنایاتی مرتکب میشوند ! و چه پاکانی بزند ان میروند ! و علاقه شاه نسبت به یوسف صد در صد زیاده تر شد و بسیار مشتاق ملاقات او گردید . و دستور آکید صادر کرد برای ملاقات حضرت یوسف . و باضافه یوسف متوجه بود شرط دخول در مناصب و تصدی امور عالییه دولتی عدم سوء سابقه است و اگر دامنش متهم باشد نمیتواند تصدی امور کشوری گردد . چون براءت ساحت یوسف ثابت شد ، شاه پیش از پیش شیفته ملاقات و علاقمند باو شد .

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَلْصِقُ

لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْبُورِلَدُ بِنَا مَكِينُ آيِنُ قَالَ جَعَلَنِي

عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ ۖ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي



الْأَرْضِ يَبْئَوْنَ مِنْهَا حَبْثُ يَتَاءٍ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ  
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَا جَزَاءُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

**ترجمه:** و پادشاه گفت او را نزد من آرید تا از خواص خود گردانم پس چون با و وارد شد و گفتگو کرد ، گفت تو امروز نزد ما دارای مقام و امانتی ۵۶ یوسف گفت مرا سپهرست خزانه های زمین قرار بده زیرا من نگاهبان داناتی هستم ۵۷ و بدینگونه یوسف را در زمین تمکین دادیم که هر جای آن بخواهد مأوی گیرد . هر که را بخواهیم برحمت خود میرسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی گذاریم ۵۶ و البته پادشاه آخرت بهتر است برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزکاری می کردند ۵۷

**نکات:** شاه که یکمرتبه بر اثر علم و تدبیر یوسف ، مشتاق ملاقات با وی شده و او را به حضور طلبیده بود ، و او برخلاف مردم معمولی که برای ملاقات شاه افتخار میکنند ، امتناع نموده بود ، پس از تحقیق کامل چند چیز را درک کرد :

۱- فهمید او مانند مردم عادی که اظهار علاقه شاه را برای خود افتخار بداند نیست و مانند دیگران که برای حضور دست از پا نشناسد و از زندان خارج شود و زبان تملق گشاید نیست . دانست که عالم زندانی روحی بزرگ و فکر بلندی دارد .

۲- دانست که یوسف بیش از هر چیز بشرافت و حیثیت خود علاقه دارد تا اندازه ای که حاضر نشد قبل از ثبوت پاکدامنی از زندان خارج گردد .

۳- بر شد عقلی او پی برد که فرصت شناس است و از علاقه شاه بوی ، بهترین نتیجه را گرفت .

۴- دانست او مردی است مجاهد و خیرخواه و نیکوکار ، زیرا در این مدت زندان از نشسر دانش و ارشاد و جواب مسائل مشکله خودداری نکرده و همان زندانیان نیز محبوبیت کامل پیدا کرده ، چنانکه ساقی زندانی برای او بیان کرد .

۵- پی برد که او در فصل جوانی و شدت شهوت و منتهای جمال در سخت ترین لغزشگاهها حتی در خلوت کاخ عزیز باراده عقلی و منطقی قوی خود ، هوسران را مایوس کرده .

بملاحظه تمام اینها استحکام ایمانی و پاکی او محقق شده . با اینکه سلاطین بکس

دل نمی بندند ، بحضرت یوسف علاقه شدیدی پیدا کرد و در نظر گرفت او را پس از ملاقات مشاور مخصوص و محل اسرار خود قرار دهد و از علم و حکمت او بهره برد و در مسائل پیچیده و مواقع حساس از فکر بلند او استفاده کند . ولذا نماینده مخصوص خود را فرستاد برای ملاقات

یوسف ، و او را از زندان دعوت کرد : **وَقَالَ الْمَلِكُ افْتُونِي بِأَسْتَخْلِفُهُ لِنَفْسِي** . نماینده مخصوص آمد و لباسهای محاکمه و اثبات پاکدامنی او و شوق ملاقات شاه با او را به یوسف رساند و گفت من برای راهنمایی در ملازمت رکاب خواهم بود .

یوسف که مقام خاصی نزد شاه و درباریان و دانشمندان معجز پیدا کرده ، صلاحیت دید که برای آزادی و ملاقات شاه حاضر گردد و بلکه برای کارهای مهم و خدمت خلق کار مهمی انجام دهد . زندانیان که از آزادی او مطلع شدند از مفارقت او ناراحت شدند و گرد او انجمن شدند برای وداع . و فرزند یعقوب چنانکه عادت دارد بآنان دلگرمی دارد ، و وعده کرد با ایشان مساعدت کند و برهائی ایشان بکوشد . پس باتفاق فرستاده مخصوص ، عازم کاخ سلطنتی شد . و چون خواست خارج شود ، برای زندانیان دعا کرد : **اللَّهُمَّ اعْطِفْ عَلَيْهِمْ قُلُوبَ الْأَخْيَارِ وَلَا تَغْمُ عَلَيْهِمُ الْأَخْبَارُ** . از اینجا است که زندانیان بتمام اخبار بهتر از مردم عادی آگاهند . و هر درب زندان نوشت : **هَذَا قَبْرُ الْأَحْيَاءِ وَبَيْتُ الْأَحْزَانِ وَتَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَشِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ** . و چون خواستند یوسف را حرکت بهارگاه دهند ، شاه دستور داد شهر را چراغانی کنند و خیابانها را فرش و پرده ها بدیوارها آویخته ، و دوشیزگان نیک منظر را با مجمرهای بخور سر راه او فرستند و قشون هر تمام با استقبال او بروند و خلعت شاهانه بر قامت زیبای او بپوشانند . و لذا یوسف خود را پاکیزه کرد و لباسها را عوض کرد و دم درب زندان بایستاد و گفت من خارج نمیشوم تا تمام زندانیان را آزاد کند شاه دستور داد همه را آزاد کنند . شاه برای ملاقات این ماه گنجانی و دانشمند جهانی دقیقه شماری میکرد ، تا از روحیات او بیشتر مطلع گردد . یوسف خورد مند بی میل نیست شاه را ملاقات کند . ولی میل او بیک میل عادی است بعکس شاه که میل زیادی بملاقات او دارد . قرار است دوشخص با عظمت بیکدیگر ملاقات کنند . اما یوسف بواسطه عظمت روح بدون اینکه وضع روحی او عوض شود و حالت تعلق بخود گیرد مانند سایر مردم . در قرآن ذکر نشده که یوسف اظهار علاقه ای بملاقات شاه کرده باشد ، اما شاه دو مرتبه اظهار علاقه کرده . خیلی خیلی فرق است بین کسیکه شاه مایل ملاقات او باشد با کسی که او مایل ملاقات شاه باشد . یوسف بدربار وارد شد ، تقریباً سی سال از عمرش گذشته و جوانی است دارای حسن و ملاحیت و عظمت . چون بنزد شاه رسید هندگرا را در آغوش گرفتند و شاه او را بر تخت خویش نشانید بدیهی است سؤال از طرف شاه شروع شد و از سرگذشت یوسف سؤال کرد . او با کمال وقار و بیان ساده بدون تزلزل خود را معرفی کرد و از ابتدای طفولیت عقباتی را که دیده شرح داد . شاه با شنیدن سرگذشت حیرت انگیزی و دیدن لحن قاطع و صداقت و صفای



او کاملاً مجذوب او شد و بی روح بزرگ او برد . خصوصاً که شنید از تمام مراحل بهای بیرون  
جسته ، گفت : دیگر دوران سختی تو گذشته و ما بتوانیم آن را بریم و هر مقامی که بخواهید  
بشما میدهم و سعادت بزرگی شامل حال ما و حال ملت مصر بواسطه وجود شریف شما شده  
و گفت : إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ . شاه که از اکثر عمال حکومت خیانت دیده ، حال بارز  
وجود یوسف بی میرد و قدر او را میداند . شاه بهمید صاحبان مقامات کشوری مانند عزیز  
چه کاره اند و خیانت آنان چقدر گران تمام میشود . برای سلطنت عمال دولت که باید خادم  
ملت باشند خود خائفند و آنان که باید مانند نمک باشند که جلوگیری از گند کنند ، خود  
گندیده اند . شاه که می بیند زُرگرانیهائی بدست آورده ، تعجب میکند از سن کم و بزرگی  
روح او . چون با یوسف سخن گفت از بیانات شیرین و کلام دلنشین او بسیار خرسند شد و  
گفت دوست دارم خوابم را از زبان شما بشنوم . یوسف گفت در خواب دیدی هفت گاو فرس  
نیکو از رود نیل نمایان شد و پیش تو آمد و شیر از پستانشان میریخت . همینطور که نظر  
میکردی و از خوبی آنها در عجب بودی ، یکبار رود نیل خشک شده و آتش فرو کشید و خشکی  
آن نمایان شد و از میان لجن آن هفت گاو لاغر سختی دیده گرد آلود و شکم بهم چسبیده  
که نه پستان داشتند و نه دندان با چنگالی چون چنگال سگان و پوزی چون پوز درندگان  
نمایان شدند و با گاوهای فره در آویختند و چون درنده آنانرا شکار کرده و دریدند . و  
گوشتشان را خوردند و استخوانشانرا خرد کردند . همینطور که نظر میکردی و در عجب  
بودی ناگاه چشمت افتاد به هفت خوشه سبز باردار و هفت خوشه خشک پژمرده که از یک سنبه  
رسته بود و ریشه آنها در میان خالک بود و تو بخود میگفتی این چه وضعی است ؟ اینها  
سبز و بارور و آنها خشک و سیاه سر . با اینکه دو دسته از یک آب و خاکند . بناگاه باری  
وزید و گردی از ریشه های خشک سیاه بخوشه های سبز باردار پاشید و آتشی در آنها  
افروخت و آنها را سوخت و سیاه و سرنگون کرد . در اینجا خوابت به پایان رسید . پادشاه  
گفت با اینکه خواب عجیبی بود ولی بیان صحیحی که از تو شنیدم عجب تر بود . شاه گفت :  
ای صدیق در خوابم چه نظر داری ؟ گفت نظرم این است که گندم و جو جمع کنی تا در این  
سالهای فراوانی کشت را بسیار توسعه دهی و اهرام و انبار بسیار بسازی و گندم را با خوشه  
و ساقه در آنها انبار کنی و دستور دهی مردم در این سالهای فراوانی یک پنجم محصولات  
خود را بتو تحویل دهند تا برای هفت سال قحطی کشور مصر و همسایگان کفایت کند . و  
در سالهای قحطی همسایگان مصر بتو رو آرند ، و بهر طوری بگوئی از تو میخرند و گنجهای  
فراوانی در نتیجه بدست تو آید . و در حقیقت تجارت مہمی را برای کشور مصر ، یوسف پیشنهاد

کرد . پادشاه یوسف پیشنهاد کرد که کشور مصر محتاج بوجود شما است و هر مقامی را که بخواهی بخواه من از وجود شما نمیتوانم چشم پوشی کنم و از عقل و تدبیر شما استفاد میکنم . حضرت یوسف خردمند دلیلی نمیدید که یکی از مناصب حکومت را قبول نکند . درست است که قدمی برای گرفتن مقام برنداشته و بوسیله ای متشبث نگردیده بلکه جریان حوادث او را بدربار سلطنتی کشیده و تا این اندازه محبوب شده . ولی برای اینکه مردم را از علم و تدبیر خود بهره مند کند و با داشتن مقام و منصب بتواند توحید و خدا پرستی را نشر دهد ، لذا وزارت دارائی و یا خزانه داری کل مملکت را قبول نمود . زیرا او میدانست هفت سال قحطی پیش میآید و او باید ملتی را سرپرستی کند و بتدبیر حکیمانه از گرسنگی نجات دهد . و میتواند دست مأمورین خائن رشوه گیر را کوتاه کند و غله را نگهداری نماید و لذا گفت : اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ . از جمله یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ سَنَّاوْ أَهْلَنَا الْقَرْيَ ، معلوم میشود او را لقب عزیز داده و شوهر زلیخا را از آن مقام عزل کرده و از جمله و اطلاق إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ آمِنٌ معلوم میشود مقام نخست وزیری و وزیر مشاور را نیز باور داده است و با این قبول منصب آنروشی که از کشور مصر بواسطه دیگران رفته و در مرتبه برگشت و مصر چنین شخصیتی بخود دید . و بدین ترتیب پس از سالها رنج و عذاب و عقبات تلخ بمقامات حساس مصر رسید . و بدیهی است بواسطه صحت عمل و تدابیر ملت پرور ، محبوب نزد تمام ارکان دولت و ملت گردید و با آن اخلاق فاضله هرچه از مسدود شدن خدمت بگذرد بر محبوبیت او میافزاید . و معلوم میشود صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند و اثر صبر نوبت ظفر آید .

نتیجه گیری قرآن - قرآن در ضمن نقل داستان بجای حساس که میرسد نتیجه میگیرد جایی که نظر تربیتی دارد و میخواهد فکر خواننده و شنونده را رهبری کند بنکته هایی نظر را جلب میکند . و اینجا پس از ذکر داستان زمان کودکی و چاه نشینی و زندانی شدن و رسیدن بمقام شامخ میگوید : وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُهُ فِيهَا خَيْرٌ يَشَاءُ . یعنی اگر یوسف مورد حسد واقع نمیشد و در چاه و زندان صبر نمیکرد و برای خدا عفت و عصمت خود را حفظ نمیکرد ، ما او را به چنین مقامی راهنمایی نمیکردیم . پس لطف ما بدنیال او رهبری کرده است . دستهای برای ذلت او کار کرد حتی دستهای برادرانش و نقشه هایی برای نایب دلی و ذلت بندگی او کشیده شد . ولی دست مرموز الهی که عزت وی را ترسیم کرده زیر پرده اجرا شد . اگر او را بچاه نمیانداختند ، بدست کاروان نمی افتاد و اگر کاروانیان او را بذلت بندگی نمی فروختند ، بدست عزیز نمی افتاد و بزند ان نصیبت و اگر بزند ان نصیبت و



با مأمورین شاه ملاقات نمیکرد و نزد شاه معرفی نمیشد . این يك نوع از الطاف الهی است که دستگاه منظم خلقت در این کار کامیاب و طبعیت و حیرت انگیز تربیت ، هر کس را بخواهد برحمت الهی میرساند نَصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ . ولی آنچه مؤثر است نیکی و پاکی است که خود خدا و خلق انسان را عزیز میگرداند و يك قرار داد الهی است که اجر نیکوکاران را ضایع نمیکرداند . و طبق نظامات دقیق الهی و تخلف ناپذیر طاعت و معلولیت هر نوع مجاهدت و تقوی اثر خود را می بخشد که فرموده : لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ . پس معلوم شد برخلاف آنچه مادیین میگویند يك دست مخفی و يك قدرت غیبی با کمال مراقبت بر دستگاه جهان بشریت حکومت میکند و خدا گشتی آنجا که خواهد برد و گرنه خدا جامه برتن در ، بدون اختیار و یا باختیار خود مردم بهرجا خواهد سوق میدهد . وَكَذَلِكَ مَكْنًا لِيُوسُفَ .

نکته دیگری که قرآن بیان کرده : جملهُ : وَلَآ أَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ . میگوید همان قدرت لایزال که برای دستگاه خلقت حساب دقیق آورده که ذره ای از اعمال خیر و شر بی اثر نماند ، همان قدرت این کاروان هستی را بسوی يك جهان دیگر رهبری میکند که جاوید و ابدی است . و اجر و سعادت آن جهان با این جهان مقایسه نشود . این جهان زود گذر و لذت هایش آلوده با تلخیها و نا کامیها است بخلاف آن جهان . لذت این جهان موقت است و آنجا دائم . پس از آنکه قرآن نتیجه گیری نموده میبرد از بباقی قصه یوسف که ذکر آن خواهد آمد .

آنچه ذکرش خالی از اهمیت نیست اینکه بوضع حکومت قبل از حضرت یوسف چنانکه از تاریخ استفاده میشود يك حکومت استبدادی جائرانهای بود که هیچ حقی برای رعیت قائل نبود مانند و تحمل چنین حکومتی با وجود رسالت الهی یوسف که مبنی بر عدالت و مکراسی و مساوات باشد ، منافات دارد . و با اضافه کشور مصر در آن دوره بت پرست بوده اند و روحانیون آنان يك مشت جاد و گرو کاهن و خرافات باف بوده چگونه حضرت یوسف ریاست چنین کشور را قبول کرده باید گفت ، یوسف از جانب خدا مأمور بوده راجع به کشاورزی اقداماتی کند تا مردم مصر و مجاورین آن خصوصاً خانواده یعقوب از قحطی هلاک نشوند . و شرح خواب پادشاه و اطلاعات او راجع با مور کشاورزی را میتوان از معجزات او دانست . حضرت یوسف در کشور که قانونی نداشته و وزارتخانه مرتب نبود او يك تشکیلات تازه ای مانند وزارت کشاورزی منظم بوجود آورد . و تخصص فنی را اساس آن قرار داد و گفت إِنِّي حَفِيزٌ عَلَیْكُمْ . و متعهد تولید و جمع آوری و تقسیم و خرید و فروش محصولات و جیره بندی و عدالت در پخش گردید که پولداران زیاد خرید نکنند برای انبار کردن خودشان . حضرت یوسف يك مؤسس بسی

سابقه ای بود که جلو استبداد حکومتی را بگیرد و از ساخت و ساز حاشیه نشینان و مدیسان کل جلوگیری کند . و کم کم بطرف آزادی و قانون بکشانند . این کار هیچکس نبود جز پیغمبری با قدرت ، لذا در امور ادارات مصر اصلاحاتی کرد و در امور کشاورزی فداکاری نمود . و اراضی مصر را میان کشاورزان تقسیم نمود ، و طرحهای سودمند و قوانین مفیدی برای ایمن کارها پیشنهاد و تصویب کرد ، و اوضاع آبیاری و ایجاد آب و حفر قنوات و تقسیم آب را در نظر گرفت . و انبارهای زیادی ساختمان کرد و ذخیره هفت سال کشور مصر را تهیه دید . و وسائل زندگی مردم و سطح اخلاق آنها را بالا برد و بدینا ثابت کرد که روحانی صحیح میتواند بهترین حکومتی را فراهم کند و روحانی نمایان منزوی خرافاتی را نباید پیشوای خود قرار داد . و سازمان روحانی که از زندگی مردم بی خبر و خارج باشد و مردم را باو هام و سرگردانی مشغول کند باید از بین برود .

توراة راجع بحضرت یوسف مطالب باطل نیز آورد مثلاً میگوید :  
نقره و مواشی و زمین مردم را برای فرعون گرفت و مردم را هم خرید و برده ساخت .

دین حق با زندگی موافق است — قبول ریاست دنیائی از طرف یوسف دلیل است بر اینکه دین حق با زندگی منافات ندارد . دین حق تعدیل کننده عواطف انسانی است تا بشر را با اخلاق پاک و عقائد تابناک هدایت کند . بهمان اندازه که مادیّت افکار و اعمال انسان را در قالب تنگ آرزو و هدف دنیوی میریزد و زندگی او را بی مغز و دچار تنازع و کشمکش مینماید و زیان آور است ، روحانیت خشک هم انسانها را در یک وادی تاریک او هام و خیالبافی و احساسات بشری میاندازد و او را از جامعه جدا میکند مانند روحانیت فلسفی و تصوف و روحانیت تصنعی گریه و زاری و توسل بموجودات خیالی . چنین سازمان روحانیت خشکی ، افرادی را بیپوده و بیکار نگه میدارد و عده ای را به نیرنگ و حيله سرگرم و فریب میدهد و از راه سعادت دور میکند . حضرت یوسف که يك پیغمبر روحانی بود در کابینه حکومتی وارد شد ، و در قسمت دارائی و کشاورزی و تنظیم امور رعیت و بسط عدالت خدمات شایانی کرد و بدینا اعلام کرد که مقام روحانی با سیاست و تدبیر امور کشور منافات ندارد . و آنانرا براه زندگی مادی و معنوی هدایت کرد و دست جادوگران و کاهنان و روحانیان بت ساز را از سر مردم کوتاه نمود . امام رضا<sup>ع</sup> فرموده حضرت یوسف اقدام کرد بجمع خواربار و در هفت سال فراوانی آنها را در انبارها جمع نمود . چون سالهای فراوانی گذشت و سالهای قحطی شروع شد ، حضرت یوسف شروع نمود بفروش خوار و بار و در سال اول پولهای نقره و طلا را آنچه بسود ، جمع آوری کرد و دیناری نماند مگر آنکه در ملك یوسف آمد . و در سال دوم زبور و جواهرات را گرفت تا در مصر و حوالی آن زبور و گوهری نماند مگر آنکه در ملك او وارد شد و در سال سوم



گله های چهار پایان و گوسفندان را گرفت . و در سال چهارم بندگان و کنیزان را گرفت که در مصر بنده و کنیزی نمایند مگر در ملك يوسف آمد و در سال پنجم خانه و آب و ملك ها را گرفت تا در مصر و حوالی آن زمینی نمایند مگر آنکه در ملك يوسف درآمد و در سال ششم مزرعه ها و نهرها را گرفت تا در مصر و حوالی آن نهرو مزرعه ای نبود مگر در ملك او و در سال هفتم رقبه مردم را بهای گندم خرید تا در مصر و حوالی آن بنده و آزادی نمایند مگر اینکه همه بندگان يوسف شدند . البته پس از اتمام سالهای قحطی و ورود سالهای متعارفی تمام مردم را آزاد نمود و املاکشانرا بخشید . مردم گفتند مانند یدیم و نشنیدیم که خدا به سلطانی چنین علم و تدبیری داده باشد . در چنین سالهای قحطی که حضرت يوسف قدرتی عظیم پیدا کرده و در مصر غله و جیره بندی کمال احتیاط را بعمل میآورد تا مردم را از خطر نابودی نجات دهد ، زحمتش چند برابر شد . زیرا کثرت محتاجان و درخواست زیاد ارباب حاجت کار يوسف دلسوز را زیاد کرده و شاید خودش غذای سیر نمیخورد تا گرسنگان را فراموش نکند .

يوسف صدّيق شد چون پادشاه ملك مصر

آن که سیر از خوان او بودی جهان گرسنه

گفت چون من خورده باشم سیر و باشم خفته خوش

کی خبر دارم ز حال میهمان گرسنه

در این سالهای قحط نه تنها مردم مصر بلکه بلاد مجاور که با مصر روابط اقتصادی دارند ، بمصر هجوم کرده و غله میبرند و حضرت يوسف کاملاً رسیدگی میکرد . البته باید ورود و اشخاصیکه درخواست غله میکنند کنترل شود و باید معامله ها تماماً زیر نظر يوسف قرار گیرد و باید اشخاص درخواست کننده شناخته گردند تا کسی تقلب و تزویر نکند و تجار طمع کار برای سود بردن بنامهای مختلف و نیرنگ ها و رشوه دادنها غله را نبرند . پس باید مقدار مصرف و دفعات و نام اشخاص دقیقاً ثبت گردد . آنحضرت مواظبت میکند چه کسان میآیند و چقدر میبرند . در این ایام از کنعان و جاهای دیگر فوج فوج بسوی مصر برای خرید غله میآیند .

**ورود برادران برای خرید غله :** در این سالها کنعان بتنگی و قحط دچار

شده و خانواده یعقوب برای قوت خود بفشار افتاده اند . ناچار حضرت یعقوب فرزندان خود را انجمن کرد و گفت باید برای خرید خواربار بسوی مصر بروند . فرزندان او باستثنای بنیامین که پدر با او مانوس بود و برای انجام کارهای داخلی و اداره امور خانواده مانده بود بار سفر بستند و با کاروان فلسطین پس از طی راههای طولانی وارد مصر شدند و مقداری

پول نقره و یا کفش و پوست همراه آورده اند . اینان باید خود را بمأموران غله معرفی کنند و مأمورین باید گزارش عزیز مصر بدهند . حضرت یوسف هم منتظر ورود آنان بود . چگونگی مأمورین گزارش دادند حضرت یوسف در همین اسامی وارد بین و درخواست کنندگان نام برادران خود را شنید . البته وضع روحی او تغییر کرد ولی خود داری نمود و دستور داد آنان را بحضور بیاورند . اکنون ۳۲ سال از سن یوسف گذشته و بمسند عزت نشسته و در آب و هوای مصر قیافه کودکی او عوض شده . آنروزیکه او را در چاه انداختند بقولی ۹ ساله بوده و فعلا قیافه مرد چهل ساله دارد . یوسف با ایشان بزبان عبری و پدر و مادری سخن گفت تا برادران او را شناسند و برادران او را شناختند چنانکه در آیه ذیل است :

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ  
 ۵۸ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِآخِ لَكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ أَلا تَتَرُونَ  
 أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۵۹ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ  
 عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ۶۰ قَالُوا اسْتَرْاودَعْنَاهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ  
 ۶۱ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا  
 إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۶۲

**ترجمه** و برادران یوسف آمدند و با او وارد شدند پس او آنان را شناخت و آنان او را شناختند ۵۸ و چون ساز و برگ آنان را در اختیارشان گذاشت و بار آنان را بار کرد ، گفت : آن برادر پدری خود را نزد من بیاورید آیا نمی بینید که من کیل را تمام میدهم و بهترین پدیرائی کنندگانم ۵۹ اگر او را نیاورید کیلی پیش من ندارید و نزدیک من نیائید ۶۰ گفتند بزودی با پدرش مذاکره و کوشش میکنیم و حتماً آن کار را خواهیم کرد ۶۱ و یوسف به گماشتگان خود گفت سرمایه آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی که بخاندان خود برگشتند متاع و سرمایه خود را بشناسند و باشد که برگردند ۶۲

**تکلیف** یوسف که در مسند عزت تکیه داده و رنگ و رخسار او را آفتاب بیابان عوض نکرده و در تکلم بزبان مصری سخن میگوید و بلکه ترجمانی گرفته تا با برادران سخن گوید ، منظور برادران را فهمید که از فشار روزگار آمده اند غله ببرند . ولی آنان احتمال نمیدهند که عزیز مصر همان طفل نه ساله باشد که سی سال قبل مفقود شده و از او خبری ندارند . اگر چه



قیافه آنان پس از سی سال تغییر کرده ولی حضرت یوسف می‌تواند قیافه های فعلی آنان را با قیافه های سی سال قبل تطبیق دهد. حضرت یوسف مشتاق است احوال پدر و مادر و سایر بستگان را بطوریکه برادران نفهمند او کیست بپرسد. و نخواست مستقیماً در این موضوع مذاکره کند. بلکه بازپردستی آنان را وادار کرد که احوال خود و بستگان خود را بیان کنند. فخر رازی در اینجا که یوسف میگوید: **إِثْنُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَهْبِكُمْ**، برای این درخواست، چند وجه ذکر کرده:

- ۱- چون حضرت یوسف بهر نفری بیشتر از يك بار شتر گندم نمیداد، در این سفر که برادران ده نفر بودند ده بار شتر گرفتند و گفتند برای پدر سالخورده و برادر کوچکتر ما نیز دو بار گندم بده. حضرت یوسف در جواب فرموده باشد برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من برای او نیز یکبار شتر زیاد تر بدهم.
  - ۲- برادران گفتند برادر کوچکتری داریم که مورد انس و محبت پدر ما است و لذا او را نیاوردیم. حضرت یوسف فرموده باشد سخن شما عجیب است زیرا چگونه با اینکه شما عاقل‌تر و مؤدب‌تر و کامل‌ترید پدر شما او را بهتر دوست دارد لابد او باید اعجوبه باشد در فضل و ادب او را بیاورید تا من ببینم.
  - ۳- چون ده نفر بر یوسف وارد شدند حضرت فرمود شما کیستید؟ گفتند ما چوپانها شام هستیم برای شدت قحطی آمده ایم گندم خرید کنیم. فرمود شاید شما جاسوسید. گفتند معاذ الله ما فرزندان پیر بزرگوار پیغمبری هستیم بنام یعقوب. فرمود چند برادر بوده اید گفتند دوازده نفر، یکی از ما هلاک شد و یکی دیگر برای تسلی پدر نزد او مانده و ماده نفر آمده ایم. گفت یک نفر را نزد من گرو بگذارید و بروید آن برادریکه نزد پدرتان است بیاورید، تا رسالت پدرتان را بمن برساند. در این هنگام قرعه زدند و قرعه بنام شمعون آمد و برانزد یوسف گذاشتند.
  - ۴- شاید چون نام خود را بردند حضرت یوسف گفت چرا او را تنها گذاشتید؟ گفتند یک نفر نزد او مانده. فرمود چرا او را انتخاب کرد؟ مگر او نمیتوانست مسافرت کند؟ گفتند: خیر بلکه او را بیشتر دوست میدارد. فرمود از قراریکه میگوئید پدر شما مرد حکیم و علیمی است بیخود یکفرزندش را نباید بیشتر دوست بدارد. لابد فضل و کمال بیشتری دارد. من میل دارم آن برادر شما را ببینم.
- اگرچه در ضمن سخن، گفتگو از برادر گمشده آنان بمیان می‌آید و قهراً عمل زشت آنان که بکودکی او رحم نکردند و پدر پیر خود را چقدر سوزانیدند ناراحت میشود. ولی کفرین تعرض و بی احترامی بآنان نمیکند بلکه با کمال گرمی و صمیمیت با آنان رفتار میکند، و دستور میدهد پذیرائی گرمی از ایشان بنمایند. بنابراین در ضمن از ایشان بازپرسی کرد شما

اهل كجائيد ؟ خانواده شما كيانتد و برای چه در مصر آمده ايد ؟ شايد برای جاسوسی ؟  
گفتند خير . ما ده برادریم فرزند پيغمبر بزرگوار . يك برادر ما هم نزد پدر ما مانده و اگر شما  
بزرگی مقام پدر ما را بدانيد ، احترام شایانی خواهید کرد . يوسف گفت چرا برادر کوچکتر را  
نياورديد ؟ گفتند پدرش غمگين است و با او انس دارد . پدر شما چرا غمگين است شايد از  
نادانی و سفاقت شما ؟ گفتند خير . سبب آزر دگی او اين است که از مادر آن فرزند کوچکش  
پسری داشت که از دستش رفته و ميگویند او را گرگ خورده . يوسف پرسيد شما از كجا ميگوئيد  
دليلی داريد و يا شاهدی ؟ گفتند خير ما غريبيم و کسی در اين شهر ما را نمی شناسد . در  
توراه نوشته که يوسف گفت شايد جاسوس مياشيد و دستور داد همه برادران را زندانی کردند  
چون برادران زندانی شدند و سختی زندان را ملاحظه کردند ، گفتند اين سختيها بکيفر  
ظلم ما بر يوسف است . زيرا ما با و رحم نکردیم و اکنون گرفتار شده ایم . روز سوم يوسف برادران  
را احضار کرد و فرمود : اکنون خانواده شما گرسنه و بی قوتند ، نه نفر شما را مرخص میکنم تا  
گندم ببرند برای خانواده و پدر پير خود و يکتن از شما را نگه میدارم تا برويد و برادر کوچکتر  
خود را بياوريد تا من بدانم شما راستگوئيد و در پيش چشم برادران دستور داد شمعون را  
در بند کردند و دستور داد برای آنان بارهای گندم گرفتند و نقدي که آورده بودند درميان  
بارهای ايشان گذاشتند و روانه شدند . و ضمناً خاطر نشان کرد که اگر برادر کوچکتر خود  
را نياوريد هرگز مرا نخواهيد ديد و گندم بشما داده نشود . برادران يوسف با بارها روانه  
کنعان شدند . علت اينکه حضرت نقد و متاع آنانرا بطوریکه نفهمند بآنان رد کرد ، اين بود که  
آنان را وادار به مراجعت کند . اولاً ميدانست برای امانت و ديانتی که دارند برخود لازم می  
دانند که برگردند و بهای گندمی که برده اند بهميز برسانند . ثانياً ملاحظه کرد شايد  
بغير از اين نقدينه ، چیزی نداشته باشند و خجالت بکشند که دست خالی مراجعت کنند  
نقد آنان را بآنان برگردانيد که وسيله مراجعت آنان شود . ثالثاً لازم بود پدر و برادران  
خود در اين سال قحطی کمکی بدهد و گرفتن پول از ايشان دلالت بر پستی و کِنس می کرد .  
حضرت يوسف خواست بدون اينکه منتی بگذارد احسانی بايشان کرده باشد . رابعاً خواست  
در مقابل اساءه احسانی کرده باشد . سرگذشت گرو گرفتن شمعون در توراه ذکر شده ، ولی  
برخلاف ظاهر آيات قرآن است زيرا از قرآن استفاده میشود که يوسف ايشان را شناخت و بها  
کمال مهربانی گندم داد و درخواست کرد که در سفر ديگر برادر خود را همراه بياورند . و  
تدبیری که برای مراجعت آنان بکار برد همان گذاشتن متاع است در بارهای ايشان . و قضيه  
جاسوسی را هم توراه ذکر نموده .



اگر کسی بگوید چگونه خود یوسف مسافرت بکنعان نکرد و با پدرش را نخواست ؟  
جواب این است که اولاً مشاغل و ریاست و کارهای زیاد او ، مانع مسافرت بود . ثانیاً پدر پیرش  
سهرست رود مان ابراهیم بود و مسافرت طولانی باعث زحمت او میشد . ثالثاً کارهای یوسف  
بوحی الهی بوده شاید مجاز نبوده است . باضافه اوقاتی که زرخیرید و یا بزند ان بود نمیتوانست  
برود و اگر میرفت باعث حمله برادران و قتل او میشد . و شاید خدا خواسته یعقوب را ادب کند  
که چرا برای مخلوق خود را باخته است .

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِيهِمْ  
قَالُوا أَبَا نَا مُنْعِ مِنَّا الْكُلَّ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكُلَّ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ  
﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ  
خَبِيرٌ حَافِظٌ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ فَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا  
بِضَاعَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَا نَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعُنَا رُدَّتْ  
إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدُ بِكُلِّ بَعِيرٍ ذَلِكُ كَيْلُ  
يَسِيرٍ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لِيَأْتِنِي  
بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

پس چون بسوی پدرشان برگشتند ، گفتند ای پدر کیل گندم از ما منع شد پس  
برادرمان را با ما بفرست پیمانه کامل بگیریم و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد ۶۳ یعقوب  
گفت آیا شما را امین بر او بد اند همانطور که پیش از این بر برادرش امین نمودم پس خدا بهترین  
نگهبان است و او از همه رحم کنندگان رحیم تر است ۶۴ و چون متاع خود را گشودند ، دیدند  
نقد و سرمایه شان بایشان بازگشته ، گفتند ای پدر ما چه میخواهیم این سرمایه ما است که  
بما برگشته ، و ما برای خانواده خود طعام میآوریم و برادر خود را حفظ میکنیم و يك بارشتر  
زیاده میگیریم این پیمانه آسانست (و یا اندکست) ۶۵ یعقوب گفت هرگز او را با شما نمیفرستم  
تا اینکه پیمان محکم از خدا بمن بسپارید که او را حتماً بمن برگردانید مگر اینکه بحادثه ای  
همه گرفتار شوید ، پس چون تعهد و پیمان خود را دادند ، گفت : خدا بر آنچه میگوئیم وکیل

است ۶۶

پس چرا فرزندان یعقوب ده نفری برای خرید غله رفتند ؟ برای آنکه عزیز بیکنفرد به بار

گندم نمیداد . روی حساب دقیق بهر سرپرست خانواده ای یکبار گندم میداد . لذا اینان جز سفر دستجمعی چاره‌ای نداشتند . فرزند ان یعقوب اگرچه از پذیرائی عزیز مصر ، در سفر اول شاد و کامیاب بودند ولی چون برای تهیه آذوقه خانواده خود بمصر آمده اند ، باید زودتر برگردند . زنان و فرزند ان یعقوب در انتظار بازگشت سرپرستان و نان آوران خود دقیقه شماری میکنند زیرا تنگ دستی و قحطی فشار آورده و وسیله کافی ندارند ، پیش از همه یعقوب سالخورده در انتظار است . زیرا رئیس قبیله برای قبیله و حفظ آنان بیش از دیگران ناراحت است . سرانجام انتظار به پایان رسید و قافله فلسطین بوطن خود برگشت . ولی ده بار شتر غله برای خانواده بزرگی کم بود و باید قبل از اتمام غله باز بمصر مراجعت کنند . اما با مشکلی روبرو شدند زیرا از يك طرف عزیز گفته اگر در سفر دیگر برادر كوچك خود را نیاورید غله بشما داده نخواهد شد . و از طرف دیگر ، پدر سالخورده باین پسر علاقه دارد ، و او را بجای فرزند گمشده اش دوست دارد و جدا کردن این پسر از پدر مشکل است . خصوصاً که پدر بعالت سوء سابقه ای که از یوسف داشتند نسبت بایشان بدگمان است . آری لگه بد را بزودی نمیتوان پاک کرد و آبروی از دست رفته را نمیتوان بازگردانید . بهر حال غله موجود رو بنقصان گذاشت و پسران اسرائیل باید برای تأمین معاش بمصر مسافرت کنند . ولی در این نوبت کلید موفقیت بدست پدر بزرگوار است زیرا اگر او پسر کوچکتر نفرستد ، عزیز غله نخواهد داد . لذا گفتند ای پدر صحیح است که شما به بنیامین انس و علاقه دارید ، ولی زندگی و حیات فامیل موقوف باین است که او را با ما بمصر بفرستی . زیرا بطوریکه عزیز گفته اگر او را نهریم آذوقه نخواهد داد . شما این مشکل را تحمل نمائید و برادر ما را برای تأمین معاش ما بفرست . فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانًا نَكْتَلُ . باضافه اگر او بیاید يك بار شتر زیاد تر غله هم خواهد داد و ما بشما اطمینان میدهیم که حتماً او را حفظ میکنیم " وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ . حضرت یعقوب تقاضای فرزند ان را منطقی میداند و میل دارد حفظ حیات خانواده را بهر طریق که ممکنست بنماید . ولی بفرزند ان بد سابقه ، اعتماد ندارد و میترسد بنیامین بمصر نوشت یوسف مبتلا شود و غمی بر دل او افزوده شود . در جواب فرزند انش گفت چگونه بشما اعتماد کنم ، با اینکه سابقاً برادرش را بردید و نیاوردید و بد روغ گفتید او را گرگ خورده است . قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ... من بحفظ و مراقبت شما امیدی ندارم ولی بحفظ خدا امیدوارم . فرزند ان یعقوب همه خجل و شرمند شدند و خاطره تلخ یوسف پس از سالها تجدید شد . از طرفی نزد پدر متهم و سر نیزیرند . ولی چاره ای بجز صبر ندارند . باز تقاضای خود را تکرار کردند و دلیل دیگری آوردند و آن دلیل این بود که چون بارهای خود را گشودند ، دیدند سرمایه ایشان



دربار است . گفتند ای پدر ما دیگر چه میخواهیم و چه عذری برای ترك سفر داریم ؟ این نقدینه و سرمایه ما است که بما برگشته و از نظر پول در مضیقه نیستیم . پس التماس ما اینست که برادر ما را با ما بفرستی که از غله برای خانواده محروم نشویم و يك بار شتر هم زیاد تر برای برادر كوچك دریافت کنیم . و این خود كمکی بزندگی ما خواهد بود . پدر سالخورده بایستد دودمان ابراهیم را سرپرستی کند و آنان را از قحطی برهاند . ولی چه کند بفرزند ان اعتماد ندارد که مادا جانشین یوسف از دستش برود . از این رو بفرزند انش گفت شما پیمان محکمی بمن بسپارید و خدا را شاهد و ناظر قرار دهید و با او عهد کنید که فرزندانم را بمن برگردانید ، مگر آنکه پیشامدی شود که از عهده شما خارج باشد . فرزندان یعقوب خوشحال شدند ، و فوری پیمان شدیدی با پدر بستند و خدا را بر آن پیمان وکیل و شاهد قرار دادند .

در وقت پیمان بستن بیاد پیمان بستن با پدر وقت بردن یوسف افتادند . ولی آنوقت قصد خیانت داشتند ، اما این مرتبه قصد خیرخواهی و این پیمان از روی حقیقت و واقعیت است . اما چون سابقه خرابست اطمینان پدر صد درصد جلب نمیشد . بعضی از مفسران نوشته اند که یعقوب بفرزند ان خود گفت شما چه کار داشتید که بعزیز اظهار کنید ما برادر كوچكتری داریم ؟ گفتند برای رفع تهمت جلسوسی ما وادار باین اظهار شدیم . بالاخره یعقوب ناچار بسفر یکماهه بن یامین راضی شد ، و چون خواستند حرکت کنند پدرشان سفارشات کرد .

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ أَحَدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ  
وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحِمُوا اللَّهَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ  
عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ  
مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا  
وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

**ترجمه** و یعقوب گفت ای پسران من از يك دروازه وارد نشوید و از دروازه های جدا گانه وارد شوید و من نمیتوانم چیزی را که از خدا مقدر شده از شما بگردانم . حکمی نیست مگر از خدا . براو توکل کردم و باید همه توکل کنندگان براو توکل کنند ۶۷ و چون از جائیکه پدرشان امر کرده بود داخل شدند او نمیتوانست چیزی را که از طرف خدا مقدر شده دفع کند جز اینکه حاجتی در دل یعقوب بود که آنرا برآورد چون او دارای علمی بود که ما بسوی

آموخته بودیم و لیکن بیشتر مردم نمیدانند ۲۸

**تکلیف** چون یعقوب بحکم اضطرار فرزند کوچکتر را با برادران با کاروان فلسطین به مصر روانه کرد ، چون رفت و برگشت ایشان بیش از یکماه طول میکشد و راه دراز و خطرناکست فرزند دلیند خود را بوسید و برای دلسوزی بآنان توصیه کرد که از یکدروازه وارد شهر مصر نشوید . بلکه بچند قده تقسیم شوید . شاید او فکر کرده باشد این برادران شجاع رشید خوش اندام مورد چشم زخم شوند و یا مبادا مورد حسد مردم واقع شوند و یا مبادا مأورین انتظامی و کارآگاههای مخفی بایشان بدگمان شوند و اسباب زحمت ایشان گردند و مراجعت ایشان طول بکشد . بهرحال از چند دروازه داخل شدند . ولی یعقوب گوشزد کرد که من از مقدرات الهی نمیتوانم جلوگیری کنم . فرمان کارگاه جهان فقط بدست خداست **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ** . تا فرزندانش بامید خدا باشند . و چون آنان مطابق دستور پدر وارد پایتخت مصر شدند زیرا پدر دلسوزی و مهربانی خود را از ایشان دریغ نکرده بود . زیرا وظیفه پدر راهنمایی است .

وَلَمَّا دَخَلُوا

عَلَىٰ يُوسُفَ أُولَئِكَ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ ٢٩

**ترجمه** و زمانیکه بر یوسف وارد شدند برادرش را بکنار خویش جای داد و گفت من بی شک برادر تو میباشم پس بآنچه آنان کرده اند اندوه مخور ۲۹

**تکلیف** بعضی گفته اند ایشان سه دسته شدند و بعضی گفته اند دوتا دوتا بشهر مصر وارد شدند و این یامین تنها وارد شد و منظور پدرشان شاید هم این بوده که آنها از کمی خود متأثر شوند و قدر یکدیگر را بدانند و یا در اثر خطائی که نسبت بیوسف کردند توبه کنند و بخدا توجه کنند و در شهر غربت برادر کوچک خود را مانند یوسف بفراستو تنهایی دچار نکنند . بهرحال ایشان چون در سفر سابق از عزیز محبت دیدند ، مشتاق زیارت او بودند و چون همه بهم رسیدند تنها پناهگاه ایشان خانه عزیز بود . خصوصاً که در این سفر خواسته عزیز را انجام داده و برادر کوچکتر را همراه آورده اند . پس از نظافت و رفع گرد و غبار راه بهترین هدیه ای که میتوانند بحضور عزیز برند این است که برادرشان را بحضور برند . از این رو با قدمهای محکم برادر کوچکتر را در میان گرفته و مانند ماهیکه بگرد وی ستارگانی باشند بدور او چرخ میزنند و با ابتهت و علاقه بیشتری بسوی کاخ عزیز



رهسار شدند . آنگاه که بدر سرای وی رسیدند خود را بدربانان معرفی کردند . ورود ۱۱  
 برادر فلسطینی بسمع عزیز رسید . او که خبر ورود برادران را شنید با کمال اشتیاق شاد و  
 خرم شد . ولی حفظ جلال و ریاست را از دست نداد . و اجازه حضور داد . مأمور مخصوص  
 اجازه عزیز را بآنان ابلاغ کرد . ایشان از تصور عظمت او شاید دلشان آرام نداشت ، ولی  
 برادر کوچکتر که اولین بار است با عزیز ملاقات میکند ، بیش از سایرین ناراحت است . در هر  
 حال حواس خود را جمع کرده و با راهنمایی دربانان وارد کاخ مخصوص شدند ، و پیرامون  
 مراسم احترام رجائیکه تعیین شده بود قرار گرفتند . یوسف بدون آنکه خود را بایشان  
 معرفی کند بمأمورین دستور داد طعامی مهیا کنند و بناظر خود گفت نهار را با ایشان مصرف  
 میکند . وقتی ناظر یوسف برادران را بقصر مخصوص راهنمایی کرد بتشویش افتادند زیرا در  
 سفر سابق نقد های خود را در بارهای گندم یافته بودند و گفتند مبارک عزیز مهر خیال خیانت  
 در باره ایشان کرده باشد اکنون ایشان را مجازات کند و ایشان را به بندگی بگرداند . لذا وقتی  
 وارد دالان قصر شدند بناظر گفتند ما در سفر سابق نقدینه خود را در میان بارها یافتیم  
 و گویا ملازمان انبار سهو کرده بودند و در میان بارها گذاشته اند . اکنون آنها را بتمام  
 کمال آورده ایم تا بعزیز تسلیم کنیم و نقد دیگری هم برای خرید گندم آورده ایم . ناظر یوسف  
 از بابت نقد سابق بایشان اطمینان داد که مورد مواخذه نیستید و آنان را با احترام تمام  
 وارد کاخ نمود و پذیرائی کرد و بمركب های آنان علوفه داد . موقع نهار که یوسف وارد شد ،  
 سخنگوی آنان آغاز سخن کرد و برادر پدري را معرفی کرد . حضرت یوسف از آنان تشکر و  
 ملاطفت نمود و دستور نهار داد و از همه نوازش نمود و بنیامین را از همه بیشتر نوازش  
 کرد و گفت در میان فرزندان یعقوب از طرف مادر تنهایی ، اکنون مرا ببرادری بپذیر . بعضی  
 گفته اند چون در این سفر برادران یوسف با و وارد شدند او جامی داشت جام سلطنتی ، جام  
 را کوبید و از آن زنگ صدائی ظاهر شد ، عزیز گفت جام میگوید شما دوازده برادر بوده اید  
 و شما يك برادرتان را فروخته اید ( یوسف در اینجا تجاهل کرد و به برادران و انمود کرد  
 که جام چنین میگوید چون صلاح نمی دید از زبان خود چیزی بگوید که مبارک برادران بفهمند  
 او یوسف است و لذا تجاهل نمود ) بنیامین تعظیم کرد و گفت عزیزا از این جام سؤال کن  
 آیا برادر من زنده است یا نه ؟ عزیز د و مرتبه جام را کوبید و جام صدا کرد . عزیز گفت : آری  
 میگوید او زنده است و بهمن زودی او را خواهی دید . بنیامین گفت در این صورت هر  
 بلائی بمر من بیاید اشکالی ندارد . بهمن زودی برادر من میآید و مرا خلاص میکند . در اینجا  
 یوسف نتوانست خود داری کند . رفت در میان اطاق مخصوص خود و گریه کرد ، سپس وضو

گرفت و بیرون آمد . ( ولی چنین گفته‌ای صحیح بنظر نمی‌رسد ) .

بعضی گفته‌اند او را بطور خصوصی محرمانه ملاقات کرد و نسبت به برادر یکه‌سی سال است او را ندیده تازه او را می‌بیند ، بی‌اندازه بهیجان آمد . شاید برادر روی که بسرای اولین بار تنها بحضور عزیز می‌رسد با آن شخصیت مقام وحشت داشت ، ولی برخلاف انتظار عزیز بطور برادرانه و بدون حفظ جلال ریاست با وی برخورد کرد و او را در آغوش گرفت و دست وی را گرفت و در کنار خود نشانید و شرح حال وی و رفتار برادران و حال پدر بلاکش و شرح غم هجران و گریه و ناله های او را بطور کامل استفسار کرد و درباره برادر گمشده اش پرسشهایی کرد . بنیامین که عزیز را تا این حد غمخوار می‌بیند تعجب میکند و تمام ماجرای خود و بی مهری برادران را و گریه های پدر را نقل میکند . ضمناً اظهار تأسف میکند که سالها است اشتیاق ملاقات برادر ابوهی را دارد و شریک غم و اندوه پدر است ، فقط پدرم نوید میدهد که دیدار من میسر خواهد شد . در کامل ابن اشیر گوید در اینجا یوسف بساو گفت : أَتُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ عَوْضًا خِيكَ الذَّاهِبِ ؟ فَقَالَ بَنِيَامِينَ : وَمَنْ يَجِدُ أَخًا مِثْلَكَ وَلَكِنْ لَمْ يَلِدْكَ يَعْقُوبُ وَلَا رَاحِيلَ . فَبَكَى يُوسُفُ وَقَامَ إِلَيْهِ فَعَانَقَهُ وَقَالَ لَهُ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَلَا تَعْلَمُهُمْ بِمَا عَلَّمَكَ .

بهر حال یوسف بزرگوار که دل از دستش رفته طاقت نیاورد و گفت عزیزم من یوسف گمشده می‌باشم ، من آن فرد مظلوم که سالها در فراق پدر و برادر می‌سوختم ، من همان برادر دلداده تو هستم ، إِنِّي أَنَا أَخُوكَ . در اینجا شاید هر دو بی طاقت شده و برخاستند بحال گریه ، همدگر را در آغوش گرفتند و چون اشک شوق و التهاب آنان فرو نشست ، یوسف مهربان بدینگونه او را دلگرمی داد : برادر عزیز دیگر روزگار بلا و سختی گذشت ، کسیکه برادری مانند من دارد نباید نگران باشد ، عزیزم من تصمیم گرفته ام هرگونه وسائل آسایش تو را فراهم کنم ، تو دیگر مورد بی مهری برادران نخواهی شد . گذشته ها را فراموش و از نامهربانی های برادران صرف نظر کن . غم بدل مگیر ، فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ  
أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْنَاهَا لَعْنًا رِيقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا أَأَفْكَوْا عَلَيْهِمْ  
مَاذَا تَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفْعِدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِلٌّ  
بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

ترجمه پس چون بارهای ایشان را بست جام آبخوری خود را در میان بار برادرش نهاد



سپس جارجی بد نبال آنان جاز زد ای کاروانیان محققاً شما دزدانید ۷۰ و اینان در حالیکه رو بآنان کرده بودند گفتند چه کم کرده اید؟ ۷۱ گفتند جام پادشاه را کم کرده ایم و هر کس آنرا بیاورد يك بار گندم شتری از آن او است و من ضامن آنم ۷۲

**تفسير** حضرت يوسف در سفر دوم دستور داد برای برادرانش از انبار مصر گندم گرفتند و اجازه مراجعت داد و محتمل بود که دیگر برادرانش به مصر مراجعت نکنند و خصوصاً که در سفر گذشته برایشان سخت شد و شمعون گرفتار شد و به پدرشان ناگوار آمد، و شاید رابطه يوسف با آنان قطع شود. از این جهت تصمیم گرفت یکی از برادران را نگهدارد و شاید محرمانه با بنیامین توطئه کرد که او را نگهدارد و شاید او اظهار علاقه بماندن کرد. ولی چون یعقوب از پسرانش پیمان گرفته که او را برگردانند، اگر عزیز درخواست ماندن میکرد آنان نمی پذیرفتند بلکه او هم یکبار غله باید بگیرد و بکنعان برگردد. از این رو برای اینکه قانوناً بتواند برادر خود را نگهدارد توطئه را با برادرش در میان گذاشت که جام طلای شاه را در میان بارش بگذارد و او باین بهانه برگردد. و چون وسائل بارگیری تمام شد مهیا شدند تا زود تر غله را بوطن خود بفرستند. در این هنگام که بارها را می بستند خود يوسف و یا یکی از مأمورین او جام طلای سلطنتی را در بار بنیامین گذاشت و چون حفظ ظروف سلطنتی بمعیده مأمورین است که اگر کم شود مسؤولند در جستجوی آن برآمدند و بکاروانیان پد گمان شدند و شاید خود يوسف ایشان را از کم شدن ظرف آگاه کرد ولی بعید است. بهر حال چون کاروان حرکت کرد، یکنفر جاز زد آهای قافله حتماً شما دزدید. و باید دانست که بعید است خود يوسف دستور داده باشد که نسبت دزدی بایشان بدهند بلکه مأمورین چون دیدند جام سلطنتی نیست خودشان این را اعلام کردند. و شاید يوسف میل نداشت چنین کنند. بلکه او میل داشت خود بنیامین آنرا بهانه کند و در سفر دیگر برگردد. بهر حال جای ایراد بیوسف نیست. و این جارتوهین بفرزند ان یعقوب است. يوسف مخفیانه بطوریکه برادران او و کارکنان انبار مطلع نشدند جَعَلَ السَّاقِيَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ. و چون کارکنان انبار جام را نیافتند، در نظرشان چنین آمد که مسافری کنعان مغرور شده بمناسبت مزید التفات عزیز با خود برده اند. این است که با تأکید إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ تهمت سرقت بایشان زدند. بعضی گفته اند مفقود شدن يك پیمانه دلیل نمیشود که یازده نفر را متهم سرقت کنند. پس گفته اند مراد سرقت يوسف از نزد پدر بوده ولی صحیح نیست زیرا ایشان يوسف را بطور پنهانی از نزد پدر نبردند. بعضی گفته اند جمله إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، جمله استفهامیه است که حرف استفهام حذف شده. ولی باید گفت اسناد سرقت بدستور يوسف نبوده بلکه خود کارمندان از ترس مسؤولیت چنین کاری را

کردند و سخت گیری نمودند تا آنان را وادار به تقصیر و باز جویی کنند و این وجه صحیحتر است و کارمندان بدون مراجعه به یوسف این کار را کردند و جارچی از کارمندان انبارها با ناظران دربار بوده و لذا گفتند: تَفَقَّدْ صَوَاعَ الطِّيبِ.

غریبت گیر شدن برادر یوسف - چون صدای اِنْتُمْ لَسَارِقُونَ مانند توپ در گوش برادران یوسف صدا کرد و مانند خنجر در دل آنان فرو نشست و باسلطه اسناد جاسوسی که بآنان داده شده بود آنانرا غریبگیر کرد و ازها درآمدند و مانند قشون شکست خورده تسلیم کارمندان شدند و پرسیدند: مَاذَا تَفْقِدُونَ؟ و در مقام دفاع درآمدند و گفتند شما میدانید ما دزد نیستیم و در سفر سابق نقدینه ها را که در بارهای خود دیدیم باز آوردیم و هنگام عبور از مزارع مصر دهان حیوانات خود را بستیم تا بهزراعت آسیبی نرسانند و قسم خوردند که ما قصد دزدی و فساد در این اسفارت نداریم و اهل آن نیستیم: قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ بِهِ قَالُوا كَذِبٌ لَكُمُ إِنَّكُمْ لَكَاذِبِينَ وَ مَا يَكُمُ و نَعْنِي تَوَانِيهِمْ ظَرْفُ كُشْدَةٍ رَا دَر بَيْنِ خُودِ بِيْدَا كُنِيْم و دَر بَاغْت جَاغَزَةُ و لِيْمَن جَاغَزَةُ بِه جَعَلُ بَحِيْرُ بِنْعَايِهِمْ و اَكْرَبَاوَرْدَنْدَا رِيْدَا خُودَتَانِ بِيَاغِيْدَتَفْتِيْشِ كُنِيْد. تشكيل محكمه:

قَالُوا نَأْتِيكَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ بِهِ قَالُوا كَذِبٌ لَكُمُ إِنَّكُمْ لَكَاذِبِينَ

وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ۷۳ قَالُوا فَمَا جَزَاءُؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ۷۴ قَالُوا

جَزَاءُؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۷۵

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرِجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ

كَذَلِكَ كَذَّبْنَا بِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۷۶

ترجمه گفتند بخدا قسم شما میدانید ما نیامدیم برای اینکه در زمین فساد کنیم و ما

دزد نبوده ایم ۷۳ گفتند پس جزاء او چه خواهد بود اگر شما دروغ گفته باشید ۷۴ گفتند

مجازات هرکس که جام در بارش پیدا شد پس خودش بخلاص گرفته شود بدینگونه ستمگرانرا

جزا میدهم ۷۵ پس قبل از بار برادرش شروع به بررسی بارهای دیگران کرد سپس جام را از

بار برادرش بیرون آورد ، زمینه را بدینگونه برای یوسف فراهم کردیم ، او در دین شاه نمی

توانست برادرش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد ما درجات هرکسرا بخواهیم بالا

میبریم و علم خدا بالاتر از هر صاحب علمی است ۷۶



بگنج از طرف کارمندان انبار ، قافله دعوت به محاکمه شدند و از طرف حضرت یوسف این محاکمه تأیید شد . برادران یوسف ، گفتند اگر پس از تفتیش ، ظرف گشوده در میان بارهای شما پیدا شد جزای سارق چه باشد ایمان که خود را پاک میدانستند گفتند هر قراری که صادر کنید ما حاضریم بدان عمل کنیم پس قراری صادر شد از طرف کارمندان که این کاروان بازجویی شوند ، اگر جام در پیش یکی یافت شد او در تحت رقبت درآید . برادران یوسف پذیرفتند که جزای سارق بندگی است . برادران یوسف که خود را پاک میدانستند قسم خوردند و دلائی نیز ذکر کردند . و این حکم بندگی برای کسیکه پیمانه در بارش پیدا شود ممکن است از قانون شریعت حضرت یعقوب بوده که برادران یوسف گفتند و کارمندان قبول کردند . و ممکن است این حکم قانونی نبوده ولی روی اطمینان بخود در برابر این تهمت سنگین گفتند حاضریم که صاحب بار بندگی گرفته شود . و گفته شده ممکن است این حکم از قانون کشور مصر بوده .

خود حضرت یوسف متصدی بازرسی ما هرا نه شد :- از جمله فِئَدَه بِأَوْحِيَّتِهِمْ معلوم میشود که خود حضرت متصدی بازرسی شد . برای اینکه بی احترامی به برادرانش نشود . اول بار بنیامین را بازرسی نکرد تا مبارک موجب بدگمانی قافله شود . ابتدا از بار دیگران شروع کرد و در بین و یا در آخر بار بنیامین را بازرسی کرد . و از میان بار او جام را بیرون آورد : ثُمَّ اسْتَخْرِجَهَا مِنْ رِهَاةٍ أَخِيهِ . و همه یقین کردند که او دزدی کرده و طبق قرار باید بعنوان غلامی بازداشت شود . بدین ترتیب برادر خود را نزد خود نگاهداشت و این فکری سر و صدا بکند ز غیبی است و لذا فرموده : كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ . و الا طبق قوانین کشور مصر نمیتوانست بدون جهت برادر را نگهدارد : مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ . از آنجمله استفاده میشود که استرقاق سارق از قانون کشور مصر نبوده این قرارداد شخصی بوده که خدا بد هان برادران یوسف گذاشت تا مسؤول شوند و بنیامین بعاند . و در جمله : تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ ، و فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ برای محکومیت برادران یوسف تناسبی و ربطی ندارد ، بلکه مقصود این است که برای قرب یوسف و بنیامین و درجات او نزد ما ، خانواده یعقوب را بشهر نشینی و مرادۀ با یوسف از ده نشینی نجات دادیم . و مقصود از کلمه ذی عِلْمٍ ، علم عرضی و از علم ، علم ذاتی و خداوند است .

قَالُوا

إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ  
وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ⑦۷

قَالُوا يَا أَبَتِهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدًا مِمَّا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۷۸﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنِّي نَآخِذُ الْإِثْمَ وَمَنُ وَجَدْنَا  
مَتَاعًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا ظَالِمُونَ ﴿۷۹﴾

**ترجمه** گفتند اگر او دزدی کرد ( تعجب نیست ) زیرا سابقاً برادری داشت که او نیز دزدی کرد ، پس یوسف این جملہ را در دل پنهان نمود و برای آنان ظاهر نکرد ، گفت منزله شما بدتر است و خدا از آنچه میگوئید دانا تر است ۷۷ گفتند عزیزا او پدر پسر بزرگواری دارد پس یکی از ما را بجای وی بگیر زیرا که ما تو را از نیکوکاران می بینیم ۷۸ گفت پناه بر خدا که من کسی را جز آنکه متاع خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنم چون در آنصورت ما ستمگر خواهیم بود ۷۹

**تفصیل** چون گناه بنیامین ظاهراً ثابت شد و اگرچه واقعا گناهکار نبود بلکه اطلاع از تمهید برادرش داشت و در خلوت باو گفته بود که میخواهم تو را نزد خود نگاهدارم ولی بظاهر یکی از فرزندان یعقوب دزد از کار درآمد ، برادران دیگر شرمند و سرافکنده شدند و آبروفسی برای ایشان نماند . شاعر گوید :

چو از قومی یکی بی دانشی کرد همه آنقوم بی غش را غشی کرد

بنابر این افراد همسفر و اهل وطن ممکنست زبان بعلامت بکشایند که مگر پسر بزرزاده دزدی میکند خاندان ابراهیم را بادزدی چه کار ؟ و آنده برادر بنیامین را نکوهش میکنند که ما ترا آوردیم برای گرفتن غله نه برای دزدی آبروی خاندان نبوت را بردی ؟ بنیامین از خود دفاع کرد و گفت همان دستی که در سفر سابق نقدینه ها را میان بارها گذاشته از کجا جام را در میان بار من نگذاشته باشد ؟ مجرب پیدا شدن پیمانه دلیل بر سرقت من نمیشود ولی چون برادران دلسوز نبودند باین دفاع اهمیت ندادند . بنیامین بظاهر خود راضا تر جلوه میدهد اما در حقیقت متأثر نیست . در اینجا برای اینکه برادران حساب خود را از این برادر جدا کنند باتفاق گفتند عزیزا اگر این شخص دزد از کار درآمد بما مربوط نیست زیرا او از مادر دیگر است و این ناپاکی از تأثیر شیر مادر است . بدلیل اینکه سابقاً نیز او برادری داشت که از مادر یکی بودند او هم دزدی کرد . **إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبْلُ** . بنابر این حساب این برادر از ما جدا است . ظاهراً نسبت دزدی به یوسف از شدت شرمساری و ناراحتی که از دزدی کردن بنیامین برای آنها حاصل شده بود صورت گرفت .



حضرت یوسف جوانمردی کرد - نسبتی که برادران او باو دادند سخت ناراحت شد . ولی بروی خود نیاورد مانند خاطرات تلخ دیگری که از دست همین برادران داشت در دل خود مکتوم نمود : فَاسْرَهَا يُّوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ . وگفت خداوند بهتر میداند . جَطْلَهُ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا در جواب برادران بود باین مناسبت که شما که برادر خود را اینطور تسلیم میکنید و از او بدگویی میکنید کارتان از دزدی کردن او بدتر است چونکه سخنتان ثابت میکند دزدی در خون آنهاست و اصلاً آنها دزدند . و از برادران چنین سخنی زشت و زننده است . بخصوص که برادران میتوانند بگویند همان کسی که متاع ما را در سفر قبلی در بارهایمان گذاشت ، این بار نیز جام را گذاشته ولی شاید بخاطر حسادت این حرف را نزدند .

بهر حال حکم محکمه این شد که بنیامین گرفته شود و دیگران آزاد و بروند . ولی چون برادرها با پدر عهد بسته اند که بنیامین را برگردانند ، لذا درخواست عاجزانه ای کردند و گفتند عزیزا این پسر پدر پیر بزرگواری دارد که با او مانوس است . از شما خواهش داریم یکی از ما را بجای او مأخوذ دارید . مانعگوئیم صرفنظر کنید و ما هم خجالت میکشیم بدون او نزد پدر برویم ، زیرا قهلاً کاری کردیم که پدر از ما مظنونست و نمیتوانیم او را قانع کنیم که طفل شو دزدی کرده . او از ما نمی پذیرد . استرقاق دزد يك مجازاتی است قابل عفو و یا تبدیل بشخص دیگری ماهواره بلطف و کرم عزیز امید داریم . فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ . عذر پذیرفته نیست - حضرت یوسف در عین حال که از ناراحتی پدر نگرانست و نمیخواهد

برادران را ناراحت کند ، ولی بدو جهت درخواست ایشان را نپذیرفت :

اول یوسف صدیق مظهر عدل و داد است و نمیتواند قانون شکنی کند و بیگناهی را بجای گناهکار مواخذه و مأخوذ نماید . لذا گفت مَعَاذَ اللَّهِ که ما دیگری را بجای دزد کیفر کنیم . و اگر حق خصوصی شاه را صرفنظر کنیم حق عمومی را چکار کنیم که حفظ نظام و امنیت است و نسبت بعموم در این زمینه باید دزد تأدیب شود تا دیگران عبرت گیرند .

دوم - مشتاق است در کنار برادر بماند . حال جا ندارد دیگری را بجای او نگهدارد . اگر چه آن فرد بی گناه حاضر شده بجای گناهکار توقیف شود . ولی قانون محترم است و نباید بدخواست این و آن مقررات شکسته شود . باضافه دزد باید خودش تأدیب شود تا دیگر تکرار نکند . و دزدی که استرقاق شد اولاً : آقای او نگهبان او است تا دیگر این کار را نکند . ثانیاً : دزدی مال برای رفع حاجت است و حوائج بنده با آقای او است دیگر احتیاج بدزدی ندارد . و اگر مالی بدست آرد از آقای او است و لذا یوسف نمیتواند از مجازات دزد صرفنظر

کند . فرزند ان یعقوب بحکم اضطرار بنیامین را تسلیم قانون کردند و با یأس و نا امید ی از حضور مرخص شدند .

فَلَمَّا اسْتَبَأْ سُوا مِنْهُ خَلَصُوا  
نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ  
وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِیَ أَبِي  
أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝۸۰ رُجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا  
آبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ  
حَافِظِينَ ۝۸۱ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا  
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝۸۲

**ترجمہ:** پس چون از عزیز نا امید شدند در کناری بنجوی پرداختند . بزرگ ایشان گفت :  
آیا ندانستید که پدرتان پیمان محکم الهی از شما گرفته و سابقاً درباره یوسف تقصیر کردید ،  
پس من هرگز از این سرزمین خارج نمیشوم تا پدرم بمن اذن دهد و یا خدا حکمی برایم نماید  
و او بهترین حکم کنندگان است . ۸۰ شما پیش پدر خود برگردید و بگوئید پدر پست و زری  
کرد و ما گواه نیستیم مگر بآنچه دانستیم و ما حافظ غیب نبوده و بآن علی نداریم ۸۱ و از آن  
قریه و شهریکه ما در آن بودیم و از کاروانیکه با آن آمدیم بهر سو و ما راستگو هستیم ۸۲

**تفسیر:** برادران یوسف از کوشش در استخلاص بنیامین نتیجه نگرفتند و در کناری بشور  
محرمانه پرداختند . آنان با قیافه های گرفته و حال پریشان و باضافه در حال غریت و غصه ،  
متحیرانه باهم مذاکره کردند و هرکسی از وضع حاضر شکایتی داشت . آیا جواب پدر را چه  
بگوئیم ؟ چگونه با او روبرو شویم ؟ خدا یا چه سرنوشت تلخی برای ما مقدر شده ؟ باید فشار  
قحطی و گرسنگی زن و بچه ما را فرسنگها باینجا بکشاند ، آنگاه عزیز ما را ملزم کند که برادر  
کوچکتر را بیاوریم و با زحمت زیاد پدر را راضی کنیم . اکنون که او را بمصر آوردیم دست  
بد زدی گشوده و آبروی ما را ریخته ، ما را در نزد پدر سرافکنده و نزد مردم شرمندہ کرده .  
تازه پدر ما قول ما را باور ندارد . آیا برای پدر ما غصه یوسف پس نبود که باید بغم جدائی  
فرزند دیگر مبتلا شود . آه این دو برادر چه اسباب زحمتی برای ما شده اند . بزرگ آنان  
شمعون گفت ما روی مراجعت نزد پدر نداریم زیرا این بار دوم است که عزیزترین فرزند انش



بوسیله ما از بنین رفته با آن سابقه بدیکه درباره یوسف داریم و با پیمانها که از ما گرفته ، من که دیگر از مصر بیرون نمیآیم و نمیتوانم پدرم را و افسرده خود را ملاقات کنم . خصوصاً با آن قولیکه از من گرفته که بنیامین را با و برگردانم . شما بروید و علت گرفتاری و تقصیر او را بهدوش بگوئید و بگوئید در حدود اختیارمان قول داده ایم ولی چکنیم او در پنهانی از ما دزدی کرد . ما علم غیب که نداریم . در اینجا میگویند إِنَّ اَهْلَكَ سَرَقَ و نمیگویند إِنَّ اَخانا سَرَقَ . در حالیکه وقت بردن او از نزد پدر اَخانا میگفتند و این هم از خود خواهی ایشان است . بهرحال گفتند ما علم غیب نداریم و دزدی او را پیش بینی نکرده بودیم . اکنون اگر سخن ما را بساور ندارند و دسته گواه ما هستند : اولی اهل شهر مصر که در دیوار آن از این قضیه خبر شدند . مقصود از وَاسَطِلِ الْقَرْيَةِ ، دهی بوده بیرون از مصر . همانجا که انبارگندم بوده و یا مقصود از قریه همان مصر باشد . دوم کاروانی که باتفاق از مصر بفلسطین برگشتیم : وَالْعِمَرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا . بزرگ برادران سخنان خود را گفت و ایشان را وداع کرد و با دل دردناک در غربت بدنهال سرنوشت مهم خود سرگردان همانند . معلوم نیست که در مدت اقامت خویش در دیار غربت در آن ایام قطعی بجه وسیله امرار معاش کرده و شاید در ردیف طبقه کارگر درآمد .

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً فَصَبِرْ جَبِلاً  
عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّابْتَلِيَّ بَشِيْماً جَمِيعاً اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ۝۱۳ و تَوَلَّى عَنْهُمْ  
وَقَالَ يَا اَسْفَى عَلٰى يُوسُفَ ابْنِ صَبِيْحَةٍ ۝۱۴ عَجَباً مِنْ اَلْحَزَنِ ۝۱۵ فَهُوَ كَظِيْمٌ ۝۱۶  
قَالُوْا اِنَّا لَنَنصُوْكَ كَرِهًا لِّیُّوسُفَ حَتّٰی تَكُوْنَ حَرَضًا ۝۱۷ اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِ ۝۱۸  
قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنٰی وَحْشٰنِیْ اِلٰی اللّٰهِ وَاعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝۱۹

**ترجمه:** یعقوب گفت نفس شما چیزی را بشما جلوه داده ، من صبر جمیل را شعار خود میسازم ، امید است خدا همه را بمن برگرداند زیرا او دانای حکیم است ۱۳ و از آنان رو گردانید و گفت ای پدرها بر یوسف و چشمان وی از غصه سفید شد در حالیکه او جلوی عصیانیت و خشم خود را میگرفت ۱۴ گفتند بخدا قسم تو همیشه یار یوسفی تا سخت ناتوان شوی و یا هلاک گردی ۱۵ یعقوب گفت فقط پرهشانی و اندوه خود را بخدا عرضه میدارم و از جانب خدا چیزی را میدانم که شما نمیدانید ۱۶

**تفسیر:** فرزندان یعقوب که یازده تن از نزد پدر رفته بودند در سفر دوم اکنون بسوی کنعان مراجعت میکنند ولی نه تن پیش نیستند . بنیامین در کیفر فقدان پیمانه گرفتار شده و شمعون

هم از خجالت در مهر مانده است . و این غافل شکست خورده سر به زیر غمگین وارد کنعان میشوند . یعقوب روز شماری میکرد . او علاوه بر اینکه انتظار داشت هر چه زود تر غله بیاورند ، انتظار بازگشت و سلامتی بنیامین را دارد . وقتی که انتظار او بهمنتهای شدت رسیده ، زنگ شتران قافله که آهنگ دلنوازی دارد ورود غافل را اعلان کرد . شاید آن پیرکهن با عده ای از نواده ها سر راه باستقبال شتافته اند . آنگاه که این پدر بزرگ صدای هلهله و ولوله نواده های خود را که با صدای زنگ شتران بهم آمیخته میشود ، از خوشحالی در پوست خود نمیگنجید . بچه ها شادی میکردند ولی چون نزدیک شدند ، صدای بعضی از نواده ها پیش را میشوند که می گوید : عمو جان پس پدر من کو؟ حضرت یعقوب ناراحت شد و کم کم دید گفتگو بیشتر شده . عده ای بی قرارند چه شده آن پدر بزرگوار ناراحت است و از قرائن فهمید خبر تازه ای شده پسر ها وارد شدند و بارها را گشودند و بوضع خود و حیوانات سر و سامان داده و نزد پدر آمدند ، شرمند و سرافکنده و بدتر از آن روزی که یوسف را بردند و خبر بردن گرگ را آوردند . در آنروز فقط از جبین ایشان خیانت و دروغ هویدا بود ولی خود موفق بودند و اسباب قوت و جسارتی داشتند و توانستند با مهارت و زیردستی دروغی بهرورانند . ولی در این سفر شکستهای زیادی بایشان وارد شده ، حرف راست خود را هم قادر نیستند به پدر عرضه دارند . شرمندگی ، شکستن پیمان و خجالت برپا رفتن آبرو و از دست دادن برادر کوچک و از دست دادن برادر بزرگ ، در مقابل فامیل با کمال شرمساری به پدر خود گزارش دادند . پدر دل شکسته نمیتواند سخنان ایشان را باور کند . خصوصاً درباره بنیامین . ولذا همان سخنی را در جواب ایشان گفت که وقت خبر گرگ و بردن یوسف گفته بود : قَالَ هَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْ لَا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ . پسران یعقوب چون مسؤولیت بزرگشان را جمع به بنیامین بود و پدرشان ایشان را درباره او متهم میدانست ولذا سعی میکردند همه تقصیر را برگردن او بیندازند . با یک اصراری دزدی وی را برخ پدر پیر مرد افسرده کشیدند . اینکه حضرت یعقوب از سخن ایشان علم به صدق ایشان پیدا نکرد ، معلوم میشود خود فرزند ان هم نسبت به دزدی کردن بنیامین یقین نداشتند ، زیرا تنها به صرف پیدا شدن پیمانه در بار او دزدی او ثابت نمیشود . خصوصاً با سابقه گذاشتن نقدینه در بار ایشان بدون اطلاع ایشان . همان دستیکه نقدینه و متاع را گذاشته ممکن است پیمانه را گذاشته باشد . پس باید این برادرها نزد عزیز از او دفاع کنند و نکرند . معلوم میشود این برادران با این برادر کوچک بد دل بودند و بی پیمانه میگشتند که او را مانند یوسف از دلمان پدر جدا کنند . وزمینه ای که ایشان را وادار کرد در حق یوسف جنایت کنند ، بعینه درباره بنیامین وجود داشته از جهت عزیز بودن نزد پدر دست



کمی از یوسف نداشت ، منتهی آن ملاحیت و شیرینی و جمال یوسف را نداشت . بهمین جهت پس از پیدا شدن پیمانه در بار بنیامین دفاع صحیح از او نکردند که بگویند ممکنست پیمانرا یکی از انباراران و یا درباریان گذاشته باشد همانکسی که در سفر سابق نقدینه ما را در بارهای ما گذاشت بلکه دزدی او را فوری تأیید کردند که دزدی این مانند برادرش یوسف است ، که برادر همشیر او است . بهمین مناسبت چون سخنانشان از پاکی نبود بدل پدر اثر نکرد ، و فرمود : سخنان شما يك اوهامی است که از نفس حسود تراویده ، من باور ندارم و چاره ای هم جز اینکه بنشینم و صبر پیش گیرم ندارم . ولیکن قلب این پدر آگاه بود و امید روشنی داشت که خداوند همه فرزندان او را نزد او حاضر خواهد کرد . این روشندلی شاید از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده بود سرچشمه گرفته باشد . بهرجهت بآینده سعادتمند امیدوار بود . ولی چون قافله مصر آمد و قافله سالارنداشت و خبر وحشت آور گرفتار شدن بنیامین نیز باورسید یکباره دلش مشتعل شد و پس از سی سال فراق یوسف و این پیش آمد روی از فرزندان برتافت و درکناری بسوگواری پرداخت و ناله و اسفا کرد و کوه غم در برابرش انبار و چشمانش سفید شد . فرزندان و خویشان میگفتند چگونه پس از سی سال خاطره یوسف محو نشده هلاقه او بیوسف که جز نامی نیست روز بروز زیاد شده ، این پدر پیر هنوز امید وصال یوسف در دلش هست ، ولی از یکطرف از سوئ نیت و بدبینی فرزندان خود نیز میسوخت زیرا هنوز با او معارضه میکردند و از نام یوسف حسد داشتند که چرا اینقدر یوسف یوسف میگوئی . آری حق داشتند زیرا چون نام یوسف را می شنیدند برخورد می لرزیدند و خیانتشان بیادشان میآمد . جنایتی که در باره او و پدر بی گناه او کرده بودند جلو چشمانشان میآمد و لذا سعی میکردند که پدر نام یوسف را نبرد تا اینکه جنایت و خیانتشان بگراں برایشان بود ، مستور بماند و دوا را بهادشان نیاید . یعقوب اینها را میفهمید که ذکر یوسف بفرزندانش گراں میآید و برخورد می پیچید و غم در دلش انبار میشد و مفرمود غم خود را بخدا عرضه میکنم . من مانند شما از یوسف عزیزم ناامید نیستم . اطمینان دارم روزی برسد و این غبار غم را پاک کنم . ولی فعلاً برای مصالحی خدا ما را بغم فراق مبتلا کرده . خدا میداند چه صلاحتهاست از اسرار تقدیر و رازهای تدبیر الهی . کسی آگاه نیست . إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . یعقوب اندوه و غصه زیادی در دل داشت . باخود میگفت : یوسفا ای آرام دلم ای ماه من چرا از نظرم پنهان شدی ؟ تو چراغ محفل من بودی بلکه نور دلم بودی از صفای روح تو روح من تازه میشد پس چه باعث شد که دل من و محفل مرا تاریک و افسرده کردی ؟ ای عزیز من آیا بکدام بیابانی ؟ آیا بستر تو روی خاکست ؟ آیا شبها فریانه سربالاش خاک مینهی ؟ آیا توهم مانند من فریب و بی کس

شده‌ای؟ آیا فراق بتو اثر کرده آیا چشمان جذاب معصومت گریه‌انست؟ عزیز من پدرت بهای او از رفتن مانده و چشم او از دید رفته. اکنون نمیتوانم بزیبائیهای طبیعت نظر کنم. عزیزا ظرف وجودم از قصه و اندوه پر شده بامید فرج و گشایش الهی تلخیها را تحمل میکنم. البته در جلوس دیگران خودداری میکرد. هرچه زمان بیشتر میگذشت و پرسن او اضافه میشد، دل او نازکتر میشد. افراد خاندان اسرائیل همه از رنج او رنج میبردند. ولی یعقوب بتقدیر خدا راضی است و شکایت خود را پیش خلق نمیدارد و لذا جای ملامتی نیست. او فقط راز دل خود را بخدا میگفت و از لطف عمیم او ناامید نیست: **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثْنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ.**

**يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ أَخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ**

**إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ ﴿۱۷﴾**

**ترجمه:** ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش خبرگیری و جستجو کنید و از رحمت

خدا ناامید مباشید زیرا جز مردم کافرکیش از لطف و کرم خدا مأیوس نمیشود **۸۷**

**تفصیل:** سال قحطی طول کشیده آنچه در سفر دوم فرزندان اسرائیل آوردند با کمال

قناعت و جیره بندی باز نزد پادشاه تمام است و در تهیه سفر سوم میباشند و نتوانستند فکر یوسف را از سر پدرشان بیرون کنند. بلکه روز بروز بیشتر شد. بفرزندان خود فرمود تا شما یوسف را پیدا نکنید و بدست من ندهید دلم آرام نمیگیرد. شما از یوسف من ناامید مباشید. او را گرگ نخورده بروید بسرزمین مصر جستجو کنید بلکه او و برادرش را بدست آرید. از لطف خدا مأیوس نباشید زیرا یاس از رحمت خدا شأن کفار است. در اینجا چند چیز بفرزندان خود خاطر نشان کرد:

- ۱ - از جستجوی یوسف خودداری نکنید و خیانتی که راجع با او و من کرده اید و بمن اینهمه صدمه وارد شد، در صورتیکه او پیدا شود نگران نباشید. ممکن است خدا از تقصیر شما درگذرد. توبه شما این است که او را بجوئید و از گناه خود نادم باشید.
- ۲ - یوسف زنده است. علاوه بر اینکه از دنیا نرفته در این مدت آسیبی بوجودش نرسیده. شما امیدوار باشید. حال یعقوب از کجا میداند؟ ممکن است از خوابیکه یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده این ایمان و اعتماد را دارد. و یا ممکن است از وحی الهی بوده.
- ۳ - فرزندان را متوجه بگناه و توبه آن نموده و راه توبه را با آنان آموخت که توبه هرگناهی مناسبت همان گناه است. توبه ترك نماز قضا، نماز است، توبه خوردن مال مردم دادن صاحبانش... میباشد. توبه هرگناهی وقتی پذیرفته میشود که تا اندازه ای که قابل تدارک است



تدارك شود . توبه گمراه کردن مردم برگردانیدن ایشان از گمراهی و راهنمایی بسوی هدایت است . توبه بردن یوسف ، جستجو کردن و پیدا کردن او است .

۴ - بآنان فهمانید که گناه ایشان قابل عفو است و وعده عفو و بخشش بآنان داد که اگر یوسف پیدا شد ، من و یوسفم از شما میگذریم و خدا هم در صورت توبه از شما خواهد گذشت . اینها مقدمه ای شد برای اینکه اگر یوسف را یافتند و یوسف خود را معرفی کرد اینان از شرمساری خود را نیازند و مبادا سبکته کنند . و نیز نقل شده اگرچه مستبعد است که حضرت یعقوب بعزیز مصر نامه ای نوشت باین مضمون : از یعقوب اسرائیل اللّٰه بن اسحق بن ابراهیم خلیل اللّٰه بسوی عزیز مصر العظمر للعدل اما بعد بتحقیق پیوسته که بلا بما خانواده موکل است اما جدم که دستها و پاهاى او را بستند و بسوی آتش افکندند ، پس خدا آتش را بر او برد و سلام قرار داد و اما پدرم دست و پايش را بستند و کارد بر حلقش گذاردند تا ذبحش کنند خدا او را فدا داد و اما من فرزندی داشتم که محبوبترین فرزندم نزد من بود پس برادران او ، او را بیبیابان بردند و با پیراهن خون آلود برگشتند و گفتند او را گرگ خورده و فرزند دیگری داشتم برادر مادری او و خود را بوجود او تسلیم میدادم او را نیز بردند سپس برگشتند و گفتند بجرم سرقت بحبس افکنده شده و ما خانواده نه دزدیم و نه فرزند دزدی داریم پس اگر این فرزندم را بمن برگردانیدی که هیچ و الا نفرین میکنم بنفرینی که بهفت نسل از فرزندانت اثر کند .

فرزندان یعقوب نامه او را گرفتند و برای عزیز مصر آوردند چون قرائت کرد نتوانست از گریه خودداری کند و بایشان گفت : هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ . و این اظهار او از همانجا است که چون در قعر چاه بود خدا باو وحی کرد : لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا .

و معلوم باشد که یأس از رحمت خدا برای انسان بوجود نمیآید مگر بواسطه اینکه یا خدا را قادر مطلق نمیداند و یا او را کریم نمیداند و یا او را عالم بتمام معلوم نمیداند . و هر يك از این سه عقیده كفر است و لذا فرموده : إِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ .

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعٍ مُّرَجَاةٍ  
فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ  
①۸ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ①۹

قَالُوا إِنَّكَ لَآتَىٰ بِيُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ  
عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنَّ بِنُوحٍ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ⑨

**ترجمه:** پس چون بر عزیز وارد شدند گفتند عزیزا، فشار و تنگدستی قحطی ما و خانواده ما را آزار داده و یک متاع ناچیزی آورده ایم پس کیل کاطی بما عطا کن و بر ما تصدق نما زیرا خدا پاداش میدهد تصدق دهندگان را ۸۸ عزیز گفت آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید و حتی که نادان بودید ۸۹ گفتند آیا حقیقتاً تو یوسفی گفت: من یوسفم و این برادر من است که خدا بر ما منت گذاشته، بهیقین هر کس پرهیزکاری کند و صبر نماید (پاداش خوب دارد) زیرا خدا ضایع نمیکند پاداش نیکوکاران را ۹۰

**تفسیر:** خانواده اسرائیل که از چند خانواده تشکیل میشد در این سالهای قحطی هر چه داشتند فروخته و تمام کرده اند. حال فرزندان برای رفع گرسنگی و حفظ خانواده، برای بار سوم قصد مسافرت برای خرید غله دارند و پدرشان سفارش کرده در این سفر از یوسف و برادرش جستجو کنند اما نامی از برادر بزرگ نبرده، زیرا او احتمال داده برادر بزرگ با آنان همدست میباشد و از جای او با اطلاعت. اما جستجوی از یوسف که سی سال مفقود الاثر شده عقلانی نیست و برادر او هم که گرفتار استرقاق عزیز است، جستجوی از او فائده ندارد، ولی برای اینکه ترک ادب نکنند پذیرفتند. و گفتند که از یوسف نشانی ندارند. ولی آنچه در نظر ایشان مهم است بخدمت عزیز رسیدن و تهیه آذوقه و نجات دادن خاندان خود را از قحطی. و توصیه یعقوب درباره یوسف و برادرش در نظر ایشان اهمیتی نداشت. اما چون قحطی طول کشیده و سرمایه شان از دست رفته جز متاع کمی چیزی همراه ندارند. بعضی گفته اند مقداری اثاث کهنه برای خرید گندم آوردند. بعضی گفته اند مقداری کشک و پشم و روغن داشتند. بهر حال در سفرهای پیش یکدسته کاروان و تاجر آبرومند و مقتدی بودند که پول برای خرید داشتند و رهین منت عزیز نبودند. ولی این مرتبه سرافکنده بودند چون نقد قابلی نداشتند. چون پس از طی راه دراز خسته و کوفته وارد مصر شدند، اول بسراغ برادر بزرگ خود رفتند و گزارش احوال خود را با پدر بیان کردند. آنگاه بادی امیدوار و باحالی شرمسار وارد بر عزیز شده و به التماس پرداختند و درخواست تصدق از عزیز کردند و درباره اودعای خیر کردند که: إِنْ أَلَّهِ يَجْزِي الْمُتَعَذِّقِينَ.

از جمله تصدق علیها استفاده میشود که تصدق بر اولاد آنها حلال است. و اخباریکه جعل کرده اند که تصدق بر اولاد آنها حرام است بر ضد قرآن است. باضافه



کتاب خمس و زکاة وسائل اخبار زیادی وارد شده که صدقه بر اولاد رسول رواست (مراجعه شود) در اینجا محنت فرزندان یعقوب بکمال رسیده و بهنهای پرهشانی و اضطرابند. و عزیز مصر بحالت ایشان رقت کرد که همین برادران نیرومند چگونه میگویند: يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ سَنَّاوْ أَهْلَنَا الضُّرُّ ... و زهان حالشان این است که :

ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم از بسد حادثه اینجا بهناه آمده ایم. حضرت یوسف دید سزاوار نیست ایشانرا بحال افسردگی به بیند، ابتدا با آنان گفت میدانید شما در سابق بر اثر جهالت با برادر بی گناه خود یوسف چه کردید و چه ظلمی در باره آن کودک مظلوم روا داشتید؟ شاید خواست بآنها بفهماند انسان در حال نیرومندی نباید ستم کند و این پرهشانی شما در اثر همان ظلم جهالت است. با این جملات اضطراب فرزندان زیاد تر شد. حال غریت و پرهشانی و گرسنگی و سرافکندگی از این یادآوری غریب خجالت و حیرت شده اند. زیرا آنروز که یوسف را بهجاه انداختند کسی جز یوسف خبرنداشت عزیز مصر از کجا مطلع شده شدت حیرت و مصیبت و حال بیچارگی ایشان بانتها رسید. و چون آخر شدت گرفتاری اول فرج است یوسف با ایشان ترحم کرد و تقسم شربنی بروی برادران کرد و تاج از سرش برداشت تا درست او را بهینند و بشناسند. برادران در کمال و حشمت و حیرت و تعجب احتمال دادند که این عزیز با این مقام و عظمت آیا برادرشان یوسف است؟ اگر او باشد چه افتخاری نصیب ایشان شده. لذا بحالت تعجب گفتند آیا تو یوسفی؟ آیا همان برادر رنج دیده مائید و دانستند که این مقامی که در مقابلش زانو زده اند، همان برادر کوچک است. یوسف برای اینکه مبادا از رنج و غصه سبکته کنند گفت آری من یوسفم و این هم برادر من است و در اینجا یوسف پرداخت بارشاد و نصیحت. یوسف موقع شناس از نظر رهبری بیک نکته مهمی اشاره کرد. البته صاحبان مقام بزرگ از نظر گرفتاری بفکر مطالب معنوی و روحی نیستند. ولی حضرت یوسف با آن همه جلال و عظمت در فکر ایمان و تقوی و فضیلت است. برای ارشاد برادران گفت: آری در چیز باعث موفقیت من شده که برای هرکسی پایه سعادت و موفقیت است: اول تقوی و پاکدامنی و طهارت و حفظ خود از هرگونه آلودگی. دوم صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات. من در سایه این دو چیز مشمول لطف حق شدم: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. حال خوست فرمانروایان جهان از عزیز مصر حضرت یوسف سرمشق گیرند و قسمتی از وقت خود را در راه تقویت ایمان و تقوای مردم صرف کنند و کمتر بمسابقه تسلیحاتی بکوشند. و اجتماع بشر را به پاکدامنی و معنویت دعوت کنند.

قَالُوا نَأْتِيهِ لَقَدْ أَثَرُكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ

عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَخْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩١﴾ اِذْ هَبُوا بَقِيَّةَ  
هَذَا قَالِقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾

ترجمه: برادران یوسف گفتند بخدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده اگرچه ما خطا کار  
بودیم ۹۱ یوسف گفت امروز ملاقتی بر شما نیست خدا گناه شما را می بخشد و او بهترین  
رحم کنندگان است ۹۲ این پیراهن مرا بپوش و بروی پدرم بپوشانید او بینا میشود و شما با همه  
خاندان خود نزد من بیایید ۹۳

تفسیر: چون برادران یوسف او را شناختند و خود را در برابرش چون بندگان خواهر  
و ذلیل یافتند فوری بزانو درآمد و بگناه خود اعتراف کردند . چون فهمیدند عزیز مصر با  
آن جاه و جلال برادر آنانست از یکطرف بی اندازه خوشحال و بکنوع غرور و بزرگی در خود  
حس کردند ، آنان خود را غریب و بیچاره میدانستند ولی اکنون خانه عزیزخانه خودشانست  
و از فقر و تهیدستی دیگر رنج نمی برند . زیرا تمام خزائن مصر دست برادرشانست . و از یک  
طرف چون نسبت باین برادر خیانت و جفا و بسیار بی انصافی کردند لذا در پیشگاه او بی  
اندازه شرمند هاند . لذا در وجله در مقابل عزیز عرض کردند : اول اینکه فهمیدیم کار بدست  
خدا است و ما که میخواستیم شما را از پدر دور و پدر کنیم و نزد پدر عزت پیدا کنیم ،  
مورد سوء ظن پدر و بدبخت و بیچاره شدیم و در مقابل برادر رستمدیده ما را باوج عزت رسانید  
چه خداوند حکیمی است . بنده پرهیزکار را از قعر چاه باوج جاه رسانیده . پس بزرگواری و  
بزرگی شما روی بند و بست و حقه بازی نبوده . عجب دست مرموز خدای حکیم ، در زهر و بالای  
این جهان برخلاف بندگان که فکر میکنند قدرتی دارند . یکی را باوج عزت میرساند و لوائیکه  
برادران او و بلکه تمام جهان خواهند . در گلشن قدس گفته ام :

همه فعل خدا را حکمتی هست	همی خشم و رضا را علتی هست
همه افعال او با چند و چونست	ولی از فهم ما وجهش بیرونست
مسلم هست نزد هر خردمند	که کسی نی آگه از کار خداوند
نداند بنده اسرار خدا را	نزدیک گفتن چون و چرا را
اگر یوسف نرفتن چاه کنعان	و با در مصر نی ماندی بزند ان
کجا بر تخت شاهی جاش بودی	کجا در قرب حق مأواش بودی
که تا بر ملتی خیبری رساند	ز قحطی ملتی را و رهانند

شاعر دیگر گوید : عزیز مصر برفتم برادران حسود ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید .  
قَالَ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا . چون بزرگی و بزرگواری شما از جانب خدا است ما بمیل و رغبت



در مقابل شما سر فرود آوردیم و چاره ای جز تسلیم نداریم . حضرت یوسف با آن نظر بلند و مقام ارجمند نبوت بروی خود نیاورد . جمله دوم برادران اقرار بخطای خود بود و زبانه‌الشان این بود آیا این برادر بزرگوار از خطای ما میگذرد یا خیر ؟ اگرچه یوسف عزیز جوانمست و بزرگوار است . اما ممکن است مجرم را تنبیه کند و گوشمالی بدهد نه از جهت انتقامجویی . حضرت یوسف فرمود مبادا ناراحت شوید لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ ، گذشته ها گذشت ، حتی شما را ملات نمیکنم و بروی خود نمیآورم و از نظر پروردگار او دیگر باختیار خود شراست ، توبه کنید يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ . ولی برادران یوسف باز از دو جهت نگرانی دارند : یکی اینکه پدر بزرگوار را از بیت کردند تا از گریه چشمانش سفید شده . دوم از نظر قحطی و تهیدستی که در سفر سوم نتوانستند نقدینه ای فراهم کنند . بنابراین در آینده با این گرانی و عائله سنگین چه کنند ؟ حضرت یوسف این دو مشکل ایشان را نیز حل و یگلی نم از دل برادران برداشت . اما راجع بمشکل اول گفت : اِذْ هَبُوا بَقِيَّتِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلٰى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا . این مرد آسمانی که در قعر چاه و گوشه زندان دری از غیب بدل او باز شده و حل مشکلات برای او آسان شده بطور قطع گفت پیراهن مرا بپرید و بروی پدر افکنید چشمانش روشن میشود . برادران او بلکه هرکسی تعجب میکند که چگونه با این عمل ساده چشم پدر روشن میشود ؟ آیا این کشف جدیدی و یا فورمول علمی دارد و یا پیراهن او پیراهن بهشتی است ؟ هرکسی خیالی میکند . ولی باید گفت حضرت یوسف مانند عیسی باشد چه عیبی دارد که يك کور را شفا بدهد . و اما راجع بمسئله دوم و نگرانی از قحطی گفت بروید تمام خانواده خود را بیاورید و شهرنشین گردید . من عهده دار معاش ایشان هستم : وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ .

سپس حضرت یوسف برادران را بهادشاه مصر و رجال کشور معرفی کرد و این معرفی تأثیر بسیار خوب و عمیقی داشت . زیرا اهل مصر تاکنون گمان میکردند يك غلام کنعانی بر اثر لیاقت این قدر محترم و محبوب شده و عقیده داشتند که فرمانده آنان يك بنده زرخیز است . ولی چون یوسف برادرانش را معرفی کرد ، معلوم شد نواده ابراهیم خلیل الرحمن و دارای نسب بزرگ و فامیل محترمی است که به بزرگی معرفی شده . با اضافه برای اینکه برادران را شاد کند و از خجالت نجات دهد بایشان فهمانید که شما با عت عزت و مزید احترام من شدید پس از آن حضرت یوسف از پادشاه مصر يك مرتع و چراگاهی مناسب برای خاندان یعقوب بواگذاری خواست و او هم واگذار کرد تا مهاجرت کنند و خود را از تنگی و فشار قحطی نجات دهند . و وسائل و عرابه ها نیز در تحت اختیار آنها گذاشت با مرکبهای زین کرده که تا تمام

وَلَمَّا فَصَلَ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ  
تُفَنِّدُونِ ۖ ٩٤ قَالُوا أَنَا لِلَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۖ ٩٥

و چون کاروان از مصر بیرون شد پدرشان گفت براستی من بوی یوسف را میبالم  
اگر نسبت غلط بمن ندهید ۹۴ گفتند بخدا قسم تو در همان گمراهی دیرین خود هستی ۹۵  
تکلیف خاندان قحطی زده یعقوب روز شماری میکنند که بزرگان شان غله بیاورند . و  
میدانند چند روز سفر ایشان طول خواهد کشید و حدس میزنند همین روزها از مصر خارج  
خواهند شد . دیگر چه خبر شده چیزی نمیدانستند . ولی سخن تازه ای از یعقوب میشنوند که  
باورکردنی نیست . آنها یعقوب خبر غیبی از وحی میگویند میگویند من بوی یوسف میبالم . زمان  
وصال نزدیک شده . آینده سعادت مندی که از خواب یوسف در سی سال قبل حدس میزد ،  
بهمن زودی رخ میدهد . در چهره یعقوب نشاطی نمایانست . گویا باو وحی شده . آنها  
بوسائلی مانند گیرنده میشود صدا را از فرسنگها از شرق و غرب گرفت اما بوی یوسف را چگونه  
میتوان گرفت ؟ مگر یوسف چه بوئی دارد ؟ چگونه تا بحال این بو را نگرفته با نیروی شامه  
نبوت<sup>۱</sup> حال دریافته ؟ میتوان گفت مقصود از بوی یوسف بوی دیدار است . مثلاً میگویند در فلان  
جنگ بوی فتح و ظفر میآید که فتح و ظفر نزدیک شده . بوی صلح میآید یعنی صلح نزدیک  
شده . اگرچه صلح و ظفر بودن دارد . و مقصود حضرت یعقوب ظاهراً همین است که دیدن  
یوسف و وصال او نزدیک شده . علمای تفسیر دیده اند پیراهن یوسف و با خود یوسف



بوئی نداشته که از مصر بکنعان برسد زیرا پیراهن یا از پنبه یا کتان و یا ابریشم است و اینها بوی مخصوصی ندارند . رائحة خوش از گل و یا از بعضی روغن ها است که هوا ذرات لطیف آنها را پراکنده میکند ولی این خاصیت در پیراهن و یا جسم یوسف نیست ، این است که بعضی گفته مقصود شامة باطن است که چیزهایی را از دور درك میکند مانند گوش باطن و یا چشم باطن که چیزهایی را درك میکند که با چشم و گوش ظاهر نمیتوان درك کرد و از این جهت در آیات بسیاری کفاریکه چیزی را درك نمیکردند خدا کر و کور خوانده یعنی کر و کور باطنی مثلا چند طائفه بوی بهشت را از پانصد سال راه درك میکنند و چند طائفه از گنہکاران بوی بهشتی که از پانصد سال راه میوزد درك نمیکند ، و یا رسول خدا فرمود بوی او پس قرن را از یمن میشنوم و استشمام میکنم : إِنِّي أَشَمُّ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ صَوْبِ الْيَمَنِ . و یا مجنون هاسری میگوید : أَرَادُوا لِيُخَفُوا قَبْرَهَا عَنْ حَبِيبِهَا وَطِيبُ تَرَابِ الْقَبْرِ دَلٌّ عَلَى الْقَبْرِ . که این شامة باطنی و یا شامة نبوت بوده که یعقوب داشته که دیگران ندیدند و سخن او را باور نمیکردند . ولی باید گفت مقصود یعقوب از جمله إِنِّي لَا جُدُ رِيحَ يُوسُفَ ، همین قرب وصال است نه بوی آن . آیا بوی خوش یوسف عزیز در رشته هایی از مهر بوده که از صر تا کنعان کشیده شده ، امواج محبت و یا امواج و اشعة نبوت این بو را از پسر بهدر رسانیده ؟ آیا این امواج از امواج رادیو حساستر و دقیق تر بوده و امکان دارد که محبت امواجی داشته باشد که در پیشرفت صنعت کشف شود . ممکن است دستگاهی اختراع شود که موجهای مهر و محبت را از شرق بغرب برساند . آیا حضرت یعقوب از طرف خدا چنین دستگاهی داشته چنانکه آوازه های عالم ماده را بگوش جهانیان میرساند . بوی یوسف را با دستگاه غیبی قلبی همانطور که آواز حقایق را از کنگره عرش بگوش رسول خدا میرساندند . در روایتی هم آمده که هنگام هرنمازی جارچی از عرش ندا میکند برخیزید و با نماز خود آتشی که در پشت سرافروخته اید خاموش کنید . آیا محتاج با ین توجیهات میباشیم و یا خبر بگوئیم مقصود همان قرب وصال است مجازاً . مفسران آمدند برای پیراهن توجیهاتی کرده اند که پیراهن ، پیراهن بهشتی بوده از حضرت ابراهیم لذا چنین بوئی داشته . ولی تمام این طلل ، علیل است . نواده های یعقوب چون سخن پیر روشن ضمیر را باور نمیکردند میگفتند : گرسنگی برای ما بس نیست که این پیر هم قوز بالا قوز شده و سخنان باور نکردنی میگوید . باو گفتند : تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ . اینان حق داشتند چون جریانات پشت پرده و اسرار پنهانی عالم الہی را خبر ندارند . خیال میکنند سخن یعقوب تو خالی است . ولی آینده نشان داد که آن پیر روشن ضمیر حقائق را درك کرده که سایر مردم از درك آن عاجز بودند و کسانی بعملت

غرو ر علمی و اجهل مرگب و کسانى هم از نادانى انکار میکردند و لذا خود یعقوب عذر آنانرا بیان کرد و فرمود من میگویم بوی یوسفم را میشنوم ولى شما حق مرا غلط میدانید .

فَلَمَّا آن

جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَبِيلَةَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ  
لَكُمْ إِنِّي آتٍ بِأَعْلَمٍ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا  
ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ  
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

**ترجمه:** پس چون بشیر آمد پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت که بلافاصله او بینا شد گفت آیا شما نگفتم که از جانب خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید ۹۶ گفتند ای پدر برای گناه ما آمرزش بخواه زیرا ما خطاکار بودیم ۹۷ گفت بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش میکنم زیرا او آمرزنده رحیم است ۹۸

**تفصیل:** خانواده یعقوب از مسافری خود استقبال کردند . مسافری که باندازه احتیاج قله وارد کرده اند خوشحالند . ولی در قیافه آنان نشاط و مسرتی زیاده از اینها دیده میشود زیرا این دفعه مانند دفعات سابق نیست . این دفعه تمام مشکلات آنها حل گردیده و بسیار شاد و خرسندند . اول کاری که کردند پیراهن یوسف را برای پدر آورده اند . بعضی نوشته اند که یهودا چون حامل پیراهن خون آلوده او روزیکه او را بچاه انداختند بود همان او حامل پیراهن یوسف شد امروز تا تلاقی مافات شود . آیا یکی از فرزندان او حامل پیراهن است یا دیگری بنام بشیر است و از کاروان جلو افتاده . بعضی گفته اند مالک بن زعر ریش کاروانیکه یوسف را از برادرانش خریدار آورده . بعضی گفته اند کنیززاده یعقوب بوده که در کودکی او را از مادر جدا کرد و بکاروان مصر فروخت و بد مصر برده شد . چون یعقوب او را فروخت ، مادرش بخدا نالید و گفت خدا یا فرزند یعقوب را از او جدا کن و تا چشم من بفرزندم نیفتد یعقوب هم فرزند خود را نبیند ، دعای او مستجاب شد و نام کنیززاده بشیر بود . و همین بشیر حامل پیرهن است موقع ورود بکنعان بیرون کنعان بیک پیره زن برخورد که بر سر آب آمده بود از او نشانه خانه یعقوب را پرسید ؟ پیره زن گفت



چه کار داری ؟ گفت میخواهم مژده يوسف را باو برسانم . پیره زن گفت خدا یا من از تو درخواست کردم تا فرزندم را نبینم ، یعقوب يوسفش را نبیند . بشیر گفت ای پیره زن نام فرزندت چیست ؟ گفت نامش بشیر است و بکاروان مصر فروخته شد . او را بصر برده اند و چندین سال است از او خبر ندارم و نامها و نشانه هائی گفت که بشیر دانست او مادرش میباشد . گفت مادر جان مژده بده که بآرزوی خود رسیدی ، من همان فرزندت بشیرم . مادر او را در آغوش گرفت و تسای سرای یعقوب او را راهنمائی کرد . بمجرد ورود، پیراهن يوسف را بروی یعقوب انداخت . بدون فاصله دیدگان از کار رفته اش باز شد و بینا گردید : فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا . و همان نیرو و توانایی و نشاط را که قبل از مفارقت يوسف داشت باو بازگشت . و ممکن است معنی بَصِيرًا این باشد که بصیرت و هوش و نشاط خود را بازیافت نه اینکه کور بود بینا شد زیرا بینائی از کوری رَأْبَصِيرًا میگویند . باید فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا گفته شود . حضرت یعقوب از فراق عزیزش و اندوه بسیار ، سرگردان داشت و باشخاص چندان توجهی نداشت . و چون مژده يوسف و پیراهن او برسد بحال نشاط و بصیرت برگردید و چشم گشود و فرزندان خود را که از مصر آمده اند در برابر خود دید . خاندان یعقوب پس از سالها نگرانی غرق شادی شدند . خود آن پیره مرد بلاکشید به بصیرت پس از پریشانی و فرج پس از شدت و نشاط بعد از محنت رسید . خبر بیناشدن او منتشر و دسته دسته مردم بدیدن وی میآیند . یعقوب قبل از هر چیز از فرزندانش از احوال يوسف و چگونگی مقام و ریاست وی سؤال کرد و از جریاناتی که بین ایشان و يوسف گذشته ؟ و آنان پذیرائی های او را نقل کردند . موقعیت و عظمت یعقوب نزد فرزندانش زیاد شد . زیرا سابقاً اگر گفته بود بروید از يوسف جستجو کنید و یا میگفت روزگار وصل نزدیک شده ، سخن ویرا از ضعف عقل میدانستند . ولی اکنون بر همه روشن شده که آنچه این پیر خردمند میگفته از الهام غیبی و اخبار لاریبی بوده و از طرفی نزد وجدان خود سرافکنده بودند و با شرمندگی بروی وی نظر میکردند . از این جهت برای ارشاد و خیرخواهی ایشان که کلمات او را اهمیت ندادند و از لطف پنهانی الهی بی خبر بودند ، گفت من از خدا و لطف او چیزها میدانم که شما نمیدانید اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ . حال دانستید که دست قدرت او در غیب این عالم چه نقشه ها ترسیم میکند و چگونه علل و اسباب ظاهری را بهد فیکه خود میخواهد سوق میدهد ؟ حالا فهمیدید که در سختیها و بلاها چه حکمتها و چه گنجها میباشد ؟ فرزندان باکمال شرمساری و خجالت در مقابل او اعتراف بجهل و خطاهای خود کرده و بحکم فطرت اصیل و نجابت موروثی از اعمال گذشته خود پشیمان هستند . و همانقدر که پس از شناسائی يوسف در مقابل برادر جوانمرد خود سرافکنده و شرمنده بودند ، اکنون در مقابل پدر خیرخواه خود نیز

چنینند . و از گناهیکه سالها کرده و پدر خود را سوزانیده اند پشیمان شده و چون پدر را آزار داده اند ، اگر بخواهند توبه کنند و خدا از گناه ایشان درگذرد باید حق پدر را ادا کرده و اول نزد او عذرخواهی کنند زیرا در حق الناس تا گناهکار حق مردم را ادا نکند ، توبه او به پرفته نیست . فرزندان یعقوب به پدر ظلم کرده اند و خوشبختانه پدرشان زنده است ، باید اول طلب عفو از پدر کرده و از او بخواهند که از خطا آنان درگذرد ، و با اضافه از او التماس دعا کنند که از خدا بخواهد که خدا ایشان را بیامرزد . و با اضافه خود نیز از خدا ، مغفرت بخواهند این بود که عرض کردند : يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ . ای پدر از خدا برای ما طلب مغفرت کن . حضرت یعقوب پدر مهربان است و از شرمندگی فرزندان خود ناراحت است و لذا بدون اینکه ایشانرا سرزنش کند وعده داد که بهمین زودی برای شما از خدا طلب آمرزش میکنم . در تفسیر آمده که وعده استغفار و طلب آمرزش از خدا را با ایشان داد که نیمه شب جمعه موقع استجاب دعا برای ایشان از خدا مغفرت بخواهد .

در اینجا از این قصه بعضی باشتباه افتاده و گفته اند چون فرزندان یعقوب از یعقوب درخواست استغفار کردند پس مانعی ندارد هرکسی از پیغمبر و یا امامی در این زمانها که نه پیغمبری در دنیا میباشد و نه امامی ، درخواست استغفار کند ، بلکه لازمت همین کار را بکند تا خدا او را بیامرزد . و این سخن اشتباه است زیرا :

اولا فرزندان یعقوب با وستم کرده بودند و برآنان لازم بود از او عذرخواهی کرده و نزد او بروند برای عفو . ولی دیگران که به پیغمبر و یا امام ستمی نکرده اند تا نزد او برای طلب مغفرت بروند .

ثانیا یعقوب زنده و حاضر بود و برای فرزندان او ممکن بود نزد او بروند . اما برای مردم دیگر که پیغمبرشان سالها است از دنیا رفته چگونه نزد او بروند ؟ ممکن نیست از او چیزی بخواهند زیرا پیغمبر از دنیا رفته و امامیکه سالها است از دنیا گذشته و بعد از السلام الهی رفته حاضر و ناظر نیست تا کسی از او درخواست کند .

ثالثا خدا فرموده : اَدْعُوا رَبَّكُمْ ، و نفرموده اَدْعُوا نَبِيَّكُمْ و حضرت امیر در نهج البلاغه فرموده : اِنَّ اللَّهَ لَيْسَ لَهُ بَابٌ وَلَا لَهُ بَوَابٌ وَ هُوَ حَاضِرُ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ وَ جَانٍ .

رابعا این خرافاتیان یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا را خوانده اند ولی جمله ای که حضرت یعقوب در آیه ۶۷ به فرزندان خود گفته نخوانده و یا نفهمیده اند که فرموده : مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ . یعنی من برای شما اثری ندارم و نمیتوانم از طرف خدا برای شما کاری بکنم ، فرمان و حکم فقط با خدا است .

آری وظیفه فرزندان یعقوب این بود که تا پدرشان فوت نکرده و زنده و حاضر است ،



میروند نزد او و از او گذشت بخواهند . و طریقه استغفار آنان این بود چنانکه نوشته اند که یعقوب در جلوس ایستاد و دعا میکرد و فرزندانش در عقب او صف بسته آمین میگفتند .

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَاهُ  
وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ إِنِّي مِّنْ أَمْثِلِكُمْ ۖ وَأَرْفَعُ آبَوَيْكَ عَلَى الْعَرْشِ  
وَنُرْوَاهُ لِنَجَدِّكَ وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ  
جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكَ  
مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ رَبِّي  
لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ١٠٠

پس چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادر خود را نزد خود جای داد و گفت: وارد مصر شوید انشاء الله ایمنید ۹۹ و پدر و مادر خود را روی تخت برد و بسجده در مقابل او بخاک افتادند . یوسف گفت ای پدر این تأویل خوابی است که قبلاً دیده بودم خدا آنرا درست و راست نمود پس شك خدا نسبت بمن نیکی کرد هنگامیکه مرا از زندان خارج نمود و شما را از بیابان بصره آورد پس از آنکه شیطان بمن و برادرانم را بهم زد براستیکه هرورد گاه لطف کامل دارد زیرا او دانای حکیم است ۱۰۰

حضرت یوسف برادران خود را با دو بیست شتر و چندین عرابه بکنعان فرستاد در آن سفر سوم و از ایشان دعوت کرد که با پدر خود از آنجا قطع علاقه کنند و با هرچه دارند بصره کوچ کنند و در آنجا اقامت نمایند . چون برادران بکنعان وارد شدند با شوق و نشاطی بدیوانی یوسف و مقام شایخ او را به پدر و فامیل خود اطلاع دادند و برای کوچ کردن مهیّا شدند و البته این کار لازم بود زیرا هنوز سالهای قحطی با آخر نرسیده بود و خاندان او احتیاج کاطی به همراهی یوسف داشتند . لذا چون مقام و منزلت یوسف و محبوبیت وی را نزد مردم مصر دانستند به پدر خود عرضه داشتند که در اثر زحمات و خدمات خالصانه و فعالیتهای خیرخواهانه مد اوم یوسف در حفظ يك کشور بزرگ و اینکه يك ملت بزرگی را از نابودی نجات داده و نقش او را در حیات اقتصادی و معلومات او در کنترل غله و تقسیم صحیح آن را توضیح دادند گفتند که فعلاً یوسف اختیارات وسیعی دارد و او خود دعوت کرده که پس از پیماشدن پدر همه بصره برویم و در پناه حمایت وی زندگی مرقی را آغاز نماییم .

کاروان شادی حرکت کردند - خاندان یعقوب در حالیکه پدرشان بینا شده و یکی از ایشان بمقام و قدرت فوق العاده ای رسیده و امکان نجات از قحطی برای ایشان فراهم شده ، همه خرم و شادان و امیدوار بآینده درخشان توگوئی جان تازه ای در کالبد افسرده ایشان دمیده ، تمام نیروی خود را بکار انداختند برای حرکت بمصر و با علاقه و نشاط مخصوص دوازده روز را به ۹ روز طی مسافت کردند . کاروانی است لبریز از شادی و نشاط ، بادلهای ملو از علاقه بیوسف ، خصوصاً پدر پیریکه سالها آرزوی وصال پسر داشته و معلوم است از نشاط در پوست خود نمی گنجد و دقیقه شماری میکند تا کی فرزند عزیز ارجمند خود را در آغوش گیرد و از آن طرف عزیز که سالها بفراق والدین مبتلا بوده در حالت انتظار است که کی شود این هجران تبدیل بوصول شود . چون پیک خاندان اسرائیل بمصر رسید و خبر ورود ایشان را بمصر رسانید ، یوسف مشتاق برای تعظیم و احترام پسر و مادری که سی سال است آنان را ندیده تا بیرون شهر که مقر ریاست او است باستقبال شتافت . *جمله اذ خلوا بمصرًا ..* دلالت دارد که یوسف باستقبال آمده و ملاقات در خارج مصر بوده ، و البته وزرا و رجال دولت مصر و لشکری و غیر لشکری از طبقات دیگر با احترام عزیز مصر همه در موکب وی باستقبال شتافته اند . مسلم است وقتی که یعقوب و همراهان وی دور نمای موکب یوسف را می بینند شور و هیجان شدیدی در هر دو طرف پدید می آید . یعقوب بلا کشیده که سالها با دلی امیدوار بانتظار وصال بوده و تلخیهای جدائی را متحمل شده ، اکنون نه با یک دل بلکه با صد دل اشتیاق دارد از میان موکب یوسف عزیز خود را که سالها از دامن پدر و مادر جدا شده بپسند . البته قلم نمیتواند شرح وصال پس از هجران را بنگارد . *از جمله قلما دخلوا علی یوسف* معلوم میشود که موکب یوسف سر راه انتظار بوده و حضرت یعقوب بر او وارد شده پدر و مادر یوسف در حالیکه از شوق وصال در سوز و گدازند با پای شوق نزد یوسف شتافتند و فرزند عزیز را چون جان شیرین در آغوش کشیدند و موکب یوسفی همه آماده پذیرائی میهمانان تازه واردند . تا حضرت یوسف پدر و مادر را دید ایشان را در آغوش کشید و ایشان را در نزد خود جای داد . و زبان حال پدر بزرگوار و یا مادر پیر داغ دیده اینست که عزیزا جریان حوادث ما را بجدائی تو مبتلا ساخت و دل ما را آب کرد و جانمان را سوخت . تو آن روز که کودک نورسته ای بودی از آغوش محبت ما جدا و در مسیر حوادث تلخ واقع شدی و همواره آه و سوز و دعای ما بدرقه راه تو بوده است . و در تاریخ است که تا پدر بزرگوار او را دید گفت : *السلام علیک یا مذهب الأحزان* . یوسف بزرگوار که در این حال غرق احساسات و در میان امواج هیجانات بود با کمال تواضع و خلوص پدر و مادر بزرگوار خود را



در کنار مهر و محبت و قدرت خود جای داد و نوید امنیت و آسایش بایشان داد که از این پس بعد دیگر از محنت فراق و تنگی و قحطی خلاص شده اید و نگرانی نداشته باشید و محترمانه با کمال آسایش زندگی خواهید نمود . اینک حرکت کنید و بشهر وارد شوید . از جمله : آی <sup>۱</sup> إِلَیْهِ أَبَوَاهُ وَ جُمْلَهُ : رَفَعَ أَبَوَاهُ عَلَى الْعَرْشِ چند چیز استفاده میشود : یکی اینکه مادر او تا آنوقت زنده بوده ، پس آنچه نوشته اند که یوسف در سفر بیکه بعنوان بندگی او را خریدند و بطرف مصر حرکت کردند بقبر مادر رسید و خود را از شتر انداخت بر سر قبر مادر و بگریه و زاری پرداخت ، دروغ است . و دیگر اینکه گویند که چون یعقوب وارد مصر شد یوسف با استقبال وی آمد و خواست با احترام پدر پیاده شود ، ولی جاه و جلال ریاست مانع شد و پیاده نشد و لذا جبرئیل آمد و نور نبوت را از کف او بیرون برد ، تماشا دروغ است زیرا آیه دلالت دارد که یوسف بحالت انتظار آماده بود و حضرت یعقوب بر او وارد شد و او را در آغوش گرفت و نزد خود جای داد و پس از ورود بمصر هم والدین خود را با احترام بالای تخت نشاند . وَ رَفَعَ أَبَوَاهُ عَلَى الْعَرْشِ . آیا میتوان گفت یوسف بیکه از محسنین است و از ذکر خدا فافل نیست و در تمام مدت ریاستش آنی از عدالت روگردان نبوده اکنون برای پدر خود کبر و غرور بخرج دهد . این باور کردنی نیست .

خاندان یعقوب پس از ورود بمصر بسوی مرکز ریاست و کاخ خصوصی عزیز حرکت کردند و چون بمقصد رسیدند با راهنمایی مأمورین مرکبهای خاندان یعقوب را بمحل معینی بردند و آنان را با کمال احترام وارد ساختند . در این موقع یوسف جوان مرد با کمال تواضع والدین خود را بر تخت ریاست خود نشاند . وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا .

پس از آنکه والدین خود را بالای تخت برد قرآن میگوید : خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا . آیا ضمیر خَرُّوا بهرادران بر میگردد و یا بهرادران و والدین یعنی همه بر میگردد که در اینجا همه بخاک افتادند در مقابل یوسف در حالیکه حضرت یوسف تاج بر سر و لباس رسمی با عظمت در بردارد آیا از جلال یوسف خیره شدند و بیکبار برای تعظیم وی سجده کردند و شاید این ادب معمول مصریان بوده و یا خیر برای شکر خدا که یوسف را باین مقام رسانیده سجده کردند . حضرت یوسف در اینجا برای شکر گذاری و یاد خدا و الطاف او نطقی ایراد کرد و بهرادران احسان الهی را تذکر داد و یادی از کودکی خود نمود و چند جمله بیان کرد :

۱ - یا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ . یاد خوابی کرد که در طفولیت از توجه پروردگار دیده بر پدرش تعبیر کرده بود که خدا تو را بمقام عالی میرساند . و از تأویل احادیث بتو میآموزد

و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام میکند . اکنون پس از چندین سال این خواب تعبیر شده و تحقق پیدا کرده و خدا او را بمقام عالی رسانیده که پدر و مادر و برادران وی ، برای وی تعظیم کردند . و آل یعقوب ببرکت او و در پناه او ، از رنج قحطی و از زندگی بیابانی آسوده گشتند . حال که همه در این بزم پر شکوه فرق شادینند باید یاد خدا کنند . یوسف برای حقیقتی و سپاسگزاری خدا را فراموش نکرده میگوید : **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا .** خدا خواب را تحقق بخشید نه فکر من و نه قدرت من .

۲ - یادی از ایام زندان کرده و زمان زندان و زندانیان را فراموش ننموده این لطف و عنایت پروردگار که مظلومی را نوازش کرده و بنده بیچاره ای را از چنگال ظلم و ستم و استبداد نجات بخشیده و بیگناهی او را بر همه روشن و آبروی او را حفظ کرده و بیکی از مقامات حساس رسانیده خواست خدا است ای پدر بزرگوار که : **قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ .**

و اما چرا نجات از چاه را یاد نکرد ، برای اینکه برادران گوشه ای ننزد زیرا بایشان فرموده **لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ .**

۳ - نجات از تفرقه و جدائی کسان را یاد میکند که خدا نعمت بزرگی بخاندان ما عطا کرده و شما را از بیابان گردی بتمدن شهری رسانیده که برای ترقی و تکامل ، همه گونه وسائل موجود است از مسجد و مدرسه و سایر مواهب الهی برخوردار شوید : **وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ** خاندان ما اکنون میتوانند زندگی آبرومندی و در حدود امکانات در راه ترقی و تکامل قدم بردارند .

۴ - نجات از اختلاف کلمه و فتنه شیطانی که میان من و برادرانم فتنه کرد و صفا و اتحادی که داشتیم از بین برد و بالقاء حسد برادرانم را وادار کرد که مرا دور کنند و مرا بمنسوان زرخیزد بفروشد و برای پدر دل شکسته ام چه حوادث تلخی بوجود آورد . **اینکه جدائی ما تبدیل بوصول شده و روابط من و برادرانم بصلح و یکرنگی برقرار شده و تیرگی و کدورت ما تبدیل بدوستی و علاقه مندی شده است .** **مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي** در اخبار است که در اینجا یعقوب از یوسف پرسید که برگوی برادران با توجه کردند ؟ یوسف سزاوارندید که درد دل پدر را تجدید کند و برادران را بحالت دهد گفت ای پدر فعلا وقت آنستکه بشکر اشتغال ورزیم نه بشکایت .

و بالأخره خدای لطیف ، حکیم و دانا درباره ما هرچه صلاحیت بوده بر اساس حکمت و علم اینجا داده و نباید الطاف او را فراموش کرده و یکی از فتنه های نفسانی و شیطانی که خدا یوسف را



حفظ کرد و نجات داد این است که چون یوسف دارای معرفت و محبت الهی بود او را بعشق غیر مبتلا نکرد و از آلودگی عشق که يك بیماری شدید نفسانی است آلوده نشد. یکی از آثار ایمان و محبت خدا این است که انسان عشق مفرط و محبت جنون انگیز نسبت بموجودات عالم ماده پیدا نمیکند زیرا وقتی نور ایمان در دل انسان شدیداً نیرو گرفت نمیگذارد نمایشات و زیباییهای عالم ماده انسانرا فریب دهد و دیوانه وار دنبال آن بدود. این است کلمه علی<sup>۱</sup> در صفات مؤمنین بخدا فرموده: عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. و از امام صادق<sup>۲</sup> پرسیدند از عشق؟ فرمود: قُلُوبُ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِذَا أَقْبَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ. دلها<sup>۳</sup> که از یاد خدا تهی شدند شیرینی محبت دیگران در آن اثر میخشد. خاندان یعقوب طبق بعضی از تواریخ هفتاد و سه و یا هفتاد و پنج نفر بشمار میآمدند که حضرت یعقوب بزرگ ایشان بود و حضرت یوسف که صدر اعظم مصر بود با تحصیل اجازه از پادشاه مصر سرزمین جوشن را که مرتع و چراگاه خوبی بود در اختیار ایشان گذاشت که در آنجا مسکن کنند. و گله های خود را بچرا ببرند و پدر بزرگوار خود را در کاخ مخصوص جای داد و پسران را بکارهای خود پرداختند. و معلوم نیست تاجه اندازه وارد کارهای دولتی شدند یا خیر؟ طوی نکشید که حضرت یعقوب پس از صد و چهل سال در بستر احتضار افتاد. حضرت یوسف بهالین او حاضر بود و فرزندان خود افرائیم و منسی را نزد او حاضر کرد. و حضرت یعقوب ایشان را برکت داد و در حضور تمام فرزندان و وصیت مهمی ایراد کرد که در قرآن مجید سورة بقره آیه ۱۳۲ و ۱۳۳ ذکر شده و بهفرزندان او فرمود پس از فوت من چه را خواهید پرستید؟ عرض کردند خدائیکه معبود تو و ملجأت تو و پدرانت اسحق و اسماعیل و ابراهیم بوده. این وصیت را نمود برای آنکه فرزندان او ملازم توحید و خدا پرستی باشند و دیانت توحید را که وسیله عزت و سعادت آنها در دنیا و آخرت میباشد حفظ کنند. و چون حضرت یعقوب از دنیا رفت با تشریفات کاملی جنازه او را از مصر به بیت المقدس حمل کردند و در مقبره ای مخصوص نزد قبر اسحق بخاک سپردند. و خود حضرت یوسف صد و بیست سال عمر کرد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ

وَعَلَّمَنِي مِنْ نَآوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ<sup>(۱۰)</sup>

پروردگارا تو پادشاهی بمن عطا کردی و تعبیر و تاویل مشکلات را بمن آموختی

ای ایجاد کننده آسمانها و زمین تویی صاحب اختیار من در دنیا و آخرت مرا مسلمان از دنیا  
ببر و بشایستگان ملحق فرما ۱۰۱

**تَفَكُّرٌ** دل بیدار حضرت یوسف با همه ریاست و گرفتاری ، بحکومت و مقام ، آلوده نشد و  
از یاد خدا غافل نگشت . در وقتی که در اوج قدرتست دلش از نور ایمان لبریز بود و از لذت  
مناجات با خدا دست نکشید . ولی مردم دنیا پرست باندك ریاستی از خدا غافل میشوند  
و جلوه های فریبنده ریاست دل آنان را می لرزاند و بدنبال خود میکشد . ولی فرزند یعقوب  
خود را ناچیز می شمرد و عرض میکند : خدایا این ریاست و فرمانفرمائی و علم حل مشکلات را  
تو بمن عنایت کردی و زمام اختیار من بدست قدرت تست و ولی امر من در دنیا و آخرت تویی .  
و من که برای خود لیاقتی فکر نمیکنم و خود را شایسته نمیدانم خودت مرا در زمره صالحین  
بشمار آور . و در ضمن کلام خود اشاره کرده که این مُلْك و پادشاهی را تو بمن عنایت کردی و  
در مقابل قدرت و مُلْك بی پایان تو هیچ است . و همچنین علمی که بمن عنایت کردی قطره ای  
است در مقابل علم و حکمت بی انتهای تو . و دیگر اشاره کرده باینکه این کاروان هستی و این  
دنیا با تمام آنچه در او است در مقابل تسلیم بحق چیزی نیست و همه فانی و بی ارزش است و  
آنچه مطلوب و با ارزش است که از خدا میخواهد مسلمان بودن و مطیع خدا بودنست . که  
این تسلیم بحق باقی باشد تا وقت جان دادن و ببندگان صالحین ملحق شدن و آخرت ابدی  
و سعادت جاویدانی را در زیر سایه لطف الهی دریافتن : تَوَفَّنِي مُسْلِمًا . این است مکتب  
حضرت یوسف که یکی از رسولان بزرگ الهی است . ای کاش تمام ریاست مآبان و قدرتمندان  
دنیا با و اقتدا کنند و رجال زمامدار در حال زمامداری از خدا و حقائق عالم آخرت ، آنس  
غفلت نورزند و گول زرق و برق دنیا را نخورند . خصوصاً قدرتمندان و رؤسائیکه شرق و غرب  
جهان را از پلنگ صفتی خود بوحشت انداخته اند و علم و قدرت که از سرمایه های بزرگ بشر  
است در راه فنا ساختن مصرف میشود . اگر فرمانفرمایان بشری در کلمات حضرت یوسف نظر  
میکردند و مطابق این آیه عمل میکردند ، جهان را از جهل و ضعف و بی ایمانی نجات می  
دادند و از وحشت خلاص میکردند چنانکه حضرت یوسف در زمان خود همین کار را کرد .  
پس روشن شد که مکتب یوسف مکتب تقوی و طهارت و خیرخواهی بشریت است و خدا  
برای اینکه بشر را به هدایت و سعادت و خیر خود راهنمایی کند ، این قصه و اخبار را بر رسول  
خود وحی نموده است .

ذَلِكَ

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ  
وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿۱۰۲﴾



**ترجمه** این داستان از اخبار غیبی است که بتو وحی کردیم و تو نزد ایشان نبوده هنگامیکه در کار خود اتفاق کردند در حالیکه مکر می نمودند ۱۰۲

**نکات** این داستان شیرین و پرفائده و شورانگیز و عبرت خیز حضرت یوسف و خاندانش از جهات متعدد اهمیت دارد و مورد توجه می باشد و لذا خدا بکلمه ذلک آورده که دلالت بر عظمت آن میکند :

۱- بهترین سند تاریخی اوضاع مصر و بنی اسرائیل است.

۲- تقوی و طهارت یوسف برای همه جوانان سرمشق و کید و مکر برادران و زلیخا و دیگران و به نتیجه نرسیدن مکر و بهد ف نرسیدن آنان بهترین عبرتست برای مردم دنیا خصوصاً فرمانفرمایان .

۳- از نظر ادبیت و فصاحت و شورانگیزی سر مقاله شعرا و نویسندگان است .

۴- از نظر اعجاز راهنمای طالبین هدایت ، که خدا فرموده این يك خبر غیبی است و این اعجاز و دلیل راستی و درستی محمد<sup>ص</sup> است زیرا نه او و نه مردم دنیا از این سرگذشت باین تفصیلی که در قرآن آمده اطلاعی نداشتند و تصور نمی شود کسی بدون الهام و وحی بتواند چنین تاریخی مو به مو طبق واقع بیان کند . حال اگر کسی اشکال کند که بگوید : همین قصه یوسف در توراوه ذکر شده و محمد یا افراد دیگری از توراوه گرفته اند ، پس خبر غیبی نشد چگونه اینجا فرموده است از اخبار غیبی ؟ جواب این است که اولاً نکات و مطالبی که در این قصه در قرآن بیان شده بسیاری از آن در توراوه نیست خصوصاً مطالب مفیده که هدف قرآن می باشد در توراوه نیست . هر کس صدق گفتار ما را بخواهد بکتاب جمال انسانیت آقای صالحی مراجعه کند که آنجا توضیح داده مطالبی که در قصه یوسف در قرآن می باشد و در توراوه نبوده . ثانیاً شما مراجعه به توراوه کنید این قصه که در توراوه آمده مخلوط است به بسیاری از اوهام و نسبت های زشت بحضرت یوسف و مطالب برخلاف عقل و واقع . در حالیکه قرآن يك کلمه اوهام و خرافات در این قصه نیاورده . قصه های قرآن اکثر اخبار غیبی است مانند قصه نوح که حق تعالی در سوره هود آیه ۴۹ فرموده : **يْلَكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا** . یعنی این قصه ها از اخبار غیبی است که وحی میکنیم بتو نه توانها میدانستی و نه قومت پیش از اینکه بتو وحی بشود . پس رسول خدا و قوم او این اخبار را طبق واقع نمیدانستند و اگر توراوه و اهل آن از این قصص چیزی بدانند ولی پیغمبر اسلام و قوم او که مردم بی سواد بودند چیزی نمیدانستند . ثالثاً میتوان گفت این اخبار نسبت به پیغمبر اسلام و قوم او اخبار غیبی است نه نسبت به دیگران زیرا محمد<sup>ص</sup> سواد نداشت و کسی هم که او را از توراوه و انجیل آگهی دهد نبود و تازه اگر کسی هم بود قصه های مخلوط با اوهامیکه در

توراة و انجیل است با و یاد میداد ، من باب نمونه میگوئیم در توراة باب ۲۷ سفر پیدایش میگوید یوسف هفده ساله با برادرانش جهاننی میکرد . در حالیکه قرآن میگوید او در حال کودکی از برادران جدا شده است . در توراة میگوید حضرت یعقوب خودش باصرار یوسف را به صحرا نزد برادران فرستاد . ولی قرآن میگوید خیر برادران با مکر او را بردند و وو .

اگر کسی گوید بنابراین اینکه خبرهای غیبی بمحمد<sup>ص</sup> وحی شده ، پس محمد<sup>ص</sup> دانی غیب است پس چگونه در آیات دیگر میگوید محمد<sup>ص</sup> غیب نمیداند ؟

جواب این است که بعضی از اخبار غیب از طرف خدا<sup>جل</sup> محمد<sup>ص</sup> وحی شده صحیح است ، ولی کسیکه خبر غیبی را با و گفتند او اگر ایمان دارد و بپذیرد او مؤمن باین اخبار غیب است نه عالم بغیب زیرا نمیتوان گفت بهرکس خبری<sup>ان</sup> غیب گفتند او عالم بغیب میشود و لذا اخباریکه از غیب بمحمد<sup>ص</sup> خبر داده شده او همه را بآمت خود خبر داده و آمت او نیز بآن اخبار علم دارند ، در حالیکه آمت او عالم بغیب نیستند بلکه مؤمن بهمان اخبار غیبی میباشند . پس محمد و علماء و صالحین آمتش همه مؤمن باخبار غیب هستند نه عالم بغیب . اینان عالم و مؤمن باخبارند نه عالم بخود غیب . خبر غیب غیر از خود غیب است . خدا عالم بغیب است و دیگران عالم باخبار غیب . یعنی همان اخباری را که خدا بیان کرده میداند نه غیر آن .

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾  
تَسْلَمُ عَلَيْهِمْ مِنْ آجِرَانِ هُوَ الْأَذِکْرُ لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۴﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ  
آيَاتٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿۱۰۵﴾

**ترجمه** و بیشتر مردم اگرچه تو حرص بایمانشان داشته باشی مؤمن نیستند ۱۰۳ و تسوا  
ایشان در برابر رسالت مزی نمیخواهی نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان ۱۰۴ و چه  
بسیار از نشانه های هدایت در آسمانها و زمین که بر آنها میگذرند در حالیکه از آنها روگردانند ۱۰۵  
**تفصیل** چون سورة یوسف نازل شد بآن فصاحت و دارای اخبار غیبی بود ، رسول خدا  
انتظار داشت که مشرکین با نزول این سوره ایمان آورند ولی باز هم ایمان نیاوردند . با اینکه  
این سوره دلیل بر صدق نبوت محمد<sup>ص</sup> میباشد . و لذا از لجاجت کفار افسرده میشد . زیرا  
آیاتی که در دل سنگ اثر دارد در دل ایشان اثر نمیکرد . خدا برای رفع افسردگی و رفع  
حرص رسول خود بایمان ایشان فرموده کسانی که عمری بجهالت و بیطالت گذرانیده اند و چشم  
و گوش و دلشان از سخن حق اعراض دارد ، معجزه در مزاجشان اثری ندارد . اگرچه تسو  
سعی داری ایشان هدایت و ارشاد شوند ولی خیر سعی و حرص تو اثری ندارد . تو وظیفه



خود را انجام بده و دیگر کاری نداشته باش زیرا این همه آیات توحید در مناظر آسمان و زمین موجود است که همه می بینند ، ندای توحید از همه موجودات بلند است ولی از مردم نادان چه سود که عبرت نمی گیرند .

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ  
غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ لَا تُشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾

ترجمه و بیشتر ایمان بخدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در همان حال ایمان مشرکند

۱۰۶ آیا ایمند از اینکه يك عذاب فرو گیرند ایشانرا فرا گیرد و یا ساعت قیامت بناگاه در آید در حالیکه ایشان متوجه نباشند ۱۰۷

تکذیب در آیات سابقه بیان کرد که مردم گمراه ایمان نمی آورند . فعلا در این آیه بیان میکند که آنان که ایمان می آورند و نامشان مؤمن است اکثرشان مشرکند زیرا توحید واقعی را نیافته اند و بدرجات توحید آشنا نیستند و بخیال خود نام سلطانی روی خود گذاشته اند زیرا توحید بر چهار قسم است: توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادی و این مردم بعضی در تمام این چهار قسم شك دارند و یا منکرند و بعضی بتوحید ذاتی اقرار دارند ولی بسه قسم دیگر اعتراف ندارند و بعضی دو قسم آنها فهمیده و قبول دارند ، ولی دو قسم دیگرش را نمی دانند و یا منکرند و بعضی سه قسم آنها قبول کرده در قسم چهارم اشکال دارند . بهر حال هرکس این چهار قسم در او کامل نباشد و در یکی از این چهار توحید اشکال و یا شك داشته باشد موحد واقعی نیست و در واقع مشرکست . مشرکین مگر توحید ذاتی و صفاتی را قبول داشتند در توحید افعالی و عبادی لنگ بودند . یکی از دلائل توحید که در آیه ۱۰۷ ذکر شده این است که انسان در محیط زندگی خود بسیار ناتوان و عاجز است و بتمام ناملایمات و بلاها و گرفتاریها احاطه ندارد آیا جز خدا کسیکه احاطه بتمام آنها داشته باشد و جلوه همه را بگیرد و هر آنی بشر را از تمام بدبختیها حفظ کند و درهای بدبختی و بلاها را بروی او ببندد آیا جز خدا کسی قادر بر نگهداری او میباشد که در برابر حوادث از او دفاع کند ؟ البته نیست پس باید ایمن نباشد و پناه بخدا ببرد .

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي يُبْحَثُ  
اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

ترجمه بگو این طریقه و راه من است که بسوی خدا دعوت میکنم ، من و پیروانم در این راه

بر بینائی و بینش عقلی میباشیم و خدا منزّه است و من از شرکین نیستم ۱۰۸

**تَبَيَّنَات** در این آیه دو خصوصیت برای دین اسلام و روش مسلمین ذکر کرده که ایضا

دلیل بر حقایق آنست : اول اینکه دعوت اسلام دعوت بسوی خدا است نه بسوی غیر او زیرا غیر او تعاملاً مخلوق او هستند و از خود چیزی نداشته و ندارند . دوم این دعوت روی پایه عقل و بینائی عقلی است و توجه بخدا و دین باید از روی بصیرت عقلی باشد و گرنه بهر صدائی نباید گوش داد و بدنبال هر کس نفهمیده نباید رفت و تقلید در دین باطل است .

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا

نُوحٍ أَوْ آلِهَةٍ مِنْ أَهْلِ الْفُرْأَى فَلَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ مَن يَنْظُرُ أَكْبَفَ  
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰۹﴾

**تَرْجُمَة** و فرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل قریه ها که بایشان وحی فرستادیم

پس آیا در زمین سیر نکردند تا نظر کنند و ببینند چگونه بوده سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند و بدون شك سرای دیگر برای آنانکه تقوی پیشه کردند بهتر است آیا عقل خود را بکار نمی اندازند ۱۰۹

**تَبَيَّنَات** همیشه منکرین نبوت توقع داشتند که فرستاده خدا مانند خودشان نباشد بلکه

مجرد از صفات بشری و متصف بصفات ملکی باشد و رسول خدا با خود خدا تناسبی داشته باشد چون خدا مجرد و لامکان است ، رسول او نیز تقریباً چنین باشد و لذا حق تعالی قول ایشان را رد کرده . مثلاً عده ای میگویند چون مالیاقت نداریم که مخلوق خدا باشیم پس عقل مجرد و یا نور نبوت را خلق کرده و آن عقل و یا نور ما را خلق کرده . و این سخنان را حق تعالی در قرآن رد کرده و فرموده ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه بشری بوده مانند سایر افراد بشری فقط چند صفت باید :

اول اینکه مرد باشد نه زن . البته زنان برگزیده و مقرب خدا زیاده اند . حتی

زنانیکه با الهام و وحی الهی و عالم غیب مربوط و مورد لطف پروردگار بوده اند مانند حضرات مریم و ساره و آسیه ولی سمت سفارت و رسالت نداشته اند .

دوم رسولان الهی باید مانند سایر افراد در هر جهت بوده و امتیازی برای خود قائل

نشوند

سوم باید مورد وحی باشند و حقایق دینی را از خداوند بگیرند بواسطه ملك و یا بدون



واسطه.

چهارم اینکه از اهل بیابان نبودند بلکه اهل قریه و شهرستان و میان اجتماع بودند.

حَتَّىٰ أَذْأَسْتَيْسِرَ الرُّسُلَ وَنَظُنُّوْا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ  
نَصْرٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَأَنزِلَتْ سُورَةُ الْيُنُسِ ۝۱۱۰

**ترجمه** تا وقتی که پیغمبران مأیوس شدند و قوم گمان کردند که دروغ بایشان گفته شده ،  
باری آمد پس نجات دادیم هر که را خواستیم و غضب ما از قوم مجرمین رَد نمیشود . ۱۱۰  
**تکلیف** در این آیه برای دلداری مؤمنین که امیدشان بریده نشود يك مطلب کلی تاریخی  
میفرماید رشته حق و حقیقت باریک میشود ولی پاره نمیشود یعنی مخالفین حق بمخالفت  
خود همیشه ادامه داده و گاهی هم پیروز میشوند و رسولان الهی چنان در فشار افتاده اند  
که امیدشان از پیروزی و هدایت قوم قطع شده . ولی در آخرین لحظات نصرت الهی رسیده  
و مردم سرکش مغلوب شده اند و چه بسیاری از آنان هلاک شده اند مانند قوم نوح و هود  
و صالح و شعیب و امثال ایشان .

در زمان پیغمبر اسلام نسبت برسول اسلام واصحابش حوادث یأس آور رخ میداد ، شیخ  
قائل عرب مشرکین و یهود مسلمین را تا سرحد اضمحلال و نابودی تعقیب میکردند که خود  
را از خطر اسلام بخیال خود آسوده نمایند ولی طولی نکشید نصر خدا رسید و اسلام قوی شد .

لَقَدْ كَانَ فِي  
قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدَّقَ  
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝۱۱۱

**ترجمه** براستی که در داستانهای ایشان هرآینه عبرتست برای خردمندان حدیث دروغین  
نبوده ولیکن تصدیق کتب پیش از او و تفصیل هر چیزی و هدایت و رحمت است برای مردم

با ایمان ۱۱۱

**تکلیف** تاریخها و داستانها تکیه میان مردم معمول است چند قسم است :

۱- تاریخهای افسانه ای که هر ملتی نسبت بسابقه خود بزرگان خود بافته و بلکه چیزهای

خارق العادای بآن ضمیمه کرده مانند تاریخهای که اکثر شعرا بنظم درآوردند و با زینة المجالس و معجزات مجمله .

۲- تاریخ و داستانهای زمانی که یک موضوع را از خیالات بهم ترکیب کند و داستان ساختگی نگارش کند که مقصدی از تخریب آن داشته باشد .

۳- تاریخهای معمولی که متن حوادث گذشته در آن ذکر شده ولی بدون فلسفه .

۴- تاریخهای فلسفی و یا فلسفه های تاریخی که اهم تواریخ این قسم است قرآن مجید که جامع فنون و علوم بشری است در ضمن قصه ها و داستانها اشاره بفلسفه آن نموده و نتایج معنوی در آن ذکر شده ، داستانهای قرآن تماشا حقیقتگویی است و ساختگی و خرافات و دروغ در آن نیست .

قرآن برای ذکر داستانهای خود چند هدف دارد :

۱- بند و عبرت برای ارباب بصیرت و خردمندان که آنرا آئینه قرار دهند و نیک و بد و زشت و زیبای مطالب را بطور کامل درک نمایند .

۲- گواه صادقی برای پیغمبر و اسلام

۳- تسلیتی برای رسول خدا و سایر مومنان بشری شدن .

۴- مایه راهنمایی و هدایت و راه و روش قرنی و تکمیل را نشان دادن .

۵- با راه و روش بزرگان دین و پیغمبران آئینا شدن و ارتباط و انس با ارواح ایمان

گرفتن و بایشان اقتدا کردن و سماعات ناقل شدن

و مقصود از تفصیل گل شن چیزهاییکه مربوط بدین است میباشد . در اینجا ترجمه

سوره یوسف تمام شد بتاريخ دوشنبه ۲۴ شعبان المعظم ۱۳۸۶ قمری . و باقی آیات و سوره در

جلد دهم حاضر و آماده است

سید ابوالفضل ابن الرضا

(علامه برقعی)



